وانه لکتاب عزیز

لا یأتیه الباطل

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثنا خوانی حضرت
رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن
التناهی مودّه میشود که قبل ازین باشارت مشتمل بر بشارت
که از عالیجناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب
سمات مقرب الحضرة السلطانیة مؤتمن المملکة الخاقانیة
عضد الدولة القاهرة رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاسلام و
المسلمین نظام الدولة و الامارة و الدنیا و الدین

گوهر درج کرامت اختر برج کمال | آفتاب اوج حشمت سایه لطف اله
شهسوار عرصه عزت علیشیر بیک | والی والا جناب و دادور دوران پناه
مستفیض از نفحه کلکش ریاض کن فکان | مستنیر از لمعه رای منیرش مهر و ماه
دولتش با جهان و نعمت با سپهر | وانش یکرو یکدگر هم از تمکین و جاه
کامجو باد از دولت ما هر چه میخواهی بخواه | و بخت سپهر از دولت ما هر چه میخواهی بخواه

اعزه الله العزیز بعز الدارین و وفقه تکمیل سعادات النشأتین شرف
صدور یافته بود که از ترجمه تألیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة
الامیر که محتوی بر چهار مجلدست انعطاف بر بریعه و تمام مجلد اول

من بین یدیه ولا من خلفه

بترتیبی کامل و ترصیفی شامل دست داده و بنظر عالی آنحضرت رسیده
عز قبول یافت ما الواسطه و ربود علادین نجمیر عوامل تحریر بواقی مجلدات
در حیز تعویق و عقده تاخیر و توقف افتاد تا در محرم الحکم سنه سبع و تسعین
و ثمانمایه مایه ملهم بحسب احوال لاربی بخاطر فاتر بنده حاقر حسین واعظ
کاشفی رسید که بحاله الوقت ترجمه سوره الضحی و الم نشرح و سوره الجهاد
فضیلت ناسخی و تمر ند که ملک بیان کرده تا حضرت شما البه بمطالعه
آن وثاق اهتمام تمام نمایند و معانی نکات قرانی را بنظر استحضار ملحوظ
فرمایند و خاطر عاطر را بمشاهده سنبلات ثمرات بار نخل قرانی بدین نوبادهٔ
حدایق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت بمواهب علیه السلام یافته مخطوظ
گردانند باشد که بحضرت ایزدی جل شانه و عز سلطانه چنانست که
عن قریب نسیم توفیق نقاب خطا از چهره شاهد مقصود بر کشاید و عرایس
مجلدات ثلثه بر منصه ظهور تجلی نموده آید وارجو من الله نیل الوجه
ورتق الکرم بنو الجید واهب ودرین ترجمه ملاحظه حذف و اضمار و تخصیص
و تعمیم و حقیقت و مجاز و واضح آید بر ترجمه که شامل معنی از وجوه
تفسیری باشد مذکور نخواهد شد و ما ناسب تنزیل و قصص انبیا انجمله

تنزیل من حکیم حمید

واقع واشهرت بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و در شخهای نحنان ارباب تحقیق در مجلس صورت التفیق خواهد
بدیفت واز قراات معتبر روایت بکر و امام عاصم رحمهما الله که در تفسیر باد صیقت اشهار بود و رتبهٔ اعتبار دارد ثبت میکرد
و در بعضی از کلمات که حفص با او مخالفت است و معنی بحسب آن خلاف تغیر کلی یابد اشارتی بیرود و ما لله
الهادی و علیه اعتمادی اعوذ پناه میگیرم و التجا می نمایم بالله بمعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر دیو
دیو فریبندهٔ سرکش یا دور مانده از رحمت حق الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رسیده کشته از طبقات آسمان

سورة فاتحة الكتاب مكية سبع آيات

بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بوجود و حیات الرحیم بخشاینده
بریشان ببقا و محافظت از آفات الحمد هر ثنا و ستایشی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود
جملهٔ آن بتمام و کمال لله مر خدای را که مسمی و موصوفست بجمیع اسما و صفات کمالیه رب العالمین فریننده و پرورنده
و دارنده و تربیت کننده و سازندهٔ کار همهٔ عالمیان از ملک و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات بحری
و جز آن الرحمن بخشنده بوجود و بدیگر را خرت بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار بر باقی بر
مومنان و در آمدن ایشان به بهشت مالک یوم الدین خداوند و تنجز یا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا
حافظ اعمال بندگان تا در بعد از دست بنامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم
کند یا جزا دهنده در روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم و بس که غیر از تو مستحق عبادت نیست و ایاک
نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سایر حوایج و مهمات اهدنا بنما ما را و اهتدای
الصراط المستقیم براه راست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو
و تقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام و سنت سید انام است علیه الصلوة والسلام و حضرت
قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبید الله قدس الله تعالی سره العزیز درین معنی نکته
بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بحجت ذات خود مشرف دار تا از التفات
بخود و بغیر تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بنمای
ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود را آن پیدایی ندارد و بکمال
خودش نمیرسد تا در همه جز تو نه بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صراط الذین بنمای ما را راه آنان که
بفضل خود انعمت علیهم انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت
و صلاحیت یا راه آنان که اهل قرب اند بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت و کمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار
حقیقت است ایشان را مقرر و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنانکه خشم گرفته بر ایشان یعنی
قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بکفر اقدام نموده اند یا راه جهودان که بسبب تمرد
و عناد و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته و لا الضالین و نه راه گمراهان یعنی کسانی
که از وجود در طرق مختلفه و سبل مخترعه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح
که در باب حبیب صلوات الله و سلامه علیهما گمراه گشته اند آمین چنین باد

سورة البقرة مدنية مائتان وست وثمانون آية

حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس بر آن اطلاع ندارد و گفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای
دانا تر ذلک آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود الکتاب این کتاب کامل است یعنی قرآن
لا ریب هیچ شک و شبهه نیست فیه درین کتاب یعنی از غایت حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وی
تاملی کند از ریب با نا پیستد و دانکه شبهه در وی مجال نیست هدی دلالت کننده است و راه نماینده للمتقین
پرهیزگاران را که ایشان بدان متصف شده اند الذین آنانکه از صدق عقیدت یؤمنون می گروند بالغیب بآنچه
که حق تعالی است و ملائکه و قیامت با متعلقات آن یا بپوشیده که دل راست و گفته اند غیب قضا و قدرست که مومنان
بدان ایمان می آرند و یقیمون و بپای میدارند الصلوة نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن و مما رزقناهم و از آنچه بدیشان عطا
کرده ایم ینفقون نفقه میکنند با اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق و الذین یؤمنون و آنانکه ایمان می آرند
بما انزل بآنچیزی که فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو از قرآن و ما انزل و آنچه منزل گشته من قبلک پیش از
تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریة و زبور و انجیل و جز آن و بالآخرة و بسرای دیگر که دار الجزاست هم ایشان که یاد
کرده شدند یوقنون بی گمان میشوند یعنی بوقوع آن متیقن اند اولئک آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف
بدین سماتند که در قدم ذکر یافت علی هدی بر راه راست و نشان درست اند من ربهم از پروردگار ایشان یعنی بمدد
توفیق او راه صواب یافته اند و اولئک و همان گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران از عذاب و عقاب و
پیوستگان بدرجات ثواب ایراد کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم نظم جز ایشان از اهل بود رستگار نیست
جزای راستکاران رستگاری است این آیتها که گذشت در شان مومنانست از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله
سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان در ذم کافران می فرماید ان الذین بدرستی آنانکه از روی عناد
کفروا بپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم آنکه بیم کنی ایشان را و بترسانی
از عذاب ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لا یؤمنون ایمان نمی آرند ختم الله
مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نکنند و علی سمعهم و بر گوشهای ایشان سخن
حق نشنوند و علی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششیست تا راه حق نمی بینند و لهم و مر ایشان را از روی
استحقاق عذاب عظیم عذابی بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر این روایت در شان کفار و مشرکانی
که حق سبحانه دانسته بود بعلم قدیم که بکفر میرند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده
آیه در شان اهل نفاق فرستاده که قبایح ایشان بواسطهٔ تلبیس و خداع اینکار فاصلی زیادتست و من الناس و از مردمان
من یقول کسانند که میگویند آمنا بگرویدیم بالله بخدای و بالیوم الآخر و بروز بازپسین یعنی قیامت و ما هم و حال آنکه
نیستند ایشان بمؤمنین گرویدگان و راست گویندگان یخادعون الله فریب میدهند بزعم خود خدای را
و آنان را که ایمان آورده اند یعنی صحابه بجهة منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع و ما یخدعون
و فریب نمیدهند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد و ما یشعرون و نمیدانند که چنین
است فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری است و آن نفاق یا شک است در دین و حسد مومنان و حسد بر ایشان

فزادهم الله مرضا پس زیادت کرد خدای مر ایشان را مرضا بیماری یعنی هر چند قران فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید
وحسد وحقد ایشان روی بازیادی نهد ولهم و مر ایشان راست بدین سبب عذاب الیم عذابی دردناک که از انقطاع
نباشد بما کانوا بسبب آنچه بودند یکذبون که دروغ می گفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند واذا قیل و چون گفته
شود یعنی گویند مؤمنان لهم مر منافقان را لا تفسدوا افساد مکنید و تباهی میکنید فی الارض در زمین بکفر و معصیت
و فریب مؤمنان قالوا گویند انما نحن بجز این نیست که ما مصلحون بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر الا بدانید ای
شنوندگان انهم بدرستی که منافقان هم المفسدون ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان ولکن لا یشعرون ولیکن نمی دانند
که ایشان مفسدانند واذا قیل لهم و چون گویند مر منافقان را که آمنوا بگروید بدلها کما همچنانچه آمن الناس گرویده اند
آدمیان از مهاجران و انصار قالوا گویند با خود یا در میان قوم خود انؤمن ایا ایمان آریم یعنی نیاریم کما آمن السفهاء
همچنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان اهل نفاق با آنکه میدانستند که مؤمنان عقلاء زمانند ایشان را سفیه گفتند
بجهت آنکه خود را عالم و احمق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه سفاهت ایشان را بایشان رد کرد و گفت الا بدانید
ای مؤمنان انهم بدرستی که منافقان هم السفهاء ایشانند بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت نه
بکار آید ولکن لا یعلمون و لیکن نمی دانند که هیچ نمیدانند واذا لقوا و چون به بینند اهل نفاق و در روی برو ملاقات
کنند الذین آمنوا آنکسانی که ایمان آورده اند از صحابه قالوا آمنا گویند ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما در اسباب
نزول آورده که عبدالله ابی و متابعان وی روزی صدیق و فاروق و عثمان و مرتضی را رضی الله عنهم دیدند
از روی خوش آمد هر یک را مدحها گفتند مرتضی گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن
نفاق بما نسبت مفرمای که ما همچون شما مؤمن و مصدقیم حق تعالی خبر داد که ایشان چون مؤمنان را به بینند گویند ما
ایمان داریم چنانچه شما دارید واذا خلوا و چون باز گردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و رئیسان که دارند
و بفریب ایشان که شیاطین الانسند مغرور میشوند قالوا گویند از روی صدق که انا معکم ما با شمائیم و بر دین و آیین
شما انما نحن جز این نیست که ما مستهزؤن افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگان با مؤمنان الله خدای تعالی جزا دهنده
یستهزئ بهم جزاء سخریت و استهزاء ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل ازدواجست و گفته اند حق
با مستهزی توان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند ویمدهم و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشان را
فی طغیانهم در کفران و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالها یعمهون متحیر می باشند اولئک آنها که
اهل این صفتند الذین آنکسانند که از روی نادانی اشتروا بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند الضلالة گمراهی را
بالهدی براه یافتن یعنی کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را بهشت
و بدعت را بسنت فما ربحت پس سود نکرد و نفع نرسانید تجارتهم بازرگانی ایشان ایشان را وما کانوا و این گروه
نیستند مهتدین راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مثلهم مانند ایشان یا صفت ایشان کمثل
الذی مانند و صفت آنکسیست که در شب تاریک بیابان استوقد برافروزد نارا آتشی بجهت آنکه راه به بیند یا جای
قرار مقرر کند یا از ددان و دزدان و دشمنان ایمن شود فلما اضاءت پس آن هنگام که روشن کرد آن آتش ما حوله گرد
گرد آتش افروزنده را ذهب الله ببرد خدای بنورهم نور آتش ایشان را وترکهم و فرو گذارد ایشان را فی ظلمات در تاریکیها
یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لا یبصرون نه بینند کرا کرده خود صم ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق
نمی کنند بکم گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن نمیگویند عمی

کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نگردند از این صفتها و بهمین وجه محشور شوند
ونحشرهم یوم القیامة علی وجوههم عمیا و بکما وصما مثل منافقانست که در شب تیره ضلالت از بیم تشویر سلاح
آتش کلمه شهادت برافروختند و بمقدار روشنی آن از بیم قتل ایمن شده میکند تا بعد از مرگ نور اقرار ایشان
منطفی گشته در ظلمات حسرت و ندامت و سخط و عقوبت در مانند او یا مثل ایشان کصیب مانند سحاب باران
ریزنده قطره است که بهیئت تمام بزیر می آید من السماء از آسمان یا از ابر فیه در آن باران یعنی در اثناء باریدن آن باران
ظلمات تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب ورعد و آواز رعد صعب که از ابر شنوده شود وبرق و روشنی که
از او لامع گردد یجعلون در میکنند اهل آن باران از بیم آن اصابعهم انگشتان خود را فی آذانهم در گوشهای خود من
الصواعق از بیم صدای صاعقها که بدیشان نرسد و صاعقه آوازیست هایل که با او آتشی باشد که زبانه
زند و در هر که بهیچ رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حذر الموت برای پرهیز و نگاه داشت خود
از خوف هلاک و بیم مرگ والله محیط و خدای بعلم احاطه کننده است بالکافرین بناگرویدگان و افعال و اقوال
ایشان پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بوجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید یکاد
البرق نزدیک باشد که روشنائی برق یخطف برباید ابصارهم بینائیهای ایشان را کلما اضاء هر گاه که بدرخشد
برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لهم برای ایشان مشوا بروند ایشان فیه در آن روشنی واذا اظلم
وچون باز تاریک کرد راه را علیهم بر ایشان بواسطه خفاء نور برق قاموا همانجا بایستند و متحیر گردند ولو شاء
الله واگر خواستی خدای لذهب بسمعهم هر آینه ببردی شنوائی ایشان را باواز رعد
وابصارهم و بینائی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز قدیر
توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و بارانی
و ابر متراکم ایشانرا فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت
بگوش نهند و در آن ظلمتها جاده بر ایشان پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد راه هویدا گردد قدمی چند بروند
و باز که نور برق درگذشته تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب
حیات قلوبست و ظلمات آن چیزها نیست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جاه
یا اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات گفته و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق غنیمتها
و نظرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام
جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل شد خوف بر ایشان استیلا می یافت که باید که حکمی بقتل و جلای ایشان
صدور یابد می خواستند که گوشها از استماع قران به بندند و هر گاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان گشتی
در اسلام راه بستندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف
شدندی حاصل که باید نعمت دوستند و مدح گویی و از پی محنت دشمنند و عیبجوی

نظم

بهنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند چو دولت در آید همه جا کرند بیکبار زهر و شمشیر بد ترسند

یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الذی آن کسی که
که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و از نیست هست کرد والذین و بیافرید آنکسانرا که بودند من قبلکم
پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شمارا بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم و عذاب او

الذی آن خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای نفع وفایده شما الارض زمین را فراشا بساطی از گسترده بجهت
آنکه در وی حرکت برید والسماء وکردانید آسمانرا بناء سقفی برافراشته وانزل وفرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء
آبی بسیط یعنی باران فاخرج پس بیرون آورد به بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوها
ونباتها رزقا روزی ساخته وپرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مکیرید شما مر خدای را اندادا همتایان وانبازان در
ملك او وانتم وحال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل نیست ونشاید که باشد چه هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات
وبظهور آوردن موجودات قادر نیست وان کنتم واکر هستید شما فی ریب در شک وکمان مما نزلنا از انچیزی که
ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج علی عبدنا بر بنده ما که محمدست ومیکویید که آن ساخته وبافته اوست فاتوا پس بیارید
شما که اهل براعت وبلاغتید بسورة بمقداری سخن که در فصاحت وجزالت واخبار از امور غیبیه باشد من مثله
مانند قرآن وادعوا وبخوانید اکر بخود توانایی معارضه ندارید شهداءکم حاضران محافل خود را از شعرا وخطبا یا
بخوانید بتان خود را از شعرا وخطبا یا بخوانید بتان خود را بمددکاری یا هرکرا بمعاونت بخوانید من دون الله جز خدای
ان کنتم اکر هستید شما صادقین راست کویان در انکه این کلام بشرست فان لم تفعلوا پس اکر معارضه نکردید در
زمان کذشته ومثل آن سوره نیاوردید ولن تفعلوا ودر زمان آینده نیز هرکز نتوانید معارضه کردن فاتقوا پس
بپرهیزید النار از آتش دوزخ التی آن آتشی که ممتازست از سایر آتشها بانکه وقودها آتش انکیز آن الناس مردمانند
یعنی کافران والحجارة وسنک کبریت که حرارت آن صعبترست وبوی آن ناخوشتر اعدت آماده کرده شده است آن
آتش للکافرین برای ناکرویدکان وبشر الذین وبشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق آمنوا کرویدند بخدا ورسول وقرآن
وعملوا الصالحات وبجای آوردند کارهای نیکو از ادای فرایض وسنن مضمون بشارت چیست ان لهم آنکه مر ایشانراست
درآخرت جنات بوستانهایی که در همه نوع میوها باشد که تجری میرود من تحتها از زیر درختان یا قصرها
ومنظرهای آن الانهار جویهای آب وشیر وخمر وعسل کلما رزقوا هرکاه که روزی داده شوند بهشتیان منها از آن
درختان من ثمرة میوه رزقا روزی ساخته وطعامی پرداخته قالوا کویند هذا الذی این آن میوه ایست که رزقنا داده
وخورانیده بودند مارا من قبل پیش ازین در دنیا وکفته اند هم در بهشت وقول اول اشهرست واتوا به ویارند
پیش ایشان از میوه بهشت متشابها مانند میوهای دنیا برنک وصورت اما طعم مختلف باشد چه منه همه
میوها دیک میوه بهشت هست ولهم ومر اهل بهشت راست فیها در بوستانهای بهشت ازواج زنان از حور
وانسی مطهرة پاکیزه یعنی صافی جوهر ونیکو منظر پاك از عیبها وآفتها که زنان دنیا باشند وهم فیها وایشان در
آن بوستانها خالدون جاوید باشندکان ان الله بدرستی که خدای لا یستحیی ترك نکند وباك ندارد ان
یضرب آنکه بیان کند مثلا ما مثلی بهر چه باشد وبرای هرکه باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مکس وعنکبوت
شنوده استهزا میکردند که این سخنها بسخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم
ندارد واکرچه باشد مثل به بعوضة پشه خرد فما فوقها پس آنچه فراتر ازان باشد چون ذباب وعنکبوت فاما الذین
آمنوا پس آن کسان که کرویده اند ودانسته که قرآن کلام حق است فیعلمون پس یقین میدانند که انه الحق
آن مثل یا ضرب المثل درست وراست من ربهم از نزد پروردکار ایشان واما الذین کفروا واما آنها که پوشیده اند
حق را فیقولون پس میکویند از روی جدال وعناد یا از راه طعن وافسوس ماذا چه چیز اراد خواست خدای بهذا
بدین که کفت مثلا از روی مثل یا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش یضل کمراه کرداند به بدان مثل کثیرا

بسیاری را از کفار ومنافقان که در آن تامل نکنند وحکمت آن در نیابند ویهدی به وبفضل خود راه نماید بدان
مثل کثیرا بسیاری را از مومنان که تفکر نمایند وما یضل وکمراه نکند خدای به بدان مثل الا الفاسقین مکر بیرون رفتکان
از مقام فرمان برداری الذین این فاسقان آنانند که ینقضون می‌شکنند بغدر وخیانت عهد الله پیمان خدای را که بر ایشان کرفته است
من بعد میثاقه از پس استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریة با بنی اسرائیل بسته است بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس
این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است وبدین قول فسقه کفار ومنافقان باشند ویقطعون ومی برند
این بی وفایان وعهد شکنان ما امر الله آنچه خدای فرموده است به بدان چیز ان یوصل که آنرا به پیوندند یعنی رحم که قرآن رحم
پیغمبر را بدشمنی می برند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرابتی نداشت ویهود نیز قطع
رحم میکردند چه میان آنحضرت وایشان نیز از انجهت اخوت اسمعیل واسحق خویشی بود ویفسدون وهمین کروه فساد میکنند
فی الارض ودر زمین بمخالفت خود ومتابعت نفس اولئک آن قوم هم الخاسرون ایشانند زیان زدکان در دنیی ودر عقبی
کیف تکفرون چکونه کافر میشوید بالله بخدای وکنتم وحال آنکه شما بودید امواتا مردکان یعنی اجسامی که از حیات
بی بهره بودند چون نطفه وعلقه فاحیاکم پس زنده کردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثم یمیتکم پس بمیراند
شما را در وقت انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس دیکر بار زنده کرداند در وقت بعث وصور احیاء شما را زنده سازد برای
نشور ثم الیه پس بسوی او ترجعون باز کردانیده شوید برای مجازات هو الذی او آن خدایست که بقدرت بی علت
خلق بیافرید لکم برای انتفاع شما ما فی الارض آنچه هست که در زمین است جمیعا همه آن از جبال ومعادن وبحور
وانهار ونباتات وحیوانات ثم بعد از آفریدن زمین استوی قصد کرد الی السماء بسوی آفرینش آسمان فسویهن پس
راست کرد بی فطور واعوجاج وخلل آنها را سبع سموات هفت آسمان وهو بکل شیء علیم واوست بهمه چیزها
نیک دانا یعنی داند که هر چیز را ساخت وبرای چه آفرید واذ قال ویاد کن ای محمد چون کفت ربک پروردکار تو للملائکة
مر فرشتکان را جمعی را که ساکن زمین بودند بعد از قتل واجلاء بنی الجان انی جاعل من آفریننده ام فی الارض در زمین
خلیفة بدل آن قوم بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین وعبادت رب العالمین خلیفه که داعی حق است که مطلق در زمین باشد
ما باشد ودعا آن بحق واهمات بالطائف خلیفه من در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی کفته اند که خلفات از جمیع
موجودات وهمه مکونات با جمهور خلیفه آدمی تواند بود زیرا که او مجموع غرایب ومنبع رغایب غیب وشهادت خلاصه
عوالم جسمانی وروحانی است وجامع حقایق علوی وسفلی همه او **نظم** آدمی چیست برزخ جامع صورت خلق وحق
متصل دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت قالوا کفتند آن فرشتکان که مخاطب بودند اتجعل آیا می آفرینی فیها در زمین
من یفسد کسی را که فساد کند ونافرمانی ازو صادر شود فیها در زمین ویسفک الدماء وبریزد خون مثل خود بغیر حق
ایشان این حال را یا از جان مخلوق بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست
وبجهت این سخن کفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی ونحن وحال آنکه ما نسبح پاکی یاد میکنیم ترا بحمدک با مرغ
یا بستوده تو که موجب حمدست ونقدس لک وذکر میکنیم ترا بپاکیزکی یا نام ناشایسته قال کفت خدای با این ملائکه
انی اعلم بدرستی که من میدانم وبر شما پوشیده است از خلیفه حکمتها ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید وعلم وبیاموخت حق
سبحانه آدم مر آدم را که خلیفه عبارت از او بوده الاسماء نامهای مخلوقات کلها همه آن از علویات وسفلیات
ثم عرضهم پس عرضه کرد اشخاص آن مسمیات را علی الملائکة بر فرشتکان که قایل اتجعل فیها بودند فقال پس کفت
وامر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بعجز ایشان که انبئونی خبر دهید مرا باسماء هؤلاء بنامهای اینها که معروض

شده اند بر شما ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان طعن و استخفاف خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم
باید و شما را نیست قالوا گفتند فرشتگان بعد از ان جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه میکنیم ترا از
همه نقصانها تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانشی نیست ما را الا ما مگر آنچه علمتنا تو در آموختی ما را انک انت العلیم
بدرستی که تویی دانای امور کار الحکیم محکم کار و صایب کردار قال گفت خدای بی واسطه یا آدم انبئهم ای آدم خبر ده ایشان را
باسمائهم بنامهای ایشان که حاضرند فلما انبأهم پس آنگاه که آدم خبر داد ملائکه را باسمائهم بنامهای مسمیات قال
گفت خدای تعالی ملائکه را بر سبیل عتاب الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را که انی اعلم بتحقیق من میدانم غیب السموات
آنچه پوشیده است از حال آسمانها والارض و آنچه مخفی است از امور زمین و اعلم ما تبدون و من میدانم آنچه شما ظاهر
میکنید از گفتار اتجعل فیها و ما کنتم و آنچه بودید شما که برخشم خود تکتمون می پوشیدید از کراهت معزول شدن
از حکومت زمین و اذ قلنا و یاد کن آن زمان که گفتیم للملائکة مر جمیع فرشتگان را که اسجدوا سجده کنید لآدم آدم را
سجدهٔ تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملائکه الا ابلیس مگر عزازیل که بقول اصح از قوم بنی الجان بوده و چون
سجده نکرد بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب دادند یعنی ناامید از رحمت خدای ابی سر باز زد از سجدهٔ آدم واستکبر
و تکبر کرد و گردن کشی کرد و کان و بود در علم خدای من الکافرین از جملهٔ ناگرویدگان و قلنا یا آدم و گفتیم از محض کرم که
ای آدم اسکن انت ساکن شو تو و زوجک و جفت تو یعنی حوا الجنة و کلا و بخورید منها از بهشت یعنی میوه‌های
از ان رغدا خوردنی بسیار حیث شئتما هر جا که خواهید و لا تقربا و نزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت را
یعنی گندم یا انگور یا انجیر و اشهر گندم است فتکونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید من الظالمین از ستمکاران
بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فازلهما پس بلغزانید و از انجای ببرد آدم و حوا را الشیطان آن سرکش نافرمان عنها
از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس و مار به بهشت در آمده بود و حوا آدم را وسوسه کرد فاخرجهما پس بیرون
کرد ایشان را اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مما از آنچه کانا بودند فیه
در ان چون از کرامت و نعمت و قلنا اهبطوا و گفتیم طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرود آیید از بهشت
بعضکم برخی از شما لبعض مر برخی را عدو دشمن باشند چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند و لکم
و مر شما راست و در بهشت شما را فی الارض در زمین مستقر موضع قرار و متاع و بهره مندی و منفعت الی حین تا
هنگام رسیدن اجال و برآمدن اعمار فتلقی آدم پس فرا گرفت آدم من ربه از پروردگار خویش کلمات سخنی چند که
آن بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و این تلقی و فرا گرفتن بود که آدم علیه السلام
بعد از هبوط دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات وی را تلقین کرد چون آدم این مناجات فتاب علیه پس خدای
قبول کرد و بپذیرفت توبهٔ او را انه بدرستی که حق تعالی هو التواب اوست توبه دهنده بندگان الرحیم مهربان بر ایشان قلنا
گفتیم ما دیگر باره اهبطوا فرود روید منها از بهشت یا از سموات جمیعا همه شما فاما یأتینکم پس اگر بیاید بشما
منی از نزدیک من هدی دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فمن تبع پس هر که متابعت کند هدای را
دلالت و بیان مرا فلا خوف پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست علیهم بر ایشان که متابعت کردند و لا هم
و نیستند ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان یحزنون اندوهناک شوند والذین کفروا و آن کسانی که بپوشیدند
حق را و کذبوا بآیاتنا و به دروغ داشتند دلائل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را اولئک آن گروه اصحاب النار
اهل آتش اند هم فیها و ایشان در آتش خالدون جاوید ماندگان اند یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا

یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع التی آن نعمتها که از فضل خود انعمت انعام کرده‌ام
علیکم بر شما یعنی بر پدران شما گذشتگان و نیکویی بجای پدران نیکویی است بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشان را نیز
حاصل است و اوفوا و وفا کنید بعهدی به پیمانی که در شان پیغمبر امی با شما بسته‌ام در توریة اوف تا وفا کنم
بعهدکم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم و ایای و از من فارهبون بترسید در نقض عهد و شکستن
پیمان و آمنوا و بگروید بما انزلت بآنچه فرو فرستادم از قرآن مصدقا در حالتی که آن فرو فرستاده موافق است در توحید
و وعد و وعید لما معکم مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریة و لا تکونوا و مباشید اول کافر به اول کسی که کافر گردد
از اهل کتاب بقرآن و لا تشتروا و بدل مکنید بآیاتی بآیتهای کتاب من که توریة است ثمنا قلیلا بهای اندک را خطاب
علمای یهود است که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات توریة را تحریف میکردند و نعت محمد را صلی الله
علیه و سلم می پوشیدند و ایای فاتقون و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام فانی و لا تلبسوا و میامیزید
الحق سخن راست و درست که در توریة است از صفات محمد صلی الله علیه و سلم بالباطل بسخن که شما بدست
خود می نویسید و تکتموا و مپوشید الحق حق را که صفت مصطفی است و انتم تعلمون و شما میدانید که این نعت
که نعت او را می پوشید و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را بر آن وجه که ایشان میگذارند و آتوا الزکوة و بدهید
زکوة مال را بطریق اهل اسلام و ارکعوا و نماز گذارید مع الراکعین با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان اتامرون
الناس آیا میفرمایید مردمان را بالبر بنیکویی و تنسون و فراموش میکنید انفسکم نفسهای خود را و انتم و حال آنکه شما
تتلون الکتاب میخوانید توریة را افلا تعقلون آیا در نمی یابید خود را کار نفرمائید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران
خود را در ربقهٔ اسلام در آورده بودند و بر انقیاد احکام شرع محمدی علیه الصلوة والسلام ترغیب میکردند
و خود از سلوک سبیل مسلمانان تحاشی مینمودند و استعینوا و یاری خواهید بالصبر بشکیبائی کردن در اداء
طاعت یا بروزه داشتن و الصلوة و بگذاردن فرایض و انها و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگ و دشوار
و گران است الا علی الخاشعین مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان بطاعت که مومنانند عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که
که نفسهای ایشان بپرستش مرتاض شده و در مقابله ریاضات نفس حظها از اضافات حق بدیشان رسیده نظم
جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک خدمتت آسان شود پس در صفت خاشعان میفرماید که الذین آنان
که یظنون یقین میدانند انهم آنکه ایشان ملاقوا ربهم رسندگانند بجزاء پروردگار خویش و انهم و بدرستی که
ایشان الیه بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن راجعون بازگردانیدگانند یا بنی اسرائیل
اذکروا ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی نیکوئیهای مرا التی آن نیکوئیها که من انعمت علیکم انعام کرده‌ام بر شما
و انی و یاد کنید که من فضلتکم تفضیل کردم اجداد شما را و فضل نهادم علی العالمین بر عالمیان که در روزگار
ایشان بودند و اتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که در آن روز لا تجزی حق گذاری نکند و نتواند نفس هیچ نفس
مومنه عن نفس از نفسی کافره شیئا اندک چیزی از مکافات یا کفایة نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب
و لا یقبل و پذیرفته نشود منها از نفس کافره یعنی برای او شفاعة درخواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند
و لا یؤخذ و فرا گرفته نشود منها از آن نفس عدل فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب و لا هم و نباشند
کافران که در آن روز ینصرون یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند در دفع عذاب و اذ نجیناکم
و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را اجداد ایشان منت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب

اما جدا باشد و رهانیدیم ایشان ازکه بود من آل فرعون از اتباع و متعلقان فرعون یسومونکم عذاب
میکردند و میچشانیدند شما را سوء العذاب سخت‌ترین و بدترین عذابی یذبحون ابناءکم میکشتند پسران شما را
در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که درمیان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک و قطع ملک (?)
بدست او بود ویستحیون و باقی میگذاشتند نساءکم دختران شما را برای خدمت وفی ذلکم و درین ذبح پسران
و خدمت فرمودن دختران بلاء محنتی و آزمایشی بود شما را من ربکم از پروردگار شما عظیم بزرگ و بی نهایت
واذ فرقنا و یاد کنید از آنچه که بشکافتیم بکم بشما یعنی بسبب نجات شما البحر دریای قلزم را وقتی که از فرعون
میگریختند و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس رهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر واغرقنا
و آب فرو بردیم آل فرعون کسان فرعون را وانتم و حال آنکه شما تنظرون می‌نگریستید بدریا که چگونه شکافته می
میشد یا بجهت عیان نگاه میکردید که چه سان غرق میشدند واذ واعدنا موسی و یاد کنید از آنکه وعده دادیم موسی
را بجهت دادن کتاب و وعده دادن موسی را با ما بدان بجانب طور اربعین لیلة چهل شبانروز یعنی بعد از انقضای
ثم اتخذتم پس فرا گرفتید شما العجل گوساله را بخدائی من بعده بعد از رفتن موسی بطور وانتم و شما ظالمون ستمکاران
بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثم عفونا پس عفو کردیم و درگذرانیدیم عنکم بعد از توبه شما بعمل نکوهیده (?)
من بعد ذلک از پس آنکه چنین عمل ناشایست از شما صادر شده و این عفو برای آن بود که لعلکم تا شما تشکرون شکر
گوئید خدا را بر نعمت عفو واذ آتینا موسی و یاد کنید از آن چیز که دادیم موسی را الکتاب توریة والفرقان و حجتی جدا
کننده میان حق و باطل لعلکم تا مگر شما تهتدون راه راست یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی و یاد آورید
از آنکه گفت موسی لقومه مرقوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستی که شما ظلمتم
ستم کردید انفسکم بر نفسهای خویش باتخاذکم بفرا گرفتن شما العجل گوساله را بخدائی فتوبوا پس بازگردید بتضرع
وزاری الی بارئکم بسوی آفریدگار خود فاقتلوا پس بکشید انفسکم نفسهای خود را یعنی ای کسانی که گوساله نپرستیده
اید بکشید کسان خود را که گوساله پرستیدند ذلکم این کشتن خیر لکم بهتر است شما را از زندگانی در نزد
عند بارئکم نزد آفریدگار شما بعد از این حکم عبدهٔ عجل بصحرا رفتند و بزانو درآمده سرها در پیش افکندند و هارون
علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند
پس رب العزة پیغمبر را بیکه فرمان حق قبول کردند فتاب علیکم پس توبه شما بپذیرفت انه هو بدرستی که اوست
التواب پذیرنده توبه از عاصیان الرحیم مهربان برتوبه کاران در لطایف قشیریه فرموده که توبه بقتل نفس منسوخ نیست
اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکال و توبه خواص این است قتل نفس است در شهادت (?) نه ریاضات و مجاهدات
آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن توان کرد و هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن مخلص را میسر نشود و آن قتل
بقطع ارزوها و مرادها باشد **نظم** نفس خود بکش جهانی را زنده کن — خواجه را کشتست او را بنده کن
تو طمع داری که او را با جفا — بسته داری در وفا ... هر خسی را این تمنا کی رسد — موسی باید که اژدرها کشد
واذ قلتم یاد کنید از آنکه گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه
شنوند بعد از شنودن آن گفتند یا موسی لن نؤمن لک ای موسی ما تصدیق نکنیم ترا مرادرین که این سخن که از واجب
شنیدیم سخن حق است حتی تا وقتی که بدیدیم نری الله به بینیم خدا را جهرة آشکارا و عیان بروی فاخذتکم
الصاعقة پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند آتشی که از آسمان فرود آمد وانتم و شما یعنی آن مردم شما تنظرون

می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند بیجان
گشتند و موسی متحیر در ایشان می نگریست و می گفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم که بندگان قوم ایشان کجا
شدند حق سبحانه ایشان را زنده گردانید چنانچه فرمود ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را
من بعد موتکم پس از آنکه میرانیده بودیم بصاعقه لعلکم تا باشد که شما تشکرون سپاس داری کنید
حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعم است وظللنا و سایبان ساختیم علیکم بر شما الغمام ابر را
تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایه بان نبود
وانزلنا و فرو فرستادیم علیکم بر شما در تیه المن ترنجبین والسلوی و مرغی بر شکل سمانی و آن طایری است در طرف
یمن از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر منیر گوید آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع
نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی برایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی و مرغی
بودی پاکیزه و بریان بی نمک و بی خون و استخوان بنی اسرائیل برمیداشتند و با ترنجبین می پختند کلوا
و گفتیم بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه‌ها و آنچیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه هر روزی رسد بخورید
و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر میشد وما ظلمونا
و ستم نکردند بما بدین نافرمانی ولکن کانوا ولیکن بودند که از روی نادانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون
ستم میکردند که بنتلا (?) در حق اعتماد نا نموده بادخار میکوشیدند واذ قلنا و یاد آورید چون گفتیم شما را که
ادخلوا در آئید هذه القریة درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جبارانست فکلوا پس بخورید منها از این دیه یعنی
میوه‌ها و طعامهای وی حیث شئتم هر جا خواهید و هر چه خواهید رغدا خوردنی گوارنده وادخلوا الباب
و در آیید بدروازه دیه سجدا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن از تیه وقولوا و بگویید حطة درخواست
محط حاجت این لفظ کلمه استغفار ایشان بود یعنی آنکه بیفکن از ما گناهان را نغفر لکم تا بیامرزیم مر شما را
خطایاکم گناهان شما بسجود و دعا وسنزید و زود باشد که زیاده کنیم المحسنین نیکوکاران را در ثواب ایشان
فبدل الذین پس بگردانیدند و دیگر گونه کردند از روی استهزاء آنها که ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مأمور بود
بگفتن آن غیر الذی بجز آنچه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را از حق سبحانه فرموده بود که بگویند حطة ایشان
گفتند حنطة سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود را خوردنی فانزلنا پس فرو فرستادیم علی
الذین ظلموا بر آنان که ستم کردند بتغییر قول رجزا عذابی و عقوبتی من السماء از آسمان بما بدان چیزی که کانوا
بودند که بدان چیز یفسقون بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را بسوخت
یا طاعون برایشان گماشته شد که بیک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار واذ استسقی
موسی و یاد کنید از آنچون موسی آب خواست از ما لقومه برای قوم خود که بطلب خوردن من و سلوی تشنه شده بودند
فقلنا پس گفتیم ما موسی را که ای موسی اضرب بزن بعصاک بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده الحجر
سنگی معین را و آن سنگی بود مربع بهر کنجی بر آمده که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند سنگی بود که
موسی علیه السلام بفرمان حق عصا بر سنگ زده (?) فانفجرت پس شکافته منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه
بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانستی کل اناس هر یک از ایشان یعنی از اسباط مشربهم آبشخور
خود را کلوا بخورید از من و سلوی واشربوا و بیاشامید من رزق الله از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده

ولا تعثوا وازحد درمکذرید فی الارض درزمین مفسدین درحالتی که شما تباه کارانید واذ قلتم یا موسی ویاد آورید آنرا که
کفتید ای موسی لن نصبر ما هرکز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد برطعام یکانه یعنی من وسلوی هرچند طعام دو بود
اما درهم می بسته یکی می ساختند فادع لنا پس بخوان از برای ما ربک پروردکار خود را وبخواه تا بقدرت خود یخرج
لنا بیرون آرد برای ما مما از انچیزی که او را تنبت الارض میرویاند زمین نسبت انبات بزمین مجازست چه بحقیقت حق
سبحانه میرویاند من بقلها از سبزها وترهها وقثائها وازخیار وبادرنک او وفومها وازکندم یا سیر او وعدسها و
وازنخود او وبصلها وپیاز او قال کفت خدای تعالی با موسی فرمود که اتستبدلون آیا بدل میکنید الذی انچیزرا که بحسب واقع
هو ادنی او فروتر وخوارتر است چون سیر وپیاز بالذی بانچیزی که نفس الامر هو خیر او بهترست ونیکوتر چون ترنجبین و
مرغ واکنون که چنین میکنید اهبطوا فرود روید مصرا در شهری از شهرهای ارض مقدسه فان لکم پس بدرستیکه درآن
شهر مر شما راست ما سالتم انچه خواستید از بقول وضربت وزده شد یعنی لازم کشت علیهم برایشان بجزای کفران نعمت
وعدم رضا بقسمت الذلة خواری وفروماندکی بجزیه دادن والمسکنة ودیکر برایشان وضع کرده شد درویشی چنانکه
که هرچند توانکر باشند خود را درزی محتاجی وپریشانی بخلق نمایند وباؤا وبازکشتند بغضب من الله بخشمی از خدای
یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلک این خواری ودرویشی وخشم خدای مر ایشانرا بانهم بانست که بودند ایشان
کانوا یکفرون بودند که کافر میشدند بآیات الله بآیتهای تورات ویقتلون ومیکشتند النبیین پیغمبران را چون زکریا ویحیی
وشعیا علیهم السلم بغیر الحق بناحق وناروا چه یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده ذلک آن
کفر وقتل ایشان بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وکانوا یعتدون وبودند که از حد میکذشتند و
تجاوز از حد فرمان ادامی کنند کثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنک برآینه دل بیشتر نشیند

نظم

هر که زنکست بر مرآت دل دل شود زین زنکها خوار وخجل چون زیادت کشت دل را تیرکی نفس دون را بیش کردد خیرکی

ان الذین بدرستیکه انکسانی که از روی نفاق آمنوا کرویدند یعنی هم بزبان اقرار کردند والذین هادوا وانان که بیهودی
درآمدند والنصاری وترسایان والصابئین وانها که از دینی بدینی کرایند که ایشان یعنی از هر دینی چیزی اخذ کرده اند ملایکه
میپرستیدند وروی بکعبه نماز میکذاردند وکفته اند صابیان زنادقه اند که ستاره پرستان من آمن هر که ایمان آرد
تمام ازین طوایف بالله بخدای وصفات سلبی وثبوتی او والیوم الآخر وبروز قیامت ومتعلقات آن وعمل صالحا وبکند
عمل شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشانراست مزد کار ایشان عند ربهم نزد پروردکار ایشان ولا خوف ونه ترس
باشد علیهم برایشان روز محشر ولا هم یحزنون ونباشند که اندوهکین شوند در وقت مجازات واذ اخذنا ویاد کنید
آنرا که فرا کرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلم وعمل باحکام تورات ورفعنا وبرداشتیم فوقکم
بر زبر سر شما الطور کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از نزول تورات تمردا عاز نهادند وکفتند احکام این کتاب
بغایت دشوارست از کردن حق سبحانه کوهی از کوههای فلسطین که آن را طور کفتندی ودر تفسیر قرطبی
آمده که آن کوه منسوب بود بطور اسمعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد ودر پیش روی ایشان آتشی افروخت ودر
عقب دریای زخار پدید آمد چون کریز کاهی ندیدند بضرورت افتاده متحیر شدند حق تعالی کفت خذوا فرا کیرید ما
آتیناکم آنچه عطا دادیم شما را از احکام سبع بقوة بجدی تمام وجهدی قوی واذکروا ویاد کنید پیوسته یاد کنید
ما فیه آنچه درو هست از ثواب وعقاب لعلکم تتقون باشد که شما بپرهیزید ازنافرمانیها ثم تولیتم پس روی
بکردانیدید از فرمان من من بعد ذلک از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اکر نه فضل وبخشایش خدا بودی علیکم

ورحمته وبخشش او بنسبت شما لکنتم هر اینه که میبودید شما من الخاسرین از جمله زیانکاران ولقد علمتم الذین وهر اینه
نیک دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلم اعتدوا از حد فرمان درکذشتند منکم از قوم شما درایله فی السبت
درحکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی وایشان مخالفت نموده دران روز بحیله ماهی را میکرفتند فقلنا لهم
پس کفتیم مر ایشانرا که چون خدا فرمان کرد کونوا بباشید قردة بوزنکان خاسئین خوار شدکان تمامی این
قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد فجعلناها پس کردانیدیم آن عقوبت را نکالا عقابی وعبرتی که بند
کنند وپند دهنده باشد لما بین یدیها مر آنکسانرا که پیش ایشان حاضر بودند ودیدند وما خلفها وآنانکه از پس ایشان
آیند وقصه ایشان شنوند وموعظة وکردانیدیم از پندی للمتقین از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله
علیه وسلم واذ قال موسی ویاد کنید آنرا که کفت موسی علیه السلم لقومه مر کروه خود را برای که درمیان خود کشته یافته
بودند وقاتل را معلوم نمیتوانستند کرد که قاتل را معلوم کردد ان الله یامرکم بدرستیکه خدای میفرماید شما را ان تذبحوا اینکه
بسمل کنید بقرة کاوی را تا بعضی از او بر مرده زنید وزنده شود وبکوید که قاتل او کیست قالوا کفتند قوم موسی اتتخذنا
آیا فرا میکیری ما را هزوا اهل فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما میکوییم که حال کشته کیست وتو میکویی که کاوی
بکشید قال اعوذ بالله موسی کفت پناه میکیرم بخدای ان اکون ازانکه باشم من الجاهلین از نادانان وافسوس
کنندکان قالوا ادع لنا کفتند بخوان وسوال کن از برای ما ربک پروردکار خویش را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی که
ان کاو را صفت چیست وسوال از جنس سوال بماهیت جهت آن بود که هرکز چنین چیزی ندیده ونشنیده بودند
که از نوع بقر این صورت صادر توانند شد پس او را جاری مجرای جنسی داشتند که کویا حقیقت آن ایشانرا معلوم
نیست ونه تعقل لا می سوال از ماهیت نبود بلکه از جنس سوال او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قال کفت موسی علیه
السلم انه یقول بدرستیکه میکوید خدای انها بقرة آن کاو کاویست لا فارض نه پیر وازکار افتاده ولا بکر ونه جوان
ونارسیده عوان میانه ایست بین ذلک میان انچه مذکور شد از پیری وجوانی فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون انچه شما را
فرموده اند قالوا کفتند بار دیکر ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردکار خود را یبین لنا تا پیدا وهویدا سازد برای ما
ما لونها که چیست رنک آن بقره قال انه یقول کفت موسی که خدای میکوید انها بقرة صفراء آن کاویست زرد فاقع لونها
در غایت زردی رنک او تسر الناظرین ان کاو شاد میکرداند ومسعود میسازد از رنک خود نظر کنندکان را بوی
قالوا ادع لنا دیکر باره کفتند بخوان از بهر ما ربک خداوند خود را یبین لنا اشکار کرداند برای ما ما هی که آن
چه کاویست کارکننده یا در صحرا چریده ان البقر بدرستیکه کاوان تشابه علینا متشابه شده اند بما چه میانه
سال وزرد رنک بسیار اند وانا وبدرستیکه ما ان شاء الله اکر خواهد خدای لمهتدون از جمله راه یافتکان باشیم
بدین کاو واز حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله منقولست که اکر بنی اسرائیل ان شاء الله نکفتندی هرکز ان کاو را
نیافتندی قال انه یقول کفت موسی که میکوید خدای انها بقرة آن کاویست لا ذلول نه رام کرده ونرم شده که بحکم
تا زمین بشود تثیر الارض شیار کند زمین را ولا تسقی الحرث ونه کاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت مسلمة
دست باز داشته شده است از همه کارها وبی خود چرا میکند وبی عیب است وتمام خلقت لا شیة نیست هیچ رنکی
که مخالف رنک زردی باشد فیها دروی چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند قالوا الآن کفتند که اکنون این صفتها
بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی را وصفت تمام وروشن باز کفتی وان کاو مذهبه نام داشت ودر دست
جوانی بود بر همین کانکه خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن کاو را بانکه پوست او را بزر کنند فذبحوها

پس بکشتند او را و نکته در کشتن او سر زنش گوساله پرستان بود و بدیشان نمود که بنی نوع انچه شما پرستیده‌اید قابل ذبح است القصه او را ذبح کردند وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نمیخواستند که بکنند این کار را بسبب گرانی بهای او
وَإِذْ قَتَلْتُمْ اول قصه است میفرماید که یاد کنید انرا که بکشتید نَفْسًا یکی را که ان عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ پس اختلاف کردید فِيهَا در ان نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللَّهُ مُخْرِجٌ و خدای بیرون آورنده و ظاهر کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ انچیزی را که هستید شما که بپوشید بجا نها از قتل ناحق فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس گفتیم که بزنید ان کشته شده را بِبَعْضِهَا بپاره از ان گاو که بیخ دم یا زبان یا گوش و بهر تقدیر چون بزدند زنده شد و خون آلوده برخاست و نام قاتلان خود بگفت و ان دو برادر زادهٔ او بودند که بواسطهٔ مال و را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از نقیبهٔ ایشان در حال بیفتاد و بمرد كَذَلِكَ همچنانکه این مرده را زنده گردانید يُحْيِي اللَّهُ زنده گرداند خدای الْمَوْتَى همه مردگان را وَيُرِيكُمْ و می‌نماید شما خطاب با جماعت است که در مجلس احیاء عامیل حاضر بودند و میشاید که منکران زمان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بگوید که انکار حشر نکنید که اخر خدای بشما نماید آيَاتِهِ دلایل خود را در احیا لَعَلَّكُمْ مگر باشد که شما تَعْقِلُونَ فکرت کنید و دریابید که کسی قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر اینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوبُكُمْ دلهاء شما ای یهود مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس زنده شدن عامیل فَهِيَ پس ان دلها که شما راست كَالْحِجَارَةِ همچون سنگ است در سختی و درشتی أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت ترست در قساوت و غلظت از سنگ وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستی که بعضی سنگهاست لَمَا يَتَفَجَّرُ انچه هر اینه روان میگردد مِنْهُ الْأَنْهَارُ از وی جویها بزرگ وَإِنَّ مِنْهَا و بعضی دیگرست از ان لَمَا يَشَّقَّقُ انچه هر اینه شکافته فَيَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَاءُ از وی آب خرد چون چشمها وَإِنَّ مِنْهَا و بتحقیق که هست از حجارة لَمَا يَهْبِطُ انچه فرود آید از بلندی به پستی که آید مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای وَمَا اللَّهُ و نیست خدای بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ غافل از انچه شما ای یهود میکنید أَفَتَطْمَعُونَ ایا طمع در بسته اید ای مومنان أَنْ يُؤْمِنُوا انکه تصدیق کنند راستی شما را جهودان لَكُمْ مر شما را در انچه می‌گویید از نعت پیغمبر و حقیقهٔ دین اسلام وَقَدْ كَانَ و حال انکه بوده‌اند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه يَسْمَعُونَ می‌شنیدند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا را بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از انکه دانسته بودند و دریافته چون بمیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق را بر معنی شنودیم و لیکن در اخر گفت اینها که فرمودم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای ان مکنید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که افترا می‌نمایند در منابع آورده که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جهودان بجای نیز بمدینه در نیایند که اندر آمدن ایشان فتنه ظاهر میشود بعضی منافقان یهود و بعضی بمدینه در می‌آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و اخر روز باز گشته بیاران خود می‌پیوستند کما قال الله تعالی وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند یهود الَّذِينَ آمَنُوا انان که ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم قَالُوا آمَنَّا گویند ما ایمان آورده ایم وَإِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ ببعضی از اکابر چون کعب و حیی قَالُوا گویند آن اکابر ایشان که أَتُحَدِّثُونَهُمْ ایا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بدانچه گشاده است خدای او بر دانش ان عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب توریت که بعضی از یهود مدینه در اول نزول با انحضرت صلوات الله وسلامه علیه اصحاب را از صفت و نعت وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای ایشان از ان خبر یافته مخبران را سر زنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ تا مخاصمه کنند و حجت گیرند بِهِ بانچه دانسته باشند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند حق را دانستند و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ایا جاهلید یا پندارید معتقد که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ ایا نمیدانند جهودان که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بتحقیق خدای تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ انچه نهان میدارند وَمَا يُعْلِنُونَ و انچه اشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه وتعالی دانا بما اشکار و نهانست باید که ظاهر خود را بفرمان برداری اراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی بپردازد **نظم** بکن سر و علن را پاک و راست که دانای نهان و اشکار است وَمِنْهُمْ و از جهودان أُمِّيُّونَ جماعتی اند نا نویسنده و نا خواننده لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریه را و نمی‌شناسند که در وی چه چیزست إِلَّا أَمَانِيَّ مگر ارزوهاء خود را یعنی انچه موافق هوای ایشان باشد یا وعده‌ها دروغ که از علماء خود می‌شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اباء و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر انکه گمان می‌برند فَوَيْلٌ پس عذاب یا اندوه لِلَّذِينَ مر انانراست که ایشان يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ می‌نویسند نوشتهٔ محرف را بِأَيْدِيهِمْ بدست خود یعنی خود مباشر کتابت اند و بدیگری نمی‌فرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَذَا این نوشته مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدایست و چرا چنین میکنند لِيَشْتَرُوا تا بخرند یعنی استبدال کنند بِهِ بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهاء اندک را یعنی علماء یهود بواسطهٔ اخذ رشوت صفت محمد را صلوات الله وسلامه علیه که در توریة برین وجه بوده که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر اخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی یک چشم باشد و این صفت دجالست با عوام خود گفتند این آن پیغمبر موعود نیست فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشان را مِمَّا كَتَبَتْ از انچه نوشت و تغییر کرد أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیگر باره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ از انچه کسب میکنند از رشوت و مال حرام وَقَالُوا و گفتند یهود بر زعم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ مارا مس نکند اتش دوزخ و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر عدد روزی چند شمرده که آن هفت روزست هر روزی در مقابله هزار سال از ان هفت هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم او گوساله پرستیده اند قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را أَتَّخَذْتُمْ ایا فرا گرفته اید عِنْدَ اللَّهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهدی و پیمانی که شما را زیاده از انچه میگویید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ پس خلاف نکند خدای عَهْدَهُ وعدهٔ خود را أَمْ تَقُولُونَ بلکه میگویید و افترا میکنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ انچه نمیدانید بَلَىٰ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد وَأَحَاطَتْ بِهِ و فرا گیرد او را گردا گرد او خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی بدو مستولی شود و با کفر بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آنند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در اتش جاوید ماندگانند وَالَّذِينَ آمَنُوا و انان که گرویدند بخدای و انچه از نزد او آمده است وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشت و مستحق انند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشندگانند وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم لَا تَعْبُدُونَ نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که سزای پرستش اوست وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید به پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردن وَذِي الْقُرْبَىٰ و دیگر بنسبت خویشان وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان وَالْمَسَاكِينِ و درویشان وَقُولُوا و بگویید لِلنَّاسِ مر عامه مردمان را حُسْنًا سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد یا مردم چنان سخن گویید که دوست دارید که با شما گویند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و نماز را بپای دارید با شرایط آن وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ام ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانید بعد از پیمان و برگشتید از عهد و میثاق إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما که بعضی از اسلاف ایشان اند که بر شریعت توریة استقامت داشتند وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال انکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة که در متابعت محمد صلی

الله علیه وسلم صادر شده وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید که گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بسته
که لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ نریزید خونهای اقوام هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید کسان خود را
مِنْ دِيَارِكُمْ از خان و مان خویش و عهدی دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید یعنی
قبول نمودید وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و شمای یهود مدینه گواهید که آباء شما این عهد نموده اند ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که عهد
را شکسته تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا و بیرون میکنید گروهی را مِنْكُمْ از قوم خود مِنْ دِيَارِهِمْ
از سراها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ هم پشت شده عَلَيْهِمْ بر آن قوم مغلوب شده از شما بِالْإِثْمِ به بزه کاری وَالْعُدْوَانِ
و افزونی طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو
قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند هر
فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منزل ایشان کوشیدندی تا هم
قوم مغلوب بجلا بجا شدندی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه می فرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ و اگر بیایند أُسَارَىٰ
و اسیران بنی اسرائیل تُفَادُوهُمْ ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ تعلق بما قبل دارد یعنی قوم
خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده است عَلَيْكُمْ بر شما بحکم تورات إِخْرَاجُهُمْ بیرون
کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا میگروید شما بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره از احکام توریه که فدیه اسیرانست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ
و کافر میشوید ببعض دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذَٰلِكَ این چنین عهد
شکنی و نافرمانی مِنْكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی
قریظه است و جلاء بنی النضیر وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند از محشر کاه إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی
سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست عَمَّا
تَعْمَلُونَ از آنچه که عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب میخواند در مخاطب هم یهود ند یا خطاب عامست أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ این جماعت آنند که اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت
جاوید آن سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب در دنیا بنقصان جزیه و در آخرت
بخروج از آتش وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشد ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در آخرت
بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْكِتَابَ توریة وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِنْ
بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ از پس موسی پیغمبران را چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا وَأَيَّدْنَاهُ و نیرومند کردانیدیم او را
و قوت دادیم بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاکیزه یا جبرئیل و همه وقت قرین عیسی بود علیه السلام یا اسم اعظم که به برکت آن مرده
زنده کردی یا انجیل که زندگی دل و جان از آن یافتندی نظم دلا از کی از حسن کلامت دارد جان زندگی از سماع ثابت
أَفَكُلَّمَا آیا هر گاه که از نزد جَاءَكُمْ رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ با آنچه دوست ندارد أَنْفُسُكُمْ شما یعنی او بر وفق
هوا و مدعا شما نباشد اسْتَكْبَرْتُمْ تعظیم کردید و سرکشی نمودید فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد
و عیسی علیهما الصلوة والسلام وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را میکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا و گفتند یهود قُلُوبُنَا
غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول قول محمد بدین سخن نا امید میکردانیدند
حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست

که ایشان میگویند بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بلکه خدای ایشان را راندست و مدد لطف از ایشان باز گرفته بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان
فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون ابن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که بدیشان آمد
كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای که آن قرآنست مُصَدِّقٌ گواه و موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت
و حشر و امثال آن از اصول دین را ایشان قبول نکردند و بدان نگرویدند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت
نزول آن مکی يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بحق این کتاب و بحق کسی که این کتاب بر وی فرود آید هر گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی
و کار بر ایشان تنگ شدی دست بدعا برداشته گفتندی بار خدایا نصرت بخش ما را بحق محمد که رسول آخر الزمانست عَلَى الَّذِينَ
كَفَرُوا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن وقت که آمد بدیشان مَا عَرَفُوا آنکه می شناخته بود كَفَرُوا
کافر شدند بِهِ بدو حسد ایشان را کار بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود دیدند کافر شدند
فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدای عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکردند و عناد ورزیدند بِئْسَمَا اشْتَرَوْا
بد چیزیست که ایشان فروختند بِهِ بآن چیز أَنْفُسَهُمْ یعنی نفسهای خود را و آن چیز کدام است أَنْ يَكْفُرُوا آنکه کافر شدند
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بدانچه فرو فرستاده خدای که آن قرآنست بَغْيًا از جهت حسد یعنی رشک بردند أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ بر آنکه
فرو فرستد خدای مِنْ فَضْلِهِ فضل خود را که کتاب و وحی است عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر آنکس که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان
خود که سزاوار آن باشد فَبَاءُوا پس باز گشتند جهودان بِغَضَبٍ بخشمی از خدای با استحقاق گشتند بخشمی عَلَىٰ
غَضَبٍ بالای خشم دیگر با انکار عیسی علیه السلام و انجیل و خشم انکار محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن وَلِلْكَافِرِينَ
و مر کافران راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر یهود را آمِنُوا بگروید بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بآنچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوا نُؤْمِنُ گویند ما می گرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا بآنچه بر ما فرستاده اند یعنی توریت
وَيَكْفُرُونَ و کافر میشوند بِمَا وَرَاءَهُ بدانچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آن ما وراء یعنی انجیل و قرآن درست و راست
است مُصَدِّقًا در حالتی که آن حق باور دارنده است لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست و از اینجا کفر ایشان بتوریة لازم
می آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قُلْ بگو ای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریة ایمان داریم فَلِمَ پس چرا
تَقْتُلُونَ میکشتید أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدای را مِنْ قَبْلُ پیش ازین إِنْ كُنْتُمْ اگر بودید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان بتوریة
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ و هر آینه که آمد بشما موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بنشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح
است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدائی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی علیه السلام بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ
و شما بیداد کرانید بر نفس خود وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ
الطُّورَ بر زبر سر شما کوهی را که منسوب بود بطور ... از کوههای فلسطین و آن شهریست از بلاد شام خُذُوا
گفتیم که فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه بشما داده ایم یعنی توریة بِقُوَّةٍ بعزمی درست و جدی تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی
فرمان برید قَالُوا گفتند با شما که را شنیدیم و پذیرفتیم و بنهانی با خود گفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش
و عاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا و خورانیدند یعنی در آورده شد فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله بِكُفْرِهِمْ
بسبب جحود و انکار ایشان قُلْ بگو بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بِهِ بآن چیز إِيمَانُكُمْ ایمان شما و آن کفر است
بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را
بکفر نمیفرماید و جهودان با این همه رسوائی میگفتند بهشت جز جای ما نخواهد بود خدای تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد
در جواب این دعوی ایشان که إِنْ كَانَتْ اگر هست بزعم شما لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ مر شما را سرای آخرت و نعمت بهشت

عند الله نزدیک خدای خالصة پاکیزه و خاصه من دون الناس بجز دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان سرا نتوان رسید و مرگ علامت اشتیاق
لقاست هر که مشتاق تر آرزومندتر **نظم** هر کسی که دوست را داند برد دوست آن کیست کاو مرگ شادان بود
ولن یتمنوه و آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بانچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان از قتل
انبیا و تغییر نعت حضرت مصطفی علیه الصلوة و علیه السلام والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران
و دروغ گویان ولتجدنهم و هر آینه یابی تو جهودان را احرص الناس حریص ترین مردمان علی حیوة بزندگانی دنیا ومن
الذین اشرکوا و از آنکسان نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصحاب آنکه مشرکان مجوس اند زیرا که هیچکس
زندگانی را دوستتر از ایشان نیست یود احدهم دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لو یعمر که کاش عمر داده
شود الف سنة هزار سال و از نیست که تحیت مجوس جز اینهم رسند اینست که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما
گفتن این لفظ مکروه است وما هو بمزحزحه و نیست که دور کننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر
داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب او نیست والله بصیر و خدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند یهود و مجوس
و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد جبرئیل است و او وحی بدو فرو می آرد و ما دشمن داریم جبرئیل را
زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر انبیاء ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می
آوردیم حق سبحانه فرمود که قل بگو ای محمد من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبرئیل را و این نامی است عبرانی یا سریانی
و معنی او عبد الله است و ما این خطاب ... باشد پس هر که دشمن او بود گو از خشم بمیر فانه نزله پس بدرستی که او فرود
فرو می آرد قرآن را علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لما بین یدیه
مر آنچیزی را که پیش از وی نازل شده و حال الابا ایشانست از کتب منزله چون توریة و زبور وهدی و قرآن راه نماینده
است یعنی وبشری و مژده دهنده للمؤمنین مر مؤمنان را بنجات و درجات من کان هر که باشد عدوا لله دشمن
مر خدای را وملئکته و فرشتگان او را ورسله و فرستادگان او را وجبریل ومیکال و این دو فرشته مقرب اند
فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی عدو للکافرین دشمن است مر کافران که دشمن ملائکه و رسل اند ولقد انزلنا
و هر آینه ما فرستادیم الیک بسوی تو آیات بینات نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن وما
یکفر بها و کافر نشوند بدان آیتها الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای اوکلما آیا هرگاه که یهود
عاهدوا عهدا عهد کردند عهدی نبذه بشکستند آنرا فریق منهم گروهی از ایشان بل اکثرهم بلکه بسیاری
از بسیاری از ایشان لا یؤمنون نمی گروند بتوریة ولما جاءهم و آنهنگام که آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده
از نزدیک خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم مصدق باوردارنده لما معهم مر توریة را که با ایشانست نبذ فریق
بیفکندند گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه عطا داده شده اند بتوریة یعنی علماء ایشان بینداختند کتاب الله
توریة را یا قرآن را وراء ظهورهم بس پشت خود کانهم گوییا که ایشان لا یعلمون نمیدانند که قرآن کلام الله است
و محمد رسول الله واتبعوا و پیروی کردند این یهود ما تتلوا الشیاطین آنچیزی که میخوانند دیوان علی ملک سلیمان
در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام شعبدهها و صد نیرنگ
را با نیرنگها و کهانت بر آمیخته نوشته بودند و در میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بران
اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آورده در صندوقی نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد بعد از

وفات سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیمان بدین سحرها و شعبدها پادشاهی
میکرده و یهود بعد از آن سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق سبحانه ابراء ذمه وی را فرمود که وما کفر سلیمان و هرگز
کافر نشد سلیمان یعنی جادوئی نکرد ولکن الشیاطین ولیکن دیوان زمان او کفروا کافر شدند یعلمون الناس
در می آموختند مردمان را السحر جادوئی وما انزل و دیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرو فرستاده شد از سحر
علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل هاروت وماروت نام دو فرشته است و ایشان بر دنیایان گناه
کار طعنه بردند حق سبحانه و تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز آن حالت که ایشان راهست
بودی صدور معصیتها بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق تعالی نفس بشری
بدیشان داده و برای حکومت خلق بزمین فرستاده بزنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر بر قتل
ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع فرمود و بعضی ایشان در جهان
مقید شدند و حالا در چاه بابل بر سر آویخته معذب اند انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی
نبوت میکردند حق سبحانه در زمان حکومت و قبل از معصیت این علم بدیشان فرستاد و گویند بر وجه الهام کیفیت
علم ایشان را در آموخت تا جمعی زیرکان را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده سحر مدعیان
نبوت کردند وما یعلمان و نیاموزندی این دو فرشته در آن وقت که در چاه اند من احد هیچکس را جادوئی حتی یقولا
تا نگویند پیش از آموختن آنکس را که انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فلا تکفر پس تو
کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر کار هی مترتب نیست فیتعلمون پس می آموزند منهما از آن دو ملک ما یفرقون
به آنچیزی را که جدائی افکنند بدان بین المرء وزوجه میان مرد و زن او وما هم و نیستند جادوان بضارین ضرر
رساننده به بسحر من احد هیچکس را الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای ویتعلمون و می آموزند ما یضرهم آنچه
ایشان را زیان رساند ولا ینفعهم و سود نکند ولقد علموا و هر آینه نیک دانستند یهود لمن اشتریه هر که سحر را
بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد ماله نیست او را فی الاخرة در آن سرای من خلاق بهره از نیکوئی ولبئس ما شروا و بد
چیزیست آنکه فروختند به بدان چیز انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا یعلمون کر
هستند ایشان که دانند زیان این سودا را ولو انهم و اگر این جهودان امنوا گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وسلم
واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کتمان نعت یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست که لمثوبة هر آینه پاداش من عند الله از
نزدیک خدای خیر بهتر است از رشوت که بکتمان نعت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه میستانند لو کانوا
یعلمون اگر بودندی که بدانستندی یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تقولوا راعنا مگوئید لفظ راعنا
در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه وسلم که یهود گفتار شما را دست آویز ساخته با آنحضرت این کلمه می گویند و در
لغت ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان بدان معنی میگفتند که ما را مراعات کن سخن ما را یعنی بشنو حق سبحانه نهی فرمود
که این کلمه مگوئید وقولوا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما واسمعوا و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول وللکافرین
و مر کافران راست یعنی آنها را که بر سبیل خبث این کلمه میگویند عذاب الیم عذاب دردناک که هرگز انقطاع نیابد
ما یود دوست ندارد الذین کفروا آنانکه حق را پوشیده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین
و نه مشرکان ان ینزل آنکه فرو فرستاده شود علیکم بر شما من خیر هیچ نیکوئی من ربکم از نزد پروردگار شما
مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزهاست یهود نمی خواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال کند و مشرکان نا

داعیه آن بود که بیغمبری بولید مغیره و نعیم ثقفی رسد والله یختص برحمته وخدای اختصاص میدهد برحمت به پیغمبری
خود من یشاء هر کرا میخواهد والله وخدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست برهر که او را بنبوت داده و وصف فضل
بعظمت اشعاریست بانکه نظم فضل و فضیلت افزون از عدد لطفها و لطفهاست بیرون از شمار ما ننسخ هرچه منسوخ
میکردانیم من آیة از آیت قرآن بروفق مصالح خلق و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میکردانیم آنرا از دلها نأت بخیر
منها بیاریم بهتری از آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی با ده تن منسوخ کرد باو دو تن مقرر ساخت
او مثلها یا بیاریم مانند آنکه منسوخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت
المقدس بکعبه الم تعلم ایا نمیدانی خطاب بمنکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن پشیمانیست
و پشیمانی برخدای روا نیست و از حکمت کی مصلحت بادشاهی در نسخ احکام تاقل و تا اهل بودند حق تعالی میفرماید که ای
منکر مجادل یا معلوم نداری یعنی میدانی ان الله انکه حق سبحانه علی کل شیء بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشا
قدیر تواناست برکمال الم تعلم ایا دانا نیستی ان الله بانکه بتحقیق خدایست بیشک له مر او راست ملک السموات
والارض بادشاهی آسمان و زمین پس هرچه خواهد کند وما لکم ونیست مر شما را من دون الله جز خدای من ولی دوستی
کار از بشما نفع رسد ولا نصیر ونه یاری که از شما دفع ضرر کند ام تریدون ایا میخواهید ان تسألوا انکه سؤال کنید
رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی همچنانکه سؤال کرده شده بود موسی من قبل پیش ازین جهودان گفتند که محمد
باید که کتابی بیارد بیکبار چنانکه موسی علیه السلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد میطلبید از سؤالهای
متعصبانه که پدران شما از موسی می طلبیدند ومن یتبدل الکفر وهر که بدل کند کفر را بالایمان بایمان یعنی کفر را بایمان بگزیند فقد
ضل پس هر اینه که گمراه گشته است سواء السبیل از میان راه راست ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب
از اهل توریة چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او لو یردونکم انکه گردانند شما را از حذیفة
یمان و عمار یاسر که فنحاص و یاران او ایشانرا دعوت به یهودیت میکردند حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که شما را
بگردانند من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا کافران حسدا از روی حسد من عند انفسهم از نزدیک نفسهای
ایشان یعنی این حسد بمقتضی طبع ایشانست نه بفرموده کسی من بعد ما تبین از پس انکه روشن گشت لهم الحق
مر ایشانرا انچه راست و درستست یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم وحقیت قرآن وصحت دین اسلام فاعفوا
پس عفو کنید بدیهای ایشان را و بگذرید از قتال ایشان واصفحوا و روی بگردانید حتی یأتی الله تا بیارد خدای بأمره
فرمان خود یا که حکم است بقتال یا امر است بجزیه ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از تعذیب
وانتقام قدیر تواناست واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را وما تقدموا و انچه از
پیش میفرستید لانفسکم از برای خود من خیر از مال دینی بر سبیل نفقات و صدقات و انواع خیرات تجدوه
بیابید انرا نوشته عند الله نزدیک خدای یا ثواب آن بیابید از نزدیک وی ان الله بدرستی که خداوند تعالی
بما تعملون بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بصیر بیناست وقالوا و گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید
در بهشت الا من کان مگر انکه باشد هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند به بهشت نروند
الا جهودان و نصاری گفتند به بهشت نروند الا ترسایان تلک این دعوی از هر طایفه امانیهم ارزوهاء
ایشانست قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را برین دعوی ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان
در قول خود بلی نه چنینست که ایشان میگویند بلکه من اسلم هر که تسلیم کرد وجهه همه خود را لله برای

طاعت خدای وهو محسن واو نیکوکارست در کردار وگفتار فله اجره مر او راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او
ولا خوف علیهم و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان ولا هم یحزنون ونه ایشان اندوهناک باشند
از مفقود زوال آن مزد جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با رفع سادات یهود مناظره نمودند هر فرقه در ابطال دین
دیگری غایت سعی بتقدیم میرسانیدند حق سبحانه درین باب این آیت فرستاد وقالت الیهود وگفتند جهودان لیست النصاری
نیستند کروه ترسایان علی شیء بر چیزی از دین حق وقالت النصاری وگفتند نصاری لیست الیهود نیستند جهودان
علی شیء بر چیزی که معتد به باشد وهم و حال انکه همه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب خدا را یهود از توریة میدانند
که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند حق را باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر
و بی حاصل اند کذلک همچنین که ایشان میگویند قال الذین گفتند انانکه لا یعلمون هیچ نمیدانند یعنی اهل کتاب نیستند
چون مجوس و مشرکان عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی گفتند هم درباره ایشان همین گفتند که جهودان و
ترسایان بر حق نیستند فالله یحکم پس خدای داوری کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا
در انچه بودند که هستند ایشان فیه یختلفون که در آن چیز اختلاف میکنند از حق و باطل ومن اظلم وکیست ستمکارتر
ممن منع از انکه باز داشت مساجد الله مسجدهای خدا را ان یذکر از انکه یاد کرده شود فیها اسمه در انجا نام خدای
یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را یاد کنند و ستایش نمایند وسعی و سعی نمود فی خرابها در ویرانی آن مساجد از بخت نصر
ایلی بن ماطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده واحبار را بقتل رسانید یک مسجد را بالقطع جمع یاد کرد بجهت
تعظیم یا انکه هر موضعی از وی مسجدیست یعنی محل سجده اولئک انکروه که در منع ذکر خدای سعی کردند ما کان
لهم نیست مر ایشانرا روا نبود ان یدخلوها انکه درآیند در آن مساجد الا خائفین مکر ترسکاران و این صورت مساجد
الخائفین مکر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام است که ترسایان از قوت دین قدم در مسجد اقصی
نیست از ترس مسلمانان لهم مر ایشانرا است فی الدنیا درین جهان خزی رسوائی و خواری و جزیه دادن
ولهم فی الاخرة و مر ایشانراست در ان سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ ولله و مر خدایراست المشرق جای
بر آمدن آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شبی بسبب
ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد
خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعادهٔ آن نماز از حضرت رسالت صلوات الرحمن
وسلامه علیه اجازت خواستند و این آیة نازل شد که بعد از انکه تحری کرده ایدا اعاده نماز حاجت نیست چه همان
جهات از آن اوست فاینما پس هر کجا تولوا روی آرید فثم وجه الله پس انجا روی خداست یعنی جهت طاعت اوست
محققان در تحقیق این آیة نکته است که زبان حال بیان حقایق ربنت و ولایت منقبت خلعت ظلال هدایت در ای
ابیات اشارتی بدان میفرماید **نظم** از پی اینما تولوا خوان • ثم وجه الله همی تم دان • یعنی آن سو که روی قصد آری •
تا حق بندگیش بگذاری • هر چه حق کار بود حقیقت او • باشد آنجا بسر عیان کن رو • هیچ جا اگر ز دور استا • بهر بود وین حق جان همه •
عارف حق شناس تا یابد • که بهر سو که دیده بکشاید • چند انجا جمال حق بیند • انجمله ان جمال حق قطعا ان الله بدرستی که
خدای واسع تمام بسیار ببخشد علیم دانا بمصالح احوال بندگان وقالوا و گفتند بعضی از یهود و نصاری
اتخذ الله فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی وی راست عیسی او راست بل نه چنانست که ایشان
میگویند له مر او راست ما فی السموات انچه در آسمانهاست والارض وانچه در زمین است چه اهل آسمان و زمین

همه مملوک وی مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد باید که از جنس والد باشد و این
الملوک من المالک كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ همه مر او را فرمان بردار باشند بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریننده آسمانها و زمینهاست وَإِذَا قَضَى و چون خواهد تقدیر کند أَمْرًا کاری فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این
نیست که گوید مر آن چیز را که كُنْ باش فَيَكُونُ پس موجود شود وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند آنانکه نمیدانند خدا را و علم نخوانده اند چون
مشرکان مکه لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نمی گوید خدای با ما أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا بیاید بما آیتی که از ما پیغامبری آید كَذَٰلِكَ همچنانکه این
مشرکان میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصاری مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتن ایشان
و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ یکدیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب
در کفر و قساوت و سؤالات از روی عناد و کدورت قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ
براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن و دین اسلام بَشِيرًا مژده دهنده مؤمنان وَنَذِيرًا و بیم کننده کافران
وَلَا تُسْأَلُ و پرسیده نخواهی شد در روز قیامت عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ از آنها که اهل جحیم اند جحیم آتش سوزنده
بسیار زبانه باشد روزی بزبان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود در
از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق
سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما از تو نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند تو بر تبلیغ رسالت
است و بس اصحاب اهل ضلالت وَلَنْ تَرْضَىٰ و هرگز راضی نشوند عَنْكَ از تو الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ نه جهودان و نه ترسایان
حَتَّىٰ تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگو ای محمد ترا که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند إِنَّ
هُدَى اللَّهِ بدرستی که راه نمودن خدای هُوَ الْهُدَىٰ اینست راه نمودن بحق نه آنکه یهودیه و نصرانیت پیچها نند و مر ایشان
راه مینمایند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین بَعْدَ الَّذِي بعد از آن چیزی که
براستی جَاءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ
نیست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ دوستی رهاننده وَلَا نَصِيرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب
با حضرت است و معنی با امت الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریه بقولی
کفایت در شان عبد الله بن سلام و اصحاب او و اگر انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که
با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند و اگر قرآن بقولی کفایت در شان مسلمانان فرود آمده
باشد بر همه تقدیر يَتْلُونَهُ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ چنانچه حق خواندن یا متابعت
کردن است أُولَٰئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب
و احکام آنرا تغییر دهد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان
یعقوب اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتها که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و بر اسلاف
شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و بدرستی که من شما را تفضیل کردم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیت
جهت تقریب و تذکیر نعمتهای الهی است وَاتَّقُوا و بترسید يَوْمًا از عذاب روزی که از هیبت آن لَا تَجْزِي کفایت
نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عَدْلٌ
فدا یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد وَلَا تَنْفَعُهَا و سود نکند هیچ نفسی را شَفَاعَةٌ خواهش خواهنده

بر تقدیر وجود شفیع وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند کافران که ممنوع کردند از عذاب یعنی ایشان را سودی نکند یاری هر یاری که
هست وَإِذِ ابْتَلَىٰ و یاد کن ای محمد وقتی که بیازمود یعنی امر کرد إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ مر ابراهیم را پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان
یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرده اند آن ده سنت یعنی شکافتن موی سر و دندان ساختن
آنرا که موی دارد و مضمضه و استنشاق و سواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق
عانه و ختنه و استنجا بآب فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بآن قَالَ گفت خدای که من ترا بعزت
فرمان کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که من گرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان إِمَامًا پیشوائی در دین که همه کسان بعد از تو
بتو اقتدا کنند و ازین جهت حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابراهیم و امت مرحومه را بفرمود که ملة ابیکم ابراهیم برای
انجاز این وعده است و چون خدای ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و از فرزندان
من بعضی را امامان پیدا کن قَالَ گفت خدای در جواب او لَا يَنَالُ نرسد عَهْدِي عهد من یعنی رحمت و بقول اصح
پادشاهی و امامت سلطانان الظَّالِمِينَ ستمکاران را یعنی کافران از ذریه تو وَإِذْ جَعَلْنَا و یاد کن آنکه گردانیدیم الْبَيْتَ
خانه کعبه را مَثَابَةً جای باز گشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز گردند و ایشان بثواب
حساب رسند وَأَمْنًا و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوا و فرا گیرید ای مؤمنان بعد از آنکه
شرف حرم دانستید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقامی که منسوب با براهیم است مُصَلًّى نمازگاه و آن موضعی است که در وی حجری
وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بروست وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
بسوی ابراهیم و اسمعیل أَنْ طَهِّرَا آنکه پاک سازید بَيْتِيَ خانه مرا از اوثان و انجاس و جنایت و معاصی و طواف جنب
و حایض لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان وَالْعَاكِفِينَ و برای مقیمان و معتکفان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان
و سجود دارندگان یعنی نمازگذارندگان اهل اشارت بر آنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوستان است از ماسوی تعلقات
کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس و اوزار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار

نظم

اگر چو بیت دل از غیر دوست سازی پاک — صفای وحدت صرف اندرو کنی ادراک

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت
ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من گردان هَٰذَا این مکان را که برای تو در آن خانه ساختم بَلَدًا
آمِنًا شهری ایمن از قحط و خسف با اهل او و از جور متغلبان در امان خود دار وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزی ده اهل
این بلد را مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه ها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانید حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیههای فلسطین
را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده در زمین
تهامه بر یک منزل از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم
تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت مَنْ آمَنَ روزی ده هر کرا که ایمان دارد مِنْهُمْ از آنانکه ساکنان این شهر
باشند بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین قَالَ گفت خدای وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود فَأُمَتِّعُهُ پس او را بر
خوردار دهم قَلِيلًا برخورداری اندک یعنی همین در دنیا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس او را به بیچارگی باز آرم إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ بعذاب
دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشت است دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ و یاد کن آنکه بر داشت إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ ابراهیم اصلها و اساسها
مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ عطف است بر ابراهیم چه پس باید در رفع قواعد شریک بوده هر یک در طرفی
از خانه کار میکرده اند یا بنوبت کاری کرده اند و بقولی ابراهیم قاعده وضع مینهاده است که اسمعیل سنگ جمع میکرده
و بدست ابراهیم میداده تا بکار میبرده القصه بعد از اتمام خانه کعبه و بعد دست تضرع برداشته گفتند

ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار را بخیر انك انت السمیع بدرستی که تویی شنوا مر دعای ما را العلیم و تویی
دانا به نیتهای ما ربنا ای خداوند ما واجعلنا وبگردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام یا مستسلم یا موحد و مخلص لك
مر ترا ومن ذریتنا وبگردان از فرزندان ما امة گروهی مسلمة لك گردن نهاده و منقاد شده ترا وارنا و بنمای ما را مناسكنا
مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان وتب
علینا و از ما درگذران اگر در عمل تقصیری و تقصیری واقع شده انك انت التواب بتحقیق تویی پذیرنده توبه مقصر
الرحیم بخشنده بر گناهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و برانگیز در میان ذریه ما یا امت مسلمه و مبعوث
گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان و در نژاد ایشان تا ذریه مرا عزتی و شرفی باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند
بر ایشان آیاتك کتاب ترا یا بیان کند نشانهاء وحدانیت تو با ایشان ویعلمهم الكتاب وبیاموزد ایشانرا قرآن
والحكمة ومعانی آن یا بیان آنچه در وی است از امر و نهی و حلال و حرام ویزكیهم و پاك و پاك کند ایشانرا بسبب شرایع
واحكام انك انت العزیز بدرستی که تو توانایی و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الحكیم تویی دانای محکم کار و حق سبحانه
این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را صلوات الله وسلامه علیه از اولاد اسمعیل مبعوث
گردانید و بحکم انا دعوة ابی ابرهیم اشارت بدین است ومن یرغب و کیست که باز گردد از سبیل استبعاد و انکار است
یعنی هیچکس باز نگردد عن ملة ابرهیم از کیش ابرهیم الا من سفه مگر کسی که خوار کرد اند نفسه نفس خود را یا هلاك
سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود ولقد اصطفیناه و هر آینه ما برگزیدیم ابرهیم را فی الدنیا در این سرای بکرم
و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت وخلت یا بعمارت خانه کعبه وانه فی الآخرة و بدرستی که او در آن سرای لمن الصالحین
از جمله فیروزی یافتگانست بمصالح و فلاح اذ قال له یاد کن آن وقت که گفت مر ابرهیم را ربه پروردگار او اسلم
گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابرهیم که تسلیم کردم خود را
لرب العالمین به پرورنده عالمیان را تا هر چه خواهد کند **نظم** فان شاء احیانی وان شاء اتلفا
بکف استدام مصلحت خویش بدوست که دوست بهر چه رسد بر نکوست ووصی و وصیت کرد بها بملة خود را
بکلمه اسلمت ابرهیم بنیه ابراهیم مر پسران خود را ویعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود
و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید لكم الدین برای شما دین
موافق مشروع مامور به که اسلام است فلا تموتن پس بمیرید الا وانتم مسلمون مگر که شما مسلمان باشید یعنی
ما اسلام ملازمت کنید تا چون مرگ برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترك اسلام است نه از مرگ ام كنتم شهداء
یا شما حاضر بودید اذ حضر آن هنگام که آمد یعقوب الموت یعقوب مرگ را یعنی اسباب و علامات آن پیدا دارید
اذ قال آن وقت که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستیدن من بعدی از
پس وفات من قالوا گفتند نعبد الهك خواهیم پرستید خدای ترا واله آبائك و خدای پدران ترا ابرهیم واسمعیل واسحق
ابرهیم را که جد بود پدر گفت بجهت آنکه حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب
گوید محبت او را بر پدر بجای آید و این نظر بر اتخاذ اصل است الها واحدا عبادت میکنیم خدایی که یگانه و یکتاست
ونحن له و حال آنکه ما مر آن خدای را مسلمون منقادیم بطاعت تلك آن جماعت یعنی ابرهیم و یعقوب و اولاد
ایشان امة گروهی بودند قد خلت که در گذشتند لها ما كسبت مر ایشانراست آنچه کسب کردند ولكم
ما كسبتم و مر شما راست آنچه کسب کردید از ایشان و شما را بعملها پاداش خواهند داد ولا تسئلون و شما پرسیده

نشوید عما كانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل کردند اعتقاد یهود آن بود که آبا را طاعت ایشان ثواب
دهند و بر گناه ایشان معاقب سازند و حق تعالی بیان فرمود که نه شما را باعمال ایشان ثواب خواهند ساخت و نه ایشانرا باعمال شما
مواخذه خواهند کرد وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را كونوا هودا باشید از جمع یهود او نصاری و گفتند ترسایان
که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگوی بل نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم ملة ابرهیم
کیش ابراهیم را حنیفا در حالتی که ان ملت مایل است از همه کیشها براه راست یا ابرهیم مایل بوده از همه دینها بدین
اسلام وما كان و نبود ابرهیم من المشركین از شرك آرندگان قولوا بگویید ای مؤمنان ملت ابرهیم یعنی اهل ایمان
کیند از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسایی دعوت میکنند بگویید آمنا بالله گرویدیم بخدای وما
انزل الینا و بآنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وما انزل و بآنچه فرو فرستاده شده است الی ابرهیم بسوی ابرهیم که
بیست صحیفه بوده است واسمعیل واسحق و بفرزندان او اسمعیل و اسحق ویعقوب و بفرزند اسحق یعقوب والاسباط
و بفرزندان یعقوب اگر چه با ولاد ابرهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودند گویا که
بر ایشان نیز منزل است چنانچه قرآن نیز منزلست بر ما وما اوتی موسی وعیسی و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی
و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوت وما اوتی النبیون و بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزه
من ربهم از نزد پروردگار خود لا نفرق هیچ جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم ونحن
له و ما مر خدای را مسلمون گردن نهادگانیم فان آمنوا پس اگر ایمان آوردند یهود و نصاری بمثل ما آمنتم به بمانند آنچه
شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر آینه راه راست یافتند وان تولوا و اگر برگردند و
اعراض کنند فانما هم پس جز این نیست که ایشان فی شقاق در مقام خلاف اند با شما و تند و ای محمد قاصد دشمنی ایشان
اندیشه مکن فسیكفیكهم الله پس زود باشد که خدای کفایت کند ترا و تو را از شر یهود و نصاری را
وهو السمیع و او است شنوا مقال موحدان و کافران را بقرار و انکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه و بعد از
نقل از آیات جهودان یکی از متابعت بخیل اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مخاصمت
آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را نی و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه
غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاك کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آن را قایم مقام ختان دانستندی و
گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صبغة الله بگویند ای مسلمانان که ما را بعیم صبغة الله را که آن دین
خدایست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانان باشد ومن احسن کیست نیکوتر من الله از خدای صبغة
از جهت دین و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس تلوین ونحن له و ما حق را باتباع صبغة الله عابدون پرستش
کاریم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر که ابر آن دوستی بر آورد از همه عالمش برسر آورد که
و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگی است و تا کسی از رنگ امیزی پاك نشود رنگ صبغة الله نگیرد خلاصه رسایل
درویشان و نقاوه عبارت و اشارت ایشان بیان سخن این صبغة الله بحقیقت آن از این رباعی که صاحب لوایح سلخت
قلاع الحقایقه بعلم کرم بر الواح افهام مستعدان ثبت فرموده فی میبود **نظم** بس بی رنگستی اند خواه ای دل
قانع نشوی برنگ تا گاه ای دل * اصل همه رنگها از آن بی رنگیست * من احسن صبغة من الله ای دل * یهود و نصاری
از ترهات قرانی دیگرباره در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله و احباءه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی
حق سبحانه ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگو در جواب ایشان اتحاجوننا

یا مخاصمت می‌کنید با ما فی الله در دین خدای و دعوی اولویت در اتّباع می‌کنید وهو ربنا و حال آنکه او پروردگار ماست وربکم و پروردگار شما یعنی در ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد ولنا اعمالنا و ما راست جزای کردار ما ولکم اعمالکم و شما راست مکافات عملهای شما ونحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون یا می‌گویید یهود و نصاری و حضرت بخطاب می‌خواند یعنی شما می‌گویید ای جهودان و ترسایان ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط که این پیغمبران و پیغمبرزادگان کانوا هودا بودند بر دین یهودی واین قول جهودانست او نصاری یا بر کیش نصرانیت واین سخن ترسایانست قل تو بگوی ءانتم اعلم آیا شما داناترید بادیان انبیا ام الله یا خدای که ایشان را بعد از دین مبعوث گردانید ومن اظلم وکیست ستمکارتر بر خود ممن کتم از آنکس که بپوشد شهادة عنده گواهی که نزدیک او ثابت باشد من الله از خدای یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وما الله بغافل ونیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه شما می‌کنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار معجزات محمد صلوات الله وسلامه علیه تلک امة آن قوم مذکور گروهی بودند که قد خلت رفتند و درگذشتند لها ما کسبت مر ایشان را همان رسیده که خود کسب کرده‌اند ولکم ما کسبتم و شما را نیز همان خواهد رسید که کسب کنید ولا تسألون و سؤال نمی‌شوند عما کانوا یعملون از چیزی که دیگران کرده‌اند تکرار این آیه برای تأکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تهدید است

الجزء الثانی من الثلثین

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گذارد یهود از این متبهج شده می‌گفتند اگر محمد دین ما ندارد باری بقبله ما نماز میگذارد و یا می‌گفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نمی‌بردند تا نماز ما را ندیدند بجهت قبله را نیافتند خاطر خطیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملول گشت و فرمان الهی صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشادند و حق تعالی از آن حال خبر میدهد که سیقول السفهاء زود باشد که گویند کم خردان و سبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه ما ولیهم چه چیز باز گردانید مسلمانان را عن قبلتهم از قبله ایشان التی کانوا آن قبله که بودند علیها بر آن یعنی بیت المقدس قل بگو لله المشرق والمغرب مر خدایراست همه جهات هم مشرق که خانه کعبه در آن جانب افتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده یهدی راه مینماید من یشاء هر کرا خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم است علیه السلم وکذلک و همچنانکه قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را هم کردانیدیم امة وسطا گروهی عدل و برگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای انبیا علی الناس بر منکران نبوت روز قیامت ویکون الرسول و باشد فرستاده من یعنی محمد علیکم بر راستی شما شهیدا گواهی معدل و مزکی وما جعلنا و نساختیم قبله عبادت تو القبلة التی آن قبله را که کنت علیها تو هستی بر آن یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم من یتبع الرسول آنکس را که پی روی رسول کند در امر قبله ممن ینقلب از آنکس که باز گردد علی عقبیه بر پاشنهای خود مثل است در باب کسی که باز گردد از راهی و عدول کند یعنی وان کانت و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل لکبیرة بزرگ و گران الا علی الذین مگر بر آنانکه هدی الله راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیختند در امر قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنانکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده‌اند از صحابه و پیش از تحویل قبله وفات یافته اند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور رضی الله عنهما بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وما کان الله

و نیست خدای با فضل و کرم لیضیع ایمانکم که ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که کرده‌اید یا تباه کند ایمان شما را که بر بیت المقدس داشته ان الله بدرستی که خدای بالناس بمردمان لرءوف مهربانست صلاح ایشان نگه دارد رحیم بخشاینده است مزد ایشان را ضایع نگرداند قد نری بدرستی که ما می‌بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی و اجازت در امر تحویل است سید عالم صلی الله علیه وسلم از قول یهود که می گفتند محمد روی بقبله ما نماز میگذارد ملول شده آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابرهیم است و اقدم القبلتین و در این باب با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شد سید کاینات علیه افضل الصلوات هر ساعت از پی وی بآسمان می‌نگریست و منتظر وحی می‌بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا بآسمان دیدیم فلنولینک پس متوجه ساختیم ترا قبلة ترضاها بآن قبله که تو می‌خواهی و می‌پسندی فول وجهک پس بگردان روی خود مراد همه بدنست شطر المسجد الحرام بسوی مسجد حرام که محیط است بخانه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت خواجه صلی الله علیه وسلم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذو القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب بجهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید وحیث ما کنتم و هرجا باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتاب داده‌اند ایشان را توریت لیعلمون هر آینه می‌دانند انه الحق که این تحویل یا توجه درست و راستست و حکم آن من ربهم از پیش پروردگار ایشانست چه در توریة خوانده‌اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و در آخر قبله که بدان نماز کند کعبه است وما الله بغافل و خدای غافل نیست عما یعملون از آنچه یهود می‌کنند از انکار بقبله ولئن اتیت و بخدای که اگر بیاری تو ای محمد الذین اوتوا الکتاب برای آنانکه داده شده‌اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بکل آیة بهر معجزی و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک پیروی نکنند ایشان قبله ترا وما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتهم مر قبله ایشان را وما بعضهم و نیستند بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض پیروی و متابعت کننده قبله بعض را چه جهت قبله نصاری شرقی است و آن یهود غربی و جمع میان این هر دو جهت متعسر است ولئن اتبعت و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانستن آنکه قبله ابرهیم حق است انک بدرستی که باشی اذا آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لمن الظالمین از جمله ستمکاران ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر اما معنی آن راجع است با امت الذین آتیناهم الکتاب آنانکه داده‌ایم ایشان را توریة یعرفونه میشناسند قرار امر حق است که پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه میشناسند ابناءهم پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر وان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می‌پوشند حق را از عوام و سفله وهم یعلمون و ایشان میدانند که می‌پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من ربک از پروردگار تست فلا تکونن پس مباش خطاب با آنحضرتست و مراد امت یعنی مباشید من الممترین از شک کنندگان در آنکه امر قبله من عند الله است ولکل و هر گروهی را از اهل ادیان یا از انبیا که ارباب شرایع اند لاهم متوجهی را وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای روی او را بدان سوی گرداند فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوئیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان برآنند که از هر

نهادی جیزی سی بزده و در هر سو بیا سودا نی ظهور کرده که قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده ان
توجه بکعبهٔ حقیقی باز می مانند که محرمان حرم تجرید و محرمان حرم تفرید کان قبیله فتح وجه الله روی فی
کرده اند **نظم** قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر ٭ قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر ٭ قبلهٔ صورت پرستان آب و گل ٭
قبلهٔ معنی شناسان جان و دل ٭ قبلهٔ زهاد محراب قبول ٭ قبلهٔ بد بینان کار فضول ٭ قبلهٔ تن پروران خواب و خورش
قبلهٔ انسان بدانش پرورش ٭ قبلهٔ عاشق وصال بی زوال ٭ قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال **أَيْنَ مَا تَكُونُوا** هر جا که باشید و بهر قبله
که روی آرید شما ای اهل کتاب **يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا** بیارد خدای همهٔ شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیزها از احضار و تمییز **قَدِيرٌ** تواناست **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ** و از هر جا که بیرون
روی برای سفر **فَوَلِّ وَجْهَكَ** پس بگردان روی خود را هنگام نماز **شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** بسوی مسجد حرام **وَإِنَّهُ** و بتحقیق
تحویل قبله بکعبه **لَلْحَقُّ** راست و بسندیده است و فرو آمده **مِنْ رَبِّكَ** از نزد پروردگار تو **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ** و خدای
بیخبر نیست **عَمَّا تَعْمَلُونَ** از آنچه شما می کنید **وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ** و از هر مکان و هر زمان که بیرون آئی **فَوَلِّ وَجْهَكَ**
پس روی خود را بگردان در وقت ادای نماز **شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** بطرف مسجد محترم **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ** و هر جا که شما باشید
ای امت **فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را **شَطْرَهُ** بسوی آن مسجد **لِئَلَّا يَكُونَ** تا نباشد
لِلنَّاسِ مر یهود و مشرکان را **عَلَيْكُمْ** بر شما در باب توجه بمسجد اقصی **حُجَّةٌ** خصومت و جدالی یهود میگفتند محمد دین
ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را حجت شد که روی از قبله بدان خود بگردانید
پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا** مگر آنها که ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره
مِنْهُمْ از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند ای میل باقربانی خود روی بمکه آورد و مشرکان طعن
میکردند که محمد دانست که بر حقیم دیگر باره روی بقبلهٔ ما کرد **فَلَا تَخْشَوْهُمْ** پس مترسید از ایشان در توجه
بخانهٔ کعبه **وَاخْشَوْنِي** و بترسید از من بمخالفت فرمان من **وَلِأُتِمَّ** معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه
آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود **نِعْمَتِي** نعمت خود را که اختصاص است
بملت حنیفه **عَلَيْكُمْ** بر شما **وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** و دیگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در
آخرت **كَمَا أَرْسَلْنَا** چنانچه تمام کردیم نعمت را بارسال رسول که بتو فرستادیم **فِيكُمْ** در میان شما **رَسُولًا مِنْكُمْ** فرستاده هم از
شما که **يَتْلُو عَلَيْكُمْ** میخواند بر شما **آيَاتِنَا** آیتهای ما که قرآنست **وَيُزَكِّيكُمْ** و پاک میکند شما را از شرک یا برای شما
استغفار میکند تا از گناه پاک شوید **وَيُعَلِّمُكُمُ** و می آموزد شما را **الْكِتَابَ** قرآن **وَالْحِكْمَةَ** و حلال و حرام آن **وَيُعَلِّمُكُمْ**
و تعلیم میدهد شما را **مَا لَمْ تَكُونُوا** آنچه نیستید که شما بخود **تَعْلَمُونَ** بدانید آنرا **فَاذْكُرُونِي** پس یاد کنید مرا بطاعت
أَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمه الله میگوید که در اخبار رسیده است که حق سبحانه فرموده
که بندگان من دو چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بدیشان تمام کردمی و آن
اینست که گفته ام فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه در این آیت مذکور شده و چون در بن ترجمه
بساط اطناب مطویست بیک دو نکته از سخن محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین
گفته لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی نتیجهٔ دوام ذکر کمال محبت است که آن را عشق خوانند و مراد از ذکر
نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست و در نهایت حال از سلطان العارفین قدس سره برسیدند که چرا از ذکر
زبان کم جوشی بعد از فرمود که زبان بیگانه است در میان کجنید واسطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است

وقیام بذکر وی در بیان فرزند او حضرت صفی الدین علی را رباعی است **نظم** جز یاد تو ام از دل ناشاد برفت ٭
و در سینه هوای گل و شمشاد برفت ٭ مستغرق ذکر تو چنانم که ذکر ٭ در ذکر تو ذکر تو ام از یاد برفت **وَاشْكُرُوا لِي** و سپاس
داری کنید نعمتهای مرا **وَلَا تَكْفُرُونِ** و ناسپاسی مکنید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروید گان **اسْتَعِينُوا** یاری جوئید بر
بحقوق الهی **بِالصَّبْرِ** بشکیبائی که کلید همه بخاتست **وَالصَّلَاةِ** و بنماز که مجمع العباداتست **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **مَعَ**
الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت **وَلَا تَقُولُوا** و مگوئید **لِمَنْ يُقْتَلُ** مر کسی را که کشته شود
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد **أَمْوَاتٌ** که ایشان مردگانند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند
و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا
محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را مرده مخوانید **بَلْ أَحْيَاءٌ** بلکه ایشان زندگانند بحضرت ما **وَلَٰكِنْ لَا تَشْعُرُونَ**
و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل منتفی نیست **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ** و هر آینه می آزمائیم شما را
یعنی با شما معامله از مایندگان می کنیم و اگر نه بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است **بِشَيْءٍ** بچیزی
اندک **مِنَ الْخَوْفِ** از بیم دشمن در غزا **وَالْجُوعِ** و گرسنگی بقحط و تنگی **وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ** و نقصان یعنی مالها که بتاراج حادثات
رود **وَالْأَنْفُسِ** و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب **وَالثَّمَرَاتِ** و نقصان میوها با فات سماوی و ارضی یا
مرگ فرزندان که میوه باغ دلند **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ** و بشارت ده صبر کنندگان را بهر کرامت که ممکن است **الَّذِينَ** آنانکه
إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد بایشان **مُصِيبَةٌ** دشواری و زحمتی و گفته اند هر حادثه مکروهه که به بنده رسد
مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت **قَالُوا** گویند **إِنَّا لِلَّهِ** ما از آن خدا و بندهٔ او ایم اقرارست بانقیاد حکم
قضا و انصاف بتسلیم رضا **وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و ما بسوی حق باز گردندگانیم اعترافست به بعث و نشور
أُولَٰئِكَ آن گروه که در مصائب رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند **عَلَيْهِمْ** بر ایشانست **صَلَوَاتٌ** رحمتها **مِنْ رَبِّهِمْ** از
پروردگار ایشان **وَرَحْمَةٌ** و نعمت و گفته اند بهشتست یا رحمت گفته است ابجا که و اما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله **وَأُولَٰئِكَ** و آن کسان **هُمُ** ایشانند نه غیر ایشان **الْمُهْتَدُونَ** راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمهٔ استرجاع
که موجب ثواب عظیمست سعید بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمهٔ استرجاع والتجمیع امم بدین امت مرحمت
عطا فرموده اند و پس و اگر نه با یستی که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه السلام بجای با اسفی انا لله گفتی
و فاروق رضی الله عنه چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمة نیک دو هم تنگ اند و نعم
العلاوة یعنی اهتدا خوش سربار بست **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ** بدرستی که صفا و مروه دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان
مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای حج خانهٔ خدایست **فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ** پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه بحج در حالت احرام
أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مخصوصه بعمره **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ** پس نیست بروی گناهی **أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا** در آنکه
طواف کند بایشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن
شعار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد چه فی نفسه از شعایر است **وَمَنْ**
تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکو بجای آرد از زیادتی طواف و از حج یا عمره بر سبیل تبرع **فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ**
پس خدای جزا دهنده شکر گویندگانست **عَلِيمٌ** دانا باعمال بندگان **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی که آنان از علماء یهود که پنهان
میکنند **يَكْتُمُونَ** می پوشند **مَا أَنْزَلْنَا** آنچه فرو فرستادیم **مِنَ الْبَيِّنَاتِ** از سخنان روشن در تورات چون حکم رجم
وَالْهُدَىٰ و راه نمودن بنعت و صفت مصطفی صلعم **مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ** از پس آنکه بیان کرده ایم آنرا **لِلنَّاسِ** برای بنی اسرائل

فی الکتاب در توریة یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی کردانیدند اولئک آن گروه که پوشندکان حق اند
یلعنهم الله میراند ایشانرا خدای ما از رحمت خود دور میکرداند ویلعنهم اللاعنون و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندکان
یعنی ملایکه یا همه ازیکان جن و انس یا تمام مسلمانان و بعضی گفته اند سؤال لعنت از حق میکنند بدین وجه که اللهم العنهم
و همه این طایفه سزاوار لعن اند الا الذین تابوا مگر آنانکه باز کردند از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی واصلحوا
و بصلاح آوردند کارهای تباه شده را وبینوا و بیان کردند صفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آنچه پنهان
میداشتند فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح اتوب علیهم باز کردم بر ایشان برحمت وانا التواب و منم قبول
کننده توبه بندکان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند
یهود بانکار نبوت محمد وماتوا وهم کفار و بمردند در حال آنکه ایشان کافر اند و کافر مانند حق اولئک علیهم آن گروه آنها
اند که بر ایشانست لعنة الله لعنت خدای بعد از مرگ ایشان والملائکة و لعنت فرشتکان والناس اجمعین و لعنت
همه مردمان مراد ازین ناس مؤمنانند که استحقاق ایشان بالعنت ثابت است خالدین فیها و این ملاعین جاودانند
در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم ینظرون و نباشند
ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی کرده والهکم و خدای شما اله واحد معبودیست یکتا لا اله
نیست هیچ معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او که واحد است در ذات و واحد است در صفات الرحمن او بخشنده
است در تربیت اشباح الرحیم مهربانست بر تقویت ارواح ان فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها
که خیمهایست بی ستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته والارض و در آفرینش زمین که بساطی است مبسوط
و مهادی مضبوط واختلاف اللیل والنهار و از پی در آمدن شب و روز یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان در
طول و قصر و سواد و بیاض والفلک التی تجری و در کشتیهای کلان بارکه میرود فی البحر در دریا بما ینفع الناس
با آنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان یا از
ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه کردانید زمین را بآن آب بعد موتها از پس مردکی
او وبث فیها و پراکنده کرد در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن وتصریف
الریاح و در کردانیدن بادها از هر جهتی والسحاب المسخر و در ابر فرو داشته و رام شده مر امر خدای را بین السماء
والارض میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لآیات هر آینه علامات است یعنی در ین همه که گفتیم نشانهاست
از صنایع حکمت و بدایع فطرت لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل بر موجودات کارند کفار قریش
میگفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و بر ین سیم و این همه معبودان کار یک شهر را نمی توانند ساخت
محمد میگوید من یک خدا دارم و کار همه عالم میسازد اگر این سخن حق است بیار دلیلی بر صدق این بما نماید تا باو ایمان
آوریم و اقرار کنیم این آیت مذکوره نازل شد مشتمل بهشت نشانه از آیات قدرت الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که
این آیت بخواند و در آن تفکر نکند ومن الناس من یتخذ و از مردمان کسی هست که فرا میگیرد من دون الله بجز از خدای
انداداً همتایان و شریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند ایشانرا کحب الله چنانچه خدای را دوست باید
داشت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند اشد حبا لله ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدای را بجهت آنکه
مشرک می بیند و دوست میدارد و مؤمن نادیده دوست گرفته و بامید دیدن عمر میگذارد دیگر محبت کفار محبتی
است فانی نفسانی و دوستی مؤمنان محبتی باقی ربانی و حقیقه در معنی اشد حبا آنست که اول خدای ایشانرا دوست

داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی خدای بایسته ایشانرا پس
طریقت فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی ع میل از طرف یار پدید آمد اول ولو یری الذین ظلموا و چون
به بینند ستمکاران آنانکه ظلم کردند باتخاذ انداد اذ یرون العذاب بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را به بینند بدانند ان القوة لله
جمیعا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدای راست وان الله و آنرا نیز بدانند که خدای شدید العذاب سخت عذابست بر ایشان هر آینه
بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد اذ تبرء یاد کن هنگامی که بیزاری کنند الذین اتبعوا
آنکه جمعی پیروی ایشان کرده اند من الذین اتبعوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان و روسای شرک از
ضعفا و سفله که مرو تابع ایشانند بیزار شوند ورأوا العذاب و به بینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وتقطعت و بریده
شود بهم الاسباب از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وقال الذین
اتبعوا و گویند آنها که متابعت کرده اند یعنی چون تابعان بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لو ان لنا کرة
کاشکی مارا و ایشانرا بازگشتی بودی بدنیا فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم از ایشان اینجا کما تبرءوا همچنانچه ایشان
بیزار گشتند منا از ما اینجا کذلک همچنانچه بنمود عذاب را بدیشان یریهم الله بنماید خدای کافرانرا اعمالهم
کردارهای ایشان حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که بزعم ایشان حسنه بود چون حج و
ضیافات و ختان همه را حبطه ساخته سبب حسرت ایشان کرده یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند از قتل و غارت
و دفن بنات موجب مزید حسرت کرده وما هم و نیستند تابعان و متبوعان بخارجین بیرون آیندکان من النار از آتش
یعنی جاوید در دوزخ باشند یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض از آنچه در زمین است حلالا طیبا
پاک و پاکیزه یعنی بی مادهٔ شبهه ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان کامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید در کار
عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره و سایبه و اقسام حرث حق سبحانه فرموده که در تحریم
حلال و تحلیل حرام کام بر کام شیطان منهید و فریفته وی مکردانید انه لکم بدرستی که او مر شمارا عدو مبین
دشمنیست آشکارا چه او شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که بفریب و خدعه بدوزخ برد انما یأمرکم
جز این نیست که میفرماید شمارا شیطان یعنی وسوسه میکند بالسوء ببدی والفحشاء و بکار زشت و گفته اند سوء گناهان
نهانیست و فحشا گناهان آشکارا یا سوء میل است بدنیا و فحشا متابعت نفس بهوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند
جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وان تقولوا و دیگر میفرماید که بگوئید بدروغ و افترا
کنید علی الله بر خدای در تحلیل خبایث و تحریم طیبات ما لا تعلمون آنچه ندانید حقیقه آنرا واذا قیل لهم و چون گویند
مر این طایفه را که در باب حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله پیروی کنید آنچه خدای فرستاد یعنی قرآن در حلال و حرام آن بگروید
قالوا گویند بقرآن تن کردیم بل نتبع بلکه پیروی میکنیم ما الفینا آنچه یافته ایم علیه بر آنچیز آباءنا پدران خود را این سخن
بجواب عبدالله گفتند اولو کان آباؤهم آیا متابعت پدران میکنند اگر چه بودند پدران ایشان لا یعقلون که فهم نمیکردند
شیئا چیزی از امور دین ولا یهتدون و راه راست نیافته بودند ومثل الذین کفروا و صفت پند دهنده کافران کمثل الذی
ینعق چون صفت کسی است که بانگ میزند بما لا یسمع بچارپای که نمیشنود الا دعاء ونداء مگر خواندن و آوازی و هیچ از آن
فهم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن وی در نمی یابند صم کرانند از شنیدن
کلام حق بکم گنکانند از گفتن سخن درست عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان در نمی یابند
آنچه پیغمبر ایشان گوید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزه ها یعنی حلالات آنچه

شما را روزی داده اند واشکروا لله و سپاس گوئید خدای را بر روزی حلال ان کنتم اگر هستید شما که از روی صدق ایاه تعبدون
خاص مر ورا که می پرستید و بعد از امر بتناول حلال بیان انها میکند که حرام است و میگوید انما حرم جز این نیست که حرام کرده
علیکم المیتة بر شما مردار را و انچیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط انکه از انعام ماکول اللحم بود والدم و خون روان ولحم
الخنزیر و گوشت خوک را و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شامل است وما اهل به و حرام کرد انچه را آواز بر داشته باشد
در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای تعالی بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فمن اضطر پس هرکه درماند و بیچاره گردد
بکار یا گرسنگی بمرحمی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب
معصیت نباشد ولا عاد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا بشمشیر کشنده بر امت فلا اثم علیه پس بر وی هیچ گناهی نیست در تناول
ان ان الله غفور بدرستی که خدای امرزگار است کسی را که عند الضرورة این محرمات را بخورد رحیم مهربانست بر بندگان
برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات ان الذین یکتمون بدرستی انان از علماء یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوت
ما انزل الله انچه فرو فرستاده خدای من الکتاب از توریة و احکام آن ویشترون و میخرند یعنی بدل می کنند به بدان کتمان
ثمنا قلیلا بهاء اندک را اولئک آن گروه ما یاکلون نمی خورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهاء خود الا النار مگر اتش ذکر
شکم تاکید است در خوردن زیرا که اکل بر حقیقت تناول مشتمل بر [illegible] باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است وقتی که
تلف کرده باشد پس این اخبار ازانست که فردا اتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایت ازانکه در درون ایشان
اتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان یوم القیمة روز رستخیز سخنی
که در ضمن آن نفعی و راحتی یابند ولا یزکیهم و پاک نکند ایشان را از جنایات اعمال یعنی گناهان ایشان باتش سوخته
نشود ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی دردناک اولئک الذین آن گروه انانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند ضلالت
را که محض گمراهیست بالهدی با ایمان و معرفت و این معامله دنیاست والعذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاوید را در بازار جزا
ربانی و این سودای آخرت فما اصبرهم پس چه چیز ایشان را شکیبا کرد یا چه شکیبا اند ایشان علی النار بر اتش چه
اتشی که ابدالاباد در آن باید بود ذلک این عذاب مر ایشان را بان الله بسبب انست که خدای نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد
توریة را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد صلوات الله وسلامه علیه کوشیدند یا قرآن را فرستاد
و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وان الذین و بدرستی که انانکه اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب
در توریة یا قرآن و گفتند کلام جن [illegible] همه کتابهاست و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند
بسر این اهل اختلاف لفی شقاق بعید در خلاف و عناد و دور از وفاق اند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب بعد از
نزول این ایت گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدا ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکوئی تمام است
حق سبحانه فرمود که لیس البر نیست نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اقتصار باید کردن ان تولوا وجوهکم
انکه بگردانید رویهای خود در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری والمغرب و بطرف مغرب چون جهودان
ولکن البر ولیکن نیکوئی و صاحب نیکوئی من آمن انکس است که بگرود بالله بخدای و یگانگی او نه چون یهود
ونصاری که عزیر را در الوهیت شرکت دهند والیوم الاخر و بگرود بروز قیامت و متعلقات او هم تعریض است بجهودان
و ترسایان که دخول بهشت را باختصاص خود دهند والملئکة و بگرود بفرشتگان همه را دوست دارد نه چون یهود که با
جبرئیل دشمنی می ورزند والکتاب و ایمان آرد بهمه کتابها نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند والنبیین و دیگر
بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که بعضی ایمان می ارند واتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق تعالی

یا بر دوستی مال یعنی با وجود انکه دوست میدارد مال را در هراس در می گذرد در راه خدای میدهد ذوی القربی خویشان درویش را
والیتامی و بی پدران را که خورد سال باشند والمساکین و محتاجان را که سوال نکنند وابن السبیل و راه گذریان را که هیچ در دست
ندارند یا مهمانان را والسائلین و درویشان خواهنده را وفی الرقاب و در بهاء بندگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا
بندگان بخرد و ازاد کنند واقام الصلوة و بگذارد نماز مفروضه را واتی الزکوة و بدهد زکوة مفروضه را [illegible] مال
مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود والموفون و وفا کنندگان باشند بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا چون عهد
کنند و این عهد هم با حق میباشد وهم با خلق والصابرین نصب او بر مدح است جهت اظهار فضیلت صبر بر سایر عبادات
یعنی انها که کسانی که بعهد شکیبا اند فی الباساء در فقر و فاقه والضراء و در رنج و بیماری وحین الباس و در هنگام کارزار
یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اولئک آن گروه موصوف بدین صفتها الذین انانند که بتحقیق صدقوا راست
گفتند در دین یا عهد با اتباع حق واولئک و آن طایفه هم المتقون ایشانند پرهیزکاران از نامه ناشایسته
محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب
نفس اما صحت اعتقاد تصدیق بحق سبحانه و سایر مومن به است و حسن معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب
استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر مجموع درین ایت مذکور است پس این جامع کمالات
انسانی باشد و ازین جهت ابو عیسی رحمه الله نقل میکند که من عمل بهذه الایة فقد استکمل الایمان یا ایها
الذین امنوا ای مومنان و گروندگان کتب فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما حکم مماثلت و مساوات نه تعدی فی
القتلی در کشتگان یعنی بسبب ایشان و در وقتی که قتل عمد بود قبل از اسلام میان دو قبیله حرب افتاده و آن
قبیله که غالب بود از قبیله قاتل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتند و بعد از هجرت این صورت
بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص را یعنی مساوات الحر بالحر ازادی بازادی والعبد
بالعبد و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله آزاد را ببنده نکشند نظر بمفهوم ایة و نزد امام اعظم
رحمه الله حکم این ایت بایة النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند والانثی بالانثی و زن بزن
امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بنابر اجتماع قتل ذکر با انثی روا داشته اند و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم
تمسک نموده حکم بقتل کند فمن عفی له پس هرکه عفو کرده شد که قاتل است من اخیه از قصاص برادر او که مقتول است
شیء چیزی یا اشارتست بانکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از خون مسقط قصاص است فاتباع پس بر قاتل است
بعد از عفو [illegible] بالمعروف به نیکوئی و از طوع و رغبت است در دادن دیت واداء و ادا کردن وجه دیت الیه
بوارث مقتول باحسان بنیکوئی نه بمطل و بدخوئی ذلک این عفو از قصاص و طلب دیت تخفیف سبکیست
من ربکم از پروردگار شما ورحمة و مهربانی و بخشایش است از قصد تسهیل بر تحصیل نفع فمن اعتدی پس
هرکه از حد در گذرد بعد ذلک بعد از انکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص
بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از انکه یکی را کشته و دیت داده دیگری را بکشد فله پس مر او راست در آخرت
عذاب الیم عذابی دردناک ولکم و مر شما راست فی القصاص در حکم قصاص حیوة بقا و زندگی یعنی چون کسی
قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص ازان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص
سبب بقای شماست یا اولی الالباب ای خداوندان عقول لعلکم تتقون تا باشد که بپرهیزید از قتل ناحق کتب
علیکم نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اذا حضر چون حاضر شود احدکم یکی از شما الموت اسباب و علامات

مرایشانرا مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالی و اراده مال بسیار است الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر و مادر
وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشاوندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شده این وصیت نوشتنی بحق و راستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر
پرهیزکاران که ازحرمان والدین و اقربا در جاهلیت پرهیز کنند و وصیت میکردند و والدین و خویشانرا محروم
میساختند حق سبحانه ایشانرا ازان منع کرده و وصیت برای این جمع فرض ساخت و بآن حکم این آیه بآیت مواریث منسوخ
شده و سهم بر میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز درباره درویشان باید و نشاید که
بر ثلث مال بیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بَعْدَمَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنوده
باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل میکنند و گردند و موصی
از آن بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِيمٌ داناست به نیت
موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که بداند و دریابد بخواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت
کننده جَنَفًا میلی بناحق بسهو یا عدول از تقوی القربی أَوْ إِثْمًا یا بعمد کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فَأَصْلَحَ پس
اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیوة موصی که جایست که در وصیت مخالفت شرع میکند
نگذارد و میان موصی و موصی لها صلح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر هیچ و الجرم نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی
که خدای آمرزنده است مر موصی را چون بحق باز گردد رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که از مضرت وصیت در نگذرد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن گروه که ایمان آورده اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا
كُتِبَ همچنانچه نوشته شده بود عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست
شاقه پس بجهت تانیس خاطرها بدان میگوید این عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امتی اند بقه این طاعة
ازاد نبوده اند و درامثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و چون روزه بر شما فرض کرده لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید
از معاصی و متقی شوید بشروع در صوم که شکننده ارزوهاست در تفسیر عرایس آورده که این ندای اصحاب قلوبست
یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان و اهل مشاهده در افطار سرایت غیوب و به
ندائی که مفرح قلوب و مفرح کروبست میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات کجا که شما
در طلب مشاهده اید و مشتاق جمال این مطلوب را صوم واجبست از ملوفات طبیعت همچنانچه نوشته شد بر انبیا
و اولیا پیش از شما تا ارسته از لجنی بشریت و واصل شدند بمقام مس و قرب و عین القضاه قدس سره در تمهیدات
آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب
ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و سقاهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این سکوم جز بعارفان دست
ندهد نظم بر دعا نعت جوالف انت قریب نه با کلش کشش بدونه بشرب اکل و شرب چه باشد اس بحق
دایما در حواست مستغرق لقمه از خوان یطعمنی یسقی شربت از چشمه سار یسقینی أَيَّامًا روزه دارید روزی
چند مَعْدُودَاتٍ شمرده مراد روزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی و گویند این روزها ایام البیض است در هر
ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بود فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد مِنْكُمْ از شما که مکلفید بروزه مَرِيضًا
بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده میشود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا راکب سفری بود که دران قصر لازم کرد و چون
افطار کند فَعِدَّةٌ پس برو است بشمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ
و بر آنان که ایشان يُطِيقُونَهُ توانند که روزه دارند و نخواهند که دارند فِدْيَةٌ فدا دادنست و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ

خوردنی درویشانست هر روزی درویشی را باندازه هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم که در بین باشد این حکم
در ابتدای اسلام بود بعد از ان منسوخ شد و گفته اند اینجا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسی که نتواند روزه
داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و بدین وجه حکم آیت منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند
بطوع خود خَيْرًا نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام
و الطعام فَهُوَ پس آن تطوع خَيْرٌ لَهُ بهترست مر ورا بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان مکرید
یا رخصت داد گان را در افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید فضیلت
صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده شده فِيهِ الْقُرْآنُ
در وی قرآن بعضی از انکه نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از انجا آیة
آیة یا سوره سوره بروفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی آنست که گفته اند که چون دین
اما قرآن برکاتست که غذای ارواحست بشما فرستادیم پس شما غذای اشباح اسال الانم دارید و ما قرآنرا منزل ساختیم
هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده مردمانرا وَبَيِّنَاتٍ و دلالتها روشن است مِنَ الْهُدَىٰ از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ
و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ
الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بوده در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که
روزه دارد شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر و در افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس
بر وست قضاء آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مذکورست بحکم این آیت منسوخ
شد يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمیخواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر
و مریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد تا شما تمام کنید روزهای رمضانرا یا ایامی را که در آن بعذر مرض
و سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا بزرگی یاد کنید خدایرا یا تکبیر گوئید در شب عید فطر از وقت رؤیت
هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و بکه که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا بجا ثواب روزه و تخصیص منزلت که الصوم لی و انا اجزی به از فضایل روزه
یکی آنست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند بخود شرف اضافت میبخشد که الصوم لی و مجانات
آنرا بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد نظم هر چه بعنوان شرع بشارت داده است از همه حرفست انا اجزی به آ
وَإِذَا سَأَلَكَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّي
قَرِيبٌ پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه پرسیدند که خدایرا چگونه بخوانیم و گویند که اعرابی استفسار کرد که یا
رسول الله خدای من نزدیکست تا او را آهسته خوانم یا دورست تا او را بآواز بلند خوانم این آیت نازل شد که من به بندگان
نزدیکم و بهیچ نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست أُجِيبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ
چون مرا بخواند در حاجت او دعای می سازم اگر خواهند یا سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن نبود
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت
محقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که براه راست باشند بعضی برانند که مراد از ین عباد و دعای روزه دارانست
که دعای ایشان قرین اجابتست و آنکه قبل ازین آیة حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان
فرمود مؤکد این قولست و در بدایت حال مسلمانانرا در شبهای رمضان تا اداء نماز خفتن اجازت کرده

زیادت اجازت مفطرات بنود جمعی از صحابه بواسطهٔ غلبهٔ شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام
بود مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسید و آیه آمد که أُحِلَّ
لَكُمْ حلال کرده شد شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود هُنَّ
لِبَاسٌ لَكُمْ ایشان پوشش اند مر شما را وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ و شما نیز لباسید ایشان را کنایت از اختلاط و التصاق چنانچه
لباس را ایدمی شاید عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای در ازل أَنَّكُمْ که شما كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ باشید که خیانت کنید
با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد
در ارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنكُمْ و عفو کرد از شما آن جنایت را فَالْآنَ پس اکنون بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید
با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا و بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند یعنی
مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا
و بیاشامید حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنائی
روز است مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شبست در صحیحین آمده که بعضی از صحابه رشته
سفید و رشته سیاه برپای بسته بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که بیان و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که
مِنَ الْفَجْرِ که بیان خیط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس تمام رسانید
روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت مکنید زنان را وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِي
الْمَسَاجِدِ مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله همه تلذذات را بر معتکف
حرام میداند و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است از مداومت(?) اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرموده
که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرط بجای آری هر جا خواهی معتکف توانی
بود عزیزی بدیری در آمد و خادم را گفت مرا بقعهٔ پاک نشان ده تا نماز گذارم گفت دل خود را از ما سوی پاک کن و
هر جای خواهی نماز گذار **نظم** از آن محراب برون بکرمان اگر در مسجدی ور در خرابات تِلْكَ آنچه گفته شد
در باب روزه و متعلقات آن حُدُودُ اللَّهِ اندازه‌هائیست که خدای تعالی در دین مقرر نموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس بدان نزدیک
مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه در وقتی که قرب بدان واقع شود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذَٰلِكَ
همچنانکه تبیین این احکام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از معتقدی وعد و وعید لِلنَّاسِ
برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند از آنچه حدود که زند وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید أَمْوَالَكُم مالها
که واقع است بَيْنَكُم در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بنا شایست چون دزدی و قمار و خیانت و غصب
و عقود فاسده یا مالها خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا عطف بر فعل نهی است
یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بِهَا بدان مالها إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار را بعضی از آن مالها برشوت
بحکام مدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحکایت ایشان فَرِيقًا مقداری مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ
بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ سؤال میکنند ترا ای
محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را پرسیدند
که سبب چیست که جرم ماه که گاه باریک بنماید و بعد از آن ایام فزونی و تمام میگردد و دیگر باره روی بنقصان می‌نهد
حق سبحانه بعلم ازلی می‌دانست که ایشان را حکمت نقصان ماه و کمال آن دانستن ضروری نیست جواب در معرفت فائدهٔ آن

فرستاد که قُلْ بگو که آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانه هنگامها و وقتهاست لِلنَّاسِ برای مردمان و نزد مردمان
وعدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ و علامت اوقات اند برای
حج که موسم را بدو بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ بانکه در آئید بخانهای مِن ظُهُورِهَا از پشتهای
آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بعد از احرام بودی از در خانه در نیامدی اگر از اهل مدر بودی ثلمه(?)
در آمدی یا بر دیوار سرای نقبه(?) ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و اعتقاد خود این عمل را بر تمام
دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش
و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشان را بسبب صلابت در دین و آئین خود حمس میگفتندی روزی در ایام
احرام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از دری بحجره در آمد و متعاقب او رفاعهٔ انصاری هم از آن در قدم بیرون
نهاد مهاجر و انصار بیکبار او را فاجر گفتند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از وی پرسید که این
جرأت چرا کردی گفت مرا اقتدا بتو نمودم خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم گفت روا بود مرا از در بیرون آمدن که
من احمسم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من هم احمسم دین من دین تست و آئین
من آئین تست فی الحال آیه آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نیکوئیست وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ و لیکن بر کسیست
با خداوند بر کسیست از خشم خدا بپرهیزد و از اعمال زمان جاهلیت بپرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آئید بخانها در
حال احرام و غیر آن مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ابحار(?) اوامر و نواهی و بیداد لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
بکه شما رستگار شوید وَقَاتِلُوا و بکشید کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آن کسانرا
که با شما کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز کنند این
حکم بایت سیف منسوخ است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را زاده(?) دران
سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم بنیت عمره بمکه رفتند سفیان(?) حرب و مشرکان
... ایشان را از دخول بمکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد که سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان
سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سالی دیگر بنیت عمرهٔ قضا بیرون
میرفتند صحابه را تأملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و از قتال در شهر حرام
و بلد حرام چگونه بود این سابق مذ(?) آمد که اگر جنگ کنند بجنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ بکشید مقاتلان
خود را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا بیابید ایشان را در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُم و بیرون کنید ایشان را مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از آنجا که شما را
بیرون کرده اند یعنی مکه وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ سخت‌ترست در نابسندیگی مِنَ الْقَتْلِ از کشتن شما
ایشان را در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ
تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فِيهِ در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِن قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما
کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بطرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده
كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافران ستمکاره فَإِنِ انتَهَوْا پس اگر باز ایستند از شرک فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است گناهانی را که در زمان کفر مرتکب آن شده اند رَّحِيمٌ مهربانست که ببرکت اسلام
ایشان را بدار السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک
نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا

عدوان پس نیست ستمکاری یعنی جزاء آن الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذو القعدهٔ
این سال که بعمرهٔ قضا میروید بالشهر الحرام بماه حرام یعنی ذو القعدهٔ ماضی شما منع کردند یعنی آنست که اگر جنگ کنند میرسید
که ایشان درآن ماه حرام شما را ازکعبه باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنید یعنی تا آن دو ماه ایشان با رسید
والحرمات قصاص و حرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت شما این ماه را بعلت از ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن
اعتدی علیکم پس هر که ظلم کند بر شما یا ابتداء مقاتله با شما فاعتدوا علیه شما نیز بروی ستم کنید یعنی با وی قتال نمائید این لفظ
بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزاء ستم را ببدی رسانید بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آنچیزی که بر شما ستم کرده است
واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت
و معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزم عمرهٔ قضا کرد جمعی گفتند ما توشهٔ راه نداریم و اموال را
که دست در هست بما چیزی نمیدهند حکم شد که وانفقوا و نفقه کنید ای توانگران فی سبیل الله در راه خدای که
جهادست ولا تلقوا بایدیکم و میفکنید بدستهای خود خود را الی التهلکة بورطهٔ هلاکت یعنی بخل مکنید که موذیست
بهلاک دولت که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار نظم بخل بدبخت مرد را سوی کشد
بکه درچاه هلاکش فکند واحسنوا و نیکوئی کنید با غازیان ان الله بدرستی که خدای یحب المحسنین دوست دارد
نیکوکاران را واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک هر دو را بحدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمام بجای آرید
لله برای خدای نه بخون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فان احصرتم پس اگر بازداشته شوید به بیماری
و خوف دشمن یا کم شدن قوت و گم شدن راحله فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی و از قربانها انرا بمکه باید
فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله ولا تحلقوا رؤسکم و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی
تا وقتی که برسد قربانی محله بجای او که مناست فمن کان منکم پس هر که باشد از شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی
یا با او باشد رنجی من رأسه از سر یعنی صداع یا جراحت یا غلبهٔ جنبندگان در و بدین سبب ضرورت شود که سر
بتراشد ففدیة پس بر وست فداء دادن کعب بن عجره را (?) که محرم بود جنبندگان روی بوی آورده بودند و چون مرهم
قحطیه در کاسهٔ سر (?) افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر آن اطلاع یافته فرموده که سر بتراش و گوسفندی
بکش و در درویشان ... گفت یا رسول الله بر آن دسترس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد من صیام از روزه و
بحدیث مقرر شد که سه روز روزه دارد او صدقة یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من
از گندم او نسک یا قربانی و ادنای آن گوسفندیست فاذا امنتم پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فمن
تمتع پس هر که بر خورد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع باید دانست که حج
و عمره را بطریق قران دست که اول بهردو احرام گیرد ... و بجای آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره
احرام گیرد و اعمال وی بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله تعالی افضل بطریق قران که در احرام گوید لبیک
بحج و عمرة معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در وی مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام اعظم رحمه الله تعالی این
قسم فاضلترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره گیرد و بمکه درآمده از عمره فارغ شود و از
احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد آنگاه از موسم (?) که احرام گیرد بحج و امام احمد رحمه الله تعالی این قسم را اختیار کرده
و در ... میگوید که هر که متمتع باشد فما استیسر پس بر وست آنچه میسر شود من الهدی از قربان شکرانه آنرا که توفیق
یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بآن قادر نبود فصیام ثلاثة ایام پس حکم

کرده باشد احترامست سه روز بپیوسته یا گسسته فی الحج یعنی در ایام حج وسبعة و روزه هفت روز دیگر اذا رجعتم
چون باز گردید بوطن خود تلک این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده عدد تمام است این قید برای تأکید است
و زیادتی اهتمام باتمام آن ذلک این حکم هدی یا صیام بأمتع و قران لمن مر کسی راست که لم یکن اهله نباشند
اهل او حاضری المسجد الحرام مجاوران مسجد حرام یعنی آفاقیان باشند نه مکیان چه آفاقیان در اشهر حج بهردو عبادت متمتع
می توانند شد و اهل حرم در غیر از اشهر حج بعمره احرام می توانند گرفت پس ایشانرا تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم
است رحمه الله واتقوا الله و بترسید از خدای و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمائید واعلموا ان الله و بدانید
که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسی که حفظ آن ننماید الحج زمان حج اشهر معلومات ماههاء
معروف و مشهورست یعنی شوال و ذو القعده و ده روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله
اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورد فمن فرض پس هر که فرض گرداند بر خود فیهن الحج درین ماهها
حج به تلبیه و سوق هدی بمذهب حنفی و به نیت و احرام بقول شافعی فلا رفث نزاعست یعنی نهی یعنی باید که
از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کنند یا کلام بیهوده نگوید ولا فسوق و از حد شرع در نگذرند و ارتکاب محظورات
نکنند ولا جدال و باید که جدال و جنگ نکنند با خادمان و رفیقان و خصومت ننمایند فی الحج در ایام حج قریش را
یکدیگر مجادله بسیار بود ... هر یک گفتند حج ما تمامترست این حکم فرود آمد که جدال مکنید وما تفعلوا
و آنچه میکنید من خیر از نیکوئی یعلمه الله میداند آنرا خدای وتزودوا و توشه برگیرید قومی از قافلهٔ یمن زاد و راحله
تصحیح کردندی و در مکه اظهار احتیاج کرده از اهل قافله چیزی طلبیدند حق تعالی فرمود که توشه بر دارید
تا بر دل مردمان گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشها پرهیزکردن است از طمع و ترک تشویش دادن
مردمان و سوال کردن از ایشان ... در آیت اشارتست بتقوی سفر آخرت هست و بهترین زادی در آن راه
پرهیزکاریست امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دور شدنست بتن از لوث گناه و تقوی خواص اجتناب
بستن از مشاهده ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق پس نتوان بود و بی زاد شوق مرحله محبت
طی نتوان کرد نظم زاد راه عاشقان درد است و دریوزه راه ... کو نهاد بسم الله ...
واتقون و بترسید از من یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه
طلب کنید در موسم حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از عرب تجارت را که بحج
آمدندی می گفتند داج لا حج این آینده است نه حاجی حق سبحانه فرمود که سودا و معاملهٔ ایشانرا از فیض حج
بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فاذا افضتم پس چون بر گردید من عرفات از موضعی
که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا بجمال هم عارف شدند فاذکروا الله خدای را یاد کنید بتهلیل و تلبیه
عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست ... واذکروه و یاد کنید او را در آن مکان یاد کردنی نیکو کما
هداکم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک و ان کنتم و بدرستی که بودید شما من قبله پیش از هدایت حق لمن
الضالین از جمله راه نایافتگان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و حلفاء ایشانست که همه عرب را در وقت
بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت توقع کردندی بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات
موقف در عرفات نیز با دیگران گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز گردند
همه مردمان واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای ان الله غفور بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته

استغفروا الله ان الله غفور رحیم مهربانست یا نکو حج گذارد فاذا قضیتم پس چون بگذارید و بجای آورید مناسککم
کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید و ثنا گوئید خدایرا کذکرکم همچون یاد کردن شما
آباءکم پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در منی میان مسجد منا و جبل
الرحمة بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که بجای آنچه پدران را یاد میکنید
خدایرا ذکر کنید او اشد ذکرا بلکه فراوان‌تر و بیشتر از آن زیرا که او بدان شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده
بود فمن الناس پس از مردمان من یقول کسی هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را فی الدنیا در دنیا
فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیوی طلبد و ما له و نیست خواهنده دنیوی را فی الآخرة در آن سرای
من خلاق نصیبی و بهره ذکر داعی که فرستاد از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومن است چیزی دیگر
بهره ندارد و منهم من یقول و از مردمان کس باشد که گوید ربنا آتنا ای پروردگار ما عطا کن ما را فی الدنیا حسنة
درین سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت و فی الآخرة حسنة و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنه
این جهان قناعت است و آن آن سرای شفاعت وقنا و نگاه دار ما را عذاب النار از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی
رضی الله عنه فرموده که حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حوری بهشتیه و عذاب النار زن
ناشایسته دست خوی سخت گوی
زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار اولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند لهم نصیب مر ایشانرا بهره ایست مما کسبوا
از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند والله و خدای سریع الحساب زود شمارست بمقدار لمحة شمار همه خلایق
کند واذکروا الله و یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر گوئید فی ایام معدودات در روزهای شمرده که ایام تشریق است و آن
سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا روز عید بقول صاحبین تا عصر
آخر ایام تشریق عقیب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است
فمن تعجل پس هر که شتاب کند و از منا برود فی یومین در دو روز یازدهم و دوازدهم ذو الحجه فلا اثم علیه پس بر وی
هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت تعجیل را اثم میگفتند و جمعی تاخیر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل
رخصت است و هیچ گناهی نیست و من تأخر و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فلا اثم علیه پس بر وی نیز حرجی
نیست و مطلقا و نزد وبالی نباشد لمن اتقی هر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی شعار خود سازد
واتقوا الله و بترسید از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم و بدانید که شما الیه تحشرون بسوی خدا محشور خواهید شد و بجزای اعمال
و مکافات خود خواهید رسید ومن الناس و از مردمان هست من یعجبک آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قوله
سخن گفتن او در آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود
حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمد و سخنی که الش این بود که آمده ام تا حلقه بیعت اسلام
در گوش اراده کشم و غاشیه خدمت سید انام بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنرا سوگند مؤکد ساخت خدایرا
بگواهی آورد چون بازگشت و از عمارات مدینه در گذشت زراعت قومی را با آتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان
را پی کرد حق سبحانه آیه فرستاد که کسی هست که ترا در عجب می افکند سخن گفتن او میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی
دنیا ویشهد الله و بگواهی آرد خدای را علی ما فی قلبه بر آنچه که در دل اوست یعنی میگوید دل او بر زبان من یکیست
وهو و حال آنکه او الد الخصام ستیزنده ترین دشمنانست واذا تولی و چون برگردد از حضرت تو سعی برود

و بشتابد فی الارض در زمین مدینه لیفسد فیها تا تباهی کند در آن ویهلک الحرث و تا بود سازد کشت زار را
و النسل و هلاک کند چهارپایان را والله و خدای لا یحب الفساد دوست ندارد معصیت و تباه کاری را واذا قیل
له و چون گویند مرین منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد او را حمیت جاهلیت بالاثم با ارتکاب
گناه فحسبه بس است مر او را جهنم دوزخ و آن تمام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند و آن جاهی بعید القعر
در دوزخ ولبئس المهاد و بد فراشیست ومن الناس و از مردمان هست من یشری کسی که می فروشد نفسه
نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای و آن ذبیحین عوام بود و مقداد بن اسود
رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفتند و خبیب را رضی الله عنه که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان
افتاده بر دار کشیده بود از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار از قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب
کردند ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب شد و آن دو دلاور
با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه ندیده باز گشتند و گویند در شان صهیب رومی است
رضی الله عنه که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر
را بمال دنیوی بخرید نظم
بنده صلش از می تواند بخرد که وصلش بجز بیت و زر هیچ نیست و گفته اند در حق
امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرد و جان فدای آنحضرت کرد والله رؤف
و خدای مهربانست بالعباد به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که
ایمان آورده اید بظاهر ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه بیکبار یا مؤمنان اهل کتاب که بر اسلام ثابت
باشید گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع توریة را نیز نگاه میداشتند و تعظیم
شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه فرمود که بیکبارگی باسلام در آیید ولا تتبعوا و پی روی
مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان از احکام منسوخه قیام منمایید انه لکم بدرستیکه
شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا که بوسوسها خود خاطر شما را متزلزل میسازد فان زللتم پس
اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام حلال و حرام
فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای عزیز غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم محکم کار است انتقام
نکند الا بحق هل ینظرون انتظار نمیکنند یعنی نمی‌دارند ایشان که بکلی در دایره اسلام داخل نمیشوند الا ان مگر
آنکه یأتیهم الله بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب او فی ظلل در سایبانها من الغمام از ابر سفید رقیق چنانچه
قوم شعیب را علیه السلام در یوم الظلة بود والملائکة و بیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب وقضی الامر و گذارده
شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد والی الله و بسوی خدای یعنی جزاء او ترجع الامور باز گردانیده شود کارها یا
آنکه امر و احکام سلاطین و حکام که امروز بدو حوالی میکنند روز قیامت باطل شود و امر و فرمان جز حق را نبود
والامر یومئذ لله سل بپرس خطاب با آنحضرت است یا هر کسی را که صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس
بنی اسرائیل یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را کم آتیناهم چند داده ایم پدران ایشانرا من آیة بینة از
نشانه روشن و پیغامهای نیکو و نشان محمد یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن ومن یبدل
و هر که تبدیل کند از یهود و دیگران نعمة الله نعمت خدایرا که صفت محمدست من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده است
بدو در تورة فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است بر و در دین بقتل و اجلا در آخرت

بعذاب بی منتهی زُیِّنَ آراسته گردانیده شد لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَیَاةُ الدُّنْیَا زندگانی
دنیا تا بدان فریفته میشوند و مغرور دیگرند وَیَسْخَرُونَ و سخریه میکنند و افسوس میکنند مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا از آنان که ایمان
آورده‌اند اغنیای قریش بفقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم می خندیدند و میگفتند محمد
بگردید که میگوید با این گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم سادات ایشان
منهدم میسازیم و اگر کار دین بر حق بودی بایستی که سادات عرب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود وَالَّذِینَ
اتَّقَوْا و آنان که پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشان اند یعنی بالای افسوس کنندگان
یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات علیا باشند و کافران در درکات الاسفل سجن سجین وَاللَّهُ یَرْزُقُ
و خدای روزی دهد مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بی اندازه کَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم علیه
السلام و اولاد أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای
النَّبِیِّینَ پیغمبران را یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر ایشان مُبَشِّرِینَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب
وَمُنْذِرِینَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت
کفر بودند و در وقت رسالت ابرهیم نیز صلوات الرحمن علیه همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد وَأَنْزَلَ و فرو
فرستاد مَعَهُمُ الْکِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِیَحْکُمَ تا حکم
کند هر پیغمبری بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ در آنچیزی که اختلاف کرده‌اند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِیهِ و اختلاف
نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین إِلَّا الَّذِینَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که
ایشان تحریف و تبدیل کردند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَیِّنَاتُ معجزهای روشن و حجتهای پیدا
و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بَغْیًا بَیْنَهُمْ از جهت حسدی که میان ایشان هست یا از روی ستمگاری
فَهَدَى اللَّهُ پس راه نمود خدای الَّذِینَ آمَنُوا آنان که ایمان آوردند لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ بدانچه که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ
از حق بیان مخالفت فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را بحق راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و اراده و امر خود این اختلاف در
امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آورده‌اند و بعضی بمغرب خدای راه نمود مومنان را بکعبه که وسط است و یا
مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که
فاضلترین روزهاست راه نمود وَاللَّهُ یَهْدِی و خدای راه مینماید مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بسوی راه
راست که آن راه انبیا و اولیاست أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که بترک خان و مان گرفته اید و در محنت
فاقه و کربت غربت گرفتار شده أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه ببهشت در آیید وَلَمَّا یَأْتِکُمْ و نیامده بشما مَثَلُ الَّذِینَ خَلَوْا مانند
محنت آنانکه گذشته‌اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل این است که
میپندارید که بایگان در بهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدای پیش از شما کشیده‌اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ
بدیشان رسید سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقل است که میان مکه و طایف هفتاد
پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بود و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و بعد از آن
ما اوذی نبی مثل ما اوذیت موید این مقالات نظم زان بلاها که انبیا برداشتند * سر بچرخ هفتمین افراشتند
هر که در راه محبت بیشتر * بود او را محنت بیشتر * پس انبیا علیهم السلام و مومنان محنت کشیده‌اند وَزُلْزِلُوا و از
جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حَتَّى یَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِینَ

آمَنُوا کسانی که ایمان آورده بودند مَعَهُ با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او مَتَى نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را
و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت کردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه برسول ایشان اعلام داد
أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ بدانید آنکه یاری دادن خدای مومنان را قَرِیبٌ نزدیک است یَسْأَلُونَکَ می پرسند ترا مَاذَا یُنْفِقُونَ که
چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر از حضرت رسالت پرسید
صلی الله علیه و سلم که مال چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قُلْ بگو مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید
مِنْ خَیْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَیْنِ پس برای پدر و مادر باید سوال از چه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بیان
بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَالْأَقْرَبِینَ
و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صله رحم است وَالْیَتَامَى و فرزندان خردسال که قادر نباشند بر
اکتساب نفقات وَالْمَسَاکِینِ و درویشان که چاره معیشت خود نداشتند وَابْنِ السَّبِیلِ و راه گذریان و مهمانان وَمَا
تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ و آنچه بکنید از نیکویی هر که باشد فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای بِهِ عَلِیمٌ بآنچه داناست و بدان جزا خواهد
داد کُتِبَ نوشته شد عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وَهُوَ و آن قتال کُرْهٌ لَکُمْ مکروه است مر
طبع شما را و شاق است بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدا را بوده بلکه مقتضای جامع بشری است که تحمل
و هلاک نفس را کاره باشند وَعَسَى أَنْ تَکْرَهُوا و شاید که شما مکروه دارید شَیْئًا چیزی را بمقتضای طبیعت خود وَهُوَ
خَیْرٌ لَکُمْ و حال آنکه نیکویی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمرید و نیکو شما راست هم بحسب دنیا از ظفر
و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا
و شاید که دوست دارید شَیْئًا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ و آن بدی
باشد مر شما را هم در دنیا تحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرا محرمان از ثواب غزو و بعید از درجه شهدا وَاللَّهُ
یَعْلَمُ و خدا میداند مصلحت شما وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید یَسْأَلُونَکَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ
فِیهِ یعنی از قتال در آن حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه در سال دوم از هجرت عبد الله بن جحش
را با جمعی از صحابه رضی الله عنهم ببطن نخله فرستاد میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله
افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و این در شام هلال رجب منتظر مسلمانان در آمد ندانستند که آن روز
سلخ جمادی الآخر بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد
و اتباع خود خون ریختن و غارت انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب
آمد که قُلْ قِتَالٌ فِیهِ بگوی که جنگ در ماه حرام کَبِیرٌ کاری بزرگ است هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بود و
حرمت او با آیه السیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال بزرگ بود اما آنچه کافران میکنند از بیراهی وَصَدٌّ
عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ و باز داشتن مسلمانان از ایمان وَکُفْرٌ بِهِ و کافر بودن بخدای وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم
از طواف آن و نماز در آن وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله
عنهم مِنْهُ از مسجد بلکه که بر مسجد مستولی اند أَکْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ بزرگتر است نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت
آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگتر است از قتل حضرمی وَلَا یَزَالُونَ و همیشه باشند مشرکان که
بتعصب و عناد یُقَاتِلُونَکُمْ با شما ای مومنان جنگ کنند حَتَّى یَرُدُّوکُمْ تا شما را باز گردانند عَنْ دِینِکُمْ از دین شما
که اسلام است إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِینِهِ از دین خود و

وبرگشته شود فیمت پس بمیرد وهو کافر وحال آنکه کافر باشد فاولئک پس آن گروه مرتدان حبطت اعمالهم
باطل شود عملهای ایشان فی الدنیا در این سرای که ایشان را ایمان نماند و استحقاق مال غنیمت و میراث از ایشان سلب
کرده شد والآخرة و در آن سرای که مستحق ثواب نباشند واولئک و آن گروه اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان
در آتش خالدون جاوید باشند ان الذین آمنوا بدرستی که آنان که گرویده اند بخدا و رسول والذین هاجروا و آنها که بدرود
کرده اند اوطان خود را وجاهدوا و جهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدای یعنی عبدالله بن جحش و یاران او اولئک
آن گروه یرجون امید میدارند رحمت الله رحمت خدا را والله غفور و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدان است رحیم
و بر ایشان مهربان است یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن الخمر والمیسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر
صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما با آنحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل
کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است پس در آن محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قل فیهما بگو در این
هر دو اثم کبیر گناهی بزرگ است ومنافع للناس و منفعتهاست مردم را از منافع خمر یکی آن بوده باشد چون اشتغال حرارت
غریزی و هضم طعام و اخلاقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بد دلان و یا مالی بجهت سود فراوان
در بیع و شری آن و فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که در قمار بر مساکین
قسمت می کردند حق تعالی آینده کاثم کبیرست در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها واثمهما
و گناه خمر و قمار اکبر من نفعهما بزرگترست از نفع آنها ویسئلونک و می پرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه
کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه نوبت اول که سوال کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر بار گفت
یا رسول الله دانستیم که صدقه بکه می باید داد اما نمیدانیم که چه دهیم جواب آمد که قل العفو بگو آنچه فاضل آید
از نفقه خود و عیال و گفته اند بعضی علما این حکم بآیت زکوة منسوخ است کذلک همچنانکه احکام انفاق بیان
کرده یبین الله بیان میکند و روشن میگرداند خدای لکم الآیات برای شما نشانها و مهربانی خویش لعلکم
تتفکرون باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا والآخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی در حل بد دنیا نهید و آخرت را
بهیچ نشمارند سید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بداند که ایشان قائلان دار اند
و هاجران علی اهل الله **نظم** دنیی و عقبی حجاب عاشق است * بیا الفاکی نعاشق لا یتواب ویسئلونک و می
پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید بخوردن مال یتیم بآیه ولا
تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند در ساعات تصرف میشوند جهت برات ذمه
خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان بطرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانیدند
و حق سبحانه فرمود که قل اصلاح لهم بگو اصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهترست از تجنب
از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا بپختندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی و بجمیع نوع راه
مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود وان تخالطوهم و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان
خلط کنید فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند در دین والله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کننده مال ایشان
را من المصلح از اصلاح دهنده کار ایشان ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لاعنتکم هر آینه شما را در رنج
افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی و آنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست
و قادر بر اعنات حکیم دانا بر ترک اعنات ولا تنکحوا المشرکات و بزنی مخواهید زنان مشرکه را حتی

یؤمن تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد
تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام
که در غایت جمال بود و در جاهلیت باهم ازاری داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد
ابا نمود و گفت اسلام میان ما حایل شده و مواصلت بوجه زنا محال است عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود
که این نیز موقوف باجازت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض رسانید
و حکم شد که مشرکات را تا ایمان نیارند در حباله ازدواج داخل نسازند و هم درین اوقات عبدالله رواحه رضی
الله عنه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بزده بود و او را دخواهان بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم رفته آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله پرسید حال کنیزک فرمود عبدالله گفت نماز میگذارد و روزه میدارد
و تصدیق خدا و رسول میکند اما سیاه است و نافرمان بنده است حضرت فرمود که بدرستی مومنه باشد بادی نیکوئی
کن عبدالله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان طعن کشادند که این رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه
فلانه زن مشرک را که با مال و جمال بود بدو میدادند آیه آمد که ولامة مومنة و هر آینه کنیزک مومنه خیر من
مشرکة بهترست از زن آزاد مشرک ولو اعجبتکم و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال
ولا تنکحوا المشرکین و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتی که ایمان آرند ولعبد مومن
و هر آینه بنده مومن خیر من مشرک بهترست از مرد آزاد مشرک ولو اعجبکم و اگرچه شما را بشگفت آرد آن
مشرک بواسطه صورت یا ثروت اولئک آن مشرکین و مشرکات یدعون الی النار میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که او
آن سبب رسیدن بدوزخ است والله یدعوا و خدای میخواند بر السنه رسل یا اولیا خدای میخواند الی الجنة
والمغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند و به بهشت رسند باذنه بقضا و ارادت او
ویبین و هویدا میکند آیاته احکام خود را از حلال و حرام للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون تا باید که ایشان
پند پذیرند ویسئلونک و می پرسند ترا عن المحیض از حیض زنان یهود در حال حیض زنان خود را از ایشان مهاجرت کردندی
و چشم در روی ایشان نینداختندی خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این
در آن حال با ایشان مواکله و مکالمه میکردند بلکه در مباشرت و مصاحبه می فزودند ثابت بن الدحداح گفت یا رسول
الله ما با زنان در حال حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قل هو اذی بگو که حیض مکروهیست که نفس آدمی
از آن کراهت باشد فاعتزلوا النساء پس دور باشید و یکسو بود از زنان فی المحیض در حال حیض ایشان یعنی
اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترک مخالطه و مکالمه نمائید پس بجهت تاکید میگوید ولا تقربوهن و نزدیک
مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع حیض و این مذهب امام
شافعیست رحمه الله و حفص یطهرن خواند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول
امام اعظمست رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست فاذا
تطهرن پس چون غسل کنند یا پاک شوند فاتوهن باید بدیشان آئید من حیث امرکم الله از آنجا که خدای امر کرده است
یعنی مأتی معتاد ان الله یحب التوابین بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان از مناهی ویحب المتطهرین و دیگر دوست
دارد پاکیزگان را نساؤکم زنان شما حرث لکم موضع کشت شمااند یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت ظهر وجه
جانب را باشد فرزند احول آید مسلمانان که بر آن نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بجانب نبوت عرض کردند و جواب

نحن سبحانه رسید که زنان محل زرع و منبت اولاد اند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیائید بکشت زار خود أَنَّى شِئْتُمْ هر گونه
خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن چون مأتی واحد باشد یعنی از راه موضع حرث بود نه محل فرث وَقَدِّمُوا و فرا پیش
دارید لِأَنْفُسِكُمْ برای خود یعنی طلب ولد کنید از پیش یعنی بنیت ولد صالح را و قصد صیانت نفس کنید از حرام وَاتَّقُوا
اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ رسنده اید بدو یعنی از
پس میرسید با ملاقات کنندگانید او را که بمحشر رسید یعنی امداد عقبی بدیده سر خواهید دید یا از ملاقات جزای
بندگانست بر خدای کما قال وعرضوا على ربك وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مؤمنان را ببهشت و دیدار وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مکنید
نام خدای را عُرْضَةً بهانه و دست آویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را عبد الله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر
خود بشیر بن نعمان برنجید و بنام اعظم سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوئی نکند و میان ایشان
صلح ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مکنید و نگردانید که خدای را مانع أَنْ تَبَرُّوا از آنکه نیکوئی کنید با اقربا و احبا وَتَتَّقُوا و از
پرهیزکاری و تقوی باز مانید و با ایشان مکالمه نکنید وَتُصْلِحُوا و از آنکه صلح کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست
بسوگند شما عَلِيمٌ دانا باجماع الضمیر سوگند خوردن عبد الله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع آیه از آن سال بخود گفته بود
درگذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نگیرد شما را خدای یعنی عقاب نکند بِاللَّغْوِ به
بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که کسی بچیزی قسم
یاد کند با گمان و عقیده آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمه الله لغو از آن داند که بی اختیار
بر زبان کسی گذرد بتعجیل یا بر طریق عادت که لا والله و بلی والله و وی را در آن قصد سوگند نباشد و بهر تقدیر
در یمین لغو کفارت نیست و خدای بدان مواخذه نکند وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا كَسَبَتْ
قُلُوبُكُمْ بآنچه عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید یا از کفارت باید داد و بیان کفارت در
سوره مایده بیاید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است بنده را بیمین لغو حَلِيمٌ بردبار است در سوگند بعمد یعنی
بعقوبت تعجیل ننماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنان را که سوگند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود دور شدن و باز ایستادن از
در جاهلیت چون مرد را بزن میل نبودی و غیرت داشتی که چون بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که هیچ
وقت با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه
بودی و نه شوهر داشتی پس حق سبحانه و تعالی آن را نپسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال زنان که چنین سوگند
خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه هست فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع
نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است مر شکنندهای سوگندها را در این
صورت رَحِيمٌ مهربانست که مباح کرد مخالفه سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اگر مولی در مدت
چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و برو جز کفارت سوگند نیست
و اگر مدت بسر آید و زن علی عهدی مقاربت نکند نزد امام اعظم رحمه الله طلاق باین واقع شود و قول امام شافعی رحمه
الله آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا طلاق ده و بحکم شرع بود که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر
امتناع نماید حاکم تنها از طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس خدای شنواست
قول مولی را عَلِيمٌ داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان رها کرده یا طلاق داده مدخول بها که حامله نباشند يَتَرَبَّصْنَ
انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه قرء و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما

سه طهر است و نزد امام اعظم رحمه الله سه حیض و فائده خلاف در عدت ظاهر میشود که چون در حیضه ثالثه شروع
کرد مدت منقضی شد بقول اول که قرء طهر باشد و بقول دوم که حیض است انقضاء عدت بعد از انقطاع حیضه ثالثه است
وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ آنچه آفریده است خدای فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای
ایشان از فرزند و حیض چون کتمان فرزند سبب ابطال حق رجعت است پس این زنان را روا نبود إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان
دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و روز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ سزاوارترند بِرَدِّهِنَّ برجوع کردن
با ایشان فِي ذَلِكَ در زمان تربص إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت إِصْلَاحًا بصلاح آمدن کار زنان نه ضرر
مانند ساختن ایشان در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک بشدی که عدت بسر آید رجعت میکردند
و زنان را خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بوده نه اصلاح وَلَهُنَّ و زنان راست بر مردان از حقوق مِثْلُ
الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست بِالْمَعْرُوفِ بنحوی پسندیده و حسن معاشرت حق مرد بر زن
آنست که فرمان او برد و ناموس او نگاه دارد و قدم از جاده عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که
با او زندگانی بوجه احسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وَلِلرِّجَالِ و مر مردان راست عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ درجه
بر زنان از عقل و بلندی برانکه مهر برایشانست و نفقه از ایشان و با میراث که ضعف زنان میبرند یا بطلاق
و رجعت که مربوط به اختیار آن بدست رجال است و در حقائق بیجیه مذکورست که فضل مردان بر زنان
باستعداد نبوت و کمال الولایت است و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته و زنی
کامل نشدند الا آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران رضی الله عنهما وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست غیرت میکند از آنکه
مردان را فضل میدهد بر زنان حَكِيمٌ داناست و بحکمت حکم میکند بر بندگان الطَّلَاقُ طلاق شرعی که در آن رجعت
باشد مَرَّتَانِ دو بار است عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده اگر صد بار طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت
بودی و بسیار بود که زن را طلاق دادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر بار رها کردند و مدتی زنی
بحضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد
بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه رسید آیه نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق
فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ یا نگاه داشتنست برجعت أَوْ تَسْرِيحٌ یا رها کردن بِإِحْسَانٍ بنیکوئی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد
بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید و تا از آن بنکاح شوهر
دیگر نرسد بدین شوهر حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردان أَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ
از آنچه داده اید زنان خود را شَيْئًا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر زن خود داده بود
زن از وی جدائی طلبید بهمان کابین خود باز خرید و آیه نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زنان در زمان
طلاق إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه دانسته مرد و زن أَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای نتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت
و معاشرت فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که ایشان را از خصام طبیعت نمانست أَلَّا يُقِيمَا آنکه آن مرد و زن قائم
نمی توانند کرد حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدای را فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ بزه و وبال نیست بر مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ
در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت
و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خدایست که برای مصالح بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن در مگذرید وَمَنْ
يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از اندازهای خدای فَأُولَئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند

سه بار ماه بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق دهد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را فلا تحل له پس آن زن حلال
پس آن زن حلال نباشد بدان مرد من بعد بعد از طلاق ثالثه حتی تنکح تا وقتی که بنکاح در آید زوجا غیره شوهری دیگر
را و زوج ثانی از مباشرت او برخوردار شود دختر عبدالرحمن قرظی که مطلقهٔ ثلثه بود و بعقد شوهر دیگر در آمده خواست که
با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منع فرمود و گفت لا حتی
تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت
فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و بر آن مطلقه ان یتراجعا اگر با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید
بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر گمان دارند یا گمان برند ان یقیما اگر بپای دارند حدود الله احکام خدای را
و حق یکدیگر بشناسند وتلک و این که گفته شد از تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای احکام که خدای تعالی
یبینها بیان میکند آنرا لقوم یعلمون برای گروهی که دانند که از پس حق است و بدان بگروند واذا طلقتم النساء و چون
طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس برسند بنزدیک مدت یعنی با انقضاء عدت فامسکوهن بمعروف
پس رجعت کنید بدیشان و نگاه دارید شان بطریق صلاح نه بوجه اضرار او سرحوهن یا رها کنید ایشان را
بمعروف به نیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار رضی الله عنه زن خود
را طلاق داد و سه روز مانده بود از عدت پس آید از او رجعت کرد باز طلاق داد و همچنین در نه ماه سه طلاق
داد و سه بار رجعت کرد حق تعالی درین آیه از آن نهی کرد و فرمود که ولا تمسکوهن و باز ندارید ایشان را و رجعت
مکنید ضرارا از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت ومن یفعل ذلک
و هر که چنین کند ضرر رسانی رساند فقد ظلم نفسه پس بدرستی که ستم کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب
الهی آورده و آزار رساننده بزبان صاحب شریعت ملعون است در اخلاق دکینه آورده که در امت موسی علیه
السلام هر که خواستندی که دعای بد کنند گفتندی بد کردار بود لا لا زیرا چه هر که آزار پیشه کند نفد در ورطهٔ
هلاکت افتد **نظم** بکو خواه مردم نباشد بدش ... نورزد کسی بد که نیک افتدش ... شنیدم که هم در سر شود
جو کژدم که با خانه کمتر رود ولا تتخذوا و فرا مگیرید آیات الله حکمهای خدا را هزوا بافسوس یعنی اعراض مکنید
از آن و نهاون ننمایید در عمل بدان در شان جماعتیست که از نکاح و طلاق و راست میگفتند که [illegible] بازی
میکردیم واذکروا و یاد کنید نعمت الله نعمتهای خدای را که خالص میگرداند علیکم بر شما خصوصا در باب
مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس را زیاده از یک زن در دقیقه نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را [illegible]
جز در عقدی واحد جایز است و اما را بعد از طلاق رجعت جایز نبودی و اینجا رعایت [illegible] مادام که زن مطلقه
زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزنی دیگر چه وی در شریعت حلال است وما انزل علیکم و دیگر ذکر
کنید آنچیزی که بر شما فرستاده است من الکتاب از قرآن والحکمة و احکام و حدود آن یعظکم پند میدهد
خدای شما را به بقرآن و منع میکند از اضرار و تجاوز [illegible] واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت احکام
واعلموا ان الله و بدانید که خدای بکل شیء علیم بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار شما داناست واذا
طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس برسند بانتهاء عدت فلا تعضلوهن پس منع مکنید
ایشان را و باز مدارید ان ینکحن آنکه بنکاح در آیند ازواجهن شوهران پیشینهٔ خود را مخاطب بدین نهی
عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلقا در میان شما وجود نگیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر

خود را بعبدالله عاصم داد و بود عبدالله وی را طلاق داد و مهلت عدت تا شد پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل
نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که هرگز بتو نباید و تو بدو نرسی
حق سبحانه این آیت فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع بازواج خود اذا تراضوا چون رضا دهند بینهم میان
یکدیگر بالمعروف بنکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت ذلک این نهی عضل که کرده شد یوعظ به پند
داده شود بدو من کان منکم هر که باشد از شما که بوجه اخلاص یؤمن بالله بگرود بخدای والیوم الآخر و بروز
رستخیز که وا پسین همه روزهاست ذلکم این پند گرفتن شما یا ترک منع از اضرار ازکی لکم پاکیزه تر است مر شما را
از روی معانی چه زوجین مر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان با هم انسب است از نکاح با کسی که ندیده
و ندانسته باشد واطهر و پاکتر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند والله یعلم و خدای میداند که زن و مرد خواهان
یکدیگرند وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید والوالدات و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران
و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده و خواه بعد از آن حکم انست که ایشان یرضعن شیر دهند
اولادهن فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مر آنکس را که خواهد ان یتم الرضاعة آنکه تمام کند شیر دادن
فرزند را وعلی المولود له و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رزقهن روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان
وکسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق انصاف و اعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده نمیشود یعنی رنج داده نشود
هیچ نفسی الا وسعها مگر آنکه گنجایش و توانائی آن دارد لا تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند
شیرخوارهٔ خود که او را از خود جدا کند و بدیگری دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع
اکراه نکنند اگر قبول کند نفقه و کسوه باز نگیرند ولا مولود له و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بولده بفرزند
خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستاند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی از او زیاده
از خورش و پوشش نطلبند وعلی الوارث و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر وی رضا
صبی بمیرد وی وارث شود لازم است مثل ذلک مانند آنچه بر مولود له بود در نفقه و کسوه و عدم اضرار فان ارادا
پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عن تراض منهما
از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وتشاور و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فلا جناح علیهما پس
هیچ وبالی نیست بر ایشان از این جهت وان اردتم و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجند ان تسترضعوا
آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن اولادکم برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نی فلا
جناح علیکم پس بر شما گناهی نیست در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم آنچه اراده کرده اید
دادن بدیشان بالمعروف بنیکوئی و خوش خوئی نه بمضایقه و مبالغه واتقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد
مرضعات واعلموا ان الله و بدانید که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از رضاع و فصال و استرضاع بصیر بیناست
والذین یتوفون و آنانکه بمیرند منکم از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن
انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر چهار ماه وعشرا و ده روز اگر حامله نباشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی
شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فاذا بلغن پس چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن بپایان عدت خویش
فلا جناح علیکم پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای ورثه و اولیای ازواج فیما فعلن در آنچه زنان
کنند فی انفسهن در تنها خویش از شوهر کردن بالمعروف به نیکوئی یعنی موافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبول

است وحصول شهود عدول والله بما تعملون وخدای بدانچه شما می کنید ای مردان وزنان خبیر داناست ای عابد
چون دانستی که کار زاهی واندر غم محنتی که جز آن بتو رساند ای عاصی چون میدانی که گناه تو پیداست ترک معصیت کن
تا از عتاب برهاند نظم هرکه دانست آنکه در همه وقت * حق تعالی بحال او داناست * همه کردارهاش باشد خیر
همه گفتارهاش باشد راست ولا جناح علیکم وگناهی نیست بر شما ای داعیان نکاح فیما عرضتم به در آنچه تعریض
کنید بان یعنی بکنایت خبر دهید من خطبة النساء از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گویند با ایشان که
موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثل این وجه که تا نشوهر دیگر نخواهی یا اکثر یا مرا مثل تو زنی می باید یا چون
عدت بسر آید مرا خبر کن واز تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن بتعریض گویید او اکننتم
یا آنکه بپوشید فی انفسکم در دلهای خود علم الله خدای داناست بعلم قدیم خود انکم ستذکرونهن که شما زود یاد باشد
که یاد کنید آن زنان را بنیکوئی بعد از تزویج ولکن لا تواعدوهن ولکن وعده مدهید ایشان را سرا بعملی که آن را پنهان می
کنند یعنی مباشرت مراد است که بکنایت مجامعت وعده مدهید ایشان را الا ان تقولوا مگر آنکه بگویند قولا معروفا
سخنی نیکو بر سبیل اشارت نه بتصریح در عبارت ولا تعزموا وقصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ
الکتاب تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته وفرض کرده از عدت اجله بنهایت خود وعدت او منقضی گردد واعلموا
ان الله وبدانید آنکه خدای یعلم ما فی انفسکم میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بکاری که جایز نیست فاحذروه پس
بترسید وحذر کنید از عقاب او واعلموا ان الله وبدانید آنکه خدای غفور آمرزنده است آن را که بترسد از عقوبت او
حلیم بردبار است در عقوبت تعجیل نکند لا جناح علیکم گناه ووبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء اگر طلاق دهید
زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم رحمه الله
خلوت صحیحه را موجب مهر میداند بشرط عدم مانع وامام شافعی رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته بخلوت واسطه خلوت
الزام مهر نکند او تفرضوا لهن ویا آنکه نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید ونام نبرده برای ایشان فریضة
مهری مقرر پس طلاق دهید ومتعوهن وبرخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مر ولی ان زنان را که خواسته ده
طلب عقد نام مهر نبرده وقبل از دخول طلاق داده این آیه نازل شد وسید عالم صلی الله علیه وسلم فرموده که متعها
ولو بقلنسوتک خبر آن است که متعه باید داد وان بقدر حال طلاق دهنده باید علی الموسع قدره بر مرد توانگر اندازه
توانائی وی وعلی المقتر قدره وبر مرد درویش تنک دست بمقدار دست رس وی از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که
اکثر متعه خادمی است واقلش مقنعه ونزد امام اعظم رحمه الله کمترینه ازیست وجادری وبجوزی مگر نصف مهر المثل
از این کمتر باشد اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشان را متاعا باندازه توانائی
متعه دادنی بالمعروف بروجهی که شرع وعرف آن را پسندد حقا صفت متاعا است یعنی متعه واجب است بصدق وثابت شده
یعنی خدای واجب کرده آنرا متعه را واجب کردنی علی المحسنین بر نیکوکاران وان طلقتموهن واگر طلاق دهید ایشان را
من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید بشهوت وقد فرضتم وبدرستی که مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان
مهری فنصف ما فرضتم پس بر شماست ادای نیمه آنچه فرض کرده باشید قبل از نزول این آیه کسی که زنی را پیش از دخول
طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن
وسرحوهن بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد ونصف مهر لازم گشت الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که
اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ ورشد وعقل او یعفو الذی یا آنکه عفو کند آنکس که بیده عقدة النکاح بدست اوست

عقد نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رحمه الله وابن عمرو قوی است که زن بکر وتا رسیده باشد واو را ولی بوده
امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد از آن کس شوهر است که وکذارد یعنی تفضل کند وتمام مهر بدهد ومؤید همین قولست آنکه
میگوید وان تعفوا وآنکه در گذارید شما که شوهرانید وتمام مهر بدهید اقرب نزدیکتر است للتقوی بپرهیزکاری از بیداد
ولا تنسوا الفضل وفراموش مکنید ونیکوئی کردن وتفضل را بینکم میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس
بوده واز وصال من محروم ومأیوس شده او را بتمام مهر بجبر وشاد گرداند وزن نیز تفکر کند که از مرد بمن رسیده واو را
مواصلت من بعمر میسر نگشته اولی آنکه از وهیچ نگیرم ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از جود وفضل
بصیر بیناست حافظوا محافظت کنید وایستادگی نمایید علی الصلوات بر نمازهای فریضه بمواقیت وحدود وحقوق آن
والصلوة الوسطی وشرایط ومحافظت بخصوص بجنس صلوة وسطی رعایت کنید ونماز میانه بقول انس بن مالک ومعاذ
بن جبل وجابر وابو امامه رضی الله عنهم نماز بامداد است که میان سواد لیل وبیاض نهار میگذارند یا میان دو نماز لیل
ودو نماز نهار است یا از هر طرفی دو نماز است که در آن قصر میکنند وبقول ابن عمر وزید بن اسامه رضی الله عنهم
نماز پیشین است در وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگذارند یا اوسط صلوة نهاریه وبروایت فاروق
ومرتضی وعایشه وام سلمه وحفصه وابن عباس وابن مسعود وجمعی دیگر از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز
دیگر است ودرین باب حدیث واقع شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر ونماز وسطی
بواسطه آن گفت که دو نماز در یک جانب دارد که در یکی قصر هست ودر دیگری نی ودو نماز شب از طرف دیگر بهمین
وجه دارد وبروایتی از ابن عباس وقبیصه بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است واو میانه نمازهاست در عدد زیرا که اکثر
رکعات در فرایض چهار است واقل دو وآن مابین اکثر واقل واقع شده یا میان دو صلوة اخفاتیه ودو صلوة جهریه
است وطایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شد که افتتاح واختتام عبادات
لیله بدیشان افتد یا مابین دو نمازیست که قصر در دیشان راه نیست وتخصیص هر یک ازین نمازها ونکاتی که بر آن
متفرع باشد در جواهر التفسیر سبق ذکر یافته وقوموا ودر ایستید که بپای ایستید لله برای خدای
قانتین درحالتی که فرمان بردار باشید یعنی نماز گذارید که ما ایشان دعا در قنوت سکوت در نماز زید بن ارقم رضی الله
عنه فرموده که هر یک از ما در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله
قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر بترسید از دشمن یا مجاهدان از سبع ضاری یا از حشرات موذیه فرجالا
پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر مجال وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله ونزد امام شافعی رحمه الله
در وقت مشی او وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد وخواه نباشد او رکبانا سواره نماز
گذارید در جنگ بهر نوع که باشد روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم پس چون شما ایمن شوید فاذکروا الله پس
نماز گذارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است وگویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گویید خدای را
کما علمکم همچنانکه در آموخت شما را آداب نماز با شرایط شکر ما لم تکونوا تعلمون آنچه نبودید که شما
از دانید والذین یتوفون ومردانی که وفات کنند منکم از شما ویذرون ازواجا وبگذارند زنان را رسم عرب چنان
بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند وجامهها کهنه میپوشیدند وعطر وزینت وتجمل فرو میگذاشتند
اگر فاصله بودی در همان خانه با اولیاء شوهر بسر میبردندی یا اولیای زن در همان منزل برای او خانه بنا کردندی
یا حاصل … برای ایشان خانه جداگانه ترتیب ساختندی ویکسال آن زنان از خانه بیرون نیامدندی ونفقه از اولیای

شوهر کرفتندی و وقتی که از خانهٔ شوهر بجدا آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه
آمد مردی طایفی در کذشت و از وی زن و مادر و پدری باند آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترکه با بوالدین و اولاد قسمت کرد
و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بوی رسانند و در محل این آیت نازل شد حکم فرود آمد که
چون بعضی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وصیة وصیت کنند وصیتی و بحضیض بنصیحت خواه یعنی آنست که وصیت کرده شود
لازواجهم برای زنان ایشان متاعا متعه دادن بنفقه و کسوه و مسکن از ترکه شوهر الی الحول تا یکسال غیر اخراج
یعنی بیرون کردن وی از مسکن مقرّا ما اکر خود بیرون روند قبل از انقضاء سال ایشانرا نفقه نباشد فان خرجن پس اکر
بیرون آیند بعد از کذشتن سال فلا جناح علیکم پس کناهی نیست بر شما ای اولیاء شوهر فیما فعلن در آنچه ایشان کنند
فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر من معروف از چیزی که بر وفق شرع باشد والله عزیز و خدای غالب
است انتقام کشنده از کسی که مخالفت امر وی کند حکیم صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربعی
یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ است و عدت یکسال باربعه اشهر و عشر منسوخ است چنانچه کذشت وللمطلقات و مر زنان طلاق
داده شده را که مس کرده باشید متاع متعه ایست که بدان بهره ور شوند بالمعروف بطریق نیکو یعنی و توسط
نه و بی تقصیر حقا سزاوار که واجب کرده است خدای این را سزاوار کرداینده حقا علی المتقین بر پرهیزکاران که مراد متقیان
از شرک یعنی همه مسلمانان کذلک همچنین که این احکام بیان کرد یبین الله روشن میکرداند خدای لکم آیاته برای
شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجند لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار
فرمایید الم تر آیا ندیدی ای پیغمبر یا ندانسته و منقل عجب نکاه نکردی الی الذین خرجوا بسوی آنان که بیرون رفتند من
دیارهم از منزلها و سراهای خود وهم الوف و ایشان هزاران بودند امام سدی کوید رحمه الله که در قریه
داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بعضی که ایستادند و
مردند سالی دیکر که طاعون معاودت کرد اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از
ده بیرون رفتند حذر الموت جهت حذر کردن از مرک و هیچ جان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند
فقال لهم الله پس کفت مر ایشانرا خدای موتوا بمیرید و در معالم آمده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی
و دیکری از اسفل آن ندا کرد که بمیرید همه بیکبار بمردند و اجساد ایشان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان
عاجز کشتند و حظیره ای بر دور ایشان کشیدند تا بجایی که کذشت تا بدنهای ایشان بکذشت و از ایشان جز
استخوان نماند ثم احیاهم پس زنده کرد ایشانرا و این صورت چنان بود که روزی حزقیل بن بوزی که ثالث خلفاء
موسی علیه السلام بود بدان موضع کذر افتاد و آن توده های استخوان مشاهده فرمود کفت الهی چنانچه از هیبت بدیشان
نموده نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بکوی تا من ایشانرا زنده کردانم حزقیل آن
کلمه بزبان راند و حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند فضل و رحمت است
علی الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس ولیکن بسیاری از مردمان لا یشکرون سپاس داری نمی کنند خصوصا
بنی اسرائیل که چنین معجزی دیدند و فرمان حق بکردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت کیرید وقاتلوا و کارزار کنید فی
سبیل الله در راه خدای برای اعلاء کلمه دین حق واعلموا ان الله و بدانید که خدای سمیع شنواست قول متخلفان را
از جهاد که باعذار نابسندیده تمسک می نمایند علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی کیست آنکه بطوع و رغبت
یقرض الله وام دهد خدای را یعنی بندکان درمانده او را که وام خواهند قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل

کند و منت ننهد و طالب عوض نباشد در حدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و بعضی
تقدیر مضاف محذوف باشد ای یقرض عباد الله و احتمال آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقات است
تشبیه کرده صدقه را که در سبیل الله دهند بقرض جز آنکه در شبهه اعطاء عوض در آن لازم است و قرض حسن بوی
تقدیر آنست که خاص از برای خدای دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله استفهام را حمل بر تحضیض
کند یعنی باید که هست که قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف کرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض
له برای او اضعافا کثیرة ضعفهای بسیار مبهم کذاشت اضعاف کثیره را بهر آنکه از خیر شما تصور کند این
آیت که نازل شد یهود بطعنه کفتند که مکر خدای چیزی ندارد که از ما قرض طلبد چون مسلمانان بوعدهٔ
حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند و اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و کفت یا رسول
الله خدای این قرض با جرا طلبد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه
آن به بهشت برد ابو الدحداح کفت یا رسول الله مرا دو خرما ستانست و بهترین آن حدیقه نام دارد آنرا بقرض
دهم شما پایندان بهشت میشوید سید عالم صلی الله علیه و سلم که من ضامن میشوم که حق سبحانه در جنان در
ازای بهشت بتو ارزانی دارد کفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که امی
چنین باشد بدست مبارک رسول صلی الله علیه و سلم کرفت و حدیقه را در راه حق سبحانه صدقه داد و فی الحال
بدر خرماستان آمد و مادر فرزندان را کفت یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت در چندین
بستان نو در بهشت کان با من باشید ام الدحداح کفت خوش سودا کیست بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در باره او فرمود کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح
والله یقبض و خدای فرا میکیرد و تنک میکند روزی بر بعضی بمقتضی حکمت خود و صلاح حال ایشان ویبسط و کشاده
می کرداند روزی را بر جمعی بر وفق مصلحت و منفعت ایشان در آنست والیه و بسوی حق یعنی
پاداش وی ترجعون باز کردانیده خواهید شد و معنی قبض و بسط محققان در بحر الحقایق کفته
که فرا میکیرد از اغنیا تا دهد که مستانند از دست منت بر فقرا نهند و بسط میکند بر فقرا تا از حق بستانند
و منت اغنیا نکشند قبض از دست تا دیده شهود اغنیا جز حق نه بیند و بسط از دست تا بصیرت فقرا جز حق مشاهده
نکنند و در چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان خودی کرفتار کرداند و یکی را به بسط از خودی رها کند بخود مشغول
سازد پیر طریقت قدس سره فرموده که الهی هر کاه که بخود نکرم کویم از من زارتر کیست و چون بتو نکرم کویم از من خوشتر
کیست نظم کاهی که بخود در نکرم پست شوم * کاهی که در تو کنم مست شوم الم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی
و علم تو متوجه شد الی الملإ بجمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی
بعد از وفات موسی علیه السلام اذ قالوا چون کفتند لنبی لهم مر پیغمبری را که بود از ایشان و آن
اسم شمویل بود که حق سبحانه او را بعد از موسی به بنی اسرائیل فرستاد و کویند که یوشع بن نون بوده یا شمعون
بن صفیه و بر هر تقدیر کفتند بپیغمبر خود که بحکم خدای ابعث لنا برانکیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما ملکا
پادشاهی تا باعانت او نقاتل و کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت و قوم وی و ایشان عمالقه بودند از
بقیه عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتند و بنی اسرائیل بجهت
ایشان در مانده بودند و در میان ایشان ملکی و کارفرمایی نمانده بود پس ایشان از پیغمبر خود استدعاء ملکی و حاکمی

کردند که بعد او جهاد توانند کرد قَالَ گفت ایشان را پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید از شما إِنْ كُتِبَ چون فرض کرداند
عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار کردن با دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه شما قتال نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چیست ما را
وچه بر ما دارد أَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستی که بیرون کرده اند
ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساکن وَأَبْنَائِنَا و از پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان در خبرست که جالوت از
ابناء ملوک ایشان چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب
ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان
کارزار با اعادی تَوَلَّوْا برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد
و سیزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و چون
اشمویل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل تاکید جواب دادند از حق سبحانه استدعا نمود که یکی
از برای آن قوم تعیین نماید حق سبحانه عصائی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این
روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوارست اشمویل این خبر بقوم
رسانید و هر یک از عالم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمد شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد
و عصا با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت
او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل در آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد
وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت
برای شما طَالُوتَ مَلِكًا طالوت را بپادشاهی و فرمانروای قَالُوا گفتند از روی استبعاد أَنَّى يَكُونُ چگونه
باشد و از کجاست لَهُ الْمُلْكُ مر طالوت را پادشاهی عَلَيْنَا بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ و ما سزاوارتریم بِالْمُلْكِ بپادشاهی از
سبط یهودا ایم مِنْهُ از وی که از سبط بن یامین بود و از آن سبط نه نبوت بوده و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت
نیست مردی سقاست وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده اند سَعَةً بسیاری و فراخی مِنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر
از نسبت نسب عاریست بایستی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا بتجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ
توانستی کردی قَالَ گفت پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستی که خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما
وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ در دانش یعنی علم حرب و گویند تا بود بامور
سیاسی و تدبیر ملک وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مردی تمام بالا و با جمال بود
و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر مینمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است
میدهد مُلْكَهُ ملک خود را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست نظم
ملک ده و ملک ستان اوست ولی ٭ راه بحکمش نبرد هیچ کس وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است در دادن نعم
اخیار به بقصد هر که خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی که او را برمی گزیند بار دیگر بنی اسرائیل چنانچه
دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را با اصطفاء طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها را بفرمان
برداری وی همواره دارد و در عنق بدیدار اشمویل از خدای درخواست و خدای تعالی نعلامت پادشاهی او اعلام داد
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ
التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود و صورت همه انبیا در اینجا منقوش فِيهِ سَكِينَةٌ

در اینجا سکینه آیت مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه
جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو شعله افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از مرتضی علی رضی
الله عنه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و بانگ
بادی که سخت و زدی بر صف دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و از اینجاست همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش
صف لشکر بداشتندی وَبَقِيَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشتند آلُ مُوسَى وَآلُ
هَارُونَ یعنی موسی و هارون علیهما السلام آل بتحقیق در لغت نفس را میتواند بود چنانچه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ
إِبْرَاهِيمَ ای نفسه و در حدیث آمده که من مزامیر آل داود مراد نفس داودست پس آنچه از موسی و هرون ماند آن عصا
الذی بود و نعلین موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه بر ایشان میبارید و ریزه الواح و این تابوت
را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی با اهل آن موضع رسیدی
آخر الامر در حوالی مزبله دفن کردند حق تعالی فرشتگان را امر کرد تا از آنجا برگرفته نزد اشمویل آوردند چنانچه
حق تعالی میفرماید تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ برداشته می آرند ملائکه آن تابوت را و بشما رسانند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در رسیدن
تابوت بشما لَآيَةً لَكُمْ هرآینه حجتیست شما را بر قول و صدق پیغمبر در پادشاهی طالوت إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند بعزم
مقاتله جالوت هشتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ
پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با آن لشکرها ساخته قَالَ گفت طالوت
باعلام اشمویل بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدا امتحان نماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ
بجوی آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را از شما پیدا کند فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هر که
بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد و نیاشامد آب
را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست یعنی بدین من باشد
و هرکه آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکسی که برگیرد غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت
کامله خود جوئی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا
مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند
و بیک کف آب اقتصار کردند و هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرها را ایشان از بقیه غرفه پر شد و آنانکه
زیاده از غرفه بیاشامیدند لبها ایشان سیاه گشت و تشنگی بدیشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه
تر شدند و برکنار جوی ماندند و از لشکر [illegible] نکردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه
مثلی از برای دنیا و اهل آن فهم کرده اند بر این وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتله لشکر جالوت
نفس و هوا و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بآن بیش از قدر ضرورت معاش میل
نماید بعلت استسقاء حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آرد در طلب جمع آن افزون گشته اطمینان نیابد
نظم کاسه چشم حریصان پر نشد ٭ تا صدف قانع نشد پر در نشد ٭ و چنین طلب نهر دنیا مانده
اند و از دولت آن لشکر هوا محروم و آنها که بحسب [illegible] هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شود یعنی بمقداری از خورش و پوشش
که از آن چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه او را بقرب خود مؤید کرد تا بمدد آن در پی سعی مستغنی سازد

نظم قناعت نما تکیه کند مرد را * خبر کی حریم جهان کرد فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آن هنگام که از جوی عبره کردند و بگذشت
هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده مَعَهُ بگذشتند با او قَالُوا
گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبره نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانائی امروز بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
بجالوت و لشکرهای او قول آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از آن جوی بگذشتند و از آن چهار هزار که
عبره کردند چون ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هفتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده
گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنکه یقین میدانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ که ایشان
ملاقات کننده اند یعنی جزا دهنده خدا اند و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند كَمْ
مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیارا گروه اندک مومنان غَلَبَتْ غالب شده اند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر
و عدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت و مددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگان است بتائید و قوت
و چون خایفان ایمان بودند مخالفان بطرف نهر باقی بردند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت
صف بر کشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند نظم
جوشیدا ناهی دل الماس چنگ * چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ * و جالوت جهودیه مردی عظیم الجثه بود و شدید
الشوکه و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل بود و از جمله خود وی که بر سر می نهاد سیصد
رطل بود وَلَمَّا بَرَزُوا و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند بصف قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ از برای جالوت
و لشکرهای او قَالُوا گفتند مومنان رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار
یعنی صبر بسیار بما ارزانی کن وَثَبِّتْ و نگاه دار و ثابت بدار أَقْدَامَنَا قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری
ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس بشکستند و بهزیمت کردند مومنان کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ
باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُودُ و بکشت داود بن ایشا علیه السلام جَالُوتَ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود
وی زد و خود بشکست و مغزش پریشان شد و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که
دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود علیه السلام داد و نصف
از مملکت باوی بگذاشت و بالاخره تمام مملکت بداود رسید وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت
پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت یا نبوده وَعَلَّمَهُ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست و آن
علمیست که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشت خدای
مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان ببرخی یعنی که دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان بجهاد کننده
لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ هر اینه تباه شدی زمین بغلبت کفر و مناهی و باطل گشتی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای ذُو فَضْلٍ
خداوند فضل و رحمت عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ این قصها که در وی معجزات واضحات بود آيَاتُ اللَّهِ نشانهای
قدرت خداوست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آن را بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی بوجهی که
مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم میدارند وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ هر اینه از فرستادگانی بسوی خلایق

الجزء الثالث من الثلثين

تِلْكَ الرُّسُلُ آن پیغمبران فرستادگان که در این سوره مذکور شدند
فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان را بخصایص و فضایل عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ از این پیغمبران مَنْ
كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که خدای با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت و زوجک

الجنة و چون موسی علیه السلام که فرمود انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم که گفت فاوحی الی عبده ما اوحی
وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی از ایشان را دَرَجَاتٍ بپایهای بلند و تفاوت انبیا از این جهت است که بعضی از ایشان
مبعوث بر قومی اندک بودند و بعضی بکثیر ایشان را بتمام ذریه انسان بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما صلی الله علیه
و سلم و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم
ادریس است علیه السلام که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرمود کما قال ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف
آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ما است صلوات الله و سلامه علیه که مفضل است بر انبیا بفضائل بیکران و خصایص
بی پایان همچنانچه از مطاوی آیات و احادیث مفهوم میگردد نظم همه انبیا در پناه تواند * مقیم در بارگاه تواند
تو مهر منیری همه اخترند * تو سلطان ملکی همه لشکراند * و وجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا به بیان مبسوط
در جواهر التفسیر تقریر یافته وَآتَيْنَا و دادیم ما عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی بن مریم را معجزهای روشن و هویدا
چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک که جبرئیل در باد و روی دید یا
نیرومند گردانیدیم او را برفاقت جبرئیل وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنان که
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر
ایشان وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس از ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که بگروید یعنی با ایمان خود
شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد از دین اعراض نموده طریق حق را بگذاشت تعریض بیهود و نصاری
که از موسی و عیسی علیهما السلام از دین برگشته منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف
نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال یاد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلاف است
و تکرار از برای تاکید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَفْعَلُ می کند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد
از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ
از آنچه روزی که شما عطا کرده یعنی الزکوة بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که از هول
و هیبت آن لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی بود که کسی
کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان
ستمکاران که منع کند حق خدا را مستحق ابطال اند بوضع عبادت در غیر موضع اللَّهُ خدای سزای پرستش
است لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود مرخلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت او راست الْحَيُّ و زنده
بیش از همه زندگان و زنده بحیات قدیم الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات
لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ نه مقدمه خواب از فتور و فترت که نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که رکود حواس ظاهر است
لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات
سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزدیک او
روز قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
آنچه در پیش ایشانست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد آمد پس ایشان از کارهای آن جهان
وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان
محیط شوند وَسِعَ و فرا رسیده است و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته

است علم او السموات همه اسمانها را وا بجه درانست والارض وتمام زمین را وا بجه بر انست ولا یؤده واورا
درنج نمیکند وبر وگران نباید حفظهما نگاه داشتن آسمان وزمین وهو العلی واوست برتر از حد او هام
العظیم بزرگتر از اندیشه افهام از آیات شریف تر ایتیست از قران در حدیث آمده که این ایت را زبانیست که
تقدیس میکند خدایرا نزدیک ساق عرش وخواص وفضایل قراءت او در اخبار بسیار است لا اکراه هیچ اکراهی نیست
فی الدین در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس از یهود ونصاری ومجوس وصابیان
ونصابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این ایات باین قال الشیوخ است از تمام قبایل عرب جز دین
اسلام قبول نشود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر داشت
ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد وایشان با او مصاحبت نموده وبافسون وافسانه او مغرور گشته دین
ترسائی اختیار کردند وهمراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه درستوری
خواست تا برود وباکراه ایشانرا براه شرع باز آورد این ایه نازل شد که اکراه مکنید کسی که بدینی متدین شده است
قد تبین بدرستی که روشن شد الرشد راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز
گشت فمن یکفر پس هرکه کافر گردد یعنی نگرود بالطاغوت بانچه پرستیده جز خدای خواه شیطان وخواه بتان
وخواه کهنه وساحران ویؤمن بالله وبگرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی که چنگ در زد بالعروة
الوثقی بدستاویزی محکم که قرانست یا اتباع سنت یا توفیق تدریک امر ونهی که سلوک پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم سلی کند تدارس وعروه وثقی توفیقات در بدایت سعادت در نهایت ودر حقایق
تفسیر وارد است که ان مر عوام را توفیق طاعتست مر خواص را مزید عنایت محبت واخص خواص را جذبه
ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند وبانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت
قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المعروف بنقشبند قدس الله سره مذکورست که در
طریق طاغوت ما سوی حق است کفر بوی وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکانست وپیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در زمین میپرستند هوای ایشانست قوله تعالی
اتخذ الهه هواه یعنی ای محمد آیا دیدی کسی که هوای خود را بخدائی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست
نظم خواجه پندارد که دارد حاصلی ٭ حاصل خواجه بجز پندار نیست ٭ در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم
وتعس عبد الزوجه وبهاء که است بنده زر وسیم وبنده زن وفرزند هرانچه هرکه بنده چیزی باشد از او پرستد
نظم هرچیز که اندر دو جهان بنده آن ٭ انست ترا در دو جهان مونس ومعبود پس بالضروره از هر چیزی
ببایدبرید وبحق سبحانه می باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی واین عروه ایست که لا انفصام
لها هیچ انقطاع وانفصالی نیست مر آنرا والله سمیع وخدای شنواست قول کسی را که دست بسل بعروه وثقی زد
علیم داناست بدنیت خالص مستمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوست انکسانی که بوی گرویدند
اندو متولی کارهای ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکیها
کفر وضلالت الی النور بروشنائی ایمان وهدایت یا از ظلمت بمعرفت ویا از شک بیقین یا از ظلمات نفس بنور
دل یا از صفات بشریت با خلاق ربوبیت والذین کفروا وانان که نگرویدند یعنی یهود ونصاری ومانند
کفار واهل کین ندجمیع کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغیانند یهود کعب الاشرف وحیی بن اخطب

وامثال ایشان وبت پرستان را صنام والهه باطله را اهل زنادقه را شیاطین یخرجونهم این معاندان وبتان ودیوان
که طاغوت عبارتست از ایشانست بیرون می آرند یعنی بیخواستند که از ایشان من النور انا ایمان یاتی الی الظلمات بسوی کفر
یا یهود را از ایمان که بتوریه داشتند بتکذیب آن یا من ایمان را از اقرار با انکار اولئک آن کافران با طواغیت خود اصحاب
النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آتش خالدون جاوید مانده باشند الم تر ایا ندیدی وبچشم بصیرت
نظر نکردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عناد حاج ابراهیم حجت جست ومخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین
خدایتعالی وبراد در اثبات ربوبیت ووحدانیت بعد از آنکه او وارث مجادله کی کرد ان اتاه الله الملک برقت آنکه داده بود
خدای او را پادشاهی یا این جرأت ومجادله بجا نمود برای آنکه خدای تعالی ملک بدو ارزانی داشت واو دست یافت از
آستین طغیان بیرون آورد ودر سر نکبت از گریبان عصیان بر کرد واین مجادل نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین
در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم بتانرا شکست وراه ارکان دولت نمرودی بر سوختن او قرار گرفت نمرود
فرمود که او را بیاورید چون حاضر کرد نمرود گفت تو خدای ان ما را باطل کردی خدای تو کیست وبنیاد مناظره کرد
اذ قال ابراهیم آن وقت گفت ابراهیم در جواب سخن او که ربی الذی پروردگار من آنکسست که از روی قدرت یحیی
زنده میکرد اندما تعلم بوجود می آرد ویمیت ومی میراند از منزل بقا بهاویه فنا میبرد قال گفت نمرود انا احیی
من هم انا احیی من هم زنده کنم وامیت ومیرانم پس زندانی را واجب القتل که بکشتن ایشان رندی کان قطع کرده
بود طلبید وگفت اینک مرده را زنده کردم ودیگری را بیگناه طلبید بقتل رسانید وگفت اینک زنده را میرانیدم
اعتقاد آن متمرد طاغی آن بود که نکو احیا بعقوبت وامانه تقتیل وندانست که احیا وامانه خلق حیات وموت
است در اجسام وآن جز حضرت قادر مختار را نباشد وامیدانست ورمضای مجلس تدلیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه
السلام بحجتی روشنتر انتقال نمود قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی بالشمس برمی آرد آفتاب
هر روز من المشرق از افقی که محل طلوع اوست فأت بها من المغرب پس تو بیار او را از جائی که محل غروب اوست فبهت
پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود در حجت او منقطع گشت والله لا یهدی وخدای
راه ننماید بطریق احتجاج القوم الظالمین گروه ستمکارانرا او کالذی این سخن مترتب بر آیه اولست ایا ندیدی
قصه محاجه ابراهیم را یا ندیدی مثل آنکسی که او مر علی قریة بگذشت بر دیهی وهی خاویة وان ده برافتاده بود
علی عروشها بر سقفها خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن افتاده واین نهایت خرابی است
واشهر آنست که گذرنده بیرون ده خراب عزیر بوده علیه السلام که تورات حفظ داشت واز کبار احبار بود بخت نصر
بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کرده بود ببابل آورده وخداوند تعالی او را از قید کفار خلاص داد نافی عزیر بود
عزیر توجه به بیت المقدس نموده بقریه سابا باد یا بدیه عنب که بود وفرغیجی ایلیا بود رسید بوقت ضحی پس دو درآ
بودامادر خراب ان او میوه دار بود قدری انجیر بچید ومقداری انگور باز کرد ودر سایه دیوار نشست قدری بکفته انجیری
چند بخورد وباقی را در سله نهاد وانگور را بیفشرده پاره بیاشامید وبقیه در خیکی ریخت ودر آن دکوئی که
داشت در بیش خود بجست ونکیه بدیوار کرده در آن ده ویران مینگریست چون آن ده را بغایت خراب دید
قال گفت انی یحیی چگونه وبچه وجه زنده گرداند هذه الله این ده را خدای یعنی چگونه آبادان سازد بعد
موتها بعد از خرابی او یا اهل وا بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان واین نه بر طریق استبعاد بود
بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فاماته الله پس بمیرانید خدای او را در وقت این تامل وتفکر مائة عام

صد سال وخوابیدن بود ثُمَّ بَعَثَهُ پس زنده کرد او را بهمان شکل وصورت که بود آورده اند که حق سبحانه اول
طعام وشراب او را وحمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او بیامد و بختنصر هلاک شد حق
تعالی نوشک فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را دست سی سال بحال عمارت باز آوردند واین دیر عنب
از آنچه بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده کرد اند گفته که هنگام چاشتگاه او را بمیرانید و در آن روز که زنده شد
هنوز آفتاب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای در وقتی که عزیر زنده شد چشم میمالید قَالَ گفت وی را کَمْ لَبِثْتَ
چند وقت که درنگ کردی قَالَ گفت عزیر لَبِثْتُ يَوْمًا درنگ کردم اینجا روزی وچون بنگریست هنوز آفتاب
بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز قَالَ گفت آن فرشته بَلْ نه چنانست که تو گمان بردی بلکه لَبِثْتَ درنگ کردی
اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال ودرین صد سال مرده بودی عزیر را خوش آمد ودر شکر بست او و شاخ آن موضع را بنگریست دیگر
یافت تعجب او بیفزود دیگر باره با او گفته فَانْظُرْ پس نگاه کن إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده
بودی وَشَرَابِكَ وشیره انگور که درخیک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ هیچ تغییر نکرده از عصیر وَانْظُرْ ودر نگر إِلَىٰ
حِمَارِكَ بسوی دراز گوش خود که استخوانهاش مانده و باقی اجزا متفرق شده آنگه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده
کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر کرده وَلِنَجْعَلَكَ ودیگر تا کردانیم ترا آيَةً نشانه وعبرت لِلنَّاسِ از برای
مردمان که در حشر اجساد شک دارند وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ ونگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا به بینی که بقدرت
ما كَيْفَ نُنْشِزُهَا چگونه از آن حرکت میدهیم وبعضی را بالای بعضی مرکب بجا نهیم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس بپوشانیم
مر آن استخوانها لَحْمًا گوشتی عزیر علیه السلام در آن استخوانها نگریست ندائی شنید که ای گوشت
وپوست واجزاء متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت بدن او بست تسویه یافت
وجان بجسد در آمد فی الحال برجست وبعرغ در دن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن بر عزیر آثار قدرت الهی
در احیاء موتی بطریق معاینه قَالَ أَعْلَمُ گفت می بیدانم حال الاعیان چنانچه دانسته بودم قبل از این باستدلال
وبیان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ برهمه چیز از احیا و اماته قَدِيرٌ توانا است پس عزیر بمیان قوم شد وپیران
قبیله او را بشناختند وگویند کسی او را نشناخت وامتحان کردند تا توریة از ظهر القلب املا کرد ونوشتند که
بختنصر کتب ایشان را سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ویاد کن آنرا که گفت ابرهیم رَبِّ أَرِنِي ای پرودگار من بنمای
بمن که بقدرت کامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده میگردانی مردگانرا سوال برای شهود کیفیت احیا بود
نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قَالَ گفت خدای أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده که من مرده زنده میکنم
استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماته و بامرود گفتی رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ
بَلَىٰ گفت ابرهیم بلی ایمان آوردم وبکمال قدرت تو گرویدم وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ ولیکن این سوال کردم تا بیارامد وساکن
شود قَلْبِي دل من بمعاینه چگونگی آن در مفتوحات بکی مذکورست که احیا متنوع باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بعلی
کن موجود شدندی وبرخی را بید وبرخی را بیدین ایجاد کرده وجمعی را ابتداء بوجود آورده وطائفه را بسبب بعلوم
دیگر موجود ساختند وچون ابرهیم تنوع وجود خلق را دیده بود ودانسته که احیاء خلق بعد از موت وجود دیگر
وآن نیز متنوع می تواند بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل آید
دل من از آن دانش آرامش پدید آورده اند که ابلیس برلب دریا میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که ماهیان
هوا وماهیان دریا ودد ان صحرا هریک از وی بهره می بودند ابلیس با خویش گفت خوش دام حیله یافتم جمعی
کوته نظران سبک سار کان طبع را فریب می توان داد که آن اجزاء متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و بطون
نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق سبحانه وحی فرستاد بخلیل خود که بکنار دریا شو که دشمن من دام مکری
گسترده است و سر رشته زندقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بتهدید بارشادی دماه رد خلیل بیامد و ابلیس تحقیر وار
شبهه خود القا کرد ابرهیم علیه السلام از وی بود که جه محل تحیر است هر آنکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرا وجود
آورده بود قادرست که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت رساند **نظم** کوزه گر گر کوزه را بشکند
چون بخواهد باز قادر میکند ** آنکه داد کوزه کردن از نخست ** جه عجب که سازد آن شکسته درست ** لیکن ابرهیم علیه
السلام زبان سوال بگشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی این نطاقی باغی ملزم گردد ودل من بالزام او اطمینان تمام
یابد قَالَ گفت خدای که اگر مشاهده این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر
وخروس وزاغ وطاوس مفسران چنین گفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشان را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی بدست گیر و
اشکال وحلیه ایشان نیکو تأمل کن ودقایق ببین هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو شبهه
نگردند مجتمع سازد اجزاء ابدان ایشان را یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی وسرهای ایشان را بدست خود نگاه
دار ثُمَّ اجْعَلْ پس بنه کن عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر آن توان نهاد چه قسمت اجزا
بر جمیع جبال متعذر است واین از قبیل اراده عام است واراده خاص مخصوص است که بر کوهی که نزدیک تو باشد
ودقائق بنه مِنْهُنَّ از این مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای
ایشان تا اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند بسوی تو دوان شتابان سَعْيًا شتافتنی وَاعْلَمْ وبدان اندر یقین أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای عَزِيزٌ غالب است وعاجز نیست از آنچه تو از وی طلبیدی حَكِيمٌ محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابرهیم
مرغان را ذبح کرده واجزا وابعاض ولحوم ودماء وعروق واعصاب وعظام وقرابر واجنحه ایشان را پاره پاره کرده بیکدیگر
بیامیخته وگفته اند در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند ومنقسم ساخته بر چهار یا هفت یا ده کوه نهاد وسرهای
ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر وای طاوس وای زاغ وای خروس بیایند بجانب سرهای خویش پس بفرمان خدای
اجزاء هر یک از دیگری منفصل شده با یکدیگر ملتیم گشته ابدان ایشان درست شد وبسوی سرهای خود بر زمین
دویدن گرفتند وحکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت ودور تر از شبهت چه توهم آن میشود که
مرغان پرنده نه آن مرغانند بخیال می رسید که تا پرهای ایشان درست نشده باشند دیگر آنکه ادراک با صره می
کیفیت بر غی او در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال پریدن پس آن بدنها را پیش ابرهیم علیه السلام
میدویدند واز تجاذب نمود پس سرهای خود که در دست وی بود متصل میشدند اورد ده که هر که خواهد که نفس
خود را بحیات ابدی زنده کرداند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزند تا صورت
ایشان شکسته منقاد فرمان شوند وایشان را بداعیه شرع وعقل بخوانند تا بطریق متابعت شتابکان باز آیند محققان
گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بود که کبوتر که پیوسته با مردم مستأنس است بکثرت ودرشته الفت
از خلق ببرد خروس که همواره مایل شهوت است ذبح کن وخود را از بند شهوت باز رهان وزاغ که متبع حرص است
بقتل رد صفت حرص واز نیاکان وطاوس که مجمع زینت است سر ببرد ودیده همت از آرایش دنیا ببندد که
بتیغ مجاهده این چهار صفت را بقتل آرد حیات ابدی تحقق رسید باید وگویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه
در آدمی پدید آمده وذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صفات کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که نزه

همات سیم نکاه بوی حرص که عادت است جهاد هم نیرنگی امساک که صفت خاکست و حکیم سنائی روح الله روحه
بدین معنی اشارتی فرموده **نظم** جان رغبت جان طمع بده * جمله را بهر دین رنگ کردن * پس بپایان عشق و عقل دلیل *
زنده کن هر جهان را چو خلیل **مَثَلُ الَّذِينَ** نمونهٔ نفقه کردن آنکسانی که بی شائبهٔ غرض و داعیهٔ عوض **يُنْفِقُونَ** بیرون
میکنند و صرف مینمایند **أَمْوَالَهُمْ** خواستهای خود را **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای بغازیان و مجاهدان یا در جمیع همه
ابواب البر که راه خدایست و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان **كَمَثَلِ حَبَّةٍ** همچون مثل حبه ایست که در زمین
طیب بکارند آن دانه **أَنْبَتَتْ** برویاند **سَبْعَ سَنَابِلَ** هفت خوشه بران نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب
گردد و بر هر شعبه خوشه بود **فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ** در هر خوشه **مِائَةُ حَبَّةٍ** صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده
باشد **وَاللَّهُ يُضَاعِفُ** و خدای زیاده کرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر **لِمَنْ يَشَاءُ** برای هر کم خواهد از منفقان
بحسب نیت او **وَاللَّهُ وَاسِعٌ** و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد **عَلِيمٌ** داناست بنفقه
کنندگان و عالم بر نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر اجر کنند
که یکی را هفتصدست بپیوسته بتصدق اشتغال نمایند **نظم** اگرت بشارت بجودت همی دهد *
دانه یکی هفتصد همی دهد * دانه بانبار دیو شیطان بکار * تا ز یکی هفتصد آید ببار * **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ** آنکسانی که نفقه
میکنند **أَمْوَالَهُمْ** مالهای خود را **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای در جهاد یا در سایر خیرات **ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ** پس از
پی در نمی آرند **مَا أَنْفَقُوا** آنچیز را که نفقه کرده اند **مَنًّا** منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن **وَلَا أَذًى**
و دیگر ایذا بی در پی او نه صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولاً و فعلاً **لَهُمْ** مر ایشانراست
أَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزدیک پروردگار ایشان **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** و نه بیم است مر ایشانرا که مزد
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب **قَوْلٌ مَعْرُوفٌ** سخن نیکو و وعدهٔ جمیل مر
درویش را **وَمَغْفِرَةٌ** و در گذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او **خَيْرٌ** بهتر است
مسئول را در نفع **مِنْ صَدَقَةٍ** از آن صدقه که بسبب سائل **يَتْبَعُهَا أَذًى** از پی در آید آنرا رنجی و آزاری از سرزنش و غیر
وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای تعالی بی نیازست از صدقه ایشان که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک و آزار مکدر سازند
حَلِيمٌ بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گرویدگان **لَا تُبْطِلُوا** باطل
مکنید و تباه مسازید **صَدَقَاتِكُمْ** مر صدقهای خود را **بِالْمَنِّ** بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حق است
و توانگر حمال آن پیش نیست منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق پناه اشارت بدین معنی در
سبحة الابرار میفرماید **نظم** با رفیقان بکوی زیک تن * بار منت منهش بر گردن * چون عطا بخش خدا مرد
به کرد او تا ننهد منت کس * در کرم حیله گری پیشه * جود را هکذی پیشه * پس متصدق باید که بشکرانه آنکه
ظهور این خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده **وَالْأَذَى** و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را باذیه
یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بگدائی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین
افکنید چه اگر درویش نباشد توانگری ظهور صفت جود و کرم نتواند شد **نظم** ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا *
که گدائی همی آینه نعمای تست * حق سبحانه درین آیه جهت تکمیل صدقهٔ مؤمنان میفرماید که نفقهٔ خود
بمنت و آزار باطل مسازید **كَالَّذِي** همچون ابطال آنکسی که از طریق اخلاص شده و بسمت نفاق متسم گشته
يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه میکند مال خود را **رِئَاءَ النَّاسِ** برای نمودن بمردمان **وَلَا يُؤْمِنُ** و بحقیقت بی گرود **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ**

الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگری و اگر بقیامت
اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات **فَمَثَلُهُ** پس نمودار صدقه این منفق مانند **كَمَثَلِ**
صَفْوَانٍ همچون نمودار سنگی است خاره هموار **عَلَيْهِ تُرَابٌ** که بران سنگ خاک خفیف است **فَأَصَابَهُ** پس برسد بآن
سنگ **وَابِلٌ** باران بزرگ قطره که سیل انگیزد و بسیار خیزد **فَتَرَكَهُ** پس بگذارد آن خاک را از
سنگ و بگذارد او را **صَلْدًا** سنگی نرم و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منفقان است و خاک بران سنگ نمود
نفقهها که برپا کرده و چون قطرات باران خذلان از سحاب حساب ریای بریزد گرد آن نفقات محو شده
سنگ بی حاصل ماند تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد **نظم** تا ز آتش فشان برقه آید * کرها زیر خیخ
لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی **عَلَى شَيْءٍ** بر ثواب چیزی **مِمَّا كَسَبُوا** از آنچه تصدق کرده باشند به
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی تخم هدایت در دل نهاد نکند **الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** گروه کافرانرا **وَمَثَلُ الَّذِينَ**
و مثل نفقه آنان که با اعتقاد درست خالص **يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ** بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند **ابْتِغَاءَ**
مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای **وَتَثْبِيتًا** و از برای ثبات و یقین صادر شده **مِنْ أَنْفُسِهِمْ** از نفسهای
ایشان بیافتن ثواب صدقه **كَمَثَلِ جَنَّةٍ** مانند میوه بستانی است که واقع باشد **بِرَبْوَةٍ** بموضع بلندی که تابش
آفتاب و تند نسیم بدو رسد و باد لواقح بر وی بوزد و ابر بر وی بگذرد و از خوف غمور شدن در آب دور تر باشد این
باغ در چنین زمینی **أَصَابَهَا** برسد بوی **وَابِلٌ** باران بزرگ قطره **فَآتَتْ** پس بداد و بیاورد **أُكُلَهَا** میوه خود را
ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی بیک سال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهد **فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا** پس اگر نرسد بدان
باغ **وَابِلٌ** باران عظیم القطرات **فَطَلٌّ** پس بدو رسد باران ضعیف و آن بنا و در کافی ست یعنی از باران را ضایع
نمیکند بکم بیش محصول میدهد مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصان است که آنچه برای رضای خدای تصدق
کنند از پاداش خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای بانچه شما میکنید از
دعوی اخلاص و ریا **بَصِيرٌ** بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد **أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ** تمثیل دیگرست برای صدقه
اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکارست یعنی دوست ندارد **أَنْ تَكُونَ لَهُ** اگر باشد مر او را
جَنَّةٌ بوستانی **مِنْ نَخِيلٍ** از درختان خرما **وَأَعْنَابٍ** و انگورها یعنی باغی مشتمل بر این اشجار **تَجْرِي** میرود **مِنْ تَحْتِهَا**
الْأَنْهَارُ از زیر درختان او جویهای آب **لَهُ** مر صاحب باغ راست **فِيهَا** در آن بوستان **مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** از
همه میوه ها و خرما و انگور را تخصیص نمود بجهت تفضیل و کثرت منافعت **وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ** و حال
آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی **وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ** و مر او راست فرزندان در زمان پیری **ضُعَفَاءُ** خردان
و ناتوانان و معیشت فرزندان و دوستان همه ازین بوستانست **فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ** پس بدین بوستان رسید
بادی گرم و گویند گردبادی **فِيهِ نَارٌ** در آن باد آتشی و اینچنین باد را سموم گویند **فَاحْتَرَقَتْ** پس بسوخت آن باغ بواسطه
سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائی است که سموم ریا حاصل باغ اعمال ایشانرا که
بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان همچو محروم بمانند **نظم** نه کاری که آید زدی بر آن * نه حاصل که چشمک
نفعی بدان * زاهد را برق فروخته * همه کشت اعمال ایشان سوخته **كَذَلِكَ** همچنین بیانی که در باب صدقه
و جهاد کرده شد **يُبَيِّنُ اللَّهُ** بیان میکند خدای **لَكُمُ الْآيَاتِ** برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را **لَعَلَّكُمْ**
تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما در آن تفکر نمائید و بعبارت دیگر را او شریک فنا و نیک **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مؤمنان

تنايد

انفقوا نفقه کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزهها و برگزیدهای آنچه کسب میکنید بتجارت
و صناعت ومما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم لکم من الارض برای شما از زمین چون حبوبات و اشجار و ثمره
اغنیاء انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و کنده تر بودی پنهان یکدیگر بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در گوشه نهادندی تا فقراء مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از ایشان دینی رسیده صاع خرما
از آن متاع که هیچ نیرزیدی باشکال بیاورد و در میان خرماها نیکو بجنت و کالای خبیث خود را با آن متاع عنها
پاکیزه برآمیخت حق تعالی این معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث و قصد
مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از دنا [illegible] هست منه تنفقون از آن چیز نفقه کنید ولستم و حال آنکه نیستید ما
باخذیه فرا گیرنده چنان چیزی که بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم فرو خوابانید فیه در
اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای غنی بی نیاز است از آنکه تصدق
بالخبیث کنند حمید ستاینده است از آنکه صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر
کبیر گوید یکی از شیاطین انس یا نفس اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را بفقر و احتیاج یعنی میترساند در
انفاق از درویشی اندوه درویشی و محتاجی ویأمرکم و میفرماید شما را بالفحشاء ببخل و امساک و منع صدقات
والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة آمرزش منه از خود مر گناهان شما را در عقبی
وفضلا و افزونی روزی و مکافات بخیر در دنیا والله واسع و خدای بسیار فضل است بر منفقان علیم دانا
باستحقاق ایشان مر سعة و فضل و مغفرت را یؤتی الحکمة میدهد خدای حکمت انفاق من یشاء هر کرا میخواهد
تا داند که چه میباید داد و بکه میباید داد و دانشی که میان القاء رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان
نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة و هر کرا حکمت دادند فقد اوتی پس بدرستی که دادند
او را خیرا کثیرا نیکوئی بسیار امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع
الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را بمال و ثروت [illegible] نکند
و در خدمت ایشان بر خود احوال خود نکند که او را خیر کثیر داده اند و ایشان را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رضی
الله عنه وارد است شعر رضینا قسمة الجبار فینا ◦ لنا علم وللاعداء مال ◦ فان المال یفنی عن قریب ◦ وان العلم باق لا یزال
علم را دند باد دبس بیقا بعد نزدیم ◦ شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک وما یذکر و در نیابد و پند نگیرد بدین
موعظها الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه وما انفقتم و آنچه بیرون کردید ای مومنان من نفقة از نفقه
اندک و بسیار بهتر یا بدتر بطریق فرض یا تطوع اندر ریا یا با اخلاص در راه خدا یا غیر آن او نذرتم یا بر خود
واجب کردانید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله پس بدرستی که خدای یعلمه
میداند آنرا و فرا میرسد میکند وما للظالمین و نیست بر ستمکاران یا که نفقه بریا کنند یا نذر با که در طاعت کرده اند
بوفا نرسانند من انصار یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر اشکارا کنید
صدقات خود را بوقت آشکارا کردن فنعما هی پس نیکو چیزیست آن چه دیگران را بآن رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود
و قلوب بیگانگان باشنائی اهل حق میل کند وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات را وتؤتوها الفقراء و بدهید
از بعد درویشان در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم بهتر است شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور
میباید و درویش نیز از مذلت اخذ و فی ناموس محفوظ میباشد بعضی علما حکم اخفا را عام دانند در فرایض و نوافل

چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه
فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی برانند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا متهم بترک زکوة
نکنند و دیگر دلیل مسارعت با مر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود باداء زکوة اما در
تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه
بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهیست که در صدقه فرموده که اگر اخفا
کنید شما را بهتر باشد ویکفر عنکم و محو کند از شما و حفص بکفر میخواند یعنی خدای در گذراند من سیئاتکم
بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود والله بما تعملون و خدای بدانچه شما می کنید از ابداء صدقه و اخفاء آن خبیر
داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان
نفقه میکردند بعد از آن که خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام شربت معرفت
نوشیدند از نفقه کردن با یهود ان کاره شدند چون صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض کردند
این آیت آمد که لیس علیک نیست بر تو ای محمد هدیهم راه نمودن یهود بهدایة توفیق بلکه بر تو هدایة دعوت است
و بس ولکن الله و لیکن خدای بعنایت خود یهدی من یشاء راه مینماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات بغیر مسلم
جایزست وما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من خیر از مال فلانفسکم پس آن برای نفسهای خودی کنید ثواب آن راجع
بر شماست خواه منفق علیه مسلمان باش و خواه کافر نظم کرا میبرد پیش آتش بجود ◦ نوا بس بجای بیبود [illegible]
خود [illegible] ده بکنجشک و کبک و حمام ◦ که روزی در افتد همائی بدام ◦ چو هر گوشه تیر نیاز افکنی ◦ بناگاه بینی که صیدی کنی جود
وما تنفقون و نفقه نمی کنید شما که مومنانید الا ابتغاء وجه الله مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدای وجه
بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی وما اتیتم من زکوة تریدون وجه الله وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید
از مال خود یوف الیکم توفیه میدهد آن میکند برای شما یعنی جزاء آن تمام بشما میرسانند وانتم و شما لا تظلمون
ستم دیده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما چیزی کم نمی کنند للفقراء این صدقه و نفقه شما برای درویشان آن
الذین احصروا آنانکه باز داشته شده اند فی سبیل الله در طاعت خدای یا در جهاد لا یستطیعون نمی توانند
بواسطه اشتغال بغزا یا بدوام طاعت ضربا سیر کردن فی الارض در زمین برای تجارت و طلب نفقه و آنان
درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که
در مدینه کسنه منزل نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان صفه مسجد پیغمبر بود صلی الله
علیه وسلم و پیوسته ملازم آنحضرت بودندی نه سایه التفات بکسب انداختندی و نه بسوال و طلب روزی
پرداختند و نه بسوال و طلب روزی و بدین سبب فرمود که یحسبهم الجاهل می پندارد ایشان را مردم نادان و بیخبر از
حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند من التعفف بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تعرفهم
تو می شناسی ایشان را ای محمد بسیماهم بنشان و علامت ایشان که صفرت لون است و نزاری بدن و خمیدگی پشت
و بسیاری اشک لا یسألون الناس سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحافا ای ذوی الحاح
و ابرام و بعضی آن برین وجه ایشان موصوف بتعفف که ترک سوالات و ترک سوال بجهت شفقت و مرحمت
میکردند که آگاه مردم در سوال کند و از ستکاری باز مانند یا از قطع من رد السایل وما تنفقوا و آنچه نفقه کنید

مِنْ خَيْرٍ مال خود باصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای بِهِ عَلِيمٌ بدان داناست میداند
که بکه میدهد و برای چه میدهد اَلَّذِينَ آنانکه يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه حق برای مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِاللَّيْلِ
بشب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا در نهان وَعَلَانِيَةً و باشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطای صدقات در اسباب نزول
آورده که علی مرتضی رضی الله عنه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز
نورانی حق سبحانه این آیه فرستاد و مصطفی صلوات الله وسلامه علیه از مرتضی پرسید که ترا چه برین داشت
که بدین نوع تصدق نمود جواب داد که طریق صدقه بیرون ازین چهار جهت ندیدم جمیع انرا التزام نمودم بتمامه
الحکمی ازینها شرف قبول یافته بموضع رضا رسد صاحب کشاف آورده که ابو بکر صدیق رضی الله عنه چهل هزار درم
صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیه
صدقات صدیق را بستود فَلَهُمْ پس مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات ایشان عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند مرادانست که ایشانرا در مقام عندیه قرب
آرد و مقعد صدق عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوف نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین
شوند اَلَّذِينَ آنانکه يَأْكُلُونَ الرِّبٰوا میخورند مال ربوا یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا يَقُومُونَ برنخیزند
از قبرهای خود برای بعث و نشور اِلَّا كَمَا يَقُومُ مگر آنچنانکه بر میخیزد اَلَّذِي آنکس که يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطٰنُ بزند و بیفکند
او را دیو یا برساند بدو مِنَ الْمَسِّ از شوریدن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل
او مختلط و دماغ او مختبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند و محصل کلام آنست
که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند با اهل عرصات ایشانرا بدان نشان بشناسند ذٰلِكَ آن عذاب
ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان گفتند اِنَّمَا الْبَيْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبٰوا مانند ربواست کفار که درم
بدو درم بیع میکردند می گفتند این ربوا نیست بیع است میان ربوا و بیع فرق نکردند وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ و حال آنکه
حق سبحانه حلال کرده است بیع را وَحَرَّمَ الرِّبٰوا و حرام ساخته ربوا را فَمَنْ جَاءَهُ پس هر که بیاید بدو یعنی بوی
رسد مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّهِ از خداوند کار او که نهی است از ربوا فَانْتَهٰى پس باز ایستد از آن فَلَهُ پس مر او راست
مَا سَلَفَ آنچه گرفته است قبل از تحریم و از او نتوان گرفت یا مرو راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او معفو
شد وَاَمْرُهُ و کار او مفوض است اِلَى اللّٰهِ بخدای یعنی کار او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که
که توفیق رفیق او سازد تا برگرد آن کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد با استحلال ربوا پس از آنکه خدای او را
حرام گردانید فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا
خٰلِدُونَ ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربوا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ
يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران می
کشد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ از آن مال صدقه دهد یا در راه حج و غزو نفقه کند پذیرفته
نشود و این کمال نقصانست وَيُرْبِي الصَّدَقٰتِ و افزون گرداند خدای صدقها را یعنی هر چند کم باشند زیاده و بسیار
خواهد بود وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد كُلَّ كَفَّارٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود اَثِيمٍ بزه
کاری که بارتکاب ربوا مصر باشد اِنَّ الَّذِينَ اٰمَنُوا بتحقیق آنانکه گرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و در عمل آوردند
امر او را بموجب فرمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدادند زکوة را لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر

ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان در روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشانرا ترس نیست از آنچه پیش
فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و ایشان اندوهگین نشوند بر آنچه از عقب گذاشته اند يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای
گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَذَرُوا و دست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا آنچه مانده است از ربوا اِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان حرمت ربوا بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی ربوا با یکدیگر معامله داشتند
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو بشرط آنکه ربوا ایشان بر دیگران ثابت
باشد و ربوا دیگران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند ایشان فریاد
بر آورده گفتند ما بدبخت کسانیم که ربوا از همه کسان قطع کردند ما هنوز بدان گرفتاریم این قصه خود را بعرض
عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند او صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت نوشت این آیه نازل شد که دست از
ربوا بدارید فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید و بقیه ربوا ترک ننمایند فَأْذَنُوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بِحَرْبٍ
بجنگ کردنی مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او در حفص فأذنوا خوانده اند از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید
آگاه باشید و بدانید که لایق اید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر است وَاِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از
گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس مر شماراست رُءُوسُ اَمْوَالِكُمْ سرمایهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید بمدیون و زیاده از راس المال
طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند که ما را طاقت
حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند بنی مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار
مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تأجیل ابا کردند آیه آمد که وَاِنْ كَانَ و اگر واقع
شود غریم ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادن
است اِلٰى مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَاَنْ تَصَدَّقُوا و اگر صدقه دهید بغریم وام مفلس خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را
اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهان و متکفل نجاح جاودانی است
وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوید فِيهِ در آن روز اِلَى اللّٰهِ بجناب
خدای یا جزائی که مقرر کرده از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفّٰى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزاء
آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ و ایشان یعنی از گروه بدکاران یا وی لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده نشوند يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ
اٰمَنُوا ای جماعت گرویدگان اِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی معاملت بندید بدان عقود شرعیه
که بدل در آن دین باشد اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آنرا
در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید
وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ بداد و راستی یعنی کم و زیاد
نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت
بقولی فرض کفایتست و بروایتی فرض عین بشرط فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب
و گفته اند مستحبست یعنی اولی آن باشد که ابا نکند کاتب چون التماس کنند اَنْ يَكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقه معامله را
كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ همچنانچه بیاموزانیده او را خدای یعنی بدان نوع که در شرع واقع شده فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد
وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکه بر ویست دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ و باید که بترسد املا کننده
از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از آن حق که بر وست چیزی را فَاِنْ كَانَ

الذي عليه الحق پس اگر باشد آنكس كه بروست حق يعني در ذمهٔ اوست سفيها جاهل به ادا و قوف يعني ابله غير رشيد چون
مجانين مردم مبهوت يا ضعيفا يا عاجزي ناتوان چون كودك خورد يا پيري نيك رسيده أو لا يستطيع يا آنكه مطلقا توانائي
ندارد و نمي تواند أن يمل هو كه املا كند مديون بجهت آنكه اخرس باشد يا بواسطهٔ مرضي لكنت در زبانش پديد آيد
يا آنكه بيان لغت كه متعارف قوم است دانا نبود فليملل پس بايد كه املا كند آن حق را وليه ولي يكي از اينها كه
گذشت يعني متولي امر او در آن قيمت بر طفل و مجنون باشد و وكيل و مترجم غير مستطيع را و بايد كه ولي املا كند بالعدل
براستي و انصاف يعني زياده و كم املا نكند و گواه گيريد بر معامله خود شهيدين دو گواه من رجالكم از مردان شما
يعني مسلمانان بالغ آزاد فان لم يكونا پس اگر نباشند دو گواه رجلين دو مرد يعني اتفاق نيفتد كه دو مرد گواه شوند
فرجل وامرأتان پس يك مرد و دو زن گواه شوند شهادت زنان بي مردان در بكارت و ولادت و عيوب نساء در مواضع
مستوره مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نيست و در غير آن از حقوق مالي و غير مالي چون نكاح و طلاق
و عتاق و وكالت و وصيت و امثال آن مقبول است و گواه بايد كه عدل باشد ممن ترضون از آنكسان كه پسنديده بود نزد شما
باشيد من الشهداء از گواهان پس بيان ميكند علت اعتبار عدد در زنان يعني دو زن براي آن بايد أن تضل
تا چون فراموش كند إحداهما يكي از دو زن معامله را كه بر آن گواه بوده فتذكر پس ياد دهد إحداهما الأخرى يكي از ايشان
آن ديگري را چه بجهت غلبه رطوبت صفت نسيان بر امزجه زنان غالبست چون دو باشند تا يكي اگر نسيان بود
زايل گرداند ولا يأب الشهداء و بايد كه سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت إذا ما دعوا چون خوانده شوند براي آن
ولا تسأموا و ملول مشويد أن تكتبوه از آنكه بنويسيد حق را صغيرا در حالتي كه خرد باشد آن حق أو كبيرا
يا بزرگ يعني اندك و بسيار آن را بنويسيد إلى أجله تا مدتي كه مقرر شده باقرار مديون ذلكم اين كتابت
شما أقسط راست تر است عند الله نزديك خداي وأقوم و صواب تر للشهادة مر گواهي دادن را چه كتابت مذكر
شهودست وأدنى و نزديكتر است كتابت ألا ترتابوا از آنكه بشك نيفتيد در مقدار حق و مدت آن و يقين شود
چون رجوع نمائيد بكتابت إلا أن تكون مگر آنكه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگاني بحضور تديرونها كه ميگردانيد
آن را بينكم ميان يكديگر يعني معامله دست بدست نقد بنقد فليس عليكم پس نيست بر شما جناح گناهي ألا
تكتبوها اگر ننويسيد وأشهدوا و گواه گيريد إذا تبايعتم چون خريد و فروخت كنيد بنقد حكم اين آيت منسوخ
است بقوله تعالى فان امن بعضكم بعضا الاية ولا يضار و بايد كه رنج رسانيده نشود كاتب نويسنده يعني
ورا باكراه و اجبار كتابت نفرمايند ولا شهيد و نه گواه را ضرر رسانند تا تحمل قول شهادت چون مانعي داشته باشد اين
معني بر تقديريست كه يضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار كنند معني قرائت آنست كه بايد كه كاتب نيز بجا آنكه كسي را دو
نادرست ننويسد و از خيانت در كتابت احتراز كند و گواه نيز تحمل شهادت كند و از راستي در نگذرد و گواهي بنوشتد
بوقت طلب و باز نگيرد وإن تفعلوا و اگر بكنيد آن معامله كه نهي كردم از اضرار كاتب و شهيد فإنه پس آن فعل منهي
فسوق بكم نافرماني باشد لاحق بشما واتقوا الله و بترسيد از خداي در مخالفت و نهي او ويعلمكم الله مي
آموزد خداي شما را مصالح ديني و دنياوي شما والله بكل شيء و خداي بهمه چيزها عليم داناست وإن كنتم و اگر
باشيد على سفر در سفر حال اينها يعني در سفر باشيد ولم تجدوا كاتبا و نيابيد كاتبي كه ثبت حقوق كند يا نويسنده باشد و دوات
كتابت يافت نشود فرهان مقبوضة پس وثيقه باشد گروها قبض كرده شده يعني گرو داده شده فإن أمن پس اگر ايمن دارد
بعضكم بعضا بعضي از شما بعضي را ... از خيانت او وجهي دارد فليؤد پس بايد كه ادا كند الذي اؤتمن آنكس كه امين

فاستشهدوا

داشته شده است يعني مديون أمانته وام او را و انكار حق نكند وليتق الله و بايد كه بترسد از خداي ربه آفريدگار
او در امانت خيانت نكند ولا تكتموا الشهادة و مپوشيد گواهي را كه بر شما از كار حاكم بايست ومن يكتمها
و هر كه بپوشد گواهي را فإنه آثم قلبه پس بدرستي كه بزه مند دل كننده كاريست دل او بدان اضافت اثم بقلب تنبيهي تمام است
بر تشديد بآنكه مرتكب شهادت را چه جرايم قلبيه سختتر و غليظتر است از آثام متعلقه باعضاء ظاهره والله بما تعملون
و خداي بدانچه شما ميكنيد از اظهار شهادت و كتمان آن عليم داناست لله مر خدايراست ما في السماوات آنچه
در آسمانهاست از ستاره و فرشته يا ارواحست عوالم روحاني كه اسنان غيوب و بواطن صفاتند وما في الأرض و آنچه
در زمينهاست از اركان و مواليد يا ارواحست عوالم جسمانيه كه ظواهر اسما و مظاهر افعالند وإن تبدوا و اگر آشكارا
كنيد ما في أنفسكم آنچه در نفسهاي شماست از عزايم و نيات أو تخفوه يا پنهان سازيد آن را يحاسبكم به الله
شمار ميكند خداي شما را بدان چيز يا خبر ميدهد شما را از آن تا دانيد كه داناي ضماير و مطلع بر سراير است آورده اند كه
حق سبحانه در وقت نزول تحال بنده را تمام بر وي احصا كند از گفتار بزبان و كردار اعضا و انديشهٔ دل فيغفر پس
بيامرزد بعد از آن احصا لمن يشاء هر كس را كه خواهد بفضل ويعذب من يشاء و عذاب كند هر كرا خواهد بعدل والله
على كل شيء و خداي بر همه چيز از غفران و تعذيب قدير تواناست بعضي بر آنند كه اين آيه بآيه لا يكلف الله
نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعي گويند محكم است زيراكه قول صح نزد اصوليان آنست كه نسخ بر احكام بعرضه
شونده با اخبار و اين آيه خبرست پس منسوخ نشود و نزول آيه لا يكلف الله بعد از اين براي آنست تا آدانند كه مواخذه
در خطرات نخواهد بود زيراكه در وسع نيست آورده اند كه چون آيه نازل شد صحابه كرام از تامل در مضمون آن متالم
گشته بي طاقت شدند و از صديق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضي از اعيان انصار رضوان الله عليهم اجمعين التماس
نمودند كه بملازمت حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم رفته صورت حال بوقف عرض او رسانيد ايشان بجناب نبوت
آمده گفتند يا رسول الله كلفنا من العمل ما لا نطيق ما را تكليف كار كردند كه فوق تاب تدابير ... چيزي را فرستادند
كه طاقت استماع آن نداريم حضرت استفسار نمود كه آن چه چيزست كدام حالت گفتند يا رسول الله عنان دلها در
قبضهٔ اقتدار ما نيست و تمام انديشهها در نهج اختيار ما نيست چه اخيال معاصي در دل ما مي آيد و فكر مناهي در خاطر ما خطور
مينمايد و از ارتكاب آن ... بعد از قوت بفعل نمي آوريم و حق سبحانه ميفرمايد كه يحاسبكم به الله اگر ما را بدان بگيرد
كار دشوار گردد و هيچ كس از عهده آن بيرون نيايد سيد عالم صلوات الله وسلامه عليه فرمود كه مگر شما همان ميكنيد
كه بني اسرائيل گفتند سمعنا وعصينا ... بگفتار ايشان متفرع شد بگوييد سمعنا واطعنا دلهاي
اصحاب از كلام سيد ارباب اطمينان تمام گرفته گفتند سمعنا قوله واطعنا امره پس بركت اين گفتار كار دشوار ايشان
روي باساني نهاد و حضرت حق در ثناي ايشان ... و بستگاري ايشان آيت فرستاد كه آمن الرسول گرويد و اعتقاد
كرد رسول يعني محمد بما أنزل إليه بآن چيزي كه فرستاده شده است بأو من ربه از نزد پروردگار او كه آن آيات
قرآنست و احكام دين و حقوق شرع والمؤمنون و مومنان نيز ايمان آوردند بدان منزل گرويدند اما ايمان رسول صلوات الله
وسلامه عليه بتحمل و تبليغ بود و ايمان ايشان باقرار و تصديق اين بجهت تكرير مومنان جمع كرد ميان بخبر
ما ايشان در نكرده فرمود كل يعني همه ايشان از نبي و متابعان او آمن بالله گرويدند بخداي يعني بوجود ازلي
ابدي و اسما حسني و صفات جلال و افعال متقنه و احكام كامله وملائكته و بفرشتگان او كه سفيران
بحضرت كبريا اند نه بنات وي و سلسلهٔ نزول حق سبحانه بانبيا و سبب وصول وحي الهي برسل وكتبه و بكتابهاي

منزله وی که همه حق است و سخن او دست غیر مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او که همه پاک و معصومند و برگزیده و وحی گذارنده
و خواننده براه حق لَا نُفَرِّقُ می‌گویند بنی مؤمنان که ما جدائی نکنیم در ایمان بَيْنَ أَحَدٍ میان هیچ یک مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او بلکه
بهمه ایمان میآوریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکرند وَقَالُوا و گفتند مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم
قول خدای را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را بس بطریق التفات از تخصیص غیبت بنده خطاب بر آمده گفتند غُفْرَانَكَ
رَبَّنَا می‌طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی تست بازگشت همه ما کاین قول را که در سبب نزول
مذکور شد اعتبار کنند این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق‌اند بر آنکه این آیات و تا آخر سوره مکیست و بی‌واسطه
در شب معراج بحضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را
در شب معراج سه چیز عطا فرمود نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبائر
بیامرزید مر کسی را از امت که شرک نیارد بخدای در ینابیع آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بمعراج رفت
و بساط کونین بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید نظم سوی عالمی شد که عالم نماند * و نعت و بیان سایر مقام
برون آمد از پرده بود خویش * نکو کرد پی برده مقصود خویش بوقتی که در مقام اداء سلام و کلام الهی در مقابله
تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه بخبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من
ربه خواجه عالم صلوات الله و سلامه علیه مناجاتی کرد محتوی بر آنکه ما شربت این کرامت نه مؤمنان است که را رسد
بنسبت حق تعالی فرمود والمؤمنون کل آمن الآیة حق تعالی بر سید که است تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود
و قالوا سمعنا و اطعنا الآیة خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ دریغ نیفکند خدای نَفْسًا
هیچ نفسی را با نفر باید بکاری إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر او راست نفس را با شد آنچه کند
از نیکوئیها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بروی با شد آنچه بجای آورد از بدیها حضرت در ین محل الهام الهی غاند عا کرد
رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تُؤَاخِذْنَا مگیر ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اگر فراموش کرده بودیم و عملی نیکی از ما فوت شده أَوْ أَخْطَأْنَا
یا خطا کردیم و بی قصدی برتکب مناهی شده بودیم رَبَّنَا ای فریدگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار مکن بر ما إِصْرًا باری گران كَمَا
حَمَلْتَهُ همچنانکه بار کردی آن چیز گران را عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنکسان که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف
شاقه بر ایشان واقع بوده رَبَّنَا ای خداوند ما وَلَا تُحَمِّلْنَا و تحمیل مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ آنچیزی که طاقت نیست
لَنَا بِهِ ما را بدان که حدیث نفس است و وسوسه او بقول بعضی آن که این آیه را مدنی دانند ناسخ آیت محاسبه شمرند
و بقولی دیگر که تکالیف مراد است و استیلاء شیطان بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هر چه بنده را از مجمع
شغل کند بدعا از فراق بر دارد باز دارد و گفته اند ما لا طاقة لنا العزیمه فتور است از صراط مستقیم وَاعْفُ عَنَّا
و عفو کن و در گذار از ما خطاها و فرا پوشیهای ما وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز گناهان ما وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما بقبول طاعتهای
ما أَنْتَ مَوْلَانَا تو کارساز و یاری دهنده مائی فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و مظفر کردان عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه کافران
آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت این دعا را در شب معراج بکف و خجند

سورة آل عمران مدنية مائتا آية

بسم الله الرحمن الرحیم الم مفتاح سوره با سم اوست یا الف اشارت بالای

عمیم خوات و لام بلقاء کریم او و میم بمحبت قدیم او و برکت آلای او در دنیا علی العموم همه را شامل است و نعمت لقای
او در سرای عقبی ارباب خصوص را و اهل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اللَّهُ خدائیکه سزای
پرستش او است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الْحَيُّ زنده که حیوة هر زنده از وست الْقَيُّومُ پاینده
که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب
عیسی علیه السلام مناظره کنند حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما قبل از تو اسلام
آورده ایم و حلقه قبول دین الهی در گوش داریم حضرت جواب فرمود که شما را نسبت زن و فرزند بحضرت الوهیت از اسلام
باز داشته است ترسایان گفتند که مادر نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم آن عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست
رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه فرمود که در مذهب شما قرار یافته و اعتقاد خود میدانید که عیسی شربت
اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم تقدیر او بوده و هم بعقیده شما بوده کار
عالم متصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بجا آی بدو نسبت میکنید
و حق سبحانه از همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شدند از مجلس برخواستند و هشتاد و اند آیه از اول این
سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تاره در الوهیت عیسی بود و تاره در نبوت حضرت محمد صلوات الله و سلامه علیه
و علی جمیع الانبیاء لاجرم بآنکه سوره ذکر الوهیت حق بمحامات قیومیت نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که
نَزَّلَ فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی که در اخبار و راستی در دلالات مُصَدِّقًا در
حالتی که موافق است این کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد
و اصول دین است وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و فرو فرستاد توریة را و انجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ راه
نماینده بحق مر مردمان را بطریق حق و در ین دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود
و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده
میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان
تمیز میشده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنکسان که کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهاء قدرت الهی یا آیات قرآنی یا
انبیا که مر ایشان علامت اند در راه هدایت لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت یعنی پیوسته وَاللَّهُ و خدای عَزِيزٌ
غالب است و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ
شَيْءٌ پوشیده نماند بر وی چیزی از کاینات فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع
معلومات و علم عیسی علیه السلام ببعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بوده پس بجهان علم ناقص مستدل
نتوان شد بر ربوبیت او هُوَ اوست که علم او محیط است بهمه موجودات الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکسی است که تصویر میکند
شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد در آن نرگونا مذکر و مانثی سیاه و سفید دشت
و خوب سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مصنوع مصور خدا
نتواند بود زیرا که مصنوع مخلوق است و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار بجهت تقریر و حدانیت
است و نفی زعم فاسد نصاری که بثالث ثلثه قائل اند الْعَزِيزُ غالب و بی همتا در ملک و مانند الْحَكِيمُ دانا در حکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه
فرستاد عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضی از ین کتاب آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ نشانهای روشن است و آیتهای مفصل مبین که در
لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات محکمه أُمُّ الْكِتَابِ اصل و منظم قرآنست وَأُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ

دو مانند اند یکدیگر در ظاهر و اداء معانی آن بی تامل دست ندهد یعنی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش
نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل را بیان محکم میدانی و در متشابه‌ای
مدد نقل مدخل کردن نمی تواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب جمل بیان مدت
دولت اسلام استدلال میکردند چون فاتحه هر سوره از مقطعات خبر کرده در حساب تفاوت بسیار پیدا شد چنانچه
الم هفتاد و یک سال است و المص صد و شست و یک و الر دویست و سی و یک و المر دویست و هفتاد و یک انچه طلب میکردند
بر ایشان مشتبه شد و گفتند ما دین ایمان نداریم حق سبحانه فرموده فَأَمَّا الَّذِينَ اما آنکسانی که از جهت تقلید و تعصب
فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زَيْغٌ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی می نمایند مَا تَشَابَهَ آنچه که
لفظ او متشابه در معنی و مشکلات مِنْهُ از کتاب ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که شرکت یا تکذیب قرآن یا
تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابها مختلف بر ما مشتبه است مقصود آن بود که جاهلان قوم خود را در شک
اندازند وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و بجهت دیگر اتباع متشابهات می کنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا و متمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ
و نمیدانند تاویل انچه متشابه است إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که آنرا فرو فرستاده امام سجاوندی رحمه الله فرموده که بمذهب اهل
سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی با الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد از این مذکور میشوند در دانستن
تاویل داخل نکردند چه بحقیقت جز حق سبحانه تاویل آن عالم نیست وَالرَّاسِخُونَ و ثابت قدمان فِي الْعِلْمِ در دانش که اهل
کتابند یا هر که او را در علم رسوخ بود يَقُولُونَ میگویند آمَنَّا بِهِ ما گرویدیم بدین متشابه كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه محکمات و
متشابهات از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نگیرند و پند پذیر نشوند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول
صافیه رَبَّنَا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل پیراسته میگویند ای پروردگار
ما لَا تُزِغْ میل و کج مگردان قُلُوبَنَا دلهای ما را از دین حق بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه ما را راه نمودی وَهَبْ لَنَا و ببخش
ما را مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً از نزدیک خود توفیقی با استقامت که آن رحمت محض و محض رحمت است یا ایمان را از عصمت از شک
و شبهه إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستیکه تو تویی بخشنده هر عطیه رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستیکه تو
فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ برای حساب روزی که هیچ شکی نیست در وقوع آن إِنَّ اللَّهَ
بدرستیکه خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر
شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکنند که درویش است و توانگری ندارد و خود
باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت مینمایند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان
که بدان می نازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بوجود ایشان علم مباهات می افرازند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای
شَيْئًا چیزی نه در دنیا اگر محنت در مانند و نه در آخرت که ایشان را بسوی عقوبت جهنم رانند وَأُولَئِكَ و آنگروه
هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیز دوزخ عادت این مشرکان یا یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی علیه السلم وَالَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ و عادت آنکسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای
ما را یا معجزات انبیاء خود را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشان را خدای بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان از تکذیب و انکار
و غیر آن وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو ای محمد مر آنکسان را که کافر شدند
از یهود و شماتت کردند از وقعه احد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما

وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ و جمع کرده شوند در عقبی بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب بکفار قریش
میفرماید قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستیکه بود شما را آيَةٌ علامتی و نشانه درست بر نبوت محمد فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در قصه دو گروه
که هم رویی و هم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ گروهی که کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که لشکر پیغمبر
بودند صلی الله علیه و سلم سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت تن مهاجری و دویست و سی و شش انصاری وَأُخْرَى
كَافِرَةٌ و گروهی دیگر بیدین بخدای که لشکر ابو جهل بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُمْ میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی
لشکر کفار را مِثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدن آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی قلت
کرده بود که یکی از مومنان را بر دو تن از کافران غالب گردانیده صابرة یغلبوا مائتین درین محل کفار را دو برابر ایشان
بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آورند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که برایشان
غالب آمدند و دیگر خبر آمده است که در مبداء قتال مومنان را اندک بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در
اثناء حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب گشتند و برین تقدیر فاعل
یرون کافران باشند و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت این بود وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری
کردن خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست لِأُولِي
الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینائیها را مراد بینائی دلست که بصیرت گویند زُيِّنَ تزئین داده و بحق آراسته شده است
لِلنَّاسِ برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیاتست و زینت دهنده حق تعالی بود که
خالق افعال و دواعی اوست و تزئین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطانست که میل را بد در چشم
ایشان این مشتهیات مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب
طباع و الدین اند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهای گرد کرده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطاری هشت
هزار مثقال است یا هشت هزار مثقال نقره یا پر یک پوست گاو دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسبان
علامت دار مراد آن نشان اسپیست که عیب و هنر او را ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غیر محجل و امثال آن که
مسومه اسب آراسته است یا تمام خلقت یا داغ دار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدیشان بود وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهار
پایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ و کشت زار و زمینها برای زرع ذَلِكَ این که یاد کرده شده در نظر کفار آراسته
گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری باندازه در زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق
است عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک اوست نیکویی بازگشت حضرت پایبخود و قرب رب الارباب متصور نیست نظم
چند گردی گرد صحرا در هوس پیش هوای تا نه حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان
صحابه بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ به بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که بپرهیزکردند از شرک که عامه مومنان
باشند یا از ارتکاب فواحش گذشته باتباع دین را درست داشتند چون اهل صفه مر ایشان را عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانهاست که اندکی از او بهتر است از دنیا و آنچه در وست در حدیث آمده
که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا وما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود
از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود
جهت آنست که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان راجفتها از حوری و انسی
مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذورات که نساء دنیا را باشد یا اکره در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و دیگر ایشان را خشنودی

از خدای و این از بهشت و نعیم او بهترست وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ متقیان که
از زلت‌ها و ذلت‌ها بر خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا می‌گویند ای خداوند ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده‌ایم
بایمان تو و پیغمبر تو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را و امروز خط کرم بر حرف عصیان ما کش وَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصَّابِرِينَ و دیگر صفت ایشان آنکه صبر کنندگانند بر ادای فرایض و سنن
یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات وَالصَّادِقِينَ و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ
و فرمان‌برداران مر خدای را در نهان و آشکار وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنندگانند مال حلال بر اهل استحقاق وَ
الْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهندگانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نمازگزارانند در ثلث آخر شب
یا ذکر کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در
انتهاج مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و بی فترت و منفق صفات وجوداند
از روی محبت و مستغفر از ذنوب تلوینکه توجه است بغیر حق نظم گناه آمد شهود ما سوی الله
ازین نوع گناه استغفر الله و این صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوک است و صدق ابتدای تخلق باخلاق مالک
الملوک و قنوت اشتغال بنقض نفس و الفضول و انفاق سبب تکمیل در درجه قبول و مراد از استغفار فنا
در توحید است تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقا از مطلع فیض ازلی طالع نگردد
و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است مناسبتی دارد چه هنگامی که چون شواهد جبروت بر عیان کمال ملک
و ملکوت مستعلی شد شب وجود ما عدا الله بدست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت دمیدن
نماید و سر کلام تمام اطفاء السراج فقد طلع الصبح اینجا جلوه گشاید نظم لمعه نور قدیم تافت ز کوه
جلوه رایات محدثات بر آمد صبح وصال شد پدید در همه آفاق هر طرف بانگ الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده
که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و سلم سؤال کردند که بزرگترین کلمه در شریعت
شهادت چیست در کلام خدای که کلام است این آیه نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود
أَنَّهُ آنکه او است خدای بحق که اندر تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست بجز او وَالْمَلَائِكَةُ
و فرشتگان نیز بر همین وجه گواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و
علما این امت همین گواهی میدهند قَائِمًا در حالتی که هر یک از علما قائمند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت
یا خدای گواهی داد بوحدانیت خود و قائم بود بعدل یعنی حکم براستی گفته‌اند شهادت حق نصب دلالات
بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت علما و شرف ایشان
از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم می‌توان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار بجهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت
ادله توحید الْعَزِيزُ قویست و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی و کبریا
وجه او محیط همه است و ... بکلمه توحید الْحَكِيمُ ... است در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستی که
دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای اسلام است نه یهودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و اختلاف
نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده‌اند ایشان را توریة
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان آمد موافق و مصدق
کتاب ایشان انکار ایشان فا ... کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد و جور که در میان ایشانست یا میل

بریاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ و هر که نگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی محمد را صلوات الله و سلامه
علیه ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین
عالم بروند و خدای بعد از حساب با ایشان تا ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر این جهودان با تو
خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام فَقُلْ
أَسْلَمْتُ پس بگوی در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ همه خود را یعنی خودی خود را بگذاشتم و خود را بسپردم
لِلَّهِ مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بگوی لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مر آنها را
که کتاب بدیشان داده‌اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشته‌اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا
اسلام می‌آرید چنانچه من آوردم استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورند و مر
حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا
و اگر اعراض کردند و بگشتند از اسلام آوردن تو را هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست
و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که
آن گروه که کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و محمد صلوات الله و سلامه علیه یا بحجتهای روشن که بوحدانیت حق و حشر
و قیامت و دیگر بابهای دینی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و می‌کشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد و این سخن
تاکید است چه قتل انبیا بحق نمی‌باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت قبیحات از آنکه تو
کنند که بحق می‌کشند یا از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مرویست که بعد از تلاوت این آیه فرمود که بنی
اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یکساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان
برخاستند تا ایشان را امر بمعروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدای میفرماید
وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و می‌کشتند آنها را نیز که از روی حق يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمایند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از
مردمان یعنی ما سوی انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده ایشان را بعذاب دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه که اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شائبه شبهه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت
و نیست شد اعمال ایشان که می‌گفتند که ما تابع احکام توریتیم و بر شریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم
و نیز تباه شد اعمال ایشان حبطها تا فِي الدُّنْيَا درین سرای که گرامی اعمال ستایند وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که ثواب بر آن
مترتب می‌شود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را یاری که در دفع عقاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌نگری إِلَى
الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شدند بهره مِنَ الْكِتَابِ از توریة یعنی از علم بعضی دانسته‌اند از آنکه
يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ خوانده می‌شوند بسوی توریة لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا توریة حکم کند میان ایشان در قصه یهود
خیبر است که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مایده مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور علما خود با تو
مناظره می‌کنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریة که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین محکمه
حکم سازید ایشان این قول را ابا نموده توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشان را بتوریة می‌خوانند ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ
پس روی بگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسای یهود اند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و ایشان اعراض کنندگانند
از حق ذَٰلِكَ این اعراض از حکم توریة مر ایشان را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ

نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت است یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب
داد مر ایشان را فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه که هستند که بر می‌افتدند از تسهیل عقوبت
و شفاعت آبای ایشان مر ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آن هنگام که جمع کنیم ایشان را
لِيَوْمٍ از برای حساب روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر
نفسی را تمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات
و زیادتی سیئات عمرو بن عوف روایت کرده که در غزوهٔ احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و همه
از شکستن آن عاجز آمده رجوع بحضرت پیغمبر نمودند آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بدان موضع آمده
میتین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بر آن بنایید تا آنچنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ سخت قوی
بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از پرتو آن آتش کوههای مدینه روشن شد پیغمبر از برید
و کنگره‌های ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبتی دیگر بضربت آنحضرت مقداری آن بجست و قصور درخشان
شد که بروشنائی آن عمارات صنعا و یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر درآمد
صحابه تکبیر گفتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من بر همه این بلاد ظفر یافته کوشکها
جمله متصرف در آرند تا اصولیات اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقهٔ رایات شریعت من سایه
یمن و دولت بر مفارق اهل یمن افکند و مؤمنان مبتهج و مسرور شده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح
استهزاء و سخریت افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که این محمد از بیم عرب در کار دنا بمشرکان خندق میکند
و بجهد وارث لشکر دشمن را پای از دروازه بیرون نمی‌نهد و با یاران خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق
سبحانه آیه فرستاد که قُلِ اللَّهُمَّ بگو ای بار خدای مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند پادشاهی و متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ
عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که خواهی بعضی مفسران گفته‌اند
که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه تمام اختیار جهانداری بقبضهٔ اقتدار هر که میخواهد میسپارد و زمام
شهریاری از کف اختیار هر که میخواهد بیرون می‌آرد نظم مفتاح اختیار بدست قضای اوست
آنرا که خواست بسته در آنکه خواست داد و گفته‌اند که ملک نبوت و رسالت که از بنی اسرائیل ستده و بر بنی
اسمعیل داد و بالای آن بمکه محواله آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بلال زار و حبشه عطیه بنو به حواله فرموده
ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا
را عطا کرد عزیز دو جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت امام احمد خوبیاری رحمه الله فرموده که این
ملک قبول طاعت و عطا در قبضهٔ قدرت خداوندیگاست هر کرا مقبول و محبوب سازد بنظرات عنایت صاحب
دولتش بخواند و هر کرا از درهای درگاه براند بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگدازد وَتُعِزُّ و عزیز میسازی
مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان وی وَتُذِلُّ و خوار و بیمقدار میکنی مَنْ تَشَاءُ هر کرا
خواهی بکفر و نکرت چون ابو جهل و پیروان او یا مراد عزت فتح باستیلا مر عرب و عجم و ذلت اهل
فارس و روم و غیر ایشان از کفار یا عزت مؤمنان بظفر و پیروزی یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه و جلا و گفته‌اند
عزت بشرف قناعت است و ذلت بخست حرص حیه استغنای قناعت فقیر را بصدر تمکن رساند و تکاپوی
توانگران در صف نعال افکند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت غزوت سومنات بزیارت

امام مقری غزنوی که در زمان خود قطب اولیا بوده آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان در صف نعال
ایستاده از تفسیر تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ نکته درخواست فرمود امام جواب داد که روشن‌ترین وجهی در معنی
این آیت کرامت است که تو با فرمان قصد بلخ جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت از آن و صد هزار سوار بتکلف بجهت طلب
بختی و پیشتی طلب بخانهٔ همچو من گدائی آمده در صف نعال باز داده و مرا این کلیم کهنه ملک قناعت بخشد
و در صدر آزادی جای دهد نظم اگر بقناعت آشنا شد • از فیض تعز من تشاء شد • واگر و حرص و آز بپوید •
مقهور تذل من تشاء بود • و نزد محققان عزت بشهود لقا و کشف عطات و ذلت بحجاب حرمان و از ذات عطا
بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطاء ملک و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر نیز بجوده
تابع و از لازم بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام
مبنی بر بشارت اهل ایمانست و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم را اکتفا کرده با حد الضدین چه از وضع
دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر که اکتفا بر اعانت ادب کرده است در خطاب چنانچه ابرهیم علیه السلم
فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امری نسبیست چنانچه در
مثنوی معنوی میفرماید نظم بد بنسبت باشد این را هم بدان • پس بد مطلق نباشد در جهان •
زهر مار آن مار را باشد حیات • نسبتش با دیگران باشد ممات • پس اگر خیر جود است و شر عدمی و عدم با ایجاد
نسبتی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله در بعضی از ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیک
والشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این معنی ایمائی می‌نماید
آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین میفرماید نظم بلبل شاخسار باغ ازل • شاهباز نشیمن مازاغ •
دانش چشم و سرش جود چه سرّ • روشنائی ز کحل ما ینبغی • چون بنظاره جهان پرداخت • هر چه دید نیک دید جز کاخ
کاینجا نیک از خصایص قدم است • و آنچه بد از نقایص عدم است • گفت الخیر کله بیدیک • لکن الشر لا یعود الیک
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اذلال قدیر و توانائی تُولِجُ اللَّيْلَ در می‌آری شب را فِي
النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطهٔ انقلاب صیفی از
اجزای شب میکاهد و با جزای روز افزاید تا روزی که در اول جدی قصر ایام سنه بوده در اول سرطان اطول ایام
سال میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می‌آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای
شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جدی اقصر لیالی بوده در آخر قوس اطول لیالی میشود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ
و بیرون می‌آری زنده را چون حیوانات مثلا مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه
و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می‌آری مرده چون نطفه و بیضه و دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ
و درخت است و گفته‌اند خبیث را از طیب یعنی آری و طیب را از خبیث یا کافر را چون کنعان از مؤمن چون
نوح علیه السلم و مؤمن را چون ابرهیم صلوات الرحمن علیه از کافر چون آزر وَتَرْزُقُ و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت
واسعه مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی‌شمار یعنی بی‌بند که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ
باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند الْكَافِرِينَ کافران را که دشمنانند أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بیرون از مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نبایدش مؤمنان باید که کافران بدوستی نگیرند چنانچه جمعی
از انصار با رفاعه و یهود دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالاة و عهد مواخاة در میان آورده حق سبحانه از آن

نهی فرمود وانذروی تهدید کفت ومن یفعل ذلك وهر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس من الله پس نیست
آنکس از دین خدای فی شیء در چیزی یعنی از دین حق نداردالا ان تتقوا مکر آنکه بترسید وحذر کنید منهم از
ضررهای کافران تقیة ترسیدنی وحذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام وقبل از استحکام دین بوده اما
امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست ویحذرکم الله ومی ترساند خدای شما را در کتاب مناهی نفسه
از عقاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطه غیری ونفس عبارتست
از ذات چیزی وحقیقت وهویت او پس هرجا لفظ نفس بر شان حق سبحانه اراد کنند مراد ذات او باشد والی الله
المصیر وبسوی جزای خداست بازکشت همه قل ان تخفوا بکو که اکر پنهان دارید ما فی صدورکم آنچه در
سینهاء شماست یعنی در دلها از موالاة کفار او تبدوه یا آشکارا کنید بلطف الضمیر خود را یعلمه الله خدای
الزامی داند ویعلم ما فی السموات ومیداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وما فی الارض وآنچه در زمین
از انواع سفلیات والله وخدای که علم دانای او بدین همه محیطست علی کل شیء قدیر بهمه چیزها توانا است
وقدرت او بر همه مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنید میداند ومکافات آن می تواند پس نافرمانی مکنید
وبترسید یوم تجد از روزی که بیابد کل نفس هر کسی از عمل کنندکان ما عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکوئی
محضرا حاضر کرده شده تدیك خود یعنی به بیند صحایف حسنات وما عملت من سوء وآنچه کرده باشد از بدی تود دوست
دارد آن نفس لو ان بینها اکر باشد میان او وبینه ومیان آن عمل بد امدا بعیدا اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل
خود را به بیند ویحذرکم الله ومیترساند خدای شما نفسه از خود در فتوحات فرموده که خدای شما را میترساند
از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید دفع مناسبت میکند میان ذات خود وذات خلق ما للتراب ورب الارباب
نظم چه نسبت خاك را با عالم پاك — چه دفع دعوی خاك با امین خورشید والله رؤف وخدای مهربانست
بالعباد به بندکان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قل ان کنتم بکو اکر هستید شما ای یهود ونصاری که لاف
نحن ابناء الله واحباؤه در عالم افکنده اید دعوی میکنید که تحبون الله دوست میدارید خدای را فاتبعونی پس پیروی
کنید مرا یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد ویغفر لکم ذنوبکم وبیامرزد کناهان شما را والله غفور
وخدای آمرزنده است مرکسانی را که بمتابعت من راسخ باشند رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب
با قریشست که میگفتند ما بتان را برای خدای دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیك خدای امید
داریم ایشان را کفتند که اکر حق را دوست میدارید متابعت حبیبا وا فرو میکذارید قل اطیعوا الله بکو فرمان برید
خدای را در اوامر ونواهی والرسول وپیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اکر برکردند واعراض کنند از طاعت خدا
ورسول فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی که خدا دوست نمیدارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر
دلالت بران میکند که تولی از طاعت خدای ورسول کفرست ان الله اصطفی بدرستی که خدای برکزید آدم آدم
را که پدر بشرست بتعلیم اسما وسجده ملایکه وابوت انبیا واصفیا ونوحا ونوح را بطول عمر وترتیب سفینه ونسخ
شریعت متقدمه وآل ابراهیم ونفس ابراهیم را بخلت ونجات از آتش نمرود وعلامات حالیان وبنا خانه کعبه وآل
عمران وآل عمران را که موسی وهارون بودند برسالت وتکلیم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وکفته اند این
عمران پدر مریمست وآل او مریم وعیسی بودند که خدا ایشان را برکزید مریم را بقدس وطهارت وعیسی را بکتاب
ذریة وهمچنین برکزید فرزندان این بعضها برخی از ایشان من بعض از برخی زاده شده مراد اولاد

آزار برکزیده والله سمیع وخدای شنواست مر اقوال باطله یهود را که کفتند نحن ابناء الله یا مر خرافات نصاری را
که نبیره عمران کفتند ابن الله علیم داناست باغراض فاسده ایشان از این مقالات اذ قالت امرأة عمران یاد کن ای محمد
چون کفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقود بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت ای پروردکار من
نذر کردم لك برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیوی خالص
تا پرستد ترا بخدمت مسجد تو کند و در آن زمان خدمت مسجد مقدس را نزدیك پیدا شتند وفرزندان را برای آن کار نذر
میکردند ودر شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او
عمران کفت ویحك این چه جنایت که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد وخدمت مسجد را نشاید بنابران حنه
حامله شد که فتقبل منی پس خدایا قبول کن از من آنچه نذر کردم انك انت السمیع بدرستی که تو شنوائی
سخن مرا که دریاب نذر کفتم العلیم دانائی بقصد من بدین نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آنگاه که
بنهاد بار خود را ضمیر ها بحنه است با لذریه قالت کفت بر سبیل اعتذار وتحسر رب انی وضعتها
ای پروردکار من بدرستی که من بنهادم آن بار را انثی فرزندی ماده والله اعلم وخدای داناتراست بما وضعت
بآنچه بار نهادم حنه وضعت خوانده یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد ولیس الذکر کالانثی کفت حنه که
نیست فرزندی که من طلب کردم برای خدمت کنیسه تو کالانثی همچون فرزند ماده که بمن داده وانی سمیتها وبدرستی که
که من نهادم نام او را مریم ومعنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزك خدای وانی اعیذها وبدرستی که
من در پناه می آرم او را بك بحضرت تو وذریتها وفرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده
یا از مس او ببرکت دعای حنه بود که مریم وعیسی رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند در حدیث آمده که هیچ
مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم وپسر
او که ازین صورت محروس ومحفوظ بودند فتقبلها پس قبول کرد مریم را ربها پروردکار او بقبول حسن بپذیرفتنی
نیکو جهت خدمت خانه او وانبتها ورویانید او را یعنی نشو ونما داد نباتا حسنا نشو ونمای نیکو یعنی پرورش یافت
بر صلاح وعصمت وسداد ومعرفت که چون بسن ساکی رسید با نواع عبادات بر همه احبار غالب شد وکویند
پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده بسدنه واحبار را
کفت دونکم هذه النذیره فراکیرید این نذر کرده شده را که از آن خانه است بزرکان بقبول وی رغبت نمودند ومیان ایشان
اختلاف افتاد تا حدی که قرعه زدند بدان وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریه کردندی بکنار آب اردن
بردند ودر جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر که بر سر آب بر آید مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب
آمد وکفالت مریم بزکریا علیه السلام مقرر شد وکفلها زکریا ودر سپرد حق تعالی مریم را بزکریا وزکریا او را بخانه
برده جهت ارضاع دایه مقرر فرمود وچون از حد طفولیت در کذشت او را بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان صعود بآن
میسر نشدی برای او ترتیب داد وهر کاه زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم بسته کلید با خود داشتی
ودر محافظت وحراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرك شد وآنچه لایق بود از صفحات احوال او لایح کشت
کلما دخل هر کاه که در آمدی علیها بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که آنجا میبود وجد می یافت عندها رزقا نزدیك او
وانواع میوه تابستانی بود در میان زمستان ومحصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت این صورت معاینه دید
قال یا مریم کفت ای مریم انی لك از کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت کفت مریم هو این رزق که مرا همی

من عند الله از نزدیک خدایست ان الله بدرستی که خدای یرزق من یشاء روزی میدهد هر کرا می خواهد بغیر حساب
بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک در آن وقت که زکریا ثمرهٔ تازه نه در هنگام آن مشاهده کرد طمع
افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دعا زکریا ربه بخواند زکریا پروردگار خود را قال رب گفت
ای آفریدگار من هب لی ببخش مرا من لدنک از نزدیک خود ذریة طیبة فرزندی پاک از آلایش گناه انک بدرستی که تو
سمیع الدعاء شنونده دعائی یعنی اجابت کننده ای فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین
جبرئیل بوده و بجهت تعظیم او را بطریق جمع یاد کرد وهو قائم و حال آنکه زکریا ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز میکرد
در محراب مریم یا در محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است
و معنی یحیی آنست که نام بدو زنده شد یا دین بدو زنده گشت مصدقا در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان
آرنده بکلمة بعیسی که از کلمه ایست من الله از نزدیک خدا و نقل کرده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود
علیهما السلام و دیگر صفت یحیی اینست وسیدا و مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادت است وحصورا
و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب ونبیا من الصالحین و پیغمبری ناشی شده از شایستگان یعنی
زکریا یا بابای او و صالح آن باشد که حقوق خالق و مخلوق بر وجهی ادا کند که باید و شاید چون زکریا را چنین فرزندی
بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی از کجا باشد مرا غلام پسری وقد بلغنی الکبر و بدرستی
که مرا فرا رسیده است پیری و نود و نه سالگی وامرأتی عاقر و زن من یعنی ایشاع و او خواهر مریم بود نازاینده است یا ما با جوانی
بیسانی یا در همین پیری فرزندی میدهی قال گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین
حال که هستید از پیری الله یفعل ما یشاء خدای میکند هرچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی
گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من آیة نشانه که مرا از حمل ایشاع بولادت اخبار کند قال گفت جبرئیل که خدای
میگوید آیتک نشانه تو ان لا تکلم الناس آنست که سخن نکوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلثة ایام سه
شبانروز الا رمزا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا بسر یا دست یا بر زمین نویسی واذکر ربک و یاد کن پروردگار خود را
کثیرا بسیاری وسبح و تسبیح گوی او را بالعشی در شبانگاه والابکار و بامدادها باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد
واذ قالت الملائکة و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه مشافهه گفتند یا مریم ای پرستار خدای
ان الله اصطفاک بدرستی که خدای ترا برگزید برای عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بعصمت وطهرک و پاک
ساخت ترا از لوث شرک یا از عادات که زنان را می باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه
واصطفاک تکریر از برای تأکید است یعنی برگزید ترا علی نساء العالمین بر زنان عالمیان بآنکه ترا بی شوهر فرزند
دهد و بتخصیص جبرئیل مخصوص گرداند یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک مر آفریننده و پرورنده خود را
واسجدی و سجود کن خدای را وارکعی مع الراکعین و رکوع کن با رکوع کنندگان مریم را حکم بود که نماز بجماعت بگذارد
با احبار بیت المقدس ذلک اینها که ذکر کرده شد در بیان آنها از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده
است که ما بجهت اظهار تو نوحیه الیک وحی میکنیم بزبان جبرئیل بتو بمعجزه تو وما کنت و تو نبودی ای محمد
لدیهم نزدیک احبار بیت المقدس اذ یلقون آنهنگام که می انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت خود را در
جوی روان تا بدانند ایهم که کدام از ایشان یکفل مریم پاینده شود و تعهد مریم وما کنت لدیهم و تو نبودی
نزدیک ایشان اذ یختصمون آنوقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة و دیگر یاد کن از آنکه

گفتند فرشتگان واضح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة
منه بکلمه از نزد او حضرت عیسی است علیه السلم و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگرچه همه مخلوقات
بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث
او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمه نام او کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم
باشد چنانچه گوئیم امام پیغمبر ما مصطفی محمد است صلی الله علیه وسلم وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مشیحا
یعنی مبارک وجیها رو شناس و تمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بخلق شدن بی پدر یا برفع بآسمان یا بنصرت
دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والاخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجت ومن المقربین و از نزدیک کرده شدگان
برگزیده خدای ویکلم الناس و سخن گوید این فرزند با مردمان فی المهد در گهواره یعنی بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر
بوقتی که شایسته گهواره بود وکهلا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دعوی و کلام او در مهد معجزه بود و در
کهولت دعوت ومن الصالحین و از انبیاء شایسته است قالت گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام انی
یکون از کجا و بچه وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی و حال آنکه مرا مس نکرده است بشر هیچ بشری و این
خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی و مساس بشری
الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی امرا و چون خدای حکم کند امری را فانما یقول پس جز این نیست که
گوید له مر آن چیز را که معلوم اوست کن باش فیکون پس باشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین
اشیا یعنی تکوین و بوجود هست کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیا با اسباب و مواد همچنان
قدرت دارد بر آفریدن ایشان دفعةً بی سبب و ماده نظم اگر از روی بیک سبب بی سبب آفریدنش چه عجب
قادری را که عجز نیست در آن هست ازین نوع کارها آسان ویعلمه الکتاب و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده
پیش از آن چون صحف شیث و ابرهیم و جز آن والحکمة و علم حلال و حرام که علم شریعت است والتوریة والانجیل و تعلیم دهد
او را توریة و انجیل تخصیص آن دو کتب منزله جهت تفصیل است ورسولا و گرداند او را فرستاده بسوی الی بنی اسرائیل
بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان انی بانکه من قد جئتکم بتحقیق آمدم بشما بآیة بعلامتی من ربکم
از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول انی
اخلق بدرستی که من بیافرینم و تصویر میکنم لکم برای شما من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ پس بدمم
نفس خود را فیه در آن مرغ از گل ساخته فیکون پس میگردد آن گل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده باذن الله
بامر خدای یا بمشیت او گویند بشکل خفاش مرغی از گل بساخت و بر دست گرفته نفس در وی میدمید بقدرت
باری طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان میپرید و گفته اند که در نظر مردم و چون از نظر خلق غایب میشد
مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم وابرئ الاکمه و بری میگردانم نابینای مادرزاد را از علت ستم والابرص و پاک
میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او و چهارم واحی الموتی و زنده میکنم مردگان را باذن الله بفرمان
خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نبندد و منقولست که
عیسی علیه السلم چهار مرده را زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح علیه السلم بود که قریب چهار هزار سال از
موت او گذشته بود علامت پنجم وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تاکلون بآنچه شما میخورید وما تدخرون و آنچه
ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای خویش مشهور آنست که در مکتب گفتی با کودکان که پدران و امهات شما فلان

طعام خورده اند و برای شما فردا چه نهاده ایشان بخانه آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات بازگفتندی
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ که درین پنج معجزه لَآيَةً لَكُمْ هراینه علامتیست مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای من إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزات بایمان ارند کان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمدم و بشما باور دارنده لِمَا
بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرَاةِ که آن کتاب موسی علیه السلام است و من تقریر کننده شبهات اوم
وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِي برخی از آنها که در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ
حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه وَجِئْتُكُمْ و آمدم بشما بِآيَةٍ
مِنْ رَبِّكُمْ بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است و ایرادات بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت
حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت من وَأَطِيعُونِ و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق إِنَّ
اللَّهَ رَبِّي بتحقیق که خدای است پروردگار من وَرَبُّكُمْ و از پروردگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را هَٰذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ که اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ پس آن هنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ
از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و ایشان را اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام اغاز دعوت کرد
جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل
جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام ایشان را گفت بیایید تا بهتر ازین صیادی پیشه گیریم گفتند
آن کدام است گفت بیایید تا دام توحید در لجه توحید افکنیم تا بجای آنکه ماهی میگیرید شکار ارواح الاشیاء کاهی(?)
کنیم و در معالم آورده که عیسی گفت بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسول
ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قَالَ گفت عیسی مَنْ أَنْصَارِي کیانند یاران من إِلَى اللَّهِ در کار خدای تا وقتی که نصرت
الهی در رسد قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان یعنی آن جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی
حواری خاصه و برگزیده باشد این خواصگان در جواب عیسی فرمودند که نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاران خدایم یعنی نصرت
کنندگان دین وی آمَنَّا بِاللَّهِ بگرویدیم بخدای وَاشْهَدْ و تو ای عیسی گواه باش بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن نهادگانیم
دین خدای را پس دعا کردند که رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بِمَا أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل
وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پی روی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را بقلم کرم همیشه در جریده احسان قدیم
مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنها که گواه اند ترا بوحدانیت و انبیاء ترا بتصدیق و گفته اند که با بعضی جماعات در مراد
شاهدینا امت بزرگوار سید مختار و معنی دعاء حواریان این که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد صلی الله علیه وسلم
که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخر خند و نمک اول
هستا ز بیغولی او خوبتر امتثالنا شان محبوبتر وَمَكَرُوا و مکر کردند آنکسان که عیسی علیه السلام از ایشان
احساس کفر کرده بود یعنی جهودان و جعد(?) کجعبور(?) را برانگیختند که هر جا عیسی را ببینند بغتة بکشند و اصحاب انست که با انواع حیل
عیسی را بدست آوردند و در خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند علی الصباح مجتمع گشته متوجه
خونه(?) که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه در آن شب عیسی را باسمان
برده بود همین که یهودا بخانه آمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبه عیسی را بر وی افکند چون بیرون آمد و خواست
که گوید عیسی درینجا نیست در وی آویختند و هر چند استغاثه کرد که من فلانم بجایی نرسید و از دار برو
آویختند(?) و کردند اینست که خدای تعالی فرموده که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای جزای مکر ایشان

بدیشان رسانید تا یار خود را بجواری تمام بکشتند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین مکافات کنندگانست اهل
مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن از آنکه گفت خدای یَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی من فراگیرنده توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بر
دارنده توام بسوی خود یعنی بمحل کرامت خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده و نجات دهنده توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از مکر و قصد
آنکسان که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده آنکسان که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان از امت تو فَوْقَ
الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان
در اثبات رسالت عیسی و غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان
غالب خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و
تابعان و منکران فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آنچه که شما هستید
که در وی اختلاف میکنید یهود موسی را علیه السلام معتقد و عیسی و محمد را صلوات الله وسلامه وعلیهما انکار کنند و نصاری
موسی و عیسی را تصدیق بکنند و محمد صلوات الله وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیا انکار کنند و بثالث ثلاثه قایل
باشند و مؤمنان میگویند الله تعالی یکیست و موسی و عیسی و محمد علیهم الصلوة والسلام فرستادگان او یند و حکم
حق تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ
پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْآخِرَةِ
و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ و نیست مرین کافران را مِنْ نَاصِرِينَ یاران و نصرت
دهندگان در دفع عذاب از ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آنانکه ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس تمام بتمام بدهیم ایشانرا حفص یوفیهم خواند یعنی خدای دهد
أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا بنیک نامی و در عقبی بدرجات عالی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست
نمیدارد ستمکارانرا ذَٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن
از علامات نبوت و دلایل رسالتست وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و یادکردیست محکم از تطرق خلل و تغییر و زوال یعنی قرآن
آورده اند که بعد بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام
میدهی و نام بندگی بوی میکنی حضرت پیغمبر فرمود که معاذ الله که تو را عبد الله گفتم عیسی را دشنام باشد و بنده ایست
فرستاده خدای و کلمه ایست القا کرده بمریم عذرا ایشان را آتش غضب بر افروخت و گفتند هیچ فرزند دیده باشد که
انسانی بی پدر مخلوق شده باشد حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ بدرستی که مثل عیسی و شان غریب او عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای یعنی در علم قدیم او که انسانی بی پدر بیافریند كَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق می
کنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده او را ابن الله نمیگویید پس شخصی که از مادر بی پدر بوجود آید چگونه او را
پسر خدای میخوانید و گفته اند که این شما گفتند معنی آنست که عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم
اب است یا در آنکه موجود است خارج از عادت مستمره امام قشیری فرموده که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان
از مرور بر متارح(?) اصلاب و تحقیقت وجه مناسبت ظهور هر دو بر حضرت بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد
آدم میکند خَلَقَهُ بیافرید خدای قالب او را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم
كُنْ من باش زنده یعنی روح فَيَكُونُ پس بود تنبیه میفرماید که همچنانکه خاک را گفتم آدم باش بود گفتم عیسی
باش الْحَقُّ این حق که از عیسی گفته شد درست و راست است و بغایت رسید مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو

فلا تكونن من الممترين ۝ پس مباش از شک آرندگان مراد تاکیدست بر زیادتی یقین و ثبات بران و اصح آنست که
ظاهر خطاب متوجه بحضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم اما مقصد خطاب امت آنحضرتند یعنی ای مومنان شما مباشید
از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و دیدگان بیفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین
ماندند لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند **نظم** تا سزا دیدند حرف حق نخواندند ۝ زین نشان کالمحبوس ماندند
بدیشان گشته ظاهر آفتابی ۝ به پیش دیدهٔ ایشان حجابی ۝ چه بیند چشم نابینا خورشید ۝ چه داند بوم سر جام جمشید ۝
فمن حاجك پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فيه در باب عیسی من بعد ما جاءك پس از آنکه بتو آمد من العلم از
دانش عیسی که بنده و رسولست فقل تعالوا پس بگو مر ایشانرا که بیایید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا وابناءكم
پسران ما و پسران شما ونساءنا ونساءكم و زنان ما و زنان شما وانفسنا وانفسكم و نزدیکان خود و نزدیکان شما ثم
نبتهل پس جهد کنیم در تضرع در دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدا را على الكاذبين ۝
بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وفد نجران را
طلبیده گفت هرچند بحجت مرا فرا هم شاد عناد و منازعت می‌افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق
از کاذب محقق از مبطل ممتاز گردد نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسین را رضی الله عنه برداشته و دست حسن را رضی الله عنه گرفته و فاطمهٔ زهرا رضی الله
از عقب و علی مرتضی رضی الله عنه بعد از او روان شدند و خلیفه با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید از آن
جانب ترسایان بعد از تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر
پیغمبر صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد برکشید که ای یاران از مباهله این
بزرگواران بپرهیزید بخدای که من رویهایی می‌بینم که اگر از خدای درخواهند کوهها را از موضع آن زایل کند و اندر یقین
میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین نماند پس صلح کردند بآنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و
سی زره بستد بدیه تسلیم مسلمانان نمایند پس منشور صلح نامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ کرده آتش بر ایشان فرو بیختی
و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی ان هذا بدرستی که این قصها که ذکر
شد لهو القصص الحق هر آینه آنست خبرهای است و درست وما من اله الا الله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش
مگر الله که استحقاق عبودیت او را ثابت است وان الله و بتحقیق که خدای لهو العزيز الحكيم ۝ اوست غالب
و قوی محکم کار فان تولوا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند فان الله پس بدرستی که خدای عليم
بالمفسدين ۝ داناست بمفسدان تباه کاران و وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است
از طریق توحید **نظم** هر که برین ره نرفت راه بجایی نبرد ۝ هر که ازین رخ بتافت روی رهایی ندید قل يا اهل
الكتاب بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده میفرماید که یهود مدینه بدین خطاب داخل‌اند
و مضمون خطاب اینست که تعالوا بیایید الى كلمة سواء بسوی سخنی راست بيننا وبينكم میان ما و شما یعنی کلمه که
مردم با یکدیگر در آن یکسان باشند و آنجا کلمه سه چیزست ان لا نعبد یکی آنکه نپرستیم الا الله مگر خدای را
تعریض بیهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی ولا نشرك و دوم آنکه شرک نیاریم به شيئا بخدای چیزی را
و شرک این هر دو گروه ظاهرست ولا يتخذ سیم آنکه فرا نگیرد بعضنا بعضا بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا خدایان

من دون الله جز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت
از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود طاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا
پس اگر بر گردند اهل کتاب از این کلمه عدل فقولوا اشهدوا پس بگویید شما ای پیغمبر و اصحاب ایشانرا گواه باشید بانا
مسلمون ۝ بآنکه ما مسلمانانیم يا اهل الكتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید في ابراهيم
در دین ابراهیم مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در
دین او مجادله مینمایید و او را جهود و ترسا میخوانید وما انزلت التورية و حال آنکه فرو فرستاده نشده توریه که یهود بر شریعت
او عمل میکنند والانجيل و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن نهاده‌اند الا من بعده مگر بعد از زمان ابراهیم و متفق که
ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون ابراهیم ازین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان
متقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد افلا تعقلون ۝ آیا در نمی‌یابید تعقل نمیکنید
ها انتم تنبیه میکند که گوش باید که شمایید هؤلاء آن گروه که حاججتم خصومت کردید و حجت آوردید فيما لكم
در آنچیزی که مر شما را به علم دران چیزی دانشی هست یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم که در توریة و انجیل خوانده بودید او را
تعیین داده بودید فلم تحاجون پس چرا حجت می‌آرید فيما ليس لكم در آنچیزی که نیست شما را به علم بآن چیز دانشی یعنی قصه
ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بوده یا نصرانی والله يعلم و خدای میداند که ابراهیم به چه دین بوده وانتم
لا تعلمون ۝ و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما كان ابراهيم نبود ابراهیم يهوديا جهود ولا نصرانيا و نه ترسا ولكن كان
و لیکن بود حنيفا پاک و موحد و میل کننده از عقاید بد دینیه مسلما مخلص و تسلیم کننده وما كان من المشركين ۝ و نبود از مشر
کان این تعریض است اهل کتاب که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر ان اولى الناس بدرستی که سزاوارترین
مردمان بابراهيم بدین ابراهیم للذين اتبعوه هر آینه آنکسانند که پی روی کردند او را در زمان او وهذا النبي و دیگر این پیغمبر
که بر ملت اوست والذين آمنوا و آنان که ایمان آورده‌اند بدین پیغمبر جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله
گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بوده و محمد را حسدی از آن داشت که خود را بملت
ابراهیم منسوب سازد این آیه در رد قول ایشان نازل شده و صحیح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در
وقتی که جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه با جمعی مسلمانان که بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبد الله
بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو
و عبد الله مناظره کرده و ایشانرا ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه ایشان در استماع
قرآن رقت ورزیدند و جعفر و قوم او را گفت که شمایید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت
حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که می‌بینی و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده‌اند عمرو را این سخن خوش
نیامد و انکار نمود دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این
آیه در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با براهیم حضرت پیغمبرست و اصحاب او والله و خدای ولي المؤمنين ۝ دوست
مومنان و سازنده کار ایشانست ودت آرزو میبرند طائفة من اهل الكتاب گروهی از یهود لو يضلونكم آنکه شما را گمراه
گردانند خطاب با حذیفه و عمارست که یهود ایشانرا از دین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و بجواب
گفتا از راه دلت بیفکنند وما يضلون و گمراه نمیسازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان
عاید است وما يشعرون ۝ و نمیدانند که آن زیان بخود میسازند يا اهل الكتاب ای گروه یهود و نصاری لم تكفرون

چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللَّهِ یا بقرآن و نعت محمد وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ◉ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریه و انجیل حق است
و نعت او در هر دو کتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ چرا می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ
بکجی و ناراستی یا خلط میکنید توریة را بمحرفات خود یا می پوشید اقراری که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتند بانکاری
که بعد از بعثت دارید وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و چرا می پوشید سخن راستی که وصف حضرت مصطفی است صلوات الله و سلامه
علیه وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ◉ و حال آنست که شما میدانید که آن حق است یا میدانید که از آن حسد می پوشید و دانید که پوشیده
نخواهد ماند چراغی که افروخته عنایت الهیست بدم هر حسود نفسی منطفی نگردد والله متم نوره

نظم

گر باد کر جهان بگیرد • شمع خورشید از آن نمیرد

وَقَالَت طَّائِفَةٌ و گفتند گروهی مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از یهود و ایشان
دوازده تن بودند از خیبر و قریه عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه و سلم درآیند و در وی کار و بحیله
و باخر روز نجان فرا نمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و پیام
این شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد
افتند و گویند اینها اهل کتابند سخن چنین از دوری کلام نخواهند گفت و با وجود علم انصاف بجهه حق باشد خواهند نشست
شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما درآیند حق سبحانه مؤمنان را ازین مکر آگاهی داد و آیه فرستاد که میا
بیکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی دوازده تن که گفته شد آمِنُوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بِالَّذِي بدانچیزی که
أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ و کافر شوید و انکار
کنید در آخر روز یعنی بدانچیز که در اول روز اقرار کرده باشید لَعَلَّهُمْ شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک
افتاده يَرْجِعُونَ ◉ بازگردند از دین خود و چون خیبریان دیدند که دزدی ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند
که وَلَا تُؤْمِنُوا و تصدیق مکنید إِلَّا لِمَن تَبِعَ مگر آنکس را که پیروی کند دِينَكُمْ دین شما را که یهودیست قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ
بگو ایشانرا که بدرستی که دین حق هُدَى اللَّهِ دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود در
قول ایشان از پس باز تتمه کلام ایشان بیان میکند که میگفتند تصدیق مکنید جز هم دینان خود را و باور مدارید
أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ آنکه داده باشد هیچکس را مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ
و این را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِندَ رَبِّكُمْ نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست‌تر
و حجت شما قوی‌تر و روشن‌تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستی که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت
خداوندست يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشنده است عَلِيمٌ ◉ دانا باهل استحقاق
در اعطاء فضل يَخْتَصُّ خاص میگرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام یا قرآن یا نبوت مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق
آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ◉ و خدای فضل بزرگست بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و از اهل کتاب مَنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی است
که اگر او را امین سازی بِقِنطَارٍ بهزار و دویست اوقیه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا کند آن مال را بتو مانند عبدالله سلام بود
رضی الله عنه که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بوی داده بامانت و ابن سلام آنرا ادا کرد وَمِنْهُم و از ایشان باشد
مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ کسی که اگر او را امین گردانی بِدِينَارٍ بیک دینار زر لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نکند آنرا بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه دائم
باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بسر وی ایستاده بجهت تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار بامانت بوی
داده بودند و در آن خیانت کرد ذَٰلِكَ این خیانت مر یهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ
در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِيلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که

توریة ندارد امیست و مال امی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند که توریه روا داشته است که با مخالفان دین
خود خیانت کنیم وَيَقُولُونَ و میگویند درین سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ملل و شرایع ادای امانت
حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ ◉ و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است بَلَىٰ نه چنانست که شما اعتقاد کرده
اید بلکه بر شما گرفته هست در خیانت حرج و حکم اینست که مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته
در توریة از ادای امانات و ترک خیانات وَاتَّقَىٰ و بپرهیزد در باب حلال و حرام فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ◉
دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهدی را
که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه و سلم وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت
مصطفی و تغییر آن بخورند ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک و آن مالی چند جزوی چند که از پس بوده از کعب بن الاشرف
ستانده و نعت پیغمبر را تحریف کرده و بدین افترا در پیش عوام سوگند خورده أُولَٰئِكَ آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ
خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشانرا فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ و سخن نگوید
خدای با ایشان سخنی که بدان مسرور شوند گرد نه وَلَا يَنظُرُ إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان ننگرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَلَا
يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از لوث وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ◉ و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ و
بدرستی که از جهودان لَفَرِيقًا گروهی هستند چون کعب و مالک بن صیف و حیی که از روی ناراستی يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم می پیچند
زبانهای خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشانست و آن مفتریات را بلغت عبری می
خوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان خوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریة است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ و حال
آنکه نیست از توریة وَيَقُولُونَ و میگویند هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ آن محرف و مفتری از نزدیک خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ
و نیست آن از نزد خدای وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای بدروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند
وَهُمْ يَعْلَمُونَ ◉ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه
السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ
هر که بود و باشد و نیست و نشود در آن زمان یعنی عیسی أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ آنکه بدهد او را خدای انجیل وَالْحُكْمَ
و فهم آن یا فصل حکم و قضیه وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ پس آنکس گوید لِلنَّاسِ مر مردمان را كُونُوا عِبَادًا
باشید شما بندگان و پرستندگان مر مرا مِن دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلَٰكِن كُونُوا و لیکن گوید که باشید رَبَّانِيِّينَ
دانایان در دین و استواران در دانش بِمَا كُنتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ بیاموزید
مر دیگرانرا کتابی که از حق فرو آمده وَبِمَا كُنتُمْ و بانکه باشید شما که بخوانید تَدْرُسُونَ ◉ بخوانید و دراست کنید
کتاب را و معنی این چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه
در روز دفن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قولست و در زبان اهل معرفت
ربانیان مجذوبانند که قدم بر سر کونین نهاده و از کمال توکل بغیر حق ملتفت نا شده جهان نگین بر صفات نفس نزنند
کرده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده

نظم

رسته اند از غبار سحاب سکوت •
شسته نقش حرف غیر از صحیفه پندار شان • و در لطایف قشیریه آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و برندند
در با خدای قایم باشند و فانی از ما سوی الله شوند و ایشان از حجاب رکتند ایشان را حق ع بالکه گویند بخدا اند
وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نفرماید مر شما را که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيِّينَ

و پیغمبران را أَرْبَابًا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری عزیر و
انرا که عیسی و عزیر بند أَيَأْمُرُكُمْ آیا میفرماید شما را پیغمبر شما بِالْكُفْرِ بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ بعد از آنکه
هستید شما مُسْلِمُونَ گردن نهادگان مر دین اسلام را وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ و عهد
بپیغمبران را و امم را اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران فرا ستد که شما
و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه وسلم و مضمون میثاق ایشان چنین است که لَمَا آتَيْتُكُمْ هر چه بدهم شما را
مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَاءَكُمْ پس بیاید بشما رَسُولٌ فرستاده از نزد من که آن محمد است صلی
الله وسلم علیه مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر انچیزی که با شماست از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ هر اینه ایمان
آورید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما باید و الا با ظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری
او فرمایید قَالَ گفت خدا همه انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید
عَلَى ذَٰلِكُمْ إِصْرِي عهد مرا بر وجهی که ما بر آن وفا کنید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند اقرار کردیم و میثاق پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوا گفت
خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُمْ و من که
خدایم با شما مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم برین اقرار فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول
و نصرت کردن وی بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد ازین عهد و پیمان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان بیرون
از دایره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ آیا بجز دین خدای يَبْغُونَ می طلبید بحفص غیبت
خواند یا پیمان شکنان بغیر دین حق می طلبند دین دیگر را وَلَهُ و حال آنکه مر خدای را أَسْلَمَ گردن نهاده است
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمینست طَوْعًا برغبت وَكَرْهًا و بنفرت یعنی آنکه خواهند
و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان برداری برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی
بکراهت یا انقیاد ساعدای تعلیمن بطوع است و از آن ایشان بکره وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهند
شد یا ایمان آری کارها و حفص بغیبت خواند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ
آمَنَّا بگو ای محمد که ایمان آوردیم ما بِاللَّهِ بخدائی که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویدیم
بدانچه فرو فرستاده اند بما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بانچه نازل کرده اند عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ بر ابرهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابرهیم بود چه ایشان در تحت شریعت
او بودند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و بانچه داده اند بموسی که توریة است وَعِيسَىٰ و بعیسی داده اند انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و بانچه
داده اند بپیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ
از پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدائی نمی افکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بآنکه همه ایمان می آریم نه بعضی دون
بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و ما امر خدا را تن در گردن نهادگانیم در امر و نهی وَمَنْ يَبْتَغِ و هر که طلبد
غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا جز دین مسلمانی دین دیگر را فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ پس پذیرفته نشود آن دین از وی وَهُوَ و او بواسطه
ترک اسلام فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ در آن سرای از زیان زدگان با شد این تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند
و دوستان انها که بعد از وصول بشرف اسلام از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید که كَيْفَ
يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا گروهی را که کافر شدند
بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته باز گفتن

بوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بعد ازان وَشَهِدُوا
و گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ آنکه فرستاده خدای یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه حَقٌّ حقست و قول او صدق وَجَاءَهُمُ
الْبَيِّنَاتُ و آمده بود بدیشان آیتهاء روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نماید
گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان أُولَٰئِكَ آن گروه مرتدان جَزَاؤُهُمْ پاداش ردت ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ
آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ لعنت خدای و آن دوری است از رحمت وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان و آن نفرین است
بر ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مؤمنان و آن نفرین کردن است مر ایشان را خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در لعنت
یا در آتش که عقوبت است لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ
يُنْظَرُونَ و نه ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا درتاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ
تَابُوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت توبه مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس کفر برگشته اند از حق وَأَصْلَحُوا و بصلاح آوردند
انچیزی که در راه افساد کرده اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه کارانست رَحِيمٌ
مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیتها را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت
آیت فرستاده را گفت من هرگز از قوم تو دروغی نشنیده ام و برادرم نیز نزد رسول خدا افترا نمی کند و رسول نیز دروغ
بر خدای نمی بندد و خدای از همه راستگوی تر است پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت
رجوع همین آیتها را بران یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت
داریم و انتظار مغلوبیت محمد و انصار و اعوان او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا هر گاه خواهیم
بدین اسلام بازگردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود بحق بخانه در شان ایشان فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر
شدند بخدا و رسول بَعْدَ إِيمَانِهِمْ بس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بکفر یعنی ثابت
شدند بران توبه نیز کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ و آن گروه
که بکفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بدرستیکه آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر بودند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ
پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا پربری زمین زر وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ و اگر چه فدا دهد از همه
را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عقاب دوزخ باز رهد
از او مقبول نخواهد بود أُولَٰئِكَ آن گروه کافران لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک بی حساب
وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نباشد مر ایشان را هیچ کس یاری دهندگان در بازداشتن عذاب از ایشان
الجزء الرابع
من الثلث
لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ هرگز نیابید نیکوئی و جانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را حَتَّىٰ تُنْفِقُوا
تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ از انچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید اجماع کنید
سعادتمندان که کنید یابند که قوت از طاعت مبدول سازید یا دل که از او قت محبت الهی کردانید یا جان که او را
در راه رضاء حق بازید یا سر که انانیت از ماسوی تعلقات بماسوی ببرید و گفته اند هر که محبوب خود را نفقه کند در
دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از مردنی و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد
نظم
هر صرف محبت کسی نوش کند ... که دنیی و عقبی فراموش کند بعد از نزول ابوطلحه انصاری رضی الله عنه بجناب
رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال واحب آن نزد یک من بیرحاست هر جا خدا حکم کند و ضع کن و آن

ابی بود در غایت مرغوب و نهایت لذیذ و خوش که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گاه گاهی در آمدی بدان باغ و از آب
و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار و حضرت آن باغ را میان اقربای او قسمت
فرمود وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَیْءٍ از چیزی خواه اندک و بسیار و خواه از محبوبات اموال خود و خواه از غیر آن
فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ پس خداوند تعالی بدان نفقه داناست و بحسب نیات شما شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع
خوردنیها كَانَ حِلًّا بود حلال لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب آورده اند که چون آیت فرود آمد که فبظلم من الذین
هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ابل و ماهی
و شحوم غنم و بعض امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده گفتند ما اینها محرم بوده است بر نوح
این قول را تکذیب کرده و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بوده إِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرده
إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ یعقوب بر تن خویش آن بجان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی او را
شفا دهد هر طعام و شراب که دوست دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر
که از همه مطعومات و مشروبات دوست داشتی تقربا الی الله و وفا بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بعد
او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند توریة بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه فرمود که نه چنین است که ایشان
میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة
و کار ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ بگو بیارید توریة صحیح را فَاتْلُوهَا پس بخوانید او را یعنی آیة تحریم
این اشیا را از آن تلاوت کنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان و چون یهود از آوردن توریة ابا کردند افترای
ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَى پس هر که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحریم و
تحلیل مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فَأُولَئِكَ پس آن مفتریان هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشان ستمکارانند و بهیچ سخنی از ترک انصاف بدر نروند قُلْ صَدَقَ اللَّهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم
و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوا پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابرهیم را در دین او را حَنِيفًا بیان حال ابرهیم
که مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود از شرک آرندگان إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی
که اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ عمارت کرده و ساخته شد لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ
آن خانه ایست که در بکه واقع شد و بکه اسم بلد است همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی
علی رضی الله عنه سوال کردند که آیا که اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن
نیز بیوت عبادات بوده اما اول خانه ایست که خدای تعالی مبارک کردانید بر بندگان و زیارت او را سبب هدایت
و رحمت ساخت کما قال مُبَارَكًا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی
طواف و نماز برابرست با عبادت یکساله که در غیر بکه واقع شود وَهُدًى و این خانه خداوند هدایت است لِلْعَالَمِينَ
مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را به بهشت فِيهِ در این خانه یا در حرم
آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ نشانها روشن است یکی از آنها مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن
بوده و آن بدیک آیت بلکه چهار آیت است اول نا اثر آن سنگ و رقم ابرهیم دوم عوض کردن قدم آن حضرت در و
تا کعبین سیم بقای آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر وَمَنْ
دَخَلَهُ و هر که در آید بدین خانه كَانَ آمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه کاری که پناه بخانه آرد از وی دست

تعرض کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات
جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده بود آن بقول اصح حضرت ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم و بغایت وقت
صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که و من دخله کان آمنا داخل را از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که از آتش دوزخی
که مقام ابرهیم با بیک آیت یا اثر آن ماست که هر داخل حرم را ایمن دیگر قول اینست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد
و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها ذکر
میکنند چون میل قلوب بدان و اختصاص آن بعبادت مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه
نشیند و هر که آن را طواف نکرده باشد هر که نظر بخانه کند البته در دیده او اشک بار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی
حاضر گردند و جنیان و روحانیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات و نشانها بسیار است نظم
هر چه گفتیم در اوصاف وی اندر وی کمال ٭ همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست ٭ محققان گویند که نخستین خانه که
در مکه صد انسان بجهت مظلومیت دحمن کرده ولکن بنظر تاویلی موضوع شد خانه دلست که جمیع اجزای وجود
ببرکت دل بحق راه یابند چه هر گاه اشعه لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد تا او انفساح و انفادا انشراح ال
صفحه وجه او لائح گردد و بصفت سعت ولکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار لا یسعنی ارضی و سمائی شود در
دین خانه علامات روشن است که طالب بدان بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابرهیم که مقام تسلیم است یکی
از آنهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابرهیم مقام خلت است هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و در آمدن
بدین مقام سبب صورت امانت از تیغ دشمن و دوزخ است و در حریم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست و عاشقان را
هیچ الم از الم فراق زیادت نیست نظم بیتو کر دنیا بکی دارم ٭ بهجران کشی طاقت ندارم وَلِلَّهِ مر خدایراست عَلَى
النَّاسِ بر مردمان حِجُّ الْبَيْتِ قصد خانه مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانایی دارد إِلَيْهِ بسوی بیت سَبِيلًا از جهت راه
و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله است و بمذهب امام مالک صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که تا بان زاد حاصل
شود و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت گوید و امن طریق نیز مشروطست وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود
بفرضیت حج فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیازست از همه عالمیان قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای
اهل کتاب لِمَ تَكْفُرُونَ چرا می پوشید یا نمی گروید بِآيَاتِ اللَّهِ بایتها که خدا در حج بیان فرستاده وَاللَّهُ شَهِيدٌ
و خدای مطلع است و گواه عَلَى مَا تَعْمَلُونَ بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای
اهل قبله لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز میدارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را
که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست و رفقای او که یهود ایشان را بکیش خویش میخواندند
تَبْغُونَهَا میطلبید برای آن راه را عِوَجًا کجی و انحراف یهود مسلمانان را میگفتند در دین شما کجی هست یعنی آن شخص
که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام می گفتند
حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهانید باینکه راه راست و دین
پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر
نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصارست
رضی الله عنهم میگوید إِنْ تُطِيعُوا اگر شما فرمان برید فَرِيقًا گروهی را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از یهود که شاس بن قیس
و اصحاب او بند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ پس از ایمان شما كَافِرِينَ کافران یعنی گرویدگان بتابعت

شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این جهودی حقود حسود بود پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان
کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان
حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بود اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد تدبیری
انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه
بعاث که حربی عظیم بوده میان قبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام در مذمت خزرج گفته بودند بخواند
القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید آتش فتنگی ایشان نیز زبانه بجهاد و ایشان
کشیدند و سیان تحمل نکرده آغاز سبّ خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مصاف
مقابله و میدان محاربه بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کردند اندر غبار معرکه هیجا برانگیختند **نظم**
زبان جان یکدگر همی بردم بر باد • دو دیگر سوی جمعی درنگ و تاب • در افتادند همچون شیر غران • بکف نیزه و شمشیر بران
فی الحال جبرئیل این آیتها نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه و سلم به برکه ایشان در آمد و در میان دو صف قرار
گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شما یم دعاوی رسوم جاهلیت و پس از آنکه خدای شما را باسلام گرامی ساخته
طریق دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید این آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان
سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند دانستند که آن غبار از یهودی برانگیخته بود ایمان یکفر باز میگرداند
وحق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند که **وکیف تکفرون** و چگونه کافر میشوید **وانتم تتلی** و حال آنکه
که تلاوت کرده میشود **علیکم** بر شما **آیات الله** قرآن **وفیکم رسوله** و در میان شماست رسول او **ومن**
یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای یا کتاب او **فقد هدی** پس بدرستی که راه نموده شود **الی صراط مستقیم**
بسوی راه راست **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج **اتقوا الله** بترسید از خدای **حق تقاته**
چنانچه سزای ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است چه تقوی بر آن وجه که حق او باشد هیچکس را نتواند
بود بس شاق است کلی با این مشقت این آیت دفع فرمود و ناسخ این آیت فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم بپرهیزگاری
کنید بدان مقدار که مقدور شماست **ولا تموتن** و میرید **الا وانتم مسلمون** مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بموت
واقع شده اما فی الحقیقه امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند **واعتصموا** و چنگ در زنید ای انصار **بحبل الله**
بدین خدای که حبل متین است **جمیعا** همه شما و بقول بعضی حبل الله اینجا قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه تا آنکه بظاهر و باطن چنگ در
اتباع آنحضرت نزنند راه بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید **نظم** حاکر بی متابعت سید رسل
هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت • از هیچ رو بهیچ دری ره نمیدهند • آنرا که آستانه او روی دل نیافت **ولا تفرقوا**
و پراکنده مشوید از خدمت وی **واذکروا** و یاد کنید **نعمت الله علیکم** نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده و آن
اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر ببلاد ایشان **اذ کنتم** آن یاد دارید که بودید شما با یکدیگر **اعداء** دشمنان که پیوسته
با یکدیگر حرب میکردید **فالف** پس خدای پیوند داد **بین قلوبکم** میان دلهای شما ببرکت اسلام و میامن خدمت
خواجه انام **فاصبحتم** پس گشتید شما **بنعمته اخوانا** برحمت خدای برادران یکدیگر **وکنتم** و بودید شما بواسطه
ضلالت جهالت **علی شفا حفرة** بکنار مغاکی **من النار** از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بوقوع در آن و اگر برین شما
بر آن حال یافتی هر آینه بدوزخ میرفتید **فانقذکم** پس شما را باز رهانید خدای **منها** از آن حفره یا از آن آتش **کذلک**

همچنین که بیان کردیم شما را ازین آیت قدیم و الفت جدید **یبین الله** بیان میکند خدای بمحو روشن میگرداند **لکم آیاته** برای
شما دلایل و حجتهای خود را **لعلکم تهتدون** تا باشد که شما ثابت مانید بطریق هدایة **ولتکن منکم** و هر آینه
باید که باشد از شما **امة** گروهی که ایشان **یدعون الی الخیر** بخوانند مردمان را بنیکوئی یعنی اسلام را باتباع مؤمنان با
یکدیگر جمعی باشند که این داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند **ویأمرون بالمعروف** و بفرمایند بنیکوئی عرف
وینهون عن المنکر و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد
محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس **واولئک** و آن گروه که داعی خیرند بمعروف و ناهی منکرند **هم**
المفلحون ایشان رستگارانند **ولا تکونوا** و مباشید ای مسلمانان **کالذین تفرقوا** مانند آنانکه متفرق شدند یعنی
جهودان یهود و نصاری که در میان هر یک فرقتها پیدا شد چون عنانیه و سامره و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه
و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر **واختلفوا** و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد سال از
موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود **من بعد ما جاءهم**
البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان از حجتهای روشن در کتب ایشان **واولئک** و آن پراکندگان و مخالفان **لهم عذاب**
عظیم مر ایشانراست عقابی بزرگ **یوم تبیض وجوه** در آن روز که سفید گردد رویها **وتسود وجوه** و سیاه گردد رویها
فاما الذین اسودت پس آنکه سیاه شود **وجوههم** رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند
اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که پیش از ایمان به پیغمبر ما صلوات الله علیه
و سلامه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که بروز میثاق بربوبیت حق اعتراف
نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند
یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند **فذوقوا العذاب** پس بچشید عذاب دوزخ را **بما کنتم**
تکفرون بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید **واما الذین ابیضت وجوههم** و اما آنانکه سفید شود رویهای
ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت **ففی رحمة الله** پس ایشان باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است
باسم حال و مراد گویند بهشت روح و وصالست و مشهود جمال **هم** این سفید رویان **فیها خالدون** در آن رحمت
جاوید مانندگانند **تلک** آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام **آیات الله** آیتهای خداست و ذکر وعده و جزا
و وعد و وعید **نتلوها علیک** میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو **بالحق** بدرستی و راستی **وما الله یرید** و نیست خدای که
خواهد **ظلما** بیدادی از تنعم خود **للعالمین** بر جهانیان یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید **ولله** و مر خدایراست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه **وما فی الارض** و آنچه در زمین است از ارکان و موالید **والی الله** و بسوی
خداست **ترجع الامور** بازگردیده شود همه کارها **کنتم** هستید شما **خیر امة** بهترین گروهی که از خلوتخانه غیب
اخرجت بیرون آورده شده است **للناس** از برای مردمان قول آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم او در لوح محفوظ
یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم سابقت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک
خدمت حضرت رسالت منقبت صلوات الله وسلامه علیه منتظم اند **شعر** لما دعی الله داعینا لطاعته •
باکرم الرسل کنا اکرم الامم • چون خدا پیغمبر ما را برحمة خواندست افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم و گویند خیریت امت
درین سه صفت است که یاد میکند **تامرون بالمعروف** میفرمائید بمعروف آن چیزیست که شرع از مستحسن دارد
وتنهون عن المنکر و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع از استقباح نماید **وتؤمنون** و میگروید از روی

بحقیق بالله بخدای وایمان بخدای متضمن است که ایمان داشته باشند بهمه چه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی
محقق شود که بهمه چه فرموده که ایمان ارند ایمان آورده باشند ولو آمن واکر ایمان ارند وتصدیق کنند اهل الکتاب علماء
بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لکان هرآینه باشد آن ایمان وتصدیق خیرا لهم بهتر ایشان
از کفر وانکار منهم المؤمنون بعضی از ایشان کرونده کانند یعنی ابن سلام واصحاب او واکثرهم الفاسقون وبیشتر ایشان
بیرون رفتکانند از دائره دین لن یضروکم زیانی نرسانند بشما ضرری نرسانید الا اذی مگر اذیتی که شما را بگفتن بهتان کنند یا
بهتانی بر مسلمانان بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بیم کنند وان یقاتلوکم واکر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار
پشتها بشما کردانند بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق
مدد کاری ضربت وضع کرده شد علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرکز منفک نکردد
واضح آنست که ذلة جزیه است اینما ثقفوا هرکجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد الا استثناء منقطع است یعنی
خارج لازم ذات ایشانست لیکن ایشان از آنها میرهند بحبل من الله بعهدی از خدای که قبول جزیه است وحبل من
الناس وعهدی از مؤمنان باذن خدای بعد از قبض جزیه وباؤ وبازکشتند از یهود بغضب من الله بخشمی از خدای
یعنی سزاوار غضب الهی شدند وضربت وزده شد یعنی موضوع کشت علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی و
واحتیاج یعنی احاطه کرد شد این نشانه بر ایشان چون احاطه بیت مضروب با اهل آن ذلک این خواری وسکنت
ورجوع بغضب حق بانهم کانوا بانست که ایشان هستند که از روی عناد یکفرون بآیات الله میکروند بقرآن یا احکام
توریه یا معجزات محمد صلی الله علیه وسلم ویقتلون الانبیاء ومیکشتند پیغمبران را بغیر حق بناحق وناسزا واجب ویقینی
نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود واین اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته
باشند در قتل ایشان وکفته اند که هیچ قتل از آباء یهود مدینه واقع شده اما رضا ایشان بدان ایشان را در عداد قاتلان
میآرد ذلک این کفر وقتل بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون وبودند که تجاوز میکردند از حدود
خدای آورده اند که چون عبدالله سلام ویاران او چون ثعلبه واسد واسید دولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن کشاده
میگفتند ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نموده حق سبحانه آیه فرستاد لیسوا نیستند مؤمنان
اهل کتاب سواء برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب امة از اهل کتاب کروهی اند قائمة ایستاده بر دین اسلام یا قایم
بحدود الهی وکفته اند مستقیم بر قول راست وعمل خالص و در دین درست واین کروه ابن سلام واصحاب او بودند یا چهل تن از نجران
وسی ودو تن از حبشه وهشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند وبمحمد صلی الله علیه وسلم نیز ایمان آوردند واحکام
شریعت وقرآن تعلیم کرفتند یتلون آیات الله میخوانند قرآن را آناء اللیل در ساعات شب وکفته اند میان مغرب وعشاء وهم یسجدون
وایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میکزارند در آن ساعات واشهر آنست که نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه تاخیر عشا فرموده بود ومردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد وکفت بدانید که از اهل ادیان
هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر شما یؤمنون بالله صفت امة قایمه میکند میکروند ایمان حقیقی می آرند
بخدای والیوم الآخر وبروز قیامت ویأمرون بالمعروف ومیفرمایند خلق را بتصدیق محمد یا بهمه مامورات شرع وینهون عن
المنکر ونهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات ویسارعون فی الخیرات ومیشتابند در ارتکاب خیرات واشتغال
نیکوات واولئک وآن کروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد من الصالحین از جمله شایستکان و
پسندیدکانند وما یفعلوا وآنچه میکنند من خیر از نیکی فلن یکفروه پس هرآینه سپاسی ناداشته نخواهید شد یعنی

نقصان ثبوت اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب دکفران کفته جنانچه توفیه ثواب را شکر میکویند قوله وکان
سعیکم مشکورا حفص وحمزه وکسائی بیا خوانند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیر لن یکفروه را بالتعدیه عمل ایشان ضایع
نخواهد شد والله علیم وخدای داناست بالمتقین باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بقرآن ومحمد
وآن کعب بن الاشرف واصحاب او بودند لن تغنی عنهم بازندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که برشوت میدهند
بعلمای خود را یا آنچه رشوه میکیرند از ارذال قوم خود ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که باعانت وامداد ایشان
مستظهر اند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را واولئک وآن کروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون
ایشان در آتش جاوید باشندکانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بعلمای خود یا ابو سفیان واصحاب
او در حرب احد خرج لشکر کفار میکنند یا اخراجات مشرکان در بتکدها بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا وسمعه
فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادیست که باشد فیها صر در آن باد سرما اصابت
حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک ومعاصی ظلموا انفسهم کردند بر نفسهای خود را حق خدا ندادند
فاهلکته پس هلاک کرد آن بود کردانید آن باد سرد کشت ایشان را وما ظلمهم الله وستم نکرد خدای بر مزارعات
بنابود شدن مزروعات ایشان ولکن انفسهم ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند
بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف کفته که حق سبحانه تشبیه کرده مالها را که نفقه کرده اند
نه بموقع در عدم انتفاع بدان بکشت زاری باد زده که منفعتی از آن بکس نرسد وکفته اند مثل نفاق ما [illegible] ایشان
در هلاک ایشان چون مثل ریح [illegible] است در هلاک حرث یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان لا تتخذوا فرا مکیرید
بطانة دوستی نهانی من دونکم از درون مؤمنان که از ابناء جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند
یا با یهود بعقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار یا رسم صداقت وغمکساری داشتند
حق تعالی نهی کرد مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیکانه هرکز آشنا نشود لا یألونکم ایشان تقصیر نکنند در باره شما
خبالا از روی تباهی ودوا دوست دارند ما عنتم آنکه شما در رنج ومشقت باشید قد بدت البغضاء بتحقیق آشکارا
شده است دشمنی یعنی علامت عداوت من افواههم از دهنهای ایشان یعنی از سخنی که بر دهان ایشان میکذرد یهود پیوسته
در تجسس عیوب مسلمانان بودند واهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز میکفتند وما تخفی
صدورهم وآنچه پنهان میدارند دلهای ایشان از عداوت وبغضا اکبر بزرکترست از آنچه بزبان میرانند
قد بینا هرآینه ما بیان کردیم لکم الآیات برای شما نشانها در لزوم موالات آشنایان ومعادات بیکانکان ان کنتم
اکر هستید شما از روی انصاف تعقلون تعقل کنید وعقل دارید مواضع نفع که دوستان چون اند ومکان
ضرر که دشمنان نهانی اند ها تنبیه است بر خطاء ایشان که با اعداء دم دوستی میزنند انتم تعیین است اولاء
تحقیر ومعنی آنکه آکاه باشید شما ایدان خطاکاران که با جفاکاران طرح دوستی افکنند پس بیان خطا میکند
بدین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید ایشان را ومیخواهید که بهترین چیزی برسد که اسلام است ولا
یحبونکم وایشان دوست نمیدارند ومیخواهند شما را بدترین چیزی که کفرست وتؤمنون وشما ایمان دارید
بالکتاب کله بهمه کتابهای الهی وایشان بعضی را انکار کنند واذا لقوکم وهرکاه بشما رسیدند قالوا آمنا
کفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما واذا خلوا وچون بایکدیکر خلوت کنند عضوا علیکم الانامل بر شما میخایند
ومیکزند بدشمنی شما سر انکشتان را من الغیظ از غایت خشم وکینه قل بکو ای محمد ایشان را که موتوا بغیظکم

بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که در دل دارید بیگدازید تا بوقت مرگ
إن الله عليم بدرستی که خدای داناست بذات الصدور بدانچه در دلهاست و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست
بعضی برآنند که این کلام دعا علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را صلوات الله علیه فرمود که بهلاک ایشان دعا
کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید **نظم** بمیر ای حسود کین رنجیست
که جز بمرگ نخواهد داد تسکین إن تمسسكم حسنة اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تسؤهم
ولشان کرد اندازیشان را و بدحال شوند وإن تصبكم سيئة و اگر برسد بشما رنجی و بلایی چنانچه در حرب احد واقع شد
يفرحوا بها خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوتست که بغم کسی شادمان و بشادمانی کسی غمناک
گردند وإن تصبروا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفاء یهود یا کید منافقان یا ایذاء کفار وتتقوا و بپرهیزید از مخالطه
اعدا لا يضركم شما را زیان نکند كيدهم شيئا مکر و حیله ایشان هیچ چیز إن الله بدرستی که خدای بما يعملون بدانچه
می‌کنند از صبر و تقوی محيط رسنده است و احاطه کننده بعلم وإذ غدوت و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی
من أهلك از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست بقول بعضی این در حرب احزاب یا حدیبیه بوده و اصح و اشهر روز احد است
و آن هفتم ماه شوال سنه ثلث من الهجره بوده آورده اند که ابو سفیان لشکری از احیاء عرب فراهم آورده متوجه
مدینه گشت و با سه هزار پیاده که هفتصد از ایشان زره پوش بودند و دویست اسب با ایشان بود بجانب احد فرود آمدند حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران از اصحاب
که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه
فرمود و در اثناء طریق عبد الله ابی با سیصد منافق ثلث لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم
صلی الله علیه و سلم با هفتصد کس در برابر دشمن صف برکشیده کوه احد را بر قفا و مدینه را پیش گذاشته و
روی بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبیر را رضی الله عنه با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود
مقرر فرموده بتوقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر اسلام
اقدام کرد و اینک آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تبوئ المؤمنين مهیا و مهیا می
کردی بجهت مؤمنان مقاعد جایهای ایستادن للقتال برای کارزار و آن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد
کرد و میسره بمقداد اسود داده و قلب را بحمزه سپرده و علی را علمدار خود تعیین والله سميع و خدای شنوا است قولها
شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میگفتید عليم داناست به نیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود إذ
همت چون قصد کردند طائفتان منكم دو گروه از شما که بنو حارثه اند از اوس و بنو سلمه از خزرج أن
تفشلا آنکه بددلی کنند و بازگردند بموافقت ابن ابی باز پس گشتن والله و او جل و علا یعنی چگونه بگریزند و بازگردند
و حال آنکه خدای وليهما یار و نگهدار این دو گروه بود وعلى الله و بر خدای نه بر غیر او فليتوكل المؤمنون باید که
توکل کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد ولقد نصركم الله و بدرستی که خدای نصرت داد شما را ببدر بموضعی که آنرا
بدر گویند و آن چاهی است منسوب ببدر ابن کلده وأنتم أذلة و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک
مینمود بدیشان از حرب شما حسابی نداشتند فاتقوا الله پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن
منافقان بددل مشوید لعلكم تشكرون شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیادت گردد
پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید یاد کن إذ تقول چون میگفتی تو للمؤمنين مر مؤمنان را که آیا

وقتی که در مانده بودند ألن يكفيكم آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست أن يمدكم ربكم آنکه مدد کاری
کند پروردگار شما شما را بثلاثة آلاف بسه هزار من الملائكة از فرشتگان منزلين فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی
برآنند که وعده و نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بلى آری بسبب بعد
از نفی جهت مدد کاری چنان باید إن تصبروا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وتتقوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب
گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صحابه در روز بدر از حق سبحانه مدد طلبیدند و خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار
فرشته پس از آن به سه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود ويأتوكم و بیاید بشما دشمنان شما من فورهم از خشمی
که ایشان راست یا ابو خود باید و هیچ درنگ نکنند يمددكم یعنی که مدد میکند شما را ربكم آفریدگار شما بخمسة
آلاف به پنج هزار سوار من الملائكة از فرشتگان مسومين نشان کنندگان مرا سبان خود را و این عادت است میان مبارزان
که در حرب علامتی بر خود یا مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته
بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید طرفها آن میان دو کتف فرو گذاشته وما جعله الله و نگردانید خدای
آن امداد یا انزال ایشان را إلا بشرى لكم مگر بشارت مر شما را بفتح ولتطمئن و برای آنکه آرام گیرد قلوبكم به دلهای
شما بوعده نصرت وما النصر و نیست یاری دادن إلا من عند الله مگر از نزدیک خدای العزيز غالبی که مغلوب نشود الحكيم
حکم کننده که نصرت و خذلان او بر مقتضی حکمت باشد ليقطع تعلق به نصر کرده است یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و
نیست کرد اند طرفا گروهی را من الذين كفروا از آنانکه کافر بودند یا هلاک کند گروهی از ایشان و در آن واقعه
الواقع شکستی عظیم بجنود قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند أو يكبتهم یا آنکه خوار
و نگونسار گرداند ایشان را فينقلبوا پس بازگردند و منهزم شوند خائبين در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان باشند که
قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرموده تا ایشان جمع کند میان صبر و شکر چه یکی از این دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمت
است و بر آن شکر باید کرد و دیگری مشتمل بر قتل و هزیمت و در آن صبر باید و قصه حرب احد چنان واقع بود که
بعد از تسویه صفوف بمجادله قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شدند و لشکر مکه روی بهزیمت
نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند جماعتی تیراندازان که محافظت رخنه کوه
تعلق بدیشان میداشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع
بجانب دیگر مروید برامید تاراج غنائم روی بلشکرگاه آوردند چندانچه عبد الله جبیر مبالغه نمود و از آنکه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ایشان را آگاهی داد بجای خود نرسید و جمعی اندک که عبد الله بن جبیر با او توقف
کردند و باقی بسخن امیر خود التفات ننموده متوجه اخذ غنیمت شدند بشومت مخالفت فرمان نبوی بلشکر اسلام رسید
و خالد ولید و عکرمه ابی جهل که هزیمت خورده بودند چون دیدند که رخنه کوه از تیراندازان و محافظان خالی شد با جماعتی از
کفار بر عبد الله جبیر تاختند و او را با اتباعش بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر
ظفر کفار بگریختگان ایشان رسید باز گشتند و اهل ایمان که مرکز محیط فرمان بودند در میان گرفتند و سید
الشهدا حمزه رضی الله عنه با جمعی از اصحاب شربت شهادت چشیده بر بستر ... نهادند و سنگی بر دندان مبارک حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه **نظم** جان گوهر بار پیمان بسته القصه مهم بدان انجامید که سنگ بگوهر آن
در شاهوار رسید درج لعل بدار رسید بخت او ازده شد **نظم** بود نقش سهیل رخشنده سنگ را رنگ لعل بخشنده
چون سهیلش دقیق سنگ آمد سنگ در دم عقیق رنگ آمد و حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب

بجانب شعب احد دفنه وکافران بازگشته روی بمکه نهادند وحضرت چون از شهادت عم خود حمزه ومثله کردن
او وبعضی دیگر ازکشتگان وقوف یافت برخاطر مبارکش خطور کرد که نفرین برهدف حال اهل ضلال کند از بارگاه
کبریا دجلاله این آیت نزول یافت که لَيْسَ لَكَ نیست ترا مِنَ الْأَمْرِ ازین کار که نفرین کنی دست شَيْءٌ چیزی یعنی
زمام استیصال واستصلاح این طایفه بدست تو نیست أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ گفته اند او اینجا بمعنی الی آن است یعنی ازتو
کاری نکشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشان را وقولی آنست که او برای عطف باشد ویتوب معطوفست بر لیقطع
ومعنی چنین است که خدای نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل ومانند آن وقرینی
یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشان را
چون بر کفر خود مصر باشند فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند درغیر موضع آن
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ومر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ بیامرزد
هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وعذاب کند هر کرا خواهد وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است دوستان خود را
رَحِيمٌ مهربانست بر بندگان خود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربوا را
أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً افزوده تو بر تو وگفته اند اضعاف در درهم است ومضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی
مال خود بر بوا می داد تا وقتی معین آنگه در اجل ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق می شد
وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا
النَّارَ وبترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را باتش الَّتِي آن آتشی که أُعِدَّتْ آماده کرده شده
است لِلْكَافِرِينَ مر کافران را وتعبیر ایشان را باتش از برای کفارت وبالعرض از برای عاصیان مؤمنان تا کار ربا کافر را
از تعذیب است ومؤمن را تأدیب وَأَطِيعُوا اللَّهَ وفرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ واطاعت کنید رسول
را در آنچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد که شما رحمت کرده شوید واز عذاب برهید وَسَارِعُوا وبشتابید
إِلَى مَغْفِرَةٍ بچیزی که سبب آمرزش باشد شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت
تشویق بندگانست بموجبات مغفرت وآن کلمه شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اولی که بجماعت دریابند یا
صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد ومقتضای
مقام خود اینست چه آیه در خلال قصه احد نازل شده ومحققان گویند این منازعت بعدم کل نیست بلکه تقدم
دل است این ره بپایان نرسد تا جان تو ندهد علم بجانان نرسد در بحر الحقایق آورده که بشتابید دین را بقدم
تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب وجنت وصال رسیدن محالست
بگذار ره هوا پرستی … رو در آر سوی خدا پرستی وَجَنَّةٍ وبشتابید بعملی که برساند شما را ببهشتی که از روی
عظمت عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وَالْأَرْضُ وزمینها صفت عرض بهشت کرد جهت
آنکه وصف طول از درک فهم بشر بیرون بود در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها وزمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که
هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی وهمه را بهم متصل کرده باز آن طبقات را با یکدیگر همه طبق واحد
شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود أُعِدَّتْ آماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران از
شرک الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند فِي السَّرَّاءِ در شادمانی وَالضَّرَّاءِ ودر سختی یا در همه احوال است چه انسان
بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهر حال نفقه می کنند وگفته اند که منفق آید در توانگری ودر وقت
فی

یا محنت در مرتبه گرانی وارزانی وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وفرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کنیزکی
امام اعظم را رحمه الله طپانچه زد امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم وقادرم بآنکه باخلیفه
از تو شکایت کنم ولیکن نکنم ومیتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت ذو الجلال بنالم ولی ننالم ومیسر میشود که بقیامت
که خصومت بر بندم وداد خود از تو بستانم واین نیز نکنم واگر فردا مرا رستگاری باشد شفاعت من در نزد ذی
تو قلم در بهشت ننهم نظم مردی کمان سرکه بر نه دست میبدلی … با خشم اگر برآئی دانم که کاملی وَالْعَافِينَ وعفو
کنندگان عَنِ النَّاسِ از بندگان ومردم خوبکان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وخدای دوست
دارد نیکوکاران را وبهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر
آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم
بمجلس در آمد واز غایت دهشت پایش بحاشیه بساط در آمد کاسه بر سر شاه زاده افتاد وشکست وآش ها
بر رخسار مبارکش فرو دوید حسین از روی تادیب نه از روی تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که
والکاظمین الغیظ حسین گفت خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس حسین فرمود که عفو کردم خادم گفت والله
یحب المحسنین حسین فرمود که ترا از مال خود آزاد کردم نظم بدی را مکافات کردن بدی
با اهل صورت بود بخردی … بمعنی کسانی که بی بهره اند بدی دیده ونیکوئی کرده اند وَالَّذِينَ معطوفست بر الذین
ینفقون ومضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق وحلم وعفو واحسان موصوفند دوم تایب
غیر معصوم وایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایسته أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی ونزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است وظلم گفتار ناستوده
یا اول کبایر وثانی صغایر وبقولی جمعی فاحشه زنا وظلم خطا وعمدست یا زنا وآنچه مادون اوست از مقدمات آن چون
نظر ولمس ومعانقه وتقبیل وبر هر تقدیر بعد از آن فاحشه وظلم ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند عقوبت خدا یا عتاب
او را یا بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعد مغفرت را که با استغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوا پس
آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ وکیست که بیامرزد گناهان را استفهام است
بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را إِلَّا اللَّهُ مگر خدای وَلَمْ يُصِرُّوا واصرار نکردند بعد از استغفار
عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر باز بر سر آن فعل نرفتند وَهُمْ وایشان که اصرار نکنند
يَعْلَمُونَ میدانند که عقوبت اصرار از عتاب گناه عظیم ترست نقلست که در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب
جمال بخرما خریدن نزد وی آمد ونبهان را دل بدو کشش کرد وبهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه اش برده
در کنار کشید وبعد از نوع قبله زن زبان نصیحت گشاده گفت اتق الله از خدای بترس وعط من یا کن مرا بلوث
حرام آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت وپشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت وصورت
حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید فرمود که در میان تمام ونشا چنین کارها میکنید حق تعالی
برای تأکید امیدواری تایبان این آیت فرستاد وبقولی بعضی در شان ابو الیسر فرود آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه
انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده بناه وتوبه واستغفار آوردند أُولَٰئِكَ آن گروه متقیان که
منقسم بدو قسم بودند جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزشیست از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ
تَجْرِي وبوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشندگان

ودران ونعم ونیکو مزدیست أجر العاملین مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت وجنت قد خلت بدرستی که گذشته بود من
قبلکم پیش از شما سنن واقعها یا آنجهانیان از غم وشادی در راحت ومحنت ودولت ونکبت که حق تعالی سنت نهاد
بحدوث این وقایع با اهل سنن را دست وسنن شرایع باشد یعنی امتانی بوده اند بانواع دینها وبجهت تکذیب پیغمبران
هلاک شده اند فسیروا فی الأرض پس بروید وسیر کنید در زمین وببینید بلاد عاد ودیار ثمود وبیابان لوط ها فانظروا
پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب
کنندگان هذا این کلام که در قصها حدود بدیگذشت یا این شرح که از امم گذشته ووقایع روزگار دادیم بیان
سبب هویدائی سخن حق است للناس برای عامه مردمان وهدی وزیادتی بصیرت وموعظة وپندی مشتمل
بر رهبه ورغبت للمتقین خاصه مر پرهیزکاران را ولا تهنوا وسست مشوید وضعف مورزید چون در حرب
احد خواجه عالم صلی الله علیه وسلم بشهید آمد ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که با اهل شعب
مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید وحضرت عزت تسلیه ایشانرا آیه فرستاد که سستی مکنید ولا تحزنوا
واندهناک مباشید از جراحات ومصیبات یا فوت غنایم وأنتم الأعلون وحال آنکه شما برترانید از ایشان یعنی
بجهت مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر ایشان تیغ شما یافتند کشتگان شما در [illegible]
اند وازان ایشان در قعر جحیم یا منقلب شما درجات عالیه خواهد بود وازان ایشان در درک الاسفل وحقیقت آنست
که این بشارت بود من منازل بعلو وغلبه یعنی شما منصور خواهید شد إن کنتم مؤمنین اگر هستید گروید گان
بوعده حق که فرموده وإن جندنا لهم الغالبون إن یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی در حق فقد مس
القوم پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح زخمی والمی مثله مثل زخم وجرح شما وتلک
الأیام واین روزها که مدار زندگانی بر آنست نداولها میگردانیم آنرا بین الناس میان مردمان روزی بدولت وعشرت
کنند وروزی بنکبت وعسرت ؎ فیوما علینا ویوما لنا ؎ واین مداولت برای آنست تا پند گیرند ولیعلم الله وبرای
آنکه ببیند خدای یا بدانند اولیاء او الذین آمنوا صابرانرا که بعد گرویده اند ویتخذ وبرای آنکه فرا گیرد منکم
شهداء از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده وکدام روی بگریز آورده والله وخدای
لا یحب الظالمین دوست نمیدارد ستمکارانرا که مشرکانند ولیمحص الله وفایده دیگر در مداولت آنست که پاک
کرداند خدای الذین آمنوا مؤمنانرا از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست ویمحق
الکافرین ودیگر آنکه در نقصان افکند وهلاک سازد کافرانرا أم حسبتم آیا می پندارید أن تدخلوا الجنة
آنکه در آئید به بهشت ولما یعلم الله ونه دیده است خدای الذین جاهدوا منکم آنهارا که جهاد کرده اند از شما ویعلم الصابرین
ونه دیده شکیبایانرا در فرمان رسول یا صابرانرا بر هجوم مصایب ووقوع نوایب تلخی بخزانست کی بی محنت
بجا ماند براحت مشاهده نشان رسید نظم بلبلی کو ستم خار تحمل نکند ؎ بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند
ولقد کنتم وبدرستی که شما بودید بآرزوی اشتیاق لقای الهی تمنون الموت آرزو میبردید مرگ را یعنی
شهادت را من قبل أن تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حربست فقد رأیتموه پس بتحقیق بدیدید
آنچه می طلبیدید از مقاتله کفار وأنتم تنظرون وحال آنکه شما می نگریستید بیاران وبرادران شما که مقتول
میشدند یا نظر میکردید در پیغمبر صلی الله علیه وسلم واورا تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدند آورده اند
که چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین

صدای ألا إن محمدا قد قتل در میان خاص وعام افکند قومی از ضعفاء اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله
ابی کنند والتماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستاند وقومی بگریختند وبعد از آن آنحضرت
صلی الله علیه وسلم منهزمانرا ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید وپشت بر میدان کارزار آوردید ایشان
زبان عذر گشوده گفتند ما آواز قتل تو شنودیم وروزگار بر ما شوریده شد واز غایت ترس بگریختیم حضرت عزت
دفع عذر ایشانرا این آیه فرستاد که وما محمد ونیست بنده ستوده من إلا رسول مگر فرستاده از پیش من قد خلت
بدرستی که بگذشته اند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان أفإن مات آیا اگر بمیرد این پیغمبر أو قتل یا کشته
شود انقلبتم باز میگردید شما علی أعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید ومن ینقلب
علی عقبیه وهر که بازگردد وبپس باز رود یا مرتد شود یا ترک جهاد گیرد فلن یضر الله پس زیان نرساند ببرگشتن
خود خدایرا شیئا چیزی زیرا که وجود مضار ومنافع بر وی روا نیست وسیجزی الله وزود باشد که جزا دهد خدای
الشاکرین مر سپاس دارندگانرا وما کان لنفس ونباشد ونسزد هیچ نفسی را أن تموت آنکه بمیرد إلا
بإذن الله مگر بدستوری خدای وفرمان او ونوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ کتابا نوشتنی مؤجلا
زمان او پیدا کرده شد کسی پیش از آن نمیرد واز آن نیز در نگذرد در این آیت تحریض مسلمانانست بر جهاد ودلیر ساختن
ایشان در میدان مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقدر واجل او معین است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت
معارک وشروع در مهالک ومن یرد وهر که بخواهد بجهادی که میکند ثواب الدنیا پاداش این جهان نؤته
منها بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم ومن یرد وهر که خواهد باعمال خود ثواب الآخرة جزای آنجهان نؤته
منها بدهیم او را آنچه خواهد واو را نصیبه در بهشت وسنجزی الشاکرین وزود باشد که ما پاداش دهیم شکر کنندگانرا
یا بمنت جهاد وکأین من نبی وچندان پیغمبر بود بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرد معه ربیون
کثیر با او بودند سپاه فراوان دینی نام سپاهی که گرانند باشد ودر عین المعانی گوید که ده هزار یا زیادتی یعنی
ربانی است یعنی فقیهان حلما زیرکان واتقیا با پیغمبر خود بودند فما وهنوا پس سستی نورزیدند از پیغمبران واصحاب
ایشان لما أصابهم بدانچه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله در جهاد با کفار وما ضعفوا وضعیف نگشتند
از بسیاری حرب وما استکانوا وفروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست آنها که التجا بابن ابی نمودند از ابو سفیان
خط امان طلبیدند والله یحب الصابرین وخدای دوست میدارد صبر کنندگانرا بر جهاد وما کان قولهم ونبوده قول
ربیون بعد از قتله نبی ایشان که واقع شد إلا أن قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز
ذنوبنا گناهان ما را که منع نصرت وقتل صاحب دعوت ما بود وإسرافنا ودرگذر از حد در گذشتن ما را فی أمرنا
در کار ما وثبت أقدامنا واستوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وانصرنا ویاری ده ما را علی القوم
الکافرین بر گروه ناگرویدگان فآتاهم الله پس بداد خدای ایشانرا به برکت دعا واستغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار
ثواب الدنیا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن وغنیمت وحسن ثواب الآخرة ودیگر عطا کرد ایشانرا نیکوئی پاداش
کرد ایشانرا نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا ولقا والله یحب المحسنین وخدای دوست دارد نیکو
کارانرا یعنی صابرانرا ونزد محققان ثواب دنیا وآخرت اعراضست از هر دو وتوجه بآفریدگار هر دو نظم
من فارغم از هر دو سرا وصل تو بس یا أیها الذین آمنوا ای گروه گروندگان إن تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید
مر کافرانرا از ایشان نزول آن نجست که ابو سفیان طلب امان میکردند ودر کشاف آورده که منافقان مؤمنانرا میگفتند این

زنان بسعی بکشته و رایت دولت کفار استعلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که
گوش بفرمان منافقان کامکنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فَتَنقَلِبُوا
پس بازگردید خَاسِرِينَ زیانکاران در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ بلکه بدانید که خدای مَوْلَاكُمْ
یار و مدد کار و دوست دار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ و خدای
بهترین یاری کنندگانست سَنُلْقِي زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ ترس و بیم را خدای
تعالی هم در درون احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته باز گشتند و القاء
رعب در دل ایشان بچه سبب بود بِمَا أَشْرَكُوا بانکه ایشان شرک آوردند بِاللَّهِ بخدای و انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ بچیزی
که نفرستاده است خدای بِهِ بانبازی آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی یعنی نفی حجت چه اگر
حجتی بودی فرستادی وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد است جای ستمکاران
یا دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر آینه راست کرد خدای وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط
بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه
نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند
و ابن عباس فرمود که میان من و شما کتاب خدای میگوید که وعده نصرت من با شما راست شد إِذْ تَحُسُّونَهُم آنهنگام
که میکشتید کفار را از روی شتاب بِإِذْنِهِ بفرمان خدای یا بحکم او یا بمعونت او و وعده اول در ظفر شما را بود حَتَّىٰ
إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بد دل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید
در امیر خود عبد الله جبیر و ترک مرکز نمودید پس بتاراج شدید بغلو غنیمت مِّن بَعْدِ مَا أَرَاكُم پس از آنکه نمود شما را
مَّا تُحِبُّونَ آنچه شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت مِنكُم از شما مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی
غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از جای امید مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال
نمودند وَمِنكُم و از شماست مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی
بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس باز داشت
خدای و روی شما را بگردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله
آزمایندگان کند تا عیان نقد صبر شما بر محک یقین آشکار گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید
از شما که بشومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نکردانیدند وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ و خدای تعالی خداوند فضل
و رحمت است عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان از جمله فضل آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد إِذْ تُصْعِدُونَ آن هنگام که دور
میرفتید در هزیمت یا بالای کوه میرفتید وَلَا تَلْوُونَ و نمی ایستادید و التفات نمیکردید عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یک از
مردمان یا نمی نگریستید بکسی که آن رسول است صلی الله علیه وسلم وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر شما را میخواند
فِي أُخْرَاكُمْ در عقب شما و میگفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس
مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ غمی بعد از غمی یک غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر شهادت و جراحت
یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید در صبر کردن بر شداید و دیگر لِّكَيْلَا
تَحْزَنُوا تا اندوه گین نگردید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه
اندوه خورید بر آنچه بشما رسید از قتل و جرح و هزیمت وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدا دانا است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما

میکنید ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم پس فرستاد خدای بر شما مِّن بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه و ملال أَمَنَةً ایمنی و آرامشی
را ایمنی و آن چه بود نُّعَاسًا خوابی سبک يَغْشَىٰ می پوشید یعنی در می پیچید آن خواب طَائِفَةً مِّنكُمْ گروهی
را از شما که مؤمنان حقیقی بودند و در تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و
طلحه و سعد بن ابی وقاص را از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل
کرده‌اند رضوان الله علیهم اجمعین و فایده نعاس تجدید قوت ایشان بوده و دفع کلال از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروه
دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را
أَنفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ نا بود و نا سزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانی که اهل
جاهلیت را می بود که مهم محمد با تمام نخواهد رسید يَقُولُونَ میگویند هَل لَّنَا آیا هست ما را بر سبیل انکار
یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِن شَيْءٍ هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم
بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد و قول انست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من
الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند
قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ مر خدای راست و بفرمان اوست يُخْفُونَ نهان
میسازند منافقان فِي أَنفُسِهِم در نفسهای خویش از شکوک و شبهات مَّا لَا يُبْدُونَ بخدا آشکارا نمیتوانند کرد لَكَ
برای تو بجهت خوف از تمشیت مسلمانان و ایشان کشف و دفع حجاب از تعالی چهره نیات فاسده ایشان يَقُولُونَ میگویند
در خلوت بیکدیگر لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار حرب چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی
مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا اینجا کشته نمیشدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُل لَّوْ كُنتُم بگو اگر بودید
ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود و نمیخواستید که بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی از میان
شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتنگاه
خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مؤمنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند
بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از چنان غمی حالی که داشتید ایمنی را
بر شما فرستاد تا بر عمل او و آثار باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای آنکه ظاهر کرداند خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینهای
شماست از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ و تا بکند پاک و خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهاست از ریا و نیتها و عزیمتها وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینها باشد از سرایر و مخفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا هر آینه آنکسانی
که روی بگردانیدند مِنكُمْ از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که روی بروی آورده بودند دو گروه
یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان
طلب زلل کرد و زلت و میبردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا لشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلوات
الله و سلامه علیه وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ و بدرستی که خدای محو کرد و نیند عَنْهُمْ از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگار است حَلِيمٌ بردبار است تعجیل نکند در عقوبت گناهکاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گرویدگان لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ كَفَرُوا مانند آنکسانی که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ
و گفتند برای برادران کشته شدهٔ خود نسبی یا سببی إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ چون برفتند در زمین برای تجارت
و بمردند أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودند غازیان در جهاد و کشته شدند لَّوْ كَانُوا عِندَنَا اگر بودندی نزدیک ما

ولیسفر وغزو نرفتندی ما ماتوا نمردندی دران سفر وما قتلوا وکشته نکشتندی دران حرب پس شما ای مؤمنان
مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تا کرداند خدای ذلک ان مخالفت شما را یا کمان ایشان را که اکر با ما بودندی کشته
نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای ایشان والله یحیی وخدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر ویمیت
وامی میراند نه سفر وحرب والله بما تعملون بصیر وخدای بدانچه شما میکنید از کردار از صبر و ثبات بصیر بیناست
ولئن قتلتم وبخدای که اکر شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدای لمغفرة
من الله هر آینه امرزشی از خدای ورحمة وبخششی ازو خیر مما یجمعون بهترست از انچه شما جمع میکنید از مال
دنیوی ضمیر بغنیمت خواند یعنی امرزش وبخشایش خداوند تعالی شما را بهترست از انچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور
ولئن متم واکر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق او قتلتم یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هر آینه بسوی
خدای که معبود شماست تحشرون حشر کرده شوید مرقا کفته اند که اکر مرک در یابد شما را ای مخالفت کنندکان نفس
وهوا یا شهید کرد بتیغ ریاضت در طریق طلب رضا ولقا پس شما را حشر با آنکس خواهد بود که دل وجان در راه
او بذل کرده اید نه بغیر او و اینجا کفته اند اذا کان المصیر الی الله طاب المصیر الی الله
کر برک رسد بجراحت او
کالبدها نیست بجز نام سوکان بر تو یالت شایسته انس وصالست فبما رحمة من الله پس بخشایشی که از
رسیده اند بحضرت حق سبحانه لنت لهم نرم کشتی برای ایشان تا احد نزول این آیة دران وقت بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ وتشدید نفرمود بلکه مراسم دلجویی ولوازم خوش
خویی بنسبت بجماعت رعایت نمود حق سبحانه میفرماید که نرم خویی بتو بخشیدیم تو برحمت من بود ولو کنت فظا
واکر می بودی تو درشت خوی یا سخت کوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل ونامهربان لانفضوا هر آینه اصحاب
تو پراکنده شدندی من حولک از نزدیک تو وبا تو نپاییدندی فاعف عنهم پس در کذار از ایشان تقصیری که در خدمت
تو کردند واستغفر لهم وامرزش خواه از من برای ایشان اعمالی را که در ادای حقوق من ورزیدند وشاورهم فی الامر ومشاورت
نمای با ایشان در کارها که از حق تعالی حکم صادر نشده کلبی کوید که مشاورت مخصوص بوده با امور محاربه وتعلقات با
کفار فاذا عزمت پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فتوکل علی الله پس توکل کن بر خدای کن نه بر مشورت
ان الله بدرستی که خدای یحب المتوکلین دوست میدارد توکل کنندکان را و توکل حقیقی آنست که چیزی از غیر حق
نه بیند و بغیر او امیدوار نباشد ان ینصرکم الله اکر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد
فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کنندکان بر شما وان یخذلکم واکر فرو کذارد شما را چنانچه در حرب احد وقوع
یافت فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد شما را من بعده بعد از فرو کذاشتن او وعلی الله وبر کرم خدای
فلیتوکل المؤمنون باید که توکل آورند کرویدکان وما کان ونباشد وسزا نبود لنبی مر پیغمبری را ان یغل
انکه خیانت کند در غنیمت بعضی اغنیا صحابه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست میفرمودند که ما را از غنیمت
کهی افتد زیادت از حصه ضعفا چیزی بدهد آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنیمت روا نیست وکویند از
غنیمت بدر کلیمی از قطیفه سرخ ناپیدا شد جمعی سفیه کلیمان را از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید علی الاطلاق
صلوات الله وسلامه علیه کردند وحق تعالی ذمه حبیب خود را خصوصا وذمه جمیع انبیا را از ین خیانت بری
کردانید وفرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکند ومن یغلل وهر که خیانت کند در غنایم یأت بما غل بیاید بانچه
انچه دران خیانت کرده است یا بیارد انچیزی را که دران خیانت کرده بر کردن یوم القیامة روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد

بدان فضیحت یابد کرچه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسن کهنه که قبل از
قسمت برداشته بود نزد حضرت آورده صلی الله علیه وسلم آنحضرت قبول نکرده فرمود که نکاه دار تا در قیامت
بیاری ثم توفی پس تمام داده شود دران روز کل نفس هر تنی را ما کسبت جزاء انچه کرده باشد از خیر وشر
وهم لا یظلمون وایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا افمن اتبع آیا هر که پی روی رضوان الله خشنودی خدای
در ترک غلول باشد یعنی نباشد کمن باء همچون کسی که باز کردید بسخط من الله بخشمی از خدای بسبب خیانت وماویه
جهنم وآرامکاه جای او باشد دوزخ وبئس المصیر وبدجای باز کشتنی است دوزخ هم انبیا واهل امانت که تابع رضای
حق اند درجات خداوندان پایهای بلند یا مر ایشان راست درجها عند الله نزدیک خدای والله بصیر وخدای بیناست
بما یعملون بانچه میکنند مردمان از امانت داری وخیانت کذاری لقد من الله بتحقیق منت نهاد خدای علی المؤمنین
بر کرویدکان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان ایشان رسولا من انفسهم پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان
یتلوا علیهم میخواند برایشان آیاته آیتهای قرآن یا نشانهای توحید ویزکیهم وپاک میکرداند ایشان را از رجس
مقتضیات طبیعت برشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان را میکیرد تا کار ایشان را اصلاح می آرد یا برپاکی
ایشان کواهی میدهد ویعلمهم الکتاب ومی آموزد ایشان را قرآن یا معارف شرعیه والحکمة وحدیث یا معارف
عقلیه وان کانوا وبدرستی که بودند همه مردمان من قبل پیش از بعث رسول لفی ضلال مبین در کمراهی هویدا که
ظاهر حق را می دانستند ونه از باطل دوری می توانستند تنظیم تا بیک بدر ظلمات باطل همه جهان
عالم را مه روشن ونمود حق کرفت اولما اصابتکم آیا هر که رسید بشما مصیبة بلائی یعنی از هزیمت وقتل وجراحت
از اعادی در حال احد قد اصبتم رسیده بودید شما از ایشان مثلیها دو چندان یعنی یافته بودید شما کافران دو برابر
جماعت ایشان در احد هفتاد تن از شما کشته شدند وشما در بدر هفتاد تن را کشته بودید وهفتاد تن را اسیر کرفته بودید
وجود این قلتم کوئید از روی جزع که انی هذا این از کجا بما رسید وما سالم و پیغمبر خدا در میان ماست قل هو
بکو این که شما را بخشی آمد من عند انفسکم هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید واز مدینه بیرون آمدید یا از ترک
مرکز نموده به طلب غنیمت آوردند ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از فتح و غنیمت و هزیمت قدیر
تواناست وما اصابکم وانچه بشما رسید از نکبات وآفات طایع شما یوم التقی الجمعان دران روز که لشکر ابو سفیان
با سپاه مؤمنان روی بر روی آوردند فباذن الله پس امر خدای و بقضا و قدر او بود ولیعلم المؤمنین وتا ببیند خدای
وثبات مؤمنان را ظاهر سازد ولیعلم الذین نافقوا وتا اظهار کند خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند وقیل لهم وکفتند
ابن ابی واصحاب او را در وقت بازکشتن از راه مدینه که تعالوا بیایید در حرب یا مکر دید وجدی تمام قاتلوا فی
سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدای او ادفعوا یا دفع کنید دشمن را بسیار کنان که واجبه قتل وغارت اهل شمایند
دارند قالوا لو نعلم قتالا کفتند که ما را سوء حرب میدانستیم لاتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اکر دانیم
اینجا جنک خواهد بود می آییم اما جنک واقع نخواهد بود و محمد صلی الله علیه وسلم با قریش خود صلح خواهد کرد هم این
منافقان للکفر یومئذ بسوی کفر آن روز که این سخن کفتند اقرب منهم للایمان نزدیکتر اند بسوی ایمان یا با اهل کفر نزدیکترند
در یاری دادن که با اهل ایمان یقولون بافواههم میکویند بدهانهای خود ما لیس فی قلوبهم انچه نیست در دلهای ایشان
یا انکه بزبان می کفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنک واقع شود والله اعلم وخدای داناتر
است بما یکتمون بانچه منافقان می پوشند از حقد وعداوت وحسد کمدت الذین این منافقان آنانکه

کار دروی جهل بجهت قرب جوار قالوا لاخوانهم گفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان خود که احد شهید
شده بودند و قعدوا و حال آنکه ایشان گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال لو اطاعونا
اگر فرمان برداری کردندی آن برادران ما مارا در انصراف از راه و سکون در مساکن خود ما قتلوا کشته نمیشدند
چنانچه ما نشدیم قل بگو ای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از
نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که حذر دفع میکند در کشاف آورده که
در آن روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان مرگ رسید و لا تحسبن الذین و مپندار یا آنانکه بصدق
نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شده اند در راه خدای امواتا که ایشان مردگانند ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که
حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه صحابه را گفت که چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق تعالی
جانهاء ایشانرا در حواصل مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای درختها آشیانه
سازند و از جویهای فردوس آب خورند و بوقت استراحت مقیل ایشان قنادیل زرین باشد در سایه پایه
عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران مارا ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان
بجهاد زیادت گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان نفس بخشای آیت ارزانی فرمود و پدر جابر انصاری رضی الله
عنهما که از شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید
که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان را رجوع ممنوع باشد گفت پس خدایا ازین سعادت حال و نعمت بی زوال که
مرا داده یاران خبر کن این آیه نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم نزدیک
معبود کار خود بدان معنی که هرسال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشانرا نمی خورد یا ایشانرا همیشه ندیدی چون
سایر مردگان یا رد سلام باید ... ستوده زندگان یرزقون روزی داده میشوند از میوهای بهشت
فرحین در حالتی که شادمانند بما آتیهم الله بدانچه چیزی که عطا کرده است خدای بدیشان من فضله از فضل خویش
که آن دولت خشنودی حق است و عطائی ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر گفته که چون جواهر قدسیه از انوار
الوهیت شوق بدید آید ذات ایشان از لمعات معارف ربانی مستنیر گردد تا بدین فرح اشارت باشد پس آنان
بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست و تعجب واقع است بتجلی زیاده از وصول بمقام وصال
و مشرف از فرقت تا از نظر بجمال الوجه الکریم غافل نتوانند بود **نظم** مایه خوشدلی انجاست که دلدار انجاست
میکنم جهد که خود را مگر انجا فکنم و یستبشرون و مسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند بالذین بانانکه هنوز
لم یلحقوا بهم در نرسیده اند بایشان من خلفهم از پس ایشان و امید میدارند که بایشان رسند و در کرامات
بایشان شریک شوند یا شادی ایشان بانست که براحوال اخرویه اخلاف صاحب خود وقوف شده اند یقین
میدانند الا خوف علیهم آنکه هیچ ترس نیست برایشان از انچه در پیش ایشان خواهد آمد ولا هم یحزنون
و نباشند که اندوهناک گردند بمفارقت دنیا و انچه در و بگذارند یستبشرون شادمانی مینمایند بنعمة
من الله برحمتی که فایض شده است از خدای برایشان یعنی ثواب اعمال وفضل و افزونی بران نعمت بقدر
استحقاق باشد و فضل انچه زیادتی بدین به بنده ارزانی دارد وان الله و دیگر فرح دارند شهیدان بانکه خدای لا
یضیع اجر المؤمنین ضایع نکند مزد کار مؤمنان موحد مجاهد الذین آنانکه از روی صدق استجابوا اجابت
کردند لله والرسول مر فرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود که چون ابوسفیان از

احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه وسلم اخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه
بفرمود تا لشکر اسلام از احد بعقب دشمنان بروند و هر که در معرکهٔ احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت
نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند در حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شد شب دوشنبه
آتش بسیار افروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام با حیا و قبائل عرب رسید و دانند که ایشان از عجز و انکسار
نیست حق سبحانه بدین آیت بستاید آنها که اجابت خدا و رسول کردند من بعد ما اصابهم القرح از پس آنکه
رسیده بود ایشانرا جراحتها للذین احسنوا مر آنکسان را که نیکوئی کردند منهم از ایشان بوفاء عهد واتقوا
و بترسیدند از خدای در مخالفت امر پیغمبر اجر عظیم مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان
را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که
آنحضرت بحمراء الاسد آمد و گفتند مراسی دنبال ایشان افتاده از روی حادوی هزیمت بمکه آوردند و ضمنا قافله تجار
یا طایفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد را از هر جا بینید از ما بترسانید و چنان
نمایند که ایشان با لشکر آراسته بازگشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما در میان بربسته آن جماعت در حمراء
الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت الهی مسلمانانرا دریافته هیچ
حال اثر تزلزل بمیان خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزود جواب ایشان بکلمات حسبنا الله ونعم
الوکیل باز دادند و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کنندگان آنانکه از جهت تخویف قال لهم
الناس گفتند مر ایشانرا از مردمان یعنی تجار یا اعراب ان الناس بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا بدرستیکه
مجتمع شده اند و متفق الکلمه گشته لکم برای قتال شما فاخشوهم پس بترسید از آن امکنه ایشان که شما را بان
جماعت طاقت حرب نیست فزادهم پس زیاده کرد این سخن مرمؤمنانرا ایمانا تصدیقی و یقینی در کار خود
تا بترسیدند وقالوا و گفتند حسبنا الله بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده ونعم الوکیل
و نیکو کار گذاریست حضرت ... بعضی ازینات که گذشت و انچه از دست در غزوه بدر صغری نزدد
آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در پایان شعب تعرض کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است
فرمود که در جواب او بگویید چنین باشد دیگر سال که نزدیک موعد رسید ابوسفیان پشیمان شد نعیم بن مسعود
را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که ایشان از عزیمت سفر بدر بازگشت نعیم
بیثرب آمد و هرچند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز
جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود و حضرت با صحابه احد و جمعی دیگر که مجموع هزار یا هزار و پانصد بودند بدر
رفت و هشت روز انجا توقف نمود و بازارها قایم گشت و در معاملات سودها بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام
بدین موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و در بین نقلیات آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود انجا
نعیم باشد و بعضی در تفسیر ناس اول ابوسفیان واتباع او بیند و تتمه حال مؤمنان اینست که فانقلبوا پس بازگشتند
بمقام و وطن از حمراء الاسد بقول اول و از موضع بدر بنعمة باعافیتی تمام یا ثوابی کامل من الله از خدای وفضل
و زیادتی رحمت یا افزونی مال تجارت لم یمسسهم سوء نرسیده مر ایشانرا مکروهی از قتل و هزیمت و جرح بلکه بسلامت
نفقه و برکات باز آمدند واتبعوا رضوان الله و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول والله و خدای
ذو فضل عظیم خداوند فضل بزرگست بدفع شر کافران از مؤمنان انما ذلکم الشیطان جز این نیست که آن تخویف

شیطان بود يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می‌ترساند بدان دوستان خود را یعنی ابو جهل اعراب با اهل قافله یا نعیم می‌گفتند از شیطان
القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر دور کرده شوند و آن سخن شکست کار مسلمانان کرده
فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من در مخالفت امر من إِنْ كُنتُم
مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما تصدیق کنندگان موعد و وعید مرا وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک نکردانند ترا آنانکه
يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می‌شتابند در یاری اهل کفر چون ابی و متابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیدند و از فرود
گذاشتند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَن يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را شَيْئًا چیزی بسبب
مسارعت در کفر يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر ایشان را یعنی ندهد حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره از ثواب
آن جهان وَلَهُمْ و مر ایشان است عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ یعنی بسیار و همیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی
که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بِالْإِيمَانِ بایمان لَن يَضُرُّوا اللَّهَ هرگز زیان نکنند خدا را شَيْئًا چیزی بسبب اشتری
بلکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک که الم آن بدلهای ایشان رسد وَلَا
يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و نپندارند آنکسان که کافر بودند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ که آنچه
ما مهلت میدهیم ایشان را خَيْرٌ لِأَنفُسِهِمْ بهتر است مر نفسهای ایشان را إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشان را
لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و مر ایشان راست عذابی خوار
کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ خدای بر آن نیست لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مؤمنان را عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بر آنچیزی که شما
ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان و سخن استهزا با ایشان در اشکال بلکه مرآت حکمت الهی مقتضی حال شما را بر محک امتحان
زند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمییز یا بجهاد
باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدا در محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سر ایشان که بطریق
وحی سید عالم را صلی الله علیه و سلم معلوم کرده و صحابه بدان اطلاع یابند از جمله سکنات ضمایر اهل نفاق آن بود که
در وقتی که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرموده که امت مرا بصورت و حلیت عرض نمودند بهمان مثابه
که ذرات ذریات را بآدم علیه السلام عرضه نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در وادی
ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد چنین دعوی بلندی میکند ما در حالات دل ما سر لوح او تا امانی
آگه نه است میگوید که علی الیقین با ما یکی که کدام مخلص است و کدام منافق آیه آمد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و خدای نیست که
خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان عَلَى الْغَيْبِ بر سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي
و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران مِن رُسُلِهِ مَن يَشَاءُ از فرستادگان خود هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما ای مؤمنان
بگروید بِاللَّهِ بخدای بر آن وجه که او منفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند
و میشاید که خطاب بکفار یا منافقان باشد وَإِن تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از زیان
از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ پس شما را باشد مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نپندارند آنانکه از دادن آنچه در دست
هست يَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خدای بایشان داده است مِن فَضْلِهِ از فضل
و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَهُم که بخل بهتر است مر ایشان را بَلْ نه چنین است هُوَ شَرٌّ لَهُمْ آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در
دنیا بذهاب برکت از مال و هم در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان
طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کرده اند بان از مال که زکوة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز

چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مالی عطا فرموده است و آنکس اندوخته بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل
و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تلخی زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نکته
سیاه بر زبر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیاتست ابران مار با وی طوق گردن او شود
هر دو کناره دهن وی در دهن او درآید گیرد و زبان تحریش و توبیخ کشاده می‌گوید انا مالك انا کنزك من آن مال توام که در دنیا
بدان لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت باز آن می‌افکندی نظم
گنج بار اندل بعد کن مال را بفکن زجستجوی مال تو مارست در معنی و گنجت اژدهاست وَلِلَّهِ و مر خدای راست مِيرَاثُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان و تنازع
منازعان او را مسلم ماند لمن الملك اليوم لله الواحد القهار محققان گفته اند که میراث در حقیقه چیزی را گویند که بملک
کسی درآید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس مال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتیست
در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوندست و لله ملك السموات والارض چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریتها
او باز رسد و درین سخن اشارتست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن خداست پس بمال دیگری
بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد نظم ای آنکه بخل کرده باشد کنون خود را بوجود مال خرسند کنی
این مال خداست مرحمت کن دروی از امساک بمال دیگری چند کنی وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما میکنید از نفاق و
امساک خَبِيرٌ داناست لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستی که بشنید خدای قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنها که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستی که
خدای درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و مائیم توانگران چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا به پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرود آمد جهودان
گفتند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ زود باشد که
بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند مَا قَالُوا آنچه ایشان گفتند و حقیر بما و فنا را بر خود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ
الْأَنبِيَاءَ و دیگر بنویسیم کشتن پدران ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ و ما بکوئیم ایشان را نزد
مرگ یا بوقت قیام از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده ذَٰلِكَ این چشیدن عذاب شما را بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيكُمْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعل است و اگر نه فاعل ایشانند
و افعال ایشان قتل انبیا بر ده و عبادت عجل و امثال آن وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر این عقوبه بسبب آنست که خدای لَيْسَ
بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نیست ستمکار مر بندگان خود پس چون شما مستحق عذاب آیید از روی عدل شما را معذب میسازد الَّذِينَ
قَالُوا دیگر بشنید قول آنان که گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرد و پیمان فرستاده بما یعنی امر کرده
أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا بوقتی که بیارد بما قربانی که
تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد او را آتش بنی اسرائیل را خوردن قربان حلال نبوده تا در وسط بیت مکشوف السقف نهادندی
و پیغمبران نان در میان خانه ایستاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل در خارج بیت سرها در پیش انداخته
متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بودی که آتشی سفید بی دود با آواز مهیب از آسمان فرود
آمدی و قربان را بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریة مذکور است که هر پیغمبری که بود قربان را بدین
وجه بیاورد حق سبحانه ایشانرا الزام میکند قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ بگو بتحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِن قَبْلِي فرستادگان خدای پیش از
ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن چون عیسی علیه السلام وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدان چیز که گفتید یعنی
قربانی بمعجزه که مدعی شماست چون زکریا و یحیی علیهما السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را یعنی

ذکریا را که صاحب مذبح بود و بسر او یحیی را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که متابعت پیغمبر
صاحب قربان می باید فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کنند ترا ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده
شده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگان که ایشان جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند حجتهای روشن
و معجزهای ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظ زاجره یا احکام شرعیة وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است و زود باشد که اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید
وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز برخاستن از قبور فَمَنْ
زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که او دور کرده شد از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شد به بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگار
شده بمنزل رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری ناپایدار حیات دنیا را
بمتاع تشبیه کرد که خریده در آنجا غرور را بعد داده است که زندگانی دنیا مردم را فریب دهد که بحقیقت آن دانا گردد
معلوم شود که بهیچ نمی ارزد **نظم** در دیده اعتبار خوابیست بد هکذا جای برانیست این منشین ذکر کرم و سرای
شغل مشو ترنج و زد وش لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهای خویش اهل شرک
بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تطاول بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و هر کرا
از ایشان در راه بدست می آمد بانواع تعذیب و تهدید پیش میداشتند حق سبحانه آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا
میشوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَأَنْفُسِكُمْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه
خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
و دیگر بشنوید از آن کسان که شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم
بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم بنسبت خود وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات
ایشان و انتقام حقیقی کذا بدو فَإِنَّ ذَلِكَ پس بدرستی که این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از استوارهای کارهاست در ثبات
و درستی نشانها آن را از حق را یافت وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پیمان آنانکه
أُوتُوا الْكِتَابَ عهد کرده اند ایشان را توریت و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ
هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتابی که در شان محمد است صلی الله علیه و سلم وَلَا تَكْتُمُونَهُ و بنوشند امر پیغمبر
را خصوص جمهور کلید بخطاب بخوانند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنند نعت پیغمبر را و بپوشید فَنَبَذُوهُ پس
بینداختند کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند
یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بر آن بود بهاء اندک نزد مال ماکل و عدد شوتها اسافله بود که هر سال از عوام و سفل
میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که می خرند یعنی بدل می کنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد آنانرا که شادی می باشند بِمَا أَتَوْا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو وَ
يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و دوست میدارند که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود
چیزی پرسید ایشان جواب آن مخفی داشته بنوعی دیگر اظهار کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر داده اند و بآن
اندروغ ایشان از اطاعه استحسان نیز بود و این آیة نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون
پیغمبر باز آمد نزد او اعتذار کشوده توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ پس مپندار ای نبی و ای مومنان ایشان را
بِمَفَازَةٍ که اهل رستگاری اند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت و عذاب دنیا چون قتل و جلاء و ذلت و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ و مر ایشان راست عذابی دردناک که در روز رستخیز بدان رسند وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی سماتها
و زمینها وَاللَّهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ تواناست آورده اند که قریش
از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر بیان کرده اند و از نصاری
اعجاز عیسی علیه السلام سوال کرده احیاء موتی و ابراء مرضی باز گفتند ای محمد ما را از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم
و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته اگر کوه صفا را زر سازی ما را علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه این
آیت فرستاد که ترا طالب آیات وحدانیت إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است وَ
الْأَرْضِ و در آفرینش زمین و آنچه بروی یافت وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان
در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او
لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد که عقلهای ایشان از شوایب حس و وهم صافی باشد دقایق سلیم حقایق آثار را
الَّذِينَ و این اولوا الالباب آنانکه از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد می کنند خدای را قِيَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا
و در وقت نشستن وَعَلَى جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دایم یاد کنند حق را
و پیوسته در دریای محبتش مستغرق مزاحمت شیا کثرت ذکر **نظم** شب و روز هم بجز یاد تو در خاطر نیست
بلکه در خلوت جان غیر ذکر حاضر نیست مراد از ذکر نماز است که بر این هیات سه گونه می کنند بر حسب طاقت
یا ذکر یعنی شکر است بعضی سپاس داری میکنند بر قعدت قیام که قوام سجدت بدانست و بر نعمت قعود که باید
صحت بدانست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دل است که
زیرا که دوام ذکر لسان ممکن نیست اما ذکر دل فتور و قصور بدو نمی باشد پس مرادین ذکر آن صاحب دلانند که مشغول
بذکر دل میباشند دایما در حالتی که قایم اند یعنی متوجه با مر الهی و قاعد اند یعنی از آن ایستاده اند و علی
جنوبهم و بر جانب آنانند که از ارتکاب مناهی را قایند پاسبانانه خدمت متقاعدند بنشاط قربت و علی جنوبهم و اسجدی که اند
در بارگاه وجد و حال بر کنار مانده اند نعم و خرد و خیال **نظم** جهانی که رشتادم بدیده بخلوتگاه وحدت
نه وهم و خرد بر خویش بسته بجز پیوسته مانحو خویش رسته وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند از روی استدلال
فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا از اندیشه ایشان را نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و عجب
بعضی حیوان تا نظر دل ایشان بر خاسته از غیبت محضی بیندها تنعم شهود زبان نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار
مَا خَلَقْتَ هَذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا آفریدنی باطل یا خلق نکرده از عبث و هزل سُبْحَانَكَ
پاکی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فَقِنَا پس نگاه دار ما را بعنایت لطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش
دوزخ رَبَّنَا إِنَّكَ ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بجهنم و در آنجا جاوید
باشد فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که او را خوار گردانیدی بعقوبت وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را از مشرک
و یهود و نصاری و امثال ایشان مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری دهنده که عذاب ایشان دفع سازند رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّنَا
بتحقیق ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندا کننده را که باشکارا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ میخواند خلق را بسوی ایمان
و این منادی محمد است صلی الله علیه و سلم یا قرآن و این ظاهر تر است چه بسیار کس دعوت رسول را صلوات الله
و سلامه علیه در نیافته اند و همه کس از قرآن می شنوند که بجان بیان ندا میکنند أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ بدین وجه که
بگروید به پروردگار خود فَآمَنَّا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم رَبَّنَا ای آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا پس

بیامرز گناهان ما را مراد کبایرست یا مطلق گناهان گذشته وَكَفِّرْ عَنَّا و در گذر از ما و بپوش از ما سَيِّئَاتِنَا بدیهای
ما را مراد صغایرست یا گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را مَعَ الْأَبْرَارِ با نیکان و نیکوکاران رَبَّنَا ای تدبیر کننده و پرورنده
کار ما وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا و بده آنچه ما را وعده کرده عَلَىٰ رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانست
یا آنچه بزبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا از امر شی می‌طلبیم که انبیا را گفته که ما را امر بش خواهند چنانچه
نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات و چنانچه ابرهیم علیه السلام فرموده ربنا اغفر لی ولوالدی
وللمؤمنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم امر کرده که واستغفر لذنبك وللمؤمنین وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
و رسوا مکردان ما را روز رستخیز إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند
که درین آیتهاست از حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و چهار خلیفه بزرگوارش بترتیب واقع شده
حضرت رسالت از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انك
من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا و ذو النورین در
مرتبه رجا طلب غفران کرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی از سر همت روی بطلب موعودات آورد که ربنا وآتنا
ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده بر وایحه رحمت از دیوان عنایت بدین وجه صادر شد
فَاسْتَجَابَ لَهُمْ پس اجابت کرد دعاهای ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بآنکه گفت أَنِّي لَا أُضِيعُ من ضایع نگردانم
عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سید عالم صلی الله علیه
وسلم سوال کردم که هر عاملی را اجری هست این چگونه باشد که مردان مهاجر را بمناقب بسیار یاد کرده و مهاجرات را
از آن نصیبی از ذکر نی فرموده این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن
بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از شما از برخی دیگرند یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن
آنست که شما در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مزد برد ذکورة و انوثت را در آن مدخل نیست فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس
آنان که هجرت کردند از شرک یا اوطان خویش وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت
پیغمبر را آنکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد
سابقان اسلام‌اند چون بلال که او را بضرب و شتم و صهیب که او را بنهب اموال می‌رنجانیدند وَقَاتَلُوا و کارزار
کردند با کفار وَقُتِلُوا و کشته شدند در جهاد این جماعه مهاجران‌اند لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر آینه در گذرانم از ایشان
سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در
زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشان را ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای
وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعندیه و تقیید باسم الله
که دالست بذات با لمجموع صفات نشانه تعظیم ثوابست وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ و خدایست که نیکوئی پاداش
و پاداش نیکو نزدیک وست در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان بعسرت میگذرانیدند
و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که دشمنان دین در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت
حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرموده مراد درویشان‌اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد
ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن کافران فِي الْبِلَادِ در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ
برخورداری اندک است زود زایل شود ثُمَّ پس آنگه که با آخرت روند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ بازگشت ایشان دوزخ باشد

وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنها که بترسیدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار خود و
بمتاع دنیء مغرور نگشتند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشان راست بوستانها بران وجه که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور
آن یا از پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتی
که این بهشتها پیشکش باشد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و
بسیاری از مخلدان دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد هر گاه که بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود
نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد **نظم** توای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت من خواهم بهشت و نعمت دیدار
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ و هر آینه از اهل کتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ کسی هست که میگرود بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بانچه بر شما منزل شده
که قرآنست وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریة است یا انجیل مراد ابن سلام است و اصحاب او
یا نجاشی و اتباع او خَاشِعِينَ لِلَّهِ در حالتی که ترسکاران‌اند یا متواضعان مر خدای را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند بِآيَاتِ اللَّهِ احکام
تورات یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را چنانچه احبار دیگر کنند أُولَٰئِكَ آن گروه مومن خاشع متدین لَهُمْ
أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ
زود حساب است یا سان زودی حساب مؤمنان خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید بر ادای
فرایض یا بر جهاد یا اعدا و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه و اقامه طاعات را شامل باشد وَصَابِرُوا و شکیبائی
نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشید مقاتله
اعدای الله را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان و اسلحه آماده دارند تا اگر کفار از مرز ما
باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نمازیست بعد از نمازی وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بمجاهده نفوس بنهی از هواها و مصابرت
بطاعت مولی و مصابره فرمایند بمراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و قلم نمایید و
مرابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع از ما سوی و تقوی ورزید بمحافظت اسرار با التفات اغیار یا نداشته شوید از وجه
وجود بفناء فی الله و اگر کرد بجهد از فنا بدولت بقا بالله کر بقا خواهی فنا شو کر فنا کمترین چیزی که هم زاید بقاست

سورة النساء مدنية ...

بسم الله الرحمن الرحيم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوا بپرهیزید رَبَّكُمُ
از خشم و عقاب پروردگار خویش الَّذِي آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را با وجود اختلاف
الوان و اشکال و السنه مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم است علیه السلام وَخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن زَوْجَهَا
جفت وی را که حوا است و حوا آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وَبَثَّ و پراکنده کرد و ظاهر
کرد از ایشان مِنْهُمَا از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ
حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بِهِ بآن خدای وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر

بمهربانی پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ و بدرستی که خدای هست و بود و باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بر شما دیده‌بان یعنی بر همه
اقوال و افعال شما مطلع شده هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد
و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی‌باکی از وی شرم دارد نظم هر که مؤمن بود بانکه خدای ❊ حاضر و ناظرست در همه جای ❊
در و دیوار نه حاجب و بواب ❊ نیست در دیدن خدای حجاب ❊ در پس پرده‌های تو بر تو ❊ کی توانی مخالفت او ❊ وَآتُوا الْيَتَامَى
و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیاء ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده‌اید آورده‌اند
که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود در رمه ایشان برده بعوض
گوسفند فربه بر میگرفتند حق سبحانه فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و بدل مکنید مال ناپاک را
بِالطَّيِّبِ بمال پاک خود یعنی جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که
بنسبت شما طیبات وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشان را إِلَى أَمْوَالِكُمْ ابضمه اموالهای خود إِنَّهُ
بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدل آن یا خیانت در آن كَانَ هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ این آیه
در شان یکی از غطفان نازل شد که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بوکالت عم برادر و اموال او متصرف
شده چون پسر بحد بلوغ رسید مال خود از عم طلب نمود داعی آن منع کرد مرافعه ایشان بمحکمه علیه
نبویه افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر سخنان را نیکو داشت تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود
وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَى در اموال یتیمان در صحیح
بخاری از عایشه رضی الله عنها نقل میکند که این آیه در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف
در مال آن صغیره او داشت و میخواست که او را در عقد نکاح آورد و حق خدمت و تعیین کابین جانب جایز باید و
کذا ورد بانواع شفقت او را ترحم نمی‌شد و هیچ کرده طبیعت او بود بغنی او میرسد آیه فرود آمد که اگر بترسید که در تعیین
مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دور باید فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید شما را
مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَى دو دو وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار یعنی مختارید که از اعداد مذکوره هر کدام
خواهید بخواهید فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً پس
اختیار کنید یک زن را أَوْ مَا مَلَكَتْ یا اختیار کنید آنچه ملک شما أَيْمَانُكُمْ یا سریه کنیزان بخرید که مالک آنست
دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست ذَلِكَ این اختیار واحده یا سریه أَدْنَى نزدیکترست أَلَّا تَعُولُوا
بآنکه میل نمانید و انحراف ننمودید از جور نکنید وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید زنانی را که قید نکاح آورده صَدُقَاتِهِنَّ کابینها
ایشان را در حالتی که هست آنها نِحْلَةً هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشنده شده باشان فَإِنْ طِبْنَ پس اگر آن
زنان خوش خوی باشند و ببخشند لَكُمْ مر شما را و بکرد بند عَنْ شَيْءٍ از چیزی مِنْهُ از کابین نَفْسًا از
جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فَكُلُوهُ پس بخورید آنچه را و بکار برید هَنِيئًا سازگار مَرِيئًا خوش گوار
مدارک آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برین وجه تفسیر فرمود که هنی آن بود که در وی گناهی نبود و
آنکه باوی دردی عدیمی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید بسفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمْ مالهای خود را
خطاب با اولیا نسوان و ایتام است و اضافت مال بدیشان جهت تصرف ایشانست در آن یعنی ولایت الَّتِي
جَعَلَ اللَّهُ آن مالها که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور
دین چون حج و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بدهید سفیهان را یعنی

وظیفه مقرر کنید فِيهَا در آن مالها یعنی بکفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید بجامه دهید ایشان را بقدر حال وَقُولُوا
لَهُمْ و بگویید بعد از منع مال مر ایشان را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده چنانکه اگر یتیم باشد گویید این مال از آن
تست و من خزینه دار توام بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنند که دل ایشان را خوش سازد وَابْتَلُوا
الْيَتَامَى بیازمایید یتیمان را که مر ایشان بعقل و تمییز و صیانت اموال حد قابلیت بیع و شری و اگر دانستند بترتیب و تسنیع
و ترتیب امور خانه حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آن هنگام که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس
اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال فَادْفَعُوا
إِلَيْهِمْ پس بدهید بدیشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شما بود وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید ای وصیان مالهای
یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی تعیین کرده باشد وَبِدَارًا و دیگر
آنکه مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید
در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه مبادا بزرگ شوند و مال از شما بستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا
و اولیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت خویشتن را بجای آرد وَمَنْ كَانَ و هر که
باشد از آن طایفه که مال یتیم در دست ایشانست فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم
بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بقدر آنکه اجر سعی اوست فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس چون بدهید و باز
گذارید إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ بدیتیمان مالهای ایشان را فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار ایشان تا نقض مال آید و میانه
جدال خصومت پدید نیاید وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال
ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده‌اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بوده که زنان را و اطفال و مردان
خرد سال را میراث نمیدادند و میگفتند آنکه مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر
غنیمتها در تحت تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه بمدینه هجرت فرمود طریقه
میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی ام کجه بجناب نبوت آمده فرمود که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک
اجابت گفته و مرا زن و سه دختر داده و مال بسیار گذاشته و ابناء عم او بحیطه تصرف در آورده‌اند و مرا و صغیره
محروم و بی‌نوا گذاشته حضرت رسالت ایشان را طلبیده صورت ماجرا تحقیق و ایشان باز دادند ایشان همان قانون
جاهلیت را بعرض آورده خواستند که طریق پدران و اجداد را رونق دهند این آیه آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را که
خرد باشند و اگر بزرگ بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالی که بگذارند مادر و پدر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان
نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز حصه هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب بگذارند
مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِيبًا
بهره مَفْرُوضًا باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مال ارث أُولُو الْقُرْبَى خویشان
که میراث نمی‌برند وَالْيَتَامَى و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسَاكِينُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید
ایشان را چیزی مِنْهُ از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل
تصدق چیزی دهند و گفته‌اند این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُولُوا لَهُمْ
و بگویید بدیشان قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ و باید که بترسند
آنانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعَافًا فرزندان عاجز و ضعیف خَافُوا عَلَيْهِمْ

بترسند بر ایشان از بی نوائی و ضایع شدن یعنی ورثه را باید که با ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت
ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشد بعد از
فوت ایشان بهمان مجلس در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نه هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد
کرد پس آنچه بخود روا ندارند بنسبت دیگران نیز جایز نشمرند ع مپسند بکس آنچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس باید
که از عذاب خدای بترسند ولیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست و درست یعنی عذری
جمیل و وعده نیکو ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جراءت یاکلون اموال الیتامی میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را
ظلما از جهت بیداد و ستم انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در شکمهای خویش آتش را یعنی آتشی
را که ابوهریره رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که حق سبحانه برانگیزد روز
قیامت قومی را که دهانها و بینیهای ایشان آتش زبانه زند صحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی
بینید که حق سبحانه میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر هست که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات
در آید و آتشی که درون او از آن مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین
علامت همه کس بشناسند که آکل اموال یتیمان است پس بدین سخن حمل اکل بظاهر انسب است وسیصلون و زود
باشد که در انداخته شوند خورندگان مال یتیم حصص معلوم نمیخوانند معنی اینست که بزودی در آیند سعیرا در آتشی
افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای تعالی فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان از فریضه
میکرد اند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که للذکر مر مرد را باشد مثل حظ الانثیین
مانند بهره دو زن فان کن پس اگر باشند اولاد میت نساء زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو
فلهن پس مر ایشان را باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه میت گذاشته است وان کانت واحدة و اگر باشد
وارث یک دختر تنها فلها النصف پس مر او راست نصفی از متروکه میت ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد
مر هر یکی را منهما السدس از ایشان حصه شش یک مما ترک از آنچه گذاشته باشد فرزند را ان کان له اگر باشد
مر آن فرزند میت را ولد فرزندی خواه مرد و خواه زن فان لم یکن پس اگر نباشد له ولد مر آن فرزند مرده را فرزندی
وورثه ابواه و میراث برند همین پدر و مادر فلامه الثلث پس مر مادر راست سه یک باشد از مال و چون حصه
کرده با بوین و نصیب ام تعیین فرموده مقرر شد که باقی نصیب ابست فان کان له اخوة پس اگر باشند مر میت
را برادران پدر و مادری یا پدری یا مادری یا بعضی پدری و بعضی مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش
یک از متروکه و این نصیبها که بجهة ورثه مفروض شد بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی که یوصی بها
وصیت کرده شد بدان مخصص بعلوم خواهد بود آنکه موصی بیست است او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه مرده
باشد اباؤکم پدران شما وابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است
و بکار آینده تر لکم مر شما را نفعا از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر
بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال ایشان و مورث داناست پس قطع کرد سهام
مواریث را و مفروض گردانید فریضة فرض کرده شده من الله ثابت از نزدیک خدا ان الله کان بدرستی که خدای
هست علیما دانا بمراتب هر یک از ورثه حکیما حکم کننده در تقدیر سهام ایشان ولکم و مر شما راست ای شوهران
نصف ما ترک ازواجکم نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما ان لم یکن اگر نباشد لهن ولد مر آن زنان را فرزندی خواه

یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مؤنث خواه صلبی و خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هرچند
پایان رود فان کان لهن ولد پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فلکم الربع پس شما را حصه چهار یک
باشد مما ترکن از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست بشما آید که رفت من بعد وصیة از پس وصیتی
که زوجات شما یوصین بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از ادای وامی که در ذمه ایشان ولهن الربع و مر زنان شما راست
چهار یکی مما ترکتم از آنچه شما بگذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه ربع شریک باشند ان لم یکن لکم ولد
اگر نباشد مر شما فرزندی خواه مذکر و خواه مؤنث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فان کان پس اگر باشد لکم ولد
مر شما را فرزند بهر وجه که بود فلهن الثمن پس مر آن زنان راست هشت یکی مما ترکتم از آنچه شما گذاشته اید از اموال من بعد
وصیة از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وان
کان و اگر باشد رجل یورث مردی که از وی میراث میگیرند کلالة کسی که والدین و اولاد ندارد او امرأة یا
زنی بود کلاله وله و مر این مرد یا زن را نیز درین حکم داخل است اخ برادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلکل واحد
پس هر یکی را منهما از این برادر و خواهر السدس شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث
یکسانست فان کانوا پس اگر باشند اولاد ام اکثر من ذلک بیشتر از برادری یا خواهری فهم پس ایشان همه
خواه ذکور و خواه اناث باشند یا مختلط از فریقین شرکاء فی الثلث انبازانند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر
اناث و این میراث بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یوصی بها وصیت کرده شده است
او دین یا پس از ادای دین غیر مضار در حالتی که میت ضرر رساننده نباشد بورثه در وصیت و دین یعنی در وصیت آنکه
از ثلث مال تجاوز ننماید و در دین آنکه اقرار نکند بدین مر کسی که در ذمه او چیزی نداشته باشد وصیة
من الله نگاه دارید وصیتی که هست از نزدیک خدای والله علیم و خدای داناست بنیات شما در نفع و ضرر حلیم
بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه ایشانرا عفو فرماید تلک این احکام که تقدیم یافت از امور
یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حدود الله اندازهای حکم خداست که از آن در نشاید گذشت ومن یطع الله
ورسوله و هر که فرمان برد خدای و رسول او را در احکام یدخله در آرد خدای او را جنات تجری ببوستانهائی که
پیوسته میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که داخلان درین جنات جاوید باشند
در آن وذلک و این ادخال مطیعان را در بهشت بوصف خلود الفوز العظیم رستگاری بزرگست ومن یعص
الله ورسوله و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینه بن حصن فزاری که بمیراث زنان و کودکان راضی نشد
و گفت من میراث نمیدهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی بفرستاد که هر که فرمان خدا و رسول
او نبرد ویتعد حدوده و در گذرد از اندازهای که حلال و حرام و سایر احکام مقرر شده یدخله نارا خدای در آرد او را
در آتشی بوجه انتقام خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن بمذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات
بود وله و مر آن عاصی مستحل را باشد عذاب مهین عذابی خوار کننده واللاتی وان زنان که از جهت متابعت هوای
نفس یاتین الفاحشة بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند من نسائکم از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران
فاستشهدوا پس تمامی حکام شریعت طلب گواه کنید علیهن بر فعل فاحش این زنان اربعة چهار مرد عاقل بالغ منکم
از شما که مؤمنان اند تا بر آن گواهی دهند فان شهدوا پس اگر این چهار تن بر زنا بر ایشان گواهی دهند فامسکوهن فی البیوت
پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها و اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم زنان زانیه برین وجه بود که

ایشانرا در خانها محبوس سازند حَتّٰى يَتَوَفّٰىهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملک الموت را استیفاء ارواح ایشان
کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاصی
یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه پرسیدند
که آن راه کدام است خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مایة جلدة و تغریب عام پس بحکم این حدیث
امساک بموت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند وَالَّذٰنِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند
يَأْتِيٰنِهَا بیایند بفاحشه مِنْكُمْ از شما که مسلمانان اند فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشانرا بزبان و سرزنش و سرکوفت
کنید و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که ایشانرا بدست نیز ایذا باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه
وَأَصْلَحَا و کار خود بصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم
جلد منسوخ شد إِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان
إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللّٰهِ بر خدا است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن ممکن
نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است که يَعْمَلُونَ السُّوٓءَ بدی میکنند بِجَهٰلَةٍ بنادانی و سفاهت فرموده که گناه
مومن بجهل است یعنی نه از روی شک و عناد و جحود است بلکه از روی نادانی که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان
بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس باز گشت مینمایند بحق سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور
موت یا نظر ملک الموت یا در زمان صحت پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان
قریب پیش از مرگ است و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تا بنده که پیش از مرگ بیک نفس
توبه کند ملائکه او را بطریق استحسان گویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و موید این قول است که
حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که ان الله یقبل التوبة عبده ما لم یغرغر یعنی تا وقتی که جان بغرغره نرسد و چون
حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود
نظم
غافل مشو ای عاصی و با درد ندم باش * هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش
فَأُولٰٓئِكَ پس این گروه که سعادت توفیق
یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللّٰهُ توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا
و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده بانچه تایب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول
توبه لِلَّذِينَ مر کسانی را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئٰتِ بدیها میکنند حَتّٰىٓ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد
أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ بیکی از ایشان مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْـٰٔنَ توبه میکنم اکنون این سخن در شان منافقانست
و توبه ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ
يَمُوتُونَ و نه توبه مقبولست مر آنها را که میمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق
روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود نمی دارد فلم یک ینفعهم ایمانهم
لما راوا باسنا أُولٰٓئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر میمیرند أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در
آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که
چون یکی وفات کردی و زوجه او از وی باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی
بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که
متوفی مقرر کرده بوده او را بنکاح در آوردی و الا بشوهری دادی و مهر بجعل او را خود تصرف نمودی یا او را از تزویج

منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراثی که از متوفی بدو رسیده بود بدین کس که او اشتری میبردی و میراث او این
کس ببردی و اگر آن زن قبل از القاء ثوب بعد باهل خود پیوستی وارث متوفی را بر وی دست نبودی و در اول
اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از وی باز ماند پسر ابو قیس
که از زن دیگر داشت کبیشه را بحکم تصرف در آورده با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و نفقه اش آنکه میباید
داد نمیداد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت بموقف عرض رسانید خواجه عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که
بخانه باز گرد و با اضطراب بگذران تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی زنان
مدینه که بدان بلا مبتلا بودند بعینه بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشة ما همه بدستور
کبیشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت از این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیة
فرستاد که يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای گروه مومنان لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَآءَ آنکه میراث گیرید زنانرا
كَرْهًا از روی کراهت و ناخواستن ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بران نمیکند که بطوع و رغبت ایشان ایشانرا
میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوٓا أَوْلٰدَكُمْ خَشْيَةَ
إِمْلٰقٍ چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید ایشانرا از تزویج و گفته اند خطاب
با مردانیست که از زنان خود بتنگ آمده بودند و برای آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشانرا در خانه باز میداشتند حق
سبحانه میفرماید که زنانرا در خانه محبوس مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَآ اٰتَيْتُمُوهُنَّ
بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر إِلَّآ أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ بعمل زشت روشن که بشهود
عدول حضرت بکسی باز خوانند یعنی فاحشه روشن گشته حال ایشانرا و فاحشه درین آیة نشوز است یعنی چون
زن سر باز زند از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی خلع طلب کند و بعضی گفته اند فاحشه زنا است و حکم آن در
جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی
کنید با زنان که مرتکب فواحش نشده اند بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی در قول و فعل و نفقه و مسکن یا بیاموزانید
ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید
بر آن فَعَسٰىٓ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْـًٔا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللّٰهُ و گرداند خدای یا بیافریند در آن
فِيهِ در آن چیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُّمُ و اگر خواهید شما
بواسطه کراهت از صحبت ایشان بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی
مَّكَانَ زَوْجٍ بجای زن دیگر وَاٰتَيْتُمْ و داده باشید إِحْدٰىهُنَّ یکی از زنانرا که داعیه طلاق او دارید قِنطَارًا مال
بسیار بجهت کاوین فَلَا تَأْخُذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُ از آنچه بعد داده اید شَيْـًٔا چیزی نه اندک و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ
آیا میگیرید چیزی از آن زن بُهْتٰنًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُّبِينًا و حرامی ظاهر که هر دو یا بهتان در قول باطل
باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیة آنست که شوهر مهری از برای زن فرض کرده و بعد از آن گواه گرفته
پس چون استرداد آن میکند گویا مدعی آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است وَكَيْفَ
و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت تَأْخُذُونَهُ فرا میستانید مال را از زنان وَقَدْ أَفْضٰى و حال آنکه رسیده
بَعْضُكُمْ إِلٰى بَعْضٍ برخی از شما برخی دیگر افضی کنایت از مباشرت است وَأَخَذْنَ و فرا گرفته اند زنان مِنْكُمْ
از شما در وقت عقد مِّيثٰقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث

آمدن کما سخط الله فی وجوههن بکلمة اقتا آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج پدرها را خود را نکاح میکردند
حق سبحانه از این عمل نهی فرمود و گفت **وَلَا تَنكِحُوا** و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید **مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم** آنراکه بخواسته اند
پدران شما **مِّنَ النِّسَاءِ** از زنان و بنکاح در آورده **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ** مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که از آن معفو
عنه است **إِنَّهُ** بدرستی که نکاح زن پدر **كَانَ** بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم **فَاحِشَةً** علی رشت ناپسندیده
وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مؤمنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد
شدی مقیتی میگفته اند یعنی دشمن داشته شده **وَسَاءَ سَبِيلًا** و بدراهیست که این راه هست و گفته اند مراتب قبح سه
است یکی قبح عقلی و فاحشه عبارت از آنست دوم قبح شرعی و مقت اشارت بدانست سوم قبح عرفی و ساء سبیلا
مشتمل بر آنست **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ** حرام کرده شد بر شما **أُمَّهَاتُكُمْ** نکاح مادران شما و این امومت عموم دارد هر زنی که
نسب رد بدو باز شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و مادر پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از
طرف اناث چون مادر مادر و مادر مادر مادر هر چند باشد حکم مادر دارد در تحریم **وَبَنَاتُكُمْ** و دختران شما و این
نیز عام است هر مردی که نسب او بتو باز گردد از جهت اولاد ذکور یا اناث بیک درجه یا زیادت در بنات داخل
است **وَأَخَوَاتُكُمْ** و خواهران شما هر زنی که با مردی در صلبی بوده باشد یا بر حمی گذشته او خواهر او ست بر نوع
علم باشد پدری و مادری و پدر مادری **وَعَمَّاتُكُمْ** و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا بپدر پدر او هر چند
بالا رود در صلبی بوده یا در رحمی عبور نموده عمه آنکس است و اینجا نیز اطراف ثلثه متصور است یعنی پدری یا
مادری یا مادر پدری **وَخَالَاتُكُمْ** و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا با مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی
استقرار داشته یا بر رحمی گذشته خاله آنکس است و در وجه آن بوجه مذکوره امکان دارد **وَبَنَاتُ الْأَخِ** و دختران
برادران بهر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد ایشان چند آنچه دور شوند همان حکم دارند
وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر از هر وجه که اخیت تحقق یابد و این نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد
ایشانست هر چند پایان روند همان داخل بنات اخت اند **وَأُمَّهَاتُكُمُ** و حرام کرده اند بر شما مادران شما **اللَّاتِي
أَرْضَعْنَكُمْ** آنها که شما را شیر داده اند در مدت رضاعه را مادر میگوید از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را
و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی را که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او را از تزوجه یا ام
ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند **وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ** و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم
و امام مالک رحمهما الله بر آنند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعی و امام
احمد رحمهما الله بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرقه حکم رضاع ثابت نشود **وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ** و مادران زنان شما
و جدات منکوحه از قبل مادر و پدر بنسب و رضاع همین حکم دارند **وَرَبَائِبُكُمُ** و دختران زنان شما **اللَّاتِي فِي
حُجُورِكُم** آن دختران که در کنار تربیت شما بعد ازین می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند
مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي از آن زنانی که **دَخَلْتُم بِهِنَّ** شما با ایشان دخول کرده باشید **فَإِن لَّمْ تَكُونُوا** پس اگر نباشید
شما که بخلوات **دَخَلْتُم بِهِنَّ** در آمده باشید با ایشان این دخول کنایت از مباشرت است **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس
هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب **وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ** و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند **الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ**
آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر
خوانده آنحضرت بود طلاق داده بعقد نکاح در آورد مشرکان را فاش سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این
آیه آمد که حلیلة پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشد **وَأَن تَجْمَعُوا** و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید
بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ** مگر آنچه از پیش گذشته یعنی از نهی و تحریم آن معفو عنه است و بعضی
از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا نام ام یهودا و راحیل
مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بوده **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست **غَفُورًا** آمرزگار آنکسان
که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند **رَّحِيمًا** مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده
تا تأمل در معنی این دو اسم غلسان بی بضاعت را سرمایه تمام است **نظم** سرمایه عاصیان باز امید
غفران تو و رحمت بی غایت تست
الجزء الخامس من الثلثين **وَالْمُحْصَنَاتُ** و حرام کرده شد بر شما شوهر داران
مِنَ النِّسَاءِ از زنان **إِلَّا مَا مَلَكَتْ** مگر آنچه مالک شده **أَيْمَانُكُمْ** دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند
که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بسیار باهل جهاد رسید و از زنانی که شوهران ایشان را بعجب و نسب
می‌شناختیم بقید اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهر دار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران
متردد گشتیم و ایشان را اگرچه مالک یمین بود نه از قبیل محصنات می‌شمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلی
الله و سلامه علیه این آیة نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دار باشند چون بسبب سبی ملک یمین شما شده
تصرف در ایشان حلال است بشرط خروج ایشان از دار الحرب ازواج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی
ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال میدانند **كِتَابَ اللَّهِ** ملازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات یا مصدر مؤکد است یعنی
الکه نوشت خدای نوشتنی **عَلَيْكُمْ** بر شما در محرمات **وَأُحِلَّ لَكُم** و حلال کرده اند بر شما و حفص مجهول خوانده یعنی
آنست که حلال کرده شد بر شما **مَّا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ** آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بحدیث بعضی محرمات ثابت شده
چون نکاح مرأة بر عمه او و خاله او و بر خواهرزاده و برادرزاده او و نکاح مطلقه ثلثه و تحلیل و نکاح معتده
و نکاح امه بر آزاد و تزویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حل
و حرام فرموده پس روا باشد شما را **أَن تَبْتَغُوا** آنکه بطلبید زنانی که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آورید و کابین کنید
بِأَمْوَالِكُم بمالهای خود **مُّحْصِنِينَ** در حالتی که باین تزویج متعفف باشید یعنی دین خود را باین نکاح در پناه آرید **غَيْرَ
مُسَافِحِينَ** و نباشید زناکنندگان **فَمَا اسْتَمْتَعْتُم** پس هر که برخورداری یافته اید **بِهِ** بعد **مِنْهُنَّ** از ایشان بسبب نکاح
فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را **أُجُورَهُنَّ** مهرهای ایشان **فَرِيضَةً** مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله
استمتاع است **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** و هیچ و باکی و گناهی نیست بر شما که از دواج روا باشید **فِيمَا تَرَاضَيْتُم** در آنچه از یکدیگر
راضی شوید **بِهِ** بآن چیز **مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ** از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر
و مرد مهر را آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت
و مفارقت **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا** بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان **حَكِيمًا** محکم کار در مهمات نکاح ایشان
وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هر که استطاعت نیست از شما **طَوْلًا** از روی توانائی و توانگری **أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ**
آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد که مؤمنه را **فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم** پس باید که بخواهد از آنچه مالک است دستهای شما
مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزکان شما که گرویدگان اند **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای داناتر است **بِإِيمَانِكُم** بگرویدن شما و
تفاصیل که میان شما باشد در آن **بَعْضُكُم** برخی از شما که عبید و اما اید **مِّن بَعْضٍ** از برخی دیگر اند یعنی همه نشئت کرده
در آدم یا شما از یکدیگر اید در نسب و همه شما از آدم است علیه السلام **فَانكِحُوهُنَّ** پس بخواهید کنیزکان را **بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ**

بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید کنیزکان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان
بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهر بایشان هم باذن مالکان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که این کنیزکان
نگاه دارنده فرج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان باشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان
به پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و حمزه و حفص بصیغه مجهول خوانند
و معنی آنست که آن هنگام که بجوانی شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم
بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزادی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده و حد زنان آزادی شوهر
صد تازیانه است آن کنیزکان را پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام است امام شافعی رحمه الله میگوید تغریب
کنیزک نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان جلد و نفی جمع نکند مگر برای سیاست و بهمه حال
در زنای عبید و اما رجم نیست ذَلِكَ این نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ نیست مگر برای کسی که ترسد از رنج و مشقت
یعنی از مشقت اگر در زنا افتد مِنْكُمْ از شما که عزبانید وَأَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است
مر شما را و احتیاط نزدیکتر برعایت ولد خود از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد
از نکاح اما رَحِيمٌ مهربانست در رخصت دادن بنکاح کنیزکان يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند
برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آنکسان که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از
شما مراد دین ابرهیم و اسمعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گرداند شما را بتسهیل
انتقال و دفع احمال و تخفیف احکام و مغفرت آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ
درستکار و راستگفتار است در هرچه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه شما را توبه
دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ
الشَّهَوَاتِ پی روی میکنند آرزوهای نفس را أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ
چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال
است با آنکه خاله و عمه حرامند پس که خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل
اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را
منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبک
بار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک
استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه ایشان را اغلال و آصار بسیار بود وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ و آفریده شده
آدمی ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که
از ماء مهین آفریده شده قال تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را از ایشان باز دارد
ندارد یا در سرّا و ضرّا و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند که حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد وی را
بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید
سمت معنی که بر صحیفه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است
من آن ظلوم جهولم که اولم گفتی * چه آید از ضعفای کریم ولا جهال يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب

و ربا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواهی زور القصه بناحق در اموال یکدیگر
تصرف مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ از خشنودی
و خوشدلی هریک از شما که متعاقد اند وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین
خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید چنانکه ساده دلان هند بجهالت
از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود در مهالک و مخاطرات می افکنند یا ارتکاب کاری مکنید که منجر
بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای و ابطال
اعمالی که موجب سخط ربانی است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست بشما ایمانیان رَحِيمًا
مهربان در امر و نهی که بشما فرمود از نهایت رحمتست وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هرکه بکند و بفعل در آید منهیات مذکوره را عُدْوَانًا
از روی تعدی و تجاوز از حد وَظُلْمًا و از جهت ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که درآریم او را نَارًا در آتشی
مراد آتش دوزخ است وَكَانَ ذَلِكَ و هست این در آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان إِنْ تَجْتَنِبُوا
اگر یکسو شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن
نُكَفِّرْ درگذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان خورد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه
و از رمضان تا رمضان وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را مُدْخَلًا كَرِيمًا در موضعی بزرگ و شریف که آن بهشتست
محصل این آیت آنست که هرکه از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جود آنچه بشاید که
حق سبحانه از کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا بعکس علما را در کبایر اختلافست بعضی گفته اند که هر گناهی
که خدای تعالی از آن نهی کرده است کبیره است و گفته اند هرچه ختم آن بآتش باشد چنانچه اذا یا بغضب و لعنت
ما تعلق غضب الله علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن از گناهان صغیره
گویند و انوار فرموده که اقرب اقاویل بحقیقت آنست که کبیره آنست که شارع بران حدی مترتب ساخته یا در باب او
وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده … ذکر کرده است که اگر … از
کبایر که اثبات غیرست وجه وجود ما اقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور قلب و نفس را محو
گردانیم و بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان اثر باقی نباشد و سلیم شما را بمنزلی کریم که حضرت جمع است
نظم
تا یکی در تفرقه سوزی چو شمع * غرقه شو در لجه دریای جمع * در لوامع فرموده که تفرقه عبارت
از آنست که دل را بواسطه تعلق باموری متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی نظم
چون تفرقه دلست حاصل زهمه * دل را بیکی سپار و بگسل زهمه * در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها
بعرض رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن شوبت محرومند و مردان
با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر زنان از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج
نصف نصیب مردان گرفته را حسرت میبرند کاشکی ما را در دایره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد
و نصیب میراث بهره مند میشدیم این آیه آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آنچیزی را که خدای تعالی
افزونی داده بِهِ بدان چیز از مال و جاه بَعْضَكُمْ بعضی را از شما که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر که زنانند لِلرِّجَالِ
نَصِيبٌ مر مردان را بهره ایست مقدر مِمَّا اكْتَسَبُوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را نیز بهره ایست مقدر مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و

از واج پس چون هر یك نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید در نصیب دیگری مپیچید وَسْئَلُوا اللّٰهَ و بخواهید از خدای
و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای هست بِکُلِّ شَيْءٍ عَلِیمًا
بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد و بهر کس دهد چنان باید و چنان شاید
گر مفلس و گر توانگرت گرداند ٭ او مصلحت تو از تو به می داند ٭ در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود می خواندند
و در میراث داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه از آن نهی کرده فرموده که وَلِکُلٍّ و برای هر یك از شما جَعَلْنَا
قرار دادیم مَوَالِيَ عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذارند پدر و مادر
وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیك و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده می کردند و رسم محالفه و معاهده در میان
می آوردند و هر یك از متعاقدین می گفت حربك حربی و سلمك سلمی دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من و تو
از من میراث بری و من از تو قائم من باشی و من عاقله تو و این سخنان را بسر کنند و کدیه ساختند و حلیف را
سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله حکمی از ما حلفنا
دارند که باخذ میراث از یکدیگر بایستند آن حکم الهی در باب میراث فرود آمده و هیچ جا حق معاقدان مذکور نشد این
آیت نازل گشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و آن کسانی که در محالفه بسته اند أَيْمَانُكُمْ دستهای شما اسناد معاقده با یمین
بطریق مجاز است و سبب در این اسناد آنکه متحالفان در وقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید
مر ایشان را نَصِيبَهُمْ بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت بآیت اولوا الارحام منسوخ گشت إِنَّ اللّٰهَ
كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيدًا گواه آورده اند
که حبیبه زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه یا حبیبه زوجه ثابت بن قیس بر طریقه نشوز پیش گرفته با شوهر براهی بیداد
کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم رفته قصه گذشته را بعرض رسانیدند آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر
و دختر متوجه طلب قصاص شده روی براه نهادند و جبرئیل این آیت آورد که اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگذارانند
تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قائم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه پدر و دختر
را آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری و الذی اراد الله خیر مفهوم آیت تفضیل مردانست بر زنان
چه مردان ادب کننده و کار فرماینده زنانند بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بسبب آن چیزی که تفضیل کرده خدای و افزونی داده بَعْضَهُمْ
بعضی از ایشان را که مردانند عَلَى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است
و بجهاد و بکمال صوم و صلوة و بجمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود
و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرف است وَبِمَا أَنْفَقُوا
و دیگر فضیلت داده مردان را بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در
مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمانبرداران اند مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق
ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه دارندگان در غیبت ازواج یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت
بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ بآنکه نگاه داشت خدای مر ایشان را وَاللَّاتِي و آن زنان که تَخَافُونَ میدانید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط
ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گویید مر ایشان را بگمان که دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید
از عظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی با ایشان در یك جامه خواب

مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که نشکند و نخراشد و هیچ عضو را زشت نگرداند
گفته اند وعظ نزدیك خوف نشوز است و هجر بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر
فرمان برند شما را و از لجه مکر و طمع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوا پس مطلبید عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا بر ایشان راه بیدادی
إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيًّا برتر از آنکه ظلم بر ایشان راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه ظلم را
فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری و خلاف میان مرد
و زن فَابْعَثُوا پس برانگیزانید برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا مانع
الضیم بود از جهت زن و نفرت او معلوم کند وَحَكَمًا و داوری دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ
أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند إِنْ يُرِيدَا اگر خواهند
حکمین إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللّٰهُ سازواری افکند خدای بَيْنَهُمَا میان زن و شوهر
إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيمًا دانا بمصالح زوجین خَبِيرًا آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللّٰهَ و بپرستید
خدای را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مگیرید بِهِ شَيْئًا بوی چیزی را از صنم و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر
إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی
وَالْمَسَاكِينِ و با درویشان بصدقات و زکوات وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و با همسایه خویشاوند بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ
الْجُنُبِ و با همسایه بیگانه آنکه خویشی ندارد یا همسایه کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و مطلقا
حق همسایگان اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان در صحیح مسلم روایت انس رضی الله عنه وارد شده
که لا یدخل الجنة عبد لا یأمن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده که هرگاه همسایه را بر تو حقی است که با وی
احسان کنی پس حق همسایه نفس که دلست بطریق اولی که وی تنگنای خواطر متفرقه و خیالات بدیه باز وی
باز داری و با همسایه دل که روح است نیکوئی نمائی و دل را از ساکنی با مکونات و مجاورت با موجودات
منع فرمائی و همسایه روح را که سر است نصیب مراطی شهودات و مجال مکاشفات مانع شوی و از همه سراو
تا کدام ستر به هو معکم غافل نکردی و یقین دانی که ٭ نظم ٭ همسایه و همنشین و همره همه اوست
در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ٭ در انجمن فرق و نهانخانه جمع ٭ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبت دیگر اند
بود که رفیق سفر باشد یا شریك در تعلم علوم یا پیشه و حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او
حق صحبت است و بنا بر آن بر مهربان باشند وَابْنِ السَّبِيلِ و با رهگذریان و مهمانان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان
و پرستاران که در تصرف شما اند إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هر که باشد مُخْتَالًا
خواستی و تکبر که ننگ دارد از ادای حق والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند
فَخُورًا نازنده خود ستاینده که نه حقوق الهی مرعی سازد و نه با احسان با خلق بردارد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ آنانکه
نماید خدای را از آنکه بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود با انصار از روی نصیحت میگفتند مال خود بدین
نهج صرف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندك زمانی باز مانده و محتاج
گردند و مآل کار او معلوم نیست که بچه انجامد میکشید این آیت نازل شد که خدای دوست نمی دارد آنرا که خود بخیل اند
وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخیلی وَيَكْتُمُونَ و می پوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ آنچه خدای بدیشان

داده است مِن فَضلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت است صلوات الله وسلامه علیه که حق
تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریت و آنرا بپوشیدند وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای یهود که عطای
نعت حضرت رسالت پناهی را می پوشند عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ و برای آنان
نیز که بر عداوت رسول صلی الله علیه وسلم يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای
دیدن مردمان و ملاحظهٔ ناموس و اینان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالها
خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود می گوید که برقوم
خود از جهت اغراض و اعراض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ و نمی گروند از روی حقیقت بِاللَّهِ بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامتست وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را دوست
سان فَسَاءَ قَرِينًا پس بد همقادنی که اوست در دنیا و همراهی در آخرت نیز با او خواهد بود قال تعالی فَبِئْسَ
الْقَرِينُ حکیم الهی فرماید **نظم** هر که ابلیسش قرین تو اوست ۞ آن سرا بتر همنشین تو اوست ۞ دوستی جو که جان تو زاید
دند و علم ترا بکار آید ۞ دیو را همنشین خویش مکن ۞ نفس بد را قرین خویش مکن ۞ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر
کافران و چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال
یا تصدیق کردندی وَأَنفَقُوا و نفقه کردندی حق خدا را بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای بدیشان
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِهِمْ بدیشان یا باقوال و افعال و احوال ایشان عَلِيمًا دانا و جزا و فراخور آن
خواهند داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره ذره مورچه
سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بنگرند ظاهر نشود و اشهر آنست که در هیچ لیست که بشعاع
آفتاب که از روزنه در افتد در هوا ظاهر گردد و آنرا چندان وزنی نبود حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم
یعنی نقصان ثواب معینی هم سنگ ذره که خواهد بود و نه بر عقاب مقدر بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که اد
عملکار فرو ... عقد ارزنده ظلم واقع نشود وَإِن تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بنده مؤمن
يُضَاعِفْهَا ثواب آنرا افزون گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او مِن لَّدُنْهُ از نزدیک خود بفضل
و رحمت نه باستحقاق آنکس أَجْرًا عَظِيمًا عطائی بزرگ و نام اجر اجر عطا گفت بجهت آنکه ازاء آنست
و مزید بران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِن كُلِّ أُمَّةٍ از هر
گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود بر افعال و اقوال امت خود گواهی خواهد
داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ برین گروه از امت تو شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان
مؤمنان در لطایف قشیری مذکورست که چون پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع امت ساخته اند شهید امت
نیز خواهد بود و مقررست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود
درو گواهی انبیا آن روز قیامتست يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا
الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول را لَوْ تُسَوَّىٰ آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن
کنند ایشان را چون مردگان مبعوث نکرده ندیا کاشکی ایشان را دو مندانند که خاک شوند چه زمین
بخاک راست شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز مگردید وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ و حال

آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست بجهت عبادت نیست ما مورد بها بلکه نهی است
از ارتکاب سکر که مانع است از اداء عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن عوف رضی الله عنه بشرب
خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند و در میان مستانه ای و بیهوشی صدای اذان شام باسماع صحابهٔ
کرام رسید بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر سوره کافرون حرف لا را در چهار موضع مثبت است
حذف نمود و این آیت نازل شد که در وقت غلبهٔ سکر بنماز نزدیک مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ
آنچه برا که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قوی روحانیه که مقیمان شهودی بر صحیح
جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا
وقتی که از مستی هوا هشیار شوید و دانید که چه می گوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی یناجی ربه
نظم ای که در مستی هستی مانده ۞ وا یاد در خود پرستی مانده ۞ به سر ایوان وحدت کی رسی چون بوده ای [مانده]
وَلَا جُنُبًا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر آنکه در مکان
باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن محل به تیمم نماز توان گذارد دیگر بهیچ وجه روا نباشد
در جنابت نماز گزاردن حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع انست یعنی
جنب در مسجد میایید مگر آنکه راه بران باشد وَإِن كُنتُم و اگر باشید در وقت جنابت مَّرْضَىٰ بیماران مراد
بیماریست که در آن از استعمال آب ترسند أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم یا بیاید یکی از شما مِّنَ الْغَائِطِ
از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را
امام شافعی رضی الله عنه برانست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیهٔ صغیره
وضوء لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله برانند که لمس بشهوت وضو می شکند
و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رضی الله عنه مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی وا انتشار آلت
ناقض وضو می داند بر من تقلید چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید
آب را فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات واقع شده و اشهر غزوه بنی
المصطلق است که بسبب اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند
تا وقت نماز خود را با بیدار سازند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها گم شد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد
تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بردند و او
بخیمه عایشه در آمد و دید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سر در کنار وی نهاده در خوابست صدیق زبان
طعن بصدیقه بگشاد و بسر انگشتان نیز طعنه بر تهیگاه او میزد تا که سید عالم صلوات الله وسلامه علیه
بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت جبرئیل
امین در رسید حکم آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را از اجزای زمین که پاک
باشد و دست بران زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوهِكُمْ بتمام رویهای خویش وَأَيْدِيكُمْ
و بسایید دستهای خود را بدان تا مرفق إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا در گذارنده از شما
تخفیف کننده غَفُورًا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنکه
داده شد ایشان را نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ بهره از علم توریة يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ می خرند گمراهی را یعنی بدل می

کنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بعثت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار نبوی نمودند وَيُرِيدُونَ و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما نیز از راه راست بگردید و گم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناترست بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَلِيًّا دوست شما و متولی امور شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای نَصِيرًا یاری دهنده شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آنکسانی که بدین یهود متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیت رجم یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که زمرهٔ از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه را ایشان تحریف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخن ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَيَقُولُونَ و میگویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار طعنا و اضمار عصینا کردند و حقیقت آنست که بزبان مقال ایشان سمعنا میگفتند و لسان حال ایشان به عصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که غیر شنوده شده باشی این کلمه ذو وجهین است در وی هم مدح دارد و در وی هم ذم و وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد یعنی این کلمه اینست که دشنام داده نشوی مکروهی نباشی و بدین تقدیر دعا له باشد و وجه ذم آنست که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند وَرَاعِنَا این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدح آنکه نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه ذم آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بآنحضرت و گفته اند یهود را شبانی میکرده و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر همه تقدیر این کلمه میگفتند لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالتی که برمی پیچیدند و بیچانیدند سخن بزبانهای خود یعنی تحریف که از برای اهانت بلغت عرب کار انرا برعونت دمی کنند بزبان خود با لسان عرب را از فصاحت و میپیچانیدند بطریق لحن راعینا میگویند و بدان ذم آنحضرت میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که بپیغمبر ایشان منسوب بود بود آن به دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بپیغمبرانی موسی علیه السلام معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ هر آینه این گفتار بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را از استهزا و سیدنا تام و طعن در دین اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر بودی سخن ایشان وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ولیکن رانده است خدای ایشان را از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجادله بالن فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمی گروند ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب ابن اسد طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه می سوگند بخورم بخدای که شما میدانید که این کلام و احکام که از

خالق انام بشما آورده است حق راست و شما در توریه آن را خبر داده اند و بایمان بمر بیشان گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا می دانیم و نه از نعت تو وصفت در آن خبر داریم آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود از قرآن مُصَدِّقًا درحالتی که باور دارنده و تصدیق کننده لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیز را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریة است در اصول دین پس بدان بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا پیش از آنکه محو کنیم روبهای یعنی صورتها را نیست سازیم تا اثر بعضو چشم و بینی و دهان و لب بر وی نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیات قفاهای آن یعنی شکل بعد بر صورت ایشان مبدل سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بقفا منبت سازیم تا روی ایشان بقفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشد و رویهای ایشان بر پس سر بود و این صورتی باشد در غایت زشتی و رسوائی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّا همچنانکه براندیم یا مسخ گردانیدیم أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُولًا بود نی و هر آینه بخواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند بدو و شریک کنند در عبادت او وَيَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ ذَٰلِكَ آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ يَشَاءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان بوسیله عبادت و عرفان امام زاهد رحمه الله فرموده که می آمرزد قبل العقاب هر که را خواهد و بعد العقاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگ که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد چون بعضی از این آیه که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم بدان مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر سبیل ایشان مقرب درگاه میم حق سبحانه ستایشهای ایشان ناپسندیده فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی فضل حضرت يُزَكُّونَ میستایند و ثنا میگویند أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله و احباؤه و یا پاکیزگی و بی گناهی نسبت میدهند چنانکه منقولست که بحر و بن عمرو و نعمان بن ابی اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آوردند و گفتند ای محمد را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی بنهانی گناهان ندارید ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در گناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز محو میکنند و خطیات روز ما را بشب محو میکند حق تعالی فرموده که بر گمان تمام ایشان اعتباری ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعالی يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ پاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق ثنا داند وَلَا يُظْلَمُونَ و این گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد فَتِيلًا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما یا بمقدار فتیله از وسخ که میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان بپاداش مکافات ایشان نخواهد رسید انْظُرْ بنگر ای بینا بجهود که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ برای دروغ تا آنکه گناه شب و روز ما را می آمرزند

وَكَفَىٰ بِهِ بسنده است آن افترا در دروغ ایشان إِثْمًا مُّبِينًا گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون
حکم قتل یا جلاء بنی النضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر
متوطن شدند بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربت با حضرت
پیغمبر و اصحاب او تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش بحرم در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه
باز چسبانیده با یمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بعد از آن
بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از دو فرقه اهل کتاب پرسیدند که طریق مکه زایران حرم را مهمانی میکنیم
و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغولی میداشتیم بعد
از قربت یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بدعت خوانده ما لا
کا نزد شما حد فضل تر بود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است و این شما با النسق تر ابو سفیان گفت
ما بر اعتقاد شما وثوق اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت که بتان قریش بودند
سجده کردند حق سبحانه از معاند و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمی دانی و نمی
نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ بهره از توریة که بواسطه عداوت
مسلمانان يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش راست و گفته اند جبت سحر است و
یهود از آن معتقد بودند و شیطان و ایشان متابعت وی مینمودند و نزد محققان جبت نفس اماره و طاغوت
ارادهای او وَيَقُولُونَ و میگویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد
هَٰؤُلَاءِ این گروه کفار قریش أَهْدَىٰ هادی تر اند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب وی
سَبِيلًا از جهت راه یعنی راه یافته ترند أُولَٰئِكَ آن گروه متعنت متعصب الَّذِينَ آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ
اللَّهُ دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا خدای براند و دور سازد فَلَن تَجِدَ لَهُ
پس نیابی تو مر او را نَصِيرًا یاری که دفع عذاب کند از وی أَمْ لَهُمْ آیا ایشان راست یعنی جهودان را نَصِيبٌ
مِّنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی استفهام است بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان ملک نبوت از غیر
خود منتقل نخواهد شد و بسبب آن متابعت عرب نمیکنند و میگفتند آخر منصب ملک داریم و حکم
کنار [illegible] بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از ملک بهره نیست و اگر بعضا از مال و ملک بهره مند
شوند فَإِذًا پس آنهنگام لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمان را یعنی پیغمبر و اصحاب او را نَقِيرًا باندازه نقیر که
بر پشت دانه خرما است و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با نقیری بنقیری مضایقه
دارند بهنگام درویشی و تنگدستی پیداست که چه چیز بکسی دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد میبرند بر
مردمان یعنی قبایل عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بر آنچه خدای بدیشان داده است مِن فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعث
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت است صلوات الله و سلامه علیه
و بر جمع را بر واحد اطلاق میکنند که جامع باشد آن معنا خصایل چندین را که جمع نشود الا در بسیاری
از مردمان کقوله تعالی ان ابرهیم کان امة و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل
آنست که حق سبحانه مباح کرد او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برین حسد میبرند که اگر او پیغمبر
بودی ازین همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت

و کتابست پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد برند که جد این حضرت نیست فَقَدْ آتَيْنَا
پس بدرستی که ما عطا کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابرهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلم الْكِتَابَ یعنی توریة و
زبور و انجیل وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام وَآتَيْنَاهُم و دادیم ایشان را با وجود نبوت مُّلْكًا عَظِيمًا پادشاهی
بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلم داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چه
بصحت رسید که داود صد زن داشته و سلیمان هزار و سخن تعریض بیهود است که اگر حسد شما بر محمد بواسطه
کثرت ازواج است پس داود و سلیمان علیهما السلم بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد از آل
ابرهیم محمد است صلوات الله علیهما و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت باقیات
تا باشد بلاوانکه فَمِنْهُم پس از یهود مَّنْ آمَنَ کسی بود که ایمان آورد بِهِ بحدیث آل ابرهیم یا بمحمد صلی الله علیه
وَمِنْهُم و از ایشان مَّن صَدَّ کسی هست که اعراض کند عَنْهُ از خبر انبیا در باب ایشان و تصدیق نکرد از روی
از بعث پیغمبر نکرده اند وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِيرًا آتشی فروخته برای عذاب کافران
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنکسانی که حق را بپوشیدند و کافر شدند بِآيَاتِنَا بدلایل وحدت یا بآیات
قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که در آریم ایشان را نَارًا در آتشی و چه آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ
هر گاه پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُم پوستهای ایشان از آتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا
پوستها غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری منقولست که در
هر شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تجوز است کما خلقنا انا [illegible] بحالت اولی باز
آرند پس از تبدیل وصف است نه تبدیل عین و تجدید این حال بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست
ایشان را تازه میسازند لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
خدای هست عَزِيزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيمًا دانا بر عقوبت دهندگان بر وفق
حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آورده اند طاعتها بموافقت فرمان
سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا تحت
مساکن ایشان جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند این مومنان در آن أَبَدًا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر
نباشد لَّهُمْ فِيهَا مر ایشان را باشد در آن بوستانها أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از
جمیع اقذار و ادناس وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند و چون در دیار
عرب حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحت میدانند پس ظل ظلیل کنایت از آسایش و آرامش
بدین نکند [illegible] کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل را
باشد فایده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر
بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال و تغیر و نقص و انتقال مقدس و مبراست نظم
این سایها زوال پذیرند عاقبت ** در سایه کریم که از انتقال نیست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای می فرماید شما را
أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ آنکه ادا کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا باهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه
زمرد و کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب داشت و کلید پیش مادر او بود و عثمان نزد مادر رفت و مادر کلید نمی
داد و میگفت که از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق وراثت بما رسیده عثمان

مبالغه میکرد و سلافه رضا نمیداد و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید تا آخر الامر صدیق و فاروق رضی
الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند و فاروق باواز بلند گفت ای عثمان زودتر بیرون آی که انتظار حضرت از
حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستان که بتم بعدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته
بنزد حضرت آمد و آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله عنه درخواست که یا رسول الله چنانچه
سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید
و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد عباس همان سخن آغاز کرد عثمان خواست که
دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک بستان
بامانة الله القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی رضی الله عنه
پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده و درین حال
جبرئیل این آیت نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری میفرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه
برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان طلبید و گفت خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها منکم
الا ظالم پس عثمان مادام حیات حضرت اختیار فرموده کلید برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن
قوم است و اگرچه حکم باداء امانت درین قضیه مخصوصه نازل شد اما تمام امانات درین حکم داخل است
در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از ادای ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت برآن دارد که امانت عبارت
از وجود مجازی باشد چون وجود ظلال بنسبت با آفتاب بی هیچ اشتباه وجود ظل امانت آفتابست و در وقتی
که آفتاب جلوه گاه تجلی نمود و پرتو اشعه عالم افروز از افق طالع شد بزبان حال میگوید ادوا الامانات الی اهلها
چگونه ظلال متلاشی میگردند و آثار ایشان بکلی محو میشود بر همین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی از برج
التمثیل از افق غنای ذاتی که و الله غنی عن العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه با اهل آن باز میگردد و ندای
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید **نظم** جمله سرها باز بدریا او نهند ملک ملک اوست ملک او را دهید
خصم هر شیر آمد و هر روبه او کل شیء هالک الا وجهه وَإِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید
بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید براستی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ
نیکو چیزیست که شما را بدان پند میدهد یعنی اداء امانات و عدل در حکومات إِنَّ اللَّهَ كَانَ بتحقیق که خدای
هست سَمِيعًا شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانة الله بَصِيرًا بینا بدو مفتاح بوی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در فریضها وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کنید در سنتها وَأُولِي الْأَمْرِ
مِنْكُمْ و طاعت کنید خداوندان امر را از شما امرای مسلمان تا آنکه حضرت پیغمبر در عهد خود تعیین
میفرمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد ولید را بر سریه امیر کرده بجانب سرایا وی فرستاد
جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند بجز یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله
من فرار نمودند و من باستظهار ایمان در منزل خود ماندم اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز
در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنابر وعده وی در خانه خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را
بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و هیچ از آن مردم کسی را نیافتند بجز او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد
خالد آوردند عمار رفع بوی گفت او مسلمانست و بقول وعده من در امان شد خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی را بدون

امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان ایشان خالد و عمار بسیار شد و بحث
بنوبت آمد و صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود
از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برید ولی الامر را یعنی امیر سرایا ثعلبی آورده که
اولو الامر ابوبکر و عمر اند رضی الله عنهما که وزیرین صدق بوده اند و اشارت اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر
و عمر در شان ایشان نافذ شده ابو بکر وراق رحمه الله گفته خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند
یا فقها و علما یا ارباب عقول و آراء و نزد عرفا اولو الامر مشایخ اند و پیران طریقت که بتربیت اهل سلوک اشتغال
مینمایند و سالک را فرمان برداری ایشان لازم است **نظم** هر که بی سر خط فرمان دلیلی ره کند کی بسر منزل شود بی ره رود
هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ
در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ پس باز گردانید از کتاب خدای وَالرَّسُولِ و رجوع کنید با رسول در زمان
حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ میگروید
بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امری متنازع فیه رجوع بخدا
و رسول نمایند ذَٰلِكَ این رجوع خَيْرٌ بهتر است شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که
یهودی را با منافقی خصومت افتاده بجائی که پیش او مرافعه سهم خود کنند بحاکم کشتند یهودی منافق را
بحکم نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود زد که
بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند یهودی ماجرای
دعوی و حکم پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است
که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که این حال برین منوال است اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم می
طلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف
کردند عمر با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را بحضرا افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی
نباشد سزای او این است و برین وجه بایذا رسانید حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عمر را فاروق لقب داد و حق
سبحانه این آیات فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ بسوی آنکسانی که گمان میبرند أَنَّهُمْ
آمَنُوا که ایشان گرویده اند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه پیش از
تو فرستاده اند از کتب انبیا يُرِيدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا آنکه مرافعه کنند إِلَى
الطَّاغُوتِ بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاغی و یاغی است وَقَدْ أُمِرُوا و حال آنکه مامور بوده اند مدعیان ایمان
در وحی مکلفان بفرمان بوده اند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ به آنکه کافر شوند بحکم طاغوت وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و میخواهد دیو دور شده
از رحمت یا سرکشیده از خدمت یعنی ابلیس أَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند ایشان را که مایل طاغوت اند ضَلَالًا بَعِيدًا
گمراهی دور که هرگز از آن بازآمدن نتوانند نمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم تَعَالَوْا
بیایند إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود وَإِلَى الرَّسُولِ و بحکمی که پیغمبر میکند بفرمان او
رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ ببینی منافقان را که از روی عناد يَصُدُّونَ عَنْكَ اعراض میکنند از تو صُدُودًا اعراض کردنی
روی عداوت فَكَيْفَ پس چون باشد و چه خواهند کرد إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد بدیشان مُصِيبَةٌ

عقوبت صدود و اعراض بما قدمت ایدیهم بانچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت وگفته اند مصیبت قتل
فاروق بود مر آن منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند و دیت قتیل خود بطلبند یحلفون
بالله سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس شما با ترافع بدرگاه
عمر رضی الله عنه الا احسانا مگر نیکوئی که بالاحق شود وتوفیقا و تالیف و موافقت که میان الخصمین بدید آید اولئک
آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آنکسانند که خدای میداند ما فی قلوبهم آنچه در دلها
ایشانست از نفاق فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول اعتذار ایشان وعظهم و پند ده مر ایشانرا بر ما عینی
منع کن از نفاق و دروغ وقل لهم و بگوی مر ایشانرا در خلوت فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا
بلیغا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند و آن تهدیدست بقتل یا
بحلول نکال به بدیشان اگر توبه نکنند وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده به بندگان خود الا لیطاع
مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدای ولو انهم و اگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آنهنگام که ستم
کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جاؤک بیایند بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب
آمرزش کردندی از خدای واستغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا
لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا توابا قبول کننده توبه گناهکاران رحیما مهربان بر آمرزش
طلبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آب راهی که هر دو از آن
[illegible] مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که ای
زبیر کشت خود را آب ده پس بگذار تا بزمین همسایه ات رسد حاطب در غضب شد و در وی نهادی سخنی گفت که مضمونش مشتمل
بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه این آیه فرستاد که فلا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند
وربک بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حکم
سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای
خود حرجا شکی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مما قضیت از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا
و گردن بنهند و منقاد شوند حکم ترا تسلیما فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون
زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر
شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه اش و در بین سخن کردن تا بی میداد و روی درهم میکشید یهودی که آنجا
حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء این چه گروه هستند که گواهی دهند برسالت این مرد و حکم او متهم دارند بخدا
سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلم گناهی کرده بودند موسی علیه السلم فرمود که توبه شما آنست
که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مبادرت نمودند تا هفتاد هزار کس کشته شد و بیم
خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلوات الله وسلامه علیه
مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و عبد الله بن مسعود نیز همین گفتند حق سبحانه فرمود که ولو انا و اگر
چنانچه کتبنا علیهم فرض میگردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید
نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند او اخرجوا یا بیرون روید من دیارکم از سراها و منزلها خود چنانچه
بنی اسرائیل بیرون رفتند ما فعلوه نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان چون

قیس ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم ولو انهم و اگر ایشان که منافقانند فعلوا بکردندی ما یوعظون
به آنچه ایشانرا بدان پند میدهند و تکلیف میفرمایند بدان لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشانرا در عاجل
و آجل واشد تثبیتا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان واذا و آن وقت که تثبیت حاصل
شدی ایشانرا در دین ایشان لآتیناهم هر آینه ما بدادیم ایشانرا من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما
مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنتست ولهدیناهم و هر آینه راه بنمودیم ایشانرا صراطا مستقیما راهی راست
که از آن بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول بود صلی الله علیه
وسلم روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد نالان و ضعیف شده و زار و نحیف گشته حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که یا ثوبان ما غیر لونک رنگ ترا چه تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد
گشته گفت یا رسول من زمانی که در جمالت نمی نگرم آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم
نظم
بی لقای دایم جان در زندگانی مشکل است ٭ بی تماشای جمالت شادمانی مشکلست ٭ حالا در اندیشه ام که
بیک اجل در رسد و مفارقت بضرورت اتفاق افتد چه چاره و چه حیله بردارم [illegible] بیستان بیشتم
کن بر تو دیدار تو میسر نشود و سخت تر محنت آنکه در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم
بدانجا که درجه رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری را که صاحب اذان و مستجاب
الدعوة بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک منی
از نفس و مال و عیال و فرزند دوست تری مرا امروز دستاهیله جمال تو شکیبائی ندارم می ترسم از آنکه فردا در بهشت بر
درجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه شکسته
دلان فراق را مژده وصال شادمان ساخته آیه فرستاد که ومن یطع الله هر که فرمان خدای برد در اوامر و نواهی
والرسول و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فاولئک پس آن گروه فرمان برداران باشند در قیامت
مع الذین با آنکسان که انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران و رسل و اولو
العزم نیز داخلند والصدیقین و راست گویان که پیش از همه تصدیق انبیا کرده اند والشهداء و کشتگان راه خدا
مراد شهدای احدند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان والصالحین و شایستگان در احوال
و اعمال و اینها نیز عاملند وحسن و چه نیکو اند اولئک این جماعت رفیقا همنشینان لفظ رفیق بر واحد
و جمیع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از تعیین نبیین حضرت پیغمبر
ماست و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است و شهدا بعمر و عثمان و علی و صالحین سایر صحابه و تلخیص
آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب
نظم
همچو بلبل دوستی گل گزین ٭ تا شوی با خرمن گل همنشین ٭ زاغ چون مردار را شد همنفس ٭ با او مردار خواهد بود
ذلک آن بودن با جماعت مذکوره الفضل من الله افزونی و کرامتیست از خدای وکفی بالله و بسنده است
خدای علیما دانا بمقاصد و نیات یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فراگیرید سلاح
خود را یعنی آماده باشید برای حرب فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات
مختلفه او انفروا جمیعا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحد وان منکم و بدرستی
که از شما لمن لیبطئن کسی هست که درنگ مینماید در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی

ولیس

واصحاب او که دیدو وتا حد تخلف هد دیدند فان اصابتکم پس اگر برسد شما را ای مومنان مصیبة واقعه
چون قتل وهزیمت قال گوید آن سبطی منافق قد انعم الله علی بدرستی که خدای انعام کرد بر من اذ لم اکن چه من نه
بودم معهم با مسلمانان شهیدا حاضر در معرکه قتال ولئن اصابکم واگر برسد شما را فضل من الله نیکوئی زیادت
از خدای چون فتح وغنیمت لیقولن البته گوید آن متخلف از هزیمت کأن لم تکن چنانچه گوئی نبوده بینکم
وبینه میان شما ومیان وی مودة دوستی یعنی خود را دور انداز ده سخن بر وجهی گوید که گویا هرگز
شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده وسخن او این که یا لیتنی کاشکی من کنت معهم بودمی درین غزوه با
مسلمانان فافوز تا پیروزی یافتمی فوزا عظیما پیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی فلیقاتل پس
باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای با دشمنان دین الذین آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا
بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد بالآخرة بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی ومن یقاتل و هر که کارزار
کند فی سبیل الله در راه خدای فیقتل پس کشته گردد بدرجه شهادت رسد او یغلب یا غالب آید و بر دشمن
ظفر کند فسوف نؤتیه زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که صفت
نیابد وما لکم و چیست شما را ای اهل اسلام که بجدی کامل وجهدی تمام لا تقاتلون جهاد نمیکنید و بکارزار
اشتغال نمی نمایید فی سبیل الله در راه فرمان برداری خدای یعنی برای خدای والمستضعفین و برای عاجزان و بیچارگان
که گرفتار در دست کفار اند ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند و کفار ایشان را از هجرت
بمدینه منع کردند من الرجال از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ربیعه و ابو جندل بن
سهیل و امثال ایشان والنساء و از زنان چون ام شریک وغیرها والولدان و از کودکان ابن عباس رضی الله
میفرماید که من و مادر من مستضعفان بودیم از زنان و ولدان الذین و این مستضعفان آنانند که بآن تضرع
یقولون میگویند یعنی دعا میکنند که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه القریة ازین دیه یعنی
مکه الظالم اهلها دیهی که ستمکارند اهل او بسبب شرک که ظلم بغایت بزرگ است ان الشرک لظلم عظیم واجعل لنا
و بساز از برای ما من لدنک از نزدیک خویش ولیا کسی که دوست دار و متولی کار ما باشد واجعل لنا و دیگر بساز
برای ما من لدنک نصیرا از نزد خود یاری و مددکاری که شر عادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب
گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بدیشان فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی فرموده مهمات ایشان سرانجام فرموده و نصیر و حامی برای ایشان
تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت حکومت مکه را بعد داد و یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود
الذین آمنوا آنکسانی که گرویدند بخدا و رسول یقاتلون کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای والذین
کفروا وآنکسانی که کافر شدند از وثنی و یهودی و نصرانی یقاتلون مقاتله مینمایند فی سبیل الطاغوت در راه
شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فقاتلوا پس بکشید ای دوستان حق اولیاء الشیطان دوستان
و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید ان کید الشیطان بدرستی که حیله و وسوسه شیطان
کان ضعیفا سست است و بی قوت زیرا که فریبی است بی بنیاد نه حقیقت و برهان الم تر آیا نظر نکردی الی
الذین بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود
رضی الله عنهم و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که ایذاء و آزار ایشان از حد گذشت

بجانبی قیل لهم گفته شد مر ایشان را که از کارزار با کفار کفوا ایدیکم بازدارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان
الهی در رسد واقیموا الصلوة و برپای دارید نمازها را وآتوا الزکوة و بدهید مستحقان زکوة را فلما کتب پس
آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با کفار اذا فریق
منهم آن وقت گروهی از ایشان یخشون الناس می ترسیدند از جنگ مشرکان کخشیة الله چنان ترسیدنی که
از خدای باید ترسید او اشد خشیة بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد
نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند وقالوا ربنا و گفتند ای پروردگار ما لم کتبت
چرا واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را لولا اخرتنا چرا ما را بازنگذاشتی و فارغ
الی اجل قریب تا اجلی که نزدیکست بمهد کس که این سوال از منافقان صادر شد چندان عجیب نیست و اگر مسلمان
وقوع یافت از روی خوف و بی حیله سخن گفته باشند و باز توبه کرده و قول آنست که قومی از مؤمنان بعد از نزول
آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و صحیح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف
تکلیف داشته نه بر وجه انکار قل بگو ای محمد مر ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که متاع الدنیا بهره دادن تمتع
میگیرید از دنیا قلیل اندکست بجنب آخرت والآخرة و سرای آخرت خیر بهترست از دنیا و فاضلتر لمن اتقی مر
کسی را که بترسد از شرک و از نهی و منکرات ولا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب
جهاد شما کم نخواهد کرد فتیلا بمقدار رشته که بر دانه خرماست بلکه بر وجه استیفاء ثواب مستظهر باشید
و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مترسید اندیشید که هیچ کس را از وی گریختن میسر نیست و در هیچ
پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه اینما تکونوا هر کجا باشید خواه در مکه و خواه در مدینه
یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم واگر باشید فی بروج مشیدة در حصارهای محکم یا در کوشکهای
آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال دریابد شما را که از مرگ چاره نیست نظم
گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند * ور کار تو چون سلسله درهم سازند * هم عاقبت این حجره فانی ترا * گاه اجل
حکیم سنائی دارد نظم چه کنی خانه گل ای نادان * دل من اینجا نکو تو اخوان * چون در آید اجل چه بند چه شاه
وقت چون در رسد چه بام و چه چاه وان تصبهم و اگر برسد منافقان را حسنة نعمتی بسیار مانند فتح یا ظفر بر دشمن
چنانچه در حرب بدر بود یقولوا میگویند هذه این نیکوئی من عند الله از نزدیک خدایست وان تصبهم
سیئة واگر برسد بدیشان بدی یعنی دست تنگی و قحط و هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود یقولوا هذه
گویند این سختی من عندک از نزدیک تست که محمدی و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده در نوا آورده که چون
حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود میوه ها در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود و زخمها روی بگرانی نهاد
منافقان و یهودان این حال را نسبت بقدم سید عالم صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان
میکند که قل کل بگو که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و نعمت و محنت من عند الله از نزدیک خداوند
و بارادت او فما پس چیست و چه حالت لهؤلاء القوم این گروه منافق و یهود را لا یکادون یفقهون
که نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که مشتمل است بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخن
دریابند چون بهایم که می شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشانست که بگویند ما اصابک آنچه برسد
من حسنة از غنیمت و فتح فمن الله پس از فضل خداوندست وما اصابک من سیئة و آنچه برسد از هزیمت

سازند

بقتل اصحاب **من نفسك** پس از نفس تست بعضی معوایت این فرموده اند که ای انسان انچه از نیکوئی بتو رسید از
فضل و کرم خداوند ست و هر بلائی که بتو رسد بسبب گناهان تست **وارسلناك** و فرستادیم ترا **للناس** یعنی
ادمیان **رسولا** فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد سیئه و حسنه بتو کنند **وكفى بالله**
و بسنده است خدای **شهيدا** گواه بر رسالت تو **من يطع الرسول** هرکه فرمان برد رسول را **فقد اطاع الله** پس
بدرستی که فرمان برده باشد خدای را برای انکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمان بردار وی
فرمان بردار حق باشد بحر آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف
بود و کسی که قایم بالله باشد هر اینه خلیفة الله بود پس خلافت حق مران حضرت را ثابت بوده و در هر
معامله که با خلق نموده کما قال و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی و بیشک خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او
میکرده اند کما قال تعالی ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شایبه شبهه طاعت حق
بود **نظم** چون تو گشتی از خود و بر شد ز دست * پس که فرمان این فرمان اوست * ما رمیت فاش گوید بر تو
که نیفکندی تو افکند یو ما * تا تو دیا فکندن نه جز آن حق * فعل فاعل را بود دینی ملحق * عقل بیچاره ندارد وهم بر
جسم بیکجا کننده بندا ... **ومن تولى** و هر که اعراض کند از فرمان تو **فما ارسلناك** پس نفرستادیم ترا **عليهم**
حفيظا بر ایشان نگاهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند
ويقولون و میگویند منافقان در حضور تو **طاعة** ازما فرمان برداری و از تو حکم **فاذا برزوا** پس چون بیرون روند
من عندك از نزدیک تو **بيت طائفة** شب با یکدیگر میگویند گروهی **منهم** از ایشان **غير الذي تقول** غیر انکه روز
با تو میگویند یا میگویند غیر انکه تو با ایشان میگوئی لفظ تقول مناسب تو هست و فاعلش ضمیر عاید بطایفه
یا مخاطب مذکر **والله يكتب** و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای می نویسند **ما**
يبيتون انچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب **فاعرض عنهم** پس روی بگردان از منابعت ایشان که
بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست **وتوكل على الله** و توکل کن بر خدای و کار خود را با او گذار
وكفى بالله و بسنده است خدای **وكيلا** کار ساز امور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات
تو **افلا يتدبرون القرآن** ایا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد
باثار اعجاز که این کلام حق است **ولو كان** و اگر بودی این قرآن **من عند غير الله** از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی
چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است **لوجدوا** هر اینه یافتندی اهل عقل و فهم **فيه اختلافا كثيرا** در و اختلاف
بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی **واذا**
جاءهم و چون بیاید بمنافقان **امر** کاری یعنی خبری یا مهمی **من الامن** از انچه موجب ایمنی باشد چون فتح حضرت
رسالت بر مصالحه قومی یا ظفر اسلام **او الخوف** یا انچه سبب خوف و ترس وهم بود چون اجتماع اعادی یا نکبه
سریه از سرایای مسلمانان **اذاعوا به** فاش کنند انچه را قبل التحقق آنرا و در آن افشا ضرر و فساد ست زیراکه
خبر نیکو سبب تهییج فتنه است میان دشمنان و اهانت ایشان بحرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان
و سبب پریشانی ایشان **ولو ردوه** و اگر باز گردانندی چنین خبر را **الى الرسول** برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح داند
خود اشکارا کردانیدی **والى اولي الامر منهم** و باز گردانیدی بسوی خداوندان کار از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا
لعلمه الذين هر اینه بدانستندی انرا انانکه **يستنبطونه** استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند **منهم** از

پیغمبر و اولوا الامر انکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد **ولولا فضل الله** و اگر نه فضل خدای
بودی **عليكم** بر شما بارسال رسول **ورحمته** و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر ست
با اسلام و رحمت قرآنست که اگر نه برکت اینها بودی **لاتبعتم الشيطان** هر اینه پیروی میکردید شیطان را
الا قليلا مگر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی از وسواس شیطانی ایمن مانده بود و گفته اند قلیل جماعتی اند که
قبل از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقة بن نوفل و قس بن ساعده و بحیرا
راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان **فقاتل** پس تو کارزار کن **في سبيل الله** در راه طاعت
و رضای خدای نزول این آیه در بدر موعود بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عزیمت جنگ کرد و نعیم بن مسعود
مردمانرا از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه نفس را کاره بودند حضرت نبوی فرمود که اگر همه تنها آیم
که می‌بیروم این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند ترا کارزار کفار تو ببرو مقاتله کن **لا تكلف** تکلیف
کرده نشوده تو در جهاد **الا نفسك** مگر بنفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو **وحرض المؤمنين**
و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف **عسى الله ان يكف** شاید که خدای
باز دارد از مؤمنان **بأس الذين كفروا** شدت کارزار انها که کافر شده اند یعنی قریش را انکه ترس در دل ایشان
اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و در موضع بدر نیامد چنانچه در سوره
آل عمران مذکور شد **والله اشد بأسا** و خدای سخت تر ست در هیبت و صولت از قریش **واشد تنكيلا** و سخت
تر در عقوبت و عذاب ایشان **من يشفع** هر که درخواست کند **شفاعة حسنة** درخواستی نیکو که حقی بدان
ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی بدفع کرده **يكن له** باشد مران شفیع را **نصيب منها** بهره
از ثواب ایشان **ومن يشفع** و هر که درخواهد **شفاعة سيئة** درخواستی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود
و ضرری بکسی رسد یا از چیزی باز دارد **يكن له كفل منها** باشد مر او را نصیبی از وبال آن **وكان الله** و هست
خدای **على كل شيء مقيتا** بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز **واذا حييتم**
بتحية و چون تحیت داده شوید بسلام **فحيوا** پس شما نیز تحیت کنید خود را تحیت گوئید **باحسن منها**
نیکوتر از ان تحیت که اگر گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر سلام با رحمت
جمع کند در جواب ان برکاته زیاده کنید **او ردوها** یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیکم
این مقدار فرا ست و انچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط سلام و جواب و اداب آن در جواهر التفسیر
از روی تفصیل مذکور ست و بعضی برانند که اگر مسلم باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم باشد
برد باید کرد بلفظ و علیك **ان الله** بدرستی که خدای **كان على كل شيء** هست بر همه چیزی **حسيبا** حسیب
شما بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد **الله** خدای است که نیست **لا اله الا هو** هیچ معبودی سزای پرستش
نیست مگر او **ليجمعنكم** بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور **الى يوم القيامة** از روز قیامت که برانگیزاند
لا ريب فيه هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع **ومن اصدق** و من کیست صادق‌تر **من الله** از خدای یعنی
از ذات کوی ترا **حديثا** از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقصی است
و خدای از نقص بری است آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای راه طریق پشیمان شده باز گشتند و از اسلام
خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف افتاد بعضی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی

بنفاق ایشان حکم بعفو نمود تا آیة آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان که متوقف شده اید فئتین دو فرقه دو جمع بر آنکه بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان شک پدید آمد این آیت نازل شد که چرا دو گروه شدید بر کفر ایشان اتفاق کنید والله ارکسهم و حال آنکه خدای رد کرد ایشان را بحکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا بانچه عمل کردند و روی از مؤمنان برتافته بکافران پیوستند اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمائید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله و هر که گمراه کرداند خدای فلن تجد پس نیابی تو له سبیلا مر او را راهی بحق ودوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون اگر کافر شوید کما کفروا همچنانکه ایشان شده اند فتکونون سواء تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم اولیاء ایشان دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه رضای خدای هجرتی از غرض و ریا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید شان حیث وجدتموهم هر جا که یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید الا الذین یصلون مگر آنان را که پیوند کنند و بیایند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یعنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان معقود فرموده بود که هر که در جوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد او جاءوکم یا بپیوندند بقومی که آمدند نزد شما حصرت صدورهم و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند ان یقاتلوکم از آنکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند بآنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همچنین که نه عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفا و معاهدان شما فلم یقاتلوکم و کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت و ننهاد خدای لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان و بنی ... که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون ان یأمنوکم میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند ویأمنوا قومهم و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هرگاه که بخوانند ایشان را الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردند بدان رفته فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند ویلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و امان را ویکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم و بکشید شان حیث ثقفتموهم هر جا که بایشان دست یابید واولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم ما شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان بنا بجهت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان وما کان و نسزد و روا نباشد لمؤمن مر مؤمنی را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق الا خطأ مگر

کشتن بخطا ومن قتل مؤمنا خطأ و هر که مؤمنی را بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بروست آزاد کردن بنده مؤمنة گرویده ودیة مسلمة و بروست دیه تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیه را از و عفو فرمایند نزول آیه در شان عیاش بن ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شد از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد و زاری برداشت ابو جهل برادر او و حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون و افسانه باز گردانیدند در مکه دست و پایش بربسته بر آفتاب بینداختند تا از دین اسلام برگردد و حارث بن زید روزی بروی بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش بعد از ایذا و از تکلم کفار ... طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل چرا اقدام نمودی عیاش در غضب شده سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشد ترا بکشم پس عیاش هجرت کرده و تجدید اسلام نمود و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا یافت تنها و بخاطر آن سوگند او را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را با حق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه را بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا این واقع شد و منتظر حکم این آیت فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وهو مؤمن و او مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل است آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیت باهل نباید زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست وان کان من قوم و اگر کشته شده از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمه بود حکم در دیت و کفارت حکم مسلمانانست فدیة مسلمة پس بر قاتل است دیت ادا کرده شده الی اهله با اهل او وتحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بروست روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة و این حکم کرد خدای تا قبول کند توبه دادن شما را و این توبه دادن من الله از خدایست و توفیق اوست وکان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در وجوب دیه و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بجناب رسالت آمده صورت حال بعرض رسانید آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر بدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بموجب شریعت ادا کنید بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با فهری روی بمدینه نهاد و چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و مراد دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیة نازل شد که ومن یقتل و هر که بکشد مؤمنا متعمدا مؤمنی را بعمد و قصد و حلال دانسته کشتن او را فجزاؤه جهنم پس جزای او آتش دوزخست خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن وغضب الله علیه و خشم گرفت خدای برو ولعنه و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش واعد له و آماده ساخت برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ

بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی
از ایشان مسلمان بود قوم دیگر بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان
رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفته که مومنان سلام و زبان بگفتن لا اله الا الله محمد رسول
الله گشاده بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر او تاخت و بضرب شمشیر سرش را بینداخت و هر چه داشت غارت کرده
گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت سید رسید بغایت متالم شد گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یکتائی شرک
تبرا نموده و بیکتائی حضرت حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت
سه نوبت فرمود که فکیف بلا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس
ضرب شمشیر ما بود حضرت فرمود که هلا شققت عن قلبه دل او را چرا شکافته بودی تا دانی که راست میگوید
یا دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه
خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بر رسید و باهستگی تفحص کنید و لا تقولوا و مگوئید لمن القی
الیکم السلم مر کسی که القا کند سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مومنا تو مومن نیستی بلکه بجهت
ایمنی از مال و جان کلمه گفتی تبتغون می طلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم
مرداس است و اگر شما طالب غنیمتید فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتها بسیار است که بدست
شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل پیش از این
یعنی اول که باسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت مینمودید فمن الله علیکم
پس منت نهاد خدای بر شما بآنکه استقامت شما را در دین فتبینوا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در قتل
مومن تعجیل مکنید از روی کار نه چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان ان الله کان
بدرستی که هست خدای بما تعملون بانچه شما میکنید خبیرا دانا لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشستگان
در خانهای خود من المومنین از مومنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز و المجاهدون و جهاد کنندگان
فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و انفسهم و بنفسها
خود که در معرض قتل می آرند و بجنگ برابر نباشند یعنی کسی که در مدینه براحت تن بروی کند با آنکه در معرکه جهاد کند
جانبازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیت فرود آمد و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم گفت
یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا هان زمان آثار وحی بر حضرت ظاهر شد
و بعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر فضل الله فضل نهاد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را
باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود علی القاعدین بر نشستگان بعذر درجة پایه که آن غنیمت است و ظفر
و نام نیکو و کلا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود مباشر اند وعد
الله الحسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بر کار
عمل خواهد بود و فضل الله المجاهدین و تفضیل کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی عذر اجرا
عظیما مزدی بزرگ که آن درجات منه پایها بلند است از خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان
هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو هفتاد سال و مغفرة و آمرزش و رحمة و بخشایش و کان الله غفورا
و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان رحیما مهربان بر ایشان در آنکه یاد بجای ایشان در اخبار آمده

جماعتی از مسلمانان چون قیس بن فاکهه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند چون
روسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند خبر حق
بمسلمانان ایشان فرستاد ان الذین بدرستی آنانکه توفیهم الملئکة جان میستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک
الموت اند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت و در آن وقت فرض بود و بموافقت
با کفار دوران ستوح بود قالوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را فیم کنتم در چه چیز بودید یعنی کار دین و با کدام
طایفه از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان یا مسلمانان قالوا کنا گفتند بودیم ما مستضعفین ضعیفان
و عاجزان فی الارض در زمین مکه و کفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان بتکذیب ایشان الم تکن آیا نبود
ارض الله زمین خدای واسعة گشاده و بسیار فتهاجروا فیها که شما هجرت کنید بطرفی دیگر از آن چنانچه
مهاجران بحبشه و مدینه کردند فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت مأویهم جهنم جای ایشان دوزخ است
و ساءت مصیرا و بد بازگشتیست ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را هست الا المستضعفین
مگر کسانی را که بسبب واقع ضعیف و عاجزند من الرجال از مردان و النساء و زنان و الولدان و کودکان لا یستطیعون
حیلة توانائی چاره سازی ندارند و لا یهتدون سبیلا و نیابند راه بمدینه یا طریق بیرون آمدن از مکه
فاولئک پس آن گروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان لفظ عسی یا لفظ عفو گوئی میکند که
ترک هجرت امر خطیر بوده حتی مضطر ایمن نمی تواند بود و کان الله عفوا و هست خدای عفو کننده از معذوران
غفورا آمرزنده گناهان ایشان و من یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد
در زمین مراغما کثیرا مواضع بسیار یعنی جایگاهها و سعة و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین عمرو
بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت
تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندب بن ضمره بپسران گفت که هر چند
من بیمار و پیرم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن می توانم و راه مدینه میدانم میترسم که ناگاه بر من
اجل در رسد و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد مرا بر همین سریر که خفته ام بر دارید فرزندان
او بفرمان وی استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم رسیدند اثر موت بر جندب ظاهر شد دست راست
خود بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دست دیگر از آن رسول و بیعت میکنم ترا بر انچه
کرده است رسول تو بآن و بیعت کرد و در گذشت و خبر او بمدینه رسیده بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی
اسلام او کامل تر بودی و مزد او بتمام رسیدی حق تعالی آیت فرستاد که و من یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجرا
الی الله و رسوله در حالتی که هجرت کننده باشد بسوی خدا و رسول یعنی برای ایشان ثم یدرکه الموت پس دریابد او را
مرگ در اثناء طریق و بهجرتگاه نرسد فقد وقع اجره پس بدرستی که ثابت گشت مزد او علی الله نزدیک خدای
و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناه آنکسی که در هجرت کرده رحیما مهربان در رسانیدن ثواب او
بحسن نیت و اذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی ان تقصروا
من الصلوة در آنکه کوتاه سازید در نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین
کفروا آنکه شما را بکشند کافران این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان از دشمن
ایمن نبوده اند و حالا بی ترس نیز قصر میباید کرد ان الکافرین بدرستی که کافران کانوا لکم هستند مر شما را

مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ
الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس باید که بایستد
گروهی از ایشان مَعَكَ با تو و نماز بگذارند و گروه دیگر دوری بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا
گیرند اینانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نمازگذارندگان
فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز میگذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک
رکعت بگذارند و بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى و باید که بیایند آن طایفه دیگر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده
اند و پاس میداشته فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بردارند ایشان نیز
حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهائی که بدان حرب میکنند
چون حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ اگر که غافل شوید عَنْ
أَسْلِحَتِكُمْ از سلاحهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ
عَلَيْكُمْ پس حمله آرند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقل است که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و جدال
و قتال را مهیا شده حضرت رسالت فرموده تا لشکر اسلام نیز در مقابله صف بکشیدند و وقت نماز پیشین
در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حایل بود حضرت رسالت با صحابه با قامت نماز
اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز
کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بر کنار شوکت دمار از ایشان بر آوردیم یکی از زمره کفر
آواز داد که این قوم را بعد از این نمازی دیگر هست که در نظر ایشان اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه
داشته در آن وقت بر سر ایشان رانیم و بکام دل دمار از این دشمنان بر آوریم و داد انتقام بستانیم هنوز
وقت نماز صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیة بحضرت رسالت تعلیم
داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهی مفصل شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی
نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ اگر باشد شما را أَذًى مِنْ مَطَرٍ رنجی از باران که گران کرده اسلحه را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى
یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا آنکه بنهید أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را وَخُذُوا
حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات نگاهداشت خود را تا خصم بر سر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب
و محترز باشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ آماده کرده است برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی
خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید
خدا را قِيَامًا در حالت قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَى جُنُوبِكُمْ
و بر پهلوهای خود از زمان که زخم خورده اید و افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خدا است در همه احوال در زاد
المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از خدای قیاماً بوقت تصرف در امور و قعوداً در حال اشتغال
باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبهم و در زمانی که توجه بنام کردید و ثمره الا تخافوا نتیجه چنین خوف
تواند بود نظم هر که اینجا در ترس کم شد هوش او ۞ نشنود جز لا تخافوا گوش او ۞ خایفان را لا تخافوا گشت درس
هر که خوفش نیست چون گوید مترس فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون بیارامید و از خوف ایمن شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس

بگذارید نماز را با تعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مومنان
كِتَابًا مَوْقُوتًا فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف
مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کار زار با ایشان این آیت در غزوه حمراء الاسد واقع شد که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه
میفرماید إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمندان شدید از جراحات فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستی
که کافران نیز دردمند بودند و زخم خورده كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُونَ و شما با وجود الم امید میدارید
مِنَ اللَّهِ از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای
عَلِيمًا دانا بمصالح شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتاده
بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید و قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد میریخت تا خانه
طعمه و طعمه از آنجا نزد یهودی که او را زید بن سمین می گفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده با نشان
در پی آن بخانه طعمه رفت و بعد از طلب و تفتیش طعمه سوگندها یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد و قتاده بر همان خط
که طعمه بخانه یهود برده بود پی برد و جهود را بخیانت بگرفت زید یهودی گفت درع طعمه نزد من نهاد و آن آرد بود و جمعی
بنی سپرده و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه عالیه حضرت نبوی رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه
بودند از خوف رسوائی او خواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن بیرون آید با جهودان آغاز جدل
و خصومت کردند و رای حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نیز بر آن بود که خیانت بر جهود ثابت کرد و مسلمان
از آن خیانت بری باشد همین که آنحضرت قصد عتاب یهود کرد و خیانت که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب
الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی
و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه خدای ترا شناسا کردانید و وحی فرستاد
وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ و مباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکسی که بیگناه است و در مقام دفع جنایت باشی
از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بخیانت یهودی کردی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای
هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَحِيمًا مهربان بروی وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ
از قبل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت او در ساخته اند
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی طعمه
بیان أَثِيمًا گناه کاری مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند
خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار و ضمایر
ایشان از و پنهان نیست پس او سزاوارترست که از و شرم دارند إِذْ يُبَيِّتُونَ آن هنگام که بشب تدبیر و تقدیر
میکنند مَا لَا يَرْضَى آنچه نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنو ظفر در شب با یکدیگر کنکاش و رای
میکردند با آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی
که کافرست التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بدانچه میکنند از تدبیر
مُحِيطًا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ شما اید ای گروه بنی ظفر که از
حمیت جاهلیت جَادَلْتُمْ دفع میکنید از خاینان در دزدی خیانت را بجدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت

نزدکان دنیی فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خصومت کند عنهم یوم القیامة از ایشان
روز قیامت ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاه بان که نگذارند که ایشان را عذاب
کند یا حمایت کند که عذاب از ایشان باز دارد ومن یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بخلق رسد او یظلم
نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت یجد الله یابد خدای را غفورا
آمرزنده گناهان او رحیما مهربان بر وی بفضل خود درین آیت ترغیب فرموده طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار ومن
یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فانما یکسبه پس جز این نیست که می کند
آن عمل را علی نفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نکند وکان الله علیما و هست خدای
بسارق درع حکیما حکم کننده در مجازات او بقطع ید ومن یکسب خطیئة و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا
واقع شود او اثما یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر گردد ثم یرم به پس تهمت نهد بدان گناه بریئا بی گناهی
را چنانچه طعمه بنسبت زید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و مبهوت شوند
بیگناهان واثما مبینا و دیگر حامل شد گناه ظاهر را ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیک بر تو که
وحی فرستاد بتو تا از حقیقت مهم اعلام داد ورحمته و بخشایش او که ترا از قصد [illegible] و تصدیق
طعمه منصرف ساخت لهمت طائفة منهم هر آینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر ان یضلوک باآنکه بگردانند
ترا از حکم راست وما یضلون و در خطا و ضلالت نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید
بدیشانست وما یضرونک من شیء و ترا زیان نمی توانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی وانزل الله
و فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را والحکمة و بیان احکام را وعلمک و دانا گردانید است ترا
ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علم شرایع
حضرت حق و جلال او و شناخت عبودیت نفس و قدر حال و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما
سیکون است که حق سبحانه و تعالی در شب اسری بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه آمده
که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما سیکون وکان فضل الله و هست فضل خدای
علیک بر تو بنبوت عظیما بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله تو نیست لا خیر نیست نیکویی فی کثیر
من نجویهم در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشاوره و تنها کردند در خلاص طعمه و گفته اند
نجوی اسرار متناجیانست یعنی هیچ نیکویی نیست در راز گویان الا من امر مگر از کسی که بفرماید بصدقة
دادن او معروف یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که شرع مستحسن داشته و گفته اند معروف اینجا قرض دادن است
یا دستگیری بیچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان و دفع کدورت از دلهای ایشان ومن یفعل
ذلک و هر که بکند اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای فسوف نؤتیه پس زود باشد
که بدو دهیم او را اجرا عظیما مزدی بزرگ ومن یشاقق الرسول و هر که مخالفت کند با رسول من بعد ما تبین از پس
آنکه ظاهر شد له الهدی مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات ویتبع و پیروی کند غیر
سبیل المؤمنین غیر آن راهی را که مومنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع
ید گریخت بجانب مکه و مرتد شد و آنجا نقب در خانه کسی زد دیوار فرود آمد و در زیر آن باند [illegible] و بار از زیر
دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که از مدینه گریخته و پناه

بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار خزاعه بشام رفت و در منزلی کاروان را
مشغول ساخته بارفاز متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و قولی آنست که از جده
در دریا نشسته بود و کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا
بود و عذاب آخرت آنکه می گوید نوله ما تولی واگذاریم او را دران سرای بانچه دوست میدارد درین سرای که از کفر
و ردت است یعنی او را در دار دنیا با کافران و مرتدان داخل کنیم ونصله جهنم و در آریم او را بدوزخ وساءت مصیرا و بد
بازگشتی است دوزخ ان الله لا یغفر بدرستی که نیامرزد خدای ان یشرک به آنکه شرک آرند بخدای ویغفر ما
دون ذلک و بیامرزد آنچه فروتر است لمن یشاء هر که را خواهد نقل است که درشان پیری بوده است از اعراب که بجناب
نبوت مآب آمده عرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام بدو شرک
نیاورده ام و بجز وی دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات [illegible] نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة
العینی خدا را بگریزم یا عاجز گردانم و حالا مدام پشیمان از گناه و توبه کننده ام [illegible] حال من چگونه می باشد حق
بدین آیت مژده داد که همه گناه ها غیر از شرک را بیامرزد هست ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای فقد
ضل پس هر آینه گمراه شد از حق ضلالا بعیدا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر
میدهد که ان یدعون من دونه نمی پرستند بدون حق تعالی الا اناثا مگر مادگان را بتان را ماده می گوید بواسطه
تانیث اسماء ایشان چون لات و عزی و مناة و همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان می گفتند و در تفسیر
منیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساخته و گفته اند مراد از اناث ملایکه اند بزعم ایشان که می گفتند
فرشتگان دختران خدا اند وان یدعون و نمی پرستند الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان بردار
یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لعنه الله براند است خدای او را و دور کرده از رحمت
وقال و گفت شیطان لاتخذن من عبادک هر آینه بگیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که از بعث
النار که یکی از هزار [illegible] در حدیث آمده ولاضلنهم
و ایشان را گمراه میکنم از طریق حق ولامنینهم و در دل اندازم ایشان را و در چشم ایشان آمال باطله
را چون طول حیات یا آخر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب ولامرنهم و می
فرمایم ایشان را فلیبتکن پس ببرند و بشکافند آذان الانعام گوشهای چهارپایان را و آنچه خدای حلال ساخته
حرام می کردانند [illegible] و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده
بیاید ولامرنهم و هر آینه می فرمایم ایشان را فلیغیرن پس تغییر میدهند خلق الله آفریده خدای را بصورت یا صفت
چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر [illegible] دست و پای و مراد
تغییر فطرت الله است یعنی اسلام یا استعمال الجوارح و قوی در ما سوی الله ومن یتخذ الشیطان و هر که فرا گیرد شیطان را
ولیا من دون الله دوستی بجز خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا
مبینا زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود که بهشت بود یا زیان کند بفوات هست
بحصول دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشان را شیطان بانچه وفا نکند ویمنیهم و در دل اندازد ایشان را چیزی
که نیابند وما یعدهم الشیطان و وعده نمی دهد ایشان را شیطان الا غرورا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند و آنچه
مشتمل بر ضرر است اولئک آن گروه که پرستند بتان و متابع شیطان اند ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ است

ولا یجدون عنها محیصا و نیابند از دوزخ محیصا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات
و عملهای پسندیده کردند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشان را جنات تجری ببوستانها که میرود من تحتها الانهار از
زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن ابدا تاکید است بعضی هستند وعد
الله وعده کرده خدای وعده کردنی و راست کرده سخن خود را حقا راست کردنی ومن اصدق و کیست راست تر من الله
قیلا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند
یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل
گشته و در بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ
کتب شما پس ما ببهشت سزاوارتریم آیت آمد که لیس بامانیکم آنچه خدای وعده کرده از ثواب یافته نشود بآرزو
نمای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی
هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید تا از که ریاض بهشت آید نظم بآرزو و هوس بر نیاید این پیچ
با آب دیده و خون جگر تواند بود من یعمل سوءا هر که بعمل آرد کاری بد را یجز به جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا
این حکم عام است همه عاملان را آورده اند که چون آیت فرود آمد صحابه متالم گشتند ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفت یا رسول الله کیف الصلاح بعد هذه الایة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد هیچکس از کردار بد
خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که نه بیمار میشوی و نه اندوهناک
میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه فرمود که هو ذالک آن جزاء اینست و در تیسیر فرموده که
حضرت صلوات الله و سلامه علیه بعد از این سخن فرمود که ای ابو بکر تو و اصحاب تو و مؤمنان را جزای گناه
در دنیا دهند تا بخدای رسید و شما را هیچ گناهی نبوده دیگران را جزاهای ایشان جمع کنند و در روز قیامت بدیشان
رسانند و حسن بصری رضی الله عنه می گوید که عمل سوء شرک است بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید ولا یجد و نمی یابد عامل
سوء له برای نفس خود من دون الله جز خدای ولیا دوستداری که مدد بجهد ساند ولا نصیرا و نه یاری که از
عذابش برهاند ومن یعمل من الصالحات و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من
ذکر او انثی از مرد و زن وهو مؤمن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئک پس آن گروه عمل
کنندگان یدخلون الجنة در آورده شوند ببهشت و حفص بصیغهٔ معلوم میخواند یعنی در آیند بجنت ولا یظلمون
وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیزی از ثواب ایشان کم نشود ومن احسن
دینا و کیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم وجهه از آنکه خالص کردانید نفس خود را لله برای خدای یا بدل کرد
روی خود را در سجود حق تعالی وهو محسن و حال آنکه او آینده است به نیکوئیها و ترک کننده بدیها واتبع
و پیروی کرد ملة ابرهیم دین ابرهیم را حنیفا در حالتی که ابرهیم را این پی روی مایل است از همه دینها بدین
اسلام واتخذ الله و فرا گرفت خدای ابرهیم خلیلا ابرهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی
که مشابه است بکرامات دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه قحط پدید
آمد و چون مردم همواره از موائد خلیل فواید یافته بودند درین سال بجهت جوع پیشتر رجوع نمودند بجا
ابرهیم علیه السلام داشت با ایشان ایثار کرد و همین که انبارها تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی
که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بمصر رسید آن دوست گفت در ولایت ما نیز

از قحط و غلا ظاهر شده و اگر چه فی الواقع ابرهیم علیه السلم این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می
توانستی نمود اما شنیده ایم که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و بحکم عزیزی و ساحت جبلی میخواهد که از طعام
بر ایشان صرف کند القصه گندم بجای نمانند ابرهیم علیه السلم نداد و بهانه نیز نیافتند بضرورت باز گشتند و ایشان را
شرم آمد که شتران خالی بشهر در آرند چه بسی گدایان و بی نوایان چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر طعام
فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم بخانه آمدند ابرهیم از این حال
متکدر شده روی بمسجد نهاد و در آن حال ساره زوجهٔ ابرهیم در خواب بود بیدار شد جوالها بدید خرم و
خوش دل شده سر یکی را بگشاد آرد دید در غایت سفیدی و پاکی بفرمود تا از آن خمیر کردند و نان پختند
بعیال و اطفال و درویشان دادند چون ابرهیم از مسجد باز آمد بوی نان بمشام او رسید که این نانها
گفت از نزدیک دوست مصری تو ابرهیم علیه السلم فرمود که این از نزدیک دوست من الله است خدای بدین جهت ویرا
دوست گرفت بعد از آن گفته اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذی الجلال و این مقام ابرهیمی
بود لا جرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای محب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدیست لا جرم بحبیب
مسمی گشت و از نتیجه است که ذکر خلت بظاهر فرموده که واتخذ الله ابرهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نموده که فاتبعونی
یحببکم الله و درین معنی گفته اند نظم عجب نیست که محبوب جهانی تو بلطف * عجب آنست که محبوب تو محبوب باشند
خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانهٔ هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک
خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده لا جرم
نظرگاه خلیل بود که نری ابرهیم ملکوت السموات قدمگاه حبیب کردانیدند که دنی فتدلی نظم
خلیل از خیل ایشان ساخت * [illegible] ولله ما فی السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانها
بود وما فی الارض و آنچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وکان الله
و هست خدای بکل شیء محیطا همه چیزها احاطه کننده از روی علم و قدرت ویستفتونک و طلب فتوی می کنند
از تو فی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه [illegible] عینیه بن حصن که دختر او خواست
نصف مال میدهی و ما نیز درهم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قل الله یفتیکم بگو که خدای فتوی
میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیهن در باب ایشان وما یتلی علیکم و دیگر فتوی میدهد آنچه خوانده میشود بر شما
فی الکتاب در قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتی آنانکه لا تؤتونهن نمیدهید ایشان را ما کتب
لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وترغبون و رغبت میکنید ان تنکحوهن آنکه بخواهید ایشان را
اگر جمیله باشند و مالهای ایشان را بخورید والمستضعفین و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان
من الولدان از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهید وان تقوموا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمائید للیتامی
برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل و راستی وما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نیکوئی در باب
یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدای هست به علیما بآن دانا و برآن جزا خواهد داد
در اسباب نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی بود و زن بسبب تعلق دل بفرزندان بفراق او رضا نمی داد
و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا بیچاره می رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج
که میخواست که او را طلاق دهد همی گفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد

كه وَإِنِ امْرَأَةٌ واگر زنی خَافَتْ بداند و دریابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدن از صحبت او أَوْ إِعْرَاضًا یا روی
گردانیدن از مجالست و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست برایشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در آنکه بصلح سازند با
یکدیگر صُلْحًا بصلحی یعنی آشتی کنند با آنکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت خود بزن دیگر بخشد و مرد نیز حقوق خدمت
قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت و این سبب آن بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داده و او بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتی که
سید عالم برسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت نمای بمن بخدا سوگند که دوستی مردان در دل من نمانده
لیکن میخواهم که در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله عنها می بخشم حضرت بوی رجعت
فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه رضی الله عنها می بود و این آیه در قصه وی نازل شد وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ
و حاضر آورده اند نفسها را ببخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی و از آنست که هر یك از زوجین در مسامحت در وقت
بخل می بودند وَإِنْ تُحْسِنُوا و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا و نمی توانید
کسانی که زیاده از یك دارید أَنْ تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل
آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذرست و لهذا حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه با آنکه در قسم
میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل می فرمود می گفت خدایا این قسمت من است در آن چیزی که من مالك آنم از صحبت
و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالك آنی و من نیستم یعنی در دوستی یعنی جنانچه عایشه را رضی الله عنها از همه
ازواج دوستر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید بران فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ
الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل یا آنکه مرضیه است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که
گر چنین باشد فَتَذَرُوهَا پس بگذارید آن دیگری را كَالْمُعَلَّقَةِ مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه
باشد و نه شوهر دار وَإِنْ تُصْلِحُوا و اگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از ناسودن زنان در زمان گذشته وَتَتَّقُوا و بپرهیزید
از مثل این عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان ماضی رَحِيمًا
مهربان بتوفیق طاعت در زمان مستقبل وَإِنْ يَتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هر یك از ایشان از صاحب او بطلاق يُغْنِ اللَّهُ
كُلًّا بی نیاز کرداند خدای هر یکی را مِنْ سَعَتِهِ از وجود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یك
را بآلی بدید آرد وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود حَكِيمًا محکم کار در روا داشتن
احکام وَلِلَّهِ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از
کوائن سفلی وَلَقَدْ وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنان را که داده اند کتاب مِنْ
قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری و انبیا را نیز که قبل از ایشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت
میکنیم یعنی میفرمائیم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ بآنکه بپرهیزید از شرك وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که
خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوك اویند
پس بکفر و معصیت شما ضرری بکبریا جناب او نرسد چنانچه با ایمان و طاعت شما منتفع نمیشود وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای
بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده در ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نگویند
وَلِلَّهِ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در

در زمینها بود از ارکان و موالید و جز آن وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کار فرمای مهمات بندگان إِنْ
يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد خدای ببرد شما را و فانی گرداند أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و بیارد و ایجاد
دیگران که فرمان بردارتر باشند چون این آیت نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم دست مبارك بر پشت
سلمان زد و گفت ایشان قوم این اند یعنی پارسیان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى ذَلِكَ برین ایجاد و اعدام قَدِيرًا
توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای چنانچه مجاهد ستمکار از کار جهاد
جز غنیمت نخواهد فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیك خدایست ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت
و آن شریف است پس چرا طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند و اگر باشرف مایل گردد
خس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی سبیل برای خدا جهاد کند و او را آخرت جهاد نرسد و غنیمت دنیوی
در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد غنیمت دنیوی نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در ذیل
آنست وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده قولها بَصِيرًا بیننده همه فعلها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان
كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنید در اداء مراسم عدالت شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشید
گواهان برای خدای یعنی اداء شهادت کنید براستی وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ و اگر چه بر نفس شما باشد که گواهی بر نفس خود دانست
که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی را بر
جدم حقیست و من بران گواهم مرا بادا شهادت فرمانی و شهادت الا دوستی و افلاس جدم این آیت نازل شد
که گواهی باز مگیرید اگر چه بر نفس شما باشد أَوِ الْوَالِدَيْنِ یا پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیك إِنْ يَكُنْ اگر باشد
مشهود علیه یا هر یك از مشهود له و مشهود علیه غَنِيًّا توانگر أَوْ فَقِيرًا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام
مکنید و بفقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا پس خدای سزاوارترست بتوانگر و درویش و اگر
دانستی که شهادت برایشان یا برای ایشان مصلحت نیست حکم نفرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى پس شما متابعت هوای
نفس مکنید أَنْ تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانها را خود را از گواهی دادن أَوْ تُعْرِضُوا یا
اعراض کنید از اداء آن و بپوشید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید از عدل
و میل خَبِيرًا دانا و شما را بران مکافات خواهد بود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروهی که ایمان آورده اید خطاب با سلام آنست
یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و بعقل و بموسی و عزیر و توریة و بدیگر پیغمبران و کتب
و بعضی ایمان نداریم و میگویند خطاب با کافران بتر بیشتر با مسلمانان دایمی گویند ای کسانی که ایمان آورده اید و زبان
آمِنُوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میگوید ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید بدل و مومنان اهل کتاب را
میگوید ایمان آورده اند ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافران را میفرماید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان
آرید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمدست صلی الله علیه وسلم وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بدان کتابی که خدای فرو فرستاد
عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و بدان کتابها که فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند
کای کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق
ایمان آرید از روی تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست که گفته اند
یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارتست بآنکه در مطالعه العیون نفی این وجود بشری باید کرد و اثبات واجب الوجود جل
ذکره میباید نمود شعر وجودك ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطایفه جنید قدس سره منقولست که فرموده

که پنجاه سال است که دم ایمان آورده ام و دم ایمان تازه کردم و هنوز در آنم **نظم** دم بیهوده حق زدن محض کفر است
بخود مشغول گشتن کفر راه است ۞ تا هرچه کشد بند بهستی ۞ سوی ظلمت سرای خود پرستی ۞ خودی کفرست خودخواهی
که جز حق در حقیقت نیست موجود **ومن یکفر بالله** و هر که کافر شود بخدای **وملائکته** و بفرشتگان او **وکتبه**
و بکتابهای او **ورسله** و بفرستادگان او **والیوم الآخر** و بروز رستخیز **فقد ضل** پس بدرستی که گمراه شد **ضلالا**
بعیدا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود **ان الذین آمنوا** بدرستی که آنانکه ایمان آوردند
بموسی علیه السلام یعنی یهود **ثم کفروا** پس کافر شدند بپرستیدن گوساله **ثم آمنوا** پس باز ایمان آوردند و توبه
کردند **ثم کفروا** پس کافر شدند بعیسی علیه السلام **ثم ازدادوا کفرا** پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار
محمد صلی الله علیه و سلم **لم یکن الله لیغفر لهم** نیست خدای که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست
و خدای دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و طغیانست **ولا لیهدیهم** و نیست که راه نماید ایشانرا **سبیلا** راهی که
بحق باشد **بشر المنافقین** بشارت منافقانرا بر سبیل تهکم است یا خبر کن بجای بشارت **بان لهم** باینکه ایشانراست
عذابا الیما دردناک **الذین** و منافقان آنانند که **یتخذون الکافرین** میگیرند کافرانرا **اولیاء من دون المؤمنین** دوستان
بدون مومنان **ایبتغون** آیا می طلبند **عندهم العزة** نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوة **فان العزة**
پس بدرستی که عزت **لله جمیعا** مر خدای راست همه هر کرا عزت دهد سزد و دوستانرا نیز عزت داده
که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین **وقد نزل علیکم** و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مومنان **فی الکتاب** در
قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن منشینید و مخالطت مکنید و آن آیة
اینست که و اذا رایت الذین یخوضون الآیه اینجا در مدینه کافرانرا میفرماید بیکو بید خدای در قرآن فرستاده بود که
ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید **آیات الله** آیتهای خدا را از قرآن که **یکفر بها** کفر آورده شود بدان **ویستهزأ**
بها و استهزا کرده شود بدان **فلا تقعدوا معهم** پس منشینید با کافران مستهزیان **حتی یخوضوا** تا وقتی که خوض
کنند و شروع نمایند **فی حدیث غیره** در سخنی غیر استهزا **انکم اذا** بدرستی که باشید آن هنگام که نشست و مخالطت
کنید با ایشان **مثلهم** مانند ایشان در گناه زیرا که قادر بودید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی بودید
بصحبت ایشان **ان الله جامع المنافقین** بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست **والکافرین** و ناگرویدگان **فی جهنم**
در دوزخ **جمیعا** همه ایشانرا **الذین یتربصون** آنانکه انتظار میبرند **بکم** بشما وقوع تحقیق را **فان کان لکم** پس
اگر واقع شود شما را **فتح من الله** فتحی و نصرتی از نزدیک خدای **قالوا** گفتند منافقان مر شما را **الم نکن** آیا نبودیم
معکم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید **وان کان** و اگر بود **للکافرین نصیب** مر کافرانرا
بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان **قالوا** گفتند مر کافرانرا **الم نستحوذ علیکم** نه غالب و مستولی بودیم بر شما و
توانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم **ونمنعکم** و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم **من المؤمنین** از
مومنان بانکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و بخیانت کفتیم که ایشان دل شکسته شدند تا شما غالب شدید
پس ما را در غنایم خود شریک سازید **فالله یحکم بینکم** پس خدای حکم کند ای مومنان میان شما و منافقان **یوم القیامة**
روز رستخیز که کسی را غیر او دعوی حکومت نباشد **ولن یجعل الله** و نگرداند خدای و ندهد **للکافرین** مر کافرانرا
علی المؤمنین بر مومنان در روز قیامت **سبیلا** حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مومنان
دستی **ان المنافقین** بدرستی که منافقان **یخادعون الله** مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفاء کفر

وهو خادعهم و خدای جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آن چنانست که روز قیامت ایشانرا نوری دهند
چنانچه مومنانرا داده اند و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و پیش روی خود را بصراط بگذرند و نور منافقان
منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند **واذا قاموا** و چون برخیزند منافقان **الی الصلوة** بسوی نماز **قاموا**
کسالی برخیزند کاهلان و گران جانان مانند کسی که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ایشانرا دید نماز بگذارند و اگر نه ترک میکنند **یراؤن الناس** می نمایند خود را بمومنان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان
مومنانند **ولا یذکرون الله** و یاد نمیکنند خدا را **الا قلیلا** مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان
دارند و بی دل بجنبت یا ذکر دل اندکست در قوت القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص
است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیوی و هرچه درست بغایت اندک و مختصرست و ذکر خدا از همه
بزرگترست ولذکر الله اکبر و منافقان بازی کنند **مذبذبین** در حالتی که مترددند و متحیر اند **بین ذلک** میان کفر و ایمان
لا الی هؤلاء نه بگروه مومنان تند تا ایشانرا باشد هرچه ایشانراست **ولا الی هؤلاء** و نه با کافرانند تا بر ایشان باشد هرچه بر
ایشانست **ومن یضلل الله** و هرکرا خدا گمراه سازد **فلن تجد له سبیلا** پس تو نیابی مرو را راهی بحق و صواب **یا ایها الذین**
آمنوا ای گروه مومنان **لا تتخذوا الکافرین** مگیرید کافرانرا **اولیاء من دون المؤمنین** دوستان بیرون مومنان که این عمل
منافقانست که با دوستان خدا دوستی کنند **اتریدون** آیا میخواهید **ان تجعلوا لله** آنکه بدهید خدایرا **علیکم** بر عقاب
خود **سلطانا مبینا** حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت خدا لاشک است **ان المنافقین** بدرستی
که منافقان **فی الدرک الاسفل من النار** در طبقه زیر ترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت
آنکه ایشان بدل کافرند و کفر را بمکر و استهزا با اسلام جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا
بدوزخ حکم شود و بدرکه اول که در لبه بود مالک گوید یا نار خذیهم آتش گوید حکم ما بر ذاتست و زبان ایشان بکلمه
جاری بوده هرچند مجاهدی کفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بهمین منوال در هر درکه آتش از
احراق اباکند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه حکم ما بر دلست نه بر زبان بیایید تا اندرون دلهای ایشان در آیید
و هیچ مدد ایشان جز شرک نباشد آتش در ایشان بجهد و ابدالآباد در عذاب مانند **ولن تجد لهم** و نیابی
تو مر ایشانرا **نصیرا** یاری که حمایت نماید ایشانرا از آن درکه بیرون آرد همه منافقان در این عذاب بخواهند
بود **الا الذین تابوا** مگر آنانکه توبه کنند از نفاق **واصلحوا** و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان
واعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر **واخلصوا دینهم** و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را
لله برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق **فاولئک** پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام
و اخلاص موصوفند **مع المؤمنین** با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای **وسوف یؤت الله المؤمنین**
و زود باشد که بدهد خدای مومنانرا **اجرا عظیما** مزدی بزرگ تا ایشان با ایشان شریک باشند **ما یفعل الله بعذابکم**
چه میکند خدای یعنی بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را **ان شکرتم** اگر شکر گوئید و در برابر نعمتها بردارید **وآمنتم**
و تصدیق کنید بوحدانیت ما و نبوت محمد ایمان یابد و نه آنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر **وکان الله شاکرا**
و هست خدای ثواب دهنده شاکرانرا **علیما** دانا بحقوق شکر و ایمان الجزء السادس من اجزاء الثلثین
لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن **بالسوء من القول** بسخن بد **الا من ظلم** مگر آشکارا کردن کسیکه بدو ستم
کرده اند چه او را روا است که نکوهش ظالم کند یا از وی تظلم نماید گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام

نداند الا کسی زبان شکایت کشوده هرجا می رسید ازین معنی آن قوم شکایت می کرد صحابه او را بدان شکایت عتاب کردند این آیت نازل شد در رخصت او که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است وکان الله سمیعا و هست خدا شنوا مر سخن مظلوم علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت او تخفوه یا پنهان بجای آرید آنرا او تعفوا یا عفو کنید عن سوء از بدی که شما را شکایت از آن روا باشد فان الله کان پس بدرستی که خدای هست عفوا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بانتقام از ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان در بیان این آیت تحریض مظلومانست بعفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم داد ندا در ساخت آن در کذرند ان الذین یکفرون بالله بتحقیق و بیقین آنها که کافر شوند بخدای ورسله و به پیغمبران او ویریدون ان یفرقوا و می خواهند آنکه جدائی افکنند بین الله ورسله میان خدا و رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران ویقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران ونکفر ببعض و کافر می شویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که می گفتند ایمان داریم بموسی وعزیر و کافریم بعیسی و محمد صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم ویریدون ان یتخذوا و می خواهند آنکه فرا گیرند بین ذلک سبیلا میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدای درست نمی شود مگر بتصدیق رسل همه اولئک آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی می طلبند هم الکافرون ایشان کافرانند حقا بکفری محقق شده یعنی کامل اند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راهست معتبر و معتد به نیست واعتدنا للکافرین و آماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین آمنوا و کسانی که ایمان آوردند بالله بخدای ورسله و به پیغمبران او ولم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اولئک آن گروه که مومنان حقیقی اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه مغایبه خواند یعنی خدا بدهد اجورهم مزدهای ایشان را که وعده داده است وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رحیما مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست می گوئی که پیغمبری یکجا کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد این آیت آمد که یسئلک اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی جهود می خواهند ان تنزل علیهم آنکه فرود آری بر ایشان کتابا من السماء کتابی از آسمان بیکجا چون تورات یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرو می آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود دست اجابت نیافت وحق سبحانه تسلیه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که ازین سوال ایشان ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که آبای گروه ازیشان درخواستند از موسی علیه السلام اکبر من ذلک بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا پس گفتند ارنا الله جهرة بنمای ما را خدای را عیان فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب دیدار است در دنیا ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسی و بدادیم موسی را سلطانا مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان را و ایشان فرمان بردند و قبول نمودند ورفعنا فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم بسبب آنکه پیمان را قبول کنند و ایشان پیمان را بعد از قبول بشکستند

وقلنا لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشان را بزبان یوشع که در آئید بدروازه شهر ایلیا سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید و ایشان ازین حکم اباء کردند وقلنا لهم و گفتیم ایشان را بزبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد در مگذرید فی السبت در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند واخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وکفرهم بآیات الله و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریة و قرآن وقتلهم الانبیاء و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف و دیگر گفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده و بعلم کسی محتاج نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و فهم سخن محمد میکنیم تا در درونه جنانست که می گویند بل طبع الله علیها بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند الا قلیلا مگر اندکی چون عبدالله بن سلام رضی الله عنه و یاران او و این ایمان اندک غیر معتبر وبکفرهم و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام وقولهم علی مریم و دیگر گفتن ایشان نسبت بمریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بود وقولهم و دیگر بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح عیسی بن مریم عیسی پسر مریم را رسول الله فرستاده خدای را وصف خدایست مرعیسی را نه قول یهود وما قتلوه و نکشتند او را وما صلبوه و بردار نکردند او را ولکن شبه لهم ولیکن شبیه شد بر ایشان مقتول که شبیه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاده بود این قصه در سوره آل عمران گذشت وان الذین اختلفوا و بدرستی آنها که اختلاف کردند فیه در شان عیسی لفی شک منه هر آینه در گمان بودند از قتل او چه سبقی که مهتر خود را بر او میجستند که این عیسی است بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است یار ما کجاست و بعضی گفتند اند شبه عیسی بر روی یهودا بیش بود و دیگر که پای او را ما نستند و مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا ما لهم به نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او من علم دانشی الا اتباع الظن مگر آنکه از روی گمان میگفتند وما قتلوه یقینا و نکشتند عیسی را بیقین بل رفعه الله الیه بلکه خدای او را برداشته و بمحل کرامت برده وکان الله عزیزا و هست خدا غالب آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حکیما حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در رفع عیسی علیه السلام وان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب یکی الا لیؤمنن به مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام قبل موته پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین باشد آنگه متوفی گردد و مومنان بر وی نماز گذارند ویوم القیمة و در روز قیامت یکون باشد عیسی علیه السلام علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن الله گفته اند فبظلم من الذین هادوا پس بستمی که واقع شد از آنها که متدین بدین یهودیت اند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان طیبات احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید وبصدهم عن سبیل الله و دیگر بازداشتن و منع کردن ایشان از راه

خدای كبيرا بسیار تا از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و با مردمان گفتند که
با او ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست وأخذهم الربوا و دیگر گرفتن ایشان ربوا را وقد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده
اند از آن خذ بواد در توریه وأكلهم أموال الناس و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل برشوت و غصب
و سایر وجوه محرمه وأعتدنا و آماده کرده ایم للكافرين منهم برای کافران از بنی اسرائیل عذابا أليما عذابی مشتمل بالم
بسیار لكن الراسخون في العلم لیکن راسخان علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و با اخلاص بدو عمل کنند منهم از
اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او والمؤمنون و مومنان از مهاجر و انصار يؤمنون بما أنزل إليك ایمان می آرند
آنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وما أنزل من قبلك و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی کتب آلهی
والمقيمين الصلوة و ایمان می آرند بگذارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده
والمؤتون الزكوة و دهندگان زکوة والمؤمنون بالله و ایمان آرندگان بخدای واليوم الآخر و بروز آخر که قیامت است أولئك
آن گروه که متصدق و مصدق اند سنؤتيهم زود باشد که بدهیم ایشان را أجرا عظيما مزدی بزرگ که آن دولت و لقا
و سعادت لقا باشد إنا أوحينا إليك بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو كما أوحينا إلى نوح همچنانکه وحی کرده ایم
بنوح که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که شرک از ایم کرد امت او بدعای او هلاک شدند او بود بعضی گفته
اند که این سخن جواب اهل کتابست که میگفتند که کتابی یکبار بیار تا حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچون نوح
است والنبيين من بعده و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلم وأوحينا و وحی کردیم إلى إبراهيم
وإسماعيل وإسحاق ويعقوب والأسباط و فرزندان یعقوب وعيسى وأيوب ويونس وهارون وسليمان و تخصیص
این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین من بعده داخل اند بجهت تعظیم و تفضیل است چه ابرهیم اول اولی العزمست
و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وآتينا داود و عطا کردیم داود را زبورا کتابی که
نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای آلهی و خالی اند کنا او امر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلم همان شریعت
توریة بود ورسلا و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن قد قصصناهم عليك نام برده ایم و قصه ایشان بتو خوانده ایم
من قبل پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر و غیر ایشان ورسلا لم نقصصهم
عليك و رسولانی که خبر ایشان بر تو فرستاده ایم و نام ایشان ظاهر نکرده ایم وكلم الله موسى و سخن گفت خدای
با موسی تكليما سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب درجاتست و اگر این تکلیم با موسی بر خدوة طور بود
با حضرت پیغمبر ما در غرفه نور بود فأوحى إلى عبده ما أوحى ازان کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و بین درحرم
عارف هم کامل جز بتعلیم محمدی صلی الله علیه وسلم اطلاع نیافت نظم موسی بطور با کریمه سخن گفت با خدای
بالای عرش با یلطوف محمد ست و فرستادیم رسلا پیغمبران را مبشرين مژده دهندگان مر اهل ایمان را ومنذرين
و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را لئلا يكون تا نباشد للناس مر مردمان را على الله حجة بر خدا حجتی بعد الرسل
بعد از فرستادن رسولان یعنی نگوینده که ما را پیغمبر نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وكان الله عزيزا
و هست خدای غالب بر آنچه خواست از فرستادن رسل حكيما محکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت و رعایت
حکمت فرموده در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای مکه جمعی بخدمت سید مختار
علیه الصلوة و السلام آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آئین تو سؤال کرده ایم و از نبوت و کتاب تو
استفسار نموده ایم ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود

مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آمدند سید عالم فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان
گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیت آمد که ایشان گواهی نمی دهند لكن الله يشهد لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین
نبوت تو میکند بما أنزل إليك بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآنست معجز ایست روشن و دلالت کند بر نبوت تو
أنزله فرو فرستاده قرآن را بعلمه ملتبس بعلم خاص بدو و آن علم استعمال قرآن بر نظم که عاجز آیند از اتیان بمثل
آن ارباب بلاغت والملائكة يشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو وكفى بالله شهيدا و بسنده
است خدا گواه بر آن إن الذين كفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وصدوا عن سبيل الله و باز
داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد صلوات الله و سلامه علیه و تغییر آن قد ضلوا هر آینه گمراه شدند
ضلالا بعيدا گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند إن الذين كفروا بتحقیق آنانکه
بپوشیدند حق را وظلموا و ستم کردند بمحمد صلی الله علیه وسلم بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق
لم يكن الله ليغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشان را ولا ليهديهم و نه راه نماید ایشان را طريقا راهی إلا طريق جهنم
مگر راهی بدوزخ یعنی بدوزخ روند باشند خالدين فيها أبدا جاویدان در همیشه ساکن وكان ذلك و هست
این حکم بدخول و خلود ایشان در دوزخ على الله يسيرا بر خدای آسان يا أيها الناس ای مردمان قد جاءكم الرسول
بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق بسخن درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن من ربكم از نزد پروردگار شما
فآمنوا پس بگروید بدو خيرا لكم گرویدنی که آن به باشد وإن تكفروا و اگر کافر شوید فإن لله پس بدرستی که
مر خدا راست ما في السموات والأرض آنچه در آسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان
شما سود نخواهد یافت وكان الله و هست خدای عليما دانا باحوال شما حكيما حکم کننده در باب شما يا أهل الكتاب
خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لا تغلوا في دينكم غلو مکنید در دین خود چه یهود دایم میگویند در حق
نیکو هیچ عیسی بخوردن نمایند تا حدی که او را ابن الفاحشه گویند و ترسایان را میفرماید که در جانب ستایش عیسی غالی شوید
بدان مثابه که او را ابن الله خوانید ولا تقولوا على الله و مگوئید کدام شما مگوئید بر خدای إلا الحق مگر آنچه راست باشد
و راست آنست که عیسی منزه بر آنست که نسبند إنما المسيح عيسى ابن مريم جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم است
رسول الله فرستاده خدای وكلمته و کلمه او که نشه اند او را از کلمه اشارت بتوقع فرزند بیشه مادرش ألقاها
برسانیدن کلمه را خدای إلى مريم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وروح منه و دیگر عیسی خداوند حقیقت
حاصل شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فآمنوا بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با
ترسایانست خاصه ولا تقولوا ثلثة و مگوئید که خدایان سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که الله سه
اند الله و عیسی و مریم و بر حق برای آن بودند که الله عبارتست از سه جنبه اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن
یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس عبارت را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه میفرماید انتهوا باز ایستید
از تثلیث خيرا لكم باز ایستادنی که آن خیر شما باشد إنما الله جز این نیست که خدای إله واحد خداوندیست
یگانه در ذات خود که متعدد ذات بهیچ وجه از وجوه و مطلق نیست سبحانه پاک است از آن میکنم او را أن يكون له ولد
آنکه او را فرزندی باشد له ما في السموات وما في الأرض مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است همه مخلوق او و بنده مخلوق
مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس اهل سموات و زمین او را فرزند نبود وكفى بالله وكيلا و بسنده است
خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید

وخدای خود قایم است بحفظ اسباب کافی است مر مستغنی از یار و مدد کار در خبر است که نصارای نجران گفتند ای محمد
چرا عیسی را عیب میکنی حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که چه چیز میکویید شان او که شما از او عیب میکنید گفتند
تو میکویی که او بندهٔ خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد و هیچ کس از او عیب نشمرد
موافق قول آنحضرت آیت آمد که لن یستنکف المسیح ننگ ندارد عیسی و تعظیم ننمودند ان یکون عبدا لله
از آنکه بنده باشد مر خدای را بوجه عبودیت و انکه بعض ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز
میکند که ولا الملائکة المقربون و نه از بندگی او عار دارند فرشتگانی که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده
که اینها حاملان عرش اند و دیگران گفته که کروبیان اند بحوالی عرش ومن یستنکف و هر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش
خدای ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم الیه پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی کلفا را بسوی خود
جمیعا همه ایشان را تا جزا و مکافات بدیشان رساند فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات و اما آنکسانی که از پرستش
حق استنکاف و استکبار کرده اند فیعذبهم پس عذاب کند ایشان را عذابا الیما بعذابی دردناک ولا یجدون لهم
ونیابند مر ایشان را من دون الله بجز خدای ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری یا ایها الناس
ای آدمیان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی و دلیلی از جنس پروردگار شما که آن محمد است صلی
الله علیه و سلم با معجزات او یا دین اسلام وانزلنا الیکم و فرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری ظاهر که قرآنست
فاما الذین آمنوا بالله پس آنها که ایمان آوردند بخدای واعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بجوید او
از وسوسهٔ شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشان را فی رحمة منه در ثوابی که از وی بازاء ایمان
ایشان مقرر شده وفضل و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان ویهدیهم الیه و بنماید ایشان را بجزوی یا بجهة وعده
کرده صراطا مستقیما راه راست که آن اسلام است و طاعت در دنیا و راه بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه
که گفت من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه و سلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین
و ولد ندارم مرا خواهری چند هست و بیس الحدود چگونه برایشان قسمت کنم این آیت نازل شد که یستفتونک طلب حکم میکنند از تو
در میراث کلاله قل الله یفتیکم بگو که خدای حکم میکند فی الکلالة در میراث کلاله ان امرؤ هلک اگر مردی بمیرد چنان مردی که
لیس له ولد نباشد مر او را فرزندی یعنی پسر چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمیکند از میراث وله اخت و مر او را
خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس آن خواهر راست نیمه آنچه بگذارد از مال وهو و آن مرد یرثها میراث میگیرد از خواهر ان
لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر را فرزندی اگر مراد میراث همهٔ مال است آن فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث و الا مراد
مذکر است بعد مؤنث حجب برادر نمی کند فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فلهما الثلثان پس ایشانراست دو
ثلث مما ترک از آنچه گذاشته است وان کانوا اخوة و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رجالا ونساء مردان
و زنان فللذکر پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهرهٔ دو مؤنث یبین الله بیان میکند خدای احکام
میراث را لکم برای شما ان تضلوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست است برای کراهت آنکه گمراه
گردید والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها در مصالح عباد از محیا و ممات علیم داناست

سورة المائدة مدنية [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اوفوا
وفا کنید بالعقود بعهدها که با یکدیگر میکنید بعقود شرعیه چون عقد نکاح و عقد شرکت و عقد بیع و امثال آن احلت
لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان که از ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز
یا جانوران وحشی چون آهو و نخچیر و گاو کوهی و گورخر یا اجنه که از بطون بیرون آید الا ما یتلی علیکم مگر
آنکه خوانده خواهد شد در همین سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة الآیة غیر محلی الصید نه چنانکه حلال دارنده
باشید صید را وانتم حرم و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد
و از او صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است ان الله بدرستی که خدای یحکم حکم کند در حلال و حرام ما یرید
آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج را
یا نشانه دین حق را آورده اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و بسفاهت و ناپاکی و جهالت ...
در عرب شهرتی داشت بمدینت پیغمبر آمد و گفت ای محمد ما را بچه چیز دعوت میکنی حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه فرمود که بآنکه خدای را یکی دانند و برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوات و ادای زکوة مواظبت
نمایند حطیم گفت انچه فرمودی نیکوست و اما مرا امرائی اند که بی ایشان بقطع هیچ امری اقدام نمیکنم
با ایشان در میان نهم که دلپذیر بود دین ترا قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد
که بزبان شیطان سخن گوید که فردا بیرون رفت ... پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه را بغارت برد
که در نواحی مدینه غارت کرد و در عام القضیة که رسول صلی الله علیه و سلم با صحابه بعمرة القضا توجه فرموده بودند
چون به تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را تقلید کرده
بر سم هدیه بکعبه میبرد صحابه خواستند که شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این
عمل از شما لایق نباشد این آیه آمد که حرمت شعائر مشکنید ولا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در وی ولا
الهدی و نه هدی را که نامزد کعبه باشد ولا القلائد و نه خداوندان قلاده ها را از هدی و قلاده چیزی بود که در
گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند ولا آمین البیت الحرام
و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند یبتغون میطلبند قاصدان فضلا من ربهم اگر مؤمنان باشند
زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت و کفار نیز طلبند مگر روزی ورضوانا و میطلبند مؤمنان خشنودی خدای
و کفار اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که رضوان حج است واذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید
فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم و بر آن ندارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار قریش ان
صدوکم برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد بگذرید
و انتقام آن خواهید که قصد اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از
احرام بیرون آیید که فرا رابهدی و قلاید امان نیست وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکویی که متابعت
امرست یا پیروی سنت والتقوی و پرهیزکاری و مخالفت هوا ولا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی که ترک
فرمانست یا کفر والعدوان و بر ستمکاری یا اتباع بدعت واتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدای ان الله شدید العقاب
بدرستی که خدای سخت عقوبت است بر نافرمانان حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مرداری که بی آنکه روح
از وی بذبح از بدن او رفته باشد والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک با همه اجزای آن از شحم و عظم و غیر آن

وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وآنچه آواز برداشته باشند بنام غیر خدا بر آن در وقت ذبح او مراد ذبیحه کفارست که بنام لات
وعزی وغیر آن میکشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ ودیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خفه
میکردند تا میمرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ وآنچه بچوب وسنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ وآنچه از بلندی افتاده
باشد ومرده یا در چاهی افتاده بمیرد وَالنَّطِيحَةُ وآنچه شاخ زده باشد او را دیگری ومرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ وباقی آنچه
او را خورده باشد درنده ومرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را ودر وی زندگی باشد بمقداری
مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ ودیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند
بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام وآن سیصد وشصت سنگ بوده بیرامون حرم که اهل جاهلیت
تعظیم آن بجای می آورده اند وبر آن قربان میکرده و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و بدین تقدیر علی بمعنی
لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا وان نیز حرام است که طلب قسمت کنید
بِالْأَزْلَامِ بتیرهاء اقداح باید دانست که عرب را سه تیر بوده بی پر وپیکان که آن را ازلام واقداح میگفته اند در جاهلیت
رهنی اقتادی بجمع بدانها کردندی وابن سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بوده می سپرده اند بر یکی امرنی ربی نوشته
بوده که امرنی ربی وبر دیگری نهانی ربی وسیوم آنکه را منیح گفتندی وازو کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم
کاری کردی نزدیک مجاور هبل آمدی وهدیه آوردی ودست در آن خریطه کرده سهمی بیرون آوردی اگر
نوشته بودی که امرنی ربی در آن حال بدان مهم اشتغال نمودی واگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی
واگر منیح بر آمدی باز دست بخریطه بردی وگفته اند مراد از استقسام جزو زدنست بر انصبا معلومه یعنی
شتران کشتندی واز ازلام قسمت کردندی وایشان را ازلام بسیار بوده برای نکاح وختان واختلاف در نسب
وغیر آن ذَلِكُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون رفتنست از دائره اسلام وزیرا که افتراست بر خدای اگر
او را بیخبر هند یا شرک اگر غیر او را می گویند الْيَوْمَ امروز که روز جمعه است در عرفه يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا امید
شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه
ایشان وَاخْشَوْنِ واز من بترسید این آیه نماز دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد وآنحضرت بر ناقه عضبا
سوار بود و بعد از نزول این آیه هشتاد ویک روز بزیست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل گردانیدم برای شما
دِينَكُمْ دین شما که دیگر احکام او را بعد نسخ نخواهد بود وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ وتمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود
که حج گذاردید ایمن و مطمئن وهیچ مشرک با شما حج نگذارد وَرَضِيتُ واختیار کردم لَكُمُ الْإِسْلَامَ برای شما اسلام را
دِينًا دینی باکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ در گرسنگی تا یافت طعام واین
محرمات که مذکور شد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی گناه یعنی بتلذذ نخورد یا زیاده از سد رمق
تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزگارست مر او را درین گناه رَحِيمٌ مهربانست بروکه باکل این مقدار
رخصت داده آورده اند که عدی بن حاتم وزید بن الخیل الطائی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را زید الخیر نام نهاد بحضرت
آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جانبی میباشیم که باستظهار سگان ومرغان شکاری صیادی میکنیم وسگان آل
ذریح وآل حبیره جانوران وحشی میگیرند بعضی از آنها آنست که ما پی میرسیم وبعضی آنکه سگ هلاک کند ذبح نمیکنیم
وبر ما خفی است که تا رسیدن ما سگ تلف کرده است وحق سبحانه فرموده که مردار حرام است حکم این چگونه باشد
آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند بر ایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ

بگو حلال کرده شد بر شما کشتنیهاء پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ ودیگر حلالست شکار آنچه تعلیم
داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ ویوز وخواه از طیور چون چرخ وباز وجز آن
مُكَلِّبِينَ در حالتی که شما مؤدب ومعلم ایشان باشید تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از آنچه
خدای شما را آموخته است از طریق تادیب وآن چنانست که از پی شکار دوند چون خداوند سر دهد ایشان را وبخواندن
او باز آیند وشکار را نگاه دارند واز و نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک وحلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آن چیزی
که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما ونخورده وبعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند که از
طیور تا این حد متعذرست وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ویاد کنید نام خدای را عَلَيْهِ بدان چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او
بجانب صید وگفته اند بسم الله هنگام صید در وقت ذبح یاد کنید وبسم الله بر آن کفایتست وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در
تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود حسابست از حلال وحرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ
یعنی در روز نزول این آیت أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبایح بنام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وطعام
آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود ونصاری از ذبایح وغیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ
لَهُمْ وطعام شما نیز ایشان را حلالست در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ ودیگر حلالست بر شما
زنان آزاد وپارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند واین بر سبیل اولویت است والا نکاح امه مومنه نیز حلال
است وَالْمُحْصَنَاتُ ودیگر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنها که ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
ومحصنات نزد امام شافعی آزادانند پس امه کتابیه حرام باشد بمذهب او ونزد امام اعظم رحمه الله عفایفند پس نکاح
او حرایر واما از کتابیات مساوی باشند بعهد را نکاح فرمان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ
مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که شما بایشان نکاح عفت وصلاح جوئید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید
وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ ونه فراگیرندگان دوستان پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ وهرکه کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب
باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال وحرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شد کردارهای او
وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ واو در آن سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز وشما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای
خود را از منبت موی سر تا منتهای ذقن در طول ومیان هر دو نرمه گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وبشوئید
دستهاء خود را با مرفقین و مرفق موصل ذراع وعضدست وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ ومسح کنید سرهای خود
را امام مالک رضی الله عنه نظر بظاهر آیه میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد ونزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع
سر فرضست وامام شافعی رضی الله عنه میگوید که آن مقدار که اسم مسح بر او اطلاق توان کرد کافیست وَأَرْجُلَكُمْ
وبشوئید پایها خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ با دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصل که میان ساق
وقدمست حمزه وارجلکم بطریق جر جوار خوانده همچنانکه وعذاب من رجز الیم وحفص بنصب خوانده
عطف بر وجوه کرده وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا واگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى واگر
باشید بیماران واستعمال آب شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما
مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای یعنی محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه فَلَمْ
تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب وشما حایلی باشد از دشمن وسبع که از آن هلاک یعنی

نفس متیقن بود یا آب در چاه باشد و آلت استقا یافت نشود یا میفروشند بقیمت آن ندارید فَتَیَمَّمُوا
صَعِیدًا طَیِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک و هر چیز پاک که از جنس زمین بود الا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِکُمْ
وَأَیْدِیکُمْ رویها و دستهای خود مِنْهُ از آن خاک بدو ضربه یکی برای روی و یکی برای ایدی مَا یُرِیدُ اللَّهُ نمیخواهد
خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگ فرا گیرد وَلَٰکِنْ یُرِیدُ ولیکن
میخواهد لِیُطَهِّرَکُمْ تا شما را پاک کند از احداث و اکدار و جهت و منع کفارت ذنوب وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تمام گرداند نعمت
خود را عَلَیْکُمْ بر شما بآنکه رخصت بدهد شما را در تیمم لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ تا باشید که شما شکر گوئید
بر نعمتها او صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه
شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید بآب توبه
و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل
کنید نفسها را در راه خدا و پایها را از طین طبیعت و قیام با انانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده
از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیت طاعت و اسرار را از ملاحظه اغیار
و ارواح را از رامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف تر نیست وجودک ذنب لا یقاس به ذنب
نظم ای بدیدار وجود آلوده خود را پاک ساز زانکه بی طهارت سالک ره را نمازی میکند (?) وَاذْکُرُوا و یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدای را که انعام کرده عَلَیْکُمْ بر شما باسلام و شرایع آن وَمِیثَاقَهُ و یاد آورید الَّذِی وَاثَقَکُمْ که با شما پیمان
بسته بِهِ بآن یعنی عهدی که خدای با شما بسته است در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم بسته اید که بر سمع و طاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان
بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت
بمحل مذکور خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینها مخفی باشد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان کُونُوا
قَوَّامِینَ باشید قیام کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدا شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ گواهان براستی وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ و بر آن ندارد شما را
شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید
اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربست
قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود نظم عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطه ایست ملک آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری
إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و ظلم وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وعده کرده
خدای آنکسان را که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کردند و وعده اینست که لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر
ایشان راست آمرزشگاه وَأَجْرٌ عَظِیمٌ و مزدی بزرگ از فضل اله وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا
و تکذیب کردند قرآن را أُولَٰئِکَ أَصْحَابُ الْجَحِیمِ آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه در غزوه غطفان بموضعی از بنی ثعلبه توجه نمود ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور لقب غورث
نام داشت بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام را پدید نیامدند و وقتی که باران باریده بود و حضرت دورتر از
لشکر بپای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند

در پای درخت تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و از سلاح دور بود درین محل بر وی دست میتوان یافت
غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت
کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام بر سینه غورث زد چنانچه
شمشیر از دستش بیفتاد سید عالم صلی الله علیه و سلم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی از من
کیست که ترا منع تواند کرد پس کلمه شهادت بگفت و میان قوم باز رفته ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیه
آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ یاد کنید نعمت خدا را که بشما ارزانی فرمود
إِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث و یاران او أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ آنکه بگشایند بسوی شما أَیْدِیَهُمْ
دستهای ایشان را عَنْکُمْ از شما و مضرت ایشان را از شما بازگردانید و بعضی بر آنند که نزول این در قصه بنی نضیر است که
قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهة دیت عامریان و شرح این قصه در سوره حشر خواهد آمد
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از کفران این نعمتها وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده
خیر و رهاننده از شر اوست وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ و هر آینه فرا گرفت خدای مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَائِیلَ پیمان بنی اسرائیل را در
موافقت موسی علیه السلام و محاربت با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیبًا دوازده
نفر هر یکی از سبطی تا تفتیش قوم خود کنند یا پایندان و کفیل قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه
بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی اریحا و ایلیا
را همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و درین مواضع در آن وقت ساکن جباران بودند و ایشان را عمالقه میگفتند
مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان
الهی در رسید که بارض مقدسه روید که قرار دیه داده ام و در هر دیهی هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی علیه
السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کفیل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند
و نقبا را بتجسس احوال عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عوج بن عناق
میگفتند و بالای قد او سه هزار و سیصد و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز هم بلند داشتند
در تیسیر آورده که هشتصد گز تا هشتاد گز بودند بر بساتین ایشان را دیدند که خوشه انگور آن مقدار بود که پنج
کس تواند برداشت و پنج نفر در یک نیمه از پوست انار ایشان می گنجید نقبا باز گشته با یکدیگر گفتند که بنی
اسرائیل را از حال این خبر نتوان داد چه ممکنست که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد
کردند که اخبار ایشان پنهان دارند بعد ایشان را بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون را
علیهما السلام از حقیقت حال خبر دادند ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران را بر وجهی که دیده
بودند در میان آوردند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا که از سبط یهودا بر عهد
و قول خود بایستادند و غلغله در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در دل ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه
جنگ کنیم وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای إِنِّی مَعَکُمْ من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ
أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ بخدا نیکه اگر بپای دارید نماز را بشرایط آن وَآتَیْتُمُ الزَّکَاةَ و بدهید زکوة را بارباب
استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید
وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادنی نیک لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ

[illegible]

هر آینه در کذرانم از شما سیئاتکم کناهان شما را ولأدخلنکم ودر آرم شما را جنات تجری بهشتها که جاریست
من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها فمن کفر پس هر که کافر شود بعد ذلك بعد از این شرط منکم از شما فقد
ضل پس هر آینه که کم کرده است سواء السبیل راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند وحق سبحانه فرمود که فبما
نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعناهم براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیم ایشان را یا
جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم وکردانیدیم دلهای ایشان را قاسیة سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهده
آیات واستماع تخویفات یحرفون الکلم میکردانند سخن توریة را یا نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم عن
مواضعه از جایکاه آن یعنی صفت دیکر بجای صفت بعضی وضع میکنند یا کلمات توریة را تاویلهای باطل میسازند بتاویلات
فاسد ونسوا حظا وترك کردند بهرهٔ تمام را مما ذکروا به از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت
پیغمبر آخر الزمان ولا تزال تطلع وهمیشه هستی تو که مطلع میشوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا
منهم مکر اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون عبد الله بن سلام واصحاب او فاعف عنهم پس در کذر از ایشان که توبه
کنند و ایمان آرند واصفح وروی بکردان از ایذاء ایشان یا بالتزام جزیه بازاند وکفته اند مطلق عفو وصفح بآیة السیف
منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را ومن الذین قالوا واز آنان که کفتند
انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصاری کفتند یا نسبت دادند بده نصران یا ناصره که حضرت
عیسی علیه السلام در آنجا بوده یا آنکه کفتند نحن انصار الله وبرهی تقدیر از ایشان اخذنا میثاقهم کرفتیم
پیمان ایشان چنانچه از جهودان کرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز ترك کردند بهرهٔ را مما ذکروا به
از آنچه پند داده شدند در انجیل از پیروی فارقلیط که احمد رسول است علیه الصلوة والسلام فأغرینا پس بر
انکیختیم بواسطهٔ پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان دشمنی ظاهر والبغضاء وبغض نهان در دل الی یوم
القیامة تا روز رستخیز وانچنانست که نصاری سه فرقه شده اند همه دشمن یکدیکر وبعضی مفسران برآنند که
دشمنی انکیختیم میان جهود وایشان وسوف ینبئهم الله وزود باشد که بیاکاهاند وخبر دهد ایشان را خدای بما
کانوا یصنعون بآنچه ایشان میکردند وآن خبر دادن بجزا ومکافات خواهد یا اهل الکتاب ای جهودان و
ترسایان قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن میکرداند برای شما کثیرا
بسیاری مما کنتم تخفون از آنچه هستید پنهان میدارید من الکتاب از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه وسلم
وآیت رجم وانا انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیهما السلام والصلوة ویعفو عن کثیر ودر میکذرد از بسیاری
مخفیات شما وخبر نمیدهد بان چه بجهت مهم دینی وابسته بدان نیست نقلست که یهودی با انحضرت کفت که کدام است
آن کثیر که از آن عفو کردی از وا عراض کرد دوم وسوم نوبت مبالغه کرد وحضرت دو عالم روی کردانید و قصد یهودی
آن بود که معنا قصد او ظاهر شود بترك عفو چون دید جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی شاهده نکرد بصدق
انحضرت متیقن شد فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد بشما از نزدیك خدای نور روشنائی
که دفع کند ظلمت ضلالات وکتاب مبین وکتابی روشن کننده وبخود روشن وکفته اند نور حضرت
رسالت است ودر بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه انحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور
کرم از ظلمت کدهٔ عدم بر صفه آورد نوری بود که اول ما خلق الله تعالی نوری وبعد از آن عالم را برای ظهور نور او
ظهور داد وموجود کردانید ودر نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشاء ومعاد جمله

خلایق حضرت حقیقة الحقائق است واز حقیقت محمدی و نور احمدیت صلی الله علیه وسلم که صورت حضرت واحدیت
احدیت جامع جمیع کمالات الهی وکیانی ودر واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی وحیوانی وانسانی انحضرت است عالم وعالمیان
صور واجزای تفصیل او آدم وآدمیان مختصر اجمالی اوست والیه الاشارة بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم و
بقوله آدم ومن دونه تحت لوائی نظم انچه اول شد پدید از جیب غیب * بود نور جان او بی هیچ ریب * بعد از آن نور خلق ذدم*
کشت عرش وکرسی ولوح وقلم * یك علم از نور پاکش عالم * بلکه علم دو جهان وآدمست * نور او چون اصل موجودات بود *
ذات او چون مظهر هر ذات بود * واجب آمد دعوت هر دو جهانش * دعوت ذرات بیدا ونهانش * یهدی به الله راه مینماید
خدای بدین نور یا کتاب من اتبع رضوانه آنرا که پی روی خشنودی او میکند سبل السلام بطلب راههای سلامت از عذاب
که راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشت است ویخرجهم وبیرون می آرد ایشان را من الظلمات از تاریکیهای کفر
یا شك یا جهل الی النور بروشنائی ایمان یا یقین یا علم باذنه بارادت وتوفیق خود ویهدیهم وراه مینماید ایشان را
الی صراط مستقیم براهی راست که نزدیك ترین راههاست بحق لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنکه قالوا ان الله
کفتند بدرستی که الله هو المسیح ابن مریم او مسیح است پسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند وبطلان قول
ایشان بهمین که می کویند پسر مریم خدا است ظاهر است چه مادر اقدم است بعدالت پس ولد حادث باشد وحادث الوهیت را نشاید
ودیکر آنکه مادر اکبر است وولد اصغر وجه دوم آنست که اصغر اله اکبر باشد قل فمن یملك بکو پس کیست که مالك باشد
ومنع کند من الله از ارادت خدای شیئا چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد ان اراد ان اکر خواهد ان یهلك المسیح ابن مریم
انکه هلاك کند عیسی پسر مریم را وامه ومادر او ومن فی الارض جمیعا وانها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح ومادر او مقهوراند
وقابل فنا چون ممکنات دیگر چنین کسی خدائی را نشاید ولله ملك السموات والارض ومر خدا راست پادشاهی آسمانها وزمینها وما
بینهما وانچه در میان ایشانست یخلق ما یشاء می آفریند انچه میخواهد وقادر علی الاطلاق است بی اصلی وماده می آرد
چون آسمان وزمین وخلق میکند از اصلی چنانچه ما بینهما وانسان میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاك واز طین
که جنس است چون والدین یا از بعضی ذات چون حوا یا از زن بی مرد چون عیسی والله علی کل شیء قدیر وخدای بر همه
چیزها تواناست وقالت الیهود والنصاری وکفتند جهودان وترسایان نحن ابناء الله ما پسران خدائیم وما چون بدوست
در مهربانی ورافت ورحمت او چون پسر در قرب ومنزلت ابرهیم یعنی زیر رده که در توریت بایشان خطاب کرد که یا ابناء
احبار یعنی ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری ودر کلمات انجیل هست که میروم الی ابی وابیکم واحباؤه ودیکر کفتند که
ما دوستداران خدائیم قل فلم یعذبکم بکو پس چرا عذاب میکند شما را بذنوبکم بکناهان شما وآن عذاب بود
دنیی بقتل واسر ومسخ یعنی ایشان بدوزخ ایاما معدودات پس اکر پسری بود پدر شما را عذاب نمی کرد زیرا که
پدر دوزخ پسر نمی خواهد ودوست بر عذاب دوست رضا نمیدهد پس شما نه پسرید ونه دوست بل انتم بشر
بلکه شما افریدکانید ممن خلق از انها که خدای افریده است وهمچون سایر بنی آدم بدی ونیکی را داش خواهید یافت
یغفر لمن یشاء بیامرزد خدای هر کرا میخواهد وانها اهل آن باشند ویعذب من یشاء وعذاب میکند هر کرا میخواهد
وانها مستوجب آن باشند ولله ملك السموات والارض ومر خدا راست پادشاهی آسمان وزمین وحکم فرمودن در آن ودرین
وما بینهما وانچه میان اینها باشد والیه المصیر وبسوی اوست بازکشت همه یا اهل الکتاب ای یهود ونصاری
قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن میکرداند برای شما احکام حق را علی فترة
من الرسل بر انقطاع از وحی ووقتی از ارسال رسل ان تقولوا تا نکوئید شما ما جاءنا نیامد بما من بشیر مژده

دهنده ولا نذير و بيم كننده فقد جاءكم بشير پس آمد بشما بشير بشارت دهنده مؤمنان بكرامت ونذير
و ترساننده كافران بعذاب قيامت والله على كل شيء قدير و خداى بر همه چيزها قادرست كه خواهد رسولان پى در پى
بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال كه ميان موسى و عيسى عليه السلم بود هزار پيغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت
و انقطاع ارسال رسل راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال كه ميان عيسى و محمد عليهما الصلوة والسلم بود
چهار پيغمبر فرستاده سه از بنى اسرائيل و خالد بن سنان از عرب و درين آيات منت مى نهد بر بندگان كه در وقتى كه آثار وحى
مندرس و اخبار رسالت منقطع بود پس شما پيغمبر بشير و نذير فرستادم نظم تاريك بد ز ظلمت باطل همه جهان
عالم ز راى روشن او نور حق گرفت واذ قال موسى و ياد كن چون گفت موسى عليه السلم لقومه مر قوم خود را كه بنى اسرائيل
بودند يا قوم اذكروا اى گروه من ياد كنيد نعمة الله عليكم نعمت خدا را كه فايض است بر شما اذ جعل فيكم
انبياء چون گردانيد در ميان شما بعضى را پيغمبران تا شما را راه نمايند در هيچ امتى آن مقدار نبى مبعوث نبوده كه در بنى
وجعلكم ملوكا و گردانيد شما را پادشاهان يعنى مملوك فرعونيان بودند حالا مالك نفس خود شديد يا منازل شما وسيع
و در رو آب جارى هست چون منازل ملوك واتيكم و بداد شما را از من و سلوى و سايه ابر و شكافتن بحر ما لم
يؤت احدا آنچه نداد كسى را من العالمين از عالميان زمان شما يا قوم اى گروه من ادخلوا الارض المقدسة در آييد
زمين پاك كرده شده كه ولايت شام است يا طور و حوالى آن يا فلسطين و بعضى اردن گفته اند و اصح آنست كه ايليا و اريحا
كه حالا زمين بيت المقدس است التى كتب الله لكم آن زمينى كه خداى نوشته است در لوح محفوظ كه مسكن
شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ايشان از عمالقه ترسيده بودند و بعضى نقباء خود مى گفتند كه اگر ما را
سركرده باشند بمصر باز ميگرديم موسى عليه السلم گفت ولا ترتدوا على ادباركم و باز مگرديد بهمان راه كه آمده ايد
فتنقلبوا خاسرين كه اگر چنين كنيد باز گرديد زيان زدگان در دنيا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء ثواب العمل
قالوا يا موسى ايشان گفتند اى موسى ان فيها بدرستى كه در ارض مقدسه قوما جبارين گروهى اند متغلب
و با قوت و شوكت كه مقاومت با ايشان ميسر نيست وانا لن ندخلها و ما در نمى آييم بدان زمين جهت جنگ حتى
يخرجوا منها تا وقتى كه بيرون روند ايشان فان يخرجوا منها پس اگر بيرون روند ابتدا يا بغلبه جنگ و ولايت تسليم
كنند فانا داخلون پس ما در آينده ايم بدان قال رجلان گفتند دو مرد من الذين يخافون از آنانكه مى ترسيدند
از خداى انعم الله عليهما انعام كرد خداى بر ايشان با يمان و ثبات بر عهد و پيمان و ايشان يوشع و كالب بودند
كه با بنى اسرائيل گفتند ادخلوا عليهم الباب در آييد بر جباران از باب قريه ايشان و ايشان را در راه گذر تنگ
گيريد و بصحرا رها مكنيد فاذا دخلتموه پس چون در آييد از آن در بر وجهى كه گفته شد فانكم غالبون پس
بدرستى كه شما غالب آييد زيرا كه ايشان جسمى چند اند دل و توانايى ندارند حاصل اين سخن با الهام الهى دانسته بود
يا باخبار موسى عليه السلم وعلى الله فتوكلوا و بر خداى توكل كنيد درين حرب ان كنتم مؤمنين اگر هستيد
باور دارندگان مر وعده حق را قالوا يا موسى گفتند اى موسى انا لن ندخلها ابدا بدرستى كه ما هرگز در نمى آييم
بدين ولايت ما داموا فيها مادام كه ايشان درين مواضع اند و تو دو كس را تصديق مى كنى و سخن ده كس را باور نمى دارى
فاذهب انت پس برو تو وربك و پروردگار تو فقاتلا پس جنگ كنيد انا ههنا قاعدون بدرستى كه ما اينجا
نشسته ايم درين سخن خوار داشت كرده اند بخدا و رسول و گفته اند رب را رب هارون بوده و رب بعض سنيد
پس هارون را كه از وى بزرگتر بود سيد گفتند و كلمه قاعدون مى بايد بدين قولست قال رب گفت موسى اى پروردگار من

انى لا املك الا نفسى من مالك نيستم مگر نفس خود را واخى و برادر خود را فافرق بيننا پس جدايى افكن ميان ما
وبين القوم الفاسقين و ميان اين گروه بيرون رفتگان از دايره فرمان قال گفت خداى فانها پس بدرستى كه ارض
مقدسه محرمة عليهم حرامست بر ايشان نه در آيند در آن و نه مالك شوند بدان سبب تا زمانى اربعين سنة چهل
سال يتيهون فى الارض سرگردان و متحير ميروند در زمين تيه كه شش فرسخ است پس قوم موسى چهل سال در تيه
مقدار زمين سرگردان بودند هر صباح عزيمت سفر كردندى و تا شام راه رفتندى و شب همانجا بودندى كه بامداد از آنجا
رحلت كرده بودند قولى آنست كه بعد از آن چهل سال موسى عليه السلم با بعضى از بنى اسرائيل كه مانده بودند برفت و اريحا بگشاد
و مدتى آنجا بود و اصح آنست كه موسى و هارون در تيه وفات كردند و اغلب اهل تيه مردند و اولاد ايشان جوانان توانا
رسيدند خداى يوشع عليه السلم را پيغمبرى داد و ايشان بدو بيعت كردند و يوشع برفت و ولايت ايليا و اريحا
بگرفت و بنياد جباران بر انداخت در اخبار آمده كه چون موسى عليه السلم بر قوم دعا كرد و حكم شد كه چهل سال
سرگردان باشند موسى از كرده خود پشيمان شد و حق سبحانه با موسى خطاب كرد كه چون حكم كردم به تحير و سرگشتگى
ايشان فلا تاس پس اندوهناك مباش على القوم الفاسقين بر گروه فاسقان و در تبيان گفته كه خطاب با حضرت
پيغمبرست صلى الله عليه وسلم ميفرمايد كه قوم موسى چون سرگشته شدند تو بر ايشان اندوه مخور كه بسبب فسق
و نفاق سزاوار دعاء موسى عليه السلم بودند واتل عليهم و بخوان بر اهل كتاب نبا ابنى آدم خبر دو پسر آدم كه
از صلب او بودند قابيل و هابيل بالحق خواندنى بدرستى و راستى و خبر ايشان بر سبيل اجمال آنست كه حوا بهر بطنى
پسرى و دخترى مى آورد و چون بزرگ مى شدند آدم جاريه يك بطن را بغلام بطن ديگر ميداد اتفاقا قابيل را توأمه
اقليما نام داشت و در غايت حسن بود و توأم هابيل را ليوذا ميگفتند و چندان جمالى نداشت چون برسيدند
آدم ليوذا را بقابيل نامزد كرد و اقليما را بهابيل قابيل ازين حكم ابا نمود و گفت خواهر من اجملست و با من در رحم بوده
او بمن اوليست آدم عليه السلم فرمود كه حكم خداى صدور يافته مرا درين باب اختيارى نيست قابيل مسلم نداشت و گفت
تو هابيل را بيشتر از من دوست ميدارى لاجرم بجهت خوبروى تربيت ميدهى آدم گفت كه سخن من باور نمى كنى
هر يك از شما قربانى كنيد بجهت من تا ببينيد قربانى هر كه مقبول گردد اقليما از آن او باشد حق سبحانه ازين خبر ميدهد اذ
قربا چون قربان كردند بعنى تقرب جستند هر يك از ايشان قربانا بقربانى خود هابيل گوسفندى بغايت فربه
كه بغايت دوست ميداشت بياورد و بر سر كوهى نهاد و نيت كرد كه اگر قربان من قبول نگردد ترك اقليما كنم و قابيل صاحب
زرع بود دسته گندم ضعيف و كم دانه بياورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت كه اگر اين قربانى مقبول شود
باكى نه كه من دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من احدهما پس قبول كرده شد قربانى يكى از ايشان كه هابيل بود
بدان نوع كه آتشى سفيد بى دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولم يتقبل من الآخر و مقبول نشد
از ديگرى كه قابيل بود و آتش از قربانى او در گذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابيل را آتش حسد در اشتعال
آمده دو چشم ديده بصيرت او را تيره كرد قال گفت مر هابيل را لاقتلنك بخداى كه ترا بكشم براى آنكه قربانى
تو مقبول شد و از آن من مردود قال گفت هابيل انما يتقبل الله جز اين نيست كه قبول ميكند خداى من
المتقين از پرهيزكاران كه در قربان نيت خالص خود ساخته اند لئن بسطت اگر بگشايى و دراز كنى الى
يدك دست خود بسوى من لتقتلنى تا مرا بكشى ما انا بباسط من بازى نيستم دراز كننده يدى اليك دست
خود را بسوى تو لاقتلك تا ترا بكشم انى اخاف الله بدرستى كه من ميترسم از خداى رب العالمين كه پروردگار عالمهاست

عالمیانست یا آنکه هابیل از قابیل قوی‌تر بود و با شوکت‌تر اما تسلیم شد و بر قتل برادر از ترس خدای پس گفت إِنِّي
أُرِيدُ پس بدرستی من میخواهم أَنْ تَبُوءَ آنکه باز گردی تو بِإِثْمِي بعقوبت گناه در قتل من وَإِثْمِكَ و بعقوبت گناه تو که آن
سبب رد قربان بوده و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فَتَكُونَ پس باشی تو بسبب این دو گناه مِنْ
أَصْحَابِ النَّارِ از ملازمان دوزخ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ
پس آسان کرد مر قابیل را و آرایش داد مر او را نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ نفس او در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد
ابلیس بشکل آدمی برو متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته
شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی
زد و مغز سر پریشان ساخت فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشت از زیان زدگان در دین با آنکه بقیه عمر مردود و مطرود
بود و در آخرت خود ظاهرست که نصف عذاب دوزخ مر او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده
پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در انبانی پیچید و بر دوش خود نهاد برداشت گرفته بهر طرف میگشت و ابن
عباس فرموده که یکسال میکشید تا گنده بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند
بخورند و بسیار بتنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای زاغی را که يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ میکاوید زمین را
بمنقار و بهر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِيُرِيَهُ و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که كَيْفَ يُوَارِي چگونه
بپوشد سَوْءَةَ أَخِيهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرده بخاک و زاغ مرده بیاورده و در آن حفره نهاد
و خاک بر آن میپاشید تا پوشیده شد قَالَ يَا وَيْلَتَى گفت قابیل وای بر من أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ آیا عاجز شدم از آنکه
باشم مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ مانند این زاغ در این عمل فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق
هابیل را در خاک کرد فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس گشت از پشیمان شدگان با آنکه بکمال ادعای کشید و گویند آنرا
او بران بود که بدو مادر را زود ترک کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندائی شنید که کن خایفا ابدا بعد از آن قابیل
هرکرا میدید میترسید که ناگاه او را بکشند و آخر دست بسری از بنائه خود کشته شد مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ
بسبب این قتل كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا آنکه هر کسی بکشد کسی را
بِغَيْرِ نَفْسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ و بی آنکه فسادی کرده باشد در
زمین یعنی بقطع طریق یا بدعت یا بزنا بشرط احصان فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که همه مردمان را
کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دماء کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکی است در استحقاق
غضب الهی وَمَنْ أَحْيَاهَا و هر که سبب بقاء کسی شود یعنی از قصاص او منع کند یا از قتل او رهانیدن از مهالک فَكَأَنَّمَا
أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیبست
از تعرض قتل و ترغیب در حیات نفوس وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان
ما بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزها و روشن یا آیتهای واضح ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعْدَ ذَلِكَ
بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی تجاوز از حد اعتدال
یا سرف در قتل یا در گذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه
بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و بشرف اسلام معزز گشتند ملازمت جناب نبوت اختیار
کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بموقف عرض رسید

حضرت ایشان را بمیان شتران شیرده که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی در آن موضع بسر برده شیر
و بول شتر می آشامیدند تا مزاج ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه آنحضرت را از
روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول صلی الله علیه وسلم بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان رسید
مقاتله کردند آخر یسار را گرفته دست و پای او را بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت
ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست و گردن بربسته نزد
آنحضرت آورد و حق تعالی این آیت فرستاد إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جزا نیست که هست جزای آنکه يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند
با دوستان خدای و رسول وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و بشتابند در زمین فَسَادًا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارتست أَنْ
يُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده أَوْ يُصَلَّبُوا یا بکشند و بردار کنند و بدار کشند اگر
کشته باشند و مال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ یا ببرند دستها و پایهای ایشان را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یعنی دست
راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته أَوْ يُنْفَوْا یا رانده شوند ایشان را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از شهری بشهری
بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتواند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم
رحمه الله نفی را بحبس فرموده آورده اند که ایشان را در شهری دیگر بسلطان نرسند بر حضرت رسالت بفرمود تا دست و پای
ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه مصلوب ساختند ذَلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمْ مر
ایشان را خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری و رسوائیست در دنیا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی
بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از قطع طریق و غیره مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا پیش از آنکه
شما قادر شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی کسانی که محارب مشرک و توبه کرده یعنی اسلام آورده خواه پیش از قدرت بود خواه بعد از آن
همه حدود که مذکور شد از وی ساقط گشت و بجهت جان و مال او مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانانست که قبل از قدرت بر وی توبه
کرد مالک بن انس رضی الله عنه میگوید که حدود از وی ساقط شود و بجهت جنایت بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند
بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست که قبل القدرة
علیه بتوبه حدود الله ساقط شود نه حقوق العباد فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده
گناهست بتوبه رَحِيمٌ مهربانست بتائبان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وَابْتَغُوا
إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی چیزی که توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین
بابست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامر و نواهی در لطایف قشیری گوید وسیله تجرید
اعمالست از ریا و تعرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که
وسیله عابدان بفضایل است و از آن عاملان بدلایل و از آن عارفان بترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه
راه برد و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر وی در آیه کند که یذکرون الله قیاما و قعودا و عالم نظر در این آیه دارد که
اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض و عارف ازین کله درگذرد که قل الله ثم ذرهم بطریقت شیخ الاسلام
خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم تویی اگر ترا کسی بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم

نظم

این طلبها ای طلب تو داده * گنج احسان بهمه بگشاده * این طلب در ما هم از ایجاد تست
رستن از بیداد یارب داد تست * این قدر ارشاد تو بخشیده * تا بدین بس عیب ما پوشیده * قطرهٔ دانش که بخشیدی ز پیش
متصل گردان بدریاهای خویش وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید در راه او با اعداء ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

شاید که نماز رستکار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته کرد یکی اینکه
رستکاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور است در بدو خلقت و بنور او از تیه ظلمات شرک خلاصی
میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بآن از ظلمت معصیت نجات
می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی
بیرون می آید چهارم جهاد و آن انفصال از انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز
رسته بنور شهود میرسد **نظم** چون تجلی کند نور شهود از تتق غیب ۞ از ظلمة هستی تو آثار نماند ۞
از جمع وحدت بعکس بردهٔ کثرت ۞ تا در نظرت اثر ملک و بسیار نماند ۞ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند
بپرستش اصنام و مانند آن و بجحد و غیر آن لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد ایشانرا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از
صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره آنچه در زمین است باشند و بعضی گویند
باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول
کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست دران روز عذاب
دردناک يُرِيدُونَ می خواهند یعنی طمع دارند یا قصد می کنند أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ که بیرون آیند از آتش دوزخ
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دایم که
زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد را فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ببرید دستهاء راست ایشان
چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی و ده درم نزد امام اعظم و سه درم نزد امام مالک و زیاده
چند آنچه باشد از حرز یعنی جایی که دران نگاه داشته باشند از خانه و صندوق و از کسی که نگاه میدارد مثلا
در راه یا مسجد پنهان بردارند جَزَاءً بِمَا كَسَبَا خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بآنچه کرده اند
و از ترک حرمت در مال مؤمن نَكَالًا مِنَ اللَّهِ عقوبت می کند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا بینند و شنوند و باز
دارد از رجوع بمثل آن عمل وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست در حکم خود حَكِيمٌ دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند
فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَأَصْلَحَ و صلاح آرد کار خود را بآنکه
تلافی خصم کند و نادم باشد بر آنکه باز دزدی عود ننماید فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بدرستی که خدای توبهٔ او قبول کند
اما قطع ید ساقط نشود إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگارست گناه او را رَحِيمٌ مهربانست برو که در محشر
او را رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب با آنحضرتست و مراد امت اند یعنی دانستید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای را لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب می کند هر کرا میخواهد چنانچه سارق
را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها
از مغفرت و تعذیب قَدِيرٌ تواناست يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده خطاب تشریف است که آنحضرت را بلقب یاد کرد
و انبیاء دیگر را بنام مخاطب ساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابرهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک
یا عیسی ابن مریم ءانت قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتها
کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ باید که اندوهناک نکند ترا آنکسان که از روی
عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ پیشتابند خود را می افکنند در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم ما و این
گفتن هست بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند و کردار

ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا و بعضی از آنکسان که دین یهودیت دارند سَمَّاعُونَ
شنوندگانند قول ترا لِلْكَذِبِ برای دروغ گوییدن و تحریف بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و می گفتند از
محمد چنین شنودیم و نشنیده بودند و اینها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ شنوندگان برای گروه
دیگر که لَمْ يَأْتُوكَ نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبریان میرسانیدند
نقل است که سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم تورات
رجم بود یهود ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد با ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب
یثرب نقل کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف او یند کسی بدیشان فرستید تا حد زانی محصن
از وی بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر برجم فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان بان
آئین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک
بمجلس حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بمدینه آمدند از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من
رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان
ابا کردند و گفتند خدای در توریة فرموده که ایشانرا چهل تازیانه بزنند تا پشت ایشان سیاه گردد
و روی سیاه کرده و باژگونه بر درازگوش نشانده که منادی کنان بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند
و ابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة رجم است نه جلد حضرت فرمود که در میان شما در فدک جوانی
هست ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناترین همه روی زمین است
بتوریة حضرت فرمود که میان ما و شما او حکم باشد در حکم توریة گفتند راضی ایم بحکم او پس حضرت بحضور او
امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت فرمود که میان
من و اینها تو حکم باش که داناتر یهودی بتوریة و ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را بدان خدایی
که توریة را بر موسی نازل کردانیده و دریا برای شما شکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما
فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگر نه ترس آن داریم که توریة مرا بسوزد اگر
دروغ گویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه گفته حضرت فرمود صلوات الله و سلامه
علیه که خدای من چنان حکم کرده که چون بچهار کس بزنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم برایشان واجب
شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل
نموده بجلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه از
حال ایشان خبر داد که يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمها را یعنی آیت رجم را مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ بعد از آنکه خدا
وضع کرده از در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند يَقُولُونَ می گویند یهود خیبر إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا
اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه و سلم به جلد حکم کند فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا و حکم
کنید وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم بشما ندهند و برجم فرماید فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ
و هر که خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او فَلَنْ تَمْلِكَ پس هرگز نتوانی آورد و مالک نتوانی شد
لَهُ برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی در دفع آن فتنه أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ آنانند که در ازل لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواست
خدای أَنْ يُطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشانراست در

دنیا رسوای بانکه جزیه دهند واز مؤمنان ترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ومر ایشانرا است در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذاب بزرگ که خلود است در دوزخ سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن أَكَّالُونَ
لِلسُّحْتِ خورندگان حرام اند یعنی رشوت در حکم فَإِنْ جَاءُوكَ پس اگر بیایند بمحکمه نزد تو فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم
کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت درین ایت انحضرت را میان
حکم واعراض وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ واگر روی بگردانی از ایشان وحکم نکنی فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس زیان نتوانند رسانید بتو
چیزی را وَإِنْ حَكَمْتَ واگر حکم کنی فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ حکم کن میان ایشان براستی وعدل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وچگونه حکم میسازند ترا وَعِنْدَهُمُ
التَّوْرَاةُ وحال انست که توریة نزد ایشانست فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ در آن حکم خدای برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان بر میگردند
واعراض میکنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس انکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این
گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستی که ما فرستادیم توریة را فِيهَا هُدًى در وی راه
نمودنی بحق وَنُورٌ و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی
اسرائیل الَّذِينَ أَسْلَمُوا انانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا برای انانکه متدین اند بدین یهودیة
وَالرَّبَّانِيُّونَ وحکم کرده اند علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بسبب انچه
مامور شده بودند بدان از محافظت توریة یعنی نگاه داشتن آن از تحریف و تضییع وَكَانُوا عَلَيْهِ و بودند بر کتاب
شُهَدَاءَ گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ پس مترسید از مردمان در اجراء احکام
حق وَاخْشَوْنِ واز من بترسید و در حکم مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوا و بدل مکنید بِآيَاتِي باحکام من ثَمَنًا قَلِيلًا
بهای اندک را که رشوت یا اعتبار و جاه را باید داشت وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و انانکه حکم نکنند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه
خدای فرو فرستاده یعنی یهود فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس ان گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم
بر بنی اسرائیل فِيهَا در توریة أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ انکه یك تن را بکشند بقصاص یك تن و بنی نضیر بمخالفت حکم
خدای عوض یك تن دو تن می کشتند از بنی قریظه وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و دیگر حکم کردیم که چشمی بچشمی در بدن
و مثانی نه در کندن وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ و بینی به بینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وگوشی بگوشی وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندانی بدندانی
وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتها و ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند و در جراحتها چیزی را که حفظ مساوات ممکن
باشد چون لب و دست و پای و در انچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشی پوست و شکستن استخوان
حکم ارش باید کرد فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که بصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَهُ
کفارت معفوعنه باشد بسقوط قصاص از وی واجر عفوکننده بر خدای باشد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و انانکه
که حکم نکردند بانچه خدای نازل کرده وان جهودانند که در عوض یك نفس دو نفس میکشند فَأُولَٰئِكَ
ان گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ظالمان که وضع حق می کنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا و در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى
ابْنِ مَرْيَمَ بپی پیغمبران عیسی بن مریم را مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده بود لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر انچیزی را
که پیش ازو فرستاده بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریة وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در وی راه
نمودنی بتوحید وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ التَّوْرَاةِ مر انچیزی را که پیش ازو بود از توریة وَهُدًى و گردانیدیم او را راهنمای وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پند دهنده

مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بانچه خدای فرو
فرستاده است در وی از احکامات در وقتی که منسوخ نشده بود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ و انکه حکم نکنند بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه خدای
نازل کرده اند چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن گروه بیرون رفتگانند
از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی و راستی
مُصَدِّقًا در حالتی که مطابق است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر انانکه پیش از وی بود از اجناس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ
ونگاهبان است بر کتب که محافظت امی کند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر میدهند ازوی راست بشود و گواه
مر ان کتب را بصحت فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه خدای فرستاده بر تو از رجم
و تسویه در قصاص این ایت ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و از پی مرادات و هواء
ایشان را در حالتی که مایل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از ان چیزی که بتو آمده است از حکم راست لِكُلٍّ جَعَلْنَا
مِنْكُمْ مر گروهی را از شما ساختیم شِرْعَةً شریعتی وَمِنْهَاجًا و راهی روشن شریعت انست که منصوص علیه باشد
در کتاب و منهاج انکه ثابت شود بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر اینه میساخت
شما را یك امت و متفق بریك ملت وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ ولیکن بیازماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در انچه بشما داده است از
شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس پیشی گیرید
بسوی خیرات که اتباع شرایع است إِلَى اللَّهِ بخدای است مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد
کرده شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بانچه هستید که در ان اختلاف میکنید تا موید بر وی شریعت
وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیگر فرستادیم ترا که حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه خدای فرستاده سبب
نزول ایة آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر گفتند بروی مکر و تزویر بنیم کرده که بیایید تا برویم نزد محمد شاید
که او را از دین بیرون بریم پس نزد وی آمدند و گفتند ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان
ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و اسافل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قومی در
دعاوی اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم که قضا چنان کنی که رضای ما باشد در رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه
رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر نمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و از پی مراد و هواء
ایشان مرو وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از انکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی از انچه خدای بتو
فرستاده فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدان که اعراض ایشان از ان جهت است
که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ که برساند بدیشان عقوبتها بسبب بعضی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در
عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این ایت جهودان
گفتند لا نرضى بحکمك ایة امد أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیت را يَبْغُونَ میطلبند در حکم زنا و قصاص چون بحکم
تو دیگر راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهة حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که
یقین میکنند از روی یقین میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت رضی الله عنه
با ابن ابی در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خصومت کرد عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند
که در نوایب بمدد من رسند ایشان مستظهر بودم امروز بدوستی خدای و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی
خدا و رسول بس است عبدالله ابی گفت من از دوایر دهر و حوادث لیل و نهار میترسم از مظاهرت و معاونت

یهود که حلفاء منند گزیر ندارم آیت آمد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَالنَّصَارَی
أَوْلِیَاءَ فرا مگیرید جهودان و ترسایان بدوستی بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستانند برخی را بجهت موافقت
ایشان در مخالفت شما وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَإِنَّهُ
مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جملهٔ ایشان باشد این سخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَی الَّذِینَ پس
می‌بینی آنان را که فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او یُسَارِعُونَ فِیهِمْ میشتابند
در دوستی و یاری جهودان یَقُولُونَ میگویند نَخْشَی میترسیم أَنْ تُصِیبَنَا دَائِرَةٌ آنکه برسد ما را گردش روزگار
چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی این اندیشهٔ ایشان را باطل کرد و فرمود
فَعَسَی اللَّهُ أَنْ یَأْتِیَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتحی را از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا تسخیر
منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلاء
ایشان فَیُصْبِحُوا پس گردند منافقان عَلَی مَا أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود
یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم نَادِمِینَ پشیمان شدگان وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا و گویند مؤمنان مر یکدیگر را
أَهَؤُلَاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا آیا اینها اند آنان که سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ غلیظ‌ترین سوگندان خود
إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ که ایشان با شما اند و امروز پردهٔ ایشان دریده شد و معلوم گشت که دروغ می‌گفتند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
باطل شد عملهای ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِینَ پس گشتند زیانزدگان با افتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِینِهِ از دین خود این
اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز
ایستادند و جمعی بر مسیلمهٔ کذاب و طلیحهٔ اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و
خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق زیانی ندارد که نخواهد ماند فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد
خدای قومی را که یُحِبُّهُمْ او دوست میدارد ایشان را وَیُحِبُّونَهُ و ایشان دوست میدارند او را أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ متواضع
و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان أَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل
یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه اشارت بابو موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت
بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار از سایر قبایل
و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهما گفته‌اند که این قوم ابو بکر صدیق‌اند و اصحاب او از مهاجر
و انصار که با اهل ردت جنگ کردند یُجَاهِدُونَ صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای
وَلَا یَخَافُونَ و نمیترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذَلِکَ این صفتها که مذکور شد فَضْلُ اللَّهِ افزونی
کرم او است یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ عطا میدهد بهر که میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر خلق خود عَلِیمٌ
دانا بکسی که استحقاق آن دارد علما در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدا
با بنده ارادت توفیق و هدایت او است در دنیا و اعطاء حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده
خدای را ارادت طاعت او است و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نوید

گرداند و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث
نظم چون تجلی کرد اوصاف قدیم * پس بسوزد وصف محدث را کلیم * هرگاه که صدمات سطوات ذی الجلال از سرادق
احتشام تجلی بوجود فانی عبد را در تیه اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت بجنبش رسیده آن فانی
شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد هو افناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد ابقاء
اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة در منازل السائرین فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات
اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات است از برای ذات و در حضرت منا حلیت گفته که دو صد حلوت در دین ابلیت از سمنون
محب پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می‌پرسید یا از محبت بنده با حق در این ساعت
با خضر علیه السلام بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملایکهٔ ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از
سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت مرغی در وحش که طایرا شیانه منه بجا و الیه یعود بود در هوای هویت
طیران میکرد مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا از
التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة بود بمرد با آتش بسوخت و جان بداد نظم
پس که مرغ سحری دم ز کار او بسوخت * چه گل که لاله بزین داغ سینه زار بسوخت * حضرت شیخ قدس الله سره در فتوحات
آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت تا بحیث
مرغلطه سامعان و تنبیه متعینان از صورت نطقی آمد و صاحب لوامع اثار الله قلوبنا بلمعات وارداته گوید که محبت
میل جمیل حقیقی است بجمال خود در جمع و تفصیل و آن یا از مقام جمع بود و آن شهود جمال ذات است در مرات ذات
بی توسط کاینات نظم معشوق که کس سر جمالش نشناخت * در ملک ازل لوای خوبی بر افراخت * نظارهٔ حسن بود نی همه
هم خود با خود نرد محبت میباخت * و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یکانه در مظاهر بجلوه درآید و بشاهد لمعات جمال
خود میکند و مطالعه صفات کمال خود مینماید نظم جانان که دم عشق زند با همه کس * کی بار رسد بدامن عزت
مرات شهود او است ذات وجود * با صورت خود بعشق همی بازد و بس * یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی
عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثار مشاهده میکنند و بدان جمال مقید زایل را مقصود کلی دانند و بلذت
وصال آن خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند نظم ای حسن تو کرده جلوها در پرده * صد عاشق و معشوق پدید آورده
بر بوی تو لیلی دل مجنون برده * وز شوق تو وامق غم عذرا خورده * و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص
رخت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده‌اند و حق بحجب و استار شیون و صفات که مبادی افعال
و آثارند کرده متعلق همم و قبله‌گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر
نیست نظم بیرون ز حدود کاینات است دلم * برتر ز احاطهٔ جهات است دلم * فارغ ز تقابل صفات است دلم
مرات تجلیات ذات است دلم * و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ میل است از جمع
بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبید الله قدس
سره در رساله که بر نام والد بزرگوار نوشته‌اند فرموده‌اند که چون نیک در نگری حضرت حق جل و علا در هر مرتبه
از مراتب جز خود را دوست نداشته است نظم یحبهم و یحبونه جد افراست * بریزد پرده که خویش را خریدار است
زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را از آن نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ خود در وی است پس در حقیقت خود
را دوست داشته باشد و صاحب فطنت کامله از رتبهٔ محبیت و محبوبیت که در این آیت است انسان را ثابت است

بحقیقت قرب فرایض و نوافل پیشی توان برد بنا بالحق والله الموفق و الکلبی آورده اند که عبدالله سلام با اتباع خود
بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با سلامیان
سوگند خورده اند که با ما در یک مجمع نشوند و ما را بدین اسلام با ایشان پیوند خویشی گسسته دارند و بواسطه بعد منازل
از مجالست اصحاب تو محروم میمانیم حال ما چگونه باشد این آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ جز این نیست
که دوست شما بحقیقت خدایست وَرَسُولُهُ و فرستاده او وَالَّذِينَ آمَنُوا و اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیه بشنید گفت
رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ آنانکه بر پای میدارند نماز
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَهُمْ رَاكِعُونَ و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی دارند در نماز و در زکوة خود
و گفته اند که این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که بر
احسان دارند و مسارعتی که در ادای آن مینمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان علی رضی الله عنه
نازل شد و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی
در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی خاتمی ازنده
یا نقره بحضرت نمود و گفت این خاتم مرا این مرد داده آنحضرت فرمود که این عطا کرده است در دولتش اشارت بعلی کرد خبر
فرمود که در چه حال بتو داد سائل گفت عطا نمود که حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه تکبیر گفت
و این آیت برخواند وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست دارد خدا را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که ایمان آورده اند
یعنی مهاجر و انصار فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستی که لشکر خدای هُمُ الْغَالِبُونَ ایشان غالب اند در خبرست که رفاعه
بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند بآخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان
طریق مودت و مصاحبت و میان بود حق تعالی آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ
اتَّخَذُوا مگیرید آنانرا که گرفته اند دِينَكُمْ دین شما را هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام
را و مخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یهود وَالْكُفَّارَ
و فرا مگیرید کافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بترک مناهی او إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر
هستید شما مؤمنان بجد ایمان حقیقی اقتضاء آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میکنید
مردم را یعنی میخوانید إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا میگیرند ندا را یا نماز را بسخریت و بازی چون مؤمنان
بعد از استماع اذان بجانب نماز بر خاستندی یهود با یکدیگر میگفتند بطریق استهزا قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا
و میخندیدند و در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هر گاه که مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی
سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانه در آورده و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره آتش
بجست و خانه را با اهل خانه که در وی بودند تمام بسوخت ذَلِكَ این استهزا ایشان باذان بِأَنَّهُمْ بآنست
که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند که در استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید
آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای و بآنچه بما فرستاده اند و ما انزل
الی ابرهیم و اسمعیل الی آخر الآیة چون نام عیسی علیه السلم مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند
بخدا سوگند که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد که قُلْ يَا أَهْلَ

الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب مراد یهود اند هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا آیا عیب میکنید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار
نمیکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ما ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه بما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ
مِنْ قَبْلُ و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و مگر برای آنکه بیشتر
شما فاسقانید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ به بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیانست
و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از جهت جزائی
که ثابتست ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ
عَلَيْهِ و خشم گرفت بروی و آن یهود اند که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بمعرض غضب خود در آورده
وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بدان صورت چنانچه اصحاب السبت را
وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله
است یا کعب الاشرف با آنکه در معصیت زمان برداری او کرده اند أُولَئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدترند از جهت
منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان بدترین مکانی باشد وَأَضَلُّ و گمراه ترند عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ از میانه
راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم همچون
شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر ایشانست
در وقت دخول و خروج وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق
و کینه مسلمانان وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود و منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتابی میکنند
در تحصیل حرام یا گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت
یا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا منع نکنند
ایشانرا علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ و دانشمندان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت
یا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بد چیزیست آنکه ایشان میسازند در ترک نهی و منع ایشان از معاصی آورده اند
که پیش از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمدینه یهود را مال بسیار بود و در سعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند
چون آنحضرت بیثرب هجرت فرمود و ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت
و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَقَالَتِ
الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمی
دهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شده اند
از رحمت الهی بگفتن این سخن واهی بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه یدالله گشاده است بجود او و فرط کرم او و اثبات ید
صفتی است مر خدا را از صفات ذاتی چون سمع و بصر و وجه و مراد از آن جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت
آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهاتست و بظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی او را موافق
حکم او باید نمود چنانچه در بین محل این سخن دلالت بر سخاوت و جود می کند چه متناوله در اعطا بید واحد واقع می باشد
اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست برآنکه عطای او اکثر میباشد چنانچه است يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی
میدهد چنانچه میخواهد بمعرفت مشیت و مقتضی حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میکند بسیاری را از یهود مَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا از افراط در کفر یعنی ایشان مانع و کافر

دیا لکه قران سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذایی که
صالح است مر اصحاب امراض را مرض زیادتی می نهد وألقينا بينهم و افکندیم در میان طوایف یهود چون قریظه
و نضیر العداوة والبغضاء دشمنی و خصومت الى يوم القيامة تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان
مطابق كلما اوقدوا هرگاه که برافروختند نارا للحرب آتشی برای حرب کردن با رسول صلی الله علیه وسلم اطفاها
الله فرونشاند آن آتش را خدای بآنکه منازعت در میان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند برداخت ويسعون
فى الارض و میشتابند در زمین فسادا برای تباه کاری که فتنه انگیزند والله لا يحب المفسدين و خدای دوست ندارد
تباه کارانرا ولو ان اهل الكتاب و اگر چنانچه اهل کتاب آمنوا ایمان آوردندی بمحمد واتقوا و پرهیز کردندی از معاصی
یا از یهودیت و نصرانیت لكفرنا عنهم هر اینه ما در گذرانیدیمی از ایشان سيئاتهم گناهان ایشانرا ولادخلناهم
در می آوردیم ایشانرا یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنات النعيم در بهشتهای با ناز و نعمت ولو انهم و اگر
ایشان اقاموا التورىة والانجيل بپای داشتندی احکام توریة و انجیل یعنی بدان عمل کردندی وما انزل اليهم
و اقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان من ربهم از نزد آفریدگار ایشان که آن قرآنست لاكلوا من فوقهم
هر اینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش ومن تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ
شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان شدی که از بر سر می داشتندی از بسیاری که بر
زمین ریخته بودی منهم از جهودان امة مقتصدة گروهی اند راست رو و درست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان
آورده اند وكثير منهم و بسیاری از ایشان ساء ما يعملون بد است آنچه ایشان میکنند يا ايها الرسول ای فرستاده
حق بلغ برسان بکافه خلق ما انزل اليك تمام آنچه فرو می آید بتو من ربك از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص
و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وان لم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام و درنرسانیدی فما
بلغت رسالته پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که برسانیده چنانچه ترک
بعضی ارکان نماز مبطل نماز است والله يعصمك و خدای نگاه میدارد ترا من الناس از شر مردمان و کسی را
بقتل تو دست تصرف نخواهد بود ان الله بدرستی که خدای لا يهدى القوم الكافرين راه ننماید کافرانرا بتسلط بر تو از انس
رضی الله عنه منقول است که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند چون این آیت نازل شد سر مبارک
از قبه که او را در وی جا ساخته بودند بیرون کرده فرمود که ای مردمان بازگردید که خدای مرا نگاه داشت قل يا اهل
الكتاب بگو که ای اهل کتاب لستم على شىء نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حتى تقيموا التورىة والانجيل
تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصل دینست از توحید یا قایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب
فرموده و آن ایمان است و دولت محمد صلی الله علیه وسلم وما انزل اليكم و آن را نیز که بپای دارید اوامر و نواهی
آنرا که فرستاده میشود بشما من ربكم از آفریدگار شما یعنی قرآن وليزيدن كثيرا منهم و زیاده میکند بسیاری
را از یهود و ترسا ما انزل اليك من ربك آنچه نازل میشود بتو از پروردگار تو یعنی استماع قران یا اقرار ایشان
طغيانا وكفرا بیدادی و ناگرویدگی فلا تاس پس اندوهناک مباش على القوم الكافرين بر زیادتی کفر
و طغیان گروه کافران ان الذين آمنوا بدرستی که آنها که ایمان آورده اند بزبان والذين هادوا و آنان که دین یهودی
گرفتند والصابئون والنصارى و صابیان و ترسایان و مجوس من آمن هر که ایمان آورد از اینها بدل صافی و نیت
خالص بالله واليوم الآخر بخدا و بروز بازپسین وعمل صالحا و بکند کاری پسندیده فلا خوف عليهم پس هیچ ترسی

نیست بر ایشان از هجوم عقاب ولا هم يحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد
اخذنا هر اینه ما فراگرفتیم بزبان انبیا ميثاق بنى اسرائيل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم
وارسلنا و فرستادیم اليهم رسلا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام كلما جاءهم رسول
هرگاه آمد بدیشان رسولی بما لا تهوى انفسهم بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه
فريقا كذبوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهما وفريقا يقتلون و گروهی را بودند
که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وحسبوا و پنداشتند بنی اسرائیل الا تكون فتنة آنکه نباشد بلائی
و محنتی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وصموا و کر شدند از استماع سخن
راست بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله عليهم پس رجوع کرد خدای توبه را بر ایشان ببعث عیسی علیه السلام ثم عموا
وصموا پس دیگر باره کور و کر شدند كثير منهم بسیاری از ایشان بانکار محمد صلی الله علیه وسلم والله بصير و خدای
بیناست بما يعملون بآنچه ایشان میکنند مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد كفر الذين بدرستی
که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسيح ابن مريم مسیح پسر مریم است
وقال المسيح و گفت يا بنى اسرائيل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را ربى وربكم که آفریدگار من و پروردگار شما
است یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس بپرستید خالق را نه مخلوق را و عبادت رب را باید
نه مربوب را انه من يشرك بالله بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فقد حرم الله عليه الجنة پس بدرستی که خدای حرام
کرده بروی بهشت را ومأواه النار و جای او دوزخ است وما للظالمين و نیست مر ستمکارانرا که وضع عبادت
در غیر موضع او کرده اند من انصار هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لقد كفر الذين بدرستی که کافر شدند
آنانکه از ترسایان که از فرط نادانی قالوا ان الله ثالث ثلثة گفتند که خدای یکی از سه الهست معتقد مرقوسیه از نصاری
آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از اینها الهاند و خدای یکی ازین سه است وما من اله
و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیت
و متعالی از توهم شرکت وان لم ينتهوا و اگر باز نه ایستند این قوم عما يقولون از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند
ليمسن الذين كفروا هر اینه برسد آنانرا که کافر شدند منهم از ترسایان عذاب اليم عذابی که الم او دایم بود افلا
يتوبون آیا رجوع نمی کنند الى الله بخدای از قول بتثلیث ويستغفرونه و آمرزش نمی خواهند از او باعتقاد توحید استفهام
است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند والله غفور و خدای آمرزگار است تائبانرا رحيم مهربانست بر مستغفران
ما المسيح ابن مريم نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای قد خلت من
قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا
کرده بود پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیب ترست
و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی پدر و مادر موجود گشت و آن عجیب ترست پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت
بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد وامه صديقة و مادر او یعنی مریم بسیار تصدیق بود یعنی تصدیق آیات ربانی
می نمود کما قال تعالی وصدقت بکلمات ربها و کتبه كانا ياكلان الطعام بودند پسر و مادر که طعام می خوردند چون
سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر كيف بنگر که
چگونه نبين لهم الآيات بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس باز بنگر حال ایشان که انى يؤفكون

چگونه برمیگردانیده میشوند ایشان از دریافتن و پذیرفتن حق قل بگوی ترسایان را أتعبدون من دون الله آیا می پرستید بدون
خدای ما لا یملک لکم آنرا که بذات خود مالك نیست برای شما ضرا ولا نفعا نه زیان رسانیدن و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام قدرت
آن نداشت که مثل خدای بی رساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا والله و خدای که معبود بحق است
هو السمیع اوست شنوا اقوال باطله شما را العلیم دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب بگوی که ای اهل کتاب از
یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است در رد
عیسی و از آن نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم هواهای قومی را یعنی اسلاف خود که بجهل
قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش از این یعنی قبل از بعثت پیغمبر واضلوا کثیرا و بعناد گمراه ساختند بسیاری را
وضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت لعن الذین
کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود علیه
السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی علیه السلام که اصحاب مائده را
همین گفت ذلک این لعن مر ایشانرا بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون و بودند که از حد درمیگذ
شتند کانوا لا یتناهون بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از عمل زشت که میکردند لبئس ما
کانوا یفعلون بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند درین آیه تهدید عظیم است آنانرا که نهی منکر
نفرمایند آنچه توانند تری کثیرا منهم می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد یتولون الذین
کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر بمکه رفت و مشرکانرا بحرب مسلمانان
تحریص کرد لبئس ما قدمت هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان نفسهای ایشان
وآن بد چیز است ان سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وفی العذاب هم خالدون و ایشان جاوید باشند
در عذاب ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خود وما انزل الیه وآنچه فرستاده
شده است بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم اولیاء هر آینه نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی و حکم توریة
آنست که با کفار دوستی نکنند و مطلبا بدکه منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه وسلم و قرآن ایمان
داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیرا ولیکن بسیاری منهم از یهود و منافقان فاسقون
خارجانند از دین ایمان لتجدن اشد الناس هر آینه بیابی تو سخت ترین مردمان عداوة از روی دشمنی للذین آمنوا
با آن کسان که گرویده اند الیهود جهودانرا والذین اشرکوا وآنانرا که شرك آوردند یعنی بدترین دشمنی مر مؤمنانرا
جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و دریابی تو نزدیکترین آدمیان
مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مؤمنان الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دل ایشان
نرم ترست از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمی جویند ذلک آن قرب مودت بان منهم بسبب آنست که
بعضی ایشان قسیسین دانایانند که گویند ورهبانا و عابدان صومعه نشین اند وانهم لا یستکبرون
و بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمی کنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مؤمنان داشته
اند نجاشی و اصحاب او و بعد از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود
نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مایل
شد و نجاشی با اغلب اتباع ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر از بلاد حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن از

الجزء السابع

علما ممالك خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستاد و چون ایشان با استماع حضرت رسالت
پناه سوره یس برایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کردند و یکی گفتند که قرآن چه
مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قایلان آن نصاری ایشانند واذا سمعوا و چون بشنوند این
علما و عباد از جعفر طیار یا از حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است برسول
تری اعینهم می بینی چشمهای ایشانرا تفیض من الدمع میریزد اشك را مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست
یقولون میگویند ربنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم باین کلام و باین پیغمبر فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را
از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیت قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا ما را داخل امت محمد صلی
الله علیه وسلم گردان که گواهان انبیا اند در روز قیامت در خبر است که یهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند که
چه زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت می کنند و قبول نمی کنیم و اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان
آورده ای بکسی که او را ندیدی حق سبحانه خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وما لنا لا نؤمن بالله و چیست ما را که ایمان
نیاریم بخدا وما جاءنا من الحق و بانچه آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر ونطمع ان یدخلنا ربنا و حال آنست که ما طمع میداریم
آنکه در آرد پروردگار ما ما را ببهشت مع القوم الصالحین با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند فاثابهم الله پس
جزا داد خدای ایشانرا بما قالوا بانچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جنات تجری بوستانها که میرود من
تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها جاوید باشند در آن وذلک جزاء المحسنین و اینست
پاداش نیکوکاران والذین کفروا و آنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا و بدروغ داشتند آیتهای ما را اولئك اصحاب
الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
برای صحابه وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمه باز مینمود ده تن از اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن
مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضوان الله علیهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق
کردند که بقیه العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان
نگردند و ترك دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم رسید با ایشان گفت که من مامور نیستم بانچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حق
است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسپید که من برمیخیزم و روزه میدارم و افطار
مینمایم و خواب میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و درین باب این آیه نازل شد
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحرموا حرام مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه و
لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده ولا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما حرام سازید
ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند وکلوا مما رزقکم الله و بخورید
از آنچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتی که حلال و پاك باشد واتقوا الله الذی و بترسید از
خدای با اهل الله آن خدای که انتم به مؤمنون شما بدو گرویده اید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه
سازیم بسوگندی که خورده ایم آیت آمد لا یؤاخذکم الله مؤاخذه نمیکند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در
سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی رحمه الله آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله وبلی والله و نزد
امام اعظم رحمه الله آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست

وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بانکه ببندید سوگندها را و یمین معقود آنست
که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فَكَفَّارَتُهُ پس کفارهٔ شکستن او إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ
طعام دادن ده مسکین است هر یک را مدی بقول امام شافعی رحمه الله و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب
امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقی چهار من است که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلث و مدی
بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من است و بهر تقدیر طعام باید داد
مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون أَوْ كِسْوَتُهُمْ
یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل و ازار
و امثال و اگر ثوبی دهد بجز بها اضافت باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت تواند کرد أَوْ تَحْرِيرُ
رَقَبَةٍ یا کفارت آزاد کردن بنده ایست و شافعی رحمه الله در ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم
و نی عیب می باید خواه مؤمن و خواه کافر فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد این کفارات ثلث فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس
کفارت او روزه سه روز است پی در پی و نزد شافعی رحمه الله تتابع شرط نیست ذَٰلِكَ این که مذکور شد كَفَّارَةُ
أَيْمَانِكُمْ کفارت سوگندان شماست إِذَا حَلَفْتُمْ چون بخورید و بشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوگند خود را از
شکستن یا نگاه دارید بانکه سوگند نخورید كَذَٰلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ
آيَاتِهِ بیان میکند روشن میکند خدای بشما نشانهای شرع را لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گوئید
نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران برآنند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیت نازل کرده اول در مکه که وَمِنْ
ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا مردمان در او حلال بوده دوم وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل
رضی الله عنهما در باب خمر و میسر بپرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و جواب آمد که قل فیهما
اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه و منافع للناس بدان اشتغال مینمودند
سیوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لاات خواند آیه
آمد که لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری اکثر صحابه گفتند شرب چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لایق نیست
بیکبارگی ترک فرمودند چهارم در مهمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافت افکند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنه از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بر سر بیت خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد وقاص
انشاد شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را بشکست مجلس را مشوش گردانید و سعد
شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم عرض کرد فاروق اعظم رضی الله عنه دست
و زبان نیاز گشاد که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِنَّمَا
الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل است وَالْمَيْسِرُ و قمار و این نیز حرام است نرد و کعب و بیضه
و غیر آن وَالْأَنْصَابُ و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ و تیرهای قداح رِجْسٌ پلیدست مِنْ عَمَلِ
الشَّيْطَانِ از وسوسه و تزیین شیطان فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا باشد شما
رستگار شوید بدین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ آنکه افکند در
میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز
دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گذاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس هستید شما

ایستادگان

ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار
آمده که چون این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه گفت انتهینا یا رب در تیسیر آورده که درین آیت ده دلیل است بر حرمت
خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک
سلک کشید و آن همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سیوم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه پلید است
حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان بود حرام باشد پنجم امر کرده که از وی بکناره شوید
و هر چه دور بودن از و فرض است حرام باشد ششم آنکه رستگاری باجتناب آن منوط و مشروط است و هر چه رستگاری
در اجتناب از وی بود حرام باشد هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت باشد
حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد حرام است نهم سبب منع است از
نماز پس همچنان حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام باشد و از
تهدیدها آنکه در احادیث آمده تا فادن با همین کفایت است که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر مانند بت پرستنده
است نظم ای بکیدان جگر انگیخته ٭ بر جگرش تیغ نگون ریخته ٭ بی خرد آن مرد که چیزی چشید ٭ کش قلم نیستی بر وی کشید
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی کند
وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا
عَلَىٰ رَسُولِنَا آنکه بر رسول ماست الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدن روشن پس چون حکم ما را بشما رسانید تولی و اعراض شما او را
ضرر نکند آورده اند که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان
خمر بودند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیه آمد که لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست مر آنکه ایمان آورده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ عملهای شایسته کرده جُنَاحٌ گناهی فِيمَا طَعِمُوا از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر ندگان
یعنی که قبل از تحریم ارتکاب خمر نموده اند باکی نیست إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزند
بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَآمَنُوا و ایمان آورده
بحرمت آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود وَأَحْسَنُوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند
وَاللَّهُ و خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست میدارد نیکوکاران آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در
لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند
از حرمان شکار متألم میشدند حق سبحانه آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ ای گروه گروندگان
هر آینه می آزماید شما را خدای یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت
احرام شما و چنان صیدی که تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ و نیزهای
شما چون کبار صید و این ابتلاء برای آنست لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا ببیند خدای یا بداند دوستان او مَنْ يَخَافُهُ آنکه می
کازو میترسد بِالْغَيْبِ در غیب یعنی پنهان و در اندرون فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بَعْدَ
ذَٰلِكَ بعد ازین ابتلاء فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست عذاب دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان
آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ مکشید شکار را و آن بمذهب امام اعظم رحمه الله حیوانی باشد که در اصل خلقت
ممتنع و مستوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله مراد حیوانی
بریست که ماکول اللحم بود در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل

نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانور وحشی را بقتل میارید وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وحال آنکه شما محرم
باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ وهرکه بکشد صید را از شما مُتَعَمِّدًا یعنی داند که محرم است وقتل صید بروحرام
مراد ابو الیسر است که درعام الحدیبیه کوره خری را بنیزه طعن کرد وبکشت پس متعمدا اشارت بدوست واکثره
هرمحرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بروواجبست جزای مانند آنچه بکشته است
یعنی فدا دهد مانند صید خود مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر وگاو وگوسفند از آن يَحْكُمُ بِهِ
حکم کند بدان جزا ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل ودانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مانند
آنچه کشته از نعم کدام میتواند بود هَدْيًا درحالتی که آن جزا قربانی باشد بَالِغَ الْكَعْبَةِ رسیده بکعبه
یعنی بحرم برند وآنجا بذبح رسد أَوْ كَفَّارَةٌ یا بروست کفارت آن قتل طَعَامُ مَسَاكِينَ طعام دادن درویشان أَوْ عَدْلُ
ذَلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ تا بچشد کشنده صید را حرام وَبَالَ أَمْرِهِ
گرانی وسختی کار خود را بالتزام کفارة باید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربانی
بایدکرد ومماثله نزد امام مالک وامام شافعی رحمهما الله در هیأت وخلقتست چنانچه مثل درشتر مرغ شتری
ودرکوره خری گاوی ودرآهوی گوسفندی ودرارنب بزه وعلی هذا وبقول امام اعظم رحمه الله آن صید
را درموضع قتل او قیمت بایدکرد اگر به بهای قربانی رسد بحرم فرستد یا طعام خرد وبدرویشان دهد هر مسکینی
را نیم صاع از گندم وصاعی از غیر آن یا عوض طعام هرمسکینی روزی روزه دارد ونزد امام
شافعی هر درویشی را مدی طعام بایدداد عَفَا اللَّهُ درگذشت وعفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه گذشته
است که محرم قتل میکرده درجاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ وهرکه بازگردد بمثل این عمل
فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد ازو وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای غالبست درحکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام
است برکسی که اصرار میکند درمعصیت أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر
محلید اگر محرم وجمیع میاه از چشمه وچاه ودرین داخل اند وَطَعَامُهُ وطعام دریا یعنی حلال کرده شد یعنی
آنچه آب بکنار افکند مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ وبرای کاروان شما که تدبیر کرده توشه سازند
وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ وحرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامی که باشید شما احرام گرفتگان
وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آن خدای که بسوی او حشر کرده خواهید شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ
گردانید خدای کعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام وخانه محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین
بواسطه آنکه قیام حج ومناسک بدوست ودردنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب وقتل دروست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ ودیگر گردانید
ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج درو سازند اما درجمیع شهر حرام است که مردم در آن از قتل
وغارت ایمن مانند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ وگردانید قربانی وذوات قلائد را هم سبب قیام کارها یعنی بآنها از تعرض
حرامی ایمن ومصون مانند ذَلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانید أَنَّ اللَّهَ آنکه بتحقیق خدای يَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانها وآنچه در زمینهاست وَأَنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه
چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال وحرام از روی علم وحکمتست اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید که خدای شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبتست مرکسی را که ارتکاب محارم او کند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وبدرستی که خدای آمرزکار ومهربا
برکسی که از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان از غروری

تا اند وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ وآنچه پنهان میسازید از تصدیق و
تکذیب وفعل وعزیمت قُلْ بگوای محمد لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ مساوی نیست پلید وپاک این حکم عامست در نفی مساوات
میان نیک وبد در اشخاص واموال واعمال وغیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ واگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث
چه اعتبار بجودت ورداءت دارد نه بقلت وکثرت است فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در ارتکاب محرمات
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلها لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوالها میکردند یکی میگفت پدر من
کیست ودیگری میپرسید که اشتر من گم شده کجاست حق تعالی آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزهایی که اگر بر شما ظاهر شود جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین گرداند شما را
وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا واگر بپرسید از چیزهایی که اگر بپرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرو آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ
آشکارا کرده شود بر شما عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد خدای از آن یعنی پس مپرسید از چیزهایی که خدای درگذرانید تا وبدان
تکلیف نکرد بندگان را آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقه ابن مالک گفت یا در هر سال فرض
شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از وی اعراض فرمود وا سه نوبت این سخن را عاده کرد حضرت فرمود که
لا واگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی وشما را توانائی آن نیست واین آیت نازل گشت که خدای درگذرانید وزین
سوال شما را مواخذه نساخت وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزگارست که عفو میکند حَلِيمٌ بردبارست که بعقوبت تعجیل نمیکند
قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسیدند از چیزها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند وحواریون
که درخواست مایده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از ظهور مسئول بدان نگرویدند
وسبب نزول عذاب شدید بدیشان گشت پس نیست که از حال دیگران عبرت گیرد وبقول وفعل فضولی اشتغال
ننماید ودرین باب گفته اند نظم مگوی آنچه گفتن ضرورت نبود * که گفتها از وبندد * بجای آر فعلی که الزم
را فعال بحاصل اندیکند آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت
دعوت کرد واز دین اسمعیل علیه السلم منحرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود ونصب اوثان وتعیین بحایر
وسوائب از پیش او بود واصح روایات در این باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی وپنجم نر بودی گوشش را شکافتندی
واز سواری ودوشیدن ونحر کردن وموی بریدن او منع کردندی واز هیچ آب وگیاه دور نساختندی واو را بحیره
میگفتندی واگر شخصی را بیماری بودی یا سفری داشتی بجهت شفاء بیمار وقدوم مسافر گفتی ناقتی هذه سائبة پس
پس آن ناقه را سرداری وورد بحیره حکم بحیره داشتی واو را سائبه گفتندی واگر گوسفند چون هفت بطن بزادی
وبطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی از آن ماست ودرمیان رمه سر میدادندی واگر مذکر بودی
گفتندی از آن خدایان ماست واو را ذبح کردندی واگر نر وماده بودی نر را نکشتندی میگفتند وصلت اخاها یعنی
انثی برادر خود پیوست وبرادر در حکم او گرفت او را وصیله خواندندی ونحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی
میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردندی واز هیچ آب وگیاه منع نکردندی واو را حام گفتندی
واز زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه اهل این قبایل سبع بر این بودند واکثر
ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد واین آیت آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ تعیین نکرده است
خدای وامر نفرموده ومقرر نساخته هیچ چیز مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه گوش شکافته وَلَا سَائِبَةٍ ونه ناقه بجای

ولا وصیلة ونه شاتی که به برادر پیوسته بود ولا حام ونه حمایت کننده ظهر خود ولکن الذین کفروا ولیکن آنها که
کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون افترا میکنند و می‌بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم
بدو نسبت میکنند واکثرهم و بیشتر کافران لا یعقلون نمیدانند حلال و حرام را ودر تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند
بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند واذا قیل لهم وچون گویند مر ایشان را که ای سرگشتگان تعالوا بیایید الی ما انزل الله
بانچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام والی الرسول و بیایید برسول که بیان کننده آن حکم است قالوا
حسبنا گویند بسست مارا ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته‌ایم بدان خود پدران اولو کان آباؤهم آیا تقلید
میکنند واگرچه باشند پدران ایشان که لا یعلمون شیئا نمیدانند چیزی ولا یهتدون ونمی‌یابند راه یعنی ایشان
جاهل و گمراه بوده‌اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنمای می‌باید کرد تا کار بتحقیق انجامد **نظم**
از مقلد تا محقق فرقهاست ۰ این یکی کوهست و آن دیگر صداست ۰ منبع گفتار این سوزی بود ۰ و آن مقلد کهنه آموزی بود
دست بر چنان زنان شو را ۰ دست در کوی دنفا ... یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد
محافظت نفسهای شما ... لا یضرکم زیان نرساند شما را من ضل بیراهی آنکه گمراه شد اذا اهتدیتم
چون شما راه یافته باشید واز جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنند بحسب طاقت خود و نگویند که ضلال دیگری مرا
زیان ندارد **نظم** اگر بینی که نابینا و چاهست ۰ اگر خاموش بنشینی گناهست ۰ این آیت وقتی فرود آمد که
مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان مینمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید که
انکار کافران و مؤمنان مهتدی را ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت شما همه فینبئکم
پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید آورده‌اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از
نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو بن عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت
شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخت تعبیه
ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را بعیال وی رسانند و ایشان بعد از
وفات وی رخت او بجوزه تصرف در آوردند و آوانی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره
... از میان ... بر داشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و ورثه در میان آن صحیفه
بدیل را که مشتمل بر مفصل رخت وی بود یافتند و چون آوانی مذکور در میان آن نیافتند رجوع بتمیم و عدی
کردند ایشان انکار کردند و مرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آوردند این آیت نازل شد
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده‌اید بدانچه شما را فرموده‌اند شهادة بینکم گواهی وصیت است در میان شما
اذا حضر چون حاضر شود احدکم الموت یکی را از شما علامت مرگ پس باید که گواه شوند حین الوصیة بهنگام وصیت
اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عدل و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران یا دو تن دیگر من غیرکم
از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ است و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی‌شنوند باجماع ان انتم چون
شما ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بشما مصیبة الموت مرگ رسیدنی یعنی نزدیک
شوید برسد محصل سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید و کسی نبود که بوصیت خود گواه کنید از مسلمانان
یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد تحبسونهما باز میدارید آن دو تن را که از غیر شما اند من
بعد الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک دارید شما در ایشان و متهم

سوگند این باشد که لا نشتری به نابدل نمی‌کنیم بدین سوگند ثمنا بهایی یعنی که آن مال دنیاست یعنی برای طمع
مال میت سوگند بدروغ نمی‌خوریم ولو کان ذا قربی واگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند دروغ یاد نمی‌کنیم
ولا نکتم ونمی‌پوشیم شهادة الله گواهی خدا را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده انا اذا بدرستی که
ما آن وقت که بپوشیم گواهی لمن الآثمین از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمیم و عدی را بعد
از نماز دیگر ... منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده‌ایم و این سوگند را براستی میخوریم و بفرمود تا دست
از ایشان باز داشتند بعد از آن آوانی که گم شده بود در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب محاوله از
حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده‌ایم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم
و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم مرافعه نمودند و آیت آمد که فان عثر
پس اگر اطلاع یافته شد علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده‌اند گناه را بسبب خیانت فآخران پس دو
گواه دیگر یقومان مقامهما بایستند بجای آن دو خاین من الذین استحق علیهم از قومی آنکه جنایت بسبب ایشان واقع
شده بر گواهان یعنی ورثه الاولیان از آنکه واقف بودند در دعوی مراد هم اولیاء میت اند و خصم ... مستحق معلوم خواهد
و اولیان نیز ... یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشاوند میت اند
بحقیقت مال او ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا هرآینه
گواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر است و راست‌تر از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده‌اند وما اعتدینا
وما ستم نکردیم و از حد در نگذشتیم در گواهی انا اذا بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم لمن الظالمین
از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده‌اند پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا عمرو
مطلب ... و داعه بر خاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از نماز عصر که این آوانی بدیل بوده
و ایشان خیانت کرده‌اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آنرا بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که گفتیم از رد یمین
بشاهد ادنی نزدیک‌تر است ان یأتوا بانکه بیایند گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بر وجهی که حق آنست
او یخافوا و نزدیک‌تر است بانکه بترسند ان ترد ایمان آنکه رد کرده شود بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوگند
که ایشان خورده‌اند ... سوگند خوردن ایشان بظهور سوگند دروغ رسوا شوند واتقوا الله و بترسید
از خدای بخوردن سوگند دروغ واسمعوا و بشنوید امر خدای را بسمع اجابت والله و خدای لا یهدی القوم
الفاسقین ننماید فاسقان و خاینان را که گواهان دروغ اند یوم یجمع الله الرسل یاد کنید روزی را که خدای
جمع کند پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشان را که ماذا اجبتم بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما
شما را بچه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست و برای ...
شهادت انبیا علیهم السلام بر مؤمنان قالوا گویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علم نیست ما را در جنب علم
تو یا هیچ دانش نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آن را بما آموختی انک انت بدرستی که تو علام الغیوب داننده
نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند بزبان و چه در دل نهان داشتند و چه چیز را اجابت نمودند
و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن چون گفت خدای عیسی بن مریم را اذکر نعمتی یاد کن
نعمت مرا که افاضه کرده‌ام علیک بر تو وعلی والدتک و بر مادر تو اذ ایدتک یاد آر چون تقویت کردم ترا
بروح القدس بجبرئیل یا بکلامی که بدان احیاء دین کردی یا احیاء موتی و گفته‌اند روح القدس انجیل است

تُكَلِّمُ النَّاسَ میگوئی با مردم **فِي الْمَهْدِ** در گهواره واین معجز تو بود **وَكَهْلًا** وسخن گوئی در حال کهولت کلام تو
در طفولت وکهولت از روی فصاحت وبلاغت یکسانست وبدین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلم
باتفاق چه اقبل از سن کهولت باسمان رفته ودر آن سن نازل خواهد شد ودر زمین بسن کهولت خواهد رسید
وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ ودیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختیم ترا کتاب یعنی کتابت وخط **وَالْحِكْمَةَ** وفهم چیزها
وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ ومعانی وحقایق توریه وانجیل **وَإِذْ تَخْلُقُ** وانرا یاد کن که میساختی **مِنَ الطِّينِ** از گل **كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ** مانند هیأة
مرغی **بِإِذْنِي** بدستوری من **فَتَنْفُخُ فِيهَا** پس میدمیدی در آن صورت از گل ساخته **فَتَكُونُ طَيْرًا** پس میشود مرغ زنده **بِإِذْنِي**
بفرمان من **وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ** وازعلت بیرون می آری کور مادر زاد را وچشم او روشن میکنی **وَالْأَبْرَصَ** وپاك میکنی علت
پیساری پیس را **بِإِذْنِي** بفرمان من **وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى** وچون بیرون می آری مردگانرا از گور وایشان زنده **بِإِذْنِي** بامر من
وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ویاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل یعنی جهودانرا **عَنْكَ** از تو که قصد قتل تو داشتند
إِذْ جِئْتَهُمْ وقتی که آمده بودی بدیشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد **فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** پس گفتند
آنان که کافر شدند **مِنْهُمْ** از بنی اسرائیل **إِنْ هَذَا** نیست این ابرا واحیا وسایر معجزات که عیسی مینماید **إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ**
الا جادوئی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این سحرست **وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ** ویاد کن ای محمد آن زمان که امر کردیم
حواریانرا بر زبان پیغمبر خود **أَنْ آمِنُوا بِي** آنکه ایمان آرید بمن **وَبِرَسُولِي** وبفرستادهٔ من عیسی **قَالُوا آمَنَّا** گفتند ایمان
آورده ایم **وَاشْهَدْ** وتو گواه باش **بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ** بانکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا **إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ** یاد کن آنرا که
گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلم بودند **يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ** ای عیسی پسر مریم **هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ** هیچ فرمان تو
میبرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا تو دعا کنی **أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا** آنکه فرو فرستد برما **مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ**
خوانی از آسمان مائده خوانی را میگویند که برو طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلم خوان طعام طلبیدند
قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ گفت عیسی که بترسید از خدای ومثل این سؤالها مکنید **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** گر هستید شما باور دارندگان
مر کمال قدرت اورا وصحت نبوت مرا **قَالُوا** گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شك نداریم ولیکن
نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعام از آن مائده **وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا** وآرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیان از آنچه
بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود **وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا** وبدانیم که تو راست گفتی با ما دادن که هرچه از
خدا درخواهید شمارا روا دارد **وَنَكُونَ عَلَيْهَا** وباشیم بر آن مائده **مِنَ الشَّاهِدِينَ** از گواهان وقتی که از ما گواهی
طلبی از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلم فرمود که سی روز
روزه دارید آنگاه از خدای بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای
هر که این کار می کردیم مارا طعام میداد پس از خدای درخواه تا مارا طعام دهد سلمان رضی الله عنه نقل میکند که
چون حواریان سؤال مائده کردند عیسی علیه السلم پشمینه در پوشید ودعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود **قَالَ عِيسَى**
ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی بن مریم **اللَّهُمَّ** ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجا عطاردی گفت که هفتاد
نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است واز نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که گوید که اللهم خدایرا بهمه نامها
خوانده باشد عیسی علیه السلم در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت **رَبَّنَا** ای پروردگار ما
أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست برما **مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ** خوانی از آسمان **تَكُونُ لَنَا عِيدًا** که باشد آن خوان مارا عیدی یعنی وقت
نزول آن عیدی باشد **لِأَوَّلِنَا** مر اهل زمان مارا **وَآخِرِنَا** ومر آنکه از پی ما آیند یا اهل ما واخر ما از آن خوان بهره یابند

وَآيَةً مِنْكَ وباشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو وصحت رسالت من **وَارْزُقْنَا**
وروزی کن مارا آن خوان یا توفیق شکر بران **وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** وتو بهترین روزی دهندگانی **قَالَ اللَّهُ** گفت خدای
که **إِنِّي مُنَزِّلُهَا** من فرو فرستنده ام این خوانرا **عَلَيْكُمْ** بر شما جهت اجابت سؤال شما **فَمَنْ يَكْفُرْ** پس هر که کافر شود
بَعْدُ بعد از نزول مائده **مِنْكُمْ** از شما **فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ** پس مر اورا عذاب کنم **عَذَابًا** عذابی کردنی چنانکه **لَا أُعَذِّبُهُ** آن
عذاب نکنم **أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ** یکی را از عالمیان پس حق سبحانه دو ابر فرستاد وسفرهٔ سرخ در میان ایشان پیش حواریان
افتاد عیسی علیه السلم بگریه درآمد وگفت اللهم اجعلنی من الشاکرین ودیگر فرمود که خدایا این خوانرا رحمت
گردان پس وضو ساخت ونماز گزارد وبگریست وگفت بسم الله خیر الرازقین ومندیل از سر سفره برداشت
خوانی دیدند آراسته بر ماهی بریان که پوست وخار نداشت واز روغن او می چکید ونزد سر او نمك ونزد دنب
دم او سرکه وبر حوالی آن انواع سبزیها مگر گندنا وبر خوان نهاده بر یکی زیتون ودوم عسل وسیم
روغن وچهارم پنیر وپنجم قدید شمعون برخاست که یا رسول الله این از طعام دنیا است یا طعام آخرت
عیسی علیه السلم فرمود که از هیچ کدام نیست طعامیست که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه
طلب کرده اید وشکر کنید تا نعمت زیاده شود گفتند یا رسول الله اگر درین آیت دیگر بنمائی موجب
ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلم آن ماهی بریان گفت زنده شو بفرمان خدای تعالی آن ماهی فی الحال بجنبش
در آمد عیسی علیه السلم فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد حواریان از تهدید بباقی ترسان شده
از آن مائده نخوردند وعیسی علیه السلم فرمود تا درویشان وبیماران ومبتلایان را طلبیدند وگفت بخورید که شما
را عافیت ودیگران را بلاست هزار وسیصد تن از آن طعام خوردند وهیچ چیز بران خوان از آنچه بود کم
نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد وهیچ بیماری نچشید الا که شفا یافت پس مائده
باسمان رفت ودیگر روز چاشتگاه باز آمدی اغنیا وفقرا همه از آن تناول نمودند بعد از چهل روز منقطع شد وروزی
می آمد وروزی نه همچون ناقه صالح پس وحی آمد که ای عیسی مائده مرا بفقرا ده نه باغنیا توانگران از این
حال مضطرب شدند ودر مائده شك آوردند وانرا بجادوئی حمل کردند هشتاد وسه تن وبقول صاحب
معالم سیصد وسی تن مسخ شدند بصورت خوك وبعد از سه روز بمردند **وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ** ویاد کن
چون گفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ وتقریع
نصاری **أَأَنْتَ قُلْتَ** آیا تو گفتی **لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي** مر مردمانرا که بگیرید مرا **وَأُمِّيَ** ومادر مرا **إِلَهَيْنِ** دو خدای **مِنْ دُونِ اللَّهِ**
بیرون از خدای **قَالَ سُبْحَانَكَ** گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شریك تنزیه کردنی **مَا يَكُونُ لِي** نسزد
وشایسته نیست مرا **أَنْ أَقُولَ** آنکه بگویم **مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ** آنچه مرا سزاوار نباشد **إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ** اگر بوده ام که گفته
ام آنرا **فَقَدْ عَلِمْتَهُ** پس بدرستی که تو دانسته آنرا **تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي** تو میدانی آنچه در ذات منست **وَلَا أَعْلَمُ** ومن
نمیدانم **مَا فِي نَفْسِكَ** آنچه در ذات تست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام ونمیدانم آنچه تو نهان داری
إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی که تو **عَلَّامُ الْغُيُوبِ** دانای پوشیدهائی **مَا قُلْتُ لَهُمْ** نگفتم مرایشانرا یعنی امت خود را **إِلَّا**
مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه بایشان گویم از توحید وتعبد **أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ** گفتم مرایشانرا
آنکه بپرستید خدایرا **رَبِّي وَرَبَّكُمْ** پروردگار من وشما پس من خود را مربوب ومخلوق گفتم نه رب وخالق
وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا وبودم بر احوال وافعال ایشان گواه یا نگاهبان **مَا دُمْتُ فِيهِمْ** مادام که بودم در میان ایشان

فلما توفیتنی پس آن هنگام که مرا گرفتی یعنی رفع کردی با سمان یا میرانیدی کنت انت الرقیب علیهم بودی تو
نگاهبان ایشان یعنی مراقب احوال و اعمال ایشان وانت علی کل شیء و تو بر همه چیزها شهید گواهی و مطلع بران و
مراقب آن ان تعذبهم اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فانهم عبادک پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک
مطلقا اعتراضی نرسد در هر چه کند وان تغفر لهم واگر بیامرزی ایشانرا یا نکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فانک
انت العزیز پس بدرستی که تو غالب و قادری بر ثواب و عقاب الحکیم دانا در هر چه کنی از عفو و عقاب قال
الله گفت خدای مراد انست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوع است کانه که قیامت قایم شد و خدای گفت
هذا یوم این روزیست که درین روز ینفع الصادقین سود میرساند راست گویان را صدقهم راستی که واقع شده از ایشان
در دنیا لهم جنات تجری مر ایشان راست بهشتها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تاکیدیست مر خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رضی الله
عنهم خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت ورضوا عنه و خشنود گشتند ایشان از و بنیل کرامت ذلک این قول
جنان یا حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست لله مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی
اسمانها و زمینها وما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها
قدیر توانا است بقدرتی که از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

سورة الانعام مکیة مائة و ست و ستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله همه ستایشها مر خدای راست و مرجع همه
ثناها حضرت کبریاست الذی آن خداوندی که بمقتضی کامله خلق السموات بیافرید اسمانها را محل هدی و منازل
الارض و بیافرید زمین را بر اصلی و ماده وجعل الظلمات والنور و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را و در قول مجوس راست
که گفته اند که خالق نور دیگرست و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه تنزیه نمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند بعضی
گفته اند که مراد از ظلمات و نور شب و روز است و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا دوزخ و بهشت و دو نوان نموده
که هدی و ضلالت و ازین جهت ظلمات را بلفظ جمع آورده که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد یاد کرده که هدی
یکی است و در بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفس را از صفات بهیمی
حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از صفات ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثم پس
با این همه دلایل و آیات الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم یعدلون با پروردگار خود برابری میدهند بتان را
و عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او هو الذی خلقکم اوست آنکسی که بیافرید شمارا من طین
از گل یا ابتدا کرد خلقت شمارا از طین یعنی ابو البشر آدم را از آن مخلوق ساخت ثم قضی اجلا پس حکم کرد مدتی را که
چون برسد آن مدت بمیرید واجل مسمی عنده و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کس نداند و بعد از
گذشتن آن قیام قیامت باشد ثم انتم تمترون پس شما شک میارید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که
بعث خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله و اوست خداوند بحق و معبود مطلق فی
السموات وفی الارض در آسمانها و در زمینها و همه را جز او خدائی نیست یعلم سرکم میداند آنچه پنهان

شماست یعنی در دل مخفی دارید وجهرکم و آنچه آشکار شماست یعنی بزبان میآرید ویعلم ما تکسبون
و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شمارا بدان جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سر کم اشارتست بنسبت باطنی
انسان و جهر کم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سر خلافت است که در انسان ودیعت
نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی با صورت جسمانی و معنی
روحانی مجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر سر او از مرتبه امر بود و جهر او از مرتبه خلق و در نقد النصوص
فرموده که انسان مرآت ذات است بجهتین در یک روی خصایص ربوبیت پیدا و در دیگر روی نقایص عبودیت
نگری از همه موجودات بزرگوارترست و چون نقایص عبودیت شماری از همه کائنات خوارتر و بی مقدار نظم
چون دم خود از اوصاف تو بابراز حاشا که بود نکوتر از من دگری وانگه که فتد بحال خویشم نظری
در دو جهان نباشد از من بتری پس حق سبحانه میفرماید که اسرار خصایص شما در رتبهٔ غیب میدانم و آثار
نقایص شما در عالم شهادت میشناسم و دیگر میداند آنچه میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بدرجات انسانیت یا موجب
تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این دانای سالک را بدان دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از
حضیض استیفاء حظوظ حیوانی بدر آمده باستیناس بانعیم روحانی مصاعد کرده نظم چنین باشد که مرد آگاه
جهد نماید بخواب و خور نکند ١٠ آدمی بود آنکه کوشش کند ز فرشته بفضل در گذرد وما تاتیهم من آیة و نمی
آید بکافران آیتی من آیات ربهم از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون
انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن الا کانوا مگر که هستند عنها معرضین از آن معجزها اعراض کنندگان
فقد کذبوا بالحق پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآنرا لما جاءهم آنهنگام که آمد بدیشان فسوف
یاتیهم پس نزدیک باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان
یستهزءون استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتفاع رایات
اسلام و اقتدار شوکت ملت بیضا سنت سنیهٔ خیر الانام علیه افضل الصلوات والسلام و ظهور آن اخبار به
کافران در آخرت بود ثم است الم یروا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت کم اهلکنا چند
هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بوده و قرن هفتاد
سال است یا هشتاد که اغلب عمر مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند و بلی صفت اهل قرن میکند مکناهم
فی الارض جای کردیم ما هلاک کردیم که ایشانرا در زمین سکان ما را تمکن دادیم یا دسترس آن و اهل آن متصرف ساختیم
با ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت ما لم نمکن لکم آنچه شمارا نداده ایم چون عمر دراز و قوت تام و وسعت مال
و استظهار بحشم و خدم وارسلنا السماء و فرستاده بودیم باران را علیهم مدرارا بر ایشان پی در پی بهنگامی که محتاج
بودند بدان وجعلنا الانهار و گردانیده بودیم جویها را که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان
ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین
خود میبردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میکردند
فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد
ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان را آن قوت و نعمت وانشانا و بیرون آوردیم من بعدهم از پس هلاک ایشان
قرنا آخرین گروهی دیگر در این آیت کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل

بن خويلد وابن امية مخزومي بخدمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه عليه آمدند وگفتند اي محمد ما بتو ايمان
نخواهيم آورد تا وقتي که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بيارند و گواهي دهند که اين کتاب از خدا آورده وايم
ودر ضمن آن مکتوب اين معني مندرج باشد که تو رسول اوئي آيت آمد که ولو نزلنا عليك واگر بفرستيم برتو كتابا في
قرطاس نوشته در ورقي فلمسوه بايديهم پس به بپسند وبسايند آنرا بدستهاي خود وشبهه ايشان در نزول آن
کتاب از آسمان مرتفع شود لقال الذين كفروا هر آينه خواهند گفت آنها که کافر شده اند ان هذا نيست اين که آورده الا سحر
مبين مگر جادوئي روشن بهمه کس وقالوا وگفتند کافران لولا انزل عليه ملك چرا فرو فرستاده بر محمد فرشته تا با ما
گويد که اين پيغمبر است ولو انزلنا ملكا واگر ما فرو فرستيم فرشته لقضي الامر هر آينه حکم کرده شود بهلاك همه
خلق چه سنت الهي برين جاري شده که اگر معاينه ببينند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاك ايشان لازم بود ثم
لا ينظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملك يك چشم زدن وچون مشرکان مي گفتند که چرا فرشته
برسالت با ما نمي آيد حق تعالي فرمود که ولو جعلناه ملكا واگر ما گردانيم رسول فرشته را لجعلناه رجلا هر آينه گردانيم
او را متمثل بصورت مردي چنانچه جبرئيل را عليه السلام بصورت دحيه الكلبي متمثل ميساختيم واين صورت بجهت
آنست که قوت بشري بديدن ملك بر صورت اصلي ايشان وفا نمي کند مگر جمعي انبيا عليهم السلام بقوت قدسي
مشاهده ايشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستيم بصورت بشري فرستيم وللبسنا وهر آينه در آن حال
پوشيده گردانيم عليهم بر ايشان ما يلبسون آنچه بر خود پوشيده کرده اند امروز يعني چنانچه اکنون رسالت
بشر را مسلم نميدارند در آن وقت نيز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلكم پس تسلي ميدهد پيغمبر را با
آن قول که قرآن تا غبار ملال با خاطر عاطر آنحضرت ننشيند وميگويد ولقد استهزئ برسل وهر آينه تکذيب نموده
افسوس کرده اند به پيغمبراني که بوده اند من قبلك پيش از تو فحاق پس فرود آمده است بالذين سخروا بدانانکه سخريه
کرده اند منهم از رسل يعني با ايشان استهزا نموده اند ما كانوا به جزاء آنچه بوده اند که بدان يستهزءون استهزا
ميکرده اند وآن جزا عذاب ونکال الهي بود که بکردار ايشان در آمد قل بگوي که اگر عذاب گذشتگان را مسلم نميداريد سيروا في
الارض سير کنيد در زمين که مي بينيد وگاهي ايشان را بر ديار عاد وثمود بگذريد ثم انظروا پس بنگريد بنظر عبرت
كيف كان که چگونه بوده است عاقبة المكذبين آخر کار تکذيب کنندگان قل بگوي اي محمد بديشان که
لمن ما في السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها وزمينهاست از روي خالقيت ومالکيت اگر ايشان جواب گويند
ما کراست قل لله تو بگوي که مر خدا راست كتب نوشت خداي على نفسه الرحمة بر نفس خود يعني التزام نموده وي فضل
وجود رحمت را که قبول توبه است وعفو از معصيت ودر احاديث آمده است که حق سبحانه وتعالي کتابي نوشت وآن
نزديک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتي غلبت غضبي ومي شايد که مراد رحمت ذاتيه باشد که رحمت مطلقه
ما استنابه ... ميگويند ... رحمتي است همه چيز را فرا رسيده ونتيجه آن اعطاء وجود است بي سابقه سؤال واستدعا
ورابطه حاجت واستحقاقات چنانچه در مثنوي معنوي وارد است نظم در عدم ما مستحقان کي بديم
که برين جان وبرين دانش زديم ما نبوديم وتقاضامان نبود لطف تو ناگفته ما مي‌شنود ليجمعنكم بخداي که
که جمع خواهد کرد خداي شما را الى يوم القيامة در روز رستخيز يا جمع خواهد کرد شما را در قبورها در رستخيز لا ريب فيه
روزي که در وقوع آن شك نيست الذين خسروا انفسهم آنانکه زيان کردند در نفسهاي خود يعني فطرت اصليه وعقل
سليم را که سرمايه ايشان بود ضايع ساختند فهم لا يؤمنون پس ايشان ايمان نخواهند آورد وله مر خدا راست

ما سكن آنچه آرام دارد في الليل والنهار در شب وروز يعني اوست مالك مکان وزمان وآنچه زمان ومکان آنرا
فرو گرفته وهو السميع واوست شنوا آنچه کافران گويند العليم دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آيت آن بود که جمعي
از کفار قريش گفتند اي محمد ما را معلوم شده است که احتياج ومسکنت ترا برين ميدارد که پيش گرفته ما بطريق
توزيع از اشراف قبايل چندان مال براي تو حاصل کنيم که توانگرتر از جمله خويش خود شوي بشرط آنکه از اين
دعوي رجوع نمائي حق سبحانه فرمود که هرچه شب وروز بران اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پيغمبر خود را
چندان مال بدهد که توانگرترين خلق شود قل اغير الله بگو آيا غير خداي را اتخذ وليا فرا گيرم دوست يعني غير
خدا دوست نگيرم فاطر السموات والارض خداي که پديد آرنده آسمان وزمين است وهو يطعم واو ميخوراند خلق را
يعني روزي ميدهد ولا يطعم وروزي داده نميشود يعني بي نياز است از خلق وخلق بوي محتاجند قال تعالى
ما اريد منهم من رزق وما اريد ان يطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة قل اني امرت بگو بدرستي که من مأمور شده ام
ان اكون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسي که گردن نهد حکم خدا را بامر آنکه نبي سابق است باشد در دين ولا
تكونن من المشركين ومرا مي گويند که مباش تو از شرك آورندگان قل اني اخاف بگو بدرستي که من ميترسم ان عصيت
ربي اگر عاصي شوم در پروردگار خود وغير او را پرستم عذاب يوم عظيم از عذاب روز بزرگ که قيامت است من
يصرف از هر که بگردانند عذاب خداي را عنه از وي يومئذ در آن روز بزرگ فقد رحمه پس بدرستي که حق بر وي بخشايش
فرموده است وذلك واين بخشش خداي الفوز المبين رستگاري هويداست وان يمسسك الله بضر
واگر برساند خداي بتو سختي چون فقر ومرض فلا كاشف له پس هيچ بازدارنده وبرنده نيست آنرا الا هو مگر او
وان يمسسك بخير واگر برساند بتو نيکوئي چون غنا وصحت فهو على كل شيء قدير پس او بر همه چيزي از آنها قدير
توانا است وهو القاهر واوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان خود فوقيت نه بمکانست بلکه تصوير
استعلا وغالبيت حق است بقدرت وقهر بر مخلوقات وهو الحكيم واوست محکم کار در تدبير خود الخبير
دانا بخفاياي احوال بندگان نقل است که سفهاي قريش گفتند اي محمد ما کسي نمي بينيم که ترا تصديق کند وما از
احبار يهود وعلماء نصاري پرسيده ايم که صفت اي مردد کتب خويش ديده ايد همه انکار کرده اند اکنون
کسي با نماي که گواهي دهد برسالت تو وبر حقيت کتاب تو آيت آمد که قل بگو در جواب ايشان که اي شيء
چه چيز است اكبر شهادة بزرگتر از جهت گواهي يعني گواهي کيست بزرگتر از همه گواهيها قل الله بگو خداي
بزرگتر است از جهت شهادت شهيد بيني وبينكم او گواهست ميان من وشما يعني گواه حقيت من وبطلان
شما اوست واوحي الي هذا القرآن وبمن وحي کرده اند اين قرآن را لانذركم به تا بيم کنم بقرآن مرا که جهد
در وي بشارت نيز هست اما اکتفا کرده باحد الضدين ومن بلغ وديگر آنرا ميکنم هر کرا قرآن بعد رسد از عرب
وعجم وجن وانس امام مقاتل رحمه الله گفته که هر کرا قرآن بعد رسيد حضرت پيغمبر نذير او است واز بخاست
که محمد کعب قرظي رحمه الله فرموده که من بلغه القرآن فكانما راى محمدا صلى الله عليه وسلم ائنكم لتشهدون
آيا شما بدانيد که گواهي ميدهيد ان مع الله آنکه با خداي هست آلهة اخرى خدايان ديگر يعني بتان قل لا اشهد
بگوي که من باري گواهي نمي دهم بدين قل انما هو بگو جز اين نيست که او اله واحد خدائيست يگانه ومن بريء
وجه گواهي ميدهم وانني بريء وبدرستي که من بيزارم مما تشركون از آنچه بوي شريك ميداريد از اصنام
وغير آن الذين آتيناهم الكتاب آنانکه ايشان را داده ايم کتاب يعرفونه مي‌شناسند رسول خدا را بحليه وصفت

که مذکورست در توریه کما یعرفون ابناءهم همچنانکه میشناسند پسران خود بحلیه و صفت ایشان را
معرفت روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبدالله سلام پرسید که معرفت شما مر حضرت
محمد را صلی الله علیه و سلم که خدای ازان خبر میدهد که همچون معرفت فرزندانست بر چه وجه می تواند
بود ابن سلام رضی الله عنه گفت من برسالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش
چه این را از توریه دانسته ام اما از آن معلوم ندارد که زنان چه ساخته اند عمر رضی الله عنه فرمود که خدای
توفیق دهد ترا ای عبدالله فقد اصبت و صدقت الذین خسروا انفسهم الا آنکه زیان کار شدند در نفسهای
خود از مشرکان و اهل کتاب فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نمی آرند ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از
کسی که افترا کند و ببندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران ویند و بتان ما را نزدیک
او شفیع خواهند بود او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام
نهد انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستکار نشوند ستمکاران یعنی کافران ویوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را
که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ للذین اشرکوا مر آنرا که
شرک آورده اند این شرکاؤکم کجااند خدایان شما که شریک خدا میساختید الذین کنتم تزعمون آنرا که گمان
می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند
والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین که ما نبودیم شرک آورندگان دروغ گویند و برآن سوگند
یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی بر بعضی را گویند
بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه
مهر بر دهنهای ایشان نهد اجوارح ایشان گواهی دهند انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی
انفسهم بر نفسهای خود بنفی شرک از آن وضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا
می کردند از شریک خدا یا نقلست که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی
دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کردند پس
نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این حضرت که محمد است
میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب می جنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه
من هم حیانا بر شما میخوانم این آیت نازل شد که ومنهم و از کفار مکه من یستمع الیک کسانی هستند که گوش فرا
میکنند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا و افکندیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها
ان یفقهوه تا فهم نکنند وفی آذانهم وقرا و نهادیم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا حق نشنوند وان یروا کل
آیة و اگر ببینند هر معجزه که از تو می طلبند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید
در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسید حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت
کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنها که کافر شدند ان هذا نیست این کتاب الا اساطیر الاولین مگر افسانه
پیشینیان وهم و ایشان یعنی کافران ینهون عنه باز میدارند مردمان از ایمان برسول وینأون عنه و دوری میشوند
بنفس خود از وی یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را می گذارند و گفته اند آیه در شان ابوطالبست و معنی آن
این که نهی میکند دشمنان را از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دوری می جوید وان یهلکون و هلاک

نمیکنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را وما یشعرون و نمی دانند که ضرر ایشان بغیر ایشان
تعدی نمی کند ولو تری و اگر ببینی ایشان را اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده باشند در آتش هر اینه بر
بینی امری در غایت شناعت و ایشان را مشاهده کنی که از تلخی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا
نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم بدنیی ولا نکذب بآیات ربنا و بعد از آن تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را ونکون من
المؤمنین و باشیم از جمله اهل دارندگان بل نه چنانست که ایشان می گویند که چون بدنیی روند مؤمن باشند
بلکه همان کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی برای آنست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشان را ما
کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش از این در دنیی چه اعضا بشهادت جوارح
بر ایشان ثابت شد اعتذار می کنند و تمنای رجوع با دنیی دارند ولو ردوا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیی
لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان
وانهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان چون این ابتهاد و وعید قیامت بر کافران
خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند وقالوا و گفتند ان هی نیست زندگانی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیی
وما نحن بمبعوثین و ما نیستیم برانگیختگان از قبور ولو تری و اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز داشته شوند بر
بحکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث و نشر راست و درست
قالوا بلی وربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند و سوگند یاد کنند قال گوید خدای فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکفرون بآنچه بودید که کافر می شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر
قد خسر الذین بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدار خدا را یا بار گردند
لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگاهان
قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در حیوة دنیا وهم
یحملون و ایشان بر دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان
لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد در معالم فرموده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال
کند او را چیزی در غایت خوبی و خوش بویی گوید مرا می شناسی مؤمن گوید ترا نمی شناسم گوید من عمل
صالح توام بیا مرا سوار شو که من بسیار در دنیی بر تو سوار بودم و آیه یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا
اشارت بدینست و چون کافر سر از خاک بر دارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوش بویی و گوید
مرا می دانی کافر گوید نی ترا نمی شناسم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیی بر من سوار بودی امروز من
بر تو سوار میشوم و آیه ویحملون اوزارهم عبارت از بینست الا ساء ما یزرون بدانید که بد بارست
بار گناهان که می کشند وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب ولهو مگر
بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وللدار الآخرة و هر اینه سرای آخرت خیر للذین یتقون بهترست برای
کسانی که پرهیزکاری می کنند جهت آنکه سرای باقیست و لذات او خالص از شوایب آفات و نعمتهاء
او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب می خواند یعنی تعقل نمی کنید که این دو سرا
کدام بهترست آورده اند که اخنس بن شریق با بوجهل یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم
در شأن محمد بن عبدالله چه حکم می کنی در دعوی خود صادقست یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست که

ربنا

اگر دانست گویی بان خواستی کند ابو جهل گفت محمد راست گوی است وانچه بما میرساند آسمانی است نه شیطانی
اما اگر بنبوت او اعتراف میکنیم محمد دعوی دارد و آن چنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرافراز
اند لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز گردد اشراف قریش و بقیه آل
لوا بیچاره و محروم بمانند و قول ابو یزید آنست که ابو جهل شافهه با حضرت پیغمبر گفت ای محمد ما هرگز از تو دروغ
نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قد نعلم بتحقیق ما
میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی
که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در تحقیق و براستی تو معترف اند ولکن الظالمین ولیکن ایشان
ستمکاران اند بآیات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای خدا را از روی عناد پس برای تسلی آنحضرت پیغمبر آید ولقد
کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک پیغمبران پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبائی نمودند
علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کرده اند و اوذوا و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند حتی اتاهم تا وقتی که آمد
بدیشان نصرنا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم ترا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران
ولا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله مر وعدها خدا را و حکمی که در نصرت ایمان فرموده ولقد جاءک
و هر آینه آمد بتو من نبإ المرسلین از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیدند و ایشان
صبر فرموده اند و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا و رسلی وان کان کبر و اگر چنانست که گران شد
علیک بر تو اعراضهم روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس اگر می توانی ان تبتغی انکه
بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم
بایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر گرداند تا باشد که بدان مؤمن گردند
حق سبحانه این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر تو می توانی که بدست
آری نقبی در زمین و بدان فرو روی او سلما فی السماء یا نردبانی بیدا کنی و بآسمان بر آیی فتاتیهم بآیة پس بیاری
معجزه ای برای ایشان چنان کن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی هر آینه جمع کردی همه ایشان را
بهدایت و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس تو مباش و صورت خطاب متوجه آنحضرت است و در معنی
امت را میگوید مباشید من الجاهلین از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته بخذلان و توفیق ایزد است
انما یستجیب جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه میشنوند بسمع قبول از روی
فهم و تأمل اما کافران مانند مردگان اند ازیشان اجابت نیاید چنانچه از اموات والموتی یبعثهم الله و مردگان را
برانگیزاند خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند ثم الیه یرجعون پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات
وقالوا و گفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمی فرستند بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردگار او یعنی معجزه
که ما میطلبیم قل ان الله قادر بگو بدرستی که خدا قادر است علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی که ملتمس
ایشان ولکن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بسیاری ازیشان نمی دانند که انزال آن مستجلب بلا و هلاکت زیرا که
حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه ظاهر گرداند و مقترحان
ایمان نیارند عذاب استیصال بریشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده وما من دابة فی الارض و نیست
هیچ جنبنده در زمین ولا طائر و نه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه میپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید

چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران گاهست از سرعت میباشد پس لفظ بجناحیه
قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم الا آنکه ایشان امتانند مثل شما در
آفرینش و مردن و زنده شدن دوباره شاید که هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل نیستند و ان من شیء الا
یسبح بحمده ما فرطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل
و دقایق امور علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد تا بنام انصاف
بعضی از بعضی بستانند والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه دروغ داشتند آیتهای ما را صم کرانند از شنودن دلایل بوجه
وبکم گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان فی الظلمات در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید اند
من یشاء الله یضلله هر که را خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد ومن یشاء و هر که را
خواهد یجعله گرداند ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارایتکم بگو ایشان را که چه می بینید ان اتیکم
عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول
و عذاب آخرت اغیر الله تدعون آیا غیر خدا را می خوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی بخوانید خدا را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بل نه چنانست که بتان را خوانید بلکه ایاه تدعون او را
میخوانید و تضرع بجز بدرگاه او نمی برید فیکشف پس بردارد و دفع کند از شما در دنیا ما تدعون الیه آنچه او را
بکشف آن میخوانید ان شاء اگر خواهد و تنسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید
ما تشرکون آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را ولقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولان را الی امم
باستان من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بالباساء
بسختی و تنگی والضراء و با فاقتها و بیماریها لعلهم یتضرعون تا باشند که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز
در ذیل توبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند
و روی تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولکن قست ولیکن سخت
شده بود قلوبهم دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است وزین لهم الشیطان و آراسته بود
برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله
صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء
بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی و لاف که از گریبان هستی
او سر بر زد سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار می اندازد و صفت
عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن از حق بین دیدن باز میمانند
مرد معجب را اهل دین نبود * هیچ خودبین خدای بین نبود * بیخبر زانجهان و مستی کیست * خویشتن بین و بت پرستی کیست
فلما نسوا پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان ما ذکروا به آنچه بدان پند داده شده بودند بدان از امثال
و نذر فتحنا علیهم بگشادیم بریشان ابواب کل شیء درهای همه چیزها از نعم و راحت یعنی چون بپند و محنت
پند پذیر نشدند باسانی و وسعت معیشت ایشان را امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که شاد شدند بما اوتوا
بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در آن بستند و آنرا سبب استیفاء لذات حسی ساخته بنعمت از
منعم باز ماندند و بر اسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشان را ناگهان فاذاهم

مُبْلِسُونَ پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمان و نا امیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ
ظَلَمُوا آخر آن گروه که ایشان ستمکار اند یعنی نصرت کردم اولیاء خود را و هلاک کردیم تمامی اعداء خود را وَالْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیان است بر هلاک ظالمان وجوب حمد بر هلاک ظالمان از آن روی
که سبب خلاص مردم است از ستم و بیداد ایشان نعمتی بزرگ و غنیمتی شگرفست هر آینه مهلک ایشان ستو-
وار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو که چه می بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوائی شما را و کر گرداند
وَأَبْصَارَكُمْ و بینائیهای شما را کور گرداند وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم نکنید و هوش برود مَنْ إِلَٰهٌ
غَيْرُ اللَّهِ کدام خدایست بغیر الله که بقدرت و کرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد برای شما آنچه گرفته است انْظُرْ نگاه
کن و در نگر که ما كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ چگونه می گردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب
سخن میگوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند
قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگوی کافران چه بینید و چه گویید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان
بی مقدمه که تنبیه کند بدان أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامات حلول و نزول آن ظاهر گردد و گویند بغته آنست
که شب در آید و جهرة آنکه بروز واقع شود و بهر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ هلاک نشوند بدان عذاب
إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر بشارت
دهندگان اهل ایمان را به بهشت وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان کافران را بدوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَأَصْلَحَ
و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ایشان را از عذاب جاوید وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب جاودانی وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه تکذیب میکردند
آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون
میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگوی که نمیگویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هر چه
خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و من نمیدانم غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم وَلَا
أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه من همچون شما
بشرم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آنچه را که وحی کنند بمن قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی گمراه و راه یافته و جاهل و عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ
فکر نمیکنید تا تمییز توانید کرد میان حق و باطل وَأَنْذِرْ و بیم کن بِهِ بآنچه بتو وحی می کنند الَّذِينَ يَخَافُونَ آنکسان را
که میترسند از نسیان بسیاری زلل و تقصیر در عمل أَنْ يُحْشَرُوا از آنکه حشر کنند ایشان را إِلَىٰ رَبِّهِمْ بجزای
خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرده بترسندگان زیرا که دل پند پذیرد
گوش نصیحت شنود ایشان را لَيْسَ لَهُمْ نیست ایشان را مِنْ دُونِهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امور ایشان
باشد در دین وَلَا شَفِيعٌ و نه شفیعی که ایشان را از عذاب برهاند در عقبی پس ایشان را بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
تا باشد که بپرهیزند آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفتند که
همواره در مجلس تو درویشان و غلامان اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و ایشان رضی
الله عنهم اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خاست کنیم و سخنان در آ-
میزیم و اگر نکنی بگو شنویم حضرت فرمود که من راننده مؤمنان از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجلسی بیست

ما با ایشان عیب و عارست اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم
نقلست که فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله چنین می توان کرد تا به بینیم که مهم تو بسا عربی بچه می
کشد حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان بر نیز مواعید و
ثیقه التماس نمودند پس حضرت بفرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را رضی الله عنه امر کرد تا این
صورت را در حیز کتابت آرد آیة آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران از مجلس خود آنها که میخوانند رَبَّهُمْ
پروردگار خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یعنی میگذارند نماز بامداد و صلوة عصر يُرِيدُونَ
میخواهند بدان دعا و ذکر وَجْهَهُ رضای خدا را و گفته اند وجه صله است یعنی خدا را و پیر شیخ ابو یعقوب
نهرجوری قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال تعالی
تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیزست در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از درویشان مسلمان
اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال تعالی و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و نیز دو علامت دارد در
سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در موافقت و الفت بر روی درویشان گشادن سیم ارادت حق محض
کما قال یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهادنست و از خود و خلق آزاد گشتن نظم
ما را خواهی خطی بعالم در کش در بحر فنا غرقه شو و دم در کش مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از حساب
اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ و نیست از حساب عمل تو عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا دور کنی
ایشان را پس بهیچ وجه مران فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ که تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذَٰلِكَ و چنانکه پیش از تو
آزموده ایم فقرا را با اغنیا همچنان فَتَنَّا آزموده ایم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از اشراف را ببرخی از ضعفا در
امر دین و مقدم ساختیم این ضعیفان را با قویا در سبقت بایمان لِيَقُولُوا تا گویند بندگان
أَهَٰؤُلَاءِ آیا این گروه اند که بنعمت ایمان و احسان یا توفیق و هدایت مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ منت نهاد خدای بر ایشان
مِنْ بَيْنِنَا از میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست خدای داناتر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ بشکر گویندگان از نعمت
اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ و چون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
پس بگو سلام بر شما باد مراد همان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود بعد از آن هر گاه
که بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آمدی آنحضرت بسلام بر وی پیش دستی کردی و در بعضی
تفاسیر آورده اند که قومی بحضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمدند گفتند یا رسول الله گناهان
بسیار کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده ایم پس اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت
بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان نا امید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد که
چون مؤمنان گناهکار که بر جناب نبوت پناه و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان
سلام گوی که بشارتست بسلامت دینی و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار
شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد برحمت و وعده که از شایبه خلف
مبرا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بدرستی که هر که بکند از شما سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در
حالتی که جاهل باشد به تبعه آن و نداند عقوبتی را که بر آن مترتب است ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ پس توبه کند

بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و با صلاح آرد کار خود را یا که عزم کند بر عدم عود بدان گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که
خدای آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک بر تو زلت می نویسد
ملک برای توبه خود رحمتی نوشته است پس تا دو کاتبست یکی ازلی و وقتی و مقررست که کاتب وقتی کاتب
ازلی را باطل نمی تواند ساخت مضمون این آیت شربت شفاعت می چشاند گناه را و شفا بشرط پرهیزست
یعنی توبه و استغفار **نظم** دید مند آن نکته را روز و شب ✽ شربتی بهتر ز استغفار نیست ✽
از دو مندان وصل یار را چاره غیر از نالهای زار نیست وَكَذَلِكَ و همچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلایل
توحید و نبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در صفت مطیعان تا حق ظاهر گردد
وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل متمایز باید نقلست که چون قریش آن
حضرت را صلی الله علیه و سلم ببتان خود دعوت کردند این آیت آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند
أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنان که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ می پرستید بجز خدای یعنی بتان که شما از دین
آنست که می پرستید ایشان را قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمی کنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی
که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ و نباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن
الحارث و روسای قریش گفتند ای محمد ما را چند بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت توانی بما رسان و حق
ازین ما را مقصیان این آیت نازل شد قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم مِنْ رَبِّي از پروردگار
که قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل است میان حق و باطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا
عِنْدِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمایید بدان إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تعجیل و تأخیر عذاب
إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای خبرهای درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ و او بهترین کارگذارانست یا
کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ
هر آینه گزارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل و میان ما و شما
انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِالظَّالِمِينَ بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ و
نزدیک اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزانهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضاء
آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تعجیل و تأخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق
بمشیت او و از سید عالم صلی الله علیه و سلم مرویست که مفاتح الغیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند مگر خدای بعد
از آن این آیت خوانده اند که ان الله عنده علم الساعة تا آخر و معنی این آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد وَيَعْلَمُ
و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در صحرا یا آنست از نبات و حیوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران
بری یا آنچه در عالم شهادت و بحر عالم غیبست وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا
مگر آنکه بداند خدای که چند برگ از درختان افتاده و چند برگ بر وی باقی مانده و آن برگ افتاده از درخت تا زمین
چند نوبت برگشت و روی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه
فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمیست که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تریست وَلَا يَابِسٍ و نه خشکیست
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ و گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست
از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی بر آنند که رطب اشارتست بعالم

روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ و اوست خدای
که میخواباند شما را و ستدن نفس میکند از بدن بِاللَّيْلِ بشب تسمیه خواب بتوفی جهت آنست که لاجرم اینجا توفی را استعاره کردند
مرگ برای خواب جهت میان ایشان مشارکتست در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخ
الموت اشارت بدینست وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس بر انگیزد
شما را از خواب فِيهِ در روز اطلاق بعث بر یقظه برای تحقیق در توفی لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود
اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست باز گشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر
کند شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بآنست که جزا دهد شما را بر
کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قاهر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ و فرو میفرستد بر شما
حَفَظَةً فرشتگان که نگاهبانند اعمال شما را یعنی می نویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند و حکمت
در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بارتکاب معاصی دلیری نکند و انچه هست
خطایا قرا کتابت عملی بجای آید که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد **نظم**
نا اندیشی از آن روزی که در وی ✽ جگرها خون دلها ریش بینی ✽ در هفتت نامه اعمال و گویند بخوان تا کردهای خویش بینی
و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتَّى إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را مرگ
تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او را بربایند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان
ملائکه رحمت و هفت دیگر ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت باز دهد
و چون جان کافر قبض کند بملائکه عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و این فرشتگان تقصیر نمی کنند در قبض ارواح
تا خبر نمی نمایند ثُمَّ رُدُّوا پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت إِلَى اللَّهِ بحکم و جزای خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ که
خداوند ایشانست و حق است یعنی درست گوی و راست کار أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که حکم مر او راست در آن روز که
هیچ حاکمی را مجال الحکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و اوست شتابکننده ترین حساب کنندگان گفته اند که حق
سبحانه مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری
اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت است قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو کیست که برهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای
بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارست مراد در بادیها
و سختی دشتها و کشتیهاست تَدْعُونَهُ می خوانید بنجات دهنده خود را تَضَرُّعًا از روی زاری باشکارا
وَخُفْيَةً و به پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا و میگویید که اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَذِهِ ازین شدت و محنت لَنَكُونَنَّ
هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بگو ای محمد که خدای نجات
دهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوهی و رنجی که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس با آنکه باز شما
بشرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمایید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ
بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر سر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و سنگباره که بر سر قوم
لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین
فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل خدمتکاران و بندگان بد معاش یا من
فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یا در آمیزد شما را با هم گروه گروه هر گروهی دیگری

و شما فی وا دو بی و بهتانها متی تخالف ان دیگر تا ان مخالفت بمقاتلت انجامد ویذیق بعضکم و بچشاند خدای
بعضی را از شما بأس بعض رنج و سختی بعضی را از شما انظر کیف رنج و سختی بعضی را بسیوف مختلفه است انظر
کیف بنگر چگونه نصرف الآیات میگردانیم آیتها را بوعد و وعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان دریابند
وکذب به و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که قریش اند وهو الحق و آن عذاب یا کتاب حق
و صدق است قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل نگاهبان که بهم شما را بمن گذاشته باشند تا شما را
از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبإ مستقر هر چیزی را از وعد و وعید وقتی است که در آن
وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزائی وسوف تعلمون و زود باشد که بدانید وإذا رأیت
الذین و چون به بینی تو آنکسان را که اندر تکذیب و استهزا یخوضون خوض میکنند و گفت و گوی مینمایند
فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست و بدان طعن میکنند فأعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان و همنشین
با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که در آیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن وإما ینسینک الشیطان و اگر
فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بحضرت است و مراد امت اند فلا تقعد پس
منشین بعد الذکری بعد از آنکه یاد کنی سخن خدا را مع القوم الظالمین با گروه ستمکاران که بوضع تکذیب
و استهزا می کنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول این آیت آن بود که هر گاه مسلمانان با مشرکان
نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات از حق سبحانه
حکم فرمود که چون بینید که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل
اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران پیوسته
در مسجد اند و همواره سخریت میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان
نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا اثم باشیم یا نه این آیت فرود آمد که وما علی الذین و نیست بر آنانکه یتقون
بپرهیزند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از اجرای ایشان و آثام ایشان من شیء چیزی ولکن
ذکری و لیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح
را اظهار کراهت کنند از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون باشد که بپرهیز کنند از این عمل و شرم
دارند وذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دینهم لعبا ولهوا دین خود را بازی و مشغول
و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب
یا دین که بقبول ایشان را بدان دعوت میکنند بان سخریت و استهزا میکنند یا عید خود که موسم
عبادت است بلهو و لعب میگذرانند وغرتهم الحیاة الدنیا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان
سبب انکار بعث و حشر میکنند وذکر به و پند ده ایشان را بقرآن أن تبسل تا تسلیم کرده نشود بهلاک
یا رسوا نگردد و یا گرفته نشود نفس بما کسبت نفسی هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لیس لها
نیست مر آن نفس گرفتار شده را من دون الله جز خدای ولی دوستی که مدد تواند کرد ولا شفیع و نه
خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد وإن تعدل کل عدل و اگر فدا دهد آن نفس هر فدائی که باشد
تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها آن فدا را نگیرند از وی أولئک آن گروه الذین أبسلوا آنکسانند که سپرده
شده اند بهلاک و عذاب بما کسبوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لهم مر ایشان راست در دوزخ شراب

من حمیم آشامیدنی از آب جوشیده که درون ایشان را بجوشاند وعذاب ألیم و عذاب دردناک که پیوند ایشان را
محترق سازد بما کانوا یکفرون بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قل بگوای محمد أندعو من دون
الله آیا ما بپرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم ما لا ینفعنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش ولا یضرنا
و زیان نکند اگر عصیان کنیم یعنی توانا نیست بر نفع و ضر ونرد و آیا باز گردیم علی أعقابنا بر پاشنهای
خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بعد إذ هدانا الله پس از آنکه خدای ما را راه نمود باسلام و از
مضیق کفر و ضلالت خلاص داده و اگر از دین حق بر گردیم باشیم مثل ما کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی
که بربوده باشند او را دیوان فی الأرض در زمین یعنی در بیابان دور برده و از راه راست بیفکنده حیران
متحیر مانده راه میداند و نه چاره کار خود می تواند له أصحاب مر او راست یاران و مصاحبانند که از روی
شفقت یدعونه میخوانند او را إلی الهدی بسوی راه راست و میگویند ائتنا بیا بجانب ما و دیوان او را
بطرف خود دعوت میکنند او متردد است در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه
هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بمنزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد
شبیه است بکسی که غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند و رفیقان
کاروان که مسلمانانند او را براه شارع که منهاج شرع است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت
میکشد اگر بر گردد و خود را بکاروان رساند در مرتبه ایشان داخل شود و اگر با دیوان باشد در کفر و ندامت
بمیرد قل إن هدی الله بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست و راه راست
وأمرنا و ما را فرموده اند لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر پروردگار عالمیان را وأن أقیموا الصلاة
و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را واتقوه و بترسید از خدای در اهمال آن وهو الذی إلیه و اوست خدائی که
بسوی او تحشرون جمع کرده خواهید شد در روز قیامت وهو الذی خلق السموات و اوست آنکس که بیافرید
آسمانها را والأرض و زمین را بالحق برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدت اویند
ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین آن خواهد بود امر فرماید که کن باش
فیکون پس باشد آن چیز مراد روز قیامت و تکوین حشر اموات و ایشان قوله الحق سخن او راست
وله الملک و مر او راست پادشاهی یوم ینفخ فی الصور در آن روزی که در دمند در صور و آن شاخیست که در وی
خواهند دمید سه دمیدن و درکان باید عالم الغیب اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت است
والشهادة و دانای شهادت که عالم ملک است وهو الحکیم و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الخبیر
دانا بآنکه کی برانگیزد و بچه وجه حشر کند وإذ قال إبراهیم و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم
علیه السلام که ایشان دعوی فرزندی او می کنند پس اول آنکه بعد ازین قصه نمایند در توحید و قصه او
آنست که گفت لأبیه آزر مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب اوست و بعضی
آزر بمعنی سیله است و بر هر تقدیر مراد آنست که ای پدر أتتخذ أصناما آلهة آیا فرا میگیری بتان را که خود
تراشیده بخدائی إنی أراک بدرستی که من می بینم ترا وقومک و گروهی را که متابع تواند فی ضلال مبین در گمراهی
هویدا وکذلک و چنانکه بد نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نری إبراهیم بنمودیم ابراهیم را ملکوت
السموات والأرض عجایب و بدایع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین

بتحریر بجز حق سبحانه ابرهیم را بصخره برآورد تا آسمانها و زمینها از ذروهٔ عرش تا تحت الثری بروی
منکشف ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله حق تعالی **وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ** و تا باشد از بی کمانان
یا موقن بود در علم استدلال در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی
شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماه نابود کشت
از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکماء مملکت تعبیر آن واقعه بر آن وجه کردند که درین سال بولایت
بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحراء وجود خرامد که هلاک تو و ملک تو و اهل
مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا
میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده از آن یکی را موکل ساخت و آزر که یکی از محرمان و مقربان نمرود
بود شبی با زن او ادنی بنت نمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و بامدادش را که هنگام
با نمرود کفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم کرفته بفرمود تا بر حامله یکی موکل
ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند و زنانی که در تفحص احوال حوامل بودند چون بر مادر ابرهیم علیه
السلم اثر حمل ظاهر نبود از و در گذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک رسید
ادنی بترسید که اگر ناگاه پسری زاید و کسان نمرود آگاه خبر یابند فی الحال او را بکشند پنهان از شهر
بیرون رفت و غاری در میان کوهی نشان داشت در آن غار ابرهیم را بزاد و در خرقه بپیچید و همانجا گذاشته
و در غار را بسنگ استوار کرد و باز آمد و آزر که از قصهٔ حمل خبر داشت کفت ای ادنی ترسی کاشکان نمرود بچه را
رفتم و پسری زادم و فی الحال بمرد در خاکش دفن کردم و بازگشتم آزر باور کرد و ادنی روز دیگر بغار آمد
دید که ابرهیم انگشتان خود را می مکید و از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آمد خوش وقت شد
و باشهر مراجعت نمود القصه ابرهیم علیه السلم چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید
بروزی چندان می بالید که کودکی دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که کودک دیگر در سالی **نظم**
چو ماه نو که بادی دل افروز * بود ناپیدا نورش روز تا روز * چون پانزده ماهه شد یا چون پانزده ساله
مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و برهی
تقلیب چون ابرهیم نزدیک شد آدمی بالا گفت که بسر تو که ان الله خبره لفا و بیشنع با دم جوانی برسید
در غایت خوبروئی و نیکوخوئی پس آزر را بغار آورد و ابرهیم علیه السلم با پدر نمود آزر بجمال پسر بغایت
خوش آمد و گفت این را از غار بخانه آورد که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و ادنی ابراهیم را از غار بیرون
آورد تا شام بود و در پایان کوه گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع بود و ابرهیم از مادر پرسید
که اینها چه چیزست مادر وی را خبر داد ابرهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است
و حالی روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوق را از خالقی چاره نیست که آفریدکار را باشد و بعد
تربیت او پرورش یابد پروردگار من کیست مادرش کفت من پروردگار توام کفت پروردگار تو کیست
کفت پدر تو کفت خدای او کیست کفت نمرود ابرهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ زد بروی
که مثل این سخنان مکوی که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند
و برخی بت پرست بودند چون پرستش نمرود می کردند ابرهیم با مادر بجانب شهر روان شد **فَلَمَّا جَنَّ**

عَلَيْهِ اللَّيْلُ چون شب بر وی در آمد و تاریک شد **رَأَى كَوْكَبًا** دید ستارهٔ درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری
کفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند در وی سجده کردند **قَالَ** کفت ابراهیم **هَذَا رَبِّي** ای
اینست پروردگار من بر سبیل استفهام یا آنکه بزعم آن قوم **فَلَمَّا أَفَلَ** پس آن هنکام آن ستاره فرو رفت **قَالَ لَا أُحِبُّ**
الْآفِلِينَ کفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیکر راه
و شب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلک نمودار کشت **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** پس چون دید ماه را **بَازِغًا**
بر آینده و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده در افتاده **قَالَ هَذَا رَبِّي** کفت ایا اینست پروردگار من **فَلَمَّا أَفَلَ** پس
آن هنکام که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد **قَالَ** کفت ابرهیم **لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي**
اکر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود **لَأَكُونَنَّ** هر آینه باشم من **مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ** از کروه گمراهان
پس از آنجا در گذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود
کردند **فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ** پس چون دید ابرهیم آفتاب را **بَازِغَةً** بر آینده و جهان را بنور خود آراینده **قَالَ هَذَا رَبِّي** کفت
اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست **هَذَا أَكْبَرُ** این کوکب بزرکترست در حجم و بیشتر
در روشنائی **فَلَمَّا أَفَلَتْ** پس چون نشان زوال و انتقال بر وظاهر شد **قَالَ يَا قَوْمِ** کفت ای قوم **إِنِّي بَرِيءٌ** من
بیزارم **مِمَّا تُشْرِكُونَ** از آنچه شما با انبازی میکیرید با خدای **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ** بدرستی که من خالص کردم دین
خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم **لِلَّذِي** مر آنکسی را که از محض قدرت **فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** بیافرید
آسمانها و زمینها را **حَنِيفًا** در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید **وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و نیستم من از اهل
شرک آورنده کان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابرهیم علیه السلم بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند
و او مردی کریه منظر بود ابرهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر کرد تخت
او صف زده از مادر پرسید که این چه کسیست که مرا بدیدن او آورده اند کفت خدای همه است پرسید
که این ماه رویان پری حالی تخت کیانند کفتند آفریدکان اویند ابرهیم تبسمی فرمود و کفت ای مادر چکونه است
که خدای شما دیگران از خود بهتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابرهیم پیوسته مذمت
بتان کردی و بت پرستان را ایشان از دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد **وَحَاجَّهُ**
قَوْمُهُ و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید **قَالَ أَتُحَاجُّونِّي** کفت ایا با من حجت باطل میکوئید
فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید **وَقَدْ هَدَانِ** و حال آنکه مرا خدای راه نموده است
بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم
علیه السلم فرمود **وَلَا أَخَافُ** و نمی ترسم **مَا تُشْرِكُونَ بِهِ** از آنچه شما شریک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک
ندارم که بکسی ضرری نمی توانند رسانید **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ** مگر آنکه خواهد **رَبِّي شَيْئًا** پروردگار من چیزی یا از مکاره
که بجهت ایشان بمن رسد **وَسِعَ رَبِّي** رسیده است پروردگار من و احاطه کرده **كُلَّ شَيْءٍ** همه چیزها را **عِلْمًا** از
جهت دانش **أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ** آیا پند نمی گیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمییز نمی نمائید **وَكَيْفَ**
أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چکونه ترسم از آنکه شما با انبازی کرفتید **وَلَا تَخَافُونَ** و نمی ترسید شما **أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ**
از آنکه شریک می آرید **بِاللَّهِ** بخدای و شریک او میدارید **مَا لَمْ يُنَزِّلْ** چیزی را که فرو نفرستاده است خدای **بِهِ** بشریک
کردن **عَلَيْكُمْ** بر شما **سُلْطَانًا** کتابی و حجتی **فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ** پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان **أَحَقُّ بِالْأَمْنِ**

شما را بترسید با این همه پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید و دانا گوئید ترسیده که قادرست
بر ایصال نفع و ضرر آنگه حق سبحانه و تعالی از سوال ابرهیم علیه السلم جواب میدهد که سزاوارتر یعنی الذین آمنوا آنکسانیکه
کایمان آورده اند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک اولئک آن گروه لهم الامن مر ایشان راست ایمنی
از خلود در دوزخ وهم مهتدون و ایشانند راه یافتگان و آنچه گذشت از استدلال ابرهیم بافول کواکب تا اینجا وتلک
حجتنا حجت و برهان ما بود که از روی درستی آتیناها ابرهیم دادیم او را ابرهیم تا حجت کرفت بدان علی قومه بر قوم خود
نرفع درجات بر میداریم بپایهای بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستی که پروردکار تو حکیم
خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندکان علیم دانا باستحقاق هرکس در رفع و خفض او ووهبنا له
و بخشیدیم مر ابراهیم را اسحق پسر او اسحق که بعد پیغمبران بنی اسرائیل است ویعقوب و نبیره او که اسرائیل است
کلا هدینا و همه را از این دو راه نمودیم ونوحا هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابرهیم ومن ذریته
و هدایت دادیم از ذریت نوح علیه السلم و بعضی گفته اند از ذریت ابرهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط
که درین آیتها مذکورند از ذریة ابرهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابرهیم اند هم از ذریت نوح آمده اند باتفاق پس
حق سبحانه میگوید از ذریت نوح راه نمودیم داود داود را که پسر ایشاست از اولاد یهودا وسلیمان و پسر او را سلیمان
وایوب و ایوب را که پسر اموص است از اولاد عیص بن اسحق ویوسف و یوسف بن یعقوب را وموسی وهرون و موسی
و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وکذلک و همچنانکه ابرهیم را جزا دادیم برفعت
درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را که
پسر آذن بن مسلم است از اولاد رجیعم بن سلیمان ویحیی و پسر او یحیی را وعیسی و عیسی را که پسر مریم است
دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند عمران پسر اشهم بن اموص است از اولاد سلیمان
و ازینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است چه عیسی را در ذریة نوح یا ابرهیم یاد کرده و حال آنکه
نسب او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول باید دانست و بدین سبب ذریه
مضایقه میکردند والیاس و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر یس بن فنحاص بن عیزار بن هارون است و آنکه گفته
اند که ادریس است دور مینماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او کل من الصالحین همه این پیغمبران
از شایستگان اند واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابرهیم است والیسع و الیسع که پسر اخطوب است
و ابن العجوز مشهور است ویونس و یونس بن متی را ولوطا و لوط که پسر هاران است و هاران برادر حضرت ابرهیم است
صلوات الله وسلامه علی نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وکلا فضلنا و همه را فضیلت دادیم بنبوت
علی العالمین بر عالمیان یعنی بر جن و انس ومن آبائهم و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وذریاتهم و برخی
را از فرزندان ایشان واخوانهم و بعضی را از برادران ایشان واجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را وهدیناهم
الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذلک آن دینی که انبیا بدان متدین
بودند هدی الله دین خدایست یهدی به راه مینماید بدان دین بفضل خود من یشاء هر کرا میخواهد من
عباده از بندگان خود ولو اشرکوا و اگر این پیغمبران شرک آرند فرضا با وجود این همه فضل و کمال
لحبط عنهم هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان ما کانوا یعملون آنچه ایشان کرده باشند یعنی
که کفر محبط اعمال است درین آیت تهدید عظیم است مر مشرکان را اولئک آن گروه یعنی انبیا الذین

آتیناهم الکتاب آنانند که دادیم ایشان را کتاب والحکم و دادیم ایشانرا حکمة در فیصل دادن امور والنبوة
و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا
پس بدرستی که ما بگماشته ایم و موکل کرده ایم بها برای ایمان بدینها قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها بکافرین
نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم انصارند و اهل مدینه
و جهت دیگر وقت نزول این سوره هنوز ایشان ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان
اولئک الذین آن گروه انبیا آنانند که هدی الله راه نمود خدای ایشانرا بدین خود فبهداهم اقتده بطریق ایشان
اقتدا کن مراد بطریق ایشان آنست که بر آن متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب
آورده که بعد حق سبحانه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده که فبهداهم اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا
کن و احوال ایشانرا بین یعنی تمامی اشارت است بآنکه بر وصف و سیرت هر یک مطلع شده اجود و احسن آنرا
اختیار نماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد
چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه
و خلال رضیه هرچه با همه ایشان متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است پس او از همه افضل و اکمل باشد
هرچه بخوبان جهان داده اند قسم تو بیکبار آنرا داده اند هرچه بنازند بدان دلبران جمله ترا هست زیادت بران
قل بگوای محمد با کافران که لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر پیغام رسانیدن نزد خدای اجرا مزدی چنانچه پیش از من
هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده ان هو نیست این تبلیغ من الا ذکری للعالمین مگر پندی مر عالمیانرا وما
قدروا الله و تعظیم نکردند جهودان خدایرا حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار
گوید که خدایرا نشناختند چنانچه حق شناخت او بود از قدیم را با حدوث چه نسبت و خاک و آب را با رب
الارباب چه مناسبت بزرکی را از شناخت آنکس سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک
نظم هرچه آن برهم نهاده دست عقل و حس و وهم کبریایش سنگ بطلان اندر آن انداخته و حضرت
حقایق پناهی خلدت ظلاله بالفیض اللاهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه
باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق را سبحانه زیرا که از این حیثیت بحجاب
عزت محتجب است و بردای کبریا محتجب هیچ نسبت نیست میان او و میان سوی او پس شروع در طریق معرفت
او از بی وجه اضاعت بضاعت و قلت نظم بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان و امام علامه قدس الله
روحه در اسرار التنزیل آورده که ای اکمل اشارت بتو محال و عبارت از تو وبال کنه خردم در خور اثبات تو نیست
دانسته ذات تو بجز ذات تو نیست و گفته اند معنی آیت اینست که وما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که
مالک بن صیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم آمد آنحضرت با وی
گفت که سوگند میدهم ترا بآن خدایی که توریة را بموسی منزل کردانید که تو در توریة دیدة که خدای دانشمند
فربه را دشمن میدارد گفت آری در توریة هست حضرت فرمود که آن حبر تو بر وی خود پرست توئی و در غضب شد
و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچ کس نازل نساخته است آیه آمد که اینها خدایرا چنانچه می باید وصف نکردند
اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خدای علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی
و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند قل بگو من انزل

الکتاب الذی که بفرستادان کتاب را که جاء به موسی آمد بدو موسی یعنی توریة نورا در حالتی که بود روشنائی دهنده وهدی للناس و راه نماینده مردمان را تجعلونه میسازید آنرا قراطیس صحیفها و ورقها و ورقها پراکنده تبدونها آشکارا می‌کنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا و پنهان میسازید بسیاری را از آن چون نعت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه و آیه رجم و غیر آن وعلمتم و آموخته شده اید شما ای اهل اسلام بزبان محمد علیه الصلوة والسلام ما لم تعلموا آنچه ندانسته اید انتم ولا آباؤکم نه شما و نه پدران شما از امور دینی حلال و حرام قل الله بگوای محمد که خدای فرستاد و این جواب است که گفتند که فرستاد توریة را ثم ذرهم پس دست بدار از یهود و بگذار ایشان را تا پیوسته فی خوضهم یلعبون در باطل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابی الخیر قدس الله روحه در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله و بس و ما سواه هوس و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که قل الله دل بسوی او دار و ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی بعضی از اصحاب خود می‌گفت علیک بالله ودع ما سواه

نظم

چون تفرقه دلت حاصل زهمه
دل را بیکی سپار و یکباره همه

وهذا کتاب انزلناه و این قرآن کتابیست که فرستادیم او را مبارک بسیار فایده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بود از کتب ولتنذر و تا بیم کنی این کتاب را هر شخصی را که بیم باید یعنی تا تو بیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها و هرکه گرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را زیرا جمیع قریه‌ها اند و [illegible] گرفته اند که یعنی جمیع است بس هر جا مجمعی باشد از شهرها و دیها [illegible] قرآن گفت و مکه را ام القری گفت جهت آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجتمع ایشان [illegible] والذین یؤمنون بالآخرة و آنکسانی که ایمان آورده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می‌آورند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد وهم و ایشان که بر پی کتاب می‌گروند علی صلاتهم یحافظون بر نمازهای خود محافظت مینمایند زیرا که نماز ایمان و ستون دین [illegible] آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسالت را از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت عزت ستمکاری ایشان را شرح داد که ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکس که افترا کرد و بربست علی الله کذبا بر خدای دروغی و گفت من پیغمبرم او قال یا گفت اوحی الی وحی میکنند بمن ولم یوح الیه شیء و وحی نکرده اند بدو چیزی هم از اباطیل و مفتریات بر هم می‌بست و می‌گفت این وحی است بمن فرود آمده و اسود عنسی نیز میگفت شخصی بر من ظاهر میشود بر جای نشسته و سخنان بر من القا میکند ومن قال و کیست ظالم تر از آنکس که گفت سانزل زود باشد که نازل کنم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرده این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة می‌نوشت و تقلب اطوار از نطفه و علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد بعد از آنکه کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت فرمود که بنویس که همچنین نازل شده عبدالله در شک افتاد و مرتد گشت گفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود می‌آید و اگر کاذب است من هم گفتم چنانچه او می‌گوید ولو تری و اگر ببینی یعنی قوم اذ الظالمون چون باشند ظالمان یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای مرگ والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترانند دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در زبانیم گفته

گردستها گشاده باشند برای عذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود هیچ [illegible] سلطنت کار روی خلاصی و منفعت چیزی [illegible] یا میگویند فرشتگان که بیرون آرید نفسهای خود را از عذاب اگر می‌توانید الیوم امروز که وقت بیرون شدن تا ابد الابدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که نه راست بود وکنتم عن آیاته و بودید که از آیات او تستکبرون گردنکشی میکردید و تعظیم نمینمودید بدان تأمل و تدبر نداشتید ولقد جئتمونا و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فرادی تنها نه مال با شما است و نه فرزند نه خدم و نه حشم و نه یار و مددکار کما خلقناکم چنانکه شما را آفریده بودیم اول مرة نخستین از شکم مادر برهنه وترکتم و بگذاشتید ما خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا بدان می‌نازیدید و بدیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید وما نری معکم و نمی‌بینیم با شما شفعاءکم الذین زعمتم شفیعان شما را آنانکه گمان میبردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء که بدرستیکه ایشان در تربیت شما شریکان خدااند لقد تقطع بدرستیکه بریده شد بینکم پیوند شما و حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان می‌بردید که بتان شفیعان شما اند ان الله بدرستیکه خدای فالق الحب شکافنده تخم است تا ازو نبات بر روید والنوی و شکافنده دانه است تا از آن نهال بر آید یخرج الحی بیرون می‌آرد زنده یعنی نبات را که بنشو و نما حیاتی داد من المیت از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل ومخرج المیت و بیرون آرنده مرده است چون تخم و نطفه و بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده میراننده است فانی تؤفکون پس کجا برگردانیده میشوید فالق الاصباح شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد وجعل اللیل و گردانید شب سکنا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز بیاسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعلق گردد ذلک این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر است برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم دانا بتدبیر مملکت خود وهو الذی و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه وهو الذی جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها را لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب بیابان والبحر و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیاطین و جز آن و مفسری گفته که ذکر این منفعت کرد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهرترست زیرا که نجوم را بر فلک دلیل [illegible] طرفه رقمی ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الآیات بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشأکم و اوست آنکس که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را قرارگاهی است ومستودع و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است

ومستودع دنیا وحقیقت انست که هرجا آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع
قرار او که بهشتست یا دوزخ مستقر اوست و این جمله اخرت را در اقرار یکفته است و محققان را درین
آیت اشاراتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معزول اند نظم قومی که حقایق و معانی گویند
با خلق بکجا سر نهانی گویند اسرار غم عشق تو دلها با هم هردم بزبان بی زبانی گویند قد فصلنا الآیات
بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند وهو الذی واوست
انکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر ویا از جانب اسمان ماء آبی فأخرجنا پس بیرون آوردیم به بان آب
نبات کل شیء رستنیها هر چیزی مجمل ذکر فرمود انکه مفصل میگوید فأخرجنا منه پس بیرون
آوردیم منه ازین آب خضرا چیزی سبز یعنی گیاه که از تخم رسته است و بیخ و شاخ بیه کرده است نخرج منه
بیرون می آریم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه ومن النخل و بیرون آریم
از خرمابنان من طلعها از شکوفه و غنچه وی قنوان شاخها دانیة بیکدیگر نزدیک یعنی بهم پیچیده یا
بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنات من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آوردیم
باو یا ان درخت زیتون را والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که بعضی از انها با بعضی مانند در دو
برگ وغیر متشابه و نه مانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی
ترش شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون بیرون آید ثمر خود با بغایت خرد وبی مزه
وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و مزه و نفعی و لذت در وی پدید می آید ان فی ذلکم
بدرستی که درینها که یاد کردیم لآیات نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند
وجعلوا و ساختند کافران واضح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند
بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان دیوان را یعنی گفتند که شیطان شریك خدایست هر چه
جز نیست خدای می آفریند و او را یزدان میگویند و هرچه شرنست او را شیطان خلق میکند و او را اهرمن
میخوانند وخلقهم و حال آنست که او آفریده است مرین کبرا را نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست
وایشان مخلوق را شریك خالق میگویند وخرقوا له و بر بافتند بعضی کافران برای او بنین پسران چون عزیر
وعیسی وبنات و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت انچه میگویند سبحانه پاکست
خدای وتعالی و برترست عما یصفون از انچه صفت میکنند که او را شریك و فرزند هست بدیع السموات
والارض اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها انى یكون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را فرزند
ولم تكن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که
در زناشوهری کفاءت و جنسیت شرطاست و او را کفو نیست و میان او و ما سوی مجانست نه
وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزرا و مخالق را مانند نیست وهو بکل شیء علیم و او بهمه چیزها دانا
و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل و مانند نبود پس اسناد صاحبه و ولد بروی محال بود
ذلکم این که بدین صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادت اوست ربکم پروردگار شما
لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خالق کل شیء آفریننده همه چیزها فاعبدوه پس او را
پرستید وهو و او با وجود این همه صفتها علی کل شیء بر همه چیزها وکیل نگاهبان است و ترتیب

امور بندگان لا تدرکه الابصار درنیابند او را دیدها وهو یدرك الابصار و او درمییابد خداوند ذات
دیدها را این آیت دلالت بر نفی ادراك میکند که وقوفست بر کنه شی را حاطه بوی نه بر نفی رویت چه رویت بی
ادراك ممکن است و اگر ادراك را بمعنی رویت دارند تقیید باید کرد نه بینند او را بصرها در دنیا چه رویت
در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وهو اللطیف واوست نیکوکار الخبیر دانا باسرار در ینابیع
گفته که اوست باریك بین نهان دان کس نه بیند آنچه وی بیند و کسی نداند انچه وی داند قد جاءکم
بصائر بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن من ربکم از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه پس هرکه
به بیند منفعت آن مر ویراست ومن عمی فعلیها و هرکه نابینا شود یعنی به بیند ان حجتهای ظاهر را
پس ضرر آن بروست وما انا علیکم بحفیظ نیستم من بر شما نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و
بران شما را جزا دهم بر همین تبلیغ است و بس وکذلك و مثل این تصریف که در آیتها گذشته کردیم
نصرف الآیات دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از تخوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند
ولیقولوا و تا بگویند اهل مکه که تو درست خوانده و تعلیم گرفته از دیگری نعم کفار قریش آن بود
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از جبر و یسار که دو بنده بودند از بنی یهود تعلیم میگیرد و می
گوید خدای بمن وحی میکند حضرت حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا بگویند که تو از غیری
تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشری نیست ولنبینه و دیگر تصریف برای انست که بیان میکنیم
قرآن را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام خدایست نعت کلام در محلی که کفار حضرت را
بدان باز دعوت میکردند این آیت نازل شد که اتبع ما اوحی الیك پیروی آن در که وحی کرده شد بتو من ربك
از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او واعرض و روی
بگردان عن المشرکین از شرك آورندگان و باقوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله و اگر خواستی
خدای که ایشان موحد بودندی ما اشرکوا هرگز شرك نیاوردندی وما جعلناك و نگردانیدیم ترا علیهم
حفیظا بر این کافران نگاهبان وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو
باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان
قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما ببند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوییم
آیت آمد که ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند من دون الله بجز خدای و قبایح
ایشان یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان در مقابله ناسزا گویند خدا را عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق
بغیر علم بی دانشی یعنی از این عمل بکنند از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم . بی دانشی یعنی این عمل
بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن مسبه
واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست کذلك همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان
زینا لکل امة بیاراسته ایم برای هر گروهی عملهم کردار ایشانرا از نیك و بد در نظر ایشان
کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشانست مرجعهم بازگشت ایشان
فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند آورده اند
که اکابر قریش با حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که

موسى عليه السلم عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاري شد و عيسى مرده را بدم زنده كرد ايت
نوع ايتي بما نماي تا بتو ايمان اريم حضرت فرمود كه چه مي خواهيد گفتند ميخواهيم كه كوه صفا را طلا كني تو زر كرد
حضرت فرمود كه اگر اين معجزه بتحقيق بوند مرا اجابت خواهيد كرد جمله بر قبول دعوت عهد كردند و
بسوگندان غلاظ شداد تأكيد نمودند كه اگر اين معجزه بنمائي ما در موافقت اهل توحيد متابعت تو كنيم
در معالم فرموده كه حضرت بدعا اشتغال نمود مقارن آن جبرئيل عليه السلم نزول فرمود و پيغام آورد
كه من بدعاي تو اين كوه را زر سازم اما سنت من بران جاري شده كه چون امم از انبيا بر نبوت ايشان نشانه
خواهند و آن ايت بظهور رسد اگر از عهده عهد بيرون نيايند عذاب استيصال بديشان فرستيم
اگر ميخواهي اين معجزه ظاهر سازيم اما عذاب در پي دارد و اگر خواهي بگذار تا توبه كنند حضرت قسم ثاني
را اختيار فرمود و ايت آمد كه وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخداي جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترين سوگندان
ايشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ كه اگر آيد بديشان نشانها از انچه طلب مي كنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر اينه ايمان ارند بدان
قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز اين نيست كه ايتها يعني نشانهاي نبوت كه معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ نزديك خدايست و او
بانها با انچه خواهد قادرست وَمَا يُشْعِرُكُمْ و چه چيز دانا گرداند شما را اي مؤمنان بانچه از كافران صادر
گردد أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ بدرستي كه معجزها چون بيايد بديشان و مشاهده كنند لَا يُؤْمِنُونَ نخواهند گرويد
وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ و ميگردانيم دلهاي ايشان را از تصديق وَأَبْصَارَهُمْ و ديدهاي ايشان را از ديدن راه حق پس
ايمان نمي آرند در اخر كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ همچنانكه ايمان نياوردند بانچه از ايات ظاهر شد أَوَّلَ مَرَّةٍ
نخستين بار چون شق قمر و غير آن وَنَذَرُهُمْ و مي گذاريم ايشان را فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ تا در بي راهي خود
سرگشته ميروند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا و اگر چنانكه ما فرو ميفرستاديم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ بسوي اين كافران فرشتگان
را چنانچه ميگويند لولا انزل علينا الملائكة وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى و اگر سخن ميكنند با ايشان مردگان بنحو
اقتراح مي كنند كه فأتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع ميكرديم براي ايشان كُلَّ شَيْءٍ همه چيزها
كه در دنياست قُبُلًا گروه گروه تا گواهي دهند بر وحدت الهي و نبوت حضرت رسالت پناهي مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
نبودند و نيستند ايشان كه ايمان ارند إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر انكه خداي خواهد وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ وليكن
بيشترين كفار يَجْهَلُونَ نمي دانند كه اگر همه معجزات بديشان نمايند ايمان نخواهند آورد وَكَذَلِكَ و چنانكه
تراي محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا مكرداينديم لِكُلِّ نَبِيٍّ براي هر پيغمبري عَدُوًّا دشمن شَيَاطِينَ الْإِنْسِ
وَالْجِنِّ گردن كشان از جن و انس و شياطين الانس كافرانند كه مثل شيطان دورند از رحمت رحمان
يُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه ميكنند بعضي از ايشان يعني شياطين جن إِلَى بَعْضٍ براي بعضي يعني شياطين
انس را وسوسه مي كنند و خبر ميدهند بعضي از جن جن را و برخي از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان
دروغ اراسته را غُرُورًا از براي فريب وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستي افريدگار تو ايمان ايشان را مَا فَعَلُوهُ
نمي كردند دشمني با پيغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ايشان را و آن دروغها كه بربافند و از اينجا معلوم شد
كه وسوسه شيطان در سخنان رنگين بي اصل براي فريب خلق است وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ و براي انكه ميل كنند
بان أَفْئِدَةُ الَّذِينَ دلهاي انكسان كه لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمي گروند باخرت وَلِيَرْضَوْهُ و براي انكه بپسندند انرا
وَلِيَقْتَرِفُوا و براي انكه كسب كنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ انچه ايشان كسب كنندگان انند از گناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ بگواي

محمد ابا بغير خداي أَبْتَغِي حَكَمًا مي طلبم كسي را كه حكم كند ميان من و شما وَهُوَ الَّذِي و اوست انكه أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ
الْكِتَابَ فرو فرستاد بشما قران را مُفَصَّلًا بيان كرده شده در و حق و باطل وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
و ان كسان كه داده ايم ايشان را كتاب چون علماي يهود و نصارى يَعْلَمُونَ ميدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ انكه قران فرو فرستاده
شده است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستي و درستي فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مخاطب امت اند يا هر
احدي يعني چون دلايل بر حقيقت قران ظاهر شد مباشيد مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شك كنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد
كَلِمَتُ رَبِّكَ حجت افريدگار تو در باب توحيد و نبوت صِدْقًا از روي راستي در اخبار و مواعيد وَعَدْلًا
و از روي عدالت در اقضيه و احكام لَا مُبَدِّلَ هيچ كس نيست تبديل دهنده لِكَلِمَاتِهِ مر اخبار و
احكام او را چنانچه تبديل داده اند ايات تورية را زيرا كه حق سبحانه وعده محافظت قران كرده از تبديل
كه وانا له لحافظون وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنواي گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ و اگر فرمان
بري أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بيشتر كسانرا كه بر روي زمين اند يعني كفار و جهله و گفته اند مراد از زمين مكه است يعني اگر
مطيع شوي اكثر اهل مكه را يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه گردانند ترا از راهي كه بخدا ميرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ پي
روي نمي كنند اين گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ايشان اين بود كه پدران ايشان بر حق اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا
يَخْرُصُونَ و نيستند ايشان الا كه دروغ ميگويند بر خداي در تحليل مردار و تحريم بحاير و انتساب
فرزند بوي و اتخاذ شريك در عبادت وي إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستي كه افريدگار تو داناترست مَنْ يَضِلُّ
عَنْ سَبِيلِهِ بانكس كه گمراه ميشود از راه وي وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ براه يافتگان فَكُلُوا پس
بخوريد مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از ان چيزي كه ياد كرده شده است نام خداي عَلَيْهِ بر وي در زمان ذبح او إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستيد شما بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بايتهاي خداي و سخنان او در حلال و حرام گرويدگان وَمَا لَكُمْ و چيست
شما را أَلَّا تَأْكُلُوا كه نمي خوريد مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از انچه ياد كرده اند نام خداي عَلَيْهِ بر وي در وقت ذبح كردن
وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستي كه تفصيل كرد خداي و بيان فرمود براي شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ انچه حرام كرده اند
بر شما و تفصيل اين در ان ايتست كه حرمت عليكم الميتة و حقيقت حرام فعل معلوم خواند يعني بيان كرد
خداي انچه حرام ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر انكه بيچاره شده باشيد و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوي
ان از محرمات كه آن نيز حلال است عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستي كه بسياري از مردمان لَيُضِلُّونَ
گمراه مي كنند خلق را در تحليل حرام و تحريم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بارزوهاي خويش بِغَيْرِ عِلْمٍ بي دانشي يعني بي
دليلي و تحقيق براه إِنَّ رَبَّكَ بدرستي كه پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بدانها كه از حد در
گذشته اند وَذَرُوا و دست بداريد ظَاهِرَ الْإِثْمِ اشكاراي گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان آن را يعني ترك كنيد همه
گناهان را كه گناه اشكارا باشد يا پنهان و گفته اند نكاح محارم مكنيد و بزنا مايل مشويد بعضي برانند
كه گناه ظاهر انست كه بجوارح مي كنند و باطن انكه بدل مي انديشند در حقايق سلمي آورده كه ظاهر اثم طلب
نعمتهاي دنياست و باطن اثم ميل بنعمتهاي عقبي چه هر دو سبب مشغولي ميشود از حضرت مولى
يا ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب يا گناه ظاهر ميل است بمشتهيات نفس بجوارح و گناه
باطن محبت ارزوهاي نفس است در دل يا ظاهر آنست كه خلق را بران اطلاع افتد و باطن انكه ميان بنده
و خداي بود و حقيقت انست كه گناه ظاهر اقوال و افعال سيئه است كه بجوارح و اعضا ارتكاب آن رود

میدهد وگاه باطن عقاید فاسده وعزایم باطله است ودر بحر الحقایق فرموده که همچنانکه ظاهر بیت
انسانرا یعنی بدن جسمانی وباطنی است یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهریست وان قول وفعل باشد موافق
طبع ومخالف شرع وباطنی که آن صفات حیوانیست واوصاف سبعی وشیطانی پس حق سبحانه میفرماید که
ترک کنید افعال الطبع را باستعمال اعمال شرع ودست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را بتخلق باخلاق ملکی
وربانی امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر وباطن متواتر ارزانی داشته که واسبغ
علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ایجاب میکند که وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر نعمة ظاهر وباطن است
در ترک گناه ظاهر نجات نفس است از عذاب نیران ودر ترک گناه باطن خلاص قلوب است از عقوبت
حرمان   ظاهر وباطن خود پاک کن از لوث گناه ✱ تا از آن صورت ومعنی پاکیزه شود إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ
الْإِثْمَ بدرستی که آنان که کسب میکنند گناه را ظاهرا وباطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند
بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بانچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار حلال داشتندی
گفتندی ای محمد گوسفندی که می میرد کشنده او کیست فرمود که خدای او گفتند وانچه چیزی که یاران
تو می کشند وسگ وچرغ هلاک می کنند حلال وپاکست وهرچه می کشد خدای حرام وناپاک از این سخن
وسوسه در خاطر ضعفاء اهل اسلام افتاد آیت آمد که وَلَا تَأْكُلُوا ومخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه
یاد نکرده اند نام خدایرا بر ذبح او امام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد وخواه
بسهو وامام مالک وامام شافعی رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحهٔ مسلمان حلال است اگرچه
تسمیه نکرده باشند وامام ابوحنیفه رحمه الله فرق میکند میان عمد وسهو پس اگر ترک تسمیه بعمد
کرده حرامست والا حلال وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وبدرستی که خوردن او فسق است وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ وبدرستی که دیوان
لَيُوحُونَ وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که هرچه
خود میکشید میخورید وانچه خدای کشته است میگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ واگر شما ای مؤمنان فرمان برید
ایشانرا در استحلال انچه حرامست إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان
خدای بفرمان برداری غیر او شرکست أَوَمَن كَانَ مَيْتًا یا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت
فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده گردانیدیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا ودادیم مرو را نوری از حجج وبراهین
تا تمیز کند میان حق وباطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان بر طریقه راست پس آیا چنین
کس باشد یعنی نباشد كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ
مِّنْهَا نیست بیرون آینده از آن كَذَٰلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمانرا در دل مؤمنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ
زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان حمزه
رضی الله عنه وابوجهل واقع شد در وقتی که ابوجهل از روی جهل وجراءت نسبت با حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت وموافق استماع مخلصان است
نیست حمزه در آن روز بشکار بود چون باز آمد شکایت بی حرمتی ابوجهل با او حکایت کردند حمزه
خشمناک برخاست تا بابوجهل رسید وکمان بر سر او زد وبشکست وکلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بودن
اسلام حمزه است وگرفتاری ظلمات کفر ماندن ابوجهل وگفته اند درباره عمر بن الخطاب وابوجهل فرود

آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند وانحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن
عزیز گردان ودعاء آن حضرت در بارهٔ فاروق سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر بود ومقید
ظلمت ابوجهل ومحققان گفته اند موت بهوای نفس است وحیات بمحبت حق یا موت بنکرست
وحیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگرست وحیات بشریت دیگر غافلان بحیات
بشریت زنده اند ودوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید کل نفس ذائقة الموت
وهرگز حیوة معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبة واز نجاست که المؤمن حی فی الدارین نظم
نمیرد هر کرا جانش تو باشی ✱ خوشا جانی که جانانش تو باشی ✱ شاه کرمان قدس سره این آیت برخوانده که اومن
کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت وباحق خلوت ودوام ذکر بزبان
دل وبنزدیک این معنی را نظم فرموده نظم بروی خلایق در صحبت مگشای ✱ میباش بکلی متوجه بخدای ✱
غافل مشو از ذوق دل وذکر زبان ✱ تا زنده جاوید شوی در دو سرای وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه در مکه بزرگان
هستند جَعَلْنَا آفریدیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در دیهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان گناهکارانرا موضع اندیا
گردانیدیم بزرگان هر دیهی وشهری را مجرمان آن قوم لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند ومردم را از ایمان
باز دارند چنانچه روساء مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که موسم هرکه بیاید واز حال
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کند گویند ساحرست وشاعر وکاهن وامثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ
ومکر نمیکنند این کافران إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وَمَا
يَشْعُرُونَ ونمیدانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او میرسد ولا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند
که ابوجهل ومتابعان او می گفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که می
گویند که در میان ما پیغمبریست که بدو وحی می آید راضی نمیشویم تا باو وحی فرود آید چنانچه بوی نازل میشود
حق سبحانه این آیت فرستاد که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ وچون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت
پیغمبر آخر الزمان قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ گویند ایمان نمی آریم بدین آیت یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ تا وقتی که بدهند ما را مِثْلَ مَا
أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی وکتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان
فرو می آید امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت است چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب همو ست
واین بر سبیل تعظیم باشد در شرح تعارف آورده که تا حق سبحانه شمایل همه انبیا باوی جمع نکرد
او را بیا ایها الرسل خطاب نفرمود ع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان آورده که
ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت که اگر نبوت حق است من از تو بدان سزاوارترم
جهت آنکه بسن از تو اکبرم وبمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر ومال نیست بفضل وکمالست
اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناترست حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ آنجا که می نهد پیغامهاء خود را سَيُصِيبُ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری ورسوائی عِندَ اللَّهِ بنزدیک
خدای وَعَذَابٌ شَدِيدٌ وعذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان
وبد سگالیدند در حق ایشان فَمَن يُرِدِ اللَّهُ پس هرکرا خواهد خدای أَن يَهْدِيَهُ آنکه او را راه نماید
وبطریق حق شناسا گرداند يَشْرَحْ صَدْرَهُ بگشاید دل او را لِلْإِسْلَامِ برای قبول اسلام وَمَن يُرِدْ

وهر که خواهد ان یضله آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند دل او را ضیقا تنگ
حرجا بمثابه که سر از زندوان سخن حق ابا کند کانما یصعد گویی بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی میگریزد
از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود و این غایت تباعدست در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را یجعل
الله میکارد خدای الرجس عذاب یا لعنة را علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه نمیگروند توحید را تصدیق نمیکنند وهذا
و این اسلام صراط ربک راه پسندیده پروردگار تست مستقیما درحالتی که راستست و در وی کجی نیست قد فصلنا
الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لقوم یذکرون برای گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام مر ایشانراست دیار
سلامت بهشت عند ربهم ذخیره نزدیک خدای ایشان وهو ولیهم و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان
در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم و یادکن روزی را که حشر کنیم
ایشانرا و حفص یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جمیعا همه ایشان پس گوید یا معشر الجن ای
گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان یعنی آنها که باغوا شما خود ساختید وقال
اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما
بر خورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا بار زدها
نفس راهها نمودند و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده
که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاونت یکدیگر کنند دیوان آدمیانرا بگناه میخوانند و آدمیان دعوت
دیوانرا اجابة میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که الهی استمتاع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بدان وقتی که
برای ما مقرر کرده بودی مراد بوی آنکه حقاب است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال
گوید خدای النار مثویکم آتش است آرام گاه شما خالدین فیها درحالتی که شما ویند باشید در آن آتش الا ما شاء الله
مگر آنچه خدای خواهد که شما را از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت
در آنچه با جن و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان وکذلک و چنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را نولی
مسلط میگردانیم بعض الظالمین بعضا یعنی ظالمان را بر بعضی در دنیا از آن میگذاریم برخی را برخی مالک دینار رحمه الله
فرموده که در یکی از کتب آسمانی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که من دوست میدارم دشمنان خود را بدشمنان خود و از ایشان
بدوستان خود و مشهور است که تولیه در آخر خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم کذا ریها داند که هیچ نفع
بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع میشود بما کانوا یکسبون بآنچه کسب میکنند از معاصی و مناهی
باید بگوی حق تعالی خطاب کند روز قیامت و توبیخ کند یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم ایا بشما نیامد
یعنی آمد رسل منکم پیغمبران از شما اگرچه پیغمبران از آدمیان بوده اما چون انس با جن
جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برانند که رسل
جن را نذر گویند و ایشان رسل رسول اند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بقوم رسانیدند قال تعالی ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما
رسولان که برای دعوه یقصون علیکم بخوانند بر شما آیاتی ایتهای کتاب را وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء یومکم هذا
دیدن آن روزی که روز قیامتست قالوا گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی
اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وغرتهم الحیوة الدنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا

از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی انفسهم
و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین آنکه ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن
رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که نیست آفریدگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیهها
و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون و حال آنکه اهل آن شهرها و دیهها غافلان باشند
یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامة خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ
قوم نباشد الا بعد از آن تقدم وعید و اگر نه ایشانرا بر حق حجة رسیدی که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع
آیاتک چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم ولکل و هر عمل کننده را درجات مراتب
است در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملها که کرده اند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما
یعملون بی خبر از آنچه مردمان میکنند وربک الغنی و پروردگار توبی نیازست از عبادت بندگان
ذو الرحمة خداوند رحمتست برایشان و تکلیف طاعة تکمیل ایشانرا گفته اند غنی بی نیاز است از طاعة
مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان و عاصیان ان یشا اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را وعید اهل
مکه است ویستخلف و خلیفه و جانشین شما سازد من بعدکم از شما ما یشاء هر کرا خواهد از فریکاه
خود کما انشاکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریة قوم آخرین از ذریة قومی دیگر که بدان شما بودند
ان ما توعدون بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات او لآت هر آینه بودنی و آمدنی
است بی شک وما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مرخدایرا در بعث و حشر شما قل بگوای
محمد یا قوم اعملوا ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید علی مکانتکم هر یک بر حالة خود و آنچه
نهایة تمکن و استطاعة ایشان باشد یعنی بر کفر و عداوة خود مستمر باشید امر تهدیدست میگوید شما
بر حالة خود باشید انی عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری فسوف تعلمون
پس زود باشد که بدانید من تکون له کیست آنکه باشد له عاقبة الدار مر او را عاقبة پسندیده در سرای
آخرة انه لا یفلح الظالمون بدرستی که پیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف
الاسرار فرموده که هم درین نودی بدانید که دین کجا رسد و دولة فلاح کرا رسد به پیشند که در دیوان
شکسته بال را بسرای کرامة چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامة چون رانند
نظم باش تا گل ای نهان گاه مرد زند چون ٭ باش تا گل بینی نهان از کار مرد زند چار ٭ تا کی از دار
العروسی ساختن دار التروی ٭ تا کی از دار الغروری ساختن دار القرار ٭ آورده اند که مشرکان عرب در
میان کشت زاری خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان کردندی و
همچنین چهارپایانرا قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان
و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بت قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر
بودی بدل کردندی از برای حصه الهه خود و اگر حصه الهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر
چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بر داشتندی و گفتندی خدای توانگرست بدین
احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان به نصیب خدای مخلوط شدی بر نداشتندی و با نصیب بتان ضم
کردندی و گفتندی ایشان فقیرند و محتاج حق سبحانه از این حال خبر میدهد و میفرماید وجعلوا لله

و مقرر کردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از انچه خدای افریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَ
الْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا بهرهٔ و برای بتان بهرهٔ فَقَالُوا پس گفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب مر
خدایراست بِزَعْمِهِمْ بما دعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا واین دیگر نصیب
برای شریکان ما یعنی شریکانی که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد
لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و در ان تصرف
وَمَا كَانَ لِلَّهِ وآن نصیبی که مر خدایراست فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ پس آن میرسد به بتان
ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا بر میدارند و نامزد بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که
ایشان میکنند وَكَذَٰلِكَ و مانند آن آرایشی که شیطان کرده است در قسمت قربات زَيَّنَ بیاراید لِكَثِيرٍ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندانرا شُرَكَاؤُهُمْ شریکان
ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه را آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان
لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده کردانند بر ایشان
دِينَهُمْ دین ایشانرا یعنی انچه بران بودند از کیش اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی
خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان انچه برای آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ بگذار ایشانرا با افترا
بدروغی که میگویند وَقَالُوا هَٰذِهِ و گفتند این نصیبه الهه ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرام است
لَا يَطْعَمُهَا نچشند و نخورند آنرا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنانرا
دخل ____ نیداوند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند
این چهارپایانند که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب
و حوامی وَأَنْعَامٌ و دیگر چهارپایانند که برای قربان بتان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ یاد نمیکنند
نام خدایرا عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و در همه اینها افترا می
کردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند که اینها خدای فرموده سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که خدای جزا دهد
ایشانرا بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب انچه افترا میکنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ
الْأَنْعَامِ انچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان
خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاک است و حلال مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است
بزنان ما اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود
فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند
سَيَجْزِيهِمْ زود پاداش دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشان که دروغ بر خدای می
بندند در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیم است در انچه حلال و حرام
میکند عَلِيمٌ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان
کردند آنان که قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ که بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از بی خردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بی
دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر از عرب دختران خود را زنده درگور
میکردند که مبادا در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بوده اگر

نزدیک شوند جهاز و ما یحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی
جهل وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ انچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحایر
و سوایب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ و بافتراء افترائی بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستی که
گم شده اند در راه ضلاله وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نیستند راه یافتگان بطریق
حق وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که برای شما أَنْشَأَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها از
انگور مَعْرُوشَاتٍ برداشته و جفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و بر زمین افتاده
بی جفته و گفته اند معروشات انست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر
معروشات انکه در کوه و بیشه رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ
و کشتها را انانچه ساق ندارد و ثمرها و حبوبست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتی که مختلفست
ثمرهٔ هریک ازینها در هیئة و کیفیة وَالزَّيْتُونَ و دیگر پیدا کرد بند زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را
مُتَشَابِهًا در حالتی که مانند یکدیگر برگهاء او وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست بر میوهٔ او بعضی
ترش است و برخی شیرین و بعضی میان آن و این كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوها هر یک
إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن
میوه را یعنی تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درودن درخت و بریدن نخل و چیدن
میوها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر دادن اشهر اقوال انست که این صدقه
است غیر زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد و این آیه مکیست و بعضی
گفته اند مراد زکاتست و این آیه مدنیه است آورده اند که ثابت بن قیس رضی
الله عنه پانصد نخل بود که خرماهای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیه
آمد که وَلَا تُسْرِفُوا از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست بیکبار
تصدق مکنید و در معالم گفته که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید
در بخل و امساک امام قشیری رحمه الله فرموده که هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی
اسرافست و اگر همه یک کفچه دانه بود و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست و اگرچه
هزار خانه بود إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی پسندد
عمل ایشانرا وَمِنَ الْأَنْعَامِ و اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کشد چون شتر
و گاو وَفَرْشًا و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار
انعام است و فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیکست مانند فرش كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ
اللَّهُ از انچه شما را روزی داد و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال ____ را حرام سازید بقول او إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی
که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است اشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و از چهارپایان بیافرید
هشت زوج یا نوع زوج انرا گویند که با جنس خود باشد پس زوج ذکر انثی بود و انثی زوج
ذکر و هر دو را نیز زوج گویند ما مراد انست که گفتیم و این هشت زوج است فرزند هر یکی

ذبح دیگری من الضان از انچه بشمر دارند وایشان را میش میخوانند اثنین دو زوج یکی میش و دیگری
جفت او ومن المعز واز انها که موی دارند وایشان را بز کویند اثنین دو زوج دیگر نر و ماده قل
بکو آالذکرین ایا دو نر را حرم حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ماده را اما اشتملت
یا انرا حرام کرد که مشتمل است علیه برو ارحام الانثیین رحمهاء دو ماده خواه انچه در
رحم است ماده باشد و خواه نر نبئونی خبر دهید مرا بعلم باسری معلوم که دلالة کند بر انکه خدا
کدام را حرام کرده است ان کنتم صادقین اکر هستید راستکویان که تحریم از نزدیک
اوست ومن الابل واز شتر اثنین دو زوج نر و ماده ومن البقر اثنین واز کاو نیز بهمان منوال
دو زوج قل بکو آالذکرین حرم ایا هر دو ذکر را از شتر و کاو حرام کرد ام الانثیین یا دو ماده را
از ایشان اما اشتملت علیه یا انرا حرام ساخته که فرا کرفته است انرا یعنی همه حلالت شما از کجا میکویید
کاین حرام است دلیلی عقلی یا کتابی یا حجتی که دارید بکویید بحرمت آن ارحام الانثیین رحمهاء
هر دو ماده ام کنتم یا بوده اید شما شهداء حاضران و مشاهده کنندکان اذ وصیکم الله بهذا
انهنکام که وصیة کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول آیة ان بود که عوف بن مالک
بحضرة رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه امد و کفت ای محمد حلال کردی انچه پدران ما انرا
حرام کرده بودند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که انچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود
عوف کفت که خدای حرام کرده است این ایت نازل شد و سید عالم صلی الله علیه
وسلم فرمود که خدای ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع افریده است پس شما بعضی را چون
بحیره و سائبه و وصیله و حام حرام میکویید این تحریم از قبل ذکورت یا از قبل نر مالک
ساکت شد اکر میکوید که تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اکر باعتبار
انوثتست پس تمام اناث باید که در حرمة داخل باشد و اکر بواسطة اشتمال رحم است بر چیزی
پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکورت یا انثی پس حضرت فرمود که ای
مالک چرا سخن نکویی کفت تو سخن کوی تا من بشنوم حضرت این ایه برو خواند فمن اظلم
پس کیست ظالم تر ممن افتری از انکس که افترا کند علی الله کذبا بر خدای دروغ را و نسبة
دهد بدو تحلیل و تحریم اشیا لیضل الناس تا کمراه کرداند مردمانرا بغیر علم بی دانشی مراد اکابر
ایشانند که قرار این مهم متعلق بدیشان است یا عمرو بن لحی که موسس این قاعده بوده
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که من او را دیدم در اتش دوزخ و اهل دوزخ
از نتن امعاء او برنج بودند ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید
کروه ظالمانرا که مبتدعین بدین جاهلیة اند مشرکان چون این ایت شنودند کفتند همه
انعام حلال شد پس حرام کدامست ایة آمد که قل بکو ای محمد لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی
در انچه بمن وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده که
بخورد انرا الا ان یکون میتة مکر انکه مرداری باشد یعنی مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته
شده مراد خونی است که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در دندک او از ان بیرون اید

و جکر و سپرز درین داخل نیست او لحم خنزیر یا کوشت خوک و انچه از وی توان خورد فانه رجس
پس بدرستی که او پلیدست او فسقا یا کشته شده بفسق و ان جهار که اهل
اواز برداشته شده است لغیر الله برای غیر خدا به بوقت کشتن او یعنی انچه بنام غیر خدا
کشته باشند و انرا فسق کفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فمن اضطر پس هر که به بیچارکی
درمانده شود غیر باغ نه ستمکار بر بیچاره مثل خود ولا عاد نه از حد درکذشته در خوردن
زیاده از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستی که پروردکار تو امرزکار است مواخذه نکند انرا که
بضرورت از محرمات تناول کند رحیم مهربانست که بیچارکانرا بدان رخصة دهد وعلی الذین
هادوا و بر انکسان که یهود اند حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن
دارد چون شیر و سباع و طیور و کفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخلست در معالم
آورده که شتر ست و شترمرغ و بط که بر ایشان حرام بود ومن البقر والغنم واز کاو و کوسفند
حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما پیههایی که در درون ایشان بود چون کرده و پیه
و غیر آن الا ما حملت مکر انچه برداشته بودی ظهورهما پشتهاء ایشان یعنی چسپیده بود
بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا ان چیزی که متعلق بودی به رودهای
ایشان او ما اختلط بعظم یا انچه امیخته بودی با استخوان چون دنبه و پیه و بنا کوش و مغز
استخوان ذلک تحریم این چیزها را جزیناهم پاداش داده بودیم جهودانرا ببغیهم بسبب
ظلم ایشان وانا لصادقون و بدرستی که ماراست کویانیم در خبر دادن از همه چیز فان
کذبوک پس ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام فقل پس بکو
ربکم پروردکار شما ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شما را با وجود
این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند ولا یرد باسه و باز داشته نخواهد عذاب او عن القوم
المجرمین از کروه مجرمان که مرتکب باشند حاصل سخن اینست که اکر امهال هست اما اهمال
نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود باشد که بکویند انان که شرک آورده اند بانکه اعجاز
قران ظاهرست که از ناآمده خبر داده بعد از نزول ایه مشرکان کفتند لو شاء الله اکر خواستی خدای
ما اشرکنا شرک نیاوردیمی ما ولا اباؤنا و نه پدران ما این سخن درستست اما نه بطریق اعتذار
بکفتند که ارتکاب این قبایح بمشیة اوست بلکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان
این بود که حق مشروع و مرضی عند الله اینست که ما میکنیم یعنی بفرموده اوست و اکرنه ما شرک
نیاوردیمی ولا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیمی یعنی او ما را فرموده بتحریم اینها کذلک همچنین
این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند انان که پیش
از ایشان بوده اند حتی ذاقوا باسنا تا ان وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل
عندکم بکو ایا هست نزدیک شما من علم هیچ معلومی که بدان حجة ارید بر سخنان خود
فتخرجوه لنا پس بیرون ارید و ظاهر کنید انرا برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در سخنان
خود الا الظن مکر کمان و پندار خود وان انتم الا تخرصون و نیستید شما مکر قومی که دروغ کویید

قل بگو ای محمد که برشما هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدای راست حجتی رسیده
بنهایة صحه فلو شاء پس اگر خواستی لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را قل هلم بگو ساربد شهداءکم
گواهان خود را الذین یشهدون آنانرا که گواهی دهند ان الله حرم که خدای حرام کرده است هذا این محرمات یعنی
انعام وحرث وغیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم تو گواهی مده با ایشان یعنی
تصدیق مکن ایشانرا در آن ولا تتبع و اتباع مکن اهواء الذین آرزوهای کسانی را که از روی عناد کذبوا بآیاتنا
تکذیب کرده اند بآیتهاء ما در حلال وحرام والذین لا یؤمنون و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بالآخرة
بدان سرای دیگر یعنی بعث و بستان وهم و ایشان بربهم به پروردگار خود یعدلون بتانرا برابر میکنند
قل تعالوا بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام
کرده است آفریدگار شما بر شما این آیه با دو آیه دیگر که تالی ویست از محکمات کتابست که احکام او در هیچ
شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به
شیئا بخدای چیزی را وبالوالدین و نیکوئی کنید با پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی در تمام و بلاوت فرموده
که توحید با احسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهة آنکه سبب قرب اند در وجود و تربیة و در
واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار صفة ایجاد و ربوبیة خود ساخت ولا تقتلوا
اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق از جهة ترس درویشی و احتیاج نحن نرزقکم
ما روزی میدهیم شما را وایاهم و ایشانرا چون رزق شما و ایشان بر ماست نه بر شما مرتکب قتل بناحق مشوید
ولا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زنا است
و مقدمات او که عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و مباشرت بیکان باشکارا بان اقدام نمودندی
حق سبحانه فرموده که گرد زنا مگردید ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن و آنچه پنهان بود
و گفته اند ما ظهر خمر است و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر معصیت و ما بطن نیة ولا تقتلوا النفس
التی و مکشید آن نفسی را که حرم الله حرام کرده خدای کشتن او را الا بالحق مگر بحقی که آن قصاص است
یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی و یک امر وصیکم امر کرده خدای بدین نگاه
داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست ولا تقربوا و نزدیک
مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی
از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکسی مدهید حتی یبلغ تا برسد
یتیم اشده بقوة خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل و تمام پیمائید کیل را در مکیلات والمیزان و ترازو
را در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در بیع آورده که
بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم در وزن زیاده ترازوی ما را در پله
چنان برابر باشد که بیک سوی میل نکند حق سبحانه آیه فرستاد که لا نکلف نفسا ما تکلیف نمیکنیم
کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود
شما را عزیمة مراعاة عدل باشد از عفو کنیم واذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید
در حکومت و یا گواهی دهید فاعدلوا پس براستی کنید در آن ولو کان ذا قربی و اگرچه باشد محکوم له

و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وبعهد الله وبعهد خدای که
تادیه احکام شریعتست یا بندی که کنید اوفوا وفا نمائید ذلکم این سه امر وصیکم به وصیه
کرده شما را بدان لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر شوید یا ان وان هذا و بدرستی که آنچه
یاد کردیم آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوة و بیان شریعه صراطی
راه منست مستقیما راه راست یا بهشت فاتبعوه پس متابعة کنید و پیروی نمائید این راه
را ولا تتبعوا السبل و از پی مروید راهها پراکنده و ادیان مختلفه را فتفرق بکم که آن راهها
جدا گردانند شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع وصیکم فرموده است
خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از ضلالة و دوری از حق عبدالله بن مسعود
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بکشید از برای ما خطی پس گفت
هذا سبیل الله این خط راه خداست پس بکشید خطها از چپ و راست این خط و فرمود
که این راههاست بر سر هر راهی از آن دیوی هست که میخواند مردمانرا بان پس این آیه خواند که وان
هذا صراطی مستقیما محققان بر آنند که صراط متعین نکرده الا میان بدایتی و نهایتی و عارف
داند که بدایت همه از یکیست و نهایة همه یکیست حضرت شیخ صدرالدین قونوی قدس سره در
اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابتست والله بکل شیء محیط و آن احاطه وجودی
یا حکمی با اختلاف اقوال منتهای همه صراط و غایة همه مسالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی
له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور **نظم** هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود
هر گوشه که رفتیم هیاهوی تو بود ٭ گفتیم بکر سوی دگر ما هم هست ٭ هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ٭
ثم پس بخوان بریشان که آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را تماما برای تمامی کرامة و نعمة علی الذی
احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار
آید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة و خداوند هدایة و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم
بلقاء پروردگار که بعودر با ملاقات جزاء او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب و این قرآن کتابیست انزلناه
که فرستادهایم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پیروی کنید او را واتقوا و بپرهیزید از مخالفة او
لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمة کنند بسبب متابعة وی ان تقولوا و فرستادیم این کتاب را
تا نگویند شما ای عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی
طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که ما هستیم عن
دراستهم از قرائة ایشان مر کتاب خود را لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا
بلغة ما نیست او تقولوا و برای آنکه نگوئید لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب بر ما
کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان
فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما قرآن که بلغة
شما فرو آمد وهدی و راه نمائی که متابعة او کند بمقصد مقصود رسد ورحمة و بخشایشی مر مؤمنانرا
و آیت هر سه صفة قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گفته اند مراد از آن حضرت رسالتست

صلوات الله وسلامه علیه که گواه منست و هدی و رحمة بیناوست یعنی خداوند هدایت و رحمت
مر اهل ایمان را فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بایات الله از انکس که دروغ شمرد ایتهاء خدا را
وصدف عنها و اعراض کرد از ان سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم انانرا که یصدفون عن آیاتنا بر میکردند از
ایات ما سوء العذاب بشده عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون بسبب انکه
بودند که اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون ایا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب
قران و پیغمبر الا ان تاتیهم الملائکة مگر انرا که بیایند فرشتکان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند
ملائکه بعذاب بدیشان او یاتی ربک یا بیاید امر پروردکار تو بعذاب ایشان یا بتمامی ایات و مراد این ایات
علامات قیامة باشد و ان بسیار است و از جمله ان علامات عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی
علیه السلام و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یاتی یا انکه بیاید بعض
آیات ربک بعضی از ایات پروردکار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی
که افتاب در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد و درازی ان را متهجدان و اهل اوراد دریابند که چون از ورد فارغ
شوند انتظار صبح برند و هیچ بر نیاید در کار افتند و دیکر باره ورد را باسر گیرند و چون تمام شود و اثر
صبح پدید نباشد تا انکه کاری عظیم از خلوتخانه غیب بعرصکاه شهادة می آید بتضرع و زاری و توبه
و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهة مغرب اثر کند و افتاب از افق خویش بر اید و تا نور بی بود و همه
خلق ان را مشاهده کنند روزی که بیاید بعض (یوم یاتی بعض آیات ربک) یعنی از ایات پروردکار تو و چون این ایت عظیم ظاهر کردد و غیب
حس شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب ان لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی
که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش از ین واقعه و نه ایمان آورده او کسبت
یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوی یعنی عمل پسندیده این دلیل کسیست
که ایمان مجرد از عمل اعتبار نمیکند اما که ایمان را بی عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را بدین
روز و بعضی گویند مراد از خیرا اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص
یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد امام حسن بصری فرموده که هر که پیش از طلوع افتاب از مغرب ایمان
داشته باشد اما امرها فرو کذاشته باشد و خیر ناکرده جهت آیه معاینه پس که انکاه خیری کند از وی
پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در ان ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست و مؤید این قولست
انچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که افتاب از مغرب طلوع کند قل بگوای محمد انتظروا
انتظار برید این اتیها را انا منتظرون که ما نیز منتظران ظهور ماییم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال ما
ان الذین فرقوا بدرستی که انانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که به بعضی انبیا و کتب ایمان اوردند
و به بعضی کافر شدند و کانوا شیعا و کشتند کروه کروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که
هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت محاربه
با ایشان نیست این حکم باية السیف منسوخ است و کفته اند مراد ازین قوم اهل بدعتند و معنی لست
منهم فی شیء انست که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدای است
اگر خواهد ایشانرا عقوبه کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا در قیامة

بما کانوا یفعلون بانچه میکنند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة به نیکویی فله پس مر او راست
عشر امثالها ده باره مانند آن یعنی ده نیکویی امام ماتریدی رحمه الله گفته مراد تعیین عدد نیست بلکه
اظهار تفضل است بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه
قبل از ان اتیان حسنه میتواند آمد حسنه ایجاد از عدم و افرینش در احسن تقویم و تربیه و در رزق
و بعثه رسل و انزال کتب و تبیین حسنات سیات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا این ده
حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد و من جاء بالسیئة و هر که بیاید به سیئه یعنی
فعلی بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بر یکی و هم لا یظلمون و ایشان
که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بگو مر این قوم را که توقف
در دین خدا میکنند انکه انی هدانی بدرستی که راه نموده است مرا ربی پروردکار من الی صراط مستقیم
براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة ابراهیم کان مله ابراهیم است حنیفا در حالتی که
ابرهیم از همه دینها بدین باطل بود و ما کان و نبود ابرهیم من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام
و از یهود و نصاری قل ان صلوتی بگو بدرستی که نماز من و نسکی و قربانی من یا حج من و محیای و زندگانی من
یعنی انچه من بر آنم در زندگی و مماتی و انچه بر آن میمیرم از ایمان و طاعة لله همه مر خدای راست رب العالمین
افریدکار عالمیان لا شریک له هیچ انباز نیست مر او را یعنی من در عبادة خود کسی را با او شریک نمیکنم چون بت
پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در حج بوقت تلبیه دیکری را با او یاد نمیکنیم بخلاف اهل جاهلیه
که میکفتند لا شریک لک الا شریک هو لک و کفته اند مراد ازین کلمات تفویض امور خود است بحق سبحانه
یعنی هر چه کنم و کویم و دارم همه برای خداست و بذلک امرت و بدین امور شده ام و انا اول المسلمین و من اول
مسلمانانم از برای انکه اسلام نبی مقدم است بر اسلام امت آورده اند که در وقتی مبالغه کفار بر انحضرت صلی الله
علیه و سلم در رجوع با دین ایشان این ایه نازل شد که قل اغیر الله بگو ایا بدون خدای ابغی ربا طلب میکنم پروردکاری
و در عبادة او را شریک سازم و هو رب کل شیء و حال انکه خدا است افریدکار همه چیزها پس ما سوی او مربوب
مخلوق باشند و مربوب برای ربوبیة نشاید و لا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها
مکر وبال آن بر او باشد و ولید مغیره میکفت ای صنادید عرب متابعة من کنید و گناه شما در گردن من
حق سبحانه فرمود و لا تزر وازرة و بر ندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار دیگری را یعنی هر کس عذاب
گناه خود خواهد کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردکار شما است مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس
خبر خواهد داد شما را در آخرت بما کنتم فیه بانچه بودید که در ان تختلفون اختلاف میکردید در دنیا از
امید دینه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت و هو الذی جعلکم و اوست انکس که کردانید شما را
ای آدمیان خلائف الارض خلیفهاء زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را یا امة محمد خلیفه امم گذشته
ساخت و رفع بعضکم و بر داشت بعضی از شما فوق بعض زبر بعضی دیکر درجات پایهاء بلند
بندکی و توانکری و امثال ان لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما اتیکم در انچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر
شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردکار تو سریع العقاب زود عقوبه کننده است
ناسپاسان و نافرمانان را و انه و بدرستی که او لغفور رحیم امرزنده و مهربانست بر شاکران و صابرات

سورة الاعراف مكية

بسم الله الرحمن الرحیم المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی
اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملك و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف
و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا حروف دلالة بر اسما دارد و بعضی را افعال و تقدیر چنین بود که
انا الله اعلم و افصل یعنی منم خدائی که میدانم و بیان میکنم تا از همه دانا ترم و حق از باطل جدا کردانم و در تاویلات
کاشفی مذکور است که الف اشارتست بذات احدیه و لام عبارتست از ذات با صفة علم و میم کنایة از
جامعیتست که از اسمی محمدی که صلی الله علیه و سلم و صاد صورة محمدیست صلی الله علیه
و سلم و قول ابن عباس رضی الله عنه که ص جبل بمکة علیه عرش الرحمن ایمائی بدین معنی میکند و در
حقایق سلمی میکوید الف الفتست و لام او و میم ملک او و صاد اشارتست باتصال هر متصلی
وانفصال هر منفصلی و فی الحقیقة نه اتصال را مجال که نفی اثرات و نه انفصال را مجال عایش. نظم
ای جدا هست این بعید از فصل و وصل * کاندرین نه فرع میکنجد نه اصل * نی معانی نه عبارت نی عیان
نی حقایق نی اشارة نی بیان * برترست از مدرکات عقل و وهم * لاجرم کم کشت دروی فکر و فهم
چون بکل دروی کفت و کوی نیست * هیچکس را جز خموشی روی نیست کتاب انزل این کتابیست فر
فرستاده شده است الیك بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرك در سینه تو حرج شکی
منه از تبلیغ او یعنی باید که دل تنك نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناك نشوی که
این کتاب بتو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدو کافرانرا و ذکری و تا پند دهی پند دادنی للمؤمنین
مر مومنانرا اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آن چیزیرا که فرستاده اند بشما من ربکم از
پروردکار شما از بروردکار شما یعنی متابعة قرآن کنید و بنکاه داشت اوامر و نواهی او و لا تتبعوا و پیروی
مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستانرا مراد اصنام اند که کفار ایشانرا دوست میکرفتند یا شیاطین
الانس والجن که خلق را در کمراهی میافکنند قلیلا ما تذکرون اندك وقتی پند میکیرید در وقتی که متابعة غیر
حق وکم من قریة و بسیار اهل دیها و شهرها از کفار و فجار که ما اهلکناها حکم کردیم بهلاك کردن
ایشان فجاءها پس آمد باهل آن شهر و قریه بأسنا عذاب ما بیاتا در شب هنکام مانند قوم لوط
علیه السلم او هم قائلون یا او بود آمد عقوبة بدیشان و بودند ایشان قائلون خفتکان در نیم روز چون

قوم شعیب علیه السلم تخصیص این دو وقت بجهة آنست که زمان آسایش و استراحتست و تصور و توقع
عذاب در آن نیست پس بلیة غیر منتظر صعب تر و سخت تر است چنانچه نعمة غیر مترقب خوبتر و لذیذ تر است
فما کان پس نبودیم دعویهم دعوی ایشان اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان بأسنا بلا و عذاب ما الا ان
قالوا مکر آنکه کفتند انا کنا بدرستی که ما بودیم ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف
نمایند بکناه خود و ... اندا عتراف ... بسبب خلاصی از شدائد عذاب و حال آنکه نزول عذاب مانع
تکلیف ... توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلم
ازین حکم مستثنا اند چنانچه نعم ذکر خواهد رفت فلنسألن پس هر اینه بخواهیم پرسید روز قیامة الذین
ارسل الیهم آنکسانیرا که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبر سوال ایشان از قبول رسالة و اجابة رسل
خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیبست ولنسألن المرسلین و هر اینه بپرسیم فرستاده شدکانرا یعنی
پیغمبرانرا از اداء رسالة و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تقریبست و کفته اند امم را از فرمان بردکی
انبیا بپرسند و انبیا را از ... فلنقصن پس هر اینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم ایشان کفتار و
کردار ایشانرا بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یك چه کرده اند و کفت و شنود ایشان چه بوده وما
کنا و نبودیم ما غائبین پنهان ... و بعضی ... اقوال و افعال ایشان والوزن و سنجیدن اعمال هر کس
یومئذ آن روز یعنی قیامة الحق درستست و بودنی و کفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی
و کفه باشد همه خلایق دران نکرند و این صورة برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل میکند که ... عمود میزان بپنجاه هزار ساله راه است و کفتیش ... و یکی از نورست و یکی از
ظلمه حسنات را در کفه نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت فمن ثقلت پس هر که کران بود موازینه اعمال سنجیده
او و میزان تقدیر موازین جمع موزونست یا جمع میزان و ... بتعدد موزون یا اختلاف موزونات باشد
و بهر حال کرانی میزان بطاعتست و ... میزان ایشان فاولئك پس آن کروه هم المفلحون ایشانند رستکاران
و رسیدکان بنجات ومن خفت و هر که سبك موازینه عملهای کرده او و آن سبکی بمعصیة خواهد بود
فاولئك پس آن کروه الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرة سلیمه
را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا بذکر کردن آیات ما یظلمون ستم میکردند
یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم و بدرستی که ما تمکین کرده ایم شما را ای
آدمیان فی الارض در زمین بجهة سکنی و زرع و کفته اند خطاب با قریش است میکوید شما را دستکاه دادیم
در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در
زمین معایش اسباب زندکانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب معیشة باشد قلیلا ما تشکرون
اندك شکر میکویند با وجود تخصیص بچندین نعمتی یا از شما اندکیست که باسم شکر کزاری و سپاس داری
قیام مینماید نظم نعمة بسی و شکر کزارنده اندکیست * کوینده سپاس الهی ز صد یکیست *
ولقد خلقناکم و هر اینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثم صورناکم پس صورة کردیم
شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را
پس تصویر کردیم شما را در ظهرهای ثم قلنا پس کفتیم ما للملائكة مر فرشتکانرا اسجدوا سجده کنید

تعظیم و تحیه لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه از روی فرمان برداری إلا إبلیس مگر ابلیس که او از
راه عجب و حسد لم یکن من الساجدین نبود او از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدا مر ابلیس را
که ما منعک چه چیز باز داشت ترا ألا تسجد از انکه سجده کنی آدم را إذ أمرتک چون فرمودم ترا بسجده
او قال گفت ابلیس أنا خیر منه من بهترم ازو از آدم این جواب از حیثیة معنی است یعنی استبعادی می‌نماید
از انکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرمایند پس مانع است که من ازو بهترم خلقتنی من نار آفریدی مرا از آتش
و آن جوهری لطیف علوی نورانیست و خلقته من طین و آفریدی آدم را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی
است ابلیس درین صورة مغلطه خورد که فضیلة را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که
لما خلقت بیدی عبارتست از آن و به نسبت حقیقت که و نفخت فیه من روحی اشارتست بدان
درنگریستی دانستی که خیریة و فضیلة آدم راست نه او را **نظم** ز آدمی ابلیس صورت دید و بس
غافل از معنی شد آن مردود خس * کو چرا من خدمة این طین کنم * صورتی را من لقب چون دین کنم
نیست صورة چشم را نیکو بمال * تا به بینی شعشعه نور جمال * وقیاس نیز از افضلیة نار
از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خائنست هرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است هرچه بدو
سپارند نگاه دارد و امین از خائن بهتر باشد آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر
بود خاک نقش پذیر چنانکه آدم نقش معرفت بپذیرفت کتب فی قلوبهم الإیمان و آتش نقش سوز چنانچه نقش
معرفت ابلیس بسوخت نفسش همی امثال به وجوه تفصیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل
مذکورست **نظم** صوفی خاک از چه دارد تیرگی در تیرگی * لیک بنگر کز وی معنی صفا اندر صفات
این همان خاکست کاندر وصف او صاحبدلی * نکته گفتست کز وی دیده جان را جلاست * جستن
جستن کو کرد احمر عمر ضایع کردنست * دمی بر خاک سیاه آور که یکسر کیمیاست قال گفت خدای مر
ابلیس را فاهبط پس فرود رو منها از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت و گفته اند نزول
کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلة دنیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن
شدی فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا أن تتکبر انکه گردن کشی کنی فیها در آسمان یعنی تعظیم نمائی
بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست
فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إنک بدرستی که تو من الصاغرین از خوارشدگانی و در دنیا هیچ آورده
که بیرون رو از صورة فرشتگی و میان در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورة او را بزشت
ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد و از رحمة نومید گشت أنظرنی مهلت ده مرا إلی یوم
یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال گفت خدای إنک بدرستی
که تو من المنظرین از مهلت دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامة یعنی میخواست که نمیرد
حق تعالی درخواست کردی تا نفخه صعقه او را زمان داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین
إلی یوم الوقت پس ترا مهلت داد که تا روز وقت معلوم که زمان نفخه صعقه است یعنی تو داعیه اضلال
آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قال گفت ابلیس فبما أغویتنی پس بسبب انچه
مرا بی بهره گردانیدی یا اندحه لأقعدن لهم هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم بر راه تو که آن راه

راستست یعنی دین اسلام و سر راه آن باشم که ایشان را راه زنم و به صراط مستقیم صراطک المستقیم
بکدام ثم لآتینهم پس بیایم بدیشان من بین أیدیهم از پیش ایشان یعنی از جهة آخرت و کویم بعث و حشر
و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و از امر جسم ایشان بیارایم
وعن أیمانهم و از راست ایشان یعنی از جهة حسنات تا ایشان را در عجب و ریا اندازم وعن شمائلهم
و از چپ ایشان یعنی از جهة سیئات و از در دل ایشان شیرین کردانم ولا تجد و نیابی تو که خداوندی
أکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند
قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا آسمان مذءوما در حالتی که نکوهیده یا عیب ناکی
وعیب ناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمة لمن تبعک هر آنکه پیروی تو کند منهم از اولاد
آدم لأملأن جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم أجمعین از همه شما یعنی از تو و متابعان تو ویا آدم
اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أنت وزوجک تو و جفت تو
که حواست الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از
هرکجا خواهید یا هرچه خواهید ولا تقربا و نزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت که گندم
است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید از آن که اگر بخورید فتکونا پس باشید من الظالمین از
ستمکاران بر نفس خویش فوسوس پس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما
تا عاقبه کار آشکارا کرداند برای ایشان ما ووری آنچه پوشیده کرده بود از ایشان من سوآتهما از
عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را نمیدیدند و هیچ از آدم و حوا عورة یکدیگر
مشاهده نمیکردند و گفته اند حق سبحانه ایشان را جامها برای ستر عورة پوشانیده بود ابلیس دانست
که بنافرمانی آن لباس از ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیة اندازد و تا لباس از ایشان
فرو برد و بجهة کشف عورة در میان ملوک و سوسه شیطان آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بمستاری
مار و طاوس به بهشت در آمده بود و بصورة دیگر برآمده وقال و گفت آدم و حوا را ما نهاکما بازنداشت
شما ربکما دو فرشته در علو منزلة یا احسن صورة یا استغنا از غذا أو تکونا یا بباشید شما من الخالدین
از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود و چون ابلیس این وسوسه
آدم را در خوردن آن تامل می‌بود ابلیس تدبیری دیگر کرد وقاسمهما و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت
إنی بدرستی که من لکما مر شما را لمن الناصحین از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که ازین درخت
بخورید تا غیره آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد بدان سوگند فریفته شد
فدلاهما پس ابلیس تنزل داد ایشان را بدین سوگند یا ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند ایشان بغرور
بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنگاه که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال
بعقوبة آن بدت لهما ظاهر شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت
تا عورة یکدیگر دیدند در خاطر آمد که کسی دیگر جز ایشان عورة ایشان را ندید ایشان ازین صورت
منفعل شدند وطفقا و در ایستادند و قصد کردند به برگها اشجار یخصفان می‌چسبانیدند برگی بر بالای
برگی و می نهادند علیهما بر عورة خویش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت و اشهر انست که برگ

عنها

بخیره بهم بستند تا چون هیئة ازاری شد عورة خود را بدان بپوشیدند و از این طرف بدان طرف میکردانیدند وَنَادٰىهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد ایشانرا پروردگار ایشان که اَلَمْ اَنْهَكُمَا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَاَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم که اِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمَا بدرستی که هست شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ دشمنی آشکارا که عداوة او در وقت اباء از سجود آدم بر همه روشن شده بود آورده اند که درین وقت که بخطاب ایشان حق سبحانه گفت افرارا منی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام گفت بل حیاءً منك ای کریم نمی گریزم من بجهة حیاست از حضرة تو پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز قَالَا گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا ستم کردیم اَنْفُسَنَا بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا واگر نیامرزی گناهان ما را وَتَرْحَمْنَا و نبخشائی بر ما لَنَكُوْنَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخٰسِرِيْنَ از زیان کاران قَالَ گفت خدای مر آدم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را اهْبِطُوْا فرو روید بزمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن از آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرند وَلَكُمْ و مر شما راست فِی الْاَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرامجائی وَّمَتَاعٌ و برخورداری اِلٰی حِيْنٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناك شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای فِيْهَا تَحْيَوْنَ در زمین می زیید وَفِيْهَا تَمُوْتُوْنَ و در زمین می میرید وَمِنْهَا تُخْرَجُوْنَ و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ خطاب عامست مر همه فرزندان آدم را میگوید قَدْ اَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی پیدا کردیم برای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است وانزل لکم من الانعام پس بیان فایده لباس میکند و میفرماید يُّوَارِيْ میپوشد آن لباس سَوْاٰتِكُمْ عورات شما را وَرِيْشًا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ما وراء آنست از جامهها از ریش نکو بند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش آنکه از ابریشم و کتان و پشم بود و گویند ریش متعه خانه است وَلِبَاسُ التَّقْوٰی و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذٰلِكَ خَيْرٌ آن بهترست از لباسهای نرم و متکلف که متجبران می پوشند و گفته اند لباس تقوی جامهای حربست چون زره و خفتان که در محاربه باشد تا از تیغ دشمن نگاه دارد و نزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورة بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر معهود بحر الحقایق آمده که لباس بدن که گفته است لباس ثنوی و آن مفوض بامر شرعیست و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی همین بطلب بهره مندست که ستر سوءة او میشود و آن لباس تقوی هر یك از اهل ورع و ... بهره دارند و بهر یك چیزی پوشیده میگردد و بهره از لباس تقوی صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوءة طمع دنیی و ما فیها و حظ خواص از لباس تقوی محبة حق است سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوءة تعلق بغیر مولی و نصیب سرایر از لباس ثبات لا شهود و لقا و بدان پوشیده شود سوءة رویة ما سوی و بهره اخص از لباس تقوی بقاء اوست بهویة حق و بدو پوشیده سوءة هویة خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از پیش

نظم
وجودات منکسره در کشیده اید و ستر لمن الملك الیوم بغرفه وحدة و قهاری جلوه نماید
مالك ملك اوست او خود مالکست ٭ غیر ذاتش کل شیء هالکست ٭ کل شیء ما خلا الله باطل ٭ ان فضل الله غیم هاطل
هالك آید پیش وجهش هست و نیست ٭ هستی اندر هستی خود طرفه ایست

ذٰلِكَ آن فرو فرستادن لباس مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ از نشانهاء فضل و رحمة خداست که بدان سوءة آدمیان را بپوشید و ایشانرا از خصف برك درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمة بشناسند يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ بر حذر باشید که شما را در فتنه اندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه بحق بیرون برد كَمَآ اَخْرَجَ چنانچه بیرون آورد اَبَوَيْكُمْ پدر و مادر شما مِّنَ الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا بر میکشید از ایشان لِبَاسَهُمَا جامهای ایشانرا لِيُرِيَهُمَا تا بنماید بهریك از ایشان سَوْاٰتِهِمَا عورات ایشانرا یعنی سبب آن شد که عورت شان مکشوف گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما بترسید که او حذر کنید اِنَّهٗ بدرستی که ابلیس يَرٰىكُمْ می بیند شما را هُوَ وَقَبِيْلُهٗ او و لشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جائی که شما ایشانرا نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایة رقة و لطافة در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه غلظه و کثافه می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم ترست اِنَّا بدرستی که ما جَعَلْنَا الشَّيٰطِيْنَ گردانیده ایم دیوانرا اَوْلِيَآءَ دوستان لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیة و مناسبت دیوانرا دوست کافران ساخته ایم وَاِذَا فَعَلُوْا و چون بکنند کافران و مرتکب شوند فَاحِشَةً عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و کسی ایشانرا از آن نهی کند قَالُوْا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَيْهَآ یافته ایم بر این عمل زشت اٰبَآءَنَا پدران خود را وَاللّٰهُ اَمَرَنَا و خدای فرموده است ما را بِهَا باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قُلْ بگوی ای محمد اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای لَا يَاْمُرُ نمیفرماید بِالْفَحْشَآءِ بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل چه سنة الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال و محاسن خلال اَتَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید شما عَلَى اللّٰهِ بر خدای از روی افترا مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ بگو اَمَرَ رَبِّيْ فرموده است پروردگار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه راستیهاست وَاَقِيْمُوْا وُجُوْهَكُمْ و راست کنید رویهای خود بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیك هر زمان سجودی یا مکان سجودی یعنی در اوان سجود نماز دست یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد تا در یك مسجدی که باشید یعنی تاخیر مکنید که در مساجد خویش گذارید وَادْعُوْهُ و بپرستید خدای را مُخْلِصِيْنَ در حالتی که پاك کنندگان باشید لَهُ الدِّيْنَ دین را یعنی خدای طاعت را كَمَا بَدَاَكُمْ همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا تَعُوْدُوْنَ باز خواهید گشت تا جزا در آخرت بوی تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاك آفرید باز بخاك عود خواهید کرد فَرِيْقًا هَدٰى گروهی را راه نمود یعنی توفیق داد بایمان وَفَرِيْقًا و گروه دیگر را بخذلان رها کرد که حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ ثابت و لازم گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای قضای سابق بفضل الله ما اِنَّهُمُ بدرستی که این گمراهان اتَّخَذُوا الشَّيٰطِيْنَ فرا گرفتند دیوان را اَوْلِيَآءَ دوستان خود و فرمان ایشان بردند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای وَيَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مُّهْتَدُوْنَ راه یافتگانند و در نفس الامر نه چنانند يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ بعضی برانند که این خطاب عامست و اکثر مفسران برآنند که خاصست بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن ایشان برهنه طواف

کردندی و بدان تجرید بر تبری از ذنوب تفاؤل نمودندی و بعضی عامی در ایام احرام از خوردن حیوان محتجب بوده
و باندک از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما احیا
این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه ایشانرا تحذیر فرموده و گفت خُذُوا فرا گیرید زِينَتَكُمْ جامهای
خود را که بدان آراسته اید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که از طواف میکنید یا در او نماز میگذارید و
مراد از جامه نیکوترین و پاکترین لباسهاست که در وقت نماز بپوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن
است و امام قشیری رحمه الله میگوید مراد زینت سرایست و آرایش ظاهر عورت کشف الاسرار آورده که زینت
زبان علم ستر عورتست برای نماز و زینت جان کشف حجبست برای عرض نیاز **نظم**
ذوق طاعت بحضور دل نیابد هیچکس • طالب حق را دل حاضر ترین درگاه بس وَكُلُوا و بخورید یعنی در ایام
احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات وَلَا تُسْرِفُوا و از حد
در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شرب و بخوردن آن إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست
نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار در روزی
خوردن اسرافست و از بعضی سلف نقل میفرمایند که اسراف آنست که آدمی را هر چه آرزو کند بخورد و در زینت
مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکور
نظم خواجه را که از سحر تا شام • دارد اندیشه شراب و طعام • شکم از خوش دلی و خوش حالی • گاه پر میکند گهی خالی
فارغ از خلد و عتاب دوزخ • جای او ریزد بهاست و مطبخ • شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس سره
فرموده که اگر همه دنیا لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق لقمه
صرف کنی **نظم** بلقمه جوانرا که خیر بود شام • پند بیداد داد هیچ در دین • که ای پسر خیر نیست در اسراف •
گفتا اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِينَةَ اللَّهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای
متنوع الَّتِي آن زینتی که بمحض قدرت أَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهِ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه
و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّيِّبَاتِ و دیگر که حرام کرده است پاکیزها
مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکول و مشارب از لحوم و دسوم و البان و حلاوات آن چون بحیره و سائبه
و جز آن قُلْ هِيَ بگو این زینت و طیبات لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای
مومنانست فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ما کفار و فجار به تبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم جاودانی
اهل ایمان را خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه بی شریک يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كَذَلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم
این حکمها را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم نشانها و احکام دیگر را دلیل توحید را بیان میسازیم لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم دارند و میدانند قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد رَبِّيَ از بکارهی
الْفَوَاحِشَ کارهای کبیره را که موجب عقوبت عظیم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه پیداست از آن چون کفر وَمَا بَطَنَ و آنچه
نهانست چون نفاق وَالْإِثْمَ و حرام کرد کاری که بدان جزا مقرر نیست چون صغایر وَالْبَغْيَ و حرام ساخت ستمکاری
یا کبر را یعنی بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود وَأَنْ تُشْرِكُوا و دیگر حرام کرد آنکه شرک
آرید بِاللَّهِ بخدای و شریک گیرید در عبادت مَا لَمْ يُنَزِّلْ آن چیزی را که خدای نفرستاده است بِهِ بر پرستش آن
سُلْطَانًا حجتی و برهانی وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ

لقمه نمیدادند از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی راست أَجَلٌ
مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشانرا و گفته اند مراد مهلتی است غیر از مومنان و وقتی است که در آن
عذاب استیصال بدیشان فرود آید فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون مدت
عمر بسر آید لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً واپس نمانند از آن اجل ساعتی و ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد
ساعت بجهت آنست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند بر آن اجل **نظم** اجل چون فرود آید از پیش و پس
پس پیش نگذارد یک نفس يَا بَنِي آدَمَ گفته اند خطاب با مشرکان عربست إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیاید بشما
رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از بنی نوع شما و اصح آنست که عام دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان
بشما از نوع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَنِ
اتَّقَى پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب وَأَصْلَحَ و با صلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس
نیست بر ایشان یعنی از هر چه می ترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه
امید میدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه بدروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل
کردند بر آیات ما وَاسْتَكْبَرُوا و کبر آوردند و تعظم کردند یعنی سرکشی نمودند عَنْهَا از ایمان بدلیل و حجت
أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند هُمْ فِيهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ باقی اند و پیوسته ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ پس
کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ یا حکم گوید در زن و فرزند
و شریک دارد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار بنبوت پیغمبر است أُولَئِكَ آن گروه
مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بدیشان نَصِيبُهُمْ بهره ایشان مِنَ الْكِتَابِ از لوح محفوظ یعنی آنچه
تقدیر بلوح نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیاید جزاء آنچه نوشته شده است
در دیوان عمل ایشان یا بهره که بهره اند دنیوی که نوشته شد برای ایشان حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتی که بیاید بدیشان
رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان ویند يَتَوَفَّوْنَهُمْ فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قَالُوا
گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع أَيْنَ مَا کجااند آن بتان که پیوسته كُنْتُمْ تَدْعُونَ بودید
که میخواندید و می پرستیدید ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای از شما قَالُوا
گویند کافران ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا و گواهی دهند
عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا باینکه ایشان بودند كَافِرِينَ ناگرویدگان قَالَ گوید خدای یا یکی از ملوک
روز قیامت ایشانرا که ادْخُلُوا در آیید فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان آن امتان که در گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
بودند و پیش شما مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از پریان و آدمیان که از آن گذشته اند یعنی مطابقه که حق سبحانه گوید در آیید
با ایشان فِي النَّارِ در آتش دوزخ هر کدام از ایشان از عناد و تکبر بهشت را و ابهشت با آتش درآیند كُلَّمَا دَخَلَتْ
هر گاه در آیند أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کنند گروه دیگر را که هم دین ایشان باشند و پیش
کیش و ملت بینند چنانچه جهودان را لعنت کنند و ترسایان ترسایانرا و گبران گبرانرا و علی هذا القیاس
حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا تا بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ أُخْرَاهُمْ گویند آنها که پس رو اند و از پی
در آمدگان لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشوا بودند یعنی در باره ایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَؤُلَاءِ این
گروه أَضَلُّونَا گمراه کردند ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشانرا عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چندان که ما راست مِنَ النَّارِ

دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای لکل ضعف مر هر یک را
عذاب دو بار است بیشتر از جهت ضلال و پس دوم از بواسطهٔ کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن ایشان نمی دانند
و از عذاب یکدیگر خبر ندارند و محض خطاب بخواندن یعنی شما نمی دانید وقالت اولیهم و گویند پیشروان لاخریهم
مر پیروان را فما کان لکم پس نیست شما را علینا من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف
عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون
بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حوالهٔ عذاب بدیگری میکنید ان الذین کذبوا بدرستی و راستی که
آنها که بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن
بآن و فرمان برداری آن لا تفتح لهم گشاده نشود برای دعاء ایشان بلجهت نزول رحمت برای ایشان
ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه از آن بسجین برند که در زیر
هفتم زمین است و برای روح و عمل مؤمنان بگشایند و از بعلیین برند که بالای هفتم آسمان است
ولا یدخلون الجنة و در نیایند این مکذبان و مستکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم
الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت نرود وکذلک و مانند
این پاداش منکر نجزی المجرمین جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را لهم مر ایشان را باشد من جهنم از آتش
دوزخ مهاد فراشی که بر آن نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از آن یعنی زیر
و زبر ایشان آتش بود وکذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین پاداش دهیم جمیع کافران را والذین
آمنوا و آنان که گرویدند بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان
برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و از تکلیف تمام آن فوق طاقت بشری است میفرماید لا نکلف
تکلیف نمیکنیم و نمی فرمائیم نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بر آن و توان دیجای آوردن آن و این
جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر این که اولئک آن
گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت خالدون باقی و دایم اند ونزعنا و بیرون بریم
ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تجری
میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها برای لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون
منازل خود را ببینند الحمد لله الذی حمد و ثنای مر آن خدای را که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا بدین مقام
یا بعملی که این منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه می یافتیم لولا ان هدانا الله
اگر نه خدای ما را راه نمودی این شکریست که اهل بهشت بر نعمت هدایت ادا کنند نیامکر بی توفیق آلهی
سلوک این طریق میسر نشود و بی بدرقهٔ نامتناهی هیچ سالک بمقصد نرسد نظم کر بدرقهٔ لطف تو نماید ره
از راه تو هیچکس نگردد آگاه * و آنکه که بره بسند و باید رفتن * توفیق رفیق اگر نشود وا ویلاه لقد جاءت دیگر
میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ایشان را ارشاد
ایشان راه بتوحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة که این آن بهشتست
که وعده داده شده بود اورثتموها میراث داده شدید بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید بطریق
شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنج است و دیگر آنکه میراث گفته اند

از کافران چنانچه در خبر آمده است که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ و منازل
کافران میراث مؤمنان رسد در بهشت ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل
دوزخ را از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار
ما از مثوبتها حقا راست و درست فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار
شما از عقوبتها حقا راست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان که آری یافتیم از آنچه خدای گفته بود
فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد علیه السلام که ندا کند بینهم میان بهشتیان
و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در
غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردم را عن سبیل الله از راه خدای ویبغونها و می طلبیدند
از برای راه خدای عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت
کافرون ناگرویدگان بودند وبینهما حجاب و میان بهشت و دوزخ پرده ایست یا میان اهل بهشت
و دوزخ حاجزیست چون بارهٔ شهر که اهل دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال تعالی فضرب بینهم بسور
و این حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف
مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بشناسند اهل بهشت و دوزخ را این رجال بسیماهم
بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن
اعراف گویند که ساکنان آن عارفند بحال فریقین و ایشان انبیا باشند یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بصورت رجال
و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه اینجا منازل خود را در بهشت می بینند و از آن
متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور میباشند و در تفسیر
امام ثعلبی رحمه الله نقل میکند از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضعی بلندست از صراط که عباس و حمزه
و علی و جعفر طیار رضی الله عنهم بر اینجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتابانکی سفیدی روی
و دشمنان خود را به بیند بتیرگی و سیاهی روی و گفته اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات
ایشان مساوی بود و یکی از ابوین از ایشان راضی بود و یکی نه و موحدان باشند مقصر در عمل و بدین قول
بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت ونادوا و ندا میکنند اصحاب
اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام
علیکم تحیت خدا بر شما باد یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدند لم یدخلوها هنوز اهل اعراف
به بهشت در نیامده باشند وهم یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخر کسی که
به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات و سیئات اهل
اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچ کدام را مرجحی نبود پس خلق
را سجود خواهند و آن آخرین تکلیفی است در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند میزان حسنات ایشان
راجح گردد و به بهشت در آیند واذا صرفت ابصارهم و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر زاهدی
آورده که حق سبحانه فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگرداند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان ایشان
پناه گیرند بخدای قالوا و گویند ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا مگردان ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی

بیان ما وا ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُم مردانی
را که بشناسند بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سواد روی و زرقت چشم و آن شناختگان دوزخ اند که باشند چون
ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا می گفتند که خدای امثال بلال و عمار
و صهیب را به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بیکسان و شبانان را بر ما
تفضیل نکند قَالُوا گویند ایشان را اهل اعراف که تا در عذابند مَا أَغْنَىٰ عَنكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ
جمع مال که میکردید یا کثرت انصار شما وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردنکشی میکردید یا بحق
حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و صهیب و امثال
ایشان رضی الله عنهم و کافران را گویند أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این گروه آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید
که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را حالا برحمت حق در جنت اند و چون
اصحاب اعراف از این سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیند در بهشت
لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ و نه اندوهناک شوید از
فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع
فرج بعد از یأس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق
سبحانه اذن فرماید که بهشتیان در دوزخ نگرند خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر
شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و نام و کنیت ایشان بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت
چنانچه میفرماید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا
از آنکه بریزید عَلَيْنَا بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید
ما را از آنچه روزی کرده خدای شما را از سایر اشربه یا از انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب
ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت را عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران که
الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنان که فرا گرفتند دِينَهُمْ عید خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازی چه ایشان در عید خود بحوالی
کعبه می آمدند و دست میزدند و بازی میکردند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول
مهلت تا آنحق فراموش کردند و ندانستند که دنیا مقاریست کشنده و مکاریست بازی دهنده
در دیده اعتبار نخواهیست ۞ برده کند اجل سراغیست ۞ مشغول مشو به برخ و زر دوش ۞ اندیشه مکن ز کم و بیش
سرمایه اقسنت زنهار ۞ خود را تو فریب او نکنی زنهار فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ پس امروز فرو گذاریم ایشان را در دوزخ
كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بخاطر نگذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا دیدن این روز را وَمَا
كَانُوا وچنانچه بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب
ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُم و هر آینه آوردیم برای این گروه بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ کتابی که بیان کردیم معانی آنرا و مفصل ساختیم
هرچه در وی بکار آید عَلَىٰ عِلْمٍ این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى و آورده ایم آن کتاب
را راه نماینده وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که گروند هَلْ يَنظُرُونَ آیا انتظار میبرند
کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند إِلَّا تَأْوِيلَهُ مگر عاقبت کتاب به حقیقت او و آن وعد و وعید یعنی
منتظر اند آنچه خدای وعده کرده است در این کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا نه يَوْمَ

يَأْتِي روزی که بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ
گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِن قَبْلُ پیش از این در دنیا یعنی چون بر کافران که بقرآن نگرویدند
در آن روز ظاهر شود صدق سخن خدای قَدْ جَاءَتْ بدرستی که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما
بِالْحَقِّ براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود فَهَل لَّنَا پس آیا هست ما را مِن شُفَعَاءَ در خواست
کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای امروز ما أَوْ نُرَدُّ یا باز گردیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس تا بکنیم
غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه بشرک
پس نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا باز برند قَدْ خَسِرُوا بدرستی که زیان کردند أَنفُسَهُمْ در نفسهای
خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُم و گم شد از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند
که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای نظم دی معبد بوده امیدی بیداشت
امروز بیفت و نا امیدم بگذاشت إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللَّهُ خداوندیست جامع جمیع صفات
کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ آنکس که بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز
دنیا چه قبل از خلق آسمان و زمین روز که مدتیست معین از وقت طلوع شمس تا غروب او نبوده و در تبیان گوید
که شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و قول اصح و اشهر هست و در آفرینش دنیا بتدریج
با وجود قدرت بر ایجاد او بیک لحظه کن دلیل است بر اختیار او و در تحقیق معانی تثبیت برعایت تأنی در امور و ترک
عجلت و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی نظم
مکر شیطانست تعجیل و شتاب ۞ خوی رحمانست صبر و احتساب ۞ با تأنی گشت موجود از خدا ۞ تا بشش روز این زمین و چرخها
ورنه قادر بود کو کن فیکون ۞ صد زمین و چرخ آوردی برون ۞ این تأنی از پی تعلیم تست ۞ صبر کن در کار دیر آی و درست
ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش یا مستوی شد امر وی بر آن یا استوا گشت بر آن تخصیص عرش
با استیلاء حق بر وی جهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوای بر عرش صفتی است
مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهاتست ما بدان ایمان داریم و بیان آن بحق باز میگذاریم يُغْشِي
اللَّيْلَ در می پوشاند خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی می پوشاند و میگرداند روشنی روز را به
تاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفا با حد الضدین يَطْلُبُهُ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا
شتابکننده و روز نیز بسرعت طالب شب است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید که مر خدای راست آفریدن بدیع وَالْأَمْرُ و فرمان نافذ
یا مر و راست هرچه آفریده شد و تصرف در آنها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت
در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ آفریدگار همه عالمیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا زاری کنان وَخُفْيَةً
و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن و را بشناسید و او را بپرستید تضرع نشانه احتیاج است و نهان
داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی نا امیدی نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست
نمیدارد از حد در گذرندگان را یعنی آنها که دعاء بد کنند در حق نا مستحق یا در دعا فریاد کنند یا بر ابنیا پیچد کرده
یا چیزی طلبند از خدا که لایق آن نباشد چون رتبه انبیا و عروج بر مدارج شان وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید
فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر و ظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن بایمان و اعمال وَادْعُوهُ و بخوانید خدا را خَوْفًا از بیم عذاب

جزئها

او وطمعا و بامید ثواب او ان رحمت الله بدرستی که رحمت خدای قریب من المحسنین نزدیک نیکوکاران است که
ایشان را محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمة بی نهایت و فضل بی نهایت اوست
در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند **نظم**
مرا که جز است کارم بتو بر امیدوارم بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفائی وهو الذی و اوست آنکه یرسل الریاح
می فرستد بادهای چهارگانه را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته پیش از آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون
بردارند بادها سحابا ثقالا ابرهای گران بار را گفته اند باد صبا ابرها از زمین برانگیزاند و باد شمال جمع کند
و باد جنوب بباراند قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بهر تقدیر چون ابر را بر
دارند سقناه برانیم مر آن ابر را لبلد میت برای احیاء زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء بدین ابر آب را
بر آن زمین فاخرجنا پس بیرون آریم به بدان آب من کل الثمرات از هر نوع میوه ها کذلک همچنانکه زمین مرده را
بنبات زنده گردانیم نخرج الموتی زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرها ایشان و احیاء ارض که نمودار احیاء
اموات است بیان کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما در یابید بعثیات بگروید و بدین صورت بر آن معنی
استدلال کنید والبلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته
بیرون می آید رستنی او باذن ربه بفرمان خدا و مشیت او که بیرون می آرد باسانی و خوبی والذی خبث و آن زمین که
ناپاک بود و شوره ناک لا یخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی که در آن هیچ نفعی نباشد این مثلیست
که حق سبحانه تعالی زده برای مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره
ناک پس هر گاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعت و عبادات بر جوارح
او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از هیچ صفتی که بکاری آید
ظهور نیابد **نظم** زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم عمل ضایع مگردان کذلک همچنانکه این مثل
را بیان کردیم نصرف الآیات میگردانیم آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون برای
گروهی که شکر نعمة ما نهم و ادراک بجای آرند و در این مثلها تفکر نموده بهره اعتبار برگیرند لقد ارسلنا
بدرستی که ما فرستادیم نوحا ابن لمک بن متوشلخ بن ادریس را علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی
قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند بت می پرستیدند فقال پس گفت نوح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله ای گروه
من بپرستید خدای را بیگانگی مالکم نیست شما را من اله غیره هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در
عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب
یوم عظیم عذاب روز بزرگ یا که یوم طوفانست یا روز قیامت قال الملأ گفتند بزرگان من قومه از قوم او
انا لنراک بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای
بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس بی
نیست بمن ضلالة هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب ولکنی رسول ولیکن من رسولم من رب
العالمین از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار خویش و انصح لکم
و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما و اعلم و میدانم من الله از وحی خدای که بر من آید ما لا تعلمون آنچه شما
نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام

پیغام وحی شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام گفت اوعجبتم آیا شگفت میدارید و تعجب می نمایید آن
جاءکم ذکر را آنکه بیاید بشما ذکر پیغام و وحی من ربکم از معبود کار شما علی رجل بزبان مردی منکم از
جنس شما یعنی آدمی و هم زبان شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت ولتتقوا و تا
بپرهیزید شما از خشم خدای ولعلکم ترحمون و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه
پس دروغ داشتند قوم نوح علیه السلام او را و نوح دعا کرد بهلاک قوم و بحکم خدای نوح کشتی بساخت
و با مؤمنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح با اهل سفینه سالم ماندند
چنانچه بتفسیر بیاید فانجیناه پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن والذین معه و آنانرا نیز که با وی بودند فی الفلک
در کشتی مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن واغرقنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا
بآیاتنا آنانرا که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت را و معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت انهم کانوا بدرستی
که قوم نوح بودند قوما عمین گروه کوران که از نشانها وحدت نابینا شده بودند و باقی قصه نوح علیه السلام در
بعضی آیات و سور خواهد آمد والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هودا برادر ایشان در نسب یعنی از ایشان
ایشان هود را علیه السلام عاد که قبیله را بجد باز خوانند چهارم جد هود است علیه السلام و عاد بن عوص بن
ارم بن سام بن نوح است علیه السلام و نزد اهل سیر نام هود علیه السلام عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن
سام بن نوح است علیه السلام و برین قول او پسر عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تنو او بلند بالا بودند و درازبالا
در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر نبود مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و بت پرستی
بت میکردند پس حق تعالی هود را علیه السلام بدیشان فرستاد پس هود علیه السلام بمیان قبیله آمد و ایشان را
بحق دعوت کرد قال یا قوم گفت ای قوم من اعبدوا الله بپرستید خدا را بیگانگی و تمایل شوید مالکم من اله
نیست شما را معبودی غیره بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند افلا تتقون آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای
قال الملأ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه از گروه او و وجه بعض آن
اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تا ایمان او را ما کافران گفتند که ای هود انا لنراک بدرستی
که ما ترا می بینیم متمکن فی سفاهة در بیخردی که دین قوم را میگذاری و دین محدث می آری وانا لنظنک و بتحقیق
که ما گمان میبریم ترا من الکاذبین از دروغ گویان در آنچه میگویی قال یا قوم گفت هود علیه السلام که ای گروه من
لیس بی سفاهة نیست مرا خفت عقل و جهالت ولکنی رسول ولیکن من فرستاده ام من رب العالمین از
آفریدگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی پیغامهای آفریدگار خود وانا لکم و من شما را ناصح
نصیحت کننده ام امین استوار که در من خیانت نیست اوعجبتم آیا عجب میدارید شما ان جاءکم ذکر آنکه بیاید بشما ذکر
پندی یا بیانی من ربکم از معبود کار شما علی رجل بزبان مردی منکم از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و
شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بجهت آنکه لینذرکم تا شما را بیم کند از عقوبت الهی واذکروا و یاد کنید نعمت
خدا را اذ جعلکم چون کرد و ایند شما را خلفاء پس نشینان و سکان زمین احقاف ز حضرموت تا عمان من بعد
قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلام وزادکم فی الخلق و بیفزود شما را در آفرینش شما بصطة قوتی یا زیاده داد
شما را بر آفریدگان علیه و گفته اند اشارتست بصطة طول قامت که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود
و دراز ترین صد گز فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را لعلکم تفلحون باشد که شما رستگار شوید

بسطة

قالوا گفتند آن گروه مر هود را علیه السلام اجئتنا آیا آمدی لنعبد الله تا بفرمایی که بپرستیم ما خدای را وحده یگانه و یکتا ونذر و دست بداریم و پرستش فرو گذاریم ما کان یعبد آنچه را که بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از بتان و ما بهیچ وجه ترک عبادت ایشان نمی کنیم تو ما را از عذاب میترسانی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راستگویان در نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام قد وقع بدرستی که واجب شد علیکم بر شما یا فرود آمد بشما من ربکم از پروردگار شما رجس وغضب عذابی و خشمی أتجادلونني آیا مجادله میکنید با من فی اسماء در کار این نامها یعنی این بتان که هر یك را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه می گفتند و گمان ایشان آن بود که باران بسبب ایشان می بارد و بعضی را حافظه میخواندند بظن آنکه نگاهبان مسافر ایشانند و جمعی را رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بودند بی مسما چه اصنام را که جماد بودند قدرت بر اینها نبود پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال می کنید در این جنس ها که از روی جهالة سمیتموها انتم شما نام نهاده اید وآباؤکم و پدران شما ما نزل الله نفرستاده است خدای بها بجواز عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار مینمائید فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم و هود را آزرده اند که خدای سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و هر گاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و اینجا پشته ریك سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرك بجمع باینجا کردندی و بعد از عرض حاجات و طلب رفع آفات بمطالب فایز شدندی و ... پس قوم عاد بجهت آن سفر قیل بن عنز و مرثد بن سعد را هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بر معاویة بن بکر ... که دران وقت حاکم مکه بود نزول کردند بعد از اقامت ... ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از ان دو فرستاده قوم عاد بود و بهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر رجوع بهود علیه السلام نمایید و از در توبه و استغفار در آیند تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معاویه درخواستند تا او را بند کرده بگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود آنجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را آنچه ایشان میخواهند فی الحال سه ابر پیدا آمد یکی سفید و یکی سرخ و دیگری سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه خواهی برای خود و قوم خود اختیار کن که باران آن بیشتر باشد ... آمد با قوم روی به بلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر ... رسانیدند عادیان خوشدل و شادمان گشتند ... عذاب الهی بر ایشان نازل شد ... باد عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیان را هلاك کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثناء آیات مذکور خواهد شد حق سبحانه از نجات مؤمنان و هلاك کافران خبر میدهد فانجیناه پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام والذین معه و آنانکه با او بودند یعنی مؤمنان متابعت او مینمودند برحمة منا ببخشایشی بود از ما بر ایشان وقطعنا و بریدیم دابر الذین کذبوا بنیاد آنانکه تکذیب کردند و نگرویدند بآیاتنا بمعجزات ... ما یعنی ایشان را مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم وما کانوا و نبودند قوم عاد مؤمنین گرویدگان بوحدت معبود و رسالت

حضرت هود علیه السلام والی ثمود و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود بن عامر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد و مساکن ایشان زمینی بود که آنرا حجر میگفتند مابین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد اخاهم صالحا برادر ایشان از روی نسب که صالح بود علیه السلام و صالح بدو پشت بثمود میرسید قال گفت صالح چون برسالت بدیشان آمد یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را بی شریک ما لکم من اله نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد غیره بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال ... تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند که ما را ... استدلال کنیم برسالت تو صالح علیه السلام فرمود که چه آیه میطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست بتان را آرایش داده بصحرا خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگری از متابعت او باید کرد بدین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی از بتان طلبیدند ... بظهور نیامد پس خجل زده ... شده ... جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله بود اشارت بسنگی کرد که منفرد بصحرا افتاده بود و آنرا کاتبه می گفتند گفت ای صالح ازین سنگ برای ما بیرون آر ناقه مشابه شتر بختی که بسیار موی و آبستن بود صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود ... چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند می گرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح دو رکعت نماز گزارده و دعا از حضرت عزت اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت در آمد چون شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بچه ای ماننده خود در زمان زائید ... جندع را ... توفیق رفیق شد فی الحال ایمان آورد و بموافقت اشراف ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند

نظم

یکی بنور عنایت به هدایت ... • یکی بوادی خذلان بماند سرگردان •
یکی ... • القصه آن ...

... صالح بعد از ظهور معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدایست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورده این ناقه را از صخره که آیت تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر صدق من فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل تا بچرد گیاه فی ارض الله در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ منتی نباشد ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناك ... استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه با قامت ایشانست بر کفر بعد از شهود معجزه ... واذکروا و یاد کنید نعمت خدای را اذ جعلکم چون کرد ایشان شما را خلفاء من بعد عاد خلیفگان در زمین بعد از هلاك قوم عاد وبوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها از دشتهای آن قصورا کوشکها برای تابستان وتنحتون الجبال و میکنید و سوراخ ... از کوهها بیوتا خانهها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای را از تمکن در زمین و قوت کردن ولا تعثوا ... فی الارض در زمین مفسدین ...

فساد باشید ایشان از جواب صالح علیه السلم اعراض نمودند و سخن مؤمنان شنیدند چنانچه میفرماید
قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذین استکبروا آنان که تکبر و سرکشی میکردند من قومه از قوم صالح علیه السلم
للذین استضعفوا مر آن کسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن مر آنکسانی که گرویده
بودند منهم از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما میدانید أن صالحا مرسل از آنکه صالح فرستاده شده است
من ربه از نزد پروردگار او این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا إنا بدرستی که ما بما أرسل
به بدان چیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا
گفتند آنانکه سرکشی می کردند از ایمان بخدا و پیغمبر او إنا بتحقیق که ما بالذی آمنتم به بآن چیزی که شما گرویده اید
بدان کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او
بود تمام آب چاههای ایشان را می آشامید و در روزی دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها بچهارپایان ایشان وفا
نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام قوم از هراسان شده ببطن وادی در آمدند و زمستان ببطن
وادی توجه می نمودند و چهارپایان بظهر وادی میرفتند از این جهت ضرر بدیشان میرسید دو زن که ایشان را
عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بر ایشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع
بن دهر را بدان آوردند که ناقه را پی کنند چنانچه تفصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول
عذاب شد بر ایشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را
وعتوا و سرکشی کردند عن أمر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش وقالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح
ائتنا بما ای صالح بیار با ما بچیزی که تعدنا وعید می کنی ما را از عذاب إن کنت اگر هستی تو من المرسلین از
فرستادگان براستی فأخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه
عظیمه فأصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فی دارهم در سراهای خویش جاثمین بروی در افتادگان در
جای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند و خدای فرمود که من قوم
ثمود را بصیحه جبرئیل علیه السلم و بزلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت از روی تحسر یا قوم ای گروه من
لقد أبلغتکم بخدای که برسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار من که باداء آن مامور بودم ونصحت لکم
و نصیحت کردم شما را بعقت دعوت ولکن لا تحبون و لیکن دوست نمیدارید و نمی کنید الناصحین
نصیحت کنندگان را که شما را از راه مهربانی بایمان میخوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطا
و یاد کن لوط بن هاران بن آزر تا خود که برادرزاده ابرهیم بود علیهم السلم آورده اند که جد ابرهیم
صلوات الله وسلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادرزاده او لوط علیه السلم با وی بود خدای تعالی
او را پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مدائن بود و دیگر
عامورا و دووما و صابورا و صعودا و گویند صعره و در هر شهری چهارصد هزار آدمی بود لوط بسدوم
آمد خلق را بخدای دعوت کرد و بیست و اند سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود و از فواحش
نهی میفرمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود حق سبحانه ایزد را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود
که ای محمد یاد کن قصه لوط إذ قال چون گفت لقومه مر اهل سدوم را که لوط علیه السلم در میان ایشان بود
أتأتون آیا می آیید الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطه ما سبقکم کسی پیشی نگرفت بر شما بها بدین فاحشه

یعنی پیش از شما این کار نکرده اند من أحد هیچ یک من العالمین از عالمیان أئنکم آیا شما در حضور ایشان بطریق خبر
خوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم لتأتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی مباشرت من دون النساء بجز
زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس بطریق حق نیستید بل أنتم بلکه هستید قوم مسرفون گروه اسراف
کنندگان از حد در گذشتگان وما کان و نبود جواب قومه جواب قوم لوط علیه السلم بازاء این کلام إلا
أن قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوم مر بعضی أخرجوهم بیرون کنید لوط و دختران او را که بوی
ایمان آورده اند من قریتکم از دیه شما یعنی سدوم إنهم بدرستی که لوط و تابعان او أناس یتطهرون مردمانند
که طلب پاکیزگی می کنند از فواحش یعنی دین و عمل ما با موافق نیستند حق سبحانه این جواب از ایشان بپسندید
و عذاب بدیشان نزول آمد چنانچه تفصیل آن بیاید چون عذاب نازل شد فأنجیناه پس نجات دادیم لوط را او را
وأهله و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان إلا امرأته مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد
و کفار را بر انکار لوط علیه السلم اغرا مینمود کانت بود آن زن من الغابرین از باقی ماندگان در دیار خود در
با لوط علیه السلم اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وأمطرنا و بارانیدیم علیهم بر کفار قوم لوط مطرا بارانی
چه بارانی یعنی باران عجیب و آن سنگ بوده که بر سر قوم بارید فانظر پس در نگر ای بیننده که کیف کان
چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گناهکاران وإلی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابرهیم خلیل
بود صلوات الرحمن علیه أخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را قال گفت یا قوم ای گروه
من اعبدوا الله بپرستید خدا را ما لکم نیست شما را من إله هیچ معبودی بحق غیره جز وی قد جاءتکم
بدرستی که آمد بشما بینة معجزه روشن من ربکم از معبود کارساز شما در قرآن معجزه شعیب علیه السلم مذکور
نیست و در احادیث نیز بنظر این فقیر نرسیده اما در روایات باهرات که ذکر معجزه انبیا علیهم السلم میکنند
میگویند که معجزه شعیب علیه السلم آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آمدی کوه سر فرود آوردی تا شعیب
علیه السلم باسانی بروی صعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بود که یکی از یکی بزرگتر
بدان بزرگ خریدندی و بدان خرد فروختندی با وجود کم زدن کیل و وزن خیانه کردندی شعیب علیه السلم
ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیت روشن بشما می نمایم فأوفوا الکیل پس تمام و راست سازید پیمانه کیل
والمیزان و آلة وزن را یعنی کیل و وزن راستی کنید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را أشیاءهم در چیزهای
ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت ولا تفسدوا و فساد مکنید بکمی و خیانت فی الأرض در زمین
بعد إصلاحها بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا و انزال کتب ذلکم عمل با عهد میفرمایم خیر لکم بهترست
شما را إن کنتم مؤمنین اگر هستید شما گرویدگان و چون قوم شعیب علیه السلم در شهرها بوقت کیل و وزن
خیانت کردندی و در صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی کرده منع
نمود و گفت ولا تقعدوا و منشینید بکل صراط بهر راهی که بجهت اخذ مال توعدون بترسانید مردمان را و گفته
اند ایشان بر سر راهها نشستندی و هر کس که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلم رود او را تخویف کردندی
پس شعیب علیه السلم فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان راه حق وتصدون و باز دارید
عن سبیل الله از راه خدای من آمن آنکس که ایمان آورده است به بخدای وتبغونها و میجوئید برای راه خدای
عوجا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید واذکروا و یاد کنید منت خدای را بر خود إذ کنتم چون بودید قلیلا

اندکی را از جهت عدد و عُدد وَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کرد شما را بآنکه برکت کرد در نسل شما و اولاد شما
آورده اند که مدین بن ابرهیم علیه السلم دختر لوط علیه السلم را بخواست و خدای ایشانرا فرزند بسیار داد
و توانگر کرد اید پس شعیب علیه السلم این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَاذْكُرُوا و بنگرید كَيْفَ كَانَ
که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند
پس شعیب روی بمومنان کرد و گفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ و اگر جماعتی که گروهی مِنْكُمْ از شما آمَنُوا بگرویدند
بِالَّذِي بآنچیزی که براستی أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ و گروه دیگر از معاندان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویدند
قوم از مدین بر شعیب علیه السلم ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه
مومنانرا پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و سعت معاش ایشانرا بودی شعیب علیه
السلم فرمود که اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا پس شکیبائی کنید حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای
بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ و خدایست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست
قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنان که گردن کشی کردند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب
علیه السلم بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر اینه بیرون کنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که
گرویده اند مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کیش
صاحب کشاف آورده که چون کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با
یکدیگر و شعیب علیه السلم هرگز کافر نبود و آن مومنان بوده اند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید بملت
ما و لهذا شعیب علیه السلم جواب بهمین وتیره داد قَالَ گفت شعیب اجبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا
و اگر چه باشیم كَارِهِينَ ناخواهان یعنی چگونه در کیش شما و ما از آن کارهیم پس اگر عود کنیم بملت شما
و گوئیم مر خدایرا شریک است و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی افترا کرده باشیم و بر بسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی و در وسیط آورده که از دعای قوم شعیب آن بود علیه السلم که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که
بآن طریق باشند و بدین سبب آن ملت بر گفتند پس شعیب علیه السلم فرمود که عود بملت شما و اعتقاد
کردن که این ملت ماموربهاست افترا باشد بر خدای إِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی قوم ما از مومنان باز گردند
و بیایند فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ پس از آنکه برهانید ما را خدای مِنْهَا از ملت شما پس ما نمیشاید
باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا أَنْ مگر آنکه يَشَاءَ اللَّهُ
خواهد خدای رَبُّنَا آفریدگار ما ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد
وَسِعَ رَبُّنَا رسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه
کرده است بهمه چیزها و دانا است بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ما را تکاد و نفاق و حرمان و نمیدانیم که
کسی ما نائید از اخراج مومنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللَّهِ بر خدای تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و کار خود
با وی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافته و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه
فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنْتَ خَيْرُ
الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند
بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلم با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما

متابعت کنید شُعَيْبًا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّكُمْ بدرستی که باشید شما إِذًا لَخَاسِرُونَ
آن هنگام از زیان زدگان که این قدیم را گذاشته بدین محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا زیرکان کم کرده
باهم گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بکم فروشیست و شعیب شما را آن از منع
کند پس پند شعیب نشنیدند و از کم فروشی و خیانت بازنگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا زلزله و در
سوره هود مذکورست که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره آمد که زمین را بلرزانید
و اگر صیحه مقدمه زلزله است چه مقدمه شده که زلزله بصباح و ریاح بیا شد و در خبر آمده که جبرئیل
علیه السلم فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دَارِهِمْ
جَاثِمِينَ در شهر و منزل خود بروی در افتادگان یعنی بر زمین افتاده جسدهای بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا
شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گوییا هرگز نبوده اند فِيهَا در آن شهر
الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان نه
دیگران در عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلم مبادی عذاب مشاهده
کرد از بلد مشوم خروج نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت از روی تحسر که ای
قوم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ
و نصیحت کردم شما را اندر بعضی تفاسیر گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار
تاسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ آسَى پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم
عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک قومی کافران که مرا تصدیق نکردند بعد از قصص بعضی از امم خالیه و هلاک ایشان
بتکذیب بعنوان تهدید میفرماید کفار قریش را و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در شهری و دیهی
مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه بگرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ و سختی
و تنگی وَالضَّرَّاءِ و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و بدین سبب تصدیق نبی خود
نمایند تا بلا مندفع گردد و چون ببلا و زحمت متنبه نشدند ایشانرا بنعما و راحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا
پس بدل کردیم ما مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و شدت و مرض سلامت و صحت و راحت حَتَّى عَفَوْا تا
وقتی که بسیار شدند هم در مال و هم در رجال اعجاب و غافل گشتند وَقَالُوا و گفتند از روی لعب و نعمت بجای
محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا بپدران ما را
الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بود و گاهی فراخی و وقتی صحت بود و وقتی
بیماری زمانی غم بود و زمانی شادمانی این نه نسبت که تو گوئی با ماست پس ما بر همان طریقه می باشیم که می
بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما بگرفتیم ایشانرا بَغْتَةً ناگاه
یعنی در حالتی که ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان خواهد شد و این
حسرت از آن عظیم تر است که مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آنرا دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى
و اگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حولها آمَنُوا بگرویدندی بمحمد
وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر اینه میگشادیم ما عَلَيْهِمْ بر ایشان

ومیدادیم ایشانرا بَرَکاتٍ برکتها و زیادتیها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بقبول دعوت ایشان و بارانیدن باران
وَالْأَرْضِ و از زمین بروا شدن حاجات و رستن نباتات وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان
مارا فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشانرا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق
سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و تصدیق کردندی از مخالفت باز ایستادندی از تهدید من
دلهای ایشانرا بنور مشاهده روشنی دادمی که برکت سما اشارت بانست و جوارح و اعضای ایشانرا بخدمت خود
بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آنست در تبیان آسمان دلها خود میکشایند از فیض اهل وجود و از زمین
بطاعت باز کن پس ما معرفت برهان کنی أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَىٰ اهل مکه و حوالی آن بعد از آن بیان
که در عذاب بگذاران کردیم أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ و حال
آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن
شدند اهل شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ
يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلانست مشغول
باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوانند بود نه بروز و نه بشب أَفَأَمِنُوا آیا
ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از آنکه گرفتن خدای مکر استعاره است از استدراج بنده و گرفتن
او بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیانکاران
که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای آنکسان
که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پس از هلاک اهل آن مراد کفار زمان
حضرت رسالت اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای بر ایشان بیان کرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ آنکه اگر خواهیم
أَصَبْنَاهُمْ بگیریم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشانرا چنانچه پیشینیان ایشانرا
وَنَطْبَعُ و مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمیشنوند از روی فهم
و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح نیست آنچه میشنود در وی نپاید پس گوش دلرا استماع سخن حق
فایده و اثر دارد نه گوش آب و گل **نظم** این سخن از گوش دل باید شنود * گوش گل اینجا ندارد هیچ سود *
گوش سر با جمله حیوان همدست * گوش سر مخصوص نسل آدم است * گوش سر چون جانب گوینده است *
گوش سر سهلست اگر کنده است * پس بجهت تسلیه آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه میفرماید تِلْكَ الْقُرَىٰ
آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم
بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که آمدند باهالی آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان
چون هود و صالح و لوط علیهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که
ایمان آرند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند
بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بعد ازین مهر بر دلهای ایشان كَذَٰلِكَ
مانند آن مهر سخت که بر دلهای کفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای
ناگرویدگان مراد ازینها اند از کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم لِأَكْثَرِهِمْ
مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفاء عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمانه

و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم أَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشانرا لَفَاسِقِينَ
شکستگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از این پیغمبران مُوسَىٰ موسی بن
عمرانرا بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب
بن ریان و فرعون لقب ملوک مصر بوده چون کسری و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین
و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان آیات و وضع کردند
کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از وضوح غایت آن بود که بدان بگروند فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت
که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار فتنه انگیزان که غرق شدند حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون از مصر فرار نمود و در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید
دختر او صفورا را بعقد نکاح در آورد عزم مراجعت بمصر فرمود در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده
خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای
سور آینده مذکور است حق سبحانه فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت فرماید و از طغیان
و سرکشی و دعوی ربوبیت منع نماید موسی علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست
داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالة یا بانکه تصدیق من کنی و متق
و مانع شوی عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی
که آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که
گواه است بر صحت رسالت من فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست
از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبا و اجداد ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون
بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر
آمده هم آنجا قرار گرفت و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند
و ملک ریان که فرعون یوسف علیه السلام بود بمرد پس پسر مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و بعد از
ایشان نخشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان
بلاف أنا ربکم الاعلی بکشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند گفت بدرستی که شما بنده درم خریده کسان ما
بوده و شما بنده زادگان مائید پس ایشانرا به بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد و
گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی خود
جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان بنمای
معجزه خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی عصا را از دست فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُبِينٌ
اژدهایی شد ظاهر الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدها
شد ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب
تخت او آورده ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند فرعون بگریخت و در آن زحام خلایق بهنگام فرار
بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بان خدایی که فرستاده

ادنو که من بتو ایمان می آرم و بنی اسرائیل را بتو میکذارم موسی علیه السلم قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون
آمده بر سریر خود نشست و گفت هیچ معجزهٔ دیکر داری موسی علیه السلم گفت آری پس دست راست بگریبان برده
زیر بغل چپ در آورد ونزع یده و بیرون کشید دست خود را فاذا هی پس آنجا بود دست او بیضاء سفیدی که بیا
او د بغایت کمال بود للناظرین مر بینندکان و نظاره کنندکان را آورده اند که موسی علیه السلم مردی کندم کون بود
چون دست در کریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت و بتابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه
کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلم دست خود را بفرعون نمود بعد از آن در کریبان کرد و بیرون آورد
ید بیضا نورانی بود که میان زمین و آسمان روشن ساخت باز بکریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول انتس
فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلم با ایشان مشاورت
کرد قال الملا گفتند بزرکان من قوم فرعون از کروه فرعون ان هذا بدرستی که این موسی لساحر جادوئیست
علیم بفن خود در سحر ماهر دانی که چوب را اژدها میسازد و دست کندم کون را ید بیضا بیرون می آرد یرید
میخواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصرست
و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فماذا تأمرون پس شما چه چیز میفرمائید
مرا و تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه صبر کن و او را واخاه و برادر او هارون را یا تاخیر کن مهم ایشان را تا نتیجه
نزدیکی سنمای وارسل فی المداین و بفرست بشهرها که تعلق بصعید مصر دارد حاشرین کروه فراهم آرندکان
و جمع کنندکان را که ایشان یاتوک بکل ساحر بیارند بتو هر جا ساحری باشد علیم دانا و حاذق در فن خود
آورده اند که بهیچ قرنی چندان ساحر نبود که در قرن موسی علیه السلم و بیشتر سحره در اقصی مداین صعید بودند
در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون
بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر ما برسان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان
باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر وی تنگ آورده
و ایشان عصائیست که چون می افکنند اژدها میشود و هرچه پیش می آید میخورد فرعون داعیه کرد که ما را با او
معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که در وقتی که ایشان در خواب میشوند
آن عصا همان اژدها میکردد یا نه اکر میکردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد
اثری ندارد چون حال بر منوال باشد نه شما که هیچکس را از عالمیان قوة معارضه با ایشان نخواهد بود و در
زاد المسیر آورده که هفتاد هزار ساحر بمصر آمدند و بدرکاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه میفرماید
وجاء السحرة و آمدند جادوان فرعون پس بفرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر
فرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا یا باشد ما را لاجرا مزدی ان کنا اکر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندکان
بر موسی قال نعم گفت فرعون آری مزد باشد وانکم و شما باشید لمن المقربین از نزدیکان من که هر کاه خواهید
بنزد من در آیند آورده اند که مهتران این جماعت چهار تن بودند که دو برادر که سابور و عابور میگفتند و دیگر
حطحط و مصفی و در لباب آورده که این چهار تن را بیک مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عابور
واقعهٔ سوال و جواب پدر خود را با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار
بلیغ نمودند معلوم شد که هر کاه موسی در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را تردد پدید آمد

را اندیشه بخاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی علیه السلم را طلبیده مقرر شد که
با جادوان مناظره کنند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر
بالای تخت بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یکطرف جمع شدند و صف
برکشیدند و موسی و هارون علیهما السلم بر یکجانب بایستادند جادوان بر طریق ادب پیش آمده قالوا یاموسی
گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنست که تو می افکنی عصای خود را واما ان نکون و یا آنکه باشیم نحن الملقین ما
افکنندکان حبال و عصی خود را قال گفت موسی علیه السلم از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا را می باشد القوا
شما بیفکنید فلما القوا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا اعین الناس جادوئی کردند
بچشمهای مردمان و بنمودند خبری مخیله که حقیقتی نداشت واسترهبوهم و می ترسانیدند مردمان را وجاءوا بسحر عظیم
و آوردند جادوئی بزرک آورده اند که رسنها را مجوف تافته و بافته بودند و بقیه مطلا کرده و چوبهای بزرک
را میان مجوف ساخته و اجواف همه را بسیماب کرده چون حرارت آفتاب بدان رسید زیبق در حرکت آمد
و آن رسنها و چوبها باشکال مار بر یکدیکر پیچیدن کرفت در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را نقب کرده
بودند و آتش بر افروخته چون حرارت آتش از تحت و کرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمده
چنان نمود که همه میدان پر از مار است واوحینا و ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان الق عصاک آنکه بیفکن
عصای خود را پس موسی علیه السلم عصا بیفکند اژدهائی شد دهان کشاده فاذا هی پس آنجا که اژدها شده
بود عصا تلقف فرو می برد ما یافکون آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق مینمودند تندان جمل خوار و رسن
و چوب بود با وی کویند که رسنها و چوبهای ایشان را فرو برد و روی بنظارکیان آورد و مردم بکریختند و خلقی
عظیم در آن انبوهی هلاک شدند پس موسی علیه السلم او را بکرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال
و عصی را نابود کردانید فوقع الحق پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلم وبطل و زایل شد ما کانوا
یعملون آنچه بودند که عمل میکردند سحر جادوان میکفتند با یکدیکر که اکر این سحر بودی بایستی که جادوئیهای
ما را باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجا که موسی علیه السلم غالب شد با فرعون و قوم
او مغلوب و منکوب کشتند وانقلبوا و بازکشتند از آن موضع صاغرین خوار شدکان و از نا امیدی زبونان
والقی السحرة و افکنده شدند جادوان بروبهای خود ساجدین سجده کنندکان مر خدا را قالوا آمنا کفتند
ایمان آوردیم برب العالمین بپروردکار عالمیان فرعون کفت بدین پروردکار را میخواهید ایشان کفتند
نی که با شمس رب العالمین رب موسی وهارون پروردکار موسی و هارونست قال فرعون کفت فرعون با جادوان
آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را قبل ان آذن پیش از آنکه دستوری دهم لکم
شما را جادوان ان هذا بدرستی که این عمل لمکر هر اینه تدبیر مخفی است که شما مکرتموه ساخته اید انرا
فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بصحرا که یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته اید
لتخرجوا منها تا بیرون کنید از این شهر اهلها اهل او را که قبطیانند و این ملک شما و بنی اسرائیل را خالص کردد
فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجهٔ این مقدمه که ترتیب داده اید و این تهدیدی بود مجمل آنکه
تفصیل کرد و گفت لاقطعن هر اینه ببرم ایدیکم دستهای راست شما را وارجلکم و پایهای چپ شما را من
خلاف بخلاف یکدیکر یعنی از هر شق عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بر دار کشم همه شما را برای

تفضیح شما و حبس کردن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که ما را از بریدن چه زیان و وعید کشتن چه دهی که ما
برای مشتاق دیدار تشنه آب زلال زیرا که بسبب موت إِنَّا بدرستی که ما إِلَىٰ رَبِّنَا بسوی پروردگار خود
مُنْقَلِبُونَ باز گردندگانیم پس جان خواهان او دیدار شتابیم و فی المثنوی المعنوی **نظم**
آنکه جانها بسته اندر آب و گل ٭ چون رهند از آب و گلها شاد دل ٭ در هوای عشق حق رقصان شوند
همچو قرص بدر بی نقصان شوند ٭ چون نقاب تن برفت از روی روح ٭ از لقاء روح دارد صد فتوح
مینمایند جهان در جهان ایکون ٭ نغز یا لیت قومی یعلمون وَمَا تَنْقِمُ و تو که فرعونی منکر نمیشوی مِنَّا از ما
و عیب نمی‌کنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ما بگرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لَمَّا جَاءَتْنَا
آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلم پس روی از فرعون بگردانیده و متوجه حق
شده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و فاضه کن صَبْرًا شکیبائی در بین بلا تا جزع نکنیم
وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و بمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه
مادران فرعون أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم ورا لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا
تباهی کنند در زمین مصر مردم را بر تو متغیر گردانند وَيَذَرَكَ و بپرستش تو بگذارند وَآلِهَتَكَ و از عبادت معبود
و خدایان تو دست باز دارند گفته اند که فرعون خلق را بپرستش خود فرمودی و خود بپرستش کواکب بود و بعضی
انست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک قوم را بتی داده که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک کرداند
وازین سبب میگفت که انا ربکم الاعلی اینها خدایان خورد ترند و من خدای بزرگم القصه اعیان مملکت فرعون
او تحریض و ترغیب کردند در قتل موسی و قوم او دانستند که او بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت سَنُقَتِّلُ
أَبْنَاءَهُمْ زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ
و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ و ما برایشان قَاهِرُونَ غالبانیم و ایشان مقهور حکم
ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شدند بطریق استغاثه تردد بموسی علیه السلم آوردند
و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه خود را اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا
و صبر کنید بر آنچه بر شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین مر خدای راست يُورِثُهَا میراث میدهد آن مَنْ يَشَاءُ هر کرا
میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود درین سخن وعده هلاک قبطیانست و مدد آمده و لایت ایشان بتصرف بنی
اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو بالظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانست بنی اسرائیل این کلمات
را که مشتمل بود بر بشارت ایشان در دنیا و عقبی و ایشان شکایت نموده قَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را میرنجانیدند
یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیائی از مدین یعنی از روز ما را خدمت خود میفرمودند
و نیم روز دیگر نان آدمی کردند وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار میفرمایند
بیش از پیش ابناء ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال نمایند قَالَ گفت موسی علیه السلم از روی
تسلیه عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما و عسی از برای اطماعست یعنی طمع میدارم از خدای أَنْ يُهْلِكَ
عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما که فرعونست با قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک
ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در زمین مقدسه فَيَنْظُرَ پس ببیند خدای که بوقت رحمت و راحت و دولت
كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل میکنید چه چیز بجای میآرید از کفر و شرک و شکر و طاعت و معصیت تا شما را

بران جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آن را بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا و هر آینه که ما گرفتیم
آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشک سالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان بعضی از میوهای
ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند و ایشان متنبه نشدند فَإِذَا
جَاءَتْهُمُ پس چون آمدی بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ میگفتند برای ماست این نیکوئی
و ما مستحق آنیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا فال بد میگرفتند
بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنکه با وی بود از مومنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان بما میرسد
أَلَا بدانید که إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست و آن اعمال ایشانست
که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملها در ایشان رسیده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن
بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ که نمی‌دانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمال است
وَقَالُوا و گفتند فرعونیان موسی را علیه السلم مَهْمَا تَأْتِنَا هر گاه که بیاری ای هر چیز که بیاری بما مِنْ آيَةٍ از
نشانه که زعم تو آنست که معجزه تست مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ پس
نیستیم ما لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ترا از گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار رسیدند فَأَرْسَلْنَا
پس فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان را و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه را چون
باران و سیل وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ یا ملخ پیاده یا کنه یا شپش و شه وَالضَّفَادِعَ و بزغ وَالدَّمَ و خون
آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که این اشیا نشانهای قدرت ما بود جدا از یکدیگر جدا شده یعنی مدت درمیان هر دو آیت
یکماه بود و امتداد هر یکی یک هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری وَكَانُوا و بودند
قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ و چون
که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قَالُوا گفتند از روی تضرع
يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است
و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ اگر
باز بری و زایل کنی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم لَكَ مر ترا
وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت
که ببردیم بدعای موسی علیه السلم و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَىٰ أَجَلٍ تا
مدتی از زمانی که بدان رسیدن هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسنده اند بدان تا معذب گردند بدان إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ آنگاه ایشان
عهد را می‌شکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران آمد بعد از آن ابرهای تیره کرده
مانند و آب بخانهای قبطیان در آمد و بمردان و زنان بپای ایستاد و هر کودکان را بر بلندیها نشاندند و هر
قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بدیشان متصل بود یک قطره آب بدان
خانه نمی‌آمد القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از وی نا امید شده روی بموسی علیه السلم آوردند
که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی علیه السلم مندفع
شد و آب از روی زمین برفت و مزروعات ایشان ظاهر شد بغایت نیکو که هرگز مثل آن ندیده بودند با آنکه آن
نعمت و مزید ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سوار بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند دیگر

باره پناه بموسی علیه السلم آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای بگروند حضرت موسی
علیه السلم بصحرا آمد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بآن دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند
که مقداری از محصولات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد
تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز از خود
شد گفتند ای موسی ما را تحقیق گشت که قادر بر تحقیق سخن از جمله ساحران دیگر باره حق تعالی لشکر وزغ را
بفرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگها ایشان می افتادند چون کسی سخن گفتی بدهن وی در
آمدند باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره سر عناد و تمرد نهفتند حق تعالی آب نیل را خون
گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و چون قبطی میل میکرد خون ناب میشد و اگر هر دو از یک طرف میل
کردندی به نسبت هر یک همان حال واقع بود ایشان عهد کردند و شرط متابعت بجای نیاوردند فانتقمنا
پس انصاف ستدیم و بازدادیم انتقام کردیم منهم از ایشان فاغرقناهم پس غرقه ساختیم ایشان را فی الیم در
دریای قلزم نزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وکانوا
عنها و بودند از آن تامل در آن غافلین بیخبران واورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون
آنان که بودند ضعیف زبون کرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان در بلا
بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق الارض جهات شرقی از زمین شام ومغاربها
و جهات غربی آن زمین التی بارکنا فیها زمینی که برکت پیدا کرده ایم فیها در آن بآبهای وبسیاری محصولات
یا باقدام انبیا عظام علیهم الصلوة والسلم وتمت وتمام شد و بوفا رسید کلمة ربک وعده پروردگار تو
الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا به
وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر مکاره و شدائد ودمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع
آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وقومه و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلها و نیکو
وما کانوا یعرشون و آنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون صرح هامان وجاوزنا ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم
بنی اسرائیل را البحر از دریا بسلامت فاتوا علی قوم پس بیامدند و بگذشتند بر گروهی از قبیله لخم که دل در
رفته یعکفون اقامت کردندی علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشان را بود چون بنی اسرائیل قومی را مجاور
در بتکده دیدند قالوا گفتند یا موسی اجعل لنا ای موسی بساز برای ما الها خدایی یعنی تمثالی بساز که از او پرستیم
کما لهم آلهة چنانچه ایشان را خدایان هست که می پرستند قال انکم موسی گفت بدرستی که شما هستید
قوم تجهلون گروهی که نادانی می کنید جهل میورزید چندین که توهم جائز عبادت غیر خدای دارید ان هؤلاء
بدرستی که این گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه آنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آئین
ایشان را درهم خواهد شکست و بتان ایشان بدست ما پاره پاره خواهند گشت وباطل و زائل و مضمحل است
ما کانوا یعملون آنچه هستند ایشان که می کنند از عبادت اصنام قال گفت موسی علیه السلم اغیر الله آیا جز
خدای ابغیکم الها طلب کنم برای شما معبودی وهو فضلکم و حال آنکه او فضل داده شما را علی العالمین
بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرموده واذ انجیناکم و یاد کنید چون برهانیدیم شما را من آل فرعون
از بتبع تبع فرعون یسومونکم وی چشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب یقتلون ابناءکم میکشتند پسران

شما را ویستحیون وباقی میگذاشتند نساءکم دختران شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وفی ذلکم
و در این رهانیدن بلاء نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم عظیم از پروردگار شما محنتی بزرگ
آورده اند که موسی علیه السلم وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیاورم بشما از
نزدیک خداوند تعالی که هرچه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون
غرقه شد طلب آن کتاب نمودند و موسی علیه السلم از خدای درخواست تا آن کتاب بدیشان فرستد حکم
شد که سی روز بروزه باش پس آنگاه بطور آی تا ما با تو سخن گوییم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت
و روز سی ام خواست که بطور توجه نماید کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن وی بوی روزه
آید برای دفع آن بلحیه مسواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشنودیم از آن بمسواک دفع کردی حق
سبحانه فرمود تا چهار شبانه روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وواعدنا موسی و وعده دادیم
موسی را برای دادن کتاب ثلثین لیلة سی شبانه روز از ذی القعده چون مدت شهور عرب بروئیت هلال
است و آن بشب مرئی میشود تاریخ از شب متعین کرد واتممناها و تمام کردیم آن سی را بعشر بده دیگر از ذی
الحجه فتم پس تمام شد میقات ربه وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود اربعین لیلة چهل شبانه روز وقال موسی
و گفت موسی لاخیه هارون به برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بطور سینا میروم اخلفنی تو خلیفه
من باش فی قومی در میان قوم من واصلح و بصلاح آر هر کار را که شایسته صلاح باشد تا موافق ایشان
ولا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین راه تباه کاران ولما جاء موسی و آن هنگام که آمد موسی لمیقاتنا بوقتی که
ما مقرر و معین کرده بودیم وکلمه ربه و سخن گفت با وی بی معدد کاروی یعنی بشنوانید و را کلام خود بی واسطه
در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی علیه السلم سخن بگوید تا هفت فرسخ گرداگرد
کوه طور ظلمه فرو گرفت و چون موسی علیه السلم قدم در ظلمت نهاد شیطان و هوام را از وی براندند و ملکین
کاتبین را از وی دور کردند و آسمانها را بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی
گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت در ینابیع آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد
هزار و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانه روز با موسی علیه السلام سخن گفت
چون موسی کلام حق شنید و از جام فی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست
خیال بست که در فردوس اعلیست و چون جنت جای مشاهده لقاست قال گفت موسی علیه السلم
رب ارنی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از دیدن خود تا بدیده سر انظر الیک
نظر کنم بسوی تو قال گفت خدای لن ترانی نتوانی دید مرا در دنیا پس حکم ازلی بر آن وجه واقع که هر بشری که در
دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانیه مرا نه بینی بلکه بچشم باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد
و آن دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی علیه السلم دیدار را دلیل جواز دیدست چه اگر رؤیت
محال بودی موسی این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام
موسی علیه السلم در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالیتر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت
در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود قیام بمراد حق کامل ترست از قیام بمراد خود نظم
لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب ⁂ هرچه آن از دوست آید سر بنه کردن متاب ⁂ اگرچه زخم لن ترانی

وسیلة الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری ازان گفتم که لن ترانی ولکن
انظر ولیکن نگاه کن الی الجبل بکوه زبیر که بلندترین جبال مدینست وقوت تجلی را از تو بیشترست فان
استقر پس اگر این کوه قرار گیرد مکانه در جای خود هنگام تجلی من بر وی فسوف ترانی پس نزدیک شد که تو نیز
مرا به بینی وطاقت دیدار منت باشد واگر کوه را قوة دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فلما
تجلی ربه پس آن هنگام که تجلی کرد ربه پروردگار موسی علیه السلم یعنی ظاهر کرد اندازی از نور خود را از عرش
بمقدار سوراخ سوزنی للجبل برای آن کوه بعد از آنکه حجاب علم وروئیت در وی افکنده بود تا نور حق سبحانه را
دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورآء هفتاد هزار حجاب بمقدار
درهمی ظاهر کرد در آن زمان هر دیوانه که بروی زمین بود با هوش آمد وهر بیماری که سر بر بالین مرض داشت
شفا یافت وعرصه زمین رقم سر سبزی بذیرفت وآبهای شور بحد عذوبت رسید ومصحف گشت بتان بروی
در افتادند ونیران مجوس فرو مرد وبسبب آن تجلی جعله گردانید خدای مر آن کوه را دکا ریزه ریزه ودر
تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت وشش کوه دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد است وورقان
ورضوی بمدینه افتاد وسه کوه دیگر که ثور وثبیر وحرا است بمکه وخر موسی صعقا ودر افتاد موسی بیهوش از
آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه واز عشیه پنجشنبه یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فلما
افاق پس آن وقت که بهوش آمد قال سبحانک گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست یا پاک
میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تبت الیک باز گشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد وانا اول
المؤمنین ومن اول کسی ام که بگروم بعظمت وجلال تو با آنکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست **نظم**
ای که زیک لمعه تو کوه بصد پاره * چه عجب ار شد کلیم عاجز وبیچاره شود عجب مدار که کوه بدان عظمت تحمل دیدار
نداشت ودل را تحمل ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته در ین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود وتجلی
بر دل بنظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت واین نظر دل را معمور میسازد **نظم**
دل بدین بقا ایچه کوه برنتافت * دل بدانست ایچه عرش اندر نیافت * پس حق سبحانه وتعالی بجهت تسلی دل موسی
علیه السلم وتدارک الم که از حرمان مقصود یافته بود قال یا موسی گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح
حال تو بقای ذات تو اندوهناک مباش انی اصطفیتک بدرستی که من ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر اولیا
که در زمان تو موجود اند برسالاتی به پیغامها که بخلق رسانی وبکلامی ودیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من
با تو بی واسطه فخذ پس فرا گیر ما اتیتک آنچه عطا کردم ترا از عمر نعمت وبدان عمل کن وکن من الشاکرین وباش از شکر
کنندگان بدان عطا وکتبنا ونوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم ذکر مداد
نهر النور نوشته له برای موسی علیه السلم فی الالواح در لوحها که هفت یا ده بوده وعدد آن السبعه آورده
واین موافق قول اهل کتابت وطول هر لوحی ده ذراع بوده ولوح آن نقره یا یاقوت احمر بوده یا از چوب سدر
بهشت یا از سنگ سخت که ارقام در آن کنده بودند چون نقش در نگین واصح آنست که از زمرد سبز بوده وبروی
نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد موعظة پندی وتفصیلا وبیان کردنی
لکل شیء مر هر چیزی را از اوامر ونواهی فخذها پس گفتیم بموسی علیه السلم که فرا گیر الواح را بقوة بجد تمام وعزم
درست وامر وبفرمای قومک گروه خود را تا بصدق عزیمت یاخذوا فرا گیرند باحسنها نیکوترین آنچه در الواح

است وگفته اند احسن بمعنی حسن است ومکتوبات الواح همه حسن بود وقول آنست که احسن عزایم بود وحسن
رخصتها یعنی بعزیمتها تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت ودر زاد المسیر فرموده که احسن جمعیت بین العزایم والنوافل
ساوریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی جایگاه ایشان که دوزخ است
یا شما را بولایت شام درآرم ومنازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را
منازل فرعونیان وقبطیان در مصر همه خراب شده واز خلق ومتد خالی مانده تا عبرت گیرند **نظم**
چشم عبرت بین بجوی در قصر شاهان ننگرد * تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب * پرده داری میکند
بطاق کسری عنکبوت * چند نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سأصرف زود بود که بگردانم عن آیاتی از قبول آیتهای من
که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق وانفس ودیعت نهاده ام الذین یتکبرون آنها را که تکبر میکنند
فی الارض در روی زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری
قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بکنوز حکمتهای قرآنی لاجرم از
دلهای ایشان قابلیت قبول آن را سلب کرده بیت حیفست چنین گنج در ین ویرانه وان یروا واگر به بینند آن سرکشان
کل آیة هر نشانی که ما بنماییم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات آنحضرت را چنانکه هر معجزی
که فرستیم لا یؤمنوا بها ایمان نمی آورند بدان از جهت ستیزه وعناد وان یروا واگر به بینند این سرکشان سبیل
الرشد راه راست وطریق هدایه لا یتخذوه سبیلا فرا نگیرند یعنی متابعت نکنند وان یروا واگر به بینند
سبیل الغی راه بی راهی وگمراهی یتخذوه سبیلا فرا گیرند وپی روی کنند ذلک این که مایدن دلها ایشان را از
فهم آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما را وکانوا وبودند عنها
از نظر در آن واعتبار بدان غافلین ناآگاهان وبیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض وعناد است نه غفلت
سهو وجهل یعنی میدانستند وتصدیق نمیکردند والذین کذبوا وآنان که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای
ما را که قرآنست یا دلایل قدرت ولقاء الآخرة وبدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حبطت باطل شد وتباه
گشت اعمالهم عملها که در ین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزاء
آنچه بودند که در دنیا یعملون عمل میکردند واتخذ قوم موسی وفرا گرفت قوم موسی یعنی بساخت سامری و
متابعان او من بعده از پس رفتن موسی علیه السلم بطور من حلیهم از پیرایها ایشان که از قبطیان عاریه گرفته
بودند عجلا گوساله یعنی هیات گوساله جسدا کالبدی بی روح له خوار مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند
که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند
که ما عیدی بیها داریم وبجای اشتغال مینمائیم وهر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه
بعاریه بستدند وبعد از عبور بحر با غرقه شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی
علیه السلم عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هرون علیه السلام گفت این پیرایها عاریت که در دست
بنی اسرائیل مانده بعضی دعوی میکنند وتصرف در آن بر ایشان حرام است هارون علیه السلم فرمود تا تمام
آنرا جمع کردند وسامری را گفت تو اینها را با مانت نگاه دار سامری پیرایها بستد ونقره را در تصرف آورد وخود
زرگر ماهر بود همه را بگداخت ودر قالب ریخت وشخص بهیات گوساله بساخت [illegible] بر عجل
کرد که از وی آواز بر آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری بوقت غرق شدن فرعونیان جبرئیل را علیه السلم

دیده بود براسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضهٔ خاک برگرفته با خود داشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون
آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای آن گوساله را زنده گردانید و بزبان آمد ابن عباس رضی الله عنهما
میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند
أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه می نماید ایشان را راهی که
بجای رسند اتَّخَذُوهُ فرا گرفتند او را بخدائی وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت می کردند در
غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکور است که چه دور است میان آنکه مصنوع خود را پرستند
و میان آنکه عبادت صانع خود کنند **نظم** ای آنکه تو ساختی نسازد کارت ساز که تست در دو عالم یارت
وَلَمَّا سُقِطَ و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِي أَيْدِيهِمْ در دستهای ایشان یعنی افتند بپشیمانی
را همچون افتادن کسی که چیزی بدست خود در آید و این لفظ در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل
المعنی آنکه چون پشیمان شدند از عبادت عجل و از عبادت او وَرَأَوْا أَنَّهُمْ و دیدند که ایشان قَدْ ضَلُّوا بتحقیق گمراه
شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بما رَبُّنَا پروردگار ما بقبول توبه وَيَغْفِرْ
لَنَا و نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ بخدا که باشیم ما مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و هالک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى و آن
هنگام که باز گشت موسی علیه السلام از طور إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمگین بغایت أَسِفًا اندوهناک
یا بجوع کننده آورده اند که موسی علیه السلام در محل بجعت (?) ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه او را
خبر کرده بود در طور و او خشمناک بآنچه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي
بد نیابت کردید از من مِنْ بَعْدِي از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ
رَبِّكُمْ بفرمان کردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفکند
موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب برای خدای می کرد در تبیان آورده که الواح
را بیفکند اما از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی از دست بیفکند و جمهور برآنند که الواح را بیفکند
بشکسته شد و شش سبع هرچه بران مکتوب بود باسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که
هدی و رحمت بود پس موسی علیه السلام بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد وَأَخَذَ و بگرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ
موی سر برادر خود را یعنی هارون علیه السلام يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بطرف خود می کشید او را بطریق معاتبه نه از روی
اهانت کار موسی آن بود که بکرد هارون علیهما السلام در منع ایشان تقصیر نموده قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هارون علیه
السلام که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را
یاد کرد پس گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند زبون گرفتند
وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغهٔ من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ پس شاد
مگردان بِيَ الْأَعْدَاءَ بمن دشمنان را چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي و مدار مرا
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی مرا در شمار عبادت کنندگان گوساله مشمار قَالَ گفت موسی علیه السلام بعد از
استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا درین عملی که با برادر کردم و در آنکه الواح را
بیفکندم وَلِأَخِي و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشایش خود
و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در روضهٔ جنت در آخرت وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندگانی

به بخشش همه از تو بخشایش است و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو **نظم** تو با اهل سخا انعام کردی
که بر بیچارگان انعام کردند بهر جا جوئی از دولت رواست ز دریاهای جودت وام کردند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که
آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را بخدائی سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ
خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر
رسوائی ایشان را خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که جزیه است یا جلا از دیار ایشان وَكَذَلِكَ و همچنین
که پاداش دادیم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را وَالَّذِينَ و آنانکه عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ کردند بدیها از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع
آن عملها وَآمَنُوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات
غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کنندگان را قبول می کند إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است گناهان ایشان را رَحِيمٌ مهربان است
بر ایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی
خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی بود علیه السلام بر آن فعل بکسی که امر کند بچیزی و بران اغرا کند
و از سکون او بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت می کند بانچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب
علیه پس گویا که آن بمنزلهٔ نطق است و سکون او بمنزلهٔ سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرو
نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیهٔ الواح را که بیفکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب بود هُدًى راه نمودن
از گمراهی وَرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب پروردگار
خود را يَرْهَبُونَ می ترسند و پرهیزکاری می کنند یعنی از عقاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت حق تعالی شانه
خطاب رسید بموسی علیه السلام که جمعی از احبار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار
کنند موسی علیه السلام با قوم گفت و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَى و برگزید موسی قَوْمَهُ از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد
مرد لِمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند
که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه در الواح است کلام موسی است حق سبحانه فرمود که ای موسی قومی از
بندگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام من بشنوند و برآن گواه باشند موسی هفتاد تن را با خود برد
و چون بطور رسید ابری بدید آمد میان موسی و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام بابر در آمد تمام در آمد
و اخبار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه و تعالی با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس
چون ابر منکشف گشت و موسی علیه السلام بیرون آمد قوم که شنیده بودند کلام بر موسی که در می گفتند کلام
شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدای را آشکارا ببینیم بمقالت این سخن صاعقه
پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام مضطرب شده اغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد
فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرو گرفت
ایشان را لرزهٔ مهیب و همه آن بود که گفته اند که لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال
ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی علیه السلام که بیم داشت که بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم کردند(?)
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر بخواستی أَهْلَكْتَهُمْ هلاک می کردی ایشان را مِنْ قَبْلُ پیش از آن

بعون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی آورده که ایشان را هلاک میکردی
بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کردند بیخردان مِنَّا
از قوم ما یعنی بعبادت عجل اجراء ات این قوم در طلب رویت إِنْ هِيَ نیست این کردار ایشان إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر
آزمایش و ابتلاء تو بر بندگان را یعنی ایشان کلام خود شنوانیدی تا طلب رویت کردند و از گوساله آوازی پدید
آوردی تا همه روی بدو آوردند در فصل الخطاب قدس الله تعالی روحه جامع مذکور است که حق سبحانه و تعالی
موسی را علیه السلم در مقام بسط بداشت تا بکمال الحال انبساط رسید آزروی دلال برین جراءت اقدام فرموده
و دلال در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوة القلوب فرموده که در من ادلال المحبین من المستأنسین
مناجات برخ الاسود الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات و حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی
عاشق زلت ادب نیست همین ادبست نظم گفت وگوی عاشقان در کار رب * جوشش عشقست نی ترک ادب *
هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش * نی ادب ماند درونی عقل و هوش * و هم این مقام بسط است این سخن موسی
علیه السلم که تُضِلُّ گمراه کردانیدی بِهَا بدان فتنه و بلاء مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی که گمراه شود وَتَهْدِي و راه
مینمایی هم بدان مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی که راه یابد أَنْتَ وَلِيُّنَا توئی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز
ما را وَارْحَمْنَا و بخشش بما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و توئی بهترین آمرزندگان وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت
کن یا عطا ده ما را فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این سرای حَسَنَةً نیکوئی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی
حلال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکوئی ده ما را که مغفرتست یا جنت یا سعادت إِنَّا هُدْنَا بدرستی که ما
بازگشتیم إِلَيْكَ بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب از صفت آنست که أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را مَنْ
أَشَاءُ بهرکه میخواهم یعنی گناهکار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از صفت آنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه
چیز یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تعاطف
است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته بدان بر یکدیگر مهربانی میورزند یا رحمت توبه است که حق تعالی
بخلق ارزانی داشته تا علی العموم در این رحمة بر همه گشوده و همه با نصاف برین رحمت دعوت فرموده که
لا تقنطوا الا الله جمیعا و نزد محققان رحمه دو است یکی رحمه ذاتیه که از اطلاقه و امتنانیه و آن رحمتیست
همه چیزها فرا رسنده چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادنست بی سابقه سوال سائل
و وسیله حاجت محتاج تا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی نظم
ای بداده رایگان صد چشم و گوش * بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش * در عدم ما مستحقان کی بدیم *
که برین جان و برین دانش زدیم * ما نبودیم و تقاضامان نبود * لطف تو ناگفته ما میشنود * دوم رحمه وجوبیه
که مقید بیتخیا تند و آن هم از رحمة ذاتیة فایض شده و استحقاق بنده مران رحمت را هم نتیجه رحمة
امتنانیة است که جنابچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجودیت ارزانی فرموده
بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید جهت آن گویند
که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرمود فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این
رحمة را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه را وَالَّذِينَ هُمْ
و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ میگروند قتاده رحمة الله گوید که یهود و نصاری تمنای

این رحمة نموده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا می کنیم پس برای ما ثابت خواهد
بود حق سبحانه رشته امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمة را بدین امت تخصیص داد و فرموده که سبقیام
مؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسیم الَّذِينَ آنانند که از روی يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پی روی می کنند فرستاده
را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و وصف آنحضرت بدین صفت تنبیه برآنکه
کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند نظم نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت *
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد * در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشاء را ام گویند چنانکه مکه را
ام القری گویند که مبداء و منشاء همه شهرها و دیهها است و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب
است پس حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم باصل منسوب ساختند از آنکه اصل وجود انست و اوله
همه مکونات اوست لولاک لما خلقت الافلاک موید این معنیست نظم تو اصل وجود آمدی از نخست *
دگر هرچه موجود شد فرع تست الَّذِي آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا
نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریت که آنجا یکو یدا احد الضحوک القتال یرکب البعیر
و یلبس الشملة تا آخر وَالْإِنْجِيلِ بخاکه از قول عیسی علیه السلم میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیط
فارقلیط جاء تا آخر يَأْمُرُهُمْ میفرماید این پیغمبر ایشان را که بفرمان و بند بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی که توحید است
وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرکست و گفته اند معروف مکارم اخلاق
است با صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است با قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال میکرد
برایشان الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات
محرمه بر یهود چون شحوم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم
خنزیر یا مالهاء که بوجه ناحق دیا دروشوت وَيَضَعُ و فرومی نهد یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ
بارگران ایشان را یعنی سبک میگرداند بر ایشان خوبی اوضاع شرع یا گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت
موسی علیه السلم بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار
از جامه که بنجاست بعد بسند و مجان وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک میکند بر میدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِي
آنکه بوقت موسی علیه السلم كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توبه و قصاص بی عفو
و دیت و احراق غنیمة و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنکسانی که بگرویدند بِهِ بدرستی اتی از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ
وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پی روی کردند النُّورَ الَّذِي آن
نور را که أُنْزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده آمد با نبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقاء قرآن میکند
یعنی فرو فرستاده است و او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی فرود آمده و اکثر آن باز با آسمان برده شد
نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشنست چه او بدیهی و دینا ارو مستفصل است و هو بیدا أُولَئِكَ آن گروه
که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند از عذاب و فایز
برحمة و ثواب قُلْ بگوای محمد بسبیل عموم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده
خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدائی که بتحقیق او را
مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لَا إِلَهَ نیست هیچ خدای

بحق بجز الا هو یحیی زنده میکند و یمیت و میمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدا نبی که صفت او شنوید
ورسوله و بفرستاده او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن آن پیغمبر که میگرود بالله بخدا یکتای بیعت خدای
وکلماته و بسخنان فرستاده او و بر انبیا واتبعوه و پی روی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لعلکم
تهتدون باشد که شما راه راست یابید ومن قوم موسی و از قوم موسی امة گروهی هستند که ایشان یهدون راه
راست یابید ومن قوم موسی و از قوم موسی امة گروهی هستند که ایشان یهدون راه مینمایند خلق را بالحق
بسبب حقی که با ایشانست وبه و بحق و براستی یعدلون عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت جمعی
الله سلام و اصحاب وی اند رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام و فوت خلیفه
وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان بنی اسرائیل بدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال
نمودند گروهی از ایشان بنیاز تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق
سبحانه راهی در زیر زمین کشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده از آنجا در دیار چین بیرون آمدند و آنجا منزل ساخته
ساکن شدند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم شب معراج ایشان را دیده و سوره از قرآن بر ایشان خواند و ایشان
بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانانند و بقبله ما نماز میگذارند و گویند مال سید هندو نماز جمعه بپای میدارند
و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید و میگوید وقطعناهم و جدا
کردیم قوم موسی را و گروه گردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدلست از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را سبط
سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوبند امما گروه گروه بدلست از اسباط
یعنی بنی اسرائیل را گروه گردانیدیم امتی آمده هر سبطی امتی واوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی اذ استسقاه
چون آب خواستند قومه گروه او از نعمد نیه بنی اسرائیل چون در تیه حیران و سرگردان شدند و از حرارت آفتاب
متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام آب طلب کردند و وحی کرد خدای بموسی ان اضرب
انکه بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون بتیه در آمدی با تو بسخن در آمد و گفت مرا بردار
که ترا بکار آید و تو بر داشتی و حالا در توبره داری علیه السلام عصا بر آن سنگ زد فانبجست پس شکافته شد
و گشاده گشت منه اثنتا عشرة عینا از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم بدرستی که دانستند کل
اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را و بآبشخور غیر خود میل نکردند وظللنا و سایبان
ساختیم علیهم الغمام بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم علیهم المن
بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغی مشابه سمانی و گفتیم کلوا بخورید من طیبات ما از
پاکیزه های آن چیزی که بمحض عنایت رزقناکم روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من
و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدان ذخیره کردن ولکن کانوا و لیکن
بودند که از نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند واذ قیل لهم و یاد کن چون گفته شد بنی
اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان اسکنوا ساکن شوید هذه القریة درین دیه یعنی اریحا یا
ایلیا وکلوا و بخورید منها از میوهای حبوب آن حیث شئتم هر کجا خواهید وقولوا حطة و بگویند درخواست
ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما را از ما وادخلوا الباب و در آیید بدری از درهای این دیه سجدا در حالتی
که سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نغفر لکم تا بیامرزیم شما را خطیئاتکم گناهان شما سنزید.

المحسنین زود باشد که افزون گردانیم بجزاء نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات فبدل
الذین ظلموا پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا سخن مأمور به را غیر
الذی بغیر آنکه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطة حنطة فیها شعیر و این از روی استهزا بود
فارسلنا پس فرستادیم علیهم بر تغییر دهندگان رجزا عذابی من السماء از آسمان که صاعقه بود یا طاعون
بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم میکردند یعنی لفظی را بغیر موضع او وضع واسألهم و بپرس ای محمد
یهود را عن القریة از خبر دیه و قوم آن التی کانت دیهی که بود حاضرة البحر نزدیک دریا و آن دیه ایله است
میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریة و گفته اند نام آن قریه مقشاه بوده در میان مدین و عینونا و بهر تقدیر
اهل این دیه متشرع بشریعت بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی
نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بزبان حضرت داود علیه السلام ملعون
گشتند و مسخ شدند حق سبحانه جهة اظهار و افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل قریه اذ یعدون چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیم
که مامور بودند بدان فی السبت در روز شنبه که آن ترک صید سمک بوده ایشان خلاف کردند اذ تأتیهم چون می
آمدند بدیشان حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بود شکار
ماهی ماهیان می آمدند شرعا ظاهر شده بروی آب و سرها بر داشته ویوم لا یسبتون و روزی که سبت عمل نمیکردند
یعنی بتعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لا تأتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلا
بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردندی
و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم همچنان بیازماییم ایشان را
یعنی معامله آزماینده گان کنیم بما کانوا بانچه هستند که از سر جهل یفسقون بیرون میروند از دایره فرمان
چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و بانواع
حیل و تدابیر تمسک جستند تا شیطان چاره آن کار نمود تا خالا ایشان بر لب دریا کرفت که حوضها ساختند
و از دریا جویها بر آن بریدند روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را در آن حوضها راندندی و دامها
در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا ماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند آثار
عتاب ظاهر نشد و انس تعظیم سبت در گذشت اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروه
ایشان را نهی میکردند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را بترک ملامت میکردند چنانچه
حق سبحانه خبر میدهد واذ قالت و بپرس از اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند امة منهم گروهی از اهل ایله
که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لم تعظون چرا پند میدهید قوما گروهی را که بی شبهه الله مهلکهم
خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنا فرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب کننده ایشان عذابا
شدیدا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است قالوا گفتند فرقه ناهیه معذرة این وعظ ما عذر خواستنی
است از ما و حفص معذرة بنصب خوانده یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما الی ربکم بسوی پروردگار
شما یعنی امر بمعروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم ولعلهم یتقون
و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس آنهنگام که بگذاشتند فرقه صید

کنند ما ذکروا به آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا برهانیدیم الذین ینهون
آنانرا که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی و اخذنا وبگرفتیم الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه
بعذاب بئیس بعذاب سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی عناد یفسقون خارج میشدند از راه فرمان بعد از آن
و در فرقه سوم که نهی نکردند اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عتاب
آن قوم خبر میدهد فلما عتوا پس آن هنگام که گردن کشیدند عن ما نهوا عنه از آن چیزی که نهی کرده شده
بودند از آن یعنی صید ماهی قلنا گفتیم لهم مر ایشانرا که کونوا قردة باشید بوزنگان خاسئین دور شدگان
و ناامیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان ناامید شدند ترک مساکنت
نمودند میان خانهاء خود و ایشان دیواری کشیدند و در محله خود نشاندند و راه آمد شد مساکن ایشان در بستند
روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند مسخ
شده هر یک بوزنه گردیده گریان گرد کسان خود گاه میگشت و روی در جامه ایشان می مالید سه روز زنده بودند روز
چهارم مردند و اذ تأذن و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد ربک پروردگار تو یا سوگند خورد لیبعثن علیهم بر
انگیزد بر یهود الی یوم القیامة تا روز رستخیز من یسومهم کسی را که بچشاند ایشانرا سوء العذاب عذاب سخت چون
قتل و اجلاء و جزیه گفته اند که بخت نصر بقتل و اسیر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا
میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانیکه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه مبعوث شد حکم نمود
بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست ان ربک بدرستیکه پروردگار تو
لسریع العقاب زود عقوبت کننده است مر کافرانرا وانه و بدرستیکه او لغفور آمرزگار است هر کرا توبه کند و طلب عفو
نماید رحیم مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وقطعناهم و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض در زمین
امما جماعتها هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد منهم الصالحون یعنی از ایشان شایستگانند که بدین
موسی علیه السلم متدین شده تغییر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنهااند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ایمان
آوردند یا آنها که در شب معراج با آنحضرت گرویدند ومنهم و از ایشان هست دون ذلک فروتر از صالحان یعنی کفره
و بلوناهم و بیازمودیم ایشانرا بالحسنات بنیکوئیها چون عیش و غنا و صحت والسیئات و به بدیها چون
شدت و فقر و مصایب نفس و مال لعلهم یرجعون شاید که باز گردند از کفر و از معصیت بطاعت گرایند
ایشان در نعمت شکری بایست و بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبری
بایست کرد آغاز ناسپاسی کرده گفتند ید الله مغلولة پس بر محک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند نظم
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد فخلف من بعدهم پس از پس در آمدند
ایشانرا خلف پس آیندگان ورثوا الکتاب میراث گرفتند تورات را یعنی بیاموختند علم آن از پدران یأخذون
فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع این جهان فرومایه که دنیاست و مراد احبار زمان حضرت رسالت
اند حق تعالی میگوید که در حکم رشوه میگیرند و یقولون و میگویند سیغفر لنا زود باشد که ما را بیامرزند
ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و گناه شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ
رشوه را گناه میدانستند و ان یأتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیوی مثل
خواسته دیگر در حرمت یأخذوه فرا میگیرند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت

واکل حرام الم یؤخذ علیهم آیا گرفته نشده است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریة ان لا یقولوا
آنکه گویند علی الله بر خدای الا الحق مگر سخن راست ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق
سبحانه نسبت دادند و میدانستند که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست ودرسوا و خوانده اند ما فیه
آنچه در وی است و این حکم در وی دیده اند والدار الآخرة و سرای دیگر که عقبی است خیر بهتر است
از عرض دنیوی للذین یتقون مر آنانرا که بپرهیزند از ارتکاب محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون آیا
تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی ای مدعی باید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیوی والذین
و آنانکه یمسکون بالکتاب که پیدا زنند کتاب را و چنگ در آن میزنند مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب دین
ایشان قرآنست واقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر
اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است هر اقامت دین موقوف بر اقامت آن خانه دین
خویش را چون خدا ستون تمام کردی بنا بی شک تا ستون بجای بود خانه دین حق بجای بود انا بدرستیکه ما
لا نضیع ضایع نکنیم اجر المصلحین مزد کارهای صلاح آرندگان کارهای خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا
و یاد کن را بیهودانرا چون برکندیم و برداشتیم الجبل کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة
گویی که کوه سایه بانیست بر سر ایشان وظنوا و دانستند انه که کوه واقع بهم فرود آینده است بر ایشان
اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای خبر داده بود خذوا و گفتیم فرا گیرید ما آتیناکم آنچه دادیم شما را از
احکام بقوة بجدی تمام واذکروا و یاد کنید پیوسته ما فیه آنچه در وی است از اوامر و نواهی لعلکم تتقون
شاید که پرهیزگاری کنید و از اعداد متقیان باشید واذ اخذ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت ربک پروردگار
تو من بنی آدم از فرزندان آدم من ظهورهم از پشتهاء ایشان ذریتهم فرزندان و گواه کرد ایشانرا علی
انفسهم بر نفسهاء ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخته و گفته الست بربکم
آیا هستم پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه ذریه آدم را بیرون آورد بعضی از
اصلاب بعضی همچون توالد و تناسل بی آنکه ذکر آدم علیه السلم نکرده چه همه کس را معلوم است که پدر ایشان او است
و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابوعبدالله رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه
نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریة آدم بنعمان و آن
وادیست نزدیک بعرفات و از آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ
میثاق در دهنا بوده و آن زمینیست در ولایت هند و بعد از خروج آدم علیه السلم بوده از بهشت در
مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضاء که بر در
بهشتست و عرض آن سی هزار ساله راهست حق تعالی ذریه آدم را از صلب او بیرون آورده بمثال
مورچهاء خرد و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول
نموده گفتند شهدنا ما گواه شدیم بر اقرار خود و گفته اند چون جمهور ذریه بلی گفتند حق سبحانه ملائکه
را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده که این جمله نیست که حق سبحانه از خود و فرشتگان میدهد
که ما بر اقرار شما گواه شدیم ان تقولوا یوم القیامة تا نگویند روز قیامت که انا کنا بدرستیکه بودیم
ما عن هذا از این اقرار غافلین بیخبران او تقولوا یا آنکه نگویند انما اشرک بجز این نیست که شرک آوردند

بیان میثاق

آباءنا بدیان ما من قبل پیش از ما وکنا ذریة وبودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان واقتدا بدیشان
کردیم افتهلکنا ایا هلاک میکنی ومعذب میسازی ما را بما فعل المبطلون بانچه کرده اند آن کجروان در زمان ذریت آدم
یعنی بنیان ما بجهت مشرکان تقلید را دست آویز ساختند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق
بر توحید الهی بر هر احدی از ذریه واقع شده بر تقلید دیگری در شرک عذر نشنوند و در سعیش این آیت
مذکر عهدان است تا بجهان سر کوچه غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سوال
وجواب غافل نیستند نظم الست از ازل همچنانشان بگوش • بفریاد قالوا بلی در خروش • در نفحات
مذکورست که علی سهل صفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بود
شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرمود که درین سخن نقصی هست صوفی را دی وفردا
چه بود آن دی و فردا نشان نیست نظم دو نا روز نیست ای صوفی و ما
کی بود از دی و از فردا نشان آنکه از حق نیست غافل یکنفس • ماضی و مستقبلش حالست و بس • از حسین
منصور قدس سره منقولست که فرموده اند که غایب از حقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پس سر
مخاطب و مجیب بغایت نازکست ع هم خود الست گوید و هم خود بلی کند وکذلک و همچنانکه بیان کردیم
میثاق را نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانها قدرت خود را تا تدبر کنند در آن ولعلهم
یرجعون وشاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ
الذی خبر آنکس را که آتیناه دادیم او را آیاتنا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس امیة بن ابی الصلت بود از
عرب که کتب سماوی مطالعه نموده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت
که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر
گشت و آن آیتها که خوانده بود بمعارضت نهاد کما قال تعالی فانسلخ پس بیرون آمد منها از آن آیات بواسطه کفر
وعناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطان پس در پی او شد شیطان یا او را بی در پی خود فرمود
فکان پس گشت آن واننده آیات من الغاوین از گمراهان و گفته اند این کس ابو عامر راهب بود که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم او را فاسق لقب نهاده و او ساعی بنای مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در کتب الهی دیده بود و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بروم گریخت و مشهور آنست که این کس بلعم
باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه
السلم با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شده جبابره ببلعم گفتند که مستجاب الدعوة بود و التماس
نمودند که بر موسی و قوم او دعا کند دعا قبول نکرد و در آخر اغوای زنان خود فریفته گشت و رشوه از قوم
قبول کرده بر موسی علیه السلم و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد وی ببرد و ایمان با وی نماند
ولو شئنا و اگر بخواستیم ما لرفعناه هر اینه برمیداشتیم او را بها بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که
مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیارست ولکنه
ولیکن بواسطه ذات همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی تخصیص دنیا واتبع هواه
روی کرد هواه او در وی خود را بقبول شهوت و استماع سخن زن فمثله پس مثل او در خست کمثل
الکلب مانند صفت سگست در اخس حال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه برو درباز نماید یلهث

زبان از دهن بیرون افکند او تترکه یا بگذاری او را تا بی یلهث همان زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست
که رانده و نارانده او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال
داشت که بهیچ وجه از دناءت و خساست خود برنگشت و او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل دعای بد مکن
متنبه نشد و در وقتی که متوجه موسی علیه السلم بود که بدیشان نفرین کند دراز گوشی که بر وی سوار بود با وی
بسخن آمد که از این راه باز گرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نشد شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر
از کجا در آید وجه بو العجبی روی نماید که از جانب فضل و زد زنار بهمگنان کبر را کمر عشق بازی بر راه دین عشق
کرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر بنا خته اسکی خبس را بری دهد نظم
از ابری از صومعه دیر بکیران فکنی • وین را کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی • چون رحمت او در کار تو تعلق نبود
فرمان دو مطلق تو نی حکمی که خواهی آن کنی ذلک این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثل آن گروهیست که از
روی حجود و استکبار کذبوا بآیاتنا دروغ میشمرند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند
فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این خبر را گفته اند مراد این قوم یهودند که تکذیب آیات تورات کردند
در کتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم پس بر خوان ای محمد قصه بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی
سبقتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان
ایشان را از تکذیب باز دارد کم پند پذیر شوند ساء مثلا القوم بد مثلیست مثل قوم الذین کذبوا بآیاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات
ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وانفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که ستم کردند
تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد من یهد الله هر کرا راه نماید خدای
بمحض فضل خود فهو المهتدی پس او راه یافته ومن یضلل و هر که را گمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک پس آن
گروه گمراهان هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در هر دو سرای ولقد ذرأنا و بدرستی ما فریدیم لجهنم برای
دوزخ کثیرا بسیاری من الجن والانس از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و در علم
قدیم اصلا با ایشان بر کفر و بر موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لهم قلوب مر ایشان را دلهاست که مطلقا
لا یفقهون بها هیچ حقیقتی در نمی یابند بدان زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردند و آنرا بپنبه راز از زنگار
اکدار غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند ولهم اعین و مر ایشان را چشمهاست که بهیچ وجه لا یبصرون بها
روی حق نمی بینند بآن بدان نسبت که نظر اعتبار در مخلوقات نمی کنند ولهم آذان و مر ایشان را گوشهاست که
بهیچ روی لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع
نمی کنند اولئک این گروه را انکه مشاعر خود را متوجه اسباب تعیش داشته اند و مقصود بلذات فانی شمارند
کالانعام مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات انفسی
نیستند بل هم اضل بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست که مرتکب شرع داشته اند بحو
ایشان متصف نیستند اولئک آن گروه که یاد کرده شد هم الغافلون ایشانند غافلان و در غفلت خود
کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور با وفق گذاشته معذور و مساوی نیست چه آدمی هم
روحانی است و هم جسمانی هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل و بر هوا غالب آمد از ملایکه
افضل است و اگر خردش مغلوب نفس و هواش آن زمان بهایم اخس وارذل است و درین معنی گفته اند نظم

کیدسد

بهرهٔ از ملکیت هست و نصیبی از دیو ترك دیوی کن و بکند بفضیلت زملك وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدایراست
نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید ورا بدان نامها را دعوت و ندا است که من احصاها دخل الجنة در آن باب
وارد شده وعدد نام المسمی گویند که سبب نزول آیه آن بود مردی در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمان نیز
خواند ابو جهل گفت نه محمد و اصحاب او میگویند که ما یك خدایرا می پرستیم پس این مرد چرا دو خدایرا میخواند آیه
آمد که اسماء الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدایرا صفات نیکوست
چون عدل و احسان و خیر و رحمت و نفی مثلی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستایند و گفته اند متخلق شوید
باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل يُلْحِدُونَ
میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده
چنانچه اعراب حق را یا ابو المکارم و یا ابیض الوجوه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی خوانند
و گفته اند اشتقاق اسماء بتان از اسماء الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد
که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزاء آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی کرد که اهل آتش دوزخ
شده بودند کیفیت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی
اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه مینمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و
انصار و تابعان ایشانند رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنان که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را
یعنی کفار مکه و استهزا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه بپایه یعنی اندك اندك ایشانرا
بهلاکت نزدیك گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت بر ایشان زیاده
میکنیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج اعطاء نعمت و انساء
شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس داری بر دل ایشان فراموش میکند تا وقتی که مستحق عقوبت شوند
وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم مر ایشانرا مدتی پس بگیرم شان إِنَّ كَيْدِي بدرستی که کید من مَتِينٌ سخت است کید علی
را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید گفت آورده اند که
شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا بر آمد و یك یك از گروه قریش را از عذاب خدای میترسانید
یکی از صنادید گفت این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیه آمد أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند آن
معاندان و اندیشه ننمودند در دین که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار ایشانرا یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم مِنْ جِنَّةٍ
از هیچ نوع جنون و آنکه این همان عاقل است که قبل از اظهار دعوت او را محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت اسلام
کرد چرا دیوانه میخوانند إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او
أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملکوت آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند
ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض بحور و سهل و جبل و شجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و ننگریستند در آنچه
آفرید خدای مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جلال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وَأَنْ
عَسَىٰ و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید أَنْ يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیك رسیده أَجَلُهُمْ مدت فنا ایشان
یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل ایشان نزدیك رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت بر عمل اقدام
نمایند که موجب نجاح در جهانی و واسطهٔ فلاح جاودانی باشد **نظم** تا پیش که اجل فرا رسد تنگ

و ایام عنان ستاند از چنگ * بهر کسب فکر خویش بنشین * هر مرحله را بدیده بین فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن
بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ بعد از قرآن ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا
و مجمع مبانی صورت و معنوی است مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خدای گمراه کرده باشد و بقرآن نگروید فَلَا هَادِيَ لَهُ پس
هیچ راه نماینده نیست که او را براه آورد وَيَذَرُهُمْ و میگذاریم ما گمراهانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان پیوسته
يَعْمَهُونَ سرگردان و متحیر و سرتردد میکردند تا آنکه در مدد هادی توفیق رفیق ایشان نیاید و بمنزل نرسند
گروهی از قریش و اصح آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم که کی خواهد
بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچ کس نمیداند آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ می پرسند
ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت ساعت نام ساعات غالبه است چون نجم و البلاد و این اسم بر قیامت جهت
آنست که ساعت بساعت قایم شود یا حساب خلایق در یکساعت وقوع یابد یا دوری بدان درازی
نزدیك خدای تعالی ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی است پدید آوردن و بپای
کردن قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیك پروردگار منست که هیچ
ملك مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت او
إِلَّا هُوَ مگر او که داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت و گران و عظیم است دانستن آن
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمان و زمین از ملایکه و ثقلین گرانست
از جهت هول و هیبت او و کیفیت حکمت در اخفاء اینست لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگاه
يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا گوئی تو از آن وقت از ایشان وجه که كَأَنَّكَ گوییا تو حَفِيٌّ مهربانی و دوست میدانی
عَنْهَا سوال از وی حال آنکه تو کاوش از آن سوال چه موقوفی از آنکه حق سبحانه ترا نمیداند قُلْ بگو دیگر باره
از روی تأکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیك خدایست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که از آن چیز خدای تعالی نمیداند و سبب آورده که اهل مکه گفتند
ای محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا بنرخ گرانی و ارزانی و بگران بشود تا در آن ارزانی چیزی بخریم و در آن گرانی
بفروشیم و بدان سود کنیم آیه آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو مالك نمیشوم و نمی توانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه
دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد و مرا بدان تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ و اگر بودمی من که بی
تعلیم دهد أَعْلَمُ الْغَيْبَ و اگر بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه طلب
بسیاری کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ و نرسیدی بمن بدی از فقر و رنج
و بلیغ و هزیمت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندانرا وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
مر گروهی را که بگروند بمن و بآنچه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای آنکسی که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یك تن که آدمست علیه السلم وَجَعَلَ و بیافرید مِنْهَا از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی
زَوْجَهَا جفت او را که حواست و این آفریدن جهت آن بود که لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد آدم علیه السلم إِلَيْهَا
بوی و الفت بدید با وی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنگام که بپوشید آدم حوا را یعنی خلوت کرد با وی حَمَلَتْ بار
گرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا بار سبك که آن نطفه آدم بود بر رحم او در آمده فَمَرَّتْ بِهِ پس میگذشت بر آن بار
یعنی می آمد و میرفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آن هنگام که گران شد حوا بار که در شکم او بود یعنی فرزند

بنزدیک شد و حوا گران بار گشت دَعَوَا اللّٰهَ بخواندند آدم و حوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست و گفتند خدایا
لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که شایسته ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم
مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران مر ترا درین نعمت مجدد قولی آنست که چون حوا حامله شد ابلیس
بصورت مجهول بر حوا ظاهر شد و گفت در شکم تو چه چیزست حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید
که سبعی یا بهیمه باشد انگه گفت از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست گفت از دهن یا گوش یا
سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آرند حوا بترسید و صورت ماجرا با آدم علیه السلم
درمیان آورد آدم نیز اندیشناک شد و ابلیس دیگر باره خود را بصورت دیگر بر ایشان ظاهر کرد و از صورت
ملال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوة ام
از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند و خروج او باسانی باشد بشرط اگر
او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملایکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا
پس آن هنگام که عطا کرد خدای بدیشان صَالِحًا فرزندی صالح الجسم و تندرست جَعَلَا لَهُ گردانیدند برای
خدای شُرَكَاءَ خداوند شرکتی یعنی شریک ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را
بعبد الحارث و بعضی برانند که ان وقت که داد حق تعالی اولاد آدم و حوا را فرزند شایسته ایشان غیر را
شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا بخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم و حوا ساختند شریکان
مر خدا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم که خدای او را و زوجه از جنس او یعنی عربی و قرشی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند
فِيمَا آتَاهُمَا که اگر خدای ایشان را فرزندی شایسته دهد بشکر گذاری و سپاس داری قیام نمایند حق سبحانه
ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند خدا را و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و
عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللّٰهُ پس برتر گشت خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه شرکا برای او اثبات میکنند
قصی و اولاد او و بر قول اول ضمیر یشرکون شاملست همه مشرکان را أَيُشْرِكُونَ ایا انباز میگیرند در
عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا انچیزی را که نیافریند چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
و حال انکه انبازان که میگیرند ایشان افریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمی
توانند بتان لَهُمْ برای پرستندگان خود نَصْرًا یاری دادنی در جذب منفعت ایشان یا فریاد رسیدن در دفع
مضرت ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسها خود را يَنْصُرُونَ یاری میدهند در وقتی که کسی ایشانرا میشکند یا آلایش
باوبات الوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا إِلَى الْهُدَى بسوی دین اسلام لَا
يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ انکه بخوانید ایشانرا
و دعوة کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ یا انکه شما خاموش باشید این ایت خاصست بقومی از کفره چون
ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که انانکه شما می پرستید
ای مشرکان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای و ایشان را اله نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک و مسخر
فرمانند أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ پس
بخوانید ایشانرا در وجوه بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید

شما صَادِقِينَ راست گویان در انکه ایشان الهه اند چه الٰه بحق آنست که دعاء بنده و نداء پرستنده خود را اجابت
کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ ایا مر بتانرا پایها هست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بدانها چنانچه شما میروید أَمْ
لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشانرا دستها هست که چیزها يَبْطِشُونَ بِهَا فراگیرند بدان چنانچه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ
یا ایشانرا دیدها هست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بدان چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشانرا
گوشها هست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما بشنوید و خود قایلند که ایشانرا
پای رو و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس بدینها از ایشان فاضلتر باشید
و غایت جهالت است که فاضل مفضول را پرستد این ایت در اثبات جهل کفارست و ایشان بعد از الزام حجت
بر ایشان تخویف کردند حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم که خود گفتند خدایان ما را نکوهش مکن
که مبادا افتی و دردی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگوای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان
خود را که برای خدا ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بدان مقدار که
توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و بکنید انچه خواهید که من واثقم بحفظ
و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم نظم اگر هر دو جهانم خصم گردند [illegible] نترسم چون نگهدارم تو باشی
إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ بدرستی که یار من و متولی کار من الله است الَّذِي انکه نَزَّلَ الْكِتَابَ فرود فرستاد
قرآن که حامی بندگان خواست وَهُوَ و خدای يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته
را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و انانرا که شما بخوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند نَصْرَكُمْ
یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ یاری کنند بوقت کسر و حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ
و اگر بخوانید ای مؤمنان کافرانرا إِلَى الْهُدَى بدین راست لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می بینی
ای محمد ایشانرا که بدیدهاء ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو وَهُمْ و حال انکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند
ترا بدیده بصیرت و بحقیقت تو چنانکه هستی لیکن اگر می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود
غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی پرسید که سر این سخن چیست که حضرت سلطان العارفین قدس سره
فرمود که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر وی حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سخن نگفت
و اعدا کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمود که این دیدن را حمل بر دیدن ظاهر مکن معلوم است
که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند در صفت بایزید نیز چند کس بحال او بینا شده
باشند نظم برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید
خُذِ الْعَفْوَ این ایه جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان
که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و انکه کار ان در گذار فراگیر فضل اموال اغنیا را و انچه
بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و بر این معنی منقول است قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ و بفرمای
دیگرانرا بِالْعُرْفِ بنیکوئی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصلتیست که از اعقل پسندد و شرع قبول
کند وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی
قدس سره فرموده که نفس جاهلترین جاهلانست و او سزاوارترست بانکه از و اعراض کنی در کشاف
آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این ایه از جبرئیل پرسید که حقیقت این

جست فرمود که بروی کار تو نیکو بید که بپیوندی با کسی که از تو ببرد و عطا دهی آنرا که ترا محروم سازد و عفو
کن بر کسی که بر تو ستم کنند فی تفسیر الامامی سول مکارم اخلاق و هیبت حکیم الهی فرماید **نظم**
هر که نهرت دهد بلو ده قند * هر که از تو برد در و پیوند * وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ و هرگاه برانگیزاند و از جای ببرد ترا
مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ انجای بردنی و آن در حالت غضب می تواند بود یا آنکه از شیطان وسوسه بتو
رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنونده است از آنکه بزبان گوئی
عَلِيمٌ داننده است از آنکه در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک یا معاصی را
بترسیدند از حق إِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسه مِّنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش
تَذَكَّرُوا یاد کنند خدای را و وعده و وعید و بیاندیشند فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب
را و بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ و برادران کفار که
شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ میکشند کافران را فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ثُمَّ
لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم
و چون نیاوری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و برنگزیدی
آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتها قرآنی می طلبیدند و چون در نزول
آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را بر ایشان
نازل شد که قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ آنچیز را که وحی کرده میشود
بمن مِن رَّبِّي از آفریدگار من برافنده و سازنده قرآن نیستم هَٰذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلها و حجتهاست
که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است
وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که می گروند بخدا و رسول وی در
اسباب نزول آورده که جمعی از انصار در عقب رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگزاردند و هر چه آنحضرت قراءة
فرمودی ایشان نیز بجهر ادا کردندی آیه آمد وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا پس بشنوید لَهُ مر آنرا
وَأَنصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی
وجوب استماع قراءة قرآنست از هر جا خواننده اما عامه علما برآنند که در خارج صلوة مستحبست و گفته
اند مراد انصاتست مر خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُر و یاد کن
ای محمد رَّبَّكَ پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً و بترسکاری زاری برامید فضل
او و ترسکاری از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را فروتر از آنکه آواز بلند کنند و آشکارا یعنی میانه
برجهر بِالْغُدُوِّ در بامدادها وَالْآصَالِ و شبانگاهها یعنی در دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات
شبانروزست وَلَا تَكُن خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و مراد امت اند یعنی مباشید مِّنَ
الْغَافِلِينَ از جمله بیخبران از ذکر خدای آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند آن سجده کردن مر خدای را
و تنفر نموده میگفتند أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا و زادهم نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود
من سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان از ملائکه اعلی که هستند عِندَ رَبِّكَ نزد آفریدگار تو یعنی مقربان
بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمیکشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را

از آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهُ و مر او را خاص يَسْجُدُونَ سجده میکنند تعریض بمشرکانست و تهییج مؤمنان
و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده می باید کرد و سجده تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف
در دو موضع است یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده هست و بمذهب
امام اعظم رحمه الله نیست دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم رحمه الله سجده هست و نزد باقی ائمه نی و نزد
امام اعظم رحمه الله سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر فوت شود
قضا لازم است بمذهب ائمه دیگر سنتست و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی فیض خاص حاصل کند تا حضرت
این سجده را دریافته باشد و نکته اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد بر نسبت ظهور جهتی یکشاید
و در فاعنی علی نفسک بکثرة السجود از منظر شهود ... سجده بطاعت خاص بل اقربیت رسیدند
مقاربا اهل خاص **نظم** نیست ترا پس که بندگی * تاج تو ز سجده سرافکندگی * شیم تو یاد که بیالاویت
سجده طاعت بود ش هر چه هست * تو کئی نی سجده ار سرکشی * به که ازین شیوه قدم درکشی * حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که سر که در سجودی نیست سجده است و کسی که در سجودی نیست گنجه است و نعم ما قال
نظم شرف نفس بجود است و کرامت بسجود * هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال مدنية خمس وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحیم يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْأَنفَالِ از حکم
غنیمتهای کفار که بر ... حلال هست یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم خلاف کردند چه نازل مدینه
انکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند که ما نیز مدد کار و معاون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید تا هم
قسمی از مهاجران و انصار داعیه اخذ غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد
که قُلِ الْأَنفَالُ بگو که حکم غنیمتها لِلَّهِ مر خدای راست وَالرَّسُولِ و فرستاده او را که بامر او قسمت کند بهر که
خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در مخالفت و منازعت بنماید وَأَصْلِحُوا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ
آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه درباره اهل بدر فرو
آمد که در غنیمت اختلاف کردیم و خلاف ما از حد اعتدال منحرف شده بوده حق سبحانه حکم آنرا برسول
خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت نمود و خلقهای خود را بصلاح آوردیم وَأَطِيعُوا اللَّهَ
و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنایم إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید
شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که مؤمنان کامل الَّذِينَ آنانند
که إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ بترسند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت
جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده
شود عَلَيْهِمْ بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کرد آن آیات ایمان ایشان را یا تهلیل
ثنله با تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقائق سلیم ذکرست که بیمکت تلاوت نور یقین در باطن ظاهر کردد

وزیاد فی طاعت بنظاهر ایشان هویدا شود و عند اهل الحقایق زیادتی آنست که ایمان حقیقی نوریست بقدر صحت روزنه دل در وی
مینابد پس چون قرآن بار بار بر قلوب خوانند روزنه دل ایشان ببرکت قرآن فراخ‌تر و گشاده‌تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد
بس در نور جمال مستغرق گردند وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل کنند بر درتی و احوال دین چه هرکه در
تحت سطوات غلبه نورانیت مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوی نمی ماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی آید
نظم هرکه او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود غرقه دریا بجز دریا ندید غیر دریا هستی دریا ندید الذ
ین و این مؤمنان کامل الایمان آنند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن ومما
رزقناهم و از آنچه روزی داده‌ایم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین
با اعمال الجوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده‌اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا با ایمان راست و در دست ابن
عباس رضی الله عنه مرویست که هرکه منافق نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر این مؤمنان راست درجات مرتبها عند
ربهم نزدیک پروردگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات بهشت ومغفرة و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا
ورزق کریم و روزی بزرگ که صافی باشد از کدر اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله فرموده
که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد نظم تو نه روزی ز روزی وا ممان از سبب بگذر
سبب بین مبین و عیان از مسبب بین سد هر چیز پیش نیست از اسباب و وسایط ای پدر اصل بیند دیده چون اکمل بود
فرع بیند دیده چون احول بود آورده‌اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابو سفیان
با بعضی از صنادید عرب سردار آن قافله بودند جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم خبر داد و آنحضرت صورت حال با مؤمنان بازگفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال راغب
شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس باین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته ضمضم بن
غفاری را جهت استمداد قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از بی راهه روی بمکه نهاد و ابو جهل بعد از آمدن
ضمضم با بسیاری مردم از مکه بیرون آمده بمدد کاروان متوجه بدر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در وادی ذفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و وعده داد که آنحضرت
صحابه را فرمود که خبر اینست العیر لکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست میدارید یا محاربه کفار را بعضی گفتند
ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب‌تر مینماید سید انام علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر
شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود که گوییا که بکشته‌گاه قوم نظر میکنم و نشان داد
که ابو جهل را در فلان موضع کشند و امیة بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید قتیل را بدین قیاس و آن
آنچه حضرت فرموده بود یکقدم تخلف نکرد پس حق تعالی پیغمبر خود را میفرماید که ثابتقدم بر موضع بدانکه مصارع
کفارست خواهد بود کما اخرجک ربک تا بیرون آورد پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است
بالحق براستی و صواب وان فریقا و بدرستی که گروهی من المؤمنین از گروندگان لکارهون هر آینه کارهند
نفس بیرون رفتن را آن کراهت طبع از جهت سفر و مشقت که بجهت کراهت از طریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو فی
الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آنکه روشن شده بریشان که جهاد واجبست یا دانسته
اند با علام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند کانما یساقون گوییا رانده میشوند
الی الموت بسوی مرگ وهم ینظرون و گوییا که ایشان می نگرند اسباب و علامات مرگ را آن صورت بجهت قلت

عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد و بنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند
و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای احدی الطائفتین
یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که انها لکم آن شماراست وتودون و شما دوست میدارید ان غیر
ذات الشوکة آنرا که غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تکون لکم باشد شما را چه شنیده‌اند در
کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر نهصد و پنجاه مردند پس شما آسانتر را میخواهید ویرید الله
و میخواهد خدای ان یحق الحق که ثابت کرداند حق را بکلماته بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکه
فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر که بپیغمبر خود داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ
نوشته ویقطع و ببرد و بر کند دابر الکافرین بنیاد کافرانرا و مستاصل سازد معاندانرا لیحق الحق
تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را ویبطل الباطل و نا بکرداند کفر را
یا ضعیف سازد اهل شرک را ولو کره المجرمون و اگرچه نخواهند گناهکاران یا مشرکان اذ تستغیثون
و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید ربکم از پروردگار خود و میگفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین
ربنا انصرنا علی عدوک و گفته‌اند آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنانرا
هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فاستجاب لکم پس اجابت کرد مر شما را انی ممدکم بآنکه من مدد
کننده‌ام شما را بالف من الملائکة بهزار تن از فرشتگان مردفین از پی یکدیگر در آینده کان مراد از آن
الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله
نقل میکند که بجز بر اهل فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سوره آل عمران مذکور
شده جهت بشری بوده در میان مسلمانان بود تا بجهت بشارت شده وما جعله الله و نگردانید خدای این امداد
الا بشری مگر بشارت مر شما را بنصرت ولتطمئن به و تا آرام گیرد بدان قلوبکم دلهای شما و ترس و قلت
و قلت از شما دور شود وما النصر و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای نه از کثرت
عدد ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد حکیم راست
کارست دشمنانرا مقهور سازد اذ یغشیکم النعاس و یاد کنید آنرا که کشید در شما خواب سبک
را صحابه را در آن شب که روز آن التقاء فریقین خواست بود در غدغه عظیم دست داد جهت آنکه منزل
ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب
برایشان گماشت امنة برای ایمنی منه حاصل از نزدیک او و در آن مرحات اکثر صحابه محتلم شدند علی
الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید گزارد و بعضی محدث اید و برخی جنب و آب ندارید
و پای تا زانو در خاک فرو میرود و کافران در نشیب متمکن اند بر آب قادر و شما میگویند ما دوستان خدائیم
و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود وینزل
و فرو فرستاد علیکم بر شما من السماء از ابر یا از طرف آسمان ماء آبی لیطهرکم تا پاک کرداند
شما را به بآن آب از احداث و جنابت ویذهب عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسه شیطان
که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشود آورده‌اند که باران چندان بارید که در رودها روان شد پس صحابه
کرام غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان خود را آب دادند و ریگها که میان ایشان و کفار بود بهم نشست

و وسوسه زایل گشت وَلِيَرْبِطَ و تا به بندد عَلَى قُلُوبِكُمْ بر دلهاء شما امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ و برآء
آنکه ثابت کرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید از استحکام
پس قدمگاه مومنان مستحکم شد و دیدند بین شیء که منزل کفار بود بلای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم
است جهاد إِذْ يُوحِي یاد کن ای محمد چون وحی کرد رَبُّكَ پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد
مومنان آمده بود بدین مضمون و وحی آن بود که أَنِّي مَعَكُمْ من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و نگهدار شمایم
از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا استوار سازید یعنی دل دهید مومنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران
و اصح آنست که ببشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان
میرفتند و میگفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند
و نصرت مر شماراست پس صواب این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود باشد که
در افکنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهاء آنان که حق را پوشیدند الرُّعْبَ ترس و بیم را فَاضْرِبُوا پس بزنید ای
ملائکه کافرانرا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح و یا بر سرهای ایشان امام واحدی از ابن الانباری
رحمهما الله نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمی دانستند که ضرب قصد کدام عضو باید کرد حق
سبحانه فرمود که بزنید بر سرها ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی ببرید كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان
وگفته اند مراد تمام دست و پاست ذَلِكَ این ضرب بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند
خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف کند خدای و رسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفان در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذَلِكُمْ اینست
عقوبت ای کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستی که مر کافرانراست آجلا عَذَابَ
النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا چون بهم رسید آنانرا که
کافر شدند زَحْفًا انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی
هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده که یک مومن با ده کافر ایستادگی کند تا آیه الآن خفف الله
منسوخ شد چنانچه عنقریب مذکور گردد وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ
پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر بیکسو دیده باشد بجای جولان یا برای مکر و فریب لِقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان
نماید که میگریزد و خصم را بازی تا غافل شود پس بازگردد بوی أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَى فِئَةٍ بسوی
گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر از این دو وجه پشت بر خصم کند
فَقَدْ بَاءَ پس بدرستی که بازگردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشم بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت او دوزخ
باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتنیست دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار
بیکبار حمله آوردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عریش آغاز دعا کرد و فرمود اللهم انجز لی ما وعدتنی
خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل علیه السلام فرمود که کفی خاک بردار و بر طرف
دشمن افکن آنحضرت کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند
حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهاء مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب
کرد و مومنان بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن

اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت کشتم و آن میگفت اسیر گرفتم آیه آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید
دشمنانرا بقوة خود وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای ایشانرا بکشت بآنکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط کرداند
وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون بیفکندی و افکندن تو چنانچه
بود که در چشم تمام لشکر در رود وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى و لیکن خدای بیفکند از بهر آنکه بچشم همه رسانید اضافه فعل
داد کسب است و بحق اند وی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه داد نمود صحابه را رضی الله عنهم بفناء
افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی
الله علیه وسلم در مقام بقا بالحق بوده سلب کرد فعل را از وی وما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات
کرد مر خود را ولکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمدا صلی الله علیه وسلم بالله لا بنفسه
در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده
پس از آن سبب در مارمیت بحسب حکم باشد نه بحسب عین و این کلام در مرتبه قرب نفل است و در نفحات الانس
مذکور است رباعی انفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی صلی الله علیه وسلم و استغراق او در حالة
فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مستغرق مقام فنا فی الله بود
حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند لشانه فعل وی بود حیث قال وما رمیت اذ رمیت
آن مشت خاک ببرد و دشمن نمود انداختن خدای تعالی انداخت وهم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل
آمد فرمود وقتل داود جالوت ای داود جالوت را نکشتی تا فرق باشد میان مصطفی علیه الصلوة والسلام
و دیگر پیغمبران زیرا که فرق بسیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافه کند و بنده محل آفات و حوادث و میان
آنکه فعل بنده بخود اضافه فرماید و وی سبحانه قدیم و منزه از آفات حادث نظم ما رمیت اذ رمیت گفت حق
کار ما بر کارها دارد سبق گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست تا شد مغلوب گفت این سر
گر تو خواهی که بطرف ایستادن این پستان وار مثنوی مولوی چنان معلوم بشود که حقیقت وما رمیت اذ رمیت در مقام
قرب فرض بوده و ابن عغان در جواهر التفسیر بسطی لایق ساخت تحریر یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ و تا کرد خدای
بجهد کرد تا در نما هکرها ندو تا عصا هد ... مِنْهُ از نزدیک بَلَاءً حَسَنًا نیکو که نصرتست و غنیمه
در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند که بلاء حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان
فانی کرداند و بعد از فنا بهویت خودشان باقی سازند امام قشیری قدس سره گوید بلاء حسن آنست که مبتلا و شاهد
کند مبتلی را در عین بلا نظم جدا نیستی که این درد قوانگیست ز رنج خویشتن بی با خبر خم کرو عذرت ذهلی
مداوا نخست ندبهتر مرهم إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست استغاثه و دعاء شما را شنود عَلِيمٌ
داناست به نیات شما لاجرم دعا را اجابت فرماید ذَلِكُمْ اینست کار که دیدی وَأَنَّ اللَّهَ و آن بدرستی که
خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر و حیله کافرانرا آورده اند که کافران در وقت
خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد دار و نصرت ده از این دو لشکر آنرا که راه
یافته تر است و دینش فاضل تر و بخود وسته در مغز جنگ نیز ابوجهل همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین
الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم میفرماید إِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت
کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دینی که بهترست وَإِنْ تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای

زشکر

کافران باقی مانید در جنگ بدان کنید و معاودت رسول فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل این
جهان و عقوبت آن عالم وان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه رسول تا آن نعد باز گردیم بنصرت ایشان ولن تغنی
و دفع نکند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را از بلا ولو کثرت و اگرچه بسیار باشد آن جماعت وان
الله و بدرستی که خدای مع المؤمنین با مؤمنانست بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
اطیعوا الله فرمان برید خدای را و رسوله و فرستاده او را ولا تولوا و برمگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت
یا جهاد از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول چه مراد آنست امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و نهی از مخالفت او و ذکر طاعة حق تنبیه است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول او است [illegible]
سی مناید وانتم تسمعون و حال آنست که شما میشنوید که من میگویم کار پیغمبر است یا میشنوید مواعظ قرآن را
ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنانکه قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وهم
و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گوییا که نمیشنوند نظم
نکوکه بشنوم هرچه گفته سعدی ٭ چه شد که بشنوی چون سخن بشنوی ان شر الدواب بدرستی که بدترین
جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از
گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آن نهند که آنچه که سبب تفضیل
ایشان بر سایر حیوانات آنست روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که
مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان بجز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله
عنهما ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکوئی که انتفاع است بآیات قرآنی لاسمعهم هر آینه بشنوانیدی
ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی ولو اسمعهم و اگر شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنوانیدن نافع دادی
لتولوا هر آینه بر گشتندی از ایمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه
گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مردی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد و بیقین ایمان آریم
حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشانرا بشنوانیدی کلام قصی که هم ایمان نمی آرند یا ایها الذین آمنوا ای گروه
مؤمنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدای را وللرسول و مر فرستاده او را اذا دعاکم چون بخواند شما را رسول
لما یحییکم بچیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال
فاضله که موجب حیات ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقاء شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه
کرده شما را هلاک کنند یا شهادت که حیاتیست نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست واعلموا
و بدانید ان الله آنکه خدای یحول جدا کند بین المرء وقلبه میان مرد و دل او و صاحب ارشاد فرموده که تمثیل
است بغایت قرب حق از بنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر
تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم باعث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن یعنی
آنانکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدا شدن آنکه میان بنده
و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند
ملکان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را ذکر کنند یحول بین المرء وقلبه عبارت از آنست در بدایت از دل ما یا
و در نهایت دل حجاب دیدار است نظم زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش ٭ دل نیز حجاب بود برداز پیش

وانتم و شما نیز بدانید که شما الیه تحشرون بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود واتقوا و بپرهیزید
فتنة از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند منکم خاصة از شما خاصه
یعنی نه مخصوص بایشان بود بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر فتنه برسید و آن بوقت افتراق کلمات
و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای
جون عقوبت شدید العقاب سخت عقوبتست بر کسی که مرتکب ظلم او متعدی بغیر او باشد واذکروا و یاد کنید
ای مهاجران اذ انتم قلیل آنگاه که شما اندک بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض در زمین مکه پیش از
هجرت تخافون میترسیدند ان یتخطفکم الناس آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که کافران مکه بیرون
آیند مشرکان بر شما تاختن آرند فآویکم پس جای داد خدای شما را در مدینه وایدکم و تقویت کرد شما را
بنصره بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه در بدر ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات
از غنایم یا پاکیزه که بامم پیشین حلال نبود لعلکم تشکرون تا شاید که سپاس داری کنید برین نعتها
امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشنیدندی و با قشاء
آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه این آیت فرستاد که
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدای و رسول و در اظهار
اسرار او و قولی آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو لبابه را رضی الله عنه بحصار بنی قریظه فرستاد
و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشورت نمود گفتند محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت
اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر
صلی الله علیه و سلم آمد و خود را بر ستون بست تا وقتی که توبه وی رقم قبول یافت و این آیة نازل شد که نه
اند خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وتخونوا اماناتکم و خیانت مکنید
در امانتها که میان یکدیگر دارید وانتم تعلمون و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا میشناسید که ضبط
امانت بر شما واجبست واعلموا و بدانید انما اموالکم آنکه مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة محنتی
اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس بر آیند که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع بر اثم ندارد احمد انطاکی
قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را فتنه گفته تا از فتنه بیکسو رویم و ما پیوسته آن فتنه را
زیاده میخواهیم نظم جان و پیر که در بند مال و فرزند ٭ نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وان الله
و بدانید آنکه خدای عنده نزد اوست اجر عظیم مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و اولاد
یا ایها الذین آمنوا ای گروه باور دارندگان ان تتقوا الله اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید
یجعل لکم سازد برای شما یعنی بدهد شما را فرقانا نصرتی که بدان جدا شود محق از مبطل یا هدایتی در
دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محذورات
یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد در بحر آورده که حق
سبحانه بسبب تقوی اضافه کند بر شما یا سر ایجلال خود بعض کمال انوار جمال خود تا فرق کنید میان
حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ وستا یعنی او و جنان معلوم میشود
که حق را سبحانه و تعالی وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال فعل او در افعال حق فانی شد

باشد و صفت او در صفات حق مستهلك گشته **نظم** گم شده چون سایه اندر آفتاب
با جوی کل در اجزای کلاب وَیُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و درگذارد از شما سَیِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَیَغْفِرْ
لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت
هجرت شد و صحابه بعزم مدینه فرمودند و بجز ابو بکر و علی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماند قریش
ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمد و در باب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را بر آورد و از روزنه
آب و نان بوی میداد تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت اگر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران او را
انصار گفته اند بتیغها شهر بند در بین شهر بسیار ند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند دیگری
گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت هر جا برود در بیم فریفته او میشوند
جمعی را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله کند ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش جوانی از ایشان
یك کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منقسم گردد بنو هاشم با تمام قبایل محاربه
نتوانند نمود بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد
که در آن شب حضرت را بقتل رسانند جبرئیل علیه السلم خبر آورد و آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه
علی را کرم الله وجهه برفراش خود بجا بماند و با صدیق رضی الله عنه بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر
خود را از آن نعمة یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ یَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِینَ كَفَرُوا آنانکه
بگرویده اند لِیُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا أَوْ یَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیرهای مختلف أَوْ یُخْرِجُوكَ یا بیرون
کنند ترا از مکه وَیَمْكُرُونَ و ایشان بدسگالند وَیَمْكُرُ اللّٰهُ و جزا میدهد ایشانرا خدای بر مکر ایشان
وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاكِرِینَ و خدای بهترین جزا دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست که مکر ایشان را بدیشان
رد میکند و ایشانرا در چاهی که برای دیگران کنده اند در افکند **نظم** هر که در راه کسی چاهی کند
خویش را آخر در آن چاه افکند آورده اند که نضر بن الحارث لعنة الله بلاد فارس بتجارت آمده بود قصه
رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته با خود بمکه برد و گفت اینك افسانه آورده ام شیرین تر از افسانه
که محمد برما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر نضر و
متابعان او آیَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر
خواهیم لَقُلْنَا هر اینه بگوئیم مِثْلَ هٰذَا مانند این و این لاف و گزاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را
فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ و ایشان عاجز شدند پس غرض نضر این اظهار مکابره و عناد بود که میگفت من مثل این میگویم و
دیگر گفت إِنْ هٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ مگر قصه‌هایی که پیشینیان نوشته اند و من نیز از
قصص خاص بعد از استماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که وای بر تو این کلام الهی است
منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه ازین خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ
و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او با او متفق بودند که بار خدایا إِنْ كَانَ هٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ
الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزدیك تو فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا پس ببار بر ما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنگی
از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل باران دادی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ أَلِیمٍ عذابی سخت مهلك غرض این

دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا
اگر چه بدعا طلبند و استعجال میکنند وَأَنْتَ فِیهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری
شده که استیصال نکرده اند قومی را و پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ
اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی
در میان ایشان مستغفرانند یا اگر استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست و از مرتضی علی کرم الله وجهه
منقولست که در زمین دو امان بود یکی در رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبرست صلی الله علیه
وسلم و آنکه ماند استغفارست ای عزیز استغفار رافع ذنبست از ارتکاب و ثبات بلکه موجب محو ذنوب
اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد استغفروا الی غفرکم **نظم**
گفت حق کامرزش از من مطلب کان طلب عفو را باشد سبب از پی آن هر گناه ار بشنوی هست استغفار
تو تریاقی قوی وَمَا لَهُمْ و چیست ایشانرا و چه جایست أَلَّا یُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ اگر خدای عذاب نکند ایشانرا
وَهُمْ یَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از
مکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوا و نیستند ایشان أَوْلِیَاءَهُ متولیان امر مسجد رد قول کفارست که می گفتند
نحن ولاة الحرم ما بشکار بمصاحب اختیار هر حرم حق سبحانه فرمود که ایشان با وجود شرك ولایت
حرم را نشایند إِنْ أَوْلِیَاؤُهُ نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزگاران از شرك وَلٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ و لکن بیشتر ایشان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست بر سبیل بیدانند و عناد
کنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَیْتِ نزدیك خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر
زدن وَتَصْدِیَةً و دست بدست کوفتن عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند
و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی آنست که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
نماز میگذارد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و بدین تقدیر مراد از صلوة نماز ما مومنین باشد
فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیرست در روز بدر و حرق و زجرست در
دوزخ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه هستید که کفر میورزید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از
خروج اهل مکه بعزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یك از ایشان در روزی لشکر
را طعام دهند پس هشت ایشان نوبت نشده در روزی که کشته شدند حق سبحانه میفرماید که إِنَّ الَّذِینَ
كَفَرُوا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر یُنْفِقُونَ نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را و دشمن
محمد میکشتند و بکفار میدهند لِیَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ از راه خدای که
متابعت رسول و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار عرب مزد گرفت بر آنکه جنگ احد سوی
لشکری که بخود میآمدند با اصحاب آنکاروان که ابو سفیان آورد نبود و بضاعت خود که پنجاه هزار
مثقال طلا بود خرج لشکر کرده و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند
فَسَیُنْفِقُونَهَا پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَیْهِمْ
بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نا شده ثُمَّ یُغْلَبُونَ پس مغلوب
گردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن

والذین کفروا وآنانکه ثابت باشند بکفر الی جهنم بسوی دوزخ یحشرون رانده می‌شوند لیمیز
الله واین مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کرداند خدای الخبیث من الطیب ناپاك را که کافرست از پاك
که مؤمنست ویجعل الخبیث وجمع کند وبرهم افکند کافر را بعضه علی بعض برخی را بر برخی فیرکمه
جمیعا پس برهم جفسانده همه فیجعله فی جهنم پس درآرد همه را در دوزخ اولئك این گروه خبیث
یا مستحقان بد هم الخاسرون ایشانند زیان‌کاران دراحوال واموال خود قل للذین کفروا بگو یا محمد آنها
که کافرند چون ابوسفیان واصحاب او ان ینتهوا اکر باز ایستند از کفر وعداوت رسول یغفر لهم
بیامرزیده شود مر ایشان را ما قد سلف آنچه گذشت است از گناهان ایشان وان یعودوا واکر باز گردند
بمعادات ومقاتله پیغمبر فقد مضت پس بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت الهی در
پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند وباخر مستاصل گشتند که ایشان نیز همین چشم دارند
وقاتلوهم وکارزار کنید ای مؤمنان با اهل کفر حتی لا تکون تا وقتی که نباشد فتنة شرك یعنی مشرك
نماند از وثنی واهل کتاب ویکون الدین کله وباشد همه دین خالص که توحیدست یا پرستش لله
مر خدای را وبس فان انتهوا پس اکر باز ایستند از کفر آنجنان بایمان یا قبول جزیه فان الله پس بتحقیق
که خدای بما یعملون بانچه شما می‌کنید بصیر بیناست وبیناست آن عمل را جزا خواهد داد وان تولوا
واکر اعراض کنند از قبول حق واز حرب باز نا ایستند باك مدارید فاعلموا ان الله پس بدانید انکه
مولیکم ناصر ومددکار شماست نعم المولی نیك یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نکذارد
ونعم النصیر ونیك یاری دهنده ایست مؤمنان را بر مشرکان واعلموا وبدانید ای مؤمنان انما غنمتم
که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هر چه اسم شیء بران اطلاق توان کرد فان لله پس
بدرستی که مر خدای راست خمسه پنج یك آن وللرسول ومر رسول او را ولذی القربی ومر خویشان نزدیك
رسول را که بنی هاشم اند وبنی عبد المطلب والیتامی ویتیمان مسلمانان که فقیر باشند والمساکین ودرویشان
محتاج را از اهل اسلام وابن السبیل ومسافران مسلمانان را یعنی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برانند
که ذکر خدای برای تعظیم وتبرك است واز غنیمت چهار قسم برای مقاتلان ویك بخش منقسم به پنج قسم
شد برای رسول صلی الله علیه وسلم وچهار طایفه مذکوره معروف وحالا سهم رسول صلوات الله وسلامه
علیه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت ونزد امام
اعظم رحمه الله بوفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سهم ایشان وذوی القربی ساقط است وتمام بثلثه
باقی صرف کنند ونزد امام مالك رحمه الله تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید
وابو العالیه وربیع رحمهما الله متفرد ند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدا را
وقسمی مر پیغمبر را وچهار قسم چهار طایفه مذکوره را وقسمی که نامزد خدای تعالی است بعمارت خانه کعبه
عظمها الله وزینت آن صرف باید نمود ومحل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان وغیر ایشان در کتب فقهیه
است ومجاهدان ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا ورسول وطوایف مذکوره است پس بدیشان تسلیم کنید
وباقسام اربعه باقیه قناعت نمایند ان کنتم اکر هستید شما که از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده
اید بخدای وما انزلنا وبانچه فرو فرستادیم از آیات وملائکه بامداد فتح ونصرت علی عبدنا بر بندهٔ

تا که محاربت یوم الفرقان روز جدا که جدا شدن حق از باطل روز بود یوم التقی الجمعان روزی که روی بروی
آوردند دو گروه کافران ومسلمانان وآن روز جمعه بود هفدهم ماه رمضان در سنهٔ ثانیه از هجرت والله وخدای
علی کل شیء بر همه چیزی قدیر تواناست لاجرم مردم اندك را بر لشکر بسیار غالب ساخت اذ انتم یاد کنید
آنکه بودید شما بالعدوة الدنیا بکنارهٔ وادی نزدیکتر بمدینه ما بین ریکستانی بود که پای بزمین فرو میرفت وآب
نداشتید وهم وایشان یعنی دشمنان شما بودند بالعدوة القصوی بکنارهٔ وادی دورتر از مدینه وزمین ایشان
محکم بود وبر آب قادر بودند والرکب وسواران کاروان یعنی ابو سفیان واصحاب او بودند اسفل منکم
زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدیا از راه معروف شده بطریق معرفه غربت ساحل نمودند ولو
تواعدتم واکر وعده قتال بودی میان شما وقریشیان که در عدد وقوت بودند وشما از بسیار مردم
وکثرت اسلحهٔ ایشان خبر می‌یافتید لاختلفتم هر اینه خلاف میکردید فی المیعاد در وعدهٔ خود از
خوف ایشان چه شما اندك بودید وبی سلاح وایشان بسیار بودند ومسلح ولکن ولیکن خدای جمع
کرد میان شما وایشان بی میعادی لیقضی الله تا حکم کند خدای یا تمام سازد امرا کاری که آن کان مفعولا
بود کاین در علم او در سزاوار بود بانکه کرده شود وآن نصرت اولیاست وقهر اعدا لیهلك وبرای آنکه تا هلاك
شود من هلك هر که هلاك میشود عن بینة از حجت روشن تا یدویحیی وبزید من حی هر که بزید عن
بینة از حجت هویدا ومشهود یعنی واقعه بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده نموده اگر می‌میرد
واکر بزید او را محجتی وعذری نیست یا مراد از من هلك من حق اهل کفر واسلام مند یعنی صدور کفر و
اسلام بر حجتی واضحه است بعد که کافر گردد بطلان او روشن است وهر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت
او مقرر ومعین وان الله لسمیع وبدرستی که خدای شنواست مر اقوال مؤمن وکافر علیم داناست باحوال
ایشان در ترجمهٔ کشف مذکورست که کوهر شب افروز عقل را هر چه بخشد در حقهٔ سینهٔ دوستان بی
سازند ما آستین دشمنان نزد امی نیز نهند لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی
بدرقه نور عقل که از جانب عنایت وتوفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی میکردند واکر از طرف قهر
وخذلان استضائت پدید سبب احتلالات ابصار بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا

نظم
خنك آنکس که عقل رهبر اوست * هر دو عالم بطوع چاکر اوست * عقل کاه رهنمای حیله تست *
ای دو عقلت کان عقیله تست *

نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن شب که روز جنگ
بدر واقع بود در واقعه دید که لشکر قریش بغایت قلت وذلت ونا ویل زبود یکه دوستان غالب ودشمنان
مغلوب خواهند شد ومؤمنان بعد از استماع این رؤیا تعبیر آن بغایت مسرور وفرحان شدند وحق سبحانه
تذکار این نعمه میفرماید ومیکوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله ان که حین بنمود خدای ایشان را فی منامك
در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند وبوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند
ولو اراکهم واکر خدای بنمودی ایشان را کثیرا بسیاری وتو خبر دادی لفشلتم هر اینه بددل
میشدید ای اصحاب ولتنازعتم وهر اینه نزاع میکردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار
نمایم ولکن الله ولیکن خدای سلم سلامت داشته شما را از بددلی وتنازع باد مضرت آن انه علیم
بدرستی که او داناست بذات الصدور بانچه در سینهاست از جهات دیم وجزع وتسلیم واذ یریکموهم

وانرا یاد کنید ای صحابه که خدای بنمود شمارا ایشانرا چون ملاقات کردید إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ
در چشمهاء شما قَلِيلًا اندکی تا دل شما قوی شد بحرب ایشان حق سبحانه قریش را در دیدهاء مسلمانان
اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق رؤیاء حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده اند که ابن
مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء صفین باکسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن
باشند ان مرد گفت که نزدیک بصد نفر باشند وحال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَيُقَلِّلُكُمْ
فِي أَعْيُنِهِمْ و اندک گردانید شمارا نیز در چشمهاء دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از ان حسابی
برنداشتند و تهیه اسباب جنگ کما ینبغی نکردند نقلست که ابو جهل میگفت بسلاح با ایشان جنگ
مکنید بلکه بگیرید و رسنها بر بندید و چون بحرب مشغول شد حق سبحانه مؤمنانرا در نظر مشرکان
دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست
برایشان افتاد و این صورت از انست که بصر اگرچه بسی قلیل را کثیر و کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند
بود که قریب بهزار تن بیند و نزدیک بسیصد نفر را هزار و نهصد عدد و هر آینه قدرت کامله ربانی
بازداشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رؤیت لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا
تا براند خدای حکمی را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست بودنی در علم او وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدای
باز گردانیده شود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذَا لَقِيتُمْ چون به بینید فِئَةً گروهی را از کفار
که قصد حرب کنند با شما فَاثْبُتُوا پس بایستید و از مقاتله ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید
خدایرا كَثِيرًا یاد کردن بسیار بدل و زبان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا رستگار شوید که ظفر یابید بر اعدا گفته
اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعاء بد بر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم اللهم
اقطع دابرهم درین آیه تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدای باز ندارد نظم
تو بهر حال که باشی روز و شب * یکنفس غافل مباش از ذکر رب * در خوشی ذکر تو شکر نعمتست *
در بلاها التجا با حضرتست وَأَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدایرا وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر جهاد و ثبات
قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از مخالفت بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ
و برود دولت و قوت شما ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است
در هبوب و نفوذ و گفته اند اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه
نصرت نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و از ریح النصره میگویند و در حدیث آمده
که نصرت بالصبا وَاصْبِرُوا و شکیبائی کنید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست
بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها
و منزلهای خویش بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت
کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم
رجوع کردند ابو جهل گفت آنانکه ببدر رویم و بعیش و بخمر اشتغال نمائیم تا آوازه ابهت ما در احیاء
عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس خدای مؤمنانرا میفرماید که شما از راه
خود چون کفار بیرون میائید که ایشان عجب مینمودند و ریا میکنند وَيَصُدُّونَ و باز میداشتند مردمان را

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای آنچه میکنند مُحِيطٌ عالم است بر آنها جزا خواهد
داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیم که میان
ایشان بود اندیشناک شده خواستند که بازگردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر کنانه
بود بیامد با ایشان ملاقات نمود و گفت نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامن که از بنی کنانه ضرری
بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی
ببدر آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ
برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهاء ایشانرا در دشمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حمایت
سلمی آورده که قوت ایشانرا در نظر ایشان در آورد تا اعتماد بر آن کردند وَقَالَ و گفت ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ
هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَإِنِّي جَارٌ
لَكُمْ و بدرستیکه من فریاد رس و زینهار دهندهٔ شما ام از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنگام که بدیدند
هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَى عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و این عبارتست
از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که در روز بدر چون ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی
بفرار آورد و در آن محل دست او در دست حارث بن هشام بود و حارث گفت ای سراقه درچنین حالی
ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ من بیزارم مِنْكُمْ از شما
إِنِّي أَرَى بدرستی که من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان که بمدد مؤمنان می آیند
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای ابن عباس رضی الله عنه گفته که دروغ گفت آن دشمن
خدای نترسیدی کار او بدینجا رسیدی وَاللَّهُ و خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسی که از او
نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم
ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم بر همه را معلوم شد که
آن شیطان بوده که خود را در صورت سراقه نموده إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کنید چون گفتند منافقان
مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ و آنانکه در دلهای ایشانست مَرَضٌ شک و نفاق یعنی منافقان یا مشرکان و آن جمعی
اند که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند و در وقت
خروج قریش ببدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد با ایشان میل بدان نمایند چون بترک
هجرت نافرمانی کرده بودند و در درون بدر شامت آن بدیشان رسید و قلت مؤمنان مشاهده نموده گفتند غَرَّ
بمعنی فریفته است هَؤُلَاءِ این گروه مؤمنانرا دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری
آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را
باو گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کننده است که اهل
توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَى و اگر به بینی ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح آنانکه کافر
شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان که چون علی بن امیه و نبیه
و منبه ابنا الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرموده که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه
بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوهَهُمْ بر پیشانیهاء ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهاء

ایشان وَذُوقُوا ومیگفتند بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمهٔ عذاب دوزخ است هر اینه میدیدی
امر منکر و کار بس هول دیگر ملائکه میگفتند ذَلِكَ این ضرب و عقاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش
فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست
ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کند بلکه عین عدل است پس برای تسلیهٔ خاطر
رسالت صلوات الله وسلامه علیه میگوید عادت مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت تابعان
فرعون است با حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و همچون عادت آنها که پیش از فرعونیان
بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای خدای
یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود و یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس گرفت خدای ایشانرا یعنی
عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرت
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذَلِكَ این گرفتن و عقوبت پیشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب
آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبوده گرداننده و تبدیل دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی که انعام کرده باشد عَلَى
قَوْمٍ بر گروهی از بندگان حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ تا بگردانند آن حال را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن
تهدید قریش است که ایشان حال خود که بت پرستی و مردارخواری بود بعداوت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مؤمنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای
سَمِيعٌ شنواست سخنان ناهنجار مشرکانرا عَلِيمٌ دانا بعقاید باطلهٔ ایشان دیگر باره برای تأکید میفرماید
که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو طریقهٔ قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنها که پیش از ایشان
بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ
بگناهان ایشان و قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق کردانیدیم
در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از فرعونیان قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ
بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی
زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریشند چون
ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا کافران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و جدی
اضراب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانند که عهد بستی
با ایشان مِنْهُمْ از کفار یعنی ایشان بنو قریظه بودند که حضرت صلوات الله وسلامه علیه با ایشان معاهده
فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند در
تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول صلی الله علیه وسلم را یاری ندهند روز بدر
مشرکانرا بسلاح مدد کاری نمودند بعد از آن گفتند فراموش کردیم دیگر باره عهد بستند روز خندق
با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمیترسند از
عقوبت عهد فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشانرا فِي الْحَرْبِ در جنگ پس بمیدان کردان و متفرق سازان فَشَرِّدْ بِهِمْ
بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنانرا که از پس ایشان فرا ایستاده اند از اعدا یعنی چون بر ایشان دست یابی
چنان ازیشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو باز دارد لَعَلَّهُمْ باشد که آن رسندگان يَذَّكَّرُونَ

پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و ترسانی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن
عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال
ایشان که من عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشید عَلَى سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشانرا وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و نپندارند
آنهایی که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بعذاب یا مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد
یعنی باید که مپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمی کنند ما را از عذاب
خود حفص و لا یحسبن بغیبت میخواند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا و آماده
سازید ای مؤمنان لَهُمْ برای ناقضان عهد یا همه دشمنان بدین مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ
حرب که لشکر بدانها قوت یابد و عقبة بن عامر رضی الله عنه میفرماید که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی و بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیلست بر آنکه تیر و کمان قوی ترین
سلاحیست شیخ ابوالقاسم نصرآبادی فرموده قدس سره که در مایه گفته اند دقیق رمیست بلی بهجتر از اشد
امادی بیستم گوید بود رمی ظاهر بتیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در صحگاه از کمان خضوع و در سهام خطوط
از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی او و علی بن بکر باری قدس الله تعالی سره فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت
حق و واثق بودن بعنایت او **نظم** کاعتماد تو بر اسب و لشکر است و سلاح مرا است بر کرم دوست اعتماد تمام
گفته اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر
آماده کنید از اسبان بسته تُرْهِبُونَ تا بترسانید بِهِ بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدای را وَعَدُوَّكُمْ
و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُونِهِمْ جز کافران
مکه لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشانرا اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشانرا و ایشان بقول مفسران یهود بنو قریظه
یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که کفرهٔ جن چه صهیل اسب جن را میترساند وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه
میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقهٔ اسب يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب
وَإِنْ جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
متوکل بر خدای کن یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنوای
ما قال ایشانرا الْعَلِيمُ داناست بدروغ و راست ایشان اگر در مقام مکر باشند ترا آگاه داند و وبال مکر را بر ایشان
کار در جایگه فرموده وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند أَنْ يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند
فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری
کردن خود و فرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان مهاجر و انصار وَأَلَّفَ و پیوند داد و الفت داد
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بوده
و همواره بقتل و غارت هم دیگر اشتغال مینموده اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا بیکدیگر الفت داد
لَوْ أَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا هر آنچه در زمین است
از مال و متاع مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت

عداوة و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند ولکن الله ولیکن خدای بحکمت بالغهٔ خود الف بینهم
ایقاع الفت کرد میان ایشان انه عزیز بدرستی که او قادر و غالبست هر چه خواهد بکند حکیم داناست بحکمة
آنچه می‌کند یا ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله بسنده است ترا خدای ومن اتبعک و آنانکه پیروی تو کرده‌اند من
المؤمنین از گروه گروندگان این آیت در غزوه بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
و تسلیهٔ خاطر صحابه رضی الله عنهم و گفته‌اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
ایمان آورده بودند چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه
نازل گشت و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که سبب نزول این آیه اسلام فاروقست رضی الله عنه و برین تقدیر
آیه مکی باشد یا ایها النبی ای پیغمبر قدر اجر کننده حرض المؤمنین تحریص کن مؤمنان را یعنی برانگیزان
و گرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرون بیست تن
صابرون صبر کننده در معرکهٔ قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی امرست
یعنی باید که یکی از شما در مقابل ده تن از دشمنان شکیبائی ورزند و فرار نکنند وان یکن منکم و اگر باشد از شما
مائة صد تن یغلبوا الفا غالب شوند بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت
شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند و بروز قیامت [illegible]
لاجرم از نجات و درجات غافل باشند در مقاتله قوت ثبات و شکیبائی مؤمنان ندارند بعد از مدتی
این آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان دشوار آمد حق سبحانه این آیت را منسوخ کرد و
فرمود که الان اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خفف الله سبک کرد خدای عنکم از شما وعلم
و دانست ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة
صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن و این شرط نیز بمعنی امرست یعنی یکی از شما باید
که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وان یکن منکم و اگر بود از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند
بر دو هزار باذن الله بامر خدای و رای او والله مع الصابرین و خدای با صابرانست باعانت و مددکاری
پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر نظم صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند صبر کنای
دل که بعد از آن ظفر آید ۰ از چمن صبر درخت مراد که دهی باغ شود سبز و شاخ گل بیار آرد ۰ آورده اند که روز
بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با اکابر صحابه مشورت
نمود و از قوم مهاجر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تو اند اگر
بعد طاعت و استطاعت فدا بدهند باشد که روزی بدولت هدایت برسند و حال اصحاب مدد مسلمانان زیاد
شود فاروق گفت یا رسول الله ایشان ترا تکذیب کردند همه را بفرمای تا گردن بزنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا
مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه رضی الله عنه و اصحاب که سعد بن معاذ رضی الله عنه
فرمود که اشارت کن تا این اسیران را بآتش بسوزند پس حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بقول
صدیق میل نموده فدیه مقرر فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که ما کان نسزد و نشاید للنبی ان یکون له
پیغمبری که باشد له اسری مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرند حتی یثخن تا آنگاه که بکشد بسیار ایشانرا
فی الارض در زمین چه این صورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است

تریدون میخواهید شما عرض الدنیا خواسته دنیا که عرض سریع الزوالست والله و خدای یرید الآخرة میخواهد
برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لا یزالست والله عزیز و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد
حکیم داناست در آنچه با بندگان کند لولا کتاب اگر نبودی حکمی و فرمانی من الله از خدای سبق پیشی گرفته است
و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مؤاخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نکند
یا غنایم بر شما حلال سازد لمسکم هر آینه میرسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرا گرفتید از فدا عذاب
عظیم عذاب بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که اگر عذاب فرود
آمدی غیر عمر و سعد رضی الله عنهما از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه
باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم دست باز کشیدند این آیت آمد که فکلوا پس بخورید مما
غنمتم آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله و بترسید
از خدای در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رحیم مهربانست
که غنیمة بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم عباس را رضی الله عنه که از جمله اسیران بود بادای فدای نفس خود و دو برادر زادهٔ او عقیل بن ابی
طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبة بن عمرو تکلیف کرد عباس گفت ای محمد و امیداری که عم تو
بخواستاری درویش وار در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که کو آن زرها که بوقت خروج از مکه بام الفضل دادی و چنین و چنین
گفتی عباس گفت ای محمد من این سخن را نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که خدای من پیغام فرستاد
عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فداء خود و سه کس دیگر بداد و این آیه آمد که
یا ایها النبی ای پیغمبر قل بگو لمن فی ایدیکم مر آنکسان را که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم
الله اگر داند خدای و پیدا کند فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکوئی از ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را
بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که بجای فدا داده اید ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله
غفور رحیم و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده مهربانست که شما را توفیق اسلام
داده آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه گرفته اند
بمن دهد بدین وعده وفا کرد چه حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت میکند و سقایت
زمزم نیز بمن داد که از همه اموال اهل مکه دوست میدارم و وعده دوم مغفرتست و امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید
و هیچ یامن نتیجه در وعده کریم خلاف نیست نظم خلاف در وعده محال است کریم را آیه لئیم اگر نکند وعده ما نه
وان یریدوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین
فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدای من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای ترا قادر
داد بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن گرداند والله علیم
و خدای داناست بحال بندگان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه
ایمان آوردند وهاجروا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهاء خود وجاهدوا و جهاد کردند باموالهم
بمالهای خود که در سلاح و نفقهٔ محتاجان صرف نمودند وانفسهم و بنفسهاء خویش که مباشر قتال شدند

فی سبیل الله در راه خدای وایشان قوم مهاجرند والذین آووا وآنانکه جای دادند مهاجران را ونصروا ونصرت
کردند حضرت رسول را صلی الله وسلم مراد گروه انصارند اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض
دوستان بعضی دیگرند ودوستی در میراث در مبداء کار حکم بوده که مهاجر وانصار بسبب هجرت ونصرت از
یکدیگر میراث گیرند والذین آمنوا وآنانکه ایمان آوردند ولم یهاجروا وهجرت نکردند ما لکم نیست شما را من
ولایتهم از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم واگر
مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان ایشان وکفار مقاتله افتد از
شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما واجبست یاری گروه ایشان الا علی قوم مگر بر گروه مشرکان که باشد
بینکم وبینهم میان شما وایشان میثاق عهدی وپیمانی یعنی نقض عهود معاهده مکنید والله بما تعملون
بصیر وخدای بانچه شما می کنید از وفاء عهد ونقض آن بصیر بیناست والذین کفروا وآنان که کافر شدند
بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در مظاهرت ومعاونت الا تفعلوه واگر نکنید آنرا که
فرمودیم از پیوستگی با یکدیگر وتعاون ودوستی تکن فتنة حاصل شود فتنه وجه فتنه فی الارض
در زمین وفساد کبیر وفسادی بزرگ در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند وهم را یاری
نکنند مهم ایشان روی بخمول نهد واهل کفر ظاهر کنند وفسادی وفتنه از این بزرگتر نتواند بود
بعد از تعاون وتوارث مهاجر وانصار خبر داد وبترک آن تهدید فرموده دیگر باره از جزاء هجرت ونصرت
ایشان خبر میدهد میفرماید که والذین آمنوا وآنانکه بگرویدند بخدا ورسول وهاجروا وهجرت نمودند وجاهدوا
وجهاد کردند فی سبیل الله در راه خدای والذین آووا وآنانکه بعد از تصدیق وتسلیم جای دادند اهل هجرت را
ونصروا ویاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان اولئک آن گروه هم المومنون ایشانند مومنان حقا براستی
لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش از خدای ورزق کریم وروزی نیکو نه رنج ومنت والذین آمنوا وآنانکه ایمان
آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه وهاجروا وهجرت کردند چون ابو بصیر وابو جندل وغیر ایشان وجاهدوا
وجهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک پس آن گروه منکم از جمله شمااند یعنی لاحقان با شما
یکی اند در ایمان وهجرت وجهاد واولوا الارحام وخداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی
ببعض سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ
توارث آن جماعتست که بسبب هجرت ونصرت میراث می گرفتند ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه
چیزها از مواریث با حکمت در اعتبار نسبت وهجرت ونصرت اولا واعتبار رحم وقرابت ثانیا
علیم داناست کسی را بوجه چون وچرا نرسد در احکام درست چون وچرا در افعال او چگونه خد

سورة التوبة مدنیة

واین سوره را برائت وفاضحه ومخزیه ومقشقشه وسورة العذاب نیز گویند وترک تسمیه در وی بجهت
آنست که بسم الله سبب امانست واین سوره برای رفع امان نازل شده وگفته اند که صحابه رضی الله عنهم اختلاف
کرده اند در آنکه انفال وتوبه یک سوره اند که متمم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین

گذاشتند وبسم الله ننوشتند وهر دو سوره را قرینتین گفته اند ودر ترجمه اسباب نقل از بستان فقیه
ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ بعضی از ذی النورین روایه کرده اند که کاتب خاتمه سورة
الانفال وفاتحه برائة من الله می بودم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میان این دو سوره املاء تسمیه
نفرموده آورده اند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواست این آیات را او ایل بود
بما ابو بکر صدیق رضی الله عنه را داد وامیر حاج ساخت وفرمود که با اهل موسم خواند وبعد بود نبوت از
رفتن صدیق مرتضی علی را رضی الله عنهما طلب فرمود وبر ناقة عضباء سوار ساخت واز عقب ابو بکر فرستاد
وامر کرد که آیات را ازوی گرفته خود قراءت کند وچون از این حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل آمد
وگفت اداء این پیغام نکند مگر تو یا کسی از تو باشد پس علی با ابو بکر رضی الله عنهما لاحق شد ودر روز ترویه
صدیق رضی الله عنه خطبه خواند ومردم را تعلیم مناسک فرمود ودر روز نحر علی کرم الله وجهه نزدیک
جمره عقبه این آیات را با اهل موسم خواند براءة این بیزاریست من الله از خدای ورسوله وافرستاده او الی
الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان من المشرکین از مشرکان آورده اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود همه قومی را تا وقتی معین مثل ایشان بنی
ضمره وبنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه آیة فرستاد که متضمن اشعار است بفسخ عهد ونقض عقد
مشرکانرا یعنی جانب ایشان عهد خدا ورسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا نقض عهد کرد بر ایشان وحکم
شد که ای سید بگوی ایشانرا فسیحوا پس سیر کنید فی الارض در زمین یعنی بیایید وبروید ایمن از تعرض مسلمانان
اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر که تبلیغ است تا دهم ربیع الاخر قولی آنست که ابتدا از اول شوال گرفته اند
پس مدت آن تا آخر محرم است امام ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار
ماه کمتر بود وآنان برخی بیشتر از آنکه اجل ایشان کمتر بود مهلت داد تا چهار ماه تا در کار خود فکری کنند وآنانرا که
بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند وآنانرا که عهد نشکسته بود ایشانرا تا انقضاء
مدت ایشان امان داد وآنکه را معهد اکنت واعلموا وبدانید انکم که شما غیر معجزی الله نیایند که عاجز
کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وان الله وان را نیز بدانید که خدای مخزی
الکافرین رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن ودر عقبی بسوختن واذان واعلام است واگاه ساختن
من الله ورسوله از خدای ورسول او الی الناس بسوی عرب یوم الحج الاکبر در روز حج بزرگ یعنی عید نحر که
تمام حج ومعظم افعال آن چون طواف ونحر وحلق ورمی در وی هست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب
موافق افتاده بود با آن روز یا دران روز عزت مسلمانان وخواری کافران ظاهر شد وبر هر تقدیر مضمون
اعلام کدامست ان الله آنکه خدای بریء بیزارست من المشرکین از کافران وعهود ایشان ورسوله
وپیغمبر او نیز بیزارست فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر وغدر فهو خیر لکم پس آن بازگشت بهتر
باشد شما را از اقامت بر آن وان تولیتم واگر باز گردید بتوبه وترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید
آنکه شما غیر معجزی الله نه عاجز کنندگانید خدا را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا او را بستیزید وبشر الذین کفروا
وبجای بشارت بیم کن کافرانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت وچون حکم عهود کافران فرموده بنی
ضمره وبنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند ونقض عهد ننموده بودند میگوید الا الذین آنانکه

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عهد كرديد با ايشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرك آورندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ايشان كم نكردند شَيْئًا
چيزى از عهدهاى شما يعنى نشكستند پيمان شما را وَلَمْ يُظَاهِرُوا ويارى ومعاونت نكردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما
فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام كنيد بسوى ايشان عَهْدَهُمْ عهد ايشان را إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدتى كه مقرر شده و ايشانرا چون
ناكثان بچهار ماه وبس مهلت مدهيد إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست ميدارد متقيانرا و از
جملهٔ تقوى وفا بعهد است وتمام شرايط آن شيخ نصرآبادى فرموده كه متقى را چهار نشانست حفظ الحدود وبذل
المجهود والوفا بالعهود والقناعة بالموجود وبرين وجه ترجمه يافته است نظم متقى را بود چهار نشان
حفظ احكام شرع اول آن * ثانيا آنچه دست رس باشد * بذل آن ره ز بى كسان باشد * عهد با او وفا كند پيوند
هر چه باشد بدان شود خرسند چون حكم معاهدان مشرك مبين شد در باب مشركان غير معاهد ميفرمايد
فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههاى حرام يعنى بيست روز ذى الحجه وتمام محرم و قولى آنست
كه آيه در شان معاهدان نازل شده واشهر حرم چهار ماه مذكور است و حرم باعتبار تغليب گفت كه ذى
الحجه ومحرم درو است با آنكه حرام بود درين چهار ماه تعرض كفار معاهد و بقولى كه از زمان نزول سوره گيرند
از وقت تبليغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماههاى حرام است اعنى ذى القعده وذى الحجه ومحرم و بهر تقدير
چون اين ماهها منقضى گردد فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ پس بكشيد مشركان را كه عهد نكرده ايد با ايشان يا عهد
شما را شكسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا كه يابيد در حل وحرم وَخُذُوهُمْ وبگيريد ايشانرا باسيرى وَاحْصُرُوهُمْ
باز داريد ايشان از طواف مسجد الحرام وَاقْعُدُوا لَهُمْ وبنشينيد براه ايشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر مترصدى يعنى بسته
گردانيد بر ايشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد وقرى فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از شرك بايمان وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ وبپاى دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ وبدهند زكوة اموال خود را و از اين هر دو عمل تصديق ايشان روشن
شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالى كنيد راه ايشانرا يعنى دست بداريد از ايشان و راه دهيد تا هر جا خواهند روند
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستى كه خداى آمرزنده است مر گناهان گذشته ايشانرا رَحِيمٌ مهربانست بداده ثواب بى
حساب بديشان وَإِنْ أَحَدٌ واگر يكى مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشركان كه تعرض ايشان ميبايد كرد بعد از انقضاء اشهر
حرم اسْتَجَارَكَ زينهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس ايمن ساز او را و زينهار ده حَتَّىٰ يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ
سخن خدا را كه قرآنست ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نيارد برسان او را مَأْمَنَهُ بجائى كه موضع امن اوست وبعد از آن با او قتال
نماى ذَٰلِكَ اين امان دادن بِأَنَّهُمْ سبب آنست كه ايشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهى اند كه نميدانند خدا را وسخن او نشنوده اند
پس امان بايد تا بشنوند و در آن تدبر و تفكر نمايند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعنى انكار است و استبعاد
يعنى نيست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مر مشركان را عهدى عِنْدَ اللَّهِ نزديك خداى وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزديك
رسول او بعد از ظهور اسلام وامتياز ميان حق وباطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان كه عهد بسته اند با ايشان
يعنى بنى كنانه كه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم عهد بسته بود با ايشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزديك مسجد
حرام يعنى در حديبيه كه قريب است بمكه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام كه ايشان استقامت ورزند بر عهد
خود لَكُمْ براى شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما مستقيم باشيد به پيمان لَهُمْ براى ايشان إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى
يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست ميدارد پرهيزكاران را كه بر عهد و پيمان استقامت ورزند كَيْفَ چگونه باشد
به عهد مشركان وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال آنكه اگر ايشان ظفر يابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه ندارند در

شما إِلًّا حق قرابت وَلَا ذِمَّةً و نه وفاى عهدى يُرْضُونَكُمْ خشنود ميگردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهاى خويش يعنى
وعده ميدهند بايمان وطاعت يا سخنان شيرين ميگويند وَتَأْبَىٰ و سر باز ميزنند قُلُوبُهُمْ دلهاى ايشان از آنچه
بزبان ميگويند يعنى دل ايشان با زبان يكى نيست نظم دل بخيال خود و زبان در اداء عقلاى من غلام آنكه دلش
با زبان يكيست وَأَكْثَرُهُمْ و بيشترى از ايشان فَاسِقُونَ بيرون از اندازهٔ دايرهٔ فرمان يا سر كشنده از قبول ايمان
واند كه ايشان بسبب بد نامى از نقض عهد تحرز مينمايند اشْتَرَوْا بدل كردند و بر گزيدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن
ثَمَنًا قَلِيلًا چيزى كم بهاء اندك را از متاع دنيا ابو سفيان بعضى از مشركان را بتطعيم طعام دعوت كرده براى آنكه
اهل ايمان جمع كرد ايشان تكذيب قرآن نموده و در طمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض
كردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت خداى يا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خداى إِنَّهُمْ بدرستى كه ايشان سَاءَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد كاريست كه مى كنند قولى آنست كه مراد از اين قوم يهودند كه عهد پيغمبر صلى الله عليه
وسلم شكستند و آيات توريه را باندك چيزى فروختند و مردم را از متابعت دين اسلام منع ميكردند لَا
يَرْقُبُونَ نگاه نميدارند يهود با آنكه قصاص عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هيچ مومنى إِلًّا قرابة يا سوگند وَلَا
ذِمَّةً و نه عهد وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ و آن گروه از حد در گذرندگان اند در شرارت و طغيان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز
گردند از كفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپاى دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ وبدهند زكوة را فَإِخْوَانُكُمْ پس ايشان برادران
شما اند فِي الدِّينِ در دين اسلام ايشانراست آنچه شما راست و بر ايشانست آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بيان
كنيم اينها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ براى گروهى كه فهم كنند و در آن تفكر نمايند وَإِنْ نَكَثُوا و اگر بشكنند مشركان
أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پيمانهاى خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنكه عهد كنند با شما وَطَعَنُوا و طعن كنند فِي دِينِكُمْ
در دين شما و عيب جويند در احكام اسلام فَقَاتِلُوا پس بكشيد أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پيشوايان كفر و سرداران
اهل شرك را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستى كه ايشانرا عهد و پيمان نيست در حقيقت كه اگر پيمان ايشان درست
بودى نشكستندى پس ناچار بايد كه مقاتله كنيد با ايشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شايد كه ايشان باز ايستند از شرك
يا طعن در دين أَلَا تُقَاتِلُونَ آيا كارزار نميكنيد قَوْمًا نَكَثُوا با گروهى كه بشكستند أَيْمَانَهُمْ پيمانهائى كه با شما بسته بودند
در حديبيه و يكى از عهدها ميان پيغمبر صلى الله عليه وسلم و قريش آن بود كه حلفاء يكديگر را نيازارند و
قتال ايشان با يكديگر مظاهره نكنند قريش بنى بكر را كه حلفاء ايشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا
با بنى خزاعه كه حلفاء رسول بودند صلوات الله وسلامه عليه جنگ كردند يا مراد ناكثين عهود يهود بنى
قريظه اند كه در روز احزاب ابو سفيان وقوم او را مدد كارى كردند وَهَمُّوا و قصد كردند مشركان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ
بيرون كردن رسول صلى الله عليه وسلم از مكه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در بدايت
آمده كه قريش در حديبيه قصد آن كردند كه رسول را صلى الله عليه وسلم جهت اداء عمره بمكه راه دهند و قبل
از اتمام قواعد آن بجهت استخفاف آنكه او را اخراج كنند و بقول ثانى كه مراد يهودند قصد اخراج آنحضرت
نمودند از مدينه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست كه ايشان ابتدا كردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ
آيا شما ميترسيد از محاربه و كارزار با ايشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خداى سزاوارترست أَنْ تَخْشَوْهُ بآنكه بترسيد
از عقاب وى در ترك قتال كفار پس بسبب ايشان اشتغال كنيد إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستيد باور دارندگان
بعقوبة الهى در ترك مامور به قَاتِلُوهُمْ كارزار كنيد با مشركان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا خداى عذاب كند ايشانرا بِأَيْدِيكُمْ

بدستهاء شما یعنی بشمشیرها، شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ ورسوا سازد شان بمقهوریه ومغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ
عَلَيْهِمْ ونصرت دهد شما را برایشان وَيَشْفِ وشفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهاء گروهی را از مؤمنان
یعنی بنی خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده ایمان آورده بودند از مشرکان ایذاء بسیار یافته وچون شکایة بعرض
رسول صلی الله علیه وسلم رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ وببرد خدای بنصرت
شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای ایشان را که بواسطه از کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ وتوبه دهد خدای ویاری
کرداند بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ برهرکه خواهد حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبه بعضی کفار وآن واقع
شد چنانچه ابو سفیان وعکرمه بن ابی جهل وسهیل بن عمرو وغیر ایشان ایمان آوردند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای
داناست بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ ایا می پندارید ای مؤمنان که قتال کفار
را کاره بید وگفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا انکه شما را بگذارند برین که
هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ ونه بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا آنان که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا ونه
بگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلَا رَسُولِهِ وبجز فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وبجز مؤمنان وَلِيجَةً دوست نهانی
که افشاء اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت وخدای از تمامی
وعلم دوستی با مشرکان نادیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ وخدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما می کنید وغرض شما از عملها
وی را معلوم است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان وی را بشرک وقطع رحم سرزنش
کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگویند ونه از محاسن ما یاد نمی کنید مرتضی علی رضی الله عنه فرمود
که شما را چه چیزست که از ان جمله محاسن توان شمرد عباس گفت رضی الله عنه ما بعمارة مسجد الحرام
قیام می نماییم وخانه کعبه را تعظیم میکنیم وحاجیان را شربت میدهیم واسیران را از بند میرهانیم این آیات
نازل شد که مَا كَانَ نسزد وروا نباشد لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا انکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای
خدای را گفته اند مسجد حرام را وبلفظ جمع یاد کرد زیراکه قبله مساجدست پس کانه عامر او عامر جمیع
مساجد باشد ومشرکان را از عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ برنفسهای
خویش بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است وتکذیب سید انام علیه افضل الصلوة والسلام یعنی نشاید جمع
کردن میان دو امر متخالف که عمارت بیت خواست وعبادت غیر او أُولَٰئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه وباطل
شده است بواسطه شرک أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد وسقایه حاج وَفِي النَّارِ
ودر آتش دوزخ هُمْ خَالِدُونَ ایشان جاویدانند بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسَاجِدَ اللَّهِ
مسجدهاء خدای را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکسی که بگرویده باشد بخدای وایمان تمام نیست بخدای الا با ایمان برسول
وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وبپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ وداده باشد
زکوة را وَلَمْ يَخْشَ ونترسیده باشد در امور دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس آن گروه شاید
أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع توقع
مشرکانست یعنی اقتداء آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه وعملیه را دایر بهشت میان بیم وامید پس حال
انها که از کل الوجوه ناقص اند پیداست که چه خواهد بود نظم جائی که شیر مردان در معرض عتابند
روباه سیرتان را بنجاح تاب باشد * ودیگر منع مؤمنانست از اعتماد باعمال خویش وبدان اعتماد نمودن

هرکه بعمل مغرورست از فیض ازل مهجورست نظم مباش غره بعلم وعمل که شد ابلیس * بدین سبب ز در بارگاه
آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبید زبیب واعسل وسویق میدادند ودر زمان آن
حضرت صلی الله علیه وسلم آن منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت ومتصدی عمارت مسجد الحرام شیبة
بن طلحة حجبی بود روزی این هردو با مرتضی علی رضی الله عنه مقام مفاخرت درآمدند عباس بسقایه وشیبه
بعمارت مباهات مینمودند وعلی رضی الله عنه باسلام وجهاد مفتخر می بود حق سبحانه تصدیق علی رضی
الله عنه آیت فرستاد که أَجَعَلْتُمْ آیا میدارید سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وارباب عمارت مسجد الحرام را كَمَنْ آمَنَ همچون آنکس که ایمان آورده است بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز
اخر وَجَاهَدَ وجهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای وَاللَّهُ وخدای لَا يَهْدِي راه ننماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کردند الَّذِينَ
آمَنُوا آنان که بگرویدند بخدای وبانچه آمده است از نزدیک خدای وَهَاجَرُوا وهجرت کردند از دیار خود
وَجَاهَدُوا وجهاد کردند مشرکان را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالهای خود بمجاهدان و
تهیه اسباب قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ ودر باختن نفسهای خود در معارک حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگ ترند از روی
درجه یعنی بلندمرتبه ترند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج وعمارت مسجد کنند وجامع این
صفات نباشند وَأُولَٰئِكَ وآن گروه که مستجمع این کمالاتند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بامانی درجات
يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمت فایض از وی برایشان وَرِضْوَانٍ
وخشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ وببوستانها که لَهُمْ فِيهَا نعمت دایم بی انقطاع در ... مر ایشانراست
آنکه زبان تعریف باره توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ در حالتی که این گروه جاوید باشند فِيهَا در آن
بوستانها أَبَدًا همیشه تأکید خلودست اهل بمکث طویل تفسیر نمایند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ
نزدیک وست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب آن حقیر باشد وجه نعت بهشت برحمة ورضوان
ونعیم جنان در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیانست ورضوان برای مطیعان وجنت برای کافه
مؤمنان رحمه را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هرچند گناه عظیم
بود رحمة از آن اعظم است نظم کنه ما بود برون زشمار * عفوت افزونتر از گناه همه * قطرهٔ را بر
رحمة تو برابرست * شستن نامهٔ سیاه همه * آورده اند که چون حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت مینمودند وترک خان ومان از بر
محبت دین ودنیا ومصاحبت خویش برتریح میدادند وجمعی دیگر را باما واقربا وعیال واطفال
سوگند داده بزاری تمام سکون وآرام در منزل ومقام التماس میکردند وایشان از رقت جنسیت بوند وشفقت
بیتند ... مانع هجرت شد این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا
فرا مگیرید آبَاءَكُمْ پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ وبرادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را بدوستی
مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان وشما را از هجرت باز دارند
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ وهرکه از شما ایشان را دوست دارد یعنی بر عمل ایشان بپسندد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه
دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی را

با مؤمنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متعلقان از هجرت گفتند که حالا ما در میان
قبایل عرب و عشایر خود بوده به معاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم
بضرورت قطع بدو و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی کس و بی مال بمانیم آیت دیگر آید که قُلْ بگو
ای محمد مر آنکسان مهجرت را إِنْ كَانَ اگر هست آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ و برادران
شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالها که آنرا کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ
و بازرگانی که میترسید كَسَادَهَا از ناروائی آن وَمَسَاكِنُ و مسکنها که از نزاهت تَرْضَوْنَهَا می پسندید آنرا
أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوستتر بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی دوستتر میدارید
مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم
دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ عقوبة خود را عاجل و آجل وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي توفیق هدایت
ندهد الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروه بیرون رفتگان از حد فرمان در این آیت تهدید عظیم و توبیخ بزرگ است قول
بعضی آنکه تفسیر راجع است مانکه از این آیت رایحه نا امیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء
الله در آن مقام اند که دین خود را با اموال و ازواج و عشایر دوست نمیدارند و محظوظ دنیوی را بر آن اختیار
میکنند ای عزیز مرد می باید که ابراهیم وار دعوی انهم عدو کون بکند فانهم عدو لي الا رب العالمين مال را بدل
مهمان مفرق و ندر را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد **نظم**
آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ٭ فرزند و عیال و خان و مان را چه کند ٭ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرموده است لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین از حضرت شیخ الاسلام
قدس سره منقولست که احمد یحیی در دمشق روزی پیش مادر و پدر نشسته قصه قربان کردن اسمعیل علیه
السلام و قربان با ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا بخدای کردیم احمد برخاست
و گفت الهی اکنون بحق تو ندارم و روی بکعبه کرد بعد از آنکه بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت
والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادر جواب داد که من علی الباب قال
انا احمد ابنک مادرش گفت پیش از این ما را فرزندی بود او را در راه خدا کردیم احمد محمود را با ما چه کار
نظم ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم ٭ جان را اسیر بند بلای تو کرده ایم ٭ ما کرده ایم ترک خود و هر که دون
وینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فِي
مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ
بنی قریظه و وقعه احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در مواطن روز حنین
و آن وادی است میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف
محاربه نمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید با دوازده هزار یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار
هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت فمن تغلب الیوم من قلة امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت
سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسید خوش نیامد و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام
آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مؤمنان میدهد که شما را یاری داد در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون شگفت

آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را
از صولت دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که
داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بدشمن کردید و برگشتید از حرب مُدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید
آورده اند که تمام لشکر منهزم شدند با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چهار کس ماندند علی و عباس
و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله مسعود رضی الله عنهم و حضرت در آن روز بر استری سوار بود چون
دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمام روی بآنحضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی
بدشمن حمله می آوردند و می گفتند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام
استر گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت بیاس دشمن در آید و از این صورت بر کمال شجاعت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم استدلال می توان کرد که دیگران رو بدند در معرکه حرب که فرموده بی یار و مدد کار تیغ
حرب کفار کشیده نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رضی الله عنه آنحضرت را نگذاشت که
محاربه نماید حضرت فرمود که اصحاب را بآواز خوان عباس مردی بلند آواز بود ندا کرد یا عباد الله هنا
رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم آواز عباس باز گشتند و جمعی که
عدد ایشان بصد میرسید بملازمت حضرت پیوسته بر ایشان حمله کافران شدند و حضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود الان حمی الوطیس و بتدارک دعاء موسی علیه السلام در رو تعلق بجهنم تا بود که اللهم لک الحمد
والیک المشتکی وانت المستعان ملهم شده از استر فرود آمد و بر حسب آن مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین
برداشت یا از دارد طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار دو یخت و فرمود که انهزموا و رب محمد بقدرت
ربانی که هیچکس نبود از عادی الا چشم و دهان او از آن خاک پر شد و شکست بر دشمن افتاده دلهای مؤمنان
بیارامید کما قال الله تعالی ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمة خود را که سبب سکون و آرام
قلوبست عَلَى رَسُولِهِ بر فرستاده خود تا بتنها داعیه حرب نمود و آنکه شتا عبا اندیشه فرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
و بر مؤمنان تا بندا عباس رضی الله عنه باز گشتند وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا
ندیدید شما ایشان را ما کفار میدیدند و آنها ملایکه بودند با جامهای سفید و علمها سرخ و علاقه بر پشت
الکتفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده
وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنان را که کافر بودند بآنکه بسیاری از ایشان کشته شدند و شش
هزار از اولاد و عیال ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار وقیه نقره و زیاده از
چهل هزار گوسفند بدست آمد وَذَلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ باداش کافرانست ثُمَّ يَتُوبُ
اللَّهُ پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که
خواهد از ایشان یعنی منهزمان آن جنگ حنین و آنچنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه
حنین بملازمت سید ثقلین صلوات الله وسلامه علیه آمده بشرف اسلام مشرف گشتند وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه باور دارندگان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی
عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رضی الله عنه

فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد الحرام بمسجد حرام که محیط بیت
الحرام است بعد عامهم هذا پس ازین سال که سنه براءت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال
حج الوداع که سنه عاشره بود امام اعظم رحمه الله گفته که مراد منع کفار است از حج و عمره نه از دخول مسجد
حرام و غیر آن از مساجد امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام
شافعی همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصة وان خفتم واگر می ترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی
بسبب منع ایشان برانکه جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق
سبحانه میفرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین ترسید که انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش
شوید فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت خود ان شاء اگر
خواهد و انجاز این وعده فرمود که اهل تباله و جرش که دو بلده بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال
انچه دربایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساختند تا
بانواع تجارات انجا میرفتند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حکیم حکم کننده است
بتحقیق مال ایشان که دری در بندد دیگری بگشاید **نظم** کای سزاوار کرم ایم تو بیگذاری
که ضایعم بگذارد مسبب الاسباب بروی کس در احسان اگر تقدیر بندی در دیگر بگشاید مفتح الابواب بعد از
ذکر مقاتله وثنی بمحاربه کتابی امر میکند و میفرماید قاتلوا بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید الذین با آنانکه لا
یؤمنون بالله ایمان ندارند بخدا یعنی یهود که بتثنیه قایلند و نصاری که تثلیث را معتقدند ولا بالیوم الآخر
و بروز بعث و قیامت یهود میگویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات
میکنند پس ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نشد ولا یحرمون و حرام نمی دانند و نمی دارند ما حرم الله
انچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر ورسوله و نه انچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند چه
حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده ولا یدینون و دین نمی پذیرند دین الحق دین حق را که اسلام است من الذین
اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون
آیت میفرماید که با اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه یعنی از خراج انچه بنسبت
هر کس مقرر شده بدهند عن ید از دست خود وهم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه
بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و کردن ایشان از پس فرو کوبند مفهوم
این مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و مجوس را چون شبه کتاب ملحق اند با اهل کتابین و امام شافعی رحمه
الله گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم رحمه الله فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر مشرکان عرب
که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رحمه الله گوید که از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است
وقالت الیهود و گفتند جهودان عزیر ابن الله که عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن
شرخیا از نسل یعقوب علیه السلام از سبط لاوی و بچهار صد و پنجاه بعد از موسی بن عمران علیه السلام میبود
و محل قصه او آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا صحف توریة را بسوخت
و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریة میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر را از جمله
اسیران بود و توریة نمیخواندند ملعون خورده سال بود آنرا نخواندن او حسابی نگرفتند او بعد مدتی که از قید

ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه ساباط او را بمیرانید و بعد از
صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر بیان قوم آمد و ما را تصدیق نمودند و بخواندن
و نوشتن توریة امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست او بسته بود و به
پنج انگشت کتابت توریة از ظهر القلب تا باتمام رسید و دیگر باره شبهه کردند که چون کسی که توریة خواند و حافظ
در میان ما نیست چه دانیم که این توریة هست یا نیست مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که
او از پدر خود شنیده بود که من در روز واقعه بخت نصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهادم
جمعی با آن مرد برفتند و تورات را از آن محل برداشته بجمع آوردند و با انچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله
نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه توریة را بعد از صد سال در دل عزیر نه انداخت
مگر بسبب آنکه پسر اوست پس متقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان
عظیم الشأن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن گفتند وقالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن
الله عیسی پسر خداست ولیکن این سخن جمعیست از ایشان که بوجود فرزند بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه او را
ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مشاهده نموده بر این جرأت اقدام کردند ذلک انچه مذکور شد قولهم گفتار ایشانست
بافواههم بزبانها ایشان بر ایشان افترا میکنند یا سخنیست مهمل که بزبان می آید حقیقتی ندارند یضاهئون
مشابهه مینمایند سخن خود را قول الذین کفروا بسخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی بنو مدلج
که گفتند ملائکه دختران خدا اند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند قاتلهم
الله لعنت کناد خدای بر ایشان انی یؤفکون چگونه بر گردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام
بطریق تعجبست اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علماء خود را ورهبانهم و عباد خود را اربابا خدایان
من دون الله بجز خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای باید برد یا سجده میکنند
ایشان را والمسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را نیز بخدائی میگیرند وما امروا و حال آنکه عیسی و رهبان و احبار
فرموده نشده اند و از اکثر ملکان یا ایشان بخدائی مامور نیستند الا لیعبدوا مگر آنکه فرمان برند و پرستند الها واحدا
یک خدای را که در وحدانیت لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او سبحانه پاکست او عما یشرکون از
انچه با وی انباز میگیرند یریدون میخواهند جهودان و ترسایان ان یطفئوا آنکه فرو نشانند نور الله نور خدای را
که قرآنست یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بافواههم بباد
دهنها خویش یا بتکذیب که بزبان میرانند ویابی الله و نمیخواهد خدای و منع میکند الا ان یتم مگر آنکه تمام
کرد نوره دین روشن خود را با علاء اعلام توحید ولو کره الکافرون و اگر چه کاره باشند کافران و در
معنی گفته اند یرید الجاحدون لیطفئوا ویابی الله الا ان یتم **نظم** چراغی را که ایزد بر فروزد کسی کش پف
کند سبلتش بسوزد پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هو الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود
ارسل فرستاد رسوله فرستاده خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم بالهدی بقرآن که محض هدایت است
ودین الحق و دین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را
علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین
جز دین اسلام نماند ولو کره المشرکون و اگر چه کراهت دارند مشرکان این صورت را یا ایها الذین آمنوا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری
لَيَأْكُلُونَ هرآینه که میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند
خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام وَالَّذِينَ و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان
که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج مینهند زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمی‌کنند
گنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة نمی‌دهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز یعنی زکوة داده
نداده‌اند گنج نیست یعنی گنجی که بر آن وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج
نهندگان زکوة نادهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند
آتش را عَلَيْهَا بران گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَىٰ پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها و درمهای
سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقیر گره بران زده‌اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان
که از اهل فقر تهی کرده‌اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان که بروی ایشان کرده‌اند و گفته‌اند اشرف اعضاء که هم
این سه عضو اند که اشتمال بر اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این سه را بدان رو معذب
کرد اند بداغ و گویند هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود
وامروز سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید
ذخیره که وبال بران مترتب نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الملة والوالجی مذکور است که ای
دیگران را خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو معنا سرای باقیه جوی

نظم
یکدم که ان دمی بجد و بشی * بهتر از گنجهای مدخرست * زانچه داری تمتعی بردار *
کان دگر روزی کسی دگرست *

چون اعیاد و معبدات اهل کتاب دایر بماه قمری و سال شمسی است و سال
شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز
و کسری پس در هر سه سال سنه ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه بحکم خدای دوازده است
پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر
آن بران مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عِنْدَ
اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است
خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی که بیافرید آسمانها و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ
حُرُمٌ چهار ماه حرام است سه پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است
ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ درین چهار ماه
أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات جمهور علما برآنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است
و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال و مقاتله با اهل شرک اگرچه در همه اشهر ترک معاصی
لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم
یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً با همه ایشان در شهر حرم و غیر آن كَمَا
يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانچه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با
معین کارسازست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود در

ماههای حرام قتال میکردند و چون سه ماه متصل حرام بود بتنگ آمده گفتندی سه ماه بی [illegible]
و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی که صوفی بود برخاست و در موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم
را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند پس سال دیگر منادی فرمود که
خدای درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال گردانید و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام
در رسیدی حرمت او را تاخیر کردندی بماه بعد از آن و او را حلال داشتندی و در سالی چهار ماه را حرام
میداشتندی اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته بمجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق
سبحانه فرمود إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که
تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگرست که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ گمراه میگردانند و حفص
يُضَلُّ بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشود بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنان که کافر شدند گمراهی زیاده
بر زیاده يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ
و حرام میدارند نسی را عَامًا در سال دیگر همان ماه را که حلال کرده بودند بحرمت او میگذارند و در آن
سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار
آنکه خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میداشتند فَيُحِلُّوا پس حلال
میکنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته
گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای
ایشان را وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ توفیق رشاد و هدایت ندهد گروه ناگرویدگان را [illegible]
آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان خود امن می‌ساختند
مومنان مودب بدان سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود امن دارند و ایذا و آزار خلق بیکباره
و دست فروگذارند که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار همان اضرار

نظم
آزار دل خلق مجوی تا بینی * تا بر نکشند از تو نفیر شبی * بر حال و جمال خویشتن تکیه مکن * کز تب شبی بنده وایتری به تبی *

نقلست که در سال
نهم از هجرت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل
مدینه بسبب خشک سالی تعلل الحال میکردند تا نزدیک زمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد
بستند عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی
هوا کراهت طبیعی در رفتن تکاهل مینمودند این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
مَا لَكُمْ چیست شما را که بر اعلای کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا چون گویند مر شما را که بیرون روید فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای و جهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ گران جنبیدید و درنگ کنید یعنی مایل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین
اندری که اهلی یا میل کنید بمتمتعات و خوشی و شما را آن أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید و خرسند گشتید بِالْحَيَاةِ
الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت یکدیگر و دنیا را با آخرت مکن بینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی محقر
مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر

نظم
متاع این جهان فانی و معیوب * نعیم آن جهان باقی و مرغوب * جز کس دولت باقی گذارد * بنعمتهای فانی سر درآرد

إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید

يعني كه شما را فرمان شد يُعَذِّبْكُمْ عذاب كند خداى شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناك يا آنكه دشمن را بر شما
ظفر دهد يا بسببى از اسباب شما را هلاك كند وَيَسْتَبْدِلْ و بدل كند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ بقومى غير شما
كه فرمان برند چون اهل يمن و ابناء فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زيان نتوانيد رسانيد چيزى مر خداى را كه بى نيازست
از همه يا رسول را كه در پناه عصمت اوست وَاللَّهُ و خداى عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيز از تغيير و تبديل قَدِيرٌ
توانا است إِلَّا تَنصُرُوهُ اگر نصرت ندهيد پيغمبر او را نعو باشد كه خداى او را يارى كند و در مستقبل او را فرو نگذارد
چنانچه در ماضى فرو نگذاشت فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستى كه نصرت كرد او را خداى إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه
كه قصد بيرون كردن او كردند كافران از مكه و حق سبحانه او را دستورى خروج داد ثَانِيَ اثْنَيْنِ در حالتى كه
دوم دو بود و نصرت داد إِذْ هُمَا بوقتى كه بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار ثور و آن غاريست بر اعلى جبل ثور الجل
در جانب يمين از مكه بمسافت ساعتى از ساعات زمان و در آن وقت كس بدانجا نمى رسيد و درحات و اهل
صحارى از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت پيغمبر صلى الله عليه و سلم شب پنجشنبه غرهٔ ربيع الاول
از شهر بخانه صديق رضى الله عنه بمرافقت وى بيرون آمده بدان غار توجه نمود و سه شب در انجا
بيتوته فرمود و روز ديگر كفار بطلب آنحضرت بيرون آمده بدر غار آمدند و حق سبحانه هم در آن شب
درخت مغيلان بر در غار برويانيد و جفت كبوتر وحشى را امر كرد تا انجا آشيانه كرفته بيضه نهادند و عنكبوت
را الهام داد تا بر در غار تنيد كما قيل نظموا الحمام ونظموا العنكبوت على خير البرية لم تنسج ولم تحم القصد
كفار بدر غار رسيده بسبب اين حالات كه دلالت بر خلوت مقام از انام داشت متعرض غار نشدند و صديق
رضى الله عنه ميگفت يا رسول الله اگر يكى ازين مشركان در زير قدم خود نگاه كند هر اينه ما را به بيند خواجه
كاينات فرمود كه ما ظنك باثنين الله ثالثهما و حق سبحانه ازين حال خبر ميدهد إِذْ يَقُولُ چون گفت پيغمبر
لِصَاحِبِهِ مر يار خود را لَا تَحْزَنْ اندوه مخور إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى مَعَنَا با ماست بنصرت باعانت و
عصمت از عوادى فَأَنزَلَ اللَّهُ پس فرستاد خداى سَكِينَتَهُ رحمت خود را كه سبب آرامش است عَلَيْهِ بر رسول
و اشهر آنست كه بر صديق بجهت آنكه از روى شفقت بر حال آنحضرت بسيار مضطرب بود و شيخ فريد الدين
عطار در باب نزول سكينه بر صديق رضى الله عنه فرموده **نظم** خواجه اول كه اول يار اوست
ثانى اثنين اذ هما فى الغار اوست ❊ چون سكينه شد بحق منزل براو ❊ گشت شكلها همه عالم حل براو ❊
وَأَيَّدَهُ و قوت داد خداى پيغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشكرهاء ملائكه كه شما لَمْ تَرَوْهَا نديديد ايشان را يعنى فرشتگان
فرستاد تا در غار بحراست و محافظت او نمودند يا امداد ملائكه اند در بدر و احزاب و حنين وَجَعَلَ و گردانيد
كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا كلمه آنها كه كافر شدند السُّفْلَىٰ فروتر يعنى دعوت كفر را كه از ايشان صادر ميشد خوار و بيمقدار
ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و كلمه خداى يعنى دعوت اسلام يا توحيد يا كلمه شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفيع
قدرتر است وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خداى غالب است عزيز كرد اهل توحيد را حَكِيمٌ داناست خوار سازد اهل
شرك را مقصود از ايراد قصهٔ غار در اثناء امر بغزوهٔ تبوك آنست كه اگر شما اى كارهان جهاد يارى نكنيد
پيغمبر من او را يارى كنم چنانچه در آن محل كه با او يك كس بيش نبود و تمام صناديد قريش بقصد او بر خاسته
بودند من يارى كردم و از ميان دشمنانش بسلامت بيرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضهٔ اقتدار منست
وما النصر الا من عند الله **نظم** يارى از من جو نه از خيل و سپاه ❊ ما نا بى من كوى يا بيش شاه ❊

هر كرا يارى كنم برتر شود ❊ هر كرا دور افكنم ابتر شود انْفِرُوا بيرون رويد بغزوهٔ تبوك خِفَافًا سبك باران وَثِقَالًا
و گران باران و مفسران را در خفافا و ثقالا اقوالست حاصل آنكه مراد سواران اند و پيادگان يا تندرستان و
بيماران يا جوانان و پيران يا درويشان و توانگران يا بى سلاحان و متسلحان يا عزبان و كدخدايان يا لاغران
و فربهان يا منفردان و خدمتكاران سلمى رحمه الله ميگويد سبك روحان بار بكاه بطاعت و گرانان از مباشرت
مخالفت امام قشيرى رحمه الله ميفرمايد كه خفاف آنانند كه از بند شهود ما سوى آزاد اند و ثقال آنانند كه بقيد
تعلقات مقيد اند در بحر الحقايق آورده كه خفاف مجذوبانند كه از كشش عنايت براه سلوك در آمده اند و ثقال
سالكانند كه بروش هدايت متوجه جذبهٔ حقانى شده اند هر دو طايفه در راه اند اما يكى ببال كشش
راه ميبرد آنكه بپاى سير ميرود در قدمى عالمى را در نوردد و آنكه ببال اقبال ميپرد بدمى بساط مشاهدهٔ ماسوى را طى
كند **نظم** مرد عارف چون بدان پر ميپرد ❊ در دمى از نه فلك مى بگذرد ❊ سير زاهد هر مهى يك روزه راه ❊
سير عارف هر زمان تا تخت شاه ❊ در اسباب نزول آمده كه جمعى بهانهٔ ضايع شدن ضياع و پريشانى كارهاء
اين جهانى داعيهٔ تخلف از غزو تبوك داشتند حق سبحانه عذر ايشان قبول نكرد و گفت بيرون رويد
آنها كه سبكيد از بار مال و منال و آنها كه گرانيد باحمال اشغال وَجَاهِدُوا و جهاد كنيد بِأَمْوَالِكُمْ بمالهاء خود
كه تهيهٔ زاد و سلاح كنيد وَأَنفُسِكُمْ و بنفسهاء خود كه مباشر كارزار گرديد فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداى
ذَٰلِكُمْ اين بيرون رفتن و حرب كردن خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شما را از تخلف و ترك جهاد إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستيد كه بدانيد ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند كه چون حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم
مردم را بغزوهٔ تبوك اشارت فرمود ايشان سه فرقه شدند جمعى مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت
شنودند و آن اكابر مهاجر و انصار بودند و بعضى ضعفاء مومنان ذكر آن آمد امتثال فرمان خداى و حكم رسول را
بجهاى نفس احتيار كردند و برخى دستورى اقامت و تخلف طلبيدند و آنها منافقان بودند و در شان ايشان
نازل شد كه لَوْ كَانَ اگر بودى آنچه تو ايشان را بدان دعوت ميكنى عَرَضًا خواسته دنياوى قَرِيبًا نزديك
بفراگرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفرى ميانه آسان لَّاتَّبَعُوكَ هر اينه پى روى تو ميكردند بطمع مال وَلَٰكِن بَعُدَتْ
وليكن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ايشان مسافتى كه بمشقت قطع آن بايد كرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد كه سوگند خورند
بخداى و اين خبر از معجزات قرآنست كه از وقوع آن بيان ميكند كه چون از تبوك باز آيى متخلفان بطريق اعتذار
نزد تو قسم ياد كنند كه لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر توانستى سفر كردن و استطاعت داشتى لَخَرَجْنَا هر اينه بيرون مى آمديم
مَعَكُمْ با شما و در مرافقت موافقت مينموديم يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ هلاك ميكنند نفسهاء خود را بدين سوگند
دروغ يعنى مستحق عذاب ميسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خداى ميداند إِنَّهُمْ بدرستى ايشان لَكَاذِبُونَ دروغ گويانند
عَفَا اللَّهُ عَنكَ دعاء ملاطفت است حق سبحانه پيغمبر خود را كويد عفو كناد خداى از تو و عادت مردم بر آن باشد كه دعا
كنند كسى را بعفو و رحمت و مغفرت بى وقوع خطائى از وى چنانچه مثلا يكى تشنه را آب دهد و ميگويد
كه غفر الله لك يا در جواب عاطس حامد گويند يرحمك الله و بعضى برانند كه حضرت رسالت صلى الله عليه
و سلم بعضى منافقان را اجازت تخلف داد حق سبحانه آن را عفو كرد و بر ترك اولى تنبيه فرموده باشد يعنى در گذرد
خداى از تو لِمَ أَذِنتَ چرا دستورى دادى در باز ايستادن لَهُمْ مر ايشان را و عذرهاء حيله آميز ايشان را
بشنيدى بايستى كه باجازت مبادرت ننمودى حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتى كه روشن شود لَكَ مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا

از آنکه راست گفتند در اعتذار و تعلم الکاذبین و تا ببینی دروغ گویان را لا یستأذنک دستوری
نمی طلبند از تو الذین یؤمنون آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بالله و الیوم الآخر بخدا و روز بازپسین ان
یجاهدوا از آنکه جهاد کنند باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم و خدای داناست بالمتقین بپرهیزکاران
از تخلف انما یستأذنک جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون آنان که ایمان ندارند
بالله و الیوم الآخر و در شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند فهم
فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان میگردند ولو ارادوا الخروج و اگر خواستندی منافقان
بیرون آمدن بغزو لاعدوا هر اینه آماده میکردندی له برای خروج عدة آن سازوبرگ که در سفر بکار آید یعنی
استطاعت خروج داشتند و لکن کره الله و لیکن کراهت داشت خدای و نپسندید انبعاثهم برانگیختن
ایشان را در این سفر فثبطهم پس باز داشت ایشان را و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت و قیل اقعدوا و گفته
شد ایشان را که بنشینید در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند
این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم با بعضی از ایشان یا بعضی بیکدیگر گفتند و بصحة رسیده که معسکر
همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی با جمعی از منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرده بعد از
لشکر اسلام از آن منزل با منزل دیگر کوچ فرمودند تعلل کردندی و با مردم خود تخلف نموده باز گشت تخبیر بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم رسید فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی ...
شد و حق سبحانه موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما
زادوکم نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر و لا اوضعوا و هر اینه در می تاختند خلالکم
در میان شما بسخن چینی و غمازی و افساد ذات البین یبغونکم الفتنة میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت
در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ بترسانیدند و فیکم و در میان شما سماعون لهم جاسوسانند
مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان لقد
ابتغوا الفتنة هر اینه طلبیدند فتنه یعنی تفریق اصحاب و بر ایشان امر تو من قبل پیش از این در غزوه احد
که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گفتند که یا اهل یثرب لا مقام لکم و قلبوا و بگردانیدند لک الامور
برای تو کارها یعنی بکار بردند حیلها در ابطال امر تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد نصرت الهی و ظهر و غالب شد
امر الله کار خدا یعنی کار دین تو بلندی یافت و هم کارهون و ایشان ناخواهان بودند نصرت و دولت ترا اما
چون خدای بخواهد کراهت ایشان را اثری نیست ...
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم
سراری و وصفاء هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریتها خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن
قیس گفت که انصار میدانند که شعوفم بزنان و میترسم که چون زنان بنی الاصفر را بچشم ببینم صبر نتوانم کرد
و در فتنه افتم آیة آمد که و منهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده مرا
در تخلف از این غزوه و لا تفتنی و مرا در فتنه میفکن الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند
که ظهور نفاق ایشانست و ان جهنم و بدرستی که اسباب دخول دوزخ لمحیطة فراگیرنده است و احاطه کننده
بالکافرین بکافران ان تصبک اگر برسد بتو ای محمد در بعضی غزوها حسنة نیکوئی نا ظفر و غنیمت

چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از فرط حسدی که دارند وان تصبک و اگر برسد ترا در بعضی
از جنگها مصیبة جراحتی و شکستی چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی خود پرستی قد اخذنا بدرستی
که گرفتیم ما امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش از این یعنی دوراندیشی کرده بودیم و بدین حرب نرفتیم و یتولوا
و برگردند از مجلسها خود و هم فرحون و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود قل بگوای پیغمبر
لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است خدای لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت
و شر و خیر و دولت و نکبت هو مولینا اوست یار ما و سازنده کار ما و علی الله و بر خدا نه بر غیر او فلیتوکل
المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات و کفایت
مهمات و ایمنی از آفات و مخافاتست قل بگوای محمد مر ایشان را که هل تربصون بنا ایا چشم میدارید بما یعنی انتظار
نمی برید که بما رسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرتست اگر بکشیم و شهادتست اگر کشته
شویم و نحن و ما نتربص بکم چشم میداریم بشما یکی از دو چیز بد ان یصیبکم الله آنکه برساند خدای
بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجفه و خسف تا هلاک شوید او بایدینا یا برساند
بشما بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید انا معکم
متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم گفت مرا اجازت تخلف ده ... اما لشکر ترا
بمال مدد کاری نمایم آیه آمد که قل بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید طوعا خواه بطوع و رغبت او کرها
و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخواهد شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی
که شما هستید قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وما
منعهم و باز نداشت ایشان را ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقهای ایشان
الا انهم مگر آنکه ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای و برسوله و بفرستاده وی و لا یأتون الصلوة
و نمی آیند بنماز جماعت یعنی الا و هم کسالی مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه
بصدق و ارادت و لا ینفقون و نفقه نمی کنند در راه خدای الا و هم کارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی
بکراهت نفقه میکنند زیرا که باداء آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فلا
تعجبک پس باید که ترا بشگفت نیارد خطاب با آنحضرتست و مراد امتند مؤمنان را میفرماید که شگفت
نگرداند شما را اموالهم مالهای منافقان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد ...
مر ایشان را انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای لیعذبهم تا عذاب کند ایشان را بها بدانها فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب
فرزندان و تزهق انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان از بدان بصعوبت بسیار و هم کافرون و ایشان
کافران باشند یعنی بر کفر میرند نه مال ایشان را دست گیرد و نه فرزند بفریاد ایشان نظم
چون مرگ کشد گردن گردان در بند نتوان بستیزه جستن از خم کمند وان لحظه که دست اجل از پای فکند
نه مال بفریاد رسد نه فرزند و یحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شما اند یعنی
از اهل اسلام اند و ما هم منکم و نیستند ایشان از شما بجهت ابطال کفر و لکنهم و لیکن ایشان قوم یفرقون

کفها بدکه می ترسیدند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن نکنید که با مشرکان میکنید پس بجهت اظهار اسلام
میکنند لو یجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوه یا جزیره او مغارات یا غارها در
کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی در آنجا توانند خزید لولوا الیه هر اینه روی می کنند بدان از ترس
شما وهم یجمحون و ایشان میشتابند شتافتنی که هیچ کس باز نکردد چون اسب سرکش آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات
شما را براعیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند این آیه آمد که ومنهم واز منافقان من یلمزک کسی هست که
عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقها و گفته اند این آیت در شان ابن ذی الخویصره یعنی حرقوص
بن زهیر که سر خوارج بوده فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو
مسلمانان حظ وافر از غنایم بدیشان داد او بدان طعن کرد یا طلاء غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه
از یمن فرستاده بود حضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب کرامت فرمود جرات نموده با حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم گفت اعدل یا رسول الله حضرت در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و اخبر حضرت
صلوات الله وسلامه علیه او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که علی رضی الله عنه فرمود
که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در
نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر
توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بود که در قسمت غنایم طعن میکرد و غرض
جز نفس خود بوده چنانچه میفرماید فان اعطوا پس اگر داده شوند منها از آن صدقات چندانچه دلخواه
ایشان باشد رضوا بپسندند آن قسمت را وان لم یعطوا منها و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان اذا هم
یسخطون ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند ولو انهم رضوا و اگر ایشان بپسندندی ما آتاهم الله آنچه
داد ایشانرا خدای ورسوله و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردندی وقالوا و گویندی حسبنا
الله بس است ما را فضل خدای سیؤتینا الله زود باشد که بدهد ما را خدای من فضله از فضل خود غنیمت
دیگر ورسوله و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر از آنچه ما را عطا فرموده انا الی الله بدرستی که ما بخدای
راغبون رغبت کنندگانیم و امید داریم لکن هر اینه این بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا بقسمت سبب
بهجت است و جزع در آن موجب محنت سهل از ابراهیم ادهم قدس الله سره نقل میکند که هر که بمقادیر خرسند
شد از غم و ملال باز رست نظم رضا بداده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشادست
و در همین معنی فرموده است نظم بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که اجتهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قسمت غنایم کرده
عین صواب بوده انما الصدقات جزین نیست که صدقات یعنی زکوه للفقراء مر درویشان راست والمساکین
و بیچارگان را امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال
دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد و نزد امام شافعی رحمه الله بر عکس اینست
والعاملین علیها و دیگر عمل کنندگان راست یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن والمؤلفة قلوبهم و قومی
که بهم آورده شده اند دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما دلهای ایشان خالص نیست بجهت تالیف دل

ایشان باسلام ایشانرا از حظوظ باید ساخت و مؤلفة قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشانرا از غنایم حنین قسمت کامل داد چون ابوسفیان
و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر ایشان وجوب سهم مؤلفة قلوب را این اغراض بود که مذکور شد بعد از
ظهور اسلام باجماع صحابه ساقط شده است وفی الرقاب و دیگر زکوة را صرف کردنیست در کشادن گردنها
بندگان از ربقه بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه باز میخرد در انجم کتابت او را زکوة باید داد والغارمین
و دیگر وام داران مفلس که بر او خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده وفی سبیل الله
و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای یا نفقه کنند بغازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان
و گفته اند ساختن پل و رباطها نیز از ین جمله است وابن السبیل و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده
باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فریضة فرض کرده من الله ثابت از نزدیک
خدای والله علیم و خدای داناست بمستحقان حکیم حکم کننده است بقسمت بروجهی که شاید و باید
نظم حق تعالی چون در قسمت گشاد هر کسی را آنچه می بایست داد نیست واقع اندران قسمت غلط
بنده را خواهی رضا خواهی سخط آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر
ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلی الله علیه وسلم خالی نبود در خلوه آنحضرت را بچیزها
که زبانرا از ادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد رنج شما را سو
شود یکی گفت محمد گوش شنوا دارد ما هرچه بخواهیم میگوییم و چون پیش او سوگند بخوریم که نگفته ایم
باور میکند نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار رسول الله را با منافقان در میان نهادی چون او را
منع کردند گفت محمد مردیست سخن شنو هرچه ما نفی و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند آیه آمد ومنهم و از
منافقان الذین یؤذون النبی آنانکه می آزارند پیغمبر را ویقولون و میگویند هو اذن او مردیست خوش شنوت
که هرچه با او میگویند استماع میکند قل بگو ایشانرا که او اذن خیر لکم شنونده خیر است شما را یعنی او
اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویند بلکه شنونده و قبول کننده نیکویست یؤمن بالله تصدیق
میکند خدا را در هرچه گفت و میگوید ویؤمن للمؤمنین و تصدیق میکند مؤمنانرا در سخن ایشان بعد قبولیت
بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة و او رحمتیست للذین آمنوا مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند منکم از شما
یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما میداند تا پرده اندوی کار شما بر نمیدارد و او روی مرحمت
شما رفق میسازد والذین یؤذون و آنانکه می آزارند بقول و فعل رسول الله فرستاده خدای را لهم مر ایشانراست
عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای لکم برای شما ای مسلمانان
برانکه منافق نیستند لیرضوکم تا شما را خشنود گردانند از خود والله ورسوله و خدای و رسول او احق
سزاوار ترند ان یرضوه آنکه خشنود سازند منافقان ویرا یعنی رسول را چه سخن در ایذاء او صادر میشد
است و گفته اند خدا را بتوحید ضمیر لا لتبرک تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدای وابسته خشنودی
خدای وابسته خشنودی رسول او ست پس خدای و رسول را خشنود باید ساخت ان کانوا مؤمنین
اگر هستند مؤمنان چنانکه گمان می برند الم یعلموا آیا نمیدانند انه من یحادد الله آنکه هر کس خلاف کند با خدای
ورسوله و با رسول او و از حد در گذراند فان له پس سزاوار باشد مر او را نار جهنم آتش دوزخ خالدا فیها

در حالتی که جاوید باشد دران ذلک آن خلود در دوزخ الخزی العظیم رسوائی بزرگست در اسباب نزول از
قول مجاهد آورده که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدا را سخن از ماى و متردد رای میگفتند و بعضی می
استهزا سخن را میکردند و بعضی از ایشان تمنا می‌بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان
آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیت نازل شد که یحذر المنافقون حذر میکنند منافقان ان تنزل
علیهم ازانکه فرو آمده شود بر مؤمنان سورة سوره از قرآن تنبئهم که بیاگاهاند آن سوره مومنان را
و خبر دهد بما فی قلوبهم بانچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قل استهزءوا بگو ای محمد ایشان را که افسوس
دارید امر توبیخ و تهدید ست یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست که برای تفضیح شما ان الله
بدرستی که خدا مخرج ظاهر کننده است ما تحذرون آنچه را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق
و اوصاف که شماراست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعت بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم سیر میکردند میگفتند به بنید این مرد یعنی محمد را که میخواهد که حصارهای شام بگیرد
و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر رضی الله عنه
گفت آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین
و چنین میگفتند عمار رضی الله عنه پیغام برسانید ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که سخنی
بر سبیل هزل و بازی چنانچه راه رهگذریان باشد میگفتیم آیه آمد که ولئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد
ایشان را که چه میگفتید لیقولن هر آینه گویند انما کنا جزین نیست که بودیم ما که همچون مسافران نخوض
خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و نلعب و بازی میکردیم در انجه میگفتیم قل بگو ایشان را بر سبیل توبیخ
أبالله ایا بخدای و آیاته و بسخنان وی و رسوله و بفرستاده وی کنتم تستهزءون هستید که استهزا
میکنید با استهزا باینها نشاید لا تعتذروا عذر میگویید که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که
اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای صلی الله علیه و سلم بعد ایمانکم بعد از آن که اظهار ایمان کرده بودید
ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة منکم از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود ایشان که
توبه کرد و از حق سبحانه درخواست که شربت شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة
عذاب کنیم طائفه دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه هستند مجرمین گناه کاران با اصرار بر نفاق المنافقون
مردان منافق که سیصد نفر بودند و المنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد تن بودند بعضهم من بعض
برخی از ایشان از برخی دیگرند در نفاق و شقاق یأمرون میفرمایند بالمنکر بکار زشت که کفرست
یا معصیت یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ینهون و باز میدارند عن المعروف از نیکویی که ایمانست
یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و یقبضون و فرا میکنند ایدیهم
دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از دفع بلاء دعا و مناجات و سعی فرموده
که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله ترک کردند فرمان برداری خدای را فنسیهم پس فرو گذاشت
خدای ایشان را و باز داشت فضل خود را از ایشان ان المنافقین بدرستی که منافقان ذو بیرحا ایشان هم
الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دائره ایمان وعد الله المنافقین وعده داده است خدای مردان منافق
را و المنافقات و زنان منافقه را و الکفار و کافران را از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاوید

باشند دران هی حسبهم آن آتش بسنده است ایشان را برای عقوبت و لعنهم الله و دور کرده است خدای ایشان را
از رحمت خود و لهم و مر ایشان راست در آخرت عذاب مقیم عذاب پاینده که انقطاع ندارد یا دائمی عذاب
پیوسته دارند کان تعب نفاق و رنج حسدست نظم ای آنکه رنجه حالی و بد روزی در باطنت آتش
نفاق فروختند هر نفست شعله غم بشتر ست میسوزد دران شعله که خوش بسوزی کالذین ای منافقان
هستید شما مانند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند سختر از شما
قوة اندر قوت یعنی بتن از شما قوی تر بودند و اکثر و بیشتر بودند از شما اموالا و اولادا از روی مال
و فرزندان یعنی مال و فرزند ایشان بیش از شما بود فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از
لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از
اینها کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم به
بهره خویش و خضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل کالذی همچون خوضی که گذشتگان خاضوا
خوض نمودند و بران رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا در
دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد و الآخرة و در آخرت ثوابی بران عملها مترتب نگشت و اولئک و آن گروه
هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان الم یأتهم آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت
دنیا مغرورند و از تحصیل لذات یافته مسرورند نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب متقدمان آنانکه پیش از ایشان بودند
قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند و عاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک شدند و ثمود و قوم ثمود که بر چند
و صیحه مردند و قوم ابراهیم و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند و نمرود به نیش پشه هلاک گردید
و اصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب علیه السلام بودند که بعذاب یوم الظلة کشته گشتند و المؤتفکات
و اهل شهرها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بچند نوع هلاک شد اتتهم رسلهم آمدند بدیشان
ایشان فرستادگان ما بالبینات با حجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم
که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم بر ایشان عذاب فرستد و لکن کانوا و لیکن بودند ایشان انفسهم
یظلمون که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب ما مستحق عقوبت گشتند و المؤمنون و مردان مؤمن
و المؤمنات و زنان مؤمنه بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر
یأمرون بالمعروف میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان برداریست و ینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که
کفر و گناه کاریست و یقیمون الصلوة و بپای میدارند نماز را بشرائط آن و یؤتون الزکوة و میدهند زکوة را
با داب متعلقه بدان و یطیعون الله و فرمان می برند خدای را و رسوله و پیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه
سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست هر چه خواهد
کند حکیم داناست بوضع هر شیء در موضع او وعد الله المؤمنین وعده داد خدای مردان مؤمن و المؤمنات
و زنان مؤمنه را جنات تجری بوستانها مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها
خالدین فیها جاویدان مانند دران و مساکن طیبة و دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فی
جنات عدن در بهشتهای باینده جنات عدن علو شهریست که چشمه تسنیم دران باشد یا اعلی درجات
بهشتست امام ثعلبی میگوید که نهریست در جنت که بوستانها بر کناره اوست و رضوان من الله

وخشنودی از نزدیک خدای مومنان اکبر بزرگترست از بهشت ونعیم او زیراکه مبداء جمیع سعادات
ومنشاء تمام کرامات رضای حضرت عزتست وموعودی بنیل وصال وفوز لقاء ذو الجلال اوست ومحققان
ویاء عارفان آگاه زاده که وبیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست نظم یکی میخواهد از تو جنت وحور
یکی خواهد که از دوزخ شود دور ولیکن با تغافل هیچ ازین وآن جست رضای ما همان خشنودی تست جو خشنود
گشتی ندیده عالم هیچ مقصود لیس والله اعلم در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که یا اهل
الجنة گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود
نشویم وحال آنکه عطا کرده بما آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین
عطاها بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی
خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم میشود که هیچ از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک آن
خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیوی در جنب آن محقر یکه نعیم بهشت بازاء او
محقر است یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین وبا منافقان بالزام
حجت واقامت حدود برایشان واغلظ علیهم ودرشت باش با ایشان در جهاد ومحابا مکن ومأویهم جهنم
وبازگشت همه اینها دوزخ است وبئس المصیر وبد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت مراجعت غزو
تبوک جلاس بن سوید بدران گوشی سوار بانجانب قبل بمدینه آمد وانا برای تخلف بودم ازان سفر گفت
اگر آنچه محمد آورده حق باشد من از دران گوش که بر وی سوارم بدتر باشم بسر زده او مصعب آن سخن را بسمع
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید ما آنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب ازان مقاله سوال کرد
جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام ومصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که صدق
سخن من ازان معلوم گردد حق سبحانه آیة فرستاد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای که سخن ما قالوا
نگفته اند آن سخن را ولقد قالوا وهر آینه که گفتند کلمة الکفر کلمه کفر یا که طعنه زدند در دین وشک
آوردند در کلام سید المرسلین وکفروا وکفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا وقصد
کردند بما لم ینالوا بانچه نیافتند مقصود ایشان اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم با جماعه مهاجران رضوان الله
عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند واورا بپادشاهی بردارند وما نقموا وکینه نداشتند
با رسول ومومنان الا ان اغنیهم الله مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را ورسوله وفرستاده او من فضله از
تفضیل وکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج وتنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه بدانجا رسید ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد وتوانگر شدند پس موجب
عداوت نیافتند مگر آنکه مستغنی شدند وگویند مولی جلاس کشته شده بود وحضرت فرمود تا دوازده
هزار درم بوی دادند وتوانگر شد و دوازده هزار درم زیادت بر دیت بود وآن از فضل وکرم رسول بود صلوات
الله وسلامه علیه اینجا تعریض میگوید که سبب این کینه ودشمنی نیست مگر احسان وتوانگری فان یتوبوا پس
اگر توبه کنند از نفاق یک خیرا لهم باشد آن توبه بهتر ایشان را وان یتولوا واگر برگردند از توبه وحریص
باشند بنفاق یعذبهم الله عذاب کند خدا ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن
والآخرة ودر آخرت بسوختن وما لهم فی الارض ونیست ایشان را در زمین من ولی هیچ دوستی که دست گیرد ولا

نصیر ونه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از نزول آیة توبه کرد واز جمله مخلصان امت
محسوب گشت آورده اند که ثعلبة انصاری که از زهاد صحابه بود بملازمت حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه آمده درخواست نمود که از خدای تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند چند نوبت آنحضرت او را پند
داد که ای ثعلبه مال اندک که شکر آن گذاری سودمندتر از بسیار حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه از خدای درخواست
او را بکثرت مال ودعا القصه بدعا اجابت رسید حق تعالی برکت در گوسفندان او بسیار کرد تا حدی
که در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورد واول اقامت نماز جماعت محروم شد بعد از جمعه نیز
نتوانست آمد بالاخره از آن نیز باز ماند وچون عامل صدقات از نزد حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات والتسلیمات بنزدیک وی رفت وزکوة طلبید بجهت مال وی ابا نمود وآنرا داشت که از فرمان نبوی علیه
الصلوة والسلام نوشته کرده گفت این جز اخت جزیه است پس زکوة نداد وچون خبر بپیغمبر رسید حضرت
تعجب کردند واین آیة نازل شد ومنهم واز اهل نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای عهد کرده که لئن آتانا
اگر بدهد خدای مال من فضله از فضل خویش لنصدقن هر آینه که صدقه دهیم واخراج زکوة کنیم ولنکونن
وهر آینه که باشیم متصدق من الصالحین از جمله نیکان ونیکوکاران فلما آتیهم پس آن هنگام که بداد ایشان را
مال بسیار من فضله از فضل وکرم خود بخلوا به بخیلی کردند بدان وحق خدای نادادند وتولوا وروی
بگردانیدند از عهد وپیمان وهم معرضون وایشان اعراض کنندگانند از عهد وپیمان فاعقبهم پس از پی در
آورد آن بخل ومنع زکوة ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد ونابود نگردد
الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند جزای عمل خود یعنی جزاء آن را در روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب
آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق وصلاح وبما کانوا وبسبب
آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان وعده ان الله یعلم آنکه
خدای میداند سرهم آنچه نهان ایشانست از نفاق وعزم بر خلاف عهد ونجویهم وآنچه راز میگویند
با یکدیگر که این زکوة جزیه است وان الله وآنکه بدانید که خدای علام الغیوب داننده نهانها وپوشیدها
دین آیة تهدیدی عظیمست نظم مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند ببین در روی این وآن
چو میدانی که میبیند نقلست که حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه اصحاب را بر انفاق واعانت
تجهیز لشکر تبوک ترغیب فرمود وصدیق رضی الله عنه از دنیا انچه داشت بیاورد وفاروق رضی الله
عنه نصفی از اموال خود تصدق کرد وذو النورین رضی الله عنه سیصد شتر جهاز بسته تکمیل وهزار
مثقال طلا نزد پیغمبر آورد وعبد الرحمن عوف رضی الله عنه چهار صد وقیه طلا با چهار هزار درم صدقه
نمود وهر یک از ابن عباس وطلحه وسعد وعباده ومحمد بن مسلمه رضی الله عنهم مبلغ مال آوردند واین همه
نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجتمع شد ودر آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که ده هزار وچهار صد من
باشد در تجهیز آن لشکر بداد وابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب تا صباح بجهت مردم
از چاه آب کشیده ام ودو صاع خرما باجرت بمن داده اند یکی برای عیال بگذاشته ام ودیگری آورده ام حضرت
فرمود تا آن صاع خرما بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نهادند منافقان اغاثه وعیب کرده
گفتند عبد الرحمن وعاصم آن مال بریا دادند وخدای ورسول از صاع ابو عقیل بی نیازند اما او میخواست

که خود با دهم دهد اما از صدقات جزئی بستانند آیت نازل شد الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ آنانکه عیب میکنند
افزون دهندگان را مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گروندگان فِی الصَّدَقَاتِ در دادن صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بسیار
میدهند وَالَّذِینَ لَا یَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خویش یعنی ابو عقیل
را که میگویند خدا و رسول از صاع او مستغنی است فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس افسوس میدارند ایشان یعنی سخریه
میکنند با ایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان وَلَهُمْ و مر ایشانرا باشد عَذَابٌ أَلِیمٌ
عذابی دردناک بر آن سخریت و استهزا که میکنند در دنیا آورده اند که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله
مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود و در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله درخواست
ان نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آن حضرت برای او استغفار کرد آیت آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار
کن برای ایشان که منافقاند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم
افاده مساوی اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِینَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نمی
آمرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم استغفرت لهم
ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان
استغفار نکرد و از بیضاوی چنین میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید ذَلِکَ آن عدم قبول استغفار
در حق ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان کَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او وَاللَّهُ و خدای
لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردان در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد
گشتند باز پس ماندگان از غزوه بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن خویش خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ برخلاف رسول خدا وَکَرِهُوا
و کراهت داشتند بکراهت عقیدت أَنْ یُجَاهِدُوا از آنکه جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود فِی
سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدای بجهت فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوا و گفتند مؤمنانرا لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید
فِی الْحَرِّ در گرما خود نرفتند و خواستند که مؤمنانرا نیز تنفیر کنند قُلْ بگو مر ایشانرا که نَارُ جَهَنَّمَ آتش دوزخ
أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از جهت حرارت بنسبت با این گرما و ایشان بسبب مخالفت مستحق سوختن در آن
حرارت شدند لَوْ کَانُوا یَفْقَهُونَ اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فَلْیَضْحَکُوا پس باید که بخندند
قَلِیلًا اندکی وَلْیَبْکُوا کَثِیرًا و باید که بگریند بسیار این خبرست بصیغه امر واقع شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است
که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد
و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی نزد ایشان اصلا فرحی نباشد جَزَاءً پاداشی داده ایشانرا
پاداش دادنی بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق فَإِنْ رَجَعَکَ اللَّهُ پس اگر
باز آرد ترا خدای بمدینه إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان متخلف فَاسْتَأْذَنُوکَ پس دستوری طلبند از
تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا بگو بیرون نیایید خبرست بمعنی نهی یعنی
بیرون میایید مَعِیَ با من أَبَدًا هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا و کارزار مکنید مَعِیَ در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّکُمْ بدرستی
که شما رَضِیتُمْ خرسند شدید بِالْقُعُودِ بنشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوه تبوک فَاقْعُدُوا پس
بنشینید دیگر بار مَعَ الْخَالِفِینَ با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد
کار مردان مرد مبارزان میدان نبردست از هر مخنثی این کار نیاید و نامردی در میان نیست مرد کجاست

تا نشاید **نظم** یا بود همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر یا چو مردان اندر آ و گوی در میدان فکن آورده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آنحضرت التماس نمود که پیراهنی
عطا فرمای تا کفن من سازند و در دفن من حاضر شده بر من نماز گذار و مرا آمرزش طلب حضرت پیراهن خود را
بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گذارد فاروق رضی الله عنه در آن باب مبالغه بسیار نمود
و مساوی او را یاد آنحضرت میداد و چون عازم شد بنماز بدو این آیه آمد و گویند که بعد از آنکه نماز گذارده بود
این آیت نازل شد وَلَا تُصَلِّ و نماز مگذار عَلَى أَحَدٍ بر هیچ یکی مِنْهُمْ مَاتَ از منافقان که بمیرد أَبَدًا هرگز ابدا
ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفر بمیرد احیاء او برای تعذیب است
نه برای تمتع پس گویا که همان مرده است و بهمان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ و مایست عَلَى قَبْرِهِ بر
سر گور وی برای دفن و زیارت یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان کَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای
که شرک آوردند وَرَسُولِهِ و بفرستاده وی که فرمان برداری نکردند وَمَاتُوا و بمردند وَهُمْ فَاسِقُونَ و حال آنکه
ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان وَلَا تُعْجِبْکَ و باید که ترا تعجب نیارد و مراد امت اند و خطاب با آنحضرت
است یعنی در تعجب نیندازد شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار است وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان
اگرچه قوی و با اقتدار اند إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ یُعَذِّبَهُمْ بِهَا که عذاب کند ایشانرا
بآن فِی الدُّنْیَا در دنیا که بسبب جمع مال و حفظ آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق احوال اولاد و تهیه
اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت
وَهُمْ کَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند درویشی میگفت اغنیا اشقی
الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند با انواع پریشانی و زحمت و نگاه میدارند با اصناف بلیت و مشقت
و با خود میبرند و میگذارند بصد هزار حسرت **نظم** دلا طلب چه خواهی که بجز جمع مال
بسی برنج بحسرت بباید گذاشت بمان بهر آن تا باندیجای شب و روزی باید پاس داشت و زین جمله
آن حال مشکل ترست که آخر بحسرت بباید گذاشت وَإِذَا أُنْزِلَتْ و چون فرو فرستاده شود سُورَةٌ سوره از قرآن
بتمام یا بعضی چه سوره را بر همه و بعضی اطلاق میکنند و بعضی تعلیق چون سوره نازل کرده أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ بآنکه
ایمان آرید بخدا وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او اسْتَأْذَنَکَ دستوری جویند از تو در
باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانائی مِنْهُمْ از منافقان وَقَالُوا و گویند ذَرْنَا بگذار ما را تا خود
بلشکر نبریم نَکُنْ تا باشیم مَعَ الْقَاعِدِینَ با نشستگان در خانهها رَضُوا خرسند شدند و راضی گشتند
بِأَنْ یَکُونُوا بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ از زنان و پس ماندگان وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلَى قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان از نفاق فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند آن چیزی که در جهاد است از انوار سعادت
و از آنکه تخلف است از آثار شقاوت لَکِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستاده خدای وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه ایمان
آورده اند مَعَهُ با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود
وَأُولَئِکَ و آن گروه لَهُمُ الْخَیْرَاتُ مر ایشانراست نیکوئیها هر دو سرا غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت
در عقبی وَأُولَئِکَ و آن قوم هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ
لَهُمْ آماده ساخته است خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا

الانهار از زیر مساکن اهالی آن جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ذلک آنست الفوز العظیم
رستکاری بزرک و پیروزی تمام وجاء المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوهٔ تبوک عذر گویندگان من
الاعراب از بادیه نشینان یعنی بنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر
بن طفیل که اعتذار کردند باآنکه اگر ما بغزا آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها گفتند
لیؤذن لهم تا دستوری دهند مر ایشانرا در تخلف وقعد الذین و بنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ
گفتند با خدای ورسوله و با رسول او در دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب
الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم عذابی مولم بقتل در دنیا
و حرق در آخرت لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان و عاجزان ولا علی المرضی و نه بر بیماران و معلولان ولا علی
الذین لا یجدون و نه بر آنان که نیابند ما ینفقون چیزی که نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند چون
قوم جهینه و مزینه یعنی بر این سه طایفه نیست حرج گناهی اگر بازایستند از غزو اذا نصحوا چون نیکخواهی نمایند
و فرمان برند لله ورسوله مر خدای را و رسول او را و نصح و اصلاح فعل است با خلاص نیت ما علی المحسنین نیست
بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ عتابی و ملامتی والله غفور رحیم و خدای آمرزنده است ایشانرا که بعد
از غزو باز ماندند مهربانست که معذورانرا رخصت تقاعد دهد ولا علی الذین و هیچ معاتبت نیست بر آنها که از
درماندگی اذا ما اتوک چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند لتحملهم تا ایشانرا ستوری دهی و با خود
بحرب بری قلت لا اجد گفتی تو که درین وقت نمی یابم ما احملکم علیه چیزی که سوار کنم شما را بران تولوا
برگشتند از پیش تو واعینهم و چشمهای ایشان تفیض من الدمع روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهٔ
ایشان میریخت حزنا اندوهی از آنکه الا یجدوا بجهة آنکه نمی یافتند ما ینفقون آنچه خرج کنند در این سفر این
قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بحضرت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهادست
و پیاده مانده ایم مرکبی عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزا آییم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که
آنچه بجویید نمی یابم ایشان گریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رضی الله عنهم اجمعین
ایشانرا زاد و مرکب و توشه داده همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که این نوع مردم اگر تخلف کنند
حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست که معاتبت و ملامت علی الذین بر آنانست که ایشان یستأذنونک از تو
دستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده است
رضوا بان یکونوا راضی شدند بآنکه باشند مع الخوالف با زنان و کودکان وطبع الله و مهر نهاد خدای
علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند خاتمت و عاقبت خود را و عقوبتی که بریشان از زیانی
مترتبست یعتذرون الیکم اعتذار خواهند کرد منافقان الیکم بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست
از تخلف اذا رجعتم چون بازگردید از تبوک الیهم بسوی ایشان در مدینه باز آیید قل بگوای محمد لا تعتذروا
عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه بواسطه آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهة آنکه
قد نبأنا الله بتحقیق خبر داده است ما را خدای من اخبارکم از اخبار و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما
چه بود وسیری الله و به بیند خدای عملکم کار شما را ورسوله و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که از نفاق توبه
میکنید یا بران ثبات میورزید ثم تردون پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب والشهادة بسوی

دانای پوشیده و آشکارا که مطلعست بر ضمایر و ظواهر فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون
بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و آن اخبار بتوبیخ و عقاب خواهد بود سیحلفون بالله زود باشد که سوگند
خورند بخدای لکم برای شما اذا انقلبتم چون بازگردید از سفر الیهم بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود
که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و اصحاب او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و اصحاب او بمسجد آمده سوگند یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند
لتعرضوا عنهم تا اعراض کنید از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید
شان انهم رجس بدرستی که ایشان پلیدند از نکوهیده و ملامت و توبیخ که بسبب میل بتوبه و انابت در
خواطر ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث اینها بنیهٔ تطهیر نیست ومأویهم جهنم و جای ایشان دوزخ است
و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جزاء برای پاداش بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب
میکردند از کفر و نفاق یحلفون سوگند میخورند منافقان لکم برای شما لترضوا تا بایشان خشنود شوید
عنهم از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر
از رسول خدای صلی الله علیه وسلم تخلف نکند و عبدالله ابن ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه
بهمین نوع سوگند خورد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضاء شماست نه برای خشنودی خدا
فان ترضوا پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان عنهم از منافقان دروغ گوی فان الله پس بدرستی که خدای
لا یرضی خشنود نمیشود عن القوم الفاسقین از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشانرا سود
ندارد مراد از این آیت نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نگردند الاعراب
بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع
مخصوص اشد کفرا ونفاقا سختترند از روی کفر و نفاق که بعض ایشان از اهل حضر بیشترست بجهت
آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خاست نکرده اند واجدر و سزاوارترند الا یعلموا
بآنکه ندانند حدود ما انزل الله اندازهائی که خدای فرو فرستاده علی رسوله بر پیغمبر خود از فرایض و سنن
شرع والله علیم و خدای داناست باحوال ایشان حکیم حکم کننده از حکمت باهمال ایشان ومن الاعراب و از
منافقان اهل بادیه من یتخذ کسی هست که فراگیرد برای شما یعنی شمار کند ما ینفق آنچه نفقه مینماید و صدقه
میدهد مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می پندارد چه بران امید ثواب ندارد
و برای تقیه انفاق میکند ویتربص و انتظار میبرد بکم الدوائر بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت
اسلام بنکبت بدل شود و روزگار بر مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند علیهم دائرة السوء بر ایشان
باد گردش بد و روزگار ایشان منقلب شود والله سمیع و خدای شنواست مر آنرا که بزبان میرانند علیم
داناست بآنچه در دل پنهان میدارند ومن الاعراب و از اهل بدو من یؤمن بالله کسانی هستند که میگروند
بخدای والیوم الآخر و برخی از ایشان مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبدالله ذو البجادین و سبط وی اند
که بخدا و قیامت میگروند ویتخذ و فرا میگیرند ما ینفق آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قربات اسباب
قربت عندالله نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود و مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی
وصلوات الرسول و بدعاء پیغمبر که پیوسته متصدقانرا بخیر و برکت دعا میکند و امروز مطابق گفته اللهم

صل علی آل ابی اوفی ألا إنها بدانید که نفقات ایشان با صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیکیست مر ایشان را
بارگاه عنایت ربانی سیدخلهم الله زود باشد که در آرد خدای ایشان را فی رحمته در بهشت خود که محل نزول
رحمت است إن الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است مر متصدقان را رحیم مهربان بر متقربان والسابقون
الأولون و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بجماعهٔ مومنان من المهاجرین از مهاجران
یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده اند بمدینه آمدند یا اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها
که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان والأنصار و از انصار یعنی آنها از ساکنان مدینه که اهل مکه
را یاری داده اند یا اهل بیعت عقبهٔ اولی اند سیاق سبعه و اهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها
که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبهٔ ثانیه والذین اتبعوهم و آنانکه متابعت کردند
سابقان را بإحسان بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند گفته
اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از جمله سابقانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان بقبول
طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخلند ورضوا عنه و خشنود شدند از خدای بآنچه یافتند از نعم
دینیه و دنیویه وأعد لهم و آماده کرد خدای مر ایشان را جنات تجری بوستانها که میرود تحتها الأنهار زیر
درختان جویها خالدین فیها جاوید باشندگان در آن أبدا همیشه تاکید خلود است ذلک الفوز العظیم
آنست پیروزی بزرگ و رسیدن بتمامی مراد ومن حولکم و از آنانکه گرد اگرد شهر شمااند من الأعراب از اهل
بوادی منافقون منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمهٔ شهادت میگویند
و بشرایعه قیام نمی نمایند ومن أهل المدینة مردوا و از اهل شهر شما نیز قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده
علی النفاق بنفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود فطنت و صدق فراست خود لا تعلمهم
نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان داشته اند تا از ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو
ایشان را باعیان ایشان نمیشناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذبهم زود
باشد که عذاب کنیم ایشان را مرتین دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا اخذ زکوة از ایشان
و تکلیف جهاد ثم یردون پس بازگشته شوند در قیامت إلی عذاب عظیم بعذاب بزرگ که آتش دوزخ است
بحقیقت عذاب عظیم بعد ایشان آنست که از حضرت محجوب شده ایشان از نور لقا دور و هیچ عذابی از
نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگ تر نیست **نظم** از فراق تلخ میگویی سخن ۞ هر چه خواهی کن و لیکن این مکن
تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست ۞ در فراق غیر بیچاره نیست ۞ صد هزاران مرگ تلخ از سوی تو نیست مانند فراق
روی تو ۞ جور دوران و هر آن رنجی که هست ۞ سهل تر از بعد حق و غفلتست ۞ از فراق این خاکها شوره شود
در فراق این آبها تیره شود ۞ دوزخ از فرقت چنان سوزان شدست ۞ پیر از فرقت چنان لرزان شدست
گر بگویم از فراق یک شراره ۞ تا قیامت یک بود از صد هزار آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی
عذری تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات الهی که در باره متخلفان نازل شده خبر یافتند هفت تن
از ایشان خود را بستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بگشاید تا وقتی که
بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول
نمود بر عادت معهود بمسجد آمد و ایشان را دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید

عالم صلی الله علیه وسلم بزبان گهر بار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر رسد
آیه آمد که وآخرون و قوم دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند
بآن خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در
وجود آمده بود وآخر سیئا بعمل دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید خدای أن یتوب علیهم که
توبه ایشان در پذیرد إن الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر تایب را رحیم مهربانست بتفضل بعد
در تاویلات کاشفی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقاء نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات
و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیدهٔ بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته
چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذایل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب
مناسبت از نیک بهتر دارد مثنوی خلاف بماند حکیم سنائی قدس سره فرموده ۞ چون بدی گناه را دانی
کند دست جانب پشیمانی ۞ ور ندانی گناه را که بدست ۞ آن نشان شقاوت ابدست ۞ القصه بعد از نزول آیت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا ایشان را بگشادند آن آزاد شدگان بشکرانهٔ نعمت آمرزش اموال
خود را بحضرت نبوت بنام آوردند و گفتند یا رسول الله بسبب این مالها از خدمت تو باز ماندیم اینها را از ما بگیر
و در راه خدای صرف نمای حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که با خذ اموال شما مامور نیستم از این
نازل شد خذ من أموالهم فرا گیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فریضه تطهرهم تا پاک گردانی ایشان را از
گناهان یا از حب مال که مودی بطغیان و عصیانست یا از نجاست بخل وتزکیهم و زیاده کردانی رشد و نما
در حسنات ایشان را بها بدان صدقه وصل علیهم و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب إن صلوتک بدرستی
که دعاهای تو سکن لهم آرامش بود دلها ایشان را والله سمیع و خدای شنوا است دعای ترا علیم دانا است
باستحقاق ایشان مر آنرا ألم یعلموا آیا نمیدانند این تایبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أن الله آنکه
خدای هو یقبل التوبة اوست قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود ویأخذ الصدقات و فرا میگیرد یعنی
قبول میکند صدقهای ایشان را وأن الله و بدانند از این که خدای هو التواب اوست توبه پذیرنده الرحیم
مهربان بر توبه کننده وقل اعملوا و بگو عمل کنید ای تایبان یعنی بعد از قبول توبه استقامة ورزید بران یا
بگو یا گروه که توبه نمیکنند بکنید آنچه میخواهید این تهدیدیست فسیری الله پس زود باشد که بیند خدای
عملکم کار شما را از خیر و شر ورسوله و فرستاده او والمؤمنون و گرویدگان نیز ببینند وستردون و زود
باشد که باز گردانیده شوید بمرگ إلی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان و آشکار فینبئکم پس بیاگاهاند
شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بمجازات باشد بدان قبل از این مذکور شد که
متخلفان از اهل اسلام ده تن بوده اند و قصهٔ هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک بود و هلال
بن امیه و مرارة بن ربیع که ایشان خود را نابسته بودند اما پیش حضرت آمده بگناه خود معترف شدند
و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالسه نکند و در شان ایشان نازل شد وآخرون و دیگران از
متخلفان مرجون تاخیر شدگانند و باز داشتگان لأمر الله برای فرمان خدای در بارهٔ ایشان إما یعذبهم
یا خدای عذاب کند ایشان را اگر اصرار کنند بران گناه وإما یتوب علیهم و یا توبه دهد ایشان را اگر ندامت
ورزند و تردد در پای عبادت است و اگر نه عند الله تردد نیست والله علیم و خدای داناست بحالهای ایشان

حکیم حکم کننده بارجای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعت
بن ثابت و اضراب ایشان بتحریض ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف
قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم صلی الله علیه
وسلم بر اهل مدینه میخواند و چون آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفته جمال و کمال او شدند ترک
صحبت ابو عامر بریدند و کسی بدو التفات نکرد نظم با وجود بحر جان بخش نوای آب حیات * چشم بد بخش از چشمه حیوان
ابو عامر را از روی حسد در حرکت آمد و بتخریب آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه
پیوست و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت او بود و حضرت او را فاسق نام
نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شده و از آنجا فرار نموده بشام رفت و از آنجا بقیصر روم نوشت که از روم لشکر
ساز کرده بجنگ مسلمانان آید و نامه نوشت بمنافقان مدینه که شما در مقابله قبا در محله خود برای من
مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعفا
و بیچارگان که وقت سرما و باران که مسجدی ساخته ایم و التماس مینمودند تا در آن مسجد نماز گزاری و غرض ایشان
آن بود که بواسطه نماز آنحضرت مهم خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست نظم
مسجد اصحاب مسجد را نوانی * توبهی ها شب دی با ما بسازی * تا شود شب از نجاسات تهی روز * ای جماعت افتادی جان زود
ای دریغا کان سخن از دل بدی * تا مراد آن نفر حاصل بدی القصه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در جواب
ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه تبوکم باز آیم چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که نزدیک مدینه است
رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل علیه السلام این آیت آورد که والذین اتخذوا و آنان که فرا
گرفتند و بنا نهادند مسجدا مسجدی ضرارا برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان وکفرا و برای تقویه کفری
که اضمار آن میکنند وتفریقا و برای تفرقه افکندن بین المؤمنین میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع میباشند
وارصادا و برای انتظار لمن حارب الله مر آنکس را که حرب کرد با خدای ورسوله و با رسول او من قبل پیش از بنای
این مسجد مراد ابو عامر راهبست که در احد و حنین بجنگ حاضر شد ولیحلفن و هر اینه سوگند میخورند
چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید ان اردنا که ما نخواستیم از بنای این مسجد الا الحسنی مگر خواستن
نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا والله یشهد و خدای گواهی میدهد انهم لکاذبون که ایشان دروغ
گویانند در سوگند خود لا تقم مایست برای نماز فیه در آن مسجد ابدا هرگز لمسجد هر آینه مسجدی
که اسس بنا نهاده شده است علی التقوی بر پرهیزگاری من اول یوم از روز نخستین مراد مسجد مدینه است
واشهر و اظهر آنکه مسجد قباست در محله بنی عمرو بن عوف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول که
بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهار روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکند
و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در آنجا نماز گذارد و در تشویق الحرمین
از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هر دوشنبه سواره یا
پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر
عمره ایست حق سبحانه میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی است احق سزاوارتر است ان تقوم فیه

انکه اقامت کنی در وی برای نماز فیه در آن مسجد مومنان پرتقوی رجال مردانند که از پاکیزه طینتی یحبون
دوست میدارند ان یتطهروا آنکه پاک شوند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند
بجنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه از اهل
مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارتست که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفته جواب دادند که آب از پی در می آریم
اینجا جواب دادند که آب از پی در می آریم احجار نکنیم یعنی در استنجا و تنجیه جمع میان ... مراد تطهیر است از معاصی و خصال
مذمومه والله و خدای یحب المطهرین دوست میدارد پاکی ورزندگان را افمن اسس ایا هر کسی که بنا افکند
بنیانه بنای دین خود را علی تقوی من الله بر ترس کار از خدای ورضوان و طلب خشنودی او خیر بهترست
ام من اسس یا آنکس که اساس نهد بنیانه بنای او را مؤدی دین خود را علی شفا جرف بر کناره رودی که زیرش بر ده
سیل تهی شده و ظاهرش بجای ایستاده باشد هار شکافته شده و نزدیک بافتادن و اینچنین زمین
سست ترین قواعد باشد چون بر آن بنا کنند فانهار پس آن زمین سست گردد و بیفتد به با بنا یا بانی آن
فی نار جهنم در آتش دوزخ و این مثل است برای بنای آنکه بنیاد دین خود بر باطل نهند و مآل مهم ایشان
رجوع باشد بدوزخ والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را بدانچه مقصود
ایشانست لا یزال همیشه هست بنیانهم بنای ایشان الذی بنوا آن بنا که بنیاد نهادند ابرابها اعراض
ریبة سبب شک ونفاق فی قلوبهم در دلهای ایشان تا بر شک و نفاق که داشتند و گفته اند مراد تخریب
بنای ایشانست که بعد از رجوع از تبوک استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد این آیه
آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت فرمود که آن مسجد را بکنند و بسوختند و حکم شد که آن موضع مزبله
اهل مدینه باشد نظم پس بنجه بود کاز بر کشید * مطرح خاشاک و خاکستر کنید * حق سبحانه میفرماید
که همیشه باشد خرابی بنای ایشان واسطه تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت
و نفاق و ریبت خواهند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای
ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ
یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور والله علیم و خدای
داناست بتأسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکیم حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت در تفسیر
وسیط از محمد قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت میکردند عبد الله بن رواحه رضی الله عنه گفت شرط کن یا رسول الله برای
خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید و هیچ شریک
نیارید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید چنانچه نفسها و مالها خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین قیام نماییم
جزاء ما چه خواهد بود حضرت فرمود که جزاء بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل
خرید و فروخت سودمند است ما در این بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم کرد حق سبحانه آنرا بر سبیل خبر
میدهد که ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای من المؤمنین از گروندگان انفسهم نفسهای ایشان که
مباشر جهاد شوند واموالهم ومالهای ایشان که در راه خدای نفقه کنند بان لهم الجنة بآنکه مر ایشان را باشد
بهشت این تمثیلیست برای اثابه مؤمنان ببهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتری زیرکه

بیع وشری بجانبی وجود گیرد که بتاین املاك بوده جد هر که هست وهرچه هست همه ازان حضرت العبد
وما له لمولاه پس این تحریض است در غزا وجهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس ومال وازمن عطا دادن
بهشت فی نوال نفس مایه شر وشهوت ومال سبب طغیان وغرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن
وبهشت باقی مرغوب را بستان نظم بستان بهشت بیفشان گوهر بیستان * خاك نشین بیده وفردوس بستان *
در عوض ظلمت خار حقیر * نعمت باکیزه باقی بگیر * در کشاف وعین المعانی وجز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگذشت وانحضرت این آیت میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر
اشراقات فیوض حکم گردانیده ساخته بپرسید که هذا کلام من گفتا انحضرت هذا کلام الله سؤال کرد که این بیع وشری
کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را انخطاب الست بربکم بشنوانیدند اعرابی گفت
والله بیع مربح لا نقیله ولا نستقیله چون نفوس معیوب واموال فانی ما را خریده ودر عوض بهشت باقی میدهد
هرگز این بیع را بر نگردانیم بلکه نفس ومال خود را در بازیم نظم این بیع را که دوستان با تو کرده ایم *
اصلا درین حدیث اقاله نمیرود * عزیزی بوده که هر که بنده بخرد بعیب او را نا بود او رد نتوان کرد حق
سبحانه ما را بخریده بعیوب ما دانا بوده امید است که اندر کمال کرم رد نکند ودر نفحات الانس از ابو ذر بوزجانی
نقل میکند که نظم تو بعلم ازل مرا دیدی * دیدی انگه بعیب بخریدی * تو بعلم آن ومن بعیب همان * رد مکن
انچه خود بپسندیدی * ودر تحقیقات این بیع وشری وبیان آنکه خود را مشتری گفت وما را بایع ونفس ومال ما را
بذکر اختصاص داد ودل را در مبایعه داخل نکرد مذکران ومحققان را عبارات عجیب واشارات غریب
هست بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته نظم هرکه خواهد که نزهت برد ببینی * کو تماشای ازگلستان کن
وبعد از بیان اشتری بیان ما لاجله الشری میکند ومیگوید یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس
ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای وطلب رضای او فیقتلون پس کافران میکشند دشمنان را
ویقتلون وگاه میکشته میشوند بدست ایشان وعدا علیه وعده داده است خدای ایشان را بدین بیع وشری
وعده دادنی حقا ثابت وباقی که خلاف نیست در آن فی التوراة والانجیل والقرآن درین کتابها دلیل است
بر انکه اهل توریة وانجیل مامور بوده اند بقتال ومن اوفی بعهده وکیست وفا کننده تر بعهد خود من الله
از خدای که کریم است وکریم خلف در وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم بخرید
وفروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کرده بدان وذلک وآن بیع هو الفوز العظیم او رستگاری بزرگست
در مدارك از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست الا بهشت پس
مفروشید خویش را الا بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانی است
در مثنوی آورده نظم خویش را نشناخت مسکین آدمی * از فزونی آمد وشد در کمی * خویشتن را آدمی ارزان فروخت *
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت التائبون مومنان باز گردندگان از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه
بتمامی العابدون پرستندگان حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت الحامدون ستایندگان حق را بدانچه
بدیشان رسد از سراء وضراء یا سپاسداران نعم الهی در هر لحظه وطرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان
بطلب علم یا بیرون ایندگان زبادیه نفس روندگان بسر منزل انس الراکعون رکوع کنندگان در نماز یا خضوع
ارندگان بدرگاه مسبب الاسباب الساجدون سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الآمرون بالمعروف

فرمایندگان بایمان وطاعت وسنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم والناهون عن المنکر وباز دارندگان
از کفر ومعصیت وارتکاب بدعت واو ثمانیه ها آورد برای تضاد میان امر ونهی چون ثیبات وابکارا یا جهت جمع
میان امر معروف ونهی منکر که گوییا شی واحد اند وهریك با دیگری باید که منضم باشند والحافظون ونگاه دارندگان
لحدود الله مر احکام خدای را وسر گویند نگاه دارندگان اوامر ونواهی بجوارح وقلوب واسرار وارواح وبشر
المومنین وبشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوف اند ومع نظم دلیلست بر آنکه ایمان داعی این صفات
بدین فضایل وصفات مشعر بر اشارات بتعظیم وتکریم آن آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند ودر
استغفار او دستوری طلبیدم مرا باز داشتند واین آیه آمد که ما کان مصیب نباشد وروا نبود للنبی
مر پیغمبر را والذین آمنوا وانان که گرویده اند ان یستغفروا انکه طلب آمرزش کنند للمشرکین برای شرك ارندگان
وگفته اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابو طالب در مرض موت بعد از انکه از ایمان او نومید شده بود که طلب آمرزش
کنم برای تو مادام که مرا منع نکنند از آن وبعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد صحابه چون دانستند
که انحضرت بجهت ابو طالب آمرزش می طلبد گفتند ما نیز از برای آبا واقربای خود استغفار نکنیم وحال
آنکه ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه برای پدر خود استغفار کرده وای بعضی بر ای خصم خود استغفار
میکند این آمد که روانیست بعضی مومنان را که برای اهل شرك آمرزش طلبند ولو کانوا واگر چه باشند آن
مشرکان اولی قربی خداوندان قرابت من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شد لهم مرایشان را انهم آنکه ایشان
اصحاب الجحیم اهل دوزخند وما کان استغفار ابراهیم ونبود آمرزش خواستن ابراهیم لابیه از برای پدر
خود الا عن موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود مر پدر خود را انجا
که گفت ساستغفر لك ربی ودر دنیا بیع آورده که وعده داده بود بپدر ابراهیم مر ورا که من ایمان آرم پس وعده
استغفار ابراهیم علیه السلام آن بود که من طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بگروی فلما تبین له پس آنگاه که
که روشن گشت مر ابراهیم را انه عدو لله آنکه پدر او دشمن است مر خدای را یعنی بر کفر بمرد وتوفیق ایمان نیافت
یا بوحی معلوم شد مرورا که از ایمان نخواهد آورد تبرأ منه بیزاری کرد از وی وقطع استغفار نمود ان ابراهیم
لاواه بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود کنایت از رقت قلب وکثرت ترحم حلیم بردبار بود
بجفای که بدو میگفت لارجمنك ودر جواب میداد که ساستغفر لك ربی پس در بایه آمده تمهید مر عذر رسول
ومومنان می کند که چون ایشان قبل النهی استغفار کردند بدان مواخذ نخواهند وما کان الله لیضل قوما ونیست
خدای که قومی را ضایع وتباه کند ای ایشان را بکم حکم چنانچه اهل ضلالت را بعد اذ هدیهم بعد از انکه راه نمود
ایشان را باسلام حتی یبین لهم تا وقتی که روشن کند برایشان ما یتقون انچه واجب است که از آن پرهیز
کنند گفته اند این آیه در شان جمعیت که قبل از تحویل قبله درگذشتند یا پیش از تحریم خمر سالم در اجل
نوشیدند پیغمبر را گه بر ایشان از کارها که کرده اند گرفت نیست ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه
چیزها از احوال ایشان دانا است ان الله بدرستی که خدای له مرورا ست ملك السموات
والارض بادشاهی آسمانها وزمینها پس هرچه خواهد کند یحیی زنده کرداند مر کاتران ویمیت
ومیراند ندیگان را وما لکم ونیست شما را ای مومنان من دون الله بجز خدای من ولی کارسازی ولا نصیر

وندایی ومدد کاری ومیشاید که خطاب بکفار باشد میفرماید که خدا را بپرستید که شما را بغیر وی متولی
امری نیست که حکم عقاب ازشما دفع کند وجزا ورایی نه که عذاب ازشما باز دارد لقد تاب الله بدرستی که توبه
بذیرفت خدای وبقبول توبه بازگشت علی النبی بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقانرا در تخلف یا بیان تبعه
زند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از تعلقات بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر
یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج بتوبه واستغفار نباشد حتی پیغمبر واصحاب او چه هرکس
را مقامیست که مادون آن بنسبت وی معتبر خواهد بود بس توجه بادون گناهی است که ازان توبه لازم باشد
وبیش بعضی دانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت باینست ونزد محققان این معنی مناسب مرتبه
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نیست چه توجه انحضرت بغیر حق متصور نبوده بس سلمی رحمه الله گوید
ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه توبه امت باشد وتوبه تابع بمقدمه تصحیح بذیرد وبر هر تقدیر در بذیرفت
خدای توبه را از پیغمبر والمهاجرین والانصار وازمهاجران وانصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را
بطبع نه بعناد الذین اتبعوه آنانکه ذوی کردند پیغمبر را فی ساعة العسرة درزمان عسرت وتنگی لشکر تبوک
را که جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن یك شتر داشتند وهم در
توشه که دو کس دو روزی بیك خرما بس میبردند وهم در آب که با وجود قلت مرکب شتررا میکشتند وبر
طوبات احواف واماء آن دهان خویش تر میساختند وهوا بغایت گرم میگذشت بس حق سبحانه صفت میکند
که درین زمان تنگی متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند من بعد ما کاد از بس انکه نزدیك بودکه از غایت
عسرت تزیغ میل کنند وازجای برود قلوب فریق دلهای گروهی منهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود
که جمعی از جهاد باز گردند یا متابعت رسول صلوات الله وسلامه علیه دست بازدارند بواسطه شدت
ومشقت ثم تاب علیهم بس خدای درگذاشت از آنها که قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود انه بهم
بدرستی که خدای بدیشان رؤف بسیار مهربانست جون توبه کنند رحیم مهربانست بتفضل بریشان
وعلی الثلثة الذین خلفوا ودیگر توبه داد وبخشید بران سه تن که باز بس شدند یعنی تخلف کردند از غزو وامر
ایشان موقوف بر حکم الهی بود قبل ازین سبق ذکر یافت که مهم کعب وهلال ومراره در تأخیر افتاد وحضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله حکم فرمود که از زنان خود دور شدند ومن هلال بخدمت وی که مردی بس ضعیف
نامزد گشت بشرط عدم مباشرت وکار بریشان تنگ حتی اذا ضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم الارض
بریشان زمین بما رحبت با وجود گشادگی وسعت واین کنایت از شدت حیرت ونهایت بیثباتی است
وضاقت علیهم وتنگ شد بریشان انفسهم دلهای ایشان از بسیاری غم ووحشت بحیثیتی که فرح وانس
را درمان راه نبود وظنوا ودانستند ان لا ملجأ آنکه بناهی نیست من الله از خشم خدای الا الیه مگر بوی
وآمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم بس جون تن درمانند وبه بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد
خدای ایشانرا لیتوبوا تا توبه کردند ورجوع باز گشتند ومعروفست که تا او بتو به توفیق ندهد در قم قبول
نکشند توبه هیج تایب درست نیست نظم گر لطف باری نماید نخست * هم توبه شکسته است وهم بیمان
جون توبه بامید بذیرفتن تست * تا تو نه بذیری نشود توبه درست * القصه بعد از بنجاه روز این فرود آمد
در توبه ایشان بذیرفته گشت ان الله بدرستی که خدای هو التواب اوست قبول کننده توبه از تایبان الرحیم

متفضل است برحمت بریشان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وبیرهیزید از فعل
که مخالف امر باشد معاودت نکنید وکونوا مع الصادقین وباشید با راستگویان در اقوال خود جون کعب
بن مالك ویاران وی نه دیگر که راست گفتند وعذر باطل نیاوردند وبسبب راستی که من صدق نجا دولت نجات
یافتند نظم آنکه افتد یکسر دو کاستی * از همه غم رستی گر راستی * راستی خویش نهان کن گردی
وگفته اند این خطاب با اهل کتابست یعنی ای گرویدگان بموسی وعیسی علیهما السلم بترسید از مخالفت
محمد صلی الله علیه وسلم وباشید با صادقان که اصحاب او خاورات بزرگوار دویند ما کان روا نیست
ونشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را ومن حولهم وآنانکه گرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان ان
یتخلفوا آنکه تخلف کنند وباز بس روند عن رسول الله از حکم رسول خدای نهیست در صیغه نفی
وتخصیص اهل مدینه وحوالی او بجهت قرب بوده ومعرفت ایشان بخروج انحضرت بطرف تبوک
ولا یرغبوا بانفسهم ونرسد ایشانرا که رغبت کنند بنفسهای خود عن نفسه از نفس وی یعنی خویشتن
داری کنند وخودرا بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری
رضی الله عنه درمانده بود بعد از چند روز که از عزیمت رسول صلی الله علیه وسلم بگذشت روزی بخانه
خود در آمد دید آن روز بغایت گرم بود واو دو زن داشت زنان وی هریك در عریشی نشسته بودند وآنرا
روفته وآب زده وکوزهای آب سرد مهیا ساخته وطعامی نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش بایستاد
ودر زنان نگریسته آن ترتیب ملاحظه نمود گفت روا باشد که رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه در
بیابان بشدت حرارت وباد گرم مانده بود وابو خیثمه در سایه خنك آب سرد وطعام لذیذ خورده وبا زنان
خوبروی خوشبوی معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عریش نیایم واین طعام وآب نخورم تا زمانی که
بدان حضرت ملحق نشوم بس ازانجا زاد بر داشته روی براه آورد ودر منزل تبوک بعسکر همایون ملحق
شد ذلك آن وجوب متابعت وترك تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان جون با رسول باشند لا یصیبهم
نرسد ایشانرا ظمأ تشنگی ولا نصب ونه رنجی ولا مخمصة ونه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدای ولا
یطؤن ونسپرند موطئا مکانی را که کفار بسم اسب یا کف شتر یا بایها خود سپرند یعنی که یغیظ
الکفار بخشم آید کفار را ولا ینالون ونیابند من عدو نیلا از دشمن هیچ یافتنی از قتل ونهب وکسر وانهزام
وجراحت الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به بان عمل صالح کردار شایسته یعنی بهریك از ینها که بدیشان
رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد
حسنه در دیوان ایشان می نویسند ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیگرداند وتباه نمی کند اجر
المحسنین مزد نیکو کاران یعنی مجاهدانرا ولا ینفقون ونفقه نکنند نفقة صغیرة نفقه اندك وخرده
جون علاقه تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمائی که بدهند جون ابو عقیل رضی الله عنه ولا کبیرة ونه نفقه
بزرگ جنانجه ذو النورین وعبد الرحمن عوف رضی الله عنهما ولا یقطعون وقطع نکنند وسیر نکنند وادیا
هیج مسیل آب وسیل را مراد نیز است یعنی هیج زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته شود برای
ایشان ثواب آن عمل نوشتن از برای جیست لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشانرا احسن ما کانوا نیکوتر
آنکه در راه حق یعملون عمل میکردند یعنی احسن را جزا دهد جز احسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر

اجر و تکثیر آن در بیان فرموده که شاید اگر غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه از آن
ثواب عظیم دهد و نهصد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب دهد کرم او بنسبت
مجاهدان بدین گونه ظاهر گردد **نظم** مجاهدان شرف اجر ازان دارند که در غزا کمر سعی بر میان بندند
آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند که چون نفیر جهاد در آید
بتمامی متوجه حرب شوند آیت آمد که **وما کان المؤمنون** روا نیست و نشاید مؤمنان را **لینفروا** آنکه بیرون روند
بغزا **کافة** همه ایشان بجهت امر معیشت مختل میماند **فلولا نفر** پس چرا بیرون نروند یک کس یا دو تن یا بیشتر
من کل فرقة از هر جمعی کثیر **منهم** از ایشان مراد قبیله و اهل بلد اند **طائفة** گروه اند بجهاد و باقی توقف نمایند
لیتفقهوا تا طلب دانش کنند **فی الدین** در دین و فقه امور تعلم از عبد الرزاق بن همام روایت که مراد اصحاب
حدیث **ولینذروا** و تا بیم کنند فقها **قومهم** گروه خود را **اذا رجعوا الیهم** چون باز گردند از غزو بسوی ایشان
لعلهم یحذرون تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که
گرویده اند **قاتلوا الذین** کارزار کنید با آنانکه **یلونکم** نزدیک شما اند **من الکفار** از کافران و بدکاران مثل
یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب بمدینه
است و بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک **ولیجدوا** و باید که بیابند کافران و فهم کنند **فیکم**
غلظة در شما درشتی بنسبت خود یعنی عنف در مقال قبل از وقوع قتال یا شدت و صبری بر مقاتله
یا شجاعتی در حین محاربه **واعلموا ان الله** و بدانید که خدای **مع المتقین** با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت
و نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه مؤمنان را بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمنی از نفس
اماره کافر نعمت نزدیکتر نیست و نزدیکترین دشمنان بتو اوست اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک پس قتال
او که عبارت از جهاد اکبر است اشتغال اولی ما نسبت می نماید والیه الاشارة فی المثنوی **نظم**
ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زو بتر در اندرون قد رجعنا من جهاد الاصغریم این نبی
جهاد اکبریم سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن را دان که خود را بشکند **واذا ما انزلت** و چون فرستاده
شود **سورة** پاره از قرآن **فمنهم من یقول** پس از منافقان کسی هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا
یا با ضعفاء مؤمنان گوید **ایکم زادته** کیست از شما آنکه بیفزود او را **هذه** این سوره **ایمانا** گرویدن یعنی
آنکس کدام است که این سوره ایمان او را زیاده کرد **فاما الذین آمنوا** پس اما آنان که گرویده اند براستی **فزادتهم**
ایمانا پس زیادت کرد این سوره ایشان را یقین و ثبات در دین تا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبر در این
سوره و ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر **وهم یستبشرون** و ایشان شادمان
میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست **واما الذین** و اما آنانکه **فی قلوبهم**
مرض در دلهاء ایشان بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام است **فزادتهم** پس زیاده میکند
آن سوره ایشان را **رجسا الی رجسهم** شکی ضم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس
شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک تا بیفزود کفر ایشان بکفر **وماتوا** و بمردند یعنی استحکام
یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند **وهم کافرون** و ایشان کافران بودند **اولا یرون** آیا نمی بینند
این منافقان **انهم یفتنون** آنکه ایشان مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن باتفاق

و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان **فی کل عام** در هر سالی **مرة او مرتین** یکبار یا دو بار **ثم لا یتوبون** پس
توبه نمی کنند از نفاق **ولا هم یذکرون** و نه پند میگیرند **واذا ما انزلت** و چون فرود آید **سورة** سوره از قرآن
که در آن عیب ایشان مذکور باشد **نظر بعضهم** نظر کنند بخواری ایشان **الی بعض** بسوی برخی دیگر یعنی بچشم
یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریت بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود یا
بتغامز همین ایمائی کنند بعضی با من مجلس و با هم گویند **هل یراکم من احد** آیا می بیند کسی از مسلمانان شما را اگر
از مجلس بیرون روید پس اگر کسی نبیند اقامت کنند و اگر نه بنشیند بیرون خیزند **ثم انصرفوا** پس باز گردند از مجلس پیغمبر
صلی الله علیه و سلم **صرف الله** بگردانید خدای **قلوبهم** دلهاء ایشان را از فهم قرآن یا قبول ایمان و منع آنست
که از قبول همه نیکوئیها این کلام خبر است و احتمال دارد یعنی بگرداند خدای دلهای ایشان را از خیرها **بانهم**
بسبب آنکه ایشان **قوم لا یفقهون** گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم نمی کنند **لقد جاءکم** هر آینه بدرستی
و راستی که آمد بشما ای آدمیان **رسول** فرستاده بحکم خدا **من انفسکم** از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا
بواسطه جنسیت مخالطه نمایند و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسول از شما متکلم
بلغت شما یا از قبیله شما ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی
را صلی الله علیه و سلم نسبتی قرابتی پیوسته بود بدان و در قراءة شاذه من انفسکم بفتح فا خوانده اند یعنی
از فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب **عزیز علیه** دشوار بود **ما عنتم** آنچه در رنج
افتید بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند و آنرا صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم آنست که فرود
آرند که بروی است آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بروی است روز قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد
نمود و درین معنی گفته اند **نظم** نماند بعصیان کسی در گرو که دارد چنین سیدی پیشرو اگر دفتر
از گنه پاک نیست چو ما صد شفاعت بود باک نیست **حریص علیکم** صفت دیگر شاید این که حریص است
بر اسلام شما **بالمؤمنین** بگرویدگان **رؤوف رحیم** مهربانست و بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا دو
اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را که خود را فرموده که بالناس لرؤوف رحیم و درباره وی گفت
بالمؤمنین رؤوف رحیم و یک وجه تفضیل آن حضرت بر انبیاء دیگر علیه و علیهم الصلوات والسلام اینست
فان تولوا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری **فقل** پس تو بگو **حسبی**
الله بسنده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد **لا اله الا هو** هیچ معبودی
بحق نیست مگر وی **علیه توکلت** بروی توکل کردم و کار خود را باری گذاشتم **وهو** و اوست **رب العرش**
العظیم خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد
اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدائی که عرش را بدان عظمت
که هشت هزار رکن دارد و میان هر دو رکن سیصد هزار قاعده و از هر قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله
راه همه آن مملو از طاقات مصافات بقدرت کامله نگاه میدارد تمام درست اگر مرا از شر منافقان در پناه
آرد که حافظ بندگان و ناصر ایشان اوست **نظم** از وی خواه یاری که یاری ده اوست
بلا و بلاها کز پناه به اوست کسی که او آید در پناه چه غم دارد از فتنه کینه خواه مطالعه لطایف
و اشارات این دعا به حواله است با دقائق جواهر التفسیر والله نعم المولی ونعم النصیر

سورة يونس مكية مائة وعشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم الر حروف مقطعه بقول ابن زید رحمه الله اسامی
سورتند وعلم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد وگفته اند الر انا الله الرحمن
ودر بحر الحقایق آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب وی صلی الله علیه وسلم میگوید سوگند بنعیم
الائی من بر قدیر ازل وبلطف ابدی وجود وبرافت من ترا که جواب قسم چیست تلک این سوره آیات
الکتاب الحکیم آیتهای قرآن مشتمل بر حکمتهاست یا محکم که در وی تناقض واختلاف نیست یا آنکه رقم
نسخ بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نشود ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اساس نبوت
محمدی صلی الله علیه وسلم تاکید یافت وحضرت عزت عز شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید
قریش اظهار انکار نموده گفتند عجبست که خدای تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد واز جمله یتیم ابو طالب
را اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان للناس آیا هست مر مردمان را عجبا شگفتی ان اوحینا آنکه ما وحی
کردیم الی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان واز قبیله ایشان مضمون وحی ما چیست ان انذر
الناس آنکه بترسان مردمان را از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از معصیتی نباشد که او را از آن باید
ترسید الا ما شاء الله وتخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب بشارت باشد نیست
پس فرمود وبشر الذین آمنوا ومژده ده آنانرا که گرویده اند ان لهم آنکه مر ایشانراست قدم صدق پیش روی نیک
عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان وطاعت وگفته اند قدم صدق سابقه ازلیست که حق بعنایت
ذات داده ودر نفحات مؤمنان در مساطی کو بیکه مقام صدقی که در وی زوال وخلل نیست یا ایمان صادقی یا
رضوان الله یا درجات عالی یا مکان در بهشت یا اعمال خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت
ایشان بخلف میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه ایشان را چنانچه فرمود
نحن الاخرون السابقون اما ان خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم ودر عین
المعانی آورده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون
بها الی ربکم ومقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت نیست
نظم
کفی کنم شفاعت عاصی عذر ۞ دل با امیدان کرم افتاده در گناه قال الکافرون گفتند کافران
بعد از آنکه بعجب بودند از بعثت ایشان بتردید خوارق عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوی است
آشکارا ان ربکم الله الذی بدرستی که پروردگار شما الله است آن خداوندی که بقدرت بی نهایت وحکمت
بی قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها وزمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند فی ستة ایام
در مقدار شش روز از روزهای دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر
الامر می سازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودن آنها را بر وجهی که میخواهد ما من شفیع
نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای مر او را در شفاعت
این کلام رد شفعاء الله است واثبات شفاعت مأذون ذلکم الله آن خداوندی که موصوف بصفات

خالقی وتدبیر واستیلاست ربکم معبود که وشماست نه غیر او چه غیر او را با او در این صفتها شرکتی نیست
فاعبدوه پس او را بیگانگی بپرستید افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت آن
نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت ونشور نه بغیر او پس آماده
باشید جواب سوالها را وعد الله داد خدای شما را وعده دادنی حقا راست ودرست انه یبدأ الخلق
بدرستی که خدای در اول بیافریند خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده کرداند ویرا ومقصود
از ابداء واعاده ثوابست چنانچه فرمود لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات
وعملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل ایشان یعنی برعایت
عدلی که در امور فرموده باشند یا بعین جدا ایمان وعمل قویست ودر برابر آن شرک ظلم عظیم واین
وجه ابراء مقابله او بهجاست چه اردارد میکند این کلام را بقول والذین کفروا واما آنانکه کافر شدند
لهم مر ایشانراست شراب من حمیم آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون بخورند امعا واحشاء ایشان پاره
پاره کرده وعذاب الیم ودیگر ایشانرا بود عذابی دردناک که تخفیف نپذیرد بما کانوا بسبب آنکه
بودند که بخدا ورسول یکفرون کافر میشدند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس
کردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا وماه را خداوند نور ظاهر است که اگر روشنی بالذات
باشد ضیاست واگر بالعرض باشد نورست ودر این آیه است که حق سبحانه در این آیت تنبیه فرمود
بآنکه آفتاب بذات خود نیرست وقمر بعرض نیر باشد وآن مقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم
هیات مبین شده وقدره منازل وتقدیر کرد برای قمر منازل منزلها بیست وهشت که اندک معاین ومشهورست
وقمر قریب بشبانروزی قطع منزلی کند لتعلموا تا بدانید شما عدد السنین والحساب شمار سالها وچون
سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر
براستی نه ببازی وگویند بالحق یعنی لام است یعنی مگر برای بیان حق یفصل الآیات روشن میکنیم حجج
یفصل مختلف اندیعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی
در آن اندیشه میکنند واز آن نفع میگیرند ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در آمد شد شب وروز
از پی یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور وظلمت وما خلق الله ودر آنچه آفرید خدای فی السموات
والارض در آسمانها وزمینها از انواع بودنیها لآیات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع ووحدانیت
وکمال علم ونفاذ قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال ودر خاتمه امور یعنی از حال
المعاد بیندیشند واز دعوای وحشت نسیان کردند چه آن اندیشه وخوف باعث بود ایشانرا در تدبر
وتفکر ان الذین بدرستی آنانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار ما را یعنی منکرند یا خوف ندارند از محاسبه
لقا ورضوا وخشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیوی وپسندیدند آنرا واطمأنوا بها وآرام گرفتند
بدان یعنی همت خود را بلذات محسوسه وزخارف فانیه مقصور کردانیدند واز نعیم جاودانی ولذتهای
جاودانی غافل شدند یا آنکه در دنیا ساکن گشتند که گوییا هرگز ایشانرا از اینجا رحلت نخواهد بود وندانسته
که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت نظم ای که دل نهاده وفارغ بنشست
بنداشت که مهلتی وتأخیری هست ۞ کو خیمه زنی که هیچ میابکند ۞ کو رخت منه که بار میباید بست

والذین هم وآنان که ایشان عن آیاتنا از آیات کتاب ما یا از دلایل ما غافلون ناآگاهان و بیخبرانند اولئك آن گروهی که یاد کرده شدند مأویهم النار جای بودن ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب می کردند از معاصی یعنی کفر و شرك و نفاق ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید بسلوك سبیلی که مؤدی باشد بادراك حقایق تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها آب فی جنات النعیم در بوستانها با نعمت دعویهم خواندن بهشتیان می خدایرا فیها در بهشت وقتی که آنچه آرزوی ایشان باشد طلبیدن آنست که گویند سبحانك اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا ای بار خدای و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای ایشان باشد نزد ایشان حاضر کرده وتحیتهم و درود ایشان بر یکدیگر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سلام سلام بود وآخر دعویهم و آخر دعاء ایشان ان الحمد لله آن باشد که گویند حمد مر خدایرا رب العالمین که پرورنده عالمیانست و گفته اند چون مؤمنان ببهشت در آیند انوار عظمت و کبریاء حضرت عزت مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملك متعال بگشایند و ملائکه از حق سبحانه بر ایشان سلام کرده با نواع کرامات و علو مقامات بشارت کردند و ایشان بعد حمد و ثناء الهی بجای آورده ختم کلام بصفات کرام فرمایند و هر اینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتها بهشت خوشتر آید

نظم

ذوق آتش عاشق مشتاق را * از بهشت جاودانی خوشتر است *
گرچه در فردوس نعمتها بسیست * وصل او از هرچه دانی خوشتر است *

در عین المعانی آورده که یکی از بزرگان حرم محترم سید عالم صلی الله علیه وسلم اسیری را سبك کرد بندی آن اسیر که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خبر یافته بتخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیه فرستاد که ولو یعجل الله و اگر تعجیل کند خدای للناس الشر برای مردمان اجابت دعاء بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعاء خیر لقضی الیهم هر اینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاك شوند یعنی اگر ما دعاهاء بد ایشانرا اجابت کنیم چنانچه دعاء خیر ایشانرا مستجاب میکردانیم ایشان زود هلاك شوند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده که خدایا از تو میخواهم عهدی که مرا دادی خلاف نخواهی فرمود که من بشرم پس هر مومنی که او را بیجا نفرین یا دشنام دهم یا لعنت کنم آن نفرین را در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی و ستدن گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت و بعضی مفسران برآنند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیت آمد که ما در عذاب که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فنذر الذین پس میگذاریم آنانکه لا یرجون امید نمیدارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر نمیگروند یا نمی ترسند از ما در بعث و نشور فی طغیانهم در نیکرداری ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا در ضلالت یعمهون سرگردان میروند واذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنج مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دعانا بخواند ما را با خلاص لجنبه در وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از رنج او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و فایده تردید تعمیم دعاست در جمله احوال یا بر اصناف آلام و مضار فلما کشفنا پس چون بر داریم و ببریم عنه از وی ضره رنج و سختی او را بجهت اخلاص در دعا مر برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا

و دیگر بدان رجوع نکند کأن لم یدعنا گویا که نخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذلك همچنین زین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعملون عمل میکنند ولقد اهلکنا القرون بدرستی که ما هلاك کردیم اهل قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا از آنگاه که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم و حال آنکه آمدند بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهاء روشن یا معجزهاء ظاهر وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاك نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و در یافتن خذلان الهی ایشانرا کذلك همچنین که ایشانرا جزا دادیم باهلاك ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم پس گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث است خلائف خلیفها گذشتگان فی الارض در زمین من بعدهم پس از قرنی که هلاك شدند لننظر تا به بینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا اثابت بمقتضای حال شما معامله کنیم ان خیرا فخیر وان شرا فشر

نظم

جزا بینند فعال است کو نیك * که در وی هرچه کردی می نماید *
اگر کردی نکوئی نیك بینی * و گر بد کرده بد بیشت آید *

در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند ای مبارك سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز مدار و مذمت بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود که واذا تتلی و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهاء ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضحاتست قال الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید نمیدارند وعید ما یا نمی ترسند از رسیدن بما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ائت بقرآن بیار قرآنی غیر هذا بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی بده که در بعث و حشر و ثواب و عقاب و معایب آلهه ما نباشد او بدله یا تبدیل ده قرآنرا یعنی بجای آیات عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند ایشان او را الزام کنند حضرت حق تعالی فرمود که قل بگو ایشانرا ما یکون لی نمی سزد و درنیست مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآنرا من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآنرا تبدیل کنم و در آن بزیاده و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمیروم الا ما یوحی مگر آنچه وحی کرده شود الی بسوی من از حق تعالی بی زیاده و نقصان انی اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در بعد کار خود به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرك که روز قیامت است قل لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای ما تلوته نخواندمی آنچه بر من منزل شده است علیکم بر شما ولا ادراکم به و نه بین شما را دانا کردی خدای بدو بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بمفهوم آن فقد لبثت پس بدرستی که من درنگ کردم فیکم در میان شما عمرا عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا خرد ندارید و تعقل نمیکنید که کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با علما مصاحبت نورزیده کلامی بشما میخواند که فصحاء عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغاء دیوان الادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان

وهرآینه بتامل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه القاء کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت
است پس قرآن معجزهٔ رسالت و وسیلهٔ دلالت باشد **نظم** امی دانا که بعلم فرقان
راند قلم بر ورق کائنات بی قلم و کاغذ و آب سیاه معجزه آورد و وحی آله بی خط و قرطاس زعلم ازل
شکل لوح و قلمش گشت حل مضمون این سابق است که من افترا نمیکنم بر خدای در تغییر و تبدیل قرآن
وشما افترا میکنید که قرآن را کلام من میدانید فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افترى از کسی که افترا
کند و بر بندد على الله کذبا بر خدای دروغی او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهاء او را و بدان کافر شود
انه لا یفلح المجرمون بدرستی که نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران ویعبدون ومی پرستند من دون الله
یعنی خدای ما لا یضرهم چیزی که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم و سود
نرساند بدیشان اگر همه اوقات پرستش او نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضر
قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او با یقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان باید بجلب
نفع و دفع ضر او را بپرستند ویقولون و میگویند عبدهٔ اصنام هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان
ما اند عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیای ما شفاعت کنند و از خدای درخواست نمایند تا مهمات ما
کفایت کنند یا اگر فرضا حشر و بعث باشد چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب
برهانند قل بگو اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بچیزی که نمیداند فی السموات در آسمانها
ولا فی الارض و نه در زمین با انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میگویند که خدای را شفیع هست
و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که
شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند کلمه نعم صله است و معنی اینکه خبر میکنید خدای را بچیزی
که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری سبحانه پاکست خدای وتعالى و برترست عما یشرکون از آنچه
ایشان شریک او میدارند وما کان الناس و نبودند آدمیان الا امة واحدة مگر امتی یگانه یعنی متفق
بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام یا بعد از قصهٔ طوفان که جز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه
کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند
یا عرب بر دین ابرهیم علیه السلام بودند فاختلفوا پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که دین جاهلیت
اختراع کرد ولولا کلمة و اگر نه کلمه ایست سبقت که پیشی گرفته من ربک از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی
واقع شده بتاخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان مختلفان و اگر نه لقضی بینهم هرآینه حکم
کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آنچه که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب
بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی ویقولون و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لولا
انزل چرا فرستاده نشد علیه بر محمد صلی الله علیه وسلم آیة معجزه من ربه از پروردگار او از معجزاتی
که ما میطلبیم که آن تفجیر انهارست و اسقاط سما و توابع آیات در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد شد
فقل پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتها غیبست و بی شبهه انما الغیب جزین نیست که علم غیب
لله مر خدایراست شاید که در ضمن آیات مقترحهٔ شما مفسده باشد که باز داشته است آنها را از نزول
فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم

تا ببینیم که عذاب بشما می آید یا آنچه که مطلوب شماست واقع میشود واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمانرا
رحمة صحتی من بعد ضراء بعد از بیماری که مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اذا لهم
چون بدر نگری مر ایشانراست مکر فی آیاتنا مکری در آیتهاء ما یعنی طعن کنند در آن و در بارهٔ پیغمبر کید
نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلاء قحط و غلا مبتلا بودند چون دافع بلا ایشان آن بلیه نمود
بقدح کلام الهی و قصد حضرت رسالت پناهی شده بمکاید و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود که
قل الله بگو ای محمد که خدای اسرع مکرا زودترست از شما در رسانیدن جزاء مکر شما یعنی پیش از ظهور
کید شما بنقد عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملایکهٔ حفظه یکتبون
می نویسند ما تمکرون آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر مخفی شما از ما پوشیده نیست بر ما
کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام است هو الذی اوست آنکه یسیرکم میراند و قدرت
میدهد بر قطع مسافت شما را فی البر در خشکی بمرکب چون اسب و شتر والبحر و در دریا بر مرکب
فلک چون کشتی و زورق حتى اذا کنتم تا چون باشید فی الفلک در کشتی وجرین بهم و کشتیها بروند
با آنکه در وی اند بریح طیبة ببادی خوش که نرم میوزد فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است
یعنی گویا کاین صورت تذکره ایست مر غیر مخاطبان را تا ایشانرا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی
نشسته اند و کشتی باد راست که باندازهٔ صلاح کشتی میوزد میرود وفرحوا بها و شادمان شده اند
بدان کشتی جاءتها ریح عاصف باد سخت که در دریا راه در شور آورد وجاءهم الموج و بیاید بدیشان موج دریا من کل
مکان از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وظنوا و یقین کنند انهم احیط
بهم آنکه فرو گرفته است باهلاک ایشانرا ناچار دعوا الله بخوانند خدایرا بکشف این بلا از ایشان
مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین برای خدا دین را یعنی از خوف دین خود را خالص
سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر
ما را نجات دهی من هذه ازین حال و بلا لنکونن هر آینه باشیم من الشاکرین از سپاس دارندگان
مر نعمت نجات را فلما انجاهم پس چون باز رهانند ایشانرا از آنچه می ترسیدند اذا هم چون بینی ایشانرا
یبغون فی الارض ستم میکنند در زمین و میشتابند بفساد کارها که بر آن بودند از شرک و فساد بغیر الحق
تاکیدست یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مبطل اند
یا ایها الناس ای مردمان انما بغیکم جزین نیست که ستم شما على انفسکم بر نفسهاء شماست یعنی وبال
آن راجع بشماست هر که او بد میکند بی شبهه با خود میکند و گفته اند بغیکم على انفسکم مبتدا است و خبر
او متاع الحیوة الدنیا یعنی آنکه ستم و بیداد شما برخورداری حیوة دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت
ناپایدارست لذت آن روز بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و بعضی متاع را منصوب خوانده اند مصدر فعل
محذوف داند یعنی بورزید چند برخوردنی از زندگانی دنیا ثم الینا پس بسوی ماست مرجعکم
بازگشت شماست در قیامت فننبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید
و مناسب آن پاداش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جزین نیست که مثل زندگانی دنیوی در سرعت انقضا
و زوال آن بعد از اقبال کماء مانند آبیست یعنی باران که ما انزلناه فرو فرستادیم او را من السماء از آسمان

پا ابر فاختلط به بسیار بیخت باران آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یأکل الناس از آنچه میخورند آدمیان
چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول والانعام و از آنچه میخورند چهارپایان گیاه مهاه تر و خشك حتی اذا اخذت
الارض تا وقتی که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود را وازینت و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ
وظن اهلها و گمان بردند اهل آن زمین انهم قادرون آنکه ایشان قادرند علیها بر درودن گیاه و بر چیدن میوه‌های
آن اتاها ناگاه بیامد بدان زمین امرنا عذاب ما یعنی فرمان ما بجزاء آن در رسید لیلا در شب او نهارا
یا در روز فجعلناها پس کردانیدیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بآنچه درووده باشند باز اصل بر کنده
کان لم تغن بالامس گویا هیچ نبوده دی روز کذلك همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الآیات
جدا میکنیم و روشن بیان میکنیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان
نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال و ظهور وبار بعد از ورود
اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشك و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول
گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبداء دنیا نیز نوازش دولتست و منتهاء آن گدازش نکبت
و حیرت **نظم** مفکر بگلی که دری زمین فصل نو بهار ـ مانند نقش خانه مانی مزینست ـ وقت خزان ببرگ گیاهی
منعطف شوی که لاین بباد داد دفت ـ و گفته اند مثل دنیا بآب بارانست و مثل مال جهان در دنیا شبه
دنیی بآب باران سخنان گفته اند در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن بآب باران
از آن روی است که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر ربانی و مشیت سبحانی در وی بباید مال
دنیوی نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید **نظم**
در قسمت است و از اول مقدر کرده اند ـ هیچکس را بیش از آن حاصل نگردد بجهد ـ هرچه می‌آید نه بیش و کم
بدان خرسند باش ـ کانچه خواهی ز آسمان نازل نگردد بجهد ـ دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود در نسبت
پاکی و پاکیزگی موسوم بود تا چون در موضعی مکث نماید در مدتی نزدیك بیاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر
گشته مواد انتفاع از وی انقطاع پذیرد مال دنیوی نیز چون بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد
پسندیده و مقبول باشد و چون در صندوق بخل و امساك خسیسان ماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده
نظم مال چون آبست تا باشد روان ـ فیض او یابند از و اهل جهان ـ چند روزی چون بگیرد یکجا درنگ ـ
گنده و بیحاصل است و تیره رنگ ـ و در عبارت حمیدی فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه
آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد
اعتدال تجاوز نماید واسطه خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیوی نیز چون بمقدار احتیاج بدست آید نفع
دین و دنیا با نجاح مقرون گردد و فواید آن بعدد و نزدیك برسد اما چون روی بازدیاد نهد و مخزنها و انبارها
شود موجب ارتکاب معاصی و وسیله تفاخر بر ادانی و اقاصی شود ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی **نظم**
توانگری که کشدت سوی عجب و نخوت و ناز ـ خوشتر است فقر که دارد هزار سوز و نیاز ـ و دیگر آنکه باران چون بهنگام
گل رسد لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بی بگذرد حدت و شدت او زیادت کند مال دنیوی نیز چون
بمصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجال الصالح و اگر بدست مفسدی افتد ماده فساد و عناد
او روی بازدیاد نهد **نظم** زر محك امتحان آمد از آن ـ نقد حال هر کسی گردد عیان ـ چون کریمی را بدست افتد زر

از زرش آسوده گردد کشوری ـ عام باشد کارسازیهای او ـ روح بخشد دلنوازیهای او ـ سفله گر را باید سری
خلق را از وی نباشد غیر رنج ـ و گفته اند چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان
گردد مال دنیوی نیز یکجا قرار ندارد و با یك کس آرام نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد
مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او را بقایی **نظم** کنج بقا نیست درین خاکدان
مغز وفا نیست درین استخوان ـ کهنه سرا نیست بصد جا گرو ـ کهنه وا اندر گرو نو بنو ـ در تیسیر فرموده که حق سبحانه
بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرائی دعوت میکند که منزل سلامتی و نعمتهای ثابت ابدیست
فرموده والله یدعوا و خدای میخواند بندگان خود را الی دار السلام بسوی سرای سلامت که بهشتست یعنی میخواند
بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت ملائکه با اهل آن یا تحیت بهشتیان
با یکدیگر سلامست یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بدان جهت تعظیم جنانست چون اضافه
بیتی بای بکریم آن در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند بسرائی که اولش بلاها و سطحش عنا و آخرش
فنا است بسرائی که مبداء شرطها و میانه‌اش رضا و منتهایش لقاست **نظم** والله یدعوا آمد ندا دی زندانیان
زندانیان محکم شده کویی بزندان میکشی ـ شاهان سفینها را همه در بند و زندان میکشی ـ تو از چه روز زندانیان سوی
گلستان میکشی همه را ببهشت میخواند و ره مینماید و یهدی من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم
بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلامست یا طریق سنت یا پیغمبر دعوت عامست بلکه حضرت
رسالت پناهی و هدایت خاصست و وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند تا
کرا برسند قبول نشاند تا بر که خواهد و میلش بکه باشد للذین احسنوا مر آنکسان را که نیکویی کردند یعنی
ایمان آوردند الحسنی مثوبه حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت وزیادة و افزونی از پاداش که بطریق
تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزاء حسناتست یکی بده و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی نعمتست
و زیاده خشنودی حضرت خداست آورده که زیاده محبتست در قلوب بندگان یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت
حساب ننماید و گفته اند سحابیست که بر سر اهل بهشت میگذرد و هرچه خواهند بر ایشان بباراند و جمهور
محققان برآنند که زیاده لقاء حضرتست بعد کاریست که بمحض کرم بهشتیان از ایشان مکرم سازد ولا یرهق و نپوشد
بکرداند وجوههم رویهای بهشتیان را قتر کردی و غباری ولا ذلة و نه خواری یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان
نباشد اولئك آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل بهشتند هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید
مانندگانند نه نعمت ایشان زوال پذیرد نه دولت ایشان انتقال بدیرد بخلاف زخارف دنیوی و امتعه او
که در صدد فنا و زوالست والذین و پاداش آنان که کسبوا السیئات کسب کردند بدیها را چون کفر
و شرك نفاق جزاء سیئة پاداش بدیست بمثلها بمانند سیئه که کرده اند نه زیاده بر آن وترهقهم و بپوشد
ایشان را ذلة خواری و سواری یعنی اثر مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نباشد ایشان را من
الله از عذاب خدای من عاصم نگاه دارنده یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت
گویا پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من اللیل پاره پاره از شب مظلما در حالیکه
تاریك بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئك آن گروه که کاسبان سیآتند
یعنی مشرکان و منافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخند هم ایشان فیها در آن آتش خالدون جاوید

کنج

ماندکانند یعنی روی بخلود میان عذاب ندارند **ویوم نحشرهم** و بترسید از روزی که حشر کنیم نیکان و بدان
جمیعا همه ایشان را **ثم نقول** پس گوییم **للذین اشرکوا** مر آنان که شریک آوردند **مکانکم** بایستید بر جای
خود **انتم وشرکاؤکم** شما و شریکان شما که بتان می‌پرستیدید یعنی بتان تا به بینند که با شما چه میکنیم
فزیلنا پس جدا کنیم **بینهم** میان کفره و معبودان ایشان و ببریم آن کافران که جا بر پرستش بتان
کردید گویند ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه تعالی این سخن آرد **وقال شرکاؤهم** و گویند
شریکان ایشان یعنی اصنام **ما کنتم** نبودید شما **ایانا تعبدون** که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای
خود را پرستش میکردید افرأیت من اتخذ الهه هواه در بنا پیغام آورده که کافران آغاز جدال نموده گویند
نه چنین است بلکه شما ما را پرستش خود امر کردید بتان گویند **فکفی بالله شهیدا** پس بسنده است خدای
گواه **بیننا وبینکم** میان ما و شما **ان کنا** بدرستی که بودیم ما **عن عبادتکم** از پرستش شما **لغافلین**
بیخبران زیرا که نه دیدیم و عقل و فهم نداشتیم **هنالک** در آن مقام **تبلوا** بیازماید یعنی بیابد و بچشد
کل نفس هر نفسی **ما اسلفت** جزاء آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آن معاینه
بیند **وردوا** و باز گردانیده شوند همه نفسها **الی الله** بسوی ثواب و عقاب خدای **مولاهم الحق** خداوند
ایشان بحقیقت و متولی امور ایشان براستی **وضل عنهم** و گم کرده از کافران **ما کانوا یفترون**
آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری مینمایند **قل من**
یرزقکم بگو کیست که شما را روزی میدهد **من السماء** از آسمان که باران می‌بارانند **والارض** و از زمین که گیاه
میرویانند **امن یملک السمع** یا کیست که خداوندی کند گوش را **والابصار** و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند
و آنرا نگاه دارد **ومن یخرج الحی** و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات **من المیت** از مرده که
نطفه است یا دانه **ویخرج المیت** و بیرون آورد مرده را **من الحی** از زنده که حیوانست یا نبات **ومن یدبر الامر**
و کیست که تدبیر کند کارهای عالیان را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت
وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند **فسیقولون الله** پس گویند در جواب که این همه که برشمردی
الله است و چون این اقرار کنند که تری بحجت است در بطلان قول ایشان که اتخاذ اصنام است **فقل** پس
بگو ای محمد مر ایشان را که بعد از این اقرار **افلا تتقون** آیا نمی‌ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتان را
شریک او میسازید **فذلکم الله** پس آنکه او را این صفتها باشد الله است **ربکم الحق** پروردگار شما
که ثابت ربوبیت او ثابت که شک را در آن مدخل نبود **فماذا** پس چه چیز است **بعد الحق** پس از
راستی و بیان حق **الا الضلال** مگر گمراهی **فانی تصرفون** پس کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از
توحید بشرک **کذلک** همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است **حقت** سزاوار باشد **کلمة ربک**
حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی **علی الذین فسقوا** بر آنان که بیرون رفتند از دائره اصلاح
و تمرد ورزیدند در کفر خود **انهم** برای آنکه ایشان **لا یؤمنون** ایمان نمی‌آرند **قل** بگو **هل من شرکائکم**
آیا هست از این شریکان شما یعنی بتان که بشرکت خدا می‌پرستید **من یبدؤا الخلق** کسی که آغاز کند یعنی بیافریند
خلق را **ثم یعیده** پس اعاده کند یعنی زنده گرداند او را بعد از موت و چون کفار
را بدا را مقر و اعاده را منکر بودند از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی‌نمودند حق سبحانه فرمود که **قل الله**

بگو ای محمد که خدای **یبدؤا الخلق** آغاز کند یعنی بیافریند خلق را **ثم یعیده** پس باز زنده سازدش بعد از فنا **فانی**
تؤفکون پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست **قل هل من شرکائکم** آیا هست از بتان شما که شریک
نام نهاده اید **من یهدی** کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب
حجج و براهین کند تا راه یابند **الی الحق** بسوی حق که دین اسلام است **قل الله** بگو خدای **یهدی للحق**
راه نماید به بیان حق **افمن یهدی** آیا هر که راه نماید **الی الحق** بسوی حق **احق ان یتبع** سزاوارتر است که متابعت
کرده شود **امن لا یهدی** یا آنکس که راه نیابد بخود **الا ان یهدی** مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی آورده
که بت پرستان بت را بر چهارپایان می‌بستند و از جائی بجائی نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود که
برابر بود کسی که تا راه نماید یا آنکه تو او را راه نمائی **فما لکم** پس چیست و چه بوده است شما را **کیف**
تحکمون چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما محتاج
و یکسان میشمارید قادر و توانا را با کسی که عاجز و ناتوانست حکیم ثنائی فرموده است **نظم**
عجز و قدرت که هر دو ضدانند ٭ عقل کی گویدت که یکسانند ٭ عقل مخلوق دید اندیوست ٭ قادر بر کمال
حضرت اوست **وما یتبع** و پیروی نمی‌کند **اکثرهم** بیشتری از کفار یعنی نفی سازایشان در معتقدات
خود **الا ظنا** مگر گمانی که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد
و خالق بر مخلوق **ان الظن** بدرستی که گمان **لا یغنی** بی نیاز نکرداند کسی را **من الحق** از علم و اعتقاد درست
یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند
کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد ایشان را از عذاب حق **شیئا** چیزی را **ان الله**
علیم بدرستی که خدای تعالی داناست **بما یفعلون** بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت
و برهان **وما کان** و نیست و نشاید **هذا القرآن** این قرآن با وجود دلایل اعجاز **ان یفتری** آنکه بربافته
شود و کسی تواند گفت **من دون الله** بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفتری بشر بود **ولکن تصدیق**
الذی و لیکن خدای فرستاده او را برای تصدیق آنچه بود **بین یدیه** پیش از وی از کتب متقدمه یعنی
با وجود اعجاز گواه کتب سابق نیز هست **وتفصیل الکتاب** و برای بیان آنچه بر شما نوشته از احکام
و نواهی **لا ریب** نیست شکی **فیه** در وی و نشاید که باشد چه منزلست **من رب العالمین** از پروردگار عالمیان
اما کفار بدین منکرند **ام یقولون** بلکه میگویند **افتراه** بربافته است این کلام را محمد از خود **قل**
بگو اگر این سخن را بر توان بافت **فاتوا** پس بیارید و بیاورید **بسورة مثله** سوره مانند او در فصاحت و
بلاغت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دوران اید اگر بخود معارضه نمی‌توانید
کرد استعانت نمائید **وادعوا** و بخوانید برای معاونت خود دیاتان سوره مثل قرآن **من استطعتم** هر کرا
توانید که از وی یاری خواهید **من دون الله** از غیر خدای برای معاونت خود **ان کنتم صادقین** اگر
هستید راست گویان که محمد از خود میسازد **بل کذبوا** که قرآن یک سوره نیاوردند بلکه تکذیب کردند
و نگرویدند **بما لم یحیطوا** بانچیزی که کافران نرسیدند **بعلمه** بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در
تکذیب آنچه در دنیا فهمیده اند خواست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار
مشغول شدند **ولما یاتهم** و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان **تاویله** معنی و حقیقت

قرآن در ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید تا تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث وجزا
و وعید عقوبت و نیامده بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع
آن جز ندامت نفع نخواهد کرد **نظم** پس از دیدن پشیمان گردی اما ✽ پشیمانی ترا سودی ندارد ✽
كذلك همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند كذب الذين تکذیب کردند انبیاء خود را آنانکه بودند من
قبلهم پیش از اینها فانظر پس در نگر و ببین که كيف كان چگونه بود عاقبة الظالمين انتهای کار ستمکاران
و مکذبان و اینها نیز مثل ایشان معذب و معاقب خواهند شد و درین آیه تسلیه حضرت رسالت و تهدید اهل
کفر و ضلالت مندرج است ومنهم و از ایشان که تکذیب می کنند من يؤمن به هر کس باشد که بگرود بقرآن
و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمی کند ومنهم من لا يؤمن به
و از ایشان کس بود که نگرود بدان از فرط جهل و غایت نادانی وربك اعلم و پروردگار تو داناتر بالمفسدين
به تباه کاران یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب و گفته اند معنی آیة اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن
و از کفر توبه کنند و برخی آن باشد که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وان كذبوك و اگر تکذیب
کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و توقع اجابة ایشان نا امید شوی خاطر خود را ملول مدار فقل پس بگو لي
عملي مراست جزای کردار من ولكم و مر شما راست عملكم پاداش عمل شما انتم بريئون شما بیزارید یعنی
ذمة شما بریست مما اعمل از آنچه من میکنم و شما را بعمل من مواخذ نخواهند کرد وانا بريء و من بیزارم مما تعملون
از آنچه شما می کنید یعنی ما را بعمل شما نخواهند گرفت بعضی علما این آیت را بآیت السیف منسوخ است ومنهم من يستمعون
و از ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود کسان هستند که گوش فرا میدارند اليك بسوی تو
وقتی که قرآن میخوانی و مقدار احکام شرع میآموزی تا استهزا کنند بدان افانت آیا تو تسمع الصم میشنوانی کرانرا استفهام
بمعنی نفی است یعنی باسماع ایشان قادر نیستی ولو كانوا و اگرچه هستند با وجود کری لا يعقلون در نمی یابند
یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد
استدلال بچیزی می تواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال ایشان بچه منوال بود ومنهم
من ينظر و از ایشان کسی باشد که نظر کند اليك بسوی تو و در دلائل نبوت و نشانهای صدق تو مشاهده نماید
و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیزی از آیات رسالت ندیده افانت آیا تو تهدي العمي راه مینمایی کورانرا
یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان ولو كانوا و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لا يبصرون نمی بینند بدیدۀ
بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان ازان محروم اند مخفی
نماند که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکنست که اعمی صاحب بصیرت
دریابد چیزی را که اعمی حق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای لا يظلم الناس شيئا ظلم نکند بر مردمان
بهیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را ولكن الناس و لیکن مردمان انفسهم يظلمون ستم می
کنند اندر نفسهای خود و حس و عقل را که آلات ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال نمایند و منافع
و فواید آن مدرکات از ایشان فایت گردد **نظم** چشم از پی دیدن آیات قدرتست ✽ گوش از پی شنیدن اخبار حکمت
نظم هر که که حق نه بیند و حق نشنود کمی ✽ کو دیده گوشت بلکه از انعام بتر کمی ويوم يحشرهم و یاد کن روزی
که جمع کنیم و حشر نماییم بعضی خوانند یعنی خدای جمع کند کفار را و از هول آن روز مدت بودن در دنیا

و در قبر ایشان گویا نماند كان لم يلبثوا گویا درنگ نکرده اند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روز
در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر معذب بودندی
مدت بدین درازی ایشانرا اندک ننمودی جواب میگوید که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال
قیامتست که مدت عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند يتعارفون بينهم
آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی هم را بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد
پس ازان بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر
الذين تحقیق زیان کردند و محظوظ خیبت آنانکه كذبوا بلقاء الله تکذیب کردند لقای خدا را یعنی بعث
و جزا را منکر شدند وما كانوا و نبودند مهتدين راه یافتگان بایمان واما نرينك و اگر بنمایم ترا بعض الذي
بعضی از آنچه نعدهم وعده دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفينك یا
متوفی سازیم ترا قبل از ادراک آن تو بدان که حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا
وقتیکه یعنی فالينا پس بسوی ماست مرجعهم بازگشت ایشان و در دار آخرت بنمایم عذاب ایشان ثم الله پس
خدای بعد از ارائه آن یا بیان تو شهيد گواه است على ما يفعلون بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل
جزا خواهند یافت ولكل امة و مر هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت
میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضي بينهم
حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند
وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا يظلمون ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در
عذاب مکذبان زیاده بر استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت واما نرينك الآیة کفار مکه
استعجال عذاب میکردند و بدین آیات نازل شد ويقولون و می گویند کافران از روی استبعاد و استهزا
متى کی باشد هذا الوعد این موعود به وجه خود نماید ان كنتم اگر هستید صادقين راستگویان در
وعید ما خطاب بحضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل بگو
لا املك مالک نیستم لنفسي برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع
ضری و جر نفعی برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم در جلب ضرر برای شما
و نزول عذاب و عقوبت بر شما لكل امة مر هر گروهی را اجل وقتیست برای هلاک ایشان اذا جاء چون بیاید
اجلهم وقت عذاب ایشان فلا يستاخرون و اپس نیایند از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا يستقدمون
و پیش نگیرند و این تهدید مشرکانست با آنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب
در رسد کار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت سود ندارد **نظم**
تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا ✽ هر چند که فریاد کنی سود ندارد قل بگو ای محمد ارايتم آیا دیدید و دانستید
شما یعنی خبر دهید مرا ان اتاكم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که بنزول آن تعجیل میکنید بياتا بوقت
مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که زمان اشتغال طلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید
از استعجال پس چون حال برین منوال است ماذا چه چیز را يستعجل شتاب می کنند منه از عذاب یعنی
کدام نوع را از عذاب میطلبند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب نا ملایم است

در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند باور نمی داریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر
بما فرود آید ایمان آریم آیت آمد که أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید
آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آرید بوی پس بگوی ایشان را آلْآنَ آیا اکنون ایمان می آرید وَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما که از
روی تکذیب و استهزا بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می نمودید ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از
نزول عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان ایشان مقبول نیست ذُوقُوا
بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب پاینده را که الم آن پیوسته بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده می شوید جزا نمی دهند
شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ الا بانچه بودید که همه عمر تَكْسِبُونَ کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی
بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت حضرت رسالت بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت
سید عالم را صلی الله علیه و سلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد بعد از استماع قرآن بپرسید که ای محمد
اجادٌّ ام هازل این دعوت که میکنی بجد است یا هزل و این کلام که بر خلق میخوانی براستیست یا بازی حق سبحانه آیه
فرستاده که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر می پرسند از تو در باب قرآن و دعوی نبوت که أَحَقٌّ هُوَ آیا حق و راستست این
و گفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است این جواب آمد که قُلْ بگو ای
إِي وَرَبِّي آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق و درست و
راستست وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن یعنی بعجز نتوانید رفت و راه
نیابید و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم
کرده است بر خود بکفر یعنی کرا فرا باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ هر آینه فدا
دهد بِهِ بانچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پوشیده دارند پشیمانی خود را از اتباع و هواداران خود
که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا انکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در
تاج التفاسیر آورده که دریابند الم حسرت و ندامت را در درونهای خویش و گفته اند اسروا بمعنی اظهروا
و این از لغات متضاده باشد معنی آنست که مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام
که به بینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان کافران و مومنان یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان
بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ و ایشان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب أَلَا إِنَّ
بدانید بدرستی لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و آنچه در زمینست پس بوعده
کافر احتیاج ندارد و با یصال ثواب و عقاب قادرست أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید که وعده خدای در مثوبت و
عقوبت حَقٌّ راستست و در آن خلاف ممکن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ
نمی دانند بجهت انکه بدنیا مغرور بند و از شناخت عقبی دور
ماند در تنگنای این مجلس
غیر دنیا ندیده دیده حس * چشم دل کو که پرده ها بدرد * جانب ملک آخرت نگرد * مرغ کو در قفس زبون باشد
چه شناسد که باغ چون باشد هُوَ يُحْيِي اوست که زنده کرداند وَيُمِيتُ و میراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز
گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان نداء عام است قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد
بشما مَوْعِظَةٌ پندی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و داروی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آنچه در سینه هاست که دردهاست
از امراض شک و جهالت وَهُدًى و راه نمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ و مهربانی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را

یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از
مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شک و شبهات و اسقام
عقاید فاسده باز میرهاند منطوی بر حکمت نظری و هرآینه چنین کلامی محض عنایت و عین هدایت خواهد
بود نظم زهی کلام تو محض هدایة حکمت * زهی پیام تو عین عنایت رحمت * کسی که کند کلام تو اهل عرفان
ز شوره زار ضلالت بگلشن هدی * و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدی ارواح و رحمت
اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی اخص خاص را و رحمتست از برای همه که
بدان رحمة هر یک بمرتبت خود رسیده اند قُلْ بگو شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ
و برحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآنست و رحمت انکه ما را از اهل آن کرد انید یا فضل قرآن
است و رحمت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه یا فضل توفیق است و رحمت عصمت در
حقایق سلمی رحمة الله آورده که فضل معرفتست و رحمت توفیق در یافت آن و در عین المعانی آورده که
فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنات و رحمت نجات از نیران یا فضل
کشف عطاست و رحمت شهود لقاء صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت می گوید بنده
من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست
جز برحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایه مومن فضل منست هر کسی را خزینه ایست و خزینه مومنان رحمت
من نظم گر شاه را خزانه نهادن بود هوس * درویش را خزانه همین لطف دوست بس * بعضی بر آنند که
معنی این آیت است که بفضل و رحمت من فرود آمد موعظه و شفا فَبِذَلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا
باید که شاد شوند برآنکه هُوَ خَيْرٌ او بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع میکنند از حطام دنیی که در معرض
فنا و زوالست قُلْ بگوی مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرستاد خدای لَكُمْ
برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهارپایان که خوردن آن حلال است فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید و نام
نهادید مِنْهُ از وی حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم
کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال که
ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قُلْ بگو آللَّهُ أَذِنَ آیا خدای دستوری داد
لَكُمْ مر شما را در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ یا بر خدای تَفْتَرُونَ افترا می کنید که می گوئید و الله امرنا بها
وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان انها که يَفْتَرُونَ بر می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم
حلال یعنی چه گمان دارند که خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که روز مکافات است در این
ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند رحمت
عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با رسال کتب و ارسال رسل بر ایشان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا
يَشْكُرُونَ سپاس داری نیکنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد فِي شَأْنٍ در کاری از کارهای
خود وَمَا تَتْلُو و نخوانی مِنْهُ از آنچه فرستاد خدای مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان
مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا مگر آنکه هستیم ما عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یا نگاه بان إِذْ
تُفِيضُونَ آن وقت که خوض میکنند و در می آیند فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمی شود عَنْ رَبِّكَ

انه علم بود رده کار بتو مِن مِثقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچهٔ خورد یا مقدار هبا فِی الأَرضِ در زمین وَلَا فِی السَّمَاءِ
ونه در آسمان وَلَا أَصغَرَ ونیست خوردتر مِن ذٰلِكَ از آن ذره وَلَا أَكبَرَ ونه بزرگتر از آن إِلَّا مگر آنکه مکتوبست
فِی کِتَابٍ مُبِینٍ در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ مختصر آیه آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده
نیست و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را
بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید
أَلَا إِنَّ بدانید بدرستی که أَولِیَاءَ اللّٰهِ دوستان خدای لَا خَوفٌ هیچ ترسی نیست عَلَیهِم بر ایشان از رسیدن
مکاره و شداید وَلَا هُم یَحزَنُونَ ونیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد در عین
المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند که لقاء ایشان موجب یاد کرد خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد
از اولیاء الله آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا بدین وجه میکند که
عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته
نظم نقش زمیدان ازل تاخته * کوی بچوگان ابد باخته * معتکفان حرم کبریا * شسته ز دل صورت
راه بوده دان شکسته قدم * زانکه تا پای فرو بسته دم * وگفته اند اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر
دوستی برای خدای کنند و موید این قول همین کلام بس که وجبت محبتی للمتحابین فیّ و این قوم را خوفی
نیست و در مواقف عظام اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیمة و نزد بعضی اولیا مؤمنان پرهیزکاراند بدلیل
آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که الَّذِینَ آمَنُوا اولیا آنانند که گرویده اند بما جاء من عند الله
وَکَانُوا یَتَّقُونَ وهستند که پرهیزکاری میکنند مما حرمه الله لَهُمُ البُشرَی مر ایشان راست مژده فِی الحَیَاةِ
الدُّنیَا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب ایشان گذشته و بقول
جمعی مراد رؤیاء صالحه است که مؤمنان ببینند یا برای مؤمنه ببینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت
ملائکه مر ایشان را در وقت نزع و در تبیان گوید که بشری آنست که مومن جای خود در بهشت چند بینی
از مرگ در مدارک آورده بشری محبت مردمانست ایشان و نام نیکو وَفِی الآخِرَةِ و مر ایشان را مژده هست
در آن سرای و آن سلام ملائکه است بر ایشان سلمی فرموده که بشارت دنیوی وعده لقاست و مژده آخرت
تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که یک ناد و بشارتست در دنیا شناخت و در
عقبی نواخت در این سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا و آنجا رضا و لقا
نظم از نعمت این جهان ثنای تو بس است * وز دولت آنجهان لقای تو بس است لَا تَبدِیلَ نیست
بدل کردنی لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ مر سخنان خدایرا یعنی در وعده او خلاف نیست ذٰلِكَ آن بشری موعود به هُوَ
الفَوزُ العَظِیمُ آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس در دنیا بدو عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد وَلَا
یَحزُنكَ و باید که اندوهگین نکنند ترا ای محمد قَولُهُم گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاوره
بر قتل تو یا سخنان که در خوار داشت تو میگویند إِنَّ العِزَّةَ بدرستی که غلبه لِلّٰهِ جَمِیعًا همه مر خدایراست
دین ترا عزیز خواهد گردانید هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا مر اقوال ایشانرا هرچه بجد و هزل میگویند
العَلِیمُ دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و فراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد أَلَا إِنَّ
لِلّٰهِ بدانید که بتحقیق مر خدایراست مَن فِی السَّمٰوَاتِ هرکه در آسمانهاست از ملائکه وَمَن فِی الأَرضِ و هرکه

در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در ملکیت و عبودیت
پس هیچ کس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوالعقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت
نباشد پس جمادات را شریک حق سبحانه ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است وَمَا یَتَّبِعُ و چه
چیز را متابعت میکنند الَّذِینَ یَدعُونَ آنانکه میخوانند و می پرستند مِن دُونِ اللّٰهِ شُرَکَاءَ بجز خدای شریکان
را یا متابعت نمی کنند آنانکه جز خدایرا می پرستند آنرا که شرکا میگویند بحقیقت زیرا که شرکت
در ربوبیت محالست بلکه إِن یَتَّبِعُونَ پیروی نمی کنند در عبادت شرکا إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را یعنی نه
بتان گمان شرکت حق برده اند وَإِن هُم ونیستند ایشان إِلَّا یَخرُصُونَ مگر که دروغ میگویند در نسبت
آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت
او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست و بس چنانچه میگوید هُوَ الَّذِی اوست آنکسی که بقدرت
کامله جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ ساخت برای شما شب را تیره لِتَسکُنُوا فِیهِ تا بیارامید در وی از تعب تردد روز و بیاسایید
وَالنَّهَارَ مُبصِرًا و روز را روشن تا بر انجام مهام خود قیام نمایید إِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور
و ظلمت ایشان لَآیَاتٍ هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَومٍ یَسمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند
قرآنرا بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی
یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سُبحَانَهُ پاکست خدای تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الغَنِیُّ اوست بی نیاز از اتخاذ
ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بمعاونت کند یا فقیری تا اعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب
فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام تا باولاد اسمی و رسمی پیدا کند مجموع اینها علامت احتیاجات
پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از وی منتفی بود یا گوییم ولد بعضی از والد است پس این صورت
مستدعی ترکیب باشد و هر مرکب ممکن است و هر ممکن محتاج بغیری و واجب الوجود غنی مطلق است پس
احتیاج را بدو راه نباشد نظم بود کمال غنی از صفات ذاتی او * کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج
واشارت به بیان غنا حق میفرماید لَهُ مر او راست آنچه در ملکیت مَا فِی السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نفایس
علویات وَمَا فِی الأَرضِ و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات إِن عِندَکُم نیست نزدیک شما ای مشرکان
مِن سُلطَانٍ هیچ حجتی و برهانی بِهٰذَا باین که خدای فرزند فرا میگیرد أَتَقُولُونَ آیا میگویید عَلَی اللّٰهِ بر خدای بدروغ
مَا لَا تَعلَمُونَ آنچه نمیدانید قُل بگو ای محمد إِنَّ الَّذِینَ یَفتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا میکنند و می بندند
عَلَی اللّٰهِ الکَذِبَ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافهٔ شریک بوی لَا یُفلِحُونَ رستگاری نیابند یعنی از
دوزخ نرهند و بهشت نرسند مَتَاعٌ مر ایشانراست برخورداری اندک فِی الدُّنیَا در دنیا یعنی دو سه روز
مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذرند و بگذارند ثُمَّ إِلَینَا پس بسوی ما باشد مَرجِعُهُم بازگشت ایشان
ثُمَّ نُذِیقُهُمُ پس بچشانیم ایشانرا العَذَابَ الشَّدِیدَ عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع بِمَا کَانُوا بسبب
آنکه بودند که بکتاب و پیغمبران ما یَکفُرُونَ کافر میشدند وَاتلُ و بخوان عَلَیهِم بر ایشان یعنی بر قوم خود
از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ قصهٔ نوح علیه السلام إِذ قَالَ و یاد کن چون گفت لِقَومِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که
مشرک بودند یَا قَومِ ای گروه من إِن کَانَ کَبُرَ اگر هست که بزرگ شده و گران گشته عَلَیکُم بر شما مَقَامِی
اقامت من با شما یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبین آنست که حضرت نوح علیه السلم نهصد و پنجاه سال

قوم را بخدای دعوت کرد وجفا وآزار ایشان را تحمل کرد وچون جفاء قوم بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما
شاق میکند مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي وپند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن روحدانیت
خدای وتصدیق نا نموده مرا می رنجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما ونصرت من
با عدا فَأَجْمِعُوا پس گرد آرید ومحکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بران یا جمع کنید خداوندان
امر را مراد رؤساء قوم‌اند وَشُرَكَاءَكُمْ وبخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شریکان حق میدانید
لخصوص ایذا آنکه شاهد بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لَا يَكُنْ پس باید که نباشد أَمْرُكُمْ کار شما در قصد من عَلَيْكُمْ
غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ پس ادا کنید بمن آنچه خواهید یعنی بکنید آن
مکاره آنچه اراده شماست وَلَا تُنْظِرُونِ ومرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام وصحت کلام من
این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده وبر توفیق تام بنصرت ملک علام
داشته ومیخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند حق ایشان را خذلان
ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند ووی فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید بعد از قبول قول من
واعراض نمائید فَمَا سَأَلْتُكُمْ پس من نخواستم بادای رسالت خود مِنْ أَجْرٍ مزدی که با عراض شما از من فوت
شده باشد إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من براه دعوت إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای وامر ایمان ثواب خواهد داد خواه
شما ایمان آرید وخواه اعراض کنید وَأُمِرْتُ وفرموده شده ام أَنْ أَكُونَ بانکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن نهادگان
مر حکم خدا را ابن خلاف امر او نکنم بمر دو رساله از غیرا وبجوید فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح
علیه السلام مر او را یعنی اصرار کردند بتکذیب او بعد از الزام حجت بر ایشان فَنَجَّيْنَاهُ پس ما نجات دادیم
نوح را از غرقه شدن وَمَنْ مَعَهُ وآنان را نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی واهل سفینه بقول اصح هشتاد
مؤمن بودند از ذکور واناث وَجَعَلْنَاهُمْ وگردانیدیم اهل کشتی را خَلَائِفَ جانشینان در زمین از پس هلاک
شدگان وَأَغْرَقْنَا وغرق کردیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانرا که تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که با نوح بود
یعنی معجزات او فَانْظُرْ پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت وببین كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ
الْمُنْذَرِينَ عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام ودرین آیه هم تسلیه حضرت
رسالت است صلی الله علیه وسلم وهم تهدید اهل کفر وضلالة ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِ از
بعد نوح رُسُلًا فرستادگان را إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را علیه السلم
بقوم عاد وصالح را علیه السلم بقوم ثمود وابراهیم را علیه السلم بقوم بابل وشعیب را علیه السلم باصحاب
ایکه واهل مدین فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان بایشان خود بِالْبَيِّنَاتِ معجزهای روشن ودلیلهای
واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بِمَا كَذَّبُوا
بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بِهِ بان مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب
حق را عادت کرده بودند قبل البعثت پس بعد از بعثت برهان وتیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند
بانچیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش از این یعنی در روز میثاق كَذَٰلِكَ مثل این مهری که بر دلهای مکذبان
امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ بر دلهای از حد درگذرندگان در تکذیب یعنی
مکذبان قریش واحزاب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُوسَىٰ وَهَارُونَ

موسی بن عمران وبرادر او هرون را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ
واشراف قوم او بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا وید بیضا فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی
کردند از قبول ایشان ومتابعت ننمودند وَكَانُوا وبودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی جرم آرندگان یعنی
معتاد بتکذیب انبیا ونهادن بآیات کبری فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آن هنگام که آمد بدیشان الْحَقُّ سخن راست ودرست
مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی موسی بدیشان القا نمود ومعجزه بدیشان نمود قَالُوا گفتند از فرط عناد وتمرد إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این چه تو آورده ومعجزه نام کرده لَسِحْرٌ مُبِينٌ هر آینه جادوییست آشکارا قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی والاء
این قول را أَتَقُولُونَ آیا میگویند شما لِلْحَقِّ مر سخن راست ومعجزه روشن را لَمَّا جَاءَكُمْ آن هنگام که بشما
آمد که این سحرست أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحرست این که من بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی این جادویی
نیست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ وپیروزی نیابند ساحران وبمراد نرسند قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را
علیه السلم أَجِئْتَنَا آیا آمدی تو لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافتیم ما عَلَيْهِ بر آن آبَاءَنَا
پدران خود را در عبادت فرعون است یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَكُونَ لَكُمَا
الْكِبْرِيَاءُ وباشد مر شما هر دو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما لَكُمَا مر شما را
هر دو بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ وگفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائْتُونِي بِكُلِّ
سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند
وبر وجهی که در سوره اعراف گذشت بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم
آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلم قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت
مر ایشان را موسی علیه السلم أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکنندگان آنید مر آنرا از رسنها وعصاها
فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان حبال وعصی خود را وبسبب حرارت هوا در حرکت آمده
بچشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی علیه السلم مَا جِئْتُمْ بِهِ آنچه آورده اید شما السِّحْرُ آن
جادوییست نه آنچه من آورده ام وشما آنرا سحر میگویید إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ نزدیکست که حق سبحانه اورا
باطل کند ونابود سازد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَا يُصْلِحُ بصلاح نیارد وتقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباه
کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ وثابت گرداند خدای وآنچیز درست را یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش
یعنی بحکم وقضای خود یا بوعده نصرت وغلبه که با من فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه کراهت دارند
مشرکان ودشوار آید بر ایشان یعنی حق سبحانه از بوعده نصرت دوستان وفا کند واز خشم وکراهت دشمنان
باک ندارد ودر مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست نظم حق تعالی از خشم وخشم خصام
کی گذارد اولیا را در غرام * مه فشاند نور وسگ وع وع کند * سگ ز نور ماه کی مرتع کند * خس خسانه
میرود بر روی آب * آب صافی میرود بی اضطراب * مصطفی مه میشکافد نیم شب * ژاژ میخاید ز کینه بولهب
آن مسیحا مرده زنده میکند * وان جهود از خشم سبلت میکند فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی
علیه السلم در مبدا امر یعنی إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلم وآن چنان بود که
چون موسی از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران وبزرگان اجابت نکردند وبعضی از
جوانان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ با وجود ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ وترس از گروه خود یعنی

از بددان ورؤساء قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می‌ترسیدند هم
از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون ایشان را یا رجوع کنند یاد ایشان بفرعون
تا باز کرداند ایشان را بکفر وان فرعون لعال و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فی الارض در زمین مصر و غالب
بر اهل آن وانه و بدرستی که بود او لمن المسرفین از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد
و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وقال موسی و گفت موسی علیه السلام مر مؤمنان را وقتی که آثار خوف از ایشان
مشاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما که گرویده اید بالله بخدای و دانسته اید که
ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید و کار خود با او گذارید
ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان مر احکام قضاء او را و تن در داده این از قبیل تعلق حکم
بشرطین است چه متعلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن و محققان گفته اند
حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ما سوی الله یا کما استغراق در بحر شهود مسبب و انقطاع از
ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق دلست بحیثیت قادر مطلق و نسیان غیر او بحیثیت که خود را و غیر خود را قوت
و تاثیر اثبات نکند بلکه منقاد باشند تحت الحکم الازلی بمثابه میت در دست غسال نظم
هر که در بحر توکل غرق گشت * همتش از ما سوی الله در گذشت * این توکل گرچه دارد رنجها * فهو حسبه بخشد
از وی گنجها * و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود فقالوا پس گفتند علی الله بر خدای نه بر غیر او
توکلنا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعاء متوکل اجابت مقترن است بر آن بنا آغاز
دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مکردان ما را محل عذاب للقوم الظالمین برای
گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم ونجنا و خلاص ده ما را
برحمتک بمهربانی و بخشش خود من القوم الکافرین از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد و کید ایشان
یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق
سبحانه و تعالی فرعون بفرمود تا مساجد و معابد که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب
کرده ایشان را از اداء نماز منع نمود حق سبحانه و تعالی موسی را فرمود تا در درون خانها جای معابد مقرر کنند
تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میکوید واوحینا و وحی کردیم الی موسی واخیه موسی و برادر
او علیهما السلام ان تبوآ آنکه فرا گیرید جای باز کشت لقومکما برای قوم خود بمصر در شهر مصر بیوتا
خانها که رجوع کنند آنجا بجهت پرستش خدای تثنیه ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن
متعلق است بائمه قوم و در آن محل امام ایشان موسی بود و هرون علیهما السلام واجعلوا و دیگر حکم کردیم که
بسازید شما هر دو برادر و قوم شما بیوتکم خانهای خود را که گفته اید قبلة مسجدها تا سجده قبله یعنی
کعبه موسی علیه السلام نماز بجهت کعبه گذارید واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن مواضع جمع
ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وبشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی
مؤمنان را بنجات دینی و درجات عقبی توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعتست
و آن موسی بود علیه السلام وقال موسی و گفت موسی در دعاء خود ربنا ای آفریدگار ما انک آتیت بدرستی که
دادی تو فرعون وملاه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه

واموالا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ابن عباس رضی
الله عنهما فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود تعلق
بفرعون داشت و زرها که درین مواضع در آن بود بدین سبب مال بسیار بخزانه تصرف فرعون درآمده متمول
و متجمل کشتند و سبب ضلال و اضلال ایشان شد پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت
ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار کرده که ربنا
ای آفریدگار ما ایشان را اینها داده لیضلوا تا گمراه گردانند بندگان ترا عن سبیلک از راه عبادت تو و بعبادت
فرعون خوانند ربنا اطمس ای پروردگار ما اثر محو فرست علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت از محو
کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله گفته که دینار و درهم ایشان همه
سنگ شد بر همان شکل و نقشی که داشت و سدی رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه
و اشجار و ثمار همه سنگ شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود که واشدد
علی قلوبهم و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر دلهای ایشان تا سخت دل شوند فلا یؤمنوا
پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا فرموده بود
که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا فرمود که دل ایشان را سخت سازد تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیارند
حتی یروا العذاب الالیم تا به بینند عذاب دردناک که غرقست در بحر قلزم قال گفت خدای قد اجیبت
بدرستی که اجابت کرده شد دعوتکما دعای شما هر دو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد
و هرون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست ازین جهت گفت که دعای هر دو
مستجاب است فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلوب شما در وقت
خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان و پی روی مکنید
در تعجیل سبیل الذین راه آنان که لا یعلمون از فرط جهالت نمی دانند که وعده حق سبحانه بوفا میانجامد
در وقت آن ع کارها موقوف وقت اند نگهدارید وقت * و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی
آمد بموسی علیه السلام که با قوم از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی علیه السلام با
جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکناره دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب در رسید
و بدعاء موسی علیه السلام دریا بشکافت و تفاصیل این واقعه در سوره شعراست ذکر خواهد یافت
القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وجاوزنا ببنی اسرائیل
و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را البحر از دریاء قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی در آمد ایشان را فرعون
وجنوده فرعون و لشکریان او بغیا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و از جهت از حد بیرون بردن
در جفاء ایشان پس چون بکنار دریا رسید نه اسب فرعون بسوی مادیانی که جبرئیل علیه السلام
بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را بدریا افکندند و فرعون نمی خواست
که بدریا در آید هر چند لجام اسب میکشید که نرود اما مرکب او را میبرد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون
یافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان آوردم و بگرویدم انه بآنکه
لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمنت

به بنوا اسرائیل گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ ومن از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را و در مدارك آورده که فرعون یعنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرص که بر قبول آن داشت وبجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت مره واحد کافی بود و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی بجبرئیل علیه السلم در جواب او فرمود که آلْآنَ ایمان می آری اکنون که اختیار نمانده وَقَدْ عَصَیْتَ وحال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی وَکُنْتَ و بودی مِنَ الْمُفْسِدِینَ از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در مدارك و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده که روزی جبرئیل علیه السلم بدیوان مظالم فرعون آمد این صورت فتوی بدو نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که در میان نعمت خواجه خود نشو و نما یافته بتربیت او از سایر ممالیك ممتاز گردد و لیکن کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی بنیاد کرد فرمان خواجه خود نبرد فرعون بدست در ذیل فتوی او نوشت که که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که مثل بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلم آن خط را فرا گرفت در هنگام غرق شدن فرعون آن خط را بوی نمود و گفت هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند فَالْیَوْمَ نُنَجِّیكَ پس امروز بیرون می افکنیم ترا بِبَدَنِكَ تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر ماندند تن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاك نشده و دم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذراند از عقب ما در آید حق سبحانه فرعون را بر روی آب دریا افکند با زرهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و از ینجاست که بعضی علما بدن را بمعنی درع داشته اند و آنچه گفته اند امن بر الا ایجاب اکثر طبع او مقتضی و منسوب در آیت آیتی باشد از آیات قدرت ربانی در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را کنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانچه همه کس دید و از ینجاست که معنی ننجیك فرموده اند که نلقیك علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَکُونَ تا باشی تو لِمَنْ خَلْفَكَ از برای کسی که از پس تو در آید آیَةً نشانه که بدو عبرت گیرند و بدانند که ملوك مقهورند و درست اند عوی ربوبیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند خبر از صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان چون رساند نظم

عاجزی کو اسیر خواب و خورست لاف قدرت زند چه بیخبرست
آنکه در نفس خود زبون باشد صاحب اقتدار چون باشد

وَاِنَّ کَثِیرًا و بدرستیکه بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آیَاتِنَا از علامات قدرت ما لَغَافِلُونَ بیخبرانند یعنی ایشان را نه در آن فکری و نه از آن عبرتی وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستیکه ما جای دادیم بَنِی اِسْرَائِیلَ فرزندان یعقوب را علیه السلم بعد از هلاك فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جائی پسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعد ما سزید و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّیِّبَاتِ از پاکیزها و چیزهاء لذیذ و بقول بعضی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای تر و خشك بدیشان روزی داشت فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر پیغمبر خود یاد ایشان محمد صلی الله علیه وسلم حَتَّی جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و در آن اختلاف کردند بتاویل یا تا زمانی که عالم شدند به نبوت احمدی

وصفت محمدی صلی الله علیه وسلم و بتغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند که آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو یَقْضِی بَیْنَهُمْ حکم کند میان ایشان یَوْمَ الْقِیَامَةِ روز رستخیز فِیمَا کَانُوا در آن چیزی که بودند از روی عناد یا جهل فِیهِ یَخْتَلِفُونَ در آن چیز اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فَاِنْ کُنْتَ پس اگر هستی تو فِی شَكٍّ در گمان مِمَّا اَنْزَلْنَا اِلَیْكَ از آنچه فرستاده ایم بتو از قصص یا احکام فَاسْأَلِ الَّذِینَ پس بپرس از آنانکه یَقْرَؤُنَ الْکِتَابَ میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب که این قصه منزل محققست نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند در عین البیان آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی نبود ترا شك نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو فَلَا تَکُونَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِینَ از شك آرندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالتست اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوك و شبهات در انچه بروی منزل شده و انچه بعد قیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَکُونَنَّ و مباش مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا از کسانی که تکذیب کردند بِآیَاتِ اللّٰهِ مر آیتهاء خدا را که قرآنست فَتَکُونَ پس باشی که تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِینَ از زیانکاران اِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ بدرستیکه آنانکه واجب شده است عَلَیْهِمْ کَلِمَةُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه اینست که لاملان جهنم الی هولاء فی النار ولا ابالی و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لَا یُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق اراده الله باشد بدان مفقودست مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ واگر چه آید بدیشان کُلُّ آیَةٍ هر آیتی که اقتراح میکنند حَتَّی یَرَوُا تا آنکه ببینند الْعَذَابَ الْاَلِیمَ عذاب دردناک را که تا مرد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا کَانَتْ قَرْیَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان برآنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیهها عاصیه که بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آوردند فَنَفَعَهَا پس سود رسانیدی ایشان را اِیمَانُهَا ایمان ایشان در آن وقت اِلَّا قَوْمَ یُونُسَ مگر قوم یونس را علیه السلم که ایشان لَمَّا آمَنُوا آن هنگام که ایمان آوردند کَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم و بگردانیدیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْیِ عذاب رسوائی را فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار گذاشتیم ایشان را اِلَی حِینٍ تا هنگام رسیدن اجلهاء ایشان و بتقدیر این معنی که گفته شد استثناء الا قوم یونس متصل بود و نفع ایمان یأس مخصوص باشد باین قوم و مستثنا باشد از حکم آن آیه که فلم یك ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا و جمعی بر آنند که معنی آیت اینست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس علیه السلم چون علامت عذاب مشاهده نمودند تأخیر نکردند ایمان خود را تا وقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه قوم یونس علیه السلم بسبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او ایشان را مدتی بخدا دعوت کرد و ایشان با او تمرد نمودند و بر سخنان او میخندیدند تا بتنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند و قاتل علیهم

نغمتك حق سبحانه اجابت فرمود گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید
یونس علیه السلام ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در میان شکاف کوهی پنهان شد چون زمان وعد
نزدیک رسید حق سبحانه بمالك دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بر این قوم فرست مالك
فرمان الهی بجای آورده آن سموم بصورت ابری سیاه با دودی غلیظ و شراره تا تیر بلاد گرد مدینه نینوی
فرو گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفت روی بملك خود آوردند و او مردی عاقل بود
فرمود که یونس را طلب کنید هر چند جهد کردند یونس را نیافتند ملك گفت اگر یونس برفت خدای
که او ما را بدو دعوت می‌کرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه بعجز و شکستگی و تضرع
بدرگاه او بیم پس ملك سر و پای برهنه پلاس در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن
و خورد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکان را از مادر جدا کرده چهارپایان را از بچها جدا ساخته و از
برداشتند که آمنا بما جاء به یونس علیه السلام و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می‌نالیدند و
درین چهل روز نان خشک بود و اله نیاسوده در دمندی و بیچارگی بموقف عرض می‌رسانیدند **نظم**

چاره ما ساز که ما بی‌کسیم * گر تو برانی بکه روی آوریم * بی‌طرفیم از همه سازنده * جز تو نداریم نوازنده *
پشت قوی گر بوی سر و پا ادیم * هم بامید تو خدا آمدیم

قوم می‌گفتند خداوندا یونس علیه السلام ما را گفته بود که
بندگان را عفو بجز بد دادند کنید ما بندگان توئیم ما را بکرم خود آزاد کن جماعت دیگر می‌نالیدند الهنا ما را یونس
علیه السلام خبر داد که تو خداوندی فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم
بفضل خود ما را دستگیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو میفرمود
که هر که بر شما ستم کند از وی در گذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن و جمعی دیگر ازین گونه
ادا میکردند که خدایا یونس علیه السلام ما را می‌گفت که پروردگار من گفته است که سایل را زاد رد مکنید ما
ما سایلان روی بدرگاه کرمت آورده ایم ما را رد مکن **نظم**

ما تهی دستان بیاوردیم دستی در دعا * نقد فیض نعم برین دست کن کار دعا *
تا می حاجات درویشان و مخلصان توئی * بس روا کن از کرم حاجات بسیار غم *

القصه روز جمعه که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نمود برات نجات از دیوان
رحمة نوشته شد و ظلمت سحاب نقمة منقشع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه
السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی شده بیخبر است که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید
و بر صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار بر وی غلبه کرده گفت من ایشان را وعده عذاب نمایم و عذاب
برحمت مبدل گشت اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحرا نهاد و قصه رفتن او بدریا
و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و صافات مذکور خواهد **ولو شاء ربك** و اگر خواستی پروردگار
تو **لآمن** هر آینه ایمان آوردندی **من في الأرض** هر که در زمین است **كلهم جميعا** همه ایشان آورده اندکه
حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بایمان قوم بغایت حریص بود و چون بایمان نمی‌آوردند غبار ملالت
بر آئینه دل آنحضرت می‌نشست حق سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست و فرمود
که **أفأنت** آیا تو **تكره الناس** اکراه میکنی مردمان را **حتى يكونوا مؤمنين** تا گردند مؤمنان بی‌مشیت من و این آیت
منسوخ است بآیة قتال **وما كان لنفس** و نشاید و نیست هیچ تنی را **أن تؤمن** که ایمان آرد **إلا بإذن الله** مگر

باراده و توفیق و قضاء الهی **ويجعل الرجس** و میگمارد عذاب را یا خشم و بگردانید یا مسلط میکنیم شیطان را
و حصر پلید می‌خواند یعنی خدای غضب میکند **على الذين** بر آنانکه **لا يعقلون** تعقل نمی‌نمایند در حجج و آیات
قل انظروا بگو ای محمد مشرکان را که از تو طلب آیات می‌کنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنید بدیده سر
ماذا في السماوات تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت **والأرض** و در زمین از بدایع قدرت تا
شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی **وما تغني الآيات** و دفع نمیکند دیدن آیتها **والنذر**
واستماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را **عن قوم لا يؤمنون** از گروهی که در علم و حکم من واقع است
که نخواهند گروید **فهل ينتظرون** پس چشم نمی‌دارند این مشرکان **إلا** مگر ایامی را یعنی وقایعها را **مثل أيام الذين**
مثل وقایع آنانکه **خلوا من قبلهم** گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه
مراد نزول عذابست **قل فانتظروا** بگو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد **إني معكم**
بدرستیکه من با شما **من المنتظرين** از منتظرانم هلاک شما را **ثم ننجي** پس باز رهانیدیم **رسلنا** پیغمبران
خود را هر گاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد **والذين آمنوا** و نجات دادیم آنانکه گرویده بودند بدیشان
كذلك همچنین که نجات دادیم رسل و متابعان ایشان را **حقا علينا** وعده راست و در حقیقت از ما
که بوقت هلاک مشرکان **ننج المؤمنين** نجات میدهیم گرویدگان را که محمدست صلی الله علیه و سلم و اصحاب او
رضوان الله علیهم **قل** بگو ای محمد **يا أيها الناس** ای مردمان خطاب با اهل مکه است **إن كنتم في شك** اگر هستید
در گمان **من ديني** از صحت دین من بیان کنم دین خود را از برای شما **فلا أعبد الذين** پس من نمی‌پرستم آنها را
که **تعبدون** شما می‌پرستید **من دون الله** بجز خدای از اصنام و غیر آن **ولكن أعبد الله** ولیکن پرستش میکنم
خدای را **الذي يتوفاكم** آن خدائی که می‌میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک
میعاد عذاب ایشانست **وأمرت** و من مامور شده ام **أن أكون** بآنکه باشم **من المؤمنين** از گرویدگان
باحکام الهی و اخبار انبیا **وأن أقم وجهك** و دیگر امر کرده اند مرا بوحی فرستاده اند بآنکه بپای دار عمل خود را
للدين از برای دین یعنی خالص ساز **حنيفا** در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام **ولا**
تكونن و مباش **من المشركين** از شرک آورندگان این خطاب بغیر حضرتست **ولا تدع** و مخوان **من**
دون الله بجز خدای **ما لا ينفعك** آن چیزی را که سود نکند ترا اگر بخوانی آن **ولا يضرك** و زیان نرساند بتو و گر
گذاشتن او **فإن فعلت** پس اگر بکنی یعنی بخوانی چنین چیزی را **فإنك** پس بدرستیکه تو **إذا من الظالمين** آن
هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی **وإن يمسسك الله** و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی
یا فقری **فلا كاشف له** پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا **إلا هو** مگر او که الله است **وإن**
يردك بخير و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا **فلا راد لفضله** پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست
مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضل است باراده خیر بر
بندگان نه باستحقاق ایشان **يصيب به** میرساند فضل خود را **من يشاء** بآنکه میخواهد **من عباده** از بندگان
خود **وهو الغفور** و او آمرزنده است پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید **الرحيم** مهربانست پس بطاعت
امید در رحمت او مبندید **قل يا أيها الناس** بگو ای مردمان **قد جاءكم الحق** بدرستیکه آمد بشما کلامی درست
یا پیغمبری راست **من ربكم** از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را **فمن اهتدى** پس هر که راه یافت

بایمان و متابعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای خود یعنی منفعت آن عاید است بدو
وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس همینست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال
آن ضلال بدوست وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بر شما نگهبان که امر شما موکل من باشد و میگویند
که آیه السیف ناسخ اینست وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَى إِلَيْكَ آن چیزی که وحی کرده میشود بسوی
تو بامتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و در ایذا که بتو رسد شکیبائی ورز حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ تا
وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال فتنی و جزیه کتابی وَهُوَ و اوست خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست مطلع است بر سرائر و احتیاج به بینه
و گواه ندارد **نظم** از سفیدی تا سیاهی کیر و لوح و قلم بیک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

سورة هود مكية مائة وثلث وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم الر در اختلاف فرموده که حروف مقطعه نسبت
بالصلاح و نحو و عرف در مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قولست آنکه شعبی را از معنی
مفردات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی برآنند که معنی الر آنست که انا الله اری منهم خدائی
که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر کسی را مناسب عمل او جزا خواهم داد دلیل این کلمه
مشتمل است بر وعد و وعید كِتَابٌ این کتابیست صفت او اینکه أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است
آيَاتُهُ اینهاء او بحجج و دلایل انتظم گشته بنظمی محکم چون بناء مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثُمَّ
فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه یا بتفصیل ازو فقهاء است در آنچه بندگان بدو محتاج
یعنی تبیین شده است مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک حکم کننده با حکمت بخشنده خَبِيرٍ دانا بهمه چیزها
أَلَّا تَعْبُدُوا برای آن تا نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را إِنَّنِي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از وی یعنی از پروردگار نَذِيرٌ
بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر
احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا
إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخوردار دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا
برخورداری نیکو یعنی عمر طولانی بناق دارند تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در امنی و تندرستی
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدرست محققان گفته اند متاع حسن رضاست بدانچه
دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که برخورداری
نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست او گذارده شود وَيُؤْتِ و تا بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند
فضل را در دین فَضْلَهُ ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رضی الله عنه فرموده
که ذو فضل کسی باشد که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و جامی قدس سره گفته ذو فضل
آنست که در دیوان ازل نام او نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد
رسید ع انا که بداند از ویاتی کنند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از

متابعت من فَإِنِّي پس بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که
روز قیامت در تیسیر گوید روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و ابتلاء کفار بوده بقحط و غلا
تا حدی که مرده و مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی مجازاة خداست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب قَدِيرٌ تواناست آورده اند که جمعی مشرکان
زیرک که عداوة حضرت رسول صلی الله علیه و سلم میورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفاء آن
میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و
خود را فراهم گیریم عداوة محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه آیه فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید
که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ فراهم میگیرند سینهاء خود را بر عداوة حبیب من تا دو تا میکردند
از دو تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن اندر دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند
لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ از خدای أَلَا حِينَ بدانید که آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در می
کشند جامهاء خود را و بفراش خود جای میگیرند يَعْلَمُ خدا میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند
در سینها وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند بزبانها و سر و علانیه ایشان بنسبت علم او یکسانست
إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلها
اند و حق سبحانه مضمرات آنرا میداند **نظم** ای که در دل نهان کنی سر خویش ❊ آنکه دل آفرید میداند ❊
در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین
زبان بود و بملازمت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه آمدی و سخنان خوش ادا کردی
و لاف هواداری و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن مینمود
حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از باطنش غافل نگردد شیخ
طریقت قدس سره فرموده که منافق شاید که مادست درونش زهر و بیرونش نقش و نگارست **نظم**
صورت ظاهر ندارد اعتبار ❊ باطنی باید مبرا از غبار وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین
مراد جمیع حیوانات إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خداست رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضیل و رحمت ایراد
لفظ علی که مفید وجوبست در شرع بجهت تحقیق رزقست بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی
روزی همه از خداست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده
نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند خدای مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوانات در حین حیوة وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه
ایشان بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات از زمین و آب و هوا و مستودع
موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ همه که یاد کرده شد از دواب
و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطورست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن یعنی لوح
محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش
روز از روزهای دنیا که اول آن یکشنبه و آخر آن آدینه بود وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ و بود پیش از آفرینش ارض
و سماء عرش او بر آب در تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبداء آفرینش یاقوت سبزی بیافرید و بنظر
هیبت در و نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش

تا بعد ازان جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیمست مر اهل تفکر را از عباد
و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند
تا ظاهر شود که أَيُّكُمْ که کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست از روی عمل یعنی شکری که بیشترست بر
نعمت یا تصدیقی که کاملترست در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد
قوم خود را إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
هر آینه گویند آنانکه نگرویدند إِنْ هَٰذَا نیست این سخن که در باب بعث میگوید إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادویی
آشکارا در فریب یا بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را که وعده داده ایم
إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا هنگامی شمرده شده یعنی وقتی معلوم لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا مَا يَحْبِسُهُ
چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز
بدرست لَيْسَ مَصْرُوفًا نباشد آن عذاب باز داشته عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان
مندفع نگردد و مراد واقعه بدرست که این عذاب قتل جبرئیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون
إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ از آن خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرده بدیشان
وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گوییا که فراگرفته است جهات ایشان را مَا كَانُوا
آنچه بودند که از روی جهل بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بدان استهزا میکردند و بوقوع آن استعجال مینمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ
و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد ما نعمتی که دریابد لذت آن ثُمَّ نَزَعْنَاهَا باز ستانیم
آن را مِنْهُ از وی إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستی که او ناامیدست بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم كَفُورٌ ناسپاس است
در نعمت گذشته وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَاءَ نیکویی و غنا بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد سختی که بدو رسیده
باشد چون بیماری و فقر لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ برفته بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بدی می آید
دور شد عَنِّي از من إِنَّهُ لَفَرِحٌ بدرستی که انسان شادمانست بنعمت و مغرور بدان فَخُورٌ نازنده و فخر کننده
بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از ادای شکر نعمت و قیام بحقوق إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا لیکن آنانکه شکیبایی نمودند
در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا أُولَٰئِكَ
لَهُمْ آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوفند مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد
بزرگ که اقل آن بهشتست نعیم العالم و زبده که در جنت نعیمی هست که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر
و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا نظم دلا بهشت بهر جمال تو دیدن خوش است بی بر تو جمال تو جنت محقرست
آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات
والتسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک مینمودند و از جمله
اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بدو نداده اند یا ملکی بتصدیق او نفرستاده اند حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگ دل میشد حق سبحانه برای تسلیه آنحضرت
در ادای رسالت و عدم مبالات ایشان بر دعا نکات آیت فرستاد که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک
کننده باشی امام ماتریدی رحمه الله میگوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَىٰ بخواندن
آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست و الهاء ایشان وَضَائِقٌ و تنگ شود

باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو أَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ
كَنْزٌ بروی گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامده با او مَلَكٌ فرشته
بجهت گواهی بر نبوت او و بسبب این مقالات از ادای رسالت باز نمان إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو نَذِيرٌ
بیم کننده بر تو انذارست و بس تو در آن تقصیر منما [illegible] ایشان تنگ دل باید شد نظم
در شب مهتاب مه را بر سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها
وَكِيلٌ گواهست یا کارسازست و نگاهدارنده و دانا که خود را بدو سپارد پس توکل برو کن و از گفت
و شنود حسود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کافران افْتَرَاهُ محمد بر بافته این را که میگوید که بمن
وحی میکنند یعنی قرآن را خود می سازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ بده سوره مِثْلِهِ مثل قرآن در بیان
و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته از نزدیک خود یعنی بزعم شما آنست که قرآن را از خود بر می بافم پس
این کمال بی برید که من از خود می سازم شما فصحاء عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این
کلام بلکه شما از من قادرترید بجهت وقوف شما بر قصص و اخبار و خوی شما بر انشاء اشعار وَادْعُوا مَنِ
اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید برای معاونت و معارضه هر که توانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر
هستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند
آیه دیگر آمد فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ و عجز ایشان از ایراد یک سوره بر همه کس ظاهر شد فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا
پس اگر اجابت نکردند لَكُمْ مر شما را از ادای آنچه گفتید از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و
جمع ضمیر برای تعظیم باشد گفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای صحابت پیغمبر
و میگفتند که حضرت رسالت را صلی الله علیه مفتری میگویید شما نیز یا مفتریی او معارضه کنید پس
حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا أُنْزِلَ که آنچه فرستاده شد
بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خدایست یعنی ملتبس است بعلمی خاصه او و دانا علمست بمصالح عباد و آنچه ایشان را
بکار آید بمعاش و معاد وَأَنْ لَا إِلَٰهَ و بدانید که نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بآنچه غیر
او ندانند و قادرست بر آنچه غیر او نتوانند فَهَلْ أَنْتُمْ پس هستید شما مُسْلِمُونَ ثابتان بر اسلام و استفهام
بمعنی امر است یعنی ثابت باشید بر اسلام چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد
و ذات هست يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیی وَزِينَتَهَا و آرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند
یا اهل ریا یا یهود و نصاری یا دیندار المسیح آورده که عامست بر جمیع مردمان که هر که از ایشان بعمل
و اعمال بر خود دنیا خواهد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام باز گذاریم بدیشان أَعْمَالَهُمْ جزای کردهای ایشان را فِيهَا در
دنیا از صحت بدن و دولت و سعت در رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند
یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ ایشان آنانند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن
سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفای مزدی که بمقصود اعمال ایشان مترتب بوده بود
اند و نیات فاسده و غرضهای باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت ماند وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا
آنچه کرده اند فِيهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ
و ناچیزست فی نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن أَفَمَنْ كَانَ

ایا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر برهانی مِّن رَّبِّهِ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوهُ و از پی
در آید برهان او را که دلیل عقلیست شَاهِدٌ مِّنْهُ گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر آن
کسی که زینت دنیا طلبد و نه عمل بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتاب اند یا همه
مؤمنان مخلص و شاهد پیغمبرست و گفته اند صاحب بینه پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و تابع او ست شاهد
که آن جبرئیلست علیه السلام یا ملکی که حافظ او بود یا ابو بکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت
آنحضرت که هر که بدید انصاف دادی که سیمای نکو هستی او نه حق و آثار صدق در بشرهٔ او شاهد او بودی
ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا * آن حسن چه حسنیست تقدس و تعالی * یعنی برانکه بینه قرآنست
و یتلوه یعنی یقرؤه و شاهد جبرئیل علیه السلام یا لسان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
یا اعجاز نظم او و اگر یتلو بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیلست و درین صورت آورده که انجیل تابع
قرآنست بتصدیق و بشارت و اگرچه پیش از و نازل شده وَمِن قَبْلِهِ و پیش از انجیل قرآن تابع و بوده كِتَابُ
مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریة چه او نیز در تصدیق بنبی ما و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق
قرآن إِمَامًا در حالتی که توریة پیشوا بوده مر اهل دین را وَرَحْمَةً و سبب بخشایش بر منزل علیهم أُولَٰئِكَ آن
گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن وَمَن يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از گروه
جنگ اهل مکه اند یا گروه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست
و لا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مِّنْهُ ازین موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این وعده
درست و راستست مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتری از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند
بان و تصدیق نمی کنند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بخدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک با وی أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض
کرده خواهند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه
و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه
آنانند که از روی عناد كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید
که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکارانست یعنی کافران مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب
پس صفت ظالمان می کند و میگوید الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی
از دین او وَيَبْغُونَهَا و میجویند یعنی وصف می کنند راه خدای را عِوَجًا بکجی و انحراف از راستی وَهُم و ایشان
بِالْآخِرَةِ بدان سرای هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگروندگانند تکریر ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست أُولَٰئِكَ
آن گروه کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز کنندهٔ خدا را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین
یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُم و نیست مر ایشان را مِّن دُونِ اللَّهِ جز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچکس از دوستان
که عقوبت الهی از ایشان باز دارد يُضَاعَفُ افزوده شود لَهُمُ الْعَذَابُ برای ایشان عذاب یعنی دو بالا
معذب کردند بجهت ضلال و اضلال مَا كَانُوا نبودند که در دنیا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندی شنید
یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت
را چه از دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ زیان کردند

نفسهاء خویش را یعنی زیان آن بدیشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُم و گم شد از ایشان مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و در خواست ملائکه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بی شک و شبهه ایشان
فِي الْآخِرَةِ در آن سرای هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان کارتر از همه زیرا که پرستش بتان را بر پرستش خدای
خریده اند و متاع دنیء فانی را بر نعیم باقی عقبی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است **نظم**
مایهٔ دین را بدنیی دادن اندرون هستیست * زانکه دنیی هالکی رنجست و دین سرمایهٔ ست * نعمت فانی ستانی
دولت باقی دهی * اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه از روی اخلاص
گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته از اداء فرایض و تعهد بنوافل وَأَخْبَتُوا و آرام گرفته اند إِلَىٰ
رَبِّهِمْ بحکم پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا از ماسوی منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
آن گروه ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا ایشان در بوستان جنان خَالِدُونَ دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت دو
گروه که مؤمن و کافرند كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند کور و کر است وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ و مانند بینا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ ایا برابرند
این دو فریق مَثَلًا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ایا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل
نمی نمایید در آن تشبیه کرده است کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهدهٔ ایات قدرت و به ناشنوا
بسبب نشنیدن او از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر بجهت آنست که حال مؤمن در سمع و بصر
بضد احوال کافر است در بحر الحقایق فرموده که اصم آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و بصیر کسیست
که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل
کند و باطل را باطل داند و از آن احتراز نماید و بحقیقه بصیر کسیست که دیدهٔ بصیرتش بکحل ... بصر جلا یافته
باشد و سمیع کسی که گوش هوشش بشنوانیدن نسیم الست ... هر که بخدای بیند جز خدای نه بیند و هر که بخدا
شنود جز از خدا نشنود **نظم** گوشی که بحق باز بود در همه جای * او هیچ سخن نشنود الا ز خدای *
و آن دیده که در نور بدید او را * هر ذره بود آینهٔ دوست نمای * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که
فرستادیم نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را علیه السلام بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را
نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیر أَن لَّا
تَعْبُدُوا باآنکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که اگر پرستش وی نمایید إِنِّي أَخَافُ بتحقیق که من میترسم
عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی دردناک که مؤلم است عذاب در وصف او یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست
برای وقوع الم در وی فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و رؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِن قَوْمِهِ از قوم
نوح علیه السلام مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب
تخصیص تو بنبوت و بر ما واجب گرداند طاعت ترا نمی بینیم ایشان هیاکل بشریت دیدند و از دریافت
حقایق ایشان غافل اند **نظم** همسری با انبیا برداشتند * انبیا را همچو خود پنداشتند *
گفته اینک ما بشر ایشان بشر * ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور * این ندانستند ایشان از عمی * در میان فرقی
بود بی منتهی * هر دو گون زنبور خوردند از یک محل * لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل * هر دو گون آهو گیا خوردند و آب
زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب * هر دو نی خوردند از یک آبخور * این یکی خالی و آن دیگر پر شکر *
صد هزاران همچنین اشباه بین * فرقشان هفتاد ساله راه بین * وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ نمی بینیم که متابعت

کرده باشد ترا الا الذین ایشان فرودان وفرومایکان ما اند بادی الرای در ظاهر رای
یعنی بتو ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی یا ما بایمان تو از اول اندر یادی الرای یعنی هر که در ایشان نکرد
صفت ردالت حال ایشان مشاهده کند وما نری لکم ونمی بینیم شما را یعنی ترا وپیروانت را علینا
من فضل برما افزونی که بدان مال استحقاق متابعت شما باید کرد بل نظنکم بلکه کمان می بریم شما را کاذبین
دروغ کویان یعنی ترا در دعوی نبوت وپیروانت را در علم بصدق قال کفت نوح علیه السلم یا قوم ارایتم
ای کروه من مرا خبر دهید ان کنت علی بینة اکر من باشم بحجتی هویدا من ربی از نزد پروردکار من
که بر صحت دعوی من کواهی دهد واتانی وبدهد خدای مرا رحمة من عنده بخشایشی از نزدیک خود که
نبوتست فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما وحفص بضم عین وتشدید میم خواند یعنی پوشیده
کردانیدند حجت را بر شما بسبب معرفت آن ومنع علم شما از آن انلزمکموها آیا بر شما بندیم آنرا یا
الزام کنیم شما را بر قبول آن وکفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را باهتدا بدان
وانتم لها کارهون وحال آنکه شما از آن حجت کارهان وناخواهندکانید قتاده رحمه الله فرموده که
اکر نوح علیه السلم توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضهٔ مشیت پروردکار است تا حاجب عدل
او کرا راند ونایب فضل او کرا خواند نظم یکی را بخوانی که مقبول ماست یکی را برانی که مخذول ماست
بد و نیک ما مرتهانند اند بتسلیم حکمش سرافکنده اند ویا قوم وای کروه من لا اسألکم نمیخواهم از شما
علیه بر تبلیغ رسالت کفایت غیر مذکورست مالا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما کران آید وکرا
کنید یا من استحسان یا کنیدان اجری نیست مزد من الا علی الله مکر بر خدای آورده که اشراف قوم میکفتند
ای نوح اراذل را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلم در جواب فرمود وما انا
ونیستم من بطارد الذین آمنوا راننده آنها که کرویده اند انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات
کنندکانند جزای پروردکار خود را وبقرب او فایز خواهند بود پس چکونه برانم ایشانرا ولکنی اریکم
ولیکن من می بینم شما را قوما تجهلون کروهی که نمیدانید قدر ایشانرا ویا قوم وای کروه من من ینصرنی
کیست که مرا یاری دهد ومنع کند من الله از عذاب خدای ان طردتهم اکر برانم ایشانرا افلا تذکرون
آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمایید کفتند تو این همه صفت ایشان میکنی وحال آنکه ایشان با تو
بظاهر موافقت دارند وبباطن مخالفت تو اند نوح علیه السلم فرمود ولا اقول لکم ونمیکویم شما را البته
عندی خزائن الله نزدیک منست خزینهای علم خداوندی ولا اعلم الغیب ونمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان
خبر دهم ولا اقول انی ملک ونمیکویم که من فرشته ام تا شما کویید که ما انت الا بشر مثلنا ولا اقول ونمیکویم
للذین تزدری مر آنانرا که بخواری در ایشان می نکرد اعینکم چشمهای شما وبجهت فقر ایشانرا اراذل
میکویند لن یؤتیهم الله که نخواهد داد خدای ایشانرا خیرا نیکوئی جز آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان
آماده کرده بهر آنکه شما را در دنیا داده الله اعلم خدای داناترست بما فی انفسهم بانچه در نفسهای
ایشانست از صدق واخلاص واکر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که من آنهنگام
باشم لمن الظالمین از ستمکاران چه انبیا را حکم بظاهر است قالوا کفتند یا نوح قد جادلتنا ای نوح با ما
مجادله ومخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار کردانیدی جدال را با ما ودور ودراز کشیدی فاتنا

بما تعدنا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت اکر هستی تو من الصادقین از راست کویان در وعید
خود قال کفت نوح علیه السلم انما جز این نیست که یأتیکم به الله بیارد بشما خدای عذاب را ان شاء اکر خواهد
عاجل وآجل وما انتم بمعجزین ونیستید شما عاجز کنندکان خدا را از تعذیب خود یا بکریختن یا بکریزید
ولا ینفعکم وسود نمی دارد شما را نصحی نصیحت کردن من ان اردت اکر خواهم ان انصح لکم آنکه نصیحت کنم
من شما را ان کان الله یرید اکر هست خدای که میخواهد ان یغویکم آنکه شما را کمراه سازد در کلام تقدیم
وتاخیری هست تقدیرش اینکه اکر خدای اغوای شما خواهد ومن خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع
نمیرساند هو ربکم اوست آفریدکار شما ومتصرف در امور شما بر وفق ارادت والیه ترجعون وبسوی او باز کردانیده
خواهید شد وباعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون بلکه کفتند افتریه بربافته نوح وحی را از پیش
خود ما نوح را کفتیم قل ان افتریته اکر بربافته ام وحی را فعلی اجرامی پس بر منست وبال کناه کردن من
وانا بری ومن بیزارم مما تجرمون از آنچه شما کناه میکنید باسناد افترا بمن مرا نمایند واوحی ووحی
کرده شد الی نوح بسوی نوح علیه السلم انه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهد آورد من قومک از کروه تو الا من
قد آمن مکر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یفعلون بانچه هستند که میکنند از
تکذیب وایذا وچون فایده دعوت از ایشان منقطع کشت زمان نزول عذاب در رسید وحکم شد که ای نوح میان
اجتهاد در بند واصنع الفلک وبساز کشتی را باعیننا بنکاه داشت ما یا بدا عین وحی که مدد کار وموکل تو اند
ووحینا ووحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که نوح علیه السلم نمیدانست که
کشتی چکونه سازد وحی آمد که بساز چون سینهٔ مرغ ولا تخاطبنی وخطاب مکن با من فی الذین ظلموا در
بارهٔ آنانکه ستم کردند یعنی در محل دفع عذاب از ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدکانند یعنی
محکوم علیهم بالغرق در خبر آمده که نوح علیه السلم چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید که درخت ساج
بکار و مدت بیست سال که درخت برسید هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند وایشان
نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلم ابا نمودند پس نوح علیه السلم بساختن کشتی اشتغال
فرموده ویصنع الفلک ومیساخت کشتی را وکلما مر علیه وهر کاه بکذشتندی بر او ملأ من قومه کروه
مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وجه کشتی را در بیابان میساخت دور از آب ومیکفتندی
کشتی میبایست از آب کو وبعضی طعنه زدندی که باول نبی بودی وآخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح علیه
السلم کفت اکر سخریه میکنید از ما فانا نسخر منکم پس بدرستی ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون
همچنانچه شما افسوس میدارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکه بیاید بوی عذاب
یخزیه عذابی که او را رسوا کند در دنیا که آن غرقست ویحل علیه وفرود آید بدو عذاب مقیم عذابی
دایم در آخرت که حرقست پس نوح علیه السلم کشتی ساخت در مدت دو سال طولش سیصد ذرع وکفته
اند هزار ودویست وعرض او پنجاه ذرع وبقولی ششصد وارتفاع او سی ذرع وبقولی سی وسه وغیر از اینها
نیز کفته اند وآنرا برسه طبقه مرتب ساخت وبقیر مطلی کردانید وبحکم الهی ددی انواع جانوران را
جمع کرد ووحوش را در طبقهٔ علیا وسباع وبهایم را در سفلی وادمیانرا با اطعمه واغذیه در وسطی جای
مقرر فرمود وبتهیهٔ اسباب این مهام مشغول بود حتی اذا جاء تا وقتی که آمد امرنا عذاب ما یا امر ما بعذاب

وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا رضی الله عنها در آن نان پختی و میراث
بنوح علیه السلام رسیده بود و نشانه عذاب آن بود که آب از تنور بر جوشد چون امارت عذاب پدید آمد
قُلْنَا احْمِلْ گفتیم نوح را علیه السلام که بردار فِيهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر جفتی یکی اثْنَيْنِ دو تا
نر و ماده و حفص بتنوین کل میخواند یعنی از هر جنسی حیوانات دو جفت بکشتی بردار وَأَهْلَكَ و کسان خود را نیز بکشتی
در آر إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنکه پیشتر گذشته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعانست و واعله که
پسر و زن نوح بودند علیه السلام وَمَنْ آمَنَ و بردار در کشتی هر کرا نیز که ایمان آورده وَمَا آمَنَ و ایمان نیاورده بودند
و موافقت نکرد مَعَهُ با نوح علیه السلام إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از مردمان که دو جده سفله او بود و سه پسر حام و سام و یافث
و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد غیر ایشان که بمجموع هشتاد و نه تن بودند و با نوح علیه السلام هشتاد
تن پس نوح علیه السلام ایشان را بکشتی در آورد و سر پوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین
آب عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان آب باریدن آغاز کرد وَقَالَ و گفت حضرت نوح علیه السلام یا قوم ارْكَبُوا
فِيهَا سوار شوید در کشتی در حالتی که گوئید بِسْمِ اللَّهِ یعنی نام خدای بر مَجْرَاهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسَاهَا
و بهنگام باز داشتن آن و گفته اند بنام خدایست رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمد که چون خواستندی که
کشتی برود بسم الله گفتندی و چون خواستند که باز ایستد بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه
السلام ایشان را بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَغَفُورٌ آمرزنده مؤمنانست
رَحِيمٌ مهربانست برایشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ و کشتی تَجْرِي بِهِمْ میبرد ایشان را فِي مَوْجٍ
در میان موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ مانند کوهها وَنَادَى و آواز داد نُوحٌ ابْنَهُ نوح مر پسر خود کنعان
را و گفته اند نام او یام بود وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و در حالی که بود بر کرانه کشتی و بجدا و در اسلام میدانست از فرط
شفقت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ ای پسرک من سوار شو در کشتی مَعَنَا با ما تا ایمن باشی وَلَا تَكُنْ و مباش مَعَ الْكَافِرِينَ
با کافران و بدان که غرقه گردی آن پسر منافق بود پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بوده
قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي زود باشد که باز گردم و پناه برم إِلَى جَبَلٍ بسوی کوهی از غایت رفعت يَعْصِمُنِي
مِنَ الْمَاءِ نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست که امروز
منع کند و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خدای إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر آنکسی که می بخشد یعنی خدای و گویند
عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عيشة راضية یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که
خدای بروی بخشد در اثنای تکلمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ و حایل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ
میان پدر و پسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح علیه السلام
از کوفه یا از هند یا از زمین الورده که موضعیست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب و کشتی تمام روی
زمین را بگشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ و گفته
شد یعنی حق سبحانه گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بیرون داده وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي و ای
آسمان باز گیر آب که فرو گذاشته وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بروی زمین وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شد کاری که
حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از
موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيلَ و گفتند بُعْدًا دوری و هلاکی از

روان شدیم

لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران یعنی کافران را و چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز
را بجهت شکر روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیت در غایت فصاحت و نهایت بلاغتست و در
مفتاح و کشاف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغة و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در
بیان غریب و اسلوب عجیب و نکتها در ایراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه
ساحت میدان سخن و وی سعت بر آن ندارد حواله وقوف بر دقایق و رقایق این حال بمطالعه این محل
از جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق نظم بعوض البحر من طلب اللآلی که هر طلبی رو بسوی دریا کن
وَنَادَى نُوحٌ و بخواند نوح علیه السلام رَبَّهُ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ابْنِي
بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بود و تو وعده کرده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد
وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعده تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو حکم کننده ترین
حکم کنندگانی در حکمت درین حیثیت امام ماتریدی قدس سره در تاویلات آورده که نوح علیه السلام از کفر
پسر خبر نداشت که اگر دانستی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده بود که وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا
او چون سوال فرموده قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستی پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ
عَمَلٌ که او در خداوند عملیست غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ
آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بان چیز دانشی یعنی چیزی که چون بر سیدن از آن دانی مپرس یا چیزی که ترا بآن
علم نیست چون گفت پس تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم أَنْ تَكُونَ
از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بسوال غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من
إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی که پناه میگیرم بتو بعد از این أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد
مرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نبخشائی بر من
أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ
مِنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما وَبَرَكَاتٍ و فزایندها عَلَيْكَ بر تو یعنی
در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو چه گویا است که از اهل کشتی غیر نوح و سه پسر او عقب
نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر
هنود وَعَلَى أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که
با تو اند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و آنها که با تو اند امتی چند یعنی ناشی
خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار کنیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و سعت رزق ثُمَّ
يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشان را مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک در آخرت مراد کفاراند و در وسیط
از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مؤمن و مؤمنه نباشد از نوح تا روز قیامت الا که داخل است
درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخل داند درین تمتع و عذاب تِلْكَ این قصه که مذکور
شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیبست که ما بواسطه جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آن بسوی تو که محمدی
مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آن را أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ و نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَذَا
پیش از این وقت فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر ایذاء قوم و مشقت بر تبلیغ همچنانچه نوح علیه السلام

صبر کن إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست در دنیا بظفر بر اعدا و در
آخرت بدرجات اعلی بر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستکیهاست و شکیبائی علاج
خستگیهاست نتیجه شکیبائی ظفرست و کار بنده صبران هر نفس بهترست نظم
صبرست کلید گنج مقصود ٭ بی صبر در مراد نگشود ٭ گر صبر کنی مراد یابی ٭ از پای در افتدی ار شتابی
وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبت جانبیه در
سوره اعراف گذشت قَالَ گفت هود يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدایرا بیکانگی مَا لَكُم مِّنْ
إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز او و شما بوی را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنتُمْ نیستید شما إِلَّا
مُفْتَرُونَ مگر افترا کنندگان بر خدا باعتقاد شرکا يَا قَوْمِ ای قوم من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ
رسالت أَجْرًا مزدی و مقررست که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازاله
تهمه و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظه انوقت فایده رساند که بطامع فاسد
آلوده نباشد نظم طمع بند و دفتر حکمت بشوی ٭ طمع بگسل و هر چه خواهی بگوی ٭
لاجرم پیغمبران مزد بتوبت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلم گفت إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى
الَّذِي مگر بر آنکس که بمحض قدرت فَطَرَنِي بیافرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و بعقل خود کار نمی
فرمائید تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمییز کنید آورده اند که عادیان دعوت هود را علیه السلم قبول
نکردند و حق سبحانه بشامت آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت
و چون ایشان اصحاب زراعات بودند و دشمنان نیز داشتند بواسطه زراعت بباران و بجهت دفع اعادی باولاد
محتاج شدند هود علیه السلم فرموده وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از
پروردگار خویش با ایمان ثُمَّ تُوبُوا پس باز گردید إِلَيْهِ بطاعت از عبادت غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد آسمان
عَلَيْكُم بر مزروعات شما مِّدْرَارًا باران پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید زیاده کند شما را قُوَّةً إِلَىٰ
قُوَّتِكُمْ قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس بسخن من
بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و روی بر مگردید از من و اعراض منمائید از پیغام الهی مُجْرِمِينَ در حالتیکه مصر باشید
بگناهان قَالُوا گفتند يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه
هود علیه السلم معجزات بدیشان نموده بود ایشان از در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند وَمَا
نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَن قَوْلِكَ از سخن تو که گوئی
یک خدا را بپرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ از گروندگان إِن نَّقُولُ نمیگوئیم ما در شان تو
إِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده است بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا بعضی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی و گزندی و علتی و گویند
مراد جنونست عادیان گفتند که چون دشنام میدهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند
تا سخنان که نه بر طبق عقل است از تو شنوده میشود قَالَ گفت هود علیه السلم إِنِّي بدرستیکه من
أُشْهِدُ اللَّهَ گواه میسازم خدایرا وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید أَنِّي بَرِيءٌ بانکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُونَ
از آنچه شما انباز میگیرید مِن دُونِهِ بدون خدای یعنی در عبادت او دیگریرا شریک میسازید
فَكِيدُونِي پس اجتماع کنید بکید بنسبت من جَمِيعًا همه شما یعنی شما و خدایان شما در هلاک من

اتفاق نمائید ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید در قصد من بکنید که باک ندارم
و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود بود علیه السلم که تنها
تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه
بودند این همه مبالغه نمود که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمائید و ایشان
با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار او را نرسانیدند اندک ضرری بلکه عاجز شدند و نعم ما قیل
تو خدا را شو که جمله جهان در پایت ٭ بخدا گر سر موئی قدمت بر گردد ٭ و چون هود علی نبینا و علیه السلم
بکرم الهی وثوقی تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ بدرستی که من توکل کردم عَلَى اللَّهِ بر خدای رَبِّي وَرَبِّكُم
که پروردگار من و شماست و مهم خود را بوی بازگذاشتم مَّا مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ
مگر خدای فرا گیرنده است بِنَاصِيَتِهَا بموی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر او اخذ ناصیه
تمثیل مالکیت و قدرت و تصرفست إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر طریق عدلست و حق
است هر کس بر وی توکل کند او را ضایع نکند و در تفسیر بحر الحقایق آورده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق
باشد نه بغیر او کما قال وان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص جامعه مذکورست در باب احدیه افعال
و بیان تاثیرات و موثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و موثر در تمام منفعلاتست
بحکم تربیت هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود میکشاند اینست سر آخذ بناصیتها ان ربی علی
صراط مستقیم ع کشتکان میکشد کانا الیه راجعون ٭ و این معنی مقوله است قول قایل نظم
چون همه راه اوست از چپ و راست ٭ تو بپرده که میروی او راست ٭ چون ازو بود ابتدای همه ٭
هم بدو باشد انتهای همه ٭ فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ
أَبْلَغْتُكُم پس بدرستیکه رسانیده ام بشما مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچیزیرا که من فرستاده شده بودم بآن إِلَيْكُمْ
بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک
کند وَيَسْتَخْلِفُ و بجانشین شما کرداند رَبِّي آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی را غیر شما وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا
و زیان نتوانید رسانید حق را چیزی با اعراض از من و ابا از قبول دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار
من عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ نگهبانست یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات
آنها از وی فایت نمیشود و چون کفار قوم هود علیه السلم بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب
ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن هنگام که بیاید فرمان ما بعذاب ایشان نافذ گشت نَجَّيْنَا هُودًا و آن
هنگام که بیاید فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی را
که گرویده بودند مَعَهُ با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِّنَّا ببخشش
و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُم و برهانیدیم ایشان را مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ
از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از دبر بیرون شده اعضای ایشان را
پاره پاره میساخت وَتِلْكَ عَادٌ و آن نشانه عادست یعنی نشانها که در دیار احقاف می بینید از آن قبیله
عادست جَحَدُوا انکار کردند و کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی
شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر عصیان همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند أَمْرَ

كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی عَنِيدٍ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشانرا بحق دعوت
می‌کرد و مطیع گشتند آنرا که بکفر و ضلالت میخواندند وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شدند فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این
سرای لَعْنَةً لعنت را که بعد و هلاک گشت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت نیز در پی ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که
قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ بکرویدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست لِعَادٍ مر عاد را یعنی
از رحمت دورند و بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعاء هلاکت بر ایشان بعد از هلاک
ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابست قَوْمِ هُودٍ عطف بیان عادست یعنی این عاد که هلاک شد
عاد اول بود نه آنکه حضرت هود علیه السلم بر ایشان مبعوث شد نه عاد ارم که ایشانرا ثانیه گویند
جدا یشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَى ثَمُودَ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان
صالح را برادر اخوت نسبیست قَالَ گفت صالح يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم من بپرستید خدا را بیگانگی
و بگروید مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ معبودی بجز وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ او پیدا کرد شما را مِنَ الْأَرْضِ
از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد نطفها را که نسل شما از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد وَ
اسْتَعْمَرَكُمْ و ساکن گردانید شما را فِيهَا در زمین در مدارک آورده که سال عمر هر یک از قوم ثمود از
سیصد تا هزار بوده با شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل تراشیدند و به حفر انهار و غرس
اشجار اشتغال نمودند فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا
إِلَيْهِ پس رجوع کنید بوی سعی‌نما از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیکست
با بندگان برحمت مُجِيبٌ اجابت کننده دعا یانست بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح
قَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا امید داشته یعنی نشانه رشد و سداد در جبین حال
تو میدیدیم قَبْلَ هَذَا پیش از این که دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم و امید
میداشتیم که بدین ما متدین شوی حالا بدین سخن که میگویی نا امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا آیا
ما را نهی میکنی أَنْ نَعْبُدَ از آنکه می‌پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که می‌پرستیدند وَإِنَّنَا
لَفِي شَكٍّ و بتحقیق که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو میخوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت
اصنام مُرِيبٍ شکی در تهمت افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمی
دهد و عقل را شوریده می‌گرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلم که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید
مرا و فرض کنید بر من إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد
مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب
خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نا فرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود
دعوت میکنید و با من مجادله می نمایید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی‌افزایید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز زیان کاری
نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود بعد
از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت ترقیم یافت و بدعاء وی از سنگ ناقه
بیرون آمد صالح علیه السلم بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه نصیحت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ و گفت ای قوم
من هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای خلق کرده لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه ایست بر

قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر
شما نیست و نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد وی کنید
فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذاب نزدیک یعنی متعاقب آزار بعذاب گرفتار شوید و مهلت نیابید
فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل آن در سوره قمر بیاید و بعد از عقر ناقه بچه او بر بالای
کوهی بر آمد سه بانگ کرد و صالح علیه السلم در آن وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال با او
تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما بزیید و برخوردار زندگی فِي دَارِكُمْ در سراهای خود ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه بشما عذاب فرود آید ذَلِكَ وَعْدٌ این
وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ بدروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه
سرخ گشت و آدینه سیاه گردید و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمد أَمْرُنَا فرمان
ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صَالِحًا نجات دادیم صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان که با او بودند از مؤمنان
بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضل و بخشش از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمه صالح و مؤمنان را از آن بلا
برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوائی آن روز و میشاید که مراد روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق
که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا بر نجات مؤمنان الْعَزِيزُ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَأَخَذَ
الَّذِينَ ظَلَمُوا و فرا گرفت آنرا که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است
علیه السلم در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که مدت حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده
قبرها کندند و منتظر عذاب می‌بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون
آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلم بصورت اصلی خود پایش بر زمین و سرش
بر آسمان بالها خود نشر کرده از مشرق تا مغرب پای وی زرد و بالها سبز و دندانها سفید و براق
پیشانی با جلاء نورانی و رخسار وی افروخته و موی سر وی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید
و ثمود این حال را مشاهده نموده روی بخاک نهاده بقبور در آمدند جبرئیل علیه السلم نعره زد که
موتوا علیکم لعنة الله یکبار همه مردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا
پس گشتند فِي دِيَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ مردگان و بر زمین چفسیدگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا گوییا
هرگز نبوده اند فِيهَا در آن سراها در وسیط آورده که حق سبحانه بدان صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم
ثمود بود در مشارق و مغارب و سهول و جبال بجز یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که ابو رغال پدر قبیله ثقیف است أَلَا إِنَّ ثَمُودَ
بدانید بدرستی که ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ انکار کردند پروردگار خود را أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست از رحمت
لِثَمُودَ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما از ملائکه که یازده
یا دوازده یا هشت بودند و ضحاک گوید سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام
بصورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم صلوات الرحمن و علی نبینا
و علیه بِالْبُشْرَى بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلم در حقایق سلمی مذکورست که
بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت که و اتخذ الله

ابراهیم خلیل را بخبر بدءعام خلقت بشارت داده از قطیعت یمن ساخت و هم در حقایق آورده که آن
مژده بود بظهور حضرت سید انبیا از صلب وی با آنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لوای حمد است
وجه بشارت در مقابله این تواند بود که بدین چنین پسری باشد **نظم** خوش وقت آن پدر که چنین پسر باشدش
شاباش آن صدف که چنین پرورد گهر اباً از و کریم و ابنا بدو عزیز صلوا علیه ما لمع الشمس و القمر
در سیاطی آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط علیه السلام آمده بود و اسرافیل علیه السلام آمده بود به بشارت
ولد مر ابرهیم را علیه السلام و میکائیل علیه السلام بمحافظت لوط علیه السلام و اهل وی و اخراج ایشان از
مؤتفکات القصه چون نزد خلیل آمدند **قالوا سلاما** گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی **قال سلام** گفت
ابرهیم که جواب من سلام است بر شما ابرهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمانخانه بنشاند
فما لبث پس درنگ نکرد **ان جاء** تا آنکه آورد **بعجل حنیذ** گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد
و صلا در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند **فلما رای** پس آن هنگام که دید ابرهیم علیه السلام **ایدیهم**
دستهای ایشان را که مطلقا **لا تصل الیه** نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمی کنند **نکرهم** انکار
کرد ایشان را یعنی منکر شمرد **و اوجس** و در دل آورد **منهم خیفة** از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد
کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان از طعام وی نخوردند ترسید که دزدان باشند و غرضی
بوی رسانند چون فرشتگان احساس ترس نمودند او را **قالوا** گفتند ای ابرهیم **لا تخف** مترس **انا ارسلنا**
ما فرشتگانیم فرستاده شده **الی قوم لوط** بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را عذاب کنیم **و امرأته**
و زن ابرهیم علیه السلام ساره بنت هاران **قائمة** ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع مینمود
یا بجهت خدمت بر سر مهمانان ایستاده بود چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمی پوشید
همین که سخن فرشتگان شنود **فضحکت** پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف
ابرهیم علیه السلام بود یا از هلاک اهل فساد و گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت قوم لوط
علیه السلام با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفت می ماند از
خوف ابرهیم علیه السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم و بر همه تقدیر چون ساره بخندید
فبشرناها پس بشارت دادیم او را بزبان ملائکه **باسحاق** بوجود فرزندی اسحق نام **و من وراء اسحق یعقوب**
و از پس اسحق بیعقوب بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر
آنکه ابرهیم علیه السلام از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس مژده فرزند شنود
قالت یا ویلتی گفت ای عجبا **ءالد** آیا من بزایم **و انا عجوز** و حال آنکه من پیرزنم در آن وقت نود و نه سال
از عمر وی گذشته بود **و هذا بعلی** و این شوهر من **شیخا** در حالتی که پیر است صد و بیست ساله یا صد
و دوازده ساله **ان هذا** بدرستی که این خبری که میگویند **لشیء عجیب** چیزی عجیبست استعجاب وی
از راه عادت بود نه از روی قدرت **قالوا** گفتند فرشتگان مر ساره را **اتعجبین** آیا شگفت میداری
من امر الله از کار خدای هیچ عجیب نیست که از صنع الهی و فضل نامتناهی از میانه دو پیر فرزندی بیرون آید
نظم قدرتی نگه بکمال بود که چنینها از و محال بود **رحمة الله** بخشایش خدای **و برکاته** و برکتها
یعنی زیادتی خیرات او **علیکم اهل البیت** بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط

و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابرهیم صلوات الرحمن علیه و از ساره رضی الله عنها پیدا شدند **انه** بدرستیکه
که خدای **حمید** ستوده است با عطا **مجید** بزرگوار است باظهار کرم **فلما ذهب** پس آن وقت که برفت
عن ابرهیم الروع از ابرهیم ترس و فزعی که داشت **و جاءته البشری** و آمد بوی بشارت اولاد **یجادلنا** در
ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما **فی قوم لوط** در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما
هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشند گفتند نه فرمود که اگر نود باشند گفتند نه هلاک نمیکنیم
همچنین ده ده کم میکرد تا به ده رسید بعد ازین پس بیکی ملائکه را گفت اگر در ده یک مؤمن باشد ما را
بهلاک ایشان فرمان نیست ابرهیم علیه السلام فرمود که ان فیها لوطا بدانکه لوط و بنات وی در آنجااند فرشتگان
فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان **ان ابرهیم لحلیم** بدرستی که ابرهیم بردبار
بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران **اواه** آه زننده و تأسف خورنده بر آدمیان **منیب** رجوع
کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد که حاصل بر مجادله ابرهیم با ملائکه رقت قلب
و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند ملائکه گفتند
یا ابرهیم اعرض ای ابرهیم روی بگردان و در گذر **عن هذا** ازین جدال **انه قد جاء** بدرستی که آمده است
امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب ایشان **و انهم اتیهم** و بدرستی که آینده است بدیشان **عذاب**
غیر مردود عذابی بازگردانیده بجدال و دعا پس ملائکه ابرهیم را علیه السلام وداع نموده روی بمؤتفکات
نهادند و آن چهار شهرستان بود هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون بنزدیک سدوم رسیدند که
لوط علیه السلام در آنجا می بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند
و لما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرشتگان ما **لوطا** بسوی لوط **سیء بهم** اندوهگین شد بدیشان
و ضاق بهم ذرعا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشان را دید
با رویهای خوب و صورتهای دلکش [illegible] قوم اندیشید **و قال** و گفت **هذا یوم عصیب** این روز
سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد
ایشان را هلاک مکنید لوط مهمانان را دید گفت شما را نرسیده است حال این شهر و کار ایشان گفتند
چیست کار ایشان لوط علیه السلام شرم داشت گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند
جبرئیل میکائیل را علیهم السلام اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام ایشان را
روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر در آمدند دیگر باره اعاده
نمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره اداکرد و شهادات اربعه وجود گرفت بعضی مردم مهمانان
لوط را علیه السلام دیدند و خبر بنگاه رسید یا زن لوط علیه السلام آگاه بر قوم را خبر کرد روی بدر
خانه لوط علیه السلام نهادند **و جاءه قومه** و آمدند بلوط علیه السلام قوم او **یهرعون الیه** بشتاب
رو آورنده شده بسوی او **و من قبل** و پیش ازین وقت نیز **کانوا یعملون السیات** بودند که عملهای بد میکردند
از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن و در مجالس بیوا و استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه
لوط علیه السلام آمدند و طلب مهمانان کردند **قال یا قوم** گفت ای گروه من **هؤلاء بناتی** اینک دختران من
ایشان را بخواهید **هن** ایشان **اطهر لکم** پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا دختران

وی تزویج مومنات باکفار می توانست کرد حضرت لوط علیه السلم از فرط فتوت وکرم وحمیت دختران را
فدای مهمانان کرد وکفته اند مراد به بنات نساء ایشان بوده چه هر نبی بمثابت پدرست امت را از حیثیت
تربیت ومرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلالند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای بترک فواحش
وَلَا تُخْزُونِ ومرا رسوا مکنید فِي ضَيْفِي در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ
مردی راه یافته که شما را پند دهد وازین عملها بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی
که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ وبتحقیق تو میدانی مَا نُرِيدُ
آنچه میخواهیم از ایشان از فاحشه قَالَ گفت لوط علیه السلم در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً کاشکی
مرا باشد بدفع شما قوتی یا کرمرا قوتی باشد در نفس من که بدان شما را دفع کنم أَوْ آوِي یا پناه گیرم وباز
کردم إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ بکسی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان دفع شما توانم کرد در احادیث صحاح
وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که رحم الله اخی لوطا یاوی الی رکن شدید
یعنی بخدا پناه گرفت اورا یاری داد چه ملجا درماندکان جز درکاه او نیست نظم
آستانش که قبلهٔ کاه همه است ٭ از همه آفاق پناه همه است ٭ هرکه دل در حمایتش بربست
از غم هر دو کون وارستست آورده اند که لوط علیه السلم در خانه فرو بسته بود ماده پس دیوار
ایشان دیوار را بشکافتند وخواستند که بخانه درآیند لوط علیه السلم بغایت مضطرب ماند وفرشتگان
شد ملائکه که اورا بدان اضطراب وخروش وجزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ
ما فرستادکان پروردکار توییم بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ
نمیرسند باضرار وایذاء تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد توقدم از میان بیرون نه ومارا با ایشان بگذار
پس جبرئیل علیه السلم پر خود را بروی ایشان مالید همه کور شدند واز خانهٔ لوط علیه السلم
بیرون دویده میکفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلم فرمود فَأَسْرِ
بِأَهْلِكَ ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ به پارهٔ از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ
وباید که التفات نکند و واپس ننکرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ
مکر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستی که رسنده است اورا مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسید بدیشان
یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلم از غایت تنک دلی فرمود که کی خواهد
بود هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلم گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنکام عذاب
ایشان صبح است لوط علیه السلم فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقتست جبرئیل گفت أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ
آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل
مامور بود تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان درآورد و برداشت تا بجایی برد که اهل آسمان بانک خروس
وآواز سگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکنند وما بقدرت کامله جَعَلْنَا کردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا
زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا وبباریدیم عَلَيْهَا بران شهرها بعد از سرنگون
شدن آن حِجَارَةً سنکها مِنْ سِجِّيلٍ از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل است وان گلی با آتش پخته شده چون
آجر یا سجیل کوهیست در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم باشد یعنی از سنگ

باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ وان سنگها بود مَنْضُودٍ بهم نهاده یا پی درپی مُسَوَّمَةً
نشان کرده شده بخطوط سیاه و سپید چون جزع یا به بیاض وحمرت در زاد المسیر کوید مهر کرده
شده بود بعضی از آنها سفید بود بر وی نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر وی نقطهای سفید یا نام هرکسی که
بدو باران می شد بروی نوشته بود یا آماده کشته عِنْدَ رَبِّكَ در خزاین پروردکار تو برای عذاب
ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنک کلان او برابر خمی بود و خورد او برابر سبوی قولی
انست که سنک بجماعتی باریدا از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هرجا از ایشان کسی بود سنکی
مقرر بنام وی برسر او آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه درآمده بود تا چهل روز آن سنک
آنجا در هوا معلق ایستاده بود چون از حرم بیرون آمد بروی آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ ونیست آن
سنک عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنک بارد
جو عالم از ستمکر تنک دارد عجب نبود که بروی سنگ بارد ستمکار از سنک درخورد است بسیار
جو ظالم را بمه بنو سنک برداد وکفته اند ضمیر هی راجع بوی است کنایت خبر مذکور یعنی دیار قوم لوط
علیه السلام از ستمکاران مکه دور نیست در اثناء اسفار بران دیار میکذرند ولی اکثر بنظر اعتبار
دران نکرند وازعذاب و عقوبت نترسان شده حال خود را بایمان واحسان باصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ
وفرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلد مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را علیه السلم قَالَ يَا
قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ کفت ای قوم من بپرستید خدای را بیکانکی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدایی بجز
وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن
موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید
که داعی اشتغال شما بخیانت باشد بلکه مردم منعم و توانکر باید بسمت حق کذاری آبادانت که مردم را از مال خود بهره مند
سازند نه آنکه از حقوق ایشان باز کیرید وَإِنِّي وبدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما بدین
جنایت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ عذاب روزی فرا کیرنده وآینده و توصیف یوم باحاطه که صفت عذابست
بجهت وقوع انست دران یعنی دران روز عذابی کرد شما فروکیرد که هیچکس رهایی نیابد مراد عذاب
قیامتست یا عذاب استیصال وچون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفاء آن واین از غایت
مبالغه است وَيَا قَوْمِ وای کروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ بتمام پیمایید مکیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و بتمام
بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وان قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه
بخریدندی از ثمن آن چیزی باز میکرفتند واطراف درم ودینار را می بریدند ودران باب میکوید وَلَا
تَبْخَسُوا النَّاسَ وکم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهاء هرچه خرید از ایشان که از دینار
و درم می برید وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بلد خود مُفْسِدِينَ درحالتی که تباه کاران
باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی کذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ بهترست
مر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندکان مر قول مرا وَمَا أَنَا
عَلَيْكُمْ ونیستم بر شما بِحَفِيظٍ نگاهبان که شما را از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه
من رسولم پیغام رسانند و نصیحت کننده برین رسانیدنست وبس نظم من ابلغ شرط البلاغ با تو کفتم

تو خواه از سخن پند گیر و خواه ملول ۞ آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند بعضی آنکه
ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را بحرب نفرموده اند
و شعیب علیه السلام از آن جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میکفت و خود همه
شب نماز میکذارد قالوا یا شعیب کفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک تأمرک آیا نمازهای تو میفرماید ترا
ان نترک تکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد آباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان او ان نفعل
یا دست بداریم آنچه می کنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا از کرفتن
ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر انک لانت الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید راه یافته بزعم خود
و این سخن از روی تهکم می کفتند مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد می کفتند
که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میکوئی قال یا قوم کفت شعیب که ای کروه
من ارأیتم خبر می دهید و چه میکوئید ان کنت علی بینة اکر باشم من بر بصیرتی و حجتی من ربی از
نزد پروردکار خود ورزقنی و روزی داده باشد مرا منه از نزدیک خود رزقا حسنا روزی نیکو یعنی
نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مال و دولت کمال و تکمیل لدنی داشته
باشد و سعادات روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وما ارید
ان اخالفکم و نمی خواهم که من مخالفت کنم شما را و بیایم الی ما انهیکم عنه بسوی آن چیزی که شما را از آن
نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه شما را باز میدارم خود
نیز باز می ایستم ان ارید نمیخواهم الا الاصلاح مکر بصلاح آوردن کار شما ما استطعت مادام که توانم
وما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بمنزل صلاح و صواب الا بالله مکر بهدایت
و معونت علیه توکلت بروی توکل میکنم که قادرست بر همه خیر و عاجزاند و الیه انیب و بسوی وی باز
میکردم در همه چه نیت میکنم ویا قوم ای کروه من لا یجرمنکم شما را بر آن ندارد شقاقی دشمنی من و
ستیزه کاری با من ان یصیبکم که برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنچه برسید قوم نوح کروه نوح را علیه
السلام از طوفان او قوم هود یا قوم هود را از باد صرصر او قوم صالح یا کروه صالح را از رجفه وما قوم لوط
منکم ببعید و نیست کروه لوط از شما دور یعنی در مکان و زمان شما نزدیک اند که از امم کذشته
عبرت نمیکیرید از ایشان عبرت کیرید واستغفروا ربکم و طلب مغفرت کنید از پروردکار خود بایمان
ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او ان ربی بدرستی که پروردکار من رحیم بخشنده
بر مستغفرانست ودود دوستدار تایبانست و ودود بمعنی فاعل یعنی بندکان را دوست دارد
و بمعنی مفعول بود یعنی بندکان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در
شرح اسماء الله بمعنی الودود را بر دو وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست دلها
بحق یعنی او نیکو را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و بحقیقت دوستی ایشان فرع دوستی
اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نکری اصل حسن و احسان که سبب محبت میباشد غیر او را ثابت نیست
پس خود را دوست میدارد و درین نکته چند روایت یحبهم و یحبونه بر منظر عیان جلوه
نمود و للمولد الاعز زیدت حقایقه صفیا **نظم** ای حسن تو داده یوسفان را خوبی ۞ وز عشق

تو کرده عاشقان یعقوبی ۞ کر نیک نظر کند کسی غیر تو نیست ۞ در رتبه محبی و محبوبی قالوا یا شعیب
کفتند ای شعیب ما نفقه فهم نمی کنیم کثیرا مما تقول بسیاری از آنچه میکوئی از وجوب توحید
و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد می کفتند
اکرم جرا که فهم کلام او میکردند و او خطیب الانبیا بود و دیکر کفتند وانا لنریک و ما می بینیم ترا
فینا در میان ما ضعیفا نه قوت در دفع ما یا ضعیف البصر ولولا رهطک و اکر نه قوم تو بودی که بر دین
ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لرجمناک هر آینه ترا سنکسار میکردیم وما انت و نیستی تو علینا بعزیز بر ما عزیز
و مکرم که عزت تو ما را رجم را موجب رحم باشد قال یا قوم کفت شعیب ای کروه من ارهطی آیا عشیره و قوم من
اعز علیکم عزیز ترند بر شما و دوست تر نزد شما من الله از خدای واتخذتموه و کرفته اید شما امر خدای را وراءکم
از پس پشت خود ظهریا همچون سر یک فراموش شده یعنی حق تعالی را در نکاه نمیدارید و زبان بر وعده کار
من بسر پشت ما فکنید ان ربی بدرستی که آفریدکار من بما تعملون با آنچه می کنید محیط آکاه است بر وجهی
که هیچ چیز بروی پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود ویا قوم اعملوا ای کروه من عمل کنید
علی مکانتکم بر حالهای خود که دارید از شرک و بخس انی عامل که من نیز عمل کننده امر دین کار خود سوف
تعلمون زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت
تمام هلاک سازد ومن هو کاذب و آنکس که او دروغ کوی است بزعم شما یعنی نفعا باشد که بدانید که من رجم
یا شما وارتقبوا و انتظار برید از که من بکویم انی معکم رقیب که من نیز با شما منتظرم ولما جاء امرنا و آن هنکام که آمد
عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را والذین آمنوا معه و آنانرا که ایمان آورده بودند با او برحمة منا
بخشایش از فضل ما واخذت الذین ظلموا و بکرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل علیه السلام ایشان را
کفت موتوا جمیعا فاصبحوا فی دیارهم پس کشتند در سراهای خود جاثمین مردکان بر سر زانو افتاده کان
لم یغنوا فیها کوییا که هرکز اقامت نموده اند در آنها در آن دیار الا بعدا لمدین بدانید که هلاک کشت قوم مدین را
و دوری از رحمت من کما بعدت ثمود همچنانچه هلاک شدند و ملعون کشتند ثمود تشبیه کرد
مدین را بثمود جهت آنکه عذاب هر دو بصیحه بوده و در تبیان آورده که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ
دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهم السلام اما ثمود را صیحه از تحت ایشان
بود و اهل مدین را از فوق ایشان ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم موسی بآیاتنا موسی را با معجزاتی که نشانها
صحت نبوت او بودند وسلطان مبین و حجتی ظاهر و واضح که آن بود از قلب عصا از کر جهت وضوح او بیست
الی فرعون بسوی فرعون وملئه و کروه اشراف قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند آن کروه امر فرعون
فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام وما امر فرعون و نبود کار فرعون برشید بر منهج رشد و صواب
و بر وجه امر و نه متابعت او کرده اند فردا نیز تابع او باشند یقدم قومه پیش روی کند فرعون قوم خود را یوم
القیامة روز رستخیز فاوردهم النار پس در آرد شان بدوزخ وبئس الورد المورود و بد کاینست در آمده
شده در و یعنی آتش دوزخ چه مورد که ایشان خواست برای تبرید جکر و تسکین عطش باشد و آتش بعوض
بعضا آن واتبعوا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را ویوم القیامة و روز
قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بئس الرفد المرفود بد عطاییست داده شده بد ایشان یعنی لعنت در دو

ذلک این خبر من انباء القری از اخبار دیهها هلاک شده که نقصه علیک قصه از او بر تو میخوانیم منها بعضی
از آن دیهها قائم باقی است یا آبادان چون زرع قایم ایستاده وحصید و برخی از آن مفقود است یا خراب چون کشت
درو کرده و گفته اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست
چون دیار قوم نوح علیه السلم وما ظلمناهم و ستم نکردیم با اهل این دیهها با هلاک ایشان ولکن ظلموا و لیکن
ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فما اغنت پس هیچ سود نکرد و نه
بازوت دفع نداشتند عنهم از ایشان آلهتهم التی آن خدایان که از روی جهل یدعون بود آنکه میخواندند
و می پرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیزی لما جاء امر
ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشانرا بتان غیر تتبیب جز زیان
کاری و هلاکت وکذلک و مانند این گرفتن است اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل
دیهها را وهی ظالمة و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و
سخت است و از آن گرفتن کسی را رهائی نیست **نظم** کسی کو صرصر قهرش دمار از دم
جوامع عیش نظم آن ببرد × نمی ترسد از آن کار زد تعالی × اگرچه دیر گیرد سخت گیرد ان فی ذلک بدرستی که در این
چه یاد کردیم از قصص لآیة هر آینه عبرتیست لمن خاف مر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای
ذلک روز قیامت یوم روزیست مجموع له الناس جمع کرده شده از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی
جمع کنند وذلک و آن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمیداریم
آنروزرا الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدت شمرده یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نگردد یوم یأت روزی
که بیاید آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچکس بسخنی که او را نفع رساند الا باذنه مگر بدستوری
خدای و این در موقف خاص باشد و موقفی دیگر نیز باشد که در وی اجازت سخن گفتن نبود هذا یوم لا ینطقون
ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس از اهل موقف شقی بدبختی باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او
بود وسعید و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوای او بود در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره
نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی
و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بی حیائی شیخ ابو سعید
خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه درین دو سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت
قهاری که دمار از روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق نفاذ یافته و
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود **نظم**
این یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار × وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین × علما و میل از ما سوی اصحاب الشمال
فضل و [illegible] اصحاب الیمین فاما الذین شقوا فاما آنانکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش
دوزخ اند لهم فیها مر ایشانراست در آن آتش زفیر فریاد سخت وشهیق و ناله زار زفیر صوت شدید را
گویند و استعمال او در مبداء صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف بود در آخر نهیق مستعمل
باشد تشبیه میکنند فریاد اشقیا را بانکر اصوات و این بدبختان با این ناله و فغان خالدین فیها جاویدان
باشند در دوزخ ما دامت السموات والارض همیشه تا آسمانها و زمینها بجایست این کلمات صرف عرب

عبارت از تأبید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین آخرت است تا شاید نصوص داله
بر تأبید اهل النار ما تنقطع دوام ارض و سما باید دست بر اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارتست
از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب
نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا بعذاب دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبت هست
و یکی از آنها آنست که باتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ ان
ربک بدرستی که پروردگار تو فعال لما یرید کننده است مر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب واما الذین
سعدوا و اما آنکه نیک بخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشتند خالدین فیها جاوید دران ما
دامت السموات والارض مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض والسموات
زمین و آسمانی بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام
آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مرادست نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق
و تحت است چه هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود زمین خوانند پس مادام
که تحت و فوق باشد سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا
از نعیم جنان بعلوی رساند زیادت از آن که آن رتبه نعیم بهشتست و رضوان یا بنعمتی که کنه آن از اندازه درک وی
کوتاه است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قولست و شمه از این باب
در سوره توبه در تفسیر ورضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته و بباید دانست که علماء تفسیر درین استثنا
سخن بسیار گفته اند و در تأویل [?] آورده که استثنا لا یفعله در معالم فرموده که خدا بدین استثنا [?]
ترست و اگر اقوال همه آورده شود شرط ایجاز که در اول مقرر شده لغو گردد والله الباقی له الحکم
والیه ترجعون عطاء عطا دادنی ایشانرا عطا دادنی غیر مجذوذ نه منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تک
پس مباش فی مریة در گمان مخاطب حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و حقیقت خطاب راجع بامت
میفرماید که بشک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند این مشرکان در آنکه ضلالت است و مؤدی
بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه این عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه
سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک بتانرا الا کما یعبد مگر چنانچه می پرستیدند
آباؤهم من قبل پدران ایشان پیش از این یعنی بباطل وانا لموفوهم و بدرستی که ما تمام رسانندگانیم بدیشان
نصیبهم بهره ایشانرا از عذاب غیر منقوص در حالتی که آن عذاب کاسته نباشد ولقد آتینا و هر آینه
ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف
کردند بعضی بدان گرویدند و بعضی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن ولولا کلمة سبقت
و اگر نه سخنیست پیشی گرفته من ربک از قبل پروردگار تو بتأخیر عذاب ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم
کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام تا ابطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از نجات یافتی
وانهم و بدرستی که کفار قوم تو لفی شک هر آینه در گمانند منه از قرآن مریب کانی در ریبت افکنده یعنی
نفس را مضطرب و عقل را مشوش کند وان کلا و بدرستی که همه آن مختلفان لما لیوفینهم از آن
جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد ربک پروردگار تو اعمالهم جزاء عملهای ایشانرا بعضی آن را تا فیه

میدانند ولما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر که خدای تعالی جزاء عمل او بر وجهی که باید بدهد سالک صاحب
ایجاز فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوف فی باید کرد بدین وجه وان کلا لما بعثنا لنوفینهم
وچون لوا باین کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار بسط مناسب نمود واین وجوه بر تقدیر تشدید لما بود
اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه قسم است وتنوین عوض از مضاف الیه وما زائده و
تقدیرش چنین باشد که وان کلهم لیوفینهم انه بدرستی که خدای بما یعملون بانچه شما میکنید خبیر داناست
وجیعا زفوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد نظم بهر کار بنده دانا اوست * مکافات هم توانا اوست
فاستقم پس تو مستقیم باش کما امرت همچنانچه فرموده شدی ومن تاب معک وباید که مستقیم شوند
یا بفرمای که مستقیم کردند انانکه بازگشته اند از کفر وایمان آورده اند که با تو استقامت انست که
مستقیم باشند بر امر فتوی امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم انست که از اندازه حق بازنگردد تا بس
منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب
استقامت باش محمد بن فضیل رحمه الله فرموده که آن چیزیکه بود وی همه نیکیها نیکو شود ونه بود
وی همه زشتها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنیده وگفته که
وی بسیار نیکو گفته است دلیلش فاستقم کما امرت تبرک را برسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت
استقامت ابوعلی اسوی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم گفتم یا رسول
الله سبب شیب تو از سوره هود چیست فرموده که فاستقم کما امرت ای عزیز هر گر قدم مترسخ نباشد بخش
ضایع است شیخ ابوعلی دقاق قدس سره گفته که استقامة انست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ
دارد خواجه عصمت بخاری رحمه الله در صفة اهل استقامه فرموده که نظم
کسی را دانم اهل استقامت * که باشد بر سر کوی ملامت * ز اوصاف طبیعة پاک مرده * با طلاق هویة
جان سپرده * تمام از گرد تن دامن فشانده * برفته سایه وخورشید مانده * ولا تطغوا واز حد در مگذرید
انه بما تعملون بدرستی که خدای بدانچه شما میکنید بصیر بیناست ولا ترکنوا ومیل مکنید الی الذین ظلموا
بسوی انانکه ستم کرده اند یعنی مداهنه منمائید با ایشان یا بفرمان ایشان مروید یا معاونت مکنید ایشان را
بر بیداد ایشان سفیان ثوری رحمه الله فرموده که هر که قلمی برای ظالمی بتراشد یا سیاهی در دوات
ایشان برد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک بود وهم از ایشان برسید
که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد در معرض هلاک شرعا ورا آب توان داد فرمود که نی گفتند که اگر آب
ندهند بمیرد فرمود که دع یموت ع ایشان بدر نکانی مرده به * پس حق سبحانه فرمود که میل ظلمه مکنید
فتمسکم النار که پس شما را برساند یعنی برسد آتش دوزخ وما لکم ونیست شما را من دون الله
بجز خدای من اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما یاری داده نشوید و
اقم الصلوة وبرپای دار نماز را طرفی النهار در دو طرف روز وزلفا من اللیل ودر ساعتها از شب نماز
طرف اعلی روز نماز بامداد است ونماز طرف اسفل ظهر وعصر ونماز زلفا من اللیل مغرب وعشا آورده
اند که عمرو بن غزیه رضی الله عنه خرما می فروخت زن صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت
خرما خوبتر در خانه است چون بخانه در آمد عمرو او را تقبیل نمود وفی الحال پشیمان شد بمجلس

حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمده گریان حال گذشته بعرض رسانید آیة آمد که ان الحسنات
بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه یذهبن السیئات ببرند ومحو کنند بدیها را که غیر کبایر باشند حضرت
ابن عمر پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت اری حضرت فرمود که همی کفارة تو آن نماز گفار تا این کفا هست
گفتند یا رسول الله این حال مرو راست خاصه گفت نه بر عموم مردم راست ومؤید این قول در حدیث آمده
که از نمازی تا نمازی کفارت گناهیست که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر اجتناب نماینده
واسطی رحمه الله فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را محو میسازند در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر
در مراقبه در طرفی النهار وزلفا من اللیل ظلمات اوقات را که بحجاب نفسانی صرف شده دفع میکنند وبعضی
بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ذلک این فرمان واین وعد ذکری للذاکرین پندیست مر یاد کنندگان را واصبر وصبر کن بر امتثال اوامر
واجتناب از نواهی فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نکرداند اجر المحسنین اجر نیکوکاران
را عدول از مضمر اشارت بانست که شکیبائی از احسانست فلولا کان پس چرا نبود من القرون
من قبلکم از اهل قرنها که پیش از شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل ورای که از دوری جهنم ینهون
باز داشتند منع کردند از عن الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی الا قلیلا لیکن
اندکی بودند ممن انجینا از انها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات منهم از گذشتگان که ایشان نهی
میکردند واتبع الذین ظلموا وپی روی کردند آنان که ظلم کردند ما اترفوا فیه انچیزی را که منعم شده
بودند در ان یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده وتمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کرده
از ما وراء آن اعراض نمودند وکانوا مجرمین وبودند گناهکاران وما کان ربک ونخواست پروردگار تو
لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک واهلها مصلحون وحال آنکه اهل آن موضع
بصلاح اندکان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد وظلم بان منضم گردد
وازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک واگر خواستی پروردگار تو لجعل
الناس هرآینه گردانیدی مردمان را امة واحدة یک گروه یعنی بیک دین ویک آئین ولا یزالون وهمیشه
باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق وباطل چون یهود ونصاری ومجوس الا من رحم ربک مگر
آنکه رحمت کند بروی پروردگار تو ایشان را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه
مختلفند در روزی یکی توانگر است ویکی درویش مگر آنکه خدای وی را قناعت دهد ولذلک واز
برای این اختلاف خلقهم آفریده است خدای مردمان را یا برای رحمت فریقی را راه یافتگان وتمت
وتمام شد کلمة ربک سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با ملائکه گفت وآن اینست که لاملأن هرآینه
پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان وآدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص
وهرچیزی که بخوانیم علیک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران آن خبریست ما نثبت به آنچه
ثابت میگردانیم وبرجای میداریم بان فؤادک دل ترا یعنی فایده اخبار رسل انست که دل تو بیارامد
یقینت بیفزاید وبر اداء رسالت ثبات نمائی وبر ایذاء کفار شکیبا باشی وجاءک وآمده است بتو
فی هذه الحق درین سوره آنچه درست هست در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف

والاحق در همه سور قرانی هست و گفته اند هذه اشارت باخبار مذکوره است درین سوره یعنی
این خبرها راستست وَمَوْعِظَةٌ و پندست وَذِكْرَىٰ و یادکرد لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را وَقُلْ و بگوی ای
محمد لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی آورند اعْمَلُوا عمل بکنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالتی که بران
تمکن دارید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کننده ایم بهمان حال که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید
انقلاب زمانرا که إِنَّا مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ما نیز منتظرانیم نزول عذاب را بشما وَلِلَّهِ و مر خدایراست
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها وَإِلَيْهِ و بسوی او يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ
باز گردد و حفص یرجع مجهول خواند یعنی باز گردانیده شود همه کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش
کن مر او را که مرجع همه است وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه
نفع توکل بعابدان رسد و توکل بی تجرد کفایت اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه بندگان می کنند حفص بخطاب میخواند مخاطبه همه مردمانند در تیسیر از کعب الاحبار
نقل میکند که فاتحه توریة آیه اولست از سوره انعام است ختم کرده شد باخر سوره هود علیه السلم والحمد لله اولا واخرا

سورة يوسف مكية مائة وعشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات
قرانست لا یعلم تاویله الا الله و گفته سوار ترکیب اسماء حسنی است اگر کسی را تا بجا نهد از الرحیم و نون
الرحمن حاصل میشود یا مختصرانست از اسماء الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از
صفات او چنانچه الف از انفرادست و لام لطف و را رحمة گوییا قسم یاد میکند برین معنی که بانفراد
من بربوبیت و بلطف من با عارفان بطاعت احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم جهت
تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهرست اعجاز
آن یا هویداست معانی آن بر متامل یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند در روضه
آمده که علماء یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب
علیه السلم از شام بمصر چه بوده این سوره نازل إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم کتابی را مراد
این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی بعضی از قرآن را گفته یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما فهم کنید و معانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت
دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ ما میخوانیم عَلَيْكَ بر تو أَحْسَنَ الْقَصَصِ بهترین قصه
که خوانده شود در معالم گوید بهترست جهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها در عین
المعانی آورده که این قصه از قصها احسن است چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده در تیسیر
عجب القصص گوید صاحب بحر الحقایق فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهت تام دارد
با احوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدل یعقوب را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حواس را

به برادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را با احوال انسان تطبیق داده و چون
درین ترجمه اختصار مرعیست مجموع اخبار و روایات این قصه را و بیان نکات و دقایق که درایت گفته اند
حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله
عنهم گفتند یا رسول الله لو قصصت علینا این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در
بعضی باشد تا خبر میدهیم ترا بهترین چیزی بِمَا أَوْحَيْنَا بوحی کردن ما إِلَيْكَ بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ این سوره
مترجمه وَإِنْ كُنْتَ و بدرستی که بودی تو مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول این سوره لَمِنَ الْغَافِلِينَ از نا آگاهان یعنی از
دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است إِذْ قَالَ يُوسُفُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف لِأَبِيهِ مر پدر
خود یعقوب را علیه السلم گویند یوسف علیه السلم در شب آدینه بر کنار جد در خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب
در آمد یعقوب علیه السلم گفت ای پسر ترا چه رسید گفت يَا أَبَتِ ای پدر خوابی عجب دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستی
که دیدم در خواب أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند
بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان آن ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان
می نگریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشانرا لِي سَاجِدِينَ مرا سجده کنندگان یعقوب دانست که یوسف علیه السلم بمرتبه
رفیع برسد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت بدیشانست با یعقوب علیه السلم و زوجه او که خاله
یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر نمود که اگر برادران این
واقعه بشنوند ایشان در تعبیر وقوف دارند حسد برند قصد کنند قَالَ يَا بُنَيَّ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت
و محبت است لَا تَقْصُصْ مخوان و پیدا مکن رُؤْيَاكَ خواب خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا لَكَ
که حیله کنند برای اهلاک تو كَيْدًا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش
که ابلیست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست آشکارا که عداوت و مکر و کید میدارد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
ترا بر گزیدند بدین خواب که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر خلان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ بر خواهد گزید ترا پروردگار
تو بعز و جاه و معانی وَيُعَلِّمُكَ و بیاموزد ترا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله وَيُتِمُّ
نِعْمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران
تو بعقوبه که ایشانرا پیغمبری میگویند بر نسل یعقوب علیه السلم که انبیا از وی پدید آورد كَمَا أَتَمَّهَا
همچنانکه تمام کرده نعمت را عَلَىٰ أَبَوَيْكَ بر دو جد تو مِنْ قَبْلُ پیش از این وقت یا پیش از تو برا جد و پدر جد
یعنی إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ بر ابراهیم علیه السلم بخلت و رسالت و نجات از آتش نمرود و بر اسحق علیه السلم باخراج یعقوب
و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بانکه استحقاق اجتبا دارد
حَكِيمٌ استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لَقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصه یوسف
وَإِخْوَتِهِ و در حکایات برادران او آيَاتٌ نشانها قدرت یا دلایل حکمت لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را و غیر ایشانرا
یوسف را علیه السلم یازده برادر بوده یکی بن یامین و آن برادر عیانی بوده مادر بدری و شش علاتی که دختر
خاله یوسف بود نیز بوده اند روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یهودا و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از
دو سریه بوده اند دان و نفتالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف علیه السلم خواب مذکور با پدر
تقریر کرد و یعقوب علیه السلم بکتمان آن وصیت فرموده با جبا و اکرام نعمت او را متوجه شد بعضی از زنان

برادران او شنودند و نماز شام که ایشان بخانه آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت
آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن از آنگه کفتند برادران یوسف با یکدیگر لیوسف و اخوه هم
اینه یوسف و برادرش یعنی بنیامین احب الی ابینا دوست تر بسوی پدر ما منا از ما و نحن عصبة و حال
آنکه ما جماعت توانا و کارکنانیم و ایشان خورد سال و بی کفایت پس بایستی که ما را دوست داشتی و چون
دو عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرد ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در دوری افتاده است
آشکارا از راه صواب یعنی رای او مصیب نیست بلکه خطا واقع شده در تفضیل آورده و چون شیطان از ایشان این
کلمات استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند
ای پیر تدبیر چیست گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را و گوینده این سخن شمعون بود که گفت او را بکشید
او اطرحوه یا بیفکنید ارضا بزمینی دور از عمارات یا بزمینی که دران سباع باشند یعنی او را غایب کنید یخل
لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال
کند و تکونوا و باشید من بعده پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحین گروه شایستگان یعنی توبه
کنندگان و این بنابر تسویف ابلیس است که ناشکیبان بادیه ادبار را از روی تسویف می گوید نظم
امروز نکته کنید و فردا توبه . آخر تامل نمی نماید که عذر فردا را . عمر فردا نمی پاید و بر عمر اعتماد نیست . کار امروز
بفردا افکندی ز نفس آگاه . که چو فردا برسد نوبت کار دگرست قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود و او
لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که قتل نفس کار عظیم است و القوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب در قعر چاه
یلتقطه تا فرا گیرند او را بعض السیارة بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند و بمنزل خویش برند دیگر شما
او را باز نه بینید یعنی چون غرض شما بعید او است برین وجه می باید کرد ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کار
کنندگان بمشورت بر همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از
زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده . گل دست بعید باز کرده . سیرابی سبزهای نوخیز .
از لولو تر زمرد انگیز . چه شود اگر یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی تفرج و تماشا کند و پیغمبر یعقوب
علیه السلام که منزل نهاد بر رخسار یوسف چون بلبل خندان دید خرم بود روا مدار بدکه شما در کلزار با
و من بکلزار خار هجران کرفتار نظم حریفان در بهار عیش خندان . من اندر کنج غم چون دردمندان
فرزندان یعقوب علیه السلام در مانده پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه باو
در میان آورده گفتند نظم موسم کل و سبزه و روز زیست غنیمت دانید . که دگر نوبت تاراج خزان خواهد
بود . یوسف علیه السلام نام تماشا شنیده خاطر بادکش متهیه شد و با برادران پیش پدر آمده و التماس
اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید نظم زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد
کز بوستان باد سحر خوش می رسد پیغام را . یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران
یوسف یا ابانا ای پدر ما مالک لا تامنا چیست ترا که ایمن نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف و تامل
میکنی در فرستادن او و انا له و حال آنکه ما مر او را لناصحون نیکخواهانیم و بعنایت بروی مهربان
ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در سعت و فراخی معیشت میوها و نقلها
خورد و یلعب و بازی کند بتیر انداختن و دشت دویدن و انا له و بدرستی که ما مر او را لحافظون نکاه باشیم

او نکاه داریم از سباع و هوام قال گفت یعقوب علیه السلام انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا
به آنکه شما ببرید او را و اندیشه آنچه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر از مشاهده او کم و اخاف و میترسم
ان یاکله الذئب از آنکه او را بخورد کرگ چه بدان زمین که شما میروید کرگان درنده باشند ناکاه
کرگی قصد وی کند و انتم و شما عنه غافلون از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال تماشا یا قلت اهتمام در
محافظت او نظم از آن ترسم که رو غافل نشیند . ز غفلت صورت حالش نه بیند . [illegible]
کهن کرگی بر و دندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اکله الذئب بخدا که اگر بخورد
او را کرگ و نحن عصبة و حال آنکه ما سیزده تن توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما اژدها شیر را بمحاربه مقاومت
میتوانند کرد انا اذا بدرستی که ما آنوقت که برادر را بکرگ دهیم لخاسرون هر آینه زیانکاران باشیم
پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف علیه السلام بکشت دشت و تماشای
که و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای ربانی رضا داد بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و موی
شانه زده جامهای خوش در وی پوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن علیه که جبرئیل علیه السلام از
بهشت آورده بود بوقت القای در آتش نمرود در وی پوشانیده بود و بروایتی یعقوب علیه السلام رسیده چون
تعویذی بر بازوی او بربست و بمشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که در دروازه کنعان بود بیرون آمد
و یوسف علیه السلام در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد نظم بوقت وداع گریه تر در خورد دیده بود
طوفان اشک تا بکریبان رسیده بود . یوسف علیه السلام که پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گل رخسار
باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد ع ناله از جگر فرو بارید و گل را آب داد
و کفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب علیه السلام مضمون این قصیده بسمع آن نوبر رسانید
نظم میان بعزم سفر بسته و بر بریده ای . سرشک دیده من میرود که راه بگیرد . ای یوسف
از پی رفتن تو را بخیال اندوه عظیم عیان دلم می رسد و نمی دانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید . بار الها
تمنای فاذکرنی لا انساک مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد ع فراموشی نه شرط دوستانست
پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار نمود و ایشان یوسف را بر دوش کرفته در
راه آمدند یعقوب علیه السلام در ایشان می نکریست و از شوق لقاء فرزند ما حسد میکریست نظم
هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور . دل از انتظار دوری جوی بید لرزانست . و چون فرزندان از نظر وی
غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به پس آن هنگام که ببردند برادران یوسف را [illegible]
انجه کردند و صدا پای بندرا بطرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده می
گفتند ای صاحب رویای که ذره بجا یندان کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند
یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پیر کنعان را اندیشید و بر کودکی و ضعف
حال من رحم آرید نظم یادی دهید کز پدر او دور گشته ام . رحمی کنید کز غم او زار گشته ام القصه
بسخن او التفات ننموده طپانچه بروی او میزدند و در خاک خواری کرسنه و تشنه بروی میکشیدند
تا بجاهی که نزدیک رسیدند یهودا آن صورت مشاهده نموده و برادر را از حمایت کرفت و گفت دست
تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین

یافته از سر قتل او در گذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بانکه بیفکنند او را فِي
غَيَابَةِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه
تنگ بود و پایان آن گشاده و هفتاد گز عمق داشت باز یاده بس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون دست
در هر یک از ایشان میزد دستش بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهن
او بر سنگی که در سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش بکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن ببریدند
و از حضرت ملک علی خطاب مستطاب بطایر آشیان سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل
علیه السلم پیش از آنکه یوسف بتک چاه رسد بوی رسید و او را بجنحهٔ مقدسهٔ خود گرفته بر بالای سنگی
که در تک چاه بود بنشاندند و از طعام و شراب بهشت بوی داده پیراهن خلیل که تعوید یا دیبازو داشت
در وی پوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطهٔ جبرئیل یا الهام دادیم او را که اندوهگین
مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ جاه رسانیم و برادران را بمحتاج تو گردانیم نزدیک تو آریم
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی ایشان را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا باین کار که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که تویی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و آنک زمانی دراز گذشت
دست داده که بخدمت او آمدند او را نشناختند و هم له منکرون اما چون یوسف در چاه افتاد و برادران
باز گشته در سر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن یوسف بخون او آلوده ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ
و آمدند نزد پدر خود عِشَاءً يَبْكُونَ شبانگاه و بدروغ می گریستند یعقوب علیه السلم آواز گریه فرزندان
شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان شما را چه میشود و یوسف من کجاست که او را نمی
بینم قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتیم بصحرا دویدن میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر
افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد
او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ و نیستی تو باور دارنده لَنَا ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ
و اگر چه هستیم ما راست گویان در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که نسبت ما داری ما را دروغگوی
می پنداری و دلیلی دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَىٰ قَمِيصِهِ
بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را
بخون بزغاله آلوده ساختند بدروغ یعقوب علیه السلم که پیراهن خون آلود دید دغدغهٔ هلاک یوسف
علیه السلم در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف خورده
و تعرض به پیراهنش نکرده پس روی عتاب قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین است که شما می گویید بَلْ سَوَّلَتْ
لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا کاری بزرگ را که هلاک
یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبر نیکوست یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای
وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خداست یاری خواسته شده یعنی از وی یاری میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت
میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف علیه السلم در آن چاه بود صباح روز چهارم
مژدهٔ نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند
فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ مایهٔ آب آرندهٔ خود را بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشد کاروان را

متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ
پس بچاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید بیوسف علیه السلم که در دلو نشین ع ای یوسف آخر بهر تست
این دلو در چاه آمده یوسف علیه السلم در دلو نشست در عالم آورده که دیوارهای چاه بزبان یوسف
علیه السلم بگریستند در انس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت
گران دید در چاه نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ گفت يَا بُشْرَىٰ ای مژده و شادمانی و گفته اند
بشری نام صاحب او بود و او را برای اعانت طلبیده گفت هَٰذَا غُلَامٌ این پسریست که دلو را گران ساخته پس
بمدد کاری او یوسف را از چاه بر آوردند نظم چو آن ماه جهان آرا بر آمد ز جانش بانگ یا بشری بر آمد
بشارت کز چنین تاریک چاهی بر آمد پس جهان افروز ماهی وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان
بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یا پنهان ساختند امر او را از کاروانیان و گفتند که اهل این آب با
داده اند تا برای ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر اسروه راجع بسوی برادران است یعنی برادران حال او را پنهان
داشتند و گفتند که بندهٔ ماست و آنچنان بود که از حال کاروان خبر یافته بسوی چاه آمدند و یوسف
را دیده گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند یعنی
اولاد یعقوب با پسر پدر یا کاروانیان از اخفاء امر یوسف آورده اند که چون برادران یوسف را دیدند
بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر خلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلم خاموش
بایستاد و گفتند این بنده گریز پایست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد و ما می فروشیم از ما بخرید تا او را خود
بشهر دیگر برید تا از ما دور باشد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری که داشته ام بضاعت خریده ام و نزد
من درمی چند نا سره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما ما با تو مسامحه بهر چه
داری پس دست یوسف بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ ببهای اندک
ناقص اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درمهی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بوده که مادون چهل درم را
می شمردند و ما فوق آن را وزن میکردند مالک درم بهای خود را بشمرد هفده بود یا بیست هر برادری دو
درم برداشتند دو درم سیط اوزده که یهودا هم بگرفت القصه مالک یوسف را بخریدند وَكَانُوا
و بودند برادران فِيهِ در یوسف مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان یعنی نمی خواستند که او با ایشان باشد
یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن
زمان پادشاه مصر ملک ریان بود یا ولید عملیقی و زمام امور خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که
عزیز گفتندی باز داده بود و چون خبر کاروان در مصر رسید و کاشنگان عزیز لبیسی آنکه کاروان آمده
یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او آشفته و حیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند او زنی داشت
راعیل نام و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم را و فتح لام تصحیح کرده و در السنه
بفتح را و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز یوسف علیه السلم شنید با مالک پیغام داد که غلام خود را
بنخاس آورد و روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته بازار آورد و تجلی آن جمال شورش در دل
مصریان بر آمد نظم آراسته آن یار ببازار در آمد فریاد و فغان از در و دیوار بر آمد
خریداران بمزید در آمده هر کس در بها چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر

ونقره ومشك وديبا بدهند عزيز تقدم خريداري پيش نهاد **نظم** خريداران ديگر لب بستند بس زانوي خاموشي نشستند عزيز بها بداد ويوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ وگفت آنكس كه خريد يوسف را مِن مِّصْرَ از اهل مصر يعني عزيز لِامْرَأَتِهِ مرزن خود را يعني زليخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامي دار جاي اين غلام را كنايتست از نيكو داشتن او وحسن تعهد چه نشاندن كسي را بجاي نيكو دليل عزت واحترام است يعني اين غلام را نيكو دار عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا شايد كه سود رساند ما را در كار ضياع وعقار وسرانجام مصالح ومهمات ما أَوْ نَتَّخِذَهُ يا فرا گيريم او را وَلَدًا بفرزندي گويند كه عزيز عقيم بود گفت او را بفرزندي گيريم چه آثار رشد در بشره او ظاهر بود وَكَذَٰلِكَ وهمچنانكه محبت يوسف را در دل عزيز جاي داديم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جاي داديم يوسف را وممكن ساختيم فِي الْأَرْضِ در زمين مصر تا تصرف كند در و وَلِنُعَلِّمَهُ وتا بياموزيم او را مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبير خوابها يا معاني كتب الهي وَاللَّهُ غَالِبٌ وخداي غالبست عَلَىٰ أَمْرِهِ بر كار خود هيچكس چيزي را از او رد نتواند كرد ودر چيزي از او منازعت نتواند نمود يا غالبست در امر يوسف عليه السلم كه برادران را در وخواهشي بود وخدا را خواهشي وواقع نشد الا آنچه خداي خواست **نظم** بود هر كسي را دگرگونه راي مگر باشد آنچه خواهد خداي وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ وليكن بيشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نميدانند كه تمام امور بقبضه قدرت ومشيت اوست وَلَمَّا بَلَغَ وآن هنگام كه يوسف رسيد أَشُدَّهُ بقوه خود بهژده سالگي يا بيست سالگي وگويند ميان سي وچهل آتَيْنَاهُ داديم او را حُكْمًا حكم كه نبوتست يا حكمة وان علمي باشد مؤيد بعمل وَعِلْمًا وديگر داديم او را دانشي در دين وَكَذَٰلِكَ ومانند اين نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش ميدهيم نيكوكاران را آورده اند كه چون يوسف عليه السلم بخانه عزيز درآمد سلطان عشقش تخت بخانه دل زليخا فرستاد ولشكر حسنش متاع صبر وسكون او را بيغما برد **نظم** زليخا چون بروي ديده بگشاد بيكديدارش از پا در افتاد ز حسن صورت ولطف شمايل اسيرش شد بيكدل نه بصد دل بعد از آنكه عشق بغايت كشيد وشوق بنهايت انجاميد صورت حال با يوسف درميان آورد وَرَاوَدَتْهُ ودرخواست يوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنكه يوسف در خانه او بود يعني زليخا مراوده كرد يوسف را عَن نَّفْسِهِ از نفس او يعني طلب مراد خود كرد از يوسف عليه السلم واو را بمنزلي كه هفت خانه بود در يكديگر ساخته آورد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ ودر بست درها را وَقَالَتْ وگفت هَيْتَ لَكَ بشتاب در پيش آي كه من تمام ترا ام يوسف كه اين حال بديد قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه ميگيرم بخداي پناه گرفتني إِنَّهُ رَبِّي بدرستي كه خداي كه پروردگار من است أَحْسَنَ مَثْوَايَ نيكو ساخته است منزل مرا نزديك بارگاه قرب يا عزيز بهتر صفت مرتبه نيكو داشت من فرموده پس مرحمت او وحق نعمت او رعايه نموده دست خيانت در حرم او دراز نكنم إِنَّهُ بدرستي كه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگار نميشوند ستمكاران يعني حق ناشناساني كه در عوض نيكي بدي كنند يا زناكاران چه زنا از بدترين ظلمهاست واز زبان حال يوسف كه با زليخا خطاب ميكرد گفته اند **نظم** ز بي خجلت كه در روز قيامت جفا قد بينند تا كاران غرامت جزاي آن جفا كيشان نويسند مراسيه دفتر ايشان نويسند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وبدرستي كه قصد كرد آن زن بمخالطه يوسف وَهَمَّ بِهَا وقصد كرد يوسف عليه السلم بدفع او بطريق فرار لَوْلَا أَن رَّأَىٰ اگر نديدي يوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردگار خود را هرآينه قصد مخالطه او كردي وآن برهان بقول

اصح نور عصمت الهي ولمعه نبوت يوسفي بود كه حايل شد ميان آنچه سبب خشم خدا باشد پس يوسف عليه السلم بقوت نبوت ومدد فتوت در آن حال خود را نگاه داشت كَذَٰلِكَ همچنين او را ثبات داديم لِنَصْرِفَ تا بگردانيم عَنْهُ السُّوءَ از وي بدي يعني خيانت در حرم عزيز وَالْفَحْشَاءَ وعمل زشت يعني زنا إِنَّهُ بدرستي كه او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص ماست يعني پاك شده از هر نا شايست آورده اند كه يوسف عليه السلم از زليخا فرار كرده بهر در بسته كه ميرسيد بحكم مفتح الابواب گشاده ميشد وزليخا از عقب او ميدويد وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وپيشي ميگرفتند يوسف وزليخا بسوي در ناگاه زليخا بيوسف رسيد ودست در وي زده باز پس كشيد وَقَدَّتْ وبدريد ودركشيدن قَمِيصَهُ پيراهن يوسف را مِن دُبُرٍ از قفا وَأَلْفَيَا ويافتند سَيِّدَهَا شوهر زن يعني عزيز را لَدَى الْبَابِ نزديك در بيرون چون عزيز يوسف وزليخا مضطرب ديد دانست كه صورتي روي نموده كه هر دو آشفته اند پيش از آنكه بتفحص مشغول گردد زليخا پيش دستي نموده دليلانه بسخن درآمد قَالَتْ گفت مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ چيست جزاي كسي كه خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا بكسان تو بدي مرادش نفس خودست درين سخن خواست كه ابراء ذمه خود كند از گناه وچنان فرا نمايد كه گناه يوسفست پس گفت مكافات كسي كه بحرم تو قصد كند چه تواند بود إِلَّا أَن يُسْجَنَ مگر آنكه بزندان كرده شود يعني پاداش او نيست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يا عذاب دردناك يعني ادب كردن وزدن بتازيانه چون يوسف اين سخن بشنيد كه بزندان وعقوبت تهديد ميكند قَالَ گفت هِيَ رَاوَدَتْنِي او درخواست كرد مرا عَن نَّفْسِي از نفس من ومن تن بوي در نداده ام وازو بگريختم عزيز گفت راستي اين سخن بچه دانيم وهيچكس ازين واقعه خبر ندارد يوسف گفت درين خانه كودك چهار ماهه در گاهواره بود گواه من اوست وآن كودك پسر خاله زليخا بود عزيز گفت كودك چهار ماهه چه داند وچگونه سخن گويد يوسف عليه السلم فرمود كه خداي من قادرست بر آنكه او را بسخن در آرد ودر لطايف مسطورست آورده كه عزيز با آن كودك پرسيد كه توجيه ميكني بقدرت رباني كودك بسخن در آمد وگفت يوسف راست ميگويد وحق تعالي ازين قصه خبر داده درين كلام كه وَشَهِدَ وگواهي داد شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا گواهي از كسان زليخا گفته اند گواه پسر عم زليخا بود كه از روي حكمت گفته كه اي عزيز إِن كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست گريبان پيراهن يوسف قُدَّ مِن قُبُلٍ دريده شده از پيش فَصَدَقَتْ پس زليخا راست ميگويد وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ويوسف از دروغ گويانست چه اين صورت دليل است بر آنكه زليخا دفع يوسف ميكرده از خود كه گريبان او از پيش دريده شده وَإِن كَانَ قَمِيصُهُ واگر هست پيراهن يوسف قُدَّ مِن دُبُرٍ از پس دريده شده فَكَذَبَتْ پس زليخا دروغ ميگويد وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ويوسف از راستگويانست گويانست چه اين حالت دلالت بر آن دارد كه يوسف ميگريخته واو در پي آمده واو را بخود كشيده كه پيراهنش دريده فَلَمَّا رَأَىٰ پس آن هنگام كه بديد عزيز قَمِيصَهُ پيراهن يوسف را كه قُدَّ مِن دُبُرٍ دريده از پس روي بزليخا كرده واز روي غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستي كه اين كار مِن كَيْدِكُنَّ از مكر وحيله شما زنانست إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستي كه كيد شما عَظِيمٌ بزرگست نفوذ در دلها مي‌يابد ودر نفس تاثير ميكند پس متوجه يوسف شده وروي اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ اي يوسف درگذر واعراض كن عَنْ هَٰذَا ازين مهم وپنهان دار وَاسْتَغْفِرِي واي زليخا آمرزش طلب لِذَنبِكِ از براي گناهان خود در تفسير زاهدي گفته كه عذر خواه از يوسف كه غريبست وتو او را بيازردي إِنَّكِ كُنتِ بدرستي كه بودي مِنَ الْخَاطِئِينَ

از گروه گاه کاران تذکیر برای تغلیب آورده اند که اگرچه عزیز این قصه را تسکین داد ع اما خوش نهان
نماند این واقعه در السنه و افواه افتاد بعضی از خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر اینه عشق
را غوغای ملامت در کارست نه سودای سلامت بار نظم نسازد عشق را کنج سلامت خوشا رسوائی و
کوی ملامت غم عشق از ملامت تازه گردد وزین غوغا بلند آوازه گردد وقال نسوة و گفتند گروه زنان در
کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دواب
که با یکدیگر نشسته گفتند فی المدینة در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند سخن یعنی بعض ایشان اینکه
امرأت العزیز زن عزیز یعنی زلیخا تراود فتیها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی دعوت کرده
است او را که کام وی بدهد قد شغفها بدرستی که بشکافته است غلاف دل او را حبا از جهت دوستی یعنی
محبت یوسف بدرون دل او درآمده انا لنراها بدرستی که ما می بینیم آن زن را فی ضلال مبین در گمراهی
هویدا و خطائی روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته در خریده گردد فلما سمعت
پس چون شنید زلیخا بمکرهن مکر ایشان را یعنی سخنی که در خفیه میگفتند ارسلت الیهن
فرستاد بسوی ایشان و استدعا نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج
زن ملامت گوی در میان ایشان بودند و چون بمنزل وی درآمدند مراسم اعزاز بجای آورد واعتدت لهن
و آماده کرد برای ایشان متکأ تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا کرد مایده طعام پاکیزه یا ساخت مجلس
طعام در خوبیت که ایشان تکیه زده طعام می خوردند واتت و بداد کل واحدة منهن هر یکی را از این زنان
سکینا کاردی تا گوشت ترنج ببرند تناول نمایند و نزدیک یوسف آمد و جامه مرصع در وی پوشانید
تاج مکلل بر سرش نهاد وقالت اخرج و گفت بیرون آی علیهن برین زنان یوسف علیه السلام ابا نمود و
زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را بیرون آورد نظم ز خلوتخانه آن گنج نهفته برون آمد چو گلزار شکفته
فلما رأینه پس آن هنگام که زنان او را دیدند اکبرنه بزرگ یافتند او را در جمال بیکبارگی همه شیفته دیدار
او گشته از خود فراموش کردند وقطعن و ببریدند ایدیهن دستهای خود را و بالم آن محسوس نشدند در
حقایق سلمی مذکورست که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت را سرزنش میکند که مخلوقی در محبت
مخلوق بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع نمیکند شاید در شهود پرتو جمال خالق باید که از همه بلاء و عنا
متألم نشود نظم گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد بیداد تو سهلست فراموش توان کرد
القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند وقلن و گفتند حاش لله پاکست خدای از
صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی
باشد نظم توان ساده لوح سفلی تاب خاک نزادی که از قبیله روحانیان حور نزادی ان هذا نیست این
الا ملک کریم مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمالی بدین زیبائی و کمالی بدین غایت و عصمتی بدین
مرتبه جز از خواص ملکیت نیست نظم چو دیدندش که جز والا گهر نیست برآمد بانگ زیشان کین بشر نیست
نه چون آدم زآب و گل سرشتست زبالا آمده قدسی فرشتست صاحب وسیط باسناد خود با جابر انصاری
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر علیه صلوات الله فرموده که جبرئیل علیه السلام بر من فرود
آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام

و کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کرده ام وما خلقت خلقا احسن منك یوسف را جمال بود و آنحضرت
را کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت نظم
از حسن روی یوسف دست بریده سهلست در پای دلبر ما سرها بریده باشد از عایشه صدیقه رضی الله
عنها نقل میکند که صفت جمال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که لوامی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن فی قطع القلوب علی الید نظم زنان مصر بهنگام جلوه یوسف زبیخودی از دست خویش برید ترنج
مقرر است که دل پاره پاره میکردند اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و بیخودی
ایشان مشاهده کرد قالت گفت فذلکن الذی این آنکس است که شما لمتننی ملامت کردید مرا فیه
در دوستی او و کنون دانستید که حق بطرف من بوده ولقد راودته و بدرستی که من مراوده کردم او را
عن نفسه از نفس او و در خواستم کار زندی من را دهد فاستعصم پس خویش را نگاه داشت و سر بعز در نیاورد
ولئن لم یفعل و اگر حالا نیز نکند ما آمره آنچه من فرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر اینه بزندان
کرده شود ولیکونا و باشد من الصاغرین از خوار شدگان یعنی داخل زندان و زنی با کان یوسف که این
سخن شنید دید که زنان مجلس برنافت و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس نصیحت او را ملامت کنیم
هریک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان بتنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار
من السجن احب الی زندان دوسترست بمن مما یدعوننی الیه از آنچه میخوانند این زنان مرا الیه بسوی آن از زنا
زلیخا یا میل بدیشان نظم عجب درمانده ام دیگر با یشان مرا زندان به از دیدار ایشان والا تصرف
و اگر نگردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشان را یعنی گرم را در دنیا عصمت نگیری اصب الیهن میل
کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان را واکن من الجاهلین و باشم از نادانان یعنی ارتکاب آنچه نشاید فاستجاب
له پس اجابت کرد مر دعای او را ربه آفریدگار او فصرف عنه پس بگردانید از وی کیدهن مکر ایشان را انه
هو السمیع بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد العلیم داناست بحال کسی که از همه دروی
گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از زنی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان
باز داری شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بخط فرمان نهد
نظم چو کوره سازد زرنگار بر عکس بود زان کوره کردار هفت رنگ زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز
آمد و گفت از این غلام عبری بدنام گشته ام و طمع من از خدمت او منقطع گردیده است صلاح آنست که او را
در زندان افکنی تا مردم گمان برند که گناه کار است و من از ملامت باز رهم عزیز را این سخن مقبول افتاد
حکم کرد که بزندانش برند ثم بدا لهم پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد من بعد ما رأوا الآیات از پس آنکه دیدند
دلایل عصمت و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود
مشاهده این نشانها رای ایشان بران قرار یافت که برای صلاح لیسجننه هر اینه در زندان کنند او را
حتی حین تا هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را بدان سرو قامت گل
رخسار رشک گلستان کردند نظم چو آن دلزنده در زندان درآمد بچشم مرده گوئی جان درآمد
دران محنت سرا افتاد جوشی برآمد زان گرفتاران خروشی ودخل معه السجن و درآمدند با او در زندان فتیان
دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک که بوی گفتندی و دیگری خبازی که او را مجلث خواندندی

ملک بریشان کمان برده بود که او را زهر میدهند حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف علیه السلام بزندان در
آمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشانرا تعبیر فرمودی و ایشان
روزی اندرین خوابها دیدند و گویند ساقی دید و طباخ نه یا مطلقا هردو خواب نادیده یوسف را علیه السلام
امتحان کردند قال احدهما گفت یکی از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم خودرا یعنی در خواب که در
باغی یک اصل تاک است و برو سه خوشه انگور رسیده و کاسه ملک بدست من اعصر خمرا می فشارم در وی
انگوررا تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وقال الآخر وگفت طباخ انی ارانی من می بینم خودرا
که در مطبخ ملک احمل برمیدارم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نانرا و آن سه سفره نانست تاکل الطیر
میخوردند مرغان منه از آن و می ربایند نبئنا خبر ده مارا بتأویله به تعبیر هردو خواب انا نراک
بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتأویل رؤیا ما
یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان برفور باز گوید چه دانست که یکی متوجه بود یکی از
جواب ایشان اعراض نموده قال گفت لا یأتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خورد که روزی داده شوید بوی
الا نبأتکما مگر خبر دهم شما را بتأویله بماهیت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قبل ان یأتیکما
پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم
یوسف علیه السلام گفت کار من بجهت منت به عرافت و نه کهانت ذلکما این که گفتم مما علمنی ربی از آن
چیزیست که بیاموخت مرا پروردگار من بالهام و وحی انی ترکت بدرستی که من دست بداشته ام ملة قوم
لا یؤمنون کیش گروهی را که نمی گروند بالله بخدا وهم و ایشان بالآخرة بسرای آخرت هم کافرون ایشان
ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تأکید کفر ایشانست باخرت واتبعت ملة آبائی و پی روی کرده ام کیش پدران
خود را ابراهیم واسحق ویعقوب اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست جهت زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی
ما کان روا نیست و نشاید لنا ما را که پیغمبرانیم ان نشرک آنکه انباز گیریم بالله من شیء بخدای چیزیرا یکی که
اورا پرستیم بیگانگی ذلک این توحید من فضل الله از فضل خداست علینا بر ما که برگزید ما را آگاهی داده
وعلی الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده ولکن اکثر الناس
ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری نمی کنند آن فضل و موهبت
یا صاحبی السجن ای یاران زندان ءارباب متفرقون آیا خدایان متفرقه که شما دارید اندر و نقره و آهن و چوب
و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خیر بهترست ام الله الواحد یا خدائیکه یگانه و یکتاست در ذات و صفات
القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید شما من دونه بدون خدای الا اسماء مگر نامها یعنی چیزی
چندرا باعتبار نامها که بی حجت و برهان سمیتموها نام نهاده اید آنرا انتم وآباؤکم شما و پدران شما
ما انزل الله فرو نفرستاده است خدای بها به پرستش آنها من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق
مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسم چندی مستحق ان الحکم نیست حکم و عبادت الا لله مگر
خدای را که مستحق پرستش است امر فرمان داده از زبان پیغمبران همه خلق را الا تعبدوا آنکه نپرستید الا
ایاه مگر او را ذلک اینست الدین القیم دین حق درست و راست ولکن اکثر الناس و لیکن
بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند دین حق را و در بادیه جهالت سرگردان می شوند یا صاحبی السجن ای یاران

اما احدکما اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر رها شده بر کار خاص باز فیسقی ربه پس بیاشاماند
تربیت کننده خود را خمرا شراب چنانچه پیشتر می بوده واما الآخر واما آن دیگر که طباخست فیصلب
پس بر دار کشته شود بر دار و او را بگذارند تا مضمحل گردد فتأکل الطیر پس بخورند مرغان شکاری
من رأسه از کله وی ایشان گفتند دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود قضی
الامر الذی حکم کرده شد و محکم ساخته گشته کار آن جواب که شما فیه تستفتیان در آن از من طلب
تاویل کرده اند و بخلاف آنچه گفتم نخواهد بود وقال وگفت یوسف علیه السلام للذی ظن مر آنکس را
که دانست انه ناج آنکه او رستگارست منهما از آن هردو یعنی ساقی را گفت اذکرنی یاد کن مرا عند
ربک نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند نظم
بگو هست اندر زندان غریبی ز عدل شاه دوران بی نصیبی * چنین تشریف کنه بسند بجود
که هست این از طریق معدلت دور * آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت
او ثابت شده بود بر دار کردند و ساقی که صفت امانت او بتحقیق یافته همان منصب نخستین بدو
بعداز ندامت اما چون او بمرتبه تقریب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن
غافل شد فانسیه الشیطان پس فراموش کردانید بروی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزدیک
مربی خود فلبث فی السجن پس درنگ کرد یوسف علیه السلام در زندان بضع سنین چند سال بضع
عددیست مبهم میان سه و نه گویند یوسف علیه السلام بعد از این واقعه هفت سال در زندان بود و
مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان ماند و در معالم التنزیل از حسن بصری قدس سره
نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان درآمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا
المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنه کاران جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین
ترا سلام میرساند و میگوید شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی خود دانی و بدو استشفاع میکنی بعزت
و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من راضی هست یا نی گفت آری از تو
خشنود است یوسف علیه السلام گفت اگر الی الآن که او راضی است من هیچ باک ندارم ولی المثنوی
المعنوی نظم بس بجاء آنکه دید او را سعی * ماند یوسف حبس در بضع سنین * که چه تقصیر آمد از بنده مجاب
تا قوی آری خیالی از دیک و سراب * اما چون مدت محنت بسر آمد ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد
تمام حکما و ندما را طلبید وقال الملک و گفت ملک انی اری بدرستی که من بخواب دیدم سبع بقرات
سمان هفت گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند و پس از آن یأکلهن بخوردند و فرو بردند ایشانرا سبع
عجاف هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد وسبع سنبلات و دیدم هفت خوشه
خضر سبز و تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود واخر و هفت خوشه دیگر دیدم یابسات
خشک یعنی رسیده و بدرو آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و در حال
زیر کردند ایشانرا و بپوشیدند یا ایها الملأ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم افتونی فتوی
دهید یعنی جواب گوئید مرا فی رؤیای در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما که از روی دانش
للرؤیا تعبرون مر خواب را تعبیر میکنید قالوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب بودند اضغاث

أَحْلَامٍ این خوابها شوریده است وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعَالِمِينَ دانایان
چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم واین از قبیل منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته
در دریاء تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که کشاید وراه تعبیر این واقعه که بغایت بدیع و بادیک است
پریشان مرا تعبیر چیست • ساقی که ملک را متفکر الحال دید یوسفش یاد آمد وَقَالَ الَّذِي وگفت آنکسی که
نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام اذکرنی عند ربک
بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور ودراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ
پس بفرستید مرا بزندان که مرا آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو داند ملک از این خبر شادمان گشته حکم فرمود که
زود برو وخبر بیار ساقی سوار شده بزندان آمد وگفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک نیک
راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ درهفت گاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ بخورند ایشان را
سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ ودرهفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ وهفت خوشه دیگر
برایشان بپیچند وایشان را خشک سازند همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز
گردم بجواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک وعلماء زمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید که ببرکت تو بدانند
تعبیر این واقعه را یا شرف وفضل ترا معلوم کنند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ
سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارت بآنست دَأَبًا ذراعتی بعادت مستمره خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس
آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از
شیشه و آفات ایمن باشد بغلاف را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه
بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس از این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع
عجاف عبارت از آنست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ آنچه
از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه
نگاه دارید و منضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالهاء قحط عَامٌ فِيهِ
سالی که در وی يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده شوند وَفِيهِ ودرین سال يَعْصِرُونَ
بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور وکنجد وزیتون وامثال آن واین کنایت از کثرت نعمت است وگفته
اند اشارت است بدوشیدن شیر از پستان گاو وگوسفند واین عبارت از فراخ سالی است وچون
یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز گشت بخدمت ملک آمد ودر محفل عام آن سخنان را بوجهی که
شنیده بود تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب وی
فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ وگفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن وقت که آمد بوی
فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ گفت بازگرد إِلَى رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن
تا بپرسد وتفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي که چه بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند
دستهاء خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان وفریب ایشان عَلِيمٌ داناست یوسف
علیه السلام خواست که بی گناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را که در حال و مجال او وقیعت نماند این سخن
بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند

و زلیخا را نیز بیاوردند پس از تحقیق مبهم قَالَ گفت با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ
يُوسُفَ چون طلب کردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی یعنی کام دل از وی جستید قُلْنَ گفتند آن زنان
حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای را که عاجز باشد از آفریدن مرد پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم ما عَلَيْهِ
مِنْ سُوءٍ بر یوسف هیچ بدی نه اندک ونه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز پاکی
یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ پیدا و هویدا شد بجهه درستی
و راستی أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او وآرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ وبدرستی
که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویانست در آنچه با عزیز گفت هی راودتنی **نظم** بجرم خویش کرد اقرار مطلق
برآمد در صدای حصحص الحق • بگفتا نیست یوسف را گناهی • منم در عشق او گم کرده راهی •
تمنا ورا بوصل خویش خواندم • چو کام من نداد از پیش راندم • ملک یوسف علیه السلام پیغام داد که
زنان بگناه خویش معترف شدند بیا تا در پیش تو ایشان را عقوبت کنم یوسف علیه السلام فرمود که
غرض من عقوبت کردن نبود ذَلِكَ این خواست باز آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ که من خیانت
نکردم او را بِالْغَيْبِ در غیبت وی وحرمت تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ ودیگر تا معلوم کند که خدای
لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی بصلاح نیارد و راه پیش نگذارد كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگانرا پس
یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود عجب
آورده ام بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمة و توفیق الهی در ترک معصیت واگرچه حفظ ربانی حمایت
ننماید معلوم است که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از پی در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و پاک نمیکنم
نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من از میل بانبدها مبرا و معراست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ بدرستی نفس
فرماینده است ببدی یعنی بمعصیت إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي لیکن آنرا که بخشد پروردگار من از وبال نفس رها
آید إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصد بدرا که بفعل نیاید رَحِيمٌ مهربانست
که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف
زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ وگفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص
گردانم او را برای خود ومهمات وی فرمایم در تیسیر آورده که ملک هفتاد حاجب با هفتاد مرکب آراسته
با تاج ولباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هرچه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند در
خبر است که چون یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند
خروش بر آوردند یوسف علیه السلام ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار
وتعم علیهم الاخبار وچون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود **نظم**
ز یوسف مقدمش چون شد خبر یافت • باستقبال او چون برق بشتافت • کشیدش در کنار خویشتن تنگ •
چو سرو گلرخ شمشاد گلرنگ • بپهلوی خودش بر تخت بنشاند • بپرسشهاء خوش با او سخن راند •
فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت واز تعبیر خواب خود پرسید وجواب دلپذیر شنید
قَالَ إِنَّكَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا نزدیک ما مَكِينٌ با جاه و قدری أَمِينٌ
مؤتمن بر همه چیزها هرچه خواهی از مناصب بخواه وهرچه آرزو داری با من بگو قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف که

الجزء الثالث عشر

الأرض بخزینهاء زمین مصر یعنی مرا بر انچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان إنّي
حفيظ بدرستی که من نگاه دارنده ام چیزی را از ان ضایع نکنم عليم دانایم بمصالح ملك هرچه سازم خالی
از صلاحی نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف علیه
السلم هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبره مذکورست که تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر
بجهت یوسف علیه السلم مقرر کرده تاج مکلل بر سرش نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرده زمام اختیار
مملکة بقبضه اقتدار او باز داد و عزیز را عزل نموده مهمات او را بتعهد یوسف کرد و اندك زمانی را
عزیز درگذشت و ملك بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از وی دو پسر
داد منشا و افرائیم و تفاصیل این حالات حواله بجواهر التفسیرست وكذلك و همچنین که ملك را
بر وی مهربان ساختیم مكّنّا جای دادیم ليوسف في الأرض مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم
یوسف را بحکومت يتبوّأ تا بود که جای میگرفت منها از ان زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه
داشت حيث يشاء هرجا که میخواست نصيب برحمتنا میرسانیم بنعمت خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری
معنوی من نشاء هر کرا میخواهیم ولا نضيع و ضایع و باطل نمیگردانیم أجر المحسنين مزد نیکوکاران ولأجر
الآخرة و هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خير بهترست للذين آمنوا مر آنانرا که گرویدند وكانوا
يتقون و بودند که بپرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلم که باحسان و تقوی از قعر چاه
بتخت جاه رسید نظم بدینی و عقبی کسی قدر یافت . که او جانب صبر و تقوی شتافت
القصه یوسف علیه السلم مهمات ملکی را پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند
و انبار خانها عالی بنا نهادند و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی
را بخوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام تنگی عام شد مردم مصر
روی بیوسف آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه
و در سیم بغلام و کنیز و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در
هفتم همه خط بندگی باو دادند یوسف علیه السلم صورت حال بملك عرض کرد ملك گفت همه بندۀ
تواند و اختیار بدست تست یوسف علیه السلم بحضور ملك همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع
و عقار هرچه از ایشان گرفته بود همه بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را
بوقت خرید و فروخت در صورت بندگان دیده بودند قدرت آن را که همه را طوق بندگی او در گردن
نهادند تا کسی قدر بار ها و سخن بی ادبانه نرسد آورده اند که اثر قحط بزمین کنعان رسیده کار بر اولاد
یعقوب علیه السلم تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را بی نوا
و کار رغبیان و ابناء السبیل مدعا ایشان میسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پیر .
و زو گشته خوشدل غریب و فقیر . ببخشش ز ابر بهاران فزون . صفات کمالش نهایت برون
اگر فرمائی برویم و طعامی جهة گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب علیه السلم اجازت فرمود و ابن یامین را
جهت خدمت خود باز گرفت و ده برادر دیگر هر یك با شتری و بضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یك
شتر جهت بن یامین ابضاعت او همراه بردند وجاء و آمدند إخوة يوسف برادران یوسف از کنعان بولایت

یوسف علیه السلم فدخلوا عليه پس در آمدند بعد عرض خدمت بجای آوردند فعرفهم پس بشناخت
یوسف ایشانرا در نظر اول وهم له و ایشان مر ورا منكرون ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد
چه بقول اصح چهل سال از واقعۀ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از پس پرده سخن گفتی و ایشانرا
پس یوسف علیه السلم ایشانرا پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان را مانید گفتند ای ملك معاذ
الله ما پسران یك پدریم که یعقوبست صفی الله گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پس داشت
یکی را در صغر سن گرگ خورد و یکی را پدر برای خدمت نگاه داشته و ما ده تن بدین ولایت آمدیم یوسف
یوسف علیه السلم گفت اینجا کسی باشد که شما را اشنا سد گفتند نه مردم مصر ما را نمیدانند یوسف
گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر بیارید و حال شما بمن روشن گردد ایشان قرعه زدند نام
شمعون بر آمد پس وی باستاد و یوسف علیه السلم بفرمود تا بضاعت ایشان بستدند و عوض آن
گندم بدیشان دادند ولما جهزهم بجهازهم و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان و هر یك را یك شتر
بار دادند گفتند شتری دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدرست بدهید یوسف علیه السلم گفت من بعدد
مردم غله میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتوني گفت یوسف که بیارید بمن بأخ لكم
من أبيكم برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتیست نه اعیانی ألا ترون ایا نمی بینید أني أوفي
الكيل انکه من تمام میپیمایم پیمانه را و حق کسی باز نمیگیرم وأنا خير المنزلين و من بهترین فرود آرندگانم
یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فإن لم تأتوني به پس اگر نیارید
بمن آن برادر را فلا كيل لكم عندي پس شما را نزدیك من کیلی نیست یعنی طعام ولا تقربون و نزدیك
نشوید بمن و در ولایت من میایید قالوا گفتند سنراود عنه أباه درخواهیم از پدر و جهد کنیم در ان وإنا
لفاعلون و بدرستی که ما کنندگانیم انچه را گفتیم وقال و گفت یوسف لفتيانه مر غلامانرا که کیل غلات
تعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم بنهید بار ایشانرا که بهای گندم آورده اند و آن ادیم و کفش چند
بود یوسف علیه السلم نخواست که گندم بیها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهاء ایشان را درج کنید
في رحالهم در بارها و تنهاء ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها
چون ثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت گفت لعلهم يعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعات
خود را إذا انقلبوا چون باز گردند إلى أهلهم بسوی کسان خود و بار بگشایند لعلهم يرجعون شاید
که باز گردند و برادر ما را بیارند فلما رجعوا پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب علیه
السلم إلى أبيهم بسوی پدر خود قالوا يا أبانا گفتند ای پدر منع منا الكيل منع شد از ما پیمودن طعام
یعنی ملك مصر حکم کرد که دیگر طعام بما نه پیمایند اگر بن یامین را نبریم فأرسل معنا پس بفرست با ما أخانا
برادر ما را نكتل تا فرا گیریم کیل از برای خود و از برای او وإنا له لحافظون بتحقیق که ما مر ورا نگاه دارندگانیم
از رسیدن مکروهی بدو قال گفت یعقوب که ای فرزندان هل آمنكم ایا شما را امین دارم عليه بر وی
إلا كما أمنتكم مگر همچنانکه امین ساختم شما را على أخيه بر برادر او من قبل پیش ازین گفتید
و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فالله خير پس خدای بهترست حافظا از جهت نگاه داشتن یعنی
حافظ خواند یعنی اوست بهتر در حالتی که نگاه دارنده است پس توکل بر وی میکنم و کار خود باو میگذارم وهو

وا و ارحم الراحمین بخشاینده ترین بخشایندگانست شاید که بمحافظت او بر من ببخشاید و بمصیبت دو فرزند
مرا مبتلا نسازد ولما فتحوا و آن هنگام که بگشادند متاعهم بارهاء خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت
خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارها خویش بحکم یوسف ردت الیهم باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا
گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز طلب کنیم از احسان ورای این که هذه بضاعتنا اینست بضاعت ما که غله بدین
بضاعت بما فروخته ردت الینا باز گردانیده اند بما پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا و طعام آریم
کسان خود را ونحفظ اخانا و نگاه داریم برادر خود را در رفتن و آمدن ونزداد و زیاده بستانیم کیل
بعیر بودن شتری بعوض یک شتروار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذلک این یک شتروار کیل یسیر
کیل اندکست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلم لن ارسله
نفرستم بن یامین را معکم با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی سوگند بذکر خدای در
تبیان آورده که او با شما ندهیم او تا که سوگند خورید بحق محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین و
سید المرسلین لتأتننی به که بیارید بمن او را الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب و همه
هلاک گردید ایشان بموجب قبول نموده منزلت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سوگند خوردند که در
مهم بن یامین عذر نکنند فلما آتوه پس چون دادند بدو موثقهم پیمان و عهد خود قال الله گفت یعقوب
علیه السلم که خدای علی ما نقول بر آنچه ما می گوییم از عهد و پیمان وکیل نگاه بان و گواه و مطلع است
وقال و گفت یعقوب علیه السلم از روی شفقت یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر
من باب واحد از یک در بعض همه برادران با هم از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بدی در شما
نرسد چون شما را با این جمال [struck through] و شوکت و ابهت به بیند وادخلوا
و در آیید همه و سه من ابواب متفرقة از درهای پراکنده و آن شهر را دوازده دروازه بوده در لطایف آورده
که یعقوب علیه السلم در اول مهم بدی بیدا کرد و در آخر عجز بندگی اشکارا کرد که وما اغنی عنکم و من
دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از قضا خدا من شیء چیزی را که حذر دفع قدر نمیکند وفوق
تدبیرنا الله تقدیر نظم من چه هیچ کم قضا میگوید * بیرون ز کفایت تو کار ندکرست ان الحکم
نیست حکم و فرمان الا لله مگر مر خدا را و هر چه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم من وعلیه و بر وی
فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکلست بود
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ولما دخلوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلم من حیث
امرهم ابوهم از آنجا که فرموده بود ایشان را ابوهم پدر ایشان از ابواب متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند
عنهم از ایشان رای یعقوب علیه السلم من الله از قضاء خدای که در باره ایشان واقع بود من شیء چیزی را
بلکه تهمت دزدی بر بن یامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبة یعقوب علیه السلم مضاعف
گشت پس تدبیر یعقوب فایده نداد الا حاجة لیکن حاجتی بود فی نفس یعقوب در نفس یعقوب یعنی
شفقت بر اولاد در آن وقت قضاها ظاهر کرد از او وصیت کرد بآن وانه لذو علم و بدرستی که یعقوب خداوند
دانش بود و بیدانست لما علمناه مر آن چیز که بدو آموخته بودیم بطریق وحی دادن بود که گفت وما اغنی
عنکم ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند سر قدر را جاهلند بانکه تدبیر

بر تقدیر غلبه نمی تواند نظم تدبیر کند بنده و تقدیر نداند * تقدیر خدا و تدبیر بنده ماند ولما دخلوا و آن
وقت که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلم علی یوسف بر یوسف و بارگاه او در رسیدند یوسف علیه السلم
بر تخت نشسته بر روی نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را گفته بود که
که برادر خود را بیارید او را از پدر در خواست کرده با پیر و بعهد و پیمان او آوردیم یوسف علیه السلم فرمود
که دانستم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته در پیش
ایشان نهادند پس یوسف گفت که هر دو برادر که از یک مادر و پدرید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر
یک خوان نشستند و بن یامین تنها ماند بگریه در آمد و چندان گریست تا بیهوش شد یوسف علیه السلم بفرمود
تا گلاب بر روی وی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت
ای ملک فرموده که هر یک با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشینند مرا برادر بود مادری که یوسف
نام داشت بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من بر یک خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق این حالت
طاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف علیه السلم گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان
طعام خورم پس بفرمود تا خوان وی را بر داشتند و در پس پرده آوردند و او را پیش طلبید و بدین بهانه آوی
الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را و یوسف نقاب بسته بطعام دراز کرد چون بن یامین
را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف پرسید که از این چه گریه است گفت ای ملک چه
مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف هیچ کم یوسف این کلمه شنید طاقتش برسید
نقاب از چهره برداشت و بن یامین را قال گفت انی انا اخوک بدرستی که منم برادر تو فلا تبتئس پس
اندوهناک مباش بما کانوا یعملون با آنچه کردند برادران در حق ما بن یامین چون این سخن بشنید و روی
یوسف را بدید دیگر باره از هوش برفت و با خود آمده دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال
گفت نظم آنچه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب * خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب
آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف علیه السلم گفت ای برادر
اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا پیش خود نگاه دارم اندوه پدر زیاده شود مگر مصلحت دانی ترا بامر
شنیع متهم سازم تا نتوانند … بن یامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که تدبیر او بدان رو
این امر مخفی دارد بن یامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند فلما جهزهم
بجهازهم پس آن هنگام که کار سازی کرد ایشان را جعل السقایة بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از زر
یا نقره یا زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی در آن وقت بجهت عزت و نفاست طعام
از آن پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرمی او را تعبیه کرد فی رحل اخیه در بار برادرش و
بارهای دیگران را مکمل کردند و ایشان را اجازت رفتن دادند چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند
جمعی از ملازمان یوسف علیه السلم از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کردند ندا کننده
که ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون بدرستی که شما دزد اید بدان معنی که یوسف را از پدر
بدزدیدند و گفته اند ندا کنندگان این سخن با آنکه بفرمان یوسف گفتند القصه چون ندا بسمع فرزندان
یعقوب علیه السلم رسید قالوا گفتند و اقبلوا علیهم روی آوردند بدان جمع که شما ماذا تفقدون چه

جینکم کرده اید که بجویند قالوا نفقد کفتند که میجوییم صواع الملک مشربه ملک را که پیمانه غله بوده ولمن جاء
به وبرای هر کس که بیارد از حمل بعیر شتر باری طعام مقرر است وانا به زعیم و من که منادی کرده‌ام کفیل و پاینده‌ام
قالوا تالله کفتند بخدای لقد علمتم که شما میدانید که ما مردمانی امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بود بدان
کرت اول چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می‌بینید که دهن شتران بر بسته‌ایم تا از زرع کسان نخورند ما جئنا
نیامده‌ایم ما از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین مصر و مال کسی را بناحق
تصرف نماییم وما کنا و نبوده‌ایم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه
کفتند ملازمان یوسف که چیست جزاء دزدان ان کنتم کاذبین اگر شما باشید دروغ کویان در ادعای
دمه خود یعنی شما میکویند که ما دزد نیستیم اکر دزدی در میان بار شما پیدا شود آنجه مکافات خواهد بود قالوا
جزاؤه کفتند جزاء سرقه سارق من وجد فی رحله کرفتن آنکس است که یافت شود دزدیده در بار او فهو جزاؤه
پس همونست جزاء او پس او را به بندکی باید کرفت در دین ما کذلک همچنین نجزی الظالمین جزا میدهیم
ستمکاران را یعنی دزدان را پس ایشان را باز کردانیده بمصر آوردند و ... بار کشادند فبدأ پس
آغاز کرد مؤذن و کفته‌اند یوسف علیه السلم باوعیتهم بار دانهاء ایشان قبل وعاء اخیه پیش از بار دان برادر
او برای نفی تهمت ثم استخرجها پس بیرون آورد سقایه را من وعاء اخیه از بار دان برادر او کذلک همچنین
کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف آنجا ... تا ... زبان طعن برزبان
کشادند ما کان نبود یوسف یعنی نشایست و روا نبود او را لیاخذ اخاه که فرا کیرد برادر خود را فی دین الملک
در کیش ملک مصر چه حکم ملک درین باب ضرب و تعزیر بود نه استرقاق پس نکرفت یوسف برادر خود را
الا ان یشاء الله مکر بخواست خدای و دستوری او نرفع درجات برمیداریم ازوی درجها بعلم و حکمت
من نشاء هر که را بخواهیم وفوق کل ذی علم علیم و بر هر خداوند دانشی دانا تر است در درجه او تا آنکه یوسف
علیه السلم زبر بود که این چه حالست که از شما صادر شد می‌کفتند که ما پیغمبر زادکانیم قالوا ان یسرق کفتند
اکر دزدی کند بن یامین چه عجب فقد سرق پس بدرستیکه دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی که او را بود
من قبل پیش ازین یعنی یوسف در مدارک آورده که در خانه یعقوب علیه السلم ماکیانی بود سایلی بدر خانه
آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف علیه السلم آن مرغ را بسایل داد برادران او را بدزدی نسبت کردند و قول
دیکر نیز هست فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف آن مقاله را فی نفسه در نفس خود ولم یبدها و ظاهر
نکرد آن را لهم بدیشان قال کفت با خود که انتم شر مکانا بدترید از جهت منزلت دزدی که پسر ان
بد ... دزدیده والله اعلم و خدای داناتر است بما تصفون بانچه شما صفت میکنید پس یوسف بن یامین را
بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن کفتند بجای نرسید روبیل را آتش خشم شعله
زدن کرفت و مویهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و کفت ای ملک برادر ما را بکذار و اکر نه فریادی کنم که هر جا
حامله درین شهر باشد بار بنهد یوسف علیه السلم دید که روبیل در غضب است پس خرد خود را کفت برو
و دست به پشت وی فرود آر چون دست وی بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافت روی برادران
کرد که شما مرا مس کردید کفتند نه فرمود که درین بلاد تخمی از یعقوب هست چه هرکاه که یکی از ایشان را خشم
آمدی چون دیکری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیکربار در غضب شد آهنک

تخت یوسف علیه السلم کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورد و ...
بر زمین نهاد و کفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرورید و بقوت خود معجب شده اید و پنداشته اید که کسی بر شما
غلبه نتواند کرد **نظم** خدائی که بالا دست افرید * زبر دست هر دست افرید * ایشان دیدند
که مهم بعنف پیش نمیرود از در زاری در آمدند یا ایها العزیز کفتند ای عزیز ان له بدرستیکه بن یامین را
ابا پدریست شیخا کبیرا پیری بزرک سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انسی
و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا کیر یکی را از ما مکانه بجای او ما را بدارکن انا نریک بدرستی
که ما می‌بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران بنسبت ما پس احسان خود را با تمام رسان ع فالاحسان
لا بالتمام قال معاذ الله یوسف کفت پناه میکیریم بخدای پناه کرفتنی ان ناخذ از آنکه بکیریم الا من وجدنا
مکر آنرا که یافتیم متاعنا عنده متاع خود را بنزدیک او و اکر بجای او دیکری بکیریم انا اذا باشیم آنکاه
لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استیأسوا پس آن وقت که نومید شدند منه از یوسف
و دانستند که برادر با ایشان نمی دهد خلصوا نجیا با یک کناره شدند راز کویان با هم کونه تدبیر آغاز کردند
قال کبیرهم کفت بزرک ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمیدانید شما
ان اباکم از آنکه پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق فرا کرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای یعنی
بسوکندی وی در محافظت بن یامین و شما سوکند خورده بحق پیغمبر آخر الزمان صلوات الله وسلامه علیه که شما
در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد ومن قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کرده اید فی یوسف
در شان یوسف فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یاذن تا وقتی
که دستوری دهد لی مرا ابی پدر من او یحکم الله یا خدای حکم کند لی برای من بجمع ایشان باخلاص
برادر وهو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندکان است چه براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست
ارجعوا شما باز کردید الی ابیکم بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بکویید ای پدر ما ان ابنک بدرستیکه
پسر تو بن یامین سرق دزدی کرد وما شهدنا و ما کواهی نمیدهیم الا بما علمنا مکر بانچه میدانیم که صواع ملک از
بار او بیرون آمد وما کنا و نیستیم ما للغیب مر باطن حال را حافظین نکاه دارندکان یعنی بظاهر
دزدی او را دیدیم اما بر نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع بر وی تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند
یا خود او مباشر آن امر بوده واسأل القریة و بپرس از اهل دیهی که کنا فیها بودیم در وی یعنی مصر مراد
آنست که بفرست و از مصریان بپرس والعیر التی و از کاروان بپرس آن که ما اقبلنا فیها روی نهاده بودیم
بکنعان در میان ایشان و آن جمع کنعانیان بودند از همسایکان یعقوب علیه السلم وانا لصادقون
و بدرستیکه ما راست کوییم فرزندان یعقوب علیه السلم بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان نهادند و بخدمت
پدر آمدند و آنچه برادر کفته بود بموقف عرض رسانیدند قال کفت یعقوب علیه السلم بل سولت بلکه
بیاراسته است لکم برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری که خواسته اند و با هم قرار داده و کرنه
ملک مصر چه میداند که جزاء سارق استرقاق است فصبر جمیل پس مرا است شکیبائی نیکو عسی الله
ان یاتینی شاید که خدای بیارد بهم جمیعا همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بن یامین و آن برادر دیکر که در
مصر ست انه هو العلیم بدرستیکه او داناست بحال من الحکیم راست کار ست در آنچه میکند پس یعقوب

علیه السلم از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود وَتَوَلّٰی عَنْهُمْ وروی بگردانید از ایشان وَقَالَ
یَا أَسَفَىٰ وگفت ای اندوه من عَلَىٰ يُوسُفَ بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده که حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم از جبرئیل علیه السلم پرسید که وجد یعقوب علیه السلم در حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف
علیه السلم جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت
مزد صد شهید داری هیچکس در آتش مفارقت برابر یعقوب علیه السلم نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد
سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال در چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بانگ فغان گوشه
پشت بارکش خم گرفت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس
او پر بود از خشم فرزندان بعود دلش ممتلی بود از غیظ فلا در بظاهر نمی کرد نظم
در درون دردی نهفته که گفتن نتوانم * ور بیرون فکنده که آن نیز نهفتن نتوانم * اما چون فرزندان فریاد یا اسفی
شنیده اضطراب پدر را مشاهده کردند قَالُوا گفتند تَاللّٰهِ تَفْتَؤُا بخدای همیشه باشی که بناله و زاری تَذْكُرُ
يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتّٰی تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بموت أَوْ تَكُونَ مِنَ
الْهَالِكِينَ تا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت با فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم
بَثِّي وَحُزْنِي غم و اندوه خود إِلَى اللّٰهِ بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس بیچاره و چاره بیچارگان
اوست نظم حاجتی را که از تو میجوید * با کسی نه که با تو میگوید * راز گویم بخلق خوار شوم
با تو گویم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلم گفت انما اشکوا بثی وحزنی
الی الله حق سبحانه وحی فرستاد که ای یعقوب و جلال من که اگر یوسف و بن یامین مرده بودندی بدین
ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز رسانیدمی و این مژده بود که یعقوب علیه السلم گفت
وَأَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ و من میدانم از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمی دانید از حیات یوسف و رسیدن
وی بمن و گفته اند در وی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلم سوگند بر وی داد که روح
یوسف را قبض کرده گفت نه یعقوب بدان امیدواری گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس
تفحص کنید مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ از حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نا امید مباشید مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ از رحمت و فضل
خدای إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستی نا امید نشوند مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ از رحمت و فرج خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ مگر
گروه ناگرویدگان یعقوب علیه السلم نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله
بن ابرهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما از اهل بیتیم که بلاها موکل ما کرده اند جدم ابراهیم
را دست و پای بربسته در آتش نمرود افکندند حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحاق را کارد بر حلق
نهادند خدای برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوستترین همه فرزندان برادران او را بصحرا بردند
و پیراهن خون آلود بمن آوردند گفتند او را گرگ خورده من در فراق او چندان گریستم که چشم سفید
شد و او را برادری بود اعیانی که بدو تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاه داشته و ما نه از آن خاندانیم
که از ما دزدی نیاید یا دزدی کنیم اگر این فرزند را بمن فرستی فبها والا بر تو دعا کنم که اثر آن بفرزند هفتم
تو برسد والسلم و نامه بفرزندان داد و با تلک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب نموده
ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادر که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی بپادشاه

یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا پس آن هنگام که در آمدند برادران یوسف عَلَيْهِ بر وی قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند
ای عزیز رسیده است ما را مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را سختی و بی نوائی و گرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ و آورده ایم بضاعتی
مُزْجَاةٍ اندک فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و تصدق کن بر ما بقبول
بضاعت ما یا زیاده از بهاء متاع ما إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ پاداش دهد بر نیکوئی آنان را
که از روی تفضل تصدق مینمایند آنگاه نامه یعقوب علیه السلم را بر گوشه تخت نهادند یوسف علیه السلم
چون نامه بخواند گریه بروی غلبه کرد و عنان تملک از دست رفته قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا میدانید
مَا فَعَلْتُمْ آنچه کردید بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ با یوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل چه فعل
ایشان با یوسف ظاهرست و با بن یامین آن بوده که او را خوار و بی اعتبار میداشته اند تا بمرتبه که با هیچ یک
سخن نمی گفته الا از روی عجز و مذلت پس یوسف گفتا یاد انسته اید قبح آنرا که با یوسف و برادر او کرده اید
یا از آن توبه فرموده اید إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ در آن وقت شما نادان بودید یعنی نو رسیده و شوخ و جاهل
بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس یوسف علیه السلم این سخن را از روی مناصحت
گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بران شکل و شمایل افتاد
قَالُوا گفتند أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ استفهام تقریرست یعنی البته تو یوسفی که این جمال و کمال دیگری را
نتواند بود که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری ع تبارک الله از این روی نازنین که تو داری قَالَ
گفت أَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا أَخِي من یوسفم و این برادر من بن یامین است قَدْ مَنَّ اللّٰهُ بدرستی که منت نهاد خدای
عَلَيْنَا بر ما بسلامت و کرامت إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستی که هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ و صبر کند بر طاعت
یا از معصیت بپرهیزد فَإِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران
را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران
یوسف و را بشناختند در وی تخت آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمد
ایشان را در کنار گرفت قَالُوا تَاللّٰهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ هر آینه
برگزید ترا خدای عَلَيْنَا بر ما وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که هستیم ما لَخَاطِئِينَ گناهکاران بدان عملها که کرده ایم
قَالَ گفت در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز و من هرگز بگناه
گناه شما بروی شما نیارم يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده ترین بخشایندگانست نظم با همه سوزنده جهانی گناه * یا که بشوید در روی سیاه
بدرمانده تخت شاهی دهد * بدرماندگان هر چه خواهی دهد * پس چون بخوانش بندگانه دل برادران با تازه
ساخت بکار پدر دل فکار پرداخت و گفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیلی بود
که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده بود و وحی بوی رسیده بود که او را بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ
پس بیفکنید او را عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي برروی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد بینا شود و چشمش بحال اول باز آید
وَأْتُونِي و بیاید پیش من بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ با همه کسان خود را حفاده خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف
پیراهن خون آلود پیش پدر من برده ام این پیراهن من حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک حزن
آن قمیص کند یوسف علیه السلم پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخته به

برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ و آن
وقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضاء صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه
دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف بمشام یعقوب رسانید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که
حاضر بودند از نبیرگان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من می یابم رِيحَ يُوسُفَ بوی یوسف لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ
اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و بس خرافت رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ
گفتند نبیرگان بخدا که تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در همان حیرت قدیمی از بسیاری محبت یوسف و ذکر
او و توقع ملاقات او بعد از چهل یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده
و یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران نایستاد و سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید
و نزد پدر آمد أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس برگشت بینا با
احفاد خود قَالَ گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ نمیگفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ که من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام خدای مَا لَا
تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس تهنیه ناخورده هر که در ایشان پیوسته
بودن ذکر وفات متوجه مصر شدند برادران دیگر رسیده در دست و پای پدر افتاده قَالُوا گفتند يَا
أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوبَنَا گناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستی که
هستیم ما خَاطِئِينَ گناه کاران قَالَ گفت یعقوب علیه السلم سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم
برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده تایبانست بمحو ذنوب الرَّحِيمُ
مهربانست بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوا تست
یا خواست که بداند که یوسف از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید شب
برخاست نماز و بعد از تهجد روی بقبله ایستاد و یوسف را علیه السلم در قفاء خود بداشت و برادران
را در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب
علیه السلم بنزدیک مصر رسید یوسف علیه السلم با ملک ریان و اشراف مصر و لشکرها آراسته
باستقبال شتافت و یعقوب با فرزندان بر بالای بر آمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند جبرئیل
علیه السلم فرود آمد و یعقوب را علیه السلم گفت این لشکر و تجمل عجب میداری بالا نگر که جنود ملایکه
از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرورند چنانچه در این مدت از اندوه تو محزون و رنجور
بودند پس یوسف پدر را دید از مرکب فرود آمد خواست که بر پدر سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو
سلام کند در خبرست که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام
علیك یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یکدیگر در آورده از شادی می گریستند **نظم**
چه خوش حالیست روی دوست دیدن ٭ پس از عمری بیکدیگر رسیدن ٭ شراب خوشدلی با نوش کرده ٭
بشادی دست در آغوش کردن ٭ بکام دل زمانی آرمیدن ٭ بهم گفتن سخن و ز هم شنیدن ٭ ز عاشق در ترنم باز کردن ٭
ز دلبر حال هجر آغاز کردن ٭ پس در نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته
بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا پس آن هنگام که در آمدند عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف در آن منزل
آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَبَوَيْهِ پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر باره پدر را بالا بردند در
کنار

کرفت و خاله را پرسش نمود و برادران و برادرزادگان را نوازش کرد وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آیید بمصر
إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اگر خواهد خدای در حالتی که ایمنان باشید از قحط و عناد و مشقت و این استثنا از داخل
است در امن نه در دخول و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و برداشت
پدر و خاله خود را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران
لَهُ مر وی را سُجَّدًا در حالتی که سجده کنان بودند و تحیت تعظیم ایشان در آن زمان بسجده بوده یوسف
که آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود وَقَالَ و گفت يَا أَبَتِ ای پدر من هَٰذَا این سجده کردن
شما مرا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش از این در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که گردانید
آنرا رَبِّي پروردگار من حَقًّا راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من إِذْ
أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُمْ
و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب علیه السلم
آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود یوسف علیه السلم جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان
نجات رسانید و شما را از بادیه بنزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ أَنْ از پس آنکه نَزَغَ الشَّيْطَانُ
افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بَيْنِي میان من وَبَيْنَ إِخْوَتِي و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که
آفریدگار من لَطِيفٌ رساننده بلطف است لِمَا يَشَاءُ بهر که خواهد إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بتحقیق او دانا بوجوه
تدبیرات الْحَكِيمُ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال از این
واقعه بگذشت یعقوب را علیه السلم وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه السلم پدر را
در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بشتاب که عظیم مشتاق لقای توام و تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف
از خواب در آمد و برادران را طلبیده وصیتها کرد یهودا را ولی عهد ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق
مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستی که دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ پادشاهی و مملکت داری
وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده و آفریننده
آسمانها و زمینها أَنْتَ وَلِيِّي تو یاری منی و متولی کار من فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دین و دنیا تَوَفَّنِي مُسْلِمًا بمیران
مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي و برسان مرا بِالصَّالِحِينَ به پدران شایسته
من آورده اند که از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس
سره در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و بتحریر بعضی ابیات از آن در بین اوراق
اتفاق افتاده وفات یوسف را علیه السلم بدین نمط ذکر میفرماید **نظم** بکف جبرئیل حاضر داشت سیبی ٭
که باغ خلد از آن میداشت زیبی ٭ چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد ٭ روان آن سیب بوئید و جان داد ٭
دل زان نکهت باغ بقا یافت ٭ از آن نکهت بسوی باغ بشتافت ٭ ذَٰلِكَ اینچه یاد کرده شد از قصه یوسف
مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم آنرا بتو وَمَا كُنْتَ
لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ آن هنگام که جمع کردند رای خود را بر افکندن
یوسف بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف علیه السلم و چون تو آنجا نبودی و
مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه وحی الهی است

وما اكثر الناس و نيستند اكثر مردمان ولو حرصت و اگر چه حرص مى ورزى بر ايمان ايشان بمؤمنين
گرويدگان بجهت عناد و تصميم ايشان در كفر و فساد وما تسئلهم و نمى خواهى از ايشان عليه بر تبليغ
و اداء احكام و بر خواندن قصص قرآن من اجر چنانچه قصد گويا مى خواهند ان هو نيست قرآن الا ذكر مگر
پندى كه از خداى للعالمين مر عالميان را و نه تنها مشركان مكه از بهر تو روى مى گردانند وكاين من آية و بسا
نشانها قدرت و دلايل داله كه بر وجود صانع و حكمت او هست في السموات والارض در آسمانها و زمين
كه آن معاندان يمرون عليها مى گذرند بر آن وهم عنها و ايشان از آن آيتها معرضون روى گردانندگانند
نه در آن فكر ميكنند و نه از آن عبرت ميگيرند وما يؤمن اكثرهم و نگروند بيشترين ايشان بالله بخداى
الا وهم مشركون مگر ايشان شرك آرندگان باشند گويند مراد از اين كفار مكه اند كه گفتند ربنا الله و از بى
دانشى گفتند كه الملائكة بنات الله يا يهود كه ايمان آوردند بخداى و گفتند عزير ابن الله يا نصارى كه بخداى
گرويدند و گفتند المسيح ابن الله افامنوا آيا ايمن شدند مشركان ان تأتيهم از آنكه بيايد بديشان غاشية
عقوبت پوشنده يعنى فرو گيرنده ايشان را من عذاب الله از عذاب خداى او تأتيهم الساعة يا بيايد بديشان
قيامت بغتة ناگاه وهم لا يشعرون و ايشان ندانند آمدن آن را و كار سازى نكرده باشند قل بگو
اى محمد هذه اين دعوت بتوحيد سبيلى راه منست و بدين راه ثابتم ادعوا الى الله ميخوانم خلق را بخداى على
بصيرة بر بيان هويدا و حجتى روشن انا من تأكيد ضمير مستتر است در ادعوا ومن اتبعنى و ميخواند بخداى
هر كه پيروى من كرده است وسبحان الله و پاكست خداى از شريكى كه شما او را بدان وصف ميكنيد وما انا و نيستم
من المشركين از شرك آرندگان امام زاهد گفته كه كافران گفتند خداى را فرشتگان هست چرا در ميان
ما برسالت فرستاد اگر خواستى ملائكه را فرستادى حق سبحانه فرمود وما ارسلنا و نفرستاديم من قبلك
پيش از تو برسالت الا رجالا مگر مردانى كه نوحى اليهم وحى فرستاده شد بديشان حفص نوحى مى خواند
يعنى ما وحى فرستاديم بسوى ايشان من اهل القرى از اهل شهرها و دهها و در وسيط از امام حسن بصرى
رحمه الله نقل ميكند كه حق سبحانه هرگز پيغمبرى بخلق نفرستاد از اهل باديه و نه از جن و نه از زنان و در
باب سجاح كاهنه كه دعوى نبوت ميكرد گفته اند **نظم** اضحت نبيتنا انثى نطوف بها ولم تزل انبياء الله ذكرانا
افلم يسيروا آيا سير نميكنند كافران في الارض در زمين شام و يمن و بر ديار عاد و ثمود نمى گذرند يعنى بايد كه
بگذرند فينظروا پس ببينند بنظر عبرت كيف كان كه چگونه بود عاقبة الذين آخر
كار آنان از مسكنان و مكذبان كه بودند من قبلهم پيش از ايشان پى برند و باز داشته از تكذيب پيغمبر و قرآن
حذر كنند ولدار الآخرة و هر آينه سراى آخرت يعنى بهشت و نعمتهاى او خير بهترست از لذت فانى دنيوى للذين
اتقوا مر آنان كه پرهيز كردند از شرك و مناهى افلا تعقلون آيا تعقل نميكنيد و نمى انديشيد تا بدانيد كه آن
بهترست **نظم** چه نسبت جاه سفلى را بخرگاه روحانى * چه ماند گلخن تيره بگلشنهاى سلطانى *
پس بايد كه معاندان زمان تو بتمادى ايام حيات و دولت خود مغرور نشوند كه امم ماضيه را مهلت داديم
حتى اذا استيئس الرسل تا آنگاه كه نوميد شدند فرستادگان از ايمان ايشان وظنوا و گمان بردند رسولان
انهم بآنكه ايشان قد كذبوا بدرستى كه مكذوب شدند يعنى كفار بوعده ايمان با ايشان دروغ گفتند
يا كافران گمان بردند كه رسل با ايشان دروغ مى گويند در وعد و وعيد جاءهم نصرنا آمد به پيغمبران يارى

كردن ما يعنى عذاب بر آن قوم زود آمد فنجى پس رهانيده شد من نشاء هر كرا ميخواستيم يعنى پيغمبر و متابعان
او ولا يرد و باز گردانيده نشود باسنا عذاب ما عن القوم المجرمين از گروه كافران وقتى كه بديشان فرود آيد لقد
كان بدرستى كه هست في قصصهم در قصه انبيا و امم ايشان يا در قصه يوسف عليه السلام و برادران
او عبرة اعتبارى و پندى لاولى الالباب مر خداوندان عقل خالصه را سلمى رحمه الله از امام جعفر صادق
رضى الله عنه نقل ميكند كه مراد از اولى الالباب اسرار است يعنى اعتبار از اين قصه ارباب اسرار را باشد و حقايق
كلام در آيينه دل پر نور ايشان روى نمايد **نظم** دلى دريابد اسرار معانى * كه روشن شد بنور جاودانى *
ما كان نيست قرآن حديثا يفترى سخنى كه بر بافته باشد ولكن وليكن هست تصديق الذى تصديق
آن چيزى كه بوده بين يديه پيش از نزول آن از كتب الهى يعنى مصدق و موافق آنست در راستى و درستى وتفصيل كل
شئ و بيان همه چيزها كه محتاج اليه باشد در دين و دنيا وهدى و راه نماينده است مر سالكان را ورحمة و بخشش
است لقوم يؤمنون مر گروهى را كه بگروند بتوحيد خدا و نبوت مصطفى صلى الله عليه وسلم و على آله اجمعين

سورة الرعد مكية ثلث واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم المر حروف مقطعه مختصر است از كلماتى كه دلالت
بر صفات الهى كند چنانچه در المر گفته اند كه الف آلاء اوست و لام لطف بى منتهاء او و ميم ملك بى زوال و را
دانستن بكمال و قول آنست كه بعضى از آن دلالت بر اسماء الهى دارد و برخى بر افعال و چنانچه المر يعنى انا الله اعلم
و ارى تلك اين آيات آيات الكتاب آيات قرآنست والذى انزل و آنچه فرو فرستاده شده است اليك بسوى
تو من ربك از پروردگار تو الحق درست و راست چنانك در آن ريب و در آن خلل نه ولكن اكثر الناس
وليكن بيشترين مردمان از اهل مكه لا يؤمنون نمى گروند بدان جهت عدم تفكر در معانى آن الله خداى الذى
رفع السموات آنست كه برداشت آسمانها را يعنى بلند برداشته بغير عمد بى ستونى كه بدان قايم باشد
ترونها مى بينيد شما آسمانها را مرفوع بى ستونى كه بدان قايم باشد و گفته اند برداشته است آسمانها بى
ستونى كه شما مى بينيد پس لازم مى آيد كه ستونى هست و ليكن مرئى نيست و آن قدرت است كه آسمان بدان مرفوع
مى باشد و در فوايد السلوك آورده كه بارى تعالى سقوف عاليه و سطوح مرتفعه سماوات را بى قائمه كه
ادراك توانيد نمود بر افراشت نه ستونى كه مشاهده توانيد فرمود بلند برداشت يعنى ستون هست اما
مخفى است و قائمه موجود است اما غير مرئى است و آن عدالت تواند بود كه بالعدل قامت السموات **نظم**
آسمان و زمين بعدل بپاست * حق نشاهان بغير عدل نخواست * كه بنا شد ستون خيمه بجاى * كى بود خيمه
بى ستون برپاى ثم استوى پس قصد كرد على العرش با فريدن عرش يا مستولى بر او يا قصد و نفاذ حكم يا عرش ملك
باشد يا قصد فرمود بآن بحفظ و تدبير وسخر الشمس والقمر و رام كرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد
بآنچه خواست از حركات ايشان بر حد معين كل هر يك از ايشان يجرى مى رود و حركت ميكند لاجل مسمى
تا وقت نام برده شده يعنى مدت معين كه دور خود با تمام رسانند يا چنان دارد تا زمانى كه سير او منقطع گردد
يعنى تا قيام الساعة يدبر الامر تدبير ميكند خداى كار ملكوت خود را با يجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احياء و اماته

يُفَصِّلُ الْآيَاتِ بيان ميكند انبهاء قرانرا يعني مفصل ميسازد نامه وحی يا احداث دلايل قدرت ميكند يكی بعد از ديگری لَعَلَّكُمْ شايد كه شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ بديدار پروردكار خود يعنی بديدن جزاء كه خواهد داد در قيامت تُوقِنُونَ بيكمان كرديد و بدانيد كه هركه قادرست برافريدن اين اشيا قدرت دارد براعاده واحيا وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ واوست انكه بكشيد زمين را برروی آب يعنی بسط كرد بطول وعرض تا منقلب باشد وَجَعَلَ فِيهَا وبيافريد در ان رَوَاسِيَ كوههای محكم پای برجای كه ميخ زمين بود وَأَنْهَارًا وپيدا كرد دروزمين جويها آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ واز همه ميوها جَعَلَ فِيهَا بيافريد در زمين زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا سرخ وسفيد خرد وبزرك ترش وشيرين حار وبارد بری وبوستانی وامثال ان اثنين تاكيد زوجين است كما هو دأب العرب في كلامهم يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ ميپوشاند درميكشاند شب را بروز تا هوا بعد از انكه روشن بوده تاريك ميشود وازينجا ميتوان يافت كه تغشيه روز نيز در شبست تا هوا كه بعد از تيركی روشن بوده از تاريك ميشود إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی كه درين آثار قدرت كه مذكور شد لَآيَاتٍ هر اينه نشانها روشنست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مركروهی را كه تفكر كننده باشند وبدانند كه تكون اين اشيا وتخصيص هريك بجيزی دليل بر وجود صانع حكيم است وَفِي الْأَرْضِ ودر زمين قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارهاست بپيوسته يكديكر وابن نيز يكی از دلايل قدرتست كه قطعهای زمين بيكديكر پيوسته است بعضی شايسته زراعت وبرنجی شود نا بعضی ديك اسيه قطعه سنكستان وَجَنَّاتٌ وديكر در زمين بوستانهاست مِنْ أَعْنَابٍ از انكور وَزَرْعٌ وكشتها وَنَخِيلٌ وخرمابنان صِنْوَانٌ جندشاخ از يك اصل جسته وَغَيْرُ صِنْوَانٍ ونه جنان بلكه متفرق الاصول يعنی هريك شاخ از يك بيخ رسته يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده ميشوند اين همه اشجار در زرع بيك آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا وتفضيل ميدهيم بعضی را از ان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی ديكر فِي الْأُكُلِ در ميوه بحسب شكل ولون ورايحه وطعم إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی كه درينجه ذكر كرده شد لَآيَاتٍ دلالتها واضحست لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر قومی را كه تعقل كنند وتامل نمايند كه اختلاف ميوها با اشجار با انكه از يك آب پرورش ميابند نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار در تبيان آورده كه اين مثل نيز در مراست در اختلاف الوان واشكال وهيئات واصوات واخلاق با وجود انكه بدو همه يكيست ودر مدارك آورده كه مثل اختلاف قلوبست در آثار وانوار واسرار بعضی دلی باصفتی وهر صفتی را نتيجه دلی باشد مومن انكار نسا سنكبار كه قلوبهم منكرة وهم مستكبرون واندلی بود از ديده بذكر پرورده كالذكه وتطمئن قلوبهم بذكر الله بين تفاوت ره ازكجاست تا بكجا وَإِنْ تَعْجَبْ واكر تعجب ميداری ای محمد ازانكه نمی كروند كافران بدلايل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شكفتست قول ايشان يعنی جای انست كه تعجب شوند از سخن ايشان كه ميكويند أَإِذَا كُنَّا ايا ان وقت كه ما باشيم تُرَابًا خاك يعنی بعد از مرك كه ما خاك شويم أَإِنَّا ايا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ باشيم در افرينش نو يعنی از ما باز نده كرده شنود ومحل تعجب انست كه ايشان خدای را خالق اسمان وزمين ميدانستند وهيچ منكر نمی كردند كه هركه ابدا قادر باشد با عاده نيز قادر تواند بود نظم
انكه بيدا ساختن كارش بود ❊ زنده كی دادن جه دشوارش بود أُولَئِكَ الَّذِينَ آن كروه انانند كه ايشان كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ كافر شدند به پروردكار خود بجهت ناكرويدن بقدرت او بر حشر ونشر وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ وآن كروهند كه غلها فِي أَعْنَاقِهِمْ در كردنهاء ايشانست يعنی مقيدند با غلال ضلال يا ايشانرا سيدغلها

خلود ميست يا روز قيامت غل اتشين بكردن ايشان نهند وعلامت كفار دردوزخ اين باشد وَأُولَئِكَ وآن كروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان اتش دوزخند هُمْ فِيهَا ايشان در اتش خَالِدُونَ جاويدانند در خبرست نضربن حارث وامثال او استعجال عذاب ميكردند بر سبيل استهزا حق سبحانه ميفرمايد كه وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وطلب تعجيل ميكنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی كه خدای ايشانرا وعده كرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پيش از عافيت حق سبحانه عذاب استيصال را ازين امت صرف كرده وتعذيب مكذبان انحضرت را صلى الله عليه وسلم تاخير فرموده وبا قيامت افكنده آن تاخير حسنه است وان استيصال سيئه وكافران استعجال استيصال ميكردند قبل از احسان الهی بايشان بتاخير آن وعجبست از ايشان كه عذاب ميطلبند وَقَدْ خَلَتْ وحال انكه كذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پيش ازان عقوبات بر مكذبان جون خسف ومسخ ورجفه وايشان دانسته اند پس جرا بدان اعتبار نميكيرند وبراء خود مثل آن ميطلبند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی كه پروردكار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر اينه خداوند امرزشست لِلنَّاسِ برای مردمان يعنی كافران اكر ايمان ارند وتصديق حق كنند خدای بيامرزد ايشانرا عَلَى ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی كه داشته اند يعنی كفر جه ايمان هادم جرايم كفرست وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی كه پروردكار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر كافران را بانكار واشكال محققان برانند كه تمهيد قواعد خوف ورجا درين آيتست ميفرمايد كه امرزنده است تا از رحمت او نا اميد نشوند ومعاقبه كننده است تا از هيبت او ايمن نباشند ودر حديث آمده كه اكر عفو خدای نبودی عيش هيچ احدی كوارنده نشدی واكر وعيد حق نبودی همه كس تكيه بر عفو كرده از عمل اعراض نمودی نظم
زحق ميترس تا غافل نكردی ❊ مشو نوميد تا بددل نكردی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا وميكويند انان كه كافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ جرا فرو فرستاده نميشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردكار او يعنی معجزه كه ما طلبيم جون عصا موسی واحياء موتی عليهم السلم إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز اين نيست كه تو بيم كننده يعنی فرستاده شده برای بيم كردن بر تو همين بلاغست وبس تا در اظهار آيات جه اختيار وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ومر هر كروهی را راه نماينده ايست يعنی پيغمبری كه مخصوص باشد بمعجزی در صورت انجه غالب بود بر قوم او جون سحر در زمان موسی عليه السلم وطب در زمان عيسی عليه السلم پس معجزه موسی وعيسی كه شامی طلبيد اختصاص بزمان ايشان داشته وجون فصاحت بر شما غالبست قوی ترين معجزه قرآنست فاتوا بسورة من مثله اللَّهُ يَعْلَمُ خدای ميداند مَا تَحْمِلُ انجه بر ميدارد كُلُّ أُنْثَى هر زنی از فرزندان نر وماده وسياه وسفيد خوب وزشت دراز وكوتاه وبيجان وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وميداند انجه بكاهد رحمها يعنی حق سبحانه بكاهانند در رحم از كودك كه تمام خلقت بيرون نيايد وَمَا تَزْدَادُ وانجه زياده سازد يعنی خدای افزون كرداند در جثه ولدانا اعضاء قايمه وكفته اند مراد از زياده ونكم عدد ولدست جه رحم مشتمل ميباشد از يك فرزند تا جهار ونهاية اولاد در رحم جهارست نزد امام اعظم رحمه الله ودر اقوال امام شافعی رحمه الله نقل ميكنند كه درين زنی پنج بطن زاده در هر بطنی پنج فرزند والله قادر على ما يشاء يا مراد مدت حملست واقل ان باتفاق شش ماهست واكثر نزد امام اعظم دو سال ونزد امام شافعی جهار سال ودر قول امام مالك رحمه الله پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ وهمه جيزی عِنْدَهُ نزديك او بِمِقْدَارٍ باندازه ايست كه از ان كم وزياده نكردد عَالِمُ الْغَيْبِ اوست داننده پوشيدها از نحو وَالشَّهَادَةِ واشكارا يعنی حاضر بحواس الْكَبِيرُ بزرك الْمُتَعَالِ

برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ که پوشید سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ
بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا با دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا می کند و می پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ
بشب وَسَارِبٌ و هر که طلب خفا می کند و می پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ و هر که ظاهر میت و آشکارا
می کند عمل خود را بِالنَّهَارِ بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرّ و علانیه بر وی پوشیده نیست
لَهُ مر خدا راست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه ای در پی یکدیگر آیند که بر پوشیده ها آشکارا می کند قول و فعل خود را فرشتگان
در نظام اقوال و افعال و روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند
او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه از وی صادر میشود می نویسند و ایشان را بررة و کرام الکاتبین گویند
در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو
بشب و گفته اند حق سبحانه فرشتگان را نزدیک آدمیان برانگیخت تا نگاه میدارندش از مضار و مکاره در زاد المسیر
از کعب الاحبار نقل میکنند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی
اندوی نبی و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی مر خدای را
فرشتگانند که محافظت آنحضرت می کنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه
او را نگاه داشت و عن قریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغییر نکند
مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در
نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را با اخلاق ردیله سلمی گوید که تغییر دهند دلها را از
ذکر خود و زبانها را از ذکر او و مادام که دلها با او راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض با ایشان متصل
بود **نظم** گرت هواست که دلدار نگسلد پیمان * نگاه دار سر رشته تا نگه دارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون
خواهد خدای بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز گردانیدن نیست مر آنرا
یعنی کس نتواند که از او رد کند از خود یا دیگری وَمَا لَهُمْ و نیست آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ
کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب و یاری کند ایشان را هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ بشما
بنماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدای
برق را مینماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که
بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بر دارد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها که با آب گران باشند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ
و تسبیح می گوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و رعد ملکیست
که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست در حقایق سلمی از ابن ریحان رحمه الله نقل میکند که رعد صعقه
فرشتگانست و برق آه پر سوز و باران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح می کنند مجموع فرشتگان با آنها
که اعوان رعدند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و می فرستد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ
بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال
نهم عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدیدن محمد میرویم و چون من او را بسخن
مشغول گردانم تو از عقب وی در آی و شمشیر بر مقتل وی زن چون بمجلس در آمدند عامر آنحضرت را
بسخن مشغول گردانید و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد بروم و لشکر بسیار جرار بر سر تو آرم این

بگفت و با اربد بیرون آمد آنحضرت فرمود که اللهم اکفنیهما بما شئت پس عامر با اربد گفت تا من محمد را بصحبت
نگاه داشتم اربد گفت هر گاه اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل شدی القصه چون از مدینه بیرون
آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز به بدترین حالی در راه بمرد و گفته اند یهودی بجناب
نبوت آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا یاقوت یا از زر سرخ فی الحال
از سحاب بغضب الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر کم
خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال میکنند فِي اللَّهِ در حق خدای که او از چه چیز است
جدال ایشان تکذیب پیغمبرست در آنچه خدا را بدان وصف می کند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت
وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت عقوبتست بر مجادلان لَهُ مر خدا راست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن حق که کلمه
لا اله الا الله است یا مراد ذات سزاوار آنکه بعبادت او را خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی چون
بخوانندش اجابت کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه میخوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتان که مشرکان میخوانند
لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمیکنند مر ایشانرا بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر همچون اجابت کسی
که بگشاده و کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و ریسمان نبود هر دو
دست خود را بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را می طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ و نیست
آب بِبَالِغِهِ رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است دانا نیست بخواندن او و قدرت ندارد بر اجابت او
و بخلاف طبع نمی تواند که از مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز نسبت با عابدان خود همین حال دارند وَمَا
دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مر بتانرا إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع
بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدایرا سجده کند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هر که در زمینست
طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند که بآسانی و بی دشواری فرمان برند و سجده کنند وَكَرْهًا و از
روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافرانند که در وقت محنت و شدت بضرورت سجده می کنند وَظِلَالُهُمْ
و سجده می کنند سایهاء اهل آسمان و زمین مر خدایرا به تبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامداد بسوی مغرب وَالْآصَالِ
و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص دو وقت بجهت آنکه امتداد ظل در شان ایشان اظهر است
این سجده دوم است از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجودات
قرآنی می کند این را سجود الظلال و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدایرا درین
چیز و سجده آرد و در باب دوم از سفر ثانی آورده که از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا
که او را سایه ایست و آن سایه ساجدست مر حق را و قایم است بعبادت او و بر هر حال خواه آن حادث
مطیع باشد و خواه عاصی که اهل موافقت او باطل خود را سجده کنانند و اگر مخالفت ظل و در آن طاعت
تابع مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفة آنهاست که لطف ازلی نهال ایمان در زمین دل
ایشان نشانده و کراهیت خاصیت آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس ناقص ایشان نشانده
بدانه زخمی زکشتن نه نیاز ایست * بزین برهم که تخم دل نوازیست قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
که کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی آنکه او رب بر بی که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب
ده از قبل ایشان قُلِ اللَّهُ بگو خدایست چه ایشانرا غیر از این جوابی نیست و چون جواب این خواهد بود

الزام کن ایشانرا **قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ** بگو آیا فرا میگیرید **مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ** بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید
یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و میگیرید دوستان که ایشان
لَا يَمْلِكُونَ نمی توانند و مالک نیستند **لِأَنْفُسِهِمْ** برای نفسهای خود **نَفْعًا** سودی **وَلَا ضَرًّا** و نه زیانی یعنی
برای خود جز نفع نمیتوانند و بدفع ضرری قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید
و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى** بگو آیا برابر میباشند نابینا که عابد صنم است
وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستنده خدایست **أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ** یا برابری کنند تاریکیهای شرک و انکار
وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت **أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ** یا آیا کافران ساختند برای خدای **شُرَكَاءَ خَلَقُوا** ایشان
که بیافریدند **كَخَلْقِهِ** مانند آفریدن خدای **فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ** پس متشابه شد آفرینش **عَلَيْهِمْ** بر ایشان
یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریدن شریکان کدام حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفتند
برای خدای که مثل وی آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند
چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه او هست **قُلِ اللَّهُ** بگو خدای **خَالِقُ كُلِّ**
شَيْءٍ آفریننده همه چیزها است و شریک ندارد در آفریدن تا شریک او باشند در پرستیدن **وَهُوَ الْوَاحِدُ**
الْقَهَّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها **أَنْزَلَ** فرو فرستاد **مِنَ السَّمَاءِ** از سحاب یا از جانب
آسمان **مَاءً** آبی **فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ** پس برفت رودخانها از آن آب **بِقَدَرِهَا** باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی
و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا اندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند **فَاحْتَمَلَ**
السَّيْلُ پس برداشت این آب روان **زَبَدًا رَابِيًا** کف بلند یعنی برزبر آورد **وَمِمَّا يُوقِدُونَ** و بعضی از آنچه
در گونه نهاده می افروزید و حفص بغیبت خواند یعنی مردمان می افروزند **عَلَيْهِ فِي النَّارِ** بر وی در آتش یعنی می گدازند
از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن **ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ** از برای طلب پیرایه **أَوْ مَتَاعٍ** یا برای اوانی و آلات
محاربت یا دوات مکاربت **زَبَدٌ** کفی است **مِثْلُهُ** مثل آن کفی که بروی آب است **كَذَلِكَ** همچنین که ذکر کرده شد
يَضْرِبُ اللَّهُ مثل میزند خدای **الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ** حق را و باطل را تشبیه می کند یعنی حق را در افاده و ثبات بآبی که
جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و باطل را
در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر زبر آب و بر روی فلز باشد **فَأَمَّا الزَّبَدُ** اما کف که در روی آب و خبث فلز
فَيَذْهَبُ جُفَاءً برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد **وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ** و اما آنچه سود رساند مردمانرا از
آب صافی یا فلز گداخته صافی **فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ** پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند **كَذَلِكَ** همچنین
يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل و در این آیت علماء تنزیل و ارباب تاویل را
لطایف بسیار است بعضی بر آنند که مراد از این آب قرآنست که حیات دلها اهل ایمانست و اودیه دلها آنکه فراخور
استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبدها جس نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی مستفیض حق
حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و دقایق این آیت باشد ممکن که در مطالعه همین محل از
جواهر التفسیر از معنی آن بر تواند شد والله الموفق **لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا** مر آنانرا که اجابت نمودند **لِرَبِّهِمْ** مر پروردگار
خود را **الْحُسْنَى** باداشتی نیکوست یا دار حسنی که بهشت باشد **وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا** و آنان که اجابت
نکردند **لَهُ** مر خدایرا **لَوْ أَنَّ لَهُمْ** اگر باشد مر ایشانرا **مَا فِي الْأَرْضِ** آنچه در زمینست **جَمِيعًا** همه آن از نقد و جنس

و امتعه و ضیاع **وَمِثْلَهُ** و مانند اینها همه **مَعَهُ** با آن باشد یعنی اگر آن قدر نقود و امتعه که در دنیا
هست با آن اضافه کنند همه در تصرف کافران باشد روز قیامت **لَافْتَدَوْا بِهِ** هر آینه فدا کنند آنرا تا از
عذاب برهند **أُولَئِكَ** آن گروه **لَهُمْ** مر ایشانراست **سُوءُ الْحِسَابِ** بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات
ایشان قبول نکنند و سیئات ایشانرا نیامرزند **وَمَأْوَاهُمْ** و بازگشت ایشان **جَهَنَّمُ** دوزخ باشد **وَبِئْسَ**
الْمِهَادُ و بد جایگاهیست دوزخ **أَفَمَنْ يَعْلَمُ** آیا کسی که میداند **أَنَّمَا أُنْزِلَ** آنکه هر چه فرو فرستاده **إِلَيْكَ** بسوی
تو **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو **الْحَقُّ** درست و راستست یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه **كَمَنْ هُوَ أَعْمَى** همچون
کسیست که نابینا باشد و انکار قرآن کند یعنی ابو جهل لعنه الله **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ** جز این نیست که پند پذیر میشوند
بقرآن **أُولُو الْأَلْبَابِ** خداوندان عقلها صافی از شوائب معارضه وهم **الَّذِينَ يُوفُونَ** آنانکه وفا میکنند **بِعَهْدِ**
اللَّهِ بپیمان خدا که در روز میثاق بسته **وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ** و نمی شکنند آن پیمانرا **وَالَّذِينَ يَصِلُونَ** و آنانکه پیوند میکنند
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای بان **أَنْ يُوصَلَ** آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب
و رسل نه جدائی میان ایشان **وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ** و میترسند از عذاب پروردگار خود **وَيَخَافُونَ** و خوف میکنند
سُوءَ الْحِسَابِ از سختی حساب **وَالَّذِينَ صَبَرُوا** و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او بر جهاد
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضاء پروردگار خویش **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و برپای داشتند نماز مفروضه را **وَ**
أَنْفَقُوا و نفقه کردند **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ** بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان **سِرًّا**
پنهان **وَعَلَانِيَةً** و آشکارا **وَيَدْرَءُونَ** و دفع کردند **بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ** بنیکوئی بدیرا یعنی در عوض بدی نیکوئی
کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند
بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة تمحها و بعضی از ارباب تحقیق
فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشانرا محروم ساخت عطا دادند و اگر
کسی از ایشان برید در پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد گیر نکته حلم هر که سرت برد گهر بخشش **أُولَئِكَ** آن گروه که بدین صفات موصوفند **لَهُمْ**
مر ایشانراست **عُقْبَى الدَّارِ** سرانجام نیکو یعنی جزاء عمل در دار دنیا و در عاقبت و آن چه چیزست **جَنَّاتُ**
عَدْنٍ بوستانهای پایدار که همیشه در و باشند **يَدْخُلُونَهَا** در آیند در آن **وَمَنْ صَلَحَ** و در آید هر که سابقست
باشد با ایمان و طاعت **مِنْ آبَائِهِمْ** از پدران ایشان **وَأَزْوَاجِهِمْ** و زنان ایشان **وَذُرِّيَّاتِهِمْ** و فرزندان ایشان **وَالْمَلَائِكَةُ**
يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان در آیند بر ایشان **مِنْ كُلِّ بَابٍ** از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی
آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** بشارتست بدوام
سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود **بِمَا صَبَرْتُمْ** بسبب آنچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا
بودید بفقر در دنیا و فقر دوسترین صفتیست نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم با خلد را گفت چنان کن که فقیر بخدا رسی نه غنی که اینجا فقرا از همه مقبول تر اند **فَنِعْمَ عُقْبَى**
الدَّارِ پس نیکوست سرانجام سرای که ایشان یافتند **وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ** و آنانکه می شکنند **عَهْدَ اللَّهِ** پیمان خدایرا **مِنْ بَعْدِ**
مِيثَاقِهِ از پس حکم کردن آن باعتراف و قبول **وَيَقْطَعُونَ** و آنانکه می برند **مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ** آنچه خدای فرموده بان یعنی آن
أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها **وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ** و تباهی میکنند در زمین بکفر

يا بمعصيت يا فتنه انگيزي أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ايشانراست دوري از رحمت وَلَهُمْ و مر ايشانراست سُوءُ
الدَّارِ بدي عاقبت در دنيا و آخرت اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خداي گشاده ميگرداند روزي را لِمَنْ يَشَاءُ براي هركه ميخواهد
وَيَقْدِرُ و تنگ ميسازد بر كسي كه اراده ميكند وَفَرِحُوا و شاد شده اند اهل مكه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگاني دنيا كه
از متاع او بديشان داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نيست زندگاني اين سرا فِي الْآخِرَةِ در جنب آن سراي إِلَّا مَتَاعٌ مگر بهره
خورداري اندك يا متاعي از امتعه كه دوامي و بقائي ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و ميگويند آنانكه
بگرويدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نميشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آيتي از پروردگار او بران وجه كه ما
ميخواهيم قُلْ إِنَّ اللَّهَ بگو بدرستي كه خداي يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ گمراه ميكند هركرا ميخواهد را دانها آنكه اقتراح آيات
كردند بعد از ظهور معجزات يا اگر خواهد با وجود شهود هزار آيه گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه نمايد بسوي خود
شاهد آيه كه مَنْ أَنَابَ هركه باز گردد بوي و از نهايه كسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانكه گرويدند بخداي وَتَطْمَئِنُّ
و آرام مي‌يابد قُلُوبُهُمْ دلهاي ايشان بِذِكْرِ اللَّهِ بياد خداي يعني چون ذكر خداي شنوند بدان انس گيرند و آرام
يابند يا دل ايشان بتوحيد او مطمئن است يا بذكر رحمت او يا بكلام او كه قوي ترين معجزاتست و در فصول از
ابن عيينه رحمه الله نقل ميكند كه مراد از ذكر حضرت رسالت صلوات الله و سلامه عليه كه دلهاء مومنان
بدو آرام دارد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانيد كه بذكر خداي تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام ميگيرد دلهاء مومنان مجاهد فرموده
كه مراد اصحاب رسول اند صلي الله عليه و رضي عنهم سلمي رحمه الله در حقايق آورده كه آرام دل عوام بتسبيح
و ثنا باشد و اطمينان دل خواص بصفات علي و آرام دل علماء رباني بحقايق اسماء حسني و آرام دل موحدان آرام
نيابد الا بمشاهده لقاء وهو المقصد الاقصي الَّذِينَ آمَنُوا آنانكه گرويدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بكردند عملهاي
شايسته طُوبَىٰ لَهُمْ زندگاني خوش است ايشانرا وَحُسْنُ مَآبٍ و نيكوئي بازگشت طوبي بشادي و خوشي
و راحت و فرح و نعمت و خوش حالي با نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنست كه طوبي درختيست در
بهشت عدن كه بيخ آن در منزل حضرت پيغمبر است و در هيچ غرفه و قصري نباشد كه شاخي از آن نبود و دو چشمه
سلسبيل و كافور از زير آن منفجر باشد كَذَٰلِكَ همچنانكه رسل پيش از تو فرستاديم أَرْسَلْنَاكَ ترا فرستاديم فِي
أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوي امتي كه گذشته است مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ پيش از ايشان امتان ديگر لِتَتْلُوَ تا بخواني عَلَيْهِمُ
برايشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آن چيزي كه وحي كرديم بتو يعني قرآن وَهُمْ يَكْفُرُونَ و حال آنكه ايشان نمي گروند
بِالرَّحْمَٰنِ بخدائي كه رحمان نام اوست مراد مشركان مكه اند كه چون ايشانرا گفتند سجده كنيد رحمانرا قالوا وما
الرحمن و در صلح حديبيه نيز كه حضرت رسول صلي الله عليه و سلم مرتضي علي كرم الله وجهه فرمود كه بنويس
بسم الله الرحمن الرحيم سهيل بن عمرو گفت ما ندري ما الرحمن قُلْ هُوَ بگو رحمان آفريدگار منست لَا إِلَٰهَ إِلَّا
هُوَ هيچ معبودي سزاي پرستش نيست مگر او عَلَيْهِ بروي نه بر غير او تَوَكَّلْتُ توكل كردم در ياري دادن و بر
ايشان غالب ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ و بسوي اوست بازگشت من آورده اند كه جمعي از قريش گفتند اي محمد اگر خواهي
تا ترا متابعت كنيم بقرآن خود كوهها را از حوالي مكه بردار تا زمين برما گشاده شود و بشكن زمين را بشكاف تا
چشمها و جويها پديد آيد تا زراعت كنيم و قصي بن كلاب را زنده گردان يا بعضي از پدران ما تا در باب تو با ما سخني
گويند اين آيت آمد كه وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا و اگر كتابي بودي كه درين عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ رانده شدي بوي كوهها يعني در وقت
خواندن آن از مواضع خود برفتي أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ يا شكافته شدي بدو زمين چون برو خوانده شدي

أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ يا بسخن آورده شدي از بركت تلاوت او مردگان هرآينه اين قرآن بودي كه غايتست
در اعجاز و نهايتست در تذكير و انذار بَلْ بلكه نه چنانست كه كافران ميگويند كه بقرآن تو يا بفرمان تو
بايد كه اينها واقع شود لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا مر خدايراست همه كارها يعني قدرت بر همه چيز هرگاه خواهد
اين اينها ظاهر گرداند أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آيا نا اميد نشدند آنانكه گرويده اند يعني مؤمنان را ايمان ايشان
يعني مومنان از ايمان ايشان يعني مقترحان آيات يا آنكه دانسته اند أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ از آنكه اگر خداي خواهد
لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا هرآينه راه نمايد همه مردمانرا صاحب كشاف گفته كه يأس در لغت نخع بمعني علم
است يعني آيا ندانسته اند مؤمنان كه هدايت بمشيت باز بسته است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و هميشه آنانكه
كافر شدند تُصِيبُهُمْ ميرسد ايشانرا بِمَا صَنَعُوا بسبب آنچه كردند از تكذيب و عناد قَارِعَةٌ عذابي كوبنده
و داهيه از بنياد بركننده أَوْ تَحُلُّ يا فرود آئي تو كه محمدي قَرِيبًا بموضع نزديك مِنْ دَارِهِمْ از سراي
ايشان يعني بموضع حديبيه مراد كفار مكه اند كه بشامت تكذيب آنحضرت پيوسته در بلا بودند زيرا كه
سرايا آنحضرت بحوالي ايشان رفته اموال و مواشي ايشانرا غارت كردندي حق سبحانه فرمود كه هميشه
بلا بديشان خواهد رسيد حَتَّىٰ يَأْتِيَ تا وقتي كه بيايد وَعْدُ اللَّهِ وعده خداي كه موت است يا قيامت يا فتح
مكه إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نكند وعده را پس براه تسليه آنحضرت ميگويد
وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستي كه استهزا كرده اند بِرُسُلٍ به پيغمبران مِنْ قَبْلِكَ پيش از تو چنانچه اين
قوم ميكنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا كه نگرويدند و ايشانرا فرو نگذاشتم در
راحت و تن آساني ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ايشانرا بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ
عقوبت كردن من ايشانرا اين سخن بر سبيل تعظيم و تهويل است أَفَمَنْ هُوَ آيا هركسي كه او باشد
قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسي يا پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بآنچه كرده اند نفس از نيكي و بدي برابر است
با كسي كه چنين نباشد يعني خداي كه نگاهدارنده و سازنده كار بندگانست برابر نيست با آنكه عاجز و
ضعيف و ناتوانست يعني بتان وَجَعَلُوا و ميسازند كافران لِلَّهِ مر خدايرا شُرَكَاءَ انبازان يعني اصنام
كه مي پرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بگو نام نهيد و وصف كنيد اين شركا را با اسماء و صفاتي كه لايق ايشان و بنگريد
كه استحقاق و اهليت شركت دارند يا في مراد آنست كه حق را حي و قادر و خالق و رازق و سميع و بصير
و عليم و حكيم مي گويند و اطلاق هيچ يك ازين اسما بر اصنام كويند و اطلاق هيچ يك ازين اسما بر اصنام نمي
توان كرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلكه خبر ميدهيد خدايرا بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمي داند فِي الْأَرْضِ در زمين يعني شريك خود را
در الوهيت نمي علم از بركه انتفاء معلوم است أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ يا نام مي نهيد بتانرا شركا بظاهر سخن يعني بمجرد
تسميه بي اعتبار معني چون تسميه زنگي بكافور بَلْ زُيِّنَ بلكه آراسته لِلَّذِينَ كَفَرُوا براي آنانكه نگرويدند
مَكْرُهُمْ كيد و كذب ايشان وَصُدُّوا و باز داشته شده اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و دين درست
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هركه فرو گذارد خداي او را در ضلالت افكند فَمَا لَهُ پس نيست او را مِنْ هَادٍ هيچ توفيق دهنده
كه راه نمايد لَهُمْ مر كافرانراست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابي در زندگاني دنيا بقتل و اسر و قحط و ساير مصايب
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هرآينه عذاب آن سراي أَشَقُّ سخت تر و دشوارتر است بر ايشان وَمَا لَهُمْ و نيست ايشانرا
مِنَ اللَّهِ از عذاب خداي مِنْ وَاقٍ نگاه دارنده كه نگذارد كه معذب شوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي آنانچه بر

یا ظلم یا معصیت یا فتنه انکیزی اولئك آن کروه لهم اللعنة مر ایشانراست دوری از رحمت ولهم ومر ایشانراست سوء
الدار بدی عاقبت در دنیا و آخرت الله یبسط الرزق خدای کشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هرکه میخواهد
ویقدر وتنك میسازد بر کسی که اراده میکند وفرحوا وشاد شده اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندکانی دنیا بجهة
انتفاع او بدیشان داده وما الحیوة الدنیا ونیست زندکانی این سرای فی الآخرة در جنب آن سرای الا متاع مکر بهره
خورداری اندك یا متاعی از امتعه که دوامی و بقائی ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا ومیکویند آنانکه
نکرویدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد آیة من ربه آیتی از پروردکار او بر آن وجه که ما
میخواهیم قل ان الله بکو بدرستی که خدای یضل من یشاء کمراه میکند هرکرا میخواهد در دانسته آنکه اقتراح آیات
کردند بعد از ظهور معجزات بسیار اکر خواهد باوجود شهود هزار آیة کمراه سازد ویهدی الیه وراه نماید بسوی خود
شاهده آیة کرده من اناب هرکه باز کردد بوی و التجا بجناب او کند الذین آمنوا آنانکه کرویدند بخدای وتطمئن
وآرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس کیرند و آرام
یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمة او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است ودر فصول از
ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت است صلوات الله وسلامه علیه که دلهای مؤمنان
بدو آرام دارد الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تطمئن القلوب آرام می یابد دلهای مؤمنان مجاهد فرموده
که مراد اصحاب رسول اند صلی الله علیه و رضی عنهم سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح
و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرام دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی و آرام دل موحدان آرام
نیابد الا بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصی الذین آمنوا آنانکه کرویدند وعملوا الصالحات و بکردند عملهای
شایسته طوبی لهم زندکانی خوش است ایشانرا وحسن مآب ونیکوئی بازکشت طوبی بشارتیست بشادی و خرمی
و راحت و فرح و نعمة و خوش حالی یا نام بهشت است بلغة حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در
بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت پیغمبرست ودر هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی از آن نبود و دو چشمه
سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد کذلك همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ارسلناك ترا فرستادیم فی
امة قد خلت بسوی امتی که کذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیکر لتتلوا تا بخوانی علیهم
بر ایشان الذی اوحینا الیك آنچه وحی کردیم بتو یعنی قرآن وهم یکفرون و حال آنکه ایشان نمی کروند
بالرحمن بخدائی که رحمان نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا کفتند سجده کنید رحمانرا قالوا وما
الرحمن ودر صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو کفت ما ندری ما الرحمن قل هو ربی بکو رحمان آفریدکار منست لا اله الا
هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مکر او علیه توکلت بر او نه بر غیر او توکل کردم در یاری دادن ومرا
بر شما غالب ساختن والیه متاب و بسوی اوست بازکشت من آورده اند که جمعی از قریش کفتند ای محمد اکر خواهی
تا ترا متابعت کنیم بقرآن خود کوهها از حوالی مکه بردار تا زمین ما کشاده شود و در میان زمین ما از شکافها تا
چشمها و جویها پدید آید تا زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده کردان یا پدران ما تا در باب تو با ما سخن
کویند ایشان مکه ولو ان قرآنا و اکر کتابی بودی که در این عالم سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت
خواندن او از مواضع خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی بدو زمین چون بر وی خواندندی

او کلم به الموتی یا بسخن آوردندی از برکت تلاوت او مردکانرا هر آینه این قرآن بودی که غایتست
در اعجاز و نهایتست در تذکیر و انذار بل بلکه نه چنانست که کفار میکویند که بقرآن تو یا بفرمان تو
باید که اینها واقع شود لله الامر جمیعا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیز هرکاه خواهد
این اینها ظاهر کرداند افلم ییأس الذین آمنوا آیا نا امید نشدند آنها که کرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان
یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقترحان آیات یا اکر ندانسته اند ان لو یشاء الله از آنکه اکر خدای خواهد
لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نماید همه مردمان را صاحب کشاف کفته که یأس در لغت نخع بمعنی علم
است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته است ولا یزال الذین کفروا وهمیشه آنانکه
کافر شدند تصیبهم برسد ایشانرا بما صنعوا بسبب آنچه کردند از تکذیب و عناد قارعة عذابی کوبنده
و داهیة از بنیاد بر کننده او تحل یا فرود آئی تو که محمدی قریبا بموضعی نزدیك من دارهم از سرای
ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودندی
و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشانرا غارت کردندی حق سبحانه فرمود که همیشه
بلا بدیشان خواهد رسید حتی یأتی تا وقتی که بیاید وعد الله وعده خدای که موکست یا قیامت یا فتح
مکه ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده را پس براه تسلیه آنحضرت میکوید
ولقد استهزئ و بدرستی که استهزا کرده اند برسل به پیغمبران من قبلك پیش از تو چنانچه این
قوم میکنند فأملیت پس مهلت دادم للذین کفروا مر آنانرا که نکرویدند و تصدیق نکردند و کذاشتم در
راحت و تن آسانی ثم اخذتهم پس کرفتم ایشانرا بعقوبت فکیف کان پس چکونه بود عقاب
عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تهویل است افمن هو آیا هرکسی که او باشد
قائم علی کل نفس نکاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده بما کسبت بآنچه کرده اند نفس از نیکی و بدی برابر
با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نکاه دارنده و سازنده کار بندکانست برابر نیست با آنکه عاجز و
ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وجعلوا و میسازند کافران لله مر خدایرا شرکاء انبازان یعنی اصنام
که می پرستند قل سموهم بکو نام نهید و وصف کنید این شرکارا باسما و اوصافی که لایق ایشان و بکوئید
که استحقاق و اهلیت شرکت دارند یا نی مراد آنست که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر
و علیم و حکیم می کویند و اطلاق هیچ یك از این اسما بر اصنام کویند و اطلاق هیچ یك از این اسما بر اصنام نمی
توان کرد ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدایرا بما لا یعلم بآنچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی شریك خود را
در الوهیت نمیداند از جهة انتفاء معلوم است ام بظاهر من القول یا نام می نهید بتان را شریك بظاهر سخن یعنی مجرد
تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنکی بکافور بل زین بلکه آراسته شد للذین کفروا برای آنانکه نکرویدند
مکرهم کید و کذب ایشانرا وصدوا و باز داشته شده اند عن السبیل از راه راست و دین درست
ومن یضلل الله و هرکه فرو کذارد خدای او را در ضلالت افکند فما له پس نیست او را من هاد هیچ توفیق دهنده
که راه نماید لهم مر کافرانراست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندکی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب
ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اشق سخت ترست و دشوارترست بر ایشان وما لهم و نیست ایشانرا
من الله از عذاب خدای من واق نکاه دارنده که نکذارد که معذب شوند مثل الجنة التی آنچه ب

تو خوانده ایم صفت آن بهشت که فردای قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران که
می رویانند تَجْرِي میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها
أُكُلُهَا میوهٔ این بوستان دَائِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا وَظِلُّهَا
و همچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانچه سایهای دنیا بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده
که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت عارفان بحقیقت و عقبی در ظل عنایت که پیوسته
ظلیل است نظم سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده که سایه فکند بر سر او
تِلْكَ این بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا مآل حال و منتهی کار پارسایانست که پرهیزکاری کردند وَعُقْبَى
الْكَافِرِينَ النَّارُ و عاقبت مهم کافران آتش دوزخ است وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنان را که عطا کرده ایم
کتاب مراد مومنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل
نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی از نجاشیان يَفْرَحُونَ شادی میشوند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بانچه فرو
فرستاده بتو یعنی قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ و از لشکرها که کفر و ضلالت یعنی کفرهٔ اهل کتاب چون حیی
اخطب و کنانة بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَنْ يُنْكِرُ
کسی هست که انکار کند بَعْضَهُ بعضی از آن را که مخالف شریعت ایشانست قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بگو مر ایشان را که
جز این نیست که من مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بانکه پرستم خدای را بیگانگی وَلَا أُشْرِكَ بِهِ و شریک نیاورم
بوی چنانکه شما آوردید و عزیر و مسیح را بخدائی گرفتید إِلَيْهِ بخدای نه بغیر او أَدْعُو میخوانم خلق را
وَإِلَيْهِ مَآبِ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذَلِكَ و همچنانکه فرستادهایم کتب بانبیاء گذشته
بزبان امم ایشان أَنْزَلْنَاهُ فرستادیم بتو قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه نیابد یا حکم
کننده میان حق و باطل عَرَبِيًّا مترجم بلغت عرب تا ایشان فهم و حفظ وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
و اگر متابعت کنی أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودان را که ترا برجوع
بقبلهٔ خود میخوانند بَعْدَ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان
کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلاة بقبلهٔ یهود اگر بدین ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللَّهِ از عذاب
خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَلَا وَاقٍ و نه نگهداری که عذاب حق از تو باز دارد آورده اند
که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و میگفتند همت این مرد همه با مر نکاح
مصروفست و همواره بازدواج و استمتاع از زنان مشغول اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت
او را از اشتغال بهم نسوان داشتی آیة آمد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران
پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و بدادیم مر ایشان را أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید
لِرَسُولٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ که بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند إِلَّا
بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ
پیغمبر بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای خواهد و بمقتضی حکمت خود پدید کند در وقتی که صلاح داند
لِكُلِّ أَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ حکمی است نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر
اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزد خدای که جز وی کسی را بآجال خلق اطلاع ندارد يَمْحُو اللَّهُ محو

میکند خدای مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بحکم وَيُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست
أُمُّ الْكِتَابِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاینی نباشد الا که نوشته بود در وی و گفته
اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه در روز
آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند
حق سبحانه قولی و فعلی که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا آیات
تایب را محو نماید و بدل آن حسنات اثبات فرماید یا بعضی از احکام شرایع را بحسب صلاح زمان نسخ کند و دیگری
دیگر را اثبات فرماید یا محو کند ارزاق و قوت جوانی را و اثبات کند پیری و ضعف پس بعلما بر آنند
که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق
و اجل و ... المسیب آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر ام الکتاب محو و اثبات و تعلق بدان در
کتاب دارد اما تعیین ام الکتاب را نیابد و ابو الدرداء رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر او هیچکس در آن
نظر نکند و هر چه خواهد از و محو کند و هر چه خواهد در وی ثبت نماید در فصول فرموده که محو کند رقوم افکار
از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن دو نوار اسرار سلمی از محمد رازی رحمه الله نقل میکند که شنودم از شبلی
قدس سره که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت
و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف رجا می سترد و اخلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد
بخل محو میکند و جود ثابت میسازد شره برمی دارد و قناعت می آرد حسد می سترد شفقت می نهد و از دل
اختیار می برد و تسلیم می نهد تفرقه محو میکند جمع اثبات مینماید از دل محب رسوم انسانیت می سترد
نعوت ربانیت می نهد امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی
مینماید یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد
از آن بنده می کاهد و از آن خود می افزاید تا جائی که اول خود بود آخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که ... ترتیب توحید ما ... محو و اثبات را اضافة بر داشت از آن می
کاست و از آن خود می افزود تا آخر همان شد که اول بود نظم محنت همه در نهاد آب و گل ماست
پیش از دل و گل هر چه بود آن حاصل ماست * در عالم غیب خانه داشته ایم * رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست *
وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کافران را از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس چیزی نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس
وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و پاداش ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و نمی دانند أَنَّا نَأْتِي
الْأَرْضَ بدرستی که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا میکاهانیم او را مِنْ أَطْرَافِهَا از
کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آریم و گویند این سخن دلیل
بیهودست یعنی حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان
میدهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد اهل اسلام
و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ ردکننده و بازپس گرداننده نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

ازوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند یا بشتاب زاد دید نیا بقتل و اجلاء وقد مکر الذین من قبلهم
و بدرستی که مکر کردند آن جهودان و مشرکان که پیش از یهود بودند با کفرهٔ زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المکر
جمیعا پس مر خدایراست یعنی نزدیک اوست جزاء همه مکرها ایشان یعلم میداند ما تکسب کل نفس
هرچه می کند هر نفسی از خیر و شر و جزاء آنرا آماده میسازد وسیعلم الکفار زود باشد که بدانند کافران از یهود
و عبدهٔ اصنام که فرداء قیامت لمن عقبی الدار مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای ویقول الذین کفروا
و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو که محمدی لست مرسلا نیستی فرستاده از پیش خدای
نه بنبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای بسنده است شهیدا گواه بینی وبینکم میان من و شما بانکه
من پیغمبرم بشما ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ دانسته جبرئیل
است که وحی از لوح فرود میکشید یا علم قرآن و آن مؤمنان اند و در زاد المسیر آورده که
علی مرتضی کرم الله وجهه است یا علم توریة و آن عبد الله سلام است و اصحاب او رضی الله عنهم

سورة ابرهیم مکیة خمسون اية

بسم الله الرحمن الرحیم الر در شرح تاویلات از امام ماتریدی رحمه الله
مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست به تصدیق مؤمن و تکذیب کافر و خدای بندگان را بهرچه خواهد
امتحان کند و جمعی برآنند که این حروف اسامی قرآنند و بدین وجه توان گفت الر یعنی قرآن کتاب انزلناه
کتابیست که فرستادیم آنرا الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن
من الظلمات از تاریکیها کفر یا نفاق یا شک یا بدعت الی النور بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت
باذن ربهم بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رحمه الله گفته که از ظلمات تدبیر بنور شهود تقدیر
و دیگری گوید از ظلمات خلقیة بنور تجلی صفت ربوبیه و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور
وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقة آنست که ظلمتی برابر بندهٔ هیچ
نیست چون زنگار این تیرگی از آئینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه
بمرآت باطن پرتو افکند و سالک را از رعونت و ملاحظهٔ غیر او باز رهاند تا نه بخود شعور ماند و نه عدم شعور
نیز بخود داند نظم یارب مددی کز خودی خود برهم وز مدبری و از بدی خود برهم در هستی خود مرا
ز خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی خود برهم و گفته اند انواع ضلاله ظلمات داخلست و نور اسم
هدایت را شامل یعنی بدعوت تو مردمانرا از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و آن نیست که میگوید
الی صراط العزیز بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه خدای غالب الحمید ستوده و آن
راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید میفرماید الله الذی معبود بحقی آنکه له مرو راست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از موجودات وما فی الارض و آنچه در زمین است از مبدعات وویل للکافرین و رنج
و مشقت مر کافرانرا بعذاب من عذاب شدید از عذاب سخت که بدیشان رسد الذین کافران آنانند که از روی
جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را علی الاخرة برآن سرای ویصدون

باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن ویبغونها و می
طلبند براه حق عوجا کجی یعنی میگویند این راه کج است و بدین مقصود نمیرسد اولئک آن گروه که بدین
صفتها موصوفند فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق بعد سبب الحقیقة صفت و صف ضلال ببعد از
قبیل اسناد مجازیست در زاد المسیر آورده که قریش گفتند چه حالت که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود
آمده و کلامی که بمحمد آمد بعربیست آیة آمد که وما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان
قومه مگر بلسان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده
چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاده لیبین لهم
تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن او در نمی یابیم و گفته اند
ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و جمیع کتب بلغت عربی منزل شده و جبرئیل
علیه السلام با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند اما بلغت منزل در لباب میگوید نفرستادیم هیچ پیغمبری که
بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مؤمنان و در جواب کسی که گوید که پیغمبر
که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر وی کتب متعلقه بالسنهٔ ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف
السنه مؤدی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه بیان ایشانست
و حرمان از علوم متشعبه از آن پس نزول آن بیک لغت محض فضل الهیست و عین حکمت فیضل الله پس گمراه کرداند
خدای من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود ویهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد
تا راه یابد وهو العزیز و اوست غالب در حکم خود الحکیم دانا که کار ضلال و هدایت او بر وجه حکمت
ولقد ارسلنا موسی و هر آینه ما فرستادیم موسی را بایاتنا بدلایل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا و ید
بیضا و گفتیم ان اخرج که بیرون آر قومک گروه خود را که بنی اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیهاء
و شبهت الی النور بروشنی علم و یقین یا بیرون آر از قوم قبط را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی
ایمان وذکرهم و پند ده ایشانرا بایام الله بعذابهائی که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا
یاد ده بنی اسرائیل را روزهائی که در آن گرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی ذلک بدرستی که درین چه یاد
کردیم لایات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را بر بلاء شکور شکر گوینده
را بر آلاء واذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را یا قوم اذکروا
ای گروه من یاد کنید نعمة الله نعمتهاء خدای را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجیکم چون برهانید شما را
من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهاء بد بشما
میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند ویذبحون و میکشتند ابناءکم پسران شما را
که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد ویستحیون
و زنده میگذاشتند نساءکم دختران شمارا تا خدمت زنان ایشان کنند وفی ذلکم و در آن محنت و شدت
بلاء ازمایشی بود شما را من ربکم از آفریدگار شما یا در آن نجات نعمتی بود از حق تعالی شما را عظیم بزرگ
واذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را ربکم پروردگار شما لئن شکرتم
اگر شکر کنید بر نعمتهاء من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم و اگر ناسپاسی نمائید

بيان إنّ عذابي بدرستي كه عذاب من لشديد سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمة بود و در جي
بود موضع عقوبت در عقبي شيخ ابو عبد الرحمن سلمي از ابو علي جرجاني قدس سرهما نقل ميكند كه اگر شكر كنيد
بر نعمة اسلام زياده كنيم از ايمان و اگر سپاس داري كنيد بر ايمان افزون كنم احسان و اگر بر آن شكر گوييد
زياده سازم بمعرفت و اگر بر آن شاكر باشيد برسانم بمقام وصلت و اگر از شكر گوييد الابهم بدرجه قربت و شكر
آن نعمت دارم بخلوتگاه انس و مشاهدت و از بن كلام حقايق اعلام معلوم ميشود كه شكر مرقات ترقي و معراج
تصاعد بدرجات است ومنه المثنوي المعنوي نظم شكر نعمت نعمت افزون كند * كس زياده بر شكر گفتن جز كند
شكر باشد دفع علتها دل * سود دارد شاكر از سوداء دل وقال موسى و گفت موسى عليه السلام اي گروه من إن
تكفروا أنتم اگر كافر شويد يا ناسپاسي كنيد شما ومن في الأرض جميعا و هر كه هست در زمين همه ايشان
از بني آدم فإنّ الله لغني پس بدرستي كه خداي بي نياز است از عبادت و شكر شما حميد ستوده است در
ستايش خلق و ذات مخلوقات بنعمة او ناطق اند بالسنة جميع اشيا بتسبيح و حمد او جاري نظم
بذكرش جمله موجودات گويا * همه او را ز ذوق و شوق جويا ألم يأتكم آيا نيامد بشما آتيه كلام موسى عليه السلام
است يا ابتداء سخن است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه عليه ميفرمايد
كه آيا نيامد بشما يعني آمد نبأ الذين من قبلكم خبر آنانكه پيش از شما بودند قوم نوح گروه نوح وعاد و قبيله
عاد وثمود و قوم ثمود والذين من بعدهم و آنانكه بعد از ايشان بودند لا يعلمهم نميدانند عدد ايشان از بسياري
إلا الله مگر خداي در تبيان فرموده كه خداي بسيار امم را از عرب و عجم هلاك كرده و آثار ايشان منقطع
ساخته كه غير خداي كسي بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضي الله عنهما نقل ميكند كه
ميان عدنان و ابراهيم صلوات الرحمن عليه سي قرن گذشته ما از احوال آن قرون هيچ كس خبر ندارد الا حق
سبحانه جاءتهم آورده به پيشينيان رسلهم پيغمبران ايشان بالبينات بحجتها روشن كه كتب الهي
بود يا معجزات ايشان فردّوا أيديهم پس باز گردانيدند دستهاء خود را في أفواههم در دهنهاء خود يعني انگشت
دستهاء خود را بدندان گزيدند از خشم رسل از دست بر دهان نهادند از روي تعجب يا اصابع خود را
بر دهن نهادند كه خاموش باشيد و گفتند اشارتي خود را با فواه رسل نهادند كه سخن ميگويند وقالوا
إنا كفرنا و گفتند ما كافريم بما أرسلتم به بآن چيزي كه شما فرستاده شده ايد بآن بزعم خود وإنا لفي شك
و بدرستي كه ما در شكيم مما تدعوننا إليه از آنچه ميخوانيد ما را بسوي آن از توحيد و ايمان مريب بشكي
در تهمت افكنده يعني با وجود شك رسولان را متهم ميداشتند باغراض فاسد قالت رسلهم گفتند
رسولان ايشان كه ما شما را بخداي دعوت ميكنيم أفي الله شك آيا در وجود خداي شكي هست و حال آنكه از
كثرت ادله بر وجود او شك را مجال نمانده فاطر السموات والأرض خداي كه آفريننده آسمانها و زمينهاست يدعوكم
ميخواند شما را بايمان ليغفر لكم تا بيامرزد شما را چون ايمان آريد بشرط ايمان بعضي من ذنوبكم يعني گناهان شما را
يعني آنكه قبل الايمان بوده ويؤخركم و تا باز پس دارد عذاب نكند بلكه مهلت دهد شما را إلى أجل مسمى
تا وقتي نام برده شده كه آخر اعمار شما بود قالوا گفتند ايشان در جواب رسولان إن أنتم نيستيد شما إلا
بشر مثلنا مگر آدمي مثل ما در صورت و هيات و هيچ فضلي نيست شما را بر ما از روي ظاهر پس چرا شما
مخصوص شديد بنبوت از ميان تريدون ميخواهيد أن تصدونا آنكه باز داريد ما را بدعوت پيغمبري عما كان

يعبد آباؤنا از آنچه بود كه مي پرستيدند آباؤنا پدران ما از اصنام فأتونا بسلطان پس بياريد حجتي مبين روشن
بر صحت دعوي خود را باستحقاق و فضيلت نبوت و مزيت رسالت گوييا ايشان معجزه كه ميديدند از اعتبار نمي
نمودند و از روي عناد و لجاج اقتراح معجزات ديگر ميكردند چنانچه معاندان زمان پيغمبر ما صلى الله عليه
وسلم قالت لهم رسلهم گفتند مر ايشان را پيغمبران ايشان إن نحن نيستيم ما إلا بشر مثلكم مگر بشري
مثل شما يعني مشاركت در جنسيت مسلم ميداريم ولكن الله ولكن خداي يمنّ منت مي نهد بعطيت نبوت و كرامت
رسالت على من يشاء بر هر كه ميخواهد من عباده از بندگان خود وما كان لنا ونيست ما را و نمي توانيم أن نأتيكم
بسلطان آنكه بياريم براي شما حجتي يعني معجزه كه مي طلبيد إلا بإذن الله مگر بفرمان خداي و مشيت او
يعني ما از پيش خود بيخواست خداي كاري نمي توانيم كرد و مهمي نمي توانيم ساخت نظم
ناتواني و عجز لازم ماست * قدرت و اختيار آن خداست كارها بحكم راست كند * او تواناست هر چه خواست كند
وعلى الله و بر خداي فليتوكل المؤمنون بايد كه توكل كنند گروندگان وما لنا و چيست ما را يعني چه عذر داريم
ألا نتوكل در آنكه توكل نكنيم على الله بر خداي وقد هدانا و حال آنكه راه نموده ما را سبلنا براههاء راست
يعني راهي كه بدان مي شناسيم او را و ميدانيم كه زمام امور بدست قدرت اوست ولنصبرن و هر آينه
صبر خواهيم كرد على ما آذيتمونا بر آنچه ايذا ميرسانيد ما را بتكذيب و مخالفت وعلى الله بر خداي فليتوكل
المتوكلون بايد كه ثابت باشند توكل كنندگان وقال الذين كفروا و گفتند آنانكه كافر بودند لرسلهم مر رسولان
خود را لنخرجنكم هر آينه بيرون كنيم شما را من أرضنا از زمين ديار خود أو لتعودن يا آنكه عود كنيد يعني
موافقت نماييد با ما في ملتنا در كيش ما و مراد عود جماعتي باشد كه ايمان آورده باشند از آن قوم فأوحى
إليهم ربهم پس وحي كرد به پيغمبران پروردگار ايشان بعد كه از ايشان ترسيدند و فرموده كه لنهلكن الظالمين هر آينه
هلاك كردانيم ستمكاران را يعني كافران را ولنسكننكم الأرض و ساكن سازيم شما را در زمين ايشان من
بعدهم پس از هلاك ايشان ذلك اين امر مقدر و وعده راست لمن خاف براي كسي كه بترسد
مقامي از ايستادن در موقف حكم من يعني از آنكه روز قيامت او را در موقفي كه من حكم ميكنم بر بندگان
باز دارند وخاف وعيد و براي كسي كه ترسان گردد از وعيد من بعذاب واستفتحوا و طلب فتح كردند پيغمبران
يعني نصرت خواستند از خداي بهلاك دشمنان يا حكم طلبيدند ميان خود و اعادي يا انبيا و امم
طلب حكم كردند يعني گفتند هر كه از ما باطل است عذاب بدو فرود آيد خداي حكم فرمود و انبيا و مؤمنان نجات
يافتند وخاب و نوميد ماندند و بي بهره گشت از خلاصي كل جبار هر گردن كشي عنيد ستيزنده با حق
يا معرض از طاعت او من ورائه جهنم از پيش او دوزخ است يعني در دوزخ حشر جمع او بدان خواهد بود بيان وجه
كه او را در آن افكنند ويسقى و بياشامانند من ماء صديد از آبي مختلط با ريم و شد آبه كه از تن دوزخيان چكد
يعني آب زرداب مثل صديد يتجرعه بتكلف و رنج تمام جرعه جرعه ميخورد آن را ولا يكاد يسيغه و نمي
تواند كه بگلو فرو برد از تلخي و كندگي ويأتيه الموت و مي آيد بدو الام و شدايد مرگ من كل مكان از هر جايي از
هر جايي از اعضا او و تا انگشت از بيخ مويها و ميان انگشتها وما هو بميت و نيست او مرده يعني مرد في الحال
بيا سايد در عين المعاني فرموده كه روح در حنجره او مانده باشد نه بيرون آيد تا او بميرد و نه بتن باز گردد
تا زنده باشد بلكه بحكم لا يموت فيها ولا يحيى ميان مرگي و زندگي مي گذرانند ومن ورائه و در پيش اوست

بدان ان عذابی بدرستی که عذاب من لشدید سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمة بود در دنیا
و وقوع عقوبت در عقبی شیخ ابوعبدالرحمن سلمی از ابوعلی جرجانی قدس سرهما نقل میکند که اگر شکر کنید
بر نعمة اسلام زیاده کنم از برای ایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون کردانم باحسان و اگر بران شکر کویید
زیاده سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر از شکر کویید الا ایمن بدیدجه قربت و شکر
ان نعمة دارم بخلوتکاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر بر مرقات ترقی و معارج
تصاعد بر درجات است و در مثنوی معنوی **نظم** شکر نعمت نعمت افزون کند * کی زبان بر شکر کفتن چون کند
شکر باشد دفع علتهای دل * سود دارد شاکر از سودای دل وقال موسی و کفت موسی علیه السلام ای کروه من ان
تکفروا انتم اکر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما ومن فی الارض جمیعا و هر که هست در زمین همه ایشان
از بریه و عادی فان الله لغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حمید ستوده است
ستایش خلق و ذات مخلوقات بنعمة او ناطق اند و السنه جمیع اشیا بتسبیح و حمد او جاری **نظم**
بذکرش جمله موجودات کویا * همه او را ز روی شوق جویا الم یاتکم آیا نیامد بشما آنه کلام موسی علیه السلم
است یا ابتداء سخن است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه میفرماید
که آیا نیامد بشما یعنی آمد نبؤا الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح کروه نوح و عاد و قبیله
عاد و ثمود و قوم ثمود والذین من بعدهم و آنان که بعد از ایشان بودند لا یعلمهم نمیداند عدد ایشان را از بسیاری
الا الله مکر خدای در تبیان فرموده که خدای بسیار امم را از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع
ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که
میان عدنان و ابرهیم صلوة الرحمن علیه سی قرن کذشته ما ز اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق
سبحانه جاءتهم آوردند به پیشینیان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات حجتهای روشن که کتب الهی
بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم پس باز کردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهنهای خود یعنی از غایت(?)
دستهای خود را بدندان کزیدند از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را
بر دهن نهادند که خاموش باشید و کفته اند ایدی خود را با فواه رسل نهادند که سخن میکویند وقالوا
انا کفرنا و کفتند ما کافر شده ایم بما ارسلتم به بچیزی که شما فرستاده شده اید بان بزعم خود وانا لفی شک
و بدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا الیه ازانچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان مریب شکی
در تهمت افکنده یعنی با وجود شک رسولان را متهم میداشتند باغراض فاسده قالت رسلهم کفتند
رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه آثار
کثرت دلیله بر وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموات والارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینها است یدعوکم
میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید بشرط ایمان بیامرزد من ذنوبکم یعنی کناهان شما را
یعنی آنکه قبل الایمان بوده ویؤخرکم و تا باز پس دارد عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را الی اجل مسمی
تا وقتی نام برده شده که اخر اعمار شما بود قالوا کفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا
بشر مثلنا مکر آدمی مثل ما در صورت و هیات و هیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما
مخصوص شدید بنبوت از میان تریدون میخواهید ان تصدونا انکه باز دارید ما را بدعوت پیغمبری عما کان

یعبد آباؤنا از انچه بودند که میپرستیدند پدران ما از اصنام فاتونا بسلطان پس بیارید بما حجتی مبین روشن
بر صحت دعوی خود یا برا استحقاق و تفضیل بنبوت و مزیت رسالت کویا ایشان معجزه که دیدند تداعیا دعی
نمودند و از روی عناد و لجاج اقتراح معجزات دیکر میکردند چنانچه معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم قالت لهم رسلهم کفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مکر بشری
مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم ولکن الله و لیکن خدای یمن منت می نهد و بخشد نبوت و کرامت
رسالت علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندکان خود وما کان لنا و نیست ما را و نمی توانیم ان ناتیکم
بسلطان انکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید الا باذن الله مکر بفرمان خدای و مشیت او
یعنی ما از پیش خود بیخواست خدای کاری نمی توانیم کرد و مهمی نمی توانیم ساخت **نظم**
ناتوانی عجز لازم ماست * قدرت و اختیار از آن خداست کارها بحکم راست کند * او تواناست هرچه خواست کند
وعلی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند کرویدکان وما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم
الا نتوکل در انکه توکل نکنیم علی الله بر خدای وقد هدینا و حال انکه راه نمود ما را سبلنا براههای راست
یعنی راهی که بدان می شناسیم و را و میدانیم که زمام امور بدست قدرت او ست ولنصبرن و بخدای که
صبر خواهیم کرد علی ما اذیتمونا بر انچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وعلی الله بر خدای فلیتوکل
المتوکلون باید که ثابت باشد توکل متوکلان وقال الذین کفروا و کفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان
خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین دیار خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی
موافقت نمایید با ما فی ملتنا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند تا ان قوم فاوحی
الیهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم پروردکار ایشان و تسکین داد بدین وعده که لنهلکن الظالمین هر آینه
هلاک کردانیم ستمکاران را یعنی کافران را ولنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان من
بعدهم پس از هلاک ایشان ذلک این امر مقدر و این وعده راست لمن خاف برای کسی که بترسد
مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از انکه روز قیامت او را در موقفی که من حکم میکنم بر بندکان
باز دارند وخاف وعید و برای کسی که ترسان کردد از وعید من بعذاب واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران
یعنی نصرت خواستند از خدای بهلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی ایشان یا امم
طلب حکم کردند یعنی کفتند هر که از ما باطل است عذاب بدو فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مؤمنان بنجات
یافتند وخاب و نومید ماند و بی بهره کشت از خلاصی کل جبار هر کردن کشی عنید ستیزنده با حق
یا معرض از طاعت او من ورائه جهنم از پیش او دوزخ است یعنی در دوزخش بجمع او بدان خواهد بود بمان وجه
کما و را دران افکنند ویسقی و بیاشامانند من ماء صدید از ابی مختلط با ریم که از تن دوزخیان چکد
یکویند ابی مثل صدید یتجرعه بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد ان را ولا یکاد یسیغه و نمی
تواند که بکلو فرو برد از تلخی و کندکی ویاتیه الموت و می آید بوی آلام و شداید مرک من کل مکان از هر جانبی یا از
هر جای از اعضا او و تا انکه از بیخ موی و میان انکشتها وما هو بمیت و نیست او مرده یعنی مرد نی تا او
بیاساید و در عین المعانی فرموده که روح در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز کردد
تا زنده باشد بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مرده و زنده کی می کذرانند ومن ورائه و در پیش او ست

با وجود چنین محنتی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلود ست در دوزخ مثل الذین کفروا
انا نعه برق خدا که میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بربهم با فریدگار خود صفت او اینست
اعمالهم کردارها ایشان کرماد اشتدت همچون خاکستریست که سخت بگذرد به الریح بدو باد فی یوم
عاصف در روزی که باشد باد عصوف اشتداد باد است و بدین بادرا وصف کردن غایت مبالغه است ملخص
معنی آنست که عملها که کافران کرده صورت خیر مینمایند چون صلهٔ رحم و آزاد کردن بندگان و اکرام مهمان
و امثال آن مانند تودهٔ خاکسترست که باد سخت بران وزد و به هوا برده باطراف پراکنده سازد و هیچ
کس بر جمع آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران
مما کسبوا از آنچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز چه همه حبطه شده باشد هباء منثورا
گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ذلک آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هو الضلال البعید
او گمراهی دور ست یعنی بعید است از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله آنکه خدای خلق
السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق بر وجهی که حق است در آفرینش ان یشأ اگر خواهد
یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و یأت بخلق جدید و بیارد آفریدهٔ نو بجای شما که در کفر
و تکذیب مثل شما نباشد وما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه او قادرست
بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست
نظم کار اگر دشوار اگر آسان بود * پیش قدرت جملگی یکسان بود وبرزوا و ظاهر شدند و آمدند بصیغه
ماضی جهت تحقق وقوع است و مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها لله برای خدای و
محاسبهٔ او جمیعا همه مردگان آنگاه بدو منتان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی
اتباع و سفله للذین استکبروا مر آنانرا که تکبر کرده اند رؤسا و اشراف قوم یعنی آنان که بی روی کفر کرده اند
ایشانرا گویند انا کنا بدرستی که بودیم ما لکم تبعا مر شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از قران
ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی
یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بردارید از ما قالوا گویند
آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لو هدانا الله اگر خدای ما را بنمودی طریق نجات از عذاب لهدیناکم
هر آینه ما نیز شما را راه مینمودیم بدان اما طریق خلاص مسدود ست و شفاعت ما برین درگاه مردود
ایشان نا امید شده گویند بیایید تا باتفاق بخروشیم و جزع کنیم شاید که دری بر ما بگشایند و از عذاب
بمانند پس پانصد سال خروش کنند سودی ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب
فرج مفتوح گردد پانصد سال شکیبائی ورزند مژدهٔ نجات نرسد گویند سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا
بخروشیم و جزع نمائیم ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فایده نمیرسد ما لنا نیست مارا من
محیص هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال الشیطان و گوید بر سر کشی یعنی ابلیس لما قضی
الامر آن هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد یا که اهل
بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت
بما ابلیس در آن کشند ابلیس بر منبری از آتش بر آید و گوید با شقیاء انس که ای ملامت کنندگان ان الله

وعدکم بدرستی که خدای وعده داد شما را وعد الحق وعدهٔ درست و راست که حشر و جزا خواهد بود
ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعدهٔ دروغ که نه قیامتست و نه حساب و اگر فرضا باشد شما را
شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعدهٔ بخ دادم شما را تبیین تخلف وعده را خلف میگوید یعنی
امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وما کان لی و نبود مرا علیکم بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را
اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بر خود را بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم
بوسوسه بی حجتی و برهانی فاستجبتم لی پس شما مرا اجابت کردید بی تأمل و تدبر در عواقب امور خود فلا
تلوموني پس مرا ملامت مکنید بجهت وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین معنا که من کردم مستحق
ملامت نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند ولوموا انفسکم و ملامت کنید نفسهای
خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان نشنودید ما انا بمصرخکم من نیستم رهاننده
و فریادرس شما از عذاب وما انتم بمصرخی و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من انی کفرت بدرستی که
امروز کافر شدم بما اشرکتمون با آنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری من قبل پیش ازین
در دنیا یعنی بیزاری میجویم از شرک شما ان الظالمین بدرستی ظالمان یعنی مشرکان لهم عذاب الیم مر ایشانراست
عذابی دردناک موصوف بدوام و خلود وادخل الذین آمنوا و در آورده شوند آنانکه گرویدند بما جاء من عند
الله وعملوا الصالحات و کردند کردارهای شایسته و پذیرفته جنات تجری در بهشتها که میرود من
تحتها الانهار از زیر درختهای آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن بودن ایشان در
بهشت فرشتگان باشند که ایشانرا باکرام و تعظیم تمام بر ریاض دار السلام در آرند باذن ربهم بدستوری
و فرمان پروردگار ایشان تحیتهم تحیت ملائکه بر ایشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام
سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطابست یا سید عالم که دیدی
و ندانستی که این سخن چنانست و از تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی و گردانید
کلمة طیبة کلمه پاکیزه را که کلمه توحیدست یا دعوت باسلام کشجرة طیبة مانند درختی که آن
نخلست یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت بیخ او در زمین استوار و محکم وفرعها و شاخ آن فی السماء در
بلندی تؤتی اکلها میدهد میوهٔ خود را کل حین در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و بیان
تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند که حین شش ماهست از وقت شکوفه او تا پخته شدن میوه یعنی در
مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد باذن ربها بارادت و تکوین آفرینندهٔ خود ویضرب الله الامثال و میزند
خدای مثلها یعنی بیان میکند للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان دریابند زیرا که
مثل تصویر معانی است در آینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول با محسوس ومثل کلمة خبیثة و مثل
سخن که کلمه ناپاک کفرست یا دعوت و عبادت اصنام کشجرة خبیثة مانند درخت ناپاکست چون حنظل
که تلخست و ناخوش بوی و مکروه طباع سلیمه و با وجود خباثت و کراهت اجتثت جنبان شده و بریده
و برکنده گشته من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد
در زمین و نه شاخ در هوا **نظم** نه بیخی کزان باشد او را مدار * نه شاخی که گردد بدان سایه دار
گیاهیست افتاده بر روی خاک * پریشان و بی حاصل و خارناک * حق سبحانه تشبیه کرد درخت ایمان را که

اصل آن در دل مومن ثابتست و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت
خرما که جای او مستقرست در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده تخلق و تمثیل
نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر متعلق بجهت عدم حجت و برهان بران ثباتی ندارد و عمل نیک بمرتبهٔ
قبول رسد از وی صادر نمیشود بشجرهٔ حنظل که نه اصل ورا قراریست و نه فرع اورا اعتباری نظم
نهال سایه و رشح میوه دارد * چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست * درخت زندقه ساعیست خشک
که بیش هیچ کس هیچ اعتباری نیست * يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت می کرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند
و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ یعنی براست و محکم که بحجة قائم نزد ایشان ثابت شده و در دلهاء ایشان
تمکن کشته و کفته اند قول ثابت کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله که خدای بران ثابت می سازد مومنانرا
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیی تا در زمان ابتلا و امتحان صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ توحید
نلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمسون و امثال ایشان از انبیا علیهم السلم و ثبات دهد مومنانرا در
دنیی یعنی نزدیک مرک تا آخر حیات ایشان بر کلمه باشند وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشانرا در آن سرای
یعنی در قبر که منزل اولست از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بروجه صواب باز دهند و کویند در دنیی مراد
قبرست و در آخرت موقف سوال وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و فرو کذارد خدای ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید راه نیابند نه در
دنیی و نه در وقت سوال قبر وَيَفْعَلُ اللَّهُ و میکند خدای مَا يَشَاءُ آنچه خواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نکاه نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا شکر نعمت خدایرا بکفران
یعنی بموضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت
از ایشان مسلوب شد و بجز کفر چیزی با ایشان نماند داخل بکوا اندکه حق سبحانه ایشانرا مسکن حرم خود
ساخته و ابواب رزق برایشان کشاده بنعمة وجود باوجود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشرف
ساخته و ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بقحط درماندند و خوار و بیمقدار کشتند و بعضی
از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و ابن عباس و مرتضی علی رضی الله عنهما منقولست که مراد این
قوم دو قبیله بودند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند
وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود یعنی اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف
بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارکاهیست جهنم
وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا و فرا کرفتند برای خدا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که نام الهه نهادند
لِيُضِلُّوا تا کمراه کردانند مردمانرا عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدا که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بکو برخوردار شوید و بهره
خود باکیرید بشهوات یا بعبادت بتان امر تهدیدست یعنی دو سه روزی بدین نوع بکذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ
پس بدرستی که بازکشت شما إِلَى النَّارِ باتش دوزخ است قُلْ بکوای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ مر بندکان
مرا آمَنُوا ایمان آورده اند بدین وجه که نماز کذارید و نفقه کنید يُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا ایشان بامر تو نماز کذارند
وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا داده ام بایشان سِرًّا نفقه کرده پنهان مراد تطوع است
وَعَلَانِيَةً و نفقهٔ آشکارا مراد زکوة است چه در نفل خفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه
بندکان مرا بکو نماز کذارند و زکوة دهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزی که در و خرید

و فروخت نباشد تا مقصر بجرم چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ و در آن روز دوستی نیز
نبود که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن کردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو
اللَّهُ خدای الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنست که بیافرید آسمانها و زمین را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از ابر
مَاءً آبی مراد باران است فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما که بدان
روزکار کذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا میرود در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان
او هر جا که میخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر کرد برای شما جویهاء آب یعنی ماده ساخت براه انتفاع و تصرف شما
وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کردانید براه انتفاع و استضاء شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتی که مستمرند
در سیر خود با جهد و تعب در سیران و عادت خود می کشند و فتور و قصوری بدان ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید براه شما شب و روز تا متعاقب یکدیکر میرسند یکی براه نوم و راحت دیکری
براه کسب معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ از هرچه خواستید و از هرچه نخواستید
یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته بشما ارزانی داشت وَإِنْ تَعُدُّوا و اکر خواهید که شماره کنید
نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدایرا که بفضل و کرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شماره نتوانید کرد از انکه طاقت احصاء آن ندارید بکلی
قدس سره فرموده که مراد از نعمت حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم که سفیر بزرکتر و واسطه
نزدیکترست میان حق و خلق اوست و شمس نفس لا محصی صفات کمال او شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حیز
تصور و تخیل بیرون و اندازهٔ تفکر و تأمل افزونست نظم بذروهٔ معارج قدر رفیع تو
نه عقل ره یابد و نه فهم پی برد إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ ستمکارست كَفَّارٌ ناسپاس ظلم میکند بر
نعمت که از شکر آن غافلست و کفران میورزد که بحقیقت منعم جاهلست یا ظلومست که در محنت جزع می کند
و شکایت مینماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و دری خیر نکشاید وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون کفت ابرهیم
در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ ای پروردکار من کردان هَذَا الْبَلَدَ شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخاوف و مکاره
وَاجْنُبْنِي و دور کردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه پرستیم بتانرا ابن عیینه رحمه الله فرموده
که فرزندان اسمعیل علیه السلم بجهت دعاء خلیل صلوات الرحمن علیه بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنکی
بود از او دوار نام نهاده کرد آن کردیدندی که کفتندی خانهٔ کعبه از حجرست این هم از جنس حجر نصب کنیم عبادة نما
باشد و این قول غریبست و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل علیه السلم بود و بت پرستی
ایشان مشهورست رَبِّ إِنَّهُنَّ ای پروردکار من بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا کمراه کردند بسیاری یعنی بسبب
کمراهی بسیار کمراه شدند مِنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس او
از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در دعوی شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که
تو آمرزنده رَحِيمٌ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه رَبَّنَا
ای پروردکار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن کرده ام مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل
علیه السلم که بعد از قتال و انهاجره در زمین شام ساره خواتون را که زن خلیل الرحمن بود رشک آمد و ابرهیم
را علیه السلم فرمود که من چنان میخواهم که هاجر و پسر او را به موضعی بری که در آب و آبادانی نباشد خلیل
متأمل شد جبرئیل وحی آورد که هرچه ساره می کوید چنان کن پس ابرهیم علیه السلم بر براق نشسته و هاجر

واسمعیل را سوال کرده با نك زنانی از شام بر بین حرم آمده و درعا دیدکه ایشانرا بانیس و دفیق بگذاشت و دعا
فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بوادی خانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که دروی
کشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیك خانه تو که حرام کرده شده است در وصید و قتال با حرامت تهاون
او تعرض به مراد موضع خانه است که در زمان آدم علی نبینا و علیه السلم بوده و اگرچه بوقت دعای ابراهیم
صلوات الرحمن علیه خانه نبوده بس بکرار تا فرمود رَبَّنَا ای پروردگار ما ایشانرا درین مسکن ساکن کردانیدم
لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را نزد خانه تو بجای آرند فَاجْعَلْ پس کردان أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ دلهای بعضی مردمان
را که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعاء آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از
دفتن خلیل با نك زنان چشمه زمزم بر کشیده جبرئیل با ثر قدم اسمعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه
اقامت فرمودند و روز بروز شوق مردم بدان جانب در تزاید است محققان برآنند که اگر من تبعیض در من الناس
نبودی فارس و روم و هند و ترك و یهود و نصاری در حرم انده حام کرده ندی و بر وانه وار سوخته جمال آن
شمع شدندی **نظم** نرا که چنان جمال باشد * کر دل ببرد حلال باشد * وانکس که بماه چنان جمالی
عاشق نشود وبال باشد * و دیگر حضرت ابرهیم علیه السلم دعا فرمود که وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این بلد را مِنَ
الثَّمَرَاتِ از میوها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت
پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود در تفسیر انوار مذکورست که
فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یك روز بکه توان یافت و چون تکرار در دعا دلیل تضرع و
نیازست دیگر باره فرمود که رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم
وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا می سازیم یعنی نهان و آشکار ما میدانی وَمَا يَخْفَى و پوشیده نیست عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بر خدای
هیچ چیز فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان برای آنکه عالم بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات
یکسانست **نظم** آنچه پیدا و آنچه پنهانست * همه با دانش تو یکسانست الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ثنا و سپاس آن خدائی
را که بمحض فضل خود وَهَبَ لِي بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم
و نا امید بودم بخشید و بس إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ اسمعیل را نشست و چهار ساله یا بود و نود و نه ساله که اسحاق را
در نود ساله یا صد و دوازده ساله إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ شنونده و اجابت
کننده دعاست درین کلمات اشعارست بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته رَبِّ اجْعَلْنِي ای کارفرماینده من
مرا کردان مُقِيمَ الصَّلَاةِ بپای دارنده نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و از فرزندان من آنکه مواظب نماز باشد ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که همیشه از اولاد ابرهیم علیه السلم جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار
ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و قبول کن یعنی اجابت کن دعاء مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و پدر
و مادر مرا چون ایمان آورند بتو دعاء غفران مر ایشان را قبل از نهی بوده و هنوز یاس از ایمان نداشته و بعضی
گفته اند مراد از والدین آدم است و حوا علیهما السلم وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز مؤمنان را یعنی هر که بتو ایمان
مؤمن يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ روزی که قایم شود حساب خلایق و از ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد بمؤمنان
امت محمد صلی الله علیه وسلم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ و مپندار ای محمد خدای را غَافِلًا بیخبر عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ از آنچه
میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش برآنچه دانسته از عقاب که متوجه ایشانست چه آن بی شبهه

بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی مراد آنست که صورت خطاب متوجه آنحضرتست و مراد
غیر او إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکند عذاب ایشان را لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِيهِ
الْأَبْصَارُ در آن روز دیدها از مشاهده احوال مُهْطِعِينَ در حالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان
باشند بسوی اسرافیل علیه السلم که ایشانرا بعرصه محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان سرها خود
را بالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ باز نمیگردد بدیشان طَرْفُهُمْ چشمهای ایشان یعنی خیره بوده باز مانده بروجهی که نتوانند
در خود نگریستن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت
وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب
و آن روز مرگست یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرك و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار
ما أَخِّرْنَا از پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدت
نزدیك نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکه ما را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم
فرستادگان را أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که آن روزی با لغه أَقْسَمْتُمْ
مِنْ قَبْلُ سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ نباشد شما را هیچ
زوالی مراد آنست که می گفتید ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید
شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنان که ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد و ثمود
وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را که كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان یعنی شما مشاهده کردید در منازل
ایشان آثار نزول عذاب وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا
مَكْرَهُمْ و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه در نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللَّهِ نزدیك خدایست
مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته
لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ از آن مکر کوهها یعنی مثل احکام شریعت حضرت پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست
زایل کردانند و این محالست **نظم** هست باد مکر ایشان گر بپا * کی تواند کوه را بردن ز جا * در معالم از
مرتضی علی رضی الله عنه نقل فرموده که این آیه در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابرهیم علی نبینا و علیه
السلم از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدائی دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید می خواهم که بآسمان
روم و او را به بینم اشراف مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و بروز زمین با آسانی میسر نشود نمرود
نشنید و فرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون بر بالا رفت آسمان را همچنان دید
که از زمین میدید بعضی گویند آن بنا یعقتا دو ساختن و افتادن او در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت
القصه چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود در خشم شد و گفت با آسمان روم
و با خدای ابراهیم که منارهٔ مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را بعد بپرورد تا قوی تمام گرفتند و
صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی تحتانی و یکی فوقانی در وی تعبیه کرد و بر چهار طرف و چهار تیر
که نیز ها بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان از چهار روز گرسنه گذاشتند و چهار مردار بر سر نیزه کرده
اطراف صندوق را برین کرکسان بستند و ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند

وصندوق را که نمرود با ایشان در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی را کشاده نگاه
کرد آسمان را بهمان حال دید که از زمین دیده بود رفیق خود را گفت تا در تحتانی بکشاد و گفت بنگر تا چه بینی
انگه نگاه کرد و گفت غیر آب چیزی نمی‌بینم بعد از یک شبانروز دیگر که باب فوقانی بکشاد حال همان بود که روز
سابق مشاهده نموده بود و رفیق وی که باب تحتانی بکشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود
بترسید و نیزه‌ها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب
از اجنحه کرکسان ظاهر شد که کوهها از توهم آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردد فلا تحسبن الله پس مپندار
خدا را مخلف وعده خلاف کننده وعده خود را رسله مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت که رسل
را فرموده که انا لننصر رسلنا و لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد و بدشمنان ظفر خواهد
داد ان الله عزیز بدرستی که خدای غالب است ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا
یوم تبدل الارض غیر الارض در روزی که بدل کرده شود زمین بزمینی دیگر و السموات و آسمانها بدل کرده شود
باسمان دیگر در تیسیر گوید که تبدیل زمین تسویه جبالست و انهار و اشجار و تبدیل سماء تکویر شمس
و انتثار ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ و امام ثعلبی رحمه
الله چنین نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمان را باسمانی از زر و قول ابن مسعود رضی الله
عنه که روز قیامت زمین را بدل کنند بزمینی از نقره پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن است وبرزوا
و ظاهر شوند مردمان از گورها خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده وتری المجرمین و به
بینی گناهکاران یعنی مشرکان را یومئذ در آن روز مقرنین بر هم بسته جمع کرده بسبب مشارکت و عقاید
اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فی الاصفاد در بندها یا غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان
من قطران از قطران باشد و آن چیزیست سیاه و گویند صمغ ابهلست که می‌پزند و بر پشت گرگین طلا می‌کنند
یا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بجلود دوزخیان اندایند تا به حدت و شدت آن و وحشت لون و نتن
رایحه و سرعت اشتعال آتش در آن معذب کردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا
مانند تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر ایشان اندایند وتغشی وجوههم النار
و فرا گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی دود را بجهت لیجزی الله متعلق ببرزوست یعنی بیرون آیند تا
تا جزا دهد خدای کل نفس هر تنی را ما کسبت جزا آنچه کرده است ان الله بدرستی که خدای سریع
الحساب زود حسابست مر بندگان را زیرا که حساب یکی وی را از حساب دیگری باز ندارد هذا این
قرآن یا آنچه در این سوره است از موعظه بلاغ للناس کفایتست مردمان را ولینذروا به و تا بیم کرده شوند بدان
ولیعلموا و تا بدانند تامل در دلایل قدرت که دریابند که نیست انما هو اله واحد خدای یگانه ولیذکر
و تا پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خرد یا ایستادن بمناهی و قیام کننده باوامر الهی

سورة الحجر مکیة تسع و تسعون

بسم الله الرحمن الرحيم الر علما در حروف مقطعه اقاویل بسیار است بعضی را انند

که مطلقا در این باب سخن گفتن سلوک سبیل رجاء نیست در ینابیع آورده که فاروق را رضی الله عنه
از معنی حروف پرسیدند گفت اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله
علیه و سلم فرموده که بگو و ما انا من المتکلفین بعضی گویند که هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه
در الر الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه
جبرئیل برسول رسیده تلک این آیتها که می‌آید آیات الکتاب آیتهاء سوره است وقرآن مبین و آیتها
قرآنی روشن یا پیدا کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن یکیست اما بدو نام مذکور شده تا بر
دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم است ربما ای بسا وقت که در آن یود الذین کفروا
دوست دارند آنانکه کافر شده اند و ایمان نیاورده اند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو
در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول موت بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقتی
که عصاة مؤمنان را از دوزخ بیرون آرند و درهاء جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج
از آن محبس نیست تمنا کنند که کاشکی ما از اهل اسلام می‌بودیم ذرهم بگذار ایشان را امر تهدید و تحقیر
یعنی کافران در درجه حیوانند دست از ایشان بدار تا در دنیا یأکلوا بخورند ویتمتعوا و برخوردار
شوند بلذات و منافع آن ویلههم الامل و مشغول کرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول امل و استقامت
حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند خاتمت کردار
و گفتار خود را وما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة هیچ اهل دهی را الا ولها مگر آنکه مر هلاک ایشان را
کتاب معلوم زمانی مقدر بوده نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک کی بود ما تسبق
پیشی نگرفتند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را وما یستأخرون و باز پس نمانند از آن یعنی
هلاک نشدند پیش از وقت معدود و نه بعد از اجل مقدر وقالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی ای کسی
که فرو آمده است نزل علیه الذکر بر وی قرآن انک لمجنون بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد بنسیه میخوانی
این سخن بر سبیل تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد بنزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید لوما
تأتینا و دیگر گفتند چرا نمی‌آری بما بالملائکة فرشتگان را بگواهی برسالت خود ان کنت اگر هستی من
الصادقین از راستگویان در این دعوی یعنی اگر راست میگویی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا گواهی
دهند برسالت تو حق سبحانه جواب ایشان میگوید که ما ننزل الملائکة فرود آمدن نشود ملائکه و حفص
بصیغه متکلم و نصب ملائکه خواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی
ملک را بصورت اصلی نمی‌توان دید که بجهت عذاب نازل شود چنانچه قوم ثمود جبرئیل را علیه السلام
در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه کس بینند وما کانوا اذا و نباشند آن هنگام که ملائکه را
بدین صورت فرستیم منظرین از مهلت داد گان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که ما
نزلنا الذکر فرو فرستیم قرآن را که یادکرد مؤمنانست و ذکر بمعنی شرف نیز می‌آید یعنی این کتاب موجب
شرف خوانندگانست وانا له و ما مر او را لحافظون نگه دارانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در چیزی
باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند یا نگهبان اوییم از تطرق خلل بدو یا نگهدارنده ایم او را در دل هر که
خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم یعنی نگهبان اوییم از مضرت اعادی

نظم اگر جمله جهان خصم گردد * نترسم چون نگهدارم تو باشی * زشادی در همه عالم نگنجم * اگر یکلحظه غمخوارم تو باشی

ولقد ارسلنا وهر آینه ما فرستادیم پیغمبران من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههای پیشینیان وما یأتیهم ونیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا به مگر بودند که از روی عناد با آن پیغمبر یستهزءون استهزا میکردند چنانچه این معاندان با تو میکنند ودرین تسلیه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم یعنی از میان انبیا علیهم السلام تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بودند کذلک همچنانچه در آوردیم استهزا انبیا را در دل مکذبان پیشین نسلکه درمی آریم آنرا فی قلوب المجرمین در دلها کافران زمانه تو لا یؤمنون به ایمان نمی آرند بقرآن وقد خلت وبدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که ازیشان هلاک شد بترک قبول حق وتکذیب رسل بوده واین وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند ودر نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرموده که ولو فتحنا علیهم واگر بگشائیم برین سخن‌جان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا پس باشند این گستاخان که همه روز در نظر ایشان فیه یعرجون دران در بالا میروند واز آنجا در زمین می آیند لقالوا هر آینه از غایت عناد وتشکیک در حق گویند انما سکرت جز این نیست که بربسته اند ابصارنا چشمهای ما را وخیره ساخته‌اند اگر در آسمان را بگشایند وگفتار را عجایب آن مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده‌اند واین صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده‌ایم یعنی محمد ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات میگفتند ویقولوا سحر مستمر ولقد جعلنا وبدرستی که ما پیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجها دوازده گونه را که بهیات وصفات وخواص مختلف یکدیگرند وزیناها وبیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمان را به ثوابت وسایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند وبر قدرت مبدع استدلال کنند وحفظناها ونگاه داشتیم آنرا من کل شیطان از هر دیوی رجیم رانده تا نتوانند که بران صعود کنند وبر احوال واخبار مطلع شود الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود وبدزدد سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فاتبعه پس از پی درآید او را وبدو رسد وبسوزد شهاب مبین ستاره روشن درخشان از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن مریم علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند وخبرهای ملائکه از اخبار لوح محفوظ در آن میشنیدند سخنان می بودند ودر زمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند چون ولادت باسعادت حضرت خاتم النبیین علیه وعلی آله افضل الصلوات المصلین دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند وبجهت رجم ایشان شهب ثاقب مقرر شد وابواب کهانت بکلی مسدود گشت

نظم مهی برآمد وبازار تیرگی بشکست * گلی شکفت وبهار هوی خار خس شد *

والارض مددناها وزمین را باز کشیدیم یعنی از زیر خانه کعبه والقینا وبیفکندیم فیها رواسی در زمین کوههای سرافراخته بر جای وانبتنا فیها ورویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت حکمت است یا آنچه وزن کنند وبه پیمایند یا موزون یعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار ومزروعات وجعلنا لکم وبیافریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام معیشت بدو است از طعام وملابس ومن لستم وهم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما له برازقین مر او را روزی دهندگان یعنی حشم وممالیک وگفته‌اند انعام ومراکب وان من شیء ونیست هیچ چیز که آدمی محتاج باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت قدرت ما خزائنه خزانه او یعنی ما قادریم بر ایجاد وتکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار وقدرت چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت وزحمت نیست وما ننزله وفرو نمی‌فرستیم آنرا الا بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده که نه بیش ازان باید ونه کم ازان شاید وارسلنا الریاح وفرستادیم بادها را لواقح آبستنان یا بر یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوها فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبی که باران است فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شما را آن آب ومتصرف دادیم در آن وما انتم ونیستید شما له مر آن آب را فرستاده بخازنین نگاهدارندگان در چاه وچشمه وغدیر بلکه ما حافظانیم امام ماتریدی رحمه الله علیه چنانچه دلالت فرموده که نیستید شما مر خدا را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست وهر جا شما در خزینه [illegible] هم ازان اوست وانا لنحن وبدرستی که ما نحیی زنده میکنیم اجسام را بدادن حیات در آن ونمیت ومی میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات ازان در لطایف امام قشیری قدس سره مذکور که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده ومی میرانیم نفوس را در دنیا بمجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات ومرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله تعالی روحه فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال واماتت نفوس ایشان میکنیم بسطوات نظرات جلال یا موت وحیات میدهیم بعلم وجهل ونحن الوارثون وما وارثانیم بعد از فنای خلق یعنی میراث جمیع را گویند که بعد از فنا یعنی مردن دیگری بدیگری میرسد پس همه بر معرض فنا اند وحق سبحانه موصوفست بصفت بقا ولقد علمنا المستقدمین وهر آینه میدانیم پیش روندگان را منکم از شما در اسلام ولقد علمنا المستأخرین وبدرستی که میدانیم واپس افتادگان را ازان یا میدانیم پیشینیان وپسینیان را از شما که آدمیانید یعنی از زمان آدم علیه السلام تا این وقت وهر که خواهد بود تا قیامت یا هر که متولد شده از گذشتگان وهر که بخواهد زاد آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته ومیدانیم امت محمد را صلی الله علیه وسلم یا آنکه مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت وآنکه مؤخرست از بهر آن اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد در صف نساء بعضی از جماعتان در صفها پیش میرفتند تا او را نه بینند وجمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشا او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم ومؤخر را از اهل صفوف میدانیم وبرو پوشیده نیست وان ربک وبدرستی که پروردگار تو هو یحشرهم او جمع کند متقدمین ومتأخرین را وجزای هر یک بدو رساند انه حکیم بدرستی که اوست کار راست علیم دانای نهان واشکار ولقد خلقنا الانسان وبدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی آدم را من صلصال از گل خشک که چون دست برو زنند آواز کند من حمإ واز گل کاین بوده از گل سیاه مسنون بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض وجوی باشد صاحب تبیان فرموده که حق سبحانه آدم را علیه السلام از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک پاشید تا گل شد ومدتی بگذاشت تا سیاه گشت پس از آن تصویر کرد ومسنون یعنی مصورست آنگه بگذاشت تا خشک شد بمرتبه صلصال رسید والجان

خلقناه و جان که پدر پریانست بیافریدیم او را من قبل پیش از آفریدن انسان من نار السموم از آتش بی
دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق از آن آتش متکون می گردد از ابن مسعود رضی الله عنه مرویست که سموم دیگر
جزئیست از هفتاد جزء از سموم که جان از آن آفریده شده و اذ قال ربک للملائکة و یاد کن آنکه گفت پروردگار
تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین انی خالق من آفریننده ام بشرا آدمی را من صلصال از گل خشک
که آواز دهد من حمإ مسنون از لای متغیر گشته فاذا سویته پس چون راست کنم صورت و هیات او را و نفخت فیه
و بدمم در وی من روحی از روحی که آفریده منست و او را بدان زنده گردانم فقعوا له پس بیفتید مر او را
ساجدین سجده کنندگان فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان
بتمام الا ابلیس مگر ابلیس که از روی استکبار ابی سر باز زد و سرکشی کرد از ان یکون که باشد مع الساجدین
با سجده کنندگان قال یا ابلیس گفت خدای یا ابلیس ما لک چیست مر ترا و چه موجب ان لا تکون که نباشی مع
الساجدین سجده کنندگان قال گفت ابلیس لم اکن لاسجد نیستم من که سجده کنم لبشر خلقته مر آدمی که
آفریدی من صلصال از گل خشک من حمإ مسنون از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی
که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ابلیس نظر
بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورت او را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار در این خرابه نهفته
تجلیست دین خانه که در کون نگنجد • این گنج خرابه نیست آن گنج بهانه است • فی الجمله هر آنکه گنج در بن خانه نهی
سلطان زمین است و سلیمان زمانه است قال گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم که
فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی
فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شدی از خیر و کرامت و ان علیک اللعنة و بدرستی که بر تست
دوری و رانندگی الی یوم الدین تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن
عذاب بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قال رب گفت ابلیس که ای پروردگار من فانظرنی پس مهلت
ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه می دانست که بعد از
بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قال گفت خدای فانک پس بدرستی که هستی تو من المنظرین
از مهلت دادگان الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقت معلوم یعنی زمان فناء خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه
گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان این دو نفخه
بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود قال رب
گفت ابلیس ای پروردگار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغوای تو مرا لازینن لهم که هر آینه بیارایم برای آدمیان
گناه را فی الارض در زمین دنیی که دار غرورست در معالم آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرده برای
اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزتک لاغوینهم و یکی بصفت فعل که بما اغویتنی و فقها فرق کرده اند
میان این هر دو اهل عراق برآنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین
است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر
عرف باشد هر چه بعرف مردمان از آن سوگند توان گفت یمین است و الا لا و بعضی برآنند که با در فبما اغویتنی
باء سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان ولاغوینهم

اجمعین و همه ایشان را بگمراهی دارم الا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین خالص شدگان
از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قال گفت خدای هذا این اخلاص در بندگان
صراط راهیست که حق است علی بر من رعایت آن مستقیم راستست یعنی کجی ندارد و نزد بعضی
علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من ان عبادی بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان
لیس لک نیست ترا علیهم سلطان بر ایشان قوت و تسلطی در اغوا و اضلال الا من اتبعک مگر آنکس که متابعت
تو کند من الغاوین از گمراهان تو بر وی مسلط توانی شد و ان جهنم و بدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشانست
یعنی متابعان تو اجمعین همه ایشان لها مر دوزخ را سبعة ابواب هفت در است لکل باب مر هر دری را
منهم از گمراهان جزء مقسوم بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی
مقرر و معین شده جهنم جای گنهکارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه مأوای
جهودانست سعیر از ان صابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک اسفل
گویند مر منافقانست امام ابو منصور رحمه الله تعالی در تاویلات فرموده از ابواب طبقاتست و چون
مؤمنان جاوید در دوزخ نیستند ایشان را طبقه نباشد پس طبقه اول از ان دهریه است و دوم
از ان ثنویه است و مشرکان عرب سیم از ان براهمه که مطلقا منکر رسالتند چهارم از ان یهود پنجم از ان
نصاری ششم از ان مجوس هفتم از ان منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد و حرمان را هفت در است
حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه رشف مذکور شده که دوزخ را هفت در
از ان است که اعضاء هفت گانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پایست هفت در دوزخ
گشوده اند و هر عضوی را از آن طریقی کرده اند نظم هفت در دوزخ در تن تو ساخته نقش آن در دو
هین که در دست تست قفل مرو • در هفت محکم اندر بند ان المتقین بدرستی که پرهیزکنندگان از پی
روی ابلیس فی جنات و عیون در بوستانها اند و چشمها یعنی در باغها که در آن چشمها روان بود از شیر
و خمر و جز آن ادخلوها گویند فرشتگان متقیان را که در آیید بدین بوستانها بسلام مقرون بسلامت از
همه آفات یا بسلام خدا آمنین در حالتی که ایمن باشید از زوال و نزعنا و بیرون کشیم ما فی
صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان باشد من غل از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از مرتضی
علی کرم الله وجهه منقولست که امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گفته اند صفت حسد
را از ایشان نزع کنند تا بر درجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند اخوانا در آیند در بهشت در حالتی که برادران
باشند مر یکدیگر را یعنی بمهربانی و دوستداری علی سرر نشسته بر تختها اند مکلل بجواهر متقابلین
روبها بیکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر نه بینند چه هر جا سیر کنند معنی با ایشان می گردند تختهای
ایشان نیز می روند و میگردد بر جمیع احوال روی بیکدیگر می بینند لا یمسهم نرسد ایشان را فیها در
بهشت نصب رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحتست و ما هم منها و نیستند ایشان از بهشت
مخرجین بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید که می خندیدند روی بدیشان کرد که مالی اراکم تضحکون چیست
شما را که خندان می بینم را چه عتاب این سخن استشمام نمودند و آنحضرت در گذشت هنوز بحجر نارسیده

بازگشت و گفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي
خبر ده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بآنکه من آمرزنده‌ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده‌ام بر کسی که
توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و بآنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار بمخرفت هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابیست
دردناک محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعد
لطف است و تاکید صفت عفو نظم گرچه جرم ز اندازه بیش است سبقت رحمتش از آن بیش است
چه عجب که عذاب نماید بر گنه بشکار ببخشاید وَنَبِّئْهُمْ و خبر ده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان
ابرهیم علیه السلام و آن سه فرشته است یا هشت یا ده که ببشارت ابرهیم و هلاک قوم لوط علیهما
السلام بوی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر وی فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام
کردنی قَالَ گفت ابرهیم إِنَّا مِنْكُمْ بدرستی که ما از شما وَجِلُونَ ترسیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بی
وقت آمده بودند یا آنکه ما حضری وی نخوردند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس
إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما مژده میدهیم ترا بِغُلَامٍ به پسری اسحاق نام عَلِيمٍ دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم
نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ بعد از آنکه رسیده است
مرا الْكِبَرُ بزرگ سالی متعجب شد از آنکه پیر بزرگ سال را پسر بچه پدید آید یعنی باز جوان کرده یا
بحال پیری که باشد این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا
قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی بی شک و شبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ
از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی پدر و مادر هم تواناست بر اخراج ولد از
پیر هم و عجوز عاقر قَالَ گفت ابرهیم علیه السلام که من نا امید نیستم از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نا
امید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت نشناخته اند
وسعت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و چون ابرهیم علیه السلام فرشتگان بسیار دید در دل افتاد
که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا
خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان و بکجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی
که ما فرستاده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ
لُوطٍ لیکن آل لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ
مگر زن او را قَدَّرْنَا إِنَّهَا قضا کردیم ایم ما او را که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندگان باشد در شهرستانها
برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن
هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانواده لوط الْمُرْسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام
إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی بیگانه اید یعنی نمی شناسیم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بیگانه
نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن
شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ
و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گویانیم در این خبر
فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر از این شهر اهل خود را بشب بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در پاره که از شب بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ

و تو در پی برو از پس ایشان تا شتاب ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ یکی از شما
یعنی یکی از شما باز پس ننگرد تا اهل عذاب را نه بیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ آنجا که فرموده شده اید
یعنی بشام یا بمصر یا صغر که شهرستان نجات است و اهل آن از هلاک نجات یافتند وَقَضَيْنَا و حکم کردیم یا با وحی
فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیر آن اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ
بریده و بر کنده است مُصْبِحِينَ در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان
باقی نماند و خبر رسید که زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی دید بخبر قوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند
اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع
فساد داشتند با ایشان قَالَ گفت لوط إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ
پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و
خوار و خجل مسازید مرا بمن مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عَنِ الْعَالَمِينَ از حمایت عالمیان
فاحشه ایشان مخصوص غربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه نبی مر امت
را بمنزله پدرست یا بنات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید فَاعِلِينَ کنندگان
آنچه که من میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در
گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان میشدند یا آن مستی غفلت که ایشان گمراه می گشتند در تاویلات ماتریدی آورده
که خدای بهیچ خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که جز بخدای سوگند خورد و در تبیان
از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای نیافرید هیچ کس را گرامی تر از حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
و بحیات هیچکس سوگند نخورده الا بحیات او و سلمی قدس سره آورده که سوگند یاد کرد بحیات محمد صلوات الله
علیه زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضه حق بود نظم چون بجهان هستی خود سر نیافت
فرق وی اش از لعمرک تاج یافت داشت از حق زندگی در بندگی شد لعمرک جلوه آن زندگی آورده اند که لوط
علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ
پس فرو گرفت ایشان را بانگ هایل مهلک مُشْرِقِينَ در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت شهرها
ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا پس ما گردانیدیم زبر آن شهرها را سَافِلَهَا زیر آن
یعنی زیر و زبر کردیم وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و باران باریدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن
بلاد حِجَارَةً سنگی مِنْ سِجِّيلٍ از گل محکم شده یا سنگی بران نوشته نام هر کس که [illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان فراست
را که بزیرکی در نگرند در حقیقت اشیا از سمات او بشناسند و این صفت مؤمنانست چنانچه در حدیث آمده
که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگوار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره
روزی در معرفت سخن میگفتند ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه
بنشست و بعد از زمانی برخواست گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن فانه
ینظر بنور الله سر این حدیث چیست حضرت خواجه فرمود که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آوری جوان
گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود تا خرقه از سر آن جوان بکشیدند زنار پدید آمد

جوان شد الحال زنار ببرید و ایمان آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا بر موافقت این نوعهد که
زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه
کردند **نظم** توبه چون باشد پشیمان آمدن * بعد ازین مسلمان آمدن * عام را توبه ز کار بد بود *
خاص را توبه ز دید خود بود ﴿وَإِنَّهَا﴾ و بدرستی که شهرستانهای مؤتفکه ﴿لَبِسَبِيلٍ﴾ براهی ﴿مُقِيمٍ﴾ دایم السلوک است
یعنی براهیست که قافلها سیر کنند و آثار آن می بینند ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ﴾ بدرستی که درین چه یاد کردیم ﴿لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ﴾
هر آینه نشانه ایست گرویدگان را بر قدرت ربانی ﴿وَإِنْ كَانَ﴾ و بدرستی که بودند ﴿أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ﴾ اصحاب ایکه
یعنی قوم شعیب علیه السلام ﴿لَظَالِمِينَ﴾ ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم رفته را گویند و بلده ایشان را
باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث
بود اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه
بی نافرمانی کردند ﴿فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سورهٔ شعرا مذکور
خواهد شد ﴿وَإِنَّهُمَا﴾ و بدرستی که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین ﴿لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ﴾ براه روشن و هویداست که مردم
میگذرند و می بینند ﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ﴾ و بدرستی که تکذیب نمود ﴿أَصْحَابُ الْحِجْرِ﴾ اهل وادی حجر یعنی ثمود ﴿الْمُرْسَلِينَ﴾
فرستادگان را یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است ﴿وَآتَيْنَاهُمْ﴾ و دادیم ما ثمود را
﴿آيَاتِنَا﴾ آیتهای کتاب ما که بر پیغمبر ایشان منزل بوده و چون منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران
آیات را بر معجزات حمل کرده‌اند و خروج ناقه از سنگ معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب چون بزرگی خلقت
که هرگز شتری بعظمت آن نبود و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر که همه ثمود را کافی بوده و بر سر چاه
اسلله در روز نوبت او آب را تمام خوردن بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها بثمود نمودیم
﴿فَكَانُوا﴾ پس بودند ﴿عَنْهَا﴾ از آن آیات ﴿مُعْرِضِينَ﴾ روی گردانندگان ﴿وَكَانُوا يَنْحِتُونَ﴾ و بودند که می بریدند
و می تراشیدند ﴿مِنَ الْجِبَالِ﴾ از کوهها ﴿بُيُوتًا﴾ خانها ﴿آمِنِينَ﴾ در حالتی که ایمن بودند از انهدام و نقب زدن
دزدان و ویران یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشان را از عذاب در آن ایمن خواهند
بود ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ﴾ پس فرو گرفت ایشان را صیحه عذاب ﴿مُصْبِحِينَ﴾ در حالتی که در آیندگان بودند در صباح
یعنی روز یکشنبه بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام
گذشت ﴿فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ﴾ پس دفع نکرد از ایشان ﴿مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ آنچه بودند که کسب میکردند از اموال
و امتعه یا آنچه میکردند از بنا و بیوت ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ و نیافریدیم آسمان و زمین را ﴿وَمَا
بَيْنَهُمَا﴾ و آنچه میان ایشانست ﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا براه بیان حق ﴿وَإِنَّ السَّاعَةَ﴾
و بدرستی که قیامت ﴿لَآتِيَةٌ﴾ هر آینه آینده است و خدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید ﴿فَاصْفَحِ
الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾ پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات مباش
بعضی گفته‌اند که این حکم بآیة السیف منسوخ است ﴿إِنَّ رَبَّكَ﴾ بدرستی که پروردگار تو ﴿هُوَ الْخَلَّاقُ﴾ اوست آفریننده
خلایق و خالق ﴿الْعَلِيمُ﴾ دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه
در اذرعات هفت کاروان دید از آن بنی نضیر و بنی قریظه که انواع طیب و جواهر و جامهای فاخر داشتند
و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه درآمدند با مطاعم بسیار و ملابس بی شمار و بر هر قبیله بعضی

از صحابه رضوان الله عنهم گفتند که اگر این مال در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه می کردیم و صاحب
تیسیر فرموده که در خاطر مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خطور فرمود که مؤمنان گرسنه و برهنه
گذرانند و مشرکان را این همه مال باشد آیه آمد ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ﴾ و بدرستی که دادیم ترا ﴿سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي﴾
هفت آیت از مثانی که قرآنست و این هفت آیت بهتر از آن هفت قافله مراد هفت آیهٔ فاتحه است و گفته‌اند مراد هفت
سوره است از اوائل قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که حوامیم قرآنند و قرآن را مثانی گفته بجهت آنکه احکام
و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته ﴿وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگست و ثواب
قرائت او بسیارست و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام
باشد بر خاص ﴿لَا تَمُدَّنَّ﴾ مکش و دراز مکن ﴿عَيْنَيْكَ﴾ هر دو چشم خود را ﴿إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا﴾ بسوی آنچه که ما برخوردار
داریم و داده‌ایم ﴿بِهِ﴾ بآن چیز ﴿أَزْوَاجًا﴾ صنفها را ﴿مِنْهُمْ﴾ از کفار یعنی از روی رغبت است نه از نظر یعنی با چندین اصناف
کفره از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده‌ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و قلیل و بی
اعتبارست بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته‌ایم از فضایل و کمالات چشم در راه قدر و حرمت تو
نه محیط فلک حبابی نیست * داری آن سلطنت که در نظرت * ملک کونین در حسابی نیست * ﴿وَلَا تَحْزَنْ﴾
و اندوه مخور ﴿عَلَيْهِمْ﴾ بر ایشان خود به نیفتادنی در درویشی ﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ﴾ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع
کن ﴿لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان و در کشف الاسرار آورده که خفض جناح عبارتست از
خوش خوئی و معروفست که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای آنحضرت راست نیامد **نظم**
ذات ترا وصف نکو خوی راست * خوی تو سرمایهٔ نیکوئی راست * روز ازل دوحهٔ حکم قدیم * بر قد تو دوخت

خلق عظیم

﴿وَقُلْ﴾ و بگو ﴿إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ﴾ بدرستی که من بیم کننده‌ام ﴿الْمُبِينُ﴾ هویدا یعنی به بیان و برهان بیم می کنم که خدای می گفته
که اگر ایمان نیارید بر شما عذابی فرستم ﴿كَمَا أَنْزَلْنَا﴾ مثل آن عذابی که فرستادیم ﴿عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ﴾ بر بخش کنندگان
﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ﴾ آنان که ساختند قرآن را ﴿عِضِينَ﴾ پاره پاره یعنی بخش کردند و بجهت وصف او نمودند
از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در معانی آورده که یکی می گفت سوره بقره از آن من
دیگری نمل مرا گفت و دیگری عنکبوت را خود تخصیص میدادند و این همه از روی استهزا بود و گویند مقتسمان
دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بر عقبات مکه فرستادی تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند
ایشان را از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهنست و قرآن را بدان
وصفها که گذشت ذکر کنند ﴿فَوَرَبِّكَ﴾ پس بحق پروردگار تو ﴿لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ که هر آینه همه ایشان را
سؤال خواهیم کرد ﴿عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ از آنچه بودند که میکردند از تقسیم و تکذیب نقلست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بعد از بعث مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال بگذشت جبرئیل آمد و آیت آورد
که ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾ پس آشکارا کن و بتظاهر قیام نمای که آنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی ﴿وَأَعْرِضْ﴾ و روی بگردان
﴿عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده‌اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم
صلی الله علیه وسلم بسیار کوشیدندی و هرجا او را دیدندی بفسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت
در مسجد الحرام نشسته بود جبرئیل علیه السلام حاضر که آن پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف
حرم مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان از تو کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید

ویکفت پای عاص بن وایل به بنی حارث بن قیس و روی اسود بن عبد یغوث بچشم اسود بن مطلب و هر پنج
از ایشان باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکان در دامن او آویخت از روی عظمت
و کبر سر فرو نکرد تا از جامه باز کند پیکان ساق او را مجروح ساخت و رگ شریانی اش ازان بریده گشت و بدوزخ رفت
و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث قیح روان شد و جان بداد و اسود بن
عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک شد و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر
بر دیوار میزد تا جانش بدر آمد و این آیت نازل شد که انا کفیناک المستهزئین بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر
استهزا کنندگان الذین یجعلون مع الله آنانکه میسازند با خدای شریک میکنند با خدای بحق الها آخر خدای دیگر باطل
فسوف یعلمون پس زود که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات کردار خود را ولقد نعلم و بدرستی که ما
میدانیم انک یضیق صدرک آنکه تنگ میشود سینه تو بما یقولون بانچه کافران میگویند از شرکت خدای و
طعن قرآن و استهزا بتو یعنی رشوای آید ترا گفتار کفار فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار
تو یعنی بگوی سبحان الله وبحمده وکن من الساجدین و باش از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما
از تنگدلی تو آگاهیم و آنچه بتو میرسد از غصه بیگانگان خبرداریم تو بجو عقل بنماز درای که میدان مشاهده
و اینها … دوست … کشیدن … باشد … پیران طریقت که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه
زدند و آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوانمرد این همه زخم خوردی و ننالیدی گفت ای شیخ دوست در برابر
بود و میدید که مرا برای او میزدند بنظاره او بالم زخم شعور نداشتم نظم تو تیغ میزن و بگذار تا من بدل
نظاره میکنم آن چهره نگارین را واعبد ربک و پرستش کن پروردگار خود را حتی یأتیک الیقین تا وقتی
که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام
آنکه مادام که زنده عبادت او مکن و دست از پرستش او باز مدار

سورة النحل مکیة مایة وثمان وعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم أتى أمر الله نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت
یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آن آید آورده اند که معاندان بتعجیل میفرمودند
آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب این آیه آمد که آن نزدیک
رسیده است تعجیل مکنید گفتند که آنچه تو میگویی واقع شود شریکان حق بتان ما را از آن خلاص خواهند
داد حق سبحانه فرمود سبحانه پاکست خدای وتعالى عما یشرکون و برتر است از آنکه انباز میگیرند یعنی
بلند تر است از آنچه او را شریک باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد ینزل الملائکة فرو
میفرستد فرشتگان را بالروح بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه که با روح میفرستد که فرشته اند
روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت و در تبیان میگوید که هیچ ملکی فرو نیاید الا که روح با اوست و رقیب
بر جان او … حفظه میباشند … تقدیر فرموده ملائکه باشد من أمره از فرمان خدای
على من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بر زبان ملائکه منزلة انبیا

أن أنذروا آنکه بترسانید خلق را و آگاه سازید أنه لا إله إلا أنا آنکه نیست خدایی مستحق عبادت مگر من که
آفریننده و روزی دهنده ام فاتقون پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید نظم
مرا بندگی کن که دارا منم نوازنده گان و مولا منم خلق السموات والأرض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بحکم
درست و راست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تعالى عما یشرکون برتر است خدای و پیوند … تا را بجهه
انباز میگیرند برای وی خلق الإنسان بیافرید آدمی را من نطفة از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و بی
که وضع و شکل پذیرد بی او را فهم و عقل داد فإذا هو پس آنگاه او خصیم مبین جدل کننده ایست
آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ازین خلقت که استخوان
آدمی کهنه در دست گرفته بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آورد و گفت من یحیی العظام وهی رمیم حق سبحانه
فرمود که در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند بابدا
بر اعاده که هر که بر آن قادر بود هر آینه برین نیز قدرت دارد والأنعام و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند
خلقها لکم بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعدست یعنی شما را فیها دفء در ایشان پوشیدنی
گرم کننده یعنی جامه ها از پشم و موی که سرما باز دارد ومنافع و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از
تناسل و شیر و کرایه و رکوب و جز آن ومنها تأکلون و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر را میخورید
از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم و اکثر غیر انعام چون طیور و صید به نحو کو یا غیر معتد به
ولکم فیها وشما را در چهارپایان جمال زینت و آرایش است یعنی در هر خانه شما وقت بدین
انعام زینت می یابد حین تریحون هنگامی که باز میآرید با آسایشگاه خویش یعنی آخر روز وحین تسرحون
و وقتی که بیرون میروند بچراگاه خود یعنی بامداد وتحمل أثقالکم و بر میدارند بارهای گران را بارهای شما
إلى بلد لم تکونوا بشهری که نباشید شما بالغیه رسنده بدان با بارهای گران یا پیاده إلا بشق الأنفس
مگر برنج و سختی که بدن ها شما رسد اهل مکه را می گویند که با ستعد تجارت خود بیمن شهرها از یمن و شام
نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام انعام فرموده إن ربکم بتحقیق پروردگار شما
لرؤوف مهربانست نعمت را ذی سابقه خدمت رحیم بخشاینده است با فرید چهارپایان کار بر
شما آسان کرد والخیل و بیافرید اسبان را والبغال و استران را والحمیر و خران را لترکبوها تا برنشینید
آنها را وزینة و آرایش کنند خود را بدان آرایش کردنی ویخلق و بیافریند جنانچه ایشان را آفرید
ما لا تعلمون آن چیزها که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران بری و گفته اند در نعم
بهشت یا ملکوت حافا و صافات یا مخلوقات ماوراء قاف … آورده که سکوت از آنچه حق
حق سبحانه سیفرماید که وعلى الله او را است وعلى الله و بر خداست یعنی او راست قصد السبیل
بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل
وجوب بلکه از روی فضل و رحمت یا مرور راست راه حق یعنی دین اسلام ومنها و هست بعضی از راه که
خلقان روند جائر کج و منحرف یعنی کفر و هوا و بدع ولو شاء و اگر خواستی خدای که راه نماید لهداکم
أجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سایران بقصد السبیل رسیدندی
هو الذی أنزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا سحاب یا از آسمان بسحاب و از سحاب بزمین

ماءً لكم منه شراب شما را از وی آشامیدنی ومنه شجر و از باران باشد درخت مراد گیاهیست
که در زمین روید نه بنائی که او را ساق باشد فیه در آن نبات دسته تسیمون می‌چرانید چهارپایان خود را
ینبت می‌رویانیم ما حفص سیاسیجیم یعنی می‌رویاند خدای لکم برای شما به الزرع باب باران کشت را
مراد حبوب غذائیه است که زراعت می‌کنند والزیتون و درخت زیتون را والنخیل نخرمابنان را والاعناب
و تاکها را ومن کل الثمرات و بعضی از همه میوه‌ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد الا
در بهشت ان فی ذلک بدرستی که در رویانیدن حبوب و اشجار لآیة هر آینه دلیلی است روشن
بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و تأمل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد
و آب در او نفوذ کرده متعفن گردد و علاوه منشق گشته ساقی از او در هوا متصاعد و اصل او شکافته
بیخ او در زمین مستحکم شود و نشو و نما ساعت بساعت زیاده گردد تا وقتی که ازهار و انواع میوه برآن
پدید آید هر میوه بشکلی و لونی و مزه دیگر باشد معلوم است که خلق اشکال و الوان و طعوم نیست
الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم روضه جان بخش جهان آفرید * باغچه کون و مکان آفرید
کرد زهر شاخ گل دیگر پدید * جلوه او نقش دگر آشکار وسخر لکم و رام کرد و بندهای انتفاع شما اللیل والنهار
شب و روز یکی جهت آسایش و دیگری برای آرایش والشمس والقمر و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه
و ادراک تبرع و معرفت حساب سنین و شهود والنجوم و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین
همه را نفع می‌سازند بحالتی که هستید مسخرات بامره رام شدگان امر خدای که بعضی کار همه است
ان فی ذلک بدرستی که در اینها لآیات هر آینه علامتها و دلیلهاست بوحدانیت صانع حکیم لقوم
یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفائی نیست تفکر فرمود و درین دلالات
که بسیار ظاهر است ذکر عقل کرد وما ذرأ و دیگر رام کرد آنچه است آن چیزی را که آفریده است لکم
برای نفع شما فی الارض در زمین از هر جنس بدو محتاجید یعنی شما را مسخر ساخت از نفع گرفتن بدانها از
مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مختلفا الوانه در حالتی که مختلف هیأت و اشکال و الوان
آن ان فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات لآیة هر آینه دلالت و نشانه ایست بوحدانیت حق
لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند وهو الذی و او است آنکه سخر البحر مسخر کرد و بندد دریا را بجهتی
که شما تمکین دارید از انتفاع بدان بر آنکه در او صید میکنید لتأکلوا تا بخورید منه از وی لحما طریا گوشت
تازه یعنی ماهی وتستخرجوا و دیگر غوص میکنید در او تا بیرون آرید منه از وی حلیة تلبسونها پیرایه که می
پوشید یعنی استخراج می‌کنید آنچه پیرایه می‌سازید چون لؤلؤ و مرجان و می‌پوشند آنرا زنان شما چون
تزیین زنان برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وتری الفلک و می‌بینی کشتیها را مواخر
روان و شکافنده آب فیه در دریا ولتبتغوا و دیگر تسخیر بحر برای آن است که بجوئید برکوب
در کشتی من فضله از سود آنکه سبب سعت رزق است ولعلکم تشکرون و شاید که شکر کنید خدای را
بنعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف
الاسرار فرموده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن
و برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای حرص

و شغل و غم و غفلت و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل
بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در دریای غم نشیند بساحل فرح رسد و هر که در کشتی قناعت جای
کند از دریای حرص بساحل آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که
بکشتی توحید درآید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا
با خودان در مهلکه تفرقه‌اند و بیخودان در مرتبه جمع نظم بحساب بیخودی قلم درکش * در ره بیخودی علم برکش
تا بجاروب لا نروبی راه * کی رسی در حریم الا الله والقی فی الارض و بیافکند و بنهاد در زمین رواسی کوههای
بلند و بزرگ ان تمید بکم تا میل نکند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را بگرداند زیرا
که چون حق سبحانه زمین را بیافرید در بالای آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچکس نمی
تواند بود حق تعالی بعضی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر فرموده که چون زمین آفریده شد بغایت
مضطرب بود و متحرک حق سبحانه فرشته که او را صاعدیانیل گویند بفرستاد و بفرمود تا پای بر زمین
نهاد و زمین بکران پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وانهارا و دیگر کرد
زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وسبلا و دیگر پدید
کرد هم در زمین راهها از موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد
خود وعلامات و دیگر پدید کرد نشانها آن راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن وبالنجم و بستارگان
چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعریین و سماکین و جدی و مانند آن هم یهتدون ایشان یعنی
قریش در تری و خشکی راه می‌یابند اگرچه اهتدا بنجوم همه سافرانرا میسر است اما ایشان مشهور بوده
در رحلة الشتاء والصیف بانکه راه را بستاره از همه مردم بهتر میشناسند افمن یخلق آیا کسی که می
آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد کمن لا یخلق باشد چون کسی که نمی‌آفریند مراد آنها اند که
ایشانرا بعضی خدایی می‌پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ
شباهتی نیست پس عاجز را شریک قادری ساختن غایت عناد و نهایت جهل است افلا تذکرون
آیا یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وان تعدوا و اگر خواهید که بشمارید
نعمة الله نعمتهاء خدا را که بشما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمردن آنرا وچون از شمار نعمت عاجزید
پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود ان الله لغفور بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در اداء شکر
تقصیر کنید در می گذراند رحیم مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز نمیدارد والله یعلم
و خدای میداند ما تسرون آنچه پنهان میدارید از عقاید وما تعلنون و آنچه آشکارا میکنید از اعمال
والذین یدعون و آنان که آلهه باطل که میخوانند کفار یعنی که می‌پرستند من دون الله بجز خدای لا یخلقون شیئا
نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی‌توانند آفرید چگونه آفرینند وهم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند
و هر که مخلوق بود محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان
شرکت حق را نشایند اموات ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غیر احیاء نه زندگان یعنی بیجانانند
نمی‌شنوند نمی‌بینند و نمی‌گویند وما یشعرون و نمیدانند ایان یبعثون که کی برانگیخته خواهند شد ایشان
یا عبده ایشان پس چه وقت بعث خود و غیر خود دانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را

ومعبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بر ایشان توانا در مباطی آورده که روز قیامت
بتان را برانگیزند فرمان ازواح تا از عبدهٔ خود بیزاری کنند إِلَهُكُمْ خدای شما إِلَهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه و یکتا است
فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسان که نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمی کنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ
دلهای ایشان ناشناسنده است و راستی را ناپذیرنده وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان سرکشانند از متابعت
پیغمبر یا کردن کشی می کنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر اینه راست و درست است أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند
مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان می سازند از مکر بر رسول خدای وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنند از حرب و مخاصمه
با وی إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست نمی دارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق
پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله پرسند از دیگر معاندان و اشراف که
مَاذَا أَنْزَلَ چه چیز فرستاد رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تهکم است
چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند ما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است قَالُوا
گفتندی أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ آن فرستاده شده که سرگذشتهای پیشینیانست هیچ نفرستاده و آنچه او
میخواند افسانها و اباطیل است کذا بدین سخن قوم را گمراه ساختند حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا
تا بر دارند أَوْزَارَهُمْ بار گناه خود را كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند بعضی از
گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساخته بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی سفلگان که حصهٔ اضلال باشد یعنی هم
عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبهٔ قومی که بجهل ایشان گمراه کرده اند
أَلَا سَاءَ بدانید که بد باریست مَا يَزِرُونَ آن باری که ایشان می کشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستی که مکر کردند
آنان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد تکذیب انبیا فَأَتَى اللَّهُ پس بیامد فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ
بآن بناها که برافراشته بودند یعنی سر خدا بجزای انبیا ایشان صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس
یا حمله که بنا بآن موضع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از
زبر ایشان یعنی اِدلام بر ایشان فرود آید پس دیوارها و بنا اشارتست بانهدام کلی و هلاک ایشان در آن
بعضی برآنند که مراد از بنا صرح نمرود ست که بابل ساخته بود ارتفاع آن پنجهزار گز و گویند دو فرسنگ
طول آن و عرض آن بود که تا صعود بر آسمان کند به خدای ابرهیم صلوات الله و سلامه علیه مطلع شود
باد بی سقا که ناید بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر
ثعلبی آورده که سر آن بنا باد در دریا افکند و باقی بر خانها نمرودیان افتاد و از مهیب آن بدبیا مدند
قوم متبلبل شدند یعنی بهم برآمد سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که بابل نام داشته
بابل اینست محمد جریر طبری رحمه الله آورده که زبان همه مردمان در زمان نمرود سریانی بوده چون سقوط
صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن
دیگری نمیدانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم که پیش
ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بجزای بناها ایشان حکم کردیم وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان
عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از جایی که نمی دانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از ممری که متوقع نبودند
در مباطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که برلشکر نمرود مسلط شد در لباب مروی است که

خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفت و بیندک شد و چهار
صد سال در آنجا ماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند آن فی الجمله رامی یاپیات شیخ فرید
عطار رحمه الله در توحید منطق الطیر آورده ن نیم پشه بر سر دشمن گماشت در سر او چهارصد سالش بداشت
چون نه هد حکمش ضعیفی را مدد سلبت خصم قوی را بکند ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا گرداند
ایشان را بعذاب کند باتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه وَيَقُولُ
و گوید خدای در آن روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان می بردید که شریکان منند الَّذِينَ
كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی دشمنی تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فِيهِمْ در شان
ایشان قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم یعنی اهل علم از انبیا و ملایکه یا دانایان
که خلق را بتوحید خوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستی که خواری و رسوایی درین روز وَالسُّوءَ
و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافرانست الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فرا گیرند فرشتگان
ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر
و چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در اندازند صلح را یعنی اقرار کنند بربوبیت و وحدانیت حق
یا گردن نهادند و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوءٍ هیچ بدی از شرک و کفر و ظلم یعنی
شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلَى یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی
که خدای داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید و بدان شما را جزا خواهد داد و باد از آنست
که گویند فَادْخُلُوا پس در آیند أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس هر اینه بد مقامی و بد آرام
گاهیست متکبران را جهنم آورده اند که احیای عرب در موسم کسان میفرستادند بمکه تا خبر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستادها از کفار بمکه می رسیدند که محمد
چه چیز فرود می آید می گفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ و چون گفت لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر
آنان را که بپرهیز کردند از شرک یعنی مومنان مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند
فرستاد نیکویی مراد قرآنست که جامع خیرات مجمع مجموع حسنات و برکات اوست و نیکوئیها دینی
و دنیوی و خیرهای صوری و معنوی ناشی از وی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنان را که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند
کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکوست از عصمت خون و مال و حرمت
و فتح و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه سرای دیگر خَيْرٌ بهترست وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ و نیکو سرایست مر
پرهیزکاران را بهشت و گفته اند نیکو سرای نیست دنیا که در عقبه زاد آخرت توان کرد و نکته الدنیا مزرعة
الآخرة مؤید این قولست بندگان گفته اند زرع یومک حصاد غدك نظم بکوش امروز ای اخی و یا شیخ
که فردا بهیچی تا در نباشی که اینجا کشت کردی آن دروی در آن خرمن بدو نیم اندر نیرزی جَنَّاتُ عَدْنٍ سرای
متقیان بوستانهای اقامتست که روز قیامت يَدْخُلُونَهَا در آیند بدان تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آن بوستان جویها لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در
جواب کسی که گوید هر بهشتی که خواهد که بدرجات انبیا و اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت

غیظه وحسد که موجب این تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی
خواهند بود كذلك مثل این جزا يجزي الله المتقين باداش میدهد خدای متقیان را الذين آنانکه تتوفاهم
الملائكة میمیرانند ایشان را فرشتگان بامر خدای طيبين در حالتی که پاک باشند از شوائب شرک ومعاصی
یا خوش وقت باشند بانکه مژده دهند فرشتگان ایشان را واز روی تعظیم يقولون گویند سلام عليكم
سلام خدای بر شما باد ومیشاید که سلام فرشتگان باشد وبعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادخلوا الجنة در
آیید در بهشت که برای شما آماده است بما كنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و
حسنات هل ينظرون آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تأتيهم الملائكة مگر آنکه
بیایند ملائکه بدیشان بقبض ارواح ایشان او يأتي یا بیاید امر ربك فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال
ایشان كذلك مانند شرک وتکذیب ایشان فعل الذين کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان و
بدان رسید بدیشان آنچه رسید وما ظلمهم الله وبر ایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان ولكن كانوا
ولیکن بودند ایشان که بکفر ومعصیت انفسهم يظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید
ایشان را بحکم عدل سيئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند وحاق بهم وفرود آمد بدیشان یعنی فرو گرفت
ایشان را ما كانوا به آنچه بودند که بدان يستهزؤن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وقال الذين اشركوا
وگفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه نپرستیدیم بجز خدای من شيء
هیچ چیز نحن ما ولا آباؤنا ونه پدران ما ولا حرمنا وحرام نمیکردیم من دونه بی حکم خدای من شيء هیچ
چیز را از بحیره وسایبه وغیر آن مشرکان این سخن از روی استهزا گفتند نه بخلوص عقیدت وصفاء
طویت حسین ابن الفضل رحمه الله گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم واجلال ومعرفت الهی گفتندی
حق سبحانه ایشان را عیب نکردی كذلك مانند کردار اهل مکه فعل الذين من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان
بودند از شرک وتکذیب وتحریم حلال وتحلیل حرام فهل على الرسل پس هست فرستادگان یعنی نیست بر ایشان
الا البلاغ المبين مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده طریق حق را ولقد بعثنا وهر آینه ما فرستادیم في كل
امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا باین قوم فرستاده ایم وفرموده ایم همه را تا با قوم گویند
ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای را واجتنبوا الطاغوت وپرهیز کنید وباز گردید از پرستیدن طاغوت وآن
چیزیست که بدون خدای پرستند فمنهم پس از ایشان من هدى الله کسی بود که راه نمود خدای او را وتوفیق
ایمان داد ومنهم من حقت واز ایشان کسی بود که واجب شد عليه الضلالة بروی گمراهی بسبب خذلان الهی فسيروا
پس بروید ای مشرکان وسیر کنید في الارض در زمین فانظروا پس بنگرید كيف كان که چگونه بود
عاقبة المكذبين منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بدیار عاد وثمود بگذرید وبنظر فکرت وعبرت در آن
نگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص اگر
سخت کوشی وحرص ورزی ای محمد على هداهم بر راه یافتن مشرکان فان الله پس بدرستی که خدای لا يهدي
راه نمی نماید من يضل آنرا که خواهد گمراهی وما لهم ونیست گمراهان را من ناصرين هیچکس از یاران که دفع
عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان طلبکار قرضی دینی بود بتقاضای آن رفت ودر اثنای کلام
گفت که بدان خدائی که بلقاء او امید دارم کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی گفت آری کافر

بایمان غلاظ شداد که در کیش او معتبر بودند سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیه آمد که
واقسموا وسوگند خوردند بالله بخدای جهد ايمانهم سخت‌ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ
سوگند وگفتند لا يبعث الله من يموت برنینگیزد خدای آنرا که بمیرد بلى ایجابست بعد از نفی یعنی برخواهد
انگیخت ایشان را خدای ووعده کرده است وعدا وعده کردنی عليه که بر ویست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم
الوفا حقا درست وراست ولكن اكثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا يعلمون نمیدانند ليبين حق
تعالی برمی انگیزد ایشان را تا بیان کند لهم برای ایشان الذي يختلفون آنچه را که اختلاف میکنند فيه
در او از امور بعث وحشر وليعلم الذين كفروا برای آن تا بدانند آنانکه کافر شدند انهم كانوا آنکه ایشان بودند
كاذبين دروغگویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست که قول ما لشيء مر چیزی را اذا اردناه
چون خواهیم از پدید آوردن ان نقول آنست که گوییم له كن فيكون پس باشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر
اشیا را متوقف بر ماده ومدت نیست پس کسی که ابتدا بی سبق ماده ومدت تواند باشد باعاده چیزی هر آینه
قدرت وا باعاده آن شیء بی وجود ماده بر نخواهد ماند نظم آنکه پیش از وجود جان بخشد
هم تواند که بعد از آن بخشد؛ چون درآورد از عدم بوجود؛ چه عجب باز اگر کند موجود والذين هاجروا
وآنانکه بریدند از اوطان خود في الله در کار دین حق خدای وبراه رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه
ستم دیده شده بودند مراد اصحاب رضی الله عنهم که بجهت ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت
کردند حق سبحانه وعده فرمود که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشان را في الدنيا درین سرای حسنة
شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلم وگفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الآخرة ومزد
سرای آخرت ایشان را اكبر بزرگتر است از آنچه در دنیا بدیشان رسد آورده که فاروق رضی الله عنه
هرگاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا دین برکت دهد هذا ما وعدك الله في الدنيا
وما ادخر لك في الآخرة افضل لو كانوا يعلمون اگر باشند کفار که بدانند که خدای مهاجران را در هر دو
سرای چه میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان وهجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در
اجتهاد ومصابرت الذين صبروا مهاجران آنانکه صبر کردند بر مفارقت وطن واذای کفار وعلى ربهم
وبر پروردگار خود يتوكلون توکل میکنند در کار خود بدو تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند
خدای از آن بزرگتر است که بشری را به پیغمبری فرستد فرشته را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کند در رد
قول ایشان این آیه آمد که وما ارسلنا ونفرستادیم ما برسالت من قبلك پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر
مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نوحي اليهم وحی فرستاده میشود وحفص بصیغه متکلم میخواند
یعنی وحی فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه
ملک را فاسألوا پس بپرسید اهل الذكر اهل کتاب یعنی علماء ایشان را ان كنتم لا تعلمون اگر هستید
شما که نمیدانید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده بامم وفرستاده گشته بالبينات
با معجزهای روشن والزبر وکتابهای نوشته وانزلنا وفرو فرستادیم اليك الذكر بر تو قرآن را که سبب
یاد کرد خداوند حق سبحانه وتعالی لتبين للناس تا روشن وهویدا کنی برای مردمان ما نزل آنچه
فرو فرستاده شده در وی اليهم بسوی ایشان از اوامر ونواهی ولعلهم وشاید که ایشان يتفكرون

نفکر کنندگان بوده اند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ
کرده اند مکرها بد یعنی به هلاك انبیا حیلها انگیخته اند مراد جماعتی اند که به نسبت با پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم مکر کرده اند قریش باید که ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد
خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمنند از آنکه بیاید بدیشان
عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلم أَوْ يَأْخُذَهُمْ
یا آنانچه بگیرد شان فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت
یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ پس نیستند ایشان عاجز
کنندگان مر خدایرا از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمنند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس
از هلاك بشنیدن بعضی ازیشان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده اند و در حین ترس هلاک عذاب
بدیشان فرو آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست که بد کرداری می کند ایشانکه
رَحِيمٌ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ
بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ می گردد سایهای
عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از دست راست و چپ یعنی از هر جانب سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدایرا وَهُمْ دَاخِرُونَ
و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاشع و متواضع و در تفسیر زاهدی آورده که معنی آنست که اگر کافر
را سجده نکند سجده نه آن که سایهای ایشان را خضوع و خشوع می کند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدایرا سجده
می کنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان
وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده می کنند فرشتگان و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست
یا بسبب طاعت در سجده و مویداین قولست آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ که فرشتگان سرکشی نمی نمایند
از عبادت و صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از
روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجده تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست
و این آیه سجده یکی از چهارده سجده قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجود
عالم اعلی را دنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده می کنند پس بنده باید که در این محل بدین دو صفت
موسوم گشته خود را در زمره ساجدان که التزدهد يَخَافُونَ می ترسند ملائکه رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار
خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و می کنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده
شده اند بان از پرستش و ذکر وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدا یا سجده
اثنین برای تاکید است إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یگانه یعنی وحدت لازم الوهیت
است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد
باشد من کل الوجوه و متعلق نباشد بهیچ شی از اشیا بلکه اشیا از و ظاهر بود و او نه باشیا قایم باشد
نظم
از همه صفات ذات جدا لیس شیء کمثله ابدا فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس از من بترسید التفات
از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمان و زمینست
یعنی همه مخلوق و مملوك اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر اوراست طاعت وَاصِبًا لازم و واجب یا دین پسندیده مر اوراست

باقی و ثابت یا او راست جزاء دایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بجز خدای
از کسی دیگر تَتَّقُونَ می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است
مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتهای خدای چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ پس از خدایست ثُمَّ إِذَا پس چون مَسَّكُمُ الضُّرُّ
برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بدو می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او می
کنید ثُمَّ إِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی که از و می نالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ همی گروهی
از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بخداوند خود شرك آرند محققان برانند که شرك اینجا ملاحظه اسباب
یعنی از سبب غافل شده هر چیز را در حصول عطا و رد بلا بسبب باز بندند لِيَكْفُرُوا تا کفران ورزند
بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه ایشان را داده ایم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوا پس بر خورید امر تهدید است یعنی ای کافر نعمتان
در سه روز تا کام خود بر آید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود
را این سختترین وعید است اهل کفر را وَيَجْعَلُونَ و می کنند کافران یعنی مقرر میسازند لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای
آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت
ایشان نَصِيبًا بهره مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده وجعلوا
لله مما ذرا من الحرث والانعام نصيبا الآیه در بیان کلام در سوره انعام تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بخدای که
پرسیده خواهید شد در روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آنچه بودید که افترا می کنید در بی باک(?) که(?)
که بتان خدایانند و ما بنصیب بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُونَ و میگویند و میسازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ
مر خدایرا دختران خزاعه و کنانه می گفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنی ملیح آن بود که حق سبحانه
با جن مصاهرت کرده و ملائك متولد شد سُبْحَانَهُ پاک است خدای از قول ایشان که میگویند خدای دختران
دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر
داده أَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون یکی را از کافران خبر دهند که ترا دختری
متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم وَهُوَ
كَظِيمٌ و او پر باشد بدن خود از خشم که چرا دختر زاده يَتَوَارَىٰ پنهان شود و خود را
بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ از بدی آنچه ناخوشی آنچه او را خبر داده
باشند بان یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختر زاد و در تفکر افتد که أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن
مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا بپوشد او را فِي التُّرَابِ در خاك یعنی زنده در گور کند
چنانچه بنو تمیم و بنو مضر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بدست مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم می کنند مشرکان
یعنی دختری که قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که نمی گروند
بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بدست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در
خاك کردن وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدایراست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و جود شامل
متقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست و قادر بر هلاك کفار الْحَكِيمُ بمهلت ایشان تا
وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر بگیرد خدای مردمان یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان
مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ و لیکن باز پس

دارد ایشان را و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نامبرده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ
پس چون بیاید أَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نپایند ساعتی
از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیش نگیرند ساعتی بدان بلکه معذب شوند و بمیرند همان لحظه که وقت رسیده
وَيَجْعَلُونَ و حکم می کنند لِلَّهِ مر خدای را یعنی برای او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران
یا شرکت در مهمات و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگوید أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان
دروغ را یعنی میگوید أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر فرضا
رجوع ما با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود إِنَّ لِي عِندَهُ لَلْحُسْنَىٰ حق سبحانه میفرماید که
که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا حتم است که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشان را آتش دوزخ
وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجورانند در آتش و پیشی اعتبار ان و بعد از مذمت مشرکان
و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که
که ما بتحقیق فرستادیم پیغمبران إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِّن قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست
لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان تا تکذیب کردند فَهُوَ پس
شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند بهمان نوع میآراید
در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشان فردا
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَمَا أَنزَلْنَا و نفرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ مگر برای آنکه
بیان کنی و روشن گردانی لَهُمُ برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا آنچیزی را که اختلاف کردند فِيهِ در آن از امر توحید
و احوال معاد وَهُدًى و منزل ساختیم کتاب را برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را
که بگروند بدان وَاللَّهُ أَنزَلَ و خدای فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید
بدان آب زمین را با بادان بَعْدَ مَوْتِهَا پس از پژمردگی آن و گفته اند فرستادن از آسمان قرآنست که سبب
حیوة مؤمنانست و زنده گردانید بدان دلهای مرده را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه مذکور شد لَآيَةً
هر آینه نشانه ایست آشکارا لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف
وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شماراست فِي الْأَنْعَامِ و در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بآن عبور
کنید از جهل بعلم نُّسْقِيكُم میآشامانیم شما را مِّمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهای ذوات البانست
از جنس نعم مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَّبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لون دم و رایحه فرث
سَائِغًا گوارنده لِّلشَّارِبِينَ مر آشامندگان را ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون بهیمه علفی بخورد در
در شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا شود اسفل او فرث است و اوسط لبن و اعلی و دم پس خون
در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از مخرج خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که
مراد ابن عباس رضی الله عنه آنست که ماده لبنست و اعلی ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متمکن
نمیشوند بلکه خلاصه آن ماکول را بعد از هضم جگر جذب میکند و ثقل آنرا که فرث است می گذارد وانرا کلونی
را هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و بخش میکند از برای اعضا بحکمتی که قادر حکیم در وی
ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بقدر غذاء او می افزاید از جهت استیلاء بود

و رطوبت بار نجیه اناث و آن خلط زاید براء جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی
از آن به پستان میرود و بجهة آنکه گوشت پستان غدد سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد
و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک با علف میخورند و خروج او با آن
صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضحست بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی **نظم**
از خون سرخ شیر سفید آورد برون ٭ وز خارهای خشک گل تر کند پدید ٭ و در قوت القلوب آورده که تمامی
نعمت بخلوص انراست یعنی اگر در وی یکی از وصفین فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند
همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود که بشوب فرث ریا و دم هوا بیخته گردد از خلوص دور و از نظر
قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفاء عمل بسبب شوب هوا منتفی و در یا نظر
مردم است و در هوا بغرض خود و بر موجبه عمل خالی از آلودگی نیست **نظم** طاعت آلوده نیاید بکار
سنگ محک سوده ندارد عیار ٭ هر چه نه از آلودگی افتاد پاک ٭ بی نظرش هیچ نبود تابناک وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ
و مر شماراست از میوهاء خرمابنان وَالْأَعْنَابِ و انگورها تَتَّخِذُونَ مِنْهُ آنچه میگیرید از آن سَكَرًا
مست کننده این آیه قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز گیرند و از مفسر ابو عبیده
رحمه الله فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو
چون خرما و مویز و دوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین میوهاء تر و خشک و فواید ایشان لَآيَةً هر آینه
دلیلی روشن است بر توانائی باری تعالی لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند
وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبور انگبین یعنی در دل ایشان افکند
أَنِ اتَّخِذِي آنرا که فراگیر مِنَ الْجِبَالِ از شکافهای کوهها بُيُوتًا خانها ٭ مسدس متشابه آراسته
بحسن صنعت و صحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای گیرند
وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشید وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا می کنند یعنی
مالکان شما چون کندو و غیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها که خواهید تلخ و شیرین
مراد انواع ازهار است فَاسْلُكِي پس بروید سُبُلَ رَبِّكِ راههاء پروردگار شما یعنی طریقی الهام داده است
در تحصیل عسل ذُلُلًا در حالتی که باشید رام شده مر او را و چون نبعدها از راه آگهی یا کار بستید از گلها
و شکوفها بچرند در دهنها ایشان مستحیل گردد بشیره شیرین و ازانرا کنند برای ذخیره زمستان و آنچه که
حق سبحانه و تعالی میگوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِن بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب شَرَابٌ آشامیدنی
یعنی عسل مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر رنگهاء او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه
است و سرخ که از آن پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف
فصولست فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ شفاست مردمانرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی
یا مختلط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزو وی نبود قتاده رضی الله
عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله برادر من بدرد
از شکم خود فرموده که اسقه العسل برفت و باز آمد که عسل دادم سود نداشت دیگر باره بدان فرمود
و همان حال اول دست داده در نوبت سیم یا چهارم فرموده که اذهب و اسقه عسلا فقد صدق الله

وکذب بطن اخیک دیگر نوبت بدان شربت شفاء تمام یافت وگویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که درو
شفاء دلهاست چنانچه جای دیگر فرموده وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة واز ابن مسعود رضی الله
عنه منقولست که علیکم بالشفائین القرآن والعسل ودر عسل شفاء الام ظاهرست وقرآن دواء اسقام
باطن آنرا یکی مرضهاء قالب را زایل کرد اندوای دیگر بیماریهاء قلب را علاج کند وحقیقت آنست که هر درد
که روی نماید صوری ومعنوی دوای آن از قرآن حاصلست وهر مرضی که باشد قلبی وقالبی قرآن مر انرا
شفاء علیل کامل **نظم** رنج اگر بسیار شد که غم خورم • چون شفاء جان بیمارم تو یی **ان فی ذلک** بدرستی
که در امر نحل وعسل **لآیة** هر آینه حجتی باشد بر درستی بر قدرت ربانی **لقوم یتفکرون** مر گروهی را که تفکر
کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه وامور دقیقه وهر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام دانای توانا
که چندین حکمت در جانور ضعیف ودیعت نهاده وانقیادی بار زند که هرگز از راه فرمان منحرف نشود تا میخ
که میوه تلخ خورند وعسل شیرین باز دهند ودر علم که حوایک پاکیزه نخورند وطاعتی که هرگز فرمان یعسوب
را خلاف نکنند نکوئی که فرسنگها بروند وباز بوطن خود رجوع نمایند وطهارتی که هرگز بنجاسات و
نشینند وآوازان نخورند وصناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند چون خانهاء مسدس ایشان
ساختن نتوانند پس هم چنانکه از عسل ایشان شفاء الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفاء
مرض باطن که جهلست دست دهد **نظم** فکر دل را نیك با تمکین کند • کام جان را چون عسل شیرین کند
شربت فکر از بکام جان رسد • جاشنی آن باند تا ابد **والله خلقکم** وخدای بیافرید شما را واز عدم
بوجود آورد **ثم یتوفاکم** پس بمیراند ودیگر باره شما را بعدم باز برد **ومنکم** واز شما **من یرد** کسی هست
که رد کرده شود **الی ارذل العمر** بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری وخرافت که هفتاد وپنج یا هشتاد
یا نود است **لکی لا یعلم** تا نداند آن پیر خرفت **بعد علم** بعد از دانستن **شیئا** چیزی را یعنی بحال طفولیت
باز گردد در نسیان دمیا طی فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانانرا زیادت نکند طول عمر الا کرامت وعقل
ان الله بدرستی که خدای **علیم** داناست وجهل بر دانانی وطاری نشود **قدیر** تواناست وعجز بتوانانی
او راه نیابد **والله فضل** وخدای افزونی داد **بعضکم** بعضی از شما را **علی بعض** بر بعضی دیگر **فی الرزق** در
روزی یعنی در مال ودنیی تا یکی توانگر شد ودیگری درویش یکی مهتری یافت ودیگری چاکری **فما الذین فضلوا**
پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر وتوانگر ومالك رقاب جمعی
از موالی شده اند **برادی رزقهم** باز گرداننده مال خود را یعنی دهنده وبخش کننده **علی ما ملکت ایمانهم**
بر آنها که مالك شده است دستهاء ایشان ایشانرا یعنی خواجگان مالهاء خود را به بندگان نمیدهند
که کار مالکان مملوکان را در اموال خود شریك سازند **فهم فیه سواء** پس باشند وبلاة وموالی در مال داری
یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیك لا شریك لك الا شریکا هو
لك حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما در مال شریك شما باشند پس چگونه روا میدارید
که بتان شریك من باشند در الوهیت **افبنعمة الله** ایا بنعمت خدای **یجحدون** انکار می کنند در حفص
بغیبه میخوانند یعنی کافران انکار نعم او میکنند وچون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت
را شریك او گوید شکر نعمة او نکرده باشد **والله جعل** وخدای بیافرید **لکم** برای شما **من انفسکم**
از جنس خود **ازواجا** زنان که با ایشان آرام گیرید **وجعل لکم** وافرید برای شما **من ازواجکم** از زنان شما **بنین** پسران
وحفدة ودختران یا دامادان یا اولاد اولاد یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند **ورزقکم** وروزی داد
شما را **من الطیبات** از پاکیزها ولذیذها **افبالباطل** ایا به بیهوده **یؤمنون** میگروند این مشرکان
وبنعمة الله وبنعمت خدای **هم یکفرون** ایشان نمیگروند باطل عقیده ایست که به بتان دارند از تحقق
اعانت وشفاعت ونعمت وبرستش حرمات بیکانگی را باطل آن چیزیست که حرام کردند از بحیره وسایبه ونعمت
انچه خدای بر ایشان حلال کرد اینکه گفته اند باطل شیطانست وایشان بدو میگروند ونعمت حضرت
رسالتست صلی الله علیه وسلم وبوی ایمان نمی آرند **ویعبدون** ومی پرستند **من دون الله** بدون خدای
ما لا یملك لهم آن چیزی که مالك نیست یعنی ندارد برای ایشان **رزقا** روزی دادن **من السموات** از
آسمانها یعنی باران **والارض** واز زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان
نتوانند روزی دادن **شیئا** چیزی را به پرستندگان از مطر ونبات **ولا یستطیعون** وهرگز نتوانند
که روزی دهند ومقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمة است وهیچ
نعمتی عظیمتر از آفریدن وروزی دادن نیست واین دو صفت خدایرا ثابتست نه اصنام را **فلا تضربوا** پس
مزنید یعنی مسازید **لله الامثال** برای خدا مثلها بر آن وجه که قیاس کنید بتان را بروی وشرکت دهید با او
من لا له المثل لا تضرب له المثل **ان الله یعلم** بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را **وانتم لا تعلمون**
وشما نمیدانید واگر دانید بر اشراك جرأت نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل
باید زد وشما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد بر معبودان باطل ایشان اول آنکه فرمود **ضرب الله مثلا** بزد
خدای یعنی بیدا کرد مثلی واو کدامست **عبدا مملوکا** بنده درم خریده غیر مکاتب وغیر ماذون که
او **لا یقدر** توانائی ندارد **علی شیء** بر هیچ چیز از نفع وضر **ومن رزقناه** وانکه روزی دادیم اورا **منا** از نزدیك
ما **رزقا حسنا** روزی نیکو یعنی بسیار وتنی ناز حم که در وتصرف توان کرد **فهو** پس این مرزوق **ینفق منه**
نفقه میکند از آن روزی **سرا وجهرا** پنهان واشکارا یعنی هر نوع که خواهد خرج میکند واز کسی نترسد
هل یستوون ایا برابر اند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان با اقتدار پس چگونه مملوك
عاجز با مالك قادر متصرف برابر باشد که بهیچ مخلوق نمانند شریك قادر علی الاطلاق چگونه تواند بود
راه تو بنمو بکلا ایزدی • از شریك وشریك هر دو خالی • آن بنده که عاجزست ومحتاج کی راه برد بصاحب تاج
ما للتراب ورب الارباب صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله
در آمدم ویرا دیدم که این آیت میخواند ومیگریست ونعره میزد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم ای شیخ
چه حالتست فرمود که یازده سالست تا ورد من اینجا رسیده است وازینجا نمی توانم گذشت ازی حدوث
در قدم نتواند رسید ومکن از کنه واجب خبر نتواند داد **نظم** نیست با هستی چون زند بهلو •
قطره با بحر چون کند دعوی • وگفته اند این ضرب المثل برای مؤمن موفقست وکافر مخذول ومراد از مومن
ابو بکر صدیق است واز کافر ابو جهل **الحمد لله** همه ثنا وستایش مر خدایراکه مولی تمام نعمتهاست **بل
اکثرهم** بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان **لا یعلمون** نمیدانند که نعم او را بغیر او اضافت مینمایند
پس مثل دیگری بیان میکند **وضرب الله** وآورد خدای مثل **رجلین** دو مرد که **احدهما ابکم** یکی از ایشان

گنگست ونی شبهه کلك مادرینا ذکر باشد نشنود ونگوید لا یقدر قدرت ندارد علی شیء بر فهم هیچ
چیز از سخن وتدبیر وهو کل وآن ابکم بار گرانست علی مولاه بر کسی که متولی او باشد یعنی ولی او برعایت
حال او درمانده اینما یوجهه هرجا که متوجه کرداندش بمهمی لا یأت بخیر باز نیاید بنیکوئی یعنی کاری
نساند وکفایتی نکند نه ما فی الضمیر خبر تواند داد ونه جوابی که گوینده در تواند یافت هل یستوی هو
آیا برابر باشد این ابکم ومن یأمر وکسی که میفرماید بالعدل براستی یعنی سخن گوئی باشد با کفایت تمام ورشد
کامل ومهم درست کار میکند بعدل وعدل صفتیست جامع جمیع فضایل ومکارم وهو واو در نفس
خود علی صراط مستقیم بر راهی راست وسیرتی درست وطریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید در
مقصد ومقصود رسد بر چنانچه ابکم نه حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان را باعتبار
نسبت مساوات با حضرت بعد کار رنبا باشد وگفته اند این مثل نیز برای مؤمن وکافرست مؤمن حمزة بن
عبد المطلب رضی الله عنه وکافر ابی بن خلف یا مؤمن عثمان ذو النورین وکافر سعید بن ابی العیص که مولی
وی بود عثمان رضی الله عنه او را باسلام دعوت میکرد وسعید او را از انفاق فی سبیل الله منع مینمود
آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیه آمد که ولله ومر خدای راست
غیب السموات والارض دانستن نهان آسمان وزمین یعنی او داند پس آنچه پوشیده است از آن وشما را
محسوس نمی شود با مراد مطرو بنا نیست وما امر الساعة ونیست کار قیامت یعنی قیام آن وزنده احیاء موتی
در آن در سرعت وسهولت الا کلمح البصر مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن ... حدقه باسفل
وباصطلاح آن را چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را وزنده ساختن اموات را در آن را ساعتست
از آنکه شما دیده بهم زنید او هو اقرب بلکه آن نزدیکترست چه لمح بصر دو فعل است وضع جفن ودفع
آن وایقاع قیامت یا احیاء موتی یک فعل است پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت ان الله
بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزها از بعث وحشر قدیر تواناست یعنی تواند احیاء خلق بیک دفعه
چنانچه قادرست بر احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد
استدلال کنند وفرمود که والله اخرجکم وخدای بیرون آورد شما را من بطون امهاتکم از شکمهای مادران
لا تعلمون شیئا نمی دانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود ودفع مکاره از خود وجعل لکم
السمع وداد مر شما را گوش والابصار وچشمها والافئدة ودلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات
اشیا را بمشاعر دریابید وبحواس مشارکات ومباینات که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس
تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید ومنتظر ... آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات
استفاده واستفاضه از کلام وکتاب که اسماع وابصارست شما را ارزانی داشته وسلاطین قلوب را
که میزان مستفادات شما اند بر مسند تعقل تمکن ساخت لعلکم تشکرون شاید که شکر گوئید
این نعمتها را الم یروا آیا نمی نگرند ایشان ... استدلال بقدرت الهی الی الطیر بسوی مرغان تا به بینند
ایشان را مسخرات رام شدگان برای پریدن فی جو السماء در هوا میان زمین وسما ما یمسکهن نگاه نمی دارد
ایشان را در آن هوا الا الله مگر خدای وگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است ان فی ذلک بدرستی
که در تسخیر طیر برای طیران لآیات نشانهاست لقوم یؤمنون مر گروهی که بگروند یعنی مؤمنان منتفع

اند بدان چه تفکر کنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر بعضی فریده که طیران می توانند نمود وهوا را بر نطی
مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکن است وایشان را نگاه میدارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس از
این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را باشیا نه تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة سر بیان
نظم بگذار این خانه قراری کشند سوی سراپرده باز کشند والله جعل وخدای بساخت لکم برای
شما من بیوتکم از خانهای شما که ساختن از سنگ وخشت وچوب باشد سکنا آرامگاهی که بوقت اقامت
در آن ساکن توانید بود وجعل لکم وساخت مر شما را من جلود الانعام از پوست چهارپایان بیوتا خانها
چون قبه وخیمه که آن را ادیم سازند وشما تستخفونها سبک می یابید آن را به برداشتن وبا خود بردن یوم
ظعنکم وقت سفر ورحلت شما ویوم اقامتکم وبوقت اقامت یعنی نزول ومن اصوافها وبیافرید از برای
شما از پشمها انعام یعنی آنچه میش باشد واوبارها وپشمهای نرم که شتر را بود واشعارها وموبها که بز را
بود اثاثا رختها از پوشیدنی وگستردنی ومتاعا وبر خورداری از خرید وفروخت آن الی حین تا هنگامی
که آنها بر قرار بود واز آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده اید والله جعل لکم وخدای پیدا کرد ساخت برای شما
مما خلق از آنچه بیافرید از کوه وبنا ودرخت ظلالا سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه برید وجعل لکم وساخت
برای شما من الجبال از کوهها اکنانا پوششها یعنی غارها وسمجها که در آن سکون می ورزید وجعل لکم
وکرد برای شما سرابیل پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف وکتان وپنبه وغیر آن که آن
البسه تقیکم الحر باز دارد از شما ضرر گرما وذکر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در
بلاد عرب اهم است وسرابیل ودیگر ساخت برای شما از آهن چون زره وجوشن که آن تقیکم نگاه
دارد شما را از سلاح دشمنان چون تیغ ونیزه ایشان بأسکم جنگ شما کذلک همچنین که این
نعمتها بر شما تمام کرد یتم نعمته تمام میکند نعمت ونیکوئی خود را علیکم بر شما لعلکم تسلمون شاید
که شما اسلام آرید یا منقاد حکم او گردید فان تولوا پس اگر اعراض کنند وبرگردند از اسلام فانما علیک پس
چیزی نیست بر تو الا البلاغ المبین رسانیدن پیغام آشکارا وچون پیغام بدیشان رسانیده اعراض
ایشان ترا زیان نکند یعرفون میشناسند مشرکان نعمت الله نعمت خدای که شمرده شد بدیشان معترفند
که اینها از وست ثم ینکرونها پس انکار می کنند از آنکه پرستش غیر منعم را میکنند نعمت او وداد ...
بتان یاد در وقت سختی می شناسند ودر حال آسانی منکر میشوند ... عارفند ودر حال منکر ...
نعمة الله نبوت حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم از راه معجزات شناختند که حق است وبعناد
منکر شدند واکثرهم الکافرون وبیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین وصبیان ناگرویدگانند
ویوم نبعث وروزی که برانگیزیم من کل امة از میان هر گروهی شهیدا گواهی بر ایمان
وکفر ایشان مراد پیغمبر آن امتست ثم لا یؤذن پس دستوری ندهند للذین کفروا مر آنان را که کافر
شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا ولا هم یستعتبون ونه ایشان مطالب شوند باسترضاء یعنی بگویند
که شما خشنود سازید خدای را یعنی عملی کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف
نیست ... آورده که ایشان را دستوری اعتذار ندهند ... ایشان
نپذیرند واذا رأی وچون به بینند ... الذین ظلموا آنانکه شرک آوردند العذاب عذاب دوزخ

وعذاب آيند ايشانرا بعد تنخ فرياد برارند ومالك تخفيف عذاب طلبند فلا يخفف پس سبك كرده نشود
عنهم از ايشان عذاب ولا هم ينظرون ونه ايشان مهلت داده شوند يعنى زمانى ايشانرا مهلت ندهند
ونى عذاب نكذارند واذا رأى وچون به بينند روز قيامت الذين اشركوا آنانكه شرك آوردند شركاءهم
انبازان خود را يعنى بتان كه ايشانرا شريك خداى ميگفتند قالوا ربنا كويند مشركان كهاى پروردگار
هؤلاء شركاؤنا اين كروه شركاء ما الذين كنا ندعوا آنانكه بوديم ما كه ايشانرا مى پرستيديم من دونك
بجز تو وغرض ايشان بيشتر [illegible] فالقوا پس بيفكندند بتان اليهم القول بسوى ايشان سخن را يعنى
خداى تعالى بتان را كويا كرداند تا زود ايشانرا جواب دهند وكويند انكم لكاذبون بدرستى كه شما
دروغ كويانيد هرگز ما شما را نفرموديم به پرستش خود يا شما ما را نمى پرستيد بلكه هواء خود را پرستش
ميكرديد و در تبيان كويد كه نصارى ويهود وبنى مليح عيسى وعزير وملائكه را عليهم السلام در بهشت
بينند بوقتى كه خود در دوزخ باشند كويند خدايا ما ايشانرا مى پرستيديم ابرار ايشان ايشان آن دو پيغمبر
وفرشتگان كويند شما دروغ ميكوئيد وايشان شرمنده ومتخجل كردند وعجب با ايشان لازم شود وانديشه
ديگر كنند والقوا الى الله وبيفكنند بخداى يومئذ السلم در آن روز صلح را يعنى خواهند كه آن دو صلح
درآيند معترف شوند بگناه وگردن نهند حكم خداى را اسلام آرند وهيچ كدام سود ندارد جون كار
از دست رفت فرياد چه سود وضل عنهم وگم كرد از ايشان يعنى ضايع وباطل شود ما كانوا يفترون
آنچه بودند كه دروغ مى بستند از توقع شفاعت بتان ودستگيرى ايشان چه بجاى شفاعت ايشان شكايت ميكنند
الذين كفروا آنانكه كافر شدند بخداى وصدوا وباز داشتند مردمانرا عن سبيل الله از راه خداى يعنى از ايمان بحضرت
مصطفى صلى الله عليه وسلم زدناهم بيفزائيم ايشانرا عذابا فوق العذاب عذابى بر عذابى بما كانوا بسبب
آنكه بودند كه منع مردم از اسلام يفسدون تباهى ميكردند پس يك عذاب باز كفر ايشانست ويكى
براى منع ديگرى از اسلام وگفته اند زيادتى عذاب آنست كه ماران بزرگ خلقت وكژدمان عظيم جثه
بر ايشان گمارند وايشان از آنان گريزان شده خواهند كه در ميان آتش پنهان شوند ودر زاد المسير آورده
كه پنج جوى از زير عرش كشاخته بطرف ايشان روان كرده دو سه جوى از آن معذب شوند در ساعات شب
از شبهاء دنيى وبعد جوى ديگر در مدت اندازه روزى از روزهاء اين جهان وكويند زيادتى عذاب
بر مهر يا باشد ويوم نبعث وياد كن اى محمد روزى كه برانگيزانيم في كل امة در ميان هر كروه شهيدا عليهم
كواه بر گفتار وكردار ايشان من انفسهم از نفسهاء ايشان يعنى پيغمبرى كه هم از ايشان مبعوث بوده باشد وجئنا بك
وبياريم ترا شهيدا على هؤلاء گواه برين گروه يعنى برامت تو بر تصديق مومنان وتكذيب مشركان گواهى
دهى ونزلنا وفرو فرستاديم عليك الكتاب بر تو قرآنرا تبيانا لكل شيء بيان روشن براى همه چيزها از امور
دينى بتفصيل واجمال صاحب مدارك فرموده كه بيان آنچه محتاج اليه باشد از شرعيات در امور منصوص
ظاهرست ودر آنچه ثابت شود بسنت واجماع وقياس مرجع آنها بقرآنست چه در آن ماموريم بمتابعت
پيغمبر صلى الله عليه كه واطيعوا الرسول وصيت كرده است مارا باجماع وتهديد بر ترك آن ويتبع غير
سبيل المؤمنين وفرموده بحجيت واستدلال كه اصل قياس است حيث قال فاعتبروا يا اولى الابصار
پس قرآن تبيان همه چيزها باشد وهدى وراه نمودن بحق ورحمة وبخشايش برهمه اگر بدو بگروند وبشرى

ومژدگانى ببهشت للمسلمين مرمسلمانانرا خاصه ان الله يامر بالعدل بدرستى كه خداى ميفرمايد براستى
يعنى توسط در همه چيز خواه در اعتقاد چون توحيد كه متوسطست ميان تعطيل وتشريك وقايل شدن
بكسب كه متوسطست ميان جبر وقدر وخواه در عمل چون تعبد باداء فرايض كه متوسطست ميان بطالت
وترهب وخواه در اخلاق چون جود كه متوسطست ميان بخل وتبذير وشجاعت كه متوسطست ميان
جبن وتهور والاحسان وميفرمايد بنيكوئى در طاعات بحسب كميت چون تطوع بنوافل يا بحسب كيفيت
چنانچه مؤدى الاحسان ان تعبد الله كانك تراه از آن خبر ميدهد وايتاء ذى القربى وامر ميكند بعطا
دادن خويشاوندان نزديك ورسانيدن بديشان آنچه بدو محتاج باشند وينهى عن الفحشاء وباز ميدارد
از عمل زشت كه افراطست در متابعت قوت شهوانى چون زنا ولواطه وجز آن والمنكر واز فعلى كه انكار
كنند بر مباشران وآن اجراء قوت غضبيست در غير موقع چون قتل نفس وغضب اموال والبغى واز
ستمكارى يعنى صفت شيطنت كه مقتضاء قوت وهميه است مانند استعلا واستيلا بر بنى نوع
وتحقير وتكبر بر ايشان يعظكم پند ميدهد خداى شمارا بامر ونهى لعلكم تذكرون شايد كه
شما پند گيريد واين آيتيست جامع جميع خير وشر هيچ خيرى نيست الا كه مندرج است در اقسام ماموراتش
وهيچ شرى نباشد الا كه اندراج دارد در منهيات او از جهت آنكه موعظه ايست جامعه جميع خطبا روز جمعه
در آخر هر خطبه ميخوانند از عثمان بن مظعون رضى الله عنه منقولست كه گفت من در بدايت حال اسلام نياورده بودم
مگر بواسطه آنكه شرم داشتم از مبالغة پيغمبر صلى الله عليه وسلم وايمان در دل من قرارى نداشت تا
روزى نزديك آنحضرت بودم واين آيت نازل شد هر شبهه كه داشتم زايل گشت وبدين اسلام تصديق كردم
واز مجلس بيرون آمده اين آيت بر وليد مغيره خواندم گفت اى پسر برادر من ديگر باره اعاده كن باز خواندم گفت
ان له لحلاوة وان عليه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر وابو جهل بعد از استماع اين
آيت گفت بدرستى كه خداى محمد بمكارم اخلاق ميفرمايد ودر تكملة الصفا فرموده كه سبب اسلام اكثم بن صيفى
كه از اكابر عرب وحكماء ايشان بود همين آيت است وعلماء در بيان اين مامورات ومنهيات سخن بسيار گفته اند
كويند عدل كلمه شهادتست يا خلع انداد يا طاعت در سر وجهر يا انصاف يا اداء فرايض يا تسويه در حقوق
يا حكم بحق واحسان بذل وانعام است يا عفو از جرايم يا صبر بر سرزنش يا اداء نوافل يا نيكى نمودن در
عوض بدى يا اخلاص در عمل يا مشاهده در عبادات يا ايثار بر غير يا دوست داشتن براى ديگران آنچه
براى خود دوست دارد وبيكاره شمردن براى غير آنچه براى نفس خود بيكاره مى شمرد وايتاء ذى القربى صله رحم
است ونيكوئى كردن بديشان يا آنچه فاضل باشد از معيشت وگرد نواز است وفضل [illegible]
دهد ايشانرا در مهمات ايشان تن خود را اگر ضعيف وعاجزست وان بتن نتواند دعا كنند در باب ايشان
فحشا زناست يا آنچه پوشيده كنند از عملها زشت يا بخل يا استهانه شريعت يا افراط در گناه يا آنچه در
شرع حد بر وى مترتبست يا مخالفت ميان قول وفعل ومنكر شركست يا آنچه عقل آنرا منكر بود يا آنچه در شرع وجهى
نداشته باشد يا صحبت بدان [illegible] عند الله منفرد بود يا آنچه خداى آنرا بخشيده باشد يا اصرار بر گناه وبغى طلبت
يا كبر يا ظلم وتطاول يا سبى يا تجسس عيوب مردمان يا غيبت ايشان يا طعن بر مومنان يا تجاوز از حق يا قتال
در لطايف التقرير در تفسير اين آيت آورده كه استقامت ملك بر سه چيز ماموربه است وانضباط آن بسه

چیز منهی عنه و هریك ازینها ثمره و نتیجه دارد ثمرهٔ عدل لطف و نصرت و نتیجهٔ احسان ثنا و مدحت و فایدهٔ
صله رحم انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیاست و ثمره منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم
ماندن از تمنی در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدای و احسان دوستی
پیغمبرست و فرستادن صلوات بروی و ایتاء ذی القربی محبت اهل البیت است و دعا و صحابه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین در وسیط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید که کرد مگر آنچه ست
عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود سلمی قدس سره در حقایق آورده
که فحشا کذب و بهتانست و منکر فحشی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و بغی بدی که در افعال باشد
و در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوت روحانی و علوم و
اموال همه در طلب حق صرف کنی که مصرف نهاده طلب غیر او ظلمات و احسان آنکه هر نوع نیکوئی که توانی
قولا و فعلا با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه به نزدیکان نیکی کنی و نزدیکترین همه بتو نفس تست او را
از مهالك هوا باز داری و فحشا چیزیست که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت برو مترتب
بود و بغی سه صفات نفسانی است و از بغی نفس ریاضت باید شکست تا قواعد سلوك درستی یابد
زیرا که بحکم اعدا عدوك بدترین دشمنان نفس تست **نظم** این سگ نفس شوم بکاره که هم افزون تست هماره
بدترین قاصد بیست جان تراه میخورد مغز استخوان تراه چند آنان گو ترا به بند لجت محکمش بندکن که دشمن تست
و باقی وجوه و حقایق و نکات و دقایق این ایت در جواهر التفسیر توان یافت واوفوا و وفا کنید بعهد الله بپیمان
خدای اذا عاهدتم چون عهد ببندید مراد عهد الست یا عهودی که میان مردم معهود باشد و اصح آنست که
نزول این در شان جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه عهد بستند و قلت قریش
و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست تا ایشان را بفریبد که
نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بنزول ایت ایشان را بر نهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید
ولا تنقضوا الایمان و مشکنید سوگندها یعنی پیمانها را بعد توکیدها پس از استواری آن بسوگند وقد
جعلتم الله و حال آنکه ساخته اید خدای را علیکم بر پیمانها خود کفیلا گواه ان الله یعلم بدرستی
که خدای میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند ولا تکونوا مباشید کالتی نقضت
مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غزلها ریسمان رشته خود را من بعد قوة پس از قوة یعنی
استحکام آن انکاثا در حالتی که رشتها را تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند که در عرب زنی
بود نام او ریطه یا رابطه و بیاطی گویند خطیه نام داشت و ملقب بود بجعرا یا جعرا با خرقا او و با کنیزان خود
از بامداد تا نصف النهار خود میرشت و کنیزانرا رشتن میفرمود بعد از نصف النهار
میفرمود تا آن ریسمانها رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد پیوسته عادت او این بودی حق
سبحانه تشبیه فرمود شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن رسن تاب
داده خود را ضایع میکرد مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکنند تا بحکم
اوفوا بعهدی اوف بعهدکم جزاء وفا یابند **نظم** گرت هواست که دلدار نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگهدارد
تتخذون ایمانکم میگیرید عهد و سوگند خود را دخلا بینکم خیانت و غرور و مکر از میان شما

ان تکون امة بسبب آنکه باشند گروهی از کفار هی اربی من امة ایشان زیاده از گروه دیگر یعنی بعدد و مال
یعنی مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را افزون دیدید می خواهید که بغریب و حیله
معاش کنید انما یبلوکم الله به جز این نیست که خدای می آزماید شما را بوفای عهد تا مردمانرا معلوم
شود که کرچنگ اعتصام در حبل وفا کی زنند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر که وفا می کند ولیبینن لکم
هر آینه پیدا کند برای شما یوم القیمة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف
میکنید در شان بعث و جزا ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه گردانیدی شما را امة
واحدة یك گروه متفق بر اسلام ولکن یضل ولیکن فرو می گذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد
ویهدی و راه مینماید بتوفیق من یشاء هر کرا اراده کند ولتسئلن و هر آینه سوال کرده خواهید شد در
محشر عما کنتم تعملون از آنچه بودید که عمل میکردید ولا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگندان خود را
دخلا بینکم غدر و مکر میان یکدیگر فتزل قدم که بلغزد قدم از شارع اسلام بعد ثبوتها بعد از
استواری آن وتذوقوا السوء و بچشید اندوه و رنج در دنیا بما صددتم بسبب آنکه باز ایستید عن سبیل الله
از راه خدای یعنی از وفا بعهد ولکم و مر شما راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ تهدیدی
عظیم است مر ضعفاء اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم برگردند و قریش ایشانرا
وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود ولا تشتروا بعهد الله
و مخرید و بدل مکنید بعهد خدای و بیعت پیغمبر او را ثمنا قلیلا بهای اندك یعنی بچیزی حقیری از
مال دنیی که قریش شما را وعده میدهند انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیك خداست براه وفاداران از نعیم
دینی و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهتر است مر شما را از اغراض دنیویه ان کنتم تعلمون اگر هستید
شما که بدانید آنرا ما عندکم آنچه نزدیك شماست از اغراض دنیوی ینفد فانی شود و منقضی گردد
وما عند الله باق و آنچه نزدیك خداست از خزاین رحمت همیشه است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح
گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة و آن
عبارتست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث
التشخص و التعین و از این حیثیت است که اشیا را ممکن میگویند و خلق مینامند و همه نقایص بوجود
ممکنه از این وجه منسوب می نمایند **نظم** انده صورت نما کثیر و سنه چون نظر کردی بمعنی جمله آن
زان یکی ما عندکم ینفد شنو جزو بقی ما عند الله باق شنو ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانیست و ما
عند الله باق اشارت باعتبار اول **نظم** ای بوصف بیان ما همه هیچ همه آن تو آن ما همه هیچ
هرچه بیند خیال ما همه نقش هرچه گوید زبان ما همه هیچ ولنجزین و هر آینه جزا دهیم الذین صبروا
آنانکه صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر ایذا کفار یا بر شکیبائی نمودند بر عهد و پیمان
خود یعنی اهل بیعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بسبب نوائب صبر نموده از عهد نگشتند بدهیم اجرهم
مزد ایشانرا که نعیم بهشتست یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا بنیکوترین آنچه بودند که از روی
اخلاص یعملون میکردند امام زاهد رحمه الله فرموده که یا این شان سلطانست بود از یك جنس چون
نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه هر یکی از میان آن صد بهتر و نیکوتر بود ثواب آن یکی که نیکوترست بتمام

بدهیم و باقی ثمره بدیر بود و ثواب هر ایشان را ثواب آن که بهتر و تمامتر باشد برابر بدهیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
هر که بکند عمل شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد یا از زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن بود چه عمل تا با ایمان نباشد استحقاق
ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش یعنی رزق حلال
بوی ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاك بود و گفته اند حیاة طیبه حلاوة طاعتست یا قناعت یا کفاف
یا عمل صالح با عافیت یا رضا بقضا و قول آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود چه زندگانی در وی خوب
شوب تنغص و تفرقه نیست محققان برآنند که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت
خدای و صدق مقال و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ما سوی خدای در حقایق سلمی مذکورست
که استغناست بالله عما سوی الله ع چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ و دهیم ایشان را
مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بنیکوترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که
بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ
استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل القراءة بقول جمهور مر استحباب راست و باختیار
جمعی دیگر بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم تنها فرض بوده بوقت قراءت و باقتدا امت بوده بر سبیل سنت و مباحث استعاذه در اوایل جواهر
التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بگیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وسواس يَتَوَكَّلُونَ
توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند
و وسوسه او را قبول مینمایند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِهِ بسبب شیطان مُشْرِكُونَ شریك آرندگانند
بخدای آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد یاران خود سخریت میکند امروز
را کاری می فرماید و دیگر روز بکار آن نهی می نماید غالب آنست که افترا میکند بخدای و از تلقاء نفس خود
میگوید آیه آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیت ناسخ را بجای آیه منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
و خدای داناترست بِمَا يُنَزِّلُ بانچه فرو می فرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران
إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن می گوئی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین است
که میگویند بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را که
فرو آورده است آنرا یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ پاکیزه که جبرئیل است علیه السلام مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ
براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثابت دهد آنانرا که ایمان آورده اند در اعتقاد ایشان تا ناسخ سازد با نکه این کلام
حق است یعنی چون ناسخ دانستند دانند رعایت صلاح و حکمت او را ثابت مانند دل ایشان مطمئن شود
وَهُدًى و دیگر نقل قرآن برای هدایت است وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ و بشارت ده مسلمانان را به بهشت
در خبرست که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و غلامی بود دیگر یسار که
شمشیرها صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریة و انجیل خواندندی و چون حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم بر ایشان بگذشتی استماع قراءت ایشان فرمودی و گفته اند خویطب را غلامی را عایش

نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا یخنس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی شبها
پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد از این غلام می آموزد و با
ما میگوید این آیه آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ
جز این نیست که او را می آموزد بشری یعنی جبر یا ابو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنانکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را با
او میل کرده اند که گمان می برند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ غیر عربی است یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ
عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بر انشاء عربیات از اتیان
بمثل آن عاجزید پس دعوی آنکه وی می آموزد عجمی شکسته زبان را از حضرت کلامی بدین بلاغت
و فصاحت ظاهر البطلانست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بایتهای کتاب خدا
و تصدیق نمی کنند که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ ره نماید خدای ایشانرا بنجات یا بجنات وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذاب دردناك بجهت کفر ایشان و نسبت افترا بر حضرت صلی الله علیه وسلم
و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می بافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه
نمی گروند بِآيَاتِ اللَّهِ بایات خدای یعنی قرآن و میگویند بافته محمدست وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مفتریان هُمُ
الْكَاذِبُونَ ایشان دروغ گویانند که میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست
در اخبار آمده که قریش بعد از تعرض حضرت رسالت الهیه با طلاب ایشان را بایذاء و آزار درویشان صحابه
که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند
و ایشانرا در رنج بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیدند بر جفای قوم شکیبائی نمودند
تا بجائی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت
کلمه کفر راند قوم دوان بعد گفتند خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار
کرده از دین خویش بیزار شد حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان
بگوشت و خون او آمیخته شده یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفتن هرزه کوئی
تفاوت بدیده عمار رضی الله عنه گوید که چون بجناب نبوت صلی الله علیه وسلم آمدم بدست مبارك
اشك من پاك میکرد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لك فعد لهم اگر باز اکراه کنند همچنین گو و باز کرده ایشان
بهمان کلمه و حق سبحانه این آیت فرستاد که مَنْ كَفَرَ هر که کافر شود بِاللَّهِ بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان
خود و مرتد گردد چون ابن خطل و طعیمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب الهی باشد إِلَّا مَنْ
أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود وَقَلْبُهُ و دل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرمیده و عقیده او متغیر نگردد چون
عمار رضی الله عنه وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینه او یعنی انها کند بکفر
خوش بر آید و بدان اعتقاد کند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشان است غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر
ایشانراست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ بجهت گناهی بزرگ که ارتکاب کرده اند ذَٰلِكَ آن عذاب عظیم
مر ایشانرا بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی
دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ و بجهت آنست که خدای لَا يَهْدِي نمی خواهد که راه نماید الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان یعنی مرتدان را بچیزی که موجب ثبات بر ایمان باشد أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ طَبَعَ

کریه کتان م

الله آنانند که مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وسمعهم و بر گوشهای ایشان
تا سخن حق نشنوند وابصارهم و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند واولئک و آن گروه هم الغافلون
ایشان غافلان و بیخبرانند لا جرم انهم حقا و درآن هیچ شبهه نیست که ایشان فی الآخرة در سرای دیگر
هم الخاسرون ایشانند زیانزدگان چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس
را در بازار قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود **نظم** قیامت که بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند بضاعت نه چندانکه آری بری وگر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آکنده تر
تهی دست را دل پراکنده تر ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند
بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضوان الله عنهم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده
بودند از کفار ایذا و تمام یافته ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا و شکیبائی نمودند بر جهاد ان ربک
بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر اینه آمرزنده است عفو کند
از ایشان گناهان گذشته رحیم مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تأتی یاد کن
روزی را که آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود یعنی ملامت
کند خود را مثلا عاصی گوید که چرا معصیت کردم و مطیع گوید که چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند
و مجادله نماید در خلاص نفس خود و گوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما
عملت جزاء آنچه کرده است وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات ضرب الله مثلا و بیدا
کرد خدای مثلی قریة کانت دیهی را که بود آمنة ایمن از نقل قیاصر و قصد جبابره مطمئنة آرامیده و
اهل او آسوده یأتیها می آید بدان ده رزقها روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ و بسیار من کل
مکان از هر جائی یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران ورزیدند
بانعم الله بنعمتهای خدای و شکر نکردند فاذاقها الله پس بچشانید خدای اهل آنرا لباس الجوع والخوف پوشش
گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بآنچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را بجای ادراک
ضرر و لباس را بجای آنچه که کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف
را که بر ایشان مشتمل بود ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند
از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب می گذرانیدند همین که بعثت بنبوت حضرت محمد صلی
الله علیه و سلم کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشانرا بقحط تا هفت سال در جدب و خشک
سالی ماندند تا غایت چرم مردار می خوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آنحضرت بود که اللهم اشدد
وطأتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشانرا بدل کرد بخوف یعنی
مسلمانان تعرض ایشان انداختند تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند ولقد جاءهم
و بدرستی که آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و سلم فکذبوه پس تکذیب
کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان
ستمکارانند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که قریش کس بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرستادند که اگر مردان ما با دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت

دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیت آمد که فکلوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مما
رزقکم الله آنچه روزی داد خدای شما را بدست فرستادگان پیغمبر حلالا طیبا بی شبهه و پاک گویند
خطاب با مؤمنانست ایشانرا می فرماید باید که حلال خورند واشکروا و سپاسداری کنید نعمت الله نعمت
خدای را ان کنتم ایاه اگر هستید که خدای را تعبدون می پرستید با توانا و می بیند انما حرم جز این نیست که
خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار والدم و خون روان ولحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از وی نتوان
خوردن وما اهل و آنچه آواز برآورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند
فمن اضطر پس هر که بیچاره گردد و محتاج شود بخوردن یکی از محرمات غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد و نخورنده
بالای سیری فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است گناهان مضطر را رحیم مهربانست در
رخصت او ولا تقولوا و مگوئید لما تصف السنتکم برای آن چیزی که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد
وصف زبان خود مگوئید الکذب دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد آنرا بیع مگوئید و آن دروغ کلام
آنکه گفتند هذا حلال این حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشد بر مردان ما وهذا حرام و این
حرام است یعنی همان که مذکور شد از دواب بر زنان که این حلال و آن حرام است لتفتروا تا افترا
کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را ان الذین یفترون علی الله الکذب بدرستی که آنانکه افترا کردند
بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا میکنند بر خود
اندک است زود منقطع گردد در دنیا ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذابی سخت یعنی دائم باشند در آخرت وعلی
الذین هادوا و بر آنانکه بدین یهودیت در آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم بر تو
من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سورهٔ انعام و هو قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل
ذی ظفر الایة وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن کانوا و لیکن بودند که بواسطهٔ کثرت
گناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی
که پروردگار تو للذین مر آنکسانی را که عملوا السوء بجهالة عملهای بد کردند یعنی گناه کردند از روی جهل
ثم تابوا پس توبه کردند من بعد ذلک بعد از آن عمل بد که کرده است واصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را
ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور هر اینه آمرزنده است آن گناه را بسبب
توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را از بندگان ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل جلیل صلوات
الله و سلامه علیه کان امة بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل بود که یافت نشدی مجموع آن الا
متفرق در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد **نظم**
جانا تو یگانه و یلی ذات تو هست مجموعهٔ آثار کمالات همه گویند پیش از لقاء وی در آتش بر بودی
غیر از نمرود نمی نمود پس امت تنها مؤمن بوده قانتا لله فرمان بردار مر خدای را تا پیدا بود حنیفا مایل از
ادیان باطله بدین حق ولم یک و نبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانکه زعم قریش است شاکرا
و بود سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتبیه برگزید خدای او را به نبوت وهدیه و راه نمود
او را و بدعوت بخدای الی صراط مستقیم براه راست که طریق توحید است وآتیناه و دادیم او را فی الدنیا
حسنة در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلها که همه ارباب ملل دارند و ثنا گویند

یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نسل اوست یا آن صلواة که مقرونست بصلواة سید عالم است که اللهم صل علیه وعلی آله کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وَإِنَّهُ و بدرستی که ابراهیم فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگانست مر درجات عالیه را امام زاهدی رحمه الله آورده که حسنه که او را داد در دنیا که بخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کن در توحید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ملت ابراهیم که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت بحق یعنی جانب خود او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت میکرد تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک که سبیل متبوع است لیس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را علیهما السلام از سبب آنکه بعد از و مبعوث شده و بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین والاخرین علی الله مقررست که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکملست و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل **نظم**

تو اصلی و انبیا طفیل تواند ♦ تو شاهی و مجموع خیل تواند

وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ از جمله شرک آورندگان تعریض بکفار قریش است که میگفتند ما کیش ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را علی نبینا وعلیه السلام که بنی اسرائیل را بگوی که روز جمعه از اشتغال بمهمات بطالت نموده بپرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید آنرا قبول نکردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتداء آفرینش کرده شد و حق تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه را بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشددی عظیم فرمود چنانچه میگوید إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ بر آنانکه اختلاف کردند در آن و تعظیم سبت آن بود که در آن کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز عید گیرند و جز پرستش حق ننمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و در تاریخ السیر آورده که حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام یکی را دید روز شنبه که متاعی برداشته بجانبی میبرد بفرمود تا اگر کشتند و بر انداختند در جایی میفکندند که مرغان بر او دارند چهل روز تا حشرات اجزاء او میخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَيَحْكُمُ هر آینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچیزی که بودند که از سرکشی و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر براه عبادت در تبیان آورده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که خدای عبادت روز جمعه را نوشت بر جهودان که پیشتر از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فکنا الیوم والیهود غدا والنصاری بعد غد ادْعُ بخوان ای محمد خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل گرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ براهی که او نیکوترست یعنی برفق و خوش خوئی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت براه دعوت خواص است و موعظه براه ارشاد عوام و جدال براه دفع معاند در ترجمه رشحات آورده که طرق ثلثه دعوت اشارتست بمناهج ثلثه وصول اعنی طریقت و شریعت و حقیقت چه بعضی از محققان حقیقت از آن گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن

بواسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت ادبست در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت جزیلیست که بی وساطت جبرئیل فایز شده و حقیقت عبارتست از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بود بحقیقت مناسبست دوم باب موعظه حسنه و تخصیص او بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوش خوئیست اولی مینماید سیم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مخصص براه شریعت است که بناء آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و نتایج دلایل منتج و لایق کلام حقایق نظام کمال سید انام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم میگردد از گفتار شیخ عطارست قدس سره **نظم**

تو با دعوت اصل موجودات بوده ♦ ذات او دلان معطی هر ذات بوده

واجب آمد دعوت هر دو جهانش ♦ دعوت ذرات پیدا و نهانش

إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِمَنْ ضَلَّ بآنکس که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اسلامست وَهُوَ أَعْلَمُ و اوست داناتر بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و ابلاغ احکام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روز حرب احد سید الشهدا حمزه را مثله کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِنْ عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت کنید پاداش کسی که با شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بمانند آن عقوبت کرده شده اید بِهِ بدان یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما نیز با یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ هر آینه آن صبر خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ بهترست مر صابران را از انتقام و وضع مظهر بجای مضمر بجهت ثنای خدای بر ایشان بدانکه صابرانند آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفارت سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در آنچه روی نماید از محن و بلیه وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبائی تو إِلَّا بِاللَّهِ مگر بتوفیق و معونت خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر ایشان یا بر اعراض کافران از تو یا بر کشتگان وَلَا تَكُ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه سگالند از بدی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِينَ هُمْ و با آنانست که ایشان مُحْسِنُونَ نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای و احسان عبارت از شفقت بر خلق خدای و مدار کار ایمان و اسلام برین دو صفتست **نظم**

ز احسان خلق هر دم شود شاد ♦ بتقوی خانه دین کرده آباد

بسوی این صفتها کن شتابی ♦ رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة بني اسرائيل مكية مائة وعشر آيات

بسم الله الرحمن الرحيم سُبْحَانَ الَّذِي پاکی وی از همه عیبی ازانست که بجهت کرامت أَسْرَى بِعَبْدِهِ ببرد بنده خود را که محمدست صلی الله علیه وسلم لَيْلًا شبی یعنی در بعضی از شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه ام هانی چه مکه و حرم او همه مسجدند

إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا بسوی مسجد دورتر از مکه یعنی بیت المقدس الَّذِي بَارَكْنَا آن مسجدی که برکت
کردیم حَوْلَهُ برگرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او مهبط وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم برکت
دنیی که محفوف کردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی و ارزانی پس بدانجا محمد را بردیم لِنُرِيَهُ
تا بنمائیم ورا مِنْ آيَاتِنَا اندکی از دلایل ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را تماشا نمود و انبیا را
دید و وقوف بر مقامات ایشان در اندک زمانی حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر
علما برانند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع اول بیست یا رمضان
یا شوال یا ربیع الاخری و اشهر شب بیست و هفتم است در رجب و رفتن انحضرت از مکه به بیت المقدس بنص
قرآن ثابت شده منکر آن کافرست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب
بحد تواتر ثابت گشته و هرکه انکار آن کند ضال و مبتدع باشد نظم شاهد معراج نبی وافرست ❊
انکه مقر نیست بدین کافرست ❊ دست که سلطنت این وصال نیست بامردی خیل خیال عقل چه داند
چه مقامست این عشق شناسد که چه دام ستاین و معتقد اکثر اهل اسلام انست که عروج انحضرت
بجسد و روح بوده معًا و در بیداری واقع شده و آنکه در بین قصه نقل جسد را مانع دانند از صعود
ارباب بدعتند و منکر قدرت نظم انکه سرشت نقش انجان بود ❊ سیر عروج تن از اسان بود ❊
در آن شب جبرئیل با جمعی از ملائکه آمده و انحضرت را از حجره ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده
و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسانید نظم
نبی رخ تافته زین دیر فانی ❊ بخلوت در سرای ام هانی ❊ رسید از جبرئیل از بیت معمور ❊ براق برق سیر و رداز نور
قوی پشت و گران سیر و سبک خیز ❊ بدیدن دوربین و رفتن تیز ❊ روایت صحیح آنست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در بیت المقدس انبیا و ملایکه را دید و ایشان را امامت کرده از انجا بمعراج بر آمد بر براق با
جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم
هارون و در ششم موسی و در هفتم ابرهیم علیهم السلم و بر ایشان سلام کرد و جواب بر سبیل اکرام شنید
و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة منظر ایشان در آمد و جبرئیل بنزدیک حجاب
از مرافقت وی باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت نظم چنان گرم در تیه قربت براند
که در سدره جبرئیل از وی باز ماند ❊ و از انجا تنها بحجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار
فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بساق عرش رسید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی شنید
و در هر نوبت انحضرت را ترقی دیگر دست میداد تا قدم بر مسند دنی نهاده از انجا بر منظر فتدلی جلوه گر
شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم
کلام سرمدی بی نقل بشنید ❊ خداوند جهان را بی جهت دید ❊ بدید انجا نه در حدیث بیرون ز دید
مپرس اینکه کیفیت که چون دید ❊ و بنقل صحیح ثابت شده که انحضرت ثناء الهی بکلمات التحیات لله
والصلوات والطیبات بجای آورده و بکرام السلم علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت
و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین نظم
چه کرده وعدهای لطف در گوش ❊ نکرده امت خود را فراموش ❊ و در حین مراجعت بهشت و دوزخ

آن و دوزخ و درکات آن بنظر وی در آمدند و هدیه نماز بر امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت
المقدس باز آمده متوجه مکه شد و کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت
بود نظم راه باندازه وهم بیرون رفته ❊ نی توان برد که چون رفته ❊ عقل درین وادیه حاشا کند ❊
عشق نه حاشا که تماشا کند ❊ آورده اند که چون بامداد همان شب قصه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق
نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد پیش نظر وی متمثل
گشته از هرچه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانها خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آنرا
که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه انحضرت را بمعراج برد تا آیتهای
ملک و ملکوت به بیند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق مقر و منکر ظاهر گردد إِنَّهُ بدرستی که خدای
هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب الْبَصِيرُ بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی
سمیع و بصیر یعنی مسمع و مبصر ست یعنی شنوانید محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود و بنمود اورا
آیات قدرت بدوام خود بعضی ضمیر را عاید بانحضرت دارند در نفحات مذکورست که بدرستی که محمد
صلوات الله و سلامه علیه شنوا بود مر آن چیزی را که خطابش کردند و بینا بود مر آن چیزی را که بوی
نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را از آیاتی که مخصوص ست بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا
والبصیر ببصرنا نظم چو در مکتب ز نشانی رسید ❊ چه گوییم که انجا چه دید و شنید ❊ ورق در
نوشتند و کم شد سبق ❊ شنیدن بحق بود و دید بحق ❊ و چون در مراة الصفا فی معجزات المصطفی قصه
معراج بر سبیل استقصا و در تداویر و نکات دقایق و حقایق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات او
و دفع و منع مشکل بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نمود بتفسیر و الله
علیم خبیر وَآتَيْنَا و دادیم مُوسَى الْكِتَابَ مر موسی را علیه السلام تورة وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب یا موسی
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده فرزندان یعقوب را و گفتیم مر ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا اگر فرا مگیرید مِنْ دُونِي
بجز من وَكِيلًا کفیلی که مهم خود بوی باز گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ذریة آنکسی که برداشتیم او را در کشتی
مَعَ نُوحٍ با نوح مراد سام است که ابرهیم علیه السلم که جد بنی اسرائیل ست از نسل وی بوده یعنی نعمت نجات
از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکران بگذارید إِنَّهُ بدرستی که نوح كَانَ بود عَبْدًا
شَكُورًا بنده سپاس دارنده در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوع و سجود و رکوب
و مشی خدا را بشکر گفتی و این تحضیض مر ذریه او را باقتدا بدو در شکر نعمة الهی که موردی بزیدست لئن
شکرتم لازیدنکم وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم و پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ
در تورة و بیان کردیم که بجای که لَتُفْسِدُنَّ هر اینه فساد کنید و تباهی از شما بدید آید فِي الْأَرْضِ در
زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام تورة بوده و تا شنیدن ارمیا علیه
السلم که بخبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیه السلم حق سبحانه ایشان را خبر
داد که شما دو نوبت افساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدنی بزرگ یعنی
سرکشی خواهید کرد از طاعت من و ستم خواهید نمود با قوم که در خود فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا
وعده عقاب افساد اول از ان هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندگان که

ما را هستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح و گفته‌اند جالوت بوده یا سنحاریب یا ردملیس صاحب القدس پس در صفت ایشان میگوید که أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت دریافتی گفته‌اند که مهیب باشند و آوازهای ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون برق فَجَاسُوا پس جرایند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سراهای ایشان بقتل و غارت وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی لابد آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس بازگردانیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده‌اند و مقهور و مغلوب سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ و بزادنی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از پیشتر نَفِيرًا از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکویی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکویی کرده باشید بانفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال آن بر نفس شما باشد و در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که من هرگز با کسی نیکویی نکردم و بدی نیز بکسی نرسانیدم پس این آیت خوانده یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند در جهان گر نیک و گر بد هر چه کردم جمله با خود کرده‌ام فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ پس چون بیاید وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و بین الافسادین دولت صد سال بوده حق سبحانه فرمود که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم بشما یعنی طیطوس رومی و قوم او را یا انکیم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادگان ویرانگیختگان بد سازند وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی اثر غم و اندوه بر بشره شما پدید شود و حفص لیسوء بجمع خواند یعنی تا آن قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانچه نوبت اول قوم بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آید وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بر آن تَتْبِيرًا هلاک کردنی

درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقلی کرده و سید ایراد نموده و قول اصح و اشهر که در مختار القصص و غیره از کتبی که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته‌اند چنان است که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام و در دی ضعیف حال و احوج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته متوجه آن صوب شدند اول سنحاریب ملک موصل بیامد و ... او سلمان پادشاه آذربیجان برسید و هر دو قلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد نظم

سپه داران سپه در هم فکندند ٭ صلای مرگ در عالم فکندند ٭
ز پیکان عالمی را ناله بگرفت ٭ زخون روی زمین را لاله بگرفت ٭

عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالیه و سلطان اندلس هر یک با لشکری جرار همه تیغ زن و نیزه گذار در بیت المقدس جمع شدند و چون دیده سلطنت شرکت برنتابد با یکدیگر آغاز نزاع کرده با لشکرها از صبح تا زمانی قیام نمودند نظم

در افتادند چون چون شیر غران ٭ بگرز و نیزه و شمشیر بران ٭

بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و بنگاه بکثرت غبار از باد بر دیدن آن خاکساران باشید هزیمت را غنیمت دانسته و دل از برغزا بر تابیده از یکدیگر گریزان شدند نظم

نه جای قرار و نه راه ستیز ٭ نهادند ناکام رو در گریز ٭

اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد و چون غنیمت و لشکر عظیم در حوزه تصرف در آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریه را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر علیه السلام ایشان را پند داد و گفت از آنچه در توریه مقرر شده این فساد را ولت مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنحاریب بود و بعد از فوت او بحکم و ملکت ملک بوی رسیده بود بر ایشان گماشت تا بیامد و حرب کرده بر ایشان غالب شد و مسجد را خراب کرده توریه را بسوخت و هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اولی بود بعد از آن کورش همدانی که زن او از بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافته مال بسیار بر گرفت و سی هزار بنده و سایر جمله را با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان بسیار شد پس باز زدند را اظهار عصیان یحیی معصوم را علیه السلام رسانیدند عقوبت در رسید و طیطوس نصرانی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کرد و درختهای ایشان را بغارت برد و حق سبحانه در توریه بعد از وعده این دو عقوبت با ایشان گفته بود عَسَى رَبُّكُمْ شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است أَنْ يَرْحَمَكُمْ آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منصور سازد وَإِنْ عُدْتُمْ و اگر باز گردید نوبت دیگر بنا فرمانی عُدْنَا باز گردیم ما نوبت سیم بعقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَهْدِي راه مینماید لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راست‌تر و پاینده‌تر از همه راهها یعنی طریق اسلام و توحید وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن مر گرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنان را که میکنند عملها شایسته أَنَّ لَهُمْ با آنکه ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم بشارت میدهد مومنان را با آنکه آنان که لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده‌ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و بخدا می‌خواند در وقت غضب بِالشَّرِّ بدی برای اهل و نفس و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او بنیکویی مراد نضر بن حارث که عذاب را از خدای تعالی بدعا میخواست که امطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی عَجُولًا شتابکننده در عذابی که مایل در معاقبت آن یا تعجیل دارد از حالی بحالی در انقلاب بد و دست تحمل دارد و نه [illegible] شکیبا و نه در سرا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند بر تعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی که شب است یعنی ظلمت او بمحو ساختیم از اشنا و آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی که روز است مُبْصِرَةً روشن که همه چیز بینند لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی روز فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته‌اند آیة روز آفتاب و آیه شب ماه و محو آیه شب نقصان نور ماهست از بدریت تا محاق

و در لباب از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیش از این ماه و آفتاب در نور مشابه یکدیگر بودند و روز
سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل را علیه السلام فرمود تا پر خود را بر روی ماه مالید تا نور او محو گشت
و آفتاب بر حال خود باند پس معنی آیه برین قول آنست که نور ماه محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما
روزانه اکتساب معاش خود روید لِتَبْتَغُوا وتا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ شمار
سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی
فَصَّلْنَاهُ بیان کردیم او را در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه
مومن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کردیم او را طَائِرَهُ عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او و لازم
ساخته ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی وی را از آن جدا نیست و آن لازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است
و در زاد المسیر از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را کاغذی پیچیده در گردن او آویخته و در آنجا نوشته که
شقی ام سعید و بعضی برانند که اعراب به پریدن مرغ از راست و چپ تفال میکردند از جانب یمین تیمن
میگرفتند و طرف شمال را بشامت نسبت میدادند لاجرم اینجا استعاره کرده است طایر را بانچه سبب خیر
باشد و شر و در عین المعانی آورده که طایر او کاغذیست که در روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه
آنکه عهده آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم براه هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كِتَابًا نوشته که صحیفه
عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ببیند آن کتاب را گشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او
درپیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه نوشته اعمال خود
را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود خطاب میرسد که نامه اعمال خود را بخوان كَفَى
بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بسنده است نفس تو امروز عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه
نوع جزا شده عمر خطاب رضی الله عنه فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا یعنی اعمال خود در پیش نه و در نگر
از نیک و بد که چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل
بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که [illegible] نفس خویش را گفت امروز هر چه میدهم گوش
هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا شام با من بگوئی و حرکات و سکنات خویش را بر من عرض کنی آن نفس
تا شام تمام بکرد و کردار خود را بازگفت [illegible] خود در خواست پس گفت ای نفس هر چه
خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را یکبار که طاقت ندارم [illegible] دیرین کار پندی دادم تا بیدار
و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت [illegible] حساب همه عمر را حق تعالی چون باز خواهد

نظم
تو میدانی حساب صبح و شام * پس حساب خود چرا کوئی تمام * ذین علیها [illegible] صواب *
هست خود [illegible] حساب مَنِ اهْتَدَى هر که راه یابد و براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ پس جز این نیست
که راه مینماید برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد و بس وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه باشد فَإِنَّمَا
يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ و بر
ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى گناه نفس دیگری ولید بن مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید
و من گناهان شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار گناه خود برخواهد داشت نه از آن دیگری وَمَا كُنَّا
مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کننده قومی را حَتَّى نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا فرستاده بر ایشان

تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان ثابت سازد وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک
گردانیم اهل شهری و دیهی را أَمَرْنَا بسیار گردانیم مُتْرَفِيهَا منعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان
آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون
روند و تمرد کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن ده کلمه عذاب که سبقت گرفته
است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب سازیم
منازل ایشان را تَدْمِيرًا خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کردیم مِنَ الْقُرُونِ
از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد
سالست یا جمعی اهل عصر یا مدتی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده است آفریدگار تو
بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا است که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيرًا بیناکه خطیات
آشکارای ایشان را ببیند آورده اند که منافقان با مومنان در غزوات بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول
غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد از بنی آدم خواست همت يُرِيدُ
الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا بشتابانیم لَهُ براه او فِيهَا در دنیا
مَا نَشَاءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده
کنیم لَهُ جَهَنَّمَ براه او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده
از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعَى لَهَا و بشتابد براه آن یعنی
سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد
بایمان خالی از شایبه شرک فَأُولَئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان
كَانَ سَعْيُهُمْ هست شتافتن ایشان مَشْكُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای كُلًّا هر یکی
را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نُمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هَؤُلَاءِ این گروه را بقدر
کفایت وَهَؤُلَاءِ و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچ کدام را محروم نگذاریم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از
عطاء آفریدگار تو وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ و نیست عطاء آفریدگار تو مَحْظُورًا منع کرده و باز داشته از مومن
و کافر و مطیع و عاصی و کافر را همین در دنیا انْظُرْ بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ فَضَّلْنَا
چگونه افزونی داده ایم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت
دادیم و بعضی را تنگی و افضل داده ایم برخی را که طالب آخرتند بتوفیق بر برخی که جویندهٔ دنیا اند وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه
آن سرای أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجه وَأَكْبَرُ و بزرگتر تَفْضِيلًا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در
در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه برتر از میان زمین و آسمان مسافت
باشد و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا درکه همین مقدار بعد لَا تَجْعَلْ فرا مگیر برابر یا ای آدمی مَعَ اللَّهِ با خدای
إِلَهًا آخَرَ و خدای دیگر فَتَقْعُدَ که بنشینی در دوزخ جاویدان مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها
مَخْذُولًا فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوئیها وَقَضَى رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان أَلَّا
تَعْبُدُوا آنکه نپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که خدای بحقیقت چه عبادت غایت تعظیم است و نشاید الا
کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ و دیگر آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی عبادت

خود با احسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند در تربیت اولاد اما یبلغن اگر برسد
عندک الکبر نزدیک تو بنزدیک سالی وکبر سن احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دوی ایشان و بر تو بار
شوند و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل پس مگوی لهما اف مر ایشان را آن کلمه ضجرت که چون کسی از چیزی
بتنگ آید یا بر او گران گردد یا ناکی آلوده شود این کلمه میگوید حق سبحانه فرموده که این کلمه مر ایشان را مگوئید
و از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر ولا تنهرهما و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت
بازمده وقل لهما ومگوی مر ایشان را قولا کریما سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و کنیت
اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گناهکار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید واخفض و فرو
گیر برای ایشان لهما جناح الذل بال تذلل و تواضع را یعنی بر ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه ملاطفت و تلطف
پیش آر من الرحمة از فرط بخشش بر ایشان براه آنکه تو امروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان
امروز محتاج تو اند در خدمت و تقویت وقل رب ارحمهما و بگوی ای پروردگار ببخشای بر ایشان کما ربیانی
همچنانکه پرورده اند مرا صغیرا در حالتی که خورد بودم و حقیقت دعاء رحمت از ولد در حق والدین آنست
که اگر مؤمن اند ایشان را ببهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان خشنودی حضرت الهی برضاء
والدین باز بسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض سوا بن حقوق ایشان را بلوا حق عقوق پیش
نباید رفت نظم اگرت تن پاره از جان اوست * قطره از چشمه حیوان اوست * آب ازو دیده بهار ابوت *
شیر ازو خورده لبان توت * روح بشیریت قوت بود * خون شو از جود بجه مروت بود * ربکم اعلم پروردگار
شما داناتر است بما فی نفوسکم بانچه در نفسهای شما است از بر والدین و عقوق ایشان ان تکونوا صالحین
اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان بمادر و پدر فانه کان پس بدرستی که خدای هست للاوابین
مر توبه انگیزان از عقوق را بجمیع کنندگان را بحضرت او غفورا آمرزنده وآت ذا القربی و بده خداوندان خویشی
را حقه آنچه حق اوست از نفقه و حسن معاشرت بالا امام اعظم رحمه الله فرموده که حق اقارب آنست
که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول صلی الله علیه
وآله السلام وحق ایشان اعطاء خمس است بر ایشان از آنجه حق سبحانه مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی
مذکور است که امام علی بن الحسین رضی الله عنهما مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که
در سوره بنی اسرائیل نخوانده که وآت ذا القربی حقه جواب داد که خوانده ام مگر شما اهل آن قرابت اید
که خدای امر کرده است باعطاء حق شما امام فرمود که آری ما اهل آن قرابت ماییم والمسکین و بده درویش را
وابن السبیل و بده گذریا حق ایشان از زکوة ولا تبذر و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را بانچه
نشاید تبذیرا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده که بر کو واحد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف
نباشد و اگر جوی را حبه در باطل صرف نمایند اسراف باشد ان المبذرین بدرستی که اسراف کنندگان
کانوا هستند اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و آنکه اعرب سال عرب همکار
التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند اخو هم آورده اند که کفار اموال خود را
بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق سبحانه ایشان را آگهی میکند
که در تضییع اموال امثال دیوانند وکان الشیطان و هست دیو لربه مر پروردگار خود را کفورا منکر

یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی را کفران نبرد در خبر است که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقراء
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی از اوقات از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چیزی
طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت و اندم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد که واما تعرضن عنهم
و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای انتظار روزی که من ربک ترجوها از نزدیک پروردگار
خود امید میداری از آن فقل لهم پس بگوی ایشان را قولا میسورا سخنی نرم یا دعا کن برای درویشان یا سابقی کنید
با رفق یا وعده ایشان را نیکوئی آورده اند که بعد از نزول این آیه چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی
و حاضر نبودی فرمودی که یرزقنا الله و ایاکم در اسباب نزول آورده که سائلی از یهودیه کرو بستند
مضمون آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از موسی سخی تر است و جهت آزمایش دختر خود
را بجناب نبوت مآب فرستاد و در خواست که یا رسول الله مادر من از شما پیراهنی میطلبد که در تمامت
حضرت بحجره در آمده پیراهن بیرون کرد و بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت کشیده اما
منتظر خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیه نازل شد ولا تجعل یدک و مساز دست
خود را مغلولة الی عنقک بربسته بگردن خود تا بر بسط و قادر و توانا نباشی یعنی بربستن دست کنایتست از
امساک ولا تبسطها و مگشای دست را کل البسط همه گشادن بسط کنایتست از عطا و کل البسط
اشارت است باسراف یعنی اسراف مکن فتقعد که بنشینی ملوما ملامت کرده شده محسورا در مانده
و محتاج حق تعالی باعتدال صفت سخا تکلیف با بدو از طرفین او که تقتیر و تبذیر است منع میکند و در مجمع
البحرین این قول قطعه در معنی این آیه آمد نظم مبند در امساک دست دکرون * که خصلتیست نکوهیده
بپشا علانیها * مکن بجانب اسراف نیز چندان میل * که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها * بجود میان ای
هر دو راه چندانی تفاوتست که از آفتاب تا بسها * بر اختیار وسط راست در جمیع امور بدان دلیل
که خیر الامور اوسطها ان ربک بدرستی که پروردگار تو یبسط الرزق گشاده میکند روزی را لمن یشاء
برای هر که خواهد ویقدر و تنگ میسازد بر هر که اراده او اقتضا کند در قبض و بسط از محض حکمت
و کسی را اعتراض نرسد انه کان بدرستی که هست بعباده بمصالح بندگان خود خبیرا بصیرا دانا و بینا
ولا تقتلوا و مکشید اولادکم فرزندان خود را خشیة املاق از ترس درویشی نحن نرزقهم ما روزی
میدهیم ایشان را وایاکم و شما را هم پس هم روزی ایشان مخورید که هر کسی که او جان دهد نان دهد
ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان کان خطأ هست خطأ کبیرا بزرگ چه مشتمل است بر قطع
تناسل و انقطاع نوع ولا تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة
هست عملی زشت وساء سبیلا و بد راهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه مغان و گبرانست ولا
تقتلوا و مکشید النفس التی آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی
و معاهد که ایشان را نشاید کشتن الا بالحق مگر بحکم راستی یعنی قصاص یا بعد از ایمان مرتد گردد یا زنا کند
بشرط احصان ومن قتل و هر که کشته شود مظلوما در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل
نبود فقد جعلنا پس بدرستی که ما دادیم لولیه مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سلطانا
تسلطی و قوتی که قصاص کند از قاتل یا دیت بستاند فلا یسرف پس باید که ولی اسراف نکند فی القتل

در کشتن او که قصاص بعلاوه تمام شده یعنی آن قاتل را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی
كَانَ مَنْصُورًا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا و حکام وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ
الْيَتِيمِ بمال یتیم و در مال او تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوترست
یعنی معامله کنید که اصل مایه برقرار بماند و ربح آن بوجه معاش وی کشیده شود و این معنی را التزام نمائید
حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایت قوت یعنی به بلوغ رسد و آثار رشد بروی ظاهر باشد وَأَوْفُوا و وفا کنید
بِالْعَهْدِ بعهدی که خدای بسته است بر شما از تکالیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ
بدرستی که صاحب پیمان كَانَ مَسْئُولًا سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن و رعایت آن خواهند پرسید
سلمی رحمه الله فرموده که خدای را عهدهاست بجوارح آدمی ملازمت آداب و بر نفس وی اداء فرایض و
بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او باآنکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او باآنکه مشاهده ما سوی نکند
و از هر عهدی خواهند پرسید ع تا کسی از عهده این عهد چون آید برون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمائید
کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون پیمانید مر کسی را وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازوی درست یا کیان ذَٰلِكَ این تمام
پیمودن و درست سنجیدن خَيْرٌ بهترست شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ و از پی
مرو مَا لَيْسَ لَكَ آن چیزی را که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بتقلید و گمان مگوی چیزی مر تا ندانی مگوی
دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم محمد بن الحنفیه رضی الله عنه در معنی این آیت فرموده که گواهی دروغ مده إِنَّ
السَّمْعَ بدرستی که گوش وَالْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ أُولَٰئِكَ هر یک از اینها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود
مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده است یا از صاحب سوال
کنند که چه شنیدی و برای چه شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه
دانستی و برای چه دانستی وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا بنعت خداوندان تکبر یعنی بخرام چنانچه متکبران
خرامند إِنَّكَ بدرستی که تو لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ نتوانی شکافت زمین را بپای درو کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ
الْجِبَالَ و نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی قامت یعنی کسی زمین را نتواند درید و با کوه همسری نتواند
نمود پس این کبر و تعظیم چرا باید کرد نظم از خاک آفریدت خداوند پاک ٭ پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
كُلُّ ذَٰلِكَ همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیه لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ تا اینجا مذکور شد
و آن پانزده امر و چهارده نهی است و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اینها در لوح موسی علیه السلام
مکتوب بود كَانَ سَيِّئُهُ هست بدیها یعنی آنچه منهی عنه است از آن عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا نزدیک پروردگار
تو ناپسندیده ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از احکام مِمَّا أَوْحَىٰ از آنچیزیست که وحی کرد إِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی
تو پروردگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علم که شناخت حق است لذاته و دانستن خیر العمل به وَلَا تَجْعَلْ و فرا مگیر مَعَ
اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است و هذا
در مفتتح و مختتم این امور نهی فرموده از شرک و در نتیجه که در دنیا بر آن مترتب باشد ذکر کرد که فتقعد
ملوما مخذولا و در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد در عقبی ایراد فرموده که فَتُلْقَىٰ اگر شرک آری
پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتی که ملامت کرده شده باشی پس ملائکه و اهل ایمان ترا
ملامت کنند مَدْحُورًا در حالتی که رانده شده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعضی اند که بر شرک عتاب میکند

با جمعی که گفته اند الملائکه بنات الله و میگوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِينَ بپسران
وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران
ننگ میدارید و به پسران می نازید إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما میگوئید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافه ولد
میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل می نهید که محبوب را بخود و مکروه را بحق نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بتکرار
کرده ایم و مکرر ساختیم برای خبر دادن از ولد فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا پند گیرند و متذکر
شوند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن و از حق دور شدن قُلْ بگوای محمد لَوْ كَانَ
مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید بمحض تخیلات
بخیالند یعنی چنانچه کافران می گویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند
عرش و مالک ملک سَبِيلًا راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه ملوک می کنند یعنی حق سبحانه ایشان را معیوب و
نکوهش ایشان میفرماید که ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی که با او منازعت جستندی و عیب
و عجز او از خود نفی کردندی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویند
عُلُوًّا كَبِيرًا برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند از خباب بن الارت رضی الله عنه که بمجلس حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدای را چنانچه قوم شنیدند و از وی تعجب کردند
یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که تُسَبِّحُ تسبیح میگوید لَهُ مر خدای را
السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در ایشانست از ملک و جن و انس
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح میگوید خدای را بحمد او یعنی تنزیه
میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح گویند
زندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال بوجود دلالت میکند با مکان و حدوث خود
بر صانع واجب قدیم و این تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدث بر همه اشیا مستوی باشند
وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشان را چه شما را نظر صحیح و عقل
صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توانید نمود نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل
عقوبت نمی کند بغفلت شما غَفُورًا آمرزنده مر آنرا که از شرک بحق خدای ایمان آرد در حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس
سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما از آن شنود و فهم نکند مگر عالم
ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال هذا نظم بذکرش هر چه بینی در خروش است ٭
دلی داند درین معنی که گوش است ٭ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست ٭ که هر خاری بتسبیحش زبانیست ٭
در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیحات که اشیا بلسان الحال گویند بسیار راه و لکن لا تفقهون
تسبیحهم فائده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنودیم که سنگی بزبان قال ذکر
حق تعالی میگفت و ما را خطابی کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نمود که هر که آدمی را تا در نیابد و در بحر
الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که تسبیح و حمد حضرت آفریدگار دائم میکند
و شهادت اعضا که أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ اشارت بدانست بهمین زبان خواهد بود و باقی نکات آیت
و وجوه را از تفسیر جواهر مطالعه توان نمود والتوفیق من المنان المعبود آورده اند که ابو جهل و احزاب و قصد

انکردند که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در وقت قراءت قران ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان بپوشید
و این آیت فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون بخوانی قران را جَعَلْنَا بَيْنَكَ بگردانیم و میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ و میان آنان که نمی گروند بآن سرای حِجَابًا پرده مَسْتُورًا پوشیده تا ترا نبینند و آزاری بتو نرسانند گویند
حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشته بطلب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون آمد و خواست
که بران حضرت زند او را در خانه ابو بکر رضی الله عنه نشان دادند بیامد و آنحضرت آنجا نشسته قران می خواند
ام جمیل صدیق را گفت که صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از او انتقام کشم ابو بکر رضی الله عنه گفت او شاعر نیست که
زبان بهجا کسی گشاید گفت پس چرا گفت حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را فرمود که از وی بپرس که غیر از تو درین خانه کسی را می بینی صدیق رضی الله عنه
گفت یا ام جمیل درین خانه غیر از من کسی هست یا نی گفت با من استهزا می کنی بخدا که نمی بینم مگر ترا ... خائف
و پس باز گشت و این آیه نازل شد که ما ترا بوقت قراءت قران از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا و می کنیم یعنی می
افکنیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قران را و آن پوشش حایل شود میان
دلهای ایشان و فهم قران وَفِي آذَانِهِمْ و می نهیم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قران نکنند و چون قران
معجزست از حیثیت لفظ و معنی از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک
لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدگار خود را در قران وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ بر
گردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه
ایشان آنست که الهه ایشان را با الله خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ بآنچه می شنوند قران را بسبب
آن یعنی برای آن ... که قران را برای استهزا و طعن در آن شنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که
گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتی که ایشان راز گویندگانند یعنی پنهان با یکدیگر می گویند که کلام وی
سحرست و شعر و در عین المعانی آورده که نضر حارث گفت که محمد چه می گوید ابو سفیان گفت من بعضی از
سخنان وی راست می دانم ابو جهل گفت مجنونست ابو لهب گفت کاهنست حق تعالی این آیه در شان ایشان فرستاد
إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که شما إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت نمی کنید
و از پی نمی روید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا سحر ...
ساحر شد چون مانی ... انْظُرْ كَيْفَ ببین که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل
و توصیف کردند بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا
پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب و ... نمی یابند طعنه تو ... که موجه باشد بلکه ... خود گم
شده اند و حیران مانده در وصف تو سخنان نقیض میگویند که گاهی شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت
و گاهی مجنون و آن زوال عقلست وَقَالُوا و گفتند کافران که منکر بعث اند أَإِذَا كُنَّا آیا هنگامی که شویم ما بعد از
مرگ ... عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا ... خاک ... ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگان
شویم خَلْقًا جَدِيدًا آفرینش نو ... استبعاد کردند که خاک ... مخلوق تازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو گردید
شما امری تمثیل است یعنی اگر گردید فی المثل بتن خود حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آن
چیزها که بزرگست و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هر چه از قبول حیات ابعد

البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی
زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را
تواند جان در دمید در بدایت هم تواند خاک را جان داد در نهایت فَسَيُنْغِضُونَ پس زود بود که حرکت دهند إِلَيْكَ
رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرها خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود بجنباند ایشان از روی انکار و استبعاد
سر خود جنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بگو عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا شاید
که باشد نزدیک هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در
روزی که بخواند خدای شما را برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیر بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما
اجابت کنید خدا را یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتی که قایل باشید بستایش حق در خبر آمده که خلایق از قبور
بر آمده خاک از سرها می افشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک در تفسیر بصایر حمد بمعنی امر داشته
چنانچه فسبح بحمد ربک ای صل بامره پس معنی آیت چنین بود که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید وَتَظُنُّونَ
و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکرده اید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یا چون آخرت
را معاینه ببینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید نسبت بان پس باید که خردمند آگاه امروز زندگی حیات دنیا
را در جنب زندگی حقیقی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت
و ندامت در نماند نظم بدنیی توانی که عقبی خری بخر جان من ور نه حسرت خوری کسی گوی دولت ز دنیا
که با خود نصیبی بعقبی برد آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء صحابه قولا و فعلا تقصیر نمیکردند
مؤمنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانیده بجدال و قتال ایشان دستوری
طلبیدند آنحضرت فرمود که مرا حق سبحانه در باره ایشان بدینها نفرموده آیه آمد که وَقُلْ لِعِبَادِي و بگو مر بندگان
مرا یعنی مومنان را که با کافران يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را که هِيَ أَحْسَنُ او بهتر باشد یعنی در مقابله جفاء
ایشان درشتی نکنند بلکه دعا گویند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی فاروق را رضی الله عنه دشنام داد وی
خواست که در مقابله شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعضی فرموده و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر
معروف و نهی از منکر و محققان گفته اند که کلمه نیکو آنست که کسی را تکفیر نکند مگر بیقین و اگر درشتی کند
در برابر او نیز می گویند إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستیکه دیو يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می افکند میان ایشان پس مکافات
درشتی بازای درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت بازدیاد مواد فساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستیکه
دیو هست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نخواهد و جز بهلاک او نکوشد رَبُّكُمْ
پروردگار شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناترست بحال شما بقولی خطاب بمؤمنانست و ایشان را می گوید إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد
ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ یا اگر خواهد عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما
و گفته اند رحم کند بهدایت و توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافرانست که
میفرماید که اگر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیوی را در تأخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند ... شیئت
متعلق بعذاب دنیوی است و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا که مهدی عَلَيْهِمْ بر کافران
وَكِيلًا نگاهبان که ایشان را از کفر نگاه داری یا پایندانی که ایمان ایشان را ضمان شوی و اگر خطاب با مومنانست
معنی آیت این باشد که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذه نخواهی شد

بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و آفریدگار تو دانا ترست بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بآنکس که در آسمان و زمین است یعنی
احوال ایشان داند و مصلحت ایشان نیز نکو داند و در اثر آن بوده که قریش استبعاد می کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر
باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق سبحانه این آیت فرستاد که ما دانا تریم باحوال آسمان و زمین پس
هر کرا خواهیم به نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبرانرا عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخلت
و موسی بکلام و محمد را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بمعراج و مدینه و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم
داود را زَبُورًا کتاب زبور بس شرف داود بدان کتاب بود نه بپادشاهی و زبور یکصد و پنجاه سوره است که درو
احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه همه ثنا و الهی و موعظه و صفات حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و سلم و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت چه در اینجا مسطور است که انه
خاتم الانبیا و امته خیر الامم و در آیه ولقد کتبنا فی الزبور اشارتی بدین معنی هست

نظم

ای مصحف تو در کتاب موسی ۞ وی نعت تو در زبور داود ۞ مقصود تویی ز آفرینش ۞ باقی بطفیل تست موجود

آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیت فرستاد قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ
بگوی ای محمد یا کافران بخوانید آنها را که گمان بردید که ایشان خدایانند زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ بجز خدای تا این بلا از شما
بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمی توانند كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا برداشتن سختی یعنی قحط
از شما و نه تبدیل بعد آنرا از قبیله شما بقبایل دیگر آورده اند که بنی ملیح ملایکه را و خزاعه جن را می پرستیدند و جنیان
خود ایمان آوردند و ایشان بکفر ماندند تا این آیه آمد أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ آن گروه از ملایکه و جن آنانکه یعنی آنکه کافران
ایشانرا می پرستند يَبْتَغُونَ ایشان می جویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب
می کنند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام نزدیکترند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان
درگاه اند از ملایکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت
آرد ملخص سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود حقیقی اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امیدوارند ببخشش او وَيَخَافُونَ
عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب آفریدگار تو كَانَ هست مَحْذُورًا سزاوار
آنکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در امید و بیم اند همچون سایر بندگان پس چگونه ایشانرا
پرستش توان کرد وَإِن مِّن قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِكُوهَا هلاک کننده
اهل اوییم بوقت مرگ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و جز آن
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مؤمن بود و صالح بمرگ و اگر کافر و فاسق بود بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست این
حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم معجزها طلبیدند تا آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین کشاده و
صالح زراعت شود و جویها روان سازد تا باغ و بوستان گردد حق تعالی بایتها پدید ایشان نشود و فرمود که
وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش إِلَّا أَن كَذَّبَ مگر آنکه
تکذیب کردند بِهَا بآیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر
دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشانرا استیصال گردانیدیم پس کر اینجا [illegible] طلبند

از معجزات بظهور آریم و ببینیم که ایشان نخواهند گروید همه را بعذاب استیصال گرفتار باید ساخت و ما در
ازل حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان پدید خواهند آمد وَآتَيْنَا و دادیم ثَمُودَ
النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و هویدا بمعجزه هلاکت و سبب تکذیب ایشانست چه ثمود
از صالح ناقه طلب کردند و خدای ایشانرا از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه یا ظلم
کردند تا همه هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمیفرستیم بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسیدن و عذاب
کسی که از عذاب استیصال الیم که بعد از نزول بکفر ثابت باشند همه را مستاصل شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون
گفتیم ترا و وعده کردیم که از دو مخبر إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمانرا
هلاک خواهد کرد یا بد قریش را تعبیر بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّؤْيَا
الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خوابی که بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ مگر فتنه آدمیان یعنی سبب آزمایش مراد رؤیاء عام
حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نمود و سعی و حلق
بجای آورد و صحابه بتوجه فرمودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که خواب راست
نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آینده بظهور رسد و قومی از علما درین قول تردد دارند
جهت آنکه سوره مکیست و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده باشند و در مدینه حکایت
کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد آن بود که حضرت صلوات الله و سلامه علیه در واقعه
دید که قومی از بوزینه بر منبر او دویدند و بخا بر می جستند متوجه بمدینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت
ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان
خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار
در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده فِي الْقُرْآنِ در قرآن مگر که
فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است تعجب نمودند ابوجهل
گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که در آن درخت میروید و این غایت عجب است عجب از ایشان
بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت
ودیعت نهد چه عجب اگر درخت را در آتش بر دارد و یادری که پیه بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند
و احشاء شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات از سوختن نگاه میدارد تواناست بر انبات شجره در دوزخ و زقوم
را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندگان آن کافرانند و لعنت مستوجب ایشانست یا ملعونه بمعنی مکروهه
و مبغوضه باشد چون طعام ملعون ای مضار که و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابوجهل یا حکم بن العاص که
بلعنت و ابن الحکم گفته کان شجره ملعونه وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات چون نار سعیر
و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی کافر و کاری
و ستیزه از حد تجاوز شده موجب این بیم ایشانرا و سوسه ابلیس است تا استکبار را و ستعاقب این آیه
خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم
فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت که چرا سجده نکردی
قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر کسی را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای بر و لعنت کرد و آن

دیگر مشغول شو براند قال گفت ابلیس دیگر باره أرأيتك خبر ده مرا که هذا الذي كرمت این را که گرامی کردی و فضل دادی
او را علي بر من چرا فضل دادی او را و او از خاکست و من از آتش لئن أخرتن اگر بازپس داری و زنده داری مرا تا آخر کنی إلى يوم
القيامة تا روز قیامت لأحتنكن هر اینه از بیخ برکنم ذريته فرزندان او را باغوا و چنانکم که بعذاب مستاصل شوند
إلا قليلا مگر اندکی که نتوانم ایشان را اغوا کردن بسبب عصمة حماية و عناية تو قال اذهب گفت خدای برو
که بر وامر ما هانست و ابعاد یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود رو فمن تبعك پس هر که ترا
متابعت کند و فرمان تو برد منهم از ذریه آدم فإن جهنم پس بدرستی که دوزخ جزاؤكم پاداش شماست یعنی
تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی تو و متابعان ترا جزاء هم جزاء موفورا جزاء تمام یعنی
عقاب بر دوام واستفزز و از جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر که توانی لغزانیدن منهم از ایشان بصوتك بآواز
خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان مزامیرست امام زاهد رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل میکند که هر آوازی که نه در رضاء خداوند سبحانه از دهان بیرون آید آواز شیطانست وأجلب عليهم و بر انگیز
بر ایشان بخيلك ورجلك سواران و پیادگان خود را یعنی دیوان که معاون تو اند در وسوسه و اغوا همه را جمع
کن در تسلط بر ایشان وشاركهم و شرکت کن با ایشان في الأموال در مالها ایشان تا از حرام جمع کنند یا بباد دهند
یا در معصیت صرف نمایند والأولاد و در فرزندان نیز شریك شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزى و عبد
الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وعدهم و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در
توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما يعدهم الشيطان و وعده نمیدهد شیطان ایشان را إلا غرورا
مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می‌آراید إن عبادي بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هؤلاء في الجنة
برای بهشت آفریده شده اند ليس لك نیست ترا عليهم بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت هیچ کس را
توانائی فریفتن مکر بندگان مرا امام قشیری قدس سره فرموده که بنده حق آنست که در بند غیر نباشد شیخ عطار
قدس سره فرماید ٭ چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی ٭ که تو در بند هر چیزی که باشی بنده آنی
وكفى بربك و بسنده است پروردگار تو وكيلا نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس ربكم الذي
پروردگار شما آنست که بقدرت کامله يزجي میراند و روان میکرداند لكم الفلك برای شما کشتی را في البحر در
دریا لتبتغوا تا بجویید من فضله از فضل وی یعنی روزی خویش و گویند فضل سود است یا نعمه که بدان احتیاج
افتد یعنی بر دریا بدست نیاید إنه كان بدرستی که اوست بكم رحيما بشما مهربان که کارهای مشکل را بر
آسان میکرداند و اسباب احتیاج شما مهیا میکند وإذا مسكم الضر و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق
شدن في البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطرهاء شما من تدعون هر کرا میخوانید و می‌پرستید إلا إياه
مگر او که خداوند یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نخوانید و نجات جز از حضرت او نخواهید فلما
نجاكم پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برساند إلى البر بسوی بیابان أعرضتم برگشتید از
توحید و باز بدی بد پرستش بتان آورید وكان الإنسان و هست آدمی كفورا بلیغ ناسپاس مر نعمت خداوند
خود را أفأمنتم آیا ایمن شدید أن يخسف بكم از آنکه فرو برد شما را جانب البر بکرانه زمین یعنی آنکه قادرست که
شما را در کعبه غرق توانا است بر آنکه در خاك پنهان کند أو يرسل عليكم یا فرو فرستد بر شما حاصبا بادی که سنگ ریزه
بر شما افکند یعنی قادرست که شما را سنگ باران کند ثم لا تجدوا پس نیابید لكم وكيلا برای خود نگاه دارنده که شما را

از آن محافظت کند أم أمنتم آیا ایمن شدید أن يعيدكم از آنکه باز گرداند و در آرد شما را فيه در دریا تارة أخرى بار
دیگر یعنی داعیه رفتن در دل شما افکند تا دیگر باره در کشتی نشینید فيرسل عليكم پس فرو فرستد بر شما قاصفا من
الريح شکننده از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند فيغرقكم پس غرق کرداند شما را بما كفرتم بسبب آنچه
ناسپاسی کردید ثم لا تجدوا لكم پس نیابید برای خویش علينا بر ما به بآن غرق کردن تبيعا از پی در آینده
که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما ولقد كرمنا و هر اینه گرامی کردیم بني آدم فرزندان آدم را وحملناهم
و برداشتیم ایشان را یعنی سوار کردانیدیم في البر در بیابان بچهارپایان والبحر و در دریا بکشتیها ورزقناهم و روزی
دادیم ایشان را من الطيبات از طعامهاء پاکیزه وفضلناهم و افزونی دادیم ایشان را على كثير ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه
آفریده ایم تفضيلا افزونی دادنی عظیم و در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیارست و در ترجمه بقول
جامع التفاسیر آورده صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسمست جسدانی و روحانی جسدانی
تمام ایشان را اشتراك مؤمن و کافر در آن تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم در حسن صورت و مزاج
قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحیه و ذوایب و تمییز بعقل و افهام بنطق
و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسمست عامه و خاصه
اما آنچه عامست و مؤمن و کافر در آن شریك اند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و اسماع
قول الست بربکم و انطاق بجواب بلى و عهد بر عبودیت وفا یا ایشان بر فطرت و ارسال رسل بر ایشان و انزال کتب
با مر ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات با ایشان
اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا و مؤمنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت
و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق
ناسوتی بمجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامتی که در حد و حصر نیاید محمد بن کعب رحمه الله گفته
که کرامت آدمیان بآنست که محمد رسول الله از ایشانست نظم ای شرف دوده آدم بتو ٭ روشنی دیده عالم بتو ٭
کیست درین خانه که خیل تو نیست ٭ چیست برین خوان که طفیل تو نیست ٭ از تو صلای نبی بالست آمده ٭ نیست بهانه
هست آمده ٭ در حقایق سلمی آمده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشان را در نفس و روح
قلب و گفته اند بآنست که ظهور داد از نعوت و صفات و بحر آنچه مستورست از حقایق ذات ندر تا ولایت
کاشف آمده که بعالم اجساد بعد بمیر عالم ارواح و برداشتیم ایشان را از دهر و دود ترکیب ایشان ذات از دهر و دود
دادیم ایشان را از طیبات علوم معارف و تفضیل ایشان داشتیم بر جمیع مخلوقات بآنکه ایشان را بعضی ایشان
بینا ساختیم و مسکنی جز ملائکه اند از خواص ایشان و علما را در تفصیل ملك و بشر مباحث دور و دراز است
آنچه جمهور اهل امت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از اولیا
بنی آدم و اولیاء بنی آدم شریفترند از اولیاء ملائکه و صلحاء اهل اسلام را فضلیست بر عوام ملائکه و عوام ملائکه
بهترند از فساق مؤمنان امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم مؤمنانند چه کفار را نصیبی نیست یعنی الله تعالی
من کرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهدت بیاراست و باطن ایشان را
بتحقیق مشاهدت منور ساخت و جاء آنچه کافه مؤمنان را از تکریم عام ارزانی داشته امت محمد را صلی الله علیه و سلم
بتکریم خاص اختصاص داده از جمله مرتبه رضی که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه

وتشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم وعلی الجملة این آیة دلیل فضیلت وجامعیت انسانست که از همه مخلوقات مرآة صافی جهت انعکاس صفات الٰهی همه اوست وبس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق صفات فهم توان کرد نظم

آمد آینه جملهٔ کون ولی ٭ هیچ آن آینه نکرد جلی ٭ شد وند رو بوجه کمال ٭ صورت ذو الجلال والافضال ٭
مظهری گشت کل وجامع ٭ سر ذات وصفات از ولامع ٭ زانکه بود این تفرق عددی ٭ مانع از سر جامع احدی ٭
گشت آدم جلاء این مرآت ٭ شد عیان ذات او بجمله صفات ٭ شد تفصیل کون را مجمل ٭ بود این دایره مکمل شد
آخرین نقطه عین اول شد ٭

یوم ندعوا یاد کن روزی را که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بود چنانچه گویند یا امة موسی یا امة عیسی ویا کتابی که بدیشان منزل شده چنانچه خطاب کنند که یا اهل القرآن ویا اهل الانجیل یا مقتدی که در مذهب تابعت او نموده باشند چنانچه ندا کنند که یا حنفی یا شافعی یا دین وملت او خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی وگفته اند امام جمع است وخلق را بمادران باز خوانند بجهت کرامت عیسی علیه السلم واظهار شرف حسن وحسین رضی الله عنهما یا بپاره اکبر والاد الزنا رسوا نشوند ودر لباب از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که دران روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان وکتاب منزل بر ایشان وسنت پیغمبر ایشان وقولی آنست که تعلق انساب بریده گردد ونسبت اعمال باند پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند وگویند ای اصحاب کتاب کذا فمن اوتی پس هر که داده شود کتابه بیمینه نوشته عمل او بدست راست او فاولئک پس آن گروه یقرءون کتابهم میخوانند کتاب خود را از روی بهجت ومسرت نه بی بعطاق نوحه دران عملهای نیکو می بینند ولا یظلمون فتیلا وستم کرده نشوند بمقدار رشته که میان دو اصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی واین آیة دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از خجالت وحیرت زبانش نخواندن دریابد ومن کان وهر که هست فی هذه درین دنیا اعمی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نه بیند فهو فی الاخرة پس او در آخرت اعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد واضل سبیلا وگمراه تر از نابینا بجهت زوال استعداد وعدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هر که اینجا بدی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتی که ما را یکسال بر بت پرستی بگذاری وزمین طایف که ملک ماست چون حرم مکه محترم محرم گردانی وما را در نماز از رکوع وسجود معاف داری واگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای مرا بدین فرموده است این آیت آمد که وان کادوا وبدرستی که خواستند ثقیف لیفتنونک که بگردانند ترا عن الذی اوحینا الیک از انچیزی که وحی کرده ایم بتو لتفتری تا افترا کنی و بر بندی علینا غیره بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگوئی که خدای مرا فرموده واذا لاتخذوک وانگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خلیلا دوست وگفته اند که قریش با انحضرت گفتند که نمی گذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی بتان ما را وگرچه بسر انگشت باشد انحضرت صلی الله علیه وسلم از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارکش خطور کرد که چه باشد اگر چنین کنم وخدای میداند که من این کار را نمیکنم این آیه فرو آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی او بدوستی گیرند ولولا ان ثبتناک واگر نه آنست که ترا اثبات دادیم بدرستی بعد عصمة خود لقد کدت ترکن بدرستی که نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی ایشان

شیئا قلیلا میل کردنی اندک ونزد محققان آن خطوره که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمی گردانیم اما عصمة ما ترا دریافت وممنوع شدی از انکه نزدیک شوی بمیل واین نص صریحست بانکه میل نزدیک نشد پس میل کجا بوده باشد ودر تبیان گفته که انحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم بود اما برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیت آمد که اذا لاذقناک انگاه که میل کردی هر آینه بچشانیدیم ترا ضعف الحیوة عذاب زندگانی یعنی در دنیا وضعف الممات وعذاب مرگ یعنی در آخرت ثم لا تجد پس نیابی تو لک برای خود علینا بر دفع عذاب نصیرا یاری که بسبب آن از عذاب باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت انحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین نظم

الٰهی بنده خود دار ما را ٭ دمی با نفس ما مگذار ما را ٭

آورده اند که اهل مکه در اخراج انحضرت مشورت کردند ورای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بجدی افراط نمایند که انحضرت را ضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که وان کادوا وبدرستی که خواستند اهل مکه لیستفزونک تا ترا برانگیزند بدشمنی ها من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون کنند ازان واذا لا یلبثون وانگاه که چنان شود درنگ نکنند خلفک (خلافک) پس از بیرون رفتن تو الا قلیلا مگر زمانی اندک وان چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد وهلاک گشتند وقولی آنست که یهود را از اقامت انحضرت در مدینه حسد آمد گفتند ای ابو القاسم مقام انبیا پیشین زمین شام بوده اگر تو پیغمبری میخواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بدان جانب روی وانجا ساکن شوی انحضرت عزیمت شام مصمم فرمود واین آیت آمد که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند واگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آن حضرت فسخ عزیمت کرد اندک زمانی را قبایل یهود بقتل واجلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد وبقول اول مکی پس بیفزاید که سنت نهاده ایم ما سنة من قد ارسلنا سنت نهادنی برای انها که فرستاده ایم قبلک پیش از تو من رسلنا از فرستادگان ما وآن سنت هلاک ایشانست بتکذیب پیغمبران ولا تجد ونیابی تو لسنتنا تحویلا مر سنت ما را تغییری وتبدیل اقم الصلوة بپای دار نماز را لدلوک الشمس بعد از زوال آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است وپسین تا غسق اللیل نماز شام وخفتن وقرآن الفجر وبپای دار نماز بامداد را نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت رکن دران فرضست ان قرآن الفجر بدرستی که نماز بامداد کان مشهودا هست دیده شده یعنی می بیند او را ملائکه لیل ونهار وفرشتگان شب او را شاهد می نمایند ودر جریده دیوان اعمال ثبت می کنند وملائکه روز او را می بینند وافتتاح دیوان اعمال نهار بدو می کنند ومن اللیل وبعضی از شب فتهجد به پس بیدار شو به بقران یعنی بنماز نافلة لک زیادتی ترا بر صلوات مفروضه یا فضیلتی مر ترا غنیمتی وکرامتی مخصوص بتو عسی ان یبعثک ربک شاید والبته چنین بود که برانگیزد خدای ترا مقاما محمودا در مقام پسندیده یعنی مقامی که قایم در وستوده باشد ستایش همه ستایندگان وآن مقام شفاعتست که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم دران مقام ستایش کنند خلق اولین وآخرین واو بر همه شرف باشد ودر زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را در روز قیامت بر عرش نشاند ودر لباب از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدای ومینشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش ومعیت از ان یعنی

می‌گویند که عندیت را در آیه که ان الذین عند ربک یعنی مراد مکانتست نه مکان و منزلتست نه منزل امام
ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان
صفتست که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلی و ابدی قایم بذات خودست پس نشاندن مصطفی صلی الله
علیه وسلم بر عرش یا بر زمین با ذات خودش یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آن
حضرتست و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر را بدو گرامی کند و قولی آنست که
مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت دهند و همه پیغمبری باشد خواه آدم علیه السلام و خواه غیر او که
در تحت لوای او باشند **نظم** نه همین زیر لوای دولتش مائیم و بس• آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است•
صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهیه که
مختصرات بمقامات و آن خاصه حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و باب شفاعت ودرین مقام کشاده
میشود در بحر الحقایق فرموده که محمود المقامات و قیام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحق نه بنفس خود
بلسان اشارت مقام محمود است **نظم** ای ذات تو در دو کون مقصود وجود• نام تو محمد و مقامت محمود•
وقل رب و بگوای پیغمبر که ای پروردگار من ادخلنی در آر مرا در قبر مدخل صدق در آوردن پسندیده و نیکو واخرجنی
و بیرون آر از او مخرج صدق بیرون آوردن ستوده با کرامت یا در آر بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم
در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از او بسوی حنین یا در آر ببهشت و بیرون آر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت
و بیرون آر از عهده تبلیغ رساله واجعل لی و بگردان مرا من لدنک از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده
و قوتی اعانت کننده وقل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وزهق الباطل و ناچیز شد باطل یعنی شرک و
گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر جا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد• دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خواند•
ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقا هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق آنست
که همراه خدا بود و باطل آنکه همراه غیر او باشد صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجبست عز شأنه
که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست و چون اشعه لمعات وجود حقانی
ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود **نظم** همه هر چه هستند از آن کمترند•
که با هستیش نام هستی برند• چو سلطان عزت علم برکشد• جهان سر بجیب عدم در کشد• وننزل و فرو میفرستیم
بتو من القرآن از قرآن ما هو آن چیزی که او شفاء شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر
بیماری جهل و شبهه را یا صحابنست که مس را پاکی دارند یعنی همه قرآن شفاست امراض را صوری و معنوی
و قلبی و قالبی ورحمة و بخشایشست للمؤمنین مر مؤمنان را که بدان نفع میگیرند ولا یزید الظالمین و نمی افزاید
قرآن ستمکاران را الا خسارا مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمی گروند واذا انعمنا و چون
انعام کنیم علی الانسان بر آدمی بصحت و ایمنی و توانگری اعرض روی بگرداند از یاد ما مراد کافرست که چون
خدای نعمة دهد او را از امثال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهاء ظاهر و باطن اعراض کند ونأی بجانبه
و به نفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید از طریق حق منحرف بود واذا مسه الشر
و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس کان یؤسا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل
پادشاهی معانق نباشد بکرم ناستاهی ما مومن در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید

قل کل بگو که هر کس یعمل عمل میکند علی شاکلته بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی
و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مؤمن در سرا سپاس داری و در ضرا شکیبائی ورزد
و گفته اند شاکله طبیعتست یا عادتست یا سنت یا دین یا اعتقاد یا قوت و طاقت و معنی همه راجعست با آنکه
هر کس آن کند که ازو سزد• هر کسی آن کند که ازو شاید• از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن امید
وارترست فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند که درین آیه از رجا چه چیزست گفت از بنده جفا و خطا
آید و آنچه از لئیمی و شاید ما نه از خدا عطا و وفا آید و آنچه از کریمی او سزد **نظم** از ترک جدا بدو سی این
از تو کرم آید و توانائی فربکم پس پروردگار شما اعلم داناترست بمن هو بدان کسی که او اهدی سبیلا
راه یافته ترست و بصواب نزدیکتر از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف
و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفسار
نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم
که زمان ظهور پیغمبر نزدیک است و از سخنان شما آنچه از احوال آن نقل استماع می توان کرد شما بجهت
آزمایش او ببرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است
و روح چیست اگر همه سوال را جواب یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد
و از روح هیچ نگوید پیغمبرست ایشان بمکه آمدند مجلس ساختند و آن حضرت سوال فرمود تا آن دو سوال را جواب
آمده در قصه روح این آیات نازل شد که ویسألونک و می پرسند ترا عن الروح از کیفیت روح که بدن انسان بدان
زنده است قل الروح من امر ربی بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از بدایع که بامر کن کاین شده بی ماده او را
از چیزهاست که مخصوصست بعلم خدای و غیر حق سبحانه بدان دانا نیست وما اوتیتم و داده نشده اید شما من العلم از دانش
الا قلیلا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده مات
از علم ما آن مانت بلکه عاریتست نزدیک ما و بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی التمام جاهلانیم و جاهل
را دعوی دانش نرسد ولئن شئنا و اگر خواهیم لنذهبن بالذی هر آینه ببریم آن چیزی را که از قرآن اوحینا الیک
وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثم لا تجد پس نیابی تو لک برای خود به بآن معنی نیابی بعد
از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و بسینها و مصاحفها باز آرد الا رحمة لیکن رحمت
من ربک از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمی کند ان فضله کان بدرستی که فضل او هست علیک
کبیرا بر تو بزرگ که ترا سید عالم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و
قرآن بتو فرستاده و در میان آیات توافق میکند قل بگوای محمد لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن و پریان که نو
بموجب بدیشانی و اتفاق کنند علی ان یأتوا بر آنکه بیارند بمثل هذا القرآن بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل
او در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا یأتون بمثله نیارند مانند او درین صفتها
با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و شعرا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمد که می گفت لو نشاء لقلنا
مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفت ولو کان بعضهم
و اگر چه باشد برخی از ایشان لبعض ظهیرا مر برخی را هم پشت و مددکار ولقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم
و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر نوع

وسنتی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فأبى أكثر الناس پس سر باز زدند
بیشتر مردمان و نخواستند إلا كفورا مگر ناسپاسی یعنی انکار حق است آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با
جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو میدانی که هیچ شهری از بلاد ما تنگ عیش تر نیست و کم آب تر پس این کوهها
را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خداوند
بگو تا مالی بکه باز آید و صدق دعوی تو چیزی ستد تا که نشکستها اند و نقره بدهد تا از درویشی باز رهیم و بگو تا آسمان را
بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تعنت تکرار کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان
با معجزه قرآن این اقتراحها خواستند و عبدالله بن ابی امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو با همگی که نردبانی نهی در
آسمان و بعد از آن بر روی من در نگرم و نسخه بیاری بنام من که ای فلان ما ترا بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها
کنی هنوز گمان میبرم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه این آیت فرستاد که وقالوا و گفتند متعنتان قریش
لن نؤمن لك تصدیق نکنیم مر ترا حتى تفجر لنا تا وقتی که روان سازی برای ما من الأرض از زمین مکه ينبوعا چشمه
آب که هرگز کم نگردد أو تكون لك یا باشد ترا جنة بوستانی من نخيل وعنب از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل
بر این درختان فتفجر الأنهار پس روان کردانی جویهای آب خلالها در میان آن بوستان تفجيرا روان کردنی أو تسقط
السماء یا وقتی که بیفکنی آسمان را كما زعمت همچنانکه گمان بردی و وعید کردی که او نسقط علیهم کسفا علينا
كسفا پس سر ما پاره پاره أو تأتي بالله یا بیاری خدا را والملائكة قبيلا در مقابله یعنی عیان بما نمائی یا بیاری ایشان را
بگواهی بر رسالت خود أو يكون لك یا باشد ترا بيت من زخرف خانه از زر که ما بجا نشینی أو ترقى في السماء یا بر روی
باسمان ولن نؤمن و تصدیق نکنیم لرقيك مر بر آمدن ترا باسمان حتى تنزل تا وقتی که فرود آری علينا بر ما كتابا
نقرؤه کتابی که بخوانیم آن را و در آن تصدیق تو نوشته بود قل سبحان ربي بگو پاکست پروردگار من از آنکه بود
تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من میطلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست
هل كنت آیا هستم من إلا بشرا مگر آدمی رسولا فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم
خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حقست به اختیار
و مشیت ایشان این جا این بود سر سخنان ایشان را بمجمل و تفصیل حرفیه در روایات متفرقه است که آیت فی
قوله ولو نزلنا عليك كتابا في قرطاس وقوله ولو انزلنا ملكا وقوله ولو فتحنا عليهم بابا من السماء وما منع الناس
و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را أن يؤمنوا از آنکه ایمان آورند إذ جاءهم الهدى وقتی که آمد بدیشان بیان
حق بزبان محمد صلی الله علیه و سلم إلا أن قالوا مگر آنکه گفتند أبعث الله آیا برانگیخت خدای بشرا
رسولا آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا می کردند
زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده
در میان بود و ایشان چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید نه بشر لاجرم حق سبحانه رد شبهه ایشان
میفرماید که قل لو كان بگو اگر بودندی بجای ما در میان في الأرض ملائكة در زمین فرشتگان مانند آدمی يمشون
میرفتندی بقدمهای خود مطمئنين درحالتی که مقیم بودند و آرام گرفته در زمین لنزلنا عليهم هر آینه
میفرستادیم بدیشان من السماء از آسمان ملكا رسولا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسولی بدیشان
میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرطست و چون سکنه

زمین آدمیانند رسول ایشان نیز آدمی باید نظم او بشر بود خود را شکلم تا بجنس آیند و کم گردند رم
زانکه جنسیت عجایب جاذبیست جاذبش جنسیت هر طالبیست در لباب آورده که کافران گفتند گواه بر رسالت
تو کیست آیت آمد که قل كفى بالله بگو خدای بسنده است شهيدا گواه بيني وبينكم میان من و شما و شهادت
خدای اظهار معجزات است بر دست آنحضرت چه معجزه بزبان حال ناطق است بانکه محمد صلی الله علیه و سلم رسول او
پس گواهی معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق دعوی او إنه كان بدرستیکه خدای هست بعباده بر بندگان
خود خبيرا دانا که احوال پوشیده ایشان را میداند بصيرا بینا که اعمال آشکاره ایشان را میبیند ومن يهد
الله و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فهو المهتد پس اوست راه یابنده ومن يضلل و هر کرا
گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فلن تجد لهم پس نیابی تو مر گمراهان را أولياء دوستان که
نصرت کنند ایشان را من دونه بجز خدای ونحشرهم و حشر کنیم ایشان را يوم القيامة روز رستخیز على وجوههم بر
رویهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رضی الله عنه وارد است که از حضرت پیغمبر پرسیدند که
چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آنکس که ایشان را می برد بر قدمهای ایشان قادر است که بر رویهای ایشان
اما آنست که ایشان را بر زمین میکشند بر رویهای خود از هر بلندی و نشیبی عميا حشر کنیم ایشان را نابینا یعنی
نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت نمی کردند وبكما و گنگان
یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمی گفتند وصما کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان
شوند بجهت آنکه در دنیا عالم استماع سخن حق نمی نمودند مأواهم جهنم جای ایشان دوزخ است كلما خبت
هر گاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت
شوند زبانه آتش فرو نشیند چه آنچه آتش در وی بسوزد هیچ زدناهم بیفزائیم ما برای ایشان سعيرا
آتش سوزان یا برافروختیم آتش را که جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بپیچد ذلك از عذاب
جزاؤهم پاداش ایشانست بأنهم كفروا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بآياتنا بآیات ما که انتهاء و اقصیه بر صدق
پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا بآیات قرآن وقالوا و گفتند أإذا كنا عظاما آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها
ورفاتا و خاک ریزه شده أإنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان باشیم خلقا جديدا آفریده نو چون ایشان خلق
جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان را تازه سازند تا
عذاب بکشند أولم يروا آیا نمی بینند و نمیدانند أن الله الذي آنکه آن خدائیکه بقدرت خلق السماوات
والأرض بیافرید آسمانها و زمین را با آن عظمت و بسطت بی ماده قادر توانا است على أن يخلق بر آنکه بیافریند
مثلهم ایشان را دیگر بار بمثل تعبیر از نفس شئ کرد چنانچه مثلک لا یفعل کذا ای انت پس هر آینه که
آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادر است که با فرینش تو آفرید کهنه را باز آرد وجعل لهم و بدرستیکه خدای
مقرر کرده است برای قبض ارواح ایشان أجلا مدتی که لا ريب فيه هیچ شک نیست در آن و آن زمان مرگ است یا
بجهت اعاده ایشان اجل نهاده که قیامت است فأبى الظالمون پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران از
وجود وضوح حق إلا كفورا مگر انکار حشر و بعث قل بگو ای محمد کافران را لو أنتم تملكون اگر شما مالک
شوید و در تصرف آرید خزائن رحمة ربي خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد إذا لأمسكتم
آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خشية الإنفاق از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه

دادن ما روزی فرموده که اگر یکی از افریدگان مالک خزائن نعم ربانی شود هر اینه جود او با جود الهی مساوی
نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزی ازان باز خواهد گرفت واز کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در وجود
خود ازین دو چیز منزه است وَكَانَ الْإِنْسَانُ وهست آدمی قَتُورًا بخیل و جمع کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وبدرستی
که دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه ایت روشن یعنی معجزهٔ اشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنین و طوفان و جراد
وقمل وضفادع ودم ونقص ثمرات وغیر ازین نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب از حجر و دفع طور
بر سر بنی اسرائیل وطمس اموال قبطیان وازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصی حبال و عصی سحره را
این وا بحد در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تسع ایات پرسیدند
وایشان جواب دادند که شرك میارید و خون بناحق مکنید وزنا و سرقه واکل ربا و سعایت مکنید و قذف
محصنات دور باشید از جهاد مگریزید مراد از ایات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده ولهذا
در آخر بود که خاصه شما که یهودید انکه در روز شنبه از حد تجاوز نکنید فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس
بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین ایات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا سوال کن
از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی بدیشان که گذشت بیان او فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت موسی را علیه
السلام فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ بدرستی که من گمان میبرم ترا يَا مُوسَى ای موسی مَسْحُورًا جادو شده کرده و عقل تو
مختلط شده قَالَ گفت موسی علیه السلام لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته بدل خود اگرچه بزبان تلفظ نمی کنی
که بی شبهه مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ نفرستاد این ایات را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر افریدگار اسمانها و زمینها
بَصَائِرَ ایتهاء روشن هریك دلیلی ست بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ ومن یقین میدانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا
هلاك شده یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ بانکه برانگیزد و دور کند
موسی و قوم اورا مِنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرقه کردانیدیم اورا وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا و هر کرا با او بود
بتمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ وگفتیم پس از غرقه شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را علیه السلام که شما
اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینی که ایشان میخواستند که شما را بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید
وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم ایشان و شما را بحشرگاه لَفِيفًا جماعتی
امیخته بهم پس حکم کنیم میان شما به تمییز سعدا از اشقیا وَبِالْحَقِّ وبدرستی أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآن را
وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود آمده در تبیان آمده که با بمعنی مع است و مراد از حق محمدست صلی الله علیه وسلم
یعنی مع محمد صلی الله علیه وسلم نزل در مدارك آورده که محمد بن سماك رحمه الله بیمار شد قاروره اورا بطبیب
ترسایی بردیم مردی نیکوروی خوش بوی با جامها پاکیزه بما رسید و صورت حال پرسید باوی گفتیم گفت
سبحان الله در مهم دوست خدای از دشمن خدا استعانت می نمائید باز گردید و با ابن سماك بگوئید که دست
خود بر موضع وجع نه و بگوی وبالحق انزلناه وبالحق نزل وازچشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض
شیخ رسانیدیم دست بدان موضع نهاد و این کلمات بگفت و فی الحال شفا یافت و گفتند آن کس خضر بود علیه
السلام نظم ز اثر حکمت واهی است این کار طبیبان کهی است این وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا
مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی رحمه الله فرموده که
مژده دهنده انرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده انرا که روی بما آرد یعنی بگناه ان را بشارت ده بسعت رحمت

وکمال عفو تا روی بدرگاه ما ارند نیکو کاران را انذار کن تا از هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد
ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی ایه ایه و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی انرا بر
مردمان عَلَى مُكْثٍ بر طریق درنگ و مهلت چه براه حفظ اسان تر است و بفهم نزدیك تر وَنَزَّلْنَاهُ و فرو
فرستادیم بحسب حوادث تَنْزِيلًا فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو مومنان را که ایمان
آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امر است بسبیل تهدید یعنی ایمان شما بوی کمال وی نمی افزاید و
عدم ایمان شما بوی هیچ نقصان نمیرساند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که انان که أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم مِنْ قَبْلِهِ پیش از
نزول قرآن یعنی انها که کتب اسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته و امارت نبوت معلوم کرده چون ابن
سلام واصحاب او از یهود و نجاشی و اتباع او از نصاری یا طالبان دین حق چون سلمان وابوذر و ورقه بن
نوفل و اضراب ایشان إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود قرآن بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهاء خود یعنی
بروی ها سُجَّدًا در حالتی که سجده کنانند براه تعظیم خدا یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده
بودند از ارسال محمد صلی الله علیه وسلم و انزال قرآن وَيَقُولُونَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردگار ما از
خلف وعدهٔ خود إِنْ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعدهٔ پروردگار ما لَمَفْعُولًا کرده شده یعنی لا محاله
واقع خواهد شد وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و میفتند بر رویهاء خود یعنی در سجده ذکر ذقن از براه انست که اول
چیزی که از وجه ساجد بزمین ملاقی شود او ست گفته اند سجدهٔ اولی براه شکر ست و این سجده بجهت تاثیر
انزواعظ قران لاجرم درین سجده فرموده که يَبْكُونَ بگریند وَيَزِيدُهُمْ و زیاده کند استماع قران ایشان را خُشُوعًا
فروتنی و تضرع این سجده چهارم است از سجدات قرانی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده
و فرموده که بحقیقه این سجود التجلیات زیرا که خشوع از انواع تجلی باشد بظاهر یا باطن یا بهر دو و چون
خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد
تقدیر سجود تجلی آید و ساجد باید که ببرکات این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید
ما تجلی الله لشیء الا خضع له نظم لمعه نور تجلی از قدم بحدوث تا فتند و فرو ریزند زهم بی خشوع ایجاد زوال
وان بلندی موجب آن پستی آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در سجود میگفت یا الله یا رحمان مشرکان
با یکدیگر گفتند که محمد ما را ازپرستیدن دو خدا منع میکند و خود دو خدا را میخواند ایه امد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ
بگو بخوانید خدای را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ یا بخوانید رحمان را که هر دو لفظ بذات واحد اطلاق میکنند و مقصود
هر دو یك ذاتست و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند که خدای در تورات ذکر رحمان
بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این ایت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند أَيًّا مَا تَدْعُوا
هر کدام را بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى پس مر اوراست نامها نیکو یعنی
دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهاء اکرام ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قراءة بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت که در صلوة یومیه در مسجد الحرام قراءة کردی اهل شرك بلغو و لهو
و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا باشد که انحضرت را غلط افتاده ترك قرائت کند حق سبحانه فرمود که
وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و اشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ
بِهَا و آواز فرو مکن در ان حدی که اهل که در عقب تو نماز میکنند نشنوند وَابْتَغِ و بطلب بَيْنَ ذَلِكَ میان

جهر و مخافت سَبِیلًا راه میانه چه اقتصاد در همه امور محبوبست آورده اند که صدیق رضی الله عنه در آن همه
بخفیه نماز میگفت با خدای مناجات میکنم و حاجت عرض میدارم و فاروق رضی الله عنه بلند میخواند میگفت
شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیت ابوبکر را
فرمود که قدری آواز بلند کن و فاروق را گفت که قدری آواز نرم تر فرود آر و گویند معنی آیه اینست که جهر
مکن در همه نمازها و اخفات مفرمای در همه و میان این دو راهی بجوی یعنی در صلوة یومیه اخفات و در لیلیه
جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدایرا الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد یهود و نصاری
و بنو مدلج است که حق را فرزند اثبات میکردند وَلَمْ یَکُنْ لَهُ و نیست مر او را شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ انبازی در پادشاهی
رد مشرکانست که بتان را شریک حق می گفتند وَلَمْ یَکُنْ لَهُ و نیست مر او را وَلِیٌّ دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی
که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد و علم الهدی رحمه الله فرموده که حق سبحانه دوست نگیرد تا بسبب
ایشان عزیز گردد یا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی
کنند وَکَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَکْبِیرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان
نظم فکرها عاجزست از وصف تو عقلها حیرانست در معرفتت عقل حیران و جان حیرانست او کران
بر تو ستانند او و گفته اند معنی کبره است که بگوی الله اکبر ثعلبی از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که
بنده را گفتن کلمه الله اکبر بهتر است از دنیا و هر چه در وست و آیه اخیره را از این سوره آیة العز گویند و هر
کودکی از بنی عبد المطلب بسخن در آمدی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم این آیت بدو آموختی

سورة الکهف مکیة مائة و عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم
اَلْحَمْدُ ثنا و ستایش لِلّٰهِ مر خدایرا الَّذِی اَنْزَلَ آنکه
فرو فرستاد عَلٰی عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و سلم الْکِتَابَ قرآن را ترتیب استحقاق حمد بر انزال قرآن
تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهاست که به بندگان ارزانی داشته وَلَمْ یَجْعَلْ لَهُ و ننهاد او را عِوَجًا در وی
چیزی از کجی با اختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل و کرد آن را قَیِّمًا راست یعنی معتدل
نه در سمت افراط و نه در جانب تفریط یا معتدل الیه در جمیع علیه یا قایم بمصالح عباد و در تبیان آورده
که ضمیر له راجع بعبدیت و معنی آنکه ننهاد بنده خود را میلی بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال
لِیُنْذِرَ تا بیم کند محمد یا قرآن مر کافران را بَأْسًا شَدِیدًا بعذاب سخت که استیصالست یا عقوبت در دوزخ
صادر شده مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خدای که معذب است نه غیر او وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ و مژده دهد پیغمبر یا قرآن
مر گروندگان را الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانکه میکنند کارهای پسندیده اَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست اَجْرًا
حَسَنًا مزدی نیکو یعنی پاداشی پسندیده و تمام مَاکِثِینَ درحالتی که مقیم باشند فِیهِ در آن اجر اَبَدًا
همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدای نبود و اجر حسن
آنکه مانع دولت لقا نبود وَیُنْذِرَ الَّذِینَ و بیم کند آنانرا که از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ گفتند فرا گرفت خدای وَلَدًا
فرزندی و قایلان یهودند و نصاری و بنو مدلج مَا لَهُمْ نیست این گویندگانرا بِهِ بفرزندی یا بدین سخن

که میگویند مِنْ عِلْمٍ دانشی بلکه بتوهم کاذب القاء این قول میکنند وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه دانشی بود مر پدران ایشانرا
در این تقلید ایشان میکنند کَبُرَتْ کَلِمَةً بزرگست کلمه ایست این کلمه تقلید که از روی جرأت تَخْرُجُ بیرون
می آید مِنْ اَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان از همه قولها کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرموده که مشتمل است
بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث اِنْ یَقُولُونَ نمیگویند اِلَّا کَذِبًا مگر دروغی را بازنک
دروغی که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا برود تکاد السموات یتفطرن
منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم از استماع این کلام غمناک شده میدید که با ایشان میداشت بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه
بجهة تسلی دل مبارک او فرمود که فَلَعَلَّکَ پس مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَکَ کشنده نفس خودی عَلٰی آثَارِهِمْ بعد از
برگشتن ایشان از تو یعنی از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان کن و غم بدل خود مده اِنْ
لَمْ یُؤْمِنُوا اگر ایمان نیاورند بِهٰذَا الْحَدِیثِ باین سخن یعنی قرآن و بر بند کفر و عصیان ایشان خود را هلاک
مساز اَسَفًا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب اِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما کرده ایم مَا عَلَی الْاَرْضِ آنچیز
را که بر زمین است از معادن و نبات و حیوانات زِینَةً لَهَا آرایشی مر اهل زمین را محققان برآنند که مایعنی من
است و مراد انبیا اند و علما یا حفظ قرآن که زینة زمین ایشانند یعنی گویند که آرایش زمین برجال الله است
از آنرو که قیام عالم بوجود شریف ایشان بازبسته است نظم روی زمین بطلعت ایشان منور است
چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری و گفته اند مراد از ما علی الارض زشتیهاست و مموهات که خوب جلوه
فرموده که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشانرا یعنی
معامله آزماینده کنیم تا ظاهر گردد که اَیُّهُمْ کدام از ایشان اَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست عملا از جهت عمل یعنی
کیست که آن مموهات را ترک کند وَاِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستیکه ما سازنده ایم مَا عَلَیْهَا آن چیزیکه بروی زمین
است از کوه و درخت و بناها صَعِیدًا جُرُزًا زمینی هامون بی گیاه یعنی بآخرت این عمارتها را خراب خواهیم
ساخت پس دل بر وی منهید و بزینة آن بهر ایام فریفته مشوید نظم جهان از رنگ و بو سازد است سیرت
ولیکن نزد ارباب بصیرت نه رنگ دلکشش را اعتباریست نه بوی دلفریبش را مداریست آورده اند که
چون قریش از یهود سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند یکی آن کردند
که قصه جوانان بس عجیبست بجوابی نوی که جواب دانند حق سبحانه آیه فرستاد که اَمْ حَسِبْتَ نه چنانست که
میگویند آیا می پنداری تو اَنَّ اَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیمِ آنکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در غار خفتند
کَانُوا بودند مِنْ آیَاتِنَا از دلایل قدرت ما عَجَبًا چیزی شگفت یعنی قصه ایشان به نسبت آیات قدرت ما
که در آفرینش زمین و آسمان ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست جینم نام واقع در
کوه بناجلوس از نواحی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشانست یا وادی که کوه
بناجلوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسماء اصحاب کهف را در آنجا رقم کرده بودند
و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که در کوه از خوف باران پناه بغاری
برده اند و سنگی بر در غار فرو آمده بپوشیده گشت و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیقه مرد جیزی
مخالفت هوای نفس و بتوسل الیها از حق سبحانه نجات خواسته اند و آن سنگ از در غار دور شده خلاص یافته اند

وردند با اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیار است ودرین ترجمه آنچه اشهر واصح است مذکور میگردد آورده اند
که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید وانجا مذبحی برای بتان که معبود او بود بساخت
واهل شهر را تکلیف بت پرستی کرد ایشان که هر که سخن او شنید خلاص یافت وهر که تمرد نمود بقتل رسانید وبسی
جوان نورسیده خداپرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا ونیاز مشغول گشتند واز حق سبحانه
درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید واحضار
ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بطریق توحید راسخ ودر دین مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس
بفرمود تا حلل وحلی که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند وگفت تا بجای خود روید وخود سال شما را دو سه روزی
مهلت دادم تا در کار خود تأمل کنید وببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد آن پس ازانجا
متوجه موضع دیگر شد وجوانان رفتن او را غنیمت دانسته بایکدیگر در باب مهم خود مشورت نمودند وآخر
همه بران قرار یافت که هریک از خانه پدر قدری مال بجهت زاد ونفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک
شهر بود آوردند در راه شبانی بدیشان رسید وبدین ایشان درآمد ودر رفاقت موافقت نمود سگ
شبان نیز بعقب ایشان دویدن آغاز کرد وچندانچه منع کردند ممتنع نشد وخدای او را بسخن آورد تا بزبان
فصیح گفت از من مترسید که من دوستان خدا را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم
اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت که من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت پس
روی بغار نهادند وحق سبحانه از رفتن ایشان بغار بدین وجه خبر میدهد اذ اوی الفتیة یاد کن چون باز گشت
کردند جوانان ومنضم شدند الی الکهف بغار رقیم فقالوا پس گفتند ربنا آتنا ای پروردگار ما بده ما را
من لدنک از نزدیک خود رحمة بخششی یعنی مغفرتی یا روزی یا امن از عدو وهیئ لنا ومهیا ساز از برای ما
من امرنا رشدا از کار ما که مفارقت کفارست راستی ونیکوئی وصواب فضربنا پس نهادیم علی آذانهم بر گوشهای
ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکهف در غار سنین عددا سالها ذات عدد یعنی شمرده
ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لنعلم تا به بینند آنچه بعلم ازلی دانسته ایم تا پیدا آید بندگان
ما که صاحب قصه ای الحزبین کدام اند دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مؤمن وکافر یا متقدمین ومتأخرین وبرهر
تقدیر معلوم کردد که کدام از ایشان احصی شمارنده تر ونگاه دارنده ترست لما لبثوا امدا اندازهٔ مدتی که ایشان
درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند وشماره که راست
ترست نحن نقص ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم علیک بر تو که محمدی نبأهم خبر ایشان را بالحق براستی انهم
فتیة بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق آمنوا بربهم ایمان آورده اند به پروردگار خویش و
زدناهم هدی وبیفزودیم ایشان را راه نمونی یعنی ثبات ویقین وربطنا وببستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان
یعنی استوار ساختیم دل ایشان را وقوت دادیم بر اظهار حق ووجوه ثبات را درایشان داشتیم تا سخن بر دقیانوس
اذ قاموا چون بایستادند در پیش روی ما وایشان را بر بت پرستی دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما
رب السموات والارض آفریدگار آسمانها وزمینهاست لن ندعو نخواهیم پرستید من دونه بجز وی الها معبودی
لقد قلنا بخدای که گفته باشیم اذا آنگاه که دیگری را بپرستیم شططا سخنی خطا ودروغ هؤلاء قومنا
این گروه که کسان ما اند منسوب یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس وبیم

قبل من دونه بجز خدای یعنی آلهة خدایان دیگر که باطل اند لولا یأتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان
واستحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن وبرهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردم را
تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت وبرهان فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کند
وبر بندد علی الله کذبا بخدای دروغی که نسبت شرک کند بوی وقبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از
ایشان را مهلت داد وایشان را اقرار نمود تملیخا که مهتر ایشان بود در اثناء طریق با ایشان گفت واذ اعتزلتموهم
وچون یکسو شدید از اهل شرک ودوری جستید از ایشان وما یعبدون واز آنچه می پرستند الا الله مگر خدای
ایشان خدا را معبود میدانستند وبتان را در عبادت شریک میساختند تملیخا فرمود که چون از ایشان
ومعبودان باطل ایشان بر کرانه شدید فأووا الی الکهف پس بازگشت بسوی غار وجای گیرید ینشر لکم
ربکم بگستراند برای شما آفریدگار شما وبسیار ساند بر شما من رحمته از بخشایش خود در دو سرای ویهیئ لکم وبسازد
برای شما من امرکم از کار شما مرفقا آن چیزی که بدان نفع گیرید در دین ودنیا آورده اند که جوانان اتفاق
نموده بکوه بر آمدند وشبان ایشان را بغار در آورد وچون بغار در آمدند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت
هم انجا بخفتند ودقیانوس بعد از دو سه روزی با افسوس باز آمد احوال جوانان پرسید چون از فرار ایشان
خبر یافت پدران ایشان را باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغ اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند
دقیانوس با جمعی از عقب ایشان در رفت وایشان را در غار نگریست وباوصف بنداشت که بیدار نخواهند بود که در غار بسنگ
بر آید تا هم در انجا بمیرند پس در غار را سنگ بر ساختند ودو مؤمن از معتمدان دقیانوس اسامی واحوال جوانان را
بر سنگی نقش نموده در دیوار غار نصب کردند با آنکه شاید که روزی کسی بانجا رسد واز احوال ایشان خبردار
گردد غار ایشان در طرف جنوبی کوه بنا خلوه بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع وغروب بود بجانب ادیمی نتافتی وعفونت
اوا انحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آمد وبدین در غار نمی تافت تا الوان واجساد ایشان را متغیر ونیابی ایشان را
کهنه نگرداند حق سبحانه میفرماید وتری الشمس وبینی توای بیننده آفتاب را اذا طلعت چون طلوع کند
تزاور میل کند عن کهفهم از غار ایشان ذات الیمین بسوی دست راست آینده چه در غار بجانب قطب شمالی
افتاده واذا غربت وچون فرو شود تقرضهم ببرد از ایشان ومیگردد ذات الشمال بسوی جپ نگردد وهم
وایشان فی فجوة منه در فراخنای از غار بجهتی که روح هوا بدیشان میرسد واز عفن
غار ایمنند ذلک این خبر ایشان من آیات الله از دلایل قدرت خدایست من یهد الله هر کرا خدای راه نماید
بتوفیق فهو المهتد پس او راه یافته است بفلاح ورشاد ومن یضلل وهر کرا فرو گذارد فلن تجد له پس نیابی
تو مر او را ولیا مرشدا دوست راه راست نماینده وتحسبهم وپنداری تو ایشان را ایقاظا بیداران زیرا که چشمهای
ایشان باز باشد وهم رقود وحال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار جوانان
مردان طریقت است چون بظاهر ایشان بنگری بینی که جلوه کرده در میدان اعمال وچون سر ایشان را دریابی
بینی که از همه فارغند در بوستان لطف ذو الجلال با طرب است وبظاهر هشیار بمعنی بیکار وبصورت در
کار نظم ظاهر با ایشان در ساخته باطن از جمله وا پرداخته ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اصحاب
کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه بدوست از اجساد ایشان نخورد وگویند
در هر سالی روز عاشورا میگردانند وپس بر هر تقدیر تقلیب ایشان ثابتست کما قال تعالی ونقلبهم ومیگردانیم

ایشانرا یعنی ملائکه بامر ما میگردانند شان ذات الیمین بدست راست وذات الشمال و بجانب چپ وکلبهم
باسط وسگ ایشان گسترانندهٔ است ذراعیه دستهای خود را بالوصید به پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگ
زرد بوده یا سرخ یا خاکستری گون یا ابلق بود و زاد المسیر آورده که سمتی سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش
سفید و در مثنوی ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قمطور یا حمران یا ذیان یا صهبا و در تفسیر ثعلبی فرموده
که هرکه شبانروزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از گزدم ضرری بوی نرسد و هرکه این کلمات
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ مضرت نکرد لو اطلعت علیهم اگر اطلاع
یابی بر ایشان و نظر کنی در ایشان لولیت هر آینه روی بگردانی منهم از ایشان فرارا بجهت گریختن ولملئت و پر
کرده شوی منهم رعبا از ایشان ترسی و بیم یعنی دل تو از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت
دیدار ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان باز است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان
در مکان مظلم متوحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد
غیر وی بند القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملك باز آمد اندك زمانی را
با اجل ناپای حیاتش درهم شکند و از همه ملك و مال و جاه و جلال متلاشی گشت **نظم**
دمی چند بشمرد و نا چیز شد * زمانه بخندید کین نیز شد * و بعد از آن چند مالك دیگر در آن ممالك تصرف کردند
تا نوبت بملکی صالح رسید نامش تندوسیس و گویند تندروسیس و او مردی موحد خدای پرست بود و اکثر اهل زمانه
او را در حشر جسد شبهه افتاده و منکر آن شده و هر چند ملك ایشانرا پند داده سود نکرد حق سبحانه خواست
که دلیلی بر حشر جسد بدیشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وکذلك و همچنانکه ایشانرا
در خواب کرده بودیم بعثناهم برانگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که تن و جسد ایشان بطول زمان تغییری راه نیافته
بود و نه جامهای ایشان فرسوده گشته و ایشانرا فهم دادیم همچنانکه در وقت اندان داشتیم بقدرت لیتساءلوا بینهم
تا سؤال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قال قائل گفت گوینده
منهم از ایشان یعنی مکسلمینا که بس از همه اکبر بود کم لبثتم چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن
بود که تا مدت لبث بدانند و تا نمازهای فوت شده را قضا باز آرند ایشان بامداد بغار در آمده بودند چون در نگرستند
آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قالوا گفتند لبثنا درنگ کردیم اینجا یوما روزی که دی روز در خواب
شده باشیم او بعض یوم یا پاره از روز اگر امروز خفته باشیم پس چون ناخنهای خود بالیده و موی تهای سر خود
را دراز یافتند قالوا ربکم گفتند بعضی از ایشان بعضی که بعد ازین که ربکم اعلم بما لبثتم داناترست باینچه درنگ
کرده اید فابعثوا پس بفرستید احدکم یکی را از میان خود بورقکم بدین درم که دارید هذه الی المدینة بسوی شهر
افسوس فلینظر پس باید که فرستاده درنگرد ایها تا کدام از اهل مدینه ازکی طعاما پاکترست از جهت طعام یعنی
بنگرد که طعام کدام کس حلالتر و پاکیزه ترست چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند
غرض آن بود که ذبیحه ایشان پیدا کنند فلیأتکم برزق منه پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاك ولیتلطف
و باید که فرستاده نرمی کند در سودا و در خرید و فروخت ولا یشعرن و خبردار نگرداند بکم احدا ایشانرا
یکی را از اهل این شهر انهم بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر تابع دقیانوس اند ان یظهروا اگر مطلع شوند یا قادر
گردند و ظفر یابند علیکم بر شما یرجموکم سنگسار سازند شما را او یعیدوکم یا باز گردانند شما را فی ملتهم

در کیش خویش ولن تفلحوا اذا نیابید آن وقت که باز در دین ایشان روید رستگاری و نجات نه بینید ابدا هیچ یعنی پیوسته
در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و چون بدروازه رسید اوضاع
را متغیر دید و چون بشهر در آمد از ابنیه و محلات و الوان و اشکال مردم را بنمط دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد
آخر الامر بدکان خبازی آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا نان ستاند نانوا چون دید منقش بنام
دقیانوس خیال بست که گنجی یافته آن زر را بیازاری دیگر نمود و بیك لحظه از خبر بازار منتشر شده
بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده تهدید عظیم نموده طلب باقی زرها کرد یملیخا گفت من گنجی نیافته ام دیروز
در خانه پدر برداشته ام و امروز بیازار آورده ام تا نام پدرش پرسیدند چون بگفت کسی از مردم آن شهر
ندانست و ویرا تکذیب نمودند از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم
بنیاد استهزا کردند که دقیانوس مدتی سیصد سال شد که مرده است تو ما را افسوس میکنی یملیخا گفت شما
با من سخریت میکنید دی روز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند جزیت
جزیی نمود انتهی القصه او را نزد ملك بردند و صورت حال تقریر کرد ملك با جمعی مقربان و اشراف بلد روی
بغار آوردند یملیخا در آمد و ایشانرا از صورت حال خبر داد و علی الفور ملك برسید و آن لوح را که بر دیوار
بود برخوانده سامی و احوال ایشان کرد و با قوم بغار در آمد ایشانرا دید با رویهای تازه و جامهای نو
متحیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند حق سبحانه ازین حال اخبار فرموده که وکذلك و همچنانچه
ایشانرا بیدار کردیم اعثرنا علیهم مطلع گردانیدیم تندوس و قوم او را بر ایشان لیعلموا تا بدانند ان وعد الله
آنکه وعده خدای بر بعث و حشر حق راست و درستست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث شباهتی
تمام دارد و ان الساعة و دیگر تا بدانند که قیامت لا ریب فیها هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان
اذ یتنازعون چون نزاع میکردند اهل آن زمان بینهم میان یکدیگر امرهم امر دین خود را یعنی میگفتند حشر
مر ارواح مجرده را خواهد بود و بعضی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدیدن ایشان ظاهر شد
که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خدای که نوم و نفس ایشان کرده سیصد و اند سال بدن
ایشانرا از تحلل و تغییر نگاه دارد پس ارسال ارواح بکند اول قادرست بر توفیه نفوس همه مردمان و امساك
اجزاء ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح بدان **نظم** پیش قدرت کارها دشوار نیست
معجزها قدرت حق کار نیست * آورده اند که چون آن ملك را دعا کرده در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان
قبض شد در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم آرزوی آن شد
که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله تو در دنیا ایشانرا نخواهی دید اما اگر خواهی
اصحاب خود را بفرست تا ایشانرا بدین تو دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم و کرا فرستم
فرمود جبرئیل علیه السلام فرمود که ردای مبارك خود را بگستران و صدیق و فاروق و مرتضی و ابو دردا رضی
الله عنهم بگوی تا هر کدام برطرفی نشینند و باد را که مسخر سلیمان علیه السلام بود بطلب که خدای او را
مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشانرا برداشته بدر غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده
سنگی برداشتند سگ ایشان روشنی دیده بانگ کرد و حمله آورد اما چون چشم وی بر ایشان افتاد دم
جنبانیده آغاز نهاد و بسر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سبحانه ارواح با جساد ایشان باز آورد تا برخاستند و جواب سلام دادند صحابه رضی الله عنهم
گفتند نبی الله محمد بن عبدالله شما را سلام رسانید ایشان گفتند و علی رسول الله الصلوة والسلام پس دعوت
ایشان را بدین اسلام ایشان قبول فرمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند
و باز دیگر تا خروج مهدی که از آل محمد صلی الله علیه وسلم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب
دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالات مشاهده نمودند
فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند یا بناء
بنا موضع ایشان را بشناسند ربهم اعلم بهم پروردگار ایشان داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعت
مینمایند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند علی امرهم بر دین ایشان یعنی جماعتی که بحشر
اجساد قایل بودند گفتند لنتخذن علیهم فرا میگیریم بر ایشان مسجدا مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند
سیقولون زود باشد که بگویند یهود یا یعقوبیه یا النصاری که اصحاب کهف ثلثة سه تن بوده اند رابعهم
کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان ویقولون و گویند نسطوریه از ترسایان خمسة پنج تن سادسهم
کلبهم ششم ایشان کلب ایشان و می گویند این سخن را رجما بالغیب انداختن به پوشیده یعنی گمان
که به پندار و اختراع خود میگویند ویقولون و می گویند مؤمنان باخبار رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة
ایشان هفت تن اند وثامنهم کلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان قل ربی اعلم بگو ای محمد که پروردگار من داناترست
بعدتهم بشمار ایشان ما یعلمهم نمیدانند عدد ایشان را الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرست صلی الله
علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم ابن عباس رضی الله عنه فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی
رضی الله عنه منقولست که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسماء ایشان اینست یملیخا مکشلینا مثلینا
مرنوش و دبرنوش و شاذنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر و در روایتی دیگر در اسامی ایشان
هست اما فی الجمله صحتی دارد اینست در تیسیر از عبدالله عمر رضی الله عنهما نقل میکند که چون
آتش در موضعی افتد این اسامی را که مذکور شد در آنجا افکنند فی الحال فرو میرد و اهل تاویل در باب اصحاب
کهف سخن بسیارست بعضی گویند این قصه نمودار کهلاء سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان
قایمست و کهف خلوتگاه ایشان بوده کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارتست بروح و قلب و عقل فطری
و معیشی و قوة قدسیه و سر و خفی که تعلق بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این
سخنان بجواهر التفسیر میرود فلا تمار پس تو جدال مکن ای محمد فیهم در شان اصحاب کهف با اهل کتاب بجدال
کردن الا مراء ظاهرا مگر جدالی ظاهر یعنی تحقیق منمای در مجادله بر ایشان خوان آنچه در قرآنست و بعد تجهیل
ایشان اشتغال منمای ولا تستفت و فتوی مجوی یعنی مپرس فیهم در شان ایشان منهم از اهل کتاب
احدا یکی را آورده اند که سوالات ثلثه مذکوره را از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند و فرمود
که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله پانزده روز یا بیش وحی نیامد و قریش طعنه کردند
ملال بر رسول نبی بغل بحضرت نشست حق سبحانه این آیت فرستاد که ولا تقولن لشیء و مگوی لشیء مر چیزی را
و کاری که تصدی آن انی فاعل بدرستی که من کننده ام ذلک آن را غدا فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدا یعنی
گوی که اگر خدای خواهد واذکر ربک و یاد کن مشیت پروردگار را اذا نسیت چون استثنا فراموش کرده باشی

بگو ان شاء الله یاد کن بعد که خود را وقتی که خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فناء ذاکرست در مذکور
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در مذکور شود و جان وی در شهود
خبر عیان گردد معیان از بیان در پیش **نظم** نه بیان در گنجد اینجا نه عیان فی من و نه ماونی نام و نشانی
ذکر فنا گر محکم گردد با تمام جلکی مذکور ماند والسلام وقل عسی و بگو شاید ان یهدین آنکه دلالت کند مرا ربی پروردگار من
لاقرب به چیزی که نزدیکتر است من هذا از شان اصحاب کهف کرمی پرسید رشدا از راه صواب و حق
از حق سبحانه لا بد است او را راه نمود به بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیاء امم سابقه بود
و با از زمان تا زمان و حوادث آتیه ولبثوا و درنگ کردند آن جماعت فی کهفهم در غار خود وقتی که در خواب
بودند ثلث مائة سنین سیصد سال وازدادوا تسعا و زیاده کردند و بر آن افزودند نه سال دیگر در لباب
آورده که سیصد سال شمسی بوده و نه سال بر آن افزوده اند تا سال قمری شود چه تفاوت میان
السنتین هر سال قریب یازده روزست و بتحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه
و نوزده روز باشد و در خبرست که ترسایان گفتند که ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی
فرموده که قل الله بگو خدای اعلم بما لبثوا داناترست بمقداری که درنگ کردند له مر او راست غیب السموات
والارض پوشیده های آسمان و زمین یعنی مخفیات احوال آن ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی
واسمع و چه شنواست بهر مسموعی ما لهم نیست مر اهل آسمان و زمین را من دونه بجز وی من ولی هیچ
دوستی که متولی امور ایشان باشد ولا یشرک و انباز نمی کند خدای فی حکمه در فرمان و قضاء خود احدا یکی
را از موجودات علوی و سفلی واتل و بخوان ما اوحی آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من کتاب
ربک از کتاب پروردگار تو که قرآنست لا مبدل هیچ تغییر کننده نیست لکلماته مر سخنان او را که در
شان اصحاب کهف فرو فرستاده ولن تجد و نیابی تو من دونه بجز وی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده
که قومی از رؤساء کفره مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را
چون صهیب و عمار و خباب رضی الله عنهم که بوی خرقهای ایشان ما را متاذی دارد از مجلس خود دور ساز
تا با تو مجالست کنیم این آیت نازل شد که واصبر نفسک و باز دار تن خود را و شکیبائی کن مع الذین با آنانکه
یدعون ربهم می پرستند پروردگار خود بالغداة والعشی به بامداد و شبانگاه مراد طرفه النهارست یا صلوة
فجر و عصر یا جامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول اند یریدون وجهه میخواهند رضای او را
یا او را میجویند و جوار غیر او نمی پسندند و نزد محققان این آیه مدنیست و سبب نزول آن بوده که جمعی
از مؤلفه قلوب چون عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف
عربیم با سلمان و ابوذر و فقراء مسلمانان هم نشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو
آئیم و تعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام براه رضاء خدا
به پرستش می گذرانند ولا تعد و باید که درنگذرد عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان
بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن ترید میخواهی زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت
را صلوات الله و سلامه علیه هرگز بدنیا و زینت او میل نبوده بلکه معنی آیت اینست که مکن عمل کسی که
مایل بزینت دنیاست چه مایل بزینت دنیا از فقرا معرض و با اغنیا مقبل باشد ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا

از آنکه غافل کردانیده‌ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کرد ما و آنکس امیة بن خلف بود و اتباع او را عیینه و اشباع
او که آنحضرت را بطرد فقرا امر میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده‌ایم واتبع و او پی روی کرده است
هویه آرزوی نفس خود را وکان امره و هست کار او فرطا تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندم و هلاکت وقل و بگوی
مر ایشان را که آنچه بشما آورده‌ام یعنی قرآن الحق من ربکم پیغام راست و سخن درست است از آفریدگار شما فمن شاء پس
هر که خواهد گرویدن فلیؤمن پس باید که بگرود ومن شاء و هر که خواهد ناگرویدن فلیکفر گو کافر شو امام زاهد آورده
که امر توعید و تهویلست نه امر اجازت و اباحت ابن عباس رضی الله عنه فرموده که امر بمعنی اختیار نیست یعنی
هر کرا خدای خواهد که ایمان آرد هر اینه ایمان آرد و هر که خواهد که کافر گردد بیشک کافر گردد و ما تشاؤن الا ان
یشاء الله بحد مشیت ازل بدان متعلق شده از همه تغییر برا از صفت تبدیل بعرات نظم
هر کرا خواهی بران و هر کرا خواهی بخوان * حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست انا اعتدنا بدرستی که ما
آماده کرده‌ایم للظالمین برای ستمکاران یعنی کافران نارا احاط بهم آتشی را که بگرد در آمده ایشانرا
سرادقها سراپرده‌های آن تشبیه کرد آتش را که محیط بود بکافران چون سراپرده که مشتمل باشد بر اهل
آن و در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق نار چهار دیوار است غلظ هر یک از آن
چهل ساله راه بگرد کافران در آمده وان یستغیثوا و اگر فریاد خواهند از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسیده
شوند بآبی کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش روی ایشان برند یشوی الوجوه بریان کند
و بسوزد رویها را از فرط حرارت بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت و بدست آتش مرتفقا جای
بودن ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده‌اند بخدای و کتاب و رسول او وعملوا الصالحات و بکردند
کارهاء شایسته انا لا نضیع تحقیق ما ضایع نکردانیم اجر من احسن عملا مزد آنکس که نیکو ساخت از روی
کردار اولئک آن گروه مؤمنان و پسندیده کاران لهم مر ایشانراست جنات عدن بوستانها اقامت یعنی
بهشتها که در آن مقیم باشند تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر منازل ایشان جویها یحلون پیرایه
بسته شوند فیها در آن بوستانها من اساور از دستوانها ساخته شده من ذهب از زر در تاویل
المسیر از ابن جبیر رضی الله عنه نقل میکند که هر یک از بهشتیانرا سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از
نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت ویلبسون و بپوشند ثیابا جامها خضرا سبز من سندس از دیباء نازک
واستبرق و دیباهاء سطبر ... متکئین تکیه زدگان باشند فیها در بهشت علی الارائک بر
تختها چنانچه عادت متنعمانست نعم الثواب نیک پاداشیست بهشت آن وحسنت و نیکوست آن تختها
مرتفقا تکیه‌گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه واضرب لهم مثلا و پیدا کن برای مؤمنان و کافران مثلی و آن
مثل کدام است رجلین دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا تملیخا و مؤمن بود و دیگری
قرطوس یا فطروس و کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف
کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجه خیر صرف کرد و حق سبحانه
از مالها ایشان خبر میدهد که جعلنا لاحدهما دادیم یکی را از ایشان یعنی قطروس را جنتین دو بوستان
من اعناب از تاکها انگور وحففناهما بنخل و محفوف گردانیدیم از آنرا بخرما بنان یعنی درختان خرما گرد آن
در آوردیم وجعلنا بینهما و پیدا کردیم میان آن دو باغ زرعا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه

باشد کلتا الجنتین آن دو باغ آتت اکلها بداد میوه و محصول خود را تمام ولم تظلم منه و ستم نکردی
یعنی کم نساختی منه شیئا از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص و همیشه میوه
آن باغها تمام بودی وفجرنا و روان کردیم خلالهما نهرا میان آن بوستانها جوی آب تا شرب آن دایم باشد وکان
له و بود مر کافر را ثمر همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر داشت و اختصاص اینها بذکر جهت
غالبیت بوده آورده‌اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نموده از وی در معیشت توقع مساعدت کرد
قطروس گفت زر من و تو برابر بود من از ان همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگ دست
و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ دنیوی خریدی و من بوستانهای بهشت خریدم تو سبل ساختی و من
در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان
و غلمان نمودم قطروس او را ملامت نهادن آغاز کرد و فرمود که نقد بامید نسیه از دست دادی و خود را
خوار و محتاج گردانیدی فقال پس گفت قطروس لصاحبه مر یار خود را وهو یحاوره و او مجادله میکرد با او و سخن
باز میگردانید یعنی این میگفت و او جواب میداد کافر میگفت انا اکثر منک من بیشترم از تو مالا از جهت
مال واعز نفرا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت ودخل جنته و در آمد بباغ خود
وهو ظالم لنفسه و حال آنکه ستم کننده بود بسبب عجب و تفاخر بر نفس خود قال ما اظن ان تبید هذه گفت گمان
نمیبرم آنکه فانی و نابود گردد این بوستان من ابدا هرگز یا ظنه من نیست که این دنیا سپری شود وما
اظن الساعة و گمان نمیبرم قیامت را قائمة آینده ولئن رددت و اگر باز گردانیده شوم بر زعم تو الی ربی بسوی
پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا برانگیزند لاجدن بخدای که بیابم خیرا منها بهتر از این بوستانها منقلبا
جای بازگشت یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده
قال له گفت مر قطروس را صاحبه یار او یهودا وهو یحاوره و حال آنکه او جدال میکرد با او اکفرت آیا
کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بالذی خلقک بدان کسی که بیافرید ترا که اصل ماده تست یا خود ماده اصل
ترا من تراب از خاک ثم من نطفة پس از نطفه که ماده تو در یکست ثم سواک رجلا پس ترا راست کرد مردی
رسیده درست اندام لکنا لیکن من میگویم هو الله اوست خداوند یعنی ربی پروردگار و آفریدگار من از
خاک و نطفه ولا اشرک و انباز نمیکنم بربی احدا بخداوند خود هیچ را ولولا اذ دخلت و چرا چون در آمدی جنتک
ببوستان خود قلت ما شاء الله نگفتی آنچه خدا میخواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی که هرگز زوال بدین باغ
نرسد بایستی گفت که اگر خدای خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند لا قوة الا بالله نیست قوة هیچ کس را مگر
بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که ترا بخدا از عمارت باغ و تدبیر آن بیشتر شده بهمه
کارها بلطف حضرت باریست ان ترن اگر می‌بینی مرا انا اقل منک کمتر از تو مالا وولدا از جهت مال و فرزند
فعسی ربی ان یؤتین پس شاید که بدهد بمن پروردگار من در آن جهان خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در
دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من ویرسل و بفرستد علیها بر بوستان تو بسبب کفر تو حسبانا صاعقها
یعنی عذاب سخت من السماء از آسمان فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا زلقا زمین هامونی بی گیاه که پای
برو بلغزد او یصبح یا بگردد ماؤها آب آن بوستان غورا فرو رفته در زمین فلن تستطیع پس نتوانی تو
له مر آن آب را بزمین فرو رفته را طلبا جستن یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود پس باز آوردن چگونه

تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید و عذاب هلاک و استیصال
بدان باغ فرستاد وَأُحِيطَ و فرا گرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهِ بمیوهٔ باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار
آن و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ
میگردانید كَفَّيْهِ هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف برکف میزد و پشیمانی میخورد عَلَىٰ مَا أَنفَقَ
بر آن چیزی که خرج کرده بود فِيهَا در عمارت آن وَهِيَ و حال آنکه بناهاء آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلَىٰ
عُرُوشِهَا بر سقفهاء خود یعنی اول سقوف ساقط شده و جدار ان بر وی در افتاده یعنی که بسته
بودند بیفتاد انگه تاکها بر وی فرود آمد و بهر تقدیر چون قطروس مشاهدهٔ آن عذاب کرد دست بر دست
میزد وَيَقُولُ و میگفت يَا لَيْتَنِي کاشکی من لَمْ أُشْرِكْ انباز نمیکردم و شریک نمیساختم بِرَبِّي أَحَدًا به پروردگار
خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمیشد وَلَمْ تَكُن لَّهُ و نبودند مر او را فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ
گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای که او بر آن قادر بود و او مدد نصرت
نکرد وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هُنَالِكَ اینجا یعنی وقت زوال نعمت
یا در روز قیامت یا بموطن جزا الْوَلَايَةُ لِلَّهِ تصرف دادن و یاری کردن مر خدا راست و لیس الْحَقِّ خدای ثابت
گویی دست که او هُوَ خَيْرٌ او بهترست ثَوَابًا از جهت پاداش مر آنکه بدعا میداد بود وَخَيْرٌ عُقْبًا
و بهترست از جهت عاقبت مر بندهٔ ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست از عاقبت طاعت
غیر او و صاحب تاویلات تمثیل می کند رجلین را بنفس کافر و قلب مؤمن و جنتین را بهوی و دنیا که
مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب این مثل
سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیرست وَاضْرِبْ لَهُم و پیدا کن براء جهانیان مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مثل زندگانی ایشان درین جهان كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم
از آسمان سحاب یا از جانب سما فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و روی
و نشو و نما یافت و بکمال رسانید یعنی بدان تر و خرم شد فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روزی دیگر گشت
آن گیاه تازه زیبا هَشِيمًا خشک گشته و در هم شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ
پراکنده میکنند او را بادها و از زمین بر میکند و بهر طرفی می برد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز
از انشا و افنا مُّقْتَدِرًا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال
رسد و بعد از وقتی آن دیدند که از وی نفع گیرند ناگاه آب باران از وی منقطع گردد و خشک بی فایده بماند همچنین
آدمی بزندگی و تازگی که دارد خوشدل برآید و هیچ که نامهٔ عمل از عنوان بپایان رسد متقاضی اجل در
آید نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنها امر نقد را باد فنا و نیستی بر دهد نظم
بهار عمر بسی دلفریب و رنگین است ٭ ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی ٭ و روساء عرب بمال و فرزند
فخر و مباهات میکردند و پیغمبر را صلی الله علیه وسلم با آنکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند
حق سبحانه فرمود که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال و پسران زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد
ملک و توشهٔ معاد چه باندک زمانی عرضهٔ تلف و هدف زوال خواهد شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارها
شایسته باینده که ثمرهٔ آن ابدالآباد باقی ماند خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ بهترست نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت

پاداش وَخَيْرٌ أَمَلًا و بهترست از جهت امید یعنی صاحبان اعمال هرچه امید میدارند از حق سبحانه در
آخرت می یابند بعضی از علما بر آنند که باقیات الصالحات نمازهاء پنجگانه اند و گویند کلمات خمس است
یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و یا کلمات
سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله وسلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب
گردد یا نیات پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا بنات صالحات که بحکم هن ستر من النار سبب خلاصی
والدین از آتش شد امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات از عملی است که مشوب بطمع و ریا ن
باشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجه آن ابدا بسمهٔ بقا موسوم تواند بود و دوم قدس سره فرموده که
خلوص عمل است که رویت از وی منتفی شود یعنی عمل را از خود نه بیند و ذکر کن وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن
روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ و بینی زمین را بَارِزَةً
ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم
در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان یکی را حشر ناکرده وَعُرِضُوا و عرض کرده شوند عَلَىٰ رَبِّكَ
بحساب آفریدگار تو صَفًّا ایستاده صف کشیده و حق سبحانه فرماید لَّقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید
بما تنها بی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ
نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه گمان بردید و پنداشتید أَلَّن نَّجْعَلَ لَكُم آنکه نسازیم براء شما مَّوْعِدًا
وقتی براء انجاز وعده بود برای محاسبه این خطاب خاص براء منکران بعث است وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده
شود نوشتها اعمال در دستهاء اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس بینی
گناه کاران را مُشْفِقِينَ ترسان و هراس کشتگان مِمَّا فِيهِ از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه
و فراموش کرده باشند چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ و گویند يَا وَيْلَتَنَا وای
بر ما مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشته صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً گناه
خورد و بزرگ إِلَّا أَحْصَاهَا مگر شمرده شده است همه را ضبط کرده و نگاه داشته وَوَجَدُوا
مَا عَمِلُوا و بیابند آنچه کرده اند حَاضِرًا در پیش آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو أَحَدًا بر کسی
بنقصان حسنه او یا زیادتی سیئه او وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا و یاد کن از آنکه گفتیم مر فرشتگان را که
سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس كَانَ بود مِنَ الْجِنِّ از جن
یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بوده و غیر ایشان
از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه درین آیت او را ذریت اثبات میکند و ملائکه را ذریت
نیست و دلیل دیگر آنست که می گوید فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان آفریدگار خود و فاسق
است یعنی عاصی شد بسبب آنکه جن بوده أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا میگیرید شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان او را
أَوْلِيَاءَ دوستان مِن دُونِي بجز من یعنی ایشان را دوست می گیرید و فرمان برداری می کنید و در من عاصی
میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریت او لَكُمْ عَدُوٌّ مر شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بدست ستمکاران
را ابلیس و ذریت او بَدَلًا بدلی از خدا و گویند ذریت بمعنی اتباع است و تسمیهٔ ایشان به ذریت از قبیل
مجاز بود و اکثر بر آنند که او را ذریت هست و در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی

جب او زوجه او را آوه نام داید بیافرید و او را بشان نیکها و بیابان فرزندان شدند و از اولاد او یکی مرداست
که کنیت بدواقته و دیگری لاقیس و طهانث رد رعین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت است و ولهان
موسوس صلوة و بعضی بعکس گفته اند و باتفاق ذلنبور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ و مکر فروشی
و خیانة وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زنا است و مسوط صاحب اراجیف است و داسم با خورنده طعام
که بسم الله الرحمن الرحیم نگفته باشد شریک میکند در خوردن و مدهش موکل حالات که ایشان را بهر انواع
مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که ذریت ابلیس از اولاد وست و صاحب صایب است که بجزع و فزع و موی بریده
کنده و گریبان پاره کردن و به واشور گفتن میفرماید ما اشهدتهم حاضر نکردانیدم شیطان را و اولاد او را خلق
السموات والارض بوقت آفریدن آسمان و زمین تا با ایشان مشورت کنم یا مدد کاری طلبیم ولا خلق انفسهم
و نه بوقت آفرینش نفسهاء ایشان اعتقاد جمع کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه و تعالی
نفی میکند از ایشان و میگوید که ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب را دانند و از آفرینش
نفسها خود نیز بیخبرند پس حکومت ایشان از بعبادت ایشان از من میگیرید وما کنت و نیستم من متخذ فرا
گیرنده المضلین گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریه او بند عضدا یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت
نیازم از یاری و مددکار ویوم یقول و یاد کن آن روز را که گوید خدای یا فرشته با مر او مر مشرکان را که برای
شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نادوا بخوانید و آواز بلند شرکائی الذین زعمتم شریکان مرا آنان
را که گمان بردید که ایشان انبازان من اند اضافت شرکا بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع نیز میشاید
فدعوهم پس بخوانند کافران بتان را و استغاثه کنند فلم یستجیبوا پس اجابت نکنند لهم مر ایشان را و بفریاد
نرسند وجعلنا بینهم و گردانیم میان کفار و الهه ایشان موبقا جای هلاک یعنی وادی از وادیها دوزخ
بیاکنیم میان ایشان که مهلک عظیم باشد همه ایشان را در آن معذب سازیم و از عبد الله بن عمر رضی الله
عنه منقولست که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ما سوی
ایشان ورأى المجرمون و ببینند مشرکان النار آتش دوزخ را از جهل سال راه فظنوا انهم پس یقین دانند
که ایشان مواقعوها در افتادگانند بدان ولم یجدوا و نیابند عنها از آن آتش مصرفا مکانی که باز گردند بدان یا گریز
گاهی نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بر ایشان ولقد صرفنا و بتحقیق که ما بیان کردیم بروجه
مفصل گردانیدیم فی هذا القرآن درین قرآن برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاج اند
از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی گوید
نظم حق تعالی محض فضل عظیم • در کتاب کریم و حکم قدیم • ابجد مرجمله را بیکبار بدکنده است
وکان الانسان و هست آدمی اکثر شیء بیشتر از هر چیز که خدای آفریده است جدلا از روی خصومت
بالله یعنی از همه مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رضی الله عنه فرموده
که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال مینمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وما
منع الناس و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی چون آمد
بدیشان سبب راه نمونی که محمد است صلی الله علیه وسلم یا قرآن ویستغفروا ربهم و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار
کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی الا ان تأتیهم مگر طلب آنکه بیاید بدیشان

سنة الاولین سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان او یأتیهم العذاب یا بیاید بدیشان عذاب قبلا روی
بارویا مستاصل کردند یعنی در روز بدر وما نرسل المرسلین و نفرستادیم ما فرستادگان را الا مبشرین مگر
مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی ومنذرین بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی ویجادل
الذین کفروا و مجادله میکنند آنان که کافر شدند بالباطل به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجز
و جواجنین میکنند لیدحضوا تا زایل گردانند از سخن خود یا باطل سازند به الحق بآن جدال حق را که قرآنست
یا دین قویم محمدی صلی الله علیه وسلم واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وما انذروا
و آن چیزی را نیز که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند هزوا
افسوس کرده شده بآن ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای
پروردگار او که قرآنست فاعرض عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند ونسی و فراموش کند ما قدمت یداه
عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده از کفر و معاصی خود و تفکر نمیکند
در عواقب آن انا جعلنا بدرستی که ما نهادیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در
نیابند آن را وفی آذانهم و در گوشهای ایشان افکندیم وقرا گرانی تا نشنوند آن را بسمع حق استماع است وان تدعهم
و اگر بخوانی تو ایشان را الی الهدی بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا
آنگاه که دعوت کنی بدعوت تو راه نیابند ابدا هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان
متعلق بوده وربک الغفور و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشش لو یؤاخذهم
بما کسبوا اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بآنچه میکنند از گناهان که شرکست و تکذیب پیغمبر و قرآن
لعجل هر آینه بشتاباند لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بل لهم بلکه عذاب مشرکان را هست
موعد زمان وعده کرده بدرستی یا قیامت که چون آن وعده در آید لن یجدوا نیابند من دونه بجز خدای موئلا
پناهی و گریزگاهی وتلک القری و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و مؤتفکات
اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آن را لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی
وجعلنا و مقرر گردانیدیم لمهلکهم برای هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که چون برسد از آن پیش و پس
نیفتد پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره و رشید الدین
وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده نظم نیک بخت آنکسی بود که دلش
آنچه نیکی در دست بدیده • دیگران را چو پند داده شود • او از آن پند بهره بگیرد • آورده اند که موسی علی نبینا
و علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که نشان از مستمعان بر آمد و همه دل داده
آن کلمات و تامل در معانی و حقایق آن متحیر شدند یکی از عظما قوم گفت یا کلیم الله هیچ باشد در روی زمین از تو داناتر
موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتر چه گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت یا که بدان
تلفظ فرمود حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو
با یکی از خواص خود تا منزل وی را خود ماهی بریان همراه ببر که او تا بدان راه خواهد نمود موسی علیه السلام قصه
فرموده روی براه آورد واذ قال موسی و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون گفت موسی علیه السلام لفتاه مر خادم
خود یعنی یوشع بن نون را که بطلب خضر علیه السلام لا ابرح همیشه خواهم رفت حتی ابلغ تا برسم مجمع البحرین بمجمع

بحرین که مکان اوست یا ملتقی بحر فارس و روم بوده و گویند آن موضع از افریقیه است و صاحب السیر طنجه مغرب
آورده و در بعضی تفاسیر نیز گفته اند القصه موسی علیه السلام فرموده که مدام میروم تا منزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا بروم
زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر بر نتابم ع دست از طلب ندارم تا کام من برآید ای
یوشع تو با من موافقت مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع فرمود که اری با تو میآیم و موافقت ترا غنیمت میشمارم ع
خوشا وادی که رویا که همراهی چنین باشد پس یوشع نهی چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی علیه السلام
روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آنهنگام که برسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا که میان دو دریاست یا بحار بر صخره که بکنار چشمه بود
بنشستند و موسی علیه السلام بخواب رفت و یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بر آن ماهی
بریان چکید فی الحال زنده شده روی بدریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی از خواب درآمد و تفحص حال یوشع
نانموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرا گرفت
ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت اب بالای آن چون
طاقی منفتح می ایستاد و زمین خشک میشد فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی
علیه السلام لِفَتَاهُ مر جوان خود یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را یعنی بحکم
گرسنه شدیم و دی بما سانید لَقَدْ لَقِينَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَذَا ازین سفر که کردیم نَصَبًا رنج و
سختی چون یوشع سفره پیش آورد قصه ماهی یادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ گفت یا دیدی یعنی خبر داری إِذْ أَوَيْنَا
إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم بر آن صخره بر کنار چشمه فَإِنِّي پس بدرستی که من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش
کردم ماهی یعنی قصه او را که با تو بگویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نکرد بر من ذکر او را إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان
که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت ماهی خود راه فِي الْبَحْرِ در دریا
عَجَبًا راهی عجب که هر جا میرفت یک سوراخ پیدا میشد و زمین خشک میگشت قَالَ گفت موسی علیه السلام
ذَلِكَ آن قصه ماهی است مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم که میطلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاده که آن ماهی
مارا راه خواهد نمود بدان کسی که مطلوبیم فَارْتَدَّا پس بازگشتند عَلَى آثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی
رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا درآمده بود راهی دید زنده کشاده و خشک بدانراه درآمدند فَوَجَدَا
پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده از بندگان ما که بمحض عنایت آتَيْنَاهُ دادیم بوی رَحْمَةً بخششی مِنْ عِنْدِنَا از
نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقول بعضی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که بنبوت او قائل نیستند
وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزدیک علمی که خاص است بما که کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقایق
سلمی از ذوالنون مصری رحمه الله نقل میفرماید که علم لدنی انست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان
و گفته اند که علمیست که حاصل شود بی واسطه کسب و تفتیش و صاحب کشف الاسرار فرموده که دانند این
علم محقق است از یافته سخن گوید و در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که باجمعی دانشمندان
میگفت اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت   گلشنی کز نقل روید یکدمست
گلشنی کز عقل روید خرمست * گلشنی کز گل دمد گردد تباه * گلشنی کز دل دمد وافرحتاه * علم چون بر دل
زند یاری بود * علم چون بر گل زند باری شود * آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه
کرده و جامه خود در سر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر جامه از روی جدا کرده گفت تو کیستی

گفت من موسیام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی که
گوید پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی اموزد گفته اند که رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه
بدیشان آورده از اصول و فروع دین و هرچه نه ازین قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و نکته انتم اعلم بامور
دنیاکم موید این مقولات قَالَ لَهُ مُوسَى گفت موسی مر خضر را علیهما السلام هَلْ أَتَّبِعُكَ آیا پی روی کنم ترا عَلَى أَنْ
تُعَلِّمَنِ بر شرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه بتو آموخته رُشْدًا علمی که مبنی بر رشد باشد یعنی آنچه
خیر مالدیک قَالَ گفت خضر بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمیتوانی مَعِيَ صَبْرًا با من شکیبائی کردن موسی علیه السلام
گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بظاهر شریعت است و بسا از من عملی صادر شود که در ظاهر
آن منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بدان صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه
صبر کنی عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بر چیزی که احاطه نکرده بِهِ بآن چیز خُبْرًا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده
باشد قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا صبرکننده بر آنچه از تو بینم
وَلَا أَعْصِي و نافرمانی نکنم لَكَ أَمْرًا ترا در هیچ امری قَالَ گفت خضر که ای موسی فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پی روی
میکنی مرا فَلَا تَسْأَلْنِي پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد بوجه صحت آن نزد تو یعنی افتتاح
سوال مکن حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ تا من نو سازم برای تو مِنْهُ از آن چیز ذِكْرًا بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام قبول
فرمود و هر دو باهم روی براه آوردند و یوشع از عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس برفتند بر ساحل دریا
تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعا نمودند که ایشان را در کشتی نشانند ملاحان در قبول راضی نشدند و چون خضر را
شناختند بتعظیم بکشتی در آوردند حَتَّى إِذَا رَكِبَا تا چون نشستند فِي السَّفِينَةِ در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر
تیشه برداشت و تخته از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ أَخَرَقْتَهَا گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ
أَهْلَهَا تا غرقه گردانی اهل کشتی را پس سوراخ بست خضر آب در آن در آمد و خوف آن بود که غرقه شدن سفینه
لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْئًا إِمْرًا چیزی شگفت و شنیع و بی محل کار قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ گفت خضر که آیا نگفتم که تو
لَنْ تَسْتَطِيعَ نمیتوانی مَعِيَ صَبْرًا با من صبر کردن قَالَ گفت موسی که آن سخن از خاطرم رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي مواخذه
مکن مرا بِمَا نَسِيتُ بآنچه فراموش کردم وَلَا تُرْهِقْنِي و در مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا دشواری یعنی بر من سخت
مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند و در خارج ده
جمعی کودکان بازی میکردند پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوشنود یا حیسور
نام پدر او ملاس یا کازیر و نام مادر او رحمی و در میان ایشان بود و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند حَتَّى
إِذَا لَقِيَا غُلَامًا تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری
برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بذبح یا اختناق قَالَ أَقَتَلْتَ گفت موسی آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفسی پاک را بِغَيْرِ
نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق بر نفسی قصاص او را چگونه بکشتی لَقَدْ جِئْتَ
هر آینه آوردی شَيْئًا نُكْرًا چیزی ناپسندیده را قَالَ أَلَمْ أَقُلْ گفت خضر علیه السلام آیا نگفتم لَكَ إِنَّكَ
مر ترا در اول مصاحبت که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ قوت ندادی و نتوانی مَعِيَ با من در فعلهای من صَبْرًا شکیبائی و در دیدن
قَالَ گفت موسی علیه السلام إِنْ سَأَلْتُكَ اگر سوال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکر بَعْدَهَا
پس از این کرت فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت مکن با من قَدْ بَلَغْتَ بدرستی که رسیدی مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا از نزدیک من بعذری

یعنی چون سه بار با تو مخالفت کنم هر اینه ترک صحبت من معذور باشی در حدیث آمده که خدای رحمت کند
برادر من موسی که او دریغ شرم کرد قال وصاحبی اگر خاموش صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر
اینه چیزهای شگفت دیدی **فانطلقا** پس در گذشتند ورفتند **حتی اذا اتیا** چون آمدند **اهل قریة** با اهل دیهی که
انطاکیه بود یا ایله بصره یا باجروان از ادربیجان یا برقه از روم یا ارض نصیبین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه
بستندی و برای هیچ کس نگشودندی تا نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلم بدان دیه رسیدند و خواستند
که بدان دیه در آیند کسی دروازه نگشود **استطعما** طلب طعام کردند **اهلها** اهل آن دیه را گفتند اینجا غریب رسیدیم
و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعامی از بهر ما بفرستید **فابوا** پس سر باز زدند اهل آن
قریه **ان یضیفوهما** از آنکه ایشان را مهمان داری کنند ایشان شب گرسنه بیرون آن دیه بودند بامداد روی براه نهادند
فوجدا پس یافتند **فیها** در نواحی دیه **جدارا** دیواری مایل شده بیک طرف **یرید** میخواست دیوار **ان ینقض** آنکه در
در کرد و بیفتد و ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن **فاقامه** پس خضر راست کرد آنرا بآنکه اساس
او را بسنگ و گل استحکام داد **قال** گفت موسی علیه السلم که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس
بچه جهت دیوار ایشان را عمارت کردی **لو شئت** اگر خواستی **لاتخذت** هر اینه فرا گرفتی **علیه** بر تعمیر این دیوار
اجرا مزدی **قال هذا** خضر گفت اینست **فراق بینی وبینک** جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت سیم
چیزی پرسم از صحبت من بدار باشد وقت فراق رسید **سانبئک** زود باشد که آگاه سازم ترا **بتاویل ما لم تستطع** یعنی
آنچه نتوانستی **علیه صبرا** بدان شکیبائی نمودن و آن حیثیتی ظاهر بدان انکار کردی **اما السفینة فکانت** اما
کشتی بود **لمساکین** مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و پنج ... مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل
معیشت **یعملون فی البحر** کار میکنند در دریا **فاردت** پس خواستم بحکم خدای **ان اعیبها** آنکه او را معیوب کنم و عیب
ناک سازم **وکان** و حال آنست که هست **وراءهم** در پیش رو ایشان **ملک** پادشاهی کافر و ... گویند **یاخذ**
میگیرد **کل سفینة** هر کشتی درست که بیند **غصبا** بغصب یعنی ... کشتی را معیوب کردم
تا ازو نستانند و محتاجان بکلی محروم نگردند **نظم** گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست
واما الغلام واما پسر که کشته شد **فکان ابواه** پس بودند پدر و مادر او **مؤمنین** گرویدگان **فخشینا** پس ترسیدیم
ما ... **ان یرهقهما** آنکه در رساند بدیشان **طغیانا** بیباکی **وکفرا** و کفران ...
در ساز ... **فاردنا** پس خواستیم
ما **ان یبدلهما** آنکه بدل دهد ایشان را **ربهما** پروردگار ایشان **خیرا منه** فرزندی بهتر از وی **زکوة** از روی
پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه ... باشد **واقرب رحما** و نزدیکتر از جهت بخشایش
مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه ایشان را بعوض آن پسر دختری داد که پیغمبری او را بعقد خود در
آورده هفتاد پیغمبر از نسل وی پدید آمدند **نظم** آن پسر را کو خضر برید حلق سر آن را در نیابد عام خلق
آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست پس عداوتها که آن یاری بود پس خرابیها
که معماری بود **واما الجدار فکان** واما دیوار پس هست **لغلامین یتیمین** مر دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم
و ایشان هستند **فی المدینة** در شهر ... مذکور شده است **وکان تحته** و هست در زیر دیوار **کنز**
لهما گنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی **وکان ابوهما** و بود پدر ایشان

صالحا مردی شایسته نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر بوده خدای تعالی ایشانرا
بجهت صلاح آن پدر محافظت نمود **فاراد ربک** پس خواست آفریدگار تو **ان یبلغا** آنکه برسند ایشان **اشدهما**
بقوت و کمال رشد خود **ویستخرجا** و بیرون آرند **کنزهما** گنج خود را **رحمة** بخشش **من ربک** از پروردگار تو **وما
فعلته** و نکردم آنچه تو دیدی **عن امری** از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او خواست که گنج مستحقان
رسد آورده اند که آن گنج لوحی بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بوده و اشهر آنست که لوحی بود از زر بر وی نوشته که
بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود و شگفت میدارم از آنکه
گرویده است بروزی حق چرا خود را در تعب افکند و عجبست از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گردد و
شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت با وجود غفلت ورزد و عجب آنکه دنیا دید و تقلب و انقلاب
احوال ارباب او داند چرا دل در و بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله **ذلک** اینست **تاویل ما لم تسطع** حقیقت
آنچه نتوانستی **علیه صبرا** بران صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلم یکدیگر را وداع کرده هر یک
روی بمنزل خود نهادند محققان را درین قصه بس نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق در بیان رقایق
او از مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارات خوش و تقریر لطیف آورده و بعضی از آن در جواهر التفسیر باز
توان یافت **ویسئلونک** و می پرسند ترا مشرکان بامتحان یهود **عن ذی القرنین** از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بود
و ازین جهت او را ذو القرنین گفتند که بکرانه شرق و غرب عالم طی کرده یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشتند
یا تاج او دو شاخ داشت یا بدست و رکاب حرب میکرد یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا
دو ضفیره داشت یعنی دو گیسوی بافته اند در جانب سر و اشهر آنست که این ذو القرنین سکندر رومی بوده
و در نبوت او اختلاف کرده اند **قل** بگو ای محمد **ساتلوا علیکم** زود باشد که بخوانیم بر شما **منه ذکرا** از وی خبری و سخنی
انا مکنا بدرستی که ما تمکین کردیم ویرا یعنی دست رس دادیم **له** مر او را با ستیلا **فی الارض** در زمین **واتیناه**
و عطا کردیم او را **من کل شیء** از هر چیزی که خلق بدو محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر
شهرها یا محاربه با اعدا یاد دادیم او را از هر چیزی که میخواست **سببا** دست آویزی که بدان سبب او را
چیزی میسر شد آورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت را مسخر او کرده بود و در تیسیر گوید که سحاب
بفرمان او کرد تا بر و سوار شده هر جا که خواست میرفت روزی ... بمغرب آمده و مصرها ... ساخته و با ...
حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد **فاتبع سببا** پس از پی در رفت سببی را که بمغرب توان رفت یا
سبب توسل جسته میرفت **حتی اذا بلغ** تا چون رسید **مغرب الشمس** بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت
در جانب **وجدها** یافت آفتاب را در رای العین که **تغرب** فرو میرفت **فی عین حمئة** در چشمه آب گرم و حفص حمئه
میخوانند یعنی چشمه آب بگل سیاه آمیخته **ووجد عندها** و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی **قوما**
گروهی را که تاسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست سرخ چشم سرخ موی تناور با هیبت لباس ایشان پوست
حیوانات و طعام ایشان گوشت جانوران **قلنا یا ذا القرنین** گفتیم که ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باو
بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان پیغمبر زمان او و بعد تقدیر حق سبحانه فرمود که **اما ان تعذب** یا آنکه
که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند **واما ان تتخذ** و یا آنکه فرا میگیری **فیهم** در باب ایشان **حسنا**
نیکوئی اگر بگروند **قال** گفت ذو القرنین **اما من ظلم** اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود ثابت باشد **فسوف نعذبه**

پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ پس باز گردانیده شود
إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی جزا دهنده کار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت و منکر که
مثل و معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عمل کند شایسته یعنی بر مقتضی ایمان فَلَهُ
پس مر وراست در هر دو سرای جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش نیکی وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوییم مر ورا مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما
یعنی از آنچه ما فرماییم يُسْرًا کاری آسان تر او را خوب طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بکوشش
و دهر ایشان را [illegible] بخواسته بسوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد به طریقی
که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرده عسکر ظلمت را از عقب بداشت
و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر این بود مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور
شد پس روبمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا
عمارت است از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی
که لَمْ نَجْعَلْ نه گردانیده بودیم و پیدا نکرده لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از نزد آفتاب در وقت طلوع سِتْرًا
پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حایل شدی چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا
نمی داشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسربها در رفتندی تا وقتی که ارتفاع بدرجه
و [illegible] ایشان در کشتی از [illegible] بیرون آمدی [illegible] آفتاب بریان کرده خوردندی [illegible]
قوم منسک بودند كَذَٰلِكَ همچنانکه کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب کرد و بجانب
قطر این روان شده بقومی رسید که ایشان را تاویل گویند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل
وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آگاهی یعنی لشکرها و آلات
حرب و اسباب جهانگیری که برو جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر
از پی در آمد سَبَبًا راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید در منقطع ارض ترک
بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا
گروهی با هیاتها عجیب و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبود که از بی فطنتی يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند
سخنی را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان را در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان
گفت ای ذوالقرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ تباه کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما
هر گاه که از میان این کوهها بیرون می آیند در [illegible] آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک بود با خود ببرند و تمام
انعام ما را می کشند و میخورند و اگر جهاد با ایشان بیافتند [illegible] ایشان دو قبیله اند از
اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در عین المعانی آورده که آدم را علیه السلام احتلام افتاد منی او بخاک آلوده
شد آدم علی نبینا و علیه السلام از آن حال اندوهناک گشت و حق تعالی این قوم را از آن خاک آلوده بمنی
بیافرید و بقول کسی که گوید انبیا محتلم نمی شوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف
کرده اند و از مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه چنین آمده است که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است
و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال [illegible] درختند [illegible] و در ولایت شام
صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی آنند که از یک گوش فراش سازند و دیگری لحاف

سازند و در صفت ایشان گفته اند **نظم** بگونه چشمی سگی جیفه جوی * بگوش و دندان خوک [illegible] گوی *
نه شرمی و نه بخش دل نواز * دهان چشم کوتاه و گوش دراز * بهنگام خفتن بخسپند سیر * یکی گوش را بالا
و دیگر بزیر * شکن بر شکن چین ابروی ایشان * کشاده رش تا بزیر زانوی ایشان * بروی آمده اشکنان چو گراز *
شکم پهن و پا خود کردن دراز * چو بوزینگان آمده در وجود * شده زرد و دندان سرخ و دیده کبود * ندارند جز
خور هیچ کار * نمیرد یکی تا نزاید هزار * القصه آن گروه با اسکندر گفتند ما ازین قوم بتنگ آمده ایم
فَهَلْ نَجْعَلُ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لَكَ برای تو از میان مالهای خود بیرون آریم خَرْجًا مزدی
عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بشرط آنکه بکنی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشان را از بیرون
آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّي آنچه دست رس داده مرا فِيهِ در آن رَبِّي آفریدگار من خَيْرٌ بهتر است
از آنچه شما می خواهید که بمن دهید فَأَعِينُونِي پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردان توانا
یا چیزی که بدان قوة یابم در این کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی
سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ قطعهای آهن منقولست
که فرمود تا خشتها از آهن بساختند **نظم** بفارغ دلی جابجا آتش زدند *
همه روز و شب خشت آهن زدند * آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار فرسنگ بود در شصت
و پنج ذرع عرض بکنند تا به آب رسید پس در ته زمین و روی آب یک خشت از سنگ خارا نهادند
و خشتهای آهن بر بالای او فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ
الصَّدَفَيْنِ میان هر دو کوه بغو بود تا هیمه بسیار بر بالای آن بپختند و دمها بر جوانب او ترتیب
کردند قَالَ انْفُخُوا گفت مر عمله را که بدمید در آهنها حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ تا چون کرد آن
خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا تا بریزم بر بالای این آهن
گرم شده روی گداخته **نظم** بفرمود فرشی که بگداختند * برو روی حل کرده میریختند *
و زین گونه دیواری صد جهان [illegible] که در ارتفاع برابر مانند کوه یکجا و هموار و ملسا فَمَا اسْطَاعُوا
پس نتوانستند یاجوج و ماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ که بالا روند بدان سد بسبب ارتفاع و املس
وَمَا اسْتَطَاعُوا و نتوانستند لَهُ نَقْبًا مر ورا سوراخ کردن بواسطه ثخن و صلابت آن قَالَ گفت ذوالقرنین
بعد از ساختن آن هَٰذَا این سد که تمام شد و ما قادر شدیم بر تمام آن رَحْمَةٌ بخششی است مِنْ رَبِّي از پروردگار من
بر آنها که میان سد اند تا فتنه یاجوج و ماجوج فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعده آفریدگار من
بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهُ گرداند این سد را دَكَّاءَ زمینی هموار یعنی او را از بیخ بردارد وَكَانَ
وَعْدُ رَبِّي حَقًّا و هست وعده آفریدگار من حق و درست و روایت در خروج یاجوج و ماجوج
از وراء سد یکی از علامات قیامت است و در آخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ
و بگذاریم یاجوج و ماجوج را يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج از ازدحام نموده يَمُوجُ فِي بَعْضٍ اضطراب
میکنند و داخل میشوند در بعض دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر
و اضطراب در هم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه
خلق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر کردانیم دوزخ را

یومئذ ایشان دوزخ را للکافرین برای ناگرویدگان عرضاً ظاهر کردانیدنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول
دران جهت زجر و تهویل باشد الذین آن کافرانی که از فرط غفلت کانت هست اعینهم چشمهای دل
ایشان فی غطاء در پوششی عن ذکری از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که بیان یاد کرده بیشتم بتوحید
و تعظیم نزد اهل ایمان وکانوا و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لا یستطیعون نمی توانند سمعا
شنودن کلام من یا محجوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب التسمم کما قال الله تعالی و اذا
قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً ٭ چون قرآن خوانی ای محمد مرا
گوش شان از پرده سازم از صمم ٭ چشم شان را بر سازم چشم بند تا نه بینند و کلامت نشنوند افحسب الذین
کفروا آیا می پندارند آنانکه نگرویدند ان یتخذوا عبادی آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه
اند علیهم السلم من دونی بجز من اولیاء دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنست که آیا می پندارند
کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدائی ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکارست
یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود ندارد ایشان را انا اعتدنا جهنم بدرستی که ما آماده ایم دوزخ
للکافرین برای ناگرویدگان نزلاً منزل و ماوی یا نزل که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه
بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در جنب آن محقر چیزی باشد قل بگوای محمد هل ننبئکم آیا
خبر کنیم شما را بالاخسرین اعمالاً بزیان کارترین مردمان از روی کردارها الذین ضل آنانند که گم گشته
و ضایع شده سعیهم شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیی چون کشیشان
و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصوم و صلوة میگذرانند و بسبب کفر آن همه عملها باطل است
و ثوابی بران مترتب نیست و گفته اند مراد ازین طایفه خوارجند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا کنند و معیم
و اشهر آنست که از کفار بصله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب و امثال آن نیت تقرب بحق سبحانه به بطلان انها حکم کرد
و هم یحسبون و ایشان می پندارند انهم یحسنون که ایشان نیکوئی می کنند صنعاً کار را اولئک
آن گروه که ذکر کرده شدند الذین کفروا آنانند که کافر شدند بایات ربهم بایات پروردگار خود که قرآن
است یا بدلایل توحید و لقائه و بدیدار او یعنی بعث حشر که دران وقت رؤیت واقع خواهد شد اهل را
فحبطت اعمالهم پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکوئی نموده بران جزاء خیر نخواهند یافت فلا
نقیم لهم پس بر پا نداریم برای ایشان یوم القیمة وزناً روز رستخیز ترازوئی که بدان
سنجند آن عملها را چه همه حبط گشته و نابود شده یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری
نخواهند داشت بلکه خوار و مستذل خواهند بود ذلک آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست
قدر ایشان جزاؤهم جهنم پاداش ایشان دوزخ است بما کفروا بانچه نگرویدند و اتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای
کتاب مرا و رسلی و فرستادگان مرا هزواً افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریت کردند ان الذین آمنوا
درستی که آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول و عملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده کانت لهم هست مر ایشانرا
در حکم خدا جنات الفردوس بهشتهای فردوس یعنی بوستانها مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نزلاً پیشکش و
تهیا آورده که فردوس را بید قدرت خود آفرید بعد از هر روزی از روزهای دنیی پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید
ازداد طیبا و حسنا لاولیائی یعنی افزون ساز حسن و جمال و تازگی خود را برای دوستان من و این خبر نیز

داخل دوستان می گوید تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس در جنب آن محقری و ماحضری
تواند بود و آن عطا باشد الا و یلقاه لقد برود کار **نظم** نعت فردوس از عهد او ما آورده دوست
تیه فرکس بقدر همت والای اوست ٭ و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم فرموده که فاذا سالتم الله فسالوه الفردوس و بیانی آنست که اسمی از اسماء جنانست که
اهل ایمان در انجا فرود آیند خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در ان لا یبغون نجویند عنها از آن
بهشتها حولاً بدلی یا طلب تنا و تحویل بمکان دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد
قل لو کان البحر بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل دنیا است مداداً سیاهی لکلمات ربی برای
نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لنفد البحر هر آینه فانی گردد و تمام آب دریا
زیرا که جسم است و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قبل ان تنفد کلمات ربی پیش
از آنکه برسد و تمام علوم او زیرا که جهت انکه غیر متناهی است پس بمداد متناهی نوشته نشود و لو
جئنا بمثله و اگر بیاریم بمثل دریا محیط مدداً مدد آن مداد و بیان اقوالیم گویند این آیت
وقتی نازل شد که یهود بر رسول الله گفتند که در کلام خود می خوانید که و من یؤت
الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر
باره می خوانید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلاً و جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه درین
آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علوم بسیار بود در جنب
علم الهی کم از اندکی تواند بود **نظم** علمها از بحر علمش قطره ایست ٭ او چو خورشید و آنها ذره ایست
گر کسی در علم صد لقمان بود ٭ پیش علم کاملش نادان بود قل بگوای محمد انما انا بشر بجز این نیست که من آدمی
ام مثلکم مانند شما در عدم احاطه بعلم الهی نمی کنم این مقدار هست که بواسطه جبرئیل یوحی
الی وحی کرده میشود بمن انما الهکم جز این نیست که معبود شما اله واحد معبودی یکتاست
نه شریک فمن کان یرجوا پس هر که امید میدارد لقاء ربه دیدار پروردگار خود را در بهشت
یا هر که بترسد از رسیدن بحق و بازگشتن بدو بروز رستخیز فلیعمل پس باید که بکند عملاً صالحاً
کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای در بحر الحقایق آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است
و سلوک منهاج سنت ایشان بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و به
باطن که بریدنست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده همت ایشان از مشاهده ماسوی بربسته
و جز بمشاهده حضرت مولی نگشوده کما قال ما زاغ البصر و ما طغی **نظم** دیده از همه بر تافتم و سوی تو کردم
چشم از همه بر بستم و دیدار تو دیدم ٭ آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدای کنم اما چون کسی بر آن مطلع
شد خوشدل میگردم حضرت فرمود که خدای عملی را که غیری در ان شریک باشد قبول نمی کند
حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را فرستاد که و لا یشرک و باید که بنده که عمل صالح دارد شریک نیارد
یا انباز نسازد بعبادة ربه در پرستش پروردگار خود احداً یکی را یعنی بریا و تصنع
عمل نکند که ریا شرک اصغرست و تباه کند عمل نعوذ بالله من الریا و نعتصم به من وقوع الزلل

سورة مريم مكية

بسم الله الرحمن الرحيم در مواهب صوفیان یاد بدان از مواهب الهی
که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولة سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم سه صورت است یکی بشری قوله انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده لست کاحدکم ابیت عند
ربی سوم حقی کما قال لی مع الله وقت الی آخره و ازین رو سنت من رانی فقد رای الحق و حق تعالی را با او در هر صورت
سخنی بعبارت دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد در صورت ملکی کلمات مفرده
چون کهیعص و اخوات و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی نظم در تنگنای حرف نگنجد بیان
زانسوی حرف و نطق حکایات دیگر است پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه و تعالی جل جلاله
و عم نواله و حبیب او صلی الله علیه وسلم و کهیعص از آنجمله است و گفته اند این حروف از اسماء الهیه اند و از
مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه منقولست که در بعضی از ادعیه میخواند یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند
کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت باسم هادی و چون مبدا هیچ یک از اسماء الهی یا واقع نشده
گویند یا عبارتست از کلمه ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم
و عدل است و صاد از صادق و صمد و میشاید که اسم سوره باشد و ابتدا و مترتب بدو یعنی این سوره کهیعص
ذکر رحمت ربک یاد کردن خدا و رحمت بهره رسانی عبده زکریا بنده خود زکریا را ابن آذن را و او از اولاد رحبعم بن
سلیمان بن داود بوده پیغمبر عالی شان مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او با مجملها یاد کن اذ
نادی ربه چون ندا کرده و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقریب بقربان نداء خفیا خواندنی
پنهان که آن باخلاص اقربست و از عابدان میکرد از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که در نود و نه سالگی
با وجود زن کلان سال نازاینده طلب فرزند کند یا پیری او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند میگفت کسی نمی
شنید و ندای او این بود که اندر وی یاد قال رب گفت ای پروردگار من انی وهن العظم بدرستی که سست
شده است استخوان که ستون خانه بدن است منی از من و چون استخوان که صلب ترین اجزا است سست
شده باشد سایر اجزا بطریق اولی واشتعل الرأس شیبا و سپید شده است سر من سپید شدنی و گفته اند
تشبیه کرده است شیب را در درخشی آتش و فرو گرفتن از موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده
شد سر من از پیری و لم اکن و نبوده ام بدعائک بخواندن من ترا رب ای آفریدگار من شقیا بی بهره

و نا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده مرا بآن خو کرده ام وانی و بدرستی من خفت الموالی
میترسم از بنی اعمام خود که ایشان در بهم جیوة و اقامت دین تهاون ورزند و خلافت من در امت من
نیکو بجای نیارند من ورائی پس از مرگ من بنیه اخلفی میباید و کانت امرأتی و حال آنکه زن منست عاقرا نا
زاینده در سن نود و هشت سالگی فهب لی پس ببخش مرا من لدنک از نزد یک خود ولیا فرزندی که متولی
امور دین باشد یا ولد و با استحقاق یرثنی میراث گیرد امامت و حبورت از من و یرث من آل یعقوب و میراث
گیرد علم و حکمت از آل یعقوب بن اسحق علیهما السلام یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده
واجعله رب و گردان فرزند مرا ای آفریدگار من رضیا شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل و ما نحن
و بعد از آن سر بسجده نهاده تضرع بسیار نموده که ندای کرد از ملک اندر وی و مژده اجابت دعای او گفت یا زکریا
انا نبشرک ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام بپسری اسمه یحیی نام او یحیی لم نجعل له نیافریده ایم و مسمی نگردانیده ایم له
من قبل سمیا پیش از وی هم نامی ورد او مسمی آورده که وجه فضیلت نه آنست روایت که قبل از وی کسی مسمی
بدین اسم نبوده چه بسیار آدمی بدین وجه یافت میشود که پیش از وی او را هم اسمی نبوده باشد بلکه فضیلت
آنست که حق سبحانه بخود تولیه اسم او نموده و بدیگری حواله نکرده امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن
فرموده که بعد از وی کسی بظهور خواست آورد کما ورا بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را نام
همایون فرجام خود مشتق سازد نظم وشق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد
ای خواجه که عاقبت کائنات محمود از آن شد که ذات محمد است و گویند سمی بمعنی شبیه است
یعنی مثل او نیافریده ام در آنکه هرگز نه قصد عصیان و قصد عصیان بظهور نرسید قال رب گفت زکریا
که ای خداوند من انی یکون لی چگونه باشد مرا غلام پسری و کانت امرأتی و هست زن من عاقرا نازاینده
و قد بلغت و بدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرگی سال عتیا بتباهی و نحافت و ضعف اعصاب
و قوی این سخن از روی استعلام گفت نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم در پیری
رایت قدرت خواهی افراخت قال گفت فرشته بامر خدای تعالی که ای زکریا کذلک همچنین که تو گفتی از
پیری و ضعف قال ربک گفت خدای تو هو این کار که آفریدن فرزند است از زن دو شخص درین سن علی هین بر
من آسانست و قد خلقتک و بدرستی که بیافریدم ترا من قبل پیش از یحیی و لم تک شیئا و نبودی چیزی
یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آوردم قادرم بایجاد فرزند از دو پیر
زکریا علیه السلام ازین بشارت مسرور شد اما دانست که عنقریب وجود خواهد یافت یا مدتی دیگر بظهور
خواهد رسید قال رب اجعل لی گفت ای پروردگار من گردان برای من یعنی بنمای مرا آیة علامتی که بدان
قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قال گفت خدای مر زکریا را علیه السلام آیتک نشانه تو الا تکلم
الناس آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سه شبانروز سویا فی درستی یعنی بهم پیوسته
یا قادر باشی بتکلم در حالتی که سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در آن اوقات زبان او در
دهان بند شده بوجهی که تحریک را مجال نماند فخرج پس بیرون آمد علی قومه بر گروه خود صباح
آن روز که در شب آن اشیاع حامله شده بود من المحراب از مصلی خود فاوحی الیهم پس اشارت کرد بدیشان
ان سبحوا از آنکه نماز گذارید یا تسبیح گوئید خدا را و ندهید خود را بکرة بامداد و عشیا و شبانگاه القصه

سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود آمد و یحیی علیه السلام بعد از انقضاء مدت متولد شد و در
کودکی پلاس پوشید با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت مینمود تا وقتی که وحی بوی فرود آمد و از
حق سبحانه خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا گیر کتاب توریة را بقوة بجد و جهد و قوت
دل و آتیناه الحکم و دادیم یحیی را حکمت و فهم توریة صبیا در حالتی که کودک بوده سه ساله یا هفت
ساله آورده اند که کودکان محله در سه سالگی با او گفتند که ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا
ما برای بازی آفریده نشده ایم در این سخن پندی عظیم است پیغمبران باز بچگاه غفلت را که عمر عزیز را
بازی میگذرانند و بدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مشعوف میباشند نظم
عمر بازیچه بسر می بری • بازی از اندازه بدر می بری • بد که ز بازی جهان باکشی • طفل نه چند بازی خوشی
و حنانا و دیگر دادیم رحمتی و مهربانی و رقت قلبی من لدنا از نزدیک ما و زکوة و طهارت از گناه یا ستایش
نزدیک خلق و کان تقیا و بود ترسکار با فرمان بردار مجتنب از لوث جرایم و برا بوالدیه و نیکو
کار بود بمادر و پدر با فرمان بردار و خدمت کننده مر ایشان را و لم یکن جبارا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان
والدین را عصیا و نبود عاصی مر پروردگار خود را و سلام علیه و سلام از ما بر یحیی علیه السلام یوم ولد
روزی که متولد شد و یوم یموت و روزی که میمیرد و یوم یبعث و روزی که برانگیخته شود حیا زنده و در اخبار
و گویند مراد سلامتی وی است روزی که متولد شد از نخس شیطان و روزی که وفات کرد از عذاب قبر و روز
قیامت از هول رستخیز و قصه خوف و بکاء یحیی علیه السلام در غایت اشتهار است و اذکر و یاد کن فی
الکتاب مریم در قران قصه مریم بنت عمران را او پیوسته در مسجد اقصی بودی و بوقت حیض بخانه رفتی
و بعد از طهر باز بمسجد آمدی وقتی بخانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که غسل کند و حق سبحانه
از آن خبر میدهد اذ انتبذت چون دور شد مریم و یکسو رفت من اهلها از اهل خود یعنی از خاله و قوم او
مکانا شرقیا در مکانی شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضع
بود آفتاب روی فاتخذت پس فرا گرفت من دونهم از جنس ایشان یعنی از سوی ایشان حجابا پرده که مانع
باشد از دیدن و بعد از آن که غسل فرمود و جامه پوشید فارسلنا پس فرستادیم الیها بسوی او روحنا
روح ما که جبرئیل است اضافه روح بخود جهت تشریف و تخصیص اوست فتمثل لها پس متمثل شد
جبرئیل برای مریم بشرا سویا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در غسل
خود مردی بیگانه دید قالت گفت بدرستی که من اعوذ بالرحمن پناه میگیرم بخدای بخشاینده بخشایش
منک از تو ان کنت تقیا اگر هستی تو پرهیزکار و این مبالغه است در عفاف یعنی اگر تو متقی و متورعی
من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق می برم فکیف که چنین نباشی و گویند تقی نام شریری بود در آن زمان که
متعرض نسوان میشد و مریم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر او است از وی بحق سبحانه پناه برد
آنگاه جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم مشاهده فرمود قال گفت انما انا جز این نیست که من رسول ربک
فرستاده خداوند توام که مرا اینجا فرستاده و تو بدو پناه میگیری لاهب لک تا ببخشم ترا بفرمان او غلاما زکیا
پسری پاک و ستوده قالت گفت مریم انی یکون چگونه بود لی غلام مرا پسری و لم یمسسنی و مرا نسوده است
بشر آدمی یعنی هیچ دست کسی بمباشرت بمن نرسیده و لم اک بغیا و نبوده ام زنا کاره که بچه بهم رسانم قال

کذلک گفت جبرئیل علیه السلام که چنین است که تو میگویی مرد بتو نرسیده بنکاح و سفاح تا ترا مس نکرده و اما
قال ربک گفت پروردگار تو هو این کار که اعطاء ولد است بی پدر علی هین بر من آسانست ما از پسر بی پدر بدهیم
تا برانا استدلال کنی بقدرت ما و لنجعله و تا گردانیم او را آیة للناس علامتی برای مردمان که بقدرت ما بی پدران
توانا میتواند زاد و رحمة منا و تا گردانیم او را سبب بخشش از ما برای آنانکه بدو بگروند و کان و هست خلق
این پسر امرا مقضیا کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل
علیه السلام نزدیک وی آمد و بدمید در آستین یا گریبان یا در دهان او فحملته پس مریم بار گرفت در رحم
عیسی علیه السلام فانتبذت پس بیرون شد و دور گشت به بعیسی یعنی وقتی که در بطن او بود مکانا
قصیا مکانی دور از شهر ایلیا گویند یعنی رفت از جانب شرقی شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل
بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده و در
تاریخ یا التیسیر نه ساعت فرمود و مقاتل گوید که یکساعت خلق بود و یکساعت تصویر و یکساعت وضع
و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درخت خرمای خشک شده دید که شاخهای آن
بریده بود و تنه آن مانده فاجائها المخاض پس آورد او را درد زادن الی جذع النخلة بسوی تنه درخت خرما تا
پشت خود بدان باز نهاده قالت یا لیتنی گفت کاشکی من مردمی قبل هذا پیش از این صورت و کنت نسیا
منسیا و بودمی چیزی بازگذاشته فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حسابی بر نداشتی حالا
مرا همه احبار بیت المقدس میشناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا علیه السلام بوده ام و هنوز
بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام و اکنون فرزندی میزایم و از خجالت این حالت نمیدانم که چکنم نظم
هرچند بر هیچ کار در می نگرم • محنت زده چرخ خود نمی بینم من • فنادیها پس آواز داد مریم را من تحتها آنکه در
زیر او بود یعنی در شکم او بود مراد عیسی است علیه السلام که با او سخن گفت و ندا فرمود الا تحزنی آنکه اندوهگین
مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها بفتح خوانده یعنی عیسی از زیر یا فرشته از زیر درخت خرما
او را ندا کرد که غم مخور قد جعل ربک بدرستی که پیدا کرد و روان گردانید پروردگار تو تحتک در زیر قدم تو سریا جوئی
که از آن بنوشی و بدان طهارت کنی و هزی و بجنبان و میل ده الیک بجذع النخلة بسوی خود تنه درخت
خرمای خشک شده را تساقط تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفکند علیک رطبا
جنیا بر تو خرمای تر تازه فکلی پس بخور از آن رطب واشربی و بیاشام از آب و قری عینا و روشن ساز چشم
را بفرزند یا خوشحال باش بسبز شدن درخت خرما دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه قادر است
باظهار خرما از درخت یابس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق سبحانه ملایکه
را فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و چون عیسی علیه السلام متولد شد او را فرا گرفته بشستند و در حریر
بهشتی پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فاما ترین پس اگر ببینی من البشر احدا از آدمیان
کسی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست فقولی پس تو بگوی انی نذرت بدرستی که من نذر کرده ام للرحمن
صوما برای خدای روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده فلن اکلم الیوم پس سخن نخواهم گفت
امروز انسیا با هیچ آدمی بلکه با ملایکه یا با حق مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اختیار
توان بود یا باشارت از این خبر داده چون اهل مسجد مریم را در محراب نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا

وهر کس خبر میجستند تا کسی خبر داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدان غار رفتند چون مریم ایشانرا دید
عیسی را برداشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ برداشته
او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوا گفتند يَا مَرْيَمُ ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آوردی شَيْئًا
فَرِيًّا چیزی شگفت یا زشت که در میان اهل تو مثل آن واقع نبوده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هرون گویند
که او را برادری هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی
یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت ما مانند او در فجور
مَا كَانَ نبود أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بد بلکه امام مسجد اقصی ما شرفا احبار بوده وَمَا كَانَتْ
ونبود أُمُّكِ مادر تو حنه بنت فاقود بَغِيًّا زناکار و فاجره با وجود این مادر و پدر فرزندی از کجا
آوردی فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلم که او سخن گوید جواب او شنوید قَالُوا
گفتند كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوئیم مَنْ كَانَ با آنکه هست فِي الْمَهْدِ در گهواره یعنی در حین گهواره صَبِيًّا
کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی علیه السلم پستان در دهن داشت چون
سخن قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بنده خدایم
آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد تعالی آورده که تعلیم داده است
مرا تورية در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وگردانیده مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد
وَجَعَلَنِي وساخت مرا مُبَارَكًا با برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا باشم وَأَوْصَانِي وامر کرد مرا بِالصَّلَاةِ باقامت
تمام وَالزَّكَاةِ وبدادن زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا مادامی که باشم زنده وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وگردانیده مرا نیکوکار بمادر من
و مهربان بدو وَلَمْ يَجْعَلْنِي ونگردانیده مرا جَبَّارًا گردنکش متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشانرا برنجانم شَقِيًّا بدبخت
که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ وسلام خدای بر من است چنانچه بر یحیی علیه السلم يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ
أَمُوتُ وروزی که بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا وروزی که برانگیخته شوم زنده ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکه ذکر او گذشت
و وصف او کرده شد عیسی بن مریم است نه آنکه نصاری او را وصف می کنند قَوْلَ الْحَقِّ میگوییم گفتن راست و
درست الَّذِي آن گفتنی که جهودان فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک دارند یعنی قصه عیسی علیه السلم که جهل بر
چیزهای ناشایست می گفتند ترسایان در آن جدال نموده بعضی او را خدا و جمعی پسر خدا میدانستند مَا كَانَ
نیست و نشاید لِلَّهِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ که فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه
از مجانسه منزه است سُبْحَانَهُ پاک است از اتخاذ ولد إِذَا قَضَى أَمْرًا چون حکم کند و خواهد که بسازد کاری یعنی
اراده احداث شیء نماید فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس خبر نیست که گوید كُنْ مر آن شیء را که بباش فَيَكُونُ پس باشد
بی درنگ وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای رَبِّي وَرَبُّكُمْ معبود کار من و شما است فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت
غیر او مشغول مگردید هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ
پس اختلاف کردند جماعتها مِنْ بَيْنِهِمْ میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی علیه السلم جهودان
طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان سه فرقه گشتند نسطوریه
عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه بثالث ثلثه قایل شد فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس
وای مر آنانکه کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از حاضر شدن در روز بزرگ که وقت

است یاد دشا ملة اهوال آن روز أَسْمِعْ بِهِمْ چه شنوا باشند کافران وَأَبْصِرْ و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که
بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا دیدن و شنودن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما
نفع ندهد و گویند این سخن بر سبیل تهدید است یعنی در آن روز نیک شنوا باشند سخنان موحش را
و چه بینا بعقوبات با اهوال لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ لیکن ستمکاران امروز فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا اند
وَأَنْذِرْهُمْ وبیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ از روز حسرت که بدان تحسر باشند که چرا بد کردیم و نیکان
حسرت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حکم
شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یا تحسیر روزی در پیش است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در غفلت و
بیخبری اند از آن وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان یعنی کافران نمیگروند باخرت و متعلقات آن إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما
نَرِثُ الْأَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا و هر که بر روی زمینست یعنی همه هلاک گردند و ما باقی باشیم وَإِلَيْنَا
يُرْجَعُونَ و بسوی ما بازگردانیده شوند در کشف الاسرار آورده که اشارتست بفنای حدثیت و بقاء حقیقت
یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال و رسوم کون را از شیئیت بیندازد در تندی غبار اغیار
از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم مجوزی
الله سعادتمند باشد جلال حدثیت و جمال صمدیت متر تقدسی و کمال سبوحی را جواب دهد که لله الواحد القهار
نظم صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزید * خس و خاشاک یقین را همگی باد برید *
نظم هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود * سیل غیرت همه را تا عدم آباد برید وَاذْكُرْ و یاد کن برای قوم خود
فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ در قرآن قصه ابرهیم را علیه السلم که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب
بفرزندی او مباهات میکنند تا بشنوند توحید او و خبر دهد ایشانرا إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ صِدِّيقًا بود راست
گوینده و مبالغه کننده در راستی یا راست کار بوده است گفتار نَبِيًّا پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار إِذْ قَالَ
لِأَبِيهِ یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود را از دین ناخوشنود يَا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا می پرستی مَا لَا يَسْمَعُ آنرا که
نشنود دعا و نیایش ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوعی که نسبت بدو میکنی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ و دفع نمیکند از
تو شَيْئًا چیزی را از مکاره یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي ای پدر من بدرستی که
آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ از دانش مَا لَمْ يَأْتِكَ آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِي پس پیروی کن مرا أَهْدِكَ تا بنمایم
ترا صِرَاطًا سَوِيًّا راهی راست و درست که سالک خود را بمقصود رساند يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ای پدر من
مپرست دیوها و فرمان او مبر چه او را بی فرمانی خدای إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا
مر خدای را فرمان نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ ای پدر من میترسم
أَنْ يَمَسَّكَ که بتو رسد یعنی عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب
الهی بتو رسد فَتَكُونَ پس باشی لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا مر شیطانرا دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب
قَالَ گفت پدر ابرهیم مر ورا أَرَاغِبٌ أَنْتَ آیا اعراض کرده تویی عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ از پرستش خدایان من ای
ابرهیم و ترک کننده مر ایشانرا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اگر باز نه ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان
لَأَرْجُمَنَّكَ هر آینه ترا دشنام دهم یا سنگسار کنم وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا و دور باش از من زمانی دراز یا از مغرت
و صحبت من ایمن مانی قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ گفت ابراهیم که سلام بر تو یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند متارکه

کە تهدید ولوم را بسلام ناشاید کە متأثر گردد و با سلام دعا یدمدد اخبار مذکورست کە چون ابرهیم قصد
مهاجرت کرد پدرش گفت از نزد من سلولی باش کە تو بیناک خدائی داری تا از تو نخواهد گذاشت ابرهیم علیه
السلم بایمان او امیدوار شده بروی سلام کرد و فرمود کە سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد کە امرزش خواهم برای تو
رَبِّي از پروردگار خود واستغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق سبحانه برایمان ایشان کە سبب مغفرت
همان می تواند بود إِنَّهُ كَانَ بدرستی کە خدای من بِي حَفِيًّا بمن مهربانست دعا مرا اجابت دعا من عادت داده وَأَعْتَزِلُكُمْ
وکناره میکیرم از شما مردم از دست وامثال واز بت پرستان بیکی یدکە دعوی بیجی پر واز همە شما وَمَا تَدْعُونَ
واز انچیزی کە میخوانید ومی پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتان وَأَدْعُو رَبِّي ومیخوانم خدای خودرا
ومی پرستم بیکانکی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ شاید انکە نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و پرستیدن خدای خود شَقِيًّا نا امید
وبی بهره تنبیه است بر انکە شما از خواندە بتان بی بهره و بی نصیب اید و من امیدوارم کە از حق سبحانه بهرۀ تمام
کیریم نظم حاجت زکس مخواه کە محتاجاند ازوی بهره بکر دانا نعام عمیم * در بحر العیون فی تفسیر کتاب
المسطور آورده کە ابرهیم علیه السلم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر
میفرمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بعضی ها زکرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبة بتان
بشکست واتش نمرود برو سرد شد و با ساره ولوط علیه السلم عزیمت شام فرمود و حق سبحانه از هجرت خبر
داده کە فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس انکاه کە دور شد ابرهیم از بت پرستان وبگذاشت ایشانرا وَمَا يَعْبُدُونَ واز انچیز کە می
پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی و نبیره
وَكُلًّا جَعَلْنَا وهمه را کردانیدیم نَبِيًّا پیغمبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ وبخشیدیم مر ایشانرا مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش خود کفته اند
مراد از رحمت اموال واولادست کە بدیشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ وساختیم مر ایشانرا لِسَانَ صِدْقٍ سخن
کفتنی مشتمل بصدق یاد کردنی عَلِيًّا بلند و سایر میان مردمان اشارت باجابت دعای ابرهیم است صلوات الله
وسلامه علیه قال واجعل لی لسان صدق فی الاخرین وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ ویاد کن در قران مُوسَىٰ قصه موسی
را علیه السلم إِنَّهُ كَانَ بدرستی کە او بود مُخْلَصًا پاک کرده شده از ادناس نقایص وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده
شده از نزدیک حق نَبِيًّا خبر دهنده خلق را از خدای اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با انکه اخص واعلی
است کفته اند کە خدای او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ
از جانب کوه زبیر الْأَيْمَنِ از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک کردانیدیم او را بدرکاه قرب نَجِيًّا در حالتی
کە راز کوینده بود با ما وانکە نجی را بمعنی مرتفع داشته میکوید موسی را علیه السلم الابرد تا باسمانی ا سمان واز
حجابی به پس حجابی دیکر تا بجائی کە آواز قلم کە توریة بدان نوشته میشد استماع کرد وامام ثعلبی آورده کە نماند
میان حق سبحانه وموسی الا یک حجاب صاحب کشف الاسرار آورده کە حضرت موسی را علی نبینا وعلیه السلم
هم روش بود وهم کشش اشارت بروش او ولما جاء موسی وعبارت از کشش او وقربناه نجیا سالک تا در
روش است خطرها در پیش دارد چون در کشش رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب غرور هست و در
جذبه محض جمعیت است نظم تا خود روی بجا صلی چون و کشیدت واصلی دفتری بجا بردن بکجا این ستوبای آن
وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مر موسی را وعطا کردیم مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش ومهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ برادر او را کردت
برادر او هارون را بوزارت وتدبیر مهم نَبِيًّا در حالتی کە پیغمبر بود وَاذْكُرْ ویاد کن فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ

در قران قصه اسمعیل را إِنَّهُ كَانَ بدرستی کە او بود صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده بخلق نَبِيًّا
خبر دهنده از حق آورده اند کە کسی با وی وعده داد کە من درین مکانم تا تو بیائی سه شبانروز و بقولی یکسال
اقامت کرد تا ان مرد بیامد و درین مدت بجز پوست درخت خوردنی نداشت نظم هر کە این پای وفا اش شکست
آن نه وفا بلکە فریب و دم است * نیست بر مرد صاحب نظر صورتی از نقش وفا خوبتر * پس دکر باره در صفت
اسمعیل میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ و بود کە میفرمود أَهْلَهُ کسان خودرا و کفته اند همه امت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز کە
اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ وبزکوة کە اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ و بود نزدیک
افریدکار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجهت اقوال وافعال وَاذْكُرْ ویاد کن فِي الْكِتَابِ در قران إِدْرِيسَ ادریس
را که پسر نبیرۀ شیث وجد پدر نوح است علیه السلم ونام اخنوخ بوده بجهت دراست علوم با دریس ملقب
شده واول کسی کە بقلم خط نوشت واز نجوم سخن کفت وخیاطت کرد او بوده وسی صحف برو نازل شد و در
جامع الاصول آورده کە ادریس بصد سال قبل از وفات آدم علیه السلم متولد شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی
کە او بود صِدِّيقًا راست کوینده با خلق نَبِيًّا خبر کوینده از حق وَرَفَعْنَاهُ وبر داشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا
بمکانی بلند کە شرف نبوتست و درجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا باسمان چهارم چنانچه در
حدیث ثابت شده کە حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ادریس را در اسمان چهارم ملاقات فرمود و در رفع
ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس رضی الله عنهما فرموده کە روزی ادریس را علی نبینا وعلیه السلم
حرارت افتاب دریافت مناجات کرد کە الهی این مقدار مسافت میان من و افتاب هست از حرارت او باحتراق
نزدیک شدم تا ان فرشته را کە حامل اوست چه حال باشد خدایا بار افتاب را بروی سبک کردان
و او را از تاب حرارت افتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار نظم از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد
انرا کە سایه از عنایت پناه اوست * حق سبحانه دعای وی مستجاب کردانید و روزی دیکر آن فرشته کە
حامل افتابست حمل را سبک بار دریافت و تاثیری از حرارت آن فهم نکرد سبب ان از حضرت عزت استدعا
نمود خطاب رسید کە بنده من ادریس در حق تو دعا فرموده من اجابت کردم فرشته استجازه نمود بزیارت
ادریس علی نبینا وعلیه السلم بزمین آمد و بالتماس ادریس را بر پر خود نشانده باسمان برد و نزدیک مطلع
رسانید و باستدعاء ادریس علیه السلم کیفیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت علیه السلم پرسید
عزرائیل در دیوان اعمال نکاه کرد کفت حکم الهی در باره این کس که تو میکوئی انست کە در حالی نزدیک مطلع افتاب
متوفی شود چون فرشته باز امد ادریس را یافت نقد جان بجان آفرین سپرده وطوطی روحش بشکرستان
قدس پرواز کرده و روایتی انست کە ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علیه السلم مشتاق دیدار وی شد
وبامر حق سبحانه بزمین آمده او را دریافت و باذن الهی بالتماس ادریس علیه السلم جانش برداشت و باز حق
سبحانه جان بوی داده وی را باسمان برد و دوزخ بدو نموده از انجا ببهشت رفت و دیکر بیرون نیامد
أُولَٰئِكَ ان کروه انبیا کە مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم السلم الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ انانند کە انعام کرد
خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه واصناف مواهب صوریه مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران بیان
موصولست یعنی ان انعام یافتکان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از ذریه آدم کە ادریس است و ما فوق ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا واز ذریه
انها کە بر داشتیم ایشانرا در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلم وانها غیر ادریسند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ واز

و از فرزندان ابرهیم علیه السلم و اسرائیل و از ذریه یعقوب علیه السلم و ممن هدینا و از جمله انها که راه نمودیم
بحق ایشانرا و اجتبینا و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان بنبوت اذا تتلی علیهم چون خوانده شود برایشان
آیات الرحمن آیتهای خدای در کتب منزله خروا بروی در افتادند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدایرا
و بکیا و گریندگان از خوف وی گریه با استماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در
خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف بگریه دارید صالح مروی رحمه الله فرموده
که در خواب قرآن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء
کلام شوق مهیج شوق است چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد از دیده آب خون ریختن گیرد
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع **نظم** ای دیده بیا اشک من دریا شدی
تا شاید لب زیبا شدی اشک کار از نهار و یاران خلق کو همت و اشک پندارند خلق این سجده پنجم است
از سجدات کلام الهی و حضرت شیخ قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت ایات رحمانی وقوع می یابد سجود
انعام عام گفته و گریه که شفع بر وی است از ذکر به فرح و سرور سیدارد چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف
و رأفتست و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب است نه اندوه فخلف من بعدهم پس در رسید از پس
ایشان خلف فرزندان که از فرط غفلت اضاعوا الصلوة فروگذاشتند نماز را یعنی ترک کردند و اتبعوا الشهوات
و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فسوف یلقون پس زود باشد
که به بینند غیا جزای گمراهی را یا بتاویل کار یا عقاب و زیان و گویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ
از عذاب اهل ان بخدا پناه جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم آتش او بیشتر و عذاب او سخت تر که
بی نمازان و متابعان آرزوها بدانجا برند الا من تاب مگر انکه باز گشته باشد از معصیتها و آمن و ایمان آورده
باشد بدل و زبان و عمل صالحا و کرده باشد کردارهای شایسته فاولئک پس آن گروه تایب و مؤمن یدخلون
الجنة در آورده شوند بحصص فعل معلوم خوانند یعنی در آرند ببهشت ولا یظلمون و ستم دیده نشوند
شیئا چیزی از پاداش یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشانرا در آرند جنات
عدن بوستانهای اقامت التی وعد الرحمن انها که وعده داده است خدای بدان عباده بندگان خود را بالغیب
بپوشیدگی یعنی وعده داد ایشانرا ببهشت و آن از ایشان پوشیده است و غایب یا ایشان از آن غایبند
چون وعده هست از آن غیبت باک نیست انه کان بدرستی که او هست وعده ماتیا وعده خدای آینده
یعنی موعود او که بهشت است آمدنیست و مؤمن بدان رسیدنی لا یسمعون نشنوند بهشتیان فیها در آن
بهشتها لغوا سخنی بیهوده و ناپسند الا سلاما لیکن شنوند سلام از خدای یا از ملائکه یا از یکدیگر و لهم
و مر ایشانرا بود رزقهم روزی ایشان از نعیم بهشتی فیها در جنت بکرة بامداد و عشیا و شبانگاه
یعنی بمقدار طرفین روز ایشانرا نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت
طعام خورند یا مراد دوام رزق باشد تعالی الله ان در بهشت اگرچه شب و روز نبود اما علامتها باشد که بدان
مقدار لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها
معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب و فتح ابواب و در تبیان آورده که در زمان لیل کنیزان بهشت خدمت
کنند مؤمنانرا و اوقات نهار غلمان و ولدان تلک الجنة التی نورث آن بهشتی که ذکر کردیم انست که میراث

بدهیم من عبادنا از بندگان ما من کان تقیا هر کرا پرهیزکار باشد آورده اند که حضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهم و استثنا
نکرد یا نوزده یا دوازده یا بیست و پنج روز جبرئیل علیه السلم وحی فرو نیاورد و حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم بعد از نزول وحی با او گفت دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل علیه السلم جواب داد و قول او
در قرآن اینست و ما نتنزل و فرو نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو له
مر او راست ما بین ایدینا انچه از پیش ماست از کارهای آینده و ما خلفنا و انچه از پس گذاشته ایم یعنی
امور گذشته و ما بین ذلک و انچه در میان ما کان و ما سیکون هست یعنی در حال یا پروردگار است حکم در
ابتدا و پیش ما و انتها اجال ما و انچه در مدت حیات ماست و ما کان و نیست و نبوده و نخواهد
بود ربک نسیا پروردگار تو فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هر گاه که خواهد ما را بتو فرستد رب
السموات والارض اوست آفریدگار آسمان و زمین و ما بینهما و انچه در میان ایشانست پس آفریننده ارض و سما
و پرورنده هر آنچه در آنهاست نشاید که فراموش کار بود فاعبده پس او را پرستش کن و اصطبر و شکیبایی نما لعبادته
مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و بر ابطای وحی دلتنگ
مشو هل تعلم له سمیا آیا میدانی خدا را مانندی که او را الله توان گفت یا همنامی یعنی هیچ میدانی که کسی
را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الهی آن بود که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله نگفتند
بلکه الهی گفتند غیرت احدیت و غیرت الوهیت این اسم سامی را از تصرف کفار بعدوان و تسمیه بتان
بتان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت و سرا و ضرا بتکرار این نام نامی
جاری گردانید **نظم** الله الله چه طرفه نام است این حرز دل و روح جان تمام است این پس بود تن در صلح
حسبی الله گواه این دعوی و یقول الانسان و میگوید انسان یعنی در میان ایشان میگوید ابی بن خلف استخوانها
ریزه شده در دست [illegible] بطریق استبعاد میگوید ءاذا ما مت ایا چون بمیرم من لسوف اخرج هر اینه بیرون
آورده شوم از خاک حیا زنده یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک برون آید حق سبحانه در
جواب میفرماید که اولا یذکر الانسان آیا یاد نمیکند آدمی انا خلقناه بیافریدیم ما او را من قبل
پیش از این و لم یک شیئا و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود پس باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم
شگفت تر است از جمع مواد بعد از تفریق آن فوربک پس بحق پروردگار تو که بعد از قیام قیامت لنحشرنهم
هر اینه حشر کنیم ایشانرا یعنی کافرانرا و الشیاطین با دیوان یعنی قرینان از شیاطین که در دنیا داشته باشند
هر یکی را با قرین او در یک سلسله مقید سازند ثم لنحضرنهم پس حاضر کردانیم ایشانرا و گفته اند هم دیدیم
حول جهنم گرداگرد دوزخ جثیا بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بر حوالی دوزخ جهت آنست
تا سعدا بدانند که از چه بلیه خلاص یافته اند و سرور ایشان بیفزاید و اشقیا اینکه خود را در دوزخ به بینند
ملال ایشان زیاده گردد ثم لننزعن پس بیرون آریم من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر که باشد از ایشان
اشد سخت تر و بیشتر علی الرحمن عتیا بر خدای از جهت سرکشی و جرئت یعنی اول از هر امتی آنکه کافرتر
و نافرمان تر بوده جدا کنیم ثم لنحن اعلم پس ما دانا تریم بالذین هم بانانکه ایشان اولی سزاوارترند بها باتش
دوزخ صلیا از جهت اندر آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه اول او را در آتش افکنند و ان منکم نیست

ازشما ای ادبار هیچ کس إِلَّا وَارِدُهَا مگر درسنده بدوزخ اما چون مؤمنان برو بگذرند آتش مرده را فسرده گردد
چه در حدیث آمده که بعضی از بهشتیان از بعضی سؤال کنند که حق تعالی ما را وعده فرموده که وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا
وَارِدُهَا پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند قد وردتموها وهی خامدة بدرستی که شما گذر کردید
بر دوزخ اما آتش را بسبب نور شما افسرده بود پیر رومی قدس سره فرموده **نظم** مؤمنی فسون جو اندر آتش نهند
سوزش درد از تا انگرد جز نور در وش كَانَ هست ورود بدوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا مَّقْضِيًّا حتمی
قطعی کار حکم کرده شده بران یعنی وعید است که البته واقع خواهد شد و در آن خلاف نیست و جمعی برآنند که
ورود بمعنی دخول است وجمیع بر و فاجر در آنجا باشند الا که بدوزخ درآیند اما آتش بر مؤمنان سرد وسلامت باشد
چنانچه بر ابراهیم بوده و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوا آنها
که پرهیز کردند از شرک یعنی برهانیم ایشان را از دوزخ وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را فِيهَا در آتش جِثِيًّا
بزانو درآمده وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما بَيِّنَاتٍ هویدا و روشن
معانی آن یا دلایل اعجاز آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کافر شده اند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که
گرویدند یعنی فقرا ایکان را مرده درویشان را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه مؤمن و کافر خَيْرٌ بهترند مَّقَامًا
از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل نزه است همه اسباب معیشت در ما آماده و شما از گرسنه ایست
معین وند توشه مهیا مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مؤمنان
می گفتند از ما دو گروه کدام خوش حالترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع
ما صنادید و اشراف عرب بلند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنا بر افتخار و مباهات ایشان را در هم شکسته
فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم ما قَبْلَهُم پیش از مشرکان عرب مِّن قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند
در زمان واحد بسبب واقع بودند هُمْ ایشان آنکه در عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر بودند از جهت متاع که آرایش
منازل بدان باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیأت و منظر نه مال هلاک ایشان دفع کرد و نه جمال عذاب
از ایشان باز داشت **نظم** بمال و جمال خویشتن تکیه مکن کان را بشبی برند وین را بتبی قُلْ بگو ایشان را
که بمال و منال مفتخر اند و مستظهر که غره مشوید زیرا که مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که در گمراهی و در دوریست از راه
حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا مر و را خدای و باز میکشید
عمر وی را از کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت بی دریغ بدو میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که به بینند مَا
يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل و اسیر وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهده
انواع خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که بدترست ازین دو گروه مَّكَانًا از جهت مکان چه
جای مؤمنان درجات باشد و ماوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ و بدانند آنرا که ضعیفترست جُندًا
از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیا یاری و مدد کاری رسد
و مشرکان را مطلقا یاری و هواداری نباشد وما للظالمین من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ و می افزاید خدای در دین الَّذِينَ
اهْتَدَوْا آنانکه راه یافته اند بکتاب او هُدًى راه نمودنی یعنی گرویده اند بانچه از قرآن نازل شده و حق سبحانه
هدایت ایشان را بتصدیق هر چه دیگر نازل میشود زیاده میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته
باقی از صلوة خمسه یا کلمات اربعه و غیر آن خَيْرٌ بهترست عِندَ رَبِّكَ نزد آفریدگار تو ثَوَابًا از

جهت پاداش وَخَيْرٌ مَّرَدًّا و بهترست از جهت بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مال است در آخرت و بال
و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم حیات دارد و هم هدایت و در آخرت هم ثواب خواهد بود و هم حسن المآب
بدینی سرافراز و نامدار اند * بعقبی کامران و کامکارند * آورده اند که خباب بن الارت را بعاص بن وائل
دینی بود روزی او را باداء آن تقاضا کرد عاص گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب گفت لا والله کافر
نشوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفتا آن روز که مبعوث شوی بیا
وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است مرا آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق تعالی
آیت فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که کافر شد بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن او را بل محمد وَقَالَ
و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هرآینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند
أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن را بجواب میگوید أَمِ اتَّخَذَ یا فرا
گرفته است عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا از نزدیک خدای عهدی و پیمانی بدین صورت كَلَّا نه چنانست که او میگوید
سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُولُ آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه امر کنیم
تا بنویسند وَنَمُدُّ لَهُ و بازکشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا بازکشیدنی یعنی دراز کنیم و بازکشیده
گردانیم عذاب او را برین وجه که عذابی بالای عذابی بدو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم
بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بوقت رستخیز فَرْدًا تنها نه
مال رفیق او و نه فرزند قرین او وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان
چون اصنام و ملائکه لِّيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت
ایشان معزز گردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که گمان کردند سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند
یعنی انکار کنند الهه ایشان و معترف باشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون با اهوال قیامت آشنا
شوند منکر گردند بپرستش بتان وَيَكُونُونَ و باشند عَلَيْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا دشمن یا الهه ایشان
دشمن ایشان باشند أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنکه ما فرستادیم دیوان را عَلَى
الْكَافِرِينَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ أَزًّا می جنبانند
ایشان را جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی و آنجا می برند بتسویلات و وساوس فَلَا
تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا جز این نیست که
چون ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن روزی که ما نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آریم
پرهیزکاران را و جمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتی که سواران باشند بر
ناقهای بهشت یعنی ایشان را سواره به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری قدس
سره فرموده که بعضی بر نجایب طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات اما آنکه بر مراکب طاعات
باشند بهشت جویانند ایشان را بروضه جنان برند و ایشان که بر نجایب همت باشند خدای طلبانند
ایشان را بقرب رحمان خوانند در کشف الاسرار آورده که مشاد دینوری در نزع بود درویشی در پیش
وی ایستاده دعا میکرد که خدایا برو رحمت کن و بهشت او را کرامت کن مشاد بانگ برو زد که ای غافل
سی سالست تا بهشت را با شرف و زخرف در صور و قصور بر من جلوه میدهند و من گوشه چشم همت برو نیفکنده ام

اکنون بندگان قرب میروم نعمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی **نظم**
بلغ فردوس از برای دیدنش باید مرا ✽ بی جمالش روضه جنت چه کار آید مرا ✽ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافران را إِلَىٰ
جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا تشنگان و پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ
نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم در خواستن هیچ شفیعی را إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی را که فرا گرفته باشد عِندَ
الرَّحْمَٰنِ نزدیک خدای عَهْدًا پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحیدست یا عمل صالح یا آنکه کسی را شفاعت کرد
مگر از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا و گفتند کفار دین ملحد و یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ
الرَّحْمَٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملایکه و عیسی و عزیر علیهم السلام بگوی ای محمد ایشان را لَقَدْ جِئْتُمْ
بدرستی که آوردید شَيْئًا إِدًّا چیزی زشت یعنی سخنی ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها
يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت آن سخن وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ و باز شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتند کوهها
هَدًّا و بشکنند شکستنی یعنی پاره پاره گردد أَن دَعَوْا از آنکه خوانند لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر خدای را فرزند وَمَا يَنبَغِي
لِلرَّحْمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا و نسزد اینکه فرا گیرد خدای فرزند چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست زیرا که ولد از جنس والد
باشد و خدای تعالی از مجانست منزه است یا بقای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان
و استظهار و تقوی از ایشان إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نیست همه که در آسمان و زمین است إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ
مگر آینده در قیامت بسوی خدای عَبْدًا در حالتی که بنده باشند لَقَدْ أَحْصَاهُمْ بدرستی که همه را دانسته
است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حیطه علم و قدرت او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و شمرده است انفاس
و افعال ایشان را عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان آتِيهِ آینده اند بوی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها
بی اتباع و انصار إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَٰنُ زود باشد که پدید کند برای ایشان خدای وُدًّا دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها
افکند بی اسباب و وسایط آن و در حدیث آمده که چون حق تعالی بنده را دوست دارد با جبرئیل علیه السلام
گوید که من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل علیه السلام او را دوست گیرد و منادی ندا کند
در میان اهل آسمان و زمین که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما نیز او را دوست دارید اهل آسمانها او را دوست
دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا در میان زمینیان نیز او را دوست گیرند فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که
آسان کردانیدیم قرآن را بآنکه منزل ساخته ایم بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان
کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِينَ بدو پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده اند وَتُنذِرَ بِهِ و بیم
کنی بآن قَوْمًا لُّدًّا گروهی ستیزه کار را سخت خصومت وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم
قَبْلَهُم پیش از قوم تو مِّن قَرْنٍ از اهل زمان یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت
رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی مِنْهُم از آن هلاک شدگان مِّنْ أَحَدٍ یکی را أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ یا میشنوی
مر ایشان را رِكْزًا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب با ایشان فرو آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی
باقی ماند که کسی ببیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه [illegible] ایشان کلام در ساخته و
[illegible] دام غول و نسیان انداخته کانهم لم یلحقوا ام یکونوا **نظم** کو آن خسروان تاجبخش ✽
کو آنان از خسروان تاجدار ✽ سوخت دیهیم شهان کامجوی ✽ خاک شد تخت ملوک کامکار

سورة طه مكية مائة وثلاثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم طه در هیچ یک از حروف مبادی سورها این مقدار
اختلاف نیست که در طه بعضی این حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآنست یا اسم سوره یا اسمی از اسماء
الهی یا مفتاح اسم ظاهر و هادی و جمعی برآنند که اسمی است از اسماء آنحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و
جابجا مزمل و مدثر پس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف یا اشارتست بدوام آنحضرت که طالبست و
هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل او
از غیر حق و هدایت او بقرب حق و در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بآنکه طی کرده شد نقوش از صحیفه سر
محمدی صلی الله علیه وسلم و ها رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب تکوین سرمدی و بقول بعضی این دو حرف
مقسم بهما اند که هر یک اشارت بچیزی در تبیان گوید قسم بطول و هدایت الهیست یا بطینت پاک و همت
عالی حضرت رسالت پناهی و در تیسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل کرده که طه سوگند است
بطهارت اهل بیت رسول صلی الله علیه وسلم کقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویه که کنایتست
بجنت و نار یا شاید و در تیسیر آورده که طا طیبه است و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند
یا طا طلب غازیانست و ها هرب کافران یا طرب اهل جنانست و هوان ارباب نیران قومی برآنند که این لفظ
از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل عکیه یا حبشیه یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طاها
فی خلائقکم و بکری گفته هتفت بطاها فی القتال فلم تجب و برین قول منادی حضرت رسالت باشد صلی
الله علیه وسلم و در بعضی تفاسیر هست که طا بحسب جمل نه باشد و ها پنج مجموع چهارده باشد و غایت
آنست که ماه را مرتبه بدریت در چهاردهم حاصل میشود پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه
شب چهارده و منادی حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم و بدین اشارت بکمال مرتبه جامعیت آن
حضرت کما لا یخفی علی العرفاء **نظم** ماه چون کامل شود انور شود ✽ زانکه او مرآت نور خور شود ✽
کاه ماه بدری و که شاه بدر ✽ صدر تو مشروح و کان تو شرح صدر ✽ در شب تاریکی و کفر ضلال ✽
از مهت روشن شد انوار جلال و گویند طاها در اصل طاها بوده که همزه را حذف کرده اند و طاء امر است
وطاء یطاء قدمها کنایتست از زمین کذا که در بدایت حال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
تهجد بخاستی بیک قدم ایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی و این سوره نازل شد وحی
کرد که طاها یعنی بسپر بقدمین خود زمین را یعنی کف هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابوجهل با اصحاب او
حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم گفتند که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه میزدند که
قرآن بمحمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه ای مردی که هیچکس چون تو قدم در میدان
مردی ننهاده مَا أَنزَلْنَا نفرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را لِتَشْقَىٰ تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بر سر
قیام در نماز الم قدم پای مجتمع رسد إِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لِّمَن يَخْشَىٰ مر کسی
را که بترسد تخصیص خاشی با آنکه عامست بجهت انتفاع اوست باو تَنزِيلًا و فرو فرستاده شده فرو فرستادنی

مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از انکسی که بیافرید زمین را وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى و آسمانهای بلند را الرَّحْمَنُ اوست بسیار بخشایش
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى بر عرش مستولی شد امر او یا قضا و قدر استیلاء بعرش را آنکه حق سبحانه و تعالی بر همه موجودات
مستولی است بجهت آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست در تأویلات ماتریدی مذکورست که عرش بمعنی ملك
آید و حق سبحانه و تعالی بر ملك خود مستولی و غالب است در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره در این آیه بر عرش
وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوای خدای
تعالی بر عرش در قرآنست و ما بدان ایمانست تأویل نجوئیم که تأویل جستن طغیانست بظاهر قبول کنیم و بباطن تسلیم
آوریم که این اعتقاد سنیانست اما باید دانست که نه محتاج مکانست نه عرش پدید آرنده اوست که اوست پدید آرنده
عرش **نظم** نی مکان ره یافت سوی بی نشان ❊ نی بیان دارد خرد در وی عیان ❊ ای همه مخلوق و حکم داورست
خالق عالم نظام و تربیت لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان هر دو است از اضافات ملائکه و طبقات
باد و هوا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى و آنچه در زیر طبقه ترابست از زمین ثری طبقه زیرترست از طبقات زمین
و آن موضعی است که محض ضمایر بالای اوست و تفسیر غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست
که هفت زمین بر دوش فرشته ایست و قدمین فرشته بر صخره و صخره بر شاخ گاو است و گاو بر فردوس
و قوایم گاو بر پشت ماهی از حوض کوثر و ماهی ثابت است بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجاب
ظلمت و آن حجاب بر ثری است و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما وراء ثری جز حق سبحانه
و تعالی نداند وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن را فَإِنَّهُ پس بدرستیکه او يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را وَأَخْفَى
و آنچه پوشیده ترست از پوشیده گویند سر آنست که بنده میکند و می پوشد و اخفی آنکه در دل نهان دارد اللَّهُ
اوست خداوند بحق لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش مگر او لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مر او راست نامهای
نیکو صفتهای پسندیده وَهَلْ أَتَاكَ و آمده است بتو حَدِيثُ مُوسَى خبر موسی بن عمران و قصه او و داستان
پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن إِذْ رَأَى و یاد کن چون دید موسی نَارًا آتش را در اخبار آمده که چون موسی
شعیب علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب علیه السلام اجازه
داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید ایشان راه گم کرده بوادی ایمن
رسیدند و صفورا دختر شعیب را علیه السلام که حلیله او بود درد وضع حمل پدید آمد و باتش محتاج شد
موسی علیه السلام چندانکه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ
پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستیکه من
دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید بیارم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعله در سر چوبی گرفته
یا جمره از آن یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش
هُدًى راهنمایی که ما را بشارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس
آن هنگام که آمد بآن آتش آتشی دید سفید در درخت سبز که عناب یا او سیم بود برافروخته و در حوالی
آتش هیچکس نی متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَى ندا کرده
شد که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستیکه منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تأکید و تحقیق است یعنی نیک

مکن و مستغرق شو آنکه من پروردگار توام فَاخْلَعْ پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نَعْلَيْكَ نعلین خود را گفته
اند آن نعلین بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و ظاهراً امر حق سبحانه
بخلع آن فرموده تا قدم موسی علیه السلام تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان
گویند تعلیم طریق تواضع است و ادب که بر بساط ملوك با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون
بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر میفرموده اند **نظم** گفتی که زمین آسمان طالب اوست
تا اندکی برهنه پایان بازند ❊ وگفته اند نعلین پیغمکین یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد خالی کن امام
قشیری رحمه الله فرموده که فکر دنیی و آخرت از دل بیرون کن یعنی در عالم تفرید قدم بکونین نه إِنَّكَ
بدرستیکه تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه مبارك ستوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من بر
گزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَى مر آنچه وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است
إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستیکه منم خدای لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا نیست خدائی بحق بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود
بوده بر تقدیر توحید که منتهی علمست و امر بعبادت که کمال عملست پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص
نموده فرمود که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در آن یا من ترا بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ
بدرستیکه ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا که تعریف بعذابی
که وقت آن معلوم نیست و اشد باشد و اکاد اخفیها بعضی سلب خفی دارند بمعنی آنست که نزدیك شد که ظاهر
کردانم آنرا لِتُجْزَى متعلق است باتیه یعنی قیامت بیشك آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا
تَسْعَى بچیزی که شتابد از عملها و میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَا
يُؤْمِنُ بِهَا آنکسی که نگرویده بدان بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوَاهُ از روی نفس خود را پس بصدود این
کس از ایمان مر تو فَتَرْدَى که هلاك شوی خطاب با موسی است علیه السلام و مراد امت اوست و بنزد امام علم الهدی
و فقیه ابو اللیث رحمه الله برآنند که از اینجا که وَأَنَا اخْتَرْتُكَ تا اینجا که خطاب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه
و سلم و مراد امت وی باشند القصه چون موسی علی نبینا و علیه السلام نعلین بیرون کرده در وادی مقدس قرار
گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آنچه چیزست بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى بدست راست تو ای موسی حق سبحانه و تعالی
از جهت استیناس موسی علیه السلام و رفع هیبت او با وی سخن گفت و بپرسید که چه داری در دست استفهام
متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قَالَ گفت موسی علیه السلام هِيَ عَصَايَ این عصای منست
و آن عصا علیق از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر او سنانی نشانده و نام آن علیق
یا نبعه آدم علی نبینا و علیه السلام بمیراث بشعیب علیه السلام رسیده بود و از وی بموسی علیه السلام رسیده
القصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بیان افزود و گفت أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بر آن عصا وقتی
که مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه می باشم که میچرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدان
عصا عَلَى غَنَمِي برای گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَى کارهای دیگر هست آورده اند
که در راه با موسی علیه السلام سخن گفتی از سباع و هوام ورا نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون
در خواب شدی رمه را نگاه داشتی و چون بسر چاهی رسیدی قصه او حبل و شعبتین او دلو شدی و
چون بر زمین زدی درختی سایه افکندی و هر میوه مرغوب که موسی علی نبینا و علیه السلام آرزو بردی

برعى بدید آرند ووجد شیها آن تیره چون شمع وچراغ نور دادی وچون موسی اجمال کفت کویا انکار هاست
قال کفت خدای القها یا موسى بیفکن آنرا ای موسی کمان برد که اورا چون نعلین دور می باید افکند فالقیها پس بیفکند
آنرا از قفای خود فی الحال وازی عظیم بکوش او رسید بازنکریست فاذا هی پس ناکاه آن عصا حیة تسعى
ماری بود بشتافت بهر جانب آمده اندکه اول باریکی بود بری عصا بعد از آن بزرک شدی برابر استر بختی
ودر آن کشتی وبر جهار قائمه رفتن آغاز کرد ومیان کامهای دهن او هفتاد باع بود ودر دهان او
دندانها بزرک بود ودو چشمش چون برق میزد وحشیت بسنکهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی
ودرختهای بزرک را از بیخ کندی ومیخوردی چون موسی علیه السلام او را بدین سان شد روی بکریز نهاد
قال خذها کفت خدای که بکیر او را ولا تخف ومترس از وی سنعیدها زود باز کردانیم وی را سیرتها
الاولى بهیات نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی رسید روی
باژدها روان شد دست خود در دهانش کرد ولحیین او را بکرفت همان عصا شد ودو شعبه در دست
وی دل موسی علیه السلام آرام کرفت دیکرباره ندا آمد که واضمم یدک ضم کن وببر دست خود را الى جناحک
بسوی بهلوی خود در زیر بغل تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید روشن من غیر سوء بی عیبی وعلتی
یعنی سفیدی که برص نباشد بلکه سفید ودرخشنده وبا شعاع بود مانند برق آیة اخرى معجزه دیکر آیتی
وعلامتی دیکر بر نبوت خود لنریک ایخنین کردیم تا بنمائیم ترا من آیاتنا الکبرى بعضی از نشانهای بزرک ما
اذهب برو بدین معجزه الى فرعون بسوی فرعون ودعوت کن بپرستش من انه طغى بدرستی که او از حد در
کذشته ودعوی ربوبیت میکند چون موسى على نبینا وعلیه السلام مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید
من تنها با فرعون ولشکر او چکونه مقاومت نمایم پس از خدای تقویت طلبید آغاز دعا کرد از روی نیاز قال
کفت رب اشرح لی ای پروردکار من کشاده کردان برای من صدری سینه مرا تا دعوی تحدی کنم و وحی می کنی
یا امر تحمل مینمایم تا از هر سخن تنکدل نشوم ویسر لی وآسان کن برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالت آست
واحلل وبکشای عقدة کره را من لسانی از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون روزی
موسی را علیه السلام بکنار داشت موسى علیه السلام دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بکرفت
وبکند فرعون خشم کرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذر خواهی آغاز کرد که این کودکی است هر درخشان
دید بدان متوجه شد اکر جمره آتش نیز ببیند دست بدان خواهد رسانید بتلبیس فرعون بفرمود تا طشتی پر
آتش وطبقی پر یاقوت پیش موسی علیه السلام آوردند موسی خواست که دست بجانب یاقوت دراز کند جبرئیل
دست وی را کرفته بسوی جمرات آتش برد تا جمره از آن برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت وکنکی در زبان
بماند سخنش نیک فهم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل کردد ودیکر کفت واجعل لی وکردان
برای من یعنی مقرر کن وزیرا یاری دهنده یا بار برنده من اهلی از کسان من هرون اخی هارون برادر
مرا اشدد به محکم کن بوی ازری پشت مرا واشرکه وانبازکن او را فی امری درکار من یعنی شریک ساز
او را در نبوت با من کی نسبحک تا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز کذاریم کثیرا بسیاری ونذکرک کثیرا ویاد
کنیم ترا بحمد وثنای بسیار انک بدرستی که تو کنت بنا هستی باحوال ما بصیرا بینا یا تو دانائی بانچه
صلاح ما در آنست قال قد اوتیت کفت خدای بتحقیق داده شدی سؤلک یا موسى مطلوب سؤال خود را ای

موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادیم ولقد مننا وبدرستی که منت نهاده ایم علیک بر تو ونعمت داده ایم
مرة اخرى دروقتی دیکر اذ اوحینا چون وحی کردیم الى امک بسوی مادر تو ما یوحى آنچه نتوان دانست
مکر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتی که تو زاده بودی وکسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند
ومادر بکار تو درمانده شده بود ما ملهم ساختیم مر او را بدان سلکی نه بروجه نبوت بلکه بطریق الهام کردیم ان اقذفیه اکه
بیفکن او را یعنی موسی را فی التابوت در صندوقی چوبی بدانکه پنبه در وی نهاده باشی وسر آن بقیر محکم کرده فاقذفیه
فیه پس بیفکن آن تابوت را فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند دریا موسی را بفرمان حق یعنی
خبر یعنی او را دریا بیفکند بالساحل بکناره یاخذه تا فرا کیرد او را عدو لی دشمن من یعنی فرعون وعدو له بکلام
عدو بجهت مبالغه عداوت اوست آورده اند که مادر موسى علیه السلام بار آن کل او را در صندوق نهاده بدریای نیل
افکند معجون از آن دریا بخانه فرعون بیرون صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد ووران خویش آسیه بر کنار
جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بکرفتند وسرباز کردند کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد
نظم ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست * چشم نرکس بکنم چشم تو رعناتر ازوست * فائده فرموده
که در چشمهای موسى على نبینا وعلیه السلام ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه وفرعون
که چشم او را دیدند محبت وی در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید والقیت علیک وافکندم بر تو
محبة منی دوستی کامل از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند ولتصنع وتا پرورده شوی
على عینی بدیدن من یعنی بعلم واراده من در خبر است که فرعون وآسیه او را بفرزندی برداشتند ودر ترتیب
مهد وتعیین دایه او اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند شیر او را نکرفت ومادر موسی دختر خود مریم را کفته
بود که بکنار نیل برو وچشم بر صندوق میدار تا کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود
را در باغ انداخت وصورت حال مشاهده کرد که با دیدن شیر کسی را نمی ستاند خود را بنزد آسیه افکند اذ تمشی
یاد کن چون بیرون رفت اختک خواهر تو فتقول پس کفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را ای حاضران على من یکفله
بر کسی که متکفل این طفل کند واورا شیر دهد آسیه کفت اکرچنین کنی با تو احسان کنم مریم بیرون آمد وفی الحال
مادر را بیاورد وموسی بمکیدن روی نهاد فرجعناک پس باز کردانیدیم ترا الى امک بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم
کی تقر عینها تا شاید روشن شود چشم مادر بلقای تو ولا تحزن وتا اندوهناک نکردد بفراق تو وقتلت
نفسا وبکشتی نفسی را یعنی قبطی که بنی اسرائیل بتو استغاثه کردند وفرعونیان دانستند وقصد قتل تو کردند
بجهت قصاص فنجیناک پس برهانیدیم ترا من الغم از غم کشتن او مر کرد ترا هجرت کنی وفتناک وبیازمودیم ترا
فتونا آزمودنی یعنی ترا در بوته ابتلاها افکندیم پاک وخالص بیرون آمدی قصه ولادت موسی وقتل
قبطی وهجرت بدین در سوره قصص مشروح می آید انشاء الله تعالى فلبثت سنین پس درنک کردی سالها
فی اهل مدین در میان اهل مدین وآن ده ویا بیست سال است ثم جئت پس آمدی تو بدین وادی على قدر
باندازه که مقدر کرده بودیم یا موسى ای موسی واینجا با تو سخن کفتیم واصطنعتک وترا برکزیدیم وخاص ساختم
لنفسی برای محبت خود یعنی ترا دوست کرفتم اذهب انت برو تو واخوک وبرادر تو بآیاتی بمعجزهای من ولا تنیا
وسستی مکنید فی ذکری در رسانیدن ذکر من بتوحید وعبادت اذهبا بروید هردو الى فرعون بسوی فرعون انه
طغى بدرستی که در عصیان از حد در کذشته است فقولا له پس سخن کوئید او را قولا لینا سخن کفتنی

نرم یعنی مدارا نمائید با او یا دعوت کنید در صورت مشورت مثل هل لك الى ان تزكى مبادا که با او درشتی
نمایید و بر شما غضب کند یا انکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابو العباس
و بقولی ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بهر تقدیر عنف مکنید لعله يتذكر شاید که او پند گیرد بکلام
شما او يخشى یا بترسد از عذاب خدا تذکره بهره محققان است و خشیه حصه متوهمان چون موسی علیه السلام
ازین محل متوجه مصر شد و با سایر اهل و عیال خود ترفت در بعضی آورده که کسان موسی علیه السلام آن
شب انتظار بردند و نیامد و روز دیگر از وی خبر نیافتند و در ان صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین
انجا رسیدند و صفورا را شناخته بپیش پدرش بردند و بعد از ان فرقه شدند فرعون خبر موسی بدیشان رسید
القصه چون بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون علیه السلام که باستقبال برادر براه مدین روان شود در اثنای
طریق با موسی ملاقات فرمود و موسی علیه السلام شرح احوال بتمامی بازگفت و برادر را بانکه باتفاق پیش فرعون می
باید رفت و او را بحق دعوت باید نمود خبر داد هارون علیه السلام گفت ای برادر سطوت و شوکت فرعون
از انچه تو دیدی زیاده شده و بادنی سببی حکم بقتل و قطع و صلب میکند موسی علیه السلام اندیشناک شد
و هر دو برادر باتفاق قالا ربنا گفتند ای آفریدگار ما اننا نخاف بدرستی که ما میترسیم ان يفرط علينا انکه بر ما
پیشی گیرد یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نمائیم او ان يطغى یا زیاده کند طغیان خود را
و نسبت با حضرت مقدس تو سخن بیباکانه گوید قال گفت خدای که ای موسی و هرون لا تخافا مترسید از
افراط و طغیان او انني معكما بدرستی که من با شمایم بحفظ و عنایت اسمع میشنوم دعای شما را یا انچه او
گوید بنسبت من و ارى و می بینم انچه کند با شما یعنی خاطر جمع دارید که می شنوم و می بینم نگذارم که ضرر
بشما رساند فأتياه پس بروید بدو فقولا پس بگوئید انا رسولا ربك بتحقیق که ما هر دو فرستاده پروردگار
تو ایم فارسل معنا بني اسرائيل پس بفرست با ما فرزندان یعقوب را تا با زمین مقدسه رویم که مسکن آبا و ما بوده
و لا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قد جئناك بآية بدرستی که
ما آورده ایم نشانی یعنی معجزه من ربك از نزد آفریدگار تو و السلام و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت على
من اتبع الهدى بر انکسی است که پیروی نماید براه حق یا سلامت بود او را یا سلامت هر دو سرا مر وی راست انا قد
اوحي الينا بدرستی که وحی کرده اند با یعنی پروردگار ما حکم فرموده ان العذاب بانکه عذاب دنیوی و اخروی على
من كذب بر انکس است که تکذیب کند انرا که آورده ایم و تولى و پشت بران کند و از ان اعراض نماید پس موسی و
هارون علی نبینا و علیهما السلام بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات میسر شد گفتند
ما رسولان پروردگار توایم و ترا بعبادت او میخوانیم و ان کلمات که حق سبحانه تلقین کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون
فمن ربكما يا موسى پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید نکته و ما انکه موسی را
تخصیص کرد با انکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان او عقده هست و سخن او نیک مفهوم
نمیشود خواست که او را نزد حاضران مجلس انفعال دهد و ندانست که ان عقده حل شده بود پس موسی بزبان فصیح قال
گفت ربنا الذي پروردگار ما انکسی است که از محض رحمت اعطى داده است كل شيء هر چیزی را از انواع مخلوقات
خلقه صورت او و شکل و لایق حال او یا داد هر یکی را انچه درخور اوست از قوام و استقلال او در وجود و معاش
یا انث ثم هدى پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا کرد یا بدان بکیفیت انتفاع ازان یا هر حیوانی را توجه داد

نظر او در صورت و ما اند ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیم کلیم اینک داد
او را دیگران خود را هر چیزی که بدان محتاجند و چون مقصود بیان معطی به است از ان تقدیم کرد فرعون که این سخن
بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدا میل نمایند سخن را بجای دیگر کشانید و جهت تحیر موسی علیه
السلام قال گفت فرعون فما بال القرون الاولى پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود
که ازین خدای ما نمیرسیدند این زمان در سعادت و دولتند یا در شقاوت و محنت قال گفت موسی علمها علم حال
آن عند ربي نزدیک آفریدگار منست في كتاب در لوح محفوظ نوشته شد لا يضل خطا نمیکند و فرو
نمیگذارد ربي پروردگار من هیچ چیز را و لا ينسى و فراموش نمیکند یعنی دانش او بهمه چیز محیط است و من
بنده ام مثل شما نمیدانم مگر انچه مرا ازان خبر دهد و گفته اند مراد فرعون استفسار از حال قیامت بود که گفت
چیست حال گذشتگان که بزعم تو مبعوث خواهند شد موسی علی نبینا و علیه السلام جواب داد که ان علم جز خدای تعالی
کسی دیگر نمی داند و بعد ازان همان سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و میگفت پروردگار من الذي
جعل لكم الأرض انکسی است که گردانید برای شما زمین را مهدا فراش گسترده که بران می نشینید و سکنی میسازید و
سلك لكم و روش کرد برای شما فيها در زمین سبلا راهها تا بدان راه از زمینی بزمینی میروید
و بمصالح خود قیام مینمائید و انزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی که باران است فاخرجنا به پس بیرون
آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کسی را جز ما اخراج میسر
نیست ما چه بعد می آورد جواب بالله ازواجا اصناف گوناگون من نبات شتى از رستنیهای پراکنده که لون
و طعم و رایحه هر یک مخالف ان دیگرست با وجود اتحاد آب و زمین كلوا بخورید ازانچه بیرون آورده ایم
هرچه خوردنی است از ثمار و حبوب و ارعوا و بچرانید انعامكم چهار پایان خود را در چراگاهها انچه
گیاهها که خوردنی شماست ان في ذلك بدرستی که درین که مذکور شد لآيات هر اینه دلالتهاست بر قدرت
ربانی و وحدت او لاولي النهى مر خداوندان خرد که عقول ایشان ایشان را باز دارد از تبلیغ باطل و از ارتکاب قبایح منها
از زمین خلقناكم آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و مواد ابدان شما از خاک زمین است و در تبیان فرموده
که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری برمیدارد و بر نطفه که ماده
وجود اوست میریزد و انکسی که او از تراب و نطفه مخلوق میگردد بهمان خاک مدفون میشود چنانچه حق
تعالی فرموده که شما را از زمین آفریدیم و فيها نعيدكم و در زمین باز بریم بعد از مرگ و منها نخرجكم
و از زمین بیرون آریم تارة اخرى بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست نظم
بخاکت در آید خط و زیباک ✱ دگر ره بعمر آید از زیر خاک ✱ بدان حال کان تن بخاک اندرون ✱ بران کو ترا از خاک بیرون
گر پاک صحاک کبری مقام ✱ بمانی از و پاک و پاکیزه نام ✱ پس فرعون حجتی و معجزه طلبید حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
عصا بیفکند اژدها شد و باز برگرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسع معجزه بدو ظاهر کرد
چنانچه حق سبحانه فرموده و لقد أريناه و بدرستی که بنمودیم فرعون را آياتنا كلها همه معجزها که بموسی داده بودیم
فكذب پس دروغ نسبت داد موسی را و ابى و سر باز زد از انکه ایمان آورد و فرمان برداری کند از روی عناد
قال گفت أجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا بجهت انکه بیرون کنی ما را من أرضنا از زمین ما که مصر است بسحرك يا موسى
بجادوئی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که ما را بسحر از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را

متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر اینه ما بیاوریم برای تو جادوئی مِثْلِهِ مانند جادوی
تو و بان با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ پس مقرر کن بَيْنَنَا میان ما
وَبَيْنَكَ و میان خود مَوْعِدًا وعده یعنی بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم نَحْنُ
وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو یعنی وعده بر سر حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جائی که ساوی باشد مسافت قوم
ما و تو بان یا مکان مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ گفت
موسی علیه السلم مَوْعِدُكُمْ زمان وعده شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز زینت قبطیانست و آن روز عیدی بود اهل مصر
را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی و آن روز نوروز بوده یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ
و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى در چاشتگاه که روشن‌ترست از باقی روز یعنی موعد ما هنگام اجتماع آدمیان
است بوقت چاشت حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد صورت
وقوع بندد و خبر آن باطراف و اکناف عالم رسد فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد
بجهت جمع کردن سحره و آلات و کسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آنچه بدان کید کند یعنی سحره
و آلات سحر ثُمَّ أَتَى پس آمد بموعدگاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت موسی بساحران چون ملاقات نمود با ایشان
کما یقیم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ یعنی که آیات او را سحر گویید
و مخواهید که با آن معارضه کنید یا دروغ بر خدای مبندید بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل گرداند
و از بیخ بکند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بر شما وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی‌بهره و نا امید ماند مَنِ افْتَرَى هر که
افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود کردند جادوان أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از
استماع کلام موسی علیه السلم گفتند این سخن بسخن جادوان نمی‌ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پنهان داشتند
راز گفتن را تا ملوک یعنی فرعون و بر این قرار دادند که اگر بر ما غالب آید متابعت او باید کرد و چون فرعون
آن تفرقه دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند بترسید که این سحره چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا
گفتند إِنْ هَذَانِ بدرستی که این هر دو لَسَاحِرَانِ جادوانند يُرِيدَانِ میخواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آنکه بیرون
کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوئی خود و ملکت مصر را در تصرف خود آرند وَيَذْهَبَا و ببرند
بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى مذهب شما را که افضل مذاهبست و دین و مذهب خود آشکارا کنند یا ببرند اشراف
و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان از شما بگردانند و بسوی خود متوجه سازند و علما در لفظ هذین اختلاف
کرده‌اند گویند این اسم انّ است بلغت خثعم تثنیه در همه حال از اعراب بالف می‌باشد و این حرف موافق
ایشان واقع شده ان بمعنی نعم است و هذان مبتدا و خبر جمله و صاحبها حفص که ان بتخفیف میخواند
ان را نافیه داند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه فرعون از نجوم شنید که موسی و هارون
ساحرانند و طمع اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت و گفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس محکم کنید هر
حال چیزی را که جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بمیدان
تا هیبت شما در دل بیننده افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستی که فیروزی یافت و بمطلب
خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَى هر که برتری جست پس جادوان هفتاد هزار یا سیصد و سه هزار صف کشیدند
و موسی و هارون علیهما السلم در برابر ایشان بایستادند سحره بقولی سیصد خروار حبل و چوب میان تهی

کرده بزیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو بی
افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى نخست کسی که بیفکند موسی علیه
السلم از روی مقابله ادب بالادب بالتعجیل یا اعتبادی و بی‌حسابی آن قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت بلکه شما بیفکنید
ایشان جادوییها خود بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ پس
آنجا رسنها و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوئی کردن ایشان که گوئی
أَنَّهَا تَسْعَى بدرستی که میروند و میشتابند فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى در نفس خود ترسی
موسی از آنکه نظارگیان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه توقف کردند پیش از القای عصا و چون این
وهم بر موسی طاری شد قُلْنَا گفتیم لَا تَخَفْ مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که این توهم زایل و وضوح
بر خاص و عام ملتبس نخواهد شد إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى بدرستی که تو برتر از ایشانی و غالب بر ایشان وَأَلْقِ و بیفکن
مَا فِي يَمِينِكَ آنچه در دست راست تست تعظیم عصا کند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان
باک مدار و آن چوب که در دست تست بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوا آنچه ساخته‌اند إِنَّمَا
صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساخته‌اند كَيْدُ سَاحِرٍ فریب جادوست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد ساحر
و فیروزی نشود حَيْثُ أَتَى هر جا باشد و هر جا رود حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم عصا بیفکند
فی الحال اژدهای عظیم و دهن خود گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد و مردم از ترس وی روی
بگریز نهادند موسی علیه السلم او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که
سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خداوند و معجز موسی است فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس در افکنده شدند
یعنی تامل این معنی ایشان را در روی افکند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند خدای را از روی تصدیق قَالُوا
آمَنَّا گفتند بگرویدیم بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى بمعبود که هارون و موسی تقدیم هارون بجهت رعایت فواصل
دوم آیتست فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا ایمان آورده‌اید و حفص آمنتم خواند
بر سبیل اخبار یعنی شما بگرویدید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم شما را
و فرمایم که بوی بگروید إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هر اینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه
بیاموخت شما را جادوئی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته‌اید و میخواهید که دین را
بر اندازید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر اینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستها و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ از خلاف یکدیگر
یعنی یکی را از چپ و یکی را از راست وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و بر آویزم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهای درخت خرما که دراز
ترین درختانست تا هر کس شما را ببیند و عبرت گیرد وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید که کدام از ما یعنی یا خدای موسی که
بدو گرویدید أَشَدُّ عَذَابًا سخت‌ترست از روی عذاب وَأَبْقَى و پاینده‌تر از جهت عقاب ساحران چون از
جام جرعه ربانی مست شده بودند و انوار لطفات حقانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده

نظم: خورده یک جرعه از کف ساقی • هر بر انت کرده در باقی • و اس از فکر غیر افشانده • لیس
فی الدار غیره خوانده قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ گفتند ما ترا اختیار نکنیم و اختیار نکنیم عَلَى مَا جَاءَنَا بران چیزی که آمده ما را
مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات بینات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نمودند پس گفتند ما نعمت
ترا نمیگزینیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدائی که ما را آفرید فَاقْضِ

پس بکن ما انت قاض هرچه هستی کننده آن یعنی هرچه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نداریم انما تقضی جز این
نیست که حکم کنی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که هستیم بیش جاری نیست [illegible]
خواهی بکند در آخرت که بهشت است و پاینده تر از حکم معزول و بهم خود مشغول خواهی بود نظم
امروز بجوی هرچه بخواهی بکن • فردا بنوی هرچه خواهند کنند انا آمنا بدرستی که ما گرویدیم بربنا بمعبود کار
لیغفر لنا تا بیامرزد ما را خطایانا گناهان ما را از کفر و معاصی وما اکرهتنا و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را
علیه بر آن من السحر از آموختن جادوئی آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد [illegible]
او ایشان را اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که
در جمیع ادیان باکراه مواخذ بوده و این مواخذه از امت رسول صلی الله علیه وسلم برداشته شده والله
خیر و خدای بهتر است از تو بپاداش وابقی و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را بکفر میدهی که انقطاع
بآن راه دارد و خدای بر ایمان اجری عطا کند که زوال گرد آن نگردد انه من یأت بدرستی که هرکه آید
ربه بنزدیک پروردگار خود مجرما مشرک یعنی بکفر بمیرد فان له جهنم پس بدرستی که مر او راست
دوزخ لا یموت فیها نمیرد در آن تا از عذاب برهد ولا یحیی و نه زنده باشد زندگانی که خوش کند ماند ومن یأته
و هرکه بیاید بوی مؤمنا در حالتی که مؤمن باشد قد عمل الصالحات بتحقیق کرده کردارهای شایسته فاولئک
پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر ایشان راست درجهای بلند که آن درجها جنات عدن
بوستانهای اقامتست تجری میرود پیوسته من تحتها الانهار از زیر اشجار یا منازل آن جویها خالدین
در حالتی که آن گروه جاودان باشند فیها در آن بوستانها وذلک و این ثواب جزاء من تزکی پاداش کسیست
که پاک باشد از دنس کفر و از جاس معصیان یا مطهر بود بطاعت و اعمال الخیر [illegible] کلام سحره است و چون قصه
ایشان بشرح در سوره اعراف گذشته بود بر سبیل اقتصار در و سه کلمه آورده شده بر مضمون آیات
اقتصار نمود ولقد اوحینا و هر آینه وحی کردیم الی موسی بموسی یعنی وقتی که فرعون از رؤیت معجزات متأثر نشد و در
تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را ان اسر بعبادی آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر چون بکنار دریا رسند
و لشکر فرعون در عقب بیایند باک مدار فاضرب لهم پس فرا گیر برای ایشان طریقا راهی و ابن عباس زیاده کرده که بزن
عصا را تا شکافته شود و ببین راه ایشان راهی فی البحر در دریا یبسا خشک که در وی آب و گلی نبود لا تخاف نترسی درکا از
دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند ولا تخشی و نترسی از غرق شدن که شما را بسلامت
بگذرانیم پس موسی با اهل بنی اسرائیل از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند [illegible]
ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بخود در ماندند روز دیگر لشکرها جمع شد فاتبعهم پس از پی در آمدند بنی
اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون با لشکرهای خود بکنار دریا برده رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود
فرعون با لشکر خود در آمد فغشیهم پس در یافت ایشان را من الیم از دریا ما غشیهم آنچه در یافت ابهام از برای
تفخیم مسند الیه است یعنی موجی در یافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد [illegible] لفظی [illegible] وضع تواند کرد
واضل فرعون و گمراه کرد فرعون قومه گروه خود را از دین وما هدی و راه ننمود ایشان را [illegible] فرعون نه گفت
چه او می گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات
نیافت یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم بدرستی که برهانیدیم شما را من عدوکم از دشمنان شما که

فرعون و فرعونیان بودند وواعدناکم و وعده دادیم بموسی شما را بجهت انزال توریة برای شما جانب
الطور الایمن جانب راست کوه طور ونزلنا و فرو فرستادیم علیکم المن بر شما ترنجبین والسلوی و مرغ بریان
وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها و حلالها که شما را
روزی کرده ایم ولا تطغوا و از حد در مگذرید فیه در آنچه یعنی از حد در مگذرید و ستم مکنید و هر یک
حصه خود را بگیرید و ذخیره منهید برای روز دیگر یا شکر خود رو مگذارید که شکر قید نعمت موجود
و صید نعمت مفقود است نظم
شکر نعمت را بجا آورد بخرد • ورنه بگشاید در بخشم • و گفته اند
قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فیحل پس فرود آید علیکم غضبی بر شما خشم من
ومن یحلل علیه و هرکه فرود آید بر وی غضبی خشم من فقد هوی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد
وانی لغفار بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لمن تاب مر آنکس را که توبه کرد از شرک وآمن و ایمان
آورد بوحدانیت من وعمل صالحا و بکرد عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثم اهتدی پس راه راست یافت یعنی
بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بهدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت نظم
راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم • کز سنت راهی بود سوی رضای ذو المنن • هر کرا در چشم دین [illegible]
زین کرسنائی نه زندگی خواهد زبان زیبد سنن • آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی استدعا
نمودند که از برای ما قوانین شرعی و قواعد احکام آن معین و مبین ساز موسی علیه السلام درین باب از حضرت
رب الارباب مناجات فرمود و خطاب رسید که با جمیع نقباء بنی اسرائیل بکوه طور بیای تا کتابی که جامع
احکام شرع باشد بتو دهم موسی علیه السلام هارون را بجای خود بگذاشت و با هفتاد تن که از قوم [illegible] بود
متوجه طور شد و قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر بیایم و کتابی آرم و چون نزدیک طور رسید قوم را بگذاشت
و از غایت اشتیاق که بکلام رب الارباب داشت زودتر بالای کوه بر آمد خطاب الهی در رسید که وما اعجلک
چه چیز شتابان ساخت ترا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عن قومک یا موسی از گروه خود ای موسی قال هم اولاء گفت
موسی ایشان یعنی گروه همراه اینک می آیند علی اثری بعقب من ساعت بساعت برسند وعجلت و شتافتم الیک رب
بسوی تو ای پروردگار من لترضی تا خشنود گردی از من بجهة امتثال امر موجب رضای تو است یعنی پیش آمدن من
از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قال فانا گفت خدای پس بدرستی که ما
قد فتنا در فتنه انداختیم قومک قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل من بعدک پس از بیرون
آمدن تو از میان ایشان واضلهم السامری و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب
بقبیله سامرة از عظماء بنی اسرائیل و گویند از کرمان بوده یا از جرما و نه از قوم بنی اسرائیل بود بلکه از جمعی
گوساله پرستان بود و او را موسی بن ظفر گفتندی واضح آنست که از بنی اسرائیل است و در وقتی که فرعون
ابناء ایشان میکشت او متولد شده و مادر بعد از تولد او را در کنار نیل در جزیره افکند و حق سبحانه جبرئیل را
امر فرمود تا او را بعد شیر دهد [illegible] او را بپرورد و بدین سبب او جبرئیل را می شناخت و بوقت
غرقه شدن فرعونیان از زیر سم وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده در وقتی که موسی علیه
السلام بطور رفت سامری نزد هارون آمد و گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته اید و نزد ما بمانده
است ما را در آن تصرف کردن روا نیست [illegible] بنی اسرائیل [illegible] حکم فرعون [illegible] تا همه را

جمع کنند و بسوزند هارون علیه السلام امر فرمود تا همه را جمع کردند و در حفره ریختند آتش در آن زدند و سامری
زرگر بود الا آنکه بود همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخته بود آن زرهای گداخته را در آن قالب ریخت
بشکل گوساله چیزی آورد و تعدی از خاک زیر سم اسب جبرئیل که آن فرس الحیوة می گفتند در دهن وی
ریخت فی الحال گوشت و پوست بروی پیدا شد و زنده گشت و بانگ در آمد و گویند زنده نشد لیکن بهمان
وضع که ریخته بود بانگ در آمد و چهار دانک از قوم بنی اسرائیل او را سجده کردند حق سبحانه موسی را
علیه السلام خبر کرد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فرجع موسی پس باز گشت موسی علیه السلام
از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح گرفته الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمناک بر ایشان
اسفا اندوه گین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد اگرد گوساله
دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و ایشان را ملامت قال یا قوم گفت ای گروه من الم یعدکم
آیا وعده نداده بود شما را ربکم آفریدگار شما وعدا حسنا وعده راست و نیکو که توریة بشما دهد و من باز آیم
قوم شما بطلب آن رفته بودم افطال آیا دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده
کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم یا خواستید ان یحل علیکم آنکه فرود آید بر شما غضب من ربکم
خشمی از خدای شما بعبادت عجل فاخلفتم پس خلاف کردید موعدی عهد مرا یا وعده که کرده بودید بثبات
بر ایمان و قیام برامر من قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم وعده ترا بملکنا
بقوه و اختیار خود و لکنا حملنا و لکن بر داشته بودیم و مضطر حملنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی
تحمیل کرده شدیم یعنی وا داشت که ما را تکلیف کردند تا بر داشتیم اوزارا بارها من زینة القوم از پیرایه
کنعد قبط گرفته بودیم فقذفناها پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هرون فکذلک پس همچنانکه ما افکندیم
ما افکنده بودیم القی السامری سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند فاخرج لهم پس بگداخت از آن سامری
و بیرون آورد از برای ایشان عجلا گوساله جسدا له خوار کالبدی مر او را بانگ گوساله بود فقالوا
پس گفتند سامری و متابعان او هذا الهکم این گوساله خدای شماست و اله موسی و خدای موسی فنسی
پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده مجاهد است و گویند فنسی قول حق سبحانه
و تعالی است یعنی ترک کرد سامری آنچه بر وی بود از ثبات بر ایمان افلا یرون آیا نمی بینند و نمیدانند گوساله
پرستان الا یرجع آنکه باز نمی گرداند گوساله الیهم بسوی ایشان قولا سخنی را یعنی هر چند او را می خوانند
جواب نمیدهد و لا یملک لهم و نمیتواند برای ایشان ضرا زیانی و لا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارند
بر سانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیزی را که داعی خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان
قادر نباشد چگونه توان پرستید و لقد قال و بدرستی که گفت لهم هارون مر ایشان را هارون علیه السلام
من قبل پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم به جز این نیست
که مبتلا شده اید بگوساله یعنی بپرستش او و ان ربکم الرحمن و بدرستی که پروردگار شما خدای بسیار
بخشایش است فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او و اطیعوا امری و گردن نهید فرمان مرا و بدین
ثابت باشید قالوا لن نبرح گفتند ما پیوسته باشیم علیه بر پرستش گوساله عاکفین مجاوران و
مقیمان حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی از طور و ببینیم که پرستش میکند

یا نی یا نجه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفته یا نی پس موسی علیه السلام باز آمد او را تا قوم
عتاب کرد چنانچه گذشت و بگرانکه موسی علیه السلام از روی غضب روی بهارون آورده موی پیشانی او
بدستی و محاسن او بدست دیگر گرفته بسوی خود می کشید و از روی عتاب قال یا هرون گفت ای هارون
ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رایتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت
من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی افعصیت امری آیا سر
کشیدی از فرمان من قال گفت هارون علیه السلام از روی استعطاف یا ابن ام ای پسر مادر من اگر چه
برادر پدر و مادری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی و بلا ملامت گفت لا تاخذ فرا مگیر بلحیتی محاسن
مرا و لا برأسی و نه موی سر مرا انی خشیت بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان و ایشان را بگذارم
و از پی تو آیم ان تقول از آنکه تو گوئی فرقت بین بنی اسرائیل جدائی انداختی میان بنی اسرائیل و لم ترقب و نگاه
نداشتی قولی سخن مرا که گفته بودم و اصلح چه صلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا با ایشان موسی علیه
السلام این عذر مسلم داشت و روی بسامری آورد قال فما خطبک یا سامری گفت چیست کار عظیم تو
ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت گفت سامری که بینا شدم بما لم یبصروا با چیزی که بینا نبودند
بنی اسرائیل بدان چیزی یعنی جبرئیل را علیه السلام بدیدم و بشناختم فقبضت پس فرا گرفتم قبضة مشتی
خاک من اثر الرسول از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل علیه السلام را دانست که خاک سم اسب وی
بگرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فنبذتها پس در افکندم آنرا در دهن
گوساله تا زنده شد و بانگ آمد و کذلک و همچنین که گفتم یا راست این کار را در نظر من نیکو آورده
سولت لی
نفسی نفس من در این باب مذکور است که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد تا حق سبحانه وحی آمد که او را
مکش که صفت سخاوت بروی غالب است و بسی خلق را از سخاوت او منفعت بوده حیات او را بتوان داشت
و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض بخایظ ظاهر میشود نظم هر نهالی که برگ دارد و بس
باد از باب حیات تانه و تر و انچه نی مایه باشد و سایه بدم کرد و شود مایه قال گفت موسی مر سامری را
که چون از قتل تو منع کردند فاذهب پس برو فان لک پس بدرستی که هست ترا از عقوبه
فی الحیوة در زندگانی ان تقول آنکه گوئی هر کرا نزدیک تو آید لا مساس مساس مکن مرا و دور شو چه مقرر
شده که هر کس نزدیک شود بوی او را و آنکس را هر دو تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها
چون وحشیان در صحراها می گشت و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی از
تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی علیه السلام تا
را حکم کرد بر فتن و گفتن لا مساس و فرمود که این عقوبت دنیاست و ان لک و بدرستی که مر ترا عذاب تا
موعدا وعده آخرت که بعد بجای لن تخلفه خلاف نکنند در آن یا تو بلکه بوفا رسانند و انظر و نگاه کن
الی الهک الذی باو معبودی که تو ظلت علیه عاکفا بودی بر پرستش او عاکفا مقیم لنحرقنه هر آینه بسوزیم
او را به آتش و این بر قول کسی است که گوید که آن گوساله گوشت و پوست بوده یا بسوهان او را براده سازیم
و این بر آن قول بود که او جسدی بود زرین بی حیات ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده
او را فی الیم در دریا نسفا پراکندن ساختنی تا بدان دیگر چیزی او را توان سوخت و براده توان ساخت

صفت الوهیت بروا طلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که
مستحق عبادتست اللَّهُ الَّذِي آن خدائیست که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقه بجز وی وَسِعَ فرا
رسیده است كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیزها از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه
چیزها نه گوساله که اگر بسوزند باشد مثلست در غباوت و نادانی پس موسی علیه السلام آن عجل را
بسوختند و خاکستر در دریا بریختند ع بادست موسی چه زند سحر سامری كَذَٰلِكَ همچنانکه این قصه
موسی علیه السلام بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ أَنْبَاءِ از خبرها مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق
گذشته است یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه ترا خبر میدهیم تا معجز تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امت
تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که ما دادیم ترا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا یادکردنی که موجب شرف باشد یعنی
کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَنْ أَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ ازین ذکر که بتوست یا قرآن فَإِنَّهُ پس
بدرستی که آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وِزْرًا بار گناه گران خَالِدِينَ فِيهِ در حالتی که
جاوید باشند در آن بار یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید اعراض حملست بر معنی و لفظ وَسَاءَ لَهُمْ
و بدست مر ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا روز قیامت بار ایشان که کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده
شود فِي الصُّورِ در صور یعنی اسرافیل علیه السلام در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم ما گنه کاران را یعنی
آنها را که شرک آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا در آن روز کبود چشمان و در خبر هست که زرقه عین و سواد وجه
علامت دوزخیانست خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غالبا چشم
در عین عمی کبود میشود و از غایت تشنگی تیره بنفش میل بکند یعنی حشر کنیم ایشان را يَتَخَافَتُونَ
بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته میگویند میان یکدیگر إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در گورها إِلَّا عَشْرًا مگر ده
شبانروز یا در دنیا این مقدار بیش نبود یعنی بسبب درازی آخرت کوتاه شمرند مدت دنیی را نَحْنُ
ما که خداییم أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ داناتریم بدانچه ایشان میگویند إِذْ يَقُولُ چون گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمامترین
ایشان از روی عقل إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبر یا در دنیا إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت لبث شما در
دنیی یا قبر مقدار یکشبانروز بیش نبوده گویند هول قیامت بر ایشان فراموش کرده مدت بودن ایشانرا
در دنیی و یا قبر یا بنسبت آن درازی روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت
صرف شده باشد ع عمری که بدادن کنند کوتاه بود آورده اند که مشرکان عرب یکی از ثقیف از
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت
چگونه خواهد بود آیت آمد که وَيَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از حال آن فَقُلْ پس بگوی
در جواب ایشان که يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آن را رَبِّي آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی
صاحب لباب آورده که بر کندن آنرا از بیخ بنیاد و او را پاره پاره سازد و ریزه ریزه گرداند چون ریگ
پس باد دمیدن بفرستد تا آنرا پراکنده سازد و در تبیان آورده که کوهها را از اماکن ایشان بردارند
و در دریا افکنند فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا پس بگذارد آنرا همواری لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا نه بینی در آن پستی و مغاکی
وَلَا أَمْتًا و نه بلندی و پشته يَوْمَئِذٍ در آن روز يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پی روی کنند همه مردمان او را از خواننده
یعنی اسرافیل که ایشانرا بخواند بحشرگاه لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی مدعی نتواند که عدول

کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند و متابعت بسرعت و کافران بدینگ بگفته اند ... بیایند و ...
برانند الی المحشر وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ برای سخن گفتن خدای با عظمت و مهابت او
فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو قدر آن روز إِلَّا هَمْسًا مگر آواز نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بمحشر يَوْمَئِذٍ
آن روز لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد درخواست کسی بر کسی إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر شفاعت
او را خدای وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش
روی ایشانست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پی ایشانست از کار دنیا وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نمی توانند کرد جمیع
عالمیان بِهِ عِلْمًا بذات خدای از جهت دانش یعنی ذات او معلوم نگردد زیرا که مقتضای او عدم احاطه
علم است بوی و حقیقه علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم
چیزی که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدان ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقایق محالست
و عدم احاطه علم بدو نه از قصور و نسبت علت و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعال وی نهایتی است
کجا دریابد او را عقل چالاک که برترست از سر ادراک . تماشا بکن اسما و صفاتش که آگه نیست کس از کنه ذاتش
وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و فروتن شوند اصحاب رویها یعنی روز قیامت همه مردمان ذلیل و خاشع باشند لِلْحَيِّ
الْقَيُّومِ مر خدای زنده پاینده را همچو اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ
و بدرستی که نا امید گشت و بی بهره ماند مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که بار شرک برگرفته بموقف حشر آمد وَمَنْ يَعْمَلْ
و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حال آنکه او مومن باشد چه در صحت طاعت و قبول
خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم
و بیدادی که زیادتی سیاتست وَلَا هَضْمًا و نه از کسر و شکست که نقصان حسناتست یعنی از حسنات
مومن چیزی کم کنند و نه بر سیئات او افزایند وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه وعید
را أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتابرا قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت تازی وَصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ
در آن از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیزند
مشرکان و بترسند از آنکه مثل آنها بدیشان فرو نیاید أَوْ يُحْدِثُ یا تحدیث کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا مر ایشانرا
پندی چون استماع وی کنند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای از صفات مخلوقات و بلند تر است از الحاد ملحدین
و انکار از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا مستحق اوصاف کمال و
الکبریا المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شدی و آیتی بحضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم خواندی آنحضرت قبل از تمام او از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود با او مبادرت کردی با جبرئیل قرائت
میفرمود آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ و مشتاب بِالْقُرْآنِ بقرائت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ پیش از آنکه ادا کرده شود
إِلَيْكَ وَحْيُهُ بتو وحی آن ما و در تبیه زمرده که سوال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید یا مجمل قرآن را بر صحابه تبلیغ
تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید و در ... السیر از امام حسن بصری رحمه الله آورده که مردی زن خود را طپانچه
زد و او پیش حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه آمد قصاص طلبید حضرت خواست که بقصاص
حکم کند این آیت نازل شد حضرت در آن متوقف گشت تا آیت الرجال قوامون علی النساء فرود آمد پس
معنا آنست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از نزول آن وَقُلْ رَبِّ و بگوی ای پروردگار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزای

مرا دانش باحکام شرع یا قرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ او اما تن نکتم انچه بنزدیک من بیکوی یا بدو ما علی بعد داده
علی در لطایف قشیری مذکورست که موسی علیه السلام زیادتی علم طلبید داد ما بخضر علیه السلام حواله کرد و ندو از طلب
بتعب باز داد ما را زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادبنی ربی سبق و قلم
دیتی علما خوانده باشد هر آینه در دبیرکاه و علمک ما لم تکن تعلم نکتۀ فضلت علم الاولین والاخرین بکوش هوش
مستفیدان حقایق اشا تواند رسانید **نظم** علام انبیا و اولیا درد دلش رخشنده چون شمس الضحی
عالی کامو نکار منتخن بود علم ادین کامل مطلق بود ولقد عهدنا و بدرستی که ما عهد فرستادیم الی آدم بسوی آدم
صفی من قبل پیش ازین و فرمودیم او را که کرد شجرۀ منهیه نکردد و از آن نخورد فنسی پس فراموش کرد آن امر را ولم
نجد له عزما ونیافتیم مر او را عزمی بکار یعنی مخالفة بعمد ازو سر نظهور نیافته یا بود او را قصدی بدان نهی
واذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا مر ملائکه را که سجده کنید لادم مر آدم را سجده تحیت و کرامت فسجدوا
پس همه سجده کردند الا ابلیس مکر دیو نه مانده از سجدت ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم
ان هذا ای آدم بدرستی که این دیو عدو لک دشمن مر تراست ولزوجك و مر جفت ترا که حواست فلا یخرجنکما
پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود من الجنة از بهشت فتشقی که تو در رنج افتی یعنی
چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد ان لك بدرستی که تراست در
بهشت الا تجوع فیها آنکه کرسنه نشوی درو که نعمتها آماده است ولا تعری و برهنه نکردی که از ملبوسات انجا
هست وانك لا تظمأ فیها و بدرستی که تشنه نشوی در آن انهار و عیون بسیارست ولا تضحی و در آفتاب نمانی
که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس الیه الشیطان پس
وسوسه کرد بسوی وی شیطان پس آنکه به بهشت در آمده حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا با آدم گفت
وا آدم مرگ ترسان شد و ابلیس که خود را بصورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی
علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ای آدم علاج این خوردن میوۀ شجرة الخلد است هل ادلك آیا دلالت کنم ترا
علی شجرة الخلد بدرخت جاوید که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد وملك لا یبلی و بپادشاهی که کهنه نشود یعنی زوال
بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن ما بدان و ابلیس آدم و حوا را راه نمود بشجرۀ منهیه فاکلا منها پس بخوردند از آن
درخت فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشان را سوءاتهما عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و بر
شدند وطفقا یخصفان و در ایستادند می چسبانیدند علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درخت
بهشت وعصی آدم و مخالفت کرد آدم ربه پروردگار خود را در خوردن درخت منهی فغوی پس بی بهره ماند
از مطلوب خود که عمر جاودانی بود پس از آن بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را صلی الله علیه
وسلم بشفاعت آورد ثم اجتباه ربه پس برگزید او را خدای او فتاب علیه و قبول کرد توبه او را وهدی
و راه نمود او را بثبات بر توبه قال اهبطا گفت خدای مر آدم و حوا را که بیرون روید منها جمیعا از بهشت
همه با هم بعضکم بعض شما که فرزندان شمااند لبعض عدو مر بعضی را دشمن باشند چنانچه حالا واقع است از تخاصم و
تحاربها که بمخاطب آدم و ابلیسند عداوت ذریه هر دو ظاهرست فاما یأتینکم پس اگر بیاید بشما
وقتی که در زمین باشید منی از نزدیک من هدی راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب
و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پی روی کند آن هدایت را فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقی و رنج

در نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود ومن اعرض و هر که روی بتابد عن ذکری از هدای
که سبب یاد کرد منست یا از قرآن کتاب اذ یاد کردن یا از کتاب من فان له پس بتحقیق مرو راست معیشة ضنکا
زندگانی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از وی بستانند و در دام
حرص بماند گفته اند معیشت تنگ در قوم دوزخ است یا عذاب قبر ونحشره یوم القیمة اعمی و حشر کنیم آن
معرض را در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم را و اصناف عقوبتهای آن قال رب گوید
ای پروردگار من لم حشرتنی اعمی چرا حشر کردی مرا نابینا وقد کنت بصیرا و بدرستی که بودم بینا وقتی که
سر از قبر بر آوردم قال گوید حق سبحانه کذلك کار همچنین است اتتك آیاتنا آمد بتو آیتهای ما که بینا
یا دلایل قدرت یا علامات و علت ما فنسیتها پس تو چشم برهم نهادی از آن و ترك کردی ازا وکذلك
و همچنین ترك کردن تو از او در دنیا الیوم تنسی امروز ترك کرده شدی و بماندی در عذاب وکذلك و همچنانکه
روی کردان را از کتاب ما جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم من اسرف آنرا که از حد در گذشته یعنی شرك
آورده ولم یؤمن و نگروید بآیات ربه بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود ولعذاب الآخرة
و هر آینه عذاب آن سرای اشد سخت ترست از تنگی معیشت این سرا وابقی و پاینده تر بجهت آنکه انقطاع ندارد
افلم یهد لهم آیا راه ننمود مشرکان عرب را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه کم اهلکنا چند
هلاك کردیم قبلهم پیش از ایشان من القرون از اصحاب قرنهای گذشته چون عاد و ثمود یمشون میروند وقت
تجارت فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار عاد و حجر و علامت هلاك و عذاب می بینند ان
فی ذلك بدرستی که در آن هلاك لآیات هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها برای عذاب اهل انکار
لاولی النهی مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلها که نهی کنند ارباب خود را از قبایح ولولا کلمة و اگر نه کلمه
ایست سبقت پیشی گرفته من ربك از پروردگار تو که عذاب منکران را با آخرت افکنده تا از نسل ایشان مومنان
بیرون آورد لکان هر آینه بودی عذاب ایشان لزاما لازم مر ایشان را که بهیچ وجه مفارقت نکردی از وقتی که ست
ناختی واجل مسمی و وقتی که نامبرده شده عطفست بر کلمه یعنی اگر نه وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی بودی
بهمه کافران نازل شدی چنانچه بر عاد و ثمود نازل شد فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد علی ما یقولون بر آنچه میگویند
اهل شرك از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این صبر بآیة السیف منسوخ است وسبح
و نماز گذار بحمد ربك نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز گذار بر وقتی که حمد گوینده باشی بر توفیق و هدایت
قبل طلوع الشمس پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وقبل غروبها و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر ومن
آناء اللیل و در بعضی از ساعتهای شب فسبح پس نماز گذار یعنی مغرب و عشا واطراف النهار و در طرفهای روز
یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک بزوالست و از طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف اخیر و جمع او
بجهت آنست که الباس را باعتبار تضعیف پس در این اوقات ادای نماز کن لعلك ترضی شاید و البته چنین است
که خشنود گردانیده شوی و حفص بر بنا فاعل میخواند یعنی خشنود شوی و خشنودی باصح اقوال بکرامتی باشد
که خدای او را عطا دهد و آن شفاعت است و نکته ولسوف یعطیك ربك فترضی تقویت این قول میکند
نظم ای همه جستند تو جویی جان همه ای نیاز همه آن تو وفا کن همه خشنودی تو جست خدای تو بجشش
خشنود نه مگر بغفران همه ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی بنزدیک حضرت رسول صلی الله علیه

وسلم آمد و در خانه چیزی که بدان اصلاح شان مهمان توانستی نمود حاضر نبود مرا بنزدیک یکی از یهود
فرستاد و گفت او را بگوی که محمد رسول الله میگوید که مهمانی بنزدیک ما نزول نموده و نمی‌یابیم نزدیک خود
آنچه شرط ضیافت بجای آن تقدیم توان رسانید این مقدار آرد بما بفروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت
رسد بها فرستم من بنزد یهودی رسانیدم و گفت نفروشم و معامله نیکنم مگر آنکه چیزی در گرو من نهد
من بحضرت باز آمده صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض و اگر با من
معامله کردی هر آینه حق وی را ادا کردمی پس زره خود را دادم تا نزد او گرو نهادم و این آیت جهة تسلیه دل
مبارک او نازل شد ولا تمدن عینیک و دراز مکن نظر چشمهای خود را الی ما متعنا به بسوی آنچیزی که برخوردار
گردانیدیم به بدان ازواجا منهم صنفها را از کفره چون یهود و نصاری که دادیم ایشان را زهرة الحیوة الدنیا
زینت زندگانی دنیا که مال و منال است لنفتنهم فیه تا بیازمائیم ایشان را در آن و آنها مایه فتنه و بلاء ایشان
سازیم یا عذاب کنیم ایشان را روز قیامت بسبب آن ورزق ربک و روزی دادن پروردگار تو روز بروز
یا آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت خیر بهتر است از مالهای تباه فی اعتقاد ایشان وابقی و پاینده تر
در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه است حق سبحانه دنیا را بشکوفه خواند زیرا که تر و تازگی
او همه روزی بیش نیست اندک فرصتی پژمرده و نیست گردد **نظم** مال جهان بباغ نعیم شکوفه ایست
کاول بجلوه بر باید ز اهل حال یکهفته نگذرد که فرو ریزد از درخت * بر خاک ره شود چو خس و خار پایمال
اهل کمال در دل خود جا چه دهند * از کدم بیم زوال اقتدار وامر اهلک و امر کن کسان خود را بالصلوة
بنماز واصطبر علیها و صبر کن بران یعنی مداومت نمای لا نسئلک رزقا نمیخواهیم ترا روزی دادن یعنی نمی گوییم
که خود را و کسان خود را روزی ده نحن نرزقک ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب
آن فارغ البال باش والعاقبة و سرانجام ستوده للتقوی مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن
عباس رضی الله عنهما نقل میکند که چون سختی بعضی از اهل بیت رسول خدای صلی الله علیه وسلم رسیدی
ایشان را بنماز فرمودی و این آیت بریشان خواندی وقالوا و گفتند مشرکان مکه لولا یأتینا بآیة چرا نمی آرد برای ما
آیتی من ربه از نزد پروردگار خود یعنی آن معجزه که ما طلب میکنیم او لم تأتهم آیا نیامد بدیشان
بینة ما فی الصحف الاولی بیان آنچه در صحیفهای پیشینیان است از عذاب که مترتب بر تکذیب انبیا و هلاک
قوم که بعد از ظهور معجزات تکذیب ایشان کرده‌اند و یا نیامد بدیشان یعنی نشنوده‌اند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة
و انجیل است از صفة محمد صلی الله علیه وسلم و بشارت قدوم او و حقیقة آنست که چون ایشان طلب معجزه
کردند حق تعالی الزام کرد ایشان را باعظم معجزات که قرآنست و فرمود که آیا نیامد بدیشان بیانی روشن مشتمل بر
نقاوه و زبده آنچه در کتب سماویه بود ثابت و واقعه آنکه آن پیغمبر امی است که آن صحیفه را ندیده و نشنیده
و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحاء عرب از اتیان سورة بمثل آن عاجز شدند و وجود چنین معجزی واضح ابقی دیگر
طلبیدن نیست مگر عناد محض و انکار دست ولو انا اهلکناهم و اگر ما هلاک کردمی کفار مکه را بعذاب بعذابی از نزدیک
ما بسبب کفر ایشان من قبله پیش از بعثت محمد یا قبل از نزول قرآن لقالوا ربنا هر آینه گفتندی ای پروردگار
ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا رسولا بسوی ما فرستاده تا ما طاعت تو کردندی فنتبع آیاتک پس پیروی
میکردیم آیات ترا که باو میفرستادی من قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و بسی ونخزی و رسوا

گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند
قل کل بگو هر یک از ما و شما متربص منتظر است مآل حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را انتظار میدارید و ما عقوبت
شما را فتربصوا پس انتظار برید و منتظر باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم کرده بحقیقت من اصحاب
الصراط السوی که ایشانند خداوندان راه راست ومن اهتدی و کیست راه یافته یعنی ما و حضرت پیغمبر صلعم که هم راه یافته
است و هم راه نماینده **نظم** راه دان و راه بین و راهبر * در حقیقت نیست جز خیر البشر

سورة الانبیاء مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم اقترب نزدیک آمد للناس مر مردمان را حسابهم
وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته‌اند مراد از ناس کفار مکه‌اند یعنی نزدیک شد وقت مؤاخذه و واد
ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وهم فی غفلة و ایشان در بیخبری اند از حساب یا مؤاخذه معرضون
اعراض کنندگان از تفکر در آن یا معرض‌اند از طریق توبه و انتباه ما یأتیهم نیامد بدیشان من ذکر هیچ پند
من ربهم از آفریدگار ایشان محدث نو فرستاده و بتجدید منزل شده الا استمعوه مگر بشنودند آن را از پیغمبر صلی
الله علیه وسلم وهم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی کنند بآن و استهزاء نمایند بدان بیشنودند آن را در کرد لاهیة
قلوبهم دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تفکر در معنی قرآن و تامل در حقایق آن سلمی از
ابوبکر وراق قدس سره منقولست که قلب لاهی دل است مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی و اسروا
النجوی و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را الذین ظلموا کسانی که ستم کردند بخود بشرک
و معصیت هل هذا آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد الا بشر مثلکم مگر آدمی مانند شما در اکل
و شرب و ذهاب و مجیء پس او برسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد أفتأتون السحر آیا میروید
شما بجادوئی یعنی قبول می کنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
در کلام الهی بریشان میخواند سحرست وانتم تبصرون و شما می بینید که او از دعوات مثل شماست و فرشته نیست پس
چه تکیه میکنید بهم او را و ادهم شکنید حق سبحانه پیغمبر خود را از ان مسارة خبر داد و فرمود که در جواب ایشان
قل بگو و در بعضی قال بیخوانند یعنی پیغمبر در جواب کافران میگوید که ربی یعلم القول پروردگار من میداند
گفتنی هر گوینده‌ای فی السماء والارض در آسمان و زمین آشکار و پنهان وهو السمیع و اوست شنوای گفتار کفار
العلیم دانا بذات ایشان و مجازی ایشان بل قالوا اضراب از آنچه گفتند قرآن سحرست بلکه گفتند اضغاث
احلام خیالات چون خواب پریشان یعنی پراکنده از هم است نه سخن خدای نیست بل افتریه بلکه بربسته است
آن را خود و نسبت کرده بخدای و انچنان نیز نیست بل هو شاعر بلکه او شاعر است کلامی شعر میگوید و در خیال
می افکند یعنی کلامی چند که هیچ حقیقی ندارد حاصل کلام ایشان مر کلام حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
تحیر و مضطر گشته گاهی ویرا شاعر و وقتی ساحر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند
که اگر چنین که ما میگوئیم نیست فلیأتنا بآیة پس باید که بیارد برای ما معجزه کما ارسل الاولون همچنان معجزی
که فرستاده شده بود بدان پیغمبران پیشین چون از دم عصا و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی فرمود که ما آمنت

نکرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح مَآ آمَنَتْ قَبْلَهُم پیش از ایشان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که
هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک
شدند أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ آیا ایشان ایمان آورند اگر آن آیتها بیاریم یعنی نیارند بواسطه آنکه سخت دل و ستیزنده
ترند از مشرکان گذشته وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو به پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی
فرستاده شد و حصص نوحی یعنی … وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان نه ملک بوده همه بشر بوده اند تا مردمان را
با ایشان بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند أَهْلَ
الذِّكْرِ از اهل کتاب که با اخبار انبیا دانا اند إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که نمی دانید که رسول باید که
بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب باشد وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و نساختیم پیغمبران را
جَسَدًا خلق … جسدی که بان لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ طعام نخورند وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا که نمیرند
ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت بر دشمنان
و بغلوبیت مشرکان فَأَنجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را وَمَن نَّشَاءُ و هر کرا خواستیم از مؤمنان یا کسانی را که
در ابقای ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم گزاف کاران لَقَدْ أَنزَلْنَا هر اینه فرستادیم
إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ کتابی که در وست شرف و نام و آوازه شما یا پند و موعظه
شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید یا تعقل نمی کنید تا شما را بان تصدیق کرده بان بگروید این آیت اهل قرآن را تشریف
تمام و تکریم لاکلام است و خبر اشرفنا … القرآن مؤید و موکد این اجلال و اکرام است نظم
اهل قرآنند اهل الله و بس ٭ اند ایشان کس … بو الهوس ٭ اهل … جنس … کلام نیست …
نظم هرکه اند دام نفس … اهل شیطانت نی اهل خدا آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که آنرا
حضورا حاضورا گفتندی حضرت حق پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب الهی
بخت نصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر بر ایشان نهاد و ندا … از آسمان بیامد که یا لثارات الانبیا یعنی قصاص
پیغمبران بیایید که وقت شما آمد ایشان نادم شدند و در آن وقت نفعی نکرد و تمامی هلاک شدند کما قال الله
تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ و چند درهم شکستیم اهل دیهی را که بودند ظَالِمَةً ستمکاره یعنی
هلاک کردیم و نابود ساختیم اهل شهر و دیهی را که بسبب شرک بودند و پیدا و ستمکاره وَأَنشَأْنَا و پدید کردیم
بَعْدَهَا بعد از هلاک اهل آن موضع قَوْمًا آخَرِينَ گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن
قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان توانا است بر هلاک پس ماندگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن دیه
حضوریان دریافتند بَأْسَنَا عذاب ما را و مشاهده کردند که لشکر بخت نصر گرد ایشان گرفته است إِذَا هُم
مِّنْهَا از آنجا ایشان يَرْكُضُونَ هزیمت میکردند و شتابان میرفتند از آنجا یا پای از خود … بطریق
استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا … مگریزید … عذاب خدای … وَارْجِعُوا و بازگردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی
آنچیزی که منعم شدید فِيهِ در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و بازآئید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید که شما
پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضورا مقدمات عذاب را دیدند و خلاص را وجهی نیافتند
قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را
بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَت پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ آن خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند

حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که گردانیدیم ایشان را حَصِيدًا گیاهی درو کرده چنانچه گیاه را بداس درو کنند ایشان را بداس
شمشیر درو کرده ساختیم ایشان را خَامِدِينَ مردگان و افسردگان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان
و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است لَاعِبِينَ در حالتی که بازی کنندگان بودیم یعنی اینها را
بازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکر ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع غرایب و بدایع
و اصناف صنایع و عجایب
بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ٭ در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست
لَوْ أَرَدْنَا اگر خواستیم أَن نَّتَّخِذَ آنکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بدان بازی کنند و بدیدن او مستانس شوند چون
زن و فرزند لَّاتَّخَذْنَاهُ هر اینه فرا گیریم مِن لَّدُنَّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود و بوجهی که لایق حضرت
ما بودی فرا میگرفتیم إِن كُنَّا فَاعِلِينَ اگر ما بودیمی کنندگان این کار را از اتخاذ لهو و تنزیه است از
صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو فرا نگیریم بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بلکه بیفکنیم حق را که جد است عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل
یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند او را فَإِذَا هُوَ پس آنجا او یعنی لهو یا کفر
زَاهِقٌ محو شده باشد و زایل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ویل و ویل کلمه حسرتست و ندامت یا نام
شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه صفت میکنید خدا را بوصفی که نشاید از گرفتن زن و فرزند وَلَهُ و مر او راست
مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها است از روحانیات وَالْأَرْضِ و هر چه در زمین است از جسمانیات یعنی همه
اهل آسمان و زمین مملوک و مخلوق ویند وَمَنْ عِندَهُ و کسانی که نزدیک ویند یعنی ملائکه و افراد ایشان
از اهل آسمان بجهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید
لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمی کنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمی شوند از عبادت
و انقطاع نمی ورزند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگذارند یا ستایش مینمایند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز
یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میکوشند لَا يَفْتُرُونَ سست و ضعیف نمیشوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً یا فرا گرفته
اند کافران خدایان باطل را مِّنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایان که از اجزاء زمین مصنوع اند چون زر و نقره
و چوب و سنگ یعنی آیا خدایان که فرا گرفته اند که از قدرت هُمْ يُنشِرُونَ ایشان زنده کنند مردگان را
تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را آلهه میگویید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید
که ایشان را قدرت نیست بران یا با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشد
فِيهِمَا در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر انها کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هر اینه تباه شود آسمان
و زمین و کارها در هم شکسته شود چه اگر آلهه در کاری متفق باشند چندین قدرت بر یک مقدور
طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده نا ساخته بماند پس فرمان فرمای عالم یکی باید
و جز حضرت الله نشاید ط در دو جهان قادر و یکتا تویی ٭ جمله ضعیفند و توانا تویی ٭ جز قدرت بالک
بر الملک زنند ٭ جز تو که یارد که انا الملک زنند ٭ فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تنزیه کن خدا را تنزیه کردنی رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار
عرش است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف می کنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا
يَفْعَلُ از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب آنچه هر چه کند عین حکمت و صواب است
وَهُمْ يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوکند و مملوک را
ناچار است که حساب اقوال و افعال خود را با مالک راست کند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند مِن دُونِهِ بجز

خدای آلِهَةً خدایان ومامور بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ الهه بدعوت
خدای عقل ونقل هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ اینك یاد کسانی که بامنند از امت یعنی قران وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي واینك یاد
کرد انان که پیش از من بودند یعنی توریة وانجیل وسایر کتب سماویه در انجا نگرید وازانها که بدانها دانا اند
بپرسید که در همه نیست الا امر بتوحید ونهی از شرك بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا
يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را ومیان وی وباطل تمییز نمی توانند فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگانند
از ایمان بخدای ومتابعت رسول او وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ونفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي
إِلَيْهِ مگر وحی کرده شد بدو وحفص نوحی میخواند یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَهَ که نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا
مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وگفتند فرا گرفت خدای بسیار بخشایش وَلَدًا فرزندی از ملایکه
سُبْحَانَهُ پاکست او ومنزه از آن بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملایکه بندگانند مُكْرَمُونَ گرامی داشتگان ونوازشکان
لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع
طمع کافرانست از شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ وایشان
بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ انچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و
انچه پس ازین کنند وَلَا يَشْفَعُونَ و در نخواست نمی کنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى مگر کسی را که خدای پسندد شفاعت
اورا یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که
بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ وفرشتگان از ترس عقوبت الهی مُشْفِقُونَ لرزان یا
از مهابت وعظمت او ترسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ وهر که گوید از ملایکه یا از سایر مخلوقات که إِنِّي إِلَهٌ بدرستی که
من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم اورا جَهَنَّمَ دوزخ كَذَلِكَ همچنین
که مدعی ربوبیت را پاداش دهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش خواهیم داد ستمکاران را أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا
ایا ندیدند یعنی ندانستند انانکه نگرویدند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ انکه اسمانها وزمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند
بسته یا مجتمع مراد انست که حقیقت متحده بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع
وتمییز یا اسمانها یکی بود اورا بتحریکات مختلفه چندین فلك ساختیم ویك زمین را نیز باختلاف کیفیات
واحوال طبقات چندین نوع گردانیدیم یا ارض وسما بهم ملتصق بودند وبهم یعنی بر هم چسبیده ومیان
ایشان فرجه نبود هوا را میان در اوردیم وایشان را از هم جدا ساختیم در زاد المسیر اورده که از زمین شش
طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد واز اسمان شش مرتبه بیرون اوردیم تا هفت مرتبه گشت
وگفته اند اسمان بسته بود از وی باران نمی امد وزمین بسته بود از وی گیاه نمی رست ما از اسما باران واین
را بگیاه گشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ وبیافریدیم از اب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی را که زنده است یعنی حیوانات
را از اب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان ابست واحتیاج ایشان باب وانتفاع ازان بر همه کس ظاهر است
یا از نطفه افریدیم یا اب را بسبب حیات هر زنده ساختیم وکل برای اغلبست انچنانه بجهت عموم أَفَلَا
يُؤْمِنُونَ ایا نمیگروند مشرکان با وجود این ایات واضحه وعلامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ وخلق کردیم
در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نجنبد زمین ونگرداند ادمیان را وَجَعَلْنَا فِيهَا وساختیم
وپیدا کردیم در زمین یا درمیان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان

راه یابند در سفرها بمنازل خود وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ وگردانیدیم آسمانها را سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته
از افتادن یا از انحلال تا وقت معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه وستون وَهُمْ و
کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای مادر اسمان که دلالت ان بر وجود صانع ووحدت وکمال وقدرت او
که در غایت ظهور است مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند وَهُوَ الَّذِي واوست انکسی که بقدرت کامله
خَلَقَ اللَّيْلَ بیافرید شب را تیره تا در وی ارام یابند وَالنَّهَارَ وروز را روشن تا در وی کسب معیشت
نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وبیافرید افتاب وماه را كُلٌّ هر یك از ایشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخی آشنا می کنند
یعنی بر سطح فلك میشتابند چون شتافتن شناور بر سطح اب در کشف الاسرار اورده که شب وروز
نزد اهل اشارة نشان قبض وبسط عارفانست گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد
او بر ارد وگاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا مینیان جمال او را از خوان نوال نوال اقبال دهد وافتاب
نشانه صاحب توحید است بنعت تمکین در حضور شهود را سته نه فزاید ونه کاهد لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا وقمر صفت اهل تلوین است گاه در کاهش بود وگاه در فزایش زمانی بظهور بر وجد
در محاق نیستی افتد وساعتی به بروز بدر جامعیت بمرتبه بدریت رسد گوییا در کلام حقایق انجام
قاسم انوار قدس الله سره اشارة بدین معنی هست نظم زبیم سوز هجرانت زمو باریکتر گردم
چو نور وصل یار ارم شوم در حال ازان فربه وحضرت پیر رومی روح الله روحه فرموده
چون روی بر تابی زمن گردم هلال ممتحن ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم
تو افتاب من چو مه گرد تو گردم روز وشب که در محاق افتم ز تو که بدر نور افشان شوم
اورده اند که معاندان بارگاه رسالت از روی غوایت وضلالت میگفتند نتربص به ریب المنون انتظار
می بریم که گردباد حوادث برآید وغبار ان محمد صلی الله علیه وسلم را متفرق ساخته اورا در ورطه هلاك
اندازد حق سبحانه وتعالی تسلیه انحضرت را میفرماید وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ وما ندادیم مر آدمی را مِنْ قَبْلِكَ
الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ ایا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو
پایندگان خواهند بود واز دام مرگ رهایی خواهند یافت نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ
الْمَوْتِ چشنده مرگست هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت
فنا خواهد نوشید ولباس فوات وممات خواهد پوشید نظم هر که امد بجهان اهل فنا خواهد بود
وَنَبْلُوكُمْ ومی ازماییم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها ومصیبتها وَالْخَيْرِ وبنکویی یعنی عطاها ونعمتها
فِتْنَةً ازمودنی مصدر است از غیر لفظ ومعنی سخن انکه با شما معامله ازمایندگان می کنیم در سختی واسانی
ونکبت ودولت تا مرتبه هر یك در صبر وجزع وشکر وکفران بر عالمیان ظاهر شود وَإِلَيْنَا وبسوی ما
تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد وبحسب اعمال جزا خواهید یافت اورده اند که روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از ان میان طرح بی ادبی افکنده
بخندید وگفت این نبی بنی عبد منافست ایه امد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا وچون ببینند ترا انانکه
نگرویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزوء به یعنی کسی که با او استهزا کنند مراد انست که
ایشان ترا باستهزا پیغمبر خوانند وبا یکدیگر گویند أَهَذَا الَّذِي ایا این انکس است که پیوسته يَذْكُرُ

آلهتکم يادميکند خدايان شمارا ببدی ومذمت وهم وحال آنست که کافران بذکر الرحمن بياد کردن
خدای واورا بيکی دانستن هم کافرون ناشناسند ناگرويدگان پس مستحق استهزا ولايق سخريه ايشانند
خلق الانسان آفريده شده است آدمی من عجل از شتاب غايت مبالغه است يعنی فرط استعجال و
قلت تانی در امور گويا که مخلوق از شتابست واز جمله شتابکاری او آنکه استعجال عذاب الهی ميکند
چون نضر بن حارث که تعجيل عقوبت می کرد حق سبحانه فرمود که سأوريکم زود باشد که بنمايم شمارا
آياتی نشانهای عقوبت خود در دنيا چون واقعه بدر ودر آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب
مکنيد مرا بخواستن آن وگفته اند مراد از انسان آدم است عليه السلام وعجلت او آنکه چون روح پس
وچشم او درآمد آفتاب را ديد که نزديکست بغروب گفت يارب تعجيل کن در اتمام خلقت من پيش
از آنکه آفتاب غايب گردد ويقولون وميگويند کافران متی هذا الوعد کی باشد اين وعده عذاب يا وعده
قيامت که با ما ميگوييد ان کنتم صادقين اگر هستيد راست گويان مخاطب حضرت پيغمبر است صلی الله عليه وسلم
وصحابه رضی الله عنهم حق سبحانه بازاء گفتار ايشان فرمود که لو يعلم الذين کفروا اگر بدانند آنانکه کافرانند حين
لا يکفون هنگامی که باز ندارند يعنی باز نتوانند داشت عن وجوههم النار از رويهای خود آتش دوزخ را
ولا عن ظهورهم ونه از پشتهای خود زيرا که احاطه کرده باشد بديشان ولا هم ينصرون ونباشند
ايشان که ياری داده شوند يعنی ياری که عذاب از ايشان باز دارد دنيابند جواب شرط محذوفست تقدير
چنين که اگر کافران بدانند عذاب را تعجيل نکنند بوقوع آن اگر دانند صدق پيغمبر را وبطلان قول خود
بل تأتيهم بلکه بيايد بديشان ساعت قيامت بغتة ناگهان فتبهتهم پس مبهوت ومتحير گرداند
ايشانرا فلا يستطيعون پس نتوانند ردها باز داشتن اهوال آن از خود ولا هم ينظرون ونباشند ايشان
که مهلت داده شوند برای توبه يا معذرت يا آنکه منتظر نکردند يعنی نه در ايشان ونه روز داريشان
نکرند ولقد استهزئ وبدرستی که افسوس کردند برسل من قبلک برسولان پيش از تو حق سبحانه تسليه دل
آنحضرت را صلی الله عليه وسلم از حال انبياء گذشته واستهزاء معاندان با ايشان خبر ميدهد
وتهديد مستهزيان آنحضرت راميگويد که ايشان استهزا کردند فحاق پس احاطه کرد بالذين سخروا
بآنانکه سخريت کردند منهم از پيغمبران يعنی قومی که با انبيا تمسخر نمودند بديشان رسيد ما کانوا به
جزاء آنچه بودند که بآن يستهزءون استهزا ميکردند پس يکسانی که با تو اين سلوک ميکنند همان
صورت واقع خواهد شد قل بگوای محمد صلی الله عليه وسلم باستهزايان که من يکلؤکم که نگاه ميدارد
شمارا بالليل والنهار بشب وروز من الرحمن از عذاب خدای وانتقام او اگر خواهد بشما بل هم بلکه
ايشان عن ذکر ربهم از ياد کردن پروردگار خود يا از قران يا از موعظه ان معرضون روی بگردانند که هرگز
بخاطر ايشان خطور نکند از عقوبت الهی کجا ترسند ونگاه دارنده راچه شناسند ام لهم آلهة آيا
مر ايشانرا خدايانند که از راه توانايی تمنعهم باز دارند از ايشان من دوننا بجز ما عذابی را که باشد
از نزديک ما وگفته اند درين آيت تقديم وتاخيری هست تقديرش اينکه ام لهم آلهة من دوننا
تمنعهم پس بيان ضعف آلهه ايشان ميکند وميفرمايد لا يستطيعون نميتوانند آنانکه بزعم
ايشان آلهه اند نصر انفسهم ياری دادن مر نفسهای خود را يعنی اگر کسی با ايشان مکروهی خواهد

ازکسی وقوع وتلويث وامثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبده خود را نگاه دارند ونتوانند
ولا هم منا يصحبون ونيستند اصنام وپرستندگان ايشان که عبده ديگرانند از عذاب ما يصحبون نگاه داشته وياری
داده شوند بل متعنا بلکه ما برخورداری داديم هؤلاء اين گروه مکيان را بسعت عيش وايمنی وسائر
وآباءهم وپدران ايشانرا حتی طال تا دراز شد عليهم العمر بر ايشان مدت زندگانی وبدان مغرور
شده پنداشتند که هميشه چنين خواهد بود وندانستند که بنای عيش عمر در هم خواهد شکست
واساس عمر منهدم خواهد شد نظم مغرور مشو که دم بدم دست اجل برهم زند اين بنا که افراشته
أفلا يرون آيا نمی بينند کافران انا نأتی الارض آنرا که ما می آييم يعنی ميرود فرمان بزمين ايشان
ننقصها من اطرافها کوتاه ميکنيم آن زمين را از اطراف آن يعنی ميگشاييم آنرا بر مسلمانان تا هر روز قلعه
ميگيرند وشهری بمعجزه تصرف درمی آرند أفهم الغالبون آيا ايشان غلبه کنند کافران با پيغمبر ومؤمنان
قل انما انذرکم بگو جز اين نيست که بيم ميکنم شمارا بالوحی بآنچه وحی کرده ميشود بمن يعنی نه
من از قبل خود سخن ميگويم وشمارا بيم دادن من متاثر نميشويد ولا يسمع الصم الدعاء ونمی شنوند کران
خواندن را اذا ما ينذرون چون بيم کرده شوند کافران در عدم انتفاع بآنچه ميشنوند تشبيه ميکند بکران
که چيزی مسموع ايشان نميشود ولئن مستهم واگر برسد بکفره نفحة اندک چيزی من عذاب ربک از
عذاب پروردگار تو يعنی از آنچه ايشانرا بآن بيم ميکنی خوار وفروتن شوند واز غايت اضطراب وحيرت
ليقولن هرآينه گويند يا ويلنا ای وای برما انا کنا بدرستی که بوديم ما ظالمين ستمکنندگان برخود
بشرک وتکذيب ونضع الموازين القسط ووضع کنيم ترازوها ذوات العدل ليوم القيامة برای جزای
روز رستخيز صاحب لباب وبعضی مفسران برآنند که ميزان عبارت از عدلست يعنی وضع موازين عدلست
از برای محافظت حساب ومکافات اعمال براستی وجمهور برآنند که مراد ميزانيست که اورا عمودی
ودو کفه باشد چون ترازو که بدان چيزها را سنجند ودر تيسير آورده که ايراد ميزان بلفظ جمع جهت
تعظيم شان اوست چنانچه يا ايها الرسل کلوا نسبت با حضرت پيغمبر ما صلی الله عليه وسلم يا آنکه اعمال
هر کس را از مکلفان بآن می سنجند پس برای هر کس ميزانی باشد وجمعيت وبا اضافه با جمعيت وبعضی برآنند
که هر کس را علی حده ميزانی خواهد بود که عمل اورا بسنجند فلا تظلم نفس پس ستم ديده نشود نفسی شيئا
چيزی را از حق خود يعنی از نيک وبد هيچ عملی ناسنجيده نگذارند وان کان واگر باشد آن عمل مثقال حبة
همسنگ دانه من خردل از سپند دانه که اصغر حباتست اتينا بها بياريم آنرا ونزد تو حاضر
سازيم وکفی بنا حاسبين وبسنده ايم ما شمار کننده اعمال بندگان را چه کمال علم وجمال عدل ما را
ولقد آتينا وبدرستی که داديم ما موسی وهرون الفرقان موسی وهرون را کتاب جدا کننده ميان
حق وباطل يا نصرت بر عادی يا شکافتن دريا وضياء وداديم ايشانرا روشنی يعنی کتابی روشن که
متابعان او بدان از ظلمات حيرت وجهالت باز رهند وذکرا للمتقين وپندی مر پرهيزکارانرا
الذين يخشون آنانکه بترسند ربهم از عذاب پروردگار خود بالغيب بپوشيدگی يعنی خدايرا
ناديده از وی می ترسند وعذاب را مشاهده ناکرده از وی بيم دارند يا ترسکارند به پنهان چنانچه
اظهار خوف می کنند باشکار را در موضح از ابن عباس رضی الله عنهما نقل ميکند که هر که ايمان آرد

بوحدانیت خدای و بکرود بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است از
خدای بغیب وَهُمْ و ایشان کاران مِنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ ترسندکانند وَهَٰذَا و این قران
ذِكْرٌ مُبَارَكٌ سخنی است بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلی الله علیه وسلم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم انزال
ان خود بر شما أَفَأَنْتُمْ ایا شما لَهُ مُنْكِرُونَ مر قران را انکار کنندکانید وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر اینه دادیم إِبْرَاهِيمَ
رُشْدَهُ ابراهیم را راه یافتن او بوجوه صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد صلی الله علیه وسلم
یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم باستحقاق او مر عطا را دانا
پس فرا خور استحقاق او نوازش فرمودیم إِذْ قَالَ یاد کن چون کفت لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و مر
کروه خود یعنی اهل بابل را مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و هیاتها که پیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما مر ان
یعنی بپرستش ان عَاكِفُونَ مجاوراید وان هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر کوید نود بت بوده بزرکتر
همه را از زر ساخته بودند و دو کوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها
بودند بر هیات سباع و طیور و بهایم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صورت هیاکل کواکب بوده
و بهر تقدیر ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا
وَجَدْنَا کفتند یافتیم ما آبَاءَنَا پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر انها را پرستندکان ما نیز تقلید ایشان
کردیم قَالَ کفت ابرهیم علیه السلام لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدای که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی روشن و خطاء آشکارا قَالُوا کفتند نمرودیان از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ ایا آوردی
این سخن را براستی و جد أَمْ أَنْتَ یا تویی مِنَ اللَّاعِبِينَ از بازی کنندکان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن
میکویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آباء خود قَالَ کفت ابرهیم علیه السلام بَلْ نیستم
بازی کننده رَبُّكُمْ افریدکار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ افریدکار اسمان و زمین است الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه
او افرید اسمان و زمین یا تماثیل شما را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ و من برانچه پروردکار من و شماست مِنَ الشَّاهِدِينَ
از کواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که
دران روز بصحرا رفتندی و تا اخر روز تماشا کردندی و در بازکشتن به بتخانه در امده و بتان آراسته
بزمینها بنواختندی آنکه سر بزمین نهاده و رسم پرستش بجای اوردی بخانهای خود بازکشتندی و چون
ابرهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود کفتند فردا عید ماست بیرون آی تا به بینی که دین
و آیین ما چه زیباست ابرهیم علیه السلام بجواب ایشان نکفت و روزی دیکر که میرفتند و خواستند
که او را ببرند بهانه بیماری پیش اورد که فقال انی سقیم ایشان دست از وی باز داشتند و برفتند ابرهیم علیه السلام
پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللَّهِ و بخدای سوکند که من لَأَكِيدَنَّ هر اینه تدبیر کنم و جهد کنم تا بشکنم أَصْنَامَكُمْ
بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا بعد از انکه روی بکردانید از ایشان یعنی بروید بعیدکاه و باشید مُدْبِرِينَ پشت برتابان
کنندکان یعنی وقتی که بتان را بکذارید و بتماشاکاه خود روید یکی از ان جمع این سخن را شنید و باکسی نکفت
چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبر برداشته به بتخانه درامد فَجَعَلَهُمْ پس کردانید بتان را بزخم تبر جُذَاذًا
پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مکر بزرک که ان اصنام را بود یعنی بزرکتر را نشکست بلکه تبر را بر کردن او نهاده بیرون
امد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ شاید قوم نمرود بان بت بزرکتر يَرْجِعُونَ بازکردند یعنی بوی رجوع کرده از وی بپرسند

که شکننده بتان کیست چه از ایشان معبود دانسته که در حل مشکلات رجوع بوی نمایند و غرض ابرهیم
علیه السلام ازین عمل تبکیت قوم بود و کفته اند ضمیر الیه راجع با برهیم است علیه السلام یعنی وی بتان شکسته
تا شاید رجوع بوی کنند و او عجز بتان را بحجت بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در
امدند از وقوع آن صورت متحیر شده قَالُوا مَنْ فَعَلَ کفتند که کرده است هَٰذَا بِآلِهَتِنَا این عمل با خدایان ما و ایشان را
درهم شکسته إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستی که او هر اینه از ستمکارانست بر آلهه چه ایشان را تعظیم می بایست کرد
او اهانت کرده است یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاکت افکنده است نمرود
و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابرهیم
شنیده بود با دیکری کفت فی الحال زبان بزبان با مراء نمرود رسید قَالُوا کفتند با نمرود که از قوم شنیدیم
که ایشان میکویند سَمِعْنَا فَتًى شنیدیم ما انجوانی که يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میکویند مر او
را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قَالُوا کفتند نمرود و امرای او فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر
چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را به بینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که کواهی دهند که اینست
که بتان را نکوهش میکند پس ابرهیم را کرفته پیش نمرود حاضر کردند قَالُوا أَأَنْتَ کفتند ایا تو فَعَلْتَ
هَٰذَا کردی این را که می بینیم از کسر و قلع بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ بخدایان ما ای ابرهیم قَالَ کفت من نکرده ام بَلْ
فَعَلَهُ بلکه کرده است این را كَبِيرُهُمْ هَٰذَا این بزرک ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را
می پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید شما از ایشان که که شکسته است ایشان را إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ اکر هستند
که سخن کویند فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ پس بازکشتند با عقول یکدیکر فَقَالُوا پس کفتند بعضی با بعضی إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ
بدرستی که شمایید ستمکاران به پرستش چیزی که نکوید و نشنود ثُمَّ نُكِسُوا پس نکونسار شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ
بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و کفتند لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته که
مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ این بتان سخن نکویند چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز
آلهه خود قَالَ کفت ابرهیم أَفَتَعْبُدُونَ ایا پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا انکه سود
نرساند بشما چیزی را اکر او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نرساند شما را اکر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَكُمْ
زشتی و ناخوشی مر شما را و مر انچیز را که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ ایا در نمی یابید قباحت
عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از محاجه بمضاره نقل کردند قَالُوا حَرِّقُوهُ کفتند بسوزید او را که
عقوبت آتش او را اولیست وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان خود را با انتقام کشیدن از وی إِنْ كُنْتُمْ اکر
هستید فَاعِلِينَ کنندکان نصرت یعنی یاری دهندکان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا
کردند ارتفاع ان شصت کز و قریب یکماه هیمه کشیده ان را بر ساختند و روغن فراوان بران ریخته آتش
در زدند و ابرهیم را صلوات الرحمن علی نبینا و علیه غل بر کردن و بند بر دست و پای نهاده از بالا منجنیق
باتش افکندند جبرئیل علیه السلام در هوا بوی رسید و کفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد
که اما الیک فلا حاجة دارم ولی بتو نی جبرئیل کفت پس که داری بخواه کفت او میداند حاجت خواستن
نیست چون توکل خلیل بحضرت جلیل و انقطاع او از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ کفتیم ما که ای
آتش كُونِي باش بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند برودت و سلامت بر ابرهیم ابن عباس رضی الله عنهما فرمود

که اگر نگفتی سردا باسلامت شو ممکن بودی که ابرهیم از سرما بیفسردی وَأَرَادُوا و خواستند نمرودیان بِهِ كَيْدًا
به ابرهیم کیدی در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس ما کردانیدیم ایشانرا زیان کارتر چه سعی ایشان برهانی
قاطع شد بر حقیقت قول ابرهیم خلیل صلوات الرحمن وسلامه علیه و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابرهیم
علیه السلام بمیان آتش نمرود فی الحال الغل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بدمید و چشمهٔ آب شیرین بدید
آمد و هفت روز در خطیرهٔ آتش بماند و نمرود از بالای صرح بدید که ابرهیم در بوستانی خوش و گلستانی دلکش
نشسته و با ملک الظل سخن میکوید و کرداکرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که قدرت
او بدین مرتبه است که می بینم بزرک خدائیست برای او قربانی کنم ابرهیم علیه السلم فرمود که خدای من از تو قربان قبول
نکند مادام که بر دین کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار کاو قربان کرد و ترک ایذاء ابراهیم کرفت و در کشف
الاسرار آورده که خطاب یا نار کونی با آتشیست که در کانون سینهٔ خلیل بود یعنی شعلهٔ شوق محبت [illegible]
و آن آتش را بجمله از خوش دارد خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که از سوز دل که کند آتش نمرود را تباه سازد
ندا رسید که ای آتش شهود سرد شو و ای آتش نمرودی بسلامت باش بر ابرهیم که ما حکم کرده ایم که در آن آتش معجزهٔ ابرهیم
بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر آتش نمرودی پیدا نمائی نابود شود و بوستان پیدا و معجزه هویدا نکردد و اکر با ابرهیم
بسلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقدة بسوزد و قاعدهٔ دعوت بر افتد و از اینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز
غلبه کند و هیچ چیز بر وی غالب نشود   عشق آن شعله است کو چون برفروخت * هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابرهیم را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزاده او لوط بن هاران را و بردیم
ایشانرا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ در آن مر جهانیان را یعنی ولایت
شام و برکت تمام بعثت انبیا بوده علیهم السلم در آن ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی آورده اند که ابرهیم علی نبینا و
علیه السلم بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلم بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانروز بود
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم ابرهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ اسحاق نام او وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و یعقوب بر آن افزونی
بسوال او یعنی او از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری و نبیره دادیم وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه چهار را کردانیدیم صَالِحِينَ
نیکان و شایستکان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ
و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وَكَانُوا لَنَا
و بودند مارا عَابِدِينَ پرستندکان باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین
الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبرانرا باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیهی
که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بودند آن دیه که میکردند یعنی اهل آن دیه میکردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از اهل
موتفکات که اهالی آن بلواطه اشتغال مینمودند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ
کروهی بد فَاسِقِينَ بیرون رفتکان از دایرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی
با اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در بهشت که محل رحمتست إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستکان و ستوده کانست
و قصهٔ لوط علی نبینا و علیه السلم پیش ازین بتفصیل کذشت وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَى چون ندا کرد پروردکار
خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابرهیم و لوط علیهما السلم یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای

او را فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غم بزرک یعنی
محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب
کردند بِآيَاتِنَا آیتهای مارا إِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علی نبینا و علیه السلم كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ کروهی بد یعنی کافر بودند
چه کفر سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همه ایشانرا وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود
و پسر او سلیمان علیهما السلم إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت آورده اند که چون داود
علیه السلم در محکمه بنشستی سلیمان علی نبینا و علیه السلم بر در محکمه بودی و هر که از محکمه بیرون آمدی از حکم
او و حکم بدو استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا کفتندی یکی کوسفنددار و او را
یوحنا خواندندی ایلیا کفت یا خلیفة الله این همسایهٔ من یوحنا شب کوسفندان خود را بی چوپان بکشت
زار من در آمده انکور تمام را خورده اند و هیچ نگذاشته که بوستان وی رفته بودند و خوشهای انکور را خورده و تلف
کرده داود از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود حکم فرمود که کوسفندان خود را با ایلیا ده و در عوض
داود علیه السلم نقصان تاوان بود چون از محکمه بیرون آمدند سلیمان کیفیت واقعه پرسید و ایشان بوجه
عرض رسانیدند سلیمان علیه السلم در سن سیزده سالکی بود بمحکمه در آمد و با پدر کفت که اکر حکم چنین بودی اصلح
و ارفق نمودی داود علیه السلم فرمود که چه توان کرد سلیمان علیه السلم جواب داد که کوسفندان را تسلیم ایلیا باید
کرد که از منافع کیرد بشیر و روغن و بشم و موی و باغ یا زرع را بیوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که بود
خوشهای انکور بدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و کوسفندان خود را بکیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود
بدین نوال الحکم فرمود و حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که واقعهٔ داود و سلیمان علیهما السلم بخوان بر قوم
خود وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ إِذْ نَفَشَتْ چون بشب رفته بود فِيهِ در آن کشت زار یا بستان غَنَمُ
الْقَوْمِ کوسفندان کروهی وَكُنَّا و بودیم ما لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکمین را بر متحاکمین شَاهِدِينَ داننده یعنی دانستیم
که داود و سلیمان بر یوحنا و ایلیا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و
بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم آن حکم که کوسفندان بصاحب باغ دهند تا از منافع کیرد و تلافی زیان کاری خود کند
و باغ را بصاحب کوسفندان تا آنکه آبادانی آن بجای آرد و بمرتبهٔ نخستین باز رساند و دیکر از رمه غافل نکردد حقیقت
آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلم صادر کشته و خدای وحی کرد بسلیمان علیه السلم بحکمی که
ناسخ آن حکم شد و داود علیه السلم بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بر نسخ ناسخ حکم فرمود وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از پدر
و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش امور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود
کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدای را باتفاق او و در تبیان آورده که بدان منوال که ذکر از داود علیه السلم
میشنیدند از کوهها نیز شنوده میشد و این معجزهٔ آن حضرت بود وَالطَّيْرَ و مسخر کردانیدیم مرغان را و در اسماع نادر
تقدیس با وی موافقت مینمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کننده امثال اینها و در قدرت ما بدیع نیست اکر نزد شما
عجیب است و صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هر جا داود علیه السلم رفتی کوهها با وی
شدندی و در فواید آورده که سیر جبال با داود علیه السلم در قرآن مذکور نیست پس ضرورة نباشد حمل تسبیح بر سیر چه
بر آنکه تسبیح طیر و جبال بلسان حال بوده و بر آن تقدیر چون جمله اشیا بهمان زبان بتسبیح الهی ناطقند بر وجه
اختصاص بداود علیه السلم چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت

داود علیه السلام بروجهی تسبیح میکفتند که همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشد و این معنی از قدرت الهی غریب
و بدیع نیست نظم هر جا قدرتش علم افراخت ٭ از بدایع هر انچه خواست بساخت ٭ کارها جمله هست ساختش ٭
هست در پیش صنع یکسانش ٭ وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما لِتُحْصِنَكُمْ
تا نگاه داریم ما و حفظ نماییم انرا یعنی نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار
فَهَلْ أَنْتُمْ پس ایا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس کویندکان درین نعمت امرست در صورت استفهام یعنی شکر
کویید خدای را برچنین لباس وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند در وزیدن
تخت او ان بود که تخت سلیمان را علیه السلام بر داشتی و بروزی یکماهه راه ببردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرود که میرفت بفرمان
سلیمان یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بسوی زمینی که برکت داده ایم فِيهَا در ان زمین یعنی بولایت شام در
تلخیص آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلام ساخته بودند صباح از انجا بیرون آمدی
و کرد عالم طواف نموده باز نماز شام باد ویرا بانجا آوردی و در بحر القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی و
قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانکاه بکابل بودی و روز دیگر از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی و شام را بتدمر
باز آمدی وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ همه چیزها را دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ
کسانی که غواصی کنند در دریاها لَهُ برای او از جهت استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ و میکنند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی دیگر بغیر غواصی
مثل بناها و سایر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم ما مر دیوان را حَافِظِينَ نکاه دارندکان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند
وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن تارخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم علیهم السلام بود و حق سبحانه
و تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت رسالت بوی پوشانیده بولایت ثنیه فرستاده بود روز و شب بطاعت کذرانیدی
و مراسم خیرات کما ینبغی تقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی بنده تو در
عافیت و سعت عیش است مال بسیار و فرزندان بزرکوار دارد اکر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه
تو برود و طریق کفران نعمت پیش آرد حق سبحانه فرمود که نه چنین است که تو میکویی او مارا بنده ایست پسندیده اکر
هزار بار او را در کوره ابتلا بکدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خالص بود ٭ جان ندر عشق کو بیم کر تیغم بر سر بود
بروز امتحان باشم چو شمع ایستاده بر جا در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس درخواست که مرا بر مال و فرزند
و جسد وی مسلط کردان تا حقیقت حال وی ظاهر کردد حق سبحانه ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر کماشت
تا با هلاک او اشتغال نمودند و در حقایق آورده که برین سخن در کتاب و سنت دلیل نیست بلکه اخبار یهود است
که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام محن بروی کماشت پس افواج بلا متواتر شد
و امواج دریای عنا متراکم کشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و کوسفندان بسبب سیل در کرداب فنا
افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و قروح بر جسد مبارکش
ظاهر شد و متعفن کشته دیدان دران پیدا کشتند و مومنان ترک وی کرفته وی را از ده بیرون بردند و زنی که بمرفق پیوستی
تن او رحمه دختر افرابیم بن یوسف یا ماخیر دختر منیشا بن یوسف علیه السلام بر خدمت او بماند و مدت هفت سال
و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هیژده یا سیزده سال نیز کفته اند حق سبحانه
برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و تعلیم ثبات بر شکیبایی حالت او را ذکر فرمود که یاد کن قصه
ایوب را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردکار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بانکه مرا رسید رنج و سختی وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

و تو بخشنده ترین بخشایندکانی مذکران میکویند که حق سبحانه و تعالی در باره ایوب علی نبینا و علیه السلام فرموده که
انا وجدناه صابرا و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج غایت بی صبریست جواب میدهند وجه نقل
میکنند که از شماتت شیطانش رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب علیه السلام
با حق سبحانه از ضرر وی شکایت کرد نه از رنج خویش در عرائس حمیدی آورده که جمعی از انها که بوی ایمان آورده بودند
کفتند اکر در وخیری بودی بدین محنت مبتلا نکشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان راند
یا جان ضعیف شد که بقرب غار و عرض زبان بقیام نمیتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود و اسباب کرمان را هند ...
زبان وی کردند و این دو عضو محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان بترسید و این کلمه کفت یا از انکه زنش از غایت بیچارکی
کیسوی خود را بفروخت و بهای آن قوتی خرید و ایوب برین حال مطلع شده آواز مسنی الضر برکشید و در حقایق سلمی
از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که چهل و نه روز وحی بازماند این شکایت از هجران کرد و کفته اند کرمان
که بدن وی را میخوردند یکی بر زمین افتاده بخاک کرم طپید ایوب او را برداشته بجای وی نهاد چون این کار باختیار
واقع شد جان بکنی بود که طاقت نیاورد و این کلمه بر زبانش جاری شد و کویند که بهر چه بیواسطه ملکی از بارکاه کبریا این
خطاب با ایوب میکردید رسید که ای بیچاره ما چکونه ای و ایوب بذوق و شوق این پرسش که بی بیماری با جان می کشید و بان
بیماری خوش میبود نظم کر بپرسد بیمار خود را کاه کاه بعیادت ٭ صد سال بامید تو بیمار توان بود ٭ در هجران روز کم رسید یا زخم
رسید بخته این خطاب سرافراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر انند که شکایت با او بود نه از وی در بحر
الحقایق آورده که بشریت ایوب از نقص جسمانی بنالید و اما روحانیتش از لطف جمال ابتلی شده کال العنایت در بلا میدید
لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر کفت و لسان روحانیتش بنداء انت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری
مذکورست که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است و
منقول است که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و کفت چه خاموش نشسته کفت چه کنم مکر صبر کفت در خزانه
حق سبحانه و تعالی اجر بسیارست تو طاقت نیاری از حق تعالی عافیت خواه ایوب علیه السلام این سخن کفت فَاسْتَجَبْنَا
لَهُ پس اجابت کردیم دعای ویرا فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ پس برطرف کردیم انچه ویرا بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و
شرح آن در سوره ص خواهد امد انشاء الله تعالی وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را أَهْلَهُ فرزندان وی که با عیال ...
باز زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیکر شبیه بیکدیکر عطا
فرمودیم و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اموال او و اولاد و مواشی ویرا مضاعف بوی داد و ابری سرخ و سفید
فرستاد تا ملخ زرین بر مزرعه او بارید و در احقاق آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی ببارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
و این کارها که نسبت با ایوب کردیم برای ایصال رحمت ما بود از نزدیک ما بوی وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ و پندی برای
پرستندکان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق صابر بود ٭ بر مراد خویشتن قادر بود ٭
صبر باید تا شود کنج بر ٭ زانکه کفته اند الصبر مفتاح الفرج وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را وَذَا الْكِفْلِ
و خداوند نصیب که الیاس است یا یوشع یا زکریا علیهم السلام و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و کفته اند
کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر عمل انبیاء زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست و در بحر آورده
که ذو الکفل از آن الیاس علیهم السلام متکفل شد که بامر دین قیام نماید بعد از ذهاب وی بدین جهت بذو الکفل
لقب یافت و امام محیی السنه و صاحب تبیان آورده که یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد که من می خواهم که روح ترا

قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که پایندان شود از که شب تا روز نماز کند و همه روز روزه دارد
و قضا نکند و میان مردمان حکم کند و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل
ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت انا اکفل یعنی پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود و خلعت
پیغمبری یافت و حق سبحانه او را ذو الکفل خواند **کُلٌّ** همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل اند **مِنَ الصَّابِرِينَ**
از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید تمام اسمعیل علیه السلم بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع
بود و ادریس بر تکالیف درس اندر بلا و محن صبر کرد و ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبایی نمود بر انچه متکفل آن شده
بود **وَأَدْخَلْنَاهُمْ** و در آوردیم ایشانرا **فِي رَحْمَتِنَا** در بخشش ما که نبوتست یا نعمت آخرت **إِنَّهُمْ** بدرستی که ایشان **مِنَ الصَّالِحِينَ**
از شایستگان و فرمان برندگان اند **وَذَا النُّونِ** و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را **إِذْ ذَهَبَ** چون برفت **مُغَاضِبًا**
خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و حبید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در وقتی چه
امر الهی بر وفق او صادر نشده بود و گفته اند ایشانرا وعده عذاب کرده بود و چون میعاد رسید و عذاب دیر تر
می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند داشت از میان قوم بیرون رفت **فَظَنَّ** پس گمان برد یعنی ذوی فعل کسی
صادر شد که گمان می برد **أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ** آنکه تنگ نخواهیم ساخت **عَلَيْهِ** بروی راه رفتن را پس بدریا در آمد پس او را در
شکم ماهی بزندان کردیم **فَنَادَى** پس ندا کرد **فِي الظُّلُمَاتِ** در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب
بخواند **أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ** بآنکه هیچ معبودی نیست مگر تو **سُبْحَانَكَ** پاکی از آنکه عاجز شوی در چیزی **إِنِّي كُنْتُ**
بدرستی که من هستم **مِنَ الظَّالِمِينَ** از ستمکاران بر نفس خود که بی هجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت سید
صلی الله علیه وسلم نقل میکند که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را **فَاسْتَجَبْنَا** پس اجابت
کردیم **لَهُ** مر دعای یونس را **وَنَجَّيْنَاهُ** و برهانیدیم او را **مِنَ الْغَمِّ** از غم در بلع التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم
تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا **وَكَذَٰلِكَ** و همچنانکه او را از غم نجات دادیم **نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ** می
رهانیم و نجات میدهیم مؤمنانرا و قصه ماهی و در یا در سوره صافات بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی **وَزَكَرِيَّا**
و یاد کن زکریا را **إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ** چون بخواند پروردگار خود را و گفت **رَبِّ لَا تَذَرْنِي** ای آفریدگار من مگذار
مرا **فَرْدًا** تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد **وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ** و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی
باک ندارم **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ** پس اجابت کردیم مر دعای او را **وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ** و بخشیدیم مر او را پسری یحیی نام که بدو
زنده شد معالم دین **وَأَصْلَحْنَا لَهُ** و بصلاح آوردیم برای او **زَوْجَهُ** زن او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از
عقر او و گفته اند او را خوش خوی گردانیدیم بعد از آنکه سیئ الخلق بود **إِنَّهُمْ** بدرستی که این پیغمبران که مذکور
شدند **كَانُوا يُسَارِعُونَ** بودند که میشتافتند **فِي الْخَيْرَاتِ** در نیکوییها **وَيَدْعُونَنَا** و میخوانند ما را **رَغَبًا** از
روی رغبت بثواب **وَرَهَبًا** از جهت ترس از عقاب **وَكَانُوا لَنَا** و بودند ما را **خَاشِعِينَ** فروتنان و فرمان
پذیران با نیاز مندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز برای او شاید و در کشف الاسرار آورده که هر که بناز
بوی بنگرد شحنه را زد و هر که بنیاز و اکند عزیز کرداند چنان بیان کانوا لنا خاشعین و نشان آن من تملی و رب
العرش معیتی **نظم** گدای میکده ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم **وَالَّتِي أَحْصَنَتْ** و یاد
کن آن زن که نگاه داشت **فَرْجَهَا** فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمرانست رضی الله عنها که خود را
پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن عصمت او نرسید **فَنَفَخْنَا** پس دردمیدیم یعنی جبریل را امر فرمودیم تا در

دمید **فِيهَا** در پیراهن او یا در درون او **مِنْ رُوحِنَا** از روح که با مر ماست محصل سخن آنکه جاری کردانیدیم قصه وی **وَ**
ابْنَهَا و خبر پسر وی عیسی را **آيَةً** حجتی و علامتی **لِلْعَالَمِينَ** مر عالمیان را یعنی چون تأمل کنند بر ایشان روشن شود
که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد **إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ** بدرستی
که ملت توحید و دین اسلام که واجبست شما را استقامت بران **أُمَّةً وَاحِدَةً** ملتی است یگانه یعنی اختلافی نیست در آن
بلکه همه انبیا بر وی اند و در اصل توحید همه متفق اند **وَأَنَا رَبُّكُمْ** و من آفریدگار شمایم **فَاعْبُدُونِ** پس مرا بپرستید نه غیر مرا
وَتَقَطَّعُوا و پس بریدند امم ماضیه **أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ** کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری
و هر یک تکفیر دیگری کردند **كُلٌّ** همه این فرقها **إِلَيْنَا رَاجِعُونَ** بسوی ما بازگردندگانند و ما فراخور اعمال ایشان
جزا خواهیم داد **فَمَنْ يَعْمَلْ** پس هر که بکند **مِنَ الصَّالِحَاتِ** از عملهای پسندیده **وَهُوَ مُؤْمِنٌ** و حال آنکه او گرویده باشد بخدا و
رسول **فَلَا كُفْرَانَ** پس ناسپاسی نیست **لِسَعْيِهِ** مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را **وَإِنَّا لَهُ** و ما مر سعی او را
كَاتِبُونَ نویسندگانیم یعنی اثبات کننده در صحیفه عمل او مراد آنست که کردار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود **نظم**
مرد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین **وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ** و حرامست بر اهل دیهی که ما
أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم ایشانرا **أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ** آنکه ایشان باز گردند بدنیا یعنی حرامست بر هلاک شدگان که بدنیا
رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی دانند نه زاید و گویند معنی آیت آنست که ممتنع است
بر هالکان و ناشایسته که رجوع نمایند بحشر برای حساب یعنی بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشانرا رجوع
بدین عالم نباشد و در قبور معذب باشند **حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ** تا وقتی که گشاده شود **يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ** سد یاجوج و ماجوج
وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ و ایشان از هر بلندی **يَنْسِلُونَ** فرو شتابند و میر وند تا همه عالم را فرو گیرند و آبها و دریاها تمام بیاشامند و درختان و تر
هر چه یابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او
بر دست عیسی علی نبینا و علیه السلم خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی علیه السلم
با مؤمنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که برون تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین
را کشتیم بیایید تا بکشیم هر که در آسمانست پس تیرها طرف آسمان افکنند و خون آلود فرود آید و کار بر عیسی علیه
السلم و اصحاب او دشوار شود دعا کند و حق سبحانه پشه فرستد همه را هلاک کند **وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ** و نزدیک
رسید وعده حق که وقوع قیامتست **فَإِذَا هِيَ** پس آنجا قصه آنست که باشد **شَاخِصَةٌ** خیره و باز مانده از هول **أَبْصَارُ**
الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان میگویند **يَا وَيْلَنَا** ای وای بر ما **قَدْ كُنَّا** بدرستی که بودیم
ما در دنیا **فِي غَفْلَةٍ** در بیخبری **مِنْ هَٰذَا** ازین روز و ازین حال **بَلْ كُنَّا** بلکه بودیم ما **ظَالِمِينَ** ستمکاران بر خود
که سخن پیغمبران نشنودیم **إِنَّكُمْ** بدرستی که شما ای مشرکان **وَمَا تَعْبُدُونَ** و آنچه می پرستید **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز خدای
از دیوان و بتان **حَصَبُ جَهَنَّمَ** آتش انگیز دوزخند **أَنْتُمْ لَهَا** شما با بتان بدوزخ **وَارِدُونَ** در آیندگانید و در تبیان گفته که
حکمت در آوردن بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته ترکرد و احتراق ایشان بیفزاید
و دیگر تسفیه ایشانست چه اظهار کرده پرستیده اند حالا با ایشان در آتش اند **لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ** اگر بودندی بتان
آلِهَةً خدایان چنانچه کمان می برند **مَا وَرَدُوهَا** در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باید نه معذب **وَكُلٌّ**
و همه بتان و بت پرستان **فِيهَا** در دوزخ **خَالِدُونَ** جاویدان باشند **لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ** مر ایشانرا باشد در دوزخ
ناله زار **وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ** و ایشان در آتش نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون

من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را پریشان دید گفت غم مخورید و اضطراب
مکنید که من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک و رب الکعبه تو میگویی که هرچه ما دون الله پرستید
همه هیمه دوزخ خواهند بود حال آنست که عزیر و عیسی و ملایکه معبودان یهود و نصاری و بنو ملیح اند هر که
که ایشان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند آیه آمد که اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته است
لَهُمْ برای ایشان مِنَّا الْحُسْنٰی از ما سابقه نیکو که سعادتست و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و آن عیسی و عزیر
و ملایکه اند علیهم السلام اُولٰٓئِکَ آن گروه که بسابقه عنایت مخصوص‌اند عَنْهَا مُبْعَدُوْنَ از دوزخ دور شدگانند صاحب
بحر الحقایق فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت هر تخم که در ازل کشته‌اند
در مزرعه ابد میوه بر عیان لَا یَسْمَعُوْنَ نمی‌شنوند آن دور شدگان از دوزخ حَسِیْسَهَا آواز آتش با بجهت آنکه ایشان
در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین است وَهُمْ فِیْ مَا اشْتَهَتْ و ایشان در آنچه آرزو برد اَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان
خٰلِدُوْنَ جاویدانند یعنی مشتهیات خود را دایم یابند لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ اندوهگین نکند ایشان را فزع اکبر یعنی
قول ملایکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید یا فزع کم گویند اماتوا الیه و ایشان ملول نخواهند
بود چه بجانب بهشت راست متوجه بهشت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی
املح بر بلندی حاضر کنند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار خلود فلا موت و یا اهل الجنة خلود فلا موت دوزخیان فزع
کنند و بهشتیان با فرح بگذرانند وَتَتَلَقّٰهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند
هٰذَا یَوْمُکُمُ الَّذِیْ این آن روز شماست که در دنیا کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت
شما عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست نظم نیک مردان را نعیم بدیدم
عشق بازان را لقا اندر لقا ٭ حصه اینها وصال حور عین ٭ بهره آنها جمال کبریا یَوْمَ نَطْوِی السَّمَآءَ یاد کن روزی را که طی کنیم
و درهم پیچیم آسمانها را کَطَیِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْکُتُبِ برای کتابت و حفظ جمیع نوشتها یعنی همچون طی
کردن سجل مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت بوده صلی الله علیه و سلم و گویند نام ملکی است که همچون کرام
الکاتبین نامه اعمال بوی سپارند درهم پیچد کَمَا بَدَاْنَآ همچنانچه آغاز کردیم اَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را بی
ماده و مددی نُعِیْدُهٗ باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت او یکسانست
وَعْدًا وعده دادیم باعاده وعده دادنی عَلَیْنَا بر ماست وفا کردن بدان اِنَّا کُنَّا فٰعِلِیْنَ بدرستی که ما کنندگان آنیم
بی شبه یعنی از اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ کَتَبْنَا و بدرستی
که نوشتیم ما فِی الزَّبُوْرِ در کتاب داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ از پس توریة یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم در
زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ آنکه زمین بهشت یَرِثُهَا میراث گیرند آنرا عِبَادِیَ الصّٰلِحُوْنَ بندگان ستوده من یعنی
امة محمد صلی الله علیه و سلم و گفته اند علماء مؤمنان اِنَّ فِیْ هٰذَا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ
و مواعید لَبَلٰغًا هر آینه کفایتست لِّقَوْمٍ عٰبِدِیْنَ مر گروه پرستندگان را مر امت حضرت رسالت را صلی الله علیه
و سلم وَمَآ اَرْسَلْنٰکَ و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِّلْعٰلَمِیْنَ مر عالمیان را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
رحمتست مر مومنان را که بدو راه یافتند بایمان انما انا رحمة مهداة و رحمتست مر کافران را که بسبب وی از عذاب
استیصال ایمن بودند و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم در کشف الاسرار آورده که اثر رحمت وی بود که امت را در
هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه طیبه و اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجره طاهره همچنین

بدر رو عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فرماد در مقام محمود بساط شفاعت
گسترده گوید امتی امتی ٭ عاصیان برگنه در دامن آخر زمان ٭ دست در دامن تو دارند و جان در آستین ٭ نا امید
از حضرت با نصرت تو نتوان شدن ٭ چون تو شفیع رهرو عالم رحمة للعالمین قُلْ بگو ای محمد مر کافرانرا اِنَّمَا یُوْحٰٓی اِلَیَّ
نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰهُکُمْ جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یگانه است و یکتا
فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّسْلِمُوْنَ گردن نهادگان و گرویدگان مقتضی وحی را فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید
فَقُلْ اٰذَنْتُکُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلٰی سَوَآءٍ بر سویت یعنی من با شما در علم بآنچه اعلام کردم برابریم در وحی
آورده که اعلام کردیم شما را آنچه بمن وحی کرده‌اند تا بر شما روشن شد و مومن و کافر درین علم مساوی شدند وَاِنْ اَدْرِیْ
و نمیدانم اَقَرِیْبٌ آیا نزدیک است اَمْ بَعِیْدٌ یا دور است مَّا تُوْعَدُوْنَ آنچه وعده شده‌اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان
اِنَّهٗ بدرستی که خدای یَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَیَعْلَمُ مَا تَکْتُمُوْنَ و میداند آنچه
می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَاِنْ اَدْرِیْ و نمیدانم لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن موعود یا دیر
رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَّکُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد وَمَتَاعٌ
و شاید بهره‌وری بود شما را اِلٰی حِیْنٍ تا هنگامی که اجل مقدر برسد قٰلَ رَبِّ احْکُمْ بگوی ای آفریدگار من حکم کن و حفص
قال خواند یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَ
رَبُّنَا الرَّحْمٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت است الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی ازو یاری می
خواهند عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ بر آنچه وصف میکنید و میگویید که عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرو نمی‌آید یا دولت
اسلام دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگویید و ما از خدای بر ایشان یاری می خواهیم
و امیدواری معونة از حضرت او داریم ٭ مراد خویش ز درگاه پادشاه میخواه ٭ که هیچکس نشد ناامید از آن درگاه

سورة الحج مدنية ثمان و سبعون آية

بسم الله الرحمن الرحیم یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامه
مکلفان است میگوید اتَّقُوْا رَبَّکُمْ بپرهیزید از عذاب پروردگار خود اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن
قیامت مر زمین را شَیْءٌ عَظِیْمٌ چیزی بزرگ و پر هولست اسناد تحریک بساعت مجازاست و این زلزله از علامات قیامت
باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در تفسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا بسمع
برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در عالم پدید آید نظم در طبقات زمین افکندیم زلزلة الساعة شیء عظیم
یَوْمَ تَرَوْنَهَا روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل شود و فراموش کند از هیبت آن کُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده
عَمَّآ اَرْضَعَتْ از آن فرزندی که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ و بنهد
هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی باردار حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَی النَّاسَ و بینی مردمان را
از نهایت دهشت در آن روز سُکٰرٰی مستان یعنی مانند مستان عقل و تمییز از ایشان زایل شده وَمَا هُمْ
بِسُکٰرٰی و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگر بمرای
العین مانند سکر نماید بر ایشان بتحقیق مست نباشند وَلٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیْدٌ و لیکن عذاب خدای سخت باشد

ازهوال آن مدهوش نمایند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال کند فِي اللَّهِ در کتاب خدای چون
نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چون ابی بن خلف که انکار
مینماید حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی وَيَتَّبِعُ و پیروی کند در مجادله یا در عامه احوال خود
كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ هر دیو سرکش گمراه که در ازل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بر آن دیو در لوح محفوظ
أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت او کند فَأَنَّهُ پس آن دیو يُضِلُّهُ گمراه کرداند او را از خود وَيَهْدِيهِ
و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوستی خود او را بانکار دارد که مکافات او آتش دوزخ
بود در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بر آن جدل کننده که هر که پیروی وی کند در دوزخ
رسد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان گویند خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِنَ
الْبَعْثِ در شک از برانگیختن خلق و میگویید که اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال خود فَإِنَّا
خَلَقْنَاكُمْ پس بدرستی که ما آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک و شما فرع اویید ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از پدر شما را از منی ثُمَّ مِنْ
عَلَقَةٍ پس از منی از خون بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخایند مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ
عیب و نقص نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره و در وسیط آورده
که این معنی در سقط است که یکی بیفتد نا مصور و یکی تمام صورت یافته ملخص سخن آنست که شما را منتقل ساختیم از
حالی بحالی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتداء آفرینش شما را تا استدلال کنید از مبدا بر معاد و تامل نمایید که هر چه
قابل تغییر و تکوین است باری دیگر قبول آن میتوان کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم
که قرار دهیم که جنین سقط نشود و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا
پس بیرون آوریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با مور خود قیام نتواند نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس تربیت کنیم
شما را تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال قوت و تمام فهم خود که میان سی و چهل سالگی است وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ و از شما کس
باشد که متوفی کردد نزدیک بلوغ یا قبل از آن وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ و بعضی بود که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفرو ترین
زندگانی که سن خرافت است لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا ندانند مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا پس از دانستن چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد
و هر چه دانسته بود فراموش کند و عود آدمی از نهایت قوت بحالت ضعف اشارت است باینکه قدرت کامله عجز
ندارد از اعاده چنانچه از ابدا عاجز نیست پس دیگر باره از جهت استدلال بر بعث میفرماید که وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای
آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون ما فرو فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین
آب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه وَرَبَتْ و بیفزاید و بر دمد وَأَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از
هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را باب زنده سازد تواناست بر آنکه
اجزاء موتی را جمع ساخته همان حال که بوده باز برد نظم آنکه بی دانه نهال افراخت * دانه را هم بجز تواند ساخت
کرد نا بوده را بقدرت بود * چه عجب گر کند بوده وجود ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از آفریدن انسان در اطوار
مختلفه و تحویل ایشان و احیای زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات
خود و مستحق صفات کمالست وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکرداند مردگان را و اگر نه نطفه
مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و برای آنست که او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست
چه قدرت او از صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات متساوی پس چون مشاهده قدرت بر احیا

بعضی اموات دلالت کند که قادر است بر احیای همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند
که قیامت آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در آمدن آن وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید از آنکه خدای يَبْعَثُ برانگیزد
مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند تا بمقتضای وعده خود ایشان را حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ
و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا قدرت او و تکرار او برای
تاکید است یا مراد آن مجادله اول دعوت است که کفار ند چون نضر و ابی و اضراب ایشان و آن ثانی تبعه و مقلدان که هر یک
از ایشان نیز طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی که بدیشان داده باشند وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد
وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن که بیان صواب از خطا تمییز کند یعنی مجادله می کنند بی سندی سببی از استدلال
یا وحی بلکه در صدد جدالست بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچنده دامن خود است و این کنایتست
از متکبر دامن از همه چیز در کشیدن پس این مقلد متجبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه کرداند مردم را از راه
خدای تعالی و از ایمان بر داری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی بقتل و سبی چنانچه در بدر بود وَ
نُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده گوییم ذَٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا
قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب
آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ بر بندکان خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است
آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده شرف اسلام در یافتند پس هر کرا از ایشان بر تنی عارض شدی و فرزند پسری
بزادی و اسب او کره نیکو بزادی و مواشی او نتاج نیکو دادی گفتی اسلام نیکو دینیست و مرا بسبب قبول آن
نیکوئیها پیش آمده دل او باسلام آرمیده شدی و اگر این قضیه بعکس آمدی از دین برگشته گفتی اسلام بر من میمون
نیست این آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدای را عَلَىٰ حَرْفٍ بر انحراف
و اضطراب یا بر طرفی یعنی بر کناره ایستاده غیر متمکن و ماوردی فرموده که در نعمت بود نه در محنت فَإِنْ
أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکویی چون نعمت و غنا اطْمَأَنَّ بِهِ آرام کرد بدان و ثابت شود بر آن
وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ بکردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی خود یعنی
از جهتی که آمده بدان عود کند مراد آنست که مرتد کردد و از دین اسلام دست باز دارد و نقلست
که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بدها پیش وی آمد بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت من دین اسلام
را شوم کرفتم مرا اقاله کن حضرت جواب داد که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیت آمد که هر که
از دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ و زیان کند در آخرت که عملهای او نابود
شود ذَٰلِكَ این زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیان هویدا چه بر همه عقلا ظاهرست که زیان از آن
عظیمتر نیست نظم نه مال نه اعمال نه دنیا و نه دین * نی لاسعه صدق و انوار یقین * در هر دو جهان منفعل
خوار و حزین * الغصه زیانی نبود بدتر ازین * يَدْعُو می خواند و می پرستد مرتد یا مشرک مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
مَا لَا يَضُرُّهُ آنچیزی که ضرر نمیرساند اگر نپرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و سود نمیدهد او را اگر پرستش کند ذَٰلِكَ آن
پرستش هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصد يَدْعُو می پرستد لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که ضرر وی بپرستیدن او که
قتل و بیع و عذاب آخرتست أَقْرَبُ نزدیکترست مِنْ نَفْعِهِ از سود او که توقع شفاعت و توسل حضرت عزتست
لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه بد یاریست بت وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد مصاحبی و آمیزکاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای

يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در مى‌آرد آنرا كه تصديق خدا و رسول كردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كارهاى شايسته بجاى آوردند
جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها كه مى‌رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير اشجار آن جويها و غايت نزهت باغ و بوستان بآب
روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستى كه خداى مى‌كند مَا يُرِيدُ آنچه مى‌خواهد از مكافات مشركان و موحدان آورده‌اند
كه گروهى از غطفان در قبول اسلام توقفى مى‌نمودند و گفتند كه شايد مهم محمد از پيش نرود و دوستى كه ميان ما و يهود
است منقطع گشته مدد ايشان بما نرسد حق سبحانه آيه فرستاد كه مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر كه باشد كه گمان برد أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ
آنكه نصرت ندهد خداى پيغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنيا باعلاء كلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادى وَالْآخِرَةِ و در آخرت
بعلو درجه و شفاعت و قربت و كرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس بايد كه فرو گذارد رسنى إِلَى السَّمَاءِ يعنى رسنى از سقف سراى خود
و در حلق بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن تا بر زمين افتد و بميرد يا رسن در گردن افگند و مختنق شود و گفته‌اند
رسنى از آسمان دنيا بياويزد و دست در آن زده قطع مسافت كند تا بفلك رسد و در دفع نصرت از حضرت رسالت صلى
الله عليه وسلم جهد تمام نمايد فَلْيَنْظُرْ پس درنگرد بنظر تامل كه با وجود اين كلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آيا مى‌برد كَيْدُهُ فعل
حيلت آميز او مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آورده است از كار پيغمبر و مظنه آنكه شايد منصور نشود وَكَذَلِكَ و همچنانكه
ياد كرديم اين كارها را روشن گردانيديم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستاديم قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آيتهاى روشن در احكام و اخبار تا بر شما
هويدا گردد وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستى كه خداى يَهْدِي راه مى‌نمايد بدان آيتها يا بر هدايت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هر كرا خواهد
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقيق آنانكه گرويدند وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانكه يهودى شدند وَالصَّابِئِينَ و ستاره‌پرستان وَالنَّصَارَى و
ترسايان وَالْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانكه شرك آوردند يعنى عبده اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بدرستى كه خدا جدا كند
بَيْنَهُمْ ميان ايشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز بحكم محكم و قضاء مبرم تا محق از مبطل متميز گردد إِنَّ اللَّهَ بتحقيق كه خداى
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيزها شَهِيدٌ گواه است و از حال همه آگاه أَلَمْ تَرَ آيا نمى‌بينى يعنى نمى‌دانى أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ
آنكه بدرستى خدا را سجده مى‌كنند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر كه در آسمانهاست ملائكه سجده طوع و باقى سجده تسخير
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر كه در زمينهاست مؤمنان سجده طاعت و ديگران سجده خضوع و ذلت وَالشَّمْسُ و آفتاب
بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه بمحق و افول وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و كوهها بجريان
ينابيع و برويش معادن وَالشَّجَرُ و درختها بسايه وَالدَّوَابُّ و چهارپايان بحمايه تركيب وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ و بسيارى
از مردمان سجده كنند او را سجده طاعت وَكَثِيرٌ و بسيارى از ايشان كه ابا كرده‌اند از سجده حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حكم
شده است بر وى بعذاب در آخرت آورده‌اند كه بحقيقت وضع جبهه بر زمين سجده نيست چه اگر كسى از روى
استهزا پيش كسى پيشانى بر زمين نهد آنرا از حساب سجده نمى‌شمارند بلكه سجده نشان خضوع دل و نهايت
تواضع و تضرع و غايت تعظيم و تكريم است و همه ذرات عالم مر خدا را خاضع و خاشع‌اند بدلالت حال
كه افصح است از دلالت مقال نظم در نگر تا بينى از دين شهود ه جمله ذرات جهان را در سجود ه اين سجده ششم
است از سجدات قرآنى باتفاق علما و در فتوحات اين را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده كه از همه اشيا
غير انسان را تبعيض نكرده پس بايد كه مبادرت نمايد بسجده تا از كثير اول باشد كه اهل سجده و اقترابند نه از
كثير ثانى كه مستحق عذاب و عقابند وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ و هر كرا خوار گرداند خداى بشقاوت يا اضلال يا خذلان
يا دخول در دوزخ فَمَا لَهُ پس نيست او را مِنْ مُكْرِمٍ هيچ گرامى كننده و نوازنده و عزيز سازنده بسعادت يا هدايت يا
توفيق يا وصول بهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستى كه خداى مى‌كند مَا يَشَاءُ آنچه مى‌خواهد از اهانت و اكرام آورده‌اند كه

اهل كتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پيغمبر ما مقدم و دين ما قديم است و ما بحقيقت سزاوارتريم
از شما مؤمنان جواب دادند كه ما پيغمبر خود و پيغمبر شما را تصديق مى‌كنيم و بكتاب خود و كتاب شما ايمان
داريم شما با آنكه پيغمبر و كتاب ما را مى‌شناسيد از روى حسد بدان نمى‌گرويد پس حق در طرف ما باشد نه جانب
شما حق سبحانه آيه فرستاد كه هَذَانِ خَصْمَانِ اين دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوا جنگ كردند و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ
در دين پروردگار خود و از ابوذر غفارى رضى الله عنه منقول است كه سوگند مى‌خورد بخداى كه اين آيت در شان شش گروه است
كه در روز بدر مبارزت كردند بمبارزت از جانب كفار عتبه و شيبه و وليد و از طرف مؤمنان حمزه و على مرتضى و عبيده
رضى الله عنهم و در تبيان از امير المؤمنين على كرم الله تعالى وجهه نقل فرموده كه نزلت الاية فى مبارزتنا الكفار يوم البدر و در
وسيط آورده كه فرق گروه خصمه مذكور يعنى يهود و صابيان و نصارى و مجوس و مشركان يك گروه خصمند و مؤمنان
عليحده گروه خصم و اين دو خصم پيوسته در ذات و صفات خداى جنگ كنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانكه نگرويده‌اند
قُطِّعَتْ لَهُمْ بريده شد براى ايشان بمقدار جثه ايشان ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش كه جسد ايشان را فرو گيرد چون احاطه
جامه بتن يُصَبُّ ريخته مى‌شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرهاء ايشان يعنى بر بالاى سر ايشان الْحَمِيمُ آب گرم كه از غايت
حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بدان مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شكمهاى ايشانست از امعا و احشا وَالْجُلُودُ و بگدازد پوستهاى
ايشان يعنى اثر حرارت بظاهر و باطن ايشان برسد وَلَهُمْ و مر تعذيب ايشانرا مَقَامِعُ گرزها باشد در دست زبانيه مِنْ
حَدِيدٍ از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه كه كفار خواهند أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنكه بيرون آيند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمى كه ايشانرا
در يافته باشد أُعِيدُوا باز گردانيده شوند بدان گرزها فِيهَا بدوزخ يعنى چون بكرانه دوزخ رسيده بخروج نزديك
شوند زبانيه گرز بر ايشان زده ايشانرا بدوزخ باز گردانند و مى‌گويند وَذُوقُوا بچشيد عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش
سوزنده إِنَّ اللَّهَ بتحقيق كه خداى يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آرد آنانرا كه گرويده‌اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كردند
عملهاى شايسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها كه مى‌رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير مساكن و قصور آن جويها يُحَلَّوْنَ آراسته
كرده شوند و پيرايه بندند ايشان را فِيهَا در بهشت مِنْ أَسَاوِرَ بعضى از دستوانها مِنْ ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و بيارايندشان بمرواريد
وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامها كه پوشند ايشان در بهشت حَرِيرٌ ابريشم خالص است در حديث آمده كه هر كه حرير پوشد
در دنيا نپوشد آنرا در آخرت مراد مردان است كه لبس حرير بر ايشان حرام است وَهُدُوا و راه نموده شدند مؤمنان
إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ بپاكيزه از قول يعنى بسخن پاك كه راه نمايد ايشانرا و چون به بهشت در آيند بر زبان رانند كه الحمد لله
الذى اذهب عنا الحزن و چون بمنازل خود قرار گيرند گويند الحمد لله الذى صدقنا وعده يا قول پاكيزه آن بود كه در بهشت
لغو و فحش نگويند و نشنوند كه لا يسمعون فيها لغوا و لا تاثيما و اكثر مفسران برانند كه ايشانرا راه نموده‌اند بقول طيب
در دنيا كه گفتن كلمه شهادت است يا قرآن يا استغفار سلمى رحمه الله آورده كه قول طيب لا اله الا الله است يا تسبيح سبحان الله
و گفته‌اند ارشاد مردمان است بامر معروف و نهى منكر و در لطايف قشيرى مذكور است كه قول طيب
آنست كه صادر شود از دل خالص بر صدق و مقترن بود برضاى حضرت الهى و در كشف الاسرار آورده كه كلام پاكيزه
آنست كه از دعوى پاك باشد و از عجب دور و بنياز نزديك سهل تسترى رحمه الله فرمود كه در اين كار نظر كردم هيچ راه
بحق نزديكتر از نياز نديدم و هيچ حجابى سخت‌تر از دعوى نيافتم اى برادر دست اين راه نياز است تن نازش گير و باين ره بيا از
رو ترك دعوى و دعوت بگو ، ره بحق از كبر و از نخوت مجو وَهُدُوا و راه يافته شده‌اند اهل ايمان إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداى
ستوده كه دين اسلام است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقيق آنانكه نگرويدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز مى‌دارند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

از راه خدای یعنی مردم را از طاعت منع میکنند والمسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول اکثر مراد روز حدیبیه
است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه آن مسجدی که ساختیم او را للناس برای همه
مردمان مخصوص نیست بعضی دون بعض سواء یکسانست العاکف فیه مقیم در وی والباد و آینده یعنی غریب و شهری
در قضاء مناسک حج و اداء لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در این معنی در آن و بعضی گویند مراد از مسجد حرم باشد
و این نزد بعضی است و بقول بعضی دیگر مراد از مسجد همه حرم است و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور
یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما ساکنان بیوت را اخراج نکنند و از بعضی ائمه
منقولست که در موسم منادی فرمودی که درهای سرایهای مکه را نه بندند تا آیندگان هر کجا که خواهند فرود آیند ومن
یرد فیه و هر که خواهد در حرم بالحاد میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند کردن کاری از راه راست بظلم بستمگاری
نذقه بچشانیم او را من عذاب الیم از عذاب دردناک و الحاد در حرم بقول بعضی احتکار حرام است و گفته اند آنچه منهی
عنه است حتی دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علما برآنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق
عذابست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه بروی نویسند و اگر نی نی الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند
و نه آنکه بفعل آرد خطیه بروی نویسند ابن مسعود فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که
کسی را در مکه بکشد عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رحمه الله فرموده که چون مکه محترمه مخصوص بتضاعف
حسنات است چه نمازی در وی چندین نماز در غیر او برابر است پس جزاء مساوی بدان کلیتر است از سایر مواضع و خبر انکه
در اول آیت گفته محذوف است تقدیرش آنکه آنکسان هلاک شدند یا زیانکار گشتند واذ بوأنا و یاد کن چون معین و مبین
کردانیم لابراهیم برای ابراهیم خلیل مکان البیت جای خانه کعبه را برای ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بران مقدار
که زمین خانه بود یا بادی برانگیختیم تا بران اندازه زمین را برو رفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی ان لا تشرک
آنکه شرک میاور و انباز مگیر بی بمن چیزی را که من از شریک منزه و مقدسم وطهر بیتی و پاک دار خانه مرا از بتان
و از چیزهای ناشایست للطائفین برای طواف کنندگان که گرد او در آیند از آفاقیان والقائمین و برای ایستادگان یعنی مقیمان
بلد گفته اند برای ایستادگان در نماز والرکع السجود و برای رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از انجاس و اقذار
پاک سازید تا وی را طواف کنند و در آن نماز گذارند این قول جمهور اهل علم است اما بزبان اشارت میفرماید که دل
خود را که دار الملک کبریاء منست از همه چیز پاک کن و غیر مرا بدو راه مده که بهانه شراب محبت ماست القلوب
اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود علی نبینا و علیه السلام که برای ما خانه پاک ساز که نظر
عظمت من بوی فرود آید داود فرمود ای رب بیت کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که دل بنده
مؤمن است داود علیه السلام فرمود که او را چگونه پاک کردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست بسوزد

نظم خوش آن آتش که در دل برفروزد * بجز حق هر چه پیش آید بسوزد *

چون ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را تمام
کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم علیه السلام فرمود که آواز من تا کجا رسد خطاب رسید که از تو
ندا کردن و از ما بتمام روی زمین رسانیدن پس خلیل بر مقام ابراهیم یا بر کوه ابو قبیس برخواست و ندا کرد که ای مردمان
خدای حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان می خواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بقدرت بذریات آدم رسانید
و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب پیش آمد اللهم لبیک مبادرت نمود قصه ندای
خلیل اینست که حق تعالی فرمود واذن و ندا ده ای ابراهیم فی الناس در میان مردمان و بخوان ایشان را بالحج بحج خانه

خدای و در عیون المعانی گفته این امر متوجه حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم میفرماید که خبر ده مردمان را از
وجوب حج یأتوک تا بیایند بتو مردمان رجالا پیادگان وعلی کل ضامر و سواران بر هر شتری لاغر گشته از رفتن که بجهت دوری راه
یأتین بیایند بر شتران من کل فج عمیق از هر راه دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده خواهند آمد لیشهدوا
تا حاضر شوند منافع لهم نزدیک منفعتها که ایشان راست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند ویذکروا اسم الله و یاد
کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند فی ایام معلومات در روزهای دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و
قول فقها آنست که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق علی ما رزقهم بر آنچه روزی داده است ایشان را من بهیمة الانعام
از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانیست که بنام خدای کشند کفار بنام بتان قربانی میکردند
و از گوشت قربانی نمیخوردند حق سبحانه فرمود مؤمنان را که بنام من قربان کنید فکلوا منها پس بخورید از گوشت آن امر
اباحتست و در قربانی تطوع و اتم چه اگر قربانی در کفارت باشد بامر نقصان خداوند قربان را خوردن از آن نباید
و بخورانید از قربانی درمانده محنت کشیده محتاج تنگدست را ثم لیقضوا پس تا بگذارند عطفست بر یذکروا
یعنی بحج می آیند تا خدا را یاد کنند و قضا نمایند تفثهم حاجتهای خود را یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل کنند چرک
و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن ولیوفوا نذورهم و تا وفا کنند بنذرهای
خود از نیکویی ولیطوفوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بالبیت العتیق بخانه آزاد از
تملک مردمان یا تسلط جباران یا خانه قدیم که متعبد اول و بیست مراد خانه کعبه است ذلک اینه گفته شد از
اعمال حج و احکام آن دین خدایست ومن یعظم و هر که بزرگ دارد حرمات الله احکام خدا را که هتک حرمت او روا نیست
فهو پس آن بزرگ داشت خیر له بهتر است مر او را عند ربه نزدیک پروردگار او از جهت پاداش واحلت لکم الانعام
و حلال کرده شده مر شما را چهارپایان الا ما یتلی مگر آنکه خوانده شده است علیکم بر شما تحریم آن که مردار است
از گوشت خوک و جز آن فاجتنبوا الرجس پس بپرهیزید از پلیدی من الاوثان از بتان که عین رجسند واجتنبوا
قول الزور و اجتناب کنید از سخن دروغ که انحاء شرک است یا گواهی دروغ یا قولی که بر زبان آید و دل موافق آن
نبود حنفاء در حالتی که مخلص باشید لله مر خدای را و مایل بدین او که اسلام است غیر مشرکین به نه شرک آرندگان
بوی ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای فکانما خر پس همچنانست که گویا در افتاد من السماء از آسمان بروی
زمین و هلاک شد فتخطفه الطیر پس در ربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و متبدد
سازند او تهوی به الریح یا بیفکند او را باد از موضع مرتفع فی مکان سحیق در جایی دور دراز فرود ایدرس و دست گیر این کلمات
از تشبیهات مرکبه است یعنی هر کس از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازد یا باد وسوسه
شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود سازد و محض هلاکت مشرک آنست ذلک امر آنکه که فرمود تدارک اجتناب است
و پرهیز از دروغ ومن یعظم شعائر الله و هر که بزرگ دارد نشانهای خدا را که مناسک حج است یا هدیها یا شتران نیک
که فربه باشند و بی عیب فانها پس بدرستی که بزرگ داشتن آن من تقوی القلوب از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان
تقوی تقوی دلها پرهیزکاری بود از موجبات غضب الهی لکم فیها مر شما را در انعام منافع سودهاست از شیر و پشم
و موی و سواری و بار کردن و نتاج الی اجل مسمی تا وقتی نامبرده که زمان نحر است ثم محلها پس جای ذبح او بجوار آن
منتهی شود الی البیت العتیق بخانه آزاد از غرقه شدن در طوفان یا خانه بزرگوار ولکل امة و مر هر گروهی را از اهل
ادیان که پیش از شما بودند جعلنا منسکا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدای را علی

مِمَّا رَزَقَهُم بر ذبح آنچه داديم مر ايشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از جمله چهارپايان يعنى همه امتهارا مقرر كرده بوديم كه قربان كنند
بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ پس خداى شما وخداى ايشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ يك خدايست فَلَهُ أَسْلِمُوا پس مر او را گردن نهيد و قربان را از براى
ايشان مسازيد وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و بشارت ده اى محمد فروتنانرا بهر كجا سراى راحت سكان بجنت بر منبرها و سلى جمه
الله فرموده كه مشتاقان را مژده ده بسعادت لقاى كه هيچ مژده ازين فرح افزاى‌تر نيست پس در صفت مخبتين
ميگويد الَّذِينَ آنانكه إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون ياد كرده شود خداى نزديك ايشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهاى ايشان از هيبت
اشراق اشعه جلال ربانى و طلوع انوار عظمت جاودانى و خواهند كه خود را پروانه وار بشعله شمع جمال سوزند
و ديده همت از نظر بغير وجه مقدس حضرت قديم بدوزند نظم ديده از غير تماشاى تو بر دوخته باد ه ز آتش
عشق تو جان و دل ما سوخته باد وَالصَّابِرِينَ و ديگر صبر كنندگان را عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه بديشان رسيده و ميرسد از
تكليف و محن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ و برپاى دارندگان نماز و ادا كنندگان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا داده ايم
ايشانرا يُنفِقُونَ نفقه ميكنند در وجوه خير و صرف مينمايند بمصارف پسنديده وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان كه براى هدى
رانده آيد جَعَلْنَاهَا لَكُم ساختيم آنها يعنى كشتن آنها مر شما را مِّن شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهاى دين خداى است لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ
مر شما را در آنها نيكوييست از منافع دينيه و دنياويه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس ياد كنيد نام خدا را عَلَيْهَا بر كشتن آن
صَوَافَّ در حالتى كه بر پاى ايستاده باشند و شتر را ايستاده ذبح كردن سنت است يعنى بوقت نحر گويند الله اكبر لا اله الا
الله والله اكبر اللهم منك واليك فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بيفتد بر زمين جُنُوبُهَا پهلوهاى و بر آيد جان از ايشان بيرون
رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخوريد از گوشتهاى ايشان وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانيد درويش قناعت كننده را و ناخواهنده را وَالْمُعْتَرَّ
و سوال كننده و خواهنده را در زاد المسير آورده كه قانع فقير مكه است و معتر درويش آفاقى كَذَٰلِكَ همچنانكه ياد
كرديم كيفيت نحر ايشانرا سَخَّرْنَاهَا رام كردانيديم ايشانرا با وجود قوت و عظم جثه لَكُمْ براى شما تا مى كيريد و مى
بنديد و مى كشيد لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شايد شما سپاس دارى كنيد مر نعمتهاى خدا را آورده اند كه اهل مكه خون قربانيهاى
خود را بر ديوار كعبه مى ماليدند و آن را سبب تقرب مى پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نيز بهمان قاعده سابقه راغب
بودند كه ديوار كعبه معظم داشتند حق سبحانه از آن نهى كرده و فرمود لَن يَنَالَ اللَّهَ نمى رسد بخداى لُحُومُهَا گوشتهاى قربانيها
كه صدقه ميدهند وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهاى ايشان كه بوقت قربانى ميريزند وَلَٰكِن يَنَالُهُ و ليكن ميرسد بمحل قبول وى
التَّقْوَىٰ مِنكُمْ آنچه مصاحب است با او پرهيزكارى از شما كه آن تعظيم امر خداوندست و تقرب بدان كَذَٰلِكَ همچنانكه
ياد كرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام كرد انعام را براى شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تكبير گوييد نزد ذبح يا بزرگى خدا را ياد كنيد عَلَىٰ مَا
هَدَاكُمْ بر آنكه راه نمود شما را بطريق نحر هدايا و كيفيت تقرب بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نيكوكاران را بهشت
يا بقبول طاعت إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستى كه خداى باز دارد غايله مشركان و فتنه ايشانرا عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنكه گرويده اند
يعنى نصرت دهد ايشانرا بر اعادى إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستى كه خداى دوست نميدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خيانت كننده را كه در امور دين
خاين است كَفُورٍ ناسپاس بر نعمت و كه مخبش انعام بديشان ميدهد و بنام بتان قربانى ميكنند و در اسباب نزول
آورده كه كفار دست دراز در مسلمانان ميكوشيدند و هر ساعت از صحابه سر شكسته و دست بسته بحضرت نبوى
آمده شكايت مى نمودند حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم ميفرمود كه صبر كنيد كه من بقتال ايشان مامور نيستم
چون هجرت بمدينه واقع شد اذن قتال در رسيد و اول آيتى كه در آن باب نازل شد اين بود كه أُذِنَ دستورى داده شد
كارزار كردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا كه خواهند كه كارزار كنند با كافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنكه ستم رسيده شده اند

و جفاى دشمنان بسيار كشيده و حصص فتح تا ميخوانند يعنى آنانرا كه كافران با ايشان مقاتله كنند و دستورى داده بوده كه
قتال كنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستى كه خداى عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر يارى دادن مظلومان كه اصحاب پيغمبرند لَقَدِيرٌ هر آينه تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا
آنانكه بيرون كرده شدند مِن دِيَارِهِم از سرهاى خود كه بمكه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بنا حق يعنى مستوجب اخراج نبودند
بحقيقت و جرمى از ايشان صادر نشده بود كه سبب بيرون كردن بودى إِلَّا أَن يَقُولُوا مگر آنكه مى گفتند رَبُّنَا اللَّهُ
پروردگار ما خداى است و بيكانگى وا اقرار دا بود وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ و اگر نه دفع كردن خداى بودى مردمانرا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ
بعضى را ببعضى يعنى بغلبه مؤمنان بر كافران لَّهُدِّمَتْ هر آينه ويرانه كرده شدى باستيلاى كافران بر اهل ملت صَوَامِعُ
صومعهاى رهبانان وَبِيَعٌ و كليساهاى ترسايان وَصَلَوَاتٌ و كنشتهاى جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهاى مسلمانان كه
همواره يُذْكَرُ فِيهَا ياد كرده ميشود در آن مساجد و گفته اند در جميع بقاع مذكوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خداى بسيار
وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ و هر آينه يارى دهد خداى مَن يَنصُرُهُ كسى را كه دين او را يارى ميدهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بتحقيق كه خداى
تعالى تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالب است بر همه كس و همه چيز هر كرا خواهد غلبه دهد خداى درين
آيت وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و بيان وفا كرد كه اموال و ديار قياصره و اكاسره بديشان ارزانى فرمود
پس ديگر باره در صفت مؤمنان بقتال ميفرمايد الَّذِينَ ايشان آنانند كه بر جهت شامله إِن مَّكَّنَّاهُمْ اگر جاى دهيم
ايشانرا فِي الْأَرْضِ در زمين و دستگاه و اختيار دهيم أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپاى دارند نماز را بجهت تعظيم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ
و بدهند زكوة مال را بجهت مساعدت بندگان من وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمايند بنيكويى يعنى آنچه شرع او را
از حسن گويند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ باز دارند از زشتى يعنى آنچه اهل علم و عقل آنرا قبيح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدايراست
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهايت كارها يعنى همه امور بدان باشد كه او خواهد وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تكذيب كنند ترا مشركان عرب
اندوه مخور كه تكذيب قوم تو مخصوص نيست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستى كه تكذيب كرده اند قَبْلَهُمْ پيش از اهل
مكه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهيم مر او را
وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدين شعيب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تكذيب كرده شد موسى يعنى قبطيان
او را تكذيب كردند قوم او كه بنى اسرائيل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر كافرانرا تا وقتى كه اجل
مقدر در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ايشانرا بعذاب طوفان و ريح صرصر و صيحه و لشكر پشه و خسف و
حجاره و عذاب يوم الظلة و غرقه شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ نيستند يدن من ايشانرا يعنى انكار كرده
بكار ايشان را يعنى انكار كردم بكار ايشان و بدل ساختم نعمت را بمحنت و زندگانى را بهلاك و عمارت را بخرابى فَ
كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس چند ديه و شهر كه أَهْلَكْنَاهَا هلاك كرديم از اهلاك اهل آن وَهِيَ و حال آنكه آن ديه
ظَالِمَةٌ ستمكار بودند يعنى اهل آن مشرك و ظالم بودند فَهِيَ خَاوِيَةٌ پس آن ديها افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهاى خود
يعنى اول سقف بناها از آن بيفتاده و پس ديوارها بدان فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته كه اهل
آن آب هلاك شده اند و كس نيست كه بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ و چند كوشك بلند گچ كارى كرده كه اهل
از ساكنانش خالى كرديم در اكثر تفاسير معتبره هست كه اين چاه در پاى كوهى بوده بحضرموت و قصر مشيد بر قله آن
كوه و در لباب آورده كه باتفاق قصص پس عادثانى بوده كه او را منذر گويند و اصح آنست كه چون قوم ثمود هلاك شدند
صالح على نبينا و عليه الصلوة والسلام با چهار هزار كس از مؤمنان بدان ديار آمدند و بعضى از منازل آن ولايت موت
برو حاضر شد و از آن حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سويد يا جلاس بن حارث را بر چاه امير ساختند

ووزارت را به سنحاریب بن سوید وارند و بر سر این چاه که بئر معطله عبارت از انست قرار گرفتند و قصر
مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین ابا برگشتند و بجاری عزاری
حنظلة بن صفوان را که به پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل
و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که پادشاه کافر بود و زیر مسلمان غضب کرده خواست که او را بکشد وزیر
با هزار کس از اهل ایمان بگریخت و در پای کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند چاه میکندند
آب بیرون نمی آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی جهت چاه نشان داد و چون بکندند آبی در نهایت صفا
و لطافت و غایت رقت و عذوبت بیرون آمد نظم درمنزه چون شیر شاخ نبات ٭ وز خوشی همشیره آب حیوة ٭
ایشان آن چاه را کشاده ساخته از پایان تا بالا بخشتهای زر و نقره بر آوردند و بپرستش پروردکار مشغول گشتند
بعد از مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه برآمده زنان را دلالت کرد بآنکه بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال
کنند و دیگر باره بشکل پیر زاهدی بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دعوی ازواج از ایشان با یشان بهایم فرمود و چون
این دو عمل قبیح از ایشان پدید آمد حق سبحانه حنظلة یا الحافه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد بدو گرویدند
اعقاب ایشان غایب شد بعد از وعده ایمان پیغمبر را عاقی مودند اب باز آمدهم فرمان نبردند حق سبحانه فرمود که بعد
از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعة عذاب بدیشان میفرستم ایشان قصر مشید را با آجر کردند
بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضاء زمان مهلت رجوع بدان قصر کردند درها
فرو بستند و جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشان را با قصر بزمین فرو برد و چاه ایشان مانده است و دود سیاه منتن
از آن بر می آید و در آن نواحی آه الهلاک شدگان میشنوند افلم یسیروا آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند فی
الارض در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فتکون لهم برای شدن ایشانرا
قلوب یعقلون بها دلها که بآن تعقل کنند چیزی که سبب استبصار یا موری باعتبار باشد او آذان یسمعون بها یا باشد
ایشان را گوشها که بشنوند بآن گوشها چیزهای امور ماضیه و وقایع ایشان را فانها بر قصه اینست که لا تعمی الابصار
نابینا نمی شود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست همه چیزی می بینند و لکن تعمی القلوب التی و لیکن
نابینا می شود از مشاهده اعتبار آن دلها که هست فی الصدور در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است
از مشاهده احوال که کشتگان لاجرم بدان عبرت نمی گیرند نظم چشم دل بکشا یقین بو انظار ٭ هر طرف آیات
قدرت آشکار ٭ چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ٭ چشم سر در مغز هر چیزی رسید ٭ و یستعجلونک و بشتاب
میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و احزاب او یعنی تعجیل میکنند بالعذاب بنزول عذاب موعود
و لن یخلف الله و خلاف نخواهد کرد خدای وعده وعده خود را که در نزول عذاب ایشان فرموده و ان یوما و
بدرستی که روزی از روزهای شما عند ربک نزدیک آفریدگار تو کالف سنة مانند هزار سالست مما تعدون
از آنچه شما بر شمرید یعنی نزدیک آفریدگار یک روز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان بر وی جاری نیست پس وجود
و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسان است هر گاه خواهد عذاب فرستد و در استعجال زمان عقوبت
هیچ اثری مترتب نکردد نظم تا در رسد وعده هر کار که هست ٭ هر چند کنی جهد بجایی نرسد ٭ و کاین من قریة
و چند از دیهها یعنی اهالی آنکه بمحض رحمت رحمانیت املیت لها مهلت دادم اهالی آنرا بتاخیر عذاب و هی
ظالمة و حال آنکه آن قریه یعنی مردم آن ستمکاران بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بعضی

بلکه

باز کردند ثم اخذتها پس بگرفتم ایشان را بعذاب سخت در دنیا چون توبه نکردند و الی المصیر و بسوی منست باز
گشت در آخرت و آنجا نیز جزا خواهند رسید قل یا ایها الناس بگو ای آدمیان انما انا لکم جز این نیست که من مر شما را
نذیر بیم کننده ام مبین هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فالذین آمنوا پس آنکه گرویدند بآنچه
گرویدن بدان واجب است و عملوا الصالحات و کردند طاعتها و نیکوییها لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان گذشته
و رزق کریم و روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت والذین سعوا و آنانکه بشتافتند
فی آیاتنا در رد و ابطال آیتها ما یعنی قرآن معاجزین در حالتی که پیش گیرندگانند بر ما بگمان خود خواهند که از
ما در گذرند و بیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ
جحیم اند در بعضی تفاسیر قصه القاء شیطان در امنیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر وجهی آورده اند که مرضی
اهل تحقیق نیست و ما از روایات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبر چون معتمد فی المعتقد و روضة
الاحباب مدرک انوار جمال مولفه الی یوم الحساب از آنجا ایراد کرده بطریقی که مستحسن اهل سنت است آورده
اند که چون سوره والنجم نازل شد سید عالم صلی الله علیه و سلم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواندند
و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند بس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیه افرایتم اللات و
العزی و منوة الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان در آن محل مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق
العلی و ان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بتکان قوم اند مرغان بلند پرواز اند و امید بشفاعت ایشان می
داشت کفار باستماع این کلام خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم خواند و بتان ایشان را ستایش
کرد لاجرم در آخر سوره که حضرت با مومنان سجده کردند اهل شرک اتفاق نمودند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و
صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و دل مبارک پیغمبر از آن بسیار اندوهناک شد و حق تعالی جهت تسلیه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم این آیت فرستاد که و ما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ رسولی و لا نبی و نه
نبی و فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او در شرع چون لوط که بشریعت ابراهیم
دعوت میکرد و همچنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی علیهم السلام یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی شامل و
عام است مر هر دو دیگری آنکه مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند
معجزه با کتاب که منزل باشد بر وی و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی بر وی نازل نبوده و گویند رسول آن بود که فرشته بر وی
بمعاینه فرود آید و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا در خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم
الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد القی الشیطان بیفکند شیطان فی امنیته نزدیک تلاوت او آنچه میخواست جز آنچه
بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطان که او را ابیض گویند بهنجار آواز آنحضرت این کلمات بخواند و چنین گمان بردند که از
تلاوت پیغمبر است فینسخ الله پس زایل و باطل کرداند خدای ما یلقی الشیطان آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر
ثم یحکم الله پس ثابت کند خدای آیاته آیتها خود را که پیغمبر میخواند والله علیم حکیم و خدای داناست باحوال حکمت کند
حکم کننده بحق بر ایشان لیجعل و القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا کرداند خدای ما یلقی الشیطان آنچیز را که القا کرد
شیطان فتنة آزمایش و ابتلای للذین فی قلوبهم مر آنانرا که در دلهای ایشان مرض بیماری شک و تردد است یعنی
منافقان والقاسیة قلوبهم و مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که منافق و مشرک از القای
شیطان در شک و حیرت افتند و ان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر موضع مضمر کرد

است بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفر و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی دور و دراز و ستیزه و عناد بی پایانند
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ و دیگر القا برای آنست تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل ایمان بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ
آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از نزد پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف در آن نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن
فَتُخْبِتَ لَهُ پس نرم شود برای قرآن قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و احکام او را قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق خدای لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا
راه نماینده است آنان را که گرویده اند إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه ایشان را مشکل شود حق سبحانه راه
نماید ایشان را بنظر صحیح و فکری سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ
در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکه می گفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس
ایشان همواره در شک اند حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان
اشراط الساعه بَغْتَةً ناگاهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان برافکند چون روز بدر
و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از آن روزی نخواهد بود الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ آن روز
مر خدای راست بی مانعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را داعیه سلطنت و مملکت داری هست و در آن روز کمر
تکبر از میان متکبران و متجبران بگشایند و تاج تکبر از سر خسروان برباید و عربها منقطع گردد و کار بهم تمام شود و ملک
الملک رخت تخیلات و تصورات ملوک در قعر دریای عدم افکند و رسوم تفکرات و توهمات سلاطین را بصدمت لمن الملک
درهم شکند همه بجز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد يَحْكُمُ حکم کند خدای بَيْنَهُمْ میان بندگان از
مؤمن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها با ناز و
نعمت اند بی رنج و محنت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را فَأُولَئِكَ پس آن گروه
لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود
ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای و از برای طلب رضای او ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا
یا بمردند شربت شهادت ناچشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشان را رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعمت
بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی
الصحابه رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله ما با جمعی یاران در دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی
اختصاص می یابند اگر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیت فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق
اند همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان
که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه در آرد ایشان را ببهشت مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ در آوردنی که پسندند آن را یعنی ملائکه
را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام ببهشت در آرند و بجنتی ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر
وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان حَلِيمٌ بردبار است در عقوبت اعدا
تعجیل نکند در تبیان آورده اند که قومی از مشرکان خواستند که در اواخر ماه محرم با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام
از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و اهل اسلام با ایشان
کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیه از آن خبر میدهد ذَلِكَ این حکم است که گفته شد در باب مؤمن و کافر
وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ مانند آنکه او عقوبت یعنی قتال کرده اند جزا
برای ازدواج عقوبت میگوید ثُمَّ بُغِيَ پس ستم کرده شد عَلَيْهِ بروی یعنی معاودت کند با عقوبت معاقب ثانی که بعد از

و منتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللَّهَ و بتحقیق خدای لَعَفُوٌّ عفو کننده است
غَفُورٌ آمرزنده مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفر ان ذلک من عزم الامور و صاحب
موضح میفرماید که حکم این آیت در باب جراحات است یعنی کسی را که مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح
اول را عاده جرح کرد حق سبحانه او را یاری میکند ذَلِكَ آن نصرت مظلوم را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای قادر است
بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند از آنجمله آنکه يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز و ساعات او را می افزاید
یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب و ساعتهای او را زیاده می
سازد و یا ضوء نهار را بجای ظلمت در می آرد وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنواست قول معاقب را بَصِيرٌ
بیناست باحوال منتقم ذَلِكَ این وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست
ثابت در نفس خود و واجب بذات خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بجهت آنکه شما می پرستید و مخصوص یا بمعنی اند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند
کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای هُوَ الْبَاطِلُ اوست باطل و معدوم در حد ذات خود در اضافات او دیده که اوست موجود بذات
خود و دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان بدوست پس در نفس خود باطل باشند و باطل آنست که موجود نبود چون
دعاوی باطل و بدین سبب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که اصدق بیت قالته العرب قول لبید نظم
الا کل شیء ما خلا الله باطل و در مثنوی معنوی فرموده این دویی اوصاف دید احول است ور نه اول آخر اول است
ملک ملک اوست او خود مالک است غیر ذاتش کل شیء هالک است وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنکه خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر از
همه اشیا الْكَبِيرُ بزرگتر از نسبت شریک و همتا أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع
افاده بقاء اثر کند یعنی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی
و خشکی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ لطف کننده است با بندگان به رویانیدن گیاه تا ایشان را نان روزی دهد
خَبِيرٌ داناست بحال رزق و مرزوق لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
اشیا خالق و مالک همه اوست وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ الْغَنِيُّ هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا
الْحَمِيدُ ستوده و ستاینده یا سزاوار ستایش بصفات و افعال خود أَلَمْ تَرَ آیا ندانستی یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای
سَخَّرَ لَكُمْ رام کرد برای شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه بآن منتفع شوید از آن
وَالْفُلْكَ و مسخر کرد مر شما را کشتی تَجْرِي میرود فِي الْبَحْرِ در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدای
آسمان را أَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بخواست او یعنی هر گاه که حق سبحانه افتادن او خواهد
بیفتد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ بتحقیق خدای بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان کشود و
انواع مضار از ایشان دفع فرمود وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ و اوست آنکسی که زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده
ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میراند شما را چون اجل برسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده گرداند شما را در قیامت إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی
لَكَفُورٌ هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را
از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَكًا معین ساختیم دینی و شرعی که باشد هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان بدین عمل آورندند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ
پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن
توان کرد نظم [illegible] در نور آفتاب چه جای تامل است وَادْعُ و بخوان مردمان را إِلَى رَبِّكَ بتوحید و عبادت او

خود أَنْتَ بدرستی که تو لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ هر اینه بر راستی بر راه راستی وَإِنْ جَادَلُوكَ واگر خصومت ورزند وبی
وجدال کنند وحال آنکه حق ظاهر شده وحجت لازم گشته فَقُلِ اللَّهُ پس بگو خدای أَعْلَمُ داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه می
کنید از عناد وجدال وعیان شما را جزا خواهد داد ودر زاد المسیر فرموده که این ایت بآیت سیف منسوخ است اللَّهُ
يَحْكُمُ خدای حکم کند بَيْنَكُمْ میان شما از مومنان وکافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ در انچه هستید شما
که در ان تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در امور دین وحکم چنان باشد که مومن بدرجات ثواب برآرد ومشرک را در درک
عقاب افکند أَلَمْ تَعْلَمْ ایا علم نیست یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ انرا که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ میداند انچه در اسمانست از عجایب علوی
وَالْأَرْضِ وانچه در زمین است از غرایب سفلیات وهیچ چیز بر وی پوشیده نیست إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که انچه در هر دو آسمان
وزمین باشد نوشته شده فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ وان نزدیک اوست إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که علم همه اشیا عَلَى اللَّهِ
يَسِيرٌ بر خدای اسانست وتعلق علم او بهمه معلومات یکسان وَيَعْبُدُونَ ومی پرستند کافران مکه مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
خدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ انچیزی را که نه فرستاده خدای بپرستش آن سُلْطَانًا حجتی وبرهانی وَمَا لَيْسَ لَهُمْ وعبادت میکنند چیزی را
که نیست ایشانرا بِهِ عِلْمٌ بانچیز دانشی یعنی علم واستدلالی ندارند بپرستش ایشان بلکه از محض جهل وتقلید میپرستند
وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست مشرکان را مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَإِذَا تُتْلَىٰ وچون بر خوانده شود عَلَيْهِمْ
بر کافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قران بَيِّنَاتٍ در حالتی که ان آیتها روشن اند وهویدا بی لبس وتناقض واختلاف
تَعْرِفُ میشناسی فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا در رویهای آنان که نگرویدند الْمُنْكَرَ انکار وناشناخت را یعنی چون قران بر کافران
میخوانی اثر کراهت که در رویهای ایشان می بینی از فرط عناد ولجاجی که با حق تعالی دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک باشد که
بگیرند از غایت خشم وبکشایند دستها را بِالَّذِينَ بر آنانکه يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ میخوانند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را
قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بگو یا شما را خبر کنم بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ ببدتر از انکه میخواهید تا لیان قران النَّارُ ان آتش دوزخ است که
سخت تر است ومکروه تر از خشم وسطوت شما وَعَدَهَا اللَّهُ وعده داده است خدای ان آتش را الَّذِينَ كَفَرُوا انانرا که کافر گردند
ووعده بانست که ایشان را در وی جای دهد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد موضع بازگشتی است دوزخ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را وبیان کرده شده در سوره عنکبوت بدین وجه که مثل
الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید ان مثل را بگوش هوش ودر ان
تامل کنید إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که انانرا که میخوانید از بتان وان سیصد وشصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق
تعالی فرمود که این همه بت که می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَنْ يَخْلُقُوا نیافرینند ذُبَابًا مگسی را با وجود صغر
جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ واگر چه اجتماع کنند واتفاق نمایند برای آفریدن او وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ واگر برباید مگسی از ایشان
شَيْئًا چیزی را از طیب وعسل که بدان آلوده اند لَا يَسْتَنْقِذُوهُ نمی توانند رهانید یعنی نمی توانند ستد انچیز را مِنْهُ
از مگس رسم ایشان آن بود که بتانرا بعسل وخلوق می آلودند ودرهای خانه بر ایشان می بستند مگسان از روزن
در آمده انها را می خوردند بعد از چند روز که اثر طیب وعسل بر ان بتان نبود شاد می شوند که اثر آنها ماخوذ
اند حق سبحانه از عجز وضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادر اند ونه بر دفع ایشان از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ
سست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد انچه مگس از وی ربوده وَالْمَطْلُوبُ وسست شد مطلوب یعنی مگس
که خواهند از وی استرداد کنند یا سست وعاجز اند پرستنده وپرستیده یعنی مشرک وصنم **نظم**
عاجزان که عاجزانرا بنده اند ۵ چون قد کاری زهم شرمنده اند ۵ عجز با امکان لازم یکدیگر اند ۵ بر همه خلقان زهم عاجزتراند

قوت از حق است وقوت خلق از وست ۵ از او معزست وان خلق بوست ۵ اورده اند که مالک بن صیف وکعب بن اشرف
با جمعی دیگر از جهود گفتند که حق سبحانه وتعالی عالم را بشش روز افرید مانده شد روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه
کرد حق تعالی این ایت فرستاد مَا قَدَرُوا اللَّهَ نشناختند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن او را وتعظیم ننمودند او را بحق
حق تعظیم است که بیع وبعث را بدو نسبت دادند وقول انست که ایت در شان مشرکانست یعنی بایدکه ایشان خدا
را چنانچه می باید ندانستند که بدو شریک آوردند وجمادات را آلهه نام نهادند محققان بر انند که چنانچه اهل شریعت
بحق المعرفه او را نشناختند اهل علم نیز الحقیقه بمعرفت او راه نبردند زیرا که دور باش ولا یحیطون به علما کسی را در
بارگاه کبریائی او گذارد وبغیب هویت خود هیچ راهبر واعتماد را راه نمیدهد شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که لا یعرف
حق قدره الا هو حق قدر او جز او نداند وطریق معرفت او جز او فی نیره میان او وما سوی او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در
طریق معرفتش شروع توانند کرد ومعرفت بی مناسبت از قبل محالاتست ما للطین ورب العالمین **نظم** چه نسبت
خاک را با حضرت پاک ۵ إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَقَوِيٌّ هر اینه تواناست بر خلق اشیا عَزِيزٌ غالبست بر همه چیزها
اللَّهُ يَصْطَفِي خدای برمیگزیند مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان رُسُلًا فرستادگان که واسطه باشند میان وحی وپیغمبران وی
برسانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ ومیگزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را دعوت کنند بوی إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بتحقیق که خدای
شنواست مقاله پیغمبر را در وقت تبلیغ بَصِيرٌ بیناست بحال امت او در رد وقبول دعوت يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میداند
انچه در پیش ایشانست یعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وانچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ
بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ بازگردانیده میشود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا
رکوع وسجود کنید در نماز در اول اسلام همین قیام وقعود بوده در نماز بدین ایت رکوع وسجود داخل شده وگویند معنی
ایت انست که نماز گذارید تعبیر کرد از صلوه برکوع وسجود که دو رکن اعظم است ازان ولهذا بعضی از علما درین
ایت سجده نمی کنند چه ذکر سجود ورکوع باهم ایمای میکند بانکه مراد نماز است وبعضی از علما سجده می کنند ومی گویند
که ظاهر امر بسجود هست ودر حدیث نیز هست که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما الحدیث این سجده مختلف
فیه است ونزد بعضی سجده هفتم باشد از سجدات قران وحضرت شیخ قدس سره این را سجدة الفلاح گفته وفعل
خیرها که بعد ازین مذکور میگردد حمل میکند بر عبادت سجود وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وبپرستید آفریدگار خود را وَافْعَلُوا
الْخَيْرَ وبکنید نکویی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید با بمطلوب
ومقصود خود برسید وَجَاهِدُوا وجهاد کنید فِي اللَّهِ در راه خدای وبرای خدای حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد باشد
یعنی ببذل مال ونیت خالص جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک وبغی ودیگر با اعادی باطن چون
نفس وهوا که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر **نظم** ای شهان کشتیم ما خصم برون ۵ ماند خصمی زو بتر در اندرون ۵ کشتن این کار عقل وهوش نیست ۵
شیر باطن سخره خرگوش نیست ۵ ولاشک نیست که امام قشیری قدس سره فرموده که جهاد انست که چشم زدن از مشاهده
مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که از وا این نمی توان بود وبر وی اعتماد نمی توان کرد واعدی عدوک نفسک اشارت بدین است
هُوَ اجْتَبَاكُمْ او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ ونساخت بر شما ونقش نکرد فِي
الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین وتکلیف ما لا یطاق نکرد وبوقت ضرورت
رخصتها داد چون قصر وتیمم وافطار در سفر ومرض این پیروی کنید مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش پدر خود ابراهیم را چون

اکثر عرب از ذریت ابرهیم علی نبینا وعلیه السلام بودند تغلیب کرد ایشان را بر همه امة یا آنکه او پدر پیغمبر ماست صلی الله
علیه وسلم و آنحضرت پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد هو خدای سماکم المسلمین نام نهاده شما را مسلمانان من
قبل پیش از قران در کتب منزله وفی هذا ودر قران نیز یا ابرهیم علیه السلام تسمیه کرد شما را و مسلمانان خواند در زمان
خود ودر بین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قران مذکورست ومن ذریتنا امة مسلمة لک پس باد نام در وی
ای باشد لیکون الرسول تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه روز قیامت شهیدا علیکم گواه بر شما
بقبول دعوت ومتابعت ملت خلیل وتکونوا شهداء و تا باشید شما گواهان علی الناس بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت
حق را بدیشان فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدا واتوا الزکوة وبدهید زکوة را برای شفقت بر خلق
خدا واعتصموا بالله وچنگ در زنید بفضل خدا یعنی در مجامع امور خود اعتماد بر وکنید ویاری از وطلبید و بایجاب
سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل امر عوام است وبالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله
قوت بر بر خدا وامر و نواهی و اعتصام بالله خلو دلست از ما سوی حضرت الهی هو مولیکم اوست یار دهنده
و متولی کار بندگان فنعم المولی پس نیکو یاریست او ونعم النصیر ونیکو مددکاری عیبها پوشنده وبعد نکاری که
بخشد یاری از وجوی که از یاری در غاند مددکاری از وطلب که از مددکاری عاجز نشود ازیاری خلق بکار
مردخدا ه یاری طلب انجانکه از روی وفا ه کار تو تواند که بسازد همه وقت ه دست تو تواند که بگیرد همه جا ه

سورة المؤمنون مکیة مایة ثمان عشرة

بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بدرستی که رستکار شدند وبمقصود
رسیدند مومنان الذین هم آنانکه ایشان فی صلوتهم در نماز خود خاشعون ترسنده اند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه
مناجات حاضر شده اورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بوقت ادا نماز نظر بجانب آسمان میفرمود چون این
ایت نازل شد نظر بر موضع سجود گماشت در لباب آورده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه
که نظر بخانه مکرم باید انداخت وگفته اند خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست وچپ او کیست واسطی قدس
سره فرموده که خضوع وخشوع اداء نماز است بنعت تقوی بی ملاحظه اغراض ودر بحر الحقایق فرموده که خضوع در
ظاهر آنست که سر به پیش افکند ودیده را از التفات بجیب وراست منع کند ودست راست بر دست چپ نهد وقراءت
او از روی حضور بود ودر باطن آنکه خواطر وهواجس را منع کند وبه سر مراقب حق باشد ودر بحر شهود مستغرق گشته
از شعله انوار ظهور انوار جلال وجمال بگدازد محقق فرموده که در نماز اول از خود بیزار باید شدن پس طالب وصول گشتن
یار باید گشت یار بینا رست از تو تا تویی ه اول از خود خویش را بیزار کن ه گر تو بکذریه باقی مانده است ه
خرقه وتسبیح را زنار کن ه خوش ببرک هر دو عالم کن ورو ه در مندش همچون عطار کن ه والذین هم وانانکه ایشان
عن اللغو از سخن باطل وکردار ناشایست معرضون اعراض کنندکانند امام قشیری رحمه الله فرموده که هر چه برای
خدا نیست حشو است وانچه از خدای باز دارد سهو است وانچه بنده را در ان حظی باشد لهو است وانچه از خدا نبود
لغو است وحقیقت انست که لغو چیزیست که بنده از اقوال وافعال که بهیچکار نیاید والذین هم وانانکه ایشان للزکوة
مر زکوة واجب را از مال خود فاعلون ادا کنندکانند وگفته اند زکوة فطر یا صدقات تطوع والذین هم لفروجهم

وانانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام حافظون نگاه دارندکانند الا علی ازواجهم مگر از زنان خود او ما ملکت
یا از آنکه مالک شده است ایشان را ایمانهم دستهاء ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند فانهم پس بدرستی که نگاه
دارندکان فروج غیر ملومین ملامت کرده نیستند بر اتیان ایشان بشرط آنکه در حیض ونفاس ودر روزه واحرام
نباشند ودر غیر مانی بهیچ روی نشاید فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان وکنیزان خود فاولئک
پس آن گروه جویندکان هم العادون ایشان درگذرندکانند از حلال بحرام یا کاملانند در ستمکاری والذین هم وانانکه
ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بدان امین ساخته اند از امانتها و ودایع خلق یا آنچه امانت
حق است چون نماز وروزه وغسل جنابت وعهدهم وعهدها را که با حق وخلق بندند راعون رعایت کنندکانند یعنی نگاه
داشتن آن قیام می نمایند والذین هم وانانکه ایشان علی صلواتهم بر نمازهای خویش یحافظون محافظت میکنند یعنی بران
مداومت مینمایند وبشرایط وآداب آن در اوقات ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبدا ومنتها این اوصاف که موجب
فلاح مومنانست اشارتست بتعظیم شان نماز وتاکید کار وی اولئک آن گروه مومنان که جامع این شش
صفت اند هم الوارثون ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت برایشان اطلاق توان کرد الذین آنانکه از روی
استحقاق یرثون الفردوس میراث برند فردوس که بلندترین درجات بهشت است وگویند منازل کفار را از بهشت میراث
گیرند چه هر یک از مومنان وکافران را در بهشت ودر دوزخ منزلیست منزل مومنان را از دوزخ اضافه منازل کفار
کنند ومنزلهای ایشان را از بهشت بر منازل مومنان افزایند دنبال السمی آورده که بهشت را بنظر کفار در آورند
منزلهای ایشان بلکه اگر ایمان آوردندی از ایشان بودی بدیشان نمایند تا سبب حسرت ایشان گردد نظم تا راز
دور دیجانان بدان مانند که کافران ه بهشت اندر نمایند او را سوز دل باشد ه هم ایشان که وارثان فردوس اند فیها
خالدون در بهشت جاوید مانندکانند ولقد خلقنا الانسان وبدرستی که ما آفریدیم آدم را من سلالة از خلاصه وعصاره بیرون
کشیده من طین از گل یا آفریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمده از گلی که آدم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلم
ثم جعلناه نطفة پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه وبر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را از نطفه
جای گرفته فی قرار مکین در قرارگاه استوار یعنی در رحم وچهل روز او را سفید نگاه داشتیم ثم خلقنا النطفة
پس گردانیدیم نطفه سفید را علقة پاره خون بسته چهل روز دیگر فخلقنا العلقة پس ساختیم آن خون را مضغة
آن مقدار گوشت پاره تا استخوان چهل روز دیگر فخلقنا المضغة پس ساختیم آن گوشت را عظاما استخوانها تا که محکم
گردانیدیم او را بعد از سه اربعین فکسونا العظام پس پوشانیدیم استخوانها را لحما گوشتی پدید آوردیم گوشت بعد
از رستن عروق واعصاب واوتار وعصبات پدید ثم انشاناه پس پیدا آفریدیم او را خلقا آخر آفرینش دیگر در بطن ام یعنی
روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آن که مرده بود یا بعد از خروج او را دندان وموی دادیم وداده پستان بر وی گماشتیم
واز مقام رضاع بفطام رسانیده بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم وچون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف
بروی جاری گردانیدیم وبمراتب شباب وکهولت وشیخوخیت بگذرانیدیم فتبارک الله پس بزرگست خدای
احسن الخالقین نیکوترین آفرینندکان یعنی نگارندکان است هر چیز سبحانه عرش وکرسی ولوح وقلم وملائکه ونجوم وسموات
وارض بیافرید وذات مقدس خود را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرمود نفرموده واین دلیل تفضیل وتکریم
انسانست نظم بر ورق روی تو لطف خدا ه آیت حسنیست که تصویر کرده ه ای رخ چون زهره ات شمس الضحی
ای کله روی تو کلکی خدا ه تاج کرمناست بفرق سرت ه طوق فضلناست آورن برت ه هیچ کرمنا شنید این اسمات

که شنید این آدمی بر شما ان ه احسن التقویم در والتین بخوان ه که کدامین کوهر است از بحر جان کز کوهر قیمت ان ممتنع
من بسوزم هم بسوزد مستمع ه بعضی از اهل وجد کویند که چون در این احوال بنی آدم ترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود
دانست که او را زبانی لایق ادای حمد و ثنای بارکاه قدم باشد بنحو احدیت در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت فرمود
کفت تبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ بس شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از انچه ذکر کردیم از آفرینش شما لَمَيِّتُونَ مردکان باشید
ثُمَّ إِنَّكُمْ بس شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی
که آفریدیم زبر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان طبقه بالای طبقه یا راهها که راه بود از فرشتکان وَمَا كُنَّا و نیستیم عَنِ الْخَلْقِ
ازین خلق که آسمانست غَافِلِينَ بیخبر که امر او را مهمل کذاریم بلکه او را تا وقتی معلوم از خلل نکاه میداریم یا از جمیع آفرینش کان
غافل نیستیم و بیخبر و شر و کفر و شرک ایشان وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندکان
در ان دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ بس ساکن کردانیدیم آن آب را در زمین در تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق
سبحانه بنج جوی آب از یک چشمه از چشمههای بهشت ببال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر
هند است و جیحون که نهر بلخ و فرات و دجله که نهرین عراقین اند و نیل که نهر مصر است و انهار او دیعه بجبال داده و نقده
حطی جهت منافع خلق جاری میکرداند و اینست که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که
ما عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ بردن این آب و زایل ساختن لَقَادِرُونَ توانائیم چنانچه بر انزال ان قادر بودیم و کفته اند بعد از خروج یاجوج
و ماجوج جبرئیل بزمین اید و قران و حجر الاسود و مقام ابرهیم و تابوت سکینه و انهار خمسه را باسمان برد و بعد از ان بر روی
زمین هیچ خیر و برکت نماند فَأَنْشَأْنَا بس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب این آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ از خرما
بنان و انکورها و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانکور است و نخل و عنب در زمین
حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد لَكُمْ فِيهَا مر شما را درین بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوههای بسیار هست غیر تمر و عنب
وَمِنْهَا و از ان بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن تَأْكُلُونَ میخورید و ما لابد معیشت از ان حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ
و درختی بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه زیتا که جبل موسی است علیه الصلوة والسلام میان مصر
و ایله و کویند اول درخت که بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان خورش
لِلْآكِلِينَ مر خورندکان را یعنی درخت زیتون می روید بچیزی که جامع است دهنیه و صبغیت را هم بدان روغن چراغ
توان افروخت و از ان نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان یعنی ابل و بقر
و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار کیرید و بر قدرت الهی استدلال نمایید نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا
از انچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما را در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای بسیار است که بعضی را
سوار میشوید و بر بعضی بار میکنید و از بعضی نتایج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میکیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان
میخورید یعنی کوشت ایشان تناول مینمایید یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا و بر انها یعنی شتران از
ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضع
بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر اینه فرستادیم پیش از تو نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی کروه وی فَقَالَ بس کفت از روی
دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای کروه من خدای را پرستش کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد
غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر وی میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا
بس کفتند کروه بزرکان انانکه نکرویده اند مِنْ قَوْمِهِ از کروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر

را بدین نوح علی نبینا و علیه السلام مایل دیدند کفتند مَا هَٰذَا نیست این کس که میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مکر آدمی
مانند شما در خوردن و آشامیدن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر کردد و شما را محکوم و
متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر خواستی خدای که رسولی بخلق آدم فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر اینه فرو فرستادی
فرشتکان را امر رسالت مرسل الیه متمیز بودی مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا ما نشنیدیم این را که آدمی رسول خدای تواند بود یا نجات
فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که کذشته بوده اند و این سخن را از فرط عنادی کفتند یا میان ادریس علیه السلام
و میان ایشان مدتی مدید کذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ
نیست او مکر مردی که در ویست دیوانکی هست که اکر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ بس
انتظار برید با او چشم دارید حَتَّىٰ حِينٍ تا هنکامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را میرد و از وی باز رهیم یا از
جنون باهوش آید و ترک این سخنان نموده بی کار خود کیرد قَالَ کفت نوح علیه السلام بعد از آنکه نومید شد از ایمان
بطریق مناجات رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردکار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب انچه مرا تکذیب
کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ بس وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ آنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنکاه داشت ما یعنی تو را حفاظت
نماییم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بکوییم که چکونه سازی فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا بس چون بیاید فرمان ما بسوی
شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی بر وقتی که تنور تو را بینی که از میان آتش آب بر اید
فَاسْلُكْ فِيهَا بس در آر تو در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر صنفی از حیوانات که جفت یکدیکرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده
و در تیسیر کوید که در کشتی در نیاورد مکر انها را که می زایند یا بیضه می نهند وَأَهْلَكَ و در آر در کشتی کسانی را که از
اهل بیت تو مومنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آن را که پیشی کرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی قول یعنی هلاک که نوشته شده در لوح محفوظ
مِنْهُمْ از ایشان یعنی مر ادیک زن و یک بسر او بود وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب
نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرقه شدکانند بیشک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ بس چون
بوقت ظهور عذاب بر آمدی تو وَمَنْ مَعَكَ و هر که با تست عَلَى الْفُلْكِ بر کشتی و راست نشستی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بس
بکو همه ستایشها مر خدای راست الَّذِي نَجَّانَا آنکه نجات داد ما را مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از کروه ستمکاران یعنی مشرکان
وَقُلْ و بکوی وقت نشستن در کشتی رَبِّ أَنْزِلْنِي ای پروردکار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا بمنزلی با برکت که سبب
سلامت و نجات مومنانست و حفص منزلا بفتح میم و فتح زا میخواند مصدر میمی میداند یعنی فرود آوردنی
وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و تو بهترین فرود آرندکانی در منزل مبارک قولی آنست که امر بدین دعا در خروج از کشتی
بوده و اشهر آنست که بوقت دخول و خروج این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میفرماید که منزل مبارک آن
منزلیست که در دعا هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشد و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد هر کجا
توانی ارجال بیشتی برکت در ان منزل از همه منازل افزونتر ه در منزلی که روزی یاری رسیده باشد ه باد رهای خلق
داریم مر جای إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصه نوح علیه السلام و انچه با قوم او کرده شد لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست
اهل عبرت را وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که بودیم ما لَمُبْتَلِينَ آزماینده مر ان قوم را و ابتلا دهنده بلایی بزرک یا امتحان کننده
همه بندکان را بدین ایات تا حال مکذبان و مصدقان ظاهر کردد ثُمَّ أَنْشَأْنَا بس بیافریدیم مِنْ بَعْدِهِمْ از بس قوم نوح علیه
السلام قَرْنًا آخَرِينَ کروهی دیکر یعنی قوم عاد و کویند قوم ثمود فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ بس فرستادیم در میان ایشان رَسُولًا مِنْهُمْ
پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و کفتیم مر ان قوم را بر زبان رسولان ایشان أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید

خدا را مَا لَكُمْ نيست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هيچ خدايي كه استحقاق پرستش داشته باشد مگر وي أَفَلَا تَتَّقُونَ آيا پرهيز
نميكنيد از عذاب او يعني بپرهيزيد از عقوبت او به عبادت غير او اشتغال مكنيد وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروه بزرگان مِنْ
قَوْمِهِ از قوم آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه كافر شدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ شمردند ديدن قيامت را يعني بحشر
حشر ايمان نياوردند وَأَتْرَفْنَاهُمْ و نعمت داده بوديم ايشان را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگاني دنيا بكثرت اموال و اولاد يعني
گفتند يعني كافران نازپرورده كه در فراخي عيش و ناز و نعم گردانيده بودند بعضي را كه مَا هَٰذَا نيست اين رسول كه دعوت
ميكند إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمي مثل شما در صفات و احوال بشريت يَأْكُلُ ميخورد مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ از آنچه شما ميخوريد
وَيَشْرَبُ و مي آشامد مِمَّا تَشْرَبُونَ از آنچه شما مي آشاميد يعني بغذا محتاج است مانند شما اگر نبي بودي بايستي كه متصف بصفات
ملائكه بودي نخوردي و نياشاميدي وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ و اگر فرمان بريد شما و در اوامر و نواهي بَشَرًا مِثْلَكُمْ آدمي كه مثل شما است إِنَّكُمْ
إِذًا بدرستي كه شما آنگاه لَخَاسِرُونَ زيانكارانيد كه خود را مانوي محكوم مثل خودي ميسازيد أَيَعِدُكُمْ آيا وعده ميدهد
شما را اين پيغمبر أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ بدرستي كه آنكه شما چون بميريد و كهنه شويد وَكُنْتُمْ تُرَابًا و باشيد خاكي وَعِظَامًا و استخوان
چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پي أَنَّكُمْ بدرستي كه شما مُخْرَجُونَ بيرون آورده شدگانيد از گورها زندگان هَيْهَاتَ
هَيْهَاتَ چه دور است و دور است لِمَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده ميشويد از بعث و جزا يعني هرگز نباشد إِنْ هِيَ نيست
زندگاني بجز إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگاني ما در دنيا نَمُوتُ ميميريم وَنَحْيَا و زنده ميشويم يعني از ما مي زايد و مي ميرد
وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و نيستيم ما برانگيختگان و زنده شدگان بعد از مرگ إِنْ هُوَ نيست هود يا صالح عليهما السلام إِلَّا رَجُلٌ
افْتَرَىٰ مگر مردي كه بر مي بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خداي دروغ و ميگويد مرا فرستاده و انديشه شما را بعد از مرگ زنده
خواهند كرد وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ و نيستيم ما مر مرد را گرويدگان در آنچه خبر ميدهد قَالَ گفت پيغمبر بعد از استماع
اين قول و ياس از ايمان قوم رَبِّ انْصُرْنِي اي خداي من ياري كن بغالبيت و ايشان را مغلوب گردان بعذاب بِمَا كَذَّبُونِ بسبب
آنچه مرا تكذيب نمودند قَالَ گفت خداي عَمَّا قَلِيلٍ از زمان قليل يعني اندك وقتي لَيُصْبِحُنَّ هر آينه گردند كافران و مكذبان
نَادِمِينَ پشيمانان از تكذيب خود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت ايشان را صيحه يعني جبرئيل عليه السلام فرياد عظيم كرد كه
دلهاي ايشان بشكافت و بمردند جمعي كه اين قوم را قوم ثمود گفتند دليل ايشان اينست كه عذاب صيحه مر ثمود را بوده
و آنانكه ميگويند قوم عاد بوده ميگويند كه در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح عليه السلام قصه عاد آورده
و اينجا نيز بهمان قرينه مراد عاد است و بر اين قول هر عذابي را كه سبب استيصال باشد صيحه توان گفت و بر هر تقدير
بگرفت ايشان را صيحه بِالْحَقِّ بحكم قضا يا بوعده صادق يا باستحقاق ايشان مر عذاب را فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً پس گردانيديم ايشان را
چون خاشاك آب آورده يعني هلاك كرديم و نابود ساختيم چون خس و خاشاك كه سيل باطراف افكند فَبُعْدًا پس
دوري باد از رحمت خداي لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمكاران را ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پيدا كرديم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ايشان قُرُونًا
آخَرِينَ قرنهاي ديگر را يعني پيدا كرديم اهل قرى ديگر را چون قوم لوط و شعيب عليهما السلام مَا تَسْبِقُ پيشي نتواند كرد
مِنْ أُمَّةٍ هيچ گروهي أَجَلَهَا و بر وقتي كه جهت عذاب ايشان مقرر كرده بوديم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و نه باز پس مانند از آن
ثُمَّ أَرْسَلْنَا پس پس فرستاديم ما رُسُلَنَا فرستادگان خود را تَتْرَىٰ پي در پي يعني يكي در عقب ديگري كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً
هر گاه آمد بگروهي رَسُولُهَا پيغمبر آن گروه كَذَّبُوهُ تكذيب كردند او را و آنچه گفت از توحيد و نبوت و بعث و حشر
دروغ پنداشتند و بتقليد پدران و رسوم عادات ناپسنديده از دولت تصديق محروم ماندند فَأَتْبَعْنَا پس از پي
آورديم بَعْضَهُمْ بَعْضًا بعضي را بعضي يعني در هلاك كردن يعني هيچكدام را مهلت نداديم و آخرين را چون اولين معاقب

گردانيديم وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانيديم ايشان را أَحَادِيثَ سخنان يعني عبرت خلق گردانيديم عذاب ايشان را تا ياد كنند
و بآن مثل زنند خلاصه سخن آنكه از ايشان غير حكايتي باقي نماند كه مردم افسانه وار ميگويند و اگر سخن نيكو از ايشان ماندي
به بودي بندگي گفته است تفني و يبقي منك احاديثه فاجهد بان تحسن حديثك و در ترجمان فرموده اند بيت تو آن فاني
بين چون افسانه خواهد ماند ، در آن بكوش كه نيكو بماند افسانه فَبُعْدًا پس دوري باد از رحمت حق لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ مر گروهي
را كه نمي گروند بانبيا و تصديق ايشان نمي كنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ پس فرستاديم موسى را وَأَخَاهُ هَارُونَ و برادر او هرون را بِآيَاتِنَا
بمعجزها و پيغامهاي ما وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتي آشكارا يعني عصا تخصيص كرد او را زيرا كه اول معجزات موسى على نبينا و عليه
السلام آن بوده و چند معجزه ديگر چون فرو بردن جادوها و شكافتن دريا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوي داشته
بر ما موسى و ما درا او را على نبينا و عليهما الصلوة و السلام بمعجزات تسع فرستاديم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوي فرعون و قوم
او و ايشان پيغام ما برسانيدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سر كشيدند قوم قبط از ايمان و متابعت پيغمبران وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ
و بودند گروهي گردنكش و زبر فرمان مردمان بقهر و غلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ پس گفتند آيا ايمان آريم يعني باور نداريم و تصديق
نكنيم لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا مر دو آدمي را كه مانند ما اند در صفت بشريت وَقَوْمُهُمَا و حال آنكه گروه ايشان يعني بني اسرائيل
لَنَا عَابِدُونَ ما را پرستندگانند يعني در فرمان ما چون بندگان مر خواجگان را در بعضي از تفاسير آورده كه بني اسرائيل
فرعون را مي پرستند و او بت مي پرستيد يا گوساله فَكَذَّبُوهُمَا پس تكذيب كردند فرعون و قوم او موسى و هرون را
فَكَانُوا پس گشتند بسبب آن تكذيب مِنَ الْمُهْلَكِينَ از هلاك شدگان يعني غرقه شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا و
بدرستي كه داديم مُوسَى الْكِتَابَ موسى را توريه بعد از هلاك فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ شايد كه بني اسرائيل ببركت آن
يَهْتَدُونَ راه يابند باحكام شريعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ و ساختيم قصه پسر مريم يعني عيسى وَأُمَّهُ و مادر او را آيَةً
حجتي بر قدرت ما با هم يك دلالتي ساختيم پسر را بآنكه در مهد سخن گفت و مادر را بآنكه بي بشري حامل بپسر شد
وَآوَيْنَاهُمَا و جاي داديم مادر و پسر را وقتي كه از يهود فرار كرده بودند و باز آورديم إِلَىٰ رَبْوَةٍ بسوي ربوه از زمين بيت
المقدس يا دمشق يا رمله يا فلسطين يا مصر ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار يعني مستقري كه بدان آرام توان گرفت وَمَعِينٍ
و خداوند آب ظاهر جاري در كشاف از ابو هريره نقل كرده كه ملازمت كنيد اين رمله فلسطين را كه ربوه است كه
خداي در قرآن ياد كرده و آورده اند كه مريم با پسر و پسر عم خود يوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند
و طعام عيسى عليه السلام از بهاي ريسماني بود كه مادرش مي رشت و ميفروخت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب است با عيسى عليه
السلام بر سبيل تعظيم ميفرمايد كه كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخوريد از طعامهاي پاكيزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بكنيد كارهاي
ستوده در قوت القلوب آورده كه اكل طيب را بر عمل صالح مقدم داشت زيرا كه وا و نتيجه آنست حضرت شيخ
الاسلام قدس سره فرموده كه لقمه تخم است و عمل بر او چند تخم پاكيزه تر بتش بهتر … كه هر غذاي
كه شرع از حلال و حكم عدالت و استقامت شرع كه ميزان و حد آنست در و سرايت كرده پس هر كه از تناول آن
اثر عدالتي كه از حكم شرع بر آن غذا همراه است در نفس و همه اعضاي او پديد آيد و جسد در راه عبادت نرم
و منقاد شوند ثم تلين جلودهم و قلوبهم الى ذكر الله اشارت بدين نسبت و هر چه شرع از آن احرام كرده يا وجه حلت
آن مشتبه و پوشيده است حكم انحراف و مخالفت شرع بآن غذا و اگر همه يك لقمه باشد همراه بود و چند حكم
انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرايت كند و آثار طغيان و عصيان و ارتكاب مناهي و مباشرت اخلاق رديه بظهور
رسد و در حديث آمده كه ان الله طيب لا يقبل الا الطيب صاحب روضة الانوار فرموده نظم دست و دل

اندر منم و کوشش بشوی ابر نیس جشمه تقوی بجوی لقمه که در اصل نباشد حلال زو نفتد مرد مکر در ضلال قطره باران تو جون صافی نیست کوهر دریای تو شفاف نیست وکفته اند یا ایها الرسل خطاب است با جمیع انبیا که در یک دفعه جمیع ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی برانند که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و او را باسم همه پیغمبران خواندند زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع فضایل و کمالاتی که با همه بوده **نظم**

وقد جمع الرحمن فیك المعاجز انچه خوبان همه دارند تو تنها داری و در موضع فرموده که خطاب با آنحضرت میفرماید که ذات عالیه خود را بکو که حلال خورید و عمل صالح کنید **انی** بدرستی که من **بما تعملون** بانچه شما می کنید **علیم** دانا ام **وان هذه امتکم** و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل **امة واحدة** ملتی یکانه در عقاید و اصول شرایع با جماعت شما ای امت محمد صلی الله علیه وسلم جماعتی متحد ند متفق بر ایمان و توحید **وانا ربکم** و من پروردکار شما ام **فاتقون** پس از من بترسید در مخالفت کلمه **فتقطعوا** پس ببریدند و ساختند اهل کتاب **امرهم بینهم** کار دین خود را در میان یکدیکر **زبرا** پاره پاره یعنی کروه شدند و اختلاف کردند **کل حزب** هر کروهی از ایشان **بما لدیهم** بانچه نزدیک ایشانست از دین **فرحون** شادان و نازانند و اعتقاد کرده که حق آنست **فذرهم** پس بکذار ای محمد کافران مکه را **فی غمرتهم** در کرداب جهالت و غفلت ایشان **حتی حین** تا هنکامی که کشته شوند یا بمیرند **ایحسبون** ایا می پندارند مشرکان که **انما نمدهم** انچه عطا میدهیم ایشانرا و مدد می کنیم **به** بانچیز **من مال وبنین** از مال و پسران **نسارع لهم** میشتابیم و سعی می نماییم برای ایشان **فی الخیرات** در نیکوییها یعنی کان می برند که امداد ما ایشانرا بمال و فرزند مسارعتست از ما برای ایشان در نیکوییها و اعمال ایشانرا استحقاقی هست که پاداش نیکو می کنیم **بل** نه چنین است که می پندارند **لا یشعرون** نمیدانند که این امتداد استدراج است نه مسارعت در خیرات **ان الذین هم** بدرستی انانکه ایشان **من خشیة ربهم** از عقاب پروردکار خود **مشفقون** ترسانند عقاب را خشیه کفت جهة آن سببیست **والذین هم** و انانکه ایشان **بایات ربهم** باینهای پروردکار خود که قرآن است یا دلالت قدرت **یؤمنون** می کروند **والذین هم** و انانکه ایشان **بربهم** بخداوند خود **لا یشرکون** شرک نمی آرند نه شرک خفی و نه شرک جلی **والذین یؤتون** و انانکه میدهند **ما اتوا** انچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات **وقلوبهم وجلة** و دلهای ایشان ترسانست که ناکاه خیرات مردود کردد و میدانند **انهم** انکه ایشان **الی ربهم راجعون** بپروردکار خود باز کردندکانند **اولئك** آن کروه که بدین صفتها موصوفند **یسارعون** میشتابند **فی الخیرات** در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فآتیهم الله ثواب الدنیا **وهم لها** و ایشان بسوی خیرات **سابقون** پیشی کیرندکانند یا سابقند بر همه مردمان بفوز طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت **ولا نکلف نفسا** و تکلیف نمی کنیم هیچ نفس را **الا وسعها** مکر بکنجایش او یعنی بقدر طاقت **ولدینا کتاب** و نزدیک ماکتابیست یعنی لوح محفوظ که **ینطق بالحق** سخن کوید براستی یعنی خلاف در نوشته نیست یا نزد ماست نامه اعمال هر یک که کواهی دهد بکردار هر کس **وهم** و ایشان که عاملانند **لا یظلمون** ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب و نقصان ثواب **بل قلوبهم** بلکه دلهای کفره **فی غمرة** در غفلت و حیرتست **من هذا** ازین سخن که کفته شد یا ازکتاب حفظه یا از قرآن **ولهم اعمال** و مر ایشانراست عملهای ناپاک و خطاها **من دون ذلك** بجز این خطاء عظیم که برانند یعنی شرك مراد انست که غیر از شرك کارهای

هست **هم لها** ایشان مرانرا **عاملون** عمل کنندکانند بحسب حکم قضا و کار دار القضایه و ایشان در این غفلت و معصیت باشند **حتی اذا اخذنا** تا وقتی که بکیریم **مترفیهم** متنعمان ایشانرا **بالعذاب** بعذاب جوع یا قتل **اذا هم یجارون** انکاه ایشان فریاد در کیرند و استغاثه کنند و ما کوییم **لا تجاروا الیوم** فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مدارید **انکم منا** بدرستی که شما از جهت ما **لا تنصرون** یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید کشت **قد کانت آیاتی** بدرستی که هست آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت **تتلی علیکم** خوانده میشود بر شما **فکنتم** بر هستید شما از شنیدن آن **علی اعقابکم** بر پاشنهای خود **تنکصون** باز میکردید یعنی به قهقری رجوع میکنید و کلام من نمیشنوید **مستکبرین** در حالتی که طلب رفعت و ابدی بر مردم و تعظیم می نمایید **به** بحرم مکه و میکویید که ما اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قران **سامرا** حدیث کنندکان در شب **تهجرون** هذیان میکویید یا میکذارید خانه یا قران را یا پیغمبر را که در حوالی آن افسانه میکویید و بهتان و طواف نمی کنید **افلم یدبروا القول** یا تفکر نمی کنند در حق قران تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حق است **ام جاءهم** یا امده بدیشان از کتاب و رسول **ما لم یات** انچه نیامده بود **اباءهم الاولین** بپدران پیشین ایشان تا عذر کویند که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی ما مجموع نوح و ابراهیم را علیهما السلام بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان بر انکیختیم تا عذر نکویند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر اباءهم **ام لم یعرفوا** یا نشناختند **رسولهم** پیغمبر خود را بامانت و راستی و صدق و وفا و حلم و کرم و نیکوخویی و کمال علم با وجود عدم تعلم **فهم له** پس ایشان مر او را **منکرون** منکرانند و ناشناسندکان یا شد یعنی نه انست که نمی شناسند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و کویند بیکانه است و ما حقیقت حال او را نمی دانیم **ام یقولون** یا میکویند **به جنة** در وی دیوانکی است که از سخن او حساب ندارند **بل** نه چنین است که ایشان میکویند **جاءهم** امده بدیشان **بالحق** بدین درست یعنی اسلام یا بحق یعنی راست که قرانست **واکثرهم** و بیشتر کافران **للحق کارهون** مر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قید اکثر برای انست که بعضی از کفار از ترك توحیع مردم نمی کرویدند نه از روی کراهت حق **ولو اتبع الحق** و اکر پیروی کردی حق سبحانه **اهواءهم** آرزوهای کافران را در وجود الهه شتی یعنی اکر بفرض خدایان دیکر بودی **لفسدت السموات والارض** هر اینه تباه و فاسد شدندی آسمان و زمین **ومن فیهن** و هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس چنانچه در کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا کذشت و کفته اند مراد از حق دین اسلام است اکر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرك منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهل آن تباه و هلاك شدندی **بل اتیناهم** بلکه اوردیم بدیشان **بذکرهم** کتابی که وعظ ایشانست یا یادبود و عزت و صیت و شرف ایشان در انست **فهم عن ذکرهم** پس ایشان از مواعظ خود یا از انچه سبب بزرکی ایشان در دنیا و اخرتست **معرضون** روی کردانندکانند **ام تسألهم** یا انکه تو میخواهی از ایشان بر ادای رسالت **خرجا** مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند نه بلکه **فخراج ربك** پس مزد پروردکار تو که روزی دینی و ثواب عقبی است **خیر** بهتر است ترا از مزد ایشان **وهو خیر الرازقین** و او بهترین روزی رسانانست **وانك لتدعوهم** و بدرستی که تو میخوانی ایشانرا بسوی **الی صراط مستقیم** راهی راست که دین اسلام است **وان الذین لا یؤمنون** و بدرستی که انانکه نمی کروند **بالاخرة** بسرای دیکر یعنی قیامت و متعلقات آن **عن الصراط** از راه راست **لناکبون** کردندکانند و میل کنندکان به بیابان کمراهی **ولو رحمناهم** و اکر ما ببخشاییم بر ایشان **وکشفنا** و برداریم **ما بهم** انچه بدیشان واقع است **من ضر** از سختی یعنی قحط که بر ایشان غلبه کرده **للجوا** هر اینه

ستیزندگی کنند لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی خود يَعْمَهُونَ سرگشته میروند و تردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم
همچنان از روی ستیزه و عناد بر کفر ثابت خواهند بود نظم ستیزندگی کار دیو و ددست ستیزنده را دشمنی با خود دست
آورده‌اند که چون ضرر قحط بغایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت نه تو گمان میبری که رحمة للعالمینی اهل مکه برحمت دعای تو درمانده‌اند بدعا از ایشان
بگشای و فرزندان با اثر گرسنگی بمردند حق سبحانه این آیه فرستاد که وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را
بِالْعَذَابِ بعذاب قتل بدر و غیر آن فَمَا اسْتَكَانُوا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ و تضرع و
زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشادیم عَلَيْهِم بر ایشان بَابًا ذَا عَذَابٍ
شَدِيدٍ دری خداوند عذاب سخت که آن جوع است و شدت آن از قتل و اسر بیشترست إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ آنگاه ایشان
در آن عذاب ناامیدان و فرو ماندگان و اندوهگنان و سرگردانند تا حدی که اغنیای ایشان از تو طلب عافیت و مرحمت نمودند
وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد لَكُمُ السَّمْعَ برای شما گوش را تا میشنوید بدان شنودنیها وَالْأَبْصَارَ و دیدها
تا می‌بینید بدان دیدنیها وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا فکر میکنید بدان و استدلال مینمایید از مسموعات و مبصرات بر قدرت و عظمت
مبدعات و شما قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندکی را شکر میکنید چه عمده در شکرگزاری آنست که استعمال کنید این آلات را در آنچه
مودی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین وَ
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اعضا و اجزا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده
میگرداند وَيُمِيتُ و میمیراند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر وراست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در زیادت و نقصان
یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از
آن جمله است چه جمله را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار میکنند کفار مکه و تعقل نمینمایند بَلْ قَالُوا بلکه
گفتند بی تدبر و تفکر مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوا گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم
ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم ما خاک وَعِظَامًا و استخوان خالی کهنه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل
انکار است و تکرار از برای تأکید آن یعنی چون خاک گردیم حشر و بعث چگونه بما راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هر آینه وعده داده
شده‌ایم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَٰذَا این سخن را مِن قَبْلُ پیش از آمدن محمد یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف
کردند و این وعده راست نشد إِنْ هَٰذَا نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در
صحایف نوشته‌اند و گذاشته قُل بگو ای محمد مر این منکران را که لِّمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَن فِيهَا و آنچه در وست
از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید
سَيَقُولُونَ زود باشد که جواب تو گویند که زمین و آنچه در ویست لِلَّهِ مر خدا راست مشرکان مکه معترف بودند
بآنکه آفریدگار زمین و اهل آن اوست پس ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی
یابید که کسی که اول قادر باشد بر آفریدن زمین و اهل آن ثانیا از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو دیگر
باره مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیأت غریب
آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند آسمان
رفیع و عرش عظیم لِلَّهِ مر خدا راست و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین
خالقی و هم از مخلوقات او را و را شریک میسازید قُلْ مَن بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست

مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز و در موضح آورده که مضرت و منفعت اشیا با خزاین آن وَهُوَ يُجِيرُ و او زینهار دهد
و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زینهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که
کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد و زینهار دهد جواب گویید إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید سَيَقُولُونَ
نقد بود که گویند این صفات که تو میگویی لِلَّهِ مر خدا راست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا
فریفته میشوید و چه گونه از راه حق بر میگردید و با وجود ظهور دلائل توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق
حق را گذاشته بکجا میروید نظم ای که بی نفس و هوا میروی * راه نه اینست خطا میروی * راه روان زان ده دیگر روند
بر تو بدین راه کجا میروی * منزل مقصود در اینجا نیست * بر تو از این سوی کجا میروی * بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان
راستی را از توحید و وعده حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند
یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وَمَا كَانَ مَعَهُ و نیست با او
مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدایی که در الوهیت شریک او باشد چه اگر او را شریک بودی در خدایی و خدا باید که از چند وجود ببرهانیه
او را مخلوق چند بود إِذًا آنهنگام لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببرد هر خدایی آنکه آفریده بود در آن مستقل و مستبد باشد بر
مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق آن خدای از مخلوق این دیگری و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات
علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او خدای بودی و مخلوق خود جدا
کردی چنانکه گفته شد و ملک او از ملک ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب در میان ایشان بدید آمدی چنانچه از حال
ملوک دنیی معلوم است وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ بعضی از آلهه بر بعضی و باجماع
و استقرا معلوم شد که تجاذب و تمانع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت
میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعَالَىٰ پس برتر است و برترست
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میکنند بدو وی در حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم از انزال عذاب بمشرکان خبر میداد
و میفرمود که قُل بگو ای محمد بطریق دعا رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من اگر بنمایی مرا و الی شبهه مینمایی مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده
داده شده‌اند کافران از عذاب در دنیی و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدگار من پس مگردان مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران
یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند که بهر که هست
نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است وَإِنَّا و بدرستی که ما که خداوندیم عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ بر آنکه بنماییم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده
داده‌ایم ایشان را از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانایم اما تأخیر که در آن میرود برای آنست که بعضی ایمان آرند یا اعقاب
ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که به هر حال هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدی را حضرت
عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل وجهی اجمال آن میفرماید و میگوید دفع کن بآنچه نیکوترست بدی
یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان درگذر یا موجبی که وهنی در دین نبود یا دو درگذر جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا
دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعات یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا منهیات منکر را بامر معروف امام
قشیری رحمه الله فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را ببشارات قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود
بحقوق خدای یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک که طریق معروف قدم است نظم چو طی گشت تیه حوادث از ابتدا
بملک قدم دان پس چله محل * در آن قلزم نور شو غوطه زن * فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل * یکی خوان یکی گوی یکی جو یکی دان
سوی الله والله نور و باطل * نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر و کهانت یا بآنچه در صفت

سوکون

ما میکویند از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُل رَّبِّ و بکوای پروردکار من أَعُوذُ بِكَ پناه میکیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از
وسوسهای دیوان که داعی بطالت و معصیت اند یا اندوه انداختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در مهالک و
مهاوی وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میکیرم بتو ای آفریدکار من أَن يَحْضُرُونِ ازانکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان قرآءت
یا ازانکه کرد من کردند در همه احوال یا ازانکه نزع رسانند حَتَّىٰ إِذَا متعلق است بیصفون یعنی کفار پیوسته ترا وصف
بدی میکنند او فر که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ و بکیرد ایشان را تا کردد مرگ را معاینه بیند و آثار عذاب
مشاهده کند قَالَ کوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ ای آفریدکار من باز کردان مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است
امام ثعلبی با جمعی از مفسران بر آنند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست و اول کلمه رب استغاثه است بخدای و
بکلمه ارجعون رجوع می نماید بملک که باز کردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید من بکنم صَالِحًا عملی شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچه که
بکذاشته ام که ایمان است یعنی ایمان آرم و عمل صالح کنم كَلَّا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز کردانند
إِنَّهَا بدرستی که آن درخواست او كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطه غلبه حسرت بود هُوَ قَائِلُهَا او کوینده آنست وَمِن وَرَائِهِم
و از پیش مشرکان بَرْزَخٌ مانعی است میان رجعت ایشان یعنی قبر که در وی خواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانکیخته شوند
از آن فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست و قیامت قایم کردد فَلَا
أَنسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علاقه نسب منقطع کردد و هیچ نوع رحمی بایکدیکر نکنند در رحم
نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح
باینه صریح ان اکرمکم عند الله اتقاکم وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نمی پرسند یک دیکر را از نسب یا کسی کسی را بر سد بجهت مشغولی
بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیکر میپرسند قال تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَن ثَقُلَتْ
پس هر که کران آید مَوَازِينُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران از
درکات و رسیده بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ میزانهای او بجهت آنکه اعمال صالح نکرده باشد چون
مشرکان و منافقان فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آن کروه آنانند که زیان کردند أَنفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بغفلت
بر باد دادند و استعداد حصول کمال را بسبب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در دوزخ
جاوید ماندکانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ رویهای ایشان را آتش وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ و ایشان در آتش ترش رویان اند یا از شدت
احراق زشت رویانند ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیت روایت
کنند که بریان سازد روی کافران را آتش دوزخ پس بجهد یعنی بالا رود لب زیرین او تا برسد بمیان سر وی و فرود لب
زیرین او تا برسد بناف و در موضح آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع است پس حق سبحانه کوید ایشان را أَلَمْ تَكُنْ
آيَاتِي یا نبود آیتهای من یعنی قرآن تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده می شد بر شما فَكُنتُم بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید تا
مستحق این عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا کویند ای پروردکار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتی که
بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد کارهای ما که موجب شقاوت است بر ما وَكُنَّا قَوْمًا
و بودیم ما کروهی ضَالِّينَ کمراهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آفریدکار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک ما فات
و تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز کردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر حق که
دوزخیان کوینده باشد قَالَ کوید خدای اخْسَئُوا فِيهَا خاموش باشید در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مکویید با من در دفع
و رفع عذاب که شما را بیرون نمی آرم تا عذاب از شما بردارم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بود کروهی مِّنْ عِبَادِي از بندکان من

یعنی

یعنی درویشان صحابه چون بلال و عمار و خباب رضی الله عنهم که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میکویند ای آفریدکار ما آمَنَّا
کرویده ایم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز مر ما را وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندکانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس
فرا کرفتید شما آن درویشان را سِخْرِيًّا مسخره یعنی کسی که با او سخریت کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا
میکردید حَتَّىٰ أَنسَوْكُمْ تا فراموش کردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریت ایشان شما را فراموش ساخت ذِكْرِي یاد کرد
من وَكُنتُم مِّنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ میخندیدید از روی تعظم و تکبر خود و تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستی
که من جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا میدهم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا با نچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریت شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ که
بدرستی که ایشان رسیدکانند بمراد خود یعنی جزای صبر فوز است بمطلوب قَالَ کوید خدای یا فرشته بامر وی مر کافران را
که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنک کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میکفتند ما همیشه خواهیم
بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عناد از ایشان پرسند که چند درنک داشتید عَدَدَ سِنِينَ بشمار سالها یعنی چند
سال بودید زنده در دنیا بر روی زمین و مرده در قبر قَالُوا کویند لَبِثْنَا درنک کردیم يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز
کوتاه شمرند مدت لبث خود را در دنیا بخلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند کویند مدت بودن ما در دنیا
روزی یا مقداری از روز بوده و ما بیش ازین نمیدانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس شمار لبث ما را از شمارندکان یعنی از ملائکه
که حفظه اعمار و انفاس ما بوده اند قَالَ کوید خدای إِن لَّبِثْتُمْ درنک نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی باضافت با ایام آخرت
لَّوْ أَنَّكُمْ اکر بدرستی که شما كُنتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید که تمام ایام دنیا در جنب آخرت اندک است أَفَحَسِبْتُمْ ایا
پنداشتید شما از فرط غفلت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ آنکه ما شما را آفریده ایم عَبَثًا بازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و آنکه
شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ باز کردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ام و مکافات
کردار شما مقرر کرده ام در لطایف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای
ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره در بیان این آیت میخوانده فرموده که نی نی خلق را
عبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی راه برند و کفته اند
که شما را بازی نیافریدیم بلکه برای ظهور نور محمدی آفریده ام چه در اول مقرر شده بود که آن کوهر تابان از صدف
انس بیرون اید یعنی او اصل است و شما همه فرع او باشید نظم هفت و نه و چار که پرداختند * خاص برای یکی او ساختند
او شه و این آدمیان جمله خیل * اصل وی و جمله عالم طفیل * در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن آفریدیم تا مظهر
قدرت باشید و محققان کفته اند که آدمیان را خلق کرد تا مظهر جمعیت باشند و در بعضی کتب سماوی هست
که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریده و شما را برای سر کنت کنزا مخفیا انجا ظهور تمام دارد نظم
ای ظهور تو بکلی نقد بود * کنج مخفی از تو آمد در ظهور * کنج مخفی بند بر جا کرد * خاک را از افلاک کرد * کنج مخفی بود
پر بجوش کرد * خاک را سلطان اطلس پوش کرد * خویش را نشناخت مسکین آدمی * از فزونی آمد و شد در کمی * خویشتن
را ارزان فروخت * بود اطلس خویش را بر دلق دوخت * ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش * تو چرایی خویشتن را ارزان
فروش * فَتَعَالَى اللَّهُ پس برتر است خدای و بزرکتر از آنکه بعبث بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه بسزا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ
معبودی مستحق عبادت مکر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ آفریدکار عرش بزرک یا عرشی که کریم است و خیرات و برکات
از و نازل میشود وَمَن يَدْعُ و هر که بخواند یعنی بپرستد مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیکر لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی نیست لَهُ
مر او را بِهِ به پرستش آن اله فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عِندَ رَبِّهِ نزد

پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند
ناگرویدگان وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ و بگوای پروردگار من بیامرز مرا و امت مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و بر ایشان برحمت واسعه خود
وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و اواخر این گنجیست از گنجهای عرش الهی

سورة النور مدنية اربع وستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم سُورَةٌ این سوره ایست از عالم قدس أَنزَلْنَاهَا
فرو فرستادیم آنرا بواسطت جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم بر شما احکامی که در وست وَأَنزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در وی
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله
حکمها اینست الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای ائمه و حکام كُلَّ
وَاحِدٍ مِّنْهُمَا هر یکی از ایشان هر دو را مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این حکم خاص است بآنکه محصن نباشند چه حد محصن رجم
است و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریتست و بلوغ و عقل و اسلام و تزویج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی
شرط نمی کند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلا وطن میفرماید دیگر و امام مالک و امام احمد رحمهما الله باین
واقع شده که مائة جلدة و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله همین آیت منسوخ
است وَلَا تَأْخُذْكُم و فرا نگیرد شما را بِهِمَا باین دو زنا کننده رَأْفَةٌ مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان برداری خدای یعنی
نبخشائید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمائید إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ بخدای و روز قیامت چه ایمان بخدای اقتضا جد و جهد میکند در اقامت حدود وَلْيَشْهَدْ باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا
در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر آن حاصل شود و آن
تفضیح مانع گردد از معاودت بامثال آن عمل قول مالک و شافعی رحمهما الله آنکه چهار کس باید شهود زنا کمتر نباید و بقول ائمه
دیگر یک کس کافیست و آنرا نیز گفته اند و در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که ام مهزول که یکی از صواحب
رایات بود در مواخیر نشسته تفصیل میکرد که هر که او را بخواهد وی تن او را تمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع
نان خود پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه مسلمانی بدنام نشود آیت فرستاد که الزَّانِي مرد زنا کننده
لَا يَنكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا مشرکه را و این غالب است که مایل زنا از اهل عفت مجتنب
خواهد بود وَالزَّانِيَةُ و زن پلیدکار لَا يَنكِحُهَا در نکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد پلیدکار أَوْ مُشْرِكٌ یا مشرک از غلبه جهة
جنسیت علت ضم است و مشاکله سبب الفت نظم هر کس مناسب گوهر خود گرفت یار بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار
در تبیان آورده که بقایا از یهود باشی کان در بیوت نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود
دعوت نموده اجرت گرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند و از تنگدستی بر ایشان حال می گذرانید
داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کرایه خانه ازیشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت روزگار گذرانند حق سبحانه
منع کرده فرمود که وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذَٰلِكَ تزویج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ برگرویدگان قولی آنست که این حکم در
اول اسلام بوده و بآیه وانکحوا الایامی منکم الایه منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه
را بزنا و مرد محصن نیز درین داخل است و احصان اینجا حریت است و عقل و بلوغ و اسلام و عفت از زنا و آنانکه مرد

یا زنی را که بجمیع این صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بعد از آن نیارند نزد حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار
گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد مسلمان بیارند با اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشان را ثَمَانِينَ
جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذف که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از
حد زنا و حد شرب اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه
است رضی الله عنهم و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه
بر ایشان آورده اند و تازیانه خورده اند شَهَادَةً گواهی در هیچ حکمی أَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه وَ
أُولَٰئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شد إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه
توبه کنند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را و در ترک قذف مسلمانان
که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام اعظم و امام مالک رحمهما الله مؤبد باشد و نزد امام شافعی
و امام احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده گناه بندگان
رَّحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله
شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود ببیند اگر بطلب گواه مشغول میشود تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ
شده رفته است و اگر بی گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این حال چگونه کند
حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر
بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت وا ویلاه مبتلا شدم بآنچه پرسیده بودم
پس باز گشته صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانید حضرت خواجه خوله را طلبید و او زوج سید انکار کرد
و آیه لعان نازل شد که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ و آنانکه رمی میکنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشان را گواهان
إِلَّا أَنفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواه بخدا
مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویانست در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی که میکند
بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای بر او إِن كَانَ اگر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ از
دروغ گویان در آن رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت بگوید که گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه
رمی کردم برین زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی
کردم برین زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن
تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم رحمه الله و فرقه فسخ بقول امام شافعی رحمه الله و حد زنا بر زن ثابت گردد بقول
امام شافعی اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم رحمه الله او را حبس کنند وَيَدْرَأُ و او دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ
از آن زن حد را یا حبس را أَن تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر
من لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویانست در آنچه رمی کرده مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا آنکه خشم خدای
بر آن زن إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر باشد آن مرد راست گوی و در رمی و لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم
بخدای که این مرد از دروغ گویانست در آنچه مرا بآن رمی کرده و نوبت پنجم گوید که خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد
این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در صحیح آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله
را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب حضرت رسالت صلی الله علیه

آمین گفت و قوم در ان اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را رضی الله عنه ذکر کرده اند وَلَوْلَا
فَضْلُ اللَّهِ و اگرنه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای تَوَّابٌ قبول کنندهٔ توبه است
حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر اینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر
فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک می شدید یا اگرنه فضل خدای بودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هر اینه
نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگرنه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ نا امیدی سرگردان
می شدید پس شما را بعد توفیق توبه بس منزل جای رساند **نظم** کر توبه سد کار که کار تو نیک اورا که نیست چاره گرم
نبودی در توبه نبودی که در فیض گشودی زنگ غم از آیینه عاصی که زدودی بعد ازین ایتها در باب قصه افک است در
براءة عایشه صدیقه رضی الله عنها و آن حکایت دور و دراز است رعایت ادب اقتضاء ان میکند که بسط اطناب در
ایراد جزئیات ان مطوی باشد و آن قصه بر سبیل اجمال انست که در سال پنجم از هجرت که غزوهٔ مریسیع اتفاق افتاد
صدیقه در ان سفر همراه بود و در بعضی از منازل بضرورت از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار کم کرد و بطلب
آن از منزلگاه دور افتاده زمانی مکث شد و در ان حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده روان شدند و
عایشه رضی الله عنها باز آمده و منزل را خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول صلی
الله علیه و سلم از عقب لشکر می آمد برسید و صدیقه بر شتر او سوار شده بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را برشتر
صفوان دیده سخنی گفت که لایق حرم محترم سید عالم صلی الله علیه و سلم باشد بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه
رسیدند این خبر بعرض حضرت رسید و عایشه بیمار شده بود و از ین معنی خبر نداشت اما از آنحضرت عدم التفاتی
دریافت اجازت طلبیده بخانهٔ پدر بازآمد و انجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی بازدیاد نهاد شب و روز بگریه
وزاری اشتغال می نمود **نظم** چشمم ز گریه بی تو سحابیست روز و شب جانم ز ناله در تب و تابست روز و شب
و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بتفحص احوال عایشه توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه تفتیش نمود
و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند و روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخانهٔ صدیقه آمده عایشه
را گریان و نالان دید فرمود که ای عایشه اگر گناهی کرده بخدای بازگرد و آمرزش طلب عایشه از ابوین درخواست که
جواب آنحضرت گویند ایشان در ان صدد نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده
اند و من هر چه میگویم کسی باور نمی کند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفته فصبر جمیل والله المستعان **نظم**
صبری کنم تا کرا وجه می کند باین دل شکسته غم او چه میکند مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شده آیات
براءة نازل گشت إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی آنانکه آوردند دروغ تهمت را در شان عایشه رضی الله عنها
عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله ابی و زید بن رفاعه و حسان شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله
صدیق و حمنه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رضی الله عنها لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی
از برای شما مخاطب حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و عایشه و صفوان میفرماید که آن دروغ را نسبت بخود
بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را بسبب آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت شما آیتها نازل
شد و کرامت و تعظیم شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی
را از ین متکلمان بافک مَا اكْتَسَبَ جزاء آن چیزیست که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی
خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّى و آنکس که فرا گرفت كِبْرَهُ

معظم ان سخن و تشییع ترا مِنْهُمْ از ان جماعت مراد ابن ابی است لعنة الله لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر وراست عذاب بزرگ در
آخرت یا در دنیا بانکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند که حسان بوده که باخر عمر نابینا شده یا مسطح که
دستهای او شل گشته لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنگاه که شنیدید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ گمان بردندی مردان و زنان
گرویده بِأَنْفُسِهِمْ بهم دینان خویش خَيْرًا نیکویی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و از ضمیر
بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بانکه ایمان مقتضی گمان نیکست باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع این
دروغ گمان نیک بردندی بعایشه و صفوان وَقَالُوا و گفتندی چنانچه مرمی متیقن که بر حالی مطلع باشد گوید هَذَا این سخن
إِفْكٌ مُبِينٌ دروغی روشنست و حق سبحانه ازواج پیغمبر را آنگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم ایشان لَوْلَا
جَاءُوا عَلَيْهِ چرا نیاوردند بر این سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان تلفظ میکنند فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا
بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَأُولَئِكَ پس آن گروه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او هُمُ
الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب
بودندی زیرا چه این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگرنه
افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت
لَمَسَّكُمْ هر اینه برسیدی شما را فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آنچه که خوض کرده اید در ان از دروغ بر صدیقه رضی الله عنها
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب ان حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ
آنگاه که فرا میگرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدید وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و میگفتید
بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آن چیزی که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل می گفتید وَتَحْسَبُونَهُ و می پنداریدش
چنانکه گفته اند هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ تبعه بران متفرع نباشد وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ و حال آنکه آن سخن نزدیک خدای
بزرگست و عقوبت بسیار بران مترتب چه استخفاف عارست باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب
رسالت و در احقاف مذکورست که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما با او گفت که شنیده سخنی
را که مردم در باب عایشه رضی الله عنها میگویند ابو ایوب گفت شنوده ام و آن دروغ است چه تو چنین ترا این فعل روا
میداری ام ایوب گفت کلا والله ابو ایوب گفت والله که عایشه بهتر از تست پس چگونه پیغمبر این عمل کی روا دارد
بهتان عظیم است حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ و چرا نه چون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این
سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب رضی الله عنه مَا يَكُونُ لَنَا نمی سزد ما را و نمی سزد أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا آنکه سخن
گوییم بدین قول سُبْحَانَكَ پاکست خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد هَذَا این کلام بُهْتَانٌ عَظِيمٌ
افترای بزرگست بر بافته منافقان يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این
سخن هرگز یعنی مادامی که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ گر هستید گرویدگان چه ایمان منافیست از طعن در بارهٔ مسلمانان
خصوصا امهات مومنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان میکند و روشن میکرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها که دلالت
دارد بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقهٔ ادب انحراف نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بطهارت عایشه حَكِيمٌ
حکم کننده ببراءة ذمه او از عیب و عار **نظم** تا کی بیان دامن پاکست از لوث خطا و زمنت عیب چه آلوده از سر ایا
وجه زیبا گفته است کار سد که کند عیب دامن پاکت که هیچ قطره که بر برگ گل چکید پاکی إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی آنانکه دوست
دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنان که ایمان آورده اند

خواهند که مردم افتاد در زبان کیرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذاب دردناک در این سرای بحد قذف و بدنامی والآخرة
و در آن سرای باتش والله یعلم و خدای میداند شر انچه خوض کرده اید در آن وانتم لا تعلمون و شما آن را نمیدانید ولولا فضل الله
واکر نه فضل خدای بودی بر دیداری علیکم بر شما ورحمته و بخشایش او و مهربانی پروردکاری وان الله رؤف و آنکه خدای
مهربانست براءت ذمه مقذوف را اظهار کرداند رحیم بخشاینده است بتوبت جنایت قاذف را در کذرانید و اکر نه هر آینه
عقوبت کلی بشما فرو آمدی یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید لا تتبعوا پی روی مکنید خطوات الشیطان کامهای
ابلیس را یعنی راههای او را بمعصیت او وسوسها او را در قذف عایشه ومن یتبع خطوات الشیطان و هر که بپوید دو کامهای او را
کند فانه یأمر پس بدرستی که میفرماید پیرو او را بالفحشاء بکاری که زشتست در عرف و عقل والمنکر و بچیزی ناپسندیده در حکم
شرع ولولا فضل الله واکر نه کرم الهی بودی علیکم بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدی که کفارت کناهست ورحمته و بخشایش
او بتطهیر شما ما زکی منکم پاک نکشتی از شما من احد هیچ یک ابدا تا آخر عمر از دنس این عیب جرمی ولکن الله یزکی ولیکن
خدای پاک سازد بقبول توبه من یشاء هر که را خواهد والله سمیع و خدای شنواست بمقالات مردمان علیم داناست بنیتها ایشان
کویند که صدیق رضی الله عنه سوکند خورده بود که بپسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود که نفقه نکند
ومطلقا با او نیکویی ننماید حق سبحانه این آیت فرستاد که ولا یأتل و باید که سوکند نخورند اولوا الفضل خداوندان فضل در دین
منکم از شما والسعة و خداوندان دستکاه و توانایی و فراخی در مال مراد ابو بکر صدیق است رضی الله عنه حق سبحانه فرموده که
چنین باید که چنان مردم سوکند نخورند ان یؤتوا بدانکه ندهند نفقه اولی القربی خویشاوندان را والمساکین و درویشان
و محتاجان را والمهاجرین فی سبیل الله و مهاجران را در راه خدای و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر ولیعفوا
و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده ولیصفحوا و روی بکردانند از انتقام و اغماض نمایند الا تحبون آیا
دوست نمیدارید ان یغفر الله لکم آن را که بیامرزد خدای شما را بس شما نیز از کناه دیکران در کذرید والله غفور و خدای
آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رحیم مهربانست با اصحاب جرایم و آثام و شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما از این
آیة استدلال بفضل صدیق کرده اند صاحب احقاق فرموده و به صحیح ان الفضل المطلق له و حکیم سنایی در این باب فرموده
نظم بود چندان کرامت و فضلش که اولوا الفضل خواند ذو الفضلش صورت و سیرتش همه جان بود زان در چشم
عوام پنهان بود روز و شب سال و ماه در همه کار ثانی اثنین اذ هما فی الغار ان الذین بدرستی آنانکه یرمون المحصنات
دمی میکنند زنان محصنه را الغافلات بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان المؤمنات کرویدکان بخدا و رسول
مراد ازواج پیغمبرند صلی الله علیه وسلم و در وسیط آورده که خاصه عایشه مراد است و کفته اند در شان مهاجرات است
و بعضی عام میدارند و بهر تقدیر با خاکه قذف چنین جماعتی میکنند لعنوا دور کرده شده اند فی الدنیا والآخرة
در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم مردود و ملعونند و در آن سرای مغضوب و مطرود ولهم
عذاب عظیم و مر ایشانراست عذاب بزرک بجهت کناهی بزرک و آن عذاب ایشانرا بود یوم تشهد علیهم روزی که کواهی
دهد بر ایشان السنتهم زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وایدیهم و کواهی دهند دستهای
ایشان و پایها وارجلهم و پایهای ایشان بما کانوا یعملون بآنچه بودند که کسب کردند از جرایم و مآثم یومئذ آن روز یوفیهم الله
بدهد خدای ایشانرا دینهم الحق جزای که سزا و درست باشد ایشان را و یعلمون و بدانند در آن روز ان الله آنکه خدای هو
الحق المبین اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الخبیثات سخنان ناشایسته
للخبیثین مر ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر کردد و بدان متکلم شوند والخبیثون للخبیثات و پلیدان

نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طباع ایشان بدان مایلست از جنسیة خباثت والطیبات و کلمات پاکیزه
للطیبین مر مردان پاک راست یعنی از ایشان صادر کردد والطیبون للطیبات و پاکیزکان نیز در خورند سخنان پاکیزه را
شعر کل اناء یترشح بما فیه نظم از کوزه همان برون تراود که در اوست و کفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک
کند و مردان ناپاک راغب بدیشان و زنان پاک برای مردان پاکند مایل بدیشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت
سید عالم صلی الله علیه وسلم که پاکترین موجوداتست حرمی پاکیزه چون عایشه صدیقه رضی الله عنها سزد چه جنسیت
سبب الفت و محبتست و الیه الاشارة فی المثنوی المعنوی نظم ذره کو در همه ارض و سماست جنس خود را
همچو کاه و کهرباست ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریان را طالبند اهل باطل باطلان را می کشند اهل حق از
اهل حق هم سر خوشند طیبات آمد بسوی طیبین للخبیثات الخبیثات هست هین ذکر فضایل و خصایص صدیقه رضی الله
عنها و عن ابیها در رساله مرات الصفات بر سبیل استقصا ست ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار میرود
اولئک آن کروه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و عایشه و صفوان رضی الله عنهما مبرؤن بیزار کرده شدکان
یعنی منزه و مبرا اند مما یقولون از آنچه میکویند ارباب افک منصب رسالت از آن عالیتر است که ذیل عصمت زوجه
او بلوث چنین شیعتی آلوده کردد و صفوان نیز مردی پاکیزه و از اولیاء صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت
لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش از خدای ورزق کریم و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و آن را یاد ما در نعیم
بهشتست یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا در میایید سر زده بیوتا در خانها غیر بیوتکم
جز خانهای خود که در آن ساکنید یعنی هیچ خانه بیکانه در میایید حتی تستأنسوا تا وقتی که خبر کیرید و دستوری طلبید
وتسلموا و سلام کنید علی اهلها بر اهل آن خانه و در روایت آمده است که بکوید السلام علیکم أأدخلها امام ثعلبی
آورده که زنی از انصار بجناب نبوت آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی می باشیم که نمیخواهیم
که هیچکس ما را بدان حال ببیند ناکاه یکی از ناکهان مانجانه در می آید و ما را بر آن وجهی که نشاید می بیند حق سبحانه این
آیه فرستاد و حکم کرد که بخانه کسان بی دستوری در نیایند ذلکم آن استعلام و استیذان خیر لکم بهتر است مر شما را
از آنکه بی اجازت در آیید و کفته اند … در می آید باید که بکلمه با آواز یا بتنحنح اعلام کند تا اهل
آن خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما پند کیرید فان لم تجدوا
پس اکر نیابید فیها در خانهای غیر خود احدا یکی را که دستوری خواهید فلا تدخلوها پس در میایید در آن حتی یؤذن لکم
تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دخول دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن
کسی محل تهمت سرقه است وان قیل لکم ارجعوا و اکر کویند شما را بعد از استیذان که باز کردید فارجعوا پس باز کردید بی
توقف و لجاج مکنید و بر در خانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است هو ازکی آن باز کشتن پاکیزه تر
و پسندیده تر ست لکم مر شما را والله بما تعملون علیم و خدای بآنچه شما میکنید از استیجابت و ابرام داناست و برا
مکافات خواهد داد بعد از نزول این آیت ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعرض رسانید که یا رسول الله در راه عراق و
شام اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خانه و رباطی بساطی اقامت بکیرند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست
از که دستوری طلبند این آیت فرود آمد که لیس علیکم نیست بر شما جناح کناهی ان تدخلوا از آنکه در آیید بیوتا غیر
مسکونة در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی در آن اقامت نمی کند بلکه می آید و می رود چون کاروان سرای و رباط
فیها متاع در آن خانهای غیر مسکون برخورداری و نفع است لکم شما را که از سرما و کرما بدان پناه کیرید و خوت

ورخوت وانعام شما دران محفوظ میماند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وخدای میداند مَا تُبْدُوْنَ انچه اشکارا می کنید از استیذان وَمَا تَکْتُمُوْنَ وانچه میپوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ بگوی ای محمد لِلْمُؤْمِنِیْنَ یَغُضُّوْا مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است در ذخیرة الملوک آورده که تیر و تیر بیکی در وجود انسان شیطان را جشمست زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند و تا چیزی بدیشان نمی رسد داستدراک آن مشغول نمی توانند شد اما دیده جاسه ایست که از دور و نزدیک ابتدا و اما مرا درک و صید میکند نظم این همه آفت که بتن میرسد ۞ از نظر تو بر شکن میرسد ۞ دیده فرو پوش چو در در صدف ۞ تا نشوی تیر بلا را هدف ۞ و در نفحات الانس از شبلی قدس سره نقل میکند که بکو تا بپوشند دیده سرها از محارم و دیده دلها از ما سوی الله وَیَحْفَظُوْا ونگاه دارند فُرُوْجَهُمْ فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورت خود را از سر نظار که ذٰلِکَ آن پوشیدن چشم و محافظت فروج اَزْکٰی پاکیزه ترست و سود مندتر لَهُمْ مر ایشان را در دنیی و آخرت اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا یَصْنَعُوْنَ بانچه میکنند از نظر حلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و اثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنٰتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم وَیَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا یُبْدِیْنَ و ظاهر نسازند زِیْنَتَهُنَّ آرایش خود را از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن اِلَّا مَا ظَهَرَ مگر انچه ظاهر شود مِنْهَا از زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در چشم و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع انست پس سرشتن وجه باشد و کفین وَلْیَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهای خود را عَلٰی جُیُوْبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی بنا گوش و گردن و سینه ایشان پوشیده ماند وَلَا یُبْدِیْنَ و اشکارا نکنند زِیْنَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است اِلَّا لِبُعُوْلَتِهِنَّ مگر از برای شوهران خویش که تزیین از برای ایشانست اَوْ اٰبَآئِهِنَّ یا پدران خویش و جد چه جد حکم پدر دارد اَوْ اٰبَآءِ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم ابا دارند اَوْ اَبْنَآئِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هر چند هست درین داخلست اَوْ اَبْنَآءِ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پسران شوهران خویش چه ایشان در حکم پسرانند مر زنرا اَوْ اِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش اَوْ بَنِیْ اِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند اَوْ بَنِیْ اَخَوٰتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز حکم داخل است و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوان اند و در انوار آمده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ننمایند که شاید ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند و موجب آن فتنه گردد اَوْ نِسَآئِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر و رسم آشنایی انداخته است و عفایف را نیز از ملاحظات فواسق اجتناب باید فرمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد اَوْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است از دستهای ایشان یعنی مملوکه و ام زنان آن تا آنکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه مؤمنه و خواه کافره یا آنکه ایشان در نساء داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زنانند از عبد و امه و قول آنست که اگر عفیف باشند نظر او ببدن شاید و الا فلا و در اتحاف آورده که ابن مسیب رحمه الله فرموده که مغرور نکرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماست نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بموی مولاة و نه بعضوی از مواضع زینت وی اَوِ التّٰبِعِیْنَ یا بر دیگان غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان

مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بجهت طلب چیزی دنبال شما میایند و بزنان حاجت ندارند یعنی رغبت شهوت نیست ایشان را چون پیر سالخورده و عنین و ابلهانی که مطلقا از شهوت خبر ندارند و همت ایشان جز مقصور بر طعام نیست و اکثر ائمه حنفی بر آنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را در زوی مباشرت هست غایتش که توانائی بر آن نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِیْنَ یا اطفالی آنانکه لَمْ یَظْهَرُوْا مطلع نیستند عَلٰی عَوْرٰتِ النِّسَآءِ بر عورت زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بیخبرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده اند و بحد شهوت نرسیده وَلَا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِیْنَ آنچه پنهان میدارند مِنْ زِیْنَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان شود وَتُوْبُوْا اِلَی اللّٰهِ و باز گردید بخدای جَمِیْعًا همه شما اَیُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ ای گرویدگان لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید که شما رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود چه هیچ یک از خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترکسی بتوبه انست که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل نشود چه اگر فرمودی ای گنه کاران شما توبه کنید هر آینه رسوا بی ایشان شدی چون در دنیی ایشان را رسوا نمی خواهد امیدست که در آخرت نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکرد بچندین خطا ۞ درین عالمم پیش شاه و گدا ۞ در آن عالمم هم بر خاص و عام ۞ بیامرز و رسوا مکن والسلام وَاَنْکِحُوا الْاَیَامٰی و نکاح دار بی بی زنان و بی شوهران را مِنْکُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد که خواستار بود و زنی که شوهر ندارد بعقد کسی در آرید وَالصّٰلِحِیْنَ مِنْ عِبَادِکُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَاِمَآئِکُمْ و کنیزان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پرده عفت بمانند اِنْ یَّکُوْنُوْا اگر باشند آیامی و صلحا از عباد و اما فُقَرَآءَ درویشان و تنگدستان یُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی کرداند ایشان را خدای مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است بسعت معیشت او و رهد عَلِیْمٌ داناست باستحقاق فقرا بسط بساط روزی او کند وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِیْنَ و باید که پارسا باشند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا یَجِدُوْنَ نمی یابند نِکَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که توانگر گرداند خدای ایشان را مِنْ فَضْلِهٖ از افزونی کرم خود و چه کنند تا توانگر شد وَالَّذِیْنَ و آنانکه یَبْتَغُوْنَ الْکِتٰبَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ از آنچه مالک شده است ایمان شما یعنی آنها از بندگان شما مکاتبه جویند فَکَاتِبُوْهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را امر استحبابیست و مکاتبه آنست که خواجه بنده خود را گوید ترا مکاتب گردانیدم بدین مقدار از مال پس چون بنده آن مال را ادا کند آزاد گردد و آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از و مکاتبه طلبید این آیت نازل شد و حق سبحانه فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما طلبد ایشان را مکاتب سازید اِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِیْهِمْ خَیْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوه اکتساب و قدرت بر اداء مال یا آنکه نجم کتابت را از مردم سوال نکند چه پس نکو هست که بنده بگدایی مال کتابت باز دهد بنده از سلمان رضی الله عنه مکاتبت طلبید سلمان فرمود که مال داری گفت نی گفت تا قوة کسب هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ مردم بخورانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَاٰتُوْهُمْ و بدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللّٰهِ بعضی از مال خدای الَّذِیْٓ اٰتٰکُمْ آنچه بشما داده حویطب مر صبیح را بعد دنیار مکاتبه ساخته بود بعد از استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد میگویند و اتوهم خطابست با موالی و واجب است از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رحمه الله ربع مال مقرر میکند و امام شافعی رضی الله عنه تفویض

برای خواجه میسر باید وامام اعظم وامام مالك رحمهما الله اینرا واجب نمیدانند ومیسر مایند که خطاب وآتوهم راجع
بجماعه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را وزکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کند وگردن خود را از طوق بندگی بخلاص
بیرون آرد وبدین سبب این خبر فك رقبه میگویند واز عقبه عقوبت بدوی توان گذشت **نظم** بشنو از من که
ای زنده دل ✽ وزپس مرگم بنیکی یاد کن ✽ که بلطف آزاده را بنده ساز ✽ که باحسان بنده آزاد کن ✽ آورده اند که عبدالله
ابن ابی شش کنیزك جمیله داشت وایشانرا بزنا اکراه میکرد وبسبیل مقاطعه چیزی می گرفت معاذه ومسیکه از آنها با یکدیگر
گفتند اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کرده ایم واگر شر است وقت آمد که توبه کنیم پس بجانب نبوت ما بصلی الله
علیه وسلم آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیت آمد که لا تکرهوا واکراه مکنید فتیاتکم کنیزکان خود را علی البغاء بر زنا
بلید کاری ان اردن اگر خواهند که تحصنا باز ایستادن وبپرهیزکاری واگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حال است و
اکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه میگوید شما اکراه مکنید لتبتغوا تا فرا گیرید عرض الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیا را از کسب
ایشان وفروختن اولاد ایشان در تبیان آورده که زانی بودی که صد شتر از برای فرزندی که از من فجور داشتی بدادی ومن
یکرههن وهرکه اکراه کند کنیزکان را بزنا فان الله پس بدرستی که خدای من بعد اکراههن از پس اکراه خواجگان مر ایشانرا غفور
آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان مکرهه را رحیم مهربان بر ایشان ووزر و وبال آن نیست که دیگر کردن اکراه کند
ولقد انزلنا وبتحقیق ما فرستادیم الیکم بسوی شما آیات مبینات آیتها روشن وتوضیح یافته وحفص بکسر یا میخواند یعنی روشن
کننده حلال وحرام وحدود واحکام ومثلا وفرستادیم مثلی من الذین خلوا از امثال آنانکه گذشته اند من قبلکم از پیش شما یعنی
قصه عجیبه مانند قصه ایشان وآن قصه عایشه است رضی الله عنها که مانندگی دارد بقصه مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت
وبقصه یوسف علیه السلام دربارهٔ تهمة وموعظة وفرستادیم پندی درین آیتها للمتقین برای پرهیزکاران تخصیص متقیان
جهت انتفاع ایشانست بمواعظ ونصایح قرآن الله خدای نور السموات والارض نور آسمانها وزمینهاست نور نامی است
از نامهای حق سبحانه وتعالی امام زاهد رحمه الله فرموده که خدایرا نور توان گفت امابمعنی روشن نتوان گفت چه روشنی
ضد تاریکیست وخدای را ضد نیست واین هر دو ضد است وبباید دانست که نور متعارف کیفیتیست که باصره اولا ادراك آن
وبواسطه او ثانیا سایر مبصرات درك کند چون کیفیتی که مشاهد است فایض گردد از نیر اعظم بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند
بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست وچون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضاف چاره نباشد از ینست که صاحب
کشاف گفته که ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمان وزمین یا نور اهل آن هرچه از عالم هستی بود منازل
بلندی ومقام زبستی نوری دارد ناقی [illegible] جمله عطیه فضل اوست **نظم** در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر ✽ نور وجود
وسر شهود از تو یافتیم ✽ یا یجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات و
الارض روشن کننده آسمانست بملائکه مقربین ونور دهنده زمین با نبیاء مرسلین یا روشنی بخش آینه دلهای ساکنان
ارض وسما بانوار معرفت وتوحید در تیسیر آورده که آرایندهٔ آسمان وزمین است وآنکه امام یعقوب چرخی قدس سره
در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای ودلکشای مؤید این قولست وآنکه امام نسفی رحمه الله در
بیان آرایش ارض وسما میگوید بیاراست سما را بمواضع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام است وزمین را بمساجد
انس که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را بشمس وقمر وستارگان وزمین را با نبیا واولیا ومومنان یا سما را بتسبیح
مسبحان وتقدیس مقدسان وزمین را به تلبیه حاجیان وتکبیر غازیان یا سما را به بیت المعمور وزمین را بکعبه موفور
السعود وگفته اند مدبر السموات والارض امور اهل آسمان بر وجهی که شاید وباید ساخته بتدبیرات اوست

مدبر امور را که او کار کند وبتدبیر او مهمی سازند نور القوم ونور البلد میگویند کما قال الشاعر **شعر** نور القبایل
ساکبین مجد ✽ وبرین تقدیر آنست که کار همه آسمانیان وزمینیان سازد ومجموع را بعطیه کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد
نظم از تو نهانخانه احسان تو هر جا همه کیش ✽ کل حزب فرحون تو زده همی لطف عمیم ✽ در تبیان آورده که مدلول السموات
والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت وبدایع حکمت که در دوایر سپهر برین ومرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد
بر وجود قدرت وعلم وحکمت او **شعر** وفی کل شیء له آیة **نظم** وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست ✽ واز ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که هادی اهل السموات والارض راهنمای اهل آسمان وزمین است که بهدایت او بهستی
خود راه برند وبارشاد او مصالح دین ودنیا بشناسند در لطایف [illegible] از خواجه ابونصر [illegible] روح الله روحه نقل
میکند که سرور اهل السموات والارض زیرکی موجب ملال وعمر ظلمات سبب خوف وخشیت است وچون کسی از
محنت تاریکی براحت روشنایی رسد فرح وبهجت ونشاط ومسرت او بیفزاید پس انوار تجلیات جمال الهی
سبب سرور وابتهاج نامتناهیست ✽ چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی وکفرم ✽ چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو ✽
بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کند اندجن هادی تا بیننده ادراك کند وبدان راه یابد پس حق سبحانه پنهان کرده
است از برای ما آنچه معاش ومعاد را بکار آید ومابدو راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب احقاق
رحمه الله فرموده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن را از متحرك نشناسد وعلو از سفل تمییز نکند وقبیح از صبیح باز
نداند وچون رایت نور ظهور نموده خیل ظلام مرودی بانهزام آرند وجودات وکیفیات ظاهر گردد وصنوف الوان
وعرض از جوهر تمییز شود مدرك انسانیه داند که استفاده این دانش وتمییز بنور کرده ودر ادراك نور محتاج است
داند که عالم از نور معلوست واو محقق ظاهر بکمالات وباطن بالذات پس حق سبحانه که ماید دولت عنایت او را
یافته اند بمرتبه تمییز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند ونزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه
موجودات بدو ظاهر شده واز همه مختفی وحضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده که هرکه ادراك
کند او را هستی مدرك شود واگرچه از ادراك این ادراك غافل باشی واز غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراك الوان واشکال
بواسطه ضیا نیست محیط باتها وشرطاست در رویت وباوجود این بیننده در ادراك آنها از ادراك ضیا غافل میشود
وغیبت معلوم میکند که وراء انها امری دیگر مدرك بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیط است
بضیا والوان واشکال بیننده وبجمیع موجودات ذهنی وخارجی قیوم همه است وادراك شی بی ادراك او محال است
اگرچه از ادراك او غافل باشی وآن غفلت بواسطه دوام وظهور اوست که اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر
گشتی که در وقت ادراك موجودات امری دیگر که نور وجود حق است نیز مدرك بوده **نظم** هستی که بذات خود
هویداستی چو نور ✽ ذرات مکونات از ویافت ظهور ✽ هرچیز که از فروغ او افتد دور ✽ در ظلمت نیستی بماند مستور ✽
در رساله حق الیقین آورده که هستی خداوند تعالی پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست وپیدایی
هستیها بدوست الله نور السموات والارض همه اشیا بی هستی او عدم محض است ومبدأ ادراك همه هستی
است هم از جانب مدرك وهم از جانب مدرك وهرچه ادراك کنی نخست هستی مدرك شود واگرچه از ادراك این ادراك
غافل باشی از شدت ظهور مخفی ماند **نظم** همه عالم بنور اوست پیدا ✽ کجا او گردد از عالم هویدا ✽ زهی نادان که او خورشید
تابان ✽ بنور شمع جوید در بیابان ✽ مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست کمشکوة مانند روزنه ایست در دیوار
که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح در آن طاق چراغی افروخته نیك روشن وگویند مشکوة انبوبه

است از اهل که در وسط قندیل باشد و بر قول مصباح فتیله مشتعل باشد در انبوبه الْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته
فِي زُجَاجَةٍ در قندیلی از آبگینه الزُّجَاجَةُ آن آبگینه از غایت صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گوییا ستاره ایست دُرِّيٌّ
درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در وست يُوقَدُ افروخته شده است و دانید مِنْ شَجَرَةٍ
مُبَارَكَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار نفع زَيْتُونَةٍ که آن زیتونست در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر بوی علیه
برکت خوانده اند از جمله ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه السلم لَا شَرْقِيَّةٍ نه در جانب شرقی است از معموره چون کنک و
دیار چین و ختا وَلَا غَرْبِيَّةٍ ونه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی ولایت
شام است یا آنکه پیوسته در آفتابست تا محترق گردد ونه مدام در سایه تا میوه او خام بماند بلکه هم از رعایت تابش آفتاب
بهره منداست و هم از حمایت وقایه سایه محفوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره را از جنت به زمین
آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر او اطلاق توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیک است که روغن
آن درخت يُضِيءُ روشنی بدهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگرچه نرسیده باشد نَارٌ آتشی یعنی در درخشندگی و براقی بمایه
ایست که بی آتش روشنایی بخشد نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده با نور چراغ و لطافت
زجاجه بدان افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار است يَهْدِي اللَّهُ راه مینماید خدای لِنُورِهِ بنور معرفت
خود مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان
میکند لِلنَّاسِ برای مردمان تا زود در یابند مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها از دقایق
معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات عَلِيمٌ داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة
العلما امام فخر الدین رازی قدس سره در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق سبحانه تشبیه کرد سینه
مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را بکوکب
درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف و ظلال نوال رجا بهره دارد و نزدیک است که
فیض کلمه بی آنکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را روشن کند چون اقرار آن بر زبان جاری شد و قصد جنان بدان یار گشت
نور ذاتی نور علی نور بظهور رسید و هو از کلمات طیبات امام راست روح الله روحه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد
بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد بر آمدن آن نگردد همچنین در هر دلی که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود یا آنکه چراغ
داخل خانه روشن شود و اندرون را نورانی یا خارج خانه افتد و انوار روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن
گرداند و از اشعاع شعاع معرفت بدر و زنهای حواس افتاده انوار طاعات بر جوارح و اعضا بدید آید سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ
السُّجُودِ نظم سیمای هر کس از دل او میدهد خبر ❊ و تشبیه فرمود دل مؤمن را بآبگینه تا از آسیب ظلم و جفا نشکند
که آبگینه شکسته هر چارسد برد و زخم که دل شکسته زند مرهم نه پذیرد نظم چون آبگینه این دل مجروح نازکم ❊
هر چند پشت شکستی تیزتر شود ❊ و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف
و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدی صلی الله علیه و سلم که نه شرقیست و نه غربی
بلکه مکی است و مکه سینه عالم است و از فواکه عارفان اسرار را از تعلیم سید اللدنی نور علی نور معلوم توان کرد
قولی آنست که آن نور قرآنست و قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی نه مخلوق قدیم نه
مخلوق نزدیک است که هنوز قرآن نا خوانده دلایل اعجاز آن هم کنار در واضح شود پس چون بدان قراءه کنند نور علی نور باشد و
در روح الارواح آورده که آن نور محمد است صلی الله علیه و سلم و مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابراهیم که

نه به یهودیت مایل است و نه بنصرانیت چه یهود غرب را قبله ساختند و نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح
حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم یا مشکوة ابرهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم و شجره شجره نبوت که نه کذب و نه هزل یا مشکوة سینه شرح الخضر است و زجاجه دل صافی و مطهر او و مصباح
علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بطریق اعتدال
که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور غیبت حبیب با نور بخت
خلیل نور علی نور است نظم بدر نور و بی نور نیست مشهور ❊ از اینجا فهم کن نور علی نور ❊ باقی نکات متعلقه بآیه
النور در جواهر التفسیر بسطی لایق مذکور و مسطور است والی الله تصیر الامور فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ تسبیح گوید خدا را در خانها
که دستوری داد خدای و امر کرد أَنْ تُرْفَعَ آنکه برداشته شود قدر او و تعظیم یعنی آن را رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا
دارند و آوازها را برداشته شود یعنی سبحانه حاجتها را بدان بیوت وَيُذْكَرَ و یاد کرده شود فِيهَا اسْمُهُ در آن خانها
نام او و مراد ازین بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع است و در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید
نمود و از سخن دنیی و کلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا علیهم السلام یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی
رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه و اذ یرفع ابرهیم القواعد و گویند بیوت عبادت از چهار خانه است که
بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شد و بیت المقدس که
قواعد آن در ایام خلافت داود و اتمام آن بر دست سلیمان علیهما السلم اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که
عمارت هر دو با شارت حضرت مصطفی صلی ربنا علیه و سلم بوده يُسَبِّحُ تسبیح گفته شود یا نماز گذارند لَهُ مر خدا را فِيهَا
در آن بیوت بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ بامداد و شبانگاه رِجَالٌ سبحان یا مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود
لَا تُلْهِيهِمْ مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را تِجَارَةٌ بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سود بود وَلَا بَيْعٌ و نه
فروختن آنها یعنی روا ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای وَإِقَامِ الصَّلَاةِ و از بپای
داشتن نماز وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ و از دادن زکوة محققان برآنند که چون بیع و شری که اعظم اشغال دنیویست ایشان را
از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در
شهود اسما و صفات حق و بحقیقت این روش خواجگان ماوراء النهر است آورده اند که ملک حسین کرت که والی
هرات بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و
خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر
با خلق و بباطن با حق نظم از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ❊ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ❊
چنانچه حق سبحانه میفرماید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است و حضرت حقایق پناهی
قدس سره در بیان این طریقه اینچنین فرموده اند ❊ سهر رشته دولت ای برادر بکف آر ❊ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ❊
دایم همه جا با همه کس در همه کار ❊ میدار نهفته چشم دل جانب یار ❊ يَخَافُونَ میترسند این مردان با وجود این ترس
و استغراق يَوْمًا تَتَقَلَّبُ از روزی که بگردد فِيهِ الْقُلُوبُ در آن روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش
با اضطراب متغیر شود وَالْأَبْصَارُ و بگردد دیدها از هر طرف میرود تا به بیند که نامه او از کجا باوی آید لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ متعلق
است بیخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب این ترس أَحْسَنَ نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت وَيَزِيدَهُمْ
و زیاده کند در پاداش ایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی وراء جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که

هرکز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق وخدای روزی میدهد در دنیا من یشاء هرکرا میخواهد بغیر حساب
بیحساب یعنی بان روزی حساب نکند یا زیاده دهد در عقبی که بحسن شمار در نیاید والذین کفروا وانانکه بوشیدند حق را
و نکرویدند بان اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نیکی نماید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال
ان کسراب مانند سرابیست بقیعة بزمینی هموار سراب انست که شعاع افتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد
لمعان ان رخشان در نظر اید چون ابر مواج یحسبه الظمآن بندارد آن را تشنه ماء آبی صافی روی بوی اورد حتی اذا جاءه
تا چون برسد بموضعی که در وی توهم او کرده لم یجده شیئا نیابد ان مظنون و منظور خود را چیزی ووجد الله و یابد عقاب
خدا را عنده نزدیک کردار خویش یا خدا را حساب کننده خود یابد فوفاه پس تمام بدهد او را خدای حسابه جزای کردار او
بروجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله وخدای سریع الحساب زود حسابست حساب یکی او را از حساب دیگری
باز نمیدارد تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب و او را بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نومید شده شدت
زیاده میشود کافر نیز از امید پاداش اعمال خود چون نیابد حسرت و خیبت افزون کردد او کظلمات یا کردار ایشان
چون تاریکیهای بسیار که فی بحر لجی در دریای عمیق که دم بدم یغشاه موج می پوشاند دریا را موج من فوقه موج از بالای ان
موج موجی دیگر من فوقه سحاب از زبر موج ثانی ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض
بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون ارد کسی
یده دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بشخص لم یکد یراها نزدیک نیست که ببیند انرا از بسیاری شدت ظلمت
است یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که ببیند ومن لم یجعل الله و هرکرا نداده و مقرر نکرده خدای له نورا مر ورا روشنی بدو
قسمت ازلی فما له من نور پس نیست مر ورا هیچ نوری این تمثیلی دیگر است مر عملهای کفار را ظلمات اعمال تیره اوست و بحر
لجی دل اوست و موج انچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان بران بس کرده او و کفتارش ظلمت و مدخل
و مخرجش ظلمت و رجوع او در روز قیامت هم بظلمت بس عکس مؤمن که او نور و علی نور ست این را باشد ظلمات بعضها فوق
بعض
مؤمنان از پیر که دور امدند ❊ لاجرم نور علی نور امدند ❊ کافر از تاریکی دل تا نکرست ❊ حال و کارش ظلمات اندر
ظلمتست الم تر ایا ندیدی و ندانستی ان الله انکه خدای یسبح له تسبیح میکویند مر ورا و پاکی یاد میکنند بمقال یا بدلالت
من فی السموات والارض هرکه در اسمانها و زمینهاست والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح کویند او را در حالتی که بال کشاده باشند
در هوا و صف کشیده تخصیص طیر از انست که او میان زمین و اسمان است یا دلایل صنع در وی ظاهر تر ست چه اجرام
ثقیله را که اصلا مایل بمرکزند اعطاء قوت میل محیط و قدرت وقوف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن
یا انکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانیست قاطع بر کمال قدرت صانع کل هر یک از اهل اسمان و زمین یا مرغان
یا مجموع حیوان قد علم بدرستیکه دانسته است صلاته دعای خود وتسبیحه و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدا را یا خدای داند
نماز و نیاز همه را والله علیم و خدای داناست بما یفعلون بانچه میکنند همه از طاعات و عبادات ولله و مر خدایراست
ملک السموات والارض پادشاهی اسمانها و زمینها چه خالق و فاطر انها اوست والی الله المصیر و بسوی خداست بازکشت همه
الم تر ان الله ایا نمی بینی که خدای یزجی سحابا میراند ابر را و میانکیزد قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس الفت میکند در میان او
یعنی انضمام میدهد بعضی را از او با بعضی ثم یجعله رکاما پس میکرداند او را در هم دسته و بر هم بسته فتری الودق
پس می بینی باران را یخرج من خلاله بیرون می اید از میان ان وینزل من السماء و فرو می فرستد از ابر من جبال فیها از کوهها که در وی
ست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مانند کوهها اند در عظمت من برد از تکرک که این است در ان مفعول محذوفست

تقدیرش چنین که میفرستد از تکرک که در ابر ست تکرک را و انجا سما اسمانست و در اسمان کوههاست از تکرک چنانچه
در زمین کوههاست از سنک و حق تعالی از ان تکرک نازل میکرداند فیصیب به پس میرساند تکرک را من یشاء بکشت و
زرع و باغ هرکه میخواهد ویصرفه و باز میدارد ان را عن من یشاء از میوه و محصول هرکه میخواهد یکاد سنا برقه نزدیک است که
روشنی برق ان ابر یذهب بالابصار ببرد دیدها را از فرط روشنائی و این قوی تر دلیلی است بر کمال قدرت که شعله اتش
از میان ابر تاریک بیرون می اید یقلب الله میکرداند خدای اللیل والنهار شب و روز را بر فتن و امدن ای یکی بر اینقصان
یکی و زیادتی دیکری یا متغیر میسازد احوال ایشان از حرارت و برودت یا بنور و ظلمت ان فی ذلک بدرستیکه در انچه مذکور
شد لعبرة هر اینه دلالتی و اعتباریست لاولی الابصار مر خداوندان بصر و بصیرت را والله خلق و خدای بیافرید کل دابة
هر جنبنده را که در زمین است من ماء از ابی که جزء ماده اوست یا از ابی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود
چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تیسیر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه جوهری
افرید و نظر هیبت بروافکنده بکداخت و اب کشت و بعضی از ان را تغلیب کرد باتش و از ان جن بیافرید بس برخی را تغلیب
کرد بباد و از ان ملایکه را مخلوق ساخت بس تغلیب نمود مقداری را بخاک و از ان ادمی و سایر حیوانات خلق کرد و اصل
همه ابست فمنهم پس از این جنبندکان من یمشی هست انچه میرود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام
ومنهم من یمشی و از ایشان هست که میرود علی رجلین بر دو پای خود چون مرغ ومنهم من یمشی و از ایشان هست که مشی
میکند علی اربع بر چهار پای چون وحش و نعم و سبع تقدیم کرد انرا که قدرت ان ابلغ است و ان ماشی باشد و الت
مشی بر انکه بدو پای رود و انکه چهار قایمه دارد و از حیوانات انکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم اربع بیش
نیست یخلق الله ما یشاء خدای می افریند هرچه میخواهد از انچه ذکر کرد و از انچه یاد نفرمود با اختلاف صور و اعضا و هیأت
و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عناصر و صاحب حدیقه فرمود نظم اوست قادر هرچه خواهد و خواست
هرچه خواهد کند که حکم او راست ❊ نقشبند برون کلها اوست ❊ نقشبند درون دلها اوست ان الله بدرستیکه خدای
علی کل شیء بر افریدن همه چیز قدیر تواناست بس هرچه خواهد بیافریند لقد انزلنا بدرستیکه فرو فرستادیم آیات مبینات
ایتهای روشن و هویدا والله و خدای یهدی راه نماید من یشاء هرکرا خواهد بسبب تفکر در ان الی صراط مستقیم براهی راست
و درست که طریق بهشتست اورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی کفت بیا تا محاکمه بمحکمه
محمد بریم و منافق کفت مرافعه بکعب اشرف میکنیم حق سبحانه ایه فرستاد که ویقولون و میکویند منافقان که آمنا
بالله کرویده ایم بخدای وبالرسول و بفرستاده او واطعنا و فرمان برداری کرده ایم هر دو را ثم یتولی بس رو میکردانند
فریق منهم کروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم من بعد ذلک از بس اقرار بایمان و اطاعت وما اولئک و نیستند ان
کروه بالمؤمنین کرویدکان مخلص و ثابت بر ایمان و کویند میان مرتضی علی کرم الله وجهه و مغیره بن وایل مخاصمه بود
در اب و زمینی چند انچه علی کرم الله وجهه خواست که او را نزد رسول برد صلی الله علیه و سلم میسر نشود و کفت
او برای تو حکم نخواهد کرد که عمزاده اوی حق تعالی فرمود که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای
و رسول او سر میکشند و روی میتابند واذا دعوا و چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله و بحکم رسول لیحکم تا حکم
کند پیغمبر براستی بینهم میان ایشان اذا فریق انکاه کروهی منهم از ایشان که بشر است با مغیره معرضون اعراض کنندکانند
از محکمه علیه نبویه وان یکن و اکر باشد لهم الحق مر ایشان از حکم یعنی برای ایشان بود یأتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین فرمان
بردکان و انقیاد کنندکان یعنی اکر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اکر معلوم کنند که حکم

براىشان خواهد بود پس باز زنند افى قلوبهم مرض يا در دلهاى ايشان بيماريست يعنى كفر وميل بظلم ام ارتابوا يا در شك
افتاده اند درباب پيغمبر وازو تهمتى مشاهده كرده اندكه بر او اعتماد در راستى نمانده ام يخافون يا مى ترسند ان يحيف الله انكه
حيف كند خداى درتنزيل حكمى وجور نمايد عليهم برايشان ورسوله وميل كند رسول او در حكومت بل نه چنين است كه پيغمبر
محل تهمت باشد يا خدا ورسول او حيف كنند بلكه اولئك ان گروه هم الظالمون ايشان ستمكاران اند بر خصوم وبر نفسهاى
خود باباى واستناع از حكم خدا ورسول انما كان جز اين نيست كه هست قول المؤمنين گفتار گرويدگان اذا دعوا چون خوانده شوند
الى الله بكتاب خداى ورسوله وبسوى پيغمبر او ليحكم تا حكم كند ميان ايشان بوقت مخاصمات ان يقولوا انكه گويند سمعنا
شنيديم قول ترا واطعنا وفرمان برديم امر ترا ع هرچه حكم كنى درميان ما حكمى واولئك وان گروه كه چنين گويند هم
المفلحون ايشانند رستگاران از دركات سخط ربانى ورسيدگان بدرجات رضاى سبحانى ومن يطع الله وهركه فرمان برد خداى را
در فرايض ورسوله وفرستاده او را در سنن پاد هرچه فرمايد ويخش الله وبترسد از عقاب خداى بر گناهان گذشته ويتقه و
بپرهيزد از خشم او ومعصيت نكند در زمان اينده فاولئك پس ان گروه هم الفائزون ايشانند فيروزيافتگان بجميع مقصود در كتب
اورده اند كه يكى از ملوك القاصى ايتى كرد كه عمل بدان كافى باشد ومحتاج بايات ديگر نشود علما زمان بدين ايت اتفاق
كردند چه حصول فوز وفلاح جز بفرمان بردارى وخشيت وتقوى متصور نيست اينك ره اگر مقصد اقصى طلبى
اينك عمل اگر رضاى مولى طلبى واقسموا وسوگند خوردند منافقان بالله بخداى جهد ايمانهم سخت ترين سوگندان خود كه در
طريق فرمان بردارى چنانندكه بى شبهه لئن امرتهم اگر فرمايى ايشان را به بيرون امدن از ديار واموال خود ليخرجن هر اينه بيرون
ايند وبلحظه توقف ننمايند قل لا تقسموا بگو سوگند ياد مكنيد وقسم بدروغ مخوريد طاعة مطلوب از شما فرمان بردارى است
معروفة شناخته شده باخلاص وصدق نيت نه سوگند دروغ برطاعت نفاقى ان الله خبير بدرستى كه خداى داناست
بما تعملون بانچه شما ميكنيد از نفاق وجز ان قل اطيعوا الله بگو فرمان بريد خداى را واطيعوا الرسول واطاعت كنيد رسول را بصدق
طويت فان تولوا پس اگر روى بگردانيد اى مردمان فانما عليه پس جز اين نيست كه بر پيغمبر ست ما حمل وعليكم ما حملتم انچه
برو حمل كرده اند از تبليغ احكام وبر شماست انچه باركرده شده ايد از انقياد وامتثال وان تطيعوه واگر فرمان بريد رسول
را در حكم او تهتدوا راه يابيد براستى وما على الرسول ونيست بر فرستاده بحجى الا البلاغ المبين مگر رسانيدن اشكارا ودعوت
واضح وپيغمبر انچه بروبوده بجاى اورده وانچه كه در بار شماست مانده وعد الله الذين امنوا وعده كرد خداى انانرا
كه گرويده اند منكم از شما وعملوا الصالحات وبكردند كارهاى شايسته مراد بقول اشهر فقراء مهاجرين اند كه بعد از
هجرت بمدينه در منازل انصار جاى گرفتند وقريش با اكثر از قبايل عرب كه در مكه ويثرب بودند بر محاربت ايشان
اتفاق نموده شب وروز پيغامهاى تهديد آميز وسخنان فتنه انگيز ميفرستادند مهاجران اكثر اوقات سلاح
با خود داشتند وروزگار بخوف وهراس ميگذرانيدند روزى بايكديگر گفتند ايا زمانى برما در ايد كه خود را ايمن
ومطمئن ببينيم وبفراغت خاطر بر بساط سلامت وعافيت بنشينيم اين ايت نازل شد كه حق سبحانه وعده داد
وسوگند خورد كه ليستخلفنهم هر اينه ايشان را خليفه گرداند في الارض در زمين كفار از عرب وعجم كما
استخلف الذين همچنانچه خليفه گردانيده شدند وحفص استخلف فعل معلوم ميخواند يعنى همچنانچه خليفه كرد انانرا
خداى انانكه بودند من قبلهم پيش از ايشان يعنى بنى اسرائيل كه زمين مصر وشام بديشان داد تا تصرف كردند در ان
چنانچه ملوك در ممالك خود ميكنند واندك فرصتى دانيز بوعده مؤمنان وفا فرموده جزاير عرب وديار كسرى و
بلاد روم بديشان ارزانى داشت واميد است كه جميع اطراف واكناف مشارق ومغارب بحكم ليظهره على الدين كله

بحجه تمحيص ملازمان شده شرع نبوى ومتابعان ملت احكام مصطفوى در ايد نظم دم بدم صيت كمال دولت
خدام او * عرصه روى زمين را سر بسر خواهد گرفت * شاهباز همتش چون بركشايد بال وپر * از ثريا تا ثرى در زير پر خواهد گرفت
اين ايت دليل اعجاز قرانست وحجت صحت نبوت وبرهان خلافت خلفاء راشدين رضوان الله عليهم اجمعين ديگر فرمود
وليمكنن لهم وهر اينه با قوت ومتمكن وثابت سازد براى ايشان دينهم دين ايشان را الذى ارتضى لهم ان دينى كه پسنديده
است براى ايشان يعنى دين اسلام مراد انست كه او را بر همه اديان غالب سازد وليبدلنهم وبدل دهد ايشان را من بعد
خوفهم از پس ترس ايشان از اعادى امنا ايمنى از ايشان يعبدوننى ميپرستند مرا در زمان خلافت لا يشركون شريك نسازند
بى شيئا با من چيزى را يعنى اختيار وجاه ايشان را از عبادت وتوحيد باز ندارد ومن كفر وهركه كفران ورزد درين نعمت
بعد ذلك بعد از راست شدن وعده فاولئك پس ان گروه كافر نعمتان هم الفاسقون ايشان كاملانند در فسق ثعلبى رحمه
الله اورده كه قتله ذى النورين رضى الله عنه اول جمعى بودند كه كفران اين نعمت ورزيدند واقيموا الصلوة وبپاى داريد
نماز مفروضه را واتوا الزكوة وبدهيد زكوة واجبه را واطيعوا الرسول وفرمان بريد رسول را در هرچه فرمايد لعلكم
ترحمون شايد كه رحمت كرده شويد لا تحسبن مپندار اى محمد الذين كفروا انانرا كه نگرويدند معجزين عاجز كنندگان
مر خدا را از عذاب كردن فى الارض در زمين يعنى گمان مبر كه بندگان بروند وجايى توانند كه بر حق سبحانه پيشى گيرند وعذاب
او را از خود دفع كنند ومأويهم النار وبازگشت ايشان دوزخ است ولبئس المصير وبد بازگشتى است دوزخ در
اسباب نزول اورده كه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم غلامى انصارى را كه مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نيم روز
بطلب فاروق فرستاد مدلج بى اجازت درامد وعمر خفته بود وجامه از بعضى اعضاى او دور شده وفى الحال انسرور كه
پيدا بود وبا زوجه خود ملاعبه ميفرمود از امدن غلام كراهتى تمام بدل شريفش راه يافته بر زبان مبارك جارى شد
كه چه بودى كه حق سبحانه نهى فرمودى كه آباء وابنا وخدم وحشم ما در مثل اين ساعات بى دستورى در خانه ما درنيا
يند تا بر سر امور مخفيه مطلع نشوند بعد از انكه بخدمت پيغمبر صلى الله عليه وسلم امد اين ايت نازل شده بود كه يا ايها
الذين امنوا اى گروه گرويدگان ليستاذنكم بايد كه دستورى طلبند از شما الذين ملكت ايمانكم انانكه مالك ايشانست دستهاى
شما يعنى بندگان ذكور واناث يا همه ايشان از غلام وكنيزك والذين لم يبلغوا الحلم وانان نيز از كودكان كه نرسيده اند ببلوغ منكم
از شما يعنى كودكان نارسيده وبندگان بايد كه طلب اذن كنند از شما براى امدن بجايهاى شما ثلث مرات سه نوبت
در شبانروزى من قبل صلوة الفجر يكبار پيش از نماز بامداد كه ادمى از خواب برخيزد وجامه خلوت بيرون كرده ومتوجه
كه لباس صحبت پوشد وحين تضعون وديگربار هنگامى كه مى نهيد ثيابكم جامهاى خود را من الظهيرة بيان حين است يعنى
وقت نيم روز ومن بعد صلوة العشاء وديگر بار بعد نماز خفتن كه وقت تجرد است از لباس وعزم آمدن بمضاجع ثلث عورات
لكم نگاه داريد اين سه وقت عورت كه شما راست ليس عليكم نيست بر شما ولا عليهم ونه بر بندگان وكودكان نارسيده
جناح گناهى ويزه در ترك استيذان بعدهن پس از اين سه وقت طوافون بندگان طواف كنندگانند يعنى دراينده عليكم
بر شما براى خدمت بر همواره نتوانند كه دستورى طلبند بعضكم درمى ايند بعضى از شما على بعض بر بعضى يعنى موالى
بر موالى كذلك مانند اين روشن كردن يبين الله روشن ميسازد وبيان ميكند خداى لكم الايات براى شما دلايل خود واحكام
شرع والله عليم وخداى داناست بمصالح عباد حكيم حكم كننده بر رعايت ان اسماء الاب نزد بعضى علما حكم اين ايت منسوخ
است وبقول جمعى محكم ابن جبير را پرسيدند كه بعضى مردم در نسخ اين ايت سخن ميگويند جواب داد كه منسوخ نيست
اما مردم در دين تهاون ميكنند واذا بلغ الاطفال وچون برسند طفلان منكم الحلم از شما بخواب ديدن يعنى محتلم شوند مراد

اند که بالغ کردند و احتلام روشنتر دلیلی است بر بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات کما
استاذن الذین همچنانکه دستوری می‌طلبند انانکه بالغ شده اند من قبلهم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند
در استیذان کذلک همچنانک بیان کرد این حکم را یبین الله بیان میکند خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را والله علیم
و خدای داناست باحوال شما حکیم حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر این دو آیت
جهت مبالغه و تاکید است والقواعد و نشستگان در خانها و باز ماندگان من النساء از زنان اللاتی لا یرجون انانکه امید ندارند
نکاحا نکاح خود را یعنی طمع نمیدارند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و ضعف و عجز فلیس علیهن پس نیست بر ایشان
گناهی و وبالی ان یضعن از آنکه بنهند ثیابهن جامهای ظاهر خود را چون چادر و سر انداز که بالای مقنعه می پوشند غیر
متبرجات بزینة درحالتی که ظاهر کنندگان نباشند موضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار دست و گردن و گوش
و موی و امثال آن نباشد وان یستعففن و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خیر لهن بهتر است ایشانرا و دورتر
از تهمت والله سمیع و خدای شنواست مقالات ایشانرا با مردان علیم داناست بمقصود از مقالات ایشان امام واحدی
رحمه الله آورده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا اتقیاء ایشان از مساکین ارباب صحت محترز بودندی
از پی آنکه مبادا که طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه چون بعضی از صحابه بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار
بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند این درویشان بتوهم عدم رضای
ایشان از آن پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشانرا بجایی که در خانه مادر و پدر یا اقارب قریبه وی مهیا کرده بودندی
دعوت نمودی اجابت نکردند حق سبحانه آیة فرستاد که لیس علی الاعمی نیست بر نابینا حرج تنگی و گناهی ولا علی الاعرج
و نه بر لنگ حرج وبالی ولا علی المریض حرج و نه بر بیمار گناهی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما وزری ان تاکلوا آنکه بخورید
شما و اهل بیت من بیوتکم از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما دارند و خانهای فرزندان نیز داخل است بحکم انت
و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکترین چیزی که خورد مرد از کسب او است و ان ولده من کسبه او بیوت آبائکم
یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم
یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران پدر خود او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدر خود او بیوت
اخوالکم یا خانهای برادران مادر خود او بیوت خالاتکم یا خانهای خواهران مادر خود او ما ملکتم مفاتحه خانهایی
آنکه مالک شدید خزاین آنرا از نقود و امتعه این خطاب با وکلا و خازنانست و گویند خطاب با بندگانست که
خزانه او کلا و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است او صدیقکم یا خانهای دوستان خود در این نیز
رضای دوست باید و حقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط و ازین صورت بیفزاید فتح موصلی بر خانه
دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او را کنیزک طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک داد آن دوست چون بخانه رسید
و صورت واقعه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و دو نگارستان آورد. نظم شبی گفتم جهان را نوبهار
که بود آسوده در کنج دماغی زلفت تنها چه خوشتر در جهان گفت میان دوستداران انبساطی و در عوارف المعارف
آورده که چون کسی برادر خود را گوید اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم ترید دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد
در میان آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر از مال فانی و درین باب گفته اند نظم

ای دوست بدو بهر چه داری یاری بخر و بهیچ مفروش و الله در من قال نظم
یاران بجان مضایقه با هم نمیکنند
آخر کسی بمال چنانی چرا کند بسیار جد و جهد بباید که تا کسی خود را بآدمی صفتی آشنا کند شرط است بعد یافتن بآراستن

کو بهر او بعهد محبت وفا کند. و بقول او سبب نزول آیت جهت تنفر صحابه بود از مواکله اهل عاهات علی ای بعض فی باید گرفت یعنی
نیست در مواکله با هر یک از ایشان حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو نازل گشته که تنها خوردن را حرام دانستندی
و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه طعام خوردندی
یا در باره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده بی مهمان طعام نخوردندی یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز
نمودندی آیت آمد که لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تاکلوا آنکه بخورید طعام را جمیعا با هم شده او اشتاتا یا پراکنده
شده فاذا دخلتم پس چون در آیید بیوتا بخانهایی که مذکور شد یا خانهای خالیه یا بیوت خود یا مساجد فسلموا علی انفسکم
پس سلام گوئید بر هم دینان خود المؤمنون کنفس واحدة در خانهای خود بر اهالی خود و در مسجد نیز سلام کنید و گفته اند
اگر خانه یا مسجد خالی بود گوئید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد تحیة سلام کردنی من عند
ثابت و مشروع از نزدیک خدای مبارکة بسیار خیر و با برکت طیبة پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کذلک همچنانکه بیان
سلام فرمود یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما آیتهای حکمت خود را لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در آن
و حق و صواب را دریابید انما المؤمنون جز این نیست که گرویدگان کامل الذین آمنوا بالله آنانند که گرویدند بخدا ورسوله و
برسول او و تصدیق وی کردند واذا کانوا و چون باشند معه با رسول وی صلی الله علیه وسلم علی امر جامع برکاری جمع آرنده یعنی
که ایشان را بشرع مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لم یذهبوا نروند و نخیزند
حتی یستاذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی فرماید ان الذین یستاذنونک بدرستی آنانکه دستوری
از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق یؤمنون بالله میگروند بخدای ورسوله و رسول او و تصدیق مینمایند
تعریض جمع منافقانست که در غزوه تبوک تخلف از جهاد دستوری می‌جستند و در باره ایشان نازل شده که انما یستاذنک
الذین لا یؤمنون بالله الآیة فاذا استاذنوک پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شانهم برای اصلاح و اتمام
بعضی از کارها خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت منهم مر هر که خواهی از ایشان که عذری واقع دارند واستغفر لهم الله و
با وجود اجازت طلب آمرزش کن برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین و اگر چه بعذر باشد خالی از خللی
نیست و گویا که بخروج از جماعت اثم اندیش برای ایشان استغفار کن ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات
بندگان را رحیم مهربانست بتخفیف تکلیف از ایشان لا تجعلوا دعاء الرسول مسازید و مدانید خواندن رسول مر شما را بینکم
میان خود کدعاء بعضکم همچون خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بخواندن یکدیگر که تو
توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجبست و از و مراجعت بغیر اذن او حرام و ندا و یا
دعای او را بر خود مانند چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا یقینک مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن شما
و خواندن مر رسول را باید که چون مناوات یکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه
یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت همه انبیا را بنام ندا کرده و حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بندای کرامت

نظم
یا آدم است با پدر انبیا خطاب
یا ایها النبی خطاب محمد است

آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم خطبه خواندی منافقان متفرق شده بیکدیگر پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قد یعلم
الله الذین تحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کراهت یتسللون منکم بیرون میروند اندک اندک از میان شما لواذا در حالت
پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عن
امره از فرمان خدای ان تصیبهم از آنکه برسد بدیشان فتنة آزمایشی از حق که گمراهیست یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط

سلطان جاى يا مهر غفلت بر دل او رد توبه جنيد قدس سره فرموده كه فتنه تحقى دلست و متابعت شدن او از معرفت الهى او
يصيبهم يا برسد ايشانرا عذاب اليم عذاب دردناك در آخرت الا ان لله بدانيد بدرستى كه مر خدا راست ما فى السموات والارض
انچه در آسمانها و زمينهاست همه ملك اويند و مالك همه اوست زيرا كه خالق همه است قد يعلم بدرستى كه ميداند ما انتم
عليه انچه شما اى مكلفان بر آنيد از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و اطاعت و معصيت ويوم يرجعون وميداند روز
كه باز گردانيده شوند اليه بسوى جزاء او فينبئهم پس خبر دهد ايشانرا بما عملوا بدانچه كرده اند از عملهاى بد و بدان مكافات كند
والله بكل شىء و خداى همه چيزها عليم داناست و هيچ چيز بر و مخفى نماند ٭ آنكه كه پاكست از پيدا و نهان ٭ چون شناسد نهان و پيدا نهان

سورة الفرقان مكية سبع و سبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم تبارك صاحب كشف الاسرار از معانى كه مفسران
مر لفظ تبارك را گفته اند سه معنى اختيار فرموده اول آنكه بركت از توست و اين اشارت بكار سازى و بنده نوازى حق است
دوم آنكه بزرگوار و برتر است و اين بيان صفت سرمدى و نشان عزت ازلى و ابديست سيم آنكه دايم و ثابت است اين عبارت
از دوام ذات او و سلم بزرگوار است الذى نزل الفرقان فرو فرستاد قرآن كه جدا كننده است ميان حق و باطل و حلال و حرام
على عبده بر بنده خود يعنى محمد صلى الله عليه و سلم ليكون تا باشد بنده او للعالمين مراد بيان و پريان را نذيرا بيم كننده از عذاب
الهى يا باشد قرآن اهل هر قرنى را در هر زمانى ترساننده از موجبات سخط و بلا الذى له آنكسى كه مر او راست ملك السموات
والارض پادشاهى آسمانها و زمينها و هيچ كسى متفرد است و آفريدن انها ابلى و وارسد تصرف در آن ولم يتخذ و فرا نگرفت خداى
ولدا فرزندى چنانچه زعم يهود و نصاريست ولم يكن له و نيست مر او را شريك فى الملك انبازى در پادشاهى چنانچه
ثنويه و وثنيه گويند يعنى مر او راست پادشاهى بى فرزندى كه قايم بمقام او تواند بود و بى شريكى كه با او معاونت تواند كرد
وخلق كل شىء و بيافريد همه چيزها را از مواد مخصوصه بهيئات مختلفه و اشكال متنوعه فقدره پس اندازه كرده انچيزرا
تقديرا اندازه كردنى يعنى او را مهيا ساخت براى خصايص و افعالى كه ازو مى خواست يا تقدير كرد بقاى او را تا وقت معلوم
واتخذوا و فرا گرفتند كفار من دونه بجز خداى آفريدگار آلهة لا يخلقون خدايان كه نيافريند شيئا چيزى را و قادر نباشند بر
بخلق هيچ چيزى وهم يخلقون و حال آنكه ايشان آفريده شده اند و هر مخلوقى محتاج است در وجود بخالقى و محتاج خدايى را
نشايد بر آن كه عبده ايشان ايشانرا مى تراشند و بهر وجه كه ميخواهند تصوير ميكنند چگونه سزاى پرستش باشند و
لا يملكون و با وجود مخلوقيت نمى توانند و استطاعت ندارند لانفسهم بر نفسهاى خود ضرا باز داشتن ضرى را ولا نفعا
و نه جذب نفعى يعنى نه سودى بخود ميتوانند رسانيد و نه زيانى از خود باز مى توانند داشت و حال آنكه خداى ضار و نافع بايد
ولا يملكون و نمى توانند آلهه باطله و قادر نيستند موتا بر ميرانيدن كسى ولا حيوة و نه بر زنده كردن كسى اولا يا بر ابقاى حيوة
او ولا نشورا و نه بر بعث و حشر او و بايد خداى محيى و مميت و باعث باشد وقال الذين كفروا و گفتند آنانكه كافر شدند ان هذا
نيست اين فرقان كه محمد بما آورده الا افك افترئه مگر دروغى كه خود بر بافته است آنرا واعانه و يارى داده اند او را عليه
بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهى ديگر چون جبر و يسار و عداس كه همه رومى بودند يعنى ايشان اخبار سابقه بر و خوانند
و او بعبارت عربى بر ما القا ميكند فقد جاؤا پس بدرستى كه آمدند اين قوم ظلما وزورا بستم و دروغ يعنى بار بردند كافران
وى و بر بين تقدير ابن عطيه كلام كفار باشد و اصح آنست كه اين سخن حضرت خداوند است ميفرمايد كه كفار در اين

كه ميگويند كه قرآن دروغ است و بعد قومى بر بافته ميشود اند بشرك و ستم و بهتان وقالوا اساطير الاولين و ديگر گفتند
كلام وى افسانهاى پيشينيانست كه در كتابها نوشته اند اكتتبها مى نويساند از آنچه خود نمى تواند نوشت فهى
تملى عليه پس آن نوشتها املا كرده ميشود برو بكرة و اصيلا بامداد و شبانگاه يعنى در دو طرف روز يا شب و روز
انها بر و ميخوانند تا ياد ميگيرد و اگر چه خود نمى تواند خواند و چون حفظ كرد بر ما مى خواند و ميگويد كه اين وحى است قل
بگو رد سخن ايشانرا كه انزله الذى فرو فرستاده است قرآن را آنكس كه ميشناسد يعلم السر ميداند پوشيده را فى السموات
والارض در آسمان و زمين بدان دليل كه اين كلام مشتملست بر اخبار از مغيبات و علم غيب خاصه حق تعالى است ديگر
آنكه همه فصحاء شما از اتيان بمثل آن عاجز اند و چنين كلام جز از نزد مالك علام نشايد انه بدرستى كه او كان غفورا
هست آمرزنده كه پرده كرم بر جرايم بندگان مى پوشد رحيما مهربان كه در عقوبت عاصيان تعجيل نكند وقالوا و گفتند
صناديد قريش چون ابو جهل و عتبه و اميه و عاص و امثال ايشان مال هذا الرسول چيست اين پيغمبر را بر سبيل تهكم گفتند
چه بوده است اين كس را كه دعوى رسالت ميكند كه مثل مردم ديگر يأكل الطعام ميخورد خوردنى ويمشى و ميرود براى طلب
معيشت چون ديگران فى الاسواق در بازارها اگر دعوى او راستست بايد كه حال او مخالف حال ديگران باشد ايشان
بسبب توقف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند كه تميز رسل از غير ايشان بامور جسمانى
باشد و ندانستند كه نبوت منافى بشريت نيست بلكه مقتضى آنست كه تناسب و تجانس كه سبب افاده و استفاده
است بحصول پيوندد نظم جنس بايد تا در آميزد بجنس ٭ انس گيرد جن با جن و انس با انس القصه مشركان گفتند بايستى
كه او ملك بودى و اگر ملك نيست لولا انزل چرا فرو فرستاده نشد اليه ملك بسوى او فرشته فيكون معه تا باشد با وى
نذيرا بيم كننده و يارى دهنده در انذار او يلقى اليه يا آنكه افكنده شود بدو كنز گنجى از آسمان تا بدو مستظهر گشته از رنج
در تحصيل معاش مستغنى شود او تكون له يا باشد مر او را جنة ياكل منها بوستانى تا بخورد از ميوه و محصولات او بدان معاش
وى بگذرد وقال الظالمون و گفتند ظالمان و وضع مظهر در موضع مضمر حكم بظلم ايشانست يعنى ستمكاران از بن سخن كه
مؤمنان را گفتند ان تتبعون پيروى نمى كنيد شما الا رجلا مسحورا مگر مردى جادو بى كرده شده را يعنى كسى را كه سحر كرده اند
و عقلش پوشيده شده و در تفسير ماوردى مسحور را بمعنى ساحر ميداند يعنى متابعت جادوئى ميكنيد كه شما را بحق
مى فريباند انظر در نگر اى محمد بديده بصيرت تا به بينى كيف ضربوا چگونه زدند لك الامثال براى تو مثلها را يعنى
گفتند سخنهاى ناخوش و تشبيه كردند ترا بمسحور و وصف مفترى و ملقى عليه فضلوا پس گمراه شدند از طريقى كه موصل
است بمعرفت انبيا و تميز ايشان از ما سوى فلا يستطيعون سبيلا پس توانائى ندارند و نمى يابند راهى بحجت و برهان بر آنچه
ميگويند تبارك الذى بزرگوار است آنكسى كه بمحض فضل ان شاء اگر خواهد جعل سازد و بخشد لك ترا در دنيا خيرا
من ذلك بهتر از گنج و بوستانى كه ايشان ميگويند و آن چه باشد جنات تجرى بوستانها كه ميرود من تحتها الانهار
از زير درختان آن جويها ويجعل لك و بدهد ترا در آن بوستانها قصورا كوشكهاى عالى و مسكنهاى رفيع در اسباب
نزول مذكور است كه چون مالداران قريش حضرت رسالت را صلى الله عليه و سلم بفقر و فاقه سرزنش كردند رضوان
كه دارنده روضات جنانست با اين آيت نازل شد و درجى از نور پيش آنحضرت نهاده فرمود كه پروردگار تو ميگويد مفاتيح
خزاين دنيا در اينجاست آنرا بدست تصرف تو ميدهيم بى آنكه از كرامت و نعمتى كه نامزد تو كرده ايم در آخرت مقدار
پر پشه كم گردد حضرت فرمود كه اى رضوان مرا حاجت بدينها نيست فقر را دوست ميدارم و ميخواهم كه بنده صبور
شكور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بك آنحضرت علو همت آنحضرت صلى الله عليه و سلم نه همين است كه با وجود

تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند از ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا
نظر بما سوی الله نگشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن این آیه که
ما زاغ البصر و ما طغی **نظم** ز رنگ آمیزی ریحان این باغ ✽ نهاده چشم خود را مهر ما زاغ ✽ نظر چون بر گرفت از نقش کونین
قدم زد در حریم قاب قوسین ✽ بل نه فقر او احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه كذبوا بالساعة تکذیب میکنند قیامت
را و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب قیامت است واعتدنا و آماده کرده ایم لمن كذب بالساعة برای کسی که تکذیب میکند قیامت
را سعيرا آتشی افروخته و گفته اند سعیر نام یکی است از نامهای دوزخ إذا رأتهم چون ببیند ایشان را یعنی مشرکان را قبات را
آتش دوزخ من مكان بعيد از جای دور که بقولی صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها شنوند مر او را
آتش را تغيظا آواز جوشیدن از خشم وزفيرا و بانگی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریو بعضی برآنند که این غریو
و دیدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیوة مشروط به بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش
زندگی خلق کند که به بیند و خشم گیرد و بغرد وإذا ألقوا و چون درانداخته شوند مشرکان منها از دوزخ مكانا ضيقا در جایی
تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم چنان بر کافران تنگ باشد که آهن نیزه بر نیزه و ایشان را در
چنین مکانی تنگ افکنند مقرنين مقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان به زنجیرها هر یک را با قرین او از جنس جن بسلسله
آتش بهم بازبسته دعوا بخوانند هنالك در آن مقام ثبورا هلاک یعنی تمنی کنند وجود هلاک را گویند واثبوراه و این کلمه
کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و در بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را از اهل دوزخ
که جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در وی پوشند و او آن بر پیشانی خود نهد و اندر کشد و ذریه او از عقب او فریاد را
ثبوراه بر کشیده میروند حق سبحانه فرماید که لا تدعوا اليوم نخوانید امروز ثبورا واحدا یک ثبور وادعوا و بخوانید ثبورا كثيرا
ثبور بسیار یعنی یکبار تمنی مکنید بخود و تمنی بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را یا سختی
شدت ثبوری واقع خواهد شد قل بگوی ای رسول که بعضی به آتش تمنی میکنند أذلك آیا این خیر و بوستان دنیا خیر بهتر است أم
جنة الخلد التي یا آن بهشت جاوید که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران به دخول در آن كانت هست
در علم خدای لهم مر متقیان را آن بهشت جزاء پاداش باعمال ایشان ومصيرا و بازگشتی که رجوع بآن نمایند در آخرت لهم
فيها مر ایشان راست در بهشت ما يشاؤون آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفا مومنان
را آرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیب خواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند خالدين در حالتی که جاوید باشند
در بهشت كان هست خلود و دخول ایشان در جنة على ربك بر پروردگار تو وعدا مسئولا وعده خواسته شده یعنی
سزاوار آن که از خدای درخواهند یا مومنان درخواسته اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواسته یکی
که ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ويوم يحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حشر را خوانند یعنی خدای حشر کند
مشرکان را وما يعبدون و آن چیزها که می پرستند من دون الله بجز خدای عام است همه معبودان را از ذوی العقل و غیر
آن و گفته اند مراد بتان است که خدای ایشان را بسخن آرد و مخاطب سازد فيقول پس گوید أأنتم آیا شما أضللتم گمراه کردید
عبادي هؤلاء بندگان مرا این گروه را أم هم یا ایشان ضلوا السبيل گم کردند راه را با خلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد ناصح قالوا
گویند بتان سبحانك پاکی تو را ما ترا پاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه ما كان ينبغي لنا نیست ما را و نسزد
و روا نباشد ما را أن نتخذ آنکه فرا گیریم کسی که ما را بپرستند من دونك بجز تو یعنی ترا بپرستند محض بجز آنکه ایشان که عبادت
دست باز دارند و ما را پرستند نرسد ما را که بگیریم ایشان را أولياء دوستان ولكن متعتهم و لیکن تو ایشان را برخوردار

گردانید وآباءهم و پدران ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها حتى نسوا الذكر تا فراموش
کردند آنچه انبیا ایشان را بدان دعوت میفرمودند وكانوا و بودند بحکم ازلی تو قوما بورا گروهی هلاک شده یا تباه
گشته پس حضرت عزت عز شانه بت پرستان را مخاطب ساخته گوید فقد كذبوكم پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان
شما شما را بما تقولون بآنچه میگویید که ایشان شریک خدا اند و ایشان مرا از شریک منزه دانستند فما تستطيعون پس
نمیتوانند معبودان شما صرفا بگردانیدن عذاب از شما ولا نصرا و نه یاری کردن شما را بنجات و حضرت مینماید یعنی شما که
مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت رهانیدن ومن يظلم و هر که ستم کند
یعنی شریک آرد منكم از شما ای مکلفان نذقه بچشانیم او را عذابا كبيرا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن
وما أرسلنا و نفرستادیم قبلك پیش از تو کسی را من المرسلين از پیغمبران إلا إنهم مگر پیغمبرانی که ایشان ليأكلون الطعام
هر آینه میخوردند طعام ویمشون و میرفتند في الأسواق در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وجعلنا و گردانیدیم بعضكم
بعضی را از شما لبعض برای بعضی دیگر فتنة آزمایشی چه آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با همه ایشان را میزنیم
بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار امتحان است و ابتلا پس از مخالفت احوال مردمان در آن چاره نباشد و ما بیان می آزماییم
ایشان را تا اهل صبر و شکر از اهل جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هر گاه بلال و
عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند أسلم هولاء تا همچون ایشان چیزی باشیم حق تعالی
آیت فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میگوید که ما میآزماییم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف أتصبرون آیا صبر
میکنید بر ابتلا و جزع می نمایید وكان ربك و هست پروردگار تو بصيرا بینا بصیر کننده و جزع نماینده وقال الذين
و گفتند آنانکه لا يرجون لقاءنا نا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اند و نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد
اهل مکه اند که میگفتند لولا أنزل چرا فرو فرستاده نمیشود علينا الملائكة بر ما فرشتگان برسالت یا اخبار از صدق محمد
أو نرى ربنا یا چرا نمی بینیم پروردگار خود را تا ما را امر کند بتصدیق و اتباع محمد فرماید لقد استكبروا بدرستی
که بزرگی کردند في أنفسهم در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرات نمودند در این تحکم وعتوا و در گذشتند از
اندازه عتوا كبيرا در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح رویة ملائکه و لقای خدای کردند و ایشان را
و هلاک کردند يوم يرون الملائكة روزی که به بینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشرى هیچ مژده نیست يومئذ
آن روز للمجرمين مر کافران را اهل مکه دیدار ملائکه و لقای خدای طلبیدند حق سبحانه فرمود که ملائکه را ببینند و وعید را از ایشان
شنوند ويقولون و گویند ملائکه مر ایشان را که لقای خدای بر شما حجرا محجورا حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفا
ست چون ملائکه بر ایشان ظاهر گردند بدین کلمه پناه جویند از خدای بلقاء ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر
حرام کسی با دشمنی که از او ترسیدندی میگفتند حجرا محجورا آنرا اشارت ببینند انجا این خیال بسته که مگر بدین کلمه
از شدت مرگ با هول قیامت خلاص خواهند یافت وقدمنا و قصد کنیم إلى ما عملوا بسوی آنچه کرده اند کافران من عمل از کرده
که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمان داری و اطعام گرسنگان و رعایت یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن فجعلناه
پس گردانیم آن عمل را هباء منثورا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبطه سازیم
عملهای ایشان زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده أصحاب الجنة مجاوران بهشت يومئذ آن روز
یعنی قیامت خير مستقرا بهتراند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا
داشتند وأحسن مقيلا و نیکوترند از جهت مکان استراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد

ویوم ویاد کن روزی را که دران تشقق السماء بشکافد آسمانها بالغمام بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقه آسمانست
و غلظ آن ابر برابر همه سموات است و او کلانتر است از همه آسمانها و حق سبحانه امور او را بقدرت نگاه داشته و
روز قیامت آن ابر بر آسمانها افکند و بعد آن آسمانها که رسد شکافته گردد ونزل الملائکة و فرو فرستاده شوند از آن شکافها
بر زمین تنزیلا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد و در موضح آورده که ملائکه هفت صف بگرد عالم
در آیند و گویند با معنی آن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که
حق سبحانه فرموده که فی ظلل من الغمام و در عین آورده که این غمامیست که ظله بنی اسرائیل بوده در تیه الملک پادشاهی
یومئذ در آن روز الحق ثابت است للرحمن مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیه در بسته باشند و
کان یوما و باشد آن روز علی الکافرین بر کافران عسیرا دشوار از شدت اهوال ویوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت یعض الظالم
میخاید ظالم علی یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان گزد دست را چنانچه متحسران میکنند مراد به ظالم است و گفته اند عقبه بن
ابی معیط از سفری باز آمده مردمان را ضیافت میکرد و بسبب قرب همسایگی حضرت سید ابرار را صلی الله علیه و سلم طلبیده
بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگویی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این خبر بابی بن خلف که با عقبه دوستی
داشت رسیده بنزد وی آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد بشنوی گفت نی اما عار داشتم که مهمان طعام من
ناخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن در روی وی نه اندازی عقبه بنزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آمد و آنحضرت در دار الندوه بود در سجده آب دهن نامبارک حواله روی مبارک آن سرور کرد در ترجمه اسباب نزول آورده
که آب دهن وی دو شعله گشت و با آنحضرت نارسیده بروی باز گشت و هر دو کرانه روی او بسوخت و تا زنده بود آن داغها
میبود القصه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت ای عقبه ترا بیرون مکه نبینم مگر آنکه سرت را بشمشیر بردارم
و در غزوه بدر بحکم رسالت پناه صلوات الله علیه بقتل او صادر شد و بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته گشت و این آیة
شد در شان وی مضمون آنکه ظالم در روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب لطائف آورده که بجای
هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه دیگر باره دست او را باز دهد دیگر باره بخاید و خبر ندارد یقول
میگوید یا لیتنی اتخذت کاشکی فرا میگرفتمی مع الرسول با پیغمبر سبیلا راهی که وی فرا گرفته که راه نجات آنست یا ویلتی
ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمیگرفتمی فلانا فلان را یعنی ابی را خلیلا دوست و او را نمی شناختم لقد اضلنی
بدرستی که گمراه کرد و باز داشت مرا عن الذکر از یاد کردن خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر بعد اذ جاءنی پس از آنکه
آمده بود بمن وکان الشیطان و هست دیو و دور از رحمت یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است للانسان مر آدمی را خذولا
فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاکت افتادند فرو میگذارد و نفع
نمی رساند بلکه از وی تبرا میکند وقال الرسول و گفت رسول یعنی محمد در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا
بدرستی که قوم من گرفتند و ساختند هذا القرآن این قرآن را مهجورا متروک بهذیان یا فرو گذاشته شده که بدو ایمان نمی آرند
و از استماع او اعراض میکنند وکذلک و همچنین که این کفره را دشمن تو گردانیدیم جعلنا لکل نبی گردانیدیم و مقرر ساختیم
هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای
وکفی بربک و بسنده است پروردگار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی ونصیرا و یاری دهنده بر دشمنان و
قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نشود علیه
القرآن بر محمد قرآن جملة واحدة جمله یکبار یعنی یکجا چنانچه توریة و انجیل کذلک همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت به

تا ثابت کنیم و قوت دهیم باتصال وحی در هر وقتی فؤادک دل ترا یا بتفریق وحی دل ترا بحفظ آن متمکن سازیم ورتلناه
و بر تو خواندیم قرآن را بعضی از پس بعض ترتیلا خواندنی بمهلت و تانی یا بانقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت
چه اعجاز قرآن با آنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و
داود علیهما السلام که کتاب ایشان یکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و این حضرت صلی الله علیه و سلم امی بود
اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر توالی نجمها بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشد و سبب
زیادتی غوص در معانی آن و دیگر بهر نجمی که فرود می آمد تحدی مینمودند و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر آمدن
جبرئیل علیه السلام آنا فآنا موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر
از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتملست بر اجوبه اسوله و جواب در عقب سوال
باید ولا یأتونک بمثل و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی عجیب الا جئناک بالحق مگر آریم
برای تو جوابی راست و درست که برهان ساطع قول ایشان را رد کند واحسن تفسیرا و نیکوتر بیان را یعنی بر آنکه نیکوتر است
از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند
الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن گروه شر مکانا بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مؤمنان
که در دنیا داشتند و ایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا واضل سبیلا و گمراه ترند از صواب
تندترند جهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است ولقد آتینا و هر آینه دادیم موسی الکتاب موسی را علیه
السلام توریة بعد از غرقه شدن فرعون وجعلنا و گردانیدیم پیش از آن معه با او اخاه هرون برادر او هرون را وزیرا
یار و مددکار او در دعوت و اعلاء کلمه فقلنا اذهبا پس گفتیم بروید الی القوم بسوی گروه قبطی یعنی فرعون و اهل او الذین
کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا بنشانها ما ادا ایشان بحکم ما در رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار
کردند فدمرناهم پس هلاک کردیم ایشان را نیست گردانیدیم تدمیرا هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای
قلزم وقوم نوح و گروه نوح را علیه السلام لما کذبوا الرسل آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنان که پیش
از وی بودند چون شیث و ادریس علیهم السلام یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبران تکذیب همه پیغمبرانست
یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند اغرقناهم غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وجعلناهم و گردانیدیم غرق شدن ایشان را
للناس برای مردمان آیة نشانه تا از آن عبرت گیرند واعتدنا و آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران عذابا الیما عذابی
دردناک وعادا و هلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود علیه السلام وثمود و گروه ثمود را بتکذیب صالح علیه السلام
واصحاب الرس و اصحاب رس را و رس نام چاهی است بیمامه یا بآذربیجان یا بانطاکیه که صاحب یس یعنی حبیب نجار را
در وی کشتند یا چشمه یا نخلستانی بوده از بنی اسد یا همان اخدود است که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند
فرو بوده بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث گشت او را بکشتند
و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب
علی نبینا و علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده با یذای شعیب علیه
السلام مشغول شدند که ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که
شجره صنوبر داشتند و آن را شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد
و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه کرد و از صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت

با اهل بئر معطله بودند چنانچه قصه ایشان گذشت واصح آنست اصحاب حنظله بن صفوان‌اند علی نبینا و علیه السلام
وچون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشان را مبتلا گردانید بمرغی درازگردن که اعجوبه او بجمیع الوان ملون بود و بجهت
طول عنق او را عنقا گفتندی و بر کوهی که او را دمخ گفتندی مقام داشت با مرغی و کودکان و مواشی خورد اینها
در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری تنه بالغ
رسیده از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر آوردند و شرط کردند که اگر شر او منتفی گردد ایمان آرند پیغمبر
دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او را بریده گردان دعاء پیغمبر بعز اجابت رسید این مرغ غایب شد و دیگر از وی
خبری و اثری پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل زنند کما قیل نظم منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
زهر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا • صاحب لمعات آورده نشانی عشق برین وجه نشان میدهد نظم عشق که در دو کون
مکانی پدید نیست • عنقای مغربست که نشانی پدید نیست • القصه این قوم بعد از قبول اعتقاد نمودند و عناد افزوده حنظله
را شهید کردند و خدای فرموده که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنها که بودند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان ایشان یعنی میان
عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدای کسی آن را نداند وَكُلًّا و هر یک را ازین امتان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم ما
برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه‌های پیشینیان با ایشان و حجتها بیان نمودیم و عبرتها کردیم بر ایشان بفرستادن
پیغمبران چون نشنودند و با انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا و همه را نیست کردیم نیست کردنی
وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بر آن دیهی که بارانیده شد بر وی مَطَرَ السَّوْءِ باران بد
یعنی سنگباران مراد ازین دیه سدوم است که شهر بزرگ بوده از مؤتفکات و لوط علی نبینا و علیه السلام در آنجا نشستی
و بعد از انقلاب آن حق سبحانه سنگها بارانید بر اهل آن و کفار قریش بدان دیار میگذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در
مرور خود يَرَوْنَهَا و بینندی آثار بدیهای خود و از آثار عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا بلکه آنست که ندیدند بلکه
هستند که از روی عکس لَا يَرْجُونَ نُشُورًا امید نمیدارند بر انگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا إِنْ
يَتَّخِذُونَكَ فرا نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزوبه یعنی کسی که با او استهزا کنند و از روی تهکم میگویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این
کس آنست که او را بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت خدای و فرستاده به پیغمبری إِنْ كَادَ بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب و
بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلایل بر مدعی خود لَيُضِلُّنَا گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما
لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم بر عبادت آنها آنحضرت عزت در جواب ایشان فرموده که وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنهنگام که بینند عذاب را که اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست گمراه تر
ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده‌اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چیزی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر
یا کلوخ و چیزی زیباتر از آن دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ آیا دیدی
مَنِ اتَّخَذَ کسی که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستد تقدیم مفعول ثانی بجهت
کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی را دوست دارد و بدو باز ماند از خدای
او را پرستیده باشد چه در حقیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدای میدارد و سید حسینی
قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را علیه السلام با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز با یکدیگر پیوستند
همچنانکه از امتزاج ایشان با یکدیگر ذراری موجود گرفت از وصلت ایشان بهم هوا متولد شد و در مهد طبیعت از
جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت جمله اوصاف ذمیمه که در بازار دنیی رواج و رونق از ایشان فست ازهوا

دی بابند رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور میابد نظم غباری که خیزد میان
ره اوست • چه گویم که هر چه بینی راه اوست • قوة غلبه او تا حدیست که نکته اهوا او لا اله عبد فی الارض من
او وارد شده و بیان قرآن در بیان این چنین فرموده که أفرأيت من اتخذ إلهه هواه گویی که اصل هوست و آلهه باطله
همه فرع او بند و از اینجاست که مخالفت هوا سبب وصول بجنت الماوی است نظم سر ز هوا تافتن از سروریست •
ترک هوا قوت پیغمبریست • أَفَأَنْتَ تَكُونُ آیا پس تو باشی عَلَيْهِ بر آنکس که هوا را خدای خود ساخته وَكِيلًا نگاه بان که او را
منع کنی از آن این کلمه منسوخ است بآیت قتال أَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان میبری أَنَّ أَكْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان يَسْمَعُونَ
میشنوند بگوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ یا تعقل میکنند بدل دلایل توحید را بقید اکثر عاقل معاندانرا که ایمان خواستند
آورد خارج کند إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا كَالْأَنْعَامِ مگر مانند چهار پایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در
ادله قدرت ملک علام بَلْ هُمْ بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و
ایشان از عبادت پروردگار خود باز میمانند و دیگر چهارپایان طلب انجیزاند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه
ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارست
می آویزند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چه گونه بکشید
و بسط کرد سایه را از طلوع صبح تا برآمدن آفتاب و زمان ان ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت
طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و در آن محل هر دو منتفی است و لهذا یکی از نعیم
بهشت ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُ هر آینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام
یافته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس گردانیدیم آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن سایه دَلِيلًا راهنمای چه سایه جز
بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا گرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود قَبْضًا يَسِيرًا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک
شعاع شمس را بحسب ارتفاع در جای سایه او در دیم و او را فرا گرفتیم چه اگر بیکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بجهت
سایه باز بسته است معطل ماندی و تردد ستون را ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل است معنی آنست که
خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت از دو امتداد داد و بکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید
که تبیین الاشیاء باضدادها و اوقات روز را فزود بیرون شناخت بکه آن دلیل را که شمس است قبض کرده باقوال آیات شب در
آمد و این دور و زمانه از جهت آرامش و آسایش خلق معین گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترتست که
مردم در ظلمت حیرت بوده‌اند و شمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام از افق اکرام طالع گشت
و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی کامی نرسیدی نظم گر نه خورشید جمال یار کشتی رهنمون •
از شب تاریک غفلت کی نهادی ره برون • صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزه مصطفی است صلی الله علیه
وسلم و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در
سفری بوقت قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت
را ممدود گردانید چندانکه همه لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند و این آیت نازل شد و نشان خصوصیت و قربت
آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را علی نبینا و علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب
فرمود که ما را ببینی و در سر می نگری دیگر چه میخواهی نظم فرقست میان آنکه یارش در بر • با آنکه دو چشم انتظارش بر در •
و از حقایق سلمی مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و آفتاب معرفت

که از مطلع دل متوسطان طالع شده دلیل آن و قبض اشارت بسقوط رسوم و وسایط و در لمعات مذکورست که جون آفتاب محبت
از مشرق غیب بتافت محبوب سایه سایه خود را بصحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت نظم الم تر نظری بسوی اگر
الم تر الی ربک کیف مد الظل * ور در امتداد او امر نه پنی * کز خانه بکن خدای ما همه جیز * فراکل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که
اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطالع غیرت بتابد از سایه اثر نماند
جه سایه هر که همسایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در برگیرد نظم روی صحرا جو همه پرتو خور
شید گرفت * نتواند نفسی سایه بدان صحرا شد * در حقایق این آیت بسیارست مطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر
میرود و من الله المعونة والمدد وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و اوکسی است که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را لِبَاسًا پوششی تا در وی آرام
گیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا و گردانید روز را برای برخاستن در طلب معیشت
و پراکنده شدن و گفته اند نوم مشابه موت است و نشور که برانگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات بعد از مرگ و در حکم
لقمان علیه السلام مذکورست کما تنام فتوقظ کذلک تموت وتنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و او آنکسی است که فرستاد بادها را بُشْرًا
بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر و
وَأَنْزَلْنَا و فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً طَهُورًا آبی پاک پاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری
مرده را یعنی موضعی که در آن خشک سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم آن آب را مِمَّا
خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهارپایان وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان فراوان را از اهل بوادی جه ارباب قری و مدائن را انهار
و منابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستی که مکرر گردانیدیم باران را بَيْنَهُمْ میان
مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره و بعضی ریزه یا مکرر ذکر کردیم سخن ابر و باران
را در قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند قدرت ما و تفکر کنند در آن نعمت و شکر بجای آرند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان
و قبول نکردند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم ما لَبَعَثْنَا هر آینه بر می انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ
در هر دهی و بجمعی نَذِيرًا پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم و علو شان و رفعت مکان تو نبوت را بتو ختم کردیم و ترا بکافه
مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافرانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ و جهاد
کن با ایشان بِهِ بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيرًا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت و بسیار وَهُوَ
الَّذِي و او ستا آنکسی که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخت با آنکه بهم آمیزند
هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و این دیگر شور تلخ زننده یعنی بحر فارس و روم وَجَعَلَ
بَيْنَهُمَا و بساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا و حدی مقرر یا گردانید حرام و دارو
که یکی بر دیگری غلبه کند و در لباب آورده که عذب فرات جویهای بزرگست جون نیل و سیحون و دجله و جیحون و ملح اجاج
سایر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرها که واقع است محققان برآنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن
هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاءه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِي
خَلَقَ و او ستا آنکسی که بیافرید مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را علیه السلام یعنی آبی که طینت او بدان تخمیر کرد و آن جیزیست
از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد و پیوند یعنی انسان را دو قسم کرد
ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان وجه کرده و گویند نسب آن است که نکاح او روا نبود
و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد وَكَانَ رَبُّكَ و هست آفریدگار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن بنین و بنات وَيَعْبُدُونَ و می

مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشانرا نفع نرساند جون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکند اگر او را
نپرستند مراد بتانند و هر معبودی که باشد بغیر خدای وَكَانَ الْكَافِرُ و هست کافر عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا
هم پشت شیطان و معاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مومنان برحمة الهی وَنَذِيرًا
و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر
ایمان کسی که خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضا و قرب پروردگار خود سَبِيلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنانست
زیرا که مرا بر آن عند الله اجری و مثوبتی مقرر و ثابت شده که پیغمبر را برابر عباد و مطاعی امت او من دخواهد بود وَتَوَكَّلْ و توکل
کن در استغنای اجرت خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بر آن زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع شده ماند
وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ و بپاکی یاد کن خدایرا از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی بر او باوصاف کمال وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای
بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکار بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع برآنها الَّذِي آن خداوندی که بتوانائی خود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز
از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات است الرَّحْمَٰنُ او ست بنده بخشایش
فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات و صفات او خَبِيرًا دانایی را یا سوال کن از خلق و استوا کسی را که دانا بود بر آن وَإِذَا قِيلَ و جون گفته شود
لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکانرا که سجده کنید لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ گویند چیست رحمن یعنی اسمی است که ما
او را نمی شناسیم جه کافران قریش اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند پس جون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمیدانیم
أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی را که میفرمایی ما را بسجده آن وَزَادَهُمْ و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او
مر کافرانرا نُفُورًا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی
رحمهما الله و در فتوحات این را سجده نفور و انکار میگوید و میفرماید که جون مومن در تلاوت این آیت سجده کند ممتاز گردد
از اهل انکار و نفور و برای این را سجده امتیاز نیز توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگست آن خدای که بقدرت بر کمال جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید
در آسمان بُرُوجًا برجهای دوازده گانه را وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا و گردانید در آن جراغی که آفتابست وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی روشن یا روشنی
بخشنده وَهُوَ الَّذِي و او ست آنکسی که بقدرت تام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب و روز را خِلْفَةً خداوندان اختلاف یعنی خلف
یکی یکی در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجی و این گردانیدن دلیل است لِمَنْ أَرَادَ مر آن کسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ
آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع حکمت را در اختلاف لیل و نهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد شکرگذاری و سپاسداری بر نعمتهای حق
بار دیگر که تعاقب شب و روز از آنجمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تفضیل و
تخصیص است در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خاص اند که قرب او یافته اند این بندگان
الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که می روند عَلَى الْأَرْضِ بر زمین هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا بی عنف یعنی بادانی و نیکوکاران
وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و جون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان و سخن بیهوده با ایشان گویند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی باسلامت
یعنی سخنی گویند که در آن سالم باشند از ماثم و مراد ترک تعرض است از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی نظم
اگر گویند زراقی و سالوسی * بگو هستم و صد چندان و میپوس * و گر از خشم دشنامی دهندت * دعا کن خوش دل و خندان و بی
وجود از مجاهده ایشان با خلق در صحبت چنین ماند از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت خبر میدهد که وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ
و آنانکه شب بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا و برپای ایستادگان در وقت
دیگر مراد سجده و قیام نماز است وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب

یقولون میکویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف ای پروردکار ما بکردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را
ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما هست دایم و لازم یعنی جاودانیست انها بتحقیق که دوزخ ساءت
مستقرا بد آرامکاهیست و مقاما و بد جای بودنی والذین اذا انفقوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف
ننمودند و از حد نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند ولم یقتروا و تنک نکرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از
مستحق باز نداشتند وکان و بود انفاق ایشان بین ذلک میان اسراف و اقتار قواما راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال مرعی
داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند نظم وسط را مکن هرکز از کف رها که خیر الامور ست اوساطها
آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم آمده کفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق
بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اکر این خدایی که تو ما را بپرستش او میخوانی از سر این کناهان در میکذرد ما
می توانیم که ایمان آریم آیت آمد که والذین لا یدعون و بندکان خدای آنانند که نخوانند و نپرستند مع الله با خدا یعنی الها آخر
خدای دیکر را ولا یقتلون النفس و نکشتند آن نفس را که حرم الله حرام کرده خدای قتل آن نفس یعنی نفس مؤمن و معاهد
الا بالحق مکر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردتست و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد ولا یزنون و زنا نکنند چه امهات
معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که رسول خدای پرسیدیم که کدام کناه بزرکتر
فرمود که آنکه همتا کویی خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده کفتم پس دیکر کدام کناه فرمود آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه
با تو طعام نخورد کفتم پس دیکر کدام کناه کفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس تصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه وسلم این آیه
آمد که بندکان پسندیده شرک نیارند و قتل بناحق و زنا نکنند ومن یفعل ذلک و هر که بکند آنچه مذکور شد از کناه یلق اثاما
به بیند جزای بزه کاری خود کفته اند اثام وادیست در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت خواهند کرد یا چاهیست
که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا اثام و غی دو چاه اند در دوزخ برای جمعی مقرر یضاعف دو تو
کرده شود له العذاب مر کننده این کارها را عذاب یوم القیمة روز رستخیز ویخلد و جاوید بماند فیه در عذاب مهانا
در حالتی که خوار و بی اعتبار باشند الا من تاب مکر آنکه توبه کند از شرک وآمن و بکرود بخدا و رسول وعمل عملا صالحا
و بکند کردار شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فاولئک پس آن کروه یبدل الله بدل میکند خدای سیئاتهم حسنات
کناهان ایشان را بنیکوییها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعت بجای آن ثبت کند یا بجد سیئات که ملکه
معصیت داد در نفس بملکه طاعت بتوفیق دهد و او را باضداد اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر را با ایمان و در آخرت
مبدل سازد سیئه او را بحسنه وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده که کارهای توبه رحیما مهربان بر ایشان با ثبات …
بدل ایشان ومن تاب و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیکر بجز اینها توبه کند
و دست باز دارد وعمل صالحا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی ما فات بجای آرد فانه یتوب پس بدرستی که باز میکردد الی الله بسوی
خدای متابا بازکشتنی یا رجوع میکند یعنی رجوع پسندیده والذین و بندکان حق آنانند که لا یشهدون الزور حاضر نشوند بعید
مشرکان یا یهود و نصاری یا ببازی کاه ایشان یا بمجالس غنا یا بصحبت مبتدعان یا کواهی بدروغ ندهند واذا مروا باللغو و چون
بکذرند بچیزی نا پسندیده مروا کراما بکذرند بزرکواران یعنی … کاران یا نهی کنندکان از آن والذین اذا ذکروا و بندکان حق
آنانند که چون پند داده شوند بآیات ربهم بآیتهای پروردکار ایشان یعنی بمواعظ قرآن لم یخروا علیها بروی نیفتادند بران
یعنی نه ایستادند بر آن … صما کران که نشنوند استماع آن وعمیانا و نه کوران که نه بینند انوار آن را بلکه بکوش
هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آن را دیدند حاصل آنکه در آیات الهی بغافلانه ننکریستند والذین یقولون و آنانکه

که میکویند ربنا هب لنا ای پروردکار ما ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما وذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین کسی که روشنی دیده
ما بود … آنکه چون مومن اهل و اولاد خود را صالح و پاک بیند دلش شاد و چشم او روشن کردد واجعلنا
و بکردان ما را للمتقین اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم اولئک آن کروه که
مذکور شدند یجزون الغرفة پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلند ترین موضع از آن و کفته اند غرفه اسمیست از اسماء بهشت
و در فصول عبد الوهاب آورده که کوشکیست بر چهار قایمه نهاده از در و یاقوت و لؤلؤ و مرجان و زبرجد منازل بدیشان دهند
بما صبروا بانچه صبر کردند بر مشقت دینی و ایذاء کفار و ترک مستلذات یا بر فقر یا طاعت ویلقون و به پیشند یعنی یابند و
حفص یلقون خوانده بتشدید و بصیغه مجهول یعنی عطا داده شوند فیها در بهشت تحیة زندکانی باقی وسلاما و سلامتی از آفات
یا دعا بزندکی و سلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت و سلام کویند یا بعضی از ملائکه با بعضی سلام از خدا شنوند خالدین فیها
در حالتی که جاوید باشند در غرفه یا در بهشت حسنت مستقرا نیکو قرارکاهیست بهشت ومقاما و جای بودنی قل بکوی ای محمد
مکیان را ما یعبؤ بکم ربی … وزن ننهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لولا دعاؤکم اکر نه خواندن و پرستیدن شما
باشد مر او را چه شرف انسان بشناخت و عبادتست فقد کذبتم پس بدرستی که شما تکذیب کردید ما را و تقصیر نمودید در عبادت
حق فسوف یکون پس زود باشد تکذیب شما لزاما ملازم شما که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب لازم شما تا او را
که شما را بدوزخ رساند و مجازات ملازم شما بود و کویند لزام قتل روز بدر است والله تعالی اعلم

سورة الشعراء مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم در معالم از قتاده رحمه الله نقل میکند
که این حروف از اسماء الهی است یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طاء طیب یا طاهر و سین سمیع و میم مجید و کفته اند مشیرست بطوبی
و سدره و محمد صلی الله علیه وسلم و در بحر آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طایرند بالله و سین عبارت
از سیر روندکان طریقه که سایرند الی الله و میم ایمای میکند بمشی سالکان عبودیت که میروند لله و فی
الله یا اشارت بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم
یاد میکند بطهارت عز ازلی و بناء جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی بجواب قسم آنکه تلک این سوره آیات الکتاب المبین
آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام آن و مبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی فرق حق
و باطل را ظاهر میکرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش این چنین کتابی را تکذیب
کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بر خاطر مبارک
او بسیار شاق آمدی حق سبحانه بجهت تسلیه دل مقدس وی آیه فرستاد که لعلک مکر تو باخع نفسک هلاک کننده و
کشنده نفس خود را الا یکونوا بانکه ایشان نمی شوند مؤمنین کرویدکان بتو ان نشا اکر ما خواهیم ننزل علیهم فرو فرستیم
بر ایشان من السماء از آسمان آیة نشانه از آیات قیامت یا بلیه از بلیه های قاهره قاسره فظلت اعناقهم پس کردد کردنهای ایشان یعنی
بزرکان و کردن کشان از ایشان شوند لها خاضعین مر آن آیت را فروتنان و انقیاد کنندکان وما یاتیهم و نمی آید بدیشان من ذکر
هیچ موعظه من الرحمن از خدای بخشاینده محدث نو فرستاده بر حسب حاجت یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیکری الا کانوا
مکر آنکه باشند عنه معرضین از آن روی کردانندکان فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود اصرار

فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا روز بدر أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که
بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و باور نمی داشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد نظم امروز دیدهٔ معطل
خویش که فردا دانی و پشیمان شوی سود ندارد أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند مکذبان و نگاه نمیکنند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که بمحض
قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا چندین رویانیدیم فِيهَا در آن بعد از مردگی و افسردگی مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه كَرِيمٍ نیکو و پسندیده
و بسیار نفع إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رویانیدن لَآيَةً هر آینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُؤْمِنِينَ گرویدگان با وجود چنین علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار
تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و قادر با انزال بلا بر کافران الرَّحِيمُ مهربان بسط بساط عطا برای مؤمنان وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ و یاد
کن آنرا که ندا کرد پروردگار تو موسی را أَنِ ائْتِ بآنکه بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی قوم فرعون که بر خود
ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگوی ایشان را أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر
بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه
مرا تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي و نگشاید
زبان من و عقده که دارد زیاده گردد و این قبل از زوال حبسه بود و پیش از دعا در ازالهٔ آن فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را إِلَىٰ
هَارُونَ بسوی برادر من هرون و او را شریک من گردان در رسالت تا با اعانت او نزد فرعون روم وَلَهُمْ عَلَيَّ و مر ایشان را
بر من ذَنْبٌ دعوی گناهیست و مراد قتل قبطیست و بزعم ایشان گناه میگوید فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنکه مرا
بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ گفت خدای كَلَّا باز ایست ازین گمان که بر تو دست یابند فَاذْهَبَا پس بروید
تو و برادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ما و نشان حجت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شماییم مُسْتَمِعُونَ
شنونده آنچیزی را که میان شما و فرعونیان رود یعنی هرچه شما کنید و گویید بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیایید
بفرعون فَقُولَا پس بگویید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ و سخن اینست که بفرست مَعَنَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ با ما فرزندان یعقوب را یعنی دست از ایشان بدار تا بزمین شام روند که مسکن آبا ایشان بوده پس موسی علی
نبینا و علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد چون فرعون او را
بدید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت ای موسی أَلَمْ نُرَبِّكَ نه ترا پروردیم فِينَا در میان خویش وَلِيدًا در حالتی
که طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ و درنگ کردی فِينَا در میان منزلهای ما مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ سالها از عمر خود یعنی سی
سال در میان ما گذرانیدی وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ آن کردنی که کردی یعنی قبطی را کشتی وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ
و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قصد یکی از خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا گفت موسی که کردم آن کرده را إِذًا آن هنگام وَأَنَا
مِنَ الضَّالِّينَ و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من کسی کشته گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما
لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنگام که ترسیدم که مرا بکشید و بمدین رفتم فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا رَبِّي پروردگار من بوقت رجوع
از مدین حُكْمًا علم و فهم و نبوت وَجَعَلَنِي و گردانید مرا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان خود یعنی داخل کرد در زمرهٔ پیغمبران
که بحق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن نعمت که تو تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهی بآن بر من أَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده گرفتی بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان
یعقوب را و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند این اخبار بمعنی انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بآن بر من منت می نهی آن
که بنی اسرائیل را به بندگی میکشی یعنی اگر تو ایشان را تعبید نمی کردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند
و بتو محتاج نمی شدم و چون فرعون شنید که موسی گفت انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان

قَالَ گفت فِرْعَوْنُ فرعون وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ و چیست پروردگار عالمیان و چه جنس است سؤال از ماهیت کرد قَالَ گفت
موسی در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
مُوقِنِينَ بیگمانان در تحقیق صفات حق موسی علی نبینا و علیه السلام اعراض فرمود از جواب ماهیت و تعریف کرد حق را بآثار
دلایل حکمت و آثار قدرت او قَالَ گفت فرعون لِمَنْ حَوْلَهُ مر آنان را که گرداگرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن
بودند زیورها بسته و بر کرسیهای زرین نشسته أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت حال او می پرسم
و او از افعال وی خبر میدهد قَالَ گفت موسی دیگر باره رَبُّكُمْ خدای آفریدگار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران
پیشین شما عدول کرد از اظهر آیات بأقرب آیات بناظر و اوضح آن بر متأمل قَالَ گفت فرعون مر قوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستی که فرستاده
شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آنکسی که فرستاده شد بشما لَمَجْنُونٌ هر آینه دیوانه است که جواب مطابق
سؤال نمیدهد قَالَ گفت موسی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار عالم آفریدگار مشرق و مغربست وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان مشارق
و مغارب باشد إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که سؤال شما جز بدین وجه نمی توانید بود زیرا که هیچکس را
از حقیقت حق سبحانه آگاهی نیست هرچه در عقل و فهم و وهم و قیاس و حواس گنجد ذات حق سبحانه از آن منزه و مقدس
است چه این همه محدثاتند و محدث را جز ادراک محدث نتواند بود نظم آنکه او از حدث برآرد دم چه شناسد که چیست سر قدم
علم را سوی حضرتش ره نیست عقل ازین ماجرا که آگه نیست قَالَ گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ
اگر فرا گیری ای موسی إِلَٰهًا غَيْرِي معبودی غیر من لَأَجْعَلَنَّكَ هر آینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان آورده اند که زندان فرعون از
بتر بود زیرا که میفرمود تا زندانیان را در چاه عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمی شنیدند و نمی دیدند و هیچ آواز نمی شنیدند
الامر موسی علیه السلام چون ذکر زندان شنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا این کنی و اگر چه بیارم ترا بِشَيْءٍ مُبِينٍ بچیزی روشن
یعنی چالیه معجزه هویدا قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت فرعون که بیار آنچیز را إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در دعوی خود فَأَلْقَىٰ
عَصَاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا افکند ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهایی بود آشکارا یعنی ثعبانیت
او ظاهر بود و فرعونیان از مشاهدهٔ او بترسیدند و بسیار مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج
هزار کس کشته گشت وَنَزَعَ و بیرون آورد یَدَهُ دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندمگون بفرعون نموده بود و بگریبان
در آورده فَإِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَاءُ سفید و درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ مر نظر کنندگان را و گفته اند که شعاع دست
مبارک موسی علی نبینا و علیه السلام بمثابه نور آفتاب دیده ها را خیره ساخت قَالَ گفت فرعون لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف
قوم را که گرد او بودند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوییست دانا فرعون بترسید که کسانی وی بموسی
علیه السلام ایمان آورند حیله انگیخت و گفت این جادوییست که در فن سحر مهارتی دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون
کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهِ بجادویی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه فرمایید شما مرا در کار او بعجز موسی
او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشورت با قوم افکند تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی
علیه السلام مدد طلبید قَالُوا أَرْجِهْ گفتند حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او را یعنی در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش
از ظهور کذب ایشان تا مردم در کار ایشان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خویش حَاشِرِينَ
جمع کنندگان یعنی الجیان روان کن بشهرها يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر جادو که هست عَلِيمٍ دانا و بسیار آمده در فن سحر پس
کسان بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيقَاتِ يَوْمٍ برای هنگام روزی مَعْلُومٍ دانسته
شده و وعده داده که یوم الزینه بود وَقِيلَ و گفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ أَنْتُمْ آیا

هستید شما مجتمعون فراهم آیندکان یعنی فراهم آیید و جمع شوید لعلنا شاید ما همه باتفاق نتبع السحرة پیروی کنیم
جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان نمائیم یا پیروی دین ایشان کنیم إن کانوا اگر باشند هم الغالبین
ایشان غلبه کنندکان بر موسی و هرون فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک فرعون ایشان را بار داد
و دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند فرعون را أئن لنا آیا باشد لأجرا مزدی از نزدیک تو إن
کنا اگر باشیم ما نحن الغالبین ما غلبه کنندکان بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وإنکم
إذا بدرستی که باشید شما آن وقت لمن المقربین از جمله نزدیکان که اول کسی که بمن درآید و آخر کسی که بیرون آید شما باشید
ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوییهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی علیه السلام صف
برکشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادویی خود را یا ما افکنیم قال لهم موسى گفت موسی علیه السلام ایشان را ألقوا
بیفکنید ما أنتم ملقون آنچه شما افکنندکانید مر آنرا فألقوا پس بیفکندند حبالهم وعصيهم رسنهای و عصاها مجوف پر سیماب
ساخته خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وقالوا و گفتند بعد از آنکه رسنها و عصاهای پر سیماب بحرارت
آفتاب در حرکت درآمده و از مردم غریو برخاسته بعزة فرعون بعزت و غالبیت فرعون إنا لنحن الغالبون بدرستی که ما غلبه
کنندکانیم بر موسی و هرون فألقى موسى پس بیفکند موسی را ما القی عصاه عصای خود را فی الحال اژدها گشت فإذا هی پس آنگاه
عصای اژدها شده تلقف ما یأفکون فرو برد آنچه تزویر میکردند و بصورت مار بخلق مینمودند فألقي السحرة پس بروی در
افکنده شدند ساحران ساجدین سجده کنندکان چه دانستند که انقلاب عصا بثعبان نه از قبیل سحر است پس از روی صدق
قالوا آمنا گفتند گرویدیم برب العالمین بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند که رب موسى وهرون پروردگار موسی و هرون تا دفع
توهم ربوبیة فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت آتش غضبش زبانه کشید قال آمنتم گفت آیا تصدیق کردید و
ایمان آوردید بطریق جبر میجز اند یعنی گرویدید له مر موسی را قبل أن آذن پیش از آنکه دستوری دهم لکم مر شما را در ایمان بوی
إنه لکبیرکم بدرستی که او مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادویی و با یکدیگر اتفاق کرده اید
هلاک من و فساد ملک من فلسوف تعلمون پس زود بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را دگرویدن بخدای موسی پس
عقوبت کرد که لأقطعن هرآینه ببرم أیدیکم وأرجلکم دستهای و پاهای شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی
یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید ولأصلبنکم أجمعین و هرآینه بردار کنم شما را با همه تا دیگران
عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان که لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بما از تهدید تو و ما از مرگ نمیترسیم إنا إلى ربنا بدرستی
که ما بثواب پروردگار خود منقلبون بازگردندگانیم إنا نطمع بدرستی که ما طمع میداریم أن یغفر آنکه بیامرزد لنا ربنا برای ما
پروردگار ما و عفو کند خطایانا گناهان ما را أن کنا برای آنکه ما بودیم از اهل این محفل أول المؤمنین اول گرویدگان بخدای آورده اند
که فرعون بفرمود تا دست و پای جمله مؤمنان را ببریدند و ایشان را از درختها بیاویختند و حضرت موسی علی
نبینا و علیه السلام از برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر ایشان
درآورد تا تسلی یافتند **نظم** جادوانکان دست و پا درباختند • در فضای قرب موطن ساختند • گر برفتاد از دست و پا بیچون
دست انس بالهای جاودان • تا بدان پرها بپرواز آمدند • در هوای عشق شهباز آمدند • پس موسی علیه السلام بعد از آن چند
سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان می نمود و روز بروز فساد و عناد ایشان زیادت میشد تا هلاک
ایشان نزدیک رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام با قوم خود از میان ایشان بیرون رود کما قال وأوحینا و وحی کردیم
إلى موسى بسوی موسی أن أسر بعبادی آنکه شب بیرون بر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آن شب است

إنکم متبعون بدرستی که شما از پی درآمدگان شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما درآیند و شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را
غرقه سازیم و در مختار آورده که موسی علی نبینا و علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه
فردا عید ماست عاریة خواهیم که اهالی خود را بدان بیاراییم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده وقت
طلوع قمر به فلان موضع جمع شوند و ایشان بدین صورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه دروازه بریشان
گم گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت وی با خود نبرند از مصر بیرون
نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف علیه السلام اطلاع نبود و موسی علیه السلام بجو ندا میزد که هر که مرا بر مدفن
یوسف علیه السلام مطلع گرداند هر مرادی که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه مسنه بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت
او را خبر کرد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باخراج اشتغال نمودند و وقتی که قمر در وسط السماء رسید بهم
ساخته روی براه آوردند و آخر خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که تهیه اسباب عید در خانهای
خود اقامت نموده اند و در دیر خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم بمرد و بتعزیت او
مشغول شدند و در دیگر روز فرعون بجمع کردن لشکر امر کرد فأرسل فرعون پس بفرستاد فرعون فی المدائن بشهرستانها که
در پای تخت نزدیک بود حاشرین جمع کنندکان لشکر را و گفت إن هؤلاء بدرستی که این گروه بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون
گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته و به شصت نرسیده بودند ششصد
و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول ایشان هزار هزار و دویست هزار و کسری بود اما فرعون
لشکر ایشان را بنسبت لشکر خود اندک میشمرد و گفت ایشان گروهی بسیار اندک اند وإنهم و ایشان لنا مر ما را لغائظون
بخشم آرندکان اند که از ما گریخته اند با پیرایهای قوم ما را برده وإنا لجمیع و ما همه یعنی لشکرهای ما حاذرون سلاح
دارانیم و دانندکان مراسم حرب را اقرب آنست بآنکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فأخرجناهم
پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان پیدا کردیم تا بیرون آمدند من جنات از بوستانها وعیون
و از چشمه سارها وکنوز و از گنجهای زر و نقره ومقام کریم و از منزلهای نیکو کذلک همچنین کردیم با ایشان وأورثناها
و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان را بني إسرائیل مر فرزندان یعقوب را چه قول آنست که بنی اسرائیل بعد
از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بحیطه تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت سلیمان
و داود علیهما السلام بر ممالک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار
بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین فرمود و ششصد هزار بر میسره نامزد نمود و ششصد
هزار در ساقه لشکر مقرر کرده بخود با خلق بیشمار در قلب قرار گرفت **نظم** یکی لشکری سراپا غرق جوشن • شده از موج
چون دریای آهن • چو چشم دلبران بر کین و خونریز • بقصد خون مردم تیغها تیز • فأتبعوهم پس از پی درآمدند بنی اسرائیل را
مشرقین قصد کنندکان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صواب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق
آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی علیه السلام بکنار دریا رسیده
تدبیر معبر و عبور میکردند که ناگاه آثار فرعونیان پدید آمد فلما تراءى الجمعان پس آن هنگام که دیدند یکدیگر را قال
أصحاب موسى گفتند یاران موسی إنا لمدرکون هرآینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست
ایشان گرفتار خواهیم شد قال گفت موسی علیه السلام کلا نه چنین است ایشان شما را در نیابند إن معی ربی بدرستی که با من
است یاری و مددکاری پروردگار من سیهدین زود راه نماید مرا در این حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان

گفته که موسی علیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که ان معی ربی و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم در قول
خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر خواص عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و ان مقام مریدانست
و حبیب از حق بخود نظر کرد و این رتبه مرادست مرید را هرچه گویند آن کند و مراد هرچه فرماید جان کند نظم
این یکی داوری آورد در روی دوست ٭ وان دگر را دو روی او خود سوی اوست ٭ آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی
اسرائیل رسیدند حق سبحانه بخاری از ابخار میان فریقین پدید آورد چنانچه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت
فرو دایستید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از
پیش و لشکر ما از عقب ایشان بکجا توانند گریخت نظم بکجا روی که نه سوی گریزگاه نداری ٭ اما بنی اسرائیل اضطراب بغایت
رسانیدند که موسی علیه السلام بحق تعالی بنالید و وحی رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و به حکم ما او
چنانچه فرمود فاوحینا پس ما وحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان اضرب آنکه بزن بعصاک البحر بعصای خود دریای قلزم
را موسی علیه السلام بر لب دریا آمده عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فانفلق پس بشکافت دریا و دوازده
راه پدید آمد فکان پس بود کل فرق هر پاره جدا شده از یکدیگر کالطود العظیم همچو کوه بزرگ و فی الحال باد بر آن راه ها
رسیده گل وخشک شد و هر سبطی از ایشان در یکی راه در آمدند وازلفنا و جمع کردیم ثم الاخرین آنجا دیگران را که قوم فرعون
یعنی همه را بلب دریای قلزم گرد آوردیم بحوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال را مشاهده کرد خواست
که سفیهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم به بینید که چون دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مشاوره با
گفت که تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع است زینهار که بدریا در نیایی که هلاک شوی فرعون خواست
که عنان برتابد جبرئیل بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون بر ایغری تندی سوار شده بود
ایغر بوی مادیان شنیده و عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا
در آمدند و میکائیل علیه السلام بر عقب ایشان لشکر را می راند و ایشان را میراند تا تمام بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید
که دریا بحال خود باز رود و دریا بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرقه شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبره کرده
بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال تعالی وانجینا موسی و نجات دادیم موسی را و من معه و هر که با او بود اجمعین همه ایشان را
ثم اغرقنا الاخرین پس غرقه گردانیدیم دیگران را ان فی ذلک بدرستیکه در انجا موسی و قوم او و هلاک فرعون و قوم
او لآیة هر اینه علامتیست روشن و دلالتیست هویدا بر قدرت الهی و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم فرعون و جز
او مؤمنین گرویدگان چه از تمامی قبطیان جز حزبیل که مومن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورد و با حضرت موسی
علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وان ربک و بدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز او است غالب و کسی را بر قدرت او
غلبه نیست الرحیم مهربانست عقوبت نکند بالزام حجت واتل و بخوان علیهم بر مشرکان عرب نبأ ابرهیم خبر
ابرهیم که ایشان نسب خود بدو درست میکنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهر اند اذ قال یاد کن آنرا که گفت
لابیه مر پدر خود را وقومه و گروه خود یعنی اهل بابل را از زبان پرسید که ما تعبدون چیست آنچه میپرستید قالوا
نعبد گفتند می پرستیم اصناما بتان را فنظل پس همیشه میباشیم لها مر آنرا عاکفین مجاوران و ملازم بر عبادت
ایشان مراد تماثیلهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بصور مختلفه و بر عبادت آنها مداومت میکردند
قال گفت ابرهیم که بتان شما هل یسمعونکم آیا میشنوند خواندن شما را اذ تدعون وقتی که بخوانید ایشانرا و حوائج خود
را اجابت میکنند او ینفعونکم یا سود میرسانند بشما اگر اعراض میکنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش میکنید

قوم ابرهیم علی نبینا و علیه السلام نتوانستند که او را بنعم جواب دهند بهانه تقلید پیش آوردند قالوا بل وجدنا
گفتند فا از ایشان انچه گفتی دریافتیم اما یافته ایم آباءنا پدران خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنین میکردند یعنی اصنام را
پرستش مینمودند و بر آن مقیم بودند قال گفت ابرهیم افرأیتم آیا دیدید و دانستید یعنی بایند که بهرحال ما کنتم تعبدون
انچه هستید که می پرستید انتم شما و آباؤکم الاقدمون و پدران دیرینه شما نیز پرستیده اند فانهم پس بدرستیکه آن
معبودان عدو لی دشمنانند مرا یعنی شما را که پرستندگانید ایشان را تصویر کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن
در نصیحت انفع است و دشمنی ایشان مر عبده خود را ظاهر است چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور
نیست یا معنی انست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر کرا دوستی دارند و نیز دشمن است پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان
ظاهر کرد یعنی مخالف و معادی ایشانم الا رب العالمین لیکن دوست من پروردگار عالمیانست الذی خلقنی آنکه مرا بیافرید
و از عدم بوجود آورد فهو یهدین پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت
خلق والذی هو یطعمنی و آنکه او میخوراند مرا غذایی که قوام اجزای من بدانست ویسقین و می آشاماند شرابی که موجب تسکین
عطش و سبب تربیت اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت و شراب زلفت صاحب حجر فرموده
که طعام عبودیتست که دل با آن زنده بود و شراب ظهور و تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه باشد و در کشف الاسرار
آورده از ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند شعر
شراب المحبة خیر الشراب ٭ و کل شراب سواه سراب ٭ و از فحوای کلام محققان شمه از اسرار کلام حقایق نظام
ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی بیان توان برد نظم ترا نواله دمادم ز خوان یطعمنی ٭ ترا پیاله مدام از شراب یسقینی ٭
مرا تو قبله دینی از آن سبب گفتم ٭ بهر زمان که لکم دینکم ولی دین ٭ واذا مرضت و چون بیمار شوم فهو یشفین پس او مرا شفا دهد
از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه سلمی رحمه الله فرموده که
مرض برویت اغیارست و شفا بمشاهده انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین است و شفا
بقطع تعلق و آن وابسته بجذبه عنایتست که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوندد یعنی
تجرید از تعلقش باز رهاند نظم چگویمت که چه خوب آمدی مسیح صفت ٭ بیک نفس همه دردم را دوا کردی ٭ والذی
یمیتنی و آنکس که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثم یحیین پس زنده گرداند مرا برای محاسبه و مجازات امام
ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده کند بفضل و گفته اند امانت بمعنی معصیت است و احیا بطاعت یا امانت بجهل
است و احیا بعقل یا امانة بطمع است و احیا بورع یا امانه بفراقست و احیا بخوف و رجا یا بغفلتست و ذکر یا
باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریت و زنده سازد با خلاق روحانیت و از سیر انداز
سمات روحانیت و زنده گرداند بصفات ربانیت و حقیقت انست که بمیراند مرا از انانیت من و زنده گرداند
بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از آنست نظم بجز بوعمر فانی را تو بی عمر عزیزم ٭ نخواهم جان پر غم را تو بی جان عزیز
والذی اطمع و آنکس که طمع میدارم ان یغفر لی آنکه بیامرزد مرا خطیئتی گناهان مرا یوم الدین روز جزا اسناد گناه بخود
با وجود عصمت نبوت جهت کسر نفسست و تعلیم امت و در تخصیص آورده که مراد خطاهای امت می داشت صلی
الله علیه و سلم که خلیل از ملک جلیل استدعای غفران نموده رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حکما کمالی
در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم والحقنی و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل بالصالحین بشایستگان
راه و برگزیدگان درگاه واجعل لی و گردان از برای من لسان صدق زبان راستی یعنی ثنای نیکو فی الاخرین در میان پس آمدگان

یعنی ثنای نیکو جاری کن ونیك نامی واوازهٔ من بر زبان کسانی که از پس من آیند واین دعا بعز اجابت رسیده جمیع امم
از مجوس ویهود ونصاری واهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میکویند وکفته اند مراد از لسان صدق مرد
صادقست ومعنی این که ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست کویی در آخرین امتان ومراد حضرت رسالت باشد
صلی الله علیه وسلم واجعلنی وکردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از اهل آن که در منازل
بهشت نزول میکنند واغفر لابی وبیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا امرزیده شود انه بدرستیکه او کان هست
من الضالین از کمراهان ولا تخزنی ورسوا مساز مرا یوم یبعثون روزی که برانکیخته شوند مردمان از قبرهای خود واین
نیز تعلیم امتانست والا انبیا را خواری ورسوایی نباشد یوم لا ینفع روزی که سود نکند وبکار نیاید مال خواسته ولا بنون
ونه پسران هیچ احدی را الا من اتی الله مکر کسی که بیاید بخدای بقلب سلیم بدل خالص از کفر ومعصیت جه او مال خود را در
راه حق نفقه کرده باشد وفرزندان را براه حق ارشاد نموده هر اینه ان مال وفرزندان او را نفع رسانند وکفته اند سلامت
قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله وحقایق انست که قلب سلیم از حب دنیا وکویند از حسد وغل
ودر تیسیر کوید از بغض اهل بیت واز ازواج واصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم وامام قشیری قدس سره فرموده
که قلب سلیم انست که خالی باشد از غیر خدای سلمی رحمه الله فرموده که درونه آفات دنیا نجیند ونه مصالح عقبی
یا خالی باشد از بدعت ومطمئن بسنت از سید طایفه قدس سره منقولست که سلیم مار کزیده بود ومار کزیده را پیوسته
قلق واضطرابست پس بزبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلی است مدام در مقام جزع وزاری از خوف قطیعت یا از
شوق وصلت نظم زشوق وصل وبیم هجر کردستم دهد دوری * زبیم هجر میکریم که تا که در کمین باشد * همان اکریه خونین
وسوز دل مکو جندین * ندانستی که حال عشق بازان اینجنین باشد وازلفت الجنة وروزی که نزدیك کردانیده شود بهشت
للمتقین برای پرهیزکاران تا از موقف ان را ببینند وبمشاهده منازل خود مسرور شوند وبرزت الجحیم وظاهر ساخته
شود دوزخ للغاوین برای کمراهان تا دران نکرند ومقامات خود را ببینند وغم واندوه ایشان بیفزاید وقیل لهم وکویند
مر ایشانرا یعنی فرشتکان بحکم حق تعالی از ایشان بپرسند که اینما کنتم کجا اند انچه بودید که می پرستید تعبدون می پرستیدید
انرا من دون الله بجز خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هل ینصرونکم هیچ یاری میدهند شما را یا دفع
عذاب از شما او ینتصرون یا نکاه میدارند خود را از حلول عقوبت بدیشان فکبکبوا پس بروی افکنده شوند فیها در
دوزخ هم والغاوون وکمراهان یعنی پرستندکان ایشان وجنود ابلیس ومجموع در دوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس
یعنی متابعان وی از جن وانس اجمعون همه ایشان قالوا کویند کافران وهم فیها وحال آنکه ایشان در دوزخ
یختصمون دشمنی میکنند با یکدیکر یعنی عبده واصنام مخاصمه میکنند بت پرستان با بتان میکویند تالله ان کنا
بخدا که ما بودیم لفی ضلال مبین در کمراهی پیدا وهویدا اذ نسویکم وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت
برب العالمین بپروردکار عالمیان وما اضلنا وکمراه نکردند ما را وبر ضلالت نداشتند الا المجرمون مکر بدان وبدکاران
ومهتران ما اندیوان فما لنا پس نیست ما را اکنون من شافعین هیچکس از شفاعت کنندکان جنانچه مومنانرا
هست ولا صدیق ونه دوستی حمیم مهربان وباشفقت در عین القلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده
که هاء را بحا بدل کرده اند جهت قرب مخرج وهمیم ماخوذ از اهتمام یعنی یاری که در امور او اهتمام کند در مهم کار او
وشرط دوستی بجای آرد ودرین جا احد نبود الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنکه کافران از روی تحسر کویند
فلو ان لنا پس کاشکی بودی ما را کرة بازکشتی تا بدنیا فنکون تا میبودیم ما من المؤمنین از باور دارندکان وکرویدکان

ان فی ذلك بدرستی که در خبر ابرهیم واحتجاج او با قوم لایة هر اینه علامتیست که عقلا بدان عبرت کیرند وما
کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم ابرهیم مؤمنین کرویدکان جه از اهل بابل جز دختر نمرود وکسی با ایمان نیاورده
بود وان ربك وبدرستیکه افریدکار تو لهو العزیز اوست غالب کننده بر مشرکان که سطوت او میرود نکرود الرحیم
بخشاینده که توبه بندکان رد نکند وبی احتیاج بدیشان عذاب نفرستد کذبت تکذیب کردند قوم نوح المرسلین کروه نوح
فرستادکان را نوح علیه السلام از رسل کذشته خبر داده قوم او باور نکردند اذ قال لهم یاد کن جون کفت مر ایشانرا
اخوهم نوح برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبی است الا تتقون ایا نمی ترسید از خدای که ترك عبادت او میکنید انی لکم
بدرستیکه من مر شما را رسول امین فرستاده ام با امانت فاتقوا الله پس بترسید از خدای وبت مپرستید واطیعون وفرمان
برید مرا در قبول ایمان وما اسئلکم ونمیخواهم شما را علیه بر ادای رسالت من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست اجر رسالت
من الا علی رب العالمین مکر بر پروردکار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای واطیعون وفرمان بردار من
کنید تکرار امر بتقوی واطاعت جهت تاکید است جه قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام بغایت سخت دل وبی آزرم
بودند قالوا کفتند در جواب نوح علیه السلام انؤمن لك ایا ایمان آریم وتصدیق کنیم ترا واتبعك الارذلون وحال آنکه پی
روی تو کرده اند سفلکان وبی قدران وایشان بظاهر مطیع اند ودر باطن مخالف قال کفت نوح علیه السلام وما علمی ونیست
دانش من رسنده بما کانوا یعملون بانجه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر هست ایشان عمل مومنان میکنند اما
نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق ان حسابهم نیست حساب باطنهای ایشان الا علی ربی مکر بر پروردکار
من که مطلع است بران لو تشعرون اکر دانید که عالم الغیب اوست وبدانید که من راست میکویم پس قوم کفتند این
اراذل را از مجلس خود بران تا بیاییم وسخن تو بشنویم نوح علیه السلام کفت وما انا ونیستم من بطارد المؤمنین راننده
مؤمنان ان انا نیستم من الا نذیر مبین مکر بیم کننده اشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا وخواه
فقرا قالوا کفتند کافران لئن لم تنته یا نوح اکر باز نه ایستی ای نوح از انجه میکویی یعنی دعوت وانذار لتکونن هر اینه باشی
من المرجومین از راندکان یا کشته شدکان بسنك قال کفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن وناامیدی از ایمان
قوم رب ای پروردکار من ان قومی بدرستیکه کروه من کذبون تکذیب کردند مرا وبدروغ داشتند سخنان مرا فافتح
پس حکم کن بینی وبینهم میان من وایشان فتحا حکمی ونجنی ورهان مرا از قصد ایشان ومن معی وهرکرا با من است
من المؤمنین از کرویدکان فانجیناه پس نجات دادیم او را ومن معه وهرکه با او بود فی الفلك المشحون در کشتی پر از آدمی وحیوانات
وامتعه وماکولات ثم اغرقنا پس غرقه ساختیم بعد الباقین بعد از رهانیدن او دیکرانرا از قوم ان فی ذلك بدرستی
که صبر اولیا قوم لایة هر اینه دلالتیست بر انکه صبر موجب ظفر هست نظم کار از صبر نکوتر شود * هرکه شکیباست
مظفر شود * وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام مؤمنین کرویدکان بخدای وپیغمبر او بلکه از امت
وهشتاد ونه تن ایمان آورده وباوی در کشتی بودند وان ربك وبدرستیکه خداوند تو لهو العزیز اوست توانا بر عقوبت
کافران الرحیم مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بتوفیق پیغمبران در حلم وبردباری واحتجاج بر ایشان کذبت
بدروغ داشتند عاد المرسلین قوم عاد فرستادکان را وهرکه یك پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد اذ قال لهم
یاد کن آنکه کفت مر ایشانرا اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود علیه السلام الا تتقون ایا پرهیز نمی کنید از شرك واز عقوبت
الهی خایف نمیشوید انی لکم بدرستیکه من شما را رسول امین فرستاده امینم بر وحی ورسالت فاتقوا الله پس بترسید
از خدای وترك مخالفت او کنید واطیعون وفرمان برید مرا در انجه شما را بدان دعوت میکنم وما اسئلکم علیه و

نمی‌طلبم از شما بر خواندن خود من اجر مزدی از مال و متاع دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار
عالمیان اتبنون آیا بنا میکنید بکل ریع بهر موضع بلند آیة علامتی برای تماشای آینده و رونده تعبثون بازی میکنید
بآن بنا یعنی بنایی میسازید و در آن ساکن نمیشوید گویا که عبث است و گویند که برسر راهها خانها ساخته در آنجا
نشستندی و هرکه برایشان گذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست وتتخذون و فرا میگیرید مصانع حوضهای
آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لعلکم تخلدون گویا جاوید خواهید بود در آن واذا بطشتم و چون سخت میگیرید
حمله مینید بطشتم میگیرید سخت جبارین در حالتی که متکبرانید و سرکشان یعنی بی‌شفقت و نامهربان یا چون
انتقام میکشید انتقام ستمکارانه میکشید فاتقوا الله پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که نه لایق شماست
بگذرید واطیعون و پیروی کنید در آنچه فرمایم فرمان برید که سود شما در وی است واتقوا الذی امدکم و بترسید از آن خدای که مدد کاری
کرد شما را بما تعلمون بآنچه میدانید رسید از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند
تا از ایشان اخذ فواید میکنید وبنین و بپسران تا در همه حال یار و مددکار شما باشند وجنات و ببوستانها که
از میوه آن منتفع میشوید وعیون و بچشمهای آب که مهم سقیا و نشو و نمای زرع بدان باتمام رسد انی اخاف بدرستیکه
که من میترسم علیکم بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ که روز هبوب صرصر است
یا روز قیامت قالوا گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا و علیه السلام سواء علینا یکسانست بر ما اوعظت اینکه پند دهی
ما را ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست ندهیم ان هذا نیست این کار که ما برانیم
از بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای مرتفع الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما وما نحن بمعذبین و نیستیم ما عذاب
کرده شدگان بدین عادتها فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را علیه السلام فاهلکناهم پس هلاک کردیم ما ایشان را
بباد صرصر ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة نشانه ایست و دلالت کننده بر آنکه اهل تکذیب را عاقبت کار
بعقوبت کشد وما کان و نبودند اکثرهم بیشتر قوم عاد مؤمنین گرویدگان چه اندکی از آن قبیله با هود علیه السلام در حفظ
بودند و باقی در معرض سخط وان ربک و بتحقیق پروردگار تو لهو العزیز اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرحیم
مهربانست که مؤمنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد کذبت بدروغ نسبت دادند ثمود المرسلین قبیله ثمود فرستادگان
خدا را یعنی صالح و انبیاء سابق را برو علیهم السلام اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم صالح برادر ایشان از جهت
قرابت صالح بن عبید علیه السلام الا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب خدای که بر وی شرک می‌آرید انی لکم رسول بدرستیکه من
برای شما فرستاده‌ام امین مشهور بامانت و راستی فاتقوا الله پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای واطیعون و مرا
ببرید مرا در امر و نهی وما اسألکم و نمی‌طلبم شما را علیه بر نصیحتی که میکنم من اجر هیچ جزایی که بمن دهید و من بدان تهمت
شوم ان اجری نیست مکافات من الا علی رب العالمین مگر بر خداوند عالمیان اتترکون آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی
شما را نخواهند گذاشت فیما هاهنا در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن آمنین ایمن از آفات و سالم از
فوات فی جنات در بوستانها وعیون و چشمه‌سارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر بوده وزروع و کشتها ونخل و خرماستانها که
طلعها شکوفه درختان وی هضیم نازک و نرم و لطیف است وتنحتون و میتراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها
بیوتا خانها فارهین در حالتی که ماهر بید در تراشیدن سنگها فاتقوا الله پس بترسید از خدای و امل دور و دراز در پیش
مگیرید واطیعون و فرمان برید مرا در احکام ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان کافران که اسراف کرده‌اند
در نفس خود بکفر الذین یفسدون آنانکه تباهی میکنند فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی‌آرند کار خود را

مراد نه تن بودند که قصد هلاک صالح علیه السلام کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح علیه السلام انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی یعنی ترا
بسیار جادویی کرده‌اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم صالح
علیه السلام از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگر هست جسد صورت یعنی
ای صورت پرست جان بی معنی است که صورت نیست ؎ در گذر از صورت و معنی نگر ؎ زانکه مقصود از صدف باشد گهر
و چون قوم ثمود وابسته صورت بودند صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مانند ما بشری
دعوی رسالت چرا میکنی و چه ترا نمی‌گیری و در این دعوی مصری فأت بآیة پس بیار نشانه از خوارق عادات ان کنت
من الصادقین اگر هستی از راست گویان در دعوی خویش صالح علیه السلام فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح
کردند که از این سنگ معین ناقه بدین هیأت بیرون آر و چون مدعای ایشان حاصل شد قال گفت صالح علیه السلام
هذه ناقة این ناقه ایست که شما طلبیدید لها شرب مر او راست نصیبی از آب ولکم و مر شما راست شرب یوم معلوم
آبخوردن روزی دانسته شده یعنی یک روز آب از آن اوست و روزی از آن شما در نوبت وی مزاحم وی مشوید
ولا تمسوها بسوء و مس مکنید وی را ببدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید که اگر چنین کنید فیأخذکم پس بگیرید
شما را عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ که بزرگی روز از جهت بزرگی عذابست در وی فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا
نادمین پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه ان فی ذلک
بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود لآیة برآنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وما کان و نبودند
اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم ثمود گرویدگان اندک بوده‌اند که از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وان ربک و
بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غالب که مغلوب نشود الرحیم مهربان که بی استحقاق عذاب نکند کذبت
قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل مؤتفکات المرسلین پیغمبران را چون ابرهیم و لوط علیهما السلام
اذ قال لهم چون گفت مر ایشان را اخوهم لوط برادر ایشان لوط علی نبینا و علیه السلام اخی ما از روی شفقت است الا
تتقون آیا نمی‌ترسید از ارتکاب معاصی از خدای انی لکم بتحقیق من برای شما رسول امین رسولی امینم در نصیحت و نیکو خواهی
فاتقوا الله پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من واطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظت وما اسألکم و نمی‌طلبم
علیه شما را که پندی که میدهم من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید ان اجری نیست ثواب من الا علی رب العالمین مگر بر تربیت
کننده عالمیان اتأتون الذکران آیا می‌آیید بمردان من العالمین از ما عدای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان
وتذرون و میگذارید و دست باز میدارید ما خلق آنکه آفریده است لکم ربکم برای شما آفریدگار شما من ازواجکم
از زنان شما بل انتم بلکه شما قوم عادون گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قالوا
گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لئن لم تنته یا لوط اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لتکونن
هر آینه باشی من المخرجین از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل و بدرستیکه مر مرا باید ترین حالتی از دیار خود بیرون کردندی
قال انی گفت لوط که بتحقیق که من لعملکم مر عمل شما را من القالین از دشمنانم بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانید و
آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا واهلی و کسان مرا مما یعملون از شامت آنچه میکنند
فنجیناه پس نجات دادیم او را واهله و اهل بیت او را اجمعین همه ایشان اهل لوط علیه السلام زن و دو دختر و دو داماد
وی بودند همه رهایی یافتند الا عجوزا مگر پیره زنی یعنی زن لوط علی نبینا و علیه السلام که داخل بود فی الغابرین در باقی

ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت وا قوماه که بمن رسد آنچه بقوم من رسد ثم
دمرنا الآخرین پس هلاک کردیم دیگران را وامطرنا علیهم مطرا و بارانیدیم بر ایشان بارانی که سنگ بوده یا کبریت یا آتش فساء
پس بد است مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک بدرستی که درین عذاب اهل موتفکه
لآیة نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر آن گروه مومنین گرویدگان که بجز دو دختر لوط
علیه السلام بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام نگرویده بودند وان ربک و بدرستی که پروردگار تو
لهو العزیز اوست عزیزی که هرگز خوار نشود الرحیم مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب بدروغ داشتند اصحاب
الایکة المرسلین یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین در آن بیشه اشجار و اثمار بیشمار اند میاعلی(?) آورده که اصحاب
ایکه قوم جذام بودند و چهار دیه داشتند شعیب و بخار و عرفت و فالرحق(?) حق سبحانه شعیب را علی نبینا و علیه السلام بدیشان
فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اذ قال یاد کن چون گفت لهم شعیب مر ایشان را شعیب علیه السلام که ای قوم
الا تتقون آیا نمیترسید از عذاب الهی که بدو شرک مهلک میشوید انی لکم بدرستی که من شما را رسول فرستاده ام امین
بامانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فاتقوا الله پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای واطیعون و فرمان برید مرا در
مناهی وما اسئلکم و نمی خواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی من اجر پاداش ان اجری نیست جزای من الا علی رب العالمین مگر بر
آفریننده عالمیان اوفوا الکیل تمام به پیمایید پیمانه را ولا تکونوا و مباشید من المخسرین از کاهندگان حقوق مردمان
وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بمیزان راست ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم چیزها از حقوق ایشان
ولا تعثوا و غایة تباهی مجوئید فی الارض در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین در حالتی که قصد فساد دارید
واتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت خلقکم بیافرید شما را والجبلة الاولین و گروه پیشینیان را قالوا گفتند
اهل ایکه انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مرة بعد مرة جادو بسی
کرده اند تا حدی که عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشان را سحر باشد یعنی آدمی اند محتاج بطعام و شراب
وما انت و نیستی تو الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت
وان نظنک و بدرستی که ما گمان میبریم ترا لمن الکاذبین از دروغ گویان در دعوی خود فاسقط علینا پس بیفکن یعنی خدای خود را
بگو تا بیفکند بر ما کسفا من السماء پاره از آسمان که در وی عذابی باشد ان کنت اگر هستی من الصادقین از راستگویان که بر ما
عذاب فرود خواهد آمد قال گفت شعیب علیه السلام ربی اعلم پروردگار من داناتر است بما تعملون بآنچه شما میکنید از
عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال
باشد اهمال نخواهد بود **نظم** مهلت ده روزه ظالم مبین ※ فتنه بنگر که بدمش در کمین ※ اول حالش همه عیش است و ناز ※
و آخر کارش همه سوز و گداز ※ آورده اند که چون شعیب علیه السلام را انکار و استکبار از حد بتجاوز کردند حق سبحانه هفت
شبانروز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بنابه آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون
خانها در آمدند حرارت زیادت شد روی به بیشه نهادند و هر چند در پای درختی از گرما پناه میبردند ناگاه ابری سیاه
در هوا پدید آمد و نسیمی خنک وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شدند و یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه
بان ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتش بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه و تعالی
فرمود فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فاخذهم پس فرو گرفت ایشان را عذاب یوم الظلة عذاب روز ظله و ظله
در لغت عرب سایه بانست و آن ابر سیاه بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بود و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت

رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد از جای خود برخاست و چون سایه بانی در هوا بایستاد و در زیر آن ابرهای خنک پدید
آمد ایشان بناه بدان کوه آوردند و کوه بر ایشان فرود آمده همه را هلاک کرد انه بدرستی که عذاب روز ظله کان بود
عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ ان فی ذلک بتحقیق که درین عذاب که از ابر باران آتش سوزان پدید آید لآیة هر آینه نشانه
ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وما کان و نبودند اکثرهم مومنین بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشانست چه
مرویست که از اهل ایکه هیچکس بشعیب علیه السلام نگرویده بود بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده بودند
وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غلبه کننده انبیا با اعدا ایشان الرحیم مهربان بر انبیا و متابعان
ایشان این آخر قصص هفت پیغمبر است علیهم الصلوة و السلام که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید محمد
صلی الله علیه و سلم که درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب
پیغمبری کردند معذب شدند و ایشان را نیز بر تکذیب پیغمبر عذاب خواهد رسید وانه و بدرستی که قرآن لتنزیل
رب العالمین فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نزل فرو فرستاد خدای به الروح الامین بقرآن جبرئیل را امین
بر اداء وحی یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل و رفع
حا و نون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن علی قلبک بر دل تو و چون تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعای آن شد و از
عتابه آنست که گویا بدل تو فرود آورده لتکون تا باشی من المنذرین از بیم کنندگان مر خلق را بلسان عربی مبین بلغت
عرب هویدا و منذران بلسان عرب هود و صالح و شعیب و اسمعیل بوده اند علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام
وانه و بدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم لفی زبر الاولین در کتب پیشینیان بوده در بعضی
تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان
را که در آن امور گفتندی قبول کرده حجت میدانستند حق سبحانه فرمود که اولم یکن لهم آیا نیست مر مشرکان
قریش را آیة نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه و سلم ان یعلمه آنکه میدانند قرآن را بصفت یا پیغمبر را
بنعت او علماء بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل که بکتب سالفه گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن
و تحقیق آنست ولو نزلناه و اگر ما میفرستادیم قرآن را علی بعض الاعجمین بر بعضی از آنها که غیر عرب بند و بلغت عرب
فقرأه پس بخواندی آن اعجمی قرآن را علیهم بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام
عربی که در غایت فصاحت و نهایة بلاغت باشد بخواند ما کانوا به نبودندی ایشان بدان قرآن منزل مومنین ایمان
آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآن را بر اعجمی بلغت غیر عرب منزل میساختیم کافران
نمیگرویدندی که ما فهم نمیکنیم و معنی آن در نمی یابیم کذلک همچنین سلکناه در می آریم انکار و عناد را فی قلوب المجرمین
در دلهای مشرکان مکه لا یؤمنون به نمیگروند بقرآن حتی یروا تا وقتی که ببینند العذاب الالیم عذاب دردناک را یا در
دنیا چنانچه امم ماضیه دیدند یا در قیامت فیاتیهم بغتة پس بیاید آن عذاب بدیشان ناگهان وهم لا یشعرون و
ایشان ندانند وقت آمدن آنرا فیقولوا پس گویند هل نحن منظرون آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت
دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فاتنا بما تعدنا
و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند افرأیت آیا دیدی و دانستی که ان متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشان را
سنین سالها و زندگانی بخشیم ثم جاءهم پس بیاید بدیشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده شده از عذاب
ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بدان بهره داری یافته بودند یعنی تمتع دنیا

ونعیم آن دافع عذاب ومانع عقاب نخواهد بود در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری
بود رحمه الله روزیکه او را در طواف خانه کعبه دریافت وگفت مرا پندی ده شیخ این آیة برخواند که ما اغنی عنهم ما
کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت وابلغت پند دادی وسخن تمام کردی نظم جهان چو وفا نیست مردم فریب
که از دل بباید قرار و شکیب مکن تا بجاهش نگردی اسیر منه دل به مالش اندر بسیر که اندم که مرگ اندر آید براه نه مال
کند دستگیری نه جاه وما اهلکنا وهلاک نکردیم ما من قریة اهل هیچ دیهی را الا لها مگر اهالی آن را منذرون بیم
کنندگان بودند ذکری از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند واز عذاب
بترسانیدند وچون تصدیق ننمودند ودر عناد وجحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وما کنا ونیستیم ما ظالمین
ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش میگفتند که دیوی که رئی نام دارد نزد محمد می آید وقرآن
بر وی میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وما تنزلت وفرو نیاید به الشیاطین بقرآن دیوان وما ینبغی وشایسته
ودروا نبود لهم مر ایشان را فرو آوردن قرآن وما یستطیعون ونتوانند وقادر نباشند بر آن چه شهب وملائکه ایشان را
مانعند از رفتن باسمان انهم بدرستیکه ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور شدگانند وبکناره
ندگان فلا تدع پس مخوان مخاطب اخص نیست وفرادعیرا وهریک از امتان را میگوید مخوان ومپرست مع الله
با خدای بحق الها آخر خدای دیگر فتکون پس باشی من المعذبین از عذاب کرده شدگان وانذر وبیم کن خطاب خاص حضرت
است صلی الله علیه وسلم میفرماید که بترسان از عذاب خدای عشیرتک الاقربین خویشاوندان نزدیک را بعد از نزول این آیت
بکوه صفا برآمده یک یک از ایشان را ندا کرد وچون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند
مرا تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن
متنفر شده متفرق گشتند وبولهب با زاروی برخواست واخفض وفرو گیر جناحک بال خود را یعنی مهربانی ورز واکرام
کن لمن اتبعک مر آنرا که پیروی تو کرده است من المؤمنین از گرویدگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند عشیرة تو فقل
انی بریء پس بگوی که من بیزارم مما تعملون از آنچه شما میکنید ومرا بآن مواخذه نخواهند کرد وتوکل وتوکل کن در کفایت
مهمات خود علی العزیز الرحیم بر خداوند غالب که قادرست بر قهر اعدا مهربان که تواناست بر نصرت اولیا الذی یریک حین تقوم
آنکه می بیند ترا آن هنگام که برمیخیزی بنماز تهجد وتنها میگذاری وتقلبک وهمچنین گشتن ترا یعنی تصرف ترا فرمودن
فی الساجدین در میان نمازگذارندگان بقیام ورکوع وسجود وقتیکه اقامت ایشان میکنی انه بدرستیکه خدای هو
السمیع اوست شنوا بقول تو العلیم دانا به نیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شما را که همواره علی من بر که از مردمان
تنزل الشیاطین فرود آیند دیوان قبل از این ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر محمد بجهت عدم تناسب
تجانس انجا بیان میفرماید که تنزل فرود می آیند دیوان علی کل افاک بر هر دروغ گویی اثیم بزه کاری مثل کاهنان که ایشان
یلقون السمع فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین وفرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ ودیگر دروغها را از اضافه
میکنند واکثرهم کاذبون وبیشتر ایشان دروغگویانند ودر انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی
همه ایشان بصفت کذب موصوفند والشعراء وشاعران مشرکان چون ابن زبعری وهبیره ومسافع وامیه ثقفی یتبعهم
الغاوون پی روی ایشان میکنند سفیهان عرب یعنی رواه ایشان در تیسیر از امام علم الهدی رحمه الله نقل کرده
که دو شاعر در باب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ومذمت اسلام شعر میگفتند ومشرکان یاد گرفته میخواندند
این آیت در شان ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمیبینی که ایشان فی کل واد درهر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان

میشوند چون نسیب وتشبیب وغزل ومطایبه وطعن ورد انساب ومدح نامستحق وهجو لایق وافراط در مدح و
ذم وامثال آن وانهم وآنکه ایشان یقولون میگویند ما لا یفعلون آنچه نمیکنند یعنی بفسق اقرار کرده بخود گواهی میدهند
وپیغامهای ناداده بکسی در سلک نظم میکشند واگر کسی متفحص اشعار اهل جاهلیت کند بسیاری از این مقوله مطلع
شود در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان وابن رواحه وجمعی از شعراء صحابه رضی الله عنهم بجناب نبوت
پناه آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم وابن رواحه گفت میترسم که بدین وصف بمیریم حضرت
رسالت پناه فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر وبزبان خود وشعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سختتر
از تیر واین آیت نازل شد که الا الذین آمنوا شعراء مستثنی اند از سفیهان همه در بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آوردند
الله وعملوا الصالحات وعملهای ستوده کردند یعنی پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ستایش فرمودند وبهجو ومذمت کفار
اشتغال نمودند وذکروا الله ویاد کردند خدای را در اشعار خود کثیرا بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید وتوحید است
وتحریص بر طاعت وتنبیه بر غفلت وانتصروا وانتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستم رسیده بود
بجهة یعنی هجو ایشان را رد کردند وحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک
حضرت حقایق پناهی در دیباچه دیوان اول آورده اند که هرچند قادر حکیم جل ذکره در کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون
شعرا را که سیاحان بحر شعر ند جمع ساخته وکمند کلام استغراق در گردن انداخته در غرقاب بی حد وغایت غوایت میاندازد
وگاه تشنه لب بوادی حیرت وضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل وصدق ایمان
در زورق امان الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات نشسته اند وبواسطه بادبان وذکروا الله کثیرا بساحل خلاص
ونجات پیوسته ویکی از افاضل گفته نظم شاعران گرچه غاوی خوانده در قرآن خدای هست از ایشان
هم بقرآن ظاهر استثنای من وسیعلم الذین وزود باشد که بدانند آنانکه ظلموا ستم کردند بکفر وافترا وتیب
پیغمبر که بعد از موت ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود

سورة النمل مکیة ثلث وتسعون

بسم الله الرحمن الرحیم طس در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که
حروف مقطعه برای ابتدای کلام وانتهای کلام است پس دلالت ایشان بر افتتاح واختتام سخن باشد چنانچه اینجا
طس ختم سوره شعرا وفتح نمل است یا طا اشارت بطهارت قدس الهی وسین بسنای عز نامتناهی یا بطالب رونکار
راه وسلامت قلوب ایشان از ما سوی الله تلک این سوره آیات القرآن آیتهای قرآنست وکتاب مبین وآیتهای
کتاب روشن کننده مر احکام حلال وحرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احدی الصفتین است بر دیگری قرآن
بجهت آن گفته که ویرا خوانند وکتاب بجهت آنکه می نویسند هدی واین کتاب راه نماینده است وبشری مژده دهنده
للمؤمنین مر گرویدگانرا الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بحدود وارکان آن ویؤتون الزکوة ومیدهند
زکوة اموال خود را بمستحقان وهم بالآخرة وایشان بسرای دیگر هم یوقنون ایشان بیگمان میشوند تکریر ضمیر اشارت
باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت ان الذین بدرستیکه آنانکه لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة بسرای عقبی زینا لهم
آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشان را یعنی مشتهیات ومحبوب نفس ایشان کرده ایم صاحب فواید

آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را جواب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد
فهم یعمهون پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود اولئک آن گروه الذین آنانند که مر ایشان راست
سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر وهم فی الآخرة و ایشان در سرای دیگر هم
الاخسرون ایشانند زیان کارتر بسبب فوت مثوبة و استحقاق عقوبت وانک و بدرستی که تو لتلقی القرآن
تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک خداوند راستکار
علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله موسی بن عمران مر کسانی را که با او بودند در وقت توجه از مدین
بمصر و راه گم کرده و زنش را درد زه پدید آمده و سرما دریافته انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی از دور
سآتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بیابم او آتیکم یا بیارم با شما
بشهاب قبس شعله آتش فرا گرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بدان فلما جاءها پس آن هنگام که آمد موسی علیه
السلام بنزدیک آن آتش نوری دید بی احراق برافروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بر
هر تقدیر چون موسی علیه السلام آنجا رسید نودی ندا کرده شد ان بورک بآنکه برکت داده باد من فی النار هر که در مکان
آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی علیه السلام ومن حولها و هر که گرداگرد آتش است
یعنی ملائکه وسبحان الله و بپاکی گفت خدای رب العالمین پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی علیه السلام
این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستی که ندا کننده انا الله العزیز منم خدای غالب
الحکیم حکم کننده بصواب والق عصاک و بیفکن عصای خود را موسی علیه السلام عصا بیفکند فی الحال ماری شد عظیم
رفتن کرد فلما رآها پس چون دید موسی عصا را که تهتز حرکت میکند باضطراب و بهر طرف میرود کانها جان گوییا که
ماریست باریک تیز رو و در اول حال چون ماران خرد می بوده و در آخر اژدها می شده و در تفسیر امام ابو اللیث
رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان اژدها شده و بهر وجه چون موسی علیه السلام
این صورت مشاهده نمود ولی روی بگردانید مدبرا در حالتی که گریزان بود از خوف آن ولم یعقب و باز نگشت باز در گوش
ندا رسید که یا موسی لاتخف ای موسی مترس از غیر من انی لایخاف بدرستی که منم که نمی ترسند لدی المرسلون نزدیک من
فرستاده شدگان یعنی پیغامبران که من بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند و باید ترسید ستمکار را الا من ظلم
مگر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند و بجای آرد نیکویی بعد سوء بعد از بدی یعنی توبه کند پس از گناه فانی غفور
پس بدرستی که من آمرزنده ام تایبان را رحیم مهربانم برایشان وادخل یدک و در آر دست خود را فی جیبک در گریبان
پیراهن خود پیراهن موسی علی نبینا وعلیه السلام آستین نداشته پس حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون
آید بیضاء سفید و درخشنده من غیر سوء بی علتی یعنی سفیدی او نه از آفت برص باشد پس موسی علیه السلام دست
در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیت را اظهار کن فی تسع آیات در جمله نه آیت که
معجزاتست و برو برسالت الی فرعون وقومه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا بدرستی که ایشان هستند قوما
فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان فلما جاءتهم پس چون بیامد بفرعون و قوم او آیاتنا نشانهای قدرت ما
و براهین رسالت موسی مبصرة روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان هذا سحر مبین این جادویی روشن است
یعنی همه گرفتند که این سحرست وجحدوا بها و منکر شدند مر آن معجزها را واستیقنتها و بیگمان بودند بدان انفسهم
دلهای ایشان یعنی یقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند ظلما

از روی ستمکاری وعلوا و بلندی و سرکشی فانظر کیف کان پس ببین که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که در دریا
بآب غرق شدند و در عقبی بآتش بسوختند **نظم** همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است ولقد
آتینا و بدرستی که ما دادیم داود داود بن ایشا وسلیمن و پسر او سلیمان را علما دانشی از احکام شرع ما و روزی گفته که علم
کیمیا وقالا و گفتند بعد از اعطای علم الحمد لله الذی سپاس وثنا آن خدایی را که بسبب دانش فضلنا افزونی داد ما را علی کثیر
بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندگان گرویده خود وورث سلیمان داود و میراث گرفت سلیمان از داود نبوت یا علم یا وگفته
ملک را با آنکه قایم مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود را علی نبینا وعلیه السلام نوزده پسر بود و هر یک داعیه ملک
داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرو فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرده و فرموده که هر که از اولاد تو این مسایل را
جواب دهد بعد از تو وارث ملک و پادشاه باشد داود علیه السلام فرزندان را جمع کرده و احبار و اشراف را حاضر گردانیده مسئلها
بر فرزندان عرض فرمود که بگویید نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیا چیست و کدام است که بدو انس بیشتر
و چیست آنکه وحشت از و فزونترست و کدام اند دو قایم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کارست که آخر آن ستوده است و
کدام امرست که عاقبت آن نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت
باشد من جواب گویم داود علیه السلام او را دستوری داد سلیمان گفت نزدیکترین اشیا بآدمی آخرتست و ابعد ما آنچه گذشته از
دنیا و انس اشیا جسد را بیشانست با رواح و اوحش اشیا بدن بی روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متعادیان
موت و حیات و کاری که عاقبتش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که آخرش مذموم است حدت در وقت غضب و چون
جواب مسایل موافق کاغذ منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند داود علیه السلام
ملک بدو تسلیم فرمود و دیگر روز وفات کرد و سلیمان علیه السلام بر تخت نشست وقال و گفت یا ایها الناس ای مردمان
علمنا آموخته شدیم منطق الطیر گفتار مرغان را هر جماعتی را از طیور آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض
میکنند و آنچه سلیمان علیه السلام آموخته شده آن بود که فهم کند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان علیه السلام
بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدایی میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند
الله و رسوله اعلم سلیمان گفت میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا باد و فاخته آواز کرد گفت میگوید کاشکی
خلایق مخلوق نشدندی وهم از سلیمان علیه السلام منقولست که ورشان میگوید بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب
شدن و طاوس میگوید هرچه بکنی مکافات یابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند بروی رحم نکنند و خطاف میگوید نیکی
از پیش فرستید تا نزدیک خدا یابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملء سمائه وارضه و قطا میگوید که هر که خاموش
باشد بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم وبحمده
و نسر میگوید استغفار کنید ای گناهکاران و عقاب میگوید کل شیء هالک الا وجهه و هزاردستان میگوید سبحان
الخلاق الذی لا یموت و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که
از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا
الله یا غافلون وهم در وسیط از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که چکاوک در صفیر خود چه میگوید فرمود که
میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و دشمن آل محمد و بار میگوید بار خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم یا رزاق
و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان بود علیه السلام از آن سبب فرمود
که منطق الطیر بما در آموختند واوتینا و داده شدیم یعنی ما را عطا دادند من کل شیء از هر چیزی که بدان محتاج بودیم ان

هذا بدرستی که این عطا لهو الفضل المبین افزونی است آشکارا که بر هیچکس پوشیده نیست آورده اند که سلیمان را علیه
السلام تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس
و بر یسار دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادند و احبار در میان بر آن نشستندی
و بر جانب چپ همین عدد منبرها بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و جن و انس بر کرسیها نشسته استماع کردندی و مرغان
بر بالای تخت بودی وحشر لسلیمان و جمع کرده شد برای سلیمان جنوده لشکرهای او من الجن از دیوان والانس و از آدمیان
والطیر و مرغان فهم یوزعون پس این لشکر رانده شدندی بوقت سیر او باز داشته شده بودندی تا همه در هم پیوندند
امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که
هیچکس از لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستندی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ
بود بیست و پنج فرسنگ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و ماندن برای طیور و موازی آن برای وحوش بجهت وی
بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تختها و در میان بساط نهادندی و اشراف و اکابر بر کرسیها که در حوالی
بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و بروزی یکماهه راه ببریدی بعضی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند
حتی اذا اتوا تا وقتی که بیامدند علی واد النمل بر وادی نمل یعنی از بیابان وادی که در حوالی طائف است بدو رامدند قالت نملة
گفت مورچه لنگ که او را منذره یا طاخیه یا ملوخه یا حرمی نام بود و دو بال داشت و در کشف ثعالبی آورده که برابر
خروسی بود در بزرگی و در زاد المسیر بعظم نعجه گفته و در احقاق مساوی گرگی و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر
سلیمان را علیه السلام دید بر بلندی آمد و گفت یا ایها النمل ای مورچگان ادخلوا درآیید مساکنکم در مسکنهای خود لا
یحطمنکم نباید که در هم نشکند شما را سلیمان وجنوده سلیمان و لشکر او حطم خورد کردن است از توقف بحیثیتی که ضعیف
تلف شوند وهم و لشکریان سلیمان لا یشعرون ندانند که شما را پایمال میسازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه
بسمع سلیمان علی نبینا و علیه السلام رسانید فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در حالتی که متعجب بود من قولها از گفتار مورچه و گفته
اند شادمان و خرم بود بدان مقاله نمل آورده اند که او را طلبیده گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند گفت
دانستم اما من مهترم این قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی
جواب داد که غرض من آن نبود که شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بکبکبه و دبدبه تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول
شده از ذکر خدای باز مانند و در عصیان غفلت بایمان خذلان کرده تدبیر مملکت تا به چند آرزوی دنیا دور ایشان
ایدور دنیا بعوضه خواست و در کشف الاسرار آورده که سلیمان از مور پرسید که لشکر تو چند است گفت من چهل هزار
سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت چرا لشکر خود را بر روی
نیاری جواب داد که یا رسول الله ما را روی زمین میسر نشد اختیار نکردیم و در زیر زمین جای گرفتیم تا حال ما را بجز خدای
کسی نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاهای که حق تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد را مرکب ما ساخته غدوها
شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا داده اند از مملکت دنیا چون باد است در دست نیاید
و درین معنی گفته اند نظم نه بر باد رفتی سحرگاه و شام * سریر سلیمان علیه السلام * باخر ندیدی که بر باد رفت * خنک
آنکه با دانش و داد رفت * سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات حضرت ملک علام جل جلاله آورد وقال رب
اوزعنی و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده ان اشکر بآنکه شکر گویم نعمتک التی آن نعمتی که بخشیدی کرم انعمت علی اکرام
کردی بر من وعلی والدی و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بمن بود وان اعمل صالحا و

بآنکه بکنم کرداری شایسته که بفعل خود ترضه بپسندی آنرا وادخلنی و در آر مرا برحمتک ببخشایش خود فی عبادک الصالحین در
میان بندگان شایسته خود بهشت در بحر الحقایق تشبیه میکند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منذره را بنفس
لوامه و سلیمان را بقلب و مسکن را بجوارح و انامل درین سخن باقی قصه بر سالک سخن دان که زبان مرغان هوای عشق
میشناسد ظاهر هست نظم چو نشنیدی دمی سلیمان را * توچه دانی زبان مرغان را * آورده اند که در همین سفر بوادی
بی آب رسید و وقت نماز در آمد و سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدهد بود او را طلب کرد
نیافتند و گفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد و آفتاب بر وی افتاد نگاه کرد موضع
هدهد را خالی دید بتفحص در آمد وتفقد الطیر و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فقال پس گفت ما لی
چیست مرا که در خیل طیور لا اری الهدهد نمی بینم هدهد را آیا چشم من بر وی نمی افتد ام کان یا هست من الغائبین از غایب
شدگان از ین جمع لاعذبنه هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و سیاست عذابا شدیدا عذابی سخت که پرهای او را بر کنم و
او را در آفتاب اندازم یا میان او و جفت او جدایی حکم کنم یا او را با اضداد او در قفس محبوس سازم یا از خدمت خویش
برانم اولاذبحنه یا بکشم او را برای عبرت دیگر مرغان اولیاتینی یا بیاید بمن بسلطان مبین بحجتی روشن که سبب غیبت او چه
بود فمکث پس درنگ کرد هدهد غیر بعید زمانی نه دیر و نه دور پس باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز نهاد
فقال پس گفت هدهد احطت مشاهده کردم و رسیدم بما لم تحط به بچیزی که تو مشاهده نکرده و نرسیده و
جئتک و آمده ام من سبا از شهر سبا که مارب گویند بنبا یقین بخبری محقق یعنی از سبا بتو خبری آورده ام و
چنان است که در هوا چند هدهد دیدم که از آن ولایت بود و از عظمت پادشاه خود و خوبی آن هوا تقریر کرد هوس دیدن
آن نموده رفتم و دیدم سلیمان علیه السلام پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او ورعیت او چیست گفت انی وجدت
امرأة بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را واوتیت و داده شده است
آن زن من کل شیء از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید ولها عرش عظیم که مر آن زن را تختی بزرگ است بنسبت با او یا با
تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره مکلل بجواهر
وجدتها یافتم آن زن را وقومها و گروه او را که از روی جهل یسجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب را و مه پرستند
من دون الله بجز خدای وزین و بیاراسته است لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای ایشان از عبادت
شمس و سایر اعمال قبیحه فصدهم پس باز داشته است ایشان را دیو سرکش عن السبیل از راه راست فهم لا یهتدون پس ایشان
راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد الا یسجدوا تا سجده نکنند لله مر خدای را الذی آن خدای
که بیرون آرد یخرج الخبء پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی قطرات امطار را از آسمان
ظاهر میگرداند و نباتات را از زمین اخراج میکند ویعلم و میداند ما تخفون آنچه نهان دارند آفریدگان در دلهای خود
وما تعلنون و آنچه آشکار سازند بزبانهای خود و حفص در هر دو فعل بخطاب خوانده یعنی آنچه نهان و آشکار کنید الله
خدای بحق لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او ورب العرش العظیم آفریدگار عرش بزرگ است آن عرشی که محیط است
بکرسی و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عرش بلقیس با عظمت این عرش چه تواند بود ع چه نسبت سها
با آفتاب درخشان * این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رحمهما الله و در فتوحات این سجده
سر و حقی میگوید و در موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد از قراءة وما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت
رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش را تمام رسانید قال گفت سلیمان علیه السلام سننظر

نقد باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن اَصَدَقْتَ آیا راست گفتی اَمْ کُنْتَ یا بودی مِنَ الْکَاذِبِینَ از دروغ گویان پس
سلیمان علیه السلام نامه نوشت و گفت اِذْهَبْ بِکِتَابِی هٰذَا ببر این نوشته مرا فَاَلْقِهْ اِلَیْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ
پس روی بگردان از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ پس ببین که ایشان مَاذَا یَرْجِعُونَ چه چیز باز میگردانند یعنی
در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند از باب قصص بیارند که بلقیس دختر شراحیل
یا شراحیل بن مالک بود و چهل پدر او در ملک یمن پادشاهی کرده بودند و اورا با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه در زین
المعانی گفته که بلقیه بنت شیصبان را بحباله است و بلقیس ازو متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او
از جن مدد کاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی و چون هدهد خبر او بسلیمان علی نبینا
و علیه السلام رسانید وی نامه نوشت و مهر فرموده بهدهد داد تا بایشان برد و هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و دید
که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت پرواز آمد و همه دمان بوی می نگریستند نامه را بر تخت افکند
و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشته تکیه کرده بود و درها فرو بسته هدهد از روزنه در آمد و نامه را بر
سینهٔ او افکند بلقیس برجست و نامه را مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه در دست
بیرون آمده متوجه ایشان شد قَالَتْ گفت یَا اَیُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف اِنِّی اُلْقِیَ اِلَیَّ بدرستی که افکنده شده است
بسوی من کِتَابٌ کَرِیمٌ نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبری بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورنده
او مرغی بود و این امری غریب الشان است یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری قدس سره فرموده که بنده را بیان واسطه
بود که در طمع ملک نبود بلکه دعوت بمالک الملک بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خدای تعالی بوده لاجرم نامه بزرگ
نامها باشد **نظم** ای نام تو بهترین سرآغاز ۞ بی نام تو نامه کی کنم باز ۞ آرایش نامهاست نامت ۞ و آسایش سینها کلامت ۞
القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که اِنَّهُ این کتاب مِنْ سُلَیْمَانَ از نزد
سلیمانست وَاِنَّهُ و بدرستی که مضمون او اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ بر من بزرگی مکنید و گردنکشی
منمائید وَاْتُونِی مُسْلِمِینَ و بیائید بمن گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با
وجازت الفاظ کلمات بمعانی بسیار دارد حال بر ایشان بگردانید و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس یَا اَیُّهَا الْمَلَأُ
ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت هر یکی برده هزار کس حکم میکرد و بلقیس ایشانرا
جمع کرده فرمود که اَفْتُونِی فتوی دهید مرا فِی اَمْرِی در کار من و آنچه صواب و صلاح باشد با من بگوئید مَا کُنْتُ
نیستم من قَاطِعَةً اَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری را حَتّٰی تَشْهَدُونِ تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری
نکنم قَالُوا گفتند آن گروه نَحْنُ اُولُوا قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَاُولُوا بَاْسٍ شَدِیدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت
داریم و هم عدت و هم لشکر و هم شجاعت وَالْاَمْرُ اِلَیْکِ و کار مفوض بتست و رای رای تو فَانْظُرِی پس بنگر و ببین مَاذَا تَاْمُرِینَ
تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه **نظم** اگر جنگ خواهی بجنگ آوریم ۞ دل دشمنان را بدرد آوریم ۞ وگر صلح جوئی تراینده ایم
بتسلیم حکمت سرافکنده ایم ۞ چون بلقیس از ایشان دریافت که میل بمقاتله دارند نه پسندید و گفت مارا مصلحت جنگ نیست
چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما عرضهٔ تلف شود قَالَتْ گفت بلقیس اِنَّ الْمُلُوکَ بدرستی
که پادشاهان اِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً چون در آیند بدیهی و شهری که بقهر بگیرند اَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَجَعَلُوا و
گردانند اَعِزَّةَ اَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را اَذِلَّةً خوار و بیمقدار یعنی اسیر کنند وَکَذٰلِکَ یَفْعَلُونَ و همچنین میکنند تاکید قول اوست
وَاِنِّی مُرْسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده ام اِلَیْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِیَّةٍ هدیه که مقدمه صلحست فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام

که از آنجا بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ بچه چیز باز میگردند فرستادگان اگر هدیه من قبول کند ملکست و الا پیغمبر در کشاف آورده
که پانصد غلام را لباس کنیزکان بپوشانید و پانصد جاریه را بزی غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاج مکلل بدر
و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و درنا سفته و مهره جزع کج سفته و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اشراف
قوم به تقدیم مقرر کرد و فرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد تو بدانکه او پادشاهست و اگر بتازه
روی و خوش خوئی با تو سخن کند پیغمبرست و دلیل دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و جواری تمییز کند و گوهر ناسفته
را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته در کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان
علیه السلام فرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسخ طول بود جا بجا از آن انداختند و در روی
رسیدن منذر مراکب بری و بحری بر جوانب میدان بداشتند و هر طرف از آدمیان و دیوان و پریان و سباع و وحوش و هوام
جدا گانه صف برکشیدند و مرغان در روی هوا پر در پر بافتند **نظم** با صد هزار دیده فلک در هزار قرن ۞ مجلس بدان بزرگی
و خوبی ندیده بود ۞ منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت
سلیمان رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کرده و بپرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که در و درنا سفته و مهره کج
سفته است پس ارضه را بفرمود تا در عقد را سوراخ کرد و دوده را حکم فرمود تا رشته در دهان گرفته بسوراخ
آن مهره بگذشت و رشته در وی کشید و آب طلبیده بفرمود غلامان و جواری را که از غبار راه روی بشوئید مردان ابتدا
فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دستی بر دست دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود و هدیه
ایشان را رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَیْمَانَ پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان و هدیه آورد قَالَ
اَتُمِدُّونَنِ گفت آیا مدد میدهید مرا بِمَالٍ بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است فَمَا آتَانِیَ اللّٰهُ پس آنچه عطا
کرد مرا خدای از ملک و نبوت و علم خَیْرٌ مِمَّا آتَاکُمْ بهتر است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِیَّتِکُمْ
تَفْرَحُونَ بهدیه خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جز چیزهٔ دنیا مطمع نظر همت شما نیست **نظم** آنکه پرواز کند
جانب علو چو همای ۞ دنیا اندر نظر همت او مرداریست ۞ اِرْجِعْ ای رسول باز گرد اِلَیْهِمْ بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا
بیایند و اگر نیایند فَلَنَاْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرها که از غایت کثرت و قوت لَا قِبَلَ لَهُمْ طاقت مقاومت
نباشد ایشانرا بِهَا بان لشکرها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ و هر آینه بیرون کنیم ایشانرا مِنْهَا از بلده سبا اَذِلَّةً در حالتی که بی حرمت و بی
عزت باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران منذر باز گشت و تمامت احوال باز نمود بلقیس عزیمت
راه کرده تخت خود را در خانه مضبوط ساخته و نگاهبانان بر آن گماشته و در خانه قفل کرده کلید برداشت با لشکر متوجه
پایه سریر سلیمان علیه السلام شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان علیه السلام بلقیس را چندان با کمال
حسن و جمال عقل البته بازدواج او میل کند و او سلیمان را بسرایر جن اطلاع دهد و کار دیوان بتنگ آید صلاح آنست
که طعنه زنیم بجمال و کمال او تا عیب او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده
بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از نهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار است
انگشت نهاد و سلیمان علیه السلام در اندیشه افتاد اول خواست که عقل او را آزمایش کند قَالَ گفت یَا اَیُّهَا الْمَلَأُ ای
گروه بندگان اَیُّکُمْ کدام از شما یَاْتِینِی بِعَرْشِهَا بیارد تخت بلقیس را قَبْلَ اَنْ یَاْتُونِی پیش از آنکه بیایند بمن مُسْلِمِینَ مسلمانان
چه هرگاه که مسلمان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض آن بود که آنرا تغییر دهد و از وی پرسد که سریر
تو هست یا نه و بجواب آن بر عقل او وقوف یابد قَالَ عِفْرِیتٌ گفت دیوی پلیدی ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان

یا هدهد أنا آتیك به من بیارم بتو آن را قبل أن تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامك از مقام خود یعنی مجلس حکومت و سلیمان
علیه السلم تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی وإنی علیه و بدرستی که من بر حمل آن تخت لقوی أمین توانایم و امینم بر جواهر
یعنی در آن خیانت نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان علیه السلم فرمود که زودتر ازین خواهم قال الذی عنده کفت آنکه
نزدیك او بود علم دانشی من الکتاب از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آنکس خضر بود علیه السلم
یا بوضبه کذا ابو القیلیات و در تیسیر آورده که بتوضیح این ادعا دارند که الذی عنده علم الکتاب پدر ماست و کفته
اند حضرت سلیمان بوده یا مردی مستجاب الدعوه که او را ملیخا کفتندی یا ذو النون یا اسطوم یا ملکی که دفتر مقادیر بدست
اوست یا جبرئیل علیه السلم و بیان نکردیم که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف
برخیا که وزیر سلیمان علیه السلم بود کفت أنا آتیك به من بیارم تخت بلقیس را بتو قبل أن یرتد پیش از آنکه باز کردد الیك
بسوی تو طرفك چشم تو یعنی چون در چیزی نکری و چشم از آن برداری من تخت وی را حاضر کردانم سلیمان دستوری داد
وا در سجده در افتاده وکفت یا حی یا قیوم که بعبری اهیا شراهیا باشد و بعضی کفته اند یا ذا الجلال و الاکرام و بر هر
تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس بموضع خود بزمین فرو رفت و طرفة العینی را پیش تخت سلیمان علیه السلم از زمین بر آمد
در تیسیر آورده که حق سبحانه او را انجا معدوم کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود فلما رآه پس آن هنکام که سلیمان دید آن
تخت را مستقرا عنده قرار کرفته نزدیك او قال هذا کفت این کرامت من فضل ربی از فضل آفریدکار منست لیبلونی تا
بیازماید مرا که در مثل این امور أأشکر آیا شکر میکنم أم أکفر یا ناسپاسی پیش می آرم ومن شکر و هرکه سپاس داری
کند نعمت خدا را فإنما پس جز این نیست که یشکر سپاس میدارد لنفسه از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و
مزید آنست ومن کفر و هر که کفر ورزد فإن ربی پس بدرستی که پروردکار من غنی بی نیاز است از شکر کذاری و ثنا سپاسی
کریم کرم کننده است بانعام بر مستحقان قال نکروا لها کفت سلیمان که بکردانید برای بلقیس عرشها تخت او را یعنی هیات
و شکل آن تغییر دهید بآن وجه که اعلی را باسفل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید یا خضر را بجای
احمر و ابیض دادو موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنکریم ما که بعد از سوال او أتهتدی آیا راه می یابد و میشناسد تخت
خود را أم تکون یا باشد من الذین لا یهتدون از آنانکه راه نمی یابند بچیزها و نمی شناسند فلما جاءت پس آن هنکام که آمد بلقیس
بنزد سلیمان علیه السلم تخت او پیش تخت سلیمان علیه السلم نهاده بود قیل کفتند او را أهکذا آیا این چنین است عرشك تخت تو
کفت کأنه هو کوییا که این آنست جزم نکفت که هو هو از جهت آنکه احتمال داشت که تختی بود مثل تخت او و این از کمال عقل
بود پس کفت وأوتینا العلم و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان من قبلها پیش از این معجزه وکنا مسلمین
و هستیم ما کردن نهادکان حکم وی را وصدها و باز داشت خدای بلقیس را بعد توفیق ما کانت تعبد از آنچیزی که بود که می
پرستید آنرا من دون الله بجز خدای یعنی آفتاب را إنها کانت بدرستی که بلقیس بود من قوم کافرین از کروه ناکرویدکان آورده
اند که سلیمان علیه السلم جهت امتحان پای وی فرمود تا کرده بود تعذر زمین آن از آبکینه سفید ساخته صاف و در زیر
آن آب درآورده و ماهیان در انجا افکنده جانبی صحن آن خانه همه آب مینمود و بر سریر سلیمان را علیه السلم در میان
قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشك رسید قیل لها کفتند مر او را ادخلی الصرح درای در ساحت این قصر
فلما رأته پس چون بدید زمین قصر را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیار وکشفت و بکشید دامن جامه عن ساقیها
از هر دو پای خود تا پای وی از آب نخورد سلیمان علیه السلم دید که پای او نیک پای آدمیان می ماند قال کفت ای بلقیس جامه بر مکش
إنه بدرستی که اینجه تو آب می پنداری صرح ممرد عرصه ایست ساده و هموار من قواریر از آبکینه قالت رب کفت بلقیس که ای

پروردکار من إنی ظلمت بدرستی که من ستم کردم نفسی بر نفس خود بپرستش آفتاب وأسلمت و اسلام آوردم مع
سلیمان با سلیمان یعنی بدست او و تسلیم شدم لله مر خدا را رب العالمین پروردکار عالمیان و در ترویج سلیمان علیه
السلم وی را و مآل کار او سخن بسیار کفته اند و در جواهر التفسیر آمده که در دست صاحب تاویلات فرموده که هدهد ماننده آنست
هدهد بقوه متفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس
بطبیعة بدنیه و تطبیق حکایت بفهم درست است نظم انکس که نه شهر آشنا یست * داند که متاع ما کجا یست
ولقد أرسلنا و هر اینه فرستادیم إلی ثمود بسوی قبیله ثمود أخاهم صالحا برادر ایشان صالح را أن اعبدوا الله بانکه بپرستید
خدای را فإذا هم پس آنکاه ایشان فریقان دو کروه شدند مومن و کافر یختصمون بجنك و خصومت در آمدند با یکدیکر و
مخاصمه ایشان در سوره اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند کفتند یا صالح انچه ما را
وعید میکنی از عقوبات قال یا قوم کفت صالح که ای کروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قبل
الحسنة پیش از توبه یعنی تاخیر میکنید ایمان آوردن تا آنکه ثمود میکفتند که چون عذاب به بینیم آنکاه توبه کنیم صالح علی
نبینا و علیه السلم فرموده که لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید و با ایمان و توبه از خدای آمرزش نمی طلبید لعلکم
ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید قالوا اطیرنا بك کفتند فال بد کرفتیم بتو وبمن معك و بهرکه
با تست از مومنان که تا تو را آغاز دعوت کرده شد آید و محن روی بما آورده و جدایی در میان ما افتاده قال طائرکم کفت
صالح که فال شما از خیر و شر عند الله نزدیك خداست یعنی سبب محنت شما مکتوبست نزدیك خدای بحکم ازلی و بجهت
مبتدل نکردد نظم قلم نیك و بد خلق در ازل بنوشت * بکفت و کوی خلایق دکر نخواهد شد بل أنتم بلکه شما قوم
تفتنون کروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب نکبت و دولت و سختی و آسانی وکان فی المدینة و بودند در شهر
که صالح علیه السلم در وی بود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم و اشل ایشان از جمله قدار بن سالف و مصدع بن
دهر و کویند نام او مهرج بوده مباشر عقر ناقه بودند یفسدون تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الأرض در زمین حجر ولا
یصلحون و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی فسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند
قالوا کفتند با یکدیکر تقاسموا بالله و حال آنکه سوکند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوکند کفتند لنبیتنه هر اینه شبیخون
میکنیم بر صالح وأهله و بر کسان وی و میکشیم وی را ثم لنقولن پس میکوییم لولیه مر ولی خون او را یعنی کسی از ما پرسند که
صالح را کشته است کوییم ما شهدنا حاضر نبودیم مهلك أهله هلاك کسان او را و خصم یکسر کم خواند یعنی ما در موقع
هلاك ایشان نبودیم پس از هلاك ایشان چه خبر داشته باشیم وإنا لصادقون و بدرستی که ما راست کویانیم ومکروا
مکرا و مکر کردند ایشان مکر کردنی ومکرنا مکرا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم
بانکه مکر ایشان را سبب هلاك ایشان ساختیم وهم لا یشعرون و ایشان آکاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند
که صالح علیه السلم مسجدی داشت در غاری و شبها انجا نماز کذاردی ایشان نه تن کفتند که وعده عذاب سه روز دیکر
است ما پیش از آنکاه صالح بشب از سر اول شب بغار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح درآید بکشندش ناکاه سنکی
بر ایشان فرو آمده همه را در زیر کرفت و در غار را بپوشانید و ایشان در انجا هلاك شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل علیه
السلم بمردند فانظر کیف کان پس بنکر که چکونه بود عاقبة مکرهم سر انجام مکر ایشان أنا دمرناهم و بنکر که ما هلاك کردیم
آن نه تن را در غار وقومهم أجمعین و باقی ایشان را همه بصیحه فتلك بیوتهم پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنکر بان
در حالتی که خالی و خرابست بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرك آوردند إن فی ذلك بدرستی که در انجا یا ثمود کردیم

لَآيَةً هرآینه عبرتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر گروهی را که دانند و بدان متعظ وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنان را که گرویدند
بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط را
علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطه وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما
تُبْصِرُونَ می بینید زشتی آن را یعنی بطریق اعلان میکنید و آن افحش است أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان
شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که برای شهوت مخلوق شده بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی اید که نمیدانید
فعل خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان
لوط را یا لوط مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم است إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که پاکیزگی میکنند و ما را
پلید میخوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران را إِلَّا امْرَأَتَهُ لیکن زن او قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم
بودن او را مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب او وَأَمْطَرْنَا و بباراندیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن موتفکات
مَطَرًا باران از سنگ فَسَاءَ پس بد باران است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند
قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتیم لوط را علیه السلام که بگو ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او
الَّذِينَ اصْطَفَى آنانکه برگزیده است ایشان را بعصمت و نگاه داشت از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنست
که مامور محمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم که چون حق سبحانه درین سوره قصه‌هایی که دالست بر کمال
قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتملست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا
چون قصه صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام بیان فرمود و قوت بران نعمت بزرگست پس در راه اعلام امر کرد و
بسلام بر بندگان برگزیده که انبیا اند یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامه مؤمنان و گفته اند اهل اسلام
که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالیست از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا بی
واسطه خواهند شنید سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ **نظم** هر بنده که او گشت مشرف بسلامت * البته شود خاص
بتشریف سلامت * لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی * زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ خدای
بحق بهتر است یا آنکه انباز وی میکنند مشرکان از شریکان عاجز که میکنند بهتر نباید أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آنکه
بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی را باران
فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعلست بذات او و بدین معنی ما توانیم که برویانیم
بآن باران حَدَائِقَ بوستانها دیوار بست ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست
و نمیرسد شما را أَنْ تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست معبودی مَعَ اللَّهِ با خدای
بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروهی اند که میل
میکنند از راه توحید بشرک می آرند بخدای عاجز و عدیل اثبات میکنند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ یا عدیل ایشان بهتر است یا کسی
که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا و پیدا کرد در میانهای زمین أَنْهَارًا جویهای آب وَجَعَلَ
لَهَا و بیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که درو معادن متکون گردد و از حضیض او چشمها
متفجر شود وَجَعَلَ و کرد بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ میان دو دریای عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی را که با یکدیگر
مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ آیا هست خدای یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که در آفرینش اشیا مدد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر
اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند تفرد حق را در خلق که چون بی شریک قایلند و با شریک ناتوان ایشان بهتر است أَمَّنْ يُجِيبُ

الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابت کند فرو مانده را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ وسیله و حیله نباشد
مگر حق سبحانه و گفته اند مضطر کسی باشد که دل از هستی خود بر داشته باشد چون غریق بحر یا گم شده در بیابان
یا بیماری نا امید از صحت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ
گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیازمند را
دوست میدارد **نظم** از نیاز میجو بدست و درد * کانجهان طفلی سخن آغاز کرد * هر کجا دردی دوا آنجا بود * هر
کجا فقری نوا آنجا بود * پیش حق یک ناله از روی نیاز * به که عمری بی نیاز اندر نماز * پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق
سبحانه اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بردارد بدی را یعنی دفع کند آنچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ یا بهتر است یا آن
خدایی که گرداند شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین را از ایشان
بتصرف شما در آورد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و شاید
قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند می پذیرید یا خدای را اندکی یاد میکنید و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمیکنید
مر خدا را و پرستش بتان میکنید یا ایشان بهترند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسی که راه مینماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای
بیابان و دریا وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و کسی که میفرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از رحمت او که باران است
أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای یعنی نتواند بود تَعَالَى اللَّهُ بزرگست خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز میگیرند
کافران چه قادر بخلق مقدس است از مشارکت عاجز مخلوق و ایجاد شریک بی عجز باشد أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند خلق
را اول از عدم بوجود آورد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی باز انگیزد در قیامت وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آنکه
روزی دهد شما را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بنبات یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی بخشد أَإِلَٰهٌ
آیا خدای هست مَعَ اللَّهِ با خدای که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بر آنکه غیر الله کسی اینها تواند
کرد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان در آنکه اله دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق
را ثابت نیست قُلْ بگو ای محمد لَا يَعْلَمُ نمیداند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمان و زمین است الْغَيْبَ آنچه پوشیده است إِلَّا
اللَّهُ لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند
مشرکان أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کدام وقت برانگیخته خواهند شد بَلِ ادَّارَكَ بل بمعنی هل است و در لباب میگوید بمعنی امر و بر
تقدیر استفهام یعنی آیا باشد یعنی در رهور رسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت کما
ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شکانند مِنْهَا از وقوع آن بَلْ هُمْ مِنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُونَ نابینایانند یعنی
چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب
نابینایی دیده بصیرت أَإِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما تُرَابًا خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما نیز خاک شوند أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ آیا ما بیرون آورده شدگانیم
از ریگها یعنی از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا در میدان بعث و حیات لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که وعده داده شده ایم
هَٰذَا این بعث و نشور نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعده محمد یعنی همه انبیا این وعده داده اند و بتحقیق
نه انجامید إِنْ هَٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه‌های پیشینیان یعنی مانند افسانه‌ها که مجرد سخنیست
بی حقیقت قُلْ سِيرُوا بگو بروید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
پس نگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ سرانجام گنهکاران وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک مشو ای محمد عَلَيْهِمْ بر تکذیب و اعراض مشرکان
وَلَا تَكُنْ و مباش فِي ضَيْقٍ در تنگدلی مِمَّا يَمْكُرُونَ از آنچه ایشان مکر میکنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل نگاه داشت

تو منم نظم غم مخور زان رو که غمخوار تو منم ٭ وز همه بدها نگهدارت منم ٭ از تو کی اغیار بستانند ترا ٭ از جهان و انجهان
یار تو منم ٭ وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اویند صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم که پیوسته کفار را تخویف میفرمودند قُلْ عَسَى أَن يَكُونَ
بگو شاید آنکه باشد که بجهت شما آمده رَدِفَ لَكُم پیوند دهد بشما و از پی در آید بَعْضُ الَّذِي برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنید در نزول
حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو فَضْلٍ خداوند فضل و رحمت است عَلَى
النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری
نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق پروردگار تو لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ هر اینه میداند آنچه پوشیده میدارد صُدُورُهُمْ
دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست
هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ مگر نوشته است در کتاب روشن
یعنی لوح محفوظ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي
بیشتر آنچیزی که از جهالت هُمْ فِيهِ ایشان در ان چیز يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه
یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفت بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی علی نبینا و علیهما السلام وَإِنَّهُ
و بدرستی که قرآن لَهُدًى هدایت و راه نمونی است وَرَحْمَةٌ و بخشایش لِّلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را که ایشان منتفع شوند بدان
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که خداوند تو يَقْضِي داوری کند بَيْنَهُم میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم راست و درست
خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد الْعَلِيمُ دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللَّهِ بر
خدای و اندیشه مکن از مخالفان باک مدار إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ بر راستی روشنی یعنی راه تو راست و کار تو درست
است إِنَّكَ تحقیق تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفر پیشه را نمیتوانی که دریابانی وَلَا تُسْمِعُ
الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن إِذَا وَلَّوْا چون برگردند مُدْبِرِينَ پشت بر کردگان یعنی ایشان از
گوش دل کران اند و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند بر مشابه کران که باشند و ناشنیده خصوصا کری
که برگردد و پشت بر داعی حق کند و ان محل استماع او مشکل تر است و رمز و اشارت را نیز نمی بیند که فهم کند وَمَا أَنتَ و
نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَن ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا ببصر بصیرت و ایشان را نظر نیست
إِن تُسْمِعُ نمیشنوانی تو إِلَّا مَن يُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا گرویدگان فَهُم مُّسْلِمُونَ
پس ایشان گردن نهادگان فرمان اند و مخلصان و مخصصان عالم ایقان نظم گوش باطن نهاده بر فرمان ٭ دیده دل گشاده
بر عرفان ٭ تازه از نفحهای گلشن قدس ٭ معتکف در فضای معبد انس ٭ برده راه از مضایق لا شیء ٭ بقل الله ثم ذرهم فی وَإِذَا
وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِم بر آدمیان و وقتی که دست از امر معروف
و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا لَهُمْ بیرون آریم برای ایشان دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ
النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا بآیات قدرت و دلایل حکمت ما
لَا يُوقِنُونَ یقین نمی آوردند یعنی در ان متیقن نیستند بباید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت
صاحب معتمد آورده که چون زوال دین نزدیک رسد حق سبحانه دابه را از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح را علی نبینا
و علیه السلام از سنگ بیرون آورد و ان دابه کوه پایه باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارن
باشد هر کدام پیش بود ان دیگری از عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعت اول آیات

سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او را چهار دست طول او شصت گز و چهار قائمه دارد و او را زغب
باشد و دو بال دارد و در دنیا رود و هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد و وی را چون سر آدمی بود اما در روایت دو
درخشنده که در تیسیر از ابن الزبیر رضی الله عنه نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد و در عیون المعانی آورده که چشم او چون چشم
خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردن چون گردن شتر مرغ و سینه او چون
سینه شیر و پهلو او چون پهلوی بز و دم او چون دنبه قوچ و قوایمش چون قوایم شتر بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا و مروه
یا کوه اجیاد یا وادی از وادی تهامه یا مسجد... و در حدیث آمده که اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علام
آورده که از رکن خانه کعبه پدید آید و مردم میگریزند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید
و بعضی بر آنند که جز سر گردن بیرون نماید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام
با او بود روی مومنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و بخاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه گردد
و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را میگویند بهشتی و سیاه
روی را میگویند دوزخی و از زینت که بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول یعنی تمییز مومنان از کافران
بیرون آید دابة الارض والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِن كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی گروهی که رؤسا
و اشراف باشند مِّمَّن يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام یا بدلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند
تا اوائل و اواخر قوم بدیشان رسد حَتَّى إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُم گوید خدا ایا بدروغ داشتید بِآيَاتِي سخنهای
ما در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی در ان تامل نکردید و بکنه ان نرسیدید أَمَّا
ذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ یا آنچه چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از ان که بخدا و رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ
و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِم بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ پس
ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغولی بعقوبات ناشنا أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا
اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحه وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن
تا در وی بطلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این تعاقب نور و ظلمت بدو جهی مخصوص لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست بر بعث
و نشور لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر اینه قدرت دارد بر ابدال موت
و حیات در مواد بدن موتی و بخواب و بیداری که در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنفَخُ
و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسند از هول و هیبت آن مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَن
فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست آورد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد
اهل آسمان و زمین إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه که خواهد خدای یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که تا نخست اجساد
ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام یا موسی علیه السلام که در طور یکبار صاعقه بوده در تیسیر
آورده که از ادریس است علیه السلام وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ آیندگان اند بموقف و حفص أَتَوْهُ خواند بصیغه جمع ماضی
و بمعنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بموقف دَاخِرِينَ خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی کوهها را در ان روز تَحْسَبُهَا پنداری
از ان جَامِدَةً بر جای ایستاده وَهِيَ و حال آنکه ان جبال تَمُرُّ میروند و سیر میکنند چون مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در حرکت و سرعت و
حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمت واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر
سحاب مشاهده میرود و محقق فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقفند و خلق از حرکات بواطن ایشان

غافل که بیکدم هزار عالم طی کند عاقل   تو میبین آن پایها را بی‌زمین ✿ تا نکه بر دل بین و دعا شوق یقین ✿ از وه و منزل دکوبا
وددار ✿ ولیجه داند کو ست مست دل انوار ✿ ان مراز کوکه او صاف گشت ✿ زوش ارواح دیگر رفتن است ✿ دست نی پای بی
رو تا قدم ✿ انجنانکه تاخت جانها از عدم صُنْعَ اللّٰهِ بکرد خدای کردنی الَّذِیٓ اَتْقَنَ آن خدایی که استوار کرد کُلَّ شَیْءٍ افرینش همه چیز ها را
و پایدار است بر وجهی که شاید اِنَّهٗ خَبِیْرٌۢ بدرستی که او دانا است بِمَا تَفْعَلُوْنَ بانچه شما میکنید مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید به نیکویی فَلَهٗ
خَیْرٌ مِّنْهَا پس او را جزایست بهتر از آن زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و یکی را هفتصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت
دارند تفسیر مرد اخیری حاصل است از آن کلمه و هُمْ و نیکویی کنندگان مِّنْ فَزَعٍ از ترس و هول یَّوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت
اٰمِنُوْنَ ایمنند وَمَنْ جَآءَ و هر که بیاید بِالسَّیِّئَةِ ببدیکه آن شرکست فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوْهُهُمْ روهای ایشان
فِی النَّارِ در آتش یعنی ایشان نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا داده شما را اِلَّا مَا
كُنْتُمْ مگر آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُوْنَ میکردید اِنَّمَآ اُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام اَنْ اَعْبُدَ با آنکه پرستش کنم
رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند آن شهر را که مکه است الَّذِیْ آن خداوندی که بجهت حرمت حَرَّمَهَا حرام کرد این بلده را تا خونها
او را نریزند و وحشیش او را نرمانند و صیدا و را نمیرمانند وَلَهٗ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَیْءٍ همه چیزها یعنی
مخلوق و مملوک ویند وَّاُمِرْتُ و مامور شده ام اَنْ اَكُوْنَ بانکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ از ایستادگان بر ملت اسلام وَاَنْ
اَتْلُوَا الْقُرْاٰنَ و بانکه تلاوت کنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدٰی پس هر که راه
یابد بسبب متابعت من در امور فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس جز این نیست که راه مییابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود یعنی منافع آن عاید او گردد
وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت من در امور فَقُلْ پس بگوی ای محمد اِنَّمَآ اَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ از بیم
کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال وی بمن نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو سپاس و ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت
یا بانچه عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سَیُرِیْكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را اٰیٰتِهٖ نشانهای قدرت خود از خروج دابة
الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که وقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابد است فَتَعْرِفُوْنَهَا پس بشناسید آن ایمان آورید
از مشاهدت در آن محل شما را نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ از آنچه میکنید مشرکان و حضر خطاب مجرا ایشانرا یعنی
میکنید بر تاخیر عذاب ایشان را شما بار بکشید است   هرچه آوردی و بردی چشم پس ✿ حکمت اثر انداند جز تو کس ✿

سُوْرَةُ الْقَصَصِ مَكِّيَّةٌ ثَمَانٍ وَثَمَانُوْنَ اٰيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ طٰسٓمٓ امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این
حروف را سبب محافظت قرآن کرده از تطرق سمات زیاده و نقصان و حی مشار الیه درایة و انا له لحافظون و این حروف امام
قشیری رحمه الله آورده که طا اشارت است بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر حق
و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدای سلمی رحمه الله گوید سین رمز ایست از سر حق
با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم اشارتیست بمنت خالق بر
خلایق در قیام بکفایت مهمات بقدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف ثلاثه قسم است بطور سینا و سکندریه
و مکه جواب این که تِلْكَ این سوره یا این آیات اٰیٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِیْنِ آیتهای کتاب روشن است یا روشن کننده طریق
احسن نَتْلُوْا میخوانیم یعنی میخوانیم بفرمان ما جبرئیل عَلَیْكَ بر تو مِنْ نَّبَاِ مُوْسٰی وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ ملتبس

لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که تصدیق میکنند اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون عَلَا برتری جست و تکبر و تجبر کرد فِی الْاَرْضِ
در زمین مصر وَجَعَلَ و گردانید اَهْلَهَا اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِیَعًا گروه گروه هر گروهی را بکاری نامزد کرد ✿
یَّسْتَضْعِفُ زبون میگرفت و مقهور میساخت طَآئِفَةً مِّنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یُذَبِّحُ اَبْنَآءَهُمْ میکشت پسران
ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بیاید که مملکت را بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود
هزار از پسران بنی اسرائیل بکشتند وَیَسْتَحْیٖ نِسَآءَهُمْ و زنده میگذاشت زنان ایشان را برای خدمت خواتین قبط اِنَّهٗ كَانَ
بدرستی که فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ از تباه کاران که جراءت مینمود در قتل اولاد پیغمبران و اولاد ایشان را بنده میگرفت
وَنُرِیْدُ و میخواستیم اَنْ نَّمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَی الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا بر آنکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فِی الْاَرْضِ در
زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بر آنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را اَئِمَّةً
پیشوایان در امور دین و خواندگان بخیر و صلاح وَّنَجْعَلَهُمُ الْوٰرِثِیْنَ و گردانیم ایشان را وارثان اموال و ملک فرعونیان
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ و جای دهیم مکنت ساز ایشان را فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِیَ و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامٰنَ فرعون و وزیر او هامان
وَجُنُوْدَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَّا كَانُوْا یَحْذَرُوْنَ از آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملک
و هلاک ایشان بر دست دشمنان و فرعونیان این صورت را وقتی که در دریا علامت غرقه شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل
را فرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان بیچاره
بمراد رسیده غالب و سرافراز شدند و سیرد المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم اشکارا شد **نظم**
ای ستمکار بر اندیش از آن روز سیاه ✿ که ترا شود مظالم افکند از جاه بچاه ✿ آنکه اکنون بحقارت نکری جانب وی ✿ یشمانت
کند آن روز بسوی تو نگاه ✿ آورده اند فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر زنان حامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر را نیز بر ایشان
موکل گردانید که هر حامله که بسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی موکل بود در حین وضع حمل حاضر شده موسی را
علیه السلام فرا گرفت و در روی وی نگریسته والهٔ جمال وی گشت و محبت عظیم از آن مولود در دل او پدید آمد گفت ای زن
غمگین مشو که من سر ترا فاش نکنم و گویم موکلان را که از این بچه دختری آمده مرده او را در خانه نگاهدار اما شرط آنست که هیچ
کس از اقربا و همسایگان نه بینند مادر موسی سه ماه وی را بپستان داد و پنهان داشت و قصه آنست که بعد از آن دو جمعی از موکلان
خود را در آن خانه افکندند و خواهر موسی او را برداشته در تنوری که بر آن نان پختن آتش کرده بود انداخت و آن گروه بچه نا دیده
از خانه بیرون آمدند و مادر بر سر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی با آن بازی میکند القصه او مختفی پرورش
میداد و پیوسته ترسان و هراسان میبود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش بتفحص و تجسس مشغول شدند و در این وقت
الهام الهی بوی رسید چنانچه فرموده وَاَوْحَیْنَآ و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده که شاید که رسولی فرستاده
باشد از ملائکه و غیر آن اِلٰۤی اُمِّ مُوْسٰۤی بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود علی نبینا و علیه السلام نام او نوخابذ بود
در اول اسم و در تیسیر و عین المعانی یوخابذ گفته بیاء مثناة تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را اَنْ اَرْضِعِیْهِ بانکه شیر ده
وی بچه را فَاِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ پس چون بترسی بر وی و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَاَلْقِیْهِ فِی الْیَمِّ پس بیفکن او را در دریا
مراد رود نیل است بعد از آنکه او را در صندوق نهاده باشی در رود نیل افکن وَلَا تَخَافِیْ و مترس که او ضایع خواهد ماند وَلَا تَحْزَنِیْ
و اندوه مبر در فراق او اِنَّا رَآدُّوْهُ اِلَیْكِ بدرستی که ما باز گرداننده ایم او را بسوی تو اندک زمانی و بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوْهُ
و گرداننده ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام در یافت
که فرعونیان در تجسس و تفحص ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را فرمود که آشنای عمران بود که صندوقی بجهت شیر ده بچه

بتر اشد و ان نجار خربیل بن صبورا بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی تسلیم نمود در خاطرش گذشت
که او کودکی دارد و میخواهد که از موکلان پنهان دارد نزد گماشته فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش
بسته شد بخانه باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و غمازی کند چشمش نابینا شد دانست که ان مولودی که کاهنان نشان داده‌اند
اینست فی الحال نادید شد و ایمان آورد و مومن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را بقیر پوشیده موسی را در وی خوابانید
و سر صندوق بقیر محکم کرده در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که در فلان
روز در رود نیل انسانی خود را سال یافت شود و این علت باب دهن او زایل گردد و در ان روز فرعون و زن و دختر و محرمان وی
بکنار رود نیل آمده انتظار انسان موعود میبردند که ناگاه ان صندوق پدید آمد بر آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که
ان را بگیرید و بیارید فالتقطه پس فرا گرفتند موسی را آل فرعون کسان فرعون لیکون تا گردد یا باشد طفل مر فرعونیان را عدوا دشمن
مر مردان را که بسبب وی غرق شوند و حزنا و اندوه بدرك مر زنان را که ایشان را بیوه گرداند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را
ان فرعون بدرستی که فرعون وهامان وجنودهما و هامان و لشکرهای ایشان هر دو کانوا خاطئین و بودند خطا کاران در همه
چیز آورده اند که چون سر تابوت گشاده موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این
مولود چون از قبل جسته نباید که ان مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت که من از منجمان شنوده ام که در فلان شب
ما از لجه بر فرعون می ترسید بید خاطر جمع شده است دست از این طفل بدار و بگذار تا دختر تو را بوی علاج کنیم پس قدری از
آب دهان وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت ع امد طبیب و درد بکلی علاج یافت وقالت امرات فرعون
و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و از قوم بنی اسرائیل بود و از سبط نبوت و در عین المعانی اورده که او عمه موسی بود
علیه السلام و بهر تقدیر گفت با فرعون که قرت عین این کودك روشنی چشمست لی ولك مرا و ترا که بسبب او فرزند ما شفا
یافت لا تقتلوه مکشید او را لفظ جمع برای تعظیمست عسی ان ینفعنا شاید که سود رساند ما را که امارت یمن و علامات برکت
بر جبین مبین او لایح است او نتخذه یا فرا گیریم او را ولدا فرزندی که او اهلیت آن دارد و فرعون او را باسیه بخشید و آسیه
بتربیت او مشغول گشت وهم و حال آنکه ایشان یعنی فرعون و قوم او لا یشعرون نمیدانستند که هلاك ایشان در دست
اوست واصبح و گشت فؤاد ام موسی دل مادر موسی فارغا خالی از صبر و عقل چون شنید که ان صندوق بدست فرعونیان
افتاده بی صبر و قرار شد ان کادت بدرستی که نزدیك بود که از اضطراب لتبدی به آشکارا کند قصه موسی را و گوید که این
فرزند منست مکشید و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند دل او فارغ شد از غم و اندوه نزدیك بود
که از فرط شادی گوید که این فرزند منست لولا ان ربطنا اگر نه آن بودی که ما بستیم علی قلبها بر دل او یعنی پیوستیم و محکم کردیم
دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لتکون تا باشد آن زن من المؤمنین از باور دارندگان مر وعده ما را و گرنه هر اینه
ظاهر کردی سر پسر خود را وقالت و گفت مادر موسی علیه السلام لاخته مر خواهر موسی را و اصح آنست که نام او کلثوم بود
و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قصیه بر پی برادر خود رو و از و خبر گیر کلثوم بدربارگاه فرعون
آمد فبصرت به پس بدید برادر خود را عن جنب از دور در کنار آسیه وهم لا یشعرون و ایشان ندانستند که او خواهر وی است
وحرمنا و حرام کردیم ما علیه المراضع بر موسی شیر دایگان را من قبل پیش از آمدن خواهر او و آورده اند که هشت شبانروز
موسی شیر کس نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی علیه السلام انگشت مسبحه خود را می مکید و شیر پاك بیرون آمده
می خورد چون کلثوم دانست که آسیه برای دایه مضطربست فقالت پس گفت هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی اهل بیت بر اهل
خانه که از روی شفقت یکفلونه در پذیرند این کودك را لکم برای شما وهم له ناصحون و آن اهل بیت مر و را نیك خواهانند

باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این سخن بشنید گفت این زن را بگیرید که او میداند
که این کودك از کدام خانواده است کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که وهم للملك ناصحون یعنی نیك خواه فرعونند نه
آنان کودك را برای دلداری داده گفته بود و انگه که گفتی پادر بوقت و مادر او را بیاوردند و در ان حال موسی در کنار
فرعون بود و هرچند دایه آوردند و موسی را بر میداشت موسی روی از وی می تافت و شیر وی نمی ستد چون او را در
کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشته پستان وی گرفت نظم بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا سخن آشنا شنید * فرعون گفت تو کیستی که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوشبوی و پاکیزه
و شیر من بغایت شیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجر او مقرر کردند و موسی را بوی
سپرد و گفت بخانه خود بر و در هفته یك روز پیش ما آر مادر موسی او را بر گرفته شادمان و خوش دل روی بخانه نهاد
و وعده الهی جل و علا راست شد چنانچه فرمود فرددناه پس باز گردانیدیم موسی را الی امه بسوی مادر او کی تقر عینها تا روشن
شود چشم او بفرزند ولا تحزن و اندوهناك نشود بفراق او ولتعلم و تا بداند بعلم مشاهده ان وعد الله انکه وعده خدای
حق راستست ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر قبطیان لا یعلمون بودند که نمی دانستند ولما بلغ و آن هنگام که رسید موسی اشده
بغایت قوة و کمال خوانی که از سی سالگی تا چهل سالگی است واستوی و راست شد و بکمال رسید عقل او و در ان سن مراد
انجا چهل سالگی است یعنی چون بدان سن رسید آتیناه دادیم او را حکما نبوت وعلما و دانش بدین وکذلك و مانند
اینکه بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را که انبیا، نبوت در اثنا این قصه
بیان صدق همه وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم ودخل المدینة و در آمد موسی بشهر مصر
یا بشهر منیف که از ولایت مصر بود یا بلده جابین بود و فرسخی مصر یا به عین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر ثعالبی گفته
که با سکندریه و قول اشهر آنست که بمصر در آمد علی حین غفلة بهنگام غفلتی که واقع بود من اهلها از اهل مصر یعنی میان
شام و خفتن که در ان وقت هر کسی بمهم خود مشغول اند و گفته اند وقت قیلوله در آمد فوجد فیها پس یافت در ان
شهر رجلین دو مرد یقتتلان خصومت میکردند هذا این یکی من شیعته از اتباع او بود یعنی بنی اسرائیل نام او سامری
و گفته اند میخا وهذا و آن دیگری من عدوه از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او قاتون یا فلیقون و او خباز فرعون بود
بنی اسرائیل را تکلیف هیمه کشیدن میکرد چون موسی علیه السلام آنجا رسید فاستغاثه الذی من شیعته پس فریاد خواست
بموسی آنکسی که از گروه او بود علی الذی بر آنکسی که او من عدوه از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی
موسی علیه السلام قبطی را گفت که دست از و بدار قبطی سخن موسی را رد کرد فوکزه موسی پس مشتی زد موسی او را فقضی علیه
بر کشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر و بمرگ پس بمرد و موسی علیه السلام بعد از کشتن او وقال هذا گفت این کار من عمل
الشیطان از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه عمل امثال من انه بدرستی که شیطان عدو دشمنی است مضل
گمراه کننده مبین هویدا دشمنی او چون پیغمبران اناقرباء خدای تعالی بقصد معصیت مرتکب نشوند و زلت ایشان نباشد الا از
طریق سهو و آن بنسبة رتبه ایشان ذنب باشد پس حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قال رب گفت ای پروردگار
من انی ظلمت نفسی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بیان فاغفر لی پس بیامرز مرا فغفر له پس بیامرزید
خدای وی را باستغفار وی انه هو الغفور بدرستی که خدای امرزنده است مر بندگان را الرحیم مهربانست بدیشان قال رب
گفت ای پروردگار من سوگند میخورم بما انعمت علی بانچه انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فلن اکون
پس نباشم هرگز ظهیرا هم پشت و یار للمجرمین مر بدکاران را یعنی مظاهرت کسی نکنم که منجر باشد بجرمی و خیانتی همچون

معاونت سبطی که موسی شد بقتل قبطی فأصبح پس بامداد کرد فی المدینة در آن شهر خائفا ترسان و هراسان یترقب انتظار میبرد
و مترصد می بود که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص جوید فاذا پس ناگاه الذی استنصره آنکس که طلب یاری میکرد از وی امس
دی روز بالامس یستصرخه بانگ و فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قال له موسی گفت موسی مر آن اسرائیلی را انک بدرستی که
تو لغوی مبین گمراهی مبین پیداست گمراهی تو یعنی هر روز سبب قتل کسی میشوی فلما ان اراد پس آن هنگام که خواست
موسی علیه السلام ان یبطش بالذی هو آنکه بگیرد آنکسی را که او عدو لهما دشمن است مر موسی و اسرائیلی را و او را از وی دفع
کند سبطی گمان برد که بر سر او می رود تا او را بزند قال یا موسی گفت ای موسی اترید آیا میخواهی ان تقتلنی آنکه بکشی
مرا کما قتلت نفسا همچنانکه بکشتی نفسا بالامس نفسی را دی روز ان ترید میخواهی الا ان تکون مگر آنکه باشی جبارا کردنکشی
نامهربانی بی عاقبت خون ریز فی الارض در زمین مصر و ما ترید ان تکون و نمیخواهی آنکه باشی من المصلحین از صلاح کنندگان
میان مردم قبطی که این سخن شنید دانست که قاتل خباز موسی است کشته خبر بفرعون رسانید و او با ارکان دولت مشاورت
کرده مهم بر قتل موسی قرار گرفت و خربیل که مومن آل فرعون بود از آن آگاه شده متوجه موسی علیه السلام گشت و جاء
رجل و آمد مردی یعنی خربیل من اقصی المدینة از دورترین جانبی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کناره شهر بود یسعی
شتاب میکرد تا بموسی رسید قال یا موسی گفت ای موسی ان الملأ بدرستی که اشراف قوم یأتمرون بک مشاورت میکنند
در تو پس با یکدیگر بسبب تو لیقتلوک تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فاخرج پس بیرون رو ازین شهر انی لک بدرستی که
من ترا من الناصحین از نیکخواهانم و مهربانانم فخرج پس بیرون رفت همان دم بی زاد و راحله و رفیق منها از آن شهر خائفا
در حالتی که ترسان بود بر نفس خود یترقب انتظار میبرد که کسی از پی او در آید قال رب گفت ای پروردگار من نجنی نجات
ده مرا و باز رهان من القوم الظالمین از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضح آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی توجه
بشهر مدین شو و او را بسر راه آورده موسی قدم در آن صوب نهاد و لما توجه و آن هنگام که متوجه شد تلقاء مدین بسوی مدین
و مدینه بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم خلیل بود علی نبینا و علیه السلام و از مصر تا آنجا هشت روزه راه بود و موسی
علیه السلام راه نمیدانست قال گفت عسی ربی شاید خدای من ان یهدینی آنکه راه نماید مرا سواء السبیل راه راست مدین
بر موسی علیه السلام هشت شبانروز راه میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رحمه الله فرموده که روی بناحیه مدین
داشت اما دلش متوجه حضرت ذو المنن بود و مسالک پیدا مدین را بهمراهی شوق لقائی پیمود **نظم** غمت تا یار
من شد بهر رهی که روی کردم خوش است آوارگی تا که همراهی چنین باشد و لما ورد و آن هنگام که برسید ماء مدین
باب مدین و آن چاهی بود بر کناره شهر وجد علیه یافت بر سر آن آب امة من الناس گروهی را از مردمان که آنجا جمع شده
آب میدادند مواشی خود را و وجد و یافت من دونهم آنسوی ایشان یعنی مکانی اسفل از ایشان امرأتین دو زن تذودان
که میراندند گوسفندان خود را تا با رمه دیگران مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا میباشد از پیش رفت و بطریق
تلطف قال گفت ما خطبکما چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر
گوسفندان باز میدارید قالتا گفتند لا نسقی ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حتی یصدر الرعاء تا وقتی که باز گردانند شبانان
رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنام خود دهیم زیرا که ما مدد کاری نداریم و ابونا و پدر ما شیخ
کبیر پیری کهن سال و بزرگ حال است نمیتواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادر شعیب بودند
که او را بیثرون گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب بودند و بزرگتر صفورا نام داشت و خوردتر صفیرا یا صفورا
چون موسی بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت ای عجیزکان چرا انتظار میدهید اول اغنام

ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانهای خود باز روند ایشان از روی تحکم گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی با
آب ده موسی علیه السلام را غیرت آمد و آنها را که نظر بر میان دو ابروی وی افتاد بترسیدند و بطرفی رفته بنظاره بایستادند
موسی علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن بر میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بود بکشید و گوسفندان
ایشان را سیراب کرد و گویند پس چاهی دیگر رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل تن
کشیدندی تنها آب کشید فسقی پس آب داد لهما برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثم تولی پس برگشت موسی
الی الظل بسوی سایه درخت یا دیواری فقال رب پس گفت ای خدای من انی بدرستی که من لما انزلت بر آنچیزی که بفرستی
الی بسوی من من خیر فقیر از نیکویی یعنی خوردنی که وی سخت محتاجم هرچه باشد یا من بر آنچه فرستادی بمن از نیکویها که مدد
کار دین باشد فقیرم شدم در دنیا و سعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم **نظم** با فقر بساختم که ما فقر خویش است
گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست اما چون دختران شعیب علیه السلام بر روز دیگر زودتر بخانه باز آمدند پدر را سبب زودی
معاودت پرسید ایشان قصه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد فجاءته پس آمد بسوی موسی علیه
السلام احدیهما یکی از آن دو زن و آن صفورا بود تمشی میرفت علی استحیاء بر طریق شرم داشتن چنانچه انکار رو داشت قالت
ان ابی گفت بدرستی که پدر من یدعوک میخواند ترا لیجزیک تا پاداش دهد ترا اجر ما سقیت لنا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را پس آمد
ما موسی علیه السلام بجهت زیارت شعیب و تقریب آشنایی بوی اجابت فرمود نه بطمع مزد و در راه که میرفتند باد می آمد و جامه
صفورا از بعضی اعضای او برداشته میشد موسی علیه السلام فرمود که تو از عقب من می آی و مرا بسخن دلالت براه میکن
فلما جاءه پس آن هنگام که آمد موسی علیه السلام نزد شعیب و قص علیه القصص و خواند بر او و باز گفت قصه خود را و شعیب
علیه السلام را دانست که او از اهل بیت نبوت است قال لا تخف گفت مترس نجوت رهایی یافتی من القوم الظالمین از گروه ستمکاران
یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را بدین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعام آوردند و موسی علیه السلام از خوردن آن
امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدای کرده نه برای جزا شعیب علیه السلام فرمود
که این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هرکه بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حالا تو مهمان
مایی و ما حضری رسیده مروت تقاضا آن میکند که رد نکنی که مهمان سخن میزبان قبول کند موسی علیه السلام از آن طعام
تناول فرمود و در اثنای آن حال قالت احدیهما گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود یا ابت استاجره ای پدر من بمزد گیر موسی را
از برای شبانی ان خیر من استاجرت بدرستی که بهترین کسی را که بمزد گیری القوی الامین مرد توانا و امین است و این
تعریض است بآنکه موسی را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو قوت و امانت او را از کجا معلوم کردی
صفورا قصه کشیدن دلو و صورت رفاقت و امر کردن بآنکه از عقب وی رود باز گفت و شعیب علیه السلام بر آن حال اطلاع
یافت قال گفت انی ارید من میخواهم ان انکحک آنکه بزنی بتو دهم احدی ابنتی هاتین یکی ازین دو دختر خود را خواهم علی
ان تأجرنی بر آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن تا مزدوری کنی مرا ثمانی حجج هشت سال و درین المعانی آورده که در شرایع سابقه
مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان میگرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که و آتوا النساء صدقاتهن نحلة
و آنکه جز منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی رحمهما الله و گفته اند معنی آیت آنست
که من آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو نه صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی فان اتممت پس اگر تمام کنی
آن هشت سال را عشرا ده سال فمن عندک پس آن از نزد تست یعنی بطریق تفضل کار کرده باشی و شرط کرده که تجدید آن
و ما ارید و نمیخواهم ان اشق علیک آنکه رنج نهم بتو بالزام اتمام ده سال یا بمناقشه در مراعات اوقات ده سال

استيفاى اعمال يعنى ترا كارى فرمايم بر وجهى كه آسان باشد و در رنج نيفتى ستجدنى زود باشد كه يابى مرا ان شاء الله اكر خدا خواهد
من الصالحين از نيكوكاران و شايستكان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت قال ذلك كفت موسى عليه السلام كه
اين عهد بينى وبينك ميان من و تو قايم است كه هيچكدام خلاف نكنيم ايما الاجلين هركدام از اين دو مدت كه هشت سال
يا ده سال است قضيت بكذارم و بپايان رسانم فلا عدوان پس تعدى و افزون جستن نيست على بر من يعنى اهل مرا از من
باز نبايد داشت والله على ما نقول و خداى بر آنچه ميكوييم و شرط ميكنيم وكيل كواه است يا بر آنچه كفت و شنيديم و كارساز
ماست يعنى كار خود بوى ميسپاريم تا بتوفيق او از عهده عهد بيرون آييم نظم كر لطف تو يارى نمايد زنخست * هم عهد بكنند
است و هم بجا ماند است * فلما قضى پس آنهنكام كه بكذارد موسى الاجل موسى مدت خود را و در خبر است كه اقصى الاجلين بجاى
رسانيد يعنى ده سال شبانى كرد و ده سال ديكر مصاحب شعيب بود و در چهل سالكى باجازت شعيب عليه السلام متوجه مصر
كشت پس چون قدم در راه نهاد وسار باهله و ببرد كسان خود را در شب سرد و تاريك كه راه كم كرده بود و زن را وضع حمل نزديك
رسيده و اغنام از برف و باد و مه متفرق شده و از مقدحه آتش نمى جست آنس بديد من جانب الطور از طرف كوه طور نارا
آتشى قال كفت موسى لاهله امكثوا مر كسان خود را كه درنك كنيد در همين مكان كه انى بدرستى كه من آنست نارا ديدم آتشى
لعلى آتيكم شايد كه بيارم براى شما منها بخبر از آن آتش يعنى از آن كسانى كه بر سر آن آتش اند خبرى كه راه از كدام طرف است
او جذوة من النار يا بيارم پاره از آتش لعلكم تصطلون شايد كه شما خود را كرم سازيد بدان فلما اتيها پس چون آمد بدان آتش نودى
ندا كرده شد يعنى موسى را ندا كردند من شاطئ الواد الايمن از كناره كه بر راست موسى بود و آن ندا رسيد فى البقعة المباركة در جايكاه
بركت داده شده من الشجرة از درخت سمر يا عوسج يا عناب ان يا موسى آنكه اى موسى انى انا الله بدرستى كه منم خداى رب العالمين
پروردكار عالميان موسى عليه السلام در درخت نكاه كرد آتش سفيد بى دود ديد و بلند فروغ كريست شعله آتش لقاى محبوب
مشاهده كرد از شهود اين ره آتش نزديك بود كه شمع وجودش بجاى سوخته كردد نظم هست در من آتشى روشن
نيدانم كه چيست * اين قدر دانم كه هيچم شمع بيكانه دكر * موسى از نداى انى يا موسى سوخته عشق و كداخته شوق
شده در پيش درخت بايستاد و آن ندا دو مضمون داشت يكى آنكه يا موسى انى انا الله رب العالمين و ديكر وان الق عصاك و آنكه
بيفكن عصاى خود را موسى عليه السلام عصا بيفكند مارى شد فلما رآها پس آنهنكام كه ديد عصا را كه مى جنبد تهتز حركت
ميكند كانها جان كوييا كه ماريست جهنده كه در عرف آن را تير مار كويند ولى مدبرا بركشت هزيمت كنان از خوف ولم يعقب
و باز نكشت بمار يا كه روى بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسيد كه يا موسى اقبل اى موسى پيش آى ولا تخف و مترس
از اين مار انك بدرستى كه تو من الامنين از امان يافتكانى اسلك يدك درآر دست خود را فى جيبك در كريبان جامه خود
تخرج بيضاء تا بيرون آيد سفيد و درخشنده من غير سوء بى عيبى يعنى سفيدى مكروه و منفر نباشد چون پيسى و برص و
اضمم اليك و جمع كن بسوى خويش جناحك بازوى خود را يعنى بر سينه نه دست خود را من الرهب از ترس تا تسكين يابد
يا دست راست زير بغل چپ درآر چنانچه مردم ترسناك كنند فذانك پس اين دو يعنى عصا و يد بيضا برهانان دو
حجت و علامت اند من ربك از پروردكار تو بر رسالت تو بر بيت دو معجزه الى فرعون وملائه بسوى فرعون و كروه او انهم
بدرستى كه ايشان كانوا قوما هستند كروهى فاسقين بيرون رفتكان از دايره فرمان قال رب كفت موسى اى پروردكار
من انى قتلت بدرستى كه من كشته ام منهم نفسا از قبطيان كسى را فاخاف پس ميترسم ان يقتلون از آنكه بكشند مرا بقصاص
آن واخى هارون و برادر من هرون هو افصح منى او فصيح تر است از من لسانا از جهت زبان آورى و سخن كذارى فارسله پس بفرست او را
معى با من ردءا يار و مددكار يصدقنى تا تصديق كند مرا در تقرير حجتها و تزيين شبهتها يا تعبير كند كلام مرا انى اخاف بدرستى

كه من ميترسم ان يكذبون آنكه مرا تكذيب كنند فرعونيان و زبان من بوقت مناظره با من يارى نكند قال كفت خداى
سنشد عضدك زود باشد كه سخت كنيم بازوى تو يعنى بيفزاييم نيروى تو باخيك ببرادر تو ونجعل لكما و بدهيم شما را سلطانا
غلبه و تسلطى بر اعادى فلا يصلون پس نرسند ايشان اليكما بشما يعنى بر شما استيلا نيابند و دست تغلب ايشان بشما نرسد
برويد هر دو باياتنا بدلايل و حجت ما يا آنكه بسبب آيات ما انتما شما هر دو ومن اتبعكما الغالبون و هركه پيروى شما كند غلبه
كنندكانيد نه مغلوب شوندكان زيرا كه رايات آيات ما عالى است و اعلام دعوت ما مر انبيا را استوار و متوالى والله
المتعالى فلما جاءهم موسى باياتنا پس آن هنكام كه آورد بديشان موسى آيتهاء ما را يعنى معجزها بينات روشن و هويدا
قالوا كفتند فرعونيان ما هذا نيست اين الا سحر مكر جادويى مفترى بر بافته و ساخته او كه ديكرى مثل اين نكرده و نساخته
ايم وما سمعنا و نشنوده ايم بهذا مثل اين سحر يعنى كه مثل اين بوده باشد فى آبائنا الاولين در روزكار پدران نخستين ما اين
سخنان بجهت آن كفتند كه در روزكار ايشان و آباء ايشان ساحر بسيار بود وقال موسى و كفت موسى ربى اعلم پروردكار من
داناتر است بمن جاء بالهدى بكسى كه آمد براه نمودن از انبيا من عنده از نزديك او يعنى او مرا فرستاده و ميداند كه من محقق
و شما مبطل ايد ومن تكون له و داناتر است بكسى كه باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام سراى دنيا يعنى ختم بايمان يا در آخرت
يعنى نجات از نيران و دخول در جنان انه بتحقيق كار آنست كه هيچ وجه لا يفلح الظالمون فيروز نشوند ستمكاران بحسن عاقبت
وقال فرعون و كفت فرعون يا ايها الملا اى كروه بزركان ما علمت لكم ندانسته ام من مر شما را من اله هيچ خدايى كه او را پرستيد
و تعظيم كنيد غيرى جز من و موسى ميكويد كه خداى ديكر هست كه آفريدكار آسمانهاست فاوقد لى پس برافروز آتشى از براى
من يا هامان على الطين اى هامان در كل تا پخته شود و در دنيا اول او استحكامى بود آورده اند كه اول كسى كه پختن خشت فرمود فرعون
بود كه وزير خود را كفت خشت ساز فاجعل لى پس بنا كن براى من صرحا كوشكى بلند كه من و بنا بهابا باشد چون نردبان تا بر سطح آن
روم لعلى اطلع شايد كه بديده و دسترس الى اله موسى بسوى خداى موسى يعنى بر او مطلع كردم و ببينم كه چنانست كه موسى ميكويد
وانى و بدرستى كه من لاظنه كمان ميبرم موسى را من الكاذبين از دروغ كويان فرعون تصور كرده كه حق سبحانه جسم و جسمانيست
با جهان مكان دارد و بمثل در سوى وى ممكن است و بدين معنى دانا نشده بود كه نظم بامكان آفرين مكان چكند * آسمان
كرد آسمان چكند * نه مكان ره برد بدو نه زمان * نه بيان نه خبر دهد نه عيان * صاحب كشاف آورده كه هامان پنجاه هزار
استاد جمع كرد سواى مزدوران و بطبخ آجر و پختن كچ و آهك و تراشيدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنا برآورد رفيع و محكم
كه هيچكس پيش از آن بنا بر طريق صرحى نساخته بود * چنان بلند بنايى كه عقل نتوانست * كمند فكر فكندن بكوشه بامش *
و در تاريخ المستوفى آورده كه چون بنا باتمام رسيد فرعون ببالاى آن برآمد و در خيال الاوهام بود كه بفلك نزديك رسيده باشد
چون در نكريست آسمان را از بالاى صرح همان ديد كه از روى زمين ديده بود منفعل كشته بفرمود تا تيرى بطرف آسمان
انداختند و آن تير خون آلود باز كرديد فرعون كفت كشتم خداى موسى را حق سبحانه جبرئيل را فرستاد تا پر خود را بر آن صرح
زد و سه پاره ساخت يك قطعه بر لشكر فرعون آمد و هزار هزار قبطى كشته شد و قطعه ديكر در دريا افتاد و ديكرى بجانب
مغرب رفت و هيچكس از استادان و عمله و مزدوران زنده نماندند فرعون با وجود اين حال متنبه نكشت و غرور و طغيان او زياده
شد واستكبر و كردنكشى كردند هو وجنوده فرعون و لشكرهاى او فى الارض در زمين مصر بغير الحق بنا استحقاق و سزا
وظنوا و كمان بردند انهم آنكه ايشان الينا بسوى مكافات ما لا يرجعون باز كردانيده نخواهند شد ببعث و نشور فاخذناه
پس كرفتيم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس بيفكنديم ايشان را فى اليم در درياى عظيم تا غرق شدند فانظر
كيف كان در نكر اى محمد كه چكونه بود عاقبة الظالمين سرانجام ستمكاران يعنى مشركان و قوم خود را از مثل اين وقايع بترسان

وجعلناهم و گردانیدیم ایشان را درین جهان ائمة پیشوایان ضلالت تا باضلال خود مردمان را یدعون الی النار میخوانند
بسوی آتش یعنی بعملها که موجب دخول آتش باشد چون کفر و معصیت ویوم القیمة و در روز رستخیز لا ینصرون یاری داده
نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت واتبعناهم و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند
دادیم فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را تا ملایکه و مؤمنان بر ایشان لعن میکنند ویوم القیمة و در روز قیامت هم
ایشان من المقبوحین از زشت رویان باشند ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة من
بعد ما از پس آنکه اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و لوط و صالح علی نبینا و علیهم
السلام بصائر در حالتی که آن کتاب حجتها و پیغامهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بکشاید للناس مر خلق
را وهدی و راه نماینده باحکام شرع ورحمة و بخشایش برای متابعان و عاملان آن لعلهم شاید ایشان یتذکرون
پند پذیرند وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی بطرف وادی غربی از ناحیت طور و طور در جهت غرب
بوده از مقام موسی علیه السلام یعنی تو بر طرفی که طور حاضر نبودی اذ قضینا چون گذاردیم الی موسی الامر بسوی
موسی وحی را وما کنت و نبودی تو من الشاهدین از گواهان بر امر رسالت او بسوی فرعونیان ولکنا و لیکن ما وحی
کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما انشانا بیافریدیم پس از موسی قرونا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فتطاول
پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف
شد و علوم مندرس گشت پس ما ترا بجهت تجدید این اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار
جز بوحی کردن نتواند بود وما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلم
تتلوا علیهم بخوانی بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در
مدین نبودی تا این قصه‌ها را تعلیم گیری ولکنا و لیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا از این قصه‌ها
وما کنت بجانب الطور بجانب الطور و نبودی حاضر بطرف طور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی را و توریة بوی دادیم
و در زاد المسیر آورده که ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کردیم امت محمد را صلی الله علیه و سلم و بنوا اخت در کشف
الاسرار گفته که موسی علیه السلام گفت الهی در توریة میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و خلال پسندیده موصوف
و مزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که امت احمد حبیب من موسی علیه السلام آرزو برد که
ایشان را ببیند حق سبحانه فرمود که اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد
که یا امة محمد همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند چون موسی علیه السلام جواب ایشان بشنوانید
نخواست که بی تحفه بازگردند فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم پیش از آنکه از من آمرزش
طلبید زهی نجابت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و قرآن بزینت
وجه مشرف میباشند **نظم** حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است ٭ وین بهتر از همه است که او نیز از ما است
و چون این تشریف مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است صلوات الله و سلامه علیه لاجرم میفرماید که
که در طور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم ولکن و لیکن ترا خبر دادیم رحمة از جهت بخشش که واقع است بتو من ربک
از آفریدگار تو و ترا این قصه‌ها در آموختیم لتنذر تا بترسانی قوما ما اتاهم گروهی را که نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم
کننده من قبلک پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آنحضرت علیهما الصلوة و السلام و اگر نه اسمعیل را
بعرب فرستاده بودند مدتی متمادی گذشته درین زمان آنحضرت را فرستاد لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند

پذیرند ولولا ان تصیبهم و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مصیبة عقوبتی رسنده بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده
ایدیهم دستهای ایشان از شرک و ظلم و معصیت فیقولوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا
ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فنتبع آیاتک پس ما متابعت کردیمی آیتهای ترا
و تصدیق رسول تو نمودیمی ونکون من المؤمنین و بودیمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولا محذوف است یعنی اگر نه آنست
که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبری بما نیامده ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب بدیشان میفرستادیم
آنکه رهط قریش در باب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از یهود سوال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نموده نعت و صفت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از توریة خواندند مشرکان انکار توریة نیز نموده گفتند که اگر او پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی داشت
او نیاورد آیت آمد که فلما پس آنگاه که جاءهم الحق آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوی یعنی محمد یا پیغامی درست
قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند لولا اوتی چرا داده نشد محمد را صلی الله علیه و سلم مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده شد بموسی
علیه السلام از معجزات یعنی چرا محمد را صلی الله علیه و سلم نیز عصا و ید بیضا ندادند اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی شدند ابنای جنس
ایشان از مشرکان قبط بما اوتی موسی بآنچه داده شد موسی را من قبل پیش از این از آیات تسع قالوا گفتند قبطیان سحران دو جادو اند
سحر یعنی موسی و هارون تظاهرا همپشت شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر اند یعنی
توریة و قرآن وقالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان
کافرون ناگرویدگانیم قل فاتوا بگو بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو اهدی آن کتاب راه نماینده تر منهما
ازین دو کتاب که بر من و موسی منزل شده تا من اتبعه پیروی کنم او را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان که توریة و قرآن
سحر است فان لم یستجیبوا لک پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیارند فاعلم انما پس بدان که جز این نیست که ایشان یتبعون پیروی
کنند اهواءهم آرزوهای خود را بی دانش و حجتی ومن اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع از آنکس که پیروی کند هویه هوای خود را بغیر هدی
بی راه نمایی و بصیرتی من الله از نزدیک خدای ان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند القوم الظالمین
گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند ولقد وصلنا و بتحقیق پیوند دادیم و در هم پیوستیم لهم القول برای ایشان
سخن را یعنی از پی در آوردیم وعده را بوعید و مواعظ را با عبر و قصص را با امثال و نصایح را بعبر یا قرآن را پیوسته فرستادیم
آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم یتذکرون تا شاید که ایشان پند پذیر گردند و در آن تأمل نموده بدو بگروند الذین
آتیناهم الکتاب آنان که داده ایم کتاب یعنی توریة من قبله پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن یؤمنون میگروند بقول جمعی مراد
مؤمنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه
و شام که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمده ایمان آوردند چه این سوره مکی است و اسلام ابن سلام
با اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند این آیت مدنی است واذا یتلی و چون خوانده شود قرآن علیهم بر ایشان قالوا گویند آمنا
به ایمان آورده ایم یعنی بدانستیم که کلام خدایست انه الحق بدرستی که او راست و درست و فرود آمده من ربنا از نزد
آفریدگار ما انا کنا بدرستی که ما بودیم من قبله پیش از نزول وی مسلمین گردن نهادگان و مخلصان بجهت آنکه در کتب متقدم
ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آن را شناخته اولئک آن گروه از اهل کتاب یؤتون اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما
صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریة یا انجیل و ایمان بقرآن ویدرءون و دفع میکنند بالحسنة السیئة
بسخن نیکو قول قبیح را در موضعی آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب او لعنهم الله ایشان را دشنام میدادند
و ایشان در جواب میگفتند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام

واصحاب او وایشان نیز همین جواب میدادند پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دفع میکنند بنیکی سخن قول سفیهان را
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ وچون میشنوند سخن بیهوده
را یعنی ستم و فحش بت پرستان و کفار أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض مینمایند از آن و خاموش میشوند از تعرض وَقَالُوا و میگویند لغو
کنندگان را لَنَا أَعْمَالُنَا مر ماراست کردارهای ما از حلم وصفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست اعمال شما از سفاهت و لغو یا مراد آنست
ما و شما را دین شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمی‌کنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکه
است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمی‌طلبیم صحبت جاهلان و متخلق نمی‌شویم باخلاق ایشان چه معاشرت
با شما موجب بدنامی دین و بدفرجامی عقبی است **نظم** از بدان بگریز و با نیکان نشین * یار بد زهری بود بی انگبین *
آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ایمان عم خود ابی طالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمده
گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آنرا بجان نزدیک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادر زاده من میدانم
که تو راست میگویی اگر سرزنش زنان عرب نبودی که ابو طالب از مرگ ترسیده و کلمه بگفت من بگفتمی این کلمه دل
ترا شاد میساختمی این آیت آمد که إِنَّكَ بدرستی که ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمایی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ آنرا که دوست
میداری هدایت او وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بایمان هر کرا میخواهد وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافتگان یعنی بآنکه مستعد هدایت اند یا بآنکه حکم بهدایت ایشان در ازل صادر گشته چه اصل در هدایت حکم
ازلی است و هدایت لم یزلی **نظم** هدایت هر که را دادند آیة * بدان در راه باشد تا نهایة * آورده اند که حارث بن
عثمان بن نوفل بجناب نبوت پناه صلی الله علیه وسلم آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو و سخن تو راست است و آنچه
میگویی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب
است میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با ایشان طاقت مقاومت نباشد ایشان را
این آیت نازل شد که وَقَالُوا و گفتند بعضی از کفار که إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى اگر پیروی کنیم طریق رشاد را مَعَكَ با تو یعنی ایمان
آریم نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را از زمین دیار بیرون کنند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ آیا جای ندادیم
ایشان را حَرَمًا آمِنًا حرمی ایمن که کسی بر ایشان دست نیازد يُجْبَى إِلَيْهِ کشیده میشود بسوی این حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه‌های هر
چیزی یعنی منافع انواع و غرایب از هر جانب بدانجا آورند و روزی دادیم ایشان را در این وادی غیر ذی زرع رِزْقًا روزی
دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما یعنی منت عزت بر ایشان با وجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه میداریم اگر ایمان آرند
چگونه ایشان را از تخوف و تخطف در امان نداریم وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این نکته را و فی ذلک
یابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسی هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دیهی که بنا فرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود یعنی
نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه و مال طاغیان را هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی
و خراب لَمْ تُسْكَنْ نشستند در آن مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از رهگذریان که روزی یا ساعتی در آنجا
باشند و بعد از آنجا بگذرند **نظم** درین خانه دنیا چو نشستی بر خیز * کین خانه بدان خوش است کاینده رود * وَكُنَّا
نَحْنُ الْوَارِثِينَ و هستیم ما وارثان مساکن بعد از اهالی آن یعنی ما ایم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار
تو مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک کننده اهالی دیهها حَتَّى يَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیار و اصل آن یعنی
چون اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهم تر باشند لاجرم آنجا را اکثر رَسُولًا فرستاده که بحکم الهی يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان
آيَاتِنَا آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده

دیهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا مگر که اهالی آن ظَالِمُونَ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وَمَا أُوتِيتُمْ و آنچه داده شد
شما را مِنْ شَيْءٍ از چیزی که اسباب دنیوی باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن بهره داریست در زندگانی این جهان وَزِينَتُهَا
و آرایش این سرای که در مدت حیوة بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن
جهانی و نعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورات محنت و مشقت وَأَبْقَى
و پاینده تر أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی‌یابید و فهم نمیکنید که بدل میکند باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب **نظم**
حیف باشد لعل فروشند ادن بر خزف * بس گران‌تر در بها بر خاک و سنگ * در حیرت است که حمزه و علی رضی الله عنهما
با ابوجهل لعنة الله معارضه بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار یاسر با ولید مغیره مجادله فرمود این آیت
نازل شد که أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسی که وعده کرده ایم او را بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو
که در آن خلف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيهِ پس آنکس دریابنده آن موعود است یعنی علی و حمزه و عمار رضی الله عنهم
چنین کسی باشد كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسی که بهره داری دادیم مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آن متاع زندگانی دنیا که محنتش
آمیخته بمحنت و دولتش مودی بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان باشد برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل است یا ولید مغیره وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ
و یاد کن روز را که ندا کند خدای کافران را فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند شریکان من
الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانکه بودید که گمان میبردید که شریکان منند قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ
الْقَوْلُ بر ایشان سخن خدای بعذاب و وعید یا کلمه لاملان جهنم و آن رؤسای ضلالت باشند یا دیوان که گویند رَبَّنَا
ای آفریدگار ما هَؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانکه أَغْوَيْنَا گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت
کردند أَغْوَيْنَاهُمْ گمراه کردیم ایشان را كَمَا غَوَيْنَا چنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ اکنون بیزاری کردیم بسوی تو
از ایشان و از اعمال ایشان را اختیار کرده اند از کفر مَا كَانُوا نبودند ایشان که فی الواقع إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ما را پرستند بلکه
ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيلَ ادْعُوا و گویند کافران را که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را یعنی آنان
که شریک ما میساختید از بتان تا عذاب از ایشان دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را باید نصرت فَلَمْ
يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند مر ایشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را بعیان
و بشنوعان لَوْ أَنَّهُمْ و تمنا برند که کاشکی ایشان كَانُوا يَهْتَدُونَ بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع
کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی که حق سبحانه ندا
کند اهل تکذیب را فَيَقُولُ پس گوید مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را دعوت
کردندی بحق فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند
یا فراموش کنند بجهت دهشت يَوْمَئِذٍ در آن روز و ندانند که چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان نپرسند از یکدیگر
که چه جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول همه در مانده باشند از غایت حیرت و دهشت روای گرکند
فَأَمَّا مَنْ تَابَ اما آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدای و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته
فَعَسَى أَنْ يَكُونَ پس شاید بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستگاران و بوقت سؤال از جواب فرو نمانده رستگاری
باجابت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم باز بسته است **نظم** مرا بی رضای محمد نفس *
رهی رستگاری همی زانست و بس * آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند

بایستی که چنین منصب عالی بمرد کثیر ابن اهل مکه و طایف دهند یعنی لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم
حق سبحانه در جواب ایشان فرموده که وَرَبُّكَ و پروردگار تو يَخْلُقُ می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بهر حینی و ما فی ی
يَخْتَارُ و برمی گزیند هر که را میخواهد برای رسالت چنانچه مصطفی را صلی الله علیه وسلم برگزید مَا كَانَ نیست و نباشد
لَهُمُ الْخِيَرَةُ مرکافران را چون ولید مغیره و سایر طاعنان اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت کسی
برگزینند به زمام اختیار در قبضه ارادت قادر مختار است هر که خواهد برگزیند هر که خواهد رد کند سُبْحَانَهُ
پاکی مر خدای راست از آنکه کسی را الا بی اجبار و اختیاری باشد وَتَعَالَى و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرند
بت پرستان و شریک میکنند وَرَبُّكَ و پروردگار تو يَعْلَمُ میداند مَا تُكِنُّ آنچه می پوشد صُدُورُهُمْ سینهای ایشان یعنی
پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وَهُوَ
اللَّهُ و اوست خدای مستحق پرستش لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر اوراست ستایش فِي الْأُولَىٰ
وَالْآخِرَةِ در این سرای و در آن سرای چه مرین نعم دینی و اخروی اوست وَلَهُ الْحُكْمُ و مر اوراست کار گذاری وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او گردانیده خواهید شد در روز رستخیز قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ چون می بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر کرداند خدای
عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ بر شما شب را سَرْمَدًا پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت با آنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حالی افق
غایب حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ کیست خدای غَيْرُ اللَّهِ بجز خدای یعنی کدام خدای قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیارد برای شما روشنی یعنی
روز روشن که در آن بطلب معاش اشتغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا نمی شنوید موعظه را بگوش هوش و اعتبار قُلْ
أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر سازد خدای عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز
قیامت و آنکه آفتاب را بر وسط السماء بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای
بجز الله که از رحمت يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فِيهِ در وی از متاعب اشتغال و اعمال
استراحت کنید أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید آثار قدرت بدیده تفکر و استبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از بخشایش خود
جَعَلَ بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب و روز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا و تا بجوئید
در روز مِنْ فَضْلِهِ از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شما سپاس داری کنید
خدای را بر نعمت شب و روز نظم چرخ را دور شبا روزی دهد * شب بر دو روز آمد روزی دهد *
خلوت شب بهر آن تا جان ریش * یاد گوید دلبر جانان خویش * روزها از بهر غوغای عوام * تا بر ایشان کار تو
گیرد نظام وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای بت پرستان را بکوا آن تو بیخ بعد از تو بیخ است فَيَقُولُ
پس گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند انبازان من الَّذِينَ آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که گمان می بردید که شریک
منند دروغ می گفتید وَنَزَعْنَا و بیرون آریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی شَهِيدًا گواهی بر کردار و گفتار ایشان
یعنی پیغمبران گواهی ایم فَقُلْنَا هَاتُوا پس گوئیم مر امتان را که بیارید بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید بر شرک و تکذیب
فَعَلِمُوا پس بدانند هنگام أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ آنکه راستی اعبادت یا توحید یا حجت مر خدایراست وَضَلَّ عَنْهُمْ
گم گردد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند
إِنَّ قَارُونَ بدرستی که قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ بود از قوم موسی علیه السلام ثعلبی گوید عم موسی بود و گفته
اندی خواهرزاده موسی بود و اصح آنست که پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث و پدر موسی عمران
بن قاهث و قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام و قارون از غایت خوبی صورت در دنیا بی طلعت منور

خواندندی و در توراة تفسیر از قرای بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار موسی و در زمان فقر و احتیاج متواضع
و متخلق بوده همین که توانگری نعمت یافت بی نهاد حالتش متغیر گشت فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ پس ستم کرد و افزونی جست بر قوم موسی
علیه السلام و خواست که همه در تحت حکم وی باشند وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی مالهای گرد
کرده مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوءُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروه مردمان
أُولِي الْقُوَّةِ خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام قرا گفته که اینجا مراد چهل تن اند که
کلیدهای خزاین او میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هر مفتاحی از اصبعی زیاده نبودی و از پوست چرا
ساخته بود تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مال است و آن چهار صد هزار جلد و چهل
هزار انبان بوده پر از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن چون گفتند مر قارون را قَوْمُهُ گروه او یعنی مومنان از ایشان
بطریق نصیحت گفتندی قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست
نمیدارد فرح کنندگان را بمال دنیا که بغیض حقست نظم دیده دنیا جیفه سرای همتی آنکس هر که شد دل
که دست دهد که ای شادی نکند * و نعمت شود بین بند دین وَابْتَغِ و طلب کن بقیه کلام ناصحانست که قارون را
گفتند بجوی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا کرده است ترا خدای الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف
کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آن را در حصول ثواب آن جهان نظم بدنیی توانی که عقبی خری *
بخر جان من ورنه حسرت خوری وَلَا تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیی یعنی نصیب
تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و بس پس از آن حال بیاندیش و با مال و منال مغرور مشو نظم
کر الف نوشام تا ختن خواهد بود * ور بس حد روم تا یمن خواهد بود * از روز گریز جهان کهنه سقف * همراه تو چند گز
کفن خواهد بود * و گفته اند فراموش مکن بهره خود را یعنی بآن مقدار مال که ترا کفایت باشد بسنده کن وَأَحْسِنْ
و نیکوئی نمای با بندگان خدای كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ همچنانکه نیکوئی کرده است خدای و نعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی
تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری بدید آوردی و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
دوست نمیدارد فساد کنندگان را که بدنیی تفاخر و تعظم کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ
جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي بدانشی که نزدیک منست یعنی علم توریة
چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت یا دهقنت و سایر مکاسب یا دانا بوده بکنجهای یوسف صدیق
علی نبینا و علیه السلام و آن را برداشته و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود
داد و قارون تعلیم داده أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توریة خوانده و از موسی شنیده
أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگار
مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بود از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع مال
ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطش و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که از وی قوی تر و غنی تر را
هلاک کرده ایم پس از روی تهدید میفرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهد شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان خود
گناه کاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را سوال
استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بر آن یا سوال معاتبه نباشد چه بی حساب بدوزخ خواهند رفت
فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود بر استر سفید که زین

زرین داشت نشسته وجامه ارغوانی پوشیده وچهار هزار کس با وی بدین صفت سوار شده ودر کشاف آورده
که نود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با وی بر نشستندی ومردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و
موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند با استران سفید وعنبر زین وجامه ارغوانی ومروارید سفید چون قارون
بدین دبدبه بمیان قوم در آمد قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیی را وبدان
راغب بودند يَا لَيْتَ لَنَا ای کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده‌اند قارون را إِنَّهُ بدرستی
که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ خداوند بهره بزرگ است از دنیی وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وگفتند آنانکه داده بودند ایشان را علم باحوال
آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت ومعرفت توکل چون یوشع واصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای طالبان دنیی ثَوَابُ
اللَّهِ پاداش خدای در آخرت خَيْرٌ بهتر است از مالهای دنیی لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود بخدا وپیغمبر وَعَمِلَ صَالِحًا
وبکند کار پسندیده وَلَا يُلَقَّاهَا وتلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل وزبان نخواهند داد
إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند وگفته‌اند توفیق ندهند مباشرت
اعمال صالحه مگر صابران را نظم اهل صبر از جمله عالم برترند ٭ صابران از اوج گردون بگذرند
هر که کارد تخم صبر اندر جهان ٭ بدرود محصول عیش جاودان ٭ آورده‌اند که قارون را بر موسی علی نبینا وعلیه
السلم حسدی وحقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی علیه السلم گفت تو رسالت بردی ومذبح بهارون
رسید ومن بی نصیبی چند صبر کنم القصه دایم در پناه موسی علیه السلم بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد
وبا آنکه عشر یا ربع مال میبایست داد موسی بفرمان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار دهد قارون
حساب کرد ومبلغی عظیم بر آمد بخل وخست سر راه بر او گرفت جمعی از بنی اسرائیل را طلبید وگفت هرچه موسی
گفت شما بردید این زمان میخواهد که مالهای شما بستاند گفتند تو مهتر مایی هرچه فرمایی گفت میخواهم که امروز وی را
قوم رسوا کنم با دیگر کسی سخن نشود زنی فاجره را که در تهمیس میکرد که نام او سبرا بود طلبیده دو همیان زر داد
ومقرر کرد که فردا بمحضر خاص وعام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روزی دیگر که موسی علیه السلم در اثنای اوامر
ونواهی میفرمود که دزدی کند دستش ببرید وهر که زنا کند اگر غیر محصن است او را تازیانه زنیم واگر محصن باشد سنگسار
کنیم قارون برخاست که اگر همه تو باشی گفت اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زنا کرده
موسی فرمود معاذ الله وی را حاضر کنید سبرا بمحفل آمد موسی گفت ای زن ترا سوگند دهم بخدای تعالی که دریا را
شکافته وتوریة فرو فرستاده که راست بگویی زن را هیبت آمد ودریافت گفت یا کلیم الله قارون در خریطه زر
رشوت من داده تا در باره تو افترا کنم ومن با وجود گناهکاریها وبدیهای خود چگونه بپسندم که بر تو تهمت کنم
وآن دو همیان بهمه قارون باز نمود بنی اسرائیل بهمه قارون را بدیدند ومکر وی بر همه روشن شد موسی علیه
السلم روی بر خاک نهاده از قارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرما هرچه میخواهی
موسی علیه السلم گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست گو بر جای قرار گیرد و هر که
با منست گو بر کناره رود که همه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند موسی علیه السلم
خطاب کرد با زمین که بگیر ایشانرا زمین پایهای ایشانرا تا کعبین فرو برد وایشان آغاز تضرع نموده امان طلبیدند بجایی
نرسید وموسی علیه السلم میگفت خذیهم القصه تا زانو ومیان وگردن بزمین فرو رفتند وزاری واستغاثه
ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشانرا تمام فرو برد ودر اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی علیه السلم
خطاب کرد که هفتاد بار قارون ویاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی بعزت وجلال من که اگر یکنوبت مرا

بخواندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا
قارون بزمین فرو رود وکنوز وامتعه او تصرف نماید موسی علیه السلم درخواست از حق سبحانه سرای وگنجهای
او را نیز در زمین فرو برد چنانچه فرمود فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ پس فرو بردیم قارون وسرای او را بزمین
صاحب لباب آورده که هر روز قارون بمقدار قامت خود با خانه ومال بزمین فرو میرود تا نفخ صور در اسفل
سافلین خواهند رسید نظم گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز ٭ خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست
فَمَا كَانَ لَهُ پس نبود مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در آن وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کردندی مر او را مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَمَا كَانَ ونبود مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی باز
داشت ونه خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا وبامداد کردند آنانکه آرزو میکردند مَكَانَهُ منزلت
وجاه او را بِالْأَمْسِ دی روز یعنی از دی روز بنگاه گشتند بعد از خسف وی که آن بنگان بصلاح يَقُولُونَ میگفتند
هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ ویک یعنی ویلک باشد وکلمه حسرتست یعنی وای بر تو بدان آنکه خدای يَبْسُطُ
الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط
بود بل بمحض ارادت وَيَقْدِرُ وتنگ میسازد بر هر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت
لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد عَلَيْنَا بر ما وبما نداد آنچه تمنای ما بود لَخَسَفَ بِنَا
هر آینه بزمین فرو برده بودی ما را ومحض فضل معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ ویک کلمه
تندم است وکان برای تشبیه ودر لباب از طبری نقل میکند که بجمیع ویکان بمعنی الم تعلم والم تر است یعنی نمیدانی
ونمیبینی آنکه لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمی‌یابند کافران یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلْكَ الدَّارُ
الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده مراد بهشتست نَجْعَلُهَا ساخته‌ایم آنرا لِلَّذِينَ برای آنانکه ایشان لَا يُرِيدُونَ
نمیخواهند عُلُوًّا برتری وتکبر فِي الْأَرْضِ در زمین با اهل آن وَلَا فَسَادًا ونه تباهکاری وستم بر مردمان چنانچه
قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ وسرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکارانراست صاحب بحر آورده که سرای رضا مر
جاهدانراست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریت طالب علو باشند
چون نفوس فراعنه وجبابره وفساد نجویند یعنی نظر از غیر حضرت برداشته التفات بهیچکس وبهیچ چیز نمانده
وعالم ملک وملکوت را بتصرف مالک الملوک باز گذارند با ملکیت هر تصرفی که در کون ومکان خواهند کند
با ایشان از بدان زبان اعتراض نبود ٭ هرچه خواهی بکن که ملک تراست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیارد خصلتی
نیکو یا معرفتی بتوحید یا بان یا طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر او راست خَيْرٌ مِنْهَا نیکوتر از آن خصلت از طاعت
یا معرفت یا هر که بیارد نیکی در دنیی او را باشد بهتر از آن در آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ وهر که بیارد بدی چون
شرک وتکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها را إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
مگر مثل آنچیزی که بودند در دنیی که عمل میکردند وظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن
خواهد بود وپاداش سیئه بمثل آن ووضع مظهر موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکارانست بتکرار اسناد
سیئه بر ایشان وفایده این صورت انزجار عقلا از ارتکاب سیئات نظم هرچه در شرع وعقل بد باشد
نکند هر که با خرد باشد ٭ آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق
حرم ومولد ومولد باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلم باین آیت فرود آمد إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی که

انکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بدرستی که آنکس فرض کرده است بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّكَ هرآینه باز
گرداننده تست إِلَىٰ مَعَادٍ بجای بازگشت یعنی بمکه وگویند این در موسم فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است
و در تأویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات
و در رساله منبع الخواص منه بدأ و الیه یعود روشن میگردد نظم چون نبود این را ابتدا
هم نبود باید که باشد انتها نقطه‌ها چون دایره گردان بود چون طلوع جمله از هم سوی او باشد رجوع قُل بگو ای محمد رَّبِّي
پروردگار من داناتر است مَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آورده راه راست یا توحید یا قرآن وآن منم وَمَنْ هُوَ و بآنکسی
که او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویداست چون منکران وی وَمَا كُنتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید داشته باشی
أَن يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن بر ما نفرستادیم بتو کتاب را إِلَّا رَحْمَةً مگر بجهت بخشش
مِّن رَّبِّكَ از آفریدگار تو بر تو فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش ظَهِيرًا هم پشت و یاور لِّلْكَافِرِينَ مر کافران را و مددکار را
یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان را اجابت مفرمای وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که کافران باز ندارند ترا
عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدای و عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرو آمده است
بتو وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از
شریک آرندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خداوند دیگر زیرا که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای
سزاوار خواندن مگر او و مخاطب درین آیت حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و مراد امتند و فایده خطاب
بآنحضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان كُلُّ شَيْءٍ همه چیزی هَالِكٌ فانی نیست إِلَّا وَجْهَهُ
مگر ذات حق سبحانه یا هرچه غیر اوست باطلست مگر آنچه از وجه الله طلبند لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ و بسوی او بازگشت خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی
نیست الا حق سبحانه پس اندرونی حقیقت ماسوی او فانی باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت
از نکات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند که ترا از کس بتو نه از تو بکس همه از تو بتو بس همه تو یی
و بس ع الا کل شیء ما خلا الله باطل علایق منقطع است و عوایق مرتفع رسوم باطل است و اسباب مضمحل
حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا و مجید باقی و در شرح عوارف مذکور است که کلمه یهلک تا معلوم شود که وجود همه
اشیا در وجود او امروز هالکست معنی اهل الله شاهد این حالند و در حق محجوبانست یومئذ بعید او نزد قریبان ع

سورة العنكبوت مكية تسع وستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم الم حروف مقطعه جهت تعجیز خلقانست تا دانند
که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست و هیچ عارف کامل ادراک کنه معرفت این کلام آگاه نی خرد حاجز و فهم در روی کوتاست
در حروف اوله این سوره گفته اند الف اشارت باسم الله است و لام بلطیف و میم بمجید یعنی خدای که الله
منم بدی بطاعت من آن لطیف منم خلاص در طاعت فهو کذا و مجید منم بندگی دیگران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ
ایا پنداشتند مردمان أَن يُتْرَكُوا آنکه فروگذاشته شوند أَن يَقُولُوا بآنکه گویند آمَنَّا ایمان آوردیم یعنی
می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند

با وامر و نواهی یا مبتلا نکردند بنفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن این آیت
در شان جمعی مسلمانان است در مکه بودند و ایشان را هجرت و جهاد از دیار و دیار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه
بدیشان پیغام می دادند که زودتر توجه نمایند و مشرکان آگاه شده ایشان را آزار میکردانیدند حق سبحانه جهة
تسلیه ایشان فرستاد که تصدیق بایدکرد که بی کشاکش با دعوی بلا در دست بود نظم
عاشقانرا درد دل بسیار میباید کشید جور یار و طعنه اغیار می باید کشید و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن
الخطاب رضی الله عنه روز بدر بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بلفظ مبارک حضرت رسالت پناه علیه صلی
الله گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید امت خواهد بود مادر و پدر او از فوت مهجع بسیار جزع مینمودند تا
حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی بلا و امتحان کار بپایان نمیرود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که امتحان
کردیم و بمحنت آزمودیم الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ آنان که پیش از این مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم
واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بمحک بلا آزموده اند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میگرداند خدای الَّذِينَ صَدَقُوا آنان را
که راست گفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و تمیز پیدا کند دروغ گویان را و در دین یا میشناید این هر دو گروه
را بخلق اجزا یبعد ایشان را بدانچه پیدا کند از صدق و کذب ایشان نظم در محبت هر که او دعوی کند
صد هزاران امتحان بروی تند گر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه
می پندارند آنکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی أَن يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز
سازند از مجازات بر مساوی ایشان سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست آنکه میکنند در فتوحات مذکورست که آیا
می پندارند کسانیکه بسیئات خود بر مغفرت و شمول رحمت سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که
رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد نظم گر گناه تو از عدد بیش است
سبقت رحمتی از آن پیش است مَن كَانَ يَرْجُو هر که باشد که امید میدارد لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدا یا در بهشت یا وصول
ثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رستخیز و ترتیب او بر خدای که وعده داده باشد فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدای
مقرر کرده برای لقا یا جزا لَآتٍ هرآینه آینده است وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر گفتار بندگان الْعَلِيمُ دانا بجمیع
واسرار ایشان وَمَن جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس و شیطان فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد میکند
لِنَفْسِهِ برای نفس خود جهة ثواب آن عاید بوی است إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ بدرستی که خدای هر آینه بی نیاز است عَنِ الْعَالَمِينَ
از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهة صلاح احوال ایشانست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه
گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ هرآینه محو کنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هرآینه پاداش دهیم ایشان را أَحْسَنَ الَّذِي نیکوترین عملی را آنکه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی
توحید که بهترین عمل ایشانست و باقی اعمال را بآنکه در فضیلت مساوی آن نیست برهان قیاس یا پاداش دهیم
ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی با ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز سبب باشد
که غنی چیزی رسد بمحتاج را آورده اند که چون سعد وقاص رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه بنت
ابی سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هیچ طعام نخورم تا سعد از دین محمد
کناره گیرد ... سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید و این آیت نازل شد
که وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ و امر کردیم آدمی را بِوَالِدَيْهِ بپدر و مادر او حُسْنًا نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَإِن جَاهَدَاكَ

واگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لتشرك بي تا شریك آری بمن یا انباز گیری ما لیس لك آن
چیزی را که نیست ترا به علم بالوهیت او دانش تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر با تو بدو براه تکلیف کنند
بانکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا فلا تطعهما پس فرمان
ایشان مبر که لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق رعایت الی بسوی منست مرجعکم بازگشت شما از مومن و مشرک
و بار و عاق فانبئکم پس خبر دهم شما را وقت جزا دادن بما کنتم تعملون بآنچه هستید که می کنید والذین آمنوا وآنانکه ایمان
آوردند بعد از کفر وعملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته بعد از فساد لندخلنهم هر آینه داخل کنیم ایشان را فی الصالحین
در زمره ستودکاران یا در آریم در مدخل ایشان که بهشتست ومن الناس و از مردمان من یقول کسی هست که میگوید آمنا بالله
گرویدیم ما بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فاذا اوذی پس چون ایذا کرده شود
فی الله در راه خدا و بسبب دین او یعنی کفار او را عذاب کنند جعل گرداند یعنی در آرد در شمار فتنة الناس رنج رسیدن
مردمان را کعذاب الله مانند عذاب خدای ولئن جاء و اگر بیاید نصر من ربك یاری از پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن
هر آینه گویند انا کنا معکم بدرستی که ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریك سازید اولیس الله آیا نیست
خدای باعلم دانا تر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بآنچه در دلهای عالمیانست از صفای اخلاص و کدورت نفاق
ولیعلمن الله و هر آینه بیدا کند خدای الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند بدل ولیعلمن المنافقین و بیدا کند منافقانرا یا ایشانرا
در دینی متمیز خواهد ساخت با بتلا و امتحان در بلا چه محنت و بلیت جوهر مردان ساخته شود چنانچه با آتش
عیار زر و نقره معلوم میگردد نظم بشکل و هیات انسان ذره مرو نهاد * تو را بصبر و تحمل شناخت جوهر
آنکه پاك بود از بلا نخواهد جست * و گر دما صل بود پاك صبح خواهد کرد * در لباب آورده که ابوسفیان وامیة بن خلف
عمر بن الخطاب و جناب را گفتند که از دین محمد صلعم برتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید و ما کفیل تبعات بر
بدین را که گاهی باشد ما آن را بپذیریم و شما را در ندیا بکنیم حق سبحانه فرمود که وقال الذین کفروا و گفتند آنکه
کافر شدند للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پی روی کنید ما را یعنی تابع کیش ما باشید ولنحمل
و باید که برداریم خطایاکم گناهان شما را امر است در تاویل خبر یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطاهای شما برداریم وما هم
و حال آنکه نیستند ایشان بحاملین بردارندگان من خطایاهم از گناهان مومنان من شیء هیچ چیزی انهم بدرستی که ایشان
لکاذبون دروغ گویانند در سخن خود که میگویند با خطایاء مومنان برداریم ما ایشان بر محل آن اندك و بسیار
قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناهان خود و بار گناهان آنانکه بسبب ایشان گمراه شده اند که قال سبحانه وتعالی
ولیحملن و هر آینه برخواهند داشت در قیامت اثقالهم بارهای گران گناهان خود واثقالا و بارهای گران دیگر با
مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانکه گمراه ساخته اند باضافه آثام و جرایم ایشان خواهند
ساخت بی آنکه چیزی از گناهان گمراه کرده شدگان ولیسألن و هر آینه سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان یوم القیمة
روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بهم بر می بافتند از اباطیل و حیلها که سبب اضلال خلق میشود
ولقد ارسلنا و بدرستی که ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او فلبث پس درنگ کرد فیهم در
میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما مگر پنجاه سال روایت اشهر
آنست که نوح علیه السلم چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدا دعوت کرد و بعد از طوفان شصت
سال بزیست و در احقاق از وهب نقل میکند که عمر نوح علیه السلم هزار و چهار صد سال بوده صاحب عین المعانی

فرموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد
و پنجاه سال دیگر بزیست ملك الموت علیه السلم در وقت قبض روح او نزدی رسید که ای دراز ترین پیغمبران
از جهت عمر دنیا را چون یافتی گفت یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و بدیگری بیرون
روند نظم گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد * آخر سفری چنانك فرمان باشد * در بودن دنیا و بعضی روز او
یکروز و هزار سال یکسان باشد * ایراد قصه نوح علیه السلم جهت تسلیه حضرت سید انام است صلی
الله علیه و سلم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلم هفتصد و پنجاه
سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود و کسی نمیگروید فاخذهم الطوفان پس بگرفت قوم او را طوفان از عذاب
وهم ظالمون و ایشان ستمکاران بودند بکفر فانجیناه پس نجات دادیم نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی
را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وجعلناها و گردانیدیم کشتی را
یا واقعه قوم نوح را آیة دلالتی یا عبرتی للعالمین برای عالمیان تا بآن استدلال کنند یا پند گیرند وابراهیم
و یاد کن ابراهیم را اذ قال چون گفت لقومه مر گروه خود را از اهل بابل اعبدوا الله بپرستید خدای را واتقوه و
بترسید از عقاب او ذلکم این عبادت و ترس خیر لکم بهتر است مر شما را از دین و آیینی که دارید ان کنتم
تعلمون اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر انما تعبدون جز این نیست که می پرستید من دون الله بجز
خدای اوثانا بتان را وتخلقون و میسازید و میبافید افکا دروغی که از خدا نام میکنید ان الذین تعبدون بدرستی آنان
را که پرستش میکنید من دون الله بجز خدای لا یملکون نمیتوانند و قدرت ندارند که روزی دهند لکم شما را رزقا
روزی دادنی فابتغوا پس بجویید عند الله الرزق نزدیك خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن بمرزوقان
واعبدوه و او را بپرستید بیگانگی واشکروا له و شکر گویید وی را که شکر قید نعمت حاصله و صید نعمت آجله است
الیه ترجعون بسوی او باز گردانیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود صلوات الله وسلامه علیه اکنون حق سبحانه
تهدید میکند قریش را و میفرماید وان تکذبوا و اگر تکذیب کنید یا اهل مکه پیغمبر را فقد کذب پس بدرستی
که تکذیب کردند امم من قبلکم جماعتها پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلم
و از تکذیب ایشان مر پیغمبرانرا ضرری نرسید بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شده مستحق عقوبت دنیا و آخرت
شدند اندیشه از تکذیب شما بر حبیب مرا حجه زیان وما علی الرسول و نیست بر فرستاده الا البلاغ المبین مگر پیغام
رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و قوم را بیم داد شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث
و نشر را منکر شدید اولم یروا کیف آیا نمی بینید و حضرت غیبت بپیغامبر یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه
یبدئ الله الخلق آشکارا میکرداند خدای آفرید گار را از نیست هست میکرداند ثم یعیده پس باز ایشان
باز گرداند بعد از موت بحیات ان ذلك بدرستی که ابدا و اعاده علی الله یسیر بر خدای آسانست قل بگو
ای محمد مر منکران را که از راه تفکر و استدلال سیروا بروید فی الارض در زمین فانظروا کیف پس بنگرید که چگونه
بدأ الخلق بیافریده است خدای خلق را با اختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله پس خدای ینشئ النشأة الآخرة
ظاهر گرداند آفرینش دیگر را المحقق سخن آنست که بدیدید و بدانستید که خالق همه در ابتدا الله است بجهت
لازم شود بر شما در اعادت و بعض بعدت بدانید که آنکه بدا خلق تواناست میتواند که معید ایشان باشد ان الله بدرستی
که خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزی از بدو و اعادت قدیر تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی وست و ذات او

بهمه ممکنات یکسانست پس چون بر نشأه اولی قادرست هر اینه از نشأه اخری عاجز نخواهد بود یُعَذِّبُ
عذاب میکند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وبخشد بهر که خواهد بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ
وبحکم او بازگردیده خواهید شد در روز جزا گفته اند عذاب کند بخذلان وبخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار
آورده که عذاب ایشان از روی عدلست ورحمت از راه فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند در چشم براند وانرا که خواهد
با وی فضل نماید بلطف خویش بخواند نظم گر براندی ز راه عدل رانی * ور بخوانی ز راه فضل خوانی * مرا بازان خرابی
بکار رست اگر خوانی وگر رانی تو دانی * در زاد المسیر آورده که عذاب برشتی خوی نیست ورحمت بخوش خلقی و
یعنی عذاب ورحمت میل دنیاست وترك آن یا حرص وقناعت یا بمتابعت بدعت وملازمت سنت یا بتفرقه
خاطر وجمعیت دل امام قشیری قدس سره فرموده که عذاب آنست که بنده را باو کذارد ورحمت آنکه خود متولی کار او
شود تا تو باشی بار ما رونق نگیرد کار ما وَمَا أَنتُم ونیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندکان مر بعدی که بخود
بان عذاب بخود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید وبزیر زمین متواری شوید نتوانید وَلَا فِي
السَّمَاءِ ونه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید وگفته اند که مراد آنست که نه هر که در آسمانست
قادر بود بر عاجز کردن خدای وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ ونیست شما را از عذاب خدای مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که نگاه دارد
وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری که بصدد دفع آن در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای بکتب او یا
بکلام وحدت وَلِقَائِهِ وبلقای او یعنی ببعث وآخرت أُولَٰئِكَ آنکروه يَئِسُوا ناامید شدند مِن رَّحْمَتِي از بخشایش
من در دنیا یا ناامید خواهند شد در روز قیامت وتعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است وَأُولَٰئِكَ وآن کروه لَهُمْ مر
ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناك یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابرهیم
علیه السلم میکند میفرماید فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم ابرهیم بعد از نصح ایشان از بت پرستی وبعد از
کسر بتان إِلَّا أَن قَالُوا مکر آنکه کفتند بعضی از ایشان با بعضی اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزید وا تفاق نمودند
بسوختن وا وی را در آتش انداختند فَأَنجَاهُ اللَّهُ پس رهانید او را خدای مِنَ النَّارِ از ضرر آتش واو را بروی سرد وسلامت
کردانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین رهانیدن لَآيَاتٍ نشانهای قدرتست از خود آتش وترك احراق ورستن کل وریحان
از آن لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای کروهی که میکروند چه ایشان بتخصیص از آن تامل ودر آن نفع میگیرند وَقَالَ وکفت ابرهیم علیه
السلم إِنَّمَا اتَّخَذْتُم جز این نیست که فرا گرفتید مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدا أَوْثَانًا بتانرا بخدایی مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی
میان شما یعنی تا شما وبت پرستان یکدیگر بپیوندید وبعبادت ایشان اجتماع نمایید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يَكْفُرُ کافر شود وبیزاری کند ومنکر
کردد بَعْضُكُم بِبَعْضٍ بعضی از شما که متبوعانند ببعضی که تابعانند وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم ولعنت کند برخی از شما یعنی تابعان
دوان ما زال بَعْضًا مر برخی را که پیشروان واشرافند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وبازگشت همه شما دوزخ است وَمَا لَكُم
ونیستید شما را در آن روز مِّن نَّاصِرِينَ یاران ومددکاران که خلاص را بید بعد ایشان از آتش وچون حضرت ابرهیم
علی نبینا وعلیه السلم از آتش بسلامت بیرون آمد فَآمَنَ لَهُ پس بکروید وتصدیق نمود لَهُ لُوطٌ مر ورا که خواهر زاده وی
بقولی برادر زاده وی بود وَقَالَ وکفت ابرهیم مردی وساره را که دختر عم وی بود وبوی ایمان آورده بود إِنِّي مُهَاجِرٌ
بدرستی که من هجرت کننده ام از میان قوم إِلَىٰ رَبِّي بجایکاه امر پرورد کار من إِنَّهُ هُوَ بدرستی که او الْعَزِيزُ غالبست
مرا مغلوب دشمنان نسازد الْحَكِيمُ داناست وبحکمت کار من پردازد پس لوط وساره با وی اتفاق نموده از کوثی

که سواد کوفه است بحران رفتند وازانجا بولایت شام در آمد ابرهیم بفلسطین نزول فرمود ولوط بمؤتفکه وصاحب
کشاف آورده که ابرهیم در وقت هجرت هفتاد وپنج ساله بود ودر همین سال خدای تعالی اسمعیل را علیه السلم بوی
داد از هاجر که کنیزك ساره خاتون بود وچون سن مبارك آنحضرت بصد ودوازده یا بصد وبیست رسید حق
سبحانه او را از ساره فرزندی بخشید چنانچه فرموده وَوَهَبْنَا لَهُ وما بخشیدیم مر او را در سن پیری إِسْحَاقَ فرزندی
اسحق نام وَيَعْقُوبَ ونبیره او یعقوب نام وَجَعَلْنَا ونهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی
اسمعیل وبنی اسرائیل وَالْكِتَابَ وکتابها را یعنی توریه وانجیل وزبور وفرقان وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ ودادیم او را مزد
هجرت او فِي الدُّنْيَا درین سرای بانکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم با ذریه طیبه از ذکور واشتیم
وپیغمبری وکتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق ومحبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی
درست میکنند یا حکم کردیم بصلوات بروی تا آخر دهر یا وعده که وی را نزد او در دنیی بقای ضیافت وستیح
همچنانچه در حال حیوة در مهمانخانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز همچنان خاص وعوام از آن
مائده پر فایده بهره مند اند وَإِنَّهُ وبدرستی که او فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستکان در
بهشت بلند یکانست وَلُوطًا ویاد کن لوط را علیه السلم إِذْ قَالَ چون کفت لِقَوْمِهِ مر کروه خود را از اهل مؤتفکات
إِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می آیید بدان کار زشت وخصلت ناپسند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آیید
یعنی میکنید کاری که بغایت زشتست وبسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُم پیشی نکرفت بر شما بِهَا بآن فاحشه
مِنْ أَحَدٍ هیچ یك مِّنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفرست ونفوس کریمه این کار را مکروه
أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ ومیبرید راه یعنی راه میزنید یعنی
مال ایشان را میکیرید وایشانرا میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید وبدین سبب مردم آمد شد را ترك
کرده اند وراه بند شده وَتَأْتُونَ ومی آیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها
میکنید که نزد عقلا وعرفا نیکو نیست چون دشنام دادن ومزاح بفحش وصفیر زدن وسنك ریزه با انکشت
بر یکدیکر افکندن ومهرها از کمان کروهه بمردم انداختن وشرب خمر وضرب اوتاد ومزامیر ومخنثی
با سازها وامثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی در سخن وی إِلَّا أَن قَالُوا مکر آنکه کفتند ائْتِنَا
بِعَذَابِ اللَّهِ بیار عذاب خدا را بما إِن كُنتَ اکر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راستکویان در آنکه این فعلها
قبیحست وبسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترك این فعلها نخواهیم کرد تو اگر راست میکویی که
خدایی هست وتو پیغمبر اویی پس بکو تا عذاب فرستد بما چون لوط علیه السلم از ایشان ناامید شد قَالَ کفت
از روی مناجات رَبِّ انصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر کروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ
وآن هنکام که آمدند رُسُلُنَا فرستادکان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ بسوی ابرهیم جهت بشارت فرزند قَالُوا
کفتند إِنَّا مُهْلِكُو بدرستی که ما هلاك کنندکانیم أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این دیه سدوم را که تکذیب برادر زاده
تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که اهل آن دیه كَانُوا ظَالِمِينَ هستند ستمکاران بکفر وانواع منکرات قَالَ
کفت ابرهیم علیه السلم إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستی که درین دیه لوط است واو از ظالمان نیست قَالُوا کفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ
ما داناتریم بِمَن فِيهَا بهر کس که در وی است از مؤمن وکافر وما از حال لوط علیه السلم غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر اینه
او را رهانی خواهیم داد وَأَهْلَهُ وکسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مکر زن او را كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از باقی ماندکان در عذاب

بادر ده یعنی خواهیم گفت تا لوط علیه السلام از میان قوم بیرون رود با اهل خود بهمه کسان او بیرون روند مگر زن
او که در میان قوم باند با ایشان هلاک شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان ما بسوی
لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی دل تنگ
شد که مبادا از قوم او بدیشان جهت آنکه ستم ضعفا میکردند آسیبی رسد فرشتگان اثر ملال بر جبین مبین
مبارک لوط مشاهده کرده او را تسلی دادند وَقَالُوا لَا تَخَفْ و گفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ
بدرستی که ما رهاننده ایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از بی
ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستی که ما فرود آرندگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل این ده رِجْزًا عذابی مِنَ
السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ باران بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که پیوسته يَفْسُقُونَ فسق میکردند پس بحکم خدای
لوط علیه السلام با اهل خود خلاص یافت و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد ایشان عبرت عالمیان
گشتند چنانچه میفرماید وَلَقَدْ تَرَكْنَا و بدرستی که ما بگذاشتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست یا چشمه که بر روی
زمین میتوان یافت یا بهاء سیاه که هنوز باقی است وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا
برادر ایشان در نسب شعیب را فَقَالَ پس گفت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ
و امید دارید ثواب روز باز پسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت
وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ که قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ
پس بدروغ داشتند شعیب را علیه السلام و از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشان را زلزله سخت
یا صیحه جبرئیل علیه السلام که دلها بدان در تزلزل افتاده فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سراهای خود جَاثِمِينَ
بزانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَثَمُودَ و یاد کن قوم عاد و ثمود هلاک کردن ایشان را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ و بدرستی که روشن
شده است هلاک ایشان مِنْ مَسَاكِنِهِمْ از منزلهای ایشان که وقت رفتن از حجاز بیمن بر آن می گذرید
و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ و بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان را از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ پس باز داشت ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند
وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال
نکردند یا نیک و بد را بیک بین بودند بگمان خود یعنی پیغمبران را معقول پنداشتند وَقَارُونَ و یاد کن قارون را
وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و فرعون و هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ و بدرستی آمد بدیشان موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و تعظم ورزیدند وَمَا
كَانُوا و نبودند سَابِقِينَ پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای بدیشان رسید فَكُلًّا پس همه ایشان را
که یاد کرده شد أَخَذْنَا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنْبِهِ بگناه ایشان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ أَرْسَلْنَا کسی بود
که فرستادیم عَلَيْهِ حَاصِبًا بر او بادی سخت که در وی سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَنْ أَخَذَتْهُ
الصَّيْحَةُ کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ خَسَفْنَا کسی بود که فرو
بردیم بِهِ الْأَرْضَ او را بزمین چون قارون وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ أَغْرَقْنَا کسی بود که غرقه ساختیم ایشان را در آب چون قوم
نوح و فرعونیان وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند وَلَٰكِنْ

كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بجهل و اعتقاد أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بسبب کفر و معصیت
هدف تیر عذاب میساختند **نظم** ای که حکم شرع را در دیگری باطل بیهوده یکی چون تو کردی بد بجزا
پس بدیها جمله با خود میکنی مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مثل آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان
كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ مانند عنکبوتیست که برای خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست ترین
خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ خانه عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه سرما باز دارد و نه گرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر
باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلیست برای دین ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوت
سست و بی اعتبارست و هیچ چیز نشاید دین ایشان نیز خوار و حقیر است و از وی هیچ نکشاید در
بحر الحقایق آورده که عنکبوت هر چند بخود می تنید زندانی برای نفس خود میسازد و قیدی بر دست و پای خود
می نهد پس خانه و مجلس او باشد نهایت که بعد از خدا اولیا گیرند یعنی بر سر خویش هوا و محبت دنیا و متابعت نفس
و شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و زر و مال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران
و دنیا بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند یعنی هواهای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند
نظم از هوا بگذر که بی بنیاد اعتبار افتاده است ❊ رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای
میداند مَا يَدْعُونَ آنچه میخوانند یعنی میپرستند مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و کوکب وَهُوَ
الْعَزِيزُ و او غالبست و در ملک خود شریک ندارد الْحَكِيمُ محکم کارست بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر کند
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ میزنیم و بیان میکنیم برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَا و در نیابند حسن و
فایده آن را إِلَّا الْعَالِمُونَ مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل و بازی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این آفرینش
لَآيَةً نشانه ایست روشن و دلیلی واضح لِلْمُؤْمِنِينَ مرگروندگان را اتْلُ بخوان مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده
میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَىٰ باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کارهای
زشت که بد نزد عقل وَالْمُنْكَرِ و از هر کار که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب اتیان آن می باشد از معاصی چه مداومت
بر وی موجب دوام ذکر و مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد آورده اند که جوانی از انصار
ملازمت جماعت نمودی با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و هیچ نوع از معاصی نبود که مرتکب آن
نشدی چون کیفیت حال بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که زود باشد که نماز وی او را از آن باز دارد و اندک زمانی
را توفیق توبه یافت و یکی از زهاد صحابه شد و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشاء و منکر زیاده نشود او را بدان نماز
از حضرت حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تاویلات آورده که حقیقت نماز از نفس و دل و سر و روح و خفی
تمامیت ادراکات نماز نفس باز دارد از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانع است از رذایل و مطلوبی و اخلاق مردیه
و هیات مظلمه نماز دل باز دارد از ظهور و فضول و فعل و غفلت و صلوة سر منع نماید از التفات بما سوی الله و صلوة
روح نهی کند از استغراق بملاحظه اغیار و صلوة خفی بگذارد سالک را از شهود انانیت و ظهور انانیت یعنی بعد
ظاهر کرده ذکر از وی حقیقت **نظم** جز یکی نیست نقد این عالم ❊ باز بین و بیا الست موثش وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ
و هر آینه ذکر خدای بزرگتر است از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بنده کرد نماز

انکه کسی قصد ملبشا سیا بدکثر از انست که ذکر دیگری با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند که مراد از ذکر نماز است
معنی این باشد که نماز بزرگتر است از باقی طاعات یا اداء بزرگترست که بر صاحب خود موجب عقوبت و فحشا و منکر را فرو
گذارد محققان بر انند که ذکر خدای بنده را بزرگترست از ذکر بنده خدای را چه ذکر بنده ابتغه است با عراض و ذکر خدا
صافی است از کدورات علل و اعراض یا ذکر بنده حادثست فنا پذیر و ذکر خدای باقیست نقلست بعد از وفات
ذو النون قدس سره فرموده که ذکر او بزرگترست از انجهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد از انکه او ترا یاد کند سلمی رحمة الله
آورده که ذکر او مر شما را بهترست از ذکر شما او را و در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله
روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگترست نه چنانچه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگترست ذکر تو پیداو
که تا کجا **نظم** تو یاد کنی خدا را در خور خود او یاد کند ترا لیک اندر خور خویش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای داناست
مَا تَصْنَعُونَ انچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوا و پیکار مکنید و جدال منمایید أَهْلَ
الْكِتَابِ با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوترست
یعنی خشونت ایشان را بنرمی خوش مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر انان که ستم
کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان از اهل کتاب انها اند که اثبات ولد میکنند
مر حق سبحانه وَقُولُوا و بگویید ایشان را بصدق تمام آمَنَّا ایمان آوردیم بِالَّذِي أُنْزِلَ بانچیزی که فرو فرستاده شده
إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بانچه فرستاده شده اند بشما یعنی توریة و زبور و انجیل وَإِلَٰهُنَا و خدای ما وَإِلَٰهُكُمْ
و خدای شما وَاحِدٌ یکیست وَنَحْنُ لَهُ و ما مر او را مُسْلِمُونَ گردن نهاده گانیم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از
احبار و رهبان وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بانبیا کتب خود را أَنْزَلْنَا فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی
تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِينَ پس انانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشان را علم کتاب متقدم
چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن یا مراد انها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بقرآن گرویده بودند چون قس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و احزاب ایشان وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ
و از این گروه عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که میگرود بقرآن یا بمحمد وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشود بایتهای ما إِلَّا الْكَافِرُونَ
مگر کافران از یهود چون کعب بن الاشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و امثال وی وَمَا كُنْتَ و نبودی تو که تَتْلُو
بخوانی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ و نمی نوشتی کتابی بِيَمِينِكَ بدست راست خود تاکید
در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا ننوشته که اگر چنانچه خواننده و نویسنده میبودی إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ
انهنگام در شک افتادندی باطل کاران یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواندی و مینویسی پس قرآن را از
کتب پیشینیان التقاط کرده و یهود میخواندی یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر
الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتبست و در تیسیر آورده که خط و قراءة فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم
ان فضل معجزه انحضرت بوده و چون معجزه ظاهر شده و مایه از شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر ان فضیلت
نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد ابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق عون عبد الله نقل میکند که ما مات
رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در ایت نفی کتابت را مقرر ساخته
بنا بر قبل از نزول قرآن و مذهب انانکه او امی ماند از اول عمر تا آخر اقویست   نظم گر نرسید انگشتش
بود لوح و قلم از مد سنتش ۞ از سواد خط گر دیده بیست ۞ بکمالش نرسد هیچ سکست ۞ بعد او نور محیط تیره ظلم ۞

نشود و نظم جمع بهم بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ ایتهای روشنست فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینه انانکه أُوتُوا الْعِلْمَ
داده شد از علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا اصحاب کرام که آن را یاد میگیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن
قرآن از ظهر القلب خاصه امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند و قولی انست که هو راجع است
بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی محمد که امی بود و علم با کمال او ایات ایتهای روشنست مر انان را که دانا اند
بکتب که درانها نعت او بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند ایتهای
ما را که معجزست و قرآن إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلایل اعجاز وَقَالُوا و گفتند
کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَاتٌ نشانه مِنْ رَبِّهِ از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه
صالح و عصای موسی و مایده عیسی علی نبینا و علیهم السلام قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که ایتها معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خداست هرگاه خواهد بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار ان بمقتضی اقتدار اوست اختیار من نیست وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست
که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام اشکارا یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما دریابید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ ایا بسنده نیست ایشان را
حجتی هویدا و معجزی واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا انکه ما فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را پیوسته يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ خوانده
میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان انعم مردم اند در اسرار بلاغت و اطوار فصاحت با ایشان تحدی نیست و تو
تحدی کرده و گفته در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکر میکشند و مال و جان در معرض باز ندی
بمعارضه ان نمیپردازند معجزی بدین روشنی کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند
و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده بودند و مدعا انکه میخواهیم که علم خود را بان افزون سازیم حضرت فرمود که
همین گمراهی بس قومی را که انچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت نمیکنند و میل کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده
و این ایت نازل شد که ایا کفایت نیست ایشان را قرآن که بر ایشان میخوانند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این کتاب لَرَحْمَةً
هر اینه بخششی است و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند وَذِكْرَىٰ و پندی و نصیحتی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر
گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو بسنده است خدای بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شَهِيدًا گواه بر صدق
من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات يَعْلَمُ میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ انچه در آسمان و زمین است پس حال من و شما
بر وی مخفی نخواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و انان که گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهودیت و نصرانیت یا ایمان آوردند
بمعبودان باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخدای بحق أُولَٰئِكَ ان گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران که بدل کردند
کفر را بایمان وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میکنند کافران بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او
وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتی بود نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر اینه بیامدی
بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و بیشک خواهد آمدن آن عذاب موعود بر ایشان بَغْتَةً ناگهان در دنیا یا وقت
مرگ یا در اخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آن را يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ تعجیل میکنند تا بحلول عذاب
وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بحال انکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است و احاطه کرده بنا گروندگان یعنی موجبات جهنم
چون کفر و معاصی محیط است بر ایشان یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه کرده خواهد شد بر ایشان يَوْمَ
يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ روزی که در یابد عذاب بدیشان مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر
پایهای ایشان وَيَقُولُ و گوید خدای یا فرشته بامر او مر ایشان را که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزای انچه
بودید که میکردید یعنی دنیا محل عمل بود و عقبی دار جزاست هر چه انجا کاشتید اینجا میدروید   **نظم**

تو تخم بیفشان که چون بدروی * بمحصول خود شاد و خرم شوی آورده‌اند که جمعی از مؤمنان در مکه اقامت کرده از
جهت قلت زاد و کمی استعداد و یا بسبب محبت اوطان با اصحاب و اخوان هجرت نمیکردند و نمی‌توانستند پرستش خدای میکردند
حق سبحانه آیه فرستاد که یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا آنانکه گرویده‌اید از اهل شرک بیکسو دو بدید صحبت مؤمنان
طلبید و اگر در بلدی اشکال عبادت نمی‌توانید کرد ان ارضی بدرستی که زمین من واسعة گشاده است هجرت کنید
از موضع خوف بمنزل امن فایای پس مرا فاعبدون پرستش نمایید نظم سفر کن چو جایت ناخوش بود کزین جای زمین
بدان تنگ نیست واگر از دوستی اهل و ولد پابسته بوده شده‌اید روزی عاقبة مفارقت ضروری خواهد بود
کل نفس هر تنی ذائقة الموت چشنده مرگست و بمرگ از همه جدا همه کس خواهند برید ثم الینا پس بسوی ما ترجعون
بازگردیده خواهید شد و حضرت بخطاب بخواند یعنی شما بازگردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار شرک اقامت نباید
کرد و روی بکعبه امان یعنی آستان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم باید آورد والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
بخدا و پیغمبر وعملوا الصالحات و بکردند عملهای نیکو یعنی اداء فرایض نمودند لنبوئنهم هر آینه فرود آریم ایشان را من
الجنة از بهشت غرفا بمنزلهای بلند که غرفها اند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویها خالدین
در حالتی که جاودان باشند فیها در آن غرفها یا بهشت نعم اجر العاملین نیکو مزدیست مر عمل کنندگان خیر را
بهشت الذین صبروا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان وعلی ربهم و بر پروردگار خود
بغیر او یتوکلون توکل میکنند و کار خود را بوی میسپارند مؤمنان مکه این آیتها شنیده عزیمت هجرت بمدینه
نمودند و جمعی دیگر دست دادند که بمدینه که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد
که وکاین من دابة و بسا از جنبندگان که لا تحمل بر نمیدارد رزقها روزی خود را یعنی طاقت و قوت برداشتن
ندارد یا ذخیره نمیکنند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمیست و موش و مور و گفته‌اند عقعق ذخیره نهد
و فراموش کند مسکنها از بعض سلف نقل میکنند که بلبلی را دیدیم که خوردنی خود را در زیر بالهای خود نهاده
میکرد بالقصه جانوران بسیارند از وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل
نفقه خود نشوند الله یرزقها خدای روزی میدهد ایشان را وایاکم و شما را نیز بس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت
اندیشه مکنید نظم هست ز فیض کرم ذو الجلال * مشرب ارزاق پر آب زلال * شاه و گدا روزی از او میخورند
مور و ملخ روزی از او میبرند وهو السمیع و اوست شنونده مر اقوال شما را که روزی از کجا خوریم العلیم داناست بانکه شما را روزی
از کجا دهد ولئن سألتهم و اگر بپرسی اهل مکه را من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و زمین را وسخر الشمس
والقمر و مسخر کرد آفتاب و ماه را لیقولن الله هر آینه گویند خدای چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجبست انتهای
ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون پس کجا برگردانیده
میشوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی‌تابند و بطریق سلوک باطل می‌شتابند الله یبسط الرزق خدای بگستراند
روزی را لمن یشاء برای هر کسی که میخواهد من عباده از بندگان خود ویقدر له و تنگ میسازد مر او را که میخواهد ضمیر
عاید است بغیر مذکور چه تقسیم دالست بر آن و گفته‌اند موسع له و مضیق علیه یکیست یعنی بر هر بنده که خواهد
گاه فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیزی از قبض و بسط علیم داناست
و مصلحت بندگان بر وی مخفی نیست ولئن سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که من نزل که فرو فرستاد من السماء از آسمان
یا ابر ماء آبی فاحیا پس زنده کرد و تازه ساخت به الارض بآن آب زمین را من بعد موتها از پس پژمردگی و افسردگی

لیقولن الله هر آینه میگویند خدای یعنی معترف‌اند بانکه موجد ممکنات اوست و با وجود این مخلوقات او را در عبادت
شریک او میسازند قل الحمد لله بگو شکر و سپاس مر خدایرا که از این ضلالت مرا و متابعان مرا نگاه داشته بل اکثرهم بلکه
بیشتر کافران لا یعقلون در نمی‌یابند سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق او را شریک او میدانند وما
هذه الحیوة الدنیا و نیست این زندگانی دنیا الا لهو مگر مشغولی و بیکاری ولعب و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال
بازی کودکان میماند که یکجا جمع آیند و ساعتی بدان بتهیج کردند و انگاه زمانی با ملول و مانده گشته متفرق شوند چه
زیبا گفته‌اند نظم بانچه ایست ظل قریب این متاع دهر * بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند وان الدار
الآخرة و بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در آن خواهد بود لو کانوا
یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فاذا رکبوا پس چون نشینند کافران
فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دعوا الله بخوانند خدای را مخلصین در حالتی که خالص کنندگان
باشند له الدین برای خدا دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصاند چه یاد نکنند بکر خدا را و
کشف از شدت بنا بوی پیوندد پس فلما نجاهم پس آنهنگام که نجات دهد خدای ایشان را از مهلکه بحر و برساند
الی البر بسوی دشت اذاهم انگاه ایشان یشرکون شریک آرند یعنی بازگردند بعبادت خویش لیکفروا تا کافر شوند
بما آتیناهم بانچه داده‌ایم ایشان را از نعمت نجات ولیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجتماع بعبادت اصنام و با بحرند از
زندگانی این جهان فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اولم یروا آیا نمی‌بینند
اهل مکه و ندانسته‌اند انا جعلنا آنکه ما کرده‌ایم شهر ایشان را حرما آمنا حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن‌اند از قتل و غارت
ویتخطف الناس و حال آنکه ربوده میشوند مردمان من حولهم از گرداگرد بلد ایشان یعنی مردمان را میکشند و اسیر
میکنند در حالتی که و کسی متعرض ایشان نمی‌گردد افبالباطل آیا بباطل که بتانند یا شیاطین یؤمنون میگروند
وبنعمة الله و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکنست در حرم و ایمنی از خوف یکفرون کافر میشوند و دلیل
کفران نعمت ایشان شرکست ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بر بندد و بسازد علی الله کذبا بر خدای
دروغی و گمان برد که او را شریک هست او کذب بالحق یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لما جاءه آنهنگام که بیاید
بوی الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی جایگاه اقامت للکافرین برای ناگرویدگان والذین جاهدوا
و آنانکه کوشش نمایند فینا در کار ما و اقامت دین ما لنهدینهم هر آینه راه نماییم ایشان را سبلنا براههای خود
وان الله و بدرستی که خدای لمع المحسنین با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت او در مجاهده کرد بطریق اطلاق
تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین یا با نفس و هوا بنماییم ایشان را راه وصول
بدولت لقا سهل تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کنند در اقامت سنت بنماییم او را سبیل جنت امام
قشیری رحمه الله گفته آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابوبکر
واسطی روح الله روحه میفرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در مجلس آورده
که هر که کوشش نماید در طلب ما بنماییم او را راه دریافت ما الا من طلبنی وجدنی هر که ما را جوید
ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات نبوی آمده شعر انا المعبود فاطلبنی تجدنی *
انا المقصود فاطلبنی تجدنی نظم اگر در جستجوی من شتابی * مرا در خود بتعدی باز یابی *

سورة الروم مكية ستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الم و لولوی اند مرا عطا از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده
است که حروف مقطعه آئینه ربانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف ازین کلمات
کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملك و گفته اند الف اشارتست باسم الله و لام بنام جبرئیل و میم بنام محمد
صلی الله علیه وسلم یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله و سلامه علیه غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند
رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ در نزدیکترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن
اردن یا فلسطین بوده یا کسکر یا میان اذرعات و بصری و ابن عطا بوده که خسرو پرویز شهریار و فرخان را که دلیر
بودند با لشکر گران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول اصح
از مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم این خبر بمکه رسید مشرکان شادمان شدند و از روی شماتت با اهل اسلام گفتند
که شما و ترسایان اهل کتاب اید و ما و فارسیان امیانیم ایشان غلبه فارس بر روم تفاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم
گشت حق سبحانه این آیه فرستاد و بیان کرد وَهُمْ و رومیان مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ زود
باشد که غالب شوند فِي بِضْعِ سِنِينَ در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه بعد از نزول این آیت
مشرکان را گفت که چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین
ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم بر ده شتر جوان و مدت سه سال کرده بستند و صدیق رضی
الله عنه صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلث و تسع
بود و مال و مدت بیفزای ابوبکر رضی الله عنه باز گشت و تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و خدای را دیگر بار گرو
بستاندند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند ایرج
روز حدیبیه محقق شد و صدیق صد شتر از ابی بن خلف و ورثه ابی بقول ثانی بستد چه ابی در حرب احد
کشته شده بود حضرت فرمود که صدقه ده القصه این آیت اخبارست از امور کاینه در مستقبل و این از جمله
اقسام اعجاز قرآنیست لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدای راست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و بعد
غالب شدن روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذست و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار
گفته که قبل ازلست و بعد ابد یعنی فرمان ازلی و ابدی اوراست که خداوند ازلی ابدیست وَيَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان
بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی
که کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب بتفاول است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو و از دیاد یقین
صحابه و گفته اند فرح بآنست که بعضی اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و از جان بود که شهریار
و فرخان بر بعضی از دیار روم غالب گشتند و پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که
یکی را بدست دیگری هلاك کند هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشتند و دین
ترسائی اختیار کرده سپهسالار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساختند بعضی از بلاد ایشان بگرفتند
يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ یاری دهد خدای هر کرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست انتقام کشنده از جمعی الرَّحِيمُ مهربانست

غلبه روم جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده راست و درست لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ خلاف نکند
خدای وعده خویش را چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست میسازد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردم
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند صحت وعده او را يَعْلَمُونَ میدانند ظَاهِرًا چیزهای آشکارا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از زندگانی دنیا
یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را و اسباب معاش تجارات و در تعمیر میکوشند مراد بنا نهادن و زراعت کردن و اجرا
انهار و مغروسات که اکثر اهل دنیا را از معاد نا امیدند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْآخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود
آنست هُمْ غَافِلُونَ ایشان غافلان و بی خبرانند تکرار ضمیر جهت تاکیدست أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا تفکر نمیکنند فِي
أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که مرآت ممکناتست یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا
در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابداء خود باعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللَّهُ نیافرید خدای السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی یعنی ثواب و عقاب
یا حق یعنی بحکمت نه لعبث یعنی آنکه آفریده ارض و سما نه بیاز است بلکه آفرید بجهت استدلال بر توحید وَأَجَلٍ
مُسَمًّى و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت برسد مراد روز قیامت است وَإِنَّ كَثِيرًا
و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز
که وقت لقاست لَكَافِرُونَ ناگرویدگانند و منکرانند أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بمصارع
ثمود و عاد در وقت تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ عاقبت آنکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته كَانُوا بودند آن گروه أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مکه قُوَّةً از روی توانائی
چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانیدند زمین را جهت زراعت حبوب و غرس
اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوهَا و عمارت کردند أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا بیشتر از آنچه عمارت کردند
مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر ایشان دراز بود بیشتر از اعمار قریش وَجَاءَتْهُمْ و آمدند بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ با نشانهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار
از دیار ایشان برآورد فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای که ظلم کند بر ایشان یعنی بی ارسال رسل
و قبل از کفر و تکذیب ایشان را هلاك کند وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
بر نفسهای خود ستم میکردند ثُمَّ كَانَ پس هست عَاقِبَةَ الَّذِينَ سرانجام آنان که أَسَاءُوا السُّوأَىٰ بد کردند
یعنی کافر شدند نتیجه بدتر که عقوبت و عذابست و گفته اند سوأی نام دوزخست چنانچه حسنی نام بهشت
یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد أَنْ كَذَّبُوا بسبب آنکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی باور
نداشتند قرآن را و عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وَكَانُوا بِهَا و بودند که بدان آیتها يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند
اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ خدای می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ يُعِيدُهُ بعد یکبار زنده میکند و بعد مرگ زنده
از مرگ ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُونَ باز گردانیده میشوید خطاب بنا بر طریق خطاب وَيَوْمَ
تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ خاموش شوند مشرکان خاموشی کسی که منقطع باشد
از حجت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ و نباشد مر ایشان را مِنْ شُرَكَائِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا نام نهاده
بودند چون ملایکه و اصنام شُفَعَاءُ درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آلهه ما شفیع ما
خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان محروم و نا امید مانند وَكَانُوا و باشند کافران بِشُرَكَائِهِمْ بآن انبازان

کافرین ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید شوند از ایشان بیزاری کردند ویوم تقوم الساعة وروزی که
قایم گردد ساعت رستخیز یومئذ آن هنگام یتفرقون پراکنده گردند مؤمنان واز هم جدا شوند گروهی با علی
علیین برند وجمعی باسفل السافلین اندازند یکی بدرجهٔ وصلت ویکی بدرکهٔ فرقت آه بر سر بی بخت واندر
حسرت محنتا زانواع ثواب واین با اصناف عذاب جمعی از دولت تلاقی ناکام وبرخی در آتش فراق گدازان
نظم یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت • یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران • فاما الذین آمنوا
اما آنانکه گرویده باشند وعملوا الصالحات وعملهای پسندیده کرده فهم فی روضة پس ایشان در مرغزاری مشتمل
بر انهار وازهار یحبرون شادمان کرده اند یعنی باشند چنان شادمانی که اثر آن بر وجنات احوال ایشان لایح
باشد یا مکرم ومنعم باشند یا ایشان را بحلی وحلل بیارایند در حقایق گفته که مبتهج سازندشان ودر
عین المعانی آورده که آوازهای خوش شنوانند ایشان را وهیچ لذت برابر آن سماع نباشد در خبر است که اشجار
بهشت تغنی کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند واین افضل نعیم بهشت بود تا ابو الدرداء رضی
الله عنه پرسید که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرمود که بالتسبیح یحیی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند
که آن آوازها کدام دوستر داری فرمود که مزامیر انس فی مقاعد قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف
الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین انس وشادی وطرب سماع کنند فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر فرمان آید بداود علیه السلام که بدان نغمهٔ دلربا وصوت شورانگیز که ترا داده ام
زبور بخوان ای موسی توریه تلاوت کن ای عیسی بقرأت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دلربای بتسبیح
ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن ام تعلیقا انا وفا عی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل نیست
چون آغاز تغنی کند فرشتگان از نماز وذکر خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریفترین لذتی بعد از مشاهدهٔ
انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود وازینجا گفته اند که آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است که درماندگان
بیابان را بیک آوازی ذوقی را بعشرت آباد بهشت نوازان خبر میدهد نظم مومنان گویند کاندر بهشت •
نغز گردانید هر آواز زشت • ما همه اجزای آدم بوده ایم • در بهشت آن لحنها بشنیده ایم • گرچه بر ما ریخت آب گل شکی •
یاد مان آید از آنها اندکی • پس نی وچنگ ورباب وسازها • چیزکی ماند بدان آوازها • عاشقان کین نغمها را بشنوند
جزو بگذارند وسوی کل شوند واما الذین کفروا واما آنانکه کافر گردیده باشند وکذبوا بآیاتنا وتکذیب کرده
باشند آیتهای ما یعنی قرآن ودلایل قدرت ما ولقاء الآخرة ودیدار آخرت یعنی حشر ونشر فاولئک پس آن گروه فی العذاب محضرون
در عذاب حاضر شدگان فسبحان الله مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گویید خدا را بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید
حین تمسون هنگامی که شبانگاه در آیید مراد نماز شام وخفتن است وحین تصبحون وهنگامی که در بامداد
در آیید مراد نماز صبح است وله الحمد ومر او راست ستایش فی السموات والارض در آسمانها وزمینها یعنی که در آسمانها
وزمین ستایش او میکنند وعشیا ودیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون وهنگامی
که در می آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح برفع صوت لبرایست الا وصلوة جهریه
خالی از تسبیح نیست وحمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکر آن بنماز اخفاییه مناسب بنماید یخرج
الحی بیرون می آرد خدای زنده را من المیت از مرده چون نخلها از نوات وسنبله از حبه ومرغ از بیضه وانسان از
نطفه یا مصلح از مفسد ومؤمن از کافر وعالم از جاهل ویخرج المیت وبیرون می آرد مرده را من الحی از زنده بعکس اینها

کما مذکور شد ویحیی الارض وزنده میگرداند زمین را بگیاه بعد موتها پس از مردگی وافسردگی وکذلک وماننداین اخراج
تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور ومن آیاته واز نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آنست که بیافرید اصل شما
یعنی آدم علیه السلام من تراب از خاک ثم اذا انتم پس اکنون شما بشر مردمانید تنتشرون پراکنده میشوید در زمین
برای تصرف در اسباب معیشت ومن آیاته واز علامات توانایی او ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما من
انفسکم هم از شما یعنی از جنس شما ازواجا زنان لتسکنوا الیها تا میل کنید بسبب جنسیت بدیشان والام
گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت ومخالفت واسطهٔ منافرت نظم بجنس خود کند هر جنس آهنگ
ندارد هیچکس از جنس خود ننگ • بجنس خویش دارد میل هر جنس • فرشته با فرشته انس با انس وجعل بینکم وما
یعنی پدید آورد میان شما وازواج شما مودة دوستی ورحمة ومهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج ورحمت
بسبب زادن فرزند یا مودت بخوردسالان ورحمت بر پیر زالان ان فی ذلک بدرستی که در آفرینش ازواج شما
وشاکل مردان دریشان لآیات هر آینه دلالتهاست لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند بر حکمت این
صورت مطلع شوند ومن آیاته واز دلالتهای قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها وزمینهاست
واختلاف السنتکم ومخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه با آوازهای پست وبلند وچه بفصاحت ولکنت یا
اختلاف لغتهای شما از عربی وترکی وفارسی وهندی وامثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلف
هفتاد ودو است هفده در اولاد سام است وهفده در فرزندان حام وسی وشش در بنی یافث والوانکم ودیگر
اختلاف رنگهای شما در سفیدی وسرخی وسیاهی وزردی یا در تخطیطات اعضا وهیات واشکال آن که مطلقا
هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد واسباب ایشان البته در بعضی
چیزها مخالف خواهند بود ان فی ذلک بدرستی که در مخالفت السنه والوان با آنکه از یک پدر ومادر زاده اند لآیات
نشانهاء قدرت وحکمتهاست للعالمین مر همه عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک وجن وانس پوشیده نیست
که در این اختلاف حکمتی کلی هست چه اگر بریک وجه بودی اشتباه بین الاشخاص مشکل بودی وبسیاری
از مهمات معطل ماندی وحفص بکسر لام خوانده یعنی این دلالات مر دانایان راست که در آن نظر کنند وبعرفان
برسند ومن آیاته واز علامات قدرت کامله اوست منامکم خواب کردن شما باللیل والنهار بشب وروز جهت استراحت
قوی نفسانی وتقویت قوی طبیعی وابتغاؤکم وجستن شما بعضی را من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز وشب
وگفته اند منام مخصوص بشب است وابتغا بروز وعبارت تقدیم وتاخیری هست بحسب معنی تقدیرش اینکه منامکم
باللیل وابتغاؤکم من فضله بالنهار ان فی ذلک بدرستی که در خواب شب ومعیشت روز لآیات دلالتهاست وعبرتها
لقوم یسمعون برای گروهی که بشنوند بگوش هوش ومن آیاته واز نشانهای حکمت او یریکم البرق آنست که بنماید
بشما برق را خوفا برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وطمعا وبجهت طمع افکندن مقیم برای باران وینزل وفرو
میفرستد من السماء ماء از جهت آسمان آب را یعنی باران فیحیی به پس زنده میگرداند بدان آب الارض زمین را تا از وگیاه
بر دماند بعد موتها پس از افسردگی وپژمردگی آن ان فی ذلک بدرستی که در برق وباران لآیات علامتهاست
بر قدرت کامله لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین حادثات تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع در هر
حادثه ومن آیاته واز نشانهای توانایی او ان تقوم السماء آنست که می ایستد آسمان بی ستونی والارض وزمین بی بد
آب بامره بفرمان او یعنی نگاه داشت او مر ایشانرا ثم اذا دعاکم پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخهٔ اخیره

دعوة خواندنی بدین نوع که یا ایها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید من الارض از زمین اذا انتم آنگاه شما تخرجون بیرون
آیید از قبرها خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات قدرت اوست وله و مر او راست من فی السموات والارض
هر که در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب ویند کل له همه مر او را قانتون فرمان بردارانند در
موت و حیات و بعث و نشور و در دیگر احوال از حکم او تمرد نمی توانند ورزید وهو و اوست الذی یبدؤا الخلق آنکه اول بار
بیافرید خلق را آنگاه بیرون ثم یعیده پس باز گرداند ایشان را وهو و باز آوردن او اهون آسانترست علیه بر خدای یعنی آنچه
نخست آفریدن را اعاده باعتقاد شما آسانترست از ابدا پس چون ابدا را قادر باشد اعاده را چرا منکرید و ابدا و اعاده
نزد قدرت او یکسانست نظم چون قدرت او منزه از نقصان است * آوردن خلق و بردنش یکسانست *
نسبت بذو توهم چه دشوار بود در قدرت بر کمال او راست وله المثل الاعلی و مر او راست صفت برتری
و برترکی چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فی السموات والارض در آسمانها
و زمینها وهو العزیز و اوست غالب که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الحکیم دانا بصواب که افعال او مقتضی
حکمت باشد ضرب لکم بیان میکند خدای برای شما مثلا من انفسکم مثلی از گرفته از احوال نفسهای شما
هل لکم آیا هست شما را ای آزادان من ما ملکت ایمانکم از ممالیک شما که ملک یمین اند من شرکاء هیچ انبازان
فی ما رزقناکم در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فانتم پس شما و ایشان فیه در آن چیز سواء یکسان باشند
یعنی آنچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تخافونهم ترسید از ایشان که در تصرف
مستقل شوند کخیفتکم مثل ترسیدن شما ای آزادان انفسکم از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص
سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان را در مال و ملک شریک خود میسازید تا در تصرف دادن و تسلط برابر
مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و بعضی دیگر از تفاسیر هست
که چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله این آیه بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا
حاشا کی این هرگز تواند بود آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمی دهید
پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدایند در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش *
مانده در بند حکم خالق خویش * جمله هم بنده اند هم بندی * ناسزد بنده را خداوندی * کذلک مانند این تفصیل
نفصل الآیات تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت را لقوم یعقلون برای گروهی که عقل خود را در
تدبر امثال بکار بندند اما جاهلان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بیخبرند بل اتبع الذین بلکه پیروی میکنند
آنانکه ظلموا ستم کردند بر خود بشرک اهواءهم آرزوهای نفس خود را بغیر علم بی دانشی فمن یهدی پس کیست
که راه نماید من اضل الله آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وما لهم و نیست مشرکان گمراه را من
ناصرین یاران و مددکاران که از عقاب برهانند ایشان را و خلاص دهند فاقم وجهک پس راست دار ای محمد روی خود را
برای عبادت خدای یا خالص گردان عمل خویش را للدین حنیفا در حالتی که مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت
خود را بگو که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه فطرت الله دین خدا را التی آن فطرتی که بحکمت فطر الناس
بیافرید مردمان را علیها بر آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن در درون است همه آدمیان را حاصل
شده پس سزاوار باید که ملازم آن عهد باشید که بر آن معقود شده اید لا تبدیل نفی است در صورت نهی یعنی تبدیل
مدهید لخلق الله خلق خدا را یعنی دینی را که خدای خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان گرفت ذلک آنست الدین

القیم کیش راست و راه مستقیم ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت
دین را بسبب اعوجاج و عدم تدبر منیبین حالست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که
بازگردندگان اند الیه بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق
و منیبت آن گویند که جز از حق سبحانه او را مرجعی نباشد نظم ای مرجع همه با تو مرجع ما کنم
کم تو در نه بدیگری بگذارم مرجع چگونه واتقوه و بترسید از وی واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را ولا تکونوا و مباشید
من المشرکین از شرک آرندگان به ترک نماز متعمدا خطاب با امت است در تیسیر از محمد بن اسلم طوسی رحمه الله نقل
میکند که حدیثی بمن رسید که هر چه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید من این
حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم تا آیتی از آیات قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تأمل کردم تا این
آیت یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین من الذین و مباشید از آنان که فرقوا دینهم جدا کردند و پراکنده
ساختند دین خود را وکانوا شیعا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستید
و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و ابو امامه را رضی الله عنه در
این خبری مرفوع هست یا اهل بدعت کل حزب هر گروهی بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشانست از دین فرحون
شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست نظم هر گروهی ز خود بمقدار خویش * هست نوعی خوشدلی در کار خویش *
میکند اثبات خویش و نفی غیر * چه امام صومعه چه پیر دیر * واذا مس الناس و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را
ضر سختی از بیماری یا فقر و گفته اند عامست همه آدمیان را که چون سختی در مانند دعوا بخوانند بزاری
ربهم پروردگار خود را منیبین الیه بازگشتگان بسوی حق ثم اذا اذاقهم پس چون بچشاند بعد هدایت ایشان را منه
رحمة از نزدیک خود رحمتی آسانی یا صحت و توانگری و امان از شدت باز دهند اذا فریق منهم آنگاه گروهی از ایشان
بربهم یشرکون بمعبود خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عملی کنند لیکفروا تا کافر شوند
بما آتیناهم بآنچه عطا کردیم ایشان را فتمتعوا امر تهدید است یعنی ای کافران بخورید در سه روزه زندگانی
دنیوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود که عقوبت اخروی باشد ام انزلنا آیا ما فرستادیم
علیهم بر کافران سلطانا کتابی یا حجتی یا رسولی ذو سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فهو پس آن رسول یا ملک
یتکلم سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بما کانوا به یشرکون بآنچه که هستند
بآن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مشرکان را رحمة نعمتی از صحت
و سعت و مانند آن فرحوا بها شادمان شوند بدان وان تصبهم و اگر برسد بدیشان سیئة رنجی از قحط و خوف
و امثال آن بما قدمت ایدیهم بآنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا رسد بشامت کردارها
یکه کرده اند اذا هم یقنطون آنگاه ایشان نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی شکر نمیگذارند در نعمت و نه صبر
میکنند در محنت اولم یروا آیا ندانسته اند ان الله آنکه خدای یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن
یشاء برای هر که میخواهد ویقدر و تنگ میسازد بر هر که میخواهد ان فی ذلک بدرستی که در این قبض و بسط لآیات
هر آینه دلیل هاست لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی در قبض و بسط شکر گویند در یکی
و صبر کنند در دیگری آنکه بنا کار مؤمن و اساس ایمان بر این دو صفت است فآت پس بده ای محمد ذا القربی خداوند
قرابت را از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت و فیء و گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالتست صلی الله

علیه وسلم وهمه اهل ایمان در زیر داخلند میفرماید که بدهید حق ایشان را یعنی صلهٔ رحم کنید باحسان وانعام
وتوقیر واکرام وامام اعظم رحمه الله بموجب نفقهٔ ذوی الارحام بدین آیات استدلال میکند والمسکین وبدهید حق محتاج
وبیچاره را وابن السبیل وراه گذریان را ازانچه مقرر شده یعنی وظایف زکوه ذلک این ایتاء حقوق خیر بهترست
ازان ساسل للذین یریدون برای کسانی که میخواهند وجه الله لقای خدا را یا رضای او میجویند یا مراد ایشان وجه تقربست
بحق سبحانه نه جهت دیگر از اغراض واعواض واولئک وآن گروه منفقان هم المفلحون ایشانند رستگاران ورهیدگان
یا فتگان وما آتیتم وانچه میدهید من ربا از هدیه وعطیه بتوقع مکافات لیربو تا بیفزاید مال شما فی اموال
الناس از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید نزیاده از ثمن آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فلا
یربوا پس زیاده نمیشود ان مال عند الله نزدیک خدا وبرکت ازان بر نمیخیزد یا انچه میدهید از زیادت حرام در
معاملات یعنی سود نه تا زیادتی در مال سودخوار گاه بدید آید چنان نمی شود وبرکت دران نمی ماند وما آتیتم
من زکوة وانچه می دهید از زکوة مفروضه یا صدقه که دران دادن تریدون وجه الله میخواهد ثواب خدای فاولئک
پس آن گروه که زکوة وصدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات هم المضعفون ایشانند خداوندان افزونی
شده یا بیندگان افزونی که برکت داده یا زیاده یابند الله خدای بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را
وشما نبودید ثم رزقکم پس روزی داد شما را ومیدهد تا ما دامی که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شما را بوقت
انقضاء آجال شما ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را وبرانگیزاند در قیامت هل من شرکائکم ایا هست از آنان که
شما یعنی یا از بتان که زعم شما شریکان خدا اند هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق ورزق واماتت
واحیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد وچون از هیچ کدام این کار نیاید پس ایشان را شریک
گرفتن نشاید سبحانه پاکست خدای وتعالی وبرترست عما یشرکون ازانچه شریک می آرند بوی ظهر الفساد
آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بخشک سالی ومردن دواب وطواعین والبحر ودر دریا بطوفان وجوشش و
غرقه شدن سفن بما کسبت بسبب انچه کرده است ایدی الناس دستهای مردمان یعنی بشومی معاصی ایشان
اغلب علما برآنند که مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید ودر دریا لؤلؤ
وجوهر منعقد نشود وصاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند وگفته اند
فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت وفساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد ونزد بعضی مراد از فساد
یعنی نتیجهٔ آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری ودر دریا باغراق قوم نوح وآل فرعون وبر همه تقدیر حضرت
ملک قدیر فساد اسباب دنیوی را پیدا کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا برخی از جزاء
انچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید که ایشان بچشیدن این بعض یرجعون باز گردند
بتوحید از شرک وبطاعت از معصیت ونزد محققان مراد از بر نفس است واز بحر قلب ودر شیخ ابو بکر واسطی
قدس سره فرموده که هر که بجهل او تبرک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس وامام قشیری رحمه
الله آورده است که فساد بر نفس ارتکاب محظوراتست وفساد بحر دل باخلاق ذمیمه ووقوف بر رسوم
وعادات ودر حقایق سلمی مذکورست که بر لسان علما ظاهرست وبحر زبان اهل تحقیق وفساد لسان علما بارتکاب
فاسد باشد وفساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد دوستانی را بدو کج می نهد
از برا ستری در وصف ماه صد نشان نادیده گوید بهر جاه قل سیروا بگو مشرکان را که بروید فی الارض

امم خالیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبل پیش از ایشان
بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان یعنی همه هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان فاقم وجهک پس راست کن روی
همگی خود را للدین القیم برای کیش راست یا سعی آن بجهت دین درست من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له
روزی که نیست باز گردیدن مر آن را من الله از نزدیک خدای یعنی که خدای آن را باز نگرداند یومئذ یصدعون آن روز که
جدا شوند مردم پس گروهی فریق فی الجنة وفریق فی السعیر من کفر هر که کافر شود فعلیه کفره پس بروست
جزای کفر او که آتش جاویدست ومن عمل صالحا وهر که بکند کار ستوده فلانفسهم پس برای نفس خود یمهدون
بگسترند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت وتفرق بندگان روز قیامت واقع است لیجزی الذین آمنوا تا جزا
دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود که جزای کاران
بکرم بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست ندارد کافرانرا تا
با مؤمنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن آیاته وازنشانهای قدرت خدای ان یرسل
الریاح آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال وصبا وجنوب مبشرات مژده دهندگان بباران تا بفرستد شما
ولیذیقکم وتا بچشاند شما را من رحمته از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب ورفاهیت ولتجری الفلک
وبرای آن تا بسبب بادها بروند کشتیها در دریاها بامره بفرمان خدای ولتبتغوا وتا بجوئید بتجارت دریاها من
فضله روزی که بمحض فضل میدهد ولعلکم تشکرون وتا شاید که شما شکر گوئید برین نعمتها ولقد ارسلنا وبه
اینه ما فرستادیم من قبلک پیش از تو ای محمد رسلا فرستادگان را الی قومهم بسوی گروه ایشان فجاؤهم پس
آمدند رسولان ما با قوم خود بالبینات معجزها روشن یا احکام هویدا از حلال وحرام یعنی از قوم ایشان بدانها
گرویدند وبرخی کافر شدند فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه کافر شدند وایشان را هلاک
کردیم ویاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وکان حقا علینا وهست سزاوار بر ما نصر المؤمنین یاری
دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرتند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها
فتثیر سحابا پس برانگیزانند بادها ابرها وبهوا برند فیبسطه پس خدای بگستراند ابرها یعنی متصل سازد
بهم گاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء چنانچه خواهد روندها یا ایستاده ویجعله و
گرداند گاهی از کسفا پاره پاره هر قطعه در طرفی فتری الودق پس ببینی باران که بحکم الهی یخرج بیرون
می آید من خلاله از میان ابر هم در وقت که مر کم متصلست وهم در وقتی که منقطع ومتفرقست فاذا اصاب به
پس چون برساند خدای باران را من یشاء بدان کس که خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم آنگاه ایشان
یستبشرون شادمان وخوشدل میشوند وان کانوا وبدرستی که بودند من قبل ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرستاده
شود بریشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین نا امیدان از باران فانظر پس در نگر الی آثار رحمة
الله بنشانه رحمت خدای یعنی باران وبعد از نگه بدبینی که کیف چگونه خدای باران یحیی الارض زنده میکند
زمین را بانجهانیدن نبات ومنبوع ونباتات بعد موتها پس از مردگی وافسردگی آن در حقیقت جمع میگنند یعنی بدین
آثار رحمت الهی وبخشایش نا متناهی که زمین مرده را زندگی بخشد ان ذلک بدرستی که آنکس قادرست بر احیای
زمین بعد از موت آن لمحیی الموتی هر اینه زنده کننده مردگانست چه احیای ارض احیاء مثل آنست که دران
بوده از قوی نباتی واحیای موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی وغیرها وهو وخدای علی کل

شيء قدير بر هر چیزی تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع مکونات یکسانست در اخلاق آورده که اثر رحمت در ظاهر
باران است که زندگی گل بدانست و در باطن ذکر است که حیات دل بدوست در بحر الحقایق آورده که رحمت نشان ایست
که زمین دل بدان زندگی یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی معنوی حکایتی
مناسب این بحث ایراد فرموده. **نظم** صوفی در باغ از بهر گشاد * صوفیانه روی بر زانو نهاد * پس فرو رفت او بخود
اندر نغول * شد ملول از صورت خوابش فضول * که چه خسبی آخر اندر رز نگر * این درختان بین و آثار خضر * امر حق بشنو که
گفتست انظروا * سوی این آثار رحمت آر رو * گفت آثارش دلست ای بوالهوس * آن برون آثار آثارست و بس * باغها و سبزها در
عکس لطف او بدین آب و گلست * چه حیات از حق بگیر ای بیدلی * پس نخیزد گر دو دل زنده دلی ولئن ارسلنا و اگر بفرستیم
ریحا بادی که مؤذی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب است بر مزروعات ایشان وزد فرأوه پس ببینند کشت را
مصفرا زرد شده بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه از وی نفع نتوان گرفت لظلوا هر آینه باشند من
بعده یکفرون پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته و بایستی که بحق کردندی و اندر حمتی ناامید
نشدندی و ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان او قبول تو قبول نمایند فانک پس بدرستی که تو لا
تسمع الموتی سخن نمی‌توانی شنوانید مردگان را یکفار حکم ایشان دارند یعنی دل ایشان مرده است ولا تسمع
الصم و نمی‌توانی شنوانید کران را الدعاء خواندن اذا ولوا چه برگردند از آن خواننده مدبرین گریزندگان از تکلم قید
تولیه را ادبار برای تأکید حکم است و استحالة الاسماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمی‌شنود اما بسبب حرکات دهان
و اشارات سر و دست چیزی درمی‌یابد اما کری که پشت بر متکلم دارد از آن متعذرتر باشد و یافت او مفهوم وما انت
و نیستی تو بهادی العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی
مشرکان را ان تسمع نمی‌شنوانی مواعظ و نصایح قرآن الا من یؤمن مگر آنکه گرویده است بایاتنا بایات کتاب ما چه
ایمان ایشان باعث برآن میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در معنی آن تدبر نمایند فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگانند
مر اوامر و نواهی را الله خدای مطلق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را من ضعف از چیزی سست یعنی نطفه ثم جعل
پس نهاد شما را من بعد ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانایی یعنی جوانی و برنایی ثم جعل پس نهاد من بعد قوة
از پس قوت شباب ضعفا وشيبة سستی و پیری یخلق ما یشاء می‌آفریند آنچه می‌خواهد از ضعف و قوت و جوانی و
پیری وهو العلیم و او داناست باحوال بندگان القدیر توانا بر تغییر صفات ایشان ویوم تقوم الساعة و روزی
که قایم شود قیامت و آن ساعت آخر ایشان ساعات دنیا یقسم المجرمون سوگند خورند کافران یعنی آنکه ما لبثوا
درنگ نکرده‌اند در دنیا یا قبور غیر ساعة جز یک ساعت حق تعالی مؤمنان را که ایشان دروغ میگویند کذلک مثل این برگشتن
از راستی در آخرت کانوا هستند در دنیا که با انکار حشر و نشر یؤفکون برگردانیده میشوند از راه صدق
یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در آن سرای وقال الذین و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا
گویند آنانکه اوتوا العلم داده شده‌اند ایشان را دانش والایمان و گرویدن یعنی مؤمنان و علما از ملایکه و انس گویند
دروغ میگویند لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطور است فی کتاب الله در لوح
محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا در حکم او بر شما نوشته
که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده‌اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن فهذا یوم
البعث پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر

لا تعلمون نمیدانستید که بعث حق است یکفار قرآن آغاز عذر نکرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و
جارت ندارند فیومئذ پس آن روز لا ینفع سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کرده‌اند بر خود بکفر معذرتهم عذرخواهی
ایشان ولا هم ونه ایشان یستعتبون خوانده شوند بچیزی که از آن عتاب ایشان کند یعنی ایشان را نگویند که
استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا و هر آینه بیان کردیم للناس برای مردمان
فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ولئن جئتهم
بآیة و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه که مرطلبند لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند
آنانکه منکر و پند دادن از فرط عناد و غایت تمرد و فساد ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان الا مبطلون تباه
کاران و دروغ گویان و بر ما افتراکنان کذلک همچنین یطبع الله مهر می‌نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهای آنانکه
لا یعلمون نمیدانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستی که
وعده خدای بنصرت تو و اعلاء کلمه و غالب شدن دین تو حق راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد ولا
یستخفنک و ترا سبکبار نسازند الذین آنانکه لا یوقنون یقین نمیشوند در امر معاد یعنی از ایشان بیارنده که
تعجیل کنی در دعاء عذاب بر ایشان که آن بوقت مقرر بازبسته است و چون آن وقت در آید
حکم الهی بظهور رسد **نظم** بتعجیل بر دو تن کار عاشقا * که هر کاری بوقتی باز بستست

سورة لقمان مكية اربع وثلثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الم حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز عبرند
و در علم گفته اند الف اشارت با آلاء است و لام بلطف و میم بمجد یعنی انا الله لی جمیع صفات الکمال و بی الغفران والاحسان
تلک این آیات آیات الکتاب آیتهای قرآنست الحکیم خداوند حکمت یا مشتمل بر حکمت یا محکم که در وی تناقض نیست
یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هدی راهنماینده است ورحمة و بخشش از خدای للمحسنین مر نیکوکارانرا الذین آنانکه
یقیمون الصلوة بپای میدارند نمازهای مفروضه را ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة واجبه را وهم و ایشان
بالآخرة بسرای دیگر هم یوقنون ایشان بیگمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اولئک آن گروه که بدین
صفات موسوم اند علی هدی بر راه راستند من ربهم از آفریدگار خود واولئک و آن گروه هم المفلحون ایشانند
رستگاران و فیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار
خریده در مجالس قریش بنوعی باسماع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد
از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از حشمت ملکت و دولت بهمن ملوک عجم
میگویم حق سبحانه آیة فرستاد که ومن الناس و از مردمان من یشتری کسی هست که میخرد لهو الحدیث سخنی
بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار میکند افسانه را بر عبادت لیضل تا گمراه
سازد مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یا از دین او یا باز دارد از استماع و قرائة قرآن بغیر علم بی دانشی
ویتخذها و فرا میگیرد راه خدای را هزوا افسوس و سخریت اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذابی
مهین خوارکننده که سبب قتل است در دنیا و عذاب و خواری در عقبی و گفته اند این آیه در شان اینهاست

که جاریهٔ مغنیه خریدندی و مردم را از استماع اصوات والحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی
وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِ بر آنکس که لهو حدیث را خریده و بر گزیده آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّىٰ روی
بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردنکش و با تکبر بود یعنی التفات بدان نکند كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا گوییا که هرگز نشنیده
كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گوییا در هر دو گوش او وَقْرًا گرانی است فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ بعذاب دردناک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای
صالح یعنی شایسته لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتُ النَّعِيمِ بهشتهای با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی حَقًّا درست و
راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست خداوند غالب است که هیچکس ورا از وفا بوعده مانع نشود الْحَكِيمُ راست کار
که هرچه کند بر طریق حکمت بود نظم نه در وعده اوست نقص و خلاف ❊ نه در کار او هیچ لاف و گزاف ❊
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی تَرَوْنَهَا می بینید شما از بر داشته وَأَلْقَىٰ و بنهاد
فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی پیدا کرد در وی رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار أَن تَمِيدَ بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب
نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی بجبال راسیات آرام یافت در معنی از ضحاک نقل
میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین ساخت تا بر جای بایستاد از جمله کوه قاف و ابو قبیس و جودی
و لبنان و ستین و ثبیر و طور سینا و غیر آن وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده کرد در زمین مِن كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده
وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم التفات بتکلم جهت اختصاص فعل است بفاعل غیر ما نو ستادیم فرستادیم مِنَ
السَّمَاءِ از ابر یا آسمان مَاءً آبی که بارانست فَأَنبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا در زمین بآن آب مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر
صنفی گیاهی كَرِيمٍ نیکو بسیار منفعت هَٰذَا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات
خَلْقُ اللَّهِ آفریده خداست فَأَرُونِي پس بنمایید مرا که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز بیافریدند الَّذِينَ مِن دُونِهِ آنان که بدون
وی‌اند مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق گفتندی حق سبحانه میفرماید که اینها همه مخلوق منند
آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی آشکارا اند که عاجز را
با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند نظم هر که هست آفریده او بنده است ❊
پس کجا بنده که در بندست ❊ لایق شرکت خداوندست ❊ آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم در عرب ساری بوده بود
شهرتی عظیم داشت و عرب در معنی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل
زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود که وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لقمان بن
باعورا حکمت که قول صایب و فعل کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در حقایق گفته که تأمل ادله
عقلیه و تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافه دلایل سمعیه با آن علما در نبوت لقمان اختلاف
است سدی و عکرمه و شعبی رحمهم الله بر آنند که پیغمبر بوده و مراد در این آیه از حکمت نبوت است و او
خواهرزادهٔ ایوب علی نبینا و علیه السلم یا پسر خالهٔ او بوده و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناخور بن تارخ
است و تارخ پدر ابرهیم علیه السلم بوده و ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین
المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلم متولد شد و تا عهد یونس علیه السلم عمر یافت و بعضی
گویند هزار سال بزیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد

یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده در بنی اسرائیل قضا میکرده و بقول امام مجاهد از بندگان نوبه بوده
مردی سیاه اللون و غلیظ الشفتین روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی در آمدند و بروی سلام کردند
جواب داد و ایشانرا ندید گفتند ای لقمان ما فرستادهٔ پروردگار توییم تا خلیفه زمین بسازیم تا حکم کنی میان
مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار من سمعا و طاعة قبول میکنم و امید میدارم که
مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم ملائکه را این
سخن شگفت آمد و حق سبحانه قول او را پسندید و حکمت بروی اضافه کرد بمثابه که ده هزار کلمه حکمت از وی نقلست
که هر کلمه عالمی ارزد یکی از عظمای بنی اسرائیل بروی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع کلمه
حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی رمهٔ فلان میکردی گفت هستم فرمود که چه
چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایعنی کردن در
تفسیر امام ثعلبی از لقمان می آرند که روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوها
در راه بخوردند و حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده اند
و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا
بازهٔ بدوانی تا قی کنیم آنچه در درون هر که بیرون آید خاین اوست و پیر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده
و در سه بیت که مشتمل بر نکته ایست از آن ابیاتها ثبت افتاد نظم گشت ساقی خواجه از آب حمیم ❊
مرغلامانرا و خوردند آن دنیم ❊ بعد از آن میراندشان در دشتها ❊ میدویدند آن نفر تحت و علا ❊ در قی افتادند ایشان از عنا ❊
آب می آورد از ایشان میوها ❊ چونکه لقمانرا در آمد قی ز ناف ❊ می برآمد از درونش آب صاف ❊ حکمت لقمان چو داند این نمود ❊
تا چه باشد حکمت رب الوجود ❊ یوم تبلى السرائر کلها ❊ بان منکم کامن لا یشتهی ❊ چون سقوا ماء حمیما قطعت ❊
جملة الاستار مما افظعت ❊ هر چه پنهان باشدت پیدا شود ❊ هر که او خاین بود رسوا شود ❊ در لباب آورده که روزی
داود علی نبینا و علیه السلم از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد اصبحت فی یدی غیری مراد قبضهٔ قبض
فضل و عدل است داود درین سخن تفکر نمود و نعره زد و بیهوش شد و بر حکم لقمان و کلمات تمامات ایشان درین
محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمانرا حکمت دادیم و گفتیم او را أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ
که شکر گوی خدایرا بر نعمت حکمت وَمَن يَشْكُرْ و هر که شکر گوید فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که شکر میگوید
لِنَفْسِهِ برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزیدست بدو میرسد وَمَن كَفَرَ و هر که ناسپاسی کند
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَنِيٌّ بی نیازست از شکر کسی حَمِيدٌ سزاوار حمدست و اگر هیچ کس حمد نگوید یا
محمودست که همه کاینات بلسان حال و مقال حامد حضرت اویند وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابْنِهِ
مر پسر خود را انعم یا گفته اند نام او ثاران یا اشکم یا مشکم بوده وَهُوَ يَعِظُهُ و لقمان پند میداد او را و او را
گفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شرک میاور بخدا إِنَّ الشِّرْكَ بدرستی که شرک
آوردن لَظُلْمٌ عَظِيمٌ هر آینه ستمی بزرگ است چه تسویه میکند مخلوق را بخالق وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ و وصیت کردیم
آدمیرا و فرمودیم بِوَالِدَيْهِ بنیکویی مادر و پدر او و از موجبات نیکویی یکی آنست که حَمَلَتْهُ برداشت فرزند را
أُمُّهُ مادر او چند وقت و سست میشد در حمل وَهْنًا سست شدنی عَلَىٰ وَهْنٍ بر سست شدنی یعنی ضعفی
بالای ضعفی وَفِصَالُهُ و باز کردن او را از شیر فِي عَامَيْنِ در گذشتن دو سال و در این مدت او را شیر داده و دیگر

وصیت کردیم آدمی را أَنِ اشْكُرْ لِي بانکه شکر کوی مرا وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را إِلَيَّ الْمَصِيرُ بسوی حکم منست بازگشت همه پس شکر و شرک ایشانرا جزا خواهد داد وَإِن جَاهَدَاكَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو عَلَىٰ أَن تُشْرِكَ بِي بانکه شرک آری بمن و شریک کیری مَا لَيْسَ لَكَ آنچیزی که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ باستحقاق شرکت او دانشی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشانرا وَصَاحِبْهُمَا و صاحبت کن با ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که فانیست مَعْرُوفًا صحابت نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضاء کرم بود وَاتَّبِعْ و پیروی کن در دین سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ راه کسی را که بازگشته است بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است صلی الله علیه و سلم یا صدیق اکبر رضی الله عنه ثُمَّ إِلَيَّ پس بسوی مجازات منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَأُنَبِّئُكُم پس آگاه میکنم و خبر میدهم شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول آیات در شان سعد وقاص است رضی الله عنه چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثناء قصه لقمان بسبب نهی است از شرک در دو وصیت آورده اند که مادر سعد سه روز نان نخورد تا دهن او بچوب بشکافتند و آب در وی ریختند و سعد میگفت که او را هفتاد روح باشد و یک یک از وی قبض کنند یعنی بمیرد اگر هفتاد بار بمیرد از دین اسلام برنگردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من إِنَّهَا بدرستی که آن خصلت یعنی کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر إِن تَكُ اگر باشد در خوردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هسنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبیبات فَتَكُن باشد آن فِي صَخْرَةٍ در صخره سبز که ماه کویند و آن در زیر زمین هفتم است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت آن أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در زمین در مکان پنهان يَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیارد آن را خدای و حاضر کرداند و بران حساب کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدای باریک داننست و علم او بهمه چیز احاطه کند خَبِيرٌ و داناست بکان همه چیز يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمای بنیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف انست که موافق شرع و سنت باشد و منکر انکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبائی کن عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ بر آنچیزی که بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نهی إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی وَلَا تُصَعِّرْ و بیکسو مبر خَدَّكَ لِلنَّاسِ روی خود را یعنی بروجه تکبر روی برمردم متاب بلکه اقبال کن بریشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا برای بازی و انوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که چون متکبران رود فَخُورٍ نازش کنند که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه رو باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی میرو که زود بر رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواریست که میانه رو باش و بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ و فرو دار و کوتاه کن مِن صَوْتِكَ از آواز خود یعنی زیاد کنند و نعره زنند و در از زبان و سخن کوی مباش إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستی که زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز خرانست در بانک تعاج و صوت تفضیلی نیست چه صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طباع و موجب وحشت طبع است و در عیون المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشانرا و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آواز نرم دوست داشتی و صوت جهیر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بغمهای بندگان مرا که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را بخوابانند که من میشنوم آنچه در دل ایشان

پیدا مرود بجواب کسی که کوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با انکه آواز بعضی حیوانات انکر از صوت وست چه تواند بود کفته اند که آواز او نزد عرب مثل است در کراهیت سفیان ثوری رحمه الله فرموده که آواز جمیع اشیاء الاحمار که صیحه آواز او از شیطانست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار را چنین نقل کرده اند که در غالب اوقات آواز او برای طلب کاه و جوست یا بجهت اجرای شهوت یا برای جنگ در انکوشی دیگر و صدائی که از غلبه هیجی و سببی نا پدید شت ترین صداها باشد و از اینجا معلوم میشود که نداهائی که از صاحبان اخلاق ملکی در بابی آید خوبترین نداها خواهد **نظم** نفسهای عاشقان بی دلکش است ۞ استماع نغمه ایشان خوش است أَلَمْ تَرَوْا ایا نمی بینید ای مردمان أَنَّ اللَّهَ انکه خدای سَخَّرَ لَكُم رام ساخت برای شما مَّا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها از آفتاب و ماه تا از روشنی آن بهره مند یدند و ستارکان تا براه پی برید وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از دریا و بیابان و کوه و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع دارید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً نعمتهای آشکارا و پوشیده یعنی آنچه میشناسید و آنچه نمیشناسید یا نعمه محسوسه و معقوله و حصر نعمه بجمع میسر ندود و نعمة ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است صاحب بحر الحقایق آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کفته و آنچه مشهورست نعمت ظاهره حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و باطنه ملایکه است و بقولی نعمت ظاهر حسن خلق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و معرفت ملک اعلی یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم و دو کلستان و کلزار جنان یا صحت ابدان و صحبت ادیان یا بصیره و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نماء اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساوجی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی کفته که نعمة ظاهر انصاف کدایان دادن است بعین و نعمت باطن انصاف کدائی دادن است بسبب و باقی وجوه را محققان در جواهر التفسیر ثبت است و مذکور والله الموفق و الیه ترجع الامور **نظم** کوششی کن ره سوی آن بحر بر ۞ که اندرو باشد صدفهای گهر وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يُجَادِلُ کسی هست که جدال کند و خصومت میکند فِي اللَّهِ در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینانست و درعین آورده که یهودی از حضرت رسالت پرسید که خدای تو از چه چیزست فی الحال ورا صاعقه گرفت و این آیت آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى و بی رهنمائی از نزدیک خدا وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ و نه کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون کویند مر ایشانرا که بصدق تمام اتَّبِعُوا پیروی کنید مَا أَنزَلَ اللَّهُ آنچیزی را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بکروید قَالُوا کویند بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم و ببرهان رسالت عمل نمیکنیم بلکه پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آنچیزی که یافتیم بران آبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بطریق ایشان میکنیم أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ ایا اکر بود شیطان که بوساوس و هواجس يَدْعُوهُمْ میخواند ایشانرا إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان متابعت پیروی کنند او را و از تقلید در نکذرند وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را باخلاص توجه کند إِلَى اللَّهِ بدرگاه خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر اینه دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویزی محکم که کلمه شهادتست یا اسلام یا قرآن و کفته اند الحب فی الله والبغض فی الله شهر دعا یا طریق سنت است و جماعت است وَإِلَى اللَّهِ و بحضرت خداوندست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بازگشت

همه کارها یعنی اهل مورد را که خلوص اند باز گشت بوی خواهد بود وَمَن كَفَرَ و هر که نگرود بحجت در توحید و نبی
ترند فَلَا يَحْزُنكَ پس باید که اندوهگین نسازد ترا كُفْرُهُ کفر وی إِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان
فَنُنَبِّئُهُم پس آگاه کردانیم خدای ایشان را بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی
که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در سینهاست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخوردار کنیم ایشان را بنعمت در مدت
قَلِيلًا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیچاره سازیم ایشان را به بیچارگی یعنی اجبار بیارند إِلَىٰ عَذَابٍ
غَلِيظٍ بسوی عذابی سخت گران که هرگز سبک نشود وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی کافران را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای چه دلایل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار
روشنست قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگوی ای محمد سپاس مر خدای را که اعتراف میکنند بانچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که بدین اقرار ملزم میشوند لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق ویند پس در آسمان و زمین بجز او مستحق عبادة نبود
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای اوست بی نیاز است بذات خود پیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده در صفات خود
قبل از خلق احیا یا غنی است از ستایش ستایش کنندگان حمید در ستایش ایشان

نظم
او غنی بود ذات خود از ما سوی خویشتن * خود تو میگویی بجز حمد ثنای خویشتن * در اواخر سورة الکهف
گذشت که جهودان اعتراض کرده اند بر قرآن که جائی میگوید شما را حکمت خیر بسیار داده ایم و جائی میفرماید که
وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و آیه آمد که قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا الآیه درین سوره نیز تاکید آن خبر میفرماید
که وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ و اگر آنکه بودی آنچه در زمینهاست مِن شَجَرَةٍ از درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط
با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهُ مدد دادی بحر محیط را مِن بَعْدِهِ از پس فنای او سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریا دیگر مانند
آن و بدان قلمها و بدان ابحار مداد شده کتابت کردندی مَّا نَفِدَتْ نیز نرسیدی و پایان نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علم
الهی و عجایب صنع او شامل اسامی انچه آفریده شد و در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او یا انعامی
که در دارین بر بندگان اضافه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهیست و انچه مذکور شد نامتناهی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی
که خدای غالبست در حکم و فرمان بی نهایت خود حَكِيمٌ داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست
مَّا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیختن شما بعد از مرگ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر
مانند آفریدن و برانگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانات و مددکاران محتاج
نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را
فرماید که بگو برخیزید از قبرها بیک دعوت او همه خلایق از گورها بیرون آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای
شنواست همه مسموعات را بَصِيرٌ بیناست بهمه مبصرات و هر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست

نظم
قدرتش را عجز نبود هیچ کس * قدرت بی عجز تو داری و بس أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای
يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز در آن وقت که شب دراز آید وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل
میکرداند روشنائی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز بلند آید یا ساعات ایشان کم و زیاده
میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند كُلٌّ يَجْرِي هر یک از این نیز میرود
در فلک خود إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمانی نام برده که روز قیامت است و جریان ایشان منقطع گردد وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه

آنکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید خَبِيرٌ داناست و کنه امور را میشناسد ذَٰلِكَ این صحت علم و شمول قدرت
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و آنچه
شما میخوانند و محض بغیبت میخوانند یعنی انچه مشرکان میخوانند و میپرستند مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای بیهوده
و باطل و ناچیز است وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر و غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرگتر
که از وی بزرگتری نیست أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بنعمت
و احسان او که از ابر و سحاب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او میفرستد لِيُرِيَكُم تا بنماید شما را مِّنْ آيَاتِهِ بعضی از
دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و دیگر عجایب بحر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر کشتی و دریا لَآيَاتٍ هر آینه
نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلوی شَكُورٍ شکر
گوینده بر نعماء او وَإِذَا غَشِيَهُم و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و اندر یا ایشان در آید مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا
در بزرگی مانند سایبانها یا کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدا را مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنندگانند لَهُ
الدِّينَ برای خدای دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که مانع فطرتند زایل کرده باشد و
ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آنهنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی
بیابان فَمِنْهُم پس بعضی از ایشان مُّقْتَصِدٌ معتدل یعنی راست ایستند بر طریق توحید و بعضی باز گردند تا حق بعضی مؤمنان
از اهل کشتی بدعا و با خود و مشرکان جا بعهد منکر شدند وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و انکار نکنند نشانهای قدرت ما را إِلَّا
كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده عهد شکننده كَفُورٍ ناسپاس بر نعم بعد که خود را يَا أَيُّهَا النَّاسُ یعنی
ای مردمان ندای عامست اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود و پرهیز کنید از ناشایستها وَاخْشَوْا
و بترسید يَوْمًا لَّا يَجْزِي از روزی که دفع نکند عذاب را و بار ندارد وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ پدر از پسر خویش وَلَا مَوْلُودٌ
و نه فرزندی هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَن وَالِدِهِ از پدر خود شَيْئًا چیزی از عذاب گفته اند این خطاب
خاصست بکفار چه اولاد را با مؤمن بعضی بر بعضی شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بثواب
و عقاب حَقٌّ راستست و در آن خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا پس باید که فریب ندهد شما را زندگانی دنیا
یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن فریفته مشوید وَلَا يَغُرَّنَّكُم و باید که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ یعنی بکرم
خدای یا بمهلت دادن او الْغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی با مل دور و دراز شما را از راه ببرد و بر معاصی دلیر گرداند
و گوید که امروز گنه کنید و فردا توبه شما تا گاه مغرور نشوید که عقد فردا را عمر فردا می باید و کسی بدین قرار
آن نیست

نظم
کار امروز بفردا مکذار ای زن بهان * روز جون با قیه کار کن و بهرنه بیان * آورده که حارث
یا وارث بن عمرو محاربی بجناب رسالت مآب آمد گفت ای محمد ساعت کی ظاهر خواهد بود و من تخمی در زمین
پاشیده ام آفات عبارت تمام دیگر کدام ایام خواهد بود بعد از بن مرا حامله است نصیر حمل و از اشکال ذکور و اناث
بچه و حیه است و میدانم که عمل من دی و امروز چه بود فردا بکدام شغل اشتغال خواهم نمود و مولود خود را میدانم
که کجا بوده مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه آیه فرستاد که بگو این پنج علم در خزانه مشیت
ازلیه کان درست و کلید اطلاع بران بدست هیچ آدمی نداده اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایرا عِندَهُ نزدیک اوست
عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد باران را در زمان و مکانی که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ
میداند مَا فِي الْأَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از مذکر و مونث و تمام و ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی که فردا

بانیکو کار ماذا تکسب که چه کسب کند غدا فردا از خیر وشر وما تدری نفس ونمیداند هیچ نفسی که او بای ارض بکدام زمین تموت بمیرد ودر کدام وقت ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بغیبها وچون خواهد اشکارا کند خبیر آگاه از غیبها وچون خواهد پدیده کم پیدا شد

سورة السجدة مكية ثلثون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتابی را خلاصه بوده وخلاصه قرآن حروف مقطعه است ودر الم گفته‌اند که الف از اقصای حلق اید وآن اول مخارجست ولام از طرف لسان گفته شود وآن اوسط مخارج است ومیم را از شفه گویند وآن آخر مخارجست واین سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی واواسط واواخر اقوال وافعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب یعنی قران لا ریب فیه هیچ شک نیست درو یعنی منزلست بی شبهه من رب العالمین از پروردگار عالمیان یا تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزد خداست ام یقولون افتریه یا میگویند بافته است محمد صلی الله علیه وسلم از پیش خود بل نه چنین است که میگویند بلکه هو الحق قرآن سخن درست وراستست فرود آمده من ربک از پروردگار تو لتنذر تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما اتیهم قومی را که در میان تو وایشان مدتها بود نیامده است بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد زمان فترتست واسمعیل علیه السلام نذیر بوده مر اهل زمان خود را وتو نذیر قوم خودی لعلهم شاید که ایشان به بیم کردن تو یهتدون راه یابند که من خواهم الله خداوند بحق الذی خلق السموات والارض آنست که بیافرید آسمانها وزمین را وما بینهما وآنچه میان آسمان وزمین است فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد حکم او علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بعبحکم وبحیا ندا میکنید که در دنیی وعقبی ما لکم نیست شما را من دونه بجز وی من ولی هیچ دوستی که یاری کند ولا شفیع ونه هیچ درخواست کننده که مدد کاری نماید افلا تتذکرون آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ونصایح قرآنی یدبر الامر میسازد کار بندگان یعنی حکم میکند بدان ومیفرستد ملکی را که موکلست بدان من السماء از آسمان الی الارض بسوی زمین پس ملک می‌آید وآن کار بجای می‌آرد ثم یعرج الیه پس عروج میکند بسوی آسمان فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازه او الف سنة هزار سال مما تعدون از آنچه شما شماره میکنید یعنی فرشته فرو می‌آید وبالا میرود در مدتی که اگر آدمی آید ورود جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد ساله راهست پس مقدار نزول وعروج هزار سال بود ذلک آن خدا که تدبیر امر میکند عالم الغیب والشهادة داناست بنهان وپیداست یعنی داناست بآخرت ودنیا یا بعالم است آنچه بود وباشد وخواهد بود العزیز غالبست در تقدیر الرحیم مهربانست ببندگان در تدبیر الذی احسن کل شیء خلقه وآنکس است که نیکو کرد هر چیزی را که بیافرید یعنی بیافرید بر وجهی نیکو بر مقتضی حکمت

نظم

کردی آنچه در جهان شاید کرد * آنچنان کو میبایست
از تو دوق گرفت کار همه * کاتونی آفریدگار همه
نقش زیبا الوح کاخ از تست * دل دانا وجان پاک از تست

وبدأ وآغاز کرد خلق الانسان آفرینش آدم علی نبینا وعلیه السلام من طین از گل ثم جعل پس بیافرید نسله فرزندان او را من سلالة از خلاصه بیرون آورده از صلب من ماء مهین از آبی ضعیف وخوار یعنی نطفه ثم سویه پس راست کرد قالب آدم را ونفخ فیه

ودمید دروی من روحه از روح خویش با اضافه تکریم وتشریف است واظهار آنکه وی مخلوق شریفست وجعل وبساخت لکم برای شما السمع گوش تا میشنوید والابصار وچشمها تا می‌بینید والافئدة ودلها تا درمی‌یابید قلیلا ما تشکرون اندک سپاسداری کنید بر چنین نعمتها وقالوا وگفتند منکران بعث چون ابی بن خلف وامثال او ءاذا ضللنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک شویم ودر میجیته کریم چنانچه خاک اعضای ما از خاک زمین تمیز نباشد ءانا لفی خلق جدید آیا ما در آفرینش نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم از آفرینش نو ما تعلق نخواهد گرفت بل هم نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقاء پروردگار خود کافرون کافرانند یعنی باخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قل بگو ای محمد منکران بعث را که رفتند یتوفیکم فرا گیرد روح شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل علیه السلام الذی وکل بکم آنکس که موکل کرده وبر کاشته شده است بقبض ارواح شما ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود ترجعون باز گردانیده شوید برای حساب وجزا در کشاف آورده که عزرائیل ارواح را بخواند جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید امام ابو اللیث آورده که ملک الموت را رویست از آتش که بدان روی بر کافران ظاهر گردد وروح ایشان قبض کند وروئی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فرا گیرد وروئی دارد مشابه روی آدمیان بدان روح مؤمنان توفی کند وروئی از نور است که بدان روح انبیا وصدیقان قبض نماید واعوان او ملائکه رحمت وعذابند عجب از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمین چگونه لاف آسایش میزند

نظم

اسودگی مجوی که از صدمت اجل * کس را امان نداد اندر این مرحله مسلمی

ولو تری واگر ببینی ای بیننده اذ المجرمون چون مشرکان در روز حشر ناکسوا رؤسهم فکنندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت وندامت سر در پیش افکنده عند ربهم نزد پروردگار خود در موقف حساب یعنی کافران بر هول ودر آن حال میگویند ربنا ای آفریدگار ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وسمعنا وشنیدیم از تو تصدیق پیغمبران با هوال رستخیز دیدیم وآیات وعید شنیدیم فارجعنا پس باز گردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کاری شایسته انا موقنون بدرستی که ما بی‌گمانیم پس از ای عقبی زیرا که مشاهده کردیم وما را شبهه نماند آنکه حق سبحانه گوید ولو شئنا واگر بخواستیم لآتینا هر آینه بدادیم در دنیا کل نفس هر نفسی را هدیها راه یافتن آن یعنی توفیق ایمان وعمل صالح ولکن حق القول ولیکن ثابت شده است حکم من ازین که لاملأن هر آینه پر سازم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از کافران دیو وآدمی اجمعین همه ایشان فذوقوا پس بچشید شما عذاب را بما نسیتم بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز انا نسیناکم بدرستی که ما نیز ترک کردیم وبگذاشتیم شما را در عذاب وذوقوا وبچشید عذاب الخلد عذاب جاودانی را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید انما یؤمن جز این نیست که میگروند بآیاتنا بآیتهای کلام ما الذین اذا ذکروا آنانکه چون پند داده شوند بها بآن آیتها خروا بر روی در افتند سجدا سجده کنندگان وسبحوا وتنزیه کنند بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق وبستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان الله وبحمده وهم لا یستکبرون وایشان سرکشی نکنند از ایمان وطاعت وسجود این سجده نهم است بقول

امام اعظم و بقول امام شافعی رحمهما الله دهم بحضرت شیخ قدس سره این را سجده تذکر گفته و ساجد باید که
متذکر گردد بعجز خود که از آن غافل شده و تصدیق کند که کمالات وجود واحدی که آن دلالتها در همه اشیا موجود است
ع ففی کل شیء له آیة **نظم** همه ذرات ازمنه تا بماهی * بوحدانیتش داده گواهی * همه اجزای کون از مغز تا پوست
جوابی بی دلیل وحدت اوست * آورده اند که منازل بعضی از صحابه رضی الله عنهم از مسجد سید ابرار
صلی الله علیه وسلم دور بود چون نماز شام را با خواجه انام علیه الصلوة والسلام ادا کردندی همچنان تا وقت
عشا در مسجد توقف نموده نماز گذاردندی و بمنزلهای خود در رفتندی تا ادای خفتن بجماعت آنحضرت صلی
الله علیه وسلم دریابند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تتجافی جنوبهم دور میشود پهلوهای
ایشان عن المضاجع از خوابگاهها یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را خوفا از بیم او وطمعا و امید
خشنودی او ابو الدردا رضی الله عنه فرموده که این در شان کسانیست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارد
و گفته اند در شان مجتهدان و شب خیزانست که چون پردهٔ شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین
غفلت نهند ایشان پهلو از بستر نرم و فراش گرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز با زار
با حضرت بی نیاز گویند از سهیل بن علی یعنی اویس قرنی قدس سره منقولست که در شبی میگفت هذه
لیلة الرکوع و بیك رکوع بسر می برد و در شبی دیگر میفرمود هذه لیلة السجود و بیك سجده بصبح میرسانید
گفتندی یا اویس چون طاقت داری که شبها بدین درازی بر یك منوال میگذرانی گفت کجاست شب دراز
کاشکی از ابد یك شب بودی تا یك سجده باخر بردمی و در آن سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی
نظم بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند * من و خیال تو ناله‌های درد آلود * ومما رزقناهم و از آن
آنچه عطا کرده‌ایم ایشانرا ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب بدرگاه ما داد گدائی میدهند و روز در
راه ما داد گدایان میدهند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی نه ملك مقرب و نه نبی مرسل ما اخفی لهم
آنچه پنهان شده است برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی
که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن
سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان برانند که انسب آنست که آن نعمت سخن نگویند چه فلا تعلم نفس ولا
خطر علی قلب بشر گواه هند بر آنکه دعوی لاف در یافتن آن لایق نیست و ایشانرا جزا داده میشوند جزاء
جزا دادنی بما کانوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت یعملون عمل میکردند و بزرگی
نموده که چون عمل پنهان کردند جزا نیز پنهانست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشده کسی بجزای
ایشان نیز پی نبرد **نظم** نعمتی که روم همه جانان بجز * نی لاله و گل بینم سرو سمن * داری که بیان
من وا مگفته شود * من دانم و او داند و او داند و من * آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام
مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو تیزتر است و زبان من از زبان تو تیزتر علی فرمود که ای فاسق
تا من جد زهیره مساوات وجه باری مجادلات حق سبحانه و تعالی تصدیق علی را آیت فرستاد که افمن
کان آیا آنکس که هست مؤمنا گرویده بخدا و رسول یعنی علی باشد کمن کان مانند کسی که هست
فاسقا بیرون رفته از دایرهٔ فرمان چون ولید لا یستوون برابر نیستند در شرف و در رتبت یا در جزا و مثوبت
اما الذین آمنوا اما آنان که گرویده اند وعملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فلهم جنات المأوی پس مر ایشانراست

بوستانهای که ماوای حقیقی است و گفته اند جنة المأوی بهشتی است بر یمین عرش و جای مومنان در
نزلا در حالتی که پیشکش باشد یعنی ما حضری که بدان مهمان را بنوازند و نعم کلمه بر آن اندخول بهشت بدیشان
ارزانی دارند بما کانوا یعملون بسبب آنکه بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت شدند واما الذین
فسقوا و اما آنان که بیرون رفتند از راه دین فمأویهم النار پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنت
المأوی که مومنان را باشد ایشانرا از آتش ماوی دهند کلما ارادوا هرگاه خواهند که ان یخرجوا خواهند
که بیرون آیند منها از آتش اعیدوا باز گردانیده شوند فیها در آتش آورده اند که آتش در وقت جوشش
ایشانرا بالا افکند تا بنزدیك درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین
ایشانرا بزنند و بقعر جهنم باز افکنند وقیل لهم و گویند ایشانرا بجهت اهانت که ذوقوا بچشید عذاب
النار عذاب آتش الذی کنتم به آن عذابی که بودید که بآن تکذبون تکذیب میکردید و باور نمیداشتید ولنذیقنهم
و هر آینه ما بچشانیم اهل مکه را من العذاب الادنی از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسیرست
یا قحط دون العذاب الاکبر غیر عذاب بزرگتر که خلودست در دوزخ لعلهم شاید ایشان یرجعون باز
گردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خرد ترجیح حطام است و بزرگتر کباب ام
و نزد جمعی ادنی عذاب قبرست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گفته که ادنی خذلانست
و اکبر نیران و در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلای اسعارست و اکبر خروج مهدی بشمشیر اباد
و گفته اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه قرب الله
نظم دور ماندن از وصال او عذاب اکبرست * آتش سوز فراق از هر عذابی بدترست ومن اظلم و کیست
ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثم اعرض
عنها پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن انا من المجرمین بدرستی که ما از مشرکان منتقمون انتقام
کشندگانیم بهلاك و عذاب ولقد آتینا و بتحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة چنانچه
دادیم ترا قرآن فلا تکن فی مریة پس مباش در شك من لقائه از دیدن موسی در وسیط آورده که خبر مجیء
وعده داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را علیه السلم
خواهی دید پس اینجا تاکید همان وعده می کند که شك مکن در لقای وی و در روزی که آنحضرت را بمعراج
بردند موسی را در آسمان ششم دیدهم بوقت عروج و هم در نزول وجعلناه و گردانیدیم کتابی منزل
بموسی علیه السلام هدی لبنی اسرائیل راه نماینده مر بنی اسرائیل را وجعلنا منهم و گردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة
یهدون پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریة بامرنا بفرمان ما لما صبروا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان
یا بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعت یا اجتناب از معاصی وکانوا بآیاتنا و بودند که بآیتهای ما بعضی بعلامات حق
که بموسی داده بودیم یوقنون بیگمان بودند ان ربك بدرستی که آفریدگار تو هو یفصل او حکم کند بینهم
میان مردمان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آن چیزی که بودند که در آن یختلفون اختلاف
میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کند محق را از مبطل و هر یك را فراخور حال او جزا دهد اولم یهد
لهم آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید کم اهلکنا چند هلاك کردیم
من قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود یمشون میروند اینها فی مساکنهم

در مسکنهای ایشان و بدان میگذرند و در سفرهای خود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین هلاک ما قرون ماضیه
لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست مر امم آتیه را أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا نمی‌شنوند این سخنانرا یعنی بگوش فهم استماع
نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌بینند و نمیدانند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنکه ما میرانیم یعنی باران و سیل را میفرستیم إِلَى الْأَرْضِ
الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه و گفته‌اند اسم موضعیست در ولایت یمن که آب بجوی بهار بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که
ما آب بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می‌آوریم از آن آب زَرْعًا کشت زاری گفته‌اند مراد غلات و
اشجارست تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن زرع أَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَأَنْفُسُهُمْ و میخورند
ایشان میوه و دانه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی‌بینند این اثر قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند
که آنکه قادرست بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ و میگویند
کفار مکه مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که می‌گویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال
با صحابه گفتند این فتح که وعده داده اید کی خواهد بود زود بما نمایید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست
گویان در وعده خود قُلْ بگوی ای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح مکه یا فتح بدر لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت
آنهارا که بگرویده اند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز بدرند که در حال قتل ایمان ایشانرا فایده
نداد زیرا که ایمان یاس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب در توقف افتد
فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان بطریق اهانت از ایشان مدت معلوم یعنی تا نزول آیة السیف وَانْتَظِرْ و منتظر
باش نصرت الهی را إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرانند تا کی غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب
کرداند بر ایشان الحق یعلو ولا یعلی **نظم** منتظر باش بالطاف الهی که شود
علم دین تو هر لحظه برافراخته تر ۞ خصم را ساختگی کن که بود هر روزی ۞ کار احباب تو از روز دیگر ساخته تر

سورة الاحزاب مدنیة ثلث وسبعون

بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب نزول مذکورست که ابوسفیان و عکرمه
و ابو الاعور بعد از واقعه احزاب از مکه بمدینه آمدند و در سرای نفاق پیشوا ابن ابی نزول کردند و روز دیگر با جمعی
از منافقان حاضر شدند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم امان طلبیده استدعا نمودند که مار الات
و منات را بگذار و بگو بتان در قیامت مقام شفاعت هست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن
بر آن حضرت شاق آمد روی مبارک در هم کشید ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف
عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست فاروق رضی الله عنه صلابت دین و حمیت اسلام در یافته قصد قتل
کفره نمود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود ای عمر ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست
آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر اتَّقِ اللَّهَ دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ
و فرمان مبر کافران مکه را چون ابوسفیان و عکرمه وَالْمُنَافِقِينَ و منافقان را چون ابن ابی و معتب بن قشیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمقالات ایشان حَكِيمًا محکم کننده بوفا عهد وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ
آنچیزرا که وحی کرده میشود بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی از اطاعت ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ

هست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای یعنی کار خود باوی گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ
وَكِيلًا و بسنده است خدای کارساز و مهم گذار و نگهبان و کفایت کننده مهمات ط چون زنده لطف عنایت کند
جمله مهمات کفایت کند آورده اند که ابی معمر جمیل بن اسد مردی لبیب و ادیب بود بارها گفتی که مرا دو دل است
که یکی از آن فهم مهم میکنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بود روزی که
از بدر گریخته بمکه میرفت یک نعلین در دست و یکی در پای ابوسفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی
مقتول اند و برخی منهزم ابوسفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پایست و دیگری در دست ابو
معمر درنگریست و بران حال اطلاع یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغ گوی ساخت
و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که مَا جَعَلَ اللَّهُ نیافرید خدای لِرَجُلٍ مردیرا مِنْ قَلْبَيْنِ
دو دل فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که
روح حیوانی یکیست و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب
خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند خدای تعالی هیچکس را دو دل نیافرید وَمَا جَعَلَ و نساخته است أَزْوَاجَكُمُ زنان
شما را اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ آنانرا که ظهار میکنید از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را که میگویید انت
علی کظهر امی مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیة و امومیة که یکی مقتضای مخدومیه و دیگری مستدعی
خادمیت است در یک زن قبیل محالات می تواند بود وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای أَدْعِيَاءَكُمْ پسرخواندگان
شما را أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی و دعوت صورت عارضی است پس با یکدیگر مجتمع
نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون پسر اصلی میراث می برده حق سبحانه فرمود که چنانکه
دو دل در یک درون نمی باشد زوجیة و امومة در یک زن و پسری و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود
ذَٰلِكُمْ این که ظهار و مطلقه و دعی را ابن میخوانند قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ سخنی است که بزبان خود میگویید
و حقیقتی ندارد وَاللَّهُ و خدای يَقُولُ الْحَقَّ میگوید سخن راست که مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ
و راه مینماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارثه رضی الله عنه نازل شد که مردم او را زید بن محمد
گفتندی بجهت آنکه او مملوک خدیجه بود رضی الله عنها و خدیجه او را بحضرت بخشیده بود و آنحضرت او را
آزاد کرده چون فرزندان پرورش میداد مردم پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که ادْعُوهُمْ
بخوانید فرزندانرا و لقب دهید لِآبَائِهِمْ بپدران ایشان هُوَ این خواندن أَقْسَطُ راسترست عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای در صحیح بخاری از ابن عمر رضی الله عنه مذکورست که ما نمیگفتیم الا زید بن محمد تا این آیت
آمد و ما او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشانرا که نسبت دهید بانها فَإِخْوَانُكُمْ
پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام پس بگویند یا اخی وَمَوَالِيكُمْ و دوستان شما اند در خطاب
گوید یا مولای وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ و نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آن چیزی که خطا کرده اید در آن چون گفتن
زید بن محمد وَلَٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ و لیکن گناه هست در آنچه قصد کند قُلُوبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر
او وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده آنرا که خطا کند رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ
پیغمبر سزاوارترست بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین
صلاح بود و محض فلاح او ست بخلاف نفس که امر او سبب شقاوت و موجب غوایتست پس باید که امر

به بنده دوستتر باشد از نفس او و در حدیث آمده که نگرود هیچ یک از شما مؤمن نباشد تا من نباشم به وی دوستتر از او
و پدر و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان را بخروج
امر کرد بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم این آیه آمد که اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان
او را بهمه فرمانها لازم شمارند و شناسند در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوارتر است از محبت خود با دیگران
امتان را در عالم او دوست دوست * دوستی دیگران بر بوی او است * دوستی او اصل باید کرد و بس *
فرع را بهر چه دارد دوست کس * اصل را بفرع کو هرگز مباش * تن بآن و جان بگیرای خواجه تاش * وَأَزْوَاجُهُ و زنان او
وَأُمَّهَاتُهُمْ مادران مؤمنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته
اند و در مصحف ابی و قراءت ابن مسعود چنین بوده که وهو ابوهم وازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت
لاکلام است و چون در صدر اسلام بجهت موالات و مواخاة میراث میگرفتند حق تعالی نسخ آن حکم را بدین آیه
کرد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوارترند ببرخی از توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح
محفوظ یا در آنچه فرستاد از قرآن یعنی آیت میراث و حکم کرد که اولوا الارحام حق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از
گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را با یکدیگر برادری داد إِلَّا أَنْ
تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگانی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای کسی که
دوست میدارید كَانَ ذَٰلِكَ هست آنچه ذکر کرده شد از اولیت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در
قرآن یا لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن از آنکه فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران
مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان از برای آنکه خدا را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت
را نصیحت کنند تا هر یک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از و خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست
گرفتند وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذکر این پیغمبران برای آنست
که اولوا العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است وَأَخَذْنَا و گرفتیم مِنْهُمْ از پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا
پیمانی محکم مؤکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سؤال کند خدای راستگویان یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی
ایشان در سخنی که با قوم گفته اند یا از تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده است برای کافران عَذَابًا
أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را
که انعام فرموده بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمدند بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود
قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم برایشان رِيحًا بادی یعنی باد صبا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکر
که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرًا بینا و این آیت بیان
غزوه احزابست و آن قصه چنان بود که بعد از جلاء بنی نضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند
با ابوسفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بستند و از قریش و احابیش ده هزار
کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله رسید با سه هزار کس از مدینه
نهضت فرموده و معسکر همایون در پیش کوه سلع مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی
که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بود سلمان رضی الله عنه وضع خندق که در بلاد عجم می باشد بموقف
عرض رسانید و رای حضرت از تشریف قبول نافذ داشته زمین بر صحابه قسمت کرد و بحفر خندق اشارت

فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده حضرت بجود نیز مباشر کشیدن خاک و بالا بردن از مغاک می شدند
یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر المهاجرین و الانصار بر زبان معجز نشان
میراند و اثنای این حالت سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تیشه ها بر آن کارگر نبود آنحضرت را خبر
کردند تبر سنگ آمده تیشه بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و دو دانگ از آن بشکست
و نوری مانند برق از آن بجست و در آن روشنی نظر انور سید انام علیه الصلوة و السلام بر قصرهای شام افتاد
گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبه دوم که ضربه بر آن صخره زد دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری
دیگر ظاهر گشته قصور یمن بنظر آنحضرت در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند
سیم بار تمام سنگ در هم شکست و نوری که از آن درخشان شد کوشکهای کسری برآنحضرت عیان شد و گفت
الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد هر چه
امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و روم و شام وعده میدهد القصه بعد از شش روز که عمل
خندق اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عیینة بن حصن با بنی اسد و غطفان و فزاره
و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابوسفیان با احابیش قریش و کنانه از پایان
وادی که طرف غربیست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله عهد بسته
بودند باغوای حیی بن اخطب عهد بشکسته بمدد کار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل
ضعفاء اهل اسلام از جای برفت چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده إِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید از آنکه آمدند بشما لشکرها
مِنْ فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلی وادی وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و چون کشت
دیدها و احداق متحیر شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از
شدت رعب منتفخ میگردد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد وَتَظُنُّونَ و گمان میبردید بِاللَّهِ الظُّنُونَا بخدای
انواع گمانها مخلصان را ظن آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان
را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده
شدند مؤمنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلْزِلُوا و جنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی
سخت یعنی از جای برفتند بعنایه که بدلادت دو هم سفرای المغرسیمودند تا شکیبا ابنا و رای قالغراق ما
لا یطاق بکار سیف مودند نظم از دل بشد دل از جای * هوش از سر رفت و قوت از پای وَإِذْ
يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن از آنکه گفتند منافقان چون ابن قشیر و غیره وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای
ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وعده نداد ما را خدای وَرَسُولُهُ و پیغمبر فرستاده او
در فتح شام و یمن إِلَّا غُرُورًا مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد وَإِذْ قَالَتْ و ما را یاد کن که
گفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل یثرب
یثرب زمینی است که مدینه طیبه و طیبة طاهره در ناحیتی از آن واقع شده و نهی است که مدینه را
یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکرگاه
تا ایستادن اینجا چه فایده دارد فَارْجِعُوا پس باز گردید بمنازل خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین
اسلام وجهی ندارد رجعت کنید بدین پدران و او را بدست دشمن باز دهید وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری میطلبند

و فریق گروهی منهم النبی ازیشان پیغمبر را یعنی بنی حارثه و بنی سلمه یقولون میگویند ان بیوتنا بدرستی که خانهای
ما در مدینه عورة خالیست و استحکامی ندارد وما هی بعورة و حال آنکه خانهای ایشان خالی و اخلال نیست بلکه
استحکامی تمام دارد ان یریدون نمیخواهند بدین رفتن الا فرارا مگر گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر در آمده شود مدینه
یعنی لشکر کفار در آیند بدو علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از جوانب آن یعنی بیکبار در مدینه در آیند
و کرها کرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا الفتنة پس خواسته شوند فتنه را یعنی دعوت کنند ایشان را بشرک یا بمقاتله
مسلمانان لاتوها هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وما تلبثوا و درنگ نکنند بها باجابت
فتنه الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند و انکار کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و بدرستی که بودند
بنو حارثه و بنو سلمه که از روی امانت عاهدوا الله عهد کردند با خدای من قبل پیش ازین یعنی در روز احد
عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار پشتها بکفار نکنند در کارزار وکان عهد الله و هست عهد خدای
مسئولا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قل بگوی محمد که یعنی
وجه لن ینفعکم الفرار سود ندارد شما را گریختن ان فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از کشتن چه
لابد است هر شخصی را ادراک یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بدان نافذ گردد واذا و آن هنگام که بگریزید یعنی اگر
شما را فرار نفع کند و مهم شما در تأخیر افتد لا تمتعون برخوردار نخواهید شد الا قلیلا مگر زمانی اندک چه آخر
شربت فنا نوشیدنیست و خرقه فوات پوشیدنی **نظم** کر می‌نهد قدم اندر سرای کون و فساد
که باز روی براه عدم نمی آرد قل بگو من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگاه دارد شما را من الله از عذاب خدای ان اراد
اگر خواهد خدای بکم سوءا بشما بدی و هزیمتی او اراد بکم رحمة یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند
از آن ولا یجدون لهم و نیابند مردمان برای خویش من دون الله بجز خدای ولیا دوستی که نفع رساند ولا نصیرا
و نه یاری که ضرر باز دارد در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بمدینه
رفت برادر اعیانی خود را دید بساط طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا
بطرب نشسته و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که تو
بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد بازگشت و گفت
بروم و آن حضرت را ازین مقالات تو خبر کنم چون نزدیک حضرت رسید دید جبرئیل علیه السلام فرود آمده و
این آیت آورده بود که قد یعلم الله بدرستی که میداند خدای المعوقین باز دارندگان از نصرت رسول منکم از گروه
شما والقائلین لاخوانهم و گویندگان مر برادران خود را که هلم الینا بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را
تخویف میکردند با بوسفیان یا یهود منافقان می‌گفتند خود را در معرض تلف میفکنید و از یاری محمد بگردید
منافقان سخن یهود را بقبول متلقی شده از جنگ بهانه تهی میکردند چنانکه میفرماید ولا یأتون البأس و نمی‌آیند
منافقان بکارزار کفار الا قلیلا مگر اندکی یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه اشحة علیکم در حالتی که بخیلانند
بمعاونت یا نفقه بر شما نمیخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید ترس دشمن رایتهم
ببینی ایشان را که از غایت بددلی ینظرون الیک می‌نگرند بسوی تو تدور اعینهم میگردد چشمهای ایشان در حدقه
عجب و دانست کالذی یغشی علیه مانند کسی که پوشیده باشند بروی یعنی غشی آورده و بیهوش شده من الموت
از سکرات مرگ فاذا ذهب الخوف پس چون برود ترس سلقوکم بیفگنند شمارا و سخنان سخت گویند

بألسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة در حالتی که بخیلند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت قسمت
غنایم مجادله و مناقشه کنند اولئک آن گروه لم یؤمنوا نگرویده اند فاحبط الله پس باطل کردانیده است خدای
اعمالهم کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند اظهار کرد خدای بطلان عمل ایشان را وکان
ذلک و هست آن اظهار علی الله یسیرا بر خدای آسان یحسبون الاحزاب این گروه احزاب را پندارند یعنی
لشکرهای کفار را که ایشان لم یذهبوا بازنگشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان بمثابه ایست که با وجود
آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می‌پندارند که گرد اگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده وان یأت
الاحزاب و اگر بیایند این لشکر بار دیگر یودوا دوست میدارند منافقان لو انهم تمنا میکنند که کاش ایشان
بادون صحرانشینان باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی بخواهند که در مدینه نباشند
بلکه در بادیه ساکن شوند یسئلون می‌پرسند یا بنده و رونده را عن انبائکم از خبرهای شما و دشمنان
یا بجهه گذشته باشد میان شما و ایشان ولو کانوا و اگر باشند فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله
با اعادی دست دهد ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر اندکی لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را ای
ترسندگان و بددلان فی رسول الله در افعال پیغمبر خدای اسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید
و چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شدائد و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی
نیکوست لمن کان یرجوا الله مر آنکس را که هست که امید میدارد ثواب خدای بلقای او را والیوم الآخر و نعیم روز
بازپسین را وذکر الله کثیرا و مر آنکس را که یاد کرد خدای را بسیار بدل و زبان در موضح آورده که سید عالم
صلی الله علیه و سلم خبر داده بود صحابه را که آمدن احزاب موعود بود که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد
و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان ولما رای المؤمنون و آن هنگام که بدیدند مؤمنان الاحزاب لشکرها را روز
خندق که برابر لشکر اسلام صف کشیدند قالوا گفتند هذا اینست ما وعدنا الله آنچه وعده داد خدای که
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذین من قبلکم مستهم و آنچه فرموده بود رسول او که سیشتد
الامر باجتماع الاحزاب علیکم وصدق الله ورسوله و راست گفت خدای و رسول او وما زادهم و نیفزود
دیدن احزاب مر مؤمنان را الا ایمانا مگر باور داشتن مواعید الهی را وتسلیما و گردن نهادن مر حضرت رسالت
پناهی که سعادت دو سرا در آن تسلیم مندرج است **نظم** هر که دارد چون قلم سر بر خط فرمان او
می‌نویسد بخت طغرای شرف بر نام او می نویسد بخت طغرای شرف بر نام او آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده
بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان رضی الله عنهم که چون در حرب کامی با نبی
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باشند ثبات قدم ورزند کمر مقاتله بر میان بندند تا شربت شهادت
بچشند ایشان را تکریم ده حق سبحانه در صفت ایشان می‌فرماید من المؤمنین از گروندگان رجال صدقوا مردانی
اند که راست کرده اند ما عاهدوا الله علیه آن چیز را که عهد بسته اند با خدای بر آن چیز که ثبات بر قتال و
مقاتله برای رضای ملک متعال فمنهم من قضی پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نحبه نذر خود
را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم ومنهم من ینتظر و از ایشان کسی
هست انتظار میبرد چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما وما بدلوا و تغییر ندادند عهد را تبدیلا تغییر
دادنی و سخن خود مبدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای الصادقین راستگویان یعنی وفا کنندگان را

بِصِدْقِهِمْ راستی یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ را عذاب کند منافقانرا إِنْ شَاءَ اگر خواهد که بر نفاق بمیرند
أَوْ يَتُوبَ يا انکه ردد بتوفیق توبه عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ایشانرا توبه دهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست
غَفُورًا امرزنده انرا که توبه کنند رَحِيمًا مهربان برکسی که بر توبه میرد در اخبار آمده که بیست روز یا بیست و هفت
روز احزاب برحوالی مدینه توقف کردند و روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی
و شبها هم شبیخون کردندی و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوار شده با جمعی از صحابه بدفع ان اشتغال
نمودی روزی عمرو و عبدود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابله کردندی با جماعتی دیگر از دلیران لشکر
کفار خندق را عبره کردند و بجهت مرد مبارز طلبیدند و عمرو بدوست مرتضی علی کشته شد و نوفل را
مسلمانان سنکسار کردند و علی یاران شان بدو نیم زد دل کافران بشکست و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد دعای فتح بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان
نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمددکاری فرستاد **نظم**
باد صبا بست میان نصرت نبی ❊ دید چراغ را که کند باد یاوری ❊ باد صبا زلزله در ان لشکر افکند و اتش را
ایشانرا کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشانرا می بریدند و میخهای میکندند و ایشان در ماندند
روی بهزیمت نهادند و غلغله قال در مفاتح بین ما قبال ابواب فتح و نصرت کشاده گشت **نظم**
نی در دست نیزه و آمد شد بیکانه ❊ ان فتح که مفتاح امان بود بر آمد ❊ وَرَدَّ اللَّهُ و باز کردانید خدای از مدینه الَّذِينَ
كَفَرُوا انانرا که بکرویدند بنبوی یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوا
خَيْرًا نیافتند غنیمتی و نصرتی وَكَفَى اللَّهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مؤمنانرا جنگ کردن بسبب باد
صبا و ملائکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای قَوِيًّا توانا بر احداث هرچه خواهد عَزِيزًا غالب بر همه اشیا بعد از
فراغ کفار حکم شد که بجهت بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نمودند لشکر اسلام ایشانرا
بیست و پنج روز محاصره کردند کار بر ایشان تنگ شد به حکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد حکم
فرمود که مردان ایشانرا بکشند و زنان و کودکان ایشانرا برده کیرند و اموال ایشان را بر مسلمانان غنیمت کنند
حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت اسمان حکم کرده بود حق سبحانه
ازین واقعه خبر میدهد که وَأَنْزَلَ الَّذِينَ و فرود آورد خدای انانرا که ظَاهَرُوهُمْ یاری دادند احزاب را و همه
ایشان کشتند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل تورات یعنی یهود قریظه را فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان
وَقَذَفَ و افکند فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ کروهی را میکشید
بهصد تن یا هفتصد تن از ایشان بکشتند وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و برده میکیرید کروهی یعنی زنان و فرزندان ایشان
وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون
و قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و بشما داد زمینی که نرفته بودید در ان
یا مالک آن نبوده اید خیبرست یا ممالک فارس و کفته اند هر زمینی که بحوزه اسلام در آید تا قیامت و در ین معنی است
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرًا توانا بس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بر
ملازمان سید عباد **نظم** لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است ❊ لاجرم هر نفسی اقلیمی کی میکیرد ❊
ارباب سیر برانند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلی الله علیه و سلم از ازواج طاهرات هجرت نمود

دست کشید خورد که یکماه با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیادت از مقدور می
طلبیدند چون محو یانی بدق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که در تصرف انحضرت نبود و اسباب دیگر
هم در کتب سیر مذکور است و به هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال نمود و بعلیه در مسجد که خانه وی بود
تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بر ان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیه تخییر فرود آورد که
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ ای پیغمبر بگو مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
زندگانی دنیا یعنی تنعم در ان وَزِينَتَهَا و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایهای بتکلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ
پس بیائید که بدهم شما را متعه طلاق وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردنی نیکو بی مضرت و از
روی کراهت وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدا را وَرَسُولَهُ و خشنودی رسول وی را
وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای أَعَدَّ اماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان
نیکوکار را مِنْكُنَّ از شما یعنی انها که اختیار شق ثانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که زخارف دنیوی در
جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار نمود عایشه
صدیقه بود رضی الله عنها و بعد از ان همه یَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ
بکاری نا پسند مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و بعضی بکسر یا خوانده اند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا کننده
فرمانی رسول است صلی الله علیه و سلم يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو بار یا نکه
دیگران را باشد جه گناه از ایشان زشت تر است وَكَانَ ذَلِكَ و هست این تضعیف عذاب عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای
آسان وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مداومت کند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برد لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر
خدای و رسول را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری پسندیده و شایسته نُؤْتِهَا بدهیم او را أَجْرَهَا مزد او مَرَّتَيْنِ
دو بار یکبار برای طاعت خدا و یکبار برای طلب خشنودی پیغمبر وَأَعْتَدْنَا لَهَا و اماده ساختیم برای آن زن
رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ
النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت جه شما را فضل بسیارست بر سایر نسوان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر بترسید از خدای و فرمان
میبرید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی و فروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فَيَطْمَعَ الَّذِي تا که انکه
طمع کند در شما انکسی که فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دوستی فجور وَقُلْنَ و بگویید قَوْلًا مَعْرُوفًا
سخنی نیکو و پسندیده و دور از ریبت وَقَرْنَ و آرام گیرید فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار
پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى چون اظهار زنان در جاهلیت پیشین که از جاهلیت جهلا گویند و آن
زمان ادریس بوده تا وقت نوح علیهما الصلوة و السلام و اخری انکه جاهلیت اولی در زمان ابرهیم علیه السلام
بوده که زنان لباسها از مروارید بافته پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی و محمد
علیهما الصلوة و السلام و بعضی معنی آیه برین وجه کفته اند که مخرامید در رفتن چون خرامیدن جاهلیت اولی
وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز که اصل طاعات بدنیه است وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة که اشرف عبادات
مالیه است وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدای را در فرایض وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که
میخواهد خدای لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
و پاک کرداند شما را از معاصی پاک کردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیه دلیل است بر انکه ازواج نبی از اهل

بیت وبنده وعد وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج ویند بدلیل خطاب گذشته و آینده وضمیر
مذکر در یطهرکم بجهت تغلیبست چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده
که عامست مر ازواج را و اولاد را و داماد را و تأویلات ابو منصور ماتریدی رحمه الله همین نقل میکند و صاحب عین المعانی
فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بران دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه وام سلمه و ابو سعید خدری
وانس بن مالک رضی الله عنهم نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه وعلی وحسن وحسین اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
ودر اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در خانه من بر گلیمی که بر فراش
وی افکنده بودم نشسته بود فاطمه رضی الله عنها در آمد واز جهت پدر سبوی بات پاکوشت پخته اورد حضرت
فرمود که ای فاطمه علی وحسن وحسین را بخوان تا بر سر خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی صلی
الله علیه وسلم آن گلیم بر ایشان بپوشید وگفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر وایشانرا پاکیزه گردان این
آیة نازل شد ومن سر خود در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من نیز از اهل بیت توام فرمود که انت علی خیر واز بن جهت
کال عبا برین پنج تن اطلاق میکنند **شعر** آل العبا رسول الله وابنته * والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا * ودر تیسیر ودر بعضی
دیگر از تفاسیر نقل میکنند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقت نماز بدر خانه فاطمه رضی الله
عنها بگذشتی گفتی نماز یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا **واذکرن** ویاد کنید ای زنان
پیغمبر **ما یتلی** آنچه خوانده میشود بر شما **فی بیوتکن** در خانهای شما **من آیات الله** از آیتها کلام الله **والحکمة** واز سخنان
پیغمبر که محض حکمتست این آیت حث میکند بر حفظ قرآن وحدیث **ان الله کان** بدرستی که خدای هست **لطیفا**
نیکوکار بشما **خبیرا** دانا باقوال وافعال شما وبعد از نزول این آیات در باب ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمان گفتند
مارا هیچ نازل نشد حق سبحانه آیة فرستاد که **ان المسلمین** بدرستی که مردان که منقاد حکم خدا اند **والمسلمات**
وزنان فرمان برنده **والمؤمنین والمؤمنات** وباورداریکان از رجال ونسا **والقانتین والقانتات** ومثابت کنندگان
بفرمان برداری از مردان وزنان **والصادقین والصادقات** وراست گویان در قول وعمل از ذکور واناث **والصابرین
والصابرات** وصبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق **والخاشعین والخاشعات** وتواضع کنندگان
از مردان وزنان **والمتصدقین والمتصدقات** وصدقه دهندگان از هر دو طایفه **والصائمین والصائمات** وروزه داران
برای خدای فرضا یا نفلا از رجال ونسا **والحافظین فروجهم والحافظات** ومردان وزنان نگاه دارنده فرجها
خود را از حرام **والذاکرین الله کثیرا** ومردان ذکر گوینده مر خدای را بسیار **والذاکرات** وزنان یادکننده
اعد الله آماده کرده است خدای **لهم** مر ایشانرا از ذکور واناث **مغفرة** آمرزش گناهان **واجرا عظیما** ومزدی
بزرگ بطاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را زید بن حارثه
رضی الله عنه خواستگاری فرمود وزینب بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود چون دانست که
برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت ودختر عمه آنحضرت بود وگفت چرا من زن آزاد کرده شوم وبرادرش
عبدالله نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیة فرستاد که **وما کان** ونمیسزد ونشاید **لمؤمن** هیچ
مرد گرویده را یعنی عبدالله بن جحش **ولا مؤمنة** ونه هیچ زن ایمان آورنده را یعنی زینب **اذا قضی الله ورسوله** چون
حکم کند خدای ورسول او **امرا** کاری یعنی نکاح زینب با زید **ان یکون لهم الخیرة** آنکه باشد ایشانرا اختیاری
یعنی برگزیدن **من امرهم** از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا ورسول

سازند **ومن یعص الله ورسوله** وهر که عاصی شود ومخالفت کند خدا ورسول او را یا از حکم کتاب وسنت بگذرد
فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد **ضلالا مبینا** گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفرست بعد
از نزول آیت زینب وبرادر راضی شدند وآن عقد بوجود گرفت وحق تعالی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اعلام
کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید وزینب ناسازگاری پدید
آمد بمثابه که زید چند نوبت عزم طلاق زینب کرد وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مانع میشد کما قال
تعالی **واذ تقول للذی انعم الله** ویاد کن آنرا که گفتی مر آنکسرا که انعام کرده خدای **علیه** بروی باسلام وبتوفیق
خدمت ومتابعت تو **وانعمت علیه** وتو انعام کرده بر وی بعد از آن آزاد کردن وبفرزندی خواندن یعنی گفتی زید را که
مستغرق نعمت خدا ورسول است که **امسک علیک** نگاه دار از برای خود زن خود را یعنی زینب **واتق الله** وبترس از
خدای در کار او واز روی ضرار طلاق مده **وتخفی فی نفسک** وپنهان میکردی در نفس خود **ما الله مبدیه** آنچه خدای
پیدا کننده آنست یعنی آنکه زینب داخل ازواج طاهرات تو خواهد بود **وتخشی الناس** ومیترسیدی از مردم که
گویند پسر خود را بخواست **والله** وخدای **احق** سزاوارترست **ان تخشیه** که ازو ترسی ودر آنچه باید ترسید
ومقررست که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ترسکارترین خلق بود زیرا که خوف وخشیة بنسبت
علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله از همه عالمیان اخشی بوده **نظم**
خوف وخشیة نتیجه علم است * هر که را علم بیش خشیة بیش * هر کرا خوف شد بتق رهش * باشد از جمله رهروان
در پیش * آورده اند که زید زینب را طلاق داد وبعد از انقضاء مدت عدت حضرت رسالت صلی الله علیه
هم او را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را از برای وی زید بیامد وقصه را بعرض زینب رسانید زینب از
غایت شادی بسجده شکر گذاردی وگویند دو رکعت نماز گذارد وگفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری میکند اگر
من شایسته او بیم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد وآیه آمد که **فلما قضی زید** پس آن هنگام که
برسید زید **منها** از زینب **وطرا** بحاجتی که داشت ودر موضع آورده که مراد نیل طلاق زینب بود چون مراد خود
دریافت یعنی طلاقش داد وعدت بسر آمد **زوجناکها** ما او را بتو دادیم **لکی لا یکون** تا نباشد بعد از تو **علی
المؤمنین حرج** بر مؤمنان تنگی یا اثمی ووبالی **فی ازواج ادعیائهم** در خواستن زنان پسر خواندگان خود **اذا
قضوا منهن وطرا** چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند وعدت بگذرد **وکان امر الله** وهست
کاری که خدای خواهد **مفعولا** بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رضی الله عنها سید عالم صلی
الله علیه وسلم بعد از نزول آیه بخانه زینب رضی الله عنها آمد بی دستوری وزینب رضی الله عنها گفت
یا رسول الله بی خطبه وبی گواه حضرت فرمود که الله المزوج والجبرئیل الشاهد وزینب بر سایر زنان فخر
میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرده به پیغمبر ومتولی تزویج شما اولیاء شما بوده اند **ما کان** نیست **علی
النبی** بر پیغمبر **من حرج** هیچ وزری ووبالی **فیما فرض الله له** در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او در این صورت
مخصوص او نیست بلکه **سنة الله** سنت نهاد خدای سنتی **فی الذین خلوا من قبل** در آنکسان که گذشتند پیش
از پیغمبر ما از انبیاء دیگر که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرد ایشانرا **وکان امر الله**
وهست کار خدای **قدرا مقدورا** حکمی گذارده شده پس صفت ایشان میکند از پیغمبران ومیگوید **الذین
یبلغون** آنانکه بودند که میرسانیدند **رسالات الله** پیغامهای خدا را بامتان خود **ویخشونه** ومیترسیدند

از او ولا یخشون احدا و نمی ترسند از هیچکس الا الله مگر از خدا وکفی بالله حسیبا کافیست شمارندگان با شمار
کننده بندگان وچون شمار بندگان بدست اوست باید که ترس بیتا ازو باشد بعد از واقعهٔ زینب رضی الله عنها
زبان طعن بی دینان دراز شد که مرد مارا میگوید که زنان پسران بر شما حرام اند وخود بخواهد زن پسر را یا آنکه
پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسران اصلی میداشتند حق سبحانه فرمود ما کان محمد نیست محمد ابا
احد پدر هیچ یک من رجالکم از مردان شما واگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بوده اما ایشان بمبلغ رجال
نرسیدند پس او فی الحقیقه پدر صلبی نیست که میان او و آن پسر حرمت مصاهرت باشد ولکن رسول
الله ولیکن او فرستاده خداست وخاتم النبیین ومهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و
پیغمبران را بدو ختم کرده اند وخاتم یعنی آخرین هست یعنی او متأخر انبیا بود بظهور وهیچ ازانجه اول انبیا
بوده بظهور نور وکان الله وهست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا پس میداند که کیست سزا
وار آنکه نبوت بوی ختم شود ودر عیون الاجوبه آورده که مهر هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را
مهر گفته تا دانند که تصحیح محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم نتوان کرد ان
کنتم تحبون الله وشرف وبزرگواری کتاب بمهر اوست شرف جملهٔ انبیا نیز بدان حضرتست وشاهد هر
کتابی مهر اوست پس شاهد در محکمهٔ قیامت او بخواهد بود وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا وچون کتابت را
مهر کردند کتابت در باقی شد چه نبوت بآنحضرت سمت اختتام یافت در نبوت بالکلیه بسته گشت ودیگر
چون زمرهٔ انبیا بمهر نبوت مخصوص بوده بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت وفی المثنوی المعنوی نظم
بهر این خاتم شدست او که بجود ۞ مثل او نی بود نی خواهند بود ۞ چونکه در صنعت برد استاد دست ۞
نی تو گویی ختم صنعت بر تو است یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذکروا الله یاد کنید خدای را
ذکرا کثیرا یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکرها از تهلیل وتحمید وتکبیر وتمجید وسبحوه
وتسبیح گویید ورا یا نماز گذارید وی را بکرة واصیلا بامداد وشبانگاه چه نماز صبح و شام اشق
است ازین روا واسطی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست ودر
لطایف قشیری مذکورست که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من
احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از ذکر
او خالی ماند نظم در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی ۞ در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل هو الذی یصلی اوست
خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند علیکم بر شما وملائکته وفرشتگان او درود میدهند یعنی
آمرزش میخواهند گناهان شمارا واین درود خدا وملائکه را لیخرجکم برای آنست تا بیرون آرد شمارا
من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنایی ایمان مراد از اخراج دوام واستقامتست بر خروج چه در
وقت صلوات خدای وملائکه ایشان در ظلمات نبوده اند وگفته اند اخراج از ظلمات معصیت بوده بنور
طاعت یا از شک بیقین یا از تنگی تدبیر بشهود نور تقدیر ودر بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت
بنور روحانیت وکان وهست خدای بالمؤمنین رحیما بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند
وملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید تحیتهم تحیت مؤمنان از خدای یوم یلقونه روزی که به بینند
سلام سلامیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفت ومخافت وگفته اند نزد خروج روح بدست ملک الموت کتابتی غیر

مذکور یعنی روزی که به بینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید واعد لهم وآماده کرده است خدای برای مؤمنان با وجود
تحیت بر ایشان اجرا کریما مزدی بزرگوار که آن بهشت ونعیم آنست یا ایها النبی ای پیغمبر ندای کرامتست انا ارسلناک
بدرستی که ما فرستادیم ترا شاهدا گواه بر صدق وتکذیب امت ومبشرا ومژده دهنده برحمت ما ونذیرا وبیم کننده
از عقوبت ما وداعیا وخواننده الی الله بر پرستش خدای واقرار بتوحید او باذنه بفرمان او یا بتوفیق وتیسیر او
وسراجا منیرا وچراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست یعنی تالی آن ودر آیات باهرات آورده که حق سبحانه پیغمبر
ما را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظلمات کفر را از روی عالم
نابود ساخت نظم چراغ روشن از نور خدایی ۞ جهان را داده از ظلمت رهایی ۞ دیگر هرچه از خانه گم
میشود بچراغ باز میتوان یافت حقایقی که از مردمان پوشیده بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت
روشن گشت نظم ازو جان را بدانش آشنایی ۞ ز نور چشم جان را روشنایی ۞ در گنج معانی بر گشاده ۞
در و صاحب دلان را مایه داده ۞ دیگر چراغ خانه را سبب از دزد احتیاط است و دزد را سطوت تجلیات وعقوبت
آنحضرت نیز دوستان را وسیله سلامت است ومنکران را موجب حسرت وندامت ومیزان تاکیدست یعنی
تو چراغی نه چون چراغها، دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشد وگاهی افروخته وتو از ازل تا ابد روشنی
چراغها ببادی منطفی میشوند وهیچکس نور ترا منطفی نتواند ساخت یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله
متم نوره دیگر چراغها بشب نور دهند نه بروز وتو شب ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساختی وروز قیامت
را نیز به پرتو شفاعت روشن خواهی ساخت نظم شد بدین رخش چراغ افروز ۞ شب ما گشت الا التقی روز ۞
باز فردا چراغی افروزد ۞ که از آن جرم عاصیان سوزد ۞ ودر کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ
خواند که وجعلنا سراجا وهاجا وپیغمبر را نیز چراغ گفت آن چراغ آسمانست واین چراغ محافل ملکوت آن چراغ
آب وگل است واین چراغ جان ودل بطلوع آن چراغ از خواب شوند وبظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه
گاه وجود آمده اند نظم از ظلمات عدم راه که بردی بیرون ۞ گر نشدی نور تو شمع روان همه ۞ واشارت بهمین
معنی فرموده است نظم ز اقلیم عدم تا آمدی وپیش دو آدم ۞ چراغی بود بر دستش هم از روز نخستینت وبشر
المؤمنین ومژده ده مؤمنان را بان لهم من الله با آنکه مر ایشان راست از نزدیک خدای فضلا کبیرا بخشش بزرگ
زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگترین عطاهاست وشریفترین جزاییست ولا تطع الکافرین والمنافقین
وفرمان مبر کافران و منافقان را یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش ودع وبگذار و دست بدار اذاهم مکافات
رنج ایشان را که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من سر ایشان کفایت کنم وتوکل علی الله وتوکل کن
بخدای در دفع ایشان وکفی بالله وبسنده است خدای وکیلا کارساز ومهم پرداز یا نگهبان یا ضامن
مر وعدهٔ نصرت وغالبیت را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا نکحتم المؤمنات چون بخواهید زنان
گرویده را ثم طلقتموهن پس رها کنید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رحمه الله میفرماید
که مس کنایت از مباشرتست ونزد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید
زنان را قبل از دخول وپیش از خلوت صحیحه فما لکم پس نیست شما را علیهن بر آن مطلقات من عدة تعتدونها
هیچ عدتی که شما ببرید ایام آنرا فمتعوهن پس برخوردار سازید ایشانرا بچیزی اگر مهر فرض کرده اند مر آن مطلقه
را نصف مهر لازم است ومتعه مندوب نزدیک امام اعظم رحمه الله ونزد بعضی واجب واگر مهر مسمی نداده

متعه واجبست بقدر مال وبيايد وَسَرِّحُوهُنَّ وبگذاريد ايشانرا سَرَاحًا جَمِيلًا بگذاشتنی نيکو يعنی زنانرا که خود بيرون
کنيد چون عدت نيست شما را بر ايشان وضرر بديشان مرسانيد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پيغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ بدرستی که ما حلال
کرده ايم برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که دادی أُجُورَهُنَّ مهرهای ايشانرا تقييد احلال با عطای مهر جهت
ايثار طريق افضلست نه برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وحلال ساخته ايم بر تو آنچه مالك شده است دست
تو يعنی مملوکات ترا مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ از آنچه باز گردانيده است خدای عَلَيْكَ بر تو از غنايم مشرکان چون صفيه وريحانه
وامثال ايشان وَبَنَاتِ عَمِّكَ ودختران عم وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ ودختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ ودختران تو
وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ ودختران خالهای تو از اولاد عبد مناف زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ آن زنان که با تو هجرت کردند مَعَكَ
با تو مهملست که قيد احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصه وقول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول
صلی الله عليه وسلم خطبه کرد در بيرون … من برو حرام شدم زيرا که من هجرت نکرده بودم مؤيد اين قولست وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً
وزنی مؤمنه إِنْ وَهَبَتْ اگر ببخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ نفس خود مر پيغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پيغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا
که در نکاح آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شده احلال وخالص شد لَكَ مر ترا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مؤمنان يعنی
از مخصوصات آنحضرتست که زن را بلفظ هبه بی مهر نکاح تواند کرد وامام اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه نيز
نکاح منعقد ميشود اما مهر مثل لازمست ودر اتفاق اين صورت اختلاف کرده اند واشهر آنست که هبه واقع
شد از زينب بنت خزيمه که ام المساکين گويند يا خوله بنت حکيم يا ميمونه بنت الحارث يا ام شريك بنت جابر ودر
تبيان کبير گفته که ام سهل … کرد اهبه زينب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سيم از هجرت و
هشت ماه در حرم بوده ودر ربيع الاخر در سال چهارم از هجرت وفات يافته اما نزد اهل سير هبه ام شريك واقع
شده ودولت عقد دريافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ايم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده ايم بر ايشان از شرايط عقد
فِي أَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ايشان يعنی مهر وشهود ونفقه ووجوب قسم وتزويج چهار حره وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
ودر داشتن مملوکات ايشان يعنی توسعه امر دران وما حلال کرده ايم بر تو زنان را بلفظ هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ
بر تو حَرَجٌ تنگی وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای غَفُورًا آمرزنده مر چيزی را که تحرز از و دشوارست رَحِيمًا مهربان بتوسعه جائی
که مظنه حرج باشد تُرْجِي باز پس داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خويش وَتُؤْوِي وجای دهی إِلَيْكَ بسوی
خود يعنی با خود داری مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی از زنان در وسيط آورده که وجوب قسم بدين آيت از آنحضرت صلی الله
عليه وسلم ساقط شد ودر زاد المسير ميگويد که ميان همه ازواج غير از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعايشه
رضی الله عنها بخشيده بود رعايت قسم ميفرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرده پنج تن را يعنی سوده وصفيه
وجويريه وميمونه وام حبيبه رضی الله عنهن رعايت قسم ميکرد ميان ايشان هر گاه ميخواست بر وجهی که ميخواست
وچهار تن را با خود گرفت عايشه وحفصه وام سلمه وزينب رضی الله عنهن وَمَنِ ابْتَغَيْتَ وهر کرا خواهی که باز طلبی
ودلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باز کار … از ايشان را بجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هيچ گناهی وتنگی نيست بر تو ذَلِكَ
آنکه معزولات را باز طلبی … أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ نزديکترست بآنکه روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای
ايشان وَلَا يَحْزَنَّ واندوهناك نشوند وَيَرْضَيْنَ وخشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ بآنچه دهی ايشانرا كُلُّهُنَّ همه چون همه
دانستند که … تقريب وتبعيد بفرمان خداست ملول نشوند وگردن می نهند وَاللَّهُ يَعْلَمُ
ميداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از رغبت وکراهت وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلِيمًا دانا بضماير بندگان حَلِيمًا

بردبار که تعجيل نکند بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ حلال نيست لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس اين نه که در عقد
تو اند چه تسعه در حباله آنحضرت … بعد استند … وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ وحلال نيست آنکه بدل کنی بِهِنَّ بديشان مِنْ
أَزْوَاجٍ از زنان ديگر يعنی يکی را از اينها طلاق کنی وبجای او ديگری را بنکاح در آری وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ واگر چه بشگفت آرد
ترا خوبی ايشان إِلَّا استثنا از نساست يعنی حلال نيستند بتو زنان از پس اين نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ
آنچه مالك شود دست تو وبتصرف تو در آيد ومملوك تو گردد وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چيزها
رَقِيبًا نگاهبان وکسی که از سر رقيبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نيست مراقبه حق دار او را وبينا دانستن
ودر نهان وآشکار با ادب وحرمت زيستن **نظم** چو دانستی که حق دانا وبيناست نهان وآشکار خويش کن راست
آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله عليه وسلم زينب را رضی الله عنها بحکم ربانی قبول فرمود وليمه ترتيب نمود
ومردم را طلبيد دعوت مستوفی داد وچون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند زينب در گوشه خانه روی بديوار
نشسته بود وحضرت رسالت صلی الله عليه وسلم ميخواست که مردم بروند تا خود از مجلس برخواست وبرفتند …
صحابه برفتند وسه کس مانده همچنان سخن ميگفتند وحضرت بدر خانه آمد وشرم داشت که ايشانرا برون خواهد وبعد از
انتظار بسيار خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زينب رضی الله عنها در آمد ومن هم خواستم که در آيم
پرده ميان من وخانه فرو گذاشت وآيت حجاب نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرويده ايد بخدا ورسول لَا تَدْخُلُوا
در ميائيد بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهای پيغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شود شما را خوانده إِلَى طَعَامٍ
بخوردن طعام وآن هنگام در آييد غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که غير منتظر باشيد يعنی انتظار نبريد إِنَاهُ رسيدن طعام
را چنين بوده اند که وقت نگاه ميداشتند … در مطبخ تا بعضی طعام ميشد بی آمده اند و می نشستند حکم شد که
ديگر چنين مکنيد وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ وليکن چون خوانده شويد فَادْخُلُوا پس در آييد فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خورديد
فَانْتَشِرُوا پراکنده شويد وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ ونشينيد آرام گرفتگان لِحَدِيثٍ برای سخن يکديگر إِنَّ ذَلِكُمْ بدرستی
که درنگ شما بعد از طعام واستيناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که ميرنجاند پيغمبر را فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ پس شرم ميدارد
از شما که گويد بيرون رويد وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي وخدای شرم نميدارد مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ وچون خواهيد
زنان پيغمبر مَتَاعًا رختی از امتعه خانه که بدان نفع گيريد فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهيد از ايشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس
پرده ذَلِكُمْ آن سؤال از وراء حجاب أَطْهَرُ پاکيزه ترست وپاك دارنده تر لِقُلُوبِكُمْ مر دلهای شما وَقُلُوبِهِنَّ
ودلهای ايشانرا از خواطر شيطانيه وهواجس نفسانيه ودر اسباب نزول آيه حجاب روايات ديگر هست
وَمَا كَانَ لَكُمْ ونرسد ونشايد شما را أَنْ تُؤْذُوا آنکه برنجانيد رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا را وکنيد آنچه وی آزرده
گردد باشد وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا ونشايد شما را آنکه نکاح کنيد أَزْوَاجَهُ زنان او را که مدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ از پس وفات او يا بعد از
آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمااند ومادر بر فرزند حرامست پس نخواهيد ايشانرا أَبَدًا هرگز إِنَّ ذَلِكُمْ
بدرستی که ايذاء آنحضرت صلی الله عليه وسلم ونکاح ازواج او رضی الله عنهن كَانَ عِنْدَ اللَّهِ هست نزديك خدای
عَظِيمًا گناهی بزرگ زيرا که حرمت آنحضرت لازمست در حيات وبعد از وفات او بلکه حيات ومات او در راه حقوق
تعظيم يکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حين حيات ولباس شفاعت کبری پس از وفات بالای اعتدای او
دوخته **نظم** قبای سلطنت هر دو کون تشريفيست که جز بقامت اقبال او نيامد راست آورده اند که يکی
از صحابه گفته بود که اگر پيغمبر وفات رسد من عايشه را بخواهم وديگری را بخاطر گذشته بود من بعد از زنان … وده

آیة آمد که ان تبدوا اگر آشکارا کنید شیئا چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنات و بزبان گویید او تخفوه یا پنهان دارید
از او در دل و بزبان نیارید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بکل شیء بهمه چیزها از سر و علانیه علیما دانا
و بران شما را جزا خواهد داد در خبر است که بعد از نزول این آیه حکم شد تا همه زنان پرده فرو گذاشتند آباء و ابناء
و اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما نیز از پس حجاب با ایشان گفت
و شنید باید کرد این آیه نازل شد که لا جناح هیچ گناهی نیست علیهن بر زنان فی آبائهن در نمودن روی بپدران
خویش ولا ابنائهن و نه بپسران خویش ولا اخوانهن و نه ببرادران ایشان ولا ابناء اخوانهن و نه بپسران خواهران ایشان
ولا نسائهن و نه بزنان ایشان یعنی مؤمنات ولا ما ملکت ایمانهن و نه با آنچه مالک شد دستهای ایشان یعنی
غلامان و کنیزکان و اصح آنست که کنیزان و شمه ازین بحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب
بجهت تشدید و تهویل امر و فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار گیرید واتقین الله و بترسید از خدای و پرده شرم از
پیش بر مدارید ان الله بدرستی که خدای کان علی کل شیء هست بر همه چیزی از اقوال و افعال شما شهیدا گواه
و از هرچه در باطن و ظاهر کنید آگاه **نظم** دیده بپوشید ز نامحرمان ۞ دور شوید از بد و هم بدگمان ۞
در پس زانوی حیا بر قرار ۞ خوش بنشینید بصبر و قرار ۞ ای عزیز چون از فحاوی آیتها گذشته التزام شرایط
تعظیم و وظایف تکریم سید عالم صلی الله علیه وسلم مفهوم میشود اراده کرد اظهار آیتی که مشیرست
در بارهٔ آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه و فرمود که ان الله بدرستی که خدای درود گوید وملائکته و فرشتگان
او یصلون درود فرستند علی النبی بر پیغمبر یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید صلوا علیه
صلوات گوئید بروی وسلموا تسلیما و سلام گوئید بروی سلام گفتنی یا انقیاد کنید مر اورا انقیاد کردنی و صلوات
از حق سبحانه رحمتست و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد آنست که بار خدایا تعظیم
کن محمد را صلوات الله وسلامه علیه در اعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرة بقبول
شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین
علیه و علیهم صلوات الله والملائکة والناس اجمعین و جمهور علما برانند که امر بصلوات بر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم درین آیت محمولست بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست و زیادت بران مندوب و مستحب و در بعضی
مواضع استحباب مؤکد است یعنی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رحمه الله و در تشهد اخیر واجبست و بمذهب
امام اعظم رحمه الله و بعضی از ائمه شفعویه را در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختلافست
بعضی گفته اند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و بعضی گویند در یک مجلس یکنوبت واجبست و بیش
ازانست که نام آنحضرت در مجلسی هرچند مکرر شود یکنوبت درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت صلوات
احادیث متنوعه وارد شده است و امام نووی رحمه الله فرموده که افضل آنست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره
چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را بتمام بیارد بدین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک
النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آله
و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم فی العالمین انک حمید مجید و فضایل صلوات و اوقات آن
و شرایط و آدابی که در ان رعایت باید نمود حواله بمطالعهٔ رساله تحفة الصلوات **نظم**
یا سید الانام دعا بجناب تو ۞ ورد زبان ماست همه سال و صبح و شام ۞ نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور ۞

درود است ما همین صلوات بیست والسلام ان الذین بدرستی آنانکه یؤذون الله میرنجانند خدا را یعنی ارتکاب میکنند آنچه
نزدیک خدای مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و کلمات کفر و رسوله و میرنجانند پیغمبر او را در قول
که ساحر و شاعر میگویند و فعل که الم بدنی و دندان میرسانند لعنهم الله دور کرد ایشانرا خدای از رحمت
خود فی الدنیا والآخرة در سرای دنیی و آخرت واعد لهم و آماده کرد برای ایشان در عقبی عذابا مهینا عذابی خوار کننده
والذین یؤذون المؤمنین و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن را چون صفوان سهمی والمؤمنات و زنان گرویده را چون
عایشه رضی الله عنها بغیر ما اکتسبوا بجز آنچه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس
هر آینه برمیدارند یعنی بر خود بار میکنند بهتانا دروغی بزرگ را واثما مبینا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و
مستحق عذاب گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیت در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق مرتضی علی
کرم الله وجهه میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی فاروق رضی الله عنه کنیزکی را دید که میل
بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده متوجه ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برد و آن قوم ادب مخالفان شنیع
شافهه بافاروق گفت و این آیت درباره او نازل گشت و گفته اند در شان زنانیست که شبها بر سر راهها
نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و سدی گوید که در آن وقت علامت حرایر آن بود
که در راه سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودندی و چون بدکاران از سر پوشیدگان حاشی
میشدند لاجرم آیة آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لازواجک بگو مرزنان خود را وبناتک و مردختران خود را ونساء
المؤمنین و زنان مؤمنانرا که بوقت بیرون رفتن از خانه یدنین نزدیک کنند و فروگذارند علیهن بر روی و بدنهای
خویش من جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان را بدان بپوشند ذلک آن پوشیدن سر و روی ادنی
نزدیکترست ان یعرفن بآنکه بشناسند ایشانرا بصلاح و عفت امتیاز شوند باز ادی فلا یؤذین پس ایذا کرده نشوند
یعنی زنا با ایشان تعرض نکنند ایشانرا وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده گناه گذشته را چون توبه کنند رحیما
مهربان که مصلحت بندگان را ایشان بیان میکند لئن لم ینته المنافقون اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود والذین
و آنان که بحرمت نشوند تا آنکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش والمرجفون
و اگر ترک نکنند بدخبران اراجیف یعنی آنان که خبرهای بد می افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام
و معایب مؤمنان لنغرینک بهم هر آینه ترا بر گماریم برایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک
پس همسایگی نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند ملعونین رانده
و دور مانده کان اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند اخذوا گرفته شوند یعنی بگیرند ایشانرا وقتلوا و کشته کردند یعنی
بکشند ایشانرا تقتیلا کشتنی بخواری و زاری سنة الله سنت نهاده است خدای سنتی فی الذین خلوا در آنانکه
گذشته اند من قبل پیش ازینان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بقتل شرکا حکم کنند ولن تجد و نیابی تو
لسنة الله مر سنت خدایرا تبدیلا بدل کردنی و تغییر دادنی یسئلک الناس می پرسند ترا مردمان یعنی کفار
بامتحان و استهزا عن الساعة از ساعت قیامت قل بگو انما علمها جز این نیست که دانستن وقت عند الله نزدیک
خدایست و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بران اطلاع نداده وما یدریک و چه چیز ترا دانا کرد بدانستن آن یعنی تو
نمیدانی لعل الساعة شاید آمدن قیامت تکون قریبا باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای لعن الکافرین براند
ناگرویدگانرا یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود واعد لهم و آماده کرد برای ایشان سعیرا عذابی

افروخته خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تاکید است یعنی همیشه در آتش معذب مانند لا
یجدون نیابند ولیا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا و نه مددکاری که عذاب از ایشان باز دارد
یوم تقلب یاد کن روزی را که گردانیده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی
ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بروی در افکنند یقولون و ایشان میگویند یا لیتنا کاشکی ما اطعنا الله فرمان
می‌بردیم خدای را واطعنا الرسولا و فرمان می‌بردیم پیغمبر را وقالوا ربنا و گویند اتباع و اراذل قوم کای پروردگار ما
انا اطعنا بدرستی که ما فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را وکبراءنا و بزرگان و پیشوایان را فاضلونا
السبیلا پس گمراه کردند ما را یعنی از راه ببردند ما را بافسون و افسانه فریب دادند ربنا ای پروردگار ما حکم کن یا
آتهم بده ایشان را ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که ما را دادی زیرا که هم ضال بوده اند و مضل والعنهم و لعنت کن
ایشان را لعنا کبیرا راندنی بزرگ که راه خواندن نباشد و مقرر است که هرکرا حق براند دیگری نتواند که بخواند نظم
هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن * وانکه را لطف تو خواند نتواند راندن * یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تکونوا
مباشید کالذین مانند آنان که آذوا موسی برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر مهتر امین را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل
موسی را علیه السلام برنجانیدند و او را نسبت کردند و شمه از آن در قصه قارون گذشت فبرأه الله بری کرد اورا
خدای مما قالوا از آنچه گفتند در آنروز که رشوه داده بودند تا زن حق منکر شد بیاکی وی اعتراف نمود یا وفتی
که با هارون علیه السلام بکوه طور رفت و هارون آنجا وفات کرد گفتند تو بروی حسد بردی و او را کشتی حق سبحانه
ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده در میان قوم بنهادند و معلوم شد که غیر مقتول است یا ایشان را
زنده گردانیده تا بیراءة ذمه برادر اقرار کرد یا چون گفتند که موسی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی جامه بر سنگی
نهاده بود و بآب در آمد آن جامه با سنگ روان شد بمیان قوم در آمد موسی علیه السلام از عقب وی دوید بنی اسرائیل
دیدند که هیچ عیبی ندارد وکان وبود موسی عند الله نزدیک خدای وجیها با جاه و قربت یا مقبول و مستجاب
الدعوة یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروید کان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و پرهیز کنید از ایذاء رسول وقولوا
و بگوئید قولا سدیدا سخنی راست و درست و استوار و راستی میکنید سخن خود را نقل علما آنست و بقصه زینب گفته
اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدا طلبند و قول جامع در این باب آنست که قول سدید سخنی
است که صدق باشد و نه کذب و صواب بود نه خطا و جد بود نه هزل و خالص باشد نه آمیخته بس جنین سخن
گوئید یصلح لکم تا صلاح آرد خدای برای شما اعمالکم کردارهای شما یعنی از صلاحیت قبول دهد و بر آن ثواب
مترتب سازد ویغفر لکم و بیامرزد برای شما ذنوبکم گناهان شما ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدای را ورسوله
و پیغمبر او را دل نهاده فرایض فقد فاز پس بدرستی که برهد از شر و برسد بنجیب و مراد خود فوزی باید فوزا
عظیما فیروزی بزرگ انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا حدود شرع و در بعض خبر فرموده که
نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانت مردم یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است و بر همه
تقدیر عرض کردیم آنرا علی السموات والارض بر آسمانها و زمین والجبال و کوهها بشرط ثواب و عقاب و فتنی که تفهیم ایشان
از فی بود فابین پس ابا کردند ان یحملنها از آنکه بردارند امانت را واشفقن منها و بترسیدند از آن و گفتند ما
مسخر فرمانیم بیامانت ما را نه ثواب در خور نه محتاج توانیم که عقاب بر ما کشید عقاب با بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین
و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد اباء کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت وحملها الانسان و برداشت

از آدمی با ضعف بنیت و ناتوانی انه کان بدرستی که هست انسان ظلوما ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از
حمل آن بهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد جهولا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت کرد واقع شود و عرض امانت
کردیم لیعذب الله تا عذاب کند خدای المنافقین والمنافقات مردان و زنان منافق را بتضییع امانت والمشرکین والمشرکات و عذاب
کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت ویتوب الله و بازگردد خدای برحمت علی المؤمنین والمؤمنات بر مردان و زنان
مؤمن بحفظ امانت وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده تایبان را رحیما مهربان بر ایشان علما معرفا را در بیان این
سخن بسیار است و از آنجمله شمه ایراد کرده بشود و جمعی معنی آیت بر آن فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که
اگر عرض کنند بر اجرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و خواست که حق سبحانه این اجرام را
ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد و عرض تخییر و ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت و انسان قبول کرده
از راه همت نه از روی عقیدت نظم آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعه فال بنام من دیوانه زدند * امام قشیری
قدس سره فرموده که امانت را بر آنها عرض کردند و بر انسان فرض فرمود آنجا که عرض بود سر باز زدند و اینجا که فرض بود
در معرض حمل در آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده که نظر آدم بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت
را بر وی فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاه داشتن از من چون تو بطوع بار
مرا برداشتی من همه از میان همه ترا برداشتم وحملناهم فی البر والبحر نظم دل ما او را بجو توان پیمود *
با او را بجو توان برداشت * صاحب انوار آورده که میشاید که مراد از امانت عقل و تکلیف باشد و چون سماوات و ارض
و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه استیلاء قوت غضبی
و جهول بجهت غلبه قوی شهوی و فایده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بطریق اعتدال
ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و بهیمی اند بس ظلومی و جهولی علت
حمل باشد و گفته اند که ایشان را نشان انسانیت ظلم و جهل جا بجند کونی الله ظهورا یعنی انسان را وسط طهارت صفت
ایشان را دمیانست اما چون حامل امانت شد بمعنی ترک ظلم و جهل گرفتند و جمعی بر آن ماند که با خدای این دو صفت
نوع انسانست باعتبار اغلب افراد و اعتقاد آورده که ظلوم و جهول نزد خلق نزدیک حق و در تفسیر خواجه پارسا
قدس سره مذکور است که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و ابا کردند از حمل آن بجهت عدم
استعداد و چون انسانرا استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که افنا
می کند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول است که غیر حق را نمیشناسد و بقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند و در ترجمه
فرموده که امانت اتصاف باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند و انسان قبول نمود و او ظلوم بودی اگر
بر نداشتی و جهولست یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراف بجهل و عجز از معرفت العجز عن درک الادراک
ادراک و حضرت سید قاسم انوار در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل
ضد عدل و علم است اما معنی ذاتی و شی وحده انعکس ضده اینجا جلوه دارد ظلوم و جهول صیغه مبالغه
است و هرگاه که این دو صفت را نعت نتیجه آن نکرد تدهراینه بضد خود سبیل خواهند شد و در مدح الارواح میگوید
که ظلوما جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام با همت برداشت فوق الطاقه بود و گفتند ظلم کردی بر نفس
خود و ندانستی که بار گرانست گفتا نه غیر حق جاهل بودم و از آن ظلومی و جهولی در عالم افتاد و عالمیان را سرایت شد و دل
در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف

وعصمت مردی که به برود و محبت بی‌درد ما قدر و قیمتی نیست عشق را طایفهٔ درخورند که صفت اتجعل فیها
من یفسد فیها سرمایهٔ بازار ایشان وست انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزگار ایشانست نظم
عاشقی با درد و بدنامی خوش است ٭ عاشقانرا سوز و ناکامی خوش است ٭ آفتاب امانت از برج عرض الوهیت بتابید
آسمان گفت مرا صفت رفعت است زمین فریاد بر کشید که مرا نعت بسطت و تمهید است صدا از کوه بر آمد که مرا
ثبات قدم حاصل است ما تحمل این بار نتوانیم شاید که افق بالا از خود و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی گفت
مرا چیست که از من بستانند مرا در پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بدوش بیا نگرفته نعرهٔ هل
من مزید زد انا عرضنا کردند گفتند که ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آوردی زبان حالش می گفت که با کمان بلند
یار مهربان توان کشید نظم ای باکه از قوت آن عرش اباکرد ٭ باقوت تو حامل آن بار توان بود القصه
خلعت حمل امانت جز بر قامت با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام او نوشته اند
راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین ابهت انجام داد و شد جهت دفع چشم زخم حسودان
شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند ع تا کور شود هر آنکه نتواند دید

سورة سبا مکیة اربع و خمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد همه سپاسها و ستایشها لله مر خدایراست
الذی له آن خدایرا که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم و ما فی الارض وآنچه
در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم وله الحمد و مر او راست ستایش فی الآخرة در آن سرای نیز از روی تکلیف بلکه
از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا والحمد لله الذی صدقنا وعده والحمد لله الذی احلنا دار المقامة
و گفته اند مجموع اهل آخرت را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو
الحکیم و اوست کاردان الخبیر دانا باحوال بندگان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین چون آب
باران و ما یخرج منها و آنچه بیرون آید از زمین چون نبات یا دانات یا آنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفاین
و اموات و آنچه بر روی زمین چون حیوان و عیون و قطرات و ما ینزل و میداند آنچه فرو می آید من السماء از آسمان
چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در غرایب التفسیر آورده که
آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و ما یعرج فیها و آنکه بالا میرود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در شب
معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلها از دنیا از واردات
و کشوفات و آنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در سحرها و اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم
متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنایی آید آنجا نزول میکند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها
و آنچه بالا میرود ناله تایبانست و آه مفلسان چون سحرگاه از خلوتخانه سینهٔ ایشان روی بدرگاه رحمت پناه
آرد فی الحال رقم قبول بر وی کشند که انین المذنبین احب من زجل المسبحین نظم تسبیحها چند مقبولت لیک
آه دردآلود رندانرا قبول دیگرست وهو الرحیم و اوست مهربان در اتمام نعمت الغفور بخشنده گناهان بنده
بحت وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تأتینا الساعة نمی آید بما قیامت

قل بلی بگو بلی نه آنست که شما می گویید آری وربی و بحق پروردگار من و در لباب آورده که ابوسفیان گفت بلات وعزی
که بعث و نشر نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق پروردگار من که لتأتینکم
بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت پروردگارست یعنی داننده پوشیدهاست لا یعزب دور نشود عنه
از علم او پوشیده نگردد از و مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا وزن ذره از ذرات هوا فی السموات در
آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و لا اصغر و نیست خردتر من ذلک از مثقال ذره و لا اکبر و نه بزرگتر
از آن الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت
کرده لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته اولئک
آن گروه مومنان لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش خطیات و رزق کریم و روزی بزرگوار یعنی بی طلب
و تعب والذین سعوا و آنانکه شتافتند فی آیاتنا در رد آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند معاجزین
گمان کنندگان یا کوشندگان در تعجیز مردم از آن یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود
اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذابی من رجز الیم از سخت ترین عذابی الم دهنده و یری الذین و دیگر
اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبر
اند صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم دانند الذی انزل
آنچیزیرا که فرو فرستاده شده است بسوی تو الیک من ربک از پروردگار تو یعنی قرآن هو الحق او راستست و درست است
و یهدی و او میکند راه را الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ستوده بر نعم و عقاب وقال الذین کفروا
و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران بعث بعضی با بعضی هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل
ینبئکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد میگوید اذا مزقتم چون پاره کرده شوید یعنی متفرق ساخته
اجزای شما را کل ممزق همه پاره ساختنی یعنی اجزاء شما ریزه ریزه گردد در خاک انکم بدرستی که شما لفی خلق
جدید در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد
افتری علی الله آیا می بندد بر خدای کذبا دروغی متعمدا ام به جنة یا بدو جنونی هست که میگوید چیزی که
نمیداند بل الذین نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لا یؤمنون بالآخرة نمی گروند بدان سرای فی العذاب در عذاب
آن جهان والضلال البعید و در گمراهی دور از صواب درین جهان و وصف ضلال ببعد از قبیل مجاز است چه
بعد صفت ضالست افلم یروا آیا نمی بینند و نمی نگرند کافران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست
وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست من السماء والارض از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش
ایشان را و ایشان محبوس و محصورند میان آسمان و زمین ان نشأ اگر خواهیم نخسف بهم الارض فرو بریم
ایشانرا بزمین او نسقط یا فرو افکنیم علیهم بر ایشان کسفا من السماء قطعه از آسمان بجهت تکذیب
ایشان مر آیتهای ما را ان فی ذلک بدرستی که در نظر بآسمان و زمین یا در تأمل در اقتدار بر خسف و اسقاط
لآیة هر آینه دلالتی و عبرتیست لکل عبد منیب مر هر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر
مینمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت ولقد آتینا داود و هر آینه ما دادیم داود را منا از نزدیک
ما فضلا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده یا نبوت با پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت با توفیق عدل
در حکم یا بخشایش بعجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا حکم جز بارگاه او ملجاء و پناهی نیست

عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است هرگاه که داود علی نبینا و علیه السلم بزبور خواندن مشغول
گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده باستماع آواز او دل نوازش کردندی وطیور از نغمات جانفزایش
مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی **نظم** ز صوت دلکشش جان تازه گشتی
روان را ذوق بی اندازه گشتی * سپهر خنگ پشت از غنودن ساکن * از آن به حالت شنودن آواز * و بعضی گفته اند
که فضل آنست که بعد از این می گوید یا جبال گفتیم ای کوهها اوّبی باز گردانید آواز خود را معه با داود در وقت
تسبیح یعنی موافقت کنید با وی با تسبیح کنید با او هر جا رود و هرگاه که خواهد و این معجزه داود بوده علیه السلام
هرگاه که خواستی کوه با او همداستان شدی والطیر و مسخر کردیم برای او مرغان را در وقت ذکر با او موافق بودندی آورده اند
که چون داود علی نبینا و علیه السلم تسبیح گفتی کوهها بصدا و با صدا دادندی و مرغان بر ترتیب بر سر وی صف
بکشیدندی با بالها سایه کردندی و بسیاری از مستمعان نغمات قالب تهی کردندی **نظم**
چو کرد مطرب نغمه پرداز * ز شوقش مرغ روح آید به پرواز * روزی فرشته بزیارت داود علیه السلم آمد
و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه او و نبی اولی است که طعام از کسب خود باشد داود از خدای تعالی پیشه طلبید و ما نرم
کردیم کنعانرا برای او چنانچه موم را آیت **وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ** و نرم کردانیدیم برو آهن را بی آتش و
مطرقه چنانچه در دست او چنان به موم بودی و در وی هر تصرف که خواستی توان داد بیم **أَنِ اعْمَلْ** که بساز **سَابِغَاتٍ**
زرههای فراخ دامن کشاده **وَقَدِّرْ** و اندازه نگاهدار **فِي السَّرْدِ** در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن
تا وضع آن متناسب افتد در تبیان آورده که هر روزی زرهی تمام کردی و بشش هزار درم بفروختی چهار هزار تصدق
کردی و بعضی را نفقه عیال ساختی و در لباب گوید که چون وفات کرد در خزانه وی هزار زره مانده بود **وَاعْمَلُوا** و دیگر
گفتیم ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید **صَالِحًا** عملی شایسته یعنی خالص از اغراض **إِنِّي** بدرستی که من **بِمَا
تَعْمَلُونَ** بآنچه می کنید **بَصِيرٌ** بینا ام و لایق آن پاداش خواهم داد **وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ** و مسخر کردیم مر سلیمانرا باد
غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یکماهه راه **وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ** و شبانگاه نیز مسیره شهری صباح از تدمر بیرون
آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شبانگاه بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی **وَأَسَلْنَا لَهُ** و جاری کردیم برای او
عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در زمین یمن بود از یمن بیرون
و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس هرچه میخواستندی ساختندی **وَمِنَ الْجِنِّ** و رام کرده شد مر او را
دیوان **مَنْ يَعْمَلُ** کسی که کار کردی **بَيْنَ يَدَيْهِ** پیش وی **بِإِذْنِ رَبِّهِ** بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که **وَمَنْ
يَزِغْ** و هر که بگردد و مایل شود **مِنْهُمْ** از دیوان و سرکشی کند **عَنْ أَمْرِنَا** از فرمان ما یا از طاعت سلیمان **نُذِقْهُ**
بچشانیم او را **مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ** از آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست
داشت مقرر کرده بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان علی نبینا و علیه السلم سر کشیدی آن تازیانه
بر وی زدی و او را بسوزد **يَعْمَلُونَ لَهُ** میکردند برای سلیمان **مَا يَشَاءُ** آنچه میخواست **مِنْ مَحَارِيبَ** از غرفهای
خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو بالا باید رفت گفته اند
محاریب اینجا موضع حربست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان علیه السلم در کوه
بر حصنهای عجیب ساخته بودند چون مراوح و بینون و هنده و هنید و فلقوم و غمدان و امثال آن
وَتَمَاثِيلَ و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیا علیهم السلم بر وضعی که در زمان عبادت بوده الخ

تا مردمان از آن مشاهده نموده رغبت در عبادت کنند و آن پرستش ننمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین
المعانی آورده که تمثالها از مس بصورت درندگان میساختند حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا روح در
ایشان میدمید تا در وقت قتال قوی و صلب باشند و گویند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و
هیات دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان علیه السلم خواستی که بر بالای تخت بر آید آن دو شیر
بازوهای خود برافراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر آن تخت نشستی کرکسان بالهای خود بر او سایه
کردندی **وَجِفَانٍ** و میکردند برای وی از کاسهای چوبین و غیر آن **كَالْجَوَابِ** مانند حوضهای بزرگ **وَقُدُورٍ
رَاسِيَاتٍ** و دیگهای بلند بسه پایه نهاده چون کوهها و استوار ده هزار طباخ بوده که در آن دیگها طعام پختندی
و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده موجود است **اعْمَلُوا** و گفتیم عمل کنید **آلَ
دَاوُودَ** ای آل داود **شُكْرًا** برای سپاسداری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود علی نبینا
و علیه السلم ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند در هر ساعت یکی از ایشان قایم بودی بشکر الهی و عبادت
بادشاهی **وَقَلِيلٌ** و اندکی **مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** از بندگان من سپاس دارند شکر از گویند که بکل و زبان و جوارح
اگثا و قات مراسم شکر گذاری بجای آرند و با وجود چنین استغراق در شکر خود را از شکر عاجز شناسد چه
توفیق شکر نعمتی است مستدعی شکر دیگر و اینجا گفته اند الشکر من یری عجزه عن الشکر **نظم**
حد شکر حق نداند هیچکس * حیرت آید حاصل دانا و بس * آن یکی گفت با حق در نهان * کای پدید آرنده هر دو جهان
ای منزه از زن و فرزند و جفت * کی توانم شکر نعمتهات گفت * پیک حضرت داد ش از اینده پیام * گفتش از تو این بود
چون همین به این تقدیر شناختی * شکر نعمتهای ما پرداختی * آورده اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلم
آغاز کرد و سلیمان علیه السلم در تمام آن سعیهای بلیغ بجای آورد هنوز یکسال کار مانده بود که تقاضای اجل
بسلیمان علیه السلم در آمد طلب و دیعت روح نمود و سلیمان علیه السلم کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا نهان
میکنند و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از حال خود با خبر نباشند و مهم مسجد باتمام رسد و سلیمان
علیه السلم در گذشت او را نشسته بر عصا تکیه دادند و دیوان می پنداشتند که زنده
می پنداشتند بهمان کار که امر او ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض
بخورد و او بر زمین افتاده همگان را موت او معلوم شد و دیوان در حال فرار نموده در شکاف جبال و اجوات پنهان
گریختند قال الله تعالی **فَلَمَّا قَضَيْنَا** پس آن هنگام که قضا کردیم **عَلَيْهِ الْمَوْتَ** بر سلیمان مرگ را و او بر عصا
بود **مَا دَلَّهُمْ** دلالت نکرد دیوان را **عَلَى مَوْتِهِ** بر مرگ او **إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ** مگر چوب خواره که از زمین بیرون آمده
تَأْكُلُ میخورد **مِنْسَأَتَهُ** عصای او را **فَلَمَّا خَرَّ** پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان **تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ** دانستند دیوان
أَنْ لَوْ كَانُوا آنکه اگر بودندی که البته **يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ** دانستندی غیب را که آن چنان بود که غیب میدانستند
و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان غیب دانا بودندی **مَا لَبِثُوا** درنگ نمیکردند
یکسال **فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ** در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود **لَقَدْ كَانَ**
بدرستی که بود **لِسَبَإٍ** مر اولاد سبا بن یشجب بن یعقوب بن قحطان را **فِي مَسْكَنِهِمْ** در مسکنهای ایشان
آيَةٌ علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مجمع آورده که فرزندان سبا را در حوالی مآرب از
ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل بهجت فرح و شرب ایشان در اعلی عادی بود از

جشمه در پایان کوهی کاه بودی که فاضل آب از ولایت ایشان خشک شدی و خرابی کردی از بلقیس که
والیه بدعای ایشان بود درخواست کردند تا سدی بستند میان دو کوه تا آبهای اصلی و بارانها بجا جمع میشد و ترتیب
باران سد ترتیب کرد یا اول نقبه اعلی بگشایند و آب بر مقدار حاجت خود ببرند و چون کمتر شود وسطی و آخر سفلی و
ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال جَنَّتَانِ ای که در مساکن
اهل سبا گفته شد دو بوستان عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ از دست راست و چپ منازل ایشان اگرچه از هر طرف باغ بسیار بوده
اما از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ مینمود كُلُوا گفت پیغمبران ایشان مر ایشان را که بخورید مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ از
نعمتی که معبود کار بخود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که کسی زنبیلی بر سر بر زیر درختان بگذشتی آن ظرف پر میوه
شدی بی آنکه بدست بازکردی پس بعضی گفتند این نعمتها بخورید وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گوئید مر خدای را بَلْدَةٌ
طَيِّبَةٌ این شهر که خدای شما را داده در نعیم است هم شهری پاکیزه است هوای تندرست و آبی شیرین و خاک
پاک ع شهری چو بهشت از نکوئی چون باغ ارم بتازه روئی درآ بجانب شه و کیک و کژدم نبودی و شپش در
جامه نیفتادی و غریبی که آنجا رسیدی شپش در جامه او بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ و معبود کار دو زنده عذر
و اذنها شکر جوینده آمرزنده است مرکسی را که توبه کند از شرک فَأَعْرَضُوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر
خود و شکر گذاری ننموده و در خبر است که سیزده پیغمبر بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین
در زمان پادشاهی دیار لاد غار بن حبشان بعد از رفع عیسی علی نبینا و علیه السلم بدیشان آمده او را بسیار
برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند ایشان بدید آورده بر بیرون تا بند را سوراخ کردند و نیم شب
که همه در خواب بودند بند شکسته شده و سیل در آمده منازل و حدایق ایشان مغمور گشت و بسیار مردم
جهار پای هلاک شدند چنانچه فرموده که چون اعراض کردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ
سیل صعب و گفته اند عرم بند است یا نام وادی که آب از آنجا بیدا یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرده وَبَدَّلْنَاهُم
و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بباغهای ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوهای تلخ وَأَثْلٍ و گز و چون
موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکلة است وَشَيْءٍ و چیزی مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ از کنار اندک یعنی درختان شوره زار را
اندک میوه کار دادیم تا یاد کنند از آن میوهای فوت شده ذَٰلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُم پاداش دادیم ایشان را
بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده بر سل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و آیا عقاب کرده میشود إِلَّا الْكَفُورَ و بعضی
نجازی خوانند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازند یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را و جزا عام است
مؤمن و کافر را و مجازات خاصه کفار دست آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم
خود را و بس از این کفر نعمتی بما از نزول فرما بدنا سپاس نکنیم و عبادت بجای آریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه
دیگر باره دیههای نعمت بدیشان کشوده و فرموده که وَجَعَلْنَا و کردانیدیم بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان
آن دیهها که بکرم خود بَارَكْنَا برکت دادیم فِيهَا در آن ولایت یعنی شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُرًى
ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متصل بیکدیگر و در عین المعانی گوید که از مأرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار
دیه بدید آمد وَقَدَّرْنَا و متقدر کردیم فِيهَا السَّيْرَ در دیهها رفتن مردم را یا معنا دیدن مراحل بیان کردیم و گفتیم
سِيرُوا فِيهَا بروید در دیهها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا شبها و روزها آمِنِينَ ایمن یافتگان از دشمن و سباع بجهت کثرت
خلق یا از جوع و عطش جهت آبادانی مواضع بعینه سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند جاشت در

دیهی بودند و شام در دیهی توانگران از بد روی ایشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده
و مفلس این راه را همچنان میرود که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیاء ایشان رَبَّنَا ای معبود کار ما
بَاعِدْ دوری افکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم زاد و راحله
سفر نتوانند کرد وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ و ستم کردند بر نفس خود و آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنَاهُمْ پس
گردانیدیم اهل سبا را أَحَادِيثَ سخنان یعنی از ایشان بتعجب باز گویند که ایشان بادان بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنَاهُمْ
و پراکنده ساختیم كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان در مأرب نماند قبیله غسان از ایشان
بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد ببحرین و انمار بیثرب و خزام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد
که تفرقوا ای بد سبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ
شَكُورٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی
و فراغ بال میکذرانیدند بسبب ناصبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بدیشان آنچه رسید نظم
ای روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم دستی که در آغوش بودا کنون بدندان میبرم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که
راست یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و اصحاب انسکه بر همه کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده
بود شیطان که من بنی آدم را بسبب غضب و شهوت که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را
گمراه کنم گمان او در باره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ پس پس روی او کردند در شرک و معصیت إِلَّا
فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ لَهُ و نبود مر ابلیس را عَلَيْهِم بر آنانکه گناه
در ایشان محقق شد مِّن سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَن يُؤْمِنُ کسی را که بگرود
بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در گمانست تا جدا شوند اولیای ما اهل ایمان
از اهل ارتیاب کافران وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ نگاهبانست قُلْ بگو ای محمد مر بنی ملیح
که ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم بخوانید ایشان را که گمان برده اید ایشان را خدایان مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی ملائکه که
می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی ایشان را هیچ گونه
اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافران را بگو که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت میکنند شما را و چگونه
اجابت کنند که مطلقا لَا يَمْلِكُونَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه را از خیر و شر فِي السَّمَاوَاتِ
در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ و نیست بتان یا فرشتگان را فِيهِمَا در آسمان و زمین مِن شِرْكٍ
هیچ شرکتی نه در آفرینش و نه در تصرف کردن وَمَا لَهُ و نیست خدای را مِنْهُم از ملائکه و اصنام در تقدیر
و تدبیر مِّن ظَهِيرٍ هیچ یاری و مددکاری وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کسی عِندَهُ نزدیک خدای
یعنی کافران شفاعت که ملائکه و اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست نفع ندهد إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ مگر
کسی را که دستوری داده باشد خدای برای او شفاعت کردن یا ماذون باشد بدرخواست نمودن و در وقت
منتظر باشد هم شافع و هم مشفوع له و دهشت و فزع کنند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این
انتظار می برند حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ تا چون برداشته شد فزع را عَن قُلُوبِهِمْ از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند
قَالُوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ معبود کار شما در باب شفاعت قَالُوا
الْحَقَّ گویند سخن راست و درست گفت و فرموده که مؤمنان را شفاعت کنید نه کافران را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و مقتضا

برتست و برندكوا دتنا نانكه پيغمبر و فرشته بي اذن او شفاعت توانند كرد قل من يرزقكم بگو كه روزي ميدهد
شمارا من السموات از آسمان بباران والارض و از زمين بنبات قل الله توهم خود بگو روزي دهنده خداي است چون سوال
ايشان را جوابي نيست و اگر كافران از خوف الزام بزبان نگويند بدل معتقد وانا او اياكم و ديگر بگوي با ايشان
كه مومنان كه روزي دهنده را يكي گوئيم و بپرستش گيريم يا مشركان كه جمادي را كه در مرتبه امكان نيز فروتر است
با واجب الوجود شريك سازيد لعلى هدى بر راه راستيم او في ضلال مبين يا در گمراهي آشكار قل لا تسالون بگو
پرسيده نخواهيد شد عما اجرمنا از آنچه ما ميكنيم ولا نسال و پرسيده نخواهيم شد عما تعملون از آنچه شما مي
كنيد بلكه هر كس را از عمل او سوال خواهند كرد و مناسب آن جزا خواهند داد قل يجمع بگو جمع كند بيننا ميان
ربنا پروردگار ما روز قيامت ثم يفتح پس حكم كند بيننا بالحق ميان ما براستي و محق را ببهشت و ضال را
و مبطل را بزندان دوزخ وهو الفتاح و اوست حكم كننده در قضايا العليم دانا بحكم كردن قل بگو اروني
الذين بنمائيد بمن آنان كه الحقتم به پيوسته ايد بخداي شركاء انبازان يعني بنمائيد كه كدام صفت بنا بر تشريك
حق بيسانيد بعبادت كلا اين انبار بعدرست نيست بل هو الله العزيز بلكه اوست خداوند غالب بر همه پس
كه را با وجود او شركت توانند الحكيم دانا باحكام صواب و موصوف بحكمت بالغه پس كدام كس را با او در ديته شركت تواند
داد «نظم» وحده لا شريك له صفتش • بود اندر فاصل بي نقشش • ترك ما سوي ...
عقل با كنه ذاتش كه دي • هست ... شريك ... وما ارسلناك و نفرستاديم ترا اي محمد
الا كافة مگر فرستادني شامل للناس برهمه مردمان يا نفرستاديم مگر بعامة خلق و اين اختصاص
افضليت آنحضرت است صلوات الله عليه كه مبعوث بود بهمه افراد آدميان و جنيان و غير او هيچكس از انبيا
بتمام جن و انس مبعوث نبوده «نظم» تا دارند منشور سعادت • وز آن پس نوع انسان آفريدند • بر او جامه ...
كردند پس انگاه سليمان آفريدند • و گفته اند كافه براي مبالغه است چون علامه و نسابه يعني نفرستاديم
ترا مگر بازدارنده مردمان را از شرك بشيرا مژده دهنده بفضل كسي را كه توحيد اقرار كند ونذيرا و بيم كننده
بعدل از آنكه بر شرك اصرار كند ولكن اكثر الناس وليكن بيشتر مردمان لا يعلمون نميدانند فضايل
و كمالات ترا و بجهل مركب ايشان را بر مخالفت تو ميدارد ويقولون و ميگويند از فرط جهالت كه متى هذا الوعد
كي باشد اين وعده عذاب يا قيام قيامت ان كنتم صادقين اگر هستيد شما يعني مومنان و رسولان راست
گويان قل لكم بگو مر شمارا ميعاد يوم وعده روزيست كه چون برسد لا تستاخرون باز پس نپايد عنه از آن
روز ساعة مقداري از اندك زمان ولا تستقدمون و پيشي نگيريد آورده اند كه كفار مكه اهل كتاب را از
احوال پيغمبر صلى الله عليه وسلم پرسيدند ايشان گفتند ما در كتب خود نعت و خواص او را ايم او پيغمبر بحق
است ابو جهل ما تال اوگفتند ما بكتاب شما نيز ايمان نداريم آيت آمد كه وقال الذين كفروا و گفتند آنانكه كافر شدند
از اهل كتاب كه لن نؤمن ايمان نياريم بهذا القرآن بدين قرآن كه بر محمد فرود مي آيد ولا بالذي و نه بدان كتاب كه
فرا آمده بين يديه پيش از وي ولو ترى و اگر به بيني اذ الظالمون چون ستمكاران يعني مشركان موقوفون بازداشتگان
باشند عند ربهم نزديك پروردگار خود يعني در موقف محاسبه هر آينه ببيني امري صعب و كاري بر هول
يرجع بعضهم باز ميگردانند برخي از ايشان الى بعض القول بسوي برخي ديگر سخن يعني مجادله ميكنند و سخن بر هم
ميگردانند يقول الذين استضعفوا ميگويند آنانكه زبون گرفتگان بودند يعني اتباع و پس روان للذين استكبروا

مر آنانرا كه سركشي ميكردند يعني پيشوايان و بزرگان لولا انتم اگر نمي بوديد شما يعني اضلال و اغواي شما نمي بود
لكنا مؤمنين هر آينه ميبوديم ما گروندگان اما شما ما را گمراه كرديد ما را با ايمان باز داشتيد قال الذين
استكبروا گويند آنانكه سركشي كرده بودند للذين استضعفوا مر آنانرا كه بيچاره زبون و بيچاره گرفته بودند
انحن آيا ما صددناكم بازداشتيم شما را عن الهدى از قبول هدايت بعد اذ جاءكم پس از آنكه آمد بشما بل كنتم
بلكه شما بوديد بنفس خود مجرمين گناهكاران و شرك آرندگان وقال الذين استضعفوا و گويند آنانكه ضعيف
و بيچاره بودند للذين استكبروا مر آنان را كه از قبول حق سر ميكشيده اند بل نه چنين است كه بخود كافر
شديم بلكه مكر الليل والنهار مكر شما در شب و روز باز داشت ما را از ايمان اذ تامروننا چون ميفرموديد
ما را ان نكفر بالله با آنكه كافر شويم بخدا ونجعل له اندادا و فرا گيريم مر او را همتايان واسروا الندامة و هر
دو گروه بعد از گفت و شنيد پشيمان شوند از عمل خود و پنهان دارند پشيماني را از يكديگر تا سرزنش ننمايند
و بعضي اسرا را بمعني اظهار داشته اند و اين نعمت از اضداد است يعني ظاهر كردند پشيماني لما راوا العذاب
آنگاه كه ببينند عذاب را وجعلنا الاغلال و بكنيم غلها را تشنيع في اعناق الذين كفروا در گردن آنان كه كافر شدند
از تابعان و متبوعان ايراد مستقبل بلفظ ماضي جهت تحقق وقوع است و وضع مظهر بجاي مضمر اشعاري
بموجب اغلال ايشان هل يجزون آيا جزا داده شوند مردمان تيشه الا ما كانوا يعملون مگر آنچه باشند كه عمل
كنند پس تسليه حضرت رسالت را صلى الله عليه وسلم ميگويد وما ارسلنا و نفرستاديم في قرية در هيچ ديهي و
شهري من نذير هيچ بيم كننده يعني پيغمبري الا قال مگر آنكه گفتند مترفوها متنعمان و متكبران آن ديه مر آن پيغمبر
را انا بدرستيكه ما بما ارسلتم بآنچه فرستاده شده ايد بدان يعني بزعم خود كافرون ناگرويدگان و منكرانيم
وقالوا نحن و ديگر گفتند كه ما اكثر اموالا واولادا بيشتريم از جهت اموال و اولاد يعني مال و فرزند ما بيشتر از
بس ما بدعوي رسالت سزاوارتريم از شما وما نحن و نيستيم ما بمعذبين عذاب كرده شدگان يعني خداي ما را
عذاب نخواهد كرد زيرا كه ما را بنعمت گرامي كرده بمحنت خوار نخواهد ساخت قل ان ربي بدرستيكه
پروردگار من يبسط الرزق گشاده ميگرداند روزي را لمن يشاء براي هر كه بخواهد از شرك و معصيت بمشيت
نه براي كرامت او ويقدر و تنگ ميگرداند بر هر كه ميخواهد بحكمت خود نه بمذلت او ولكن اكثر الناس وليكن
بيشتر مردمان لا يعلمون نميدانند و گمان مي برند كه كثرت اموال و اولاد براي شرف و كرامت و شايد
كه از روي استدراج بود وما اموالكم و نيست مالها كه شما راست ولا اولادكم و نه فرزندان كه شما را ارزاني
داشته ايم بالتي تقربكم بآن خصلتي كه نزديك كرده اند شما را عندنا نزد ما زلفى نزديك گردانيدني جهت تقرب
باعمال صالحه باشد و شما را آن نيست پس اموال و اولاد كسي را بحق نزديك نمي گرداند الا من آمن مگر كسي را كه
بگرود وعمل صالحا و بكند عملي كه قبول صلاحيت داشته باشد يعني اموال خود را نفقه كند در راه حق
و اولاد خود را علم دين بياموزاند و در صلاحيت تربيت نمايد فاولئك پس آن گروه لهم مر ايشان راست جزاء
الضعف پاداش دو تو يعني زياده بر زياده يكي را ده و بيشتر تا هفتصد بما عملوا بسبب آنچه كردند از نيكوئيها
وهم في الغرفات و ايشان در غرفهاي بهشت آمنون ايمنند از مكاره و آفات و شدايد و مخافات والذين
يسعون و آنانكه ميشتابند و كوشش مينمايند في آياتنا در رد آيتهاي ما يعني قرآن و بطعن زبان طعن ميگشايند
معاجزين در حالتي كه گمان برند كه ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن يا مردم را از ايمان آوردن بدان و

وبنیفتن آن اولئک آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر آورده کانند قل ان ربی بگو بدرستی
که آفریدگار من یبسط الرزق گشاده میکرداند روزی لمن یشاء برای هرکه میخواهد من عباده از بندگان مؤمن
ومطیع خود بمحض قدرت ویقدر له وتنگ میکرداند برای او بموجب حکمت وما انفقتم وانچه نفقه میکنید من شیء
از چیزی که شما راست در راه خدای فهو یخلفه پس خدای عوض میدهد او را در دنیا و ذخیره می نهد برای او
آخرت ودرحدیث آمده که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید که اللهم اعط منفقا خلفا
خدایا نفقه کننده را عوض ده ودیگری دعا میکند که اللهم اعط ممسکا تلفا خدایا مال ممسک را عرضه تلف
ساز نظم بده درراه حق تا موجب عز و شرف گردد منه بر روی هم که ناگه زمانی تلف گردد وهو وخدای
خیر الرازقین بهترین روزی دهندگانست یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهند واسطه اند در ایصال رزق و
رازق حقیقی اوست ویوم یحشرهم جمیعا وباد کن روزی را که جمع کنیم همه بنی آدم را از خواهد ثم یقول بگوید
وخصوص فرشتگان در دهر ولفظ یا مخاطب اند یعنی خدای همه را حشر کند پس گوید للملائکة مر فرشتگان را
اهؤلاء ایاکم آیا این گروه اند که شما را کانوا یعبدون بودند که میپرستیدند واین سؤال جهت تقریع مشرکان
وقطع طمع ایشانست از شفاعت ملائکه قالوا گویند فرشتگان سبحانک پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند
انت ولینا تویی خدا وندما ومعبود ما ومادربندگی خود را مختص میدانیم بجهة وجه معبودیت خود داریم یا تویی دوست
من دونهم بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست وحاشا که ما پرستش ایشان رضا داده باشیم بل کانوا
بلکه بودند که از جهل وغوایت یعبدون الجن می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش
آلهه باطل یا متمثل میشدند بصورتهای متنوعه ودر خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند اکثرهم
بیشتر آدمیان بهم بدیوان مؤمنون گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند فالیوم پس امروز که همه حکمها
مر خدایراست لا یملک مالک نمیشود بعضکم بعضی از شما لبعض برای بعضی نفعا سودی ولا ضرا ونه زیانی را
یعنی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود ودفع کردن زیان نیست ونقول وگوییم للذین ظلموا مر آنکسانرا
که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذوقوا عذاب النار بچشید عذاب آتش التی کنتم بها آن آتشی
که بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید ودروغ می پنداشتید واذا تتلی علیهم وچون خوانده شود بر کافران
آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات ایتهای روشن قالوا گویند ما هذا نیست این کس یعنی محمد الا رجل یرید مگر مردی
که میخواهد ان یصدکم آنکه باز دارد شما را عما کان از آنچیزی که بود آنکه پیوسته یعبد آباؤکم می پرستیدند
آن پدران شما یعنی مدعایی او آنست که شما را از بت پرستی منع وبدین واینی که احداث کرده در آورد و تابع خود سازد
وقالوا وگفتند ما هذا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن الا افک مگر دروغی مفتری بربافته و بخدای اضافه
کرده وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه کافر شدند از کفار مکه للحق مر پیغام راست را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان
یعنی قرآن ان هذا نیست این الا سحر مبین مگر جادویی آشکارا این سخن آنجا میگویند وما آتیناهم وحال آنکه نداده ایم
ایشانرا من کتب از کتابها و فرستاده که حواله یدرسونها بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن
وما ارسلنا الیهم ونفرستادیم بسوی ایشان قبلک پیش از تو یعنی در زمان فترت من نذیر هیچ بیم کننده یعنی
پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وکذب الذین وتکذیب کردند انبیا را من قبلهم
آنانکه پیش از ایشان بودند وما بلغوا وحال آنکه نرسیدند اهل مکه معشار ما آتیناهم بده یک آنچه داده بودیم ایشانرا

از قوت وطول عمر وکثرت مال یا از ده یک آنچه پیشینیان را بخشیدیم اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین
و دلالات واسباب وهدایات فکذبوا رسلی پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فکیف کان پس چگونه
بود نکیر انکار من برایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن پس قوم تو نیز بترسند از مثل آن حالات
قل انما اعظکم بگو جز این نیست که پند میدهم شما را وارشاد میکنم بواحدة بیک چیز ان تقوموا و آن چیز آنست که
برخیزید از مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم لله برای خدای و پراکنده شوید مثنی دو دو تا با یکدیگر مشاورت کنید
وفرادی ویک یک تا از دحام خاطر شما مشوش نشود ثم تتفکروا پس تفکر کنید در امر محمد صلی الله علیه وسلم و از
مبداء حال وی تا این غایت اطوار او را در نظر آرید تا بدانید که البته ما بصاحبکم نیست این یار شما را من جنة هیچ
دیوانگی که او را بدعوی رسالت باعث باشند بلکه میشناسید کمال عقل او را وهمان کافی است بر صدق قول
او ان هو نیست او الا نذیر لکم مگر بیم کننده مر شما را بین یدی پیش از وقوع عذاب شدید عذابی سخت که
عذاب آخرتست قل ما سألتکم بگو آنچه میطلبم از شما من اجر از مزد برادای رسالت فهو لکم پس آن مر شما را یعنی
هر مزدی که برادای رسالت بخواهیم بشما بخشیدیم مراد نفی سؤالست یعنی هیچ اجری نمیخواهم ان اجری نیست
مزد دعوت من الا علی الله مگر برخدای وهو علی کل شیء واو برهمه چیزها شهید گواه است قل ان ربی بگو
بدرستی که پروردگار من یقذف بالحق می افکند حق را یعنی حق را القا میکند بهرکه میخواهد یا سخن راست در
راستش میاندازد فاقه‌رکدا فتنای دین اسلام وظهار احکام است علام الغیوب اوست دانای پوشیده ها
وهیچ چیز بروی مخفی نیست قل جاء الحق بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر وما یبدئ
الباطل وما قراید باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وما یعید وباز نمیکرداند یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل ان ضللت
بگو اگر گمراه شدیم از راه حق چنانکه کافران می پندارند فانما اضل پس جز این نیست که گمراه شوم علی نفسی بر نفس خود
یعنی وبال آن بر من است وان اهتدیت واگر براه راست روم فبما یوحی پس بسبب آنست که وحی میفرستد الی
بسوی من ربی پروردگار من بعید کار من به توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست انه بدرستی که خدای سمیع شنوا
دعای بندگانرا قریب نزدیک است باجابت دعا ولو تری واگر به بینی کافرانرا اذ فزعوا چون ترسان شوند
نزدیک مرگ یا بوقت بعثت یا در وقعه بدر یعنی امری عجیب با هول فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن
و پناه بجستن از دادن عذاب از ایشان فوت نشود واخذوا وگرفته شوند من مکان قریب از جایی نزدیک یعنی از
زیر زمین بروی زمین یا از صحرای بدر بچاه در بعضی از تفاسیر آورده که این آیات در شان سفیانی و قوم اوست که
در آخر زمان خروج کنند ولشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نمایند وچون قوم
او در بیدا زمین فرود آیند پس حق خدای سبحانه من مکان قریب بدین تفسیر است که از تحت قدم خود با خود فرو برد تمام آن
لشکر بجز دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد ودیگری که ناجیه جهنی گویند روی او بر قفا گشته خبر قوم بسفیانی
رساند وقالوا وگویند مشرکان بمکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمنا به ایمان آوردیم بخدای یا به
پیغمبر یا بحشر یا بآنکه مر آن بدیشان وانی لهم التناوش وانجا است ایشانرا یا ذکستن یعنی قبول ایمان اندکستن بمحضی نخواند ومان
یعنی تنازل است لیکن انجا بود ایشانرا فاگرفتن ایمان من مکان بعید از موضع دور که آن عالم آخرتست
محل تکلیف ایمان دنیا است و نزدیک بامارت شهود شده پس ایمان سود نکند وقد کفروا به وحال آنکه کافر شده بودند
بخدا و رسول او یا بعث من قبل پیش از این که در حین تکلیف بودند ویقذفون بالغیب دعوی میکنند بپوشیدگی

سخنان لا یعنی یعنی بگمان خود سخنان می گفتند در خدا و رسول طعن میکردند مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ از جائی دور بر بود نه از آنچه می گفتند و نمیدانستند که چه میگویند وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ و میان آنچه آرزو می بردند از قبول ایمان و رجعت بدنیا كَمَا فُعِلَ چنانچه کرده شد همین عمل بِأَشْيَاعِهِم باشیاع ایشان از کافران گذشته مِن قَبْلُ پیش ازین یعنی با سر ایشان پیش قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا بودند فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ در گمانی بتهمت افکنند و مضطرب سازنده

سورة الملائكة مكية خمس واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم الْحَمْدُ ستایشی که شاید و ثنائی که سزا بود مر خدایراست که سزاوار ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نو سازنده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد ایشان را بانبیا علیهم السلام و گویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمؤمنان برویاء صادقه پس صفت فرشتگان میکند أُولِي أَجْنِحَةٍ خداوندان پرها مَّثْنَىٰ دو دو پر یا طیران وَثُلَاثَ و سه سه وَرُبَاعَ و چهار چهار برای آسایش برادر خصوصیة این اعداد نیست و نفی زیاده برین چه در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام ششصد هزار بال دارد يَزِيدُ زیاده می کند خدای فِي الْخَلْقِ در آفرینش خود مَا يَشَاءُ آنچه می خواهد یعنی در جثه ملائکه پر قرار داد ازینجا زیاده میشود و واضح است که مراد از خلق در اینجا تحدید زیادت ایشان را عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و جمالیه چون حسن صوت و ملاحت چینیه و گفته اند مراد حظ نیکوست و محبت در دلهای خلق امام قشیری رحمه الله فرموده که علو همتست یا رضا بتقدیر یا سیوف مرتبه قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از رسالت ملائکه و زیاده در خلق قَدِيرٌ توانا است مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید خدای لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد بر ایشان مِن رَّحْمَةٍ از بخشایش خویش نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فَلَا مُمْسِكَ لَهَا پس باز گیرنده نیست مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده نیست آنرا مِن بَعْدِهِ بعد از باز گرفتن آن وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است در باز گرفتن آن الْحَكِيمُ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم یافته اند که این آیة بفتوح مؤمنان و اهل عرفانست و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسمست یکی ظاهر صورة چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است نا آموخته از شریعت مر آن ناشنیده با دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که او ازین علم نا آموخته گاه در دل افتد و گاه از آن سوخته دست لطف نسخهٔ علم و حکمت را قلم بر صفحهٔ دل زند ع علم اهل دل نه از مکتب بود بلکه از تلقین خاص رب بود يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما از ارسال رسل و ادرار رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست هیچ آفریننده غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُم بجز خدای که روزی دهد شما را مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بگیاه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس کجا گردانیده

میشوید از راه توحید وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فَقَدْ كُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ فرستادگان مِّن قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان هم صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان بر شکیبائی وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا در حشر و جزا حَقٌّ راست است و در آن خلف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیوی تا آخرت فراموش کنید وَلَا يَغُرَّنَّكُم و باید که فریفته نکند شما را بِاللَّهِ بکرم خدای الْغَرُورُ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت از آرزوی مغفرت در دل شما افکند و اگرچه این ممکنست اما مشابه تناول زهرست با امید دفع طبیعت مر از بزرگان گفته اند که یکی از مکاید ابلیس در توبه است یعنی توبه بنده را در تاخیر می افکند که فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده **نظم** امشب همه شب باده و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکته الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد ع عهد با فردا فکندی عمر فرد را که دید إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ دشمنیست بعداوت قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از وی حذر نموده در مجامع احوال بوی اعتماد منمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی او مروید و متابع هوای نفس خود مشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع مخالف نفس باشد إِنَّمَا يَدْعُو جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حِزْبَهُ گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران را لِيَكُونُوا تا باشند در آخرت یاد مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران آتش یعنی ملازم دوزخ الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند و دعوت ایشانرا اجابت کردند لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای صالح و پاکیزه لَهُم مَّغْفِرَةٌ مر ایشانرا آمرزشیست از معصیتها که با ایشان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ یعنی ثوابی وافر در بهشت أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ آیا کسی که آراسته شد برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او فَرَآهُ پس دید آن عمل را حَسَنًا نیکو یا مثل چون کسی که تمییز کند حسن را از قبیح و حق را از باطل بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب ما و بعضی گویند که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُضِلُّ مَن يَشَاءُ فرو گذارد و گمراه کند آنرا که خواهد وَيَهْدِي و راه نماید و توفیق دهد مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهی ایشان حَسَرَاتٍ برای حسرتهای متوالی که می خوری و تأسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که هریک از آن مقتضی حسرتی نیست یعنی زحیر محزن پریشان و بجان در سعی کار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه ایشان می کنند و بر آن ایشان را جزا خواهد داد وَاللَّهُ و خدای الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست که فرستاد بادها یعنی شمال و قبول و جنوب فَتُثِيرُ سَحَابًا پس بر انگیختند ایشان ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت است فَسُقْنَاهُ پس براندیم آن ابر را معدول بتکلم جهت اختصاص فعلست یعنی ما توانیم و بس که برانیم ابر را إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ بزمینی مرده و افسرده یعنی بی گیاه فَأَحْيَيْنَا پس زنده کردیم بِهِ الْأَرْضَ بآن ابر زمین را که از باران نازل شد از وی بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن كَذَٰلِكَ همچنین است النُّشُورُ

زنده کردن یعنی احیاء اموات و بیا نکیختن ایشان در صحت مقدوریت یکسانست مَنْ كَانَ هرکه باشد که
برای خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ خواهد رحمتی کو طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس خدای راست همه
عزتها و بعزت او رسول و مؤمنان متعزز اند فلله العزة ولرسوله وللمؤمنين عزت در ملازمت اوست و مذلت در مخالفت
او نظم عزیزی که هر کز در ش سر بتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت إِلَيْهِ بسوی رضای او یا بدرگاه قبول
او يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بالا میرود سخنان پاک یا صحایف که انها در و مکتوبست میل صعود میکنند وَالْعَمَلُ
الصَّالِحُ و عمل شایسته يَرْفَعُهُ بر میدارد انرا بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل اخلاص نافع نیست
یا کلم الطیب دعاتست و عمل صالح صدقه مساکین و در اغلب اجابت دعوات بتصدقاتست یا کلمه دعای ایمه است
و عمل آمین جماعتیان یا کلمه تکبیر غزاتست و عمل شمشیر زدن یا کلم استغفارست و عمل ندم و در این همه عمل بردارنده
کلماتست و بعضی ضمیر فاعل را در يرفعه عاید بکلمه طیب دانند که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بر
دارد عمل را چه قبول اعمال بتوحیدست و یک وجه در کشاف انست که خدای بردارد عمل صالح را یعنی
قدر و مرتبه او را رفیع گرداند مراد عملی است مخلصانه که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کاری که ریا آن را بیخته
باشد اگر همه حج و غزا بود ترونی مقدار نیست نظم کرت همه جا خالص و دیوم نیست * از بن در کسی چون تو محروم
ز قلب آلوده نی قیمتاست * ز زر که خالص بود حرمت است وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ و آنانکه پنهان میکنند
و میسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آنچه در دار
الندوه اندیشیدند درباره ایشان از قتل و حبس و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت لَهُمْ مر ایشان
را یعنی مکر انراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت در آخرت وَمَكْرُ أُولَئِكَ و مکر آن گروه هُوَ يَبُورُ او کاسد شود و از پیش
نرود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را یعنی پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس شما را از نطفه ثُمَّ
جَعَلَكُمْ پس گردانید شما را أَزْوَاجًا اصنافها یا مردان و زنان که مزاوجه کنید وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد یعنی از فرزند مِنْ
أُنْثَى هیچ زنی وَلَا تَضَعُ و ننهند آنچه در شکم اوست یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی حمل و وضع
زنان هر یک معلوم اوست وَمَا يُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهِ از عمر معمر
دیگر یعنی عمر معمر را ولی نرسد ... که نیست زیادت عمر و نقصان إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر در لوح محفوظ یعنی
کوتاهی و درازی عمر مقدر و مقرر شده إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست
وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ و مساوی نیست دو دریا هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ آن یکی آب سخت خوش و گوارنده شَرَابُهُ
آشامیدن او وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وان دیگری ابشور با تلخی گراینده وَمِنْ كُلٍّ و هر یک از این دو دریا تَأْكُلُونَ میخورید
لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُونَ و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حِلْيَةً پیرایه از لؤلؤ
و مرجان تَلْبَسُونَهَا می پوشید یعنی می پوشند زنان شما یعنی بانکه این ضرب المثل مؤمن و کافرست
که میان ایشان مساوات صورت نه بندد چه یکی بحلاوت ایمان عین عذب فراتست و دیگری با زمرارت
عصیان بجای اجاج نکفر و طغیان نظم از آب حیات امد این نفس سرابیست * این مین خطا باشد که آن
محض ثوابست وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را فِيهِ در هر یک از این دو دریا مَوَاخِرَ شکافندگان آب را
روندگان بران لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خدای یعنی ربح تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما
تَشْكُرُونَ سپاس گویید خدای را بدان نعمتی يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی مقداری

از شب در روز می افزاید تا زمان روز زیادت می گردد از زمان شب و آن در ربع ربیعی و صیفی است
وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل میگرداند روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب
زاید بود از ساعات روز و آن در ربع خریفی و شتویست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را یعنی مسخر
فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای وقتی نامبرده یعنی تا زمان معلوم که دور خود
تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذَلِكُمُ اللَّهُ آن خدایی که خالق و فاعل این اشیاست رَبُّكُمْ
آفریدگار شما معبود کار شماست لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانرا که میخوانید یعنی میپرستید
مِنْ دُونِهِ بجز وی مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ مالک نمیشوند پوست خسته خرما را پس مالک علی الاطلاق و معبود
باستحقاق اوست إِنْ تَدْعُوهُمْ اگر بخوانید آنانرا که معبودان باطل شمااند یعنی دعا کنید با ایشان در نفعی یا دفع
ضرری لَا يَسْمَعُوا نمیشنوند دُعَاءَكُمْ خواندن شما را زیرا که جمادند و جماد را شنوایی نباشد وَلَوْ سَمِعُوا و اگر
بشنوند بر سبیل فرض مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ اجابت نکنند شما را و مراد شما را ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال
نفع و دفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی منکر
گردند بطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر
نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بحقیقتها و او یکی آن خداوندست سبحانه و تعالی
صاحب لباب آورده که اضافة مثل بخدای جایز نیست لیکن این مثلات در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند
در اخبار بخبری که سخن او صنف نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما
محتاجانید إِلَى اللَّهِ بخدای یعنی بهدایت او و خشنودی او و بهشت او وَاللَّهُ و خدای هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیازست و بغنای
مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و بباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود
محتاجند بفاعل و انتم الفقرا اشارت بآنست و حق سبحانه بکمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی است والله
هو الغنی عبارت از آنست و چون ظهور کمال اسامی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس حمد بایجاد آن معنی است
کبری که مستحق حمدست و ثنای کلمه الحمید بدان ایما می نماید و این رباعی بدین معنی توان برد نظم
تا حق کند بجلوه اوصاف عیان * واجب باشد که ممکن آید بمیان * ورنه بکمال ذاتی از آدمیان * فردست و غنی چنانچه خود کرد بیان
إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد آفریدگان نو یعنی
قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی که کس ندیده و نشنیده باشد وَمَا ذَلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران
عَلَى اللَّهِ بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفس گناه کننده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس دیگر وَإِنْ تَدْعُ
و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی گران بار دیگری را إِلَى حِمْلِهَا بر داشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ
شَيْءٌ از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیزی از گناهان داعی بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اگر چه باشد ذَا قُرْبَى خداوند خویشی
یعنی هر چند که گناهکار خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس
اجابت نکند همه بخود در مانده باشند إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که فواید بیم کردن تو آنانرا که يَخْشَوْنَ میترسند
رَبَّهُمْ از پروردگار خود بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی در خلوتها که خشیت بر ایشان ظاهرست نه در صحبتها
یا عذاب او از ایشان پوشیده است و میترسند از نادیده وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را بتحسین
ترسندگان و نماز گزارندگان با انذار بجهت آنست که ایشان بدان منتفع اند وَمَنْ تَزَكَّى و هر که پاکیزه بود از

معاصی وَمَن تَزَكّیٰ پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهِ برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ
و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ و برابر نیست نابینا یعنی
کافر یا جاهل و گمراه وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت
وَلَا النُّورُ و نه روشنایی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُورُ
و نه حرارت یعنی عقاب یا دوزخ یا شدت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و مساوی نیستند زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه
مردگان یعنی مؤمنان را مساوات نیست با کافران إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ بدرستی که خدای میشنواند و تفهیم میکند مَن يَشَاءُ
هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت وَمَا أَنتَ و نیستی تو بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَّن فِي الْقُبُورِ آنانرا که در قبرها اند ذکر
من فی القبور تشبیه تمثیل کفارست باموات إِنْ أَنتَ نیستی تو إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبر بیم کننده و بر تو هیچ نیست الا البلاغ و الانذار
و بس ع نیست بر پیغمبران الا البلاغ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِيرًا
مژده دهنده بمثوبت وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ و نبود هیچ گروهی از امم سالفه إِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت فِيهَا
در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده یا دانایی آگهی دهنده وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب
مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه مِن قَبْلِهِمْ پیش ازین بوده اند پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ آمد
بدیشان رُسُلُهُم پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی
چون صحف شیث و ادریس و ابرهیم علی نبینا و علیهما السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و بکتاب روشن کننده یعنی احکام
حلال و حرام چون توریة و انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که کافر شدند فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه
بود نَكِيرِ انکار من بریشان بعقاب و عذاب أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ آیا نمی‌بینی که خدای أَنزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
یا از ابر آبی فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعلست یعنی ما توانا ایم که بیرون آوردیم بِهِ بدان آب
ثَمَرَاتٍ از میوها مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتی که مختلفست رنگهای او یعنی گوناگونست اجناس و اصناف آن و گونها در
اشکال و هیأتها انست وَمِنَ الْجِبَالِ و پیدا کردیم از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف اللون و در تفسیر معتمد آورده
که خطوط ملونه بِيضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها که گوناگونست رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی
بعضی بغایت سرخ و برخی ازان فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاهها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و از
جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ هست آنچه بود گوناگون رنگهای او كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان
ثمار و جبال است که نمایند قدرت خدای را بر آفرینش اشیاء عالم بنوعی که هیچ چیز بر وی تعالی محال نیست پس چگونه از خدای نترسد
إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ جز این نیست که میترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش معنی
و علم بصفت وی تعالی است پس هر که داناتر ترسنده‌تر و ازینجا فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ازینجا خبر
فرموده که انا اخشاکم لله إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است در انتقام کشیدن از کسی که نترسد ازو غَفُورٌ آمرزنده
ترسندگانست إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی آنان که میخوانند یعنی تلاوت میکنند كِتَابَ اللّٰهِ کتاب خدای را که قرآنست
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بر پای داشته اند نماز را با آداب و شرایط او وَأَنفَقُوا و نفقه کرده اند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ازانچه روزی
داده ایم ایشانرا سِرًّا پنهان از خوف آنکه ریا آمیخته نگردد وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران
گردد بتصدق یا سر در مسنونه بود و علانیه در مفروضه يَرْجُونَ امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَّن تَبُورَ
بازرگانی که کاسد نبود و زیان بجان نرسد بلکه در دنیا تا در قیامت متاع ایشان رواج تمام یابد باین عملها که کردند

لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام گرداند خدای یعنی بتمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزد کردار ایشان وَيَزِيدَهُم و زیاده گرداند حساب ایشانرا
مِّن فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بفزاید بدیشان مزد ایشان را و ایشانرا رتبهٔ شفاعت دهد و در باب آورده که شفاعت ایشانرا
قبول کند در باره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش إِنَّهُ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناهکاران را
شَكُورٌ جزا دهنده مر سپاس داران را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچه وحی کرده ایم ما إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن
هُوَ الْحَقُّ او راست و درست مُصَدِّقًا موافق لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از وی بوده از کتب یعنی متابع عقاید
و اصول و احکام آنهاست إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ بر بندگان خود لَخَبِيرٌ داناست ضمایر ایشانرا مبدا
بَصِيرٌ بیناست ظواهر ایشانرا می‌بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند برو پوشیده نیست آنکه
فرموده که ثُمَّ أَوْرَثْنَا ما کتابهای متقدمه را بامم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الْكِتَابَ قرآن را یعنی آخیر
کردیم ازان تا عطا دهیم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا که برگزیدیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امة حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم عطا را میراث خواند چه میراث مال باشد که بی طلب و تعب بدست آید همچنین عطیهٔ قرآن بی جهت
و وجهی مؤمنان بمحض عنایت ملک منان بدیشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز
از قرآن بی بهره اند یا در سهام ورثه از میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کلی
باشد که تمام بدیشان رسد همچنین بهرهای اهل قرآن متفاوت است هر کس بقدر استحقاق و اندازهٔ استعداد خود از حقائق
قرآن بهره مند شوند ع زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی ازین بندگان ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ستمکارست
نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ و برخی از ایشان میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات
وَمِنْهُمْ و از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده است بنیکوییها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن بِإِذْنِ اللّٰهِ بدستوری
خدای و بتوفیق و فرمان او ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشایش بزرگ فاروق رضی الله عنه
میفرماید که از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله شنودم که فرمود که سابق ما بی محابا بهشت گرفته است و مقتصد ما
بنجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سه طایفه را تفسیر
فرموده و گفته اند که سابق آنها اند که بی حساب ببهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کنند و ظالم آنکه در موقف
حساب بمانند و حق سبحانه برحمت تدارک حال ایشان کند و ذو النورین رضی الله عنه فرموده که سابق ما آنها اند که جهاد کنند
و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد روند و نه رعایت جماعت
دریابند امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سابق آنست که قبل الهجرة ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل از
فتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدولت اسلام در آمده اهل تفسیر عند کثیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین مقام
سخن بسیار گفته اند و بجای تبرک کلمهٔ چند اینجا ثبت افتاد بر ترتیبی که در قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام
بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره گفته که آنان جاهل اند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیی و مایل عقبی
و متوجه مولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تایب عاید و تایب ثابت بر توبه از
اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش بچربد یا پرستنده
بسعادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله و فی الله یا جزع کننده بر بلا و صبور در بلا و لذت یابنده
از بلا یا آکل حرام و مایل شبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تایب
و متقی یا غافل و طالب و واصل یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حسنات او بر سیئات

راجح آید یا آنکه ظاهر او به از باطن بود و آنکه سر و علانیهٔ او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف
ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیاده از قوت طلبد و آنکه مطلقا قوت طلب
نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل جود و سخا و ایشانرا نخیل طالبان نجات و درجات و مناجات
در حقایق سلمی قدس سره آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خدا بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح
روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه
بیدار بود در لطایف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگرد و مقتصد از منعم بنعمت و سابق از منعم بمنعم یعنی
با مشاهدهٔ منعم در ساند و بنعمت نپردازد **نظم** نعیم هر دو جهان میکند برا خرش دل از میان تمنای دیدار
حق سبحانه هیچ است ما از اسم سالقه این تواخت نکرده و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صحیفهٔ حال همه
کشیده و ابتدا بظالم کرد تا هیچ ذره نکردند و برحمت بی غایت امیدوار باشند **نظم** نیاید از من آلوده طاعت خالص
ولی برحمت و فضلت امیدوار هست و گفته اند تقدیم ظلم از روی فضل است و تاخیر سابق از ره عدل و حق
سبحانه فضل را از عدل دوستتر دارد و تاخیر سابق جهت آنست تا بثواب که دخول جنات است اقرب باشد یا جهت
آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت عجب نکرده که عجب آتشیست که چون برافروخته گردد هزار خرمن طاعت
سوزد **نظم** ای بس عجب اثر عجبا است کم ساز تو بو طیبت هر جا شعله از آن روشن شد خرمن علم و تعبد دیگر سوخت
جنات عدن بوستانهای اقامت یدخلونها در آیند این سه گروه بدان یحلون پیرایه بسته شوند فیها در آن بهشتها
من اساور از دستوانها که باشد من ذهب از زر خالص ولؤلؤا و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه
زر و مروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده و درخت‌شان حصار داشته چنانچه تاج پادشاهان عجم ولباسهم
و پوشش ایشان کرده فیها حریر در بهشت دیبا باشد نه چون دیبا و نی یعنی رشته و بافتهٔ کسی نبوده وقالوا و گویند
این جمع چون از حضرت دوزخ برهند و بمقعد بهشت برسند الحمد لله ستایش و ثنا مر خدای را الذی اذهب آن
خدائی که ببرد عنا الحزن از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما دفع کرد یا بیدو گفته
اندوه هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا خوف رجوع و عطش ... سلطان یاد عرفه نهایت
و بتاعضی ان ربنا بدرستی که آفریدگار ما لغفور آمرزندهٔ گناه کارانست شکور جزا دهندهٔ سپاس داران
الذی احلنا آن خدائی که فرود آورد ما را دار المقامة بسرای آخرت که جنت است که از او انتقال بموضع دیگر نخواهد
بود من فضله از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لا یمسنا نمیرسد ما را فیها در سرای اقامت نصب رنجی بجهت
طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بوده ولا یمسنا فیها و نمیرسد ما را در آنجا لغوب ماندگی و ملولی چه
کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و سرور و فرح و حضور است والذین کفروا و آنان که نگرویدند
بخدا و رسول لهم نار جهنم مر ایشانراست آتش دوزخ لا یقضی حکم کرده نشود علیهم بر ایشان بمرگ و قتل تا
دوزخ باشند فیموتوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند ولا یخفف و تخفیف کرده نشود عنهم از ایشان من عذابها
چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او را کذلک مثل این پاداش
نجزی پاداش میدهیم کل کفور هر ناسپاسی را که در کفر و کفران بنهایت رسیده وهم و ایشان یعنی
کافران یصطرخون فریاد میخواهند فیها در دوزخ و میگویند ربنا ای پروردگار ما اخرجنا بیرون آور ما را و بدنیا باز بر
نعمل صالحا تا بکنیم عمل پسندیده غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه

دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا نه شایسته بوده حق سبحانه فرمود که اولم نعمرکم آیا ما زندگانی ندادیم و مهلت
ارزانی نداشتیم شما را ما یتذکر آن مقدار که پند گیرد فیه در آن عمر من تذکر هر که خواهد که پند گیرد مراد عمریست
که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند ما بین بیست و شصت و در وفاء الشیاء آورده که هفتاد دست
که آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم باشد مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه
گردید وجاءکم النذیر و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان یا موت
و اعظم اکثر مفسران برآنند که مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشاننده شعلهٔ جوانیست و مژدهٔ
پیری ظهر قرآینده اینه ذات **نظم** نوبت پیری چون زند کوس درد دل شود از خوشدلی و عیش فرد
در تن اعلام در آید شکست رنگ نکند پای نپیری چو دست موی سفید از اجل آرد پیام پشت خم از مرگ رساند سلام
در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند بعد از هزار سال گویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر
کنیم خطاب رسد که نه شما را زندگانی دادم و نذیر فرستادم بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم حق
فرماید که فذوقوا پس بچشید عذاب دوزخ فما للظالمین پس نیست ستمکاران را یعنی مشرکان را من نصیر
هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد ان الله بدرستی که خدای عالم غیب السموات والارض داننده پوشیده است
که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور بچیزی
که مضمرست در سینها هو الذی جعلکم او است آنکسی که گردانید شما را خلائف فی الارض خلیفها در
زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز داد و این نعمت
بندگی فمن کفر پس هر که ناسپاسی کند برین نعمت و کافر شود بمنعم فعلیه کفره پس بروست جزاء
کفران ولا یزید الکافرین و نیفزاید مر کافرانرا کفرهم کافر بودن ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان الا مقتا
مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مگر بغض باری که سبب غضب جاویدانی هست ولا یزید
الکافرین و نیفزاید کافرانرا کفرهم کفر و شرک ایشان الا خسارا مگر زیان کاری در آخرت قل
بگوی ای محمد ارأیتم آیا دیدید شرکاءکم انبازان خود را الذین تدعون آنانکه میخوانید ایشان را و میپرستید
من دون الله بجز خدای ارونی بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از
زمین و ایجاد در وی مدبر ایست ام لهم شرک آیا هست ایشانرا شرکتی انبازی فی السموات در آفرینش آسمانها
ام آتیناهم یا داده ایم ایشانرا کتابا کتابی ناطق بآنکه ما شریک گرفته ایم فهم پس ایشان علی بینت بر
حجتهای روشن باشند منه از آن کتاب بل نه چنین است بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم
برخی از ایشان که رؤسا و اشراف اند بعضا برخی دیگر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان الا غرورا مگر از
روی فریب و مکر ان الله بدرستی که خدای یمسک السموات والارض نگاه میدارد آسمانها و زمین را ان تزولا برای
آنکه زائل نشوند از اماکن خود و مکرر از در حال بقا جاری است از نگاه داشتن آورده اند که چون یهود و نصاری
عزیر و عیسی را بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی
فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند ولئن زالتا و اگر زائل شوند
ان امسکهما نگاه دارد ایشان را من احد هیچ یک من بعده پس از زوال و با جای نیارد انه کان بدرستی که
خدای هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غفورا آمرزنده کسی را که از این فعل رجوع

گروه بوحدانیة وی قابل شود ودانکه لم یلد ولم یولد صفت اوست **نظم** خداوندی که معبودست و واحد
نگوید کسی که مولودست و والد ° کسی کو را نباشد کفو و مانند ° بدو نسبت نشاید کرد فرزند ° بوساطه قریش شنیده
بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده بودند با یکدیگر می گفتند که لعن الله الیهود والنصاری چه در طایفه بودند
که تکذیب پیغمبران خود نمودند بخدا که اگر پیغمبری بما آید ما از ایشان راه یافته تر بودیمی و بتصدیق او شتابنده تر
حق سبحانه وتعالی از آن خبر داد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود که لَئِن
جَاءَهُمْ اگر آید بدیشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده لَيَكُونُنَّ هر آینه باشند أَهْدَى راه یافته تر مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ از یکی امتان
گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد بدیشان نَذِيرٌ بیم کننده یعنی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم مَا زَادَهُمْ زیاده نکرد آمدن او ایشان را إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از حق و دور شدن
اسْتِكْبَارًا و نفور ایشان از آن بود که گردن کشی از فرمان کردند فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَكْرَ السَّيِّئِ و آنکه مکر کردند مکر بد یعنی
حیله اندیشیدند در هلاک گردانیدن نذیر وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ و باز نگردد مکر بد إِلَّا بِأَهْلِهِ مکر با اهل وی یعنی
مکر هر که گر بوی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در آن
خود مشاهده نماید و این بیت در این باب قطعه ایست ابو جعفر تا بجا تبت اقتاد **نظم**
در باب من ز روی حسد بکر و ساخت ° دمها زد و کرده تزویر با قصد ° نغمه الانفهم همه نیک بر بسید
و بشان جزای فعل بد خویش باقصد فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار می برند مکذبان و مکاران یعنی می برند چشم
نمی دارند إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکرست فَلَنْ تَجِدَ
پس نیابی لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا مر سنت خدای را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل نتوان کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ
اللَّهِ و نیابی مر سنت خدای را تَحْوِيلًا تحویلی یعنی از مکذبان و مکاران بدیگری حواله نتوان ساخت أَوَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نکردند اهل مکه فِي الْأَرْضِ در زمین فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا به بینند در راه شام و یمن که چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنان که پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وَكَانُوا و بودند ایشان أَشَدَّ
مِنْهُمْ سخت تر از ایشان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود آن از عذاب رهائی نیافتند تا بهر قوم در دیار ایشان
باقیست وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ و نیست خدای که عاجز گرداند او را مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها
وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی بر رد حکم او وجهی نگیرد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست
عَلِيمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِيرًا توانا بتصرف در آنها وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ و اگر مواخذه کردی خدای النَّاسَ مردمان
بِمَا كَسَبُوا بجزای آنچه کسب می کنند از شرک و معصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلَى ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِنْ دَابَّةٍ
هیچ جنبنده از میان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک می
شوند چنانچه در زمان حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام که بشوم کفر مشرکان همه جانوران هلاک
شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس در وقت که ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه نابود شوند وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ
و لیکن باز پس میدارد ایشان را إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشانست فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون
بیاید وقت هلاک ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان بَصِيرًا بینا و میداند که مستحق هلاک
کیست و کلاین خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخور حال او پاداش خواهد داد **نظم**
ای ما بلوامع رضا بنواز ° و بی ما بنوایر غضب بگداز ° کس را بقضاء و قدرش کاری نیست ° انت صانع و خلق کو میسازد

سورة یس مکیة ثلث و ثمانون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم یس در تیسیر آورده که هر حرفی از حروف مقطعه
سریست از خزانه غیب که حبیب خود را بر آن اطلاع داده بعد از آن جبرئیل بدان نازل شده و جز خدا و رسول کسی بر آن
اطلاع ندارد و بعضی از علما در معنی اسم یس گفته اند که اسم قرانست و در حقایق فرموده که نامیست از نامهای الهی
و گویند اسم سوره است و حدیث ان الله تعالی قرا طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تایید این قول
میکند در تفسیر ما ورده می آورده که هفت نام حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که در قران مذکور شده یکی یس است
و آنکه اهل بیت را آل یس میگویند ازین حیثیت میکند ° لله در کربلا یا سید امام قشیری قدس سره فرموده که
یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست از سر احباب یا اهل اشواق و در بحر الحقایق آورده که قسم است
بسر نبوت حبیب و بسر مطهر او و بعضی بر آنند که سخن با انسانست بلغة طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت
کثرت ندا بر شطری از آن اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و در حقیقت است که در کلام عرب
از کلمه بجزئی تعبیر کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس بشاید که حرف سین اشارت
بکلمه باشد و آن بقولی که گذشت انسانست و مخاطب با انسانیت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد که صفت
کمال انسانیت مر آنحضرت را ثابت باشد و بشاید که آن کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید
ولد آدم تفسیر این حروف بوده و دیگر باید دانست که آن میان حروف سین یاسین و یا اعتدالیه هست که
میان زبر و بینات او توقف بسیار هست و هیچ حروف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است
که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد **نظم**
تراست مرتبه اعتدال در همه حال ° که در خصایص توحید اعدل امتست ° تمکنت تر آدر مقام جمع الجمع
بدین فضیلت مخصوص و افضل الامت ° و انحضرای کلمات سابقه در ایم و دراحین قلب القران لس استحکام بتوان نمود
نظم خدایت لشکری داده ز قرآن ° بس آنکه قلب آن لشکر یاسین ° در جامع الاصول از بعضی ترمذی روایت
انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که لکل شی قلب و قلب القران
یاسین و هر که یس بخواند یا بنویسد ثواب ده بار قراءة قران بدهند و این سوره را معمه گویند که تمام میکند
بر خواننده خود نیکوئی هر دو سرای و دافعه خوانند که دفع کند از وی هر بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه
حاجتها آورده اند که کفار مکه گفتند یا محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که ای سید وَالْقُرْآنِ
الْحَكِيمِ بحق قران محکم کننده بحق یا خداوند حکمت که إِنَّكَ بدرستی که تو هر آینه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از
فرستادگانی بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده
شده بر راه با استقامة که راهیست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قران فرو فرستاده خدای غالب است و حکمی
بمنصب لام خوانند یعنی فرستاده قران را خداوند قوی در ملک خود الرَّحِيمِ مهربان بر خلق خود و ترا فرستاده بمکانی
لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا مَا أُنْذِرَ گروهی را که بیم کرده نشدند آبَاؤُهُمْ پدران ایشان نزدیک
ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت تا بیم کنی ایشان را بدانچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان

اسمعیل علیه السلم فهم غافلون پس ایشان بیخبرانند لقد حق القول بدرستی که درست شد قول بعذاب علی اکثرهم
بر بیشتر کافران یعنی کلمهٔ لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین فهم لا یؤمنون پس ایشان نمی گروند مراد آنانند که خدای
میدانسته که ایشان بی کفر بمیرند یا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل و اضراب او انا جعلنا بدرستی که ما کردیم فی اعناقهم
در گردنهای ایشان اغلالا غلها فهی پس آن غلها پیوسته شد الی الاذقان بزنخدانهای ایشان و نمیگذارد که سرها
بجنبانند فهم مقمحون پس ایشان سر بهوا ماندگانند و چشم بر هم نهادگان تمثیل کرده شرکا را بحیثی که غلها بر گردن
داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در نماز بیند سر مبارکش را بشکند
روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد سنگی برداشت و نزدیک وی آمد چون دست بالا برد که بروی زند دست او در
گردن او بچسبید و سنگ بر دست او چسبیده در گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشان را باز داشتیم چنانچه
مغلولان از کارها باز داشته شوند گویند که قومی از بنی مخزوم بجهد بسیار دست او را باز کردند او بجا آمد مخزومی دیگر
گفت که من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آنحضرت آمد نابینا شد و این آیت آمد که وجعلنا و گردانیدیم
من بین ایدیهم از پیش روی ایشان سدا دیواری و حجابی ومن خلفهم و از پس ایشان سدا پرده و مانعی فاغشیناهم
پس بپوشیدیم چشمهای ایشان را فهم لا یبصرون پس ایشان نمی بینند محققان گویند که سد پیش طول امل
و سد عقب غفلت از خطایای گذشته و هر کرا این دو سد چیز احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده بود از
نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت وسواء علیهم و یکسانست بر ایشان ءانذرتهم بیم کنی ایشان را ام لم
تنذرهم یا بیم نکنی لا یؤمنون نمیگروند که علم قدیم بر قتل و موت ایشان بکفر حکم کرده انما تنذر جز این نیست که تو
بیم کنی آگاهانی که فایده بیان مترتب باشد من اتبع الذکر کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او را بسمع قبول
شنود وخشی الرحمن و بترسد از خدای بالغیب به پوشیدگی یعنی در نهان از و بترسد نه در نظر خلقان یا بر حق
ترسد در انچه غایب است از و یعنی امور اخروی فبشره پس مژده ده آن ترسنده را بمغفرة بآمرزش گناهان گذشته
واجر کریم و مزدی بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای
ما از مسجد دورست که نزدیک مسجد خانه کنیم چون با شدایت آمد که انا نحن بدرستی که ما نحیی الموتی زنده گردانیم
مردگان را ببعث یا دلهای مرده را بهدایت ونکتب و بنویسیم ما قدموا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه
وآثارهم و بنویسیم پیها یعنی نشانهای اقدام ایشان را که بمسجد میروند پس دانست که خطوات ایشان بمکتوب خطیات
ایشان خواهد بود و بهر قدمی حسنتی از عنایات الهی بر صحیفهٔ احوال ایشان کشیده خواهد شد وکل شیء و همه چیز را
احصیناه نگاه داشته یا بیان کرده ایم فی امام مبین در مقتدی که پیشوای روشنست یعنی لوح محفوظ بعد از این آیت
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که ای بنو سلمه در مواضع خود باشید که آثار اقدام شما می نویسند و در صحیح
مذکورست که بزرگتر به دهان در مزد صلوة کسی است که دورتر باشد از آمدن وی بمسجد و بعضی گفته اند که آثار اعم
است از انکه حسنه باشد چون علمی که مردم آموزند یا وقفی که بر موضع خیر کنند یا صدقهٔ جاریه چون پل و رباط و مسجد
یا سیئه چون اشاعت باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه همه را می نویسد و بوقت مکافات مناسب هر یکی
جزا خواهد داد نظم از مکافات عمل غافل مشو ¤ گندم از گندم بروید جو ز جو ¤ اینچنین گفت پیر معنوی
کای پسر هر انچه کاری بدروی واضرب لهم و بیان کن برای اهل مکه مثلا اصحاب القریة مثل اهل انطاکیه اذ جاءها
المرسلون وقتی که آمدند بدان ده فرستادگان ما آورده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم قبل از دفع

یا شمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود بعد از دفع وی دو حواری را که یحیی و تومان گفتندی یا تادوس و ماردس و تبلیغ
که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند و ایشان نزدیک شهر رسیده پیری را دیدند که گوسفند
میچرانید بروی سلام کردند پرسید که چه کسانید گفتند رسولان عیسی ایم خلق را از بادیهٔ غوایت بسر منزل هدایت
میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران شفا میدهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز می
آریم پیر گفت سالهاست که فرزندی بیمار است و اطبا از معالجه او عاجز گشته اند شما در دوای او کوشید من بخدای شما
بگروم ایشان بسر بالین او آمده دعا کردند صحت کامل یافت نظم قدم نهادی و بیمار بود بدید جا کردی ¤
بیک نفس دل بیمار را دوا کردی ¤ و این پیر ایمان آورد و او حبیب نجارست که صاحب یاسین گویند و بشش صد سال
قبل از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بدو گرویده یکی از سباقست القصه خبر این دو رسول در
انطاکیه فاش شد و بیماران بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند و ملک شهر که در معالم التنزیل گوید نام
او انطیخس رومی بود و بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار
بوحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنایی آغاز نهاد
و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اذ ارسلنا یاد کن چون فرستادیم الیهم
اثنین بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر را یعنی عیسی یا شمعون فرستادند بامر ما فکذبوهما پس تکذیب کردند اهل
آن ده ایشان را و بزندان باز داشتند فعززنا پس ما غالب کردیم ایشان را و حفص بتشدید میخواند یعنی قوة دادیم
بثالث بسیم فرستاده که بقول صحیح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس فقالوا پس گفتند این
فرستادگان با اهل انطاکیه که انا الیکم بدرستی که ما بسوی شما مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی یا از پیش
خلیفهٔ وی قالوا گفتند مردم آن شهر که ما انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما در اکثر صفات بشریت پس
بچه مزیت شما را اختصاص داده اند وما انزل الرحمن و فرستاده است خدای بخشنده من شیء هیچ چیزی از وحی و رسالت
ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر که دروغ میگویید در دعوی رسالت قالوا ربنا گفتند پیغمبران که خدای ما یعلم
انا میداند بدرستی که ما الیکم لمرسلون بسوی شما فرستادگانیم وما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین مگر رسانیدن
آشکارا و ما کار خود کرده پیغام بشما رسانیدیم اگر شما قبول نکنید عذاب بشما فرود آید قالوا انا تطیرنا بکم گفتند
که ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا شما بدین بلده آمده اید باران نیامده و همه میوهای ما خشک شده لئن لم
تنتهوا که اگر باز نایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر آینه شما را بسنگ بکشیم ولیمسنکم منا و برسد شما را از ما
عذاب الیم عذابی دردناک قالوا طائرکم گفتند پیغمبران که فال بد شما معکم با شماست یعنی سبب شامت شما
عقاید فاسده و اعمال باطله شماست ائن ذکرتم آیا پند داده میشوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید
بل انتم بلکه شما قوم مسرفون گروهی که از کار از حد درگذشتگانید آورده اند که شمعون به بتخانه آمدی
با ملک و خدای را سجده کردی و مردم پنداشتندی که بر سجود بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کرد و بی مشورت
او بهیچ مهم اقدام نکردی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنوده ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب
جنس ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند که غیر بتان خدای دیگر هست شمعون از ندیمی تعجب گفت
بگوی تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان بشنویم ملک امر کرد تا ایشان را بیاوردند و ایشان شمعون را دیده
دلیر و از بنشستند شمعون گفت شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت

ثلثاه

شاجد مبسازد گفتند نابینارا دیده وربینا زد شمعون از ملك التماس کرد تا نابینا في حاضر کردند و فرمود که خدای خود
بگوئید تا این نابینا را بینا سازد وایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدای خود
خواهیم تا همین کار بکند ملك آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان می پرستند و نمی شنوند و هیچ چیز قدرت
ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میکند شمعون گفت
اگر خدای شما این کار بکند ما همه بدو میگرویم پس دختر ملك را که مدتی از زندگی بر آمده بود و مرده هفت
روزه را زنده کردند و ملك با قوم خود ایمان آوردند و بر خی دیگر قصد مؤمنان و پیغمبران کردند حبیب نجار را خبر شد
که کفار بدین مقام ایذاء مؤمنان اندازند منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود وَجَاءَ و آمد مِنْ
أَقْصَا الْمَدِينَةِ از دور ترجای از شهر رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار يَسْعَى بدو که پیشتر از ایشان برسید قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای
کروه اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمی خواهند از شما أَجْرًا
مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُهْتَدُونَ وایشان راه یافتگانند بخیر دو سرا وَمَا لِيَ وچیست مرا که از روی صدق
لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نمی پرستم آنکسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم وجزای او تُرْجَعُونَ
بازگردیده خواهید شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر است واضافت بعث بکافران مبالغه در تهدید
و وجه أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آیا فرا گیرم بجز خدای آلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ اگر خواهد خدای برا
بِضُرٍّ بکزندی بعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمی کند از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا در خواست
بتان چیزی را از آن یعنی ایشان بلا از من دفع نکنند وَلَا يُنْقِذُونِ و نرهانند مرا و خلاص نکنند تا کسی از کم
توانائی ندارد بر نفع و ضرر پرستم و عبادت آنکه قادرست بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم
إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنهنگام دیگر اهی اشکارا باشم پس چون قوم این سخن شنیدند قصد قتل وی کردند و او
نعی به پیغمبران آورده گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّكُمْ بپروردگار شما فَاسْمَعُونِ بس بشنوید
ایمان مرا فردا بر من گواهی دهید وگفته اند خطاب با قوم کرد وایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر
او در انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده کرد تا به بهشت برد و امام
حسن بصری رحمه الله بر آنست که چون قصد قتل او کردند حق سبحانه او را باسمان برد و از روی کرامت قِيلَ
گفتند مر او را ای حبیب ادْخُلِ الْجَنَّةَ در آی در بهشت پس چون در بهشت در آمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی
قوم من يَعْلَمُونَ دانا شوند بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بانچه بیامرزید مرا پروردگار من وَجَعَلَنِي و گردانید مرا مِنَ الْمُكْرَمِينَ
از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملك و مؤمنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون
رفتند و حبیب کشته شد با آسمان رفت وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِنْ بَعْدِهِ پس از
قتل یا رفع او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاک ایشان وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و نبودیم ما فرو فرستنده لشکر
برای هلاک قومی یعنی کفار ایشان خوار و بی مقدار تر بودند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر یا ملائکه
در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلی الله علیه وسلم نه آنکه لشکر کفار در محاربی بوده إِنْ
كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره که جبرئیل علیه السلام بر در دروازه شهر ایشان برآورد
صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش
که بیکبار منطفی گردد يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا بر بندگان مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری

الجزء الثالث والعشرون

إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که باو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که کَمْ أَهْلَكْنَا
چند هلاك کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ و مشاهده نکردند آنکه هلاك
شدگان بسوی اینها لَا يَرْجِعُونَ باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمی کنند وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان
لَمَّا جَمِيعٌ مگر بهم جمع شده لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنها را که
هلاك کرده ایم از پیشینیان با این مخالفان نیز مانده همه در عرصه کاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند
یا فت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و در محبس حرمان و مضیق خذلان محبوس آید و مجهود
سرمد خواهند گشت ع ونعمت جانی محروم جاودانی وَآيَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ
مرکفار زمین مرده است یعنی خشك زده گیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردیم آنرا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا
بیرون آوردیم از وی حَبًّا دانه از جنس گندم و جز آن حبوب غذا ده است فَمِنْهُ پس از آن دانه يَأْكُلُونَ میخورند
وَجَعَلْنَا و آفریدیم فِيهَا در زمین جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرمایان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاکستان وَفَجَّرْنَا
و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در زمین از چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ
و آنچه کرده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان مثل دوشاب و مثل آن و حلوا و مغز و مثل آن که بعلاج بیدا اند
یعنی می خورند از میوها و دستهای ایشان آن را عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده است أَفَلَا
يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند باری این نعمتها و منعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی
ایت بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حبات تا ارواح
ازان طعام یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از
ثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع می کیرند و از نتایج اعمال که کرده اند از صدقات و خیرات ایا سپاس داری
نمی کنند یعنی سپاس می باید داشت برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم
نظم کر شکر کنی زیاده گردد نعمت و ز دل ببرد دغدغه پشروکت بس زود رسی بمنزل مقصود ز شوق
از منهج شکر گر نلغزد قدمت سُبْحَانَ الَّذِي پاکست آنکه بقدرت کامله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا بیافرید همه صنفها
و نوعها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه بر میرویاند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون
ذکور و اناث وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمی دانند از اقسام خلایق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شب است
که از روی حکمت نَسْلَخُ مِنْهُ برمیکشیم و دور میکنیم از وی النَّهَارَ روز را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُظْلِمُونَ در تاریکی
تاریکی اند وَالشَّمْسُ تَجْرِي و ایت دیگر آفتاب است که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که او راست و در صحیح مسلم آورده که
مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین است که دوران او بدو منتهی میشود ذَٰلِكَ آن رفتن
او بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ خداوند غالب بقدرت خود به همه مقدوری الْعَلِيمِ دانا بهر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ
و ماه را مقدر و مقرر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج اثنا عشر که حصه هر برج
از منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل
استقبالیه می کاهد و میل باغتاب تقویس میکند حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ تا وقتی که گردد مانند چوب شاخ یکساله
از خرمابان که خشك شده باشد و کج گشته بشکل هلالی لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا سزد او را و شاید أَنْ
تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در مکان او در سرعت او چه یکی بر فلك اولست و یکی بر سپهر چهارم با آنکه دریابد

قمر را در سرعت سیر او جه قمر تمام بروج را در یکماه قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب در سرعت
چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتد و خلل به تکون نبات و تعیش حیوان رسد وَلَا اللَّيْلُ و نه شب
سَابِقُ النَّهَارِ پیشی گیرنده است بروز بآن معنی که غلبه کند بر روشنی و همه اوقات شب گردد بلکه متعاقب است
و گفته اند مراد بشب و روز آیتین ایشانند یعنی آفتاب و ماه و مراد آنست که چنانچه شمس را نشاید که سرعت قمر را در
یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمی گیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از نیرین و جز آن فِي فَلَكٍ در آسمان يَسْبَحُونَ
بشنا میروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانهٔ دیگر برای ایشان أَنَّا حَمَلْنَا آنست که ما بر داشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ
پدران ایشانرا یعنی نیاکان ایشانرا فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علی نبینا و علیه
السلام و گفته اند مراد از ذریة اولاد اند یعنی فرزندان خورد را قوة سفر نیست بر خشکی برای ایشان کشتی مرتب
کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ آنچه سواری میکنند بر آن چون زورق
و صندوق و مانند آن و گفته اند مراد شتر است که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ غرقه سازیم
اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریاد رسی نیست مر ایشانرا که از غرقه شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ و نه ایشان
يُنْقَذُونَ رها کرده شوند از مرگ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا مگر آنکه ببخشیم بر ایشان بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا و بر خوردار
دهیم ایشانرا بر خورداری دادنی إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا
مر کافرانرا که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما بامم مکذبان رسیده وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی
که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما ببخشند ایشان اعراض نمایند و در
مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی
قرآن یا از دلایل وحدت إِلَّا كَانُوا مگر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند
مر ایشانرا که بدرویشان و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده است شما را خدای
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کافر شدند بصانع یعنی معطلهٔ عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی با قرآن
از روی تهکم با مومنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواستی خدای أَطْعَمَهُ طعام دادی اورا
یعنی خدای که بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا طعام دهد چون او نداد ما نیز ندهیم إِنْ
أَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را بخلاف مشیت بنفقه میفرمایید و این سخن
از ایشان خطا بود برای آنکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را درویش گذاشته و بجهت ابتلا حکم
فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که باتفاق فرموده
فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست نظم درویش را خدا بتوانگر حواله کرد * تا کار او بسازد و فارغ کند
از دوی بخل گر نشود ملتفت بوی * فردا بود ندامت و اندوه حاصلش وَيَقُولُونَ و گویند کافران مَتَىٰ کی است هَٰذَا
الْوَعْدُ این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان مَا
يَنْظُرُونَ انتظار نمیبرند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد که تَأْخُذُهُمْ بگیرد ایشانرا یعنی نفخهٔ صعقه که بعد از
نفخهٔ فزع دریابد ایشانرا وَهُمْ يَخِصِّمُونَ و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجدال و خصومت با
و مهم دنیا باشند ناگاه که یکبار اسرافیل بصور بدمد و همه خلق بجای بمیرند الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ

باز گردند یعنی مجال آن باشد بخانه رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور
دیگر باره فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی معبود کار ساز خود يَنْسِلُونَ میشتابند
و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت
یعنی بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما ملائکه جواب دهند که هَٰذَا اینست مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنچه وعده کرده بود
خدای از بعث و نشور و شما میگفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا
آنچه گفتند ما شما او منکر دید إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره که نفخهٔ اخیره است بصور چون
نفخهٔ زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ همه ایشان لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگان فَالْيَوْمَ پس
امروز لَا تُظْلَمُ ستم کرده نشود نَفْسٌ هیچ نفسی شَيْئًا چیزی یعنی از جزای کردار خود و نه از ثواب ایشان بکاهند و نه
بعقوبت زیاده از استحقاق در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر
آنچیزی که بوده اید که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ بدرستی که اصحاب بهشت آن روز فِي شُغُلٍ در کاری
باشند فَاكِهُونَ شادمانان و نازان و میوه خواران و لذت گیرندگان و آن کار یا اقتصاص ابکار است یا سماع یا زیارت
یا مهمانی خدای بودن یا مشغولی باشد ایشانرا به تنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع
تعذیبات ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کرد ایشان موجب تنغیص عیش است در بحر الحقایق گوید مراد آن
اصحاب جنت عالیان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنان بود و حق سبحانه ایشانرا بتنعم مشغول کرداند
و این حال اگر چه نسبت با دوزخیان از جلایل احوال است اما طالبان حق بغایت فرود مینماید و از ستر اکثر اهل
الجنة البله بی توان برد گویند این آیت نزد شیخ شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد گفت بیچارگان
کرفتند که از کمشغول شده اند فی الحاله دربطها و لکت برافتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری قدس
سره میفرماید که مشغولی بنعمت بهشت از عادت مومنانست اما مقربان حضرت را مطالعهٔ شهود و ملاحظهٔ نور
جود یک لحظه با نعیم بهشت نه برابر زند نظم دوزخی که سر او وصل تو در رنج آید * از حال بهشتیان مرا ننگ آید
ور زانکه تو بصحرای بهشتم خوانند * صحرای بهشت بر دلم تنگ آید هُمْ ایشان یعنی اصحاب الجنة وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان
ایشان از اهل دنیا یا حور عین فِي ظِلَالٍ در سایهای قصور یعنی در مواضع از حرارت آفتاب دور عَلَى الْأَرَائِكِ
بر تختهای آراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت
فَاكِهَةٌ میوه یعنی انواع ثمره وَلَهُمْ و مر ایشانراست مَا يَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو برند در احقاق از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه پیش از آنکه بزبان آرد در پیش خود حاضر
بیند مر ایشانرا باشد سَلَامٌ سلام یعنی تحیت قَوْلًا خطابی بی واسطه مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از پروردگار مهربان در معالم
از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که اهل بهشت در نعیم
خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السلام علیکم یا اهل
الجنة نظم سلام دوست شنیدن سعادتست و سلامت * بوصل او رسیدن فضیلتست و کرامت وَامْتَازُوا
الْيَوْمَ و جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دوزخ
میرانند و ایشانرا ببوستان بهشت میخرامند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد نکرده ام با شما و نفرموده ام شما را يَا بَنِي
آدَمَ ای فرزندان آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنکه نپرستید شیطانرا یعنی بتانرا بفرمودهٔ شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی

كه او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است آشكارا و عداوت او با پدر شما بر همه كس ظاهر است وَأَنِ اعْبُدُونِي و نه عهد كرده ام كه مرا
پرستيد كه دوست شماام هَذَا اين پرستش من صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست به بهشت وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ و بدرستی كه
گمراه كرد شيطان از شما جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسيار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آيا نيستيد شما كه تعقل كنيد
و خود را در دام فريب او نيفكنيد هَذِهِ جَهَنَّمُ اين دوزخ است الَّتِي آن دوزخی كه ديد در با كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بوديد
كه وعده كرده ميشديد بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آييد بدان امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنكه بوديد كه می پوشيديد
حق را و تصديق انبيا نمی كرديد الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهيم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ايشان چون انكار ميكنند
كه شرك نبوده ايم و تكذيب رسل نكرده ايم و شيطان را نپرستيده ايم وَتُكَلِّمُنَا و سخن گويند با ما أَيْدِيهِمْ
دستهای ايشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند پايهای ايشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند كه در دنيا يَكْسِبُونَ كسب
ميكردند در كشف الاسرار آورده كه چنانكه جوارح اعدا بر افعال بد ايشان گواهی ميدهد اعضای اوليا بر طاعات
ايشان را داعی شهادت كند چنانچه در تاويلات آمده كه حق سبحانه خطاب كند بنده مؤمن را كه چه آورده شرم دارد
كه عبادات و خيرات خود را برشمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن آرد تا هر يك اعمال خود را ياد كويند حق
تا مل گواهی دهد بر تسبيحات كه ورد فانهم مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهيم در دنيا لَطَمَسْنَا هر آينه
نابيدا كنيم يعنی رقم محو كشيم عَلَى أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ايشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پيشی گيرند راهی كه در سلوك
آن معتاد اند فَأَنَّى يُبْصِرُونَ پس چگونه ببينند راه را وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اگر خواهيم مسخ كنيم ايشان را و صورتهای
ايشان را متغير سازيم عَلَى مَكَانَتِهِمْ بر جايهای ايشان تا همانجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و
قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پيش وَلَا يَرْجِعُونَ و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب يا بصورت اول باز
نيايند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر كرا عمر دراز دهيم نُنَكِّسْهُ بر گردانيم او را فِي الْخَلْقِ در آفرينش يعنی قوت او را بضعف بدل
كنيم و بجهل او را بدو برييم أَفَلَا يَعْقِلُونَ آيا در نمی يابند كه هر كه بر تنكيس خلق قادرست بر طمس و مسخ نيز قادر خواهد بود
ع و تدقدرت كارها دشوار نيست كفار بكه گفتند محمد شاعرست حق سبحانه رد قول ايشان را ميفرمايد كه وَمَا عَلَّمْنَاهُ
الشِّعْرَ و نيا موختيم ما محمد را شعر وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشايد مر او را شاعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی
كه قدرت او بر نظم قرآن و افصاح بدان از قدرت فطانت كه در شاعری دارد نه از وحی حق سبحانه و شعر يا موزون
تا آن منطقه طاری نشود و هر گاه كه آنحضرت صلی الله عليه و سلم بيتی بر سبيل تمثيل ادا فرمودی بر زبان مباركش
بر وجهی گذشت و وزن انحراف داشتی چنانچه يكنوبت فرموده كه ع كفی الاسلام والشيب للمرء ناهيا صديق اكبر
رضی الله عنه گفت يا رسول الله قايل گفته ع كفی الشيب والاسلام للمرء ناهيا حضرت بهمان وتيره كه در نوبت اول
خوانده بود در ثانی نيز تكرار فرمود ابوبكر فرمود كه اشهد انك لرسول الله و ما علمك الشعر و ما ينبغی لك و از كلمات
آنحضرت صلی الله عليه و سلم آنچه موزون واقع شده مانند انا النبی لا كذب انا ابن عبد المطلب بی تكلف و قصد
بوده إِنْ هُوَ نيست آنچه ما بدو آموختيم إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی وَقُرْآنٌ مُبِينٌ و كتابی روشن در معانی و حجج
تا روشن كننده احكام و حدود كه فرستاده ايم لِيُنْذِرَ تا بيم كند قرآن يا محمد مَنْ كَانَ حَيًّا هر كرا باشد زنده يعنی
عاقل و فهيم چه غافل و جاهل بمثابه مرده است يا آنكه مؤمن است في علم الله چه حيوة ابدی و بقاء سرمدی
بايمان است و تخصيص انذار بمؤمن جهت انتفاع اوست بدان وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب شود كلمه عذاب عَلَى
الْكَافِرِينَ بر كافران كه قرآن را قبول نمی كنند أَوَلَمْ يَرَوْا آيا نمی بينند و نمی دانند آن أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ كه ما آفريده ايم

لَهُمْ برای ايشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه كرد يعنی ساختيم بی واسطه شركت و وكالت يعنی متفرد بوديم با فرينش آن چهار
مردان منقبت كه هر گه در كاری اهتمام كند گويد من اين مهم بدست خود ساخته ام يعنی ديگری مرا در ساختن آن
باری نداده اينجا نيز ميفرمايد كه ما آفريديم برای ايشان بمحض قدرت بی مشاركت غيری أَنْعَامًا چهارپايان چون شتر و گاو
و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ايشان مر آنها را مَالِكُونَ ضبط كنندگانند و متصرف دارندگان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و رام كرديم
و رام گردانيديم انعام را برای ايشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از آن مركوب ايشان كه بران سواری كنند چون شتر
وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و از آنها بعضی آنست كه بخورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و ايشان راست در آن چهارپايان مَنَافِعُ سودها
از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ و آشاميدنيها از شير أَفَلَا يَشْكُرُونَ آيا شكر نمی گويند نعمت خدای را كه انعام آفريد
و رام گردانيد و منافع بدان از آنها بديشان رسانيد وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مشركان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
آلِهَةً خدايان لَعَلَّهُمْ تا شايد ايشان يُنْصَرُونَ يادی كرده شوند بمدد ايشان و حال آنست كه بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی
توانند نَصْرَهُمْ يار دادن ايشان را زيرا كه جمادند و قدرت و قوت ندارند و ايشان را شعور نيست وَهُمْ و بت پرستان
لَهُمْ مر بتان را جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر كرده شده در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس بايد كه اندوهناك نگرداند ترا قَوْلُهُمْ
سخن ايشان كه نسبت با حق سبحانه ميگويند از اتخاذ اولاد و شركا يا در باره تو ميگويند از نسبت بسحر و شعر إِنَّا نَعْلَمُ
بدرستی كه ما ميدانيم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان ميدارند از حقد و بغض وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشكارا می كنند از كلمات كفر جزا
خواهيم داد ايشان را بدان نظم اي آشكار و نهان هر چه گفتی و كردی جزا دهد بجد اي آشكار و نهان آورده اند
كه عاص بن وائل يا ابو جهل و اشهر آنست كه ابی بن خلف قدری استخوان كهنه پوسيده در دست ماليده بمجلس
حضرت رسالت پناه عليه صلوات الله آورد و بعضی از ان را ديد قريش حاضر بودند گفت كيست كه اين اجزای پوسيده
جمع ساخته ديگر باره زنده گرداند حضرت رسالت صلی الله عليه و سلم فرمود كه آفريدگار اين را بعد از آنكه پوسيده
ترا زنده گرداند و ترا بدوزخ برد و اين آية نازل شد أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آيا نديد و ندانست آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ از آنكه ما آفريديم
او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی و آنرا علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن جنين شده و بيرون آمده و از
طفوليت بمرتبه رسيده و سخن گوی و دلير گشته فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال كننده ايست هويدا
بمقام جدل در آمده وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا و بزد برای ما مثلی يعنی امر عجيب آورد و استخوان كهنه در دست ماليد
بخاك ساخته بر باد داد وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش كرد آفريدن ما مر او را قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت كيست كه زنده
گرداند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنكه بوده و تباه گشته باشد نه گوشت و پوست نه عروق و اعصاب قُلْ بگوی
محمد يُحْيِيهَا الَّذِي زنده گرداند آنرا آنكسی كه بقدرت بر كمال أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ آفريد و بنخست بار و از عدم بوجود آورد
وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفريدها عَلِيمٌ داناست تفاصيل مخلوقات را ميداند و اجزای اشخاص را در حال
تفرق و تبدد ميشناسد و بر جمع و انضمام آن قادرست الَّذِي جَعَلَ آن خدايی كه بيافريد و پيدا كرد لَكُمْ برای
شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتش فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ پس ناگاه شما از آن درخت تُوقِدُونَ می افروزيد آتش را
در اغلب مواضع از باديه عرب دو درخت مرخ و عفار شاخی از درخت مرخ بر شاخی از عفار ميزنند آتش
بيرون می آيد حق سبحانه فرمود كه آنكه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز كه در ميانه ايست متضاده
با جوهرها اندر يك چوب وديعت نهاده هر آينه قادرست باعاده طراوت در چيزی كه تر و تازه بوده باشد و خشك
شده أَوَلَيْسَ آيا نيست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنكسی كه بيافريد آسمانها و زمين را با آن همه اجرام ايشان بِقَادِرٍ توانا

علی ان یخلق بکر با فرینند مثلهم مانند ایشان با اجسام صغیره و اجرام حقیره بلی اری هست قادر بران وهو الخلاق
و اوست افریننده بسیار خلق العلیم دانا بکمیت و کیفیت احوال مخلوقات انما امره جزین نیست که شان او اذا اراد چون خواهد
شیئا افرینش چیزی ان یقول له انست که گوید مرورا که بحکم کن فیکون باش پس باشد تند بعضی تمثیل
میتاثیر قدرت اندرو مراد انقیاد امر مطیع مر مطیع با در ما مور به بی امتناع و تراخ و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین
سخن سرعت نفاذ امر است در تکوین بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم این کلمه و گویند این کلمه علامتی است که چون
ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد نظم حرفیست کاف و نون نطوی بر صنع او ز کاف بقا او
بین حرف گشته طا فسبحان الذی پس پاکی و بی عیبی مر انکسی راست که بی شبهه بیده بید اقتدار اوست ملکوت
کل شیء پادشاهی همه چیزها و الیه ترجعون و بدو باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده
دوستانست و وعید دشمنان که ان الله شدید العقاب ــــ و انا طمعنا لهم و حسن ماب

سورة الصافات مكية وهي مائة وثنتان وثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحیم والصافات بحق فرشتگان صف برکشنده در مقام
عبودیت صفا صف برکشیدنی فالزاجرات پس راننده گان شیاطین را از استراق سمع زجرا راندنی فالتالیات
پس خوانندگان نظم وحی حق سبحانه را بر انبیا حق تعالی سوگند یاد میکند بطوایف که در
صف ایستاده اند در میان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد بر کشند یا بمستان
که در صف جماعت با بعد ... که در صف افاده بصفت استفاده قایم باشند یا بمرغان که در جو هوا صف زنند که
... ملکها اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات اند که پیوسته بتحمید و تسبیح اشتغال
دارند و اگر جمع غزاتند زاجرات ایشان راندن اسبان باشند بطرد دشمنان و تالیات ایشان اداء تکبیر و تهلیل و ذکر
و مومنانند با نواع خدمت زاجر ... اند و در اثناء نماز تالی قرآنند و اگر اهل علم اند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت
و بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند که تقدیر ذکر خدا و ندا بانواع اوقات ... خود میرانند صاحب تاویلات
فرموده که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که در مواقف مشاهده صف بر کشیده و دواعی شیطانی
و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال
میفرمایند و در بحر الحقایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناهی
و خواص را در رویت طاعت و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره
همواره یاد حق سبحانه کرده اند نظم ای یاد تو مونس جان در همه حال فی ذکر تو ام تمام دلم هست مجال
جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز جز مدح تو نخوانم مه و سال آورده اند که کفار مکه برسبیل تعجب میگفتند
که محمد همه خدایان را بیک خدای آورده است حق سبحانه درین آیات قسم یاد کرد ان الهکم بدرستی که خدای
شما در ذات خود لواحد یگانه است یگانه و یکتا رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها و ما بینهما و پرورد
گار آنچه میان ایشان است و رب المشارق و آفریننده مشرقها کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا
طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز تا یکسال سنه از مشرق دیگر ظهور نماید و مغارب او نیز مختلف

هر روز بغروب دیگر مختص شود و بذکر مشارق اکتفا کرد یا بر مغارب اکتفا با حد الضدین انا زینا السماء الدنیا
بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقربست بزینة الکواکب بآراستنی ما ستارگانرا
محض باضافه خوانده یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه است
جهة هیات ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از اشکال الجمل ... کانه که بر نقش منطقه و شمال و جنوبست
و حفظا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی من کل شیطان از هر دیوی مارد سرکش و نافرمان بی
لا یسمعون نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند الی الملا الاعلی بسوی سخنان گروه الی الملاء الاعلی
بلند تر یعنی اسرار ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح و با یکدیگر میگویند و یقذفون و انداخته میشود
یعنی برایشان می افکنند شهب را یا رانده میشوند من کل جانب از هر طرفی که قصد صعود بآسمان میکنند دحورا
راندنی ولهم و مر دیوان راست عذاب واصب عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان از قوه استماع
کلام ملائکه نیست الا من خطف الخطفة مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بشنود سخنی از فرشته فاتبعه پس
از پی در آید ویرا شهاب ثاقب کوکبی روشن یا آتش سوزنده بر جم را تا زدی سازد یا بسوزد و ایشان
بر جوم ... نشده باز قصد اطلاع کنند آورده اند که رکانه بن زید و ابو الاسدین که ... بعث و حشر
بودند همواره دعوی بطش و قوه میکردند و میان قریش از روی تصلف و تکلف مباهات میافراختند
حق سبحانه آیه فرستاد که فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه که آیا قریشکان اهم اشد آیا ایشان سخت تر
خلقا اند در آفرینش ام من خلقنا یا آنکه آفریدیم از ملائکه و آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب
انا خلقناهم بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا من طین لازب از گل چسبنده پس ماده اصلی ایشان گل
و آن حاصل شود از انضمام جزء مائی با اجزاء ارضی مراد ازین کلام اثبات معادست و رد استحاله ایشان
می از آنجه اگر استحاله بجهت قابلیت ماده است ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل
کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر اینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات قادر خواهد بود و قدرت
صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود و نسبت به همه مقدورات یکسان بود پس هر گاه که خورشید عنایت از افق
قدرت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند ع کاینک ز عدم سوی وجود آیند
در معالم آورده که کان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چنان بود که هر که قران شنود بدان بگرود و مشرکان
مکه قران شنیدند و بدان استهزا کردند پیغمبر ازین حال متعجب شد آیة آمد بل برای قطع کلام اولست در زاد
المسیر بمعنی ردع داشته یعنی بگذار کلام کفار را بدست بدار عجبت شگفت داشتی تو از انکار ایشان
بقران و یسخرون و ایشان سخریت میکنند با تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان
افسوس میدارند تعجب تو را و اذا ذکروا و دأب ایشان آنست که چون پند داده شوند بچیزی لا یذکرون
یاد نکنند آنرا و بدان پند پذیر نشوند و اذا رأوا و چون به بینند آیة معجزه که دلیل صدق تو است چون انشقاق
قمر یستسخرون یکدیگر را بسخریه میخوانند و قالوا ان هذا و گویند نیست این که می دیدیم الا سحر مبین مگر
جادویی هویدا ءاذا متنا آیا چون بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما و استخوانهای کوفته ءانا
لمبعوثون آیا ما برانگیختگان اوآباؤنا الاولون و پدران نخستین ما قل بگوی ای محمد نعم آری برانگیخته شوید
با پدران و انتم داخرون و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید فانما هی پس جز این نیست

کرد آن زجرة واحدة یك راندنی بود یعنی یك نفخه دردمند فاذا هم پس ناگها ایشان زنده شده و از قبر برآمده ینظرون
مینگرند قالوا میگویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین اینست روز پاداش که ما را وعده میدادند ملائکه گویند آری
هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن بدان از نیکان الذی کنتم به آن روز که بودید شما که بآن تکذبون
تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حق سبحانه فرمان رسد بملائکه که احشروا الذین ظلموا جمع کنید و بهم
آرید آنان که ستم کردند بر خود بشرك وازواجهم و اشباه ایشانرا یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست
را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره بوده اند و گویند مراد از ظلمه
ستمکارانند بر خلق بجور بر خود بگناه و حشر آنست که ایشانرا در موقف پدید آرند با امثال ایشان چنانچه [illegible]
[illegible] اعوان ایشان را از ملازمان رسد که از ان ظلمه در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله
مبارك قدس سره پرسید که من خیاطم و جامها برای ظلمه جامه میدوزم آیا من از اعوان ایشان باشم ابن المبارك
گفت که تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ایشان آنها اند که سوزن و رشته بتو میفروشند

نظم

ای ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شمار ایشان ما سوی است که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید حشر کنیم
ایشانرا وما کانوا یعبدون و آنچیزها را که بودند که پرستش میکردند من دون الله بجز خدای از اصنام وغیرها یا ابلیس
و لشکرها و این عامست اختصاص یافته بآیه ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئك عنها مبعدون فاهدوهم
پس بنمائید ظلمه و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم و چون روی بدوزخ آرند
بازدارید ایشانرا در موقف یا بر پل انهم مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا
از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادتی توبیخ و تقریع مالکم لا تناصرون چیست شما را که یاری نمی
کنید یکدیگر را امروز [illegible] ایشان جواب ندهند حق سبحانه گوید بلکه ایشان
یکدیگر را نصرت ندهند بل هم الیوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند عاجز منقاد شدگان واقبل
بعضهم و در موقف روی آرند بعض از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یعنی روسای قوم و ضعفه ایشان یتساءلون
از یکدیگر میپرسند که این چه حالتست که ما را پیش آمده باسرزنش میکنند یکدیگر را قالوا گویند اتباع مر رؤساء
قوم را که انکم بدرستی که شما کنتم تاتوننا بودید که در می آمدید بما عن الیمین از روی نصیحت و نیکخواهی و یمن
بنعم شما یا از قوة و قهر یا از طرف راست بعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که شما را بدین میخوانیم قالوا
گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بل لم تکونوا بلکه نبودید شما مؤمنین گرویدگان یعنی شما
مذهب راست نبود شما که ما گرویدگان یعنی شما بمذهب راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وما کان لنا و نبود
ما را علیکم من سلطان بر شما هیچ قوتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بل کنتم بلکه بودید
شما بنفس خود قوما طاغین گروهی از اندازه در گذشتگان فحق علینا پس واجب شد بر همه ما قول ربنا سخن
پروردگار ما که کلمة العذاب انا لذائقون بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را در این روز فاغویناکم پس شما را دعوت
کردیم بگمراهی جهت آنکه انا کنا غاوین ما بودیم گمراهان و خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن
سوخته خرمن سوخته طلبد نظم من مستم و خواهم که تو هم مست شوی تا همچو من سوخته اندر [illegible]
حق سبحانه میفرماید فانهم پس بتحقیق تابعان و متبوعان یومئذ آن روز فی العذاب مشترکون در کشیدن عذاب انباز
باشند چنانچه در غوایت شریك بوده اند انا کذلك بدرستی که ما همچنین نفعل بالمجرمین میکنیم با مشرکان انهم

بدرستی که ایشان کانوا اذا قیل لهم هستند که چون ایشانرا گویند که بگوئید لا اله الا الله یعنی کلمه توحید بزبان رانید
یستکبرون سرکشی مینمایند از گفتار آن یا تکبر میورزند بر دلیل خود ویقولون و میگویند ائنا آیا ما لتارکوا آلهتنا
ترك کنندگانیم عبادت خدایان خود را لشاعر مجنون برای شاعری پوشیده عقل یعنی از ترك عبادت اصنام نکنیم
کفار حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بل جاء نه چنین
است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان بالحق براستی و درستی وصدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش
از و بودند انکم بدرستی که شما ای کافران لذائقوا العذاب الالیم هر آینه چشندگانید مر عذاب دردناك را در دوزخ
بسبب شرك و تکذیب وما تجزون و پاداش داده نخواهید شد الا ما کنتم تعملون مگر جزای آنچیزی که هستید
که عمل میکنید الا عباد الله لیکن بندگان خدای المخلصین پاك کرده شدگان از آلایش شك و شرك جزای ایشان
مضاعف خواهد بود اولئك آن بندگان مخلص لهم مر ایشانراست رزق معلوم روزیی دانسته شده یعنی ظاهر نه
پوشیده یا معلوم است از خصایص او از دوام و بقا و لذت محض فواکه و آن رزق میوهاست از هر گونه تر و خشك
وهم مکرمون و ایشان نواختگانند فی جنات النعیم در بوستانهای با ناز و نعمت علی سرر بر تختهای آراسته
متقابلین روی در روی یکدیگر که یکدیگر را بدیدار هم شاد و خرم باشند یطاف گردانیده میشود علیهم بر ایشان یعنی
ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بکاس جامی پر من معین از خمری ظاهر شده بر چشمها یا جاری از
چشمها بیضاء خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لذة بالذت و خوش للشاربین مر آشامندگانرا
لا فیها نیست در آن شراب غول آفتی و علتی که بر خرد [illegible] فساد حال عقل و حیران ولا هم عنها
و نه اند بهشتیان که از آن شراب ینزفون مست شوند و خرد ایشان زایل شود وعندهم و نزدیك ایشانند یعنی
در منازل ایشان قاصرات الطرف زنانی که نگاه فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عین فراخ چشمان
کانهن گوییا ایشان بیض مکنون بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در سلامت و پاکی و خوشی رنگ
به بیضه نعامه چه مقررست که شتر مرغ بیضه را بپر خود میپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه ایشان سفید
باشد مایل با اندك صفرة فی احسن الالوان نزد عرب آن بوده فاقبل بعضهم پس روی آورند بعضی بهشتیان علی
بعض بر بعضی دیگر یتساءلون می پرسند احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قال قائل گوید گوینده
منهم از اهل بهشت مر یاران خود را انی بدرستی که من بودم که در دنیا بودم کان لی قرین بود مرا یاری و همنشین
که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر باشند که در سورة الکهف ذکر ایشان هست یهودا مؤمن
است و میگوید بهشتی است که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا بر سرزنش کنان یقول میگفت ائنك لمن المصدقین
آیا تو از باوردارندگانی مر حشر را ءاذا متنا آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا و گردیم خاك وعظاما و استخوانها
کهنه ءانا لمدینون آیا ما پاداش داده شدگان باشیم یعنی ما را زنده گردانند و پاداش دهند قال گوید یهودا مر اهل
بهشت را که هل انتم مطلعون آیا شما دیده ور شوید یعنی مینگرید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید در دوزخ
تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است و بچه عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند که تو او را نیکو
میشناسی تو فرو نگر بدوزخ فاطلع پس فرو نگرد یهودا فراه پس به بیند قطروس را فی سواء الجحیم در میانه
دوزخ قال گوید یهودا او را که ای قطروس تالله ان کدت بخدای که بتحقیق نزدیك بودی تو که از راه ضلالت لتردین
هلاك گردانی مرا بوسوسه [illegible] ولولا نعمة ربی و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمودی

قسمت تو نگاه داشت لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ هرآینه بودمی از حاضر شدگان با تو در دوزخ پس بهودا با فرشتگان
گوید بجهت التذاذ و شود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ایا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم
مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى مگر مردن نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی
هرگز نمیرید و معذب نشوید گوید إِنَّ هَذَا بدرستی که این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری
بزرگست لِمِثْلِ هَذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیوی که
بر شرف زوال و صدد انتقال است **نظم** گر بار کشی برای یاری باری * ور کار کنی برای باری باری
ور روی بخاک ره نخواهی مالید * بر خاک سر طریقه کاری باری * آنکه حق سبحانه میگوید أَذَلِكَ آیا این مذکور شد
از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهترست نُزُلًا از روی نزل و پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم و آن درختیست در
ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او بغایت متن و تلخست حق سبحانه درختی را که میوه آن نزل دوزخیان
باشد و باکراه ایشان خورانند بدین اسم مسمی کرد اینجا تعبیر میکند إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ما کردانیدیم درخت
زقوم را فِتْنَةً محنت و عذاب لِلظَّالِمِينَ مر ستمکاران را در آخرت و ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان
بعد از آنکه شنودند که زقوم در دوزخ است گفتند این چگونه بود و حال آنکه آتش اهن را میگدازد و
ندانستند که آنکه قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر تعالی است بر آفریدن شجری در آتش و حفظ
آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری قریش را گفت محمد ما را میترساند بزقوم و آن بلغت بربر و افریقه
سکه و خرما را گویند ابوجهل برخاست و کنیزک را بخانه فرستاد که زقوم آورده کنیزک خود را گفت زقمینا یعنی زقوم ده ما را
کنیزک زبد و خرما آورد ابوجهل گفت بخورید که این زقومست که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیه
فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستی که آن درختیست که بیرون می آید
فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در قعر دوزخ و شاخهای ان بلند شده بسایر درکات میرسد طَلْعُهَا خوشه آن درخت
كَأَنَّهُ گوییا که او رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارهای قبیح
بر هولست و گویند سنگهای سیاه بود در حوالی مکه که رؤس الشیاطین میگفتند فَإِنَّهُمْ پس دوزخیان لَآكِلُونَ
مِنْهَا خورنده اند از آن درخت زقوم فَمَالِئُونَ پس پر کننده اند مِنْهَا الْبُطُونَ از آن شکمها از غایت جوع یا بجهت آنکه
ایشان را باکل آن ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که مر دوزخیان را عَلَيْهَا بعد خوردن آن لَشَوْبًا آمیختنی است مِنْ حَمِيمٍ
از آبی کرم چنان آبی که امعا را پاره پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب کرم ببالای آن بدیشان دهند تا
با زقوم آمیخته کرده ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی
دوزخست و اینها پیش کش و ما حضریست إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ
کمراهان فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای ایشان يُهْرَعُونَ میشتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی
که کمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
و بتحقیق ما فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ترسانیدند
و ایشان قبول نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ آخر کار بیم کرده شدگان
یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان که با نذار
منتفع گشتند وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم

فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ و نجات دادیم
او را و کسان او را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرق است یا از اذی قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ و ساختیم فرزندان
سه گانه او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبرست که از اهل سفینه جز سام
و حام و یافث و زنان ایشان کسی نماند و تمام امم از نسل ایشان شدند سام پدر عرب و فارس و روم است
و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر
نوح ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه و سلم را از آنکه گذاشتیم که امت ان
میگویند سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ سلام بر نوح فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان قول کشاف آنست که این ابتداء کلامست و خدای
سلام میگوید بر نوح علیه السلم و میگوید که إِنَّا كَذَلِكَ ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ماست ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس باز
دعای نوح غرقه کردانیدیم دیگرانرا یعنی کافران قوم ورا وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ و بدرستی که از پی روان نوح لَإِبْرَاهِيمَ
یعنی ابرهیم است در اصل شرع و در طریق توحید پی رو او بوده و در لباب از فراء رحمه الله نقل میکند که ضمیر
عاید بحضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم کنایت غیر مذکور و ابرهیم صلوات الله علی نبینا و
سلامه علیه اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی متابع اوست زیرا که همچون نبی ما بفضل او معترف
بوده و دین او را ستوده و بوی دعا گفته که ربنا وابعث فیهم رسولا الایه **نظم**
پیشان نقد آمد بسی انبیا و تو * کاخر آمدی همه را پیشوا تویی * خوان خلیل هست نمکدان خوان تو *
مرغان اصطفا همه انبیا تو نی إِذْ جَاءَ رَبَّهُ یاد کن از آنکه ابرهیم آمد بمعبود کار خود را بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی
پاک از علایق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت یعنی بدو نهاد دیدن که غیرت یاد یا از تعلقات کونین رست
وا از حظ نفس و آرزوی طبع و ابرا ساخته إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ و یاد کن چون گفت ابرهیم پدر خود را و گروه
خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ این چه چیزست که می پرستید أَئِفْكًا آیا از دروغی دروغ آلِهَةً خدایان دُونَ اللَّهِ جز
خدای تُرِيدُونَ میخواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست کمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند
با آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر خدا را می پرستید قوم سخن ابرهیم را علیه الصلوة
والسلام این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد و طعامها بنهیم و بر حوالی
بتان می کذاریم تا چون از صحرا باز کردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو نیز با جمع
ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه ای تا زیب و زینت اصنام و هیأت و اشکال ایشان را مشاهده کنی و
بدانی که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت
نظم گویی که چرا ز عاشقی نگریزی * تو روی بتم ندیده معذوری * ابرهیم علی نبینا و علیه
الصلوة والسلم جواب نداد و بعد ازین دیگر بجد و بیان وی گفتند ای ابرهیم بیا تا بعید رویم فَنَظَرَ پس در نگریست
نَظْرَةً نگریستنی فِي النُّجُومِ در ستارگان و مطالع و اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی
که علم نجوم بود نگریست و چون قوم علم نجوم میورزیدند نه تیم هم از علم ایشان با ایشان سخن گفت فَقَالَ
پس گفت إِنِّي سَقِيمٌ من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون در خواهد یافت و آن گروه از
طاعون بترسیدند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس بگشتند از وی مُدْبِرِينَ روی کردانیدگان از خوف آنکه چون طاعون

نا مراض معدیه است ناکاه بدیشان سرایت نکند چون قوم ابرهیم را کذاشته بصحرا رفتند ابرهیم
روی به بتخانه نهاد فراغ پس پنهان بازگشت الی آلهتهم بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانها
طعام پیش ایشان نهاده فقال پس گفت از روی استهزا الا تاکلون آیا نمی خورید این طعامها را چون
جواب نشنید از روی تهکم دیگربار گفت ما لکم لا تنطقون چیست شما را که سخن نمیکوئید مرا جواب نمی دهید
فراغ علیهم پس پنهان درآمد بر ایشان و میزد بتان را ضربا زدنی بالیمین یعنی تمام بدست راست یا بسبب سوکندی
که خورده بود و فرموده که تالله لاکیدن اصنامکم القصه ابرهیم علیه السلام بتان را پاره پاره کرد چنانکه
در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه به بتخانه درآمدند و صورت حال را مشاهده کرده دانستند
که کار ابرهیم است فاقبلوا الیه پس آوردند بسوی او یزفون شتاب میکردند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند
و میان ایشان مباحثه بسیار که شمه از آن سبق ذکر یافت قال گفت ابرهیم اتعبدون آیا می پرستید ما تنحتون
آنچه میتراشید از سنگ و چوب و بدست خود والله خلقکم و خدای آفریده است شما را وما تعملون
و آنچه شما میکنید بدستهای خود و در این آیه دلیل هست بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت
بعد کار است و چون ابرهیم علیه السلام ایشان را الزام کرد قالوا ابنوا گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید
له برای سوختن ابرهیم بنیانا بنائی و از هیمه بر ساخته آتش در آن زنید فالقوه پس در افکنید او را فی
الجحیم در آتش سوزان فارادوا پس خواستند نمرودیان به با ابرهیم کیدا دستانی و فتنه که او را
بسوزند فجعلناهم الاسفلین پس کردانیدیم ایشان را زیر تر و مغلوب تر چه آتش ایشان را بروی گلستان ساختیم
و آن برهانی روشن شد بر حقیقت او و بطلان ایشان وقال و گفت ابرهیم چون از آتش بسلامت آمد
بیرون انی ذاهب بدرستی که من رونده ام الی ربی بجای که پروردگار من فرموده یعنی بزمین شام سیهدین
نزدیک باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینی و آخرتی پس ابرهیم علیه السلم روی بشام نهاد و در
راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد و او را بابرهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد
که رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی من الصالحین از شایستگان و ستودگان که معین من
باشد در طاعت و مونس من در غربت فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام حلیم بفرزندی بردبار یعنی
چون بلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل را از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام
هاجر و پسر را بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت و وقتی از شام بدیدن ایشان آمده بود سه شب
متوالی در واقعه دید که گفتند فرزند خود را قربان کن و روز عید نحر بود که اسمعیل را علیه السلم همراه
داشته روی بمنا نهاد فلما بلغ پس چون رسید ابرهیم معه السعی با پسر خود بموضع سعی یعنی میان
صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است بکوه منا قال گفت ابرهیم یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت
انی اری بدرستی که من می بینم پیوسته فی المنام در خواب انی اذبحک آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی
در خواب می بینم که میکوید که فرزند را ذبح کن فانظر پس در نکر و بین کار ماذا تری چه چیز می بینی و رای
تو چه تقاضا میکند قال گفت اسمعیل یا ابت افعل ای پدر بکن ما تؤمر آنچه فرموده شدی بدان ستجدنی
زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای من الصابرین از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فلما
اسلما پس آن هنگام که گردن نهادند حکم خدا را ابرهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر و اقم شد آنچه واقع

شد وتله و بیفکند ابرهیم پسر را للجبین بر پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او در معالم آورده که چون
ابرهیم قصد ذبح اسمعیل علیه السلم نمود اسمعیل گفت ای پدر دست و پای من محکم ببند تا اضطراب نکنم
و جامه تو بخون آلوده نگردد و من بدین بی ادبی بدنام نشوم **نظم** اگر خونم بریزی غم ندارم از آن همی ترسم
که تا کی دامن پاکت شود از خون من آلوده ❊ دیگر چون باز روی سلام من بمادر دلفکارم برسانی و پیراهن
مرا ببرده تا بدان او را تسلی باشد دیگر روی مرا بر خاک نه تا در وقت تیغ راندن ناگاه نظرت بروی من
نیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت نیاید و بعد از آنکه تقصیلی نا خیزد ابرهیم بدل قوی دست
و پای پسر را ببست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صحیفه از مس بر شکل حلقه در حلق اسمعیل
پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت و گفته اند حلق را می برید و قدرت بخشید پس حق سبحانه
میفرماید که ما عمل ابرهیم را بپسندیدیم ونادیناه و ندا کردیم او را ان یا ابراهیم آنکه ای ابرهیم قد صدقت
الرؤیا بدرستی که راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که در خواب دیده بود که پسر را
میکشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت انا کذلک بدرستی
که ما همچنین بفرجی از شدت نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستی که این کار لهو
البلاء المبین او از ما آشکارست و هویدا که بدان مخلص از غیر او متمیز کردد وفدیناه و فدا دادیم اسمعیل را
بذبح عظیم بکبشی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ دار بوده و در مراتع بهشت چرا فرموده و گویند
آن کبشی بود که هابیل قربان کرد و خدای بپذیرفت یکی سفیدی بود و از کوه ثبیر فرود آمده در پیش اسمعیل
علیه السلم بایستاد و مشهور آنست که جبرئیل علیه السلم از آسمان فرود آورد و قصه قربان با توابع
و ضمایم آن بنوعی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور میکردد وترکنا و باقی کذاشتیم
علیه بر ابرهیم ثنائی نیکو فی الآخرین در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان یا آن را باقی کردانیدیم
که مردمان میکویند سلام علی ابرهیم سلام بر ابرهیم یا ما سلام میکوئیم بر و کذلک همچنین نجزی
المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را انه بدرستی که ابراهیم من عبادنا المؤمنین از بندگان ماست از
کرویدگان وبشرناه و مژده دادیم او را بعد از اسمعیل باسحق بفرزندی اسحق نام نبیا من الصالحین پیغمبری
از ستودگان وبارکنا علیه و برکت دادیم بر ابرهیم وعلی اسحق و بر پسر او اسحق که از صلب او انبیا بنی
اسرائیل و غیر آن یعنی ایوب علیه السلم بیرون آوردیم ومن ذریتهما و از فرزندان ایشان محسن نیکو
کاریست در ایمان و طاعت وظالم لنفسه و ستمکاریست بکفر و معصیت مبین آشکارا ستم و بعوان
نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکاره ولقد مننا و هر آینه منت نهادیم
علی موسی وهرون بر موسی و هارون بنعمت نبوت ونجیناهما و برهانیدیم ایشان را وقومهما و گروه
ایشان یعنی بنی اسرائیل من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان و ایذاء و آزار ایشان و
نصرناهم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فکانوا پس بودند هم الغالبین ایشان غلبه کنندگان
بر اعادی وآتیناهما و دادیم موسی و هرون را الکتاب المستبین کتابی بینا و هویدا وهدیناهما و راه
نمودیم هر دو را الصراط المستقیم راهی راست رساننده بمقصود وترکنا علیهما و باقی کذاشتیم بر هر دو
ثنای نیکو فی الآخرین در میان امتان باز پسین یا آنچه باقی کذاشتیم این بود که میکویند سلام علی

مُوسَىٰ وَهَارُونَ یا ما میگوییم سلام بر هردو إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را
إِنَّهُمَا بدرستی که موسی وهارون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده مااند وَإِنَّ إِلْيَاسَ وبدرستی که الیاس بن یاسین
بن فنحاص بن العیزار بن هارون علیه السلم لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستاده شدگانست بدعوت إِذْ قَالَ یادکن
انرا که گفت لِقَوْمِهِ مرگروه خودرا أَلَا تَتَّقُونَ ایا نمیترسید از عذاب الهی أَتَدْعُونَ ایامی پرستید بَعْلًا بعل را یعنی خدایی وآن
بتی بود بیست گز بالا وچهار روی داشت وبک نام زمینی است از شام وچون بعل در ان بوده اورا بعلبک گفتند وبدین
اسم مشهور شد القصه الیاس گفت می خوانید بعل را وَتَذَرُونَ ومیگذارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ عبادت نیکوترین
آفرینندگان را مراد از احسن الخالقین مصورانند اَللَّهَ خدای رَبَّكُمْ پروردگار شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ وپروردگار
پدران پیشین شما بی اورا پرستید وبعضی برانند که حق سبحانه الیاس را باهل بعلبک فرستاد وایشان ملکی داشتند
اجب نام در اول مسلمان بود ودر اخر باغواء زن خود بت پرست شد والیاس علی نبینا وعلیه السلم دعا فرمود تا سه
سال بقحط مبتلا شدند والیاس رجوع نموده چارهٔ ندارد ای خلل خود را خواستند الیاس فرمود که ایمان بیاورید وبیگانگی
حق اقرار کنید ایشان متامل شدند والیاس علیه السلم گفت اگر می خواهید که بطلان وحقیقت سخن شما ظاهر گردد
بیایید تا من خدای خود را بخوانم وشما بتان خود را بخوانید هرکدام اجابت کنند سزاوار پرستش باشد ایشان بدین رضا
داده وبت خود را بیاراسته وستایش بسیار کرده از وی باران طلبیدند تا اجابت ظاهر نشد دعا الیاس بدعا نمود
في الحال باران امد وقوم او را انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ پس بدرستی که ایشان
حاضر کرده شدگانند در عذاب وهمه قوم تکذیب میکردند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان
از شائبه شرك ونفاق آورده اند که الیاس علیه السلم ملول شد از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از
میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان موضع رود وهرچه بنظر ظاهر گردد بران سوار شود والیاس در زمان معین
بمکان مقرر رفت وصورت شتری یا اسبی از آتش پیش وی آمده بران سوار شد والیسع را خلیفه ساخت وحق سبحانه
اورا پر وبال داده شهوت طعام وشراب ووقاع از وی سلب کرد با فرشتگان بپرواز درآمد در صفت وی گفته اند
انسی است وهم ملکی وهم ارضی وهم سماوی وعادوی کال است ببیابانها چنانچه خضر بدریاها وصعرفات با یکدیگر
ملاقات مینمایند ودر رمضان باهم در بیت المقدس افطار مینمایند وجمعی از صلحا ما مشار الیه را دیده اند وَتَرَكْنَا
عَلَيْهِ وبگذاشتیم بر الیاس فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان ثنا وصیت فراوان وآن که گذاشتیم آنکه گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ
سلام بر الیاس وگفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال ومیکائیل وسینا وسینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکارانرا إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ماست ایمان اصلی است جامع
جمیع کمالات صوری ومعنوی وانام بندگی تشریفی است خاص از برای اهل اختصاص ط اگر بنده خویش خوانی ما
به از ملکت جاودانی ما شهانرا که باتخت وفرخنده اند همه بندگان تو بنده اند وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ وبدرستی که لوط هم
هر آینه از جمله فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ یادکن چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ وهمه اهل بیت او را
إِلَّا عَجُوزًا مگر پیره زنی که زن او بود وعبد او قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ در میان ماندگان بعذاب ولوط علیه السلم همراهی نکرد
ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگرانرا از قوم وی یا ایشانرا زیر وزبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ وبدرستی که شما
ای گروه قریش میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ در حالتی که داخلید در صباح
وَبِاللَّيْلِ وشب یعنی بر منازل ایشان گذر می کنید در روز وشب أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمی کنید واندیشه نمی نمایید کم

عاقبت مکذبان چه بوده است نمی کنید وَإِنَّ يُونُسَ وبدرستی که یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستاده شدگانست
اورا حق سبحانه به نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب
طلبید واز میان قوم بیرون رفت وبعد از ظهور علامت عذاب قوم یونس علیه السلم ایمان آوردند یونس علیه السلم ازین
حال خبر یافت واو قوم را وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس اندیشه کرد که مردم اورا بکذب نسبت نهند
روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن آنرا که گریخت یونس از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردم و
متاع آورده اند که چون یونس علیه السلم بکنار دریا رسید قومی انجا کشتی بر آب افکنده سوار می شدند یونس
نیز با ایشان بکشتی درآمد وچون کشتی بمیان آب رسید بایستاد وملاحان گفتند که بنده گریخته درین کشتی
است که کشتی نمیرود یونس علیه السلم گفت بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند که حاشا که تو بنده باشی سیمای انبیا
از مردی وصلاحیت از ناصیهٔ تو لایح است یونس مبالغه کرد که گریخته منم وعادت آن قوم چنان بود که گریخته را در
دریا می انداختند تا کشتی روان می شد چون یونس علیه السلم دران باب مبالغه بسر حد اطناب رسانید وقوم
نمی شنیدند قرار بر ان شد که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس
از قرعه برافتادگان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی اورا برداشته قصد کردند که بدریا افکنند
حق سبحانه وحی کرد بماهی که در اخرین بحور دریا می باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان اورا بطرف
دیگر بردند ماهی بهمان طرف بیامد یونس سر در گلیم پیچیده خود را در بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد اورا
ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ واو ملامت کننده بود نفس خود را که جدا از قوم گریخته فرمان رسید بدان ماهی که ما اورا طعمهٔ تو
نساختیم بلکه اندرون ترا زندان او ساخته ایم باید که ترکیب او را نه هم بریزد ماهی چو نگاه داشت او همان حال که
ماده را بربند تا شد نهایت میخورد وسر از آب برداشته میرفت ویونس در درون او نفس میبرد تا سه روز یا
هفت روز یا چهل روز شده است که چهل بودند در درون ماهی بود وآن ماهی هفت دریا بگشت وحق سبحانه گوشت وپوست
اورا تنك ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلم عجایب وغرایب بحر را مشاهده کرد وپیوسته بذکر
حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح کنندگان در شکم
ماهی ومیگفت لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمين یا اگر نه آنست که در شکم ماهی از ذاکران یا نمازکنندگان
بود لَلَبِثَ هر اینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان
اما برکت ذکر بوقت کارش رسیده اورا زود خلاص دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم اورا یعنی ماهی را الهام دادیم
تا اورا از اندرون خود بیرون آورده بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمینی هامون یعنی صحرائی که درو درخت وگیاه وبناء
نبود اورا در چنین موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ وحال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف ونحیف چون طفلی که از مادر متولد
شود وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ ورویانیدیم بر بدن وی بر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا برگها بجهت او سایه کرد ودر تازگی سبب
آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد وحق سبحانه اورا بدان درخت یقطین بپوشید تا آفتاب
وحشت نا قبل ایشان بر شد وبز کوهی را فرمان داد تا می آمد وپستان در دهان یونس می نهاد تا او شیر میخورد تا وقتی که
پوست وی محکم شد وگوشت وی باقرار اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ وفرستادیم اورا دیگرباره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی
صدهزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ یا زیاده بیست هزار یا هفتاد هزار چون باز آمدن یونس علیه السلم اهل نینوی رسید
ملك با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس یعنی بدست وی تجدید ایمان کردند

فتمتعناهم پس برخورداری دادیم ایشان را الی حین تا هنگام اجل ایشان وبعد از آن که منقضی شد اجل بایستی
داد ودیعت روح متوجه کردند بعد از بحث ابطال منع او میسر نیست وبذل اموال دفع او متصور **نظم** روزی
که اجل دست کشاید به ستیز * وز بهر هلاک برکشد خنجر تیز * فی الجمله اجل چو در رسد هنگام جدل * نی دست مقاومت نه رای گریز
فاستفتهم پس بپرس از بنی خزاعه وبنی ملیح که ملائکه را دختران خدای می گویند یعنی از وجه قسمت سؤال کن الربک
البنات آیا مر پروردگار تو راست دختران ولهم البنون ومر ایشان را پسران ام خلقنا الملائکة یا ما آفریدیم فرشتگان را
اناثا زنان وهم شاهدون وایشان حاضر بودند بوقت آفریدن تا مر ایشان را الا انهم بدان که ایشان من افکهم از دروغ
وافترای خود لیقولون میگویند ولد الله زاد خدای یعنی برای او زادند فرزندان وانهم وایشان در انتساب ولد
بخدای لکاذبون هر اینه دروغگویانند اصطفی البنات آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طباع شما اند علی
البنین بر پسران که ماده افتخار واستظهار شما ایشانند ما لکم چیست شما را در دین خویش کیف تحکمون
چگونه حکم میکنید ونسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید افلا تذکرون آیا اندیشه نمی کنید که
حق سبحانه منزه است از صاحبه وولد چه ولد از جنس والد می باید ومثل ومشابه حضرت رب العزة از مثل
وشبه مقدس است ام لکم یا مر شما راست درین سخن که ملائکه بنات الله اند سلطان مبین حجتی روشن یا کتابی فرود آمده
از آسمان مشتمل بر اثبات آن فأتوا بکتابکم پس بیارید آن کتاب منزل را ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهرت کرده وبعضی از سروات
ایشان اختیار نموده وملائکه از ایشان متولد شده اند ومجوس بر آنند که خدای وشیطان برادرانند حق سبحانه
میفرماید وجعلوا وساختند بینه میان خدای وبین الجنة ومیان پری که دیوان اند نسبا خویشی ونسبی ولقد
علمت الجنة وبدرستی که میدانند دیوان وپریان که روز قیامت انهم ایشان یعنی قایلان این سخن با هم ایشان
لمحضرون حاضر کرده شدگان باشند برای عذاب وجمعی بر آنند که مراد از جن ملائکه اند هر چند از دیده پوشیده بود
عرب ایشان را جن خواندند وایشان میان حق سبحانه وایشان نسبی ساختند یعنی گفتند دختران ویند وملائکه می دانند
که ایشان را برای سؤال حاضر خواهند کرد واز پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید وایشان جواب خواهند داد
که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا سبق ذکر یافت سبحان الله پاکست خدای عما یصفون از آنچه وصف
میکنند کافران یعنی نسبت قرابت وولادت بوی وبیزاریست او از مقالات کفار واشرار همه ایشان یعنی نوع
خدا را وصف میکنند الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین پاک شدگان از الواث شکوک وشبهات که ایشان بسزا
ستایش مینمایند فانکم پس بتحقیق شما ای کافران وما تعبدون وآنچه پرستید از بتان ما انتم علیه نیستید شما برآنچه می
پرستید بفاتنین گمراه کنندگان وتباه سازندگان الا من هو مگر آنکسی را که او صال الجحیم در آینده است بدوزخ یعنی
علم ازل تعلق گرفته بر آنکه بی شبهه بدوزخ خواهد رفت وبرای رد قول آنها که ملائکه بنات بودند ذکر اعترافات
ملائکه بعبودیت میکند که ایشان میگویند وما منا ونیست از ما هیچکس الا له مگر آنکه مر او را مقام معلوم مقامیست در
عبادت وخدمت دانسته شده ومقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده
که مراد مقام سینه است چون خوف ورجا ومحبت ورضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت ومقدسان معالم
جبروت در مقامی از آن متمکن اند وانا لنحن الصافون وبدرستی که ما صف کشندگانیم در ادای طاعت وموقف ملازمت
وانا لنحن المسبحون وبدرستی که ما تسبیح گویندگانیم مر خداوند را وتنزیه کنندگان از هر چه لایق ذات مقدس وی

نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر ومؤمنانست که میگویند هر یک از ما فردا مقامی معلوم دایم در بهشت و
امروز در صف کار ایستاده ایم بنماز وپاکی یاد کنندگان مر خدای را وتاکیدات این دو جمله یا این کلام وتوسط
فصل دلیل است بر مواظبت طاعت ودوام ذکر ونفی شائبه قصور وفتور خواهی نسبت ملائکه کرام وخواه بنسبت
سید انام علیه وعلیهم الصلوة والسلام وسایر ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان الملک العلام وان کانوا وبدرستی
که بودند کافران قریش که بعد از بعثت لیقولون میگفتند لو ان عندنا اگر بودی نزدیک ما ذکرا ذکری یعنی کتابی که
سبب پند ونصیحت ما بودی من الاولین از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی وحکمی بما منزل شدی لکنا
هر اینه ما بودیمی عباد الله المخلصین بندگان خدای پاک کرده شده از لوث شرک وکفران هنگام که آمد بدیشان کتابی
که اشرف کتب آسمانی است فکفروا به پس کافر شدند بوی فسوف یعلمون پس زود بود که بدانند عاقبت کفر خود را
که عقوبت ومغلوبیت است ولقد سبقت وهر اینه پیشی گرفته است کلمتنا سخن ما یعنی وعده نصرت که کرده ایم
لعبادنا المرسلین برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران وحکم این وعده در لوح محفوظ مثبت است کما قال الله
تعالی لاغلبن انا ورسلی انهم بدرستی که پیغمبران لهم المنصورون هر اینه ایشانند یاری کرده شدگان وان جندنا وبدرستی
که لشکر ما یعنی متابعان انبیا لهم الغالبون هر اینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت ودر غلبه ودفع
کفار بر ایشان بر سبیل ندرت است فتول عنهم پس روی بگردان ای محمد از ایشان حتی حین تا هنگامی که امر بقتال ایشان
وعده نصرت که روز بدرست یا بعد فتح مکه وابصرهم وببین حال ایشان را در آن روز فسوف یبصرون پس زود
باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا ودر آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون
شنیدند گفتند که این کی خواهد بود این آیت نازل شد که افبعذابنا آیا بعذاب ما یستعجلون شتاب میکنید ووقت نزول
آن می پرسند فاذا نزل پس چون فرود آید آن عذاب بساحتهم به پیشگاه منزل ایشان فساء صباح المنذرین پس
بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل وغارت بسیار بود وهر لشکری که قصد قبیله
داشتندی شب همه شب راه پیمودندی ووقت سحر که زمان خواب گران ایشانست بمحاذی ایشان در آمدندی
ودست بغارت وتاراج برگشادندی وقوم را مستاصل ساختندی وبدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع
میشد غارت را صباح نام نهادند وهر چند در وقت دیگر وقوع می یافتی همان صباح گفتندی ودرین آیت تشبیه
کرده عذاب را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد وبیک غارت بر ایشان را تمام خواهد ساخت که آن عذاب
استیصال است ومرویست که در آن صباح که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بر زمین خیبر رسید
وقلاع وحصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
پس حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید میفرماید وتول ودیگر بگردان ای محمد واعراض کن عنهم از ایشان حتی حین
تا وقتی که آیت السیف نازل شود وابصر وببین که عذاب بدیشان فرود آید فسوف یبصرون پس زود بود که
ببینند انواع عقوبتها در دنیا وعقبی سبحان ربک پاکست پروردگار تو رب العزة خداوند غلبه وقوت عما
یصفون از آنچه وصف میکنند مشرکان وسلام علی المرسلین وسلام بر فرستاده شدگان والحمد وهمه ستایشها لله
رب العالمین مر خدای را که پروردگار عالمیانست در رعایت بندگان را تعلیم تسبیح وتسلیم وتحمید می
کند امام محیی السنة رحمه الله در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه نقل می کند
که هر که دوست میدارد که بپیماید ثواب را به پیمانه بزرگتر باید که ختم کلام او از مجلس او این آیه باشد

سورة ص مكية

بسم الله الرحمن الرحيم ص ابو بکر و قطرب رحمهما الله بر آنند که حروف
مقطعه جهت تسکیت کفارست که هر وقت که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دعا و غیر آن قرآن بجهر
تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آنحضرت در غلط افتد حق
سبحانه این حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز مانند و دیگری
حروف بخصوصه گفته اند که نام خدایست یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد
یا اشارتست بصدق الله و صدق محمد و صاحب احقاق فرموده که اسم محمدست صلی الله علیه و سلم و مرتضی علی
کرم الله وجهه فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحریست که عرش بر آن مدار قرارست
و ابد یا نیست که حق تعالی بدان مردگان را زنده کند و امام قشیری رحمه الله آورده که قسم یاد میکند بصفای
محبت دوستان سلمی رحمه الله گفته که بصفای دل عارفان و دوستان آورده که بصورت محمدیه در بحر الحقایق
گویند که تست بصاد صمدیة ازلی و بصاد صبوریة ابدی و بصاد صانعیت و ما بینهما والقرآن و بحق قرآن
ذی الذکر خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه جواب این کلام آنست که کفار بندارند
بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویدند اندر ساعه عزة در سرکشی اند از قبول حق و شقاق و در مخالفت
خدا و عداوت رسول کم اهلکنا چندی که هلاک کردیم من قبلهم پیش از کفار مکه من قرن از اهل روزگار یعنی
امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان فنادوا پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند که کسی ایشان را
بفریاد رسد ولات و نیست آن هنگام حین مناص هنگام رجوع یعنی گاه در معالم آورده که عادت کفار آن بود
که چون در کارزار کار بر ایشان زار شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که بهنگام
حلول عذاب در بند مناص خواهند گفت و آنجا جای گریزگاه نخواهد بود و عجبوا و شگفت داشتند کفار از آن
ان جاءهم آنکه آمد بدیشان منذر پیغمبری بیم کننده منهم از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله
ایشان و قال الکافرون بر گفتند ناگرویدگان هذا این مند ساحر جادو است که بجادو خوارق عادات بما می نماید
کذاب دروغگوییست در دعوی نبوت یا بإسناد قرآن بخدا نمی چه تیره رای که لمعات دعوی را از تاریکی سحر امتیاز
بکنند و چه بی بصیرت که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد

نظم

کشته طالع اقبالی یخفی عالم فروز دیده خفاش را گفته دروغی گوید از شعاع روز روشن روی گیتی میشود

تیره کی شب هنوز از دیده وی دور نه آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رضی الله عنهما اشراف قریش از
روی اضطراب نزد ابوطالب آمده گفتند ای عبد مناف تو بزرگتر و مهتر مایی با امداد ما تا میان ما و برادر زاده
خود حکم فرمایی که یک یک از سفهای قوم ما را میفریبد و دین محدث و آیین مجدد خود بدیشان جلوه میدهد
سبک تفرقه در میان ما افکنده است و نزدیک بآن رسیده که تدارک آن از ظلفا این امر نه ما حال دارد ابوطالب
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم طلبید گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشان از تو مدعایی است بکار دیگر
انحراف مورزد و در مدعای ایشان تامل نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیزست
گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و خدای تو نشویم حضرت
فرمود که من هم از شما طلبم که یک کلمه این سخن شنوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم گردن
بمتابعت شما بر بندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که لا اله الا الله بیکبار اشراف
عرب از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند اجعل الآلهة ایا گردانید محمد خدایان را الها واحدا خدایی یگانه و یکتا
ان هذا بدرستی که یکتا کردن خدای لشیء عجاب چیزی نیک شگفت چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر
مکه راست نمیتوانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چگونه تواند ساخت وانطلق الملأ منهم و بشتاب
رفتند از خانه ابوطالب بزرگان قوم منهم از جماعت قریش و یکدیگر را میگفتند ان امشوا آنکه بروید واصبروا
و شکیبایی ورزید علی آلهتکم بر پرستش خدایان خود ان هذا بدرستی که مخالفت محمد با ما لشیء یراد چیزی است
که خواسته اند یا از حوادث زمان و انتقام آن چاره نیست یا ترفع و استعلاء که مدعای محمد است چیزیست که
خواسته میشود یعنی هرکسی میخواهد که مرتفع و مستعلی بود ما سمعنا نشنوده ایم این که او میگوید از وحدانیت
خدای فی الملة الآخرة در ملت نصاری که واپسین ملتهاست خود را بدان باز بسته عیسی علیه السلام که آخرین ملل است چه
ایشان بتثلیث قایلند نه بتوحید ان هذا نیست این توحید که او میگوید الا اختلاق مگر بر بافتنی از نزدیک
وی یعنی دروغی است که خود بر بافته ءأنزل علیه الذکر ایا فرو فرستاده اند بدو قرآن من بیننا از میان
ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بندگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد
میگفتند بل هم بلکه ایشان فی شک در گمانند من ذکری از وحی من بل لما یذوقوا عذاب بلکه نچشیده اند عذاب
مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و دانند که هر چه پیغمبر بطریق وحی ادا میکرده حق بوده یعنی وقت
نزول عذاب بر ایشان در تصدیق خواهند زد و آن نخواهند داد ام عندهم ایا نزدیک ایشانست خزائن
رحمة ربك خزینهای رحمت پروردگار تو العزیز پروردگاری که مغلوب نگردد الوهاب بخشنده که هر چه
بخشند بمستحقان بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی را صناید خود
دهند بلکه عطیه ایست از حضرت عزت سبحانه که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد

نظم

جمله رحال مستحقان آگهی هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی دیگران این تصرف کی روا است اختیار
این تصرفها ترا است ام لهم ملك ایا مر ایشانراست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین و ما بینهما و آنچه میان
ایشان مالک این ملک اند فلیرتقوا پس باید که بالا روند فی الاسباب در سببها که بدان بآسمان بر روند دلیل
آورده که اسبابست که ملائکه روند صعود افلاک با جمله خود بر آن اعتماد نموده طی آن میکنند یعنی
سخن که اگر کفار را در ملک آسمان اختیاری و اقتداری هست باید که بر روند بآسمان و قرار گیرند متبدیا محمد

عالم اشتغال کنند یعنی اذهم که خواهند بکوبانند و بهرکه خواهند بدهند و این سخن غایت تهکم است جُندٌ
مَا ایشان لشکری اند یعنی جند لشکری هُنَالِكَ بدان اشارتست بمصارع ایشان در بدر مَهْزُومٌ لشکر شکست
شده مِنَ الْأَحْزَابِ از ان گروهها که لشکرها کشیده اند و با رسل جنگها کرده یکی از دلایل اعجاز قران اینست که
خدای تعالی خبر داد که در مکه عنقریب لشکر قریش مقتول و منهزم خواهند شد كَذَّبَتْ تکذیب کردند
قَبْلَهُمْ پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح علیه السلم مر نوح را وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلم وَفِرْعَوْنُ و فرعون
موسی علیه السلم ذُو الْأَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملك ثابت باشد تشبیه کرد ملك او را
بخیمه که اطنبه آن با اوتاد استحکام یابد و گویند مراد میخهاست که مؤمنان را بدان تعذیب مینمود
وَثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلم و در نکت العیون آورده که تکذیب قوم صالح علیه السلم مر او را
در وقت دعوت ثانی بود چه اول که صالح علیه السلم قوم را دعوت فرمود همه ایمان آورده اند و چون وی وفات
کرد مرتد گشتند حق سبحانه او را دیگر باره زنده گردانید و بدیشان فرستاد درین نوبت او را نشناختند و معجزه
طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاك شدند
وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط مر لوط را علیه السلم وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اهل بیشه شعیب را علیه السلم أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ آن
گروهها حزبهای مکذبان و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهد شد إِنْ كُلٌّ نبودند هیچ یك از ایشان
إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرود
آمد عذاب من بدیشان وَمَا يَنْظُرُ و نمی نگرند و انتظار نمیبرند هَٰؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر
یك صیحه را که نفخه اولاست و همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ درنگی یعنی کسی نتواند
که آنرا رد کند و باز گرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او که ای پروردگار
ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده ما را قِطَّنَا بهره ما را از عقابی که محمد ما را بدان وعید میکند یا از دوزخ تعجیل بده
ما را صحیفه اعمال ما را دادن نکریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند خاطر
عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ملول شد حق سبحانه فرمود که اصْبِرْ شکیبائی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه
میگویند این حکم بآیت السیف منسوخ است وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ و یاد کن بنده ما داود را علیه السلم ذَا الْأَيْدِ
خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت میگذرانید
و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او باز گردانیده بود بما إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ بدرستی
که ما رام کردیم کوهها را تا با داود هر جا که میخواست میرفتند مَعَهُ يُسَبِّحْنَ با او تسبیح میکردند بِالْعَشِيِّ بشبانگاه
وَالْإِشْرَاقِ و بوقت بامداد در تاب صاحب کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگر چه بر عقلها پوشیده است
از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست مصطفی صلی الله علیه و سلم یکی از شواهد قدرتست
یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن نگریست سنگ بآوای
بسخن آمد که ای ولی خدای چندین سالست که خدای تعالی مرا آفریده و از بیم سیاست او اشك حسرت میریزم آن
ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوست و همان سنگ را دید که پیشتر
از پیش قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه چیست جواب داد که اول میگریستم از خوف
قطیعت و حالا میگریم از شادی ایمنی و سلامت ما را بدین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس

سره فرموده که در سنگ خارا گریه دیده و در از بند آنم که از حسرت گریه یا از یاد ... از سنگ گریه بین مگو کان بیجهت
و نکوه نالهٔ دار و مپندار کان صداست وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مرغان را مَحْشُورَةً جمیع کرده نزد وی صف زده
بالای سر وی كُلٌّ لَهُ هر یك از کوهها و مرغان داود را أَوَّابٌ مطیع بودند یا از گرداننده او از خود با وی بتسبیح
وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و محکم کردیم ملك او را پادشاهی او را بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلم از
رعیت یا بالقای رعب در دل اعادی وی یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا بسیاری لشکر یا پاسبان
چه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملك او
بدان بود که حق سبحانه از آسمان سلسله بفرستاد و آن سلسله بالای محکمهٔ داود بایستاد و از خصمین هر
کدام بحق بودی دست او بسلسله رسیدی و آن دیگر را بخذلان قادر نبودی وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود را
حکمت یعنی تمام علم و کمال حلم وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلام پاکیزه که مخاطب از ان کلام مقصود خود را بی شبهه دریابد
یعنی بیانه فی اشباع ممل و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تعبیر کرده البینة علی
المدعی والیمین علی من انکر و بتحقیق کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود باید دانست که در قصهٔ
داود علیه السلم و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی از مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند
که شرع و عقل آنرا قبول نمیکند و آنچه بصحت اقرب مینماید آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیك
بان رسیده که با وی عقد کند و اولیا و زن با وی نقاربی افتاده بود ناگاه حضرت داود علیه السلم خطبه
فرمود و بیا نفع و نه زن بود ما را نیز بجهات در زاد المسیر آورده که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه
اوریا وی را خطبه کرد و بصورت معاتبه در قرآن برین وجه است که وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر
دو گروه که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل علیهما السلم در صورت دو خصم نزد داود
علیه السلم آمده با هر یك جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلم روزها را قسمت کرده بود روزی عبادت
کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصهٔ خود اشتغال فرمودی روزی عبادت
بالاخانه بر آمدی و پاسبان بحوالی آن ایستاده مردم را از دخول منع کردندی ملائکه آن روز بصورت
ایشان بخانهٔ داود علیه السلم آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن
چون بالا رفتند بسوی غرفهٔ وی إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داود علیه السلم و ایشان را دید فَفَزِعَ
بترسید مِنْهُمْ از ایشان زیرا بی اجازت از بالا بغرفه در آمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ ما
دو گروهیم خصم یکدیگر بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کرده اند بعضی از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن
میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَا و راه نمای ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که
آن عدالت و راستیست داود علیه السلم فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده با داود گفت
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد أَخِي برادر من است در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش است
وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ و مرا یك میش فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا آنرا نصیب من گردان و تملیك من کن وَعَزَّنِي و غلبه
کرد بر من فِي الْخِطَابِ در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در آن قَالَ گفت داود علیه السلم که اگر حال بر این منوالست
لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو جمع کردن آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ با میشهای خود
وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مال بهم خلط کنند لَيَبْغِي هر آینه ستم میکند بَعْضُهُمْ

علی بعض بعضی ازیشان بر بعضی ستم کنند یا زیاده از حق خود می طلبند الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات
وکرده اند عملهای ستوده وقلیل ما هم واندکند ایشان در میان شریکان چون داود علیه السلام این سخن بگفت
ایشان برخاستند وازنظر او غایب شدند داود علیه السلام در تأمل افتاد وظن داود وگمان برد داود انما فتناه
انکه او را امتحان کرده ایم بدین حکومت تا متنبه گردد او دریافت فاستغفر ربه پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود
وخر راکعا وبیفتاد در روی در حالتی که سجده کننده بود وأناب وبازگشت بخدای واین سجده نزد امام اعظم
رحمه الله سجده عزیمت است ومیگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز وغیر نماز ونزد امام شافعی رحمه الله از عزایم
نیست وانا امام احمد حنبل رحمه الله دو روایت است واین سجده دهم است بقول امام اعظم رحمه الله ودر فتوحات
مکیه این را سجده انابت گفته ودر زاهدی که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت داود علیه السلام سجدها شکرا
فغفرنا له ذلک پس بیامرزیدیم مر داود را علیه السلام زلتی که بجا آورده واستغفار کرده بود ازان وان له وبدرستیکه مر او راست عندنا نزدیک
ما لزلفی قربتی است بعد از مغفرت وحسن مآب ونیکوئی بازگشت در بهشت وگفتیم مر او را که یا داود انا جعلناک ای
داود ما ترا گردانیدیم خلیفة فی الارض خلیفه در زمین یعنی برتبه خلافت در زمین بتو ارزانی داشتیم یا از خلیفه
انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق براستی ولا تتبع الهوی ومتابعت
مکن هوای نفس وارزوهای او را فیضلک که گمراه گرداند ترا عن سبیل الله از راه خدای ان الذین بدرستیکه آنانکه یضلون
گمراه میشوند عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دلایلی که برای حق نصب کرده اند لهم مر ایشانراست عذاب شدید
عذابی سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کردند یوم الحساب روز شمار را وبرای آن روز کاری نساخته اند در فواید السلوک
آورده که بنگر که پادشاهی چه صعب کاریست وشهریاری چه کاه بادیکه داود علی نبینا وعلیه السلام با کمال درجه
نبوت وجلال مرتبه رسالت بحل اعبای چنین امری مأمور گردد وبخطاب اثقال چنین خطابی مخاطب شود که فاحکم
بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بعدالت ونصفت وداوری بر منهج عدل وانصاف نمای وقدم بجاده حق
نه بطریق باطل ومتابعت هوای نفس بر متابعت اراده خویش اختیار مکن که ترا از مسالک ماضی گمراه گرداند در سلسلة
الذهب میفرماید نظم نفس تو از شهوت که حق زهوده * در مقام خطاب یا داود * که ترا ای خلیفه کی دایم * سوی خلق بحق بنشایم
تا دهی ملک را زعدل اساس * حکم بالعدل بین الناس * هر که را قید عدل دستوریست * از مقام خلیفگی دوریست
الحکم کید ستم زدیو سبق * عقل چون خواندش خلیفه حق * وما خلقنا السماء والارض ونیافریدیم ما آسمان وزمین را
وما بینهما وانچه میان آسمان وزمین است باطلا آفریدنی باطل یعنی اینها را بعبث نیافریده ایم بلکه برای آنکه استدلال
کنند بدان بر قدرت کامله وحکمت شامله ذلک این آفریدن اشیا بی حکمتی باشد ظن الذین کفروا گمان آنانست که
کافر شدند وبیشتر از پی نبردند فویل پس وای للذین کفروا مر آنانرا که کفر ورزیدند وبدین نوع گمان بردند من النار از
آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش می گفتند که ما را در آخرت بهتر از آنچه شما را بهشتی از شما عطا خواهند داد آیه
آمد که ام نه چنانست نجعل الذین آمنوا میگردانیم آنانرا که گرویدند وعملوا الصالحات وکارهای ستوده کردند در جزا
وعطا کالمفسدین مانند تباه کاران فی الارض در زمین ام نجعل المتقین یا میگردانیم پرهیزکارانرا کالفجار مانند بدکاران
کافران ونابکاران یعنی نمی گردانیم کتاب این کتابیست یعنی قرآن انزلناه فرو فرستادیم آنرا الیک بسوی تو مبارک برکت داده
وبسیار خیر لیدبروا تا اندیشه کنند آیاته در آیتهای آن وتفکر نمایند در معانی وحقایق آن ولیتذکر وتا پند پذیر
شوند اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه ووهبنا لداود وبخشیدیم داود را علیه السلام سلیمان یعنی فرزندی

کان سلیمان نعم العبد نیکو بنده بود سلیمان انه اواب بدرستیکه او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال
آورده اند که سلیمان علیه السلام باکفار دمشق ونصیبین کارزار کرد وهزار اسب از ایشان گرفت وگویند داود
علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود وهزار اسب گرفته بمیراث سلیمان علیه السلام رسیده ودر معالم گوید که اسبان
دریائی بودند وپر داشتند ودیوان از بحر برای سلیمان علیه السلام آورده بودند روزی بعد نماز پیشین سلیمان علیه السلام خواست
که ایشانرا تماشا بعد از نماز دیگر بعرض انها مشغول شدند سلیمان علیه السلام بسبب آن از وردی که داشت وقت خود
باز ماند وهمه را قربان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ عرض علیه یاد کن چون عرض کرده شد بر سلیمان علی نبینا
وعلیه السلام بالعشی آخر روز الصافنات اسبان ایستاده بر سه پای وبر کناره سم از قائمه چهارم واین صفت پسندیده
است در اسب الجیاد اسبان تیز رو وبنظاره ایشان مشغول شد تا ورد او فوت گشت فقال پس گفت انی
احببت بدرستیکه من برگزیدم حب الخیر دوستی مال بسیار یعنی اسبان بحدی که باز ماندم عن ذکر ربی از
یاد پروردگار خود یعنی وردی که داشتم در آخر روز حتی توارت تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بالحجاب بپرده
شب وگفته اند حجاب کوهیست سبز محیط بکره زمین ردوها باز گردانید اسبانرا علی برمن وچون بازگردانیدند
فطفق پس ایستاد ومیسود شمشیر مسحا سودنی بالسوق بساقهای اسبان یعنی پی میکرد ایشانرا والاعناق
وبگردنهای ایشان یعنی می برید سرهای ایشانرا ودران زمان گوشت اسب حلال بوده وان را در راه خدای بجای
قربان ذبح میکرده اند وبعضی از علما برانند که مراد از ذکر نماز است که نماز سلیمان علیه السلام بسبب مطالعه اسبان
فوت شد وآفتاب غروب کرد وسلیمان علیه السلام باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بآفتاب فرمود که ردوها
علی یا باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه فرمود تا آفتاب را بازگردانیدند تا وی آن نماز را ادا کرد وانکه آفتاب
بدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صهبای خیبر بعد از غروب بازگشت وبجای عصر آمد تا مرتضی علی کرم
الله وجهه نماز عصر که از وی فوت شده بود ادا کند مشهورست وامام طحاوی رحمه الله در آثار خویش آورده که رواة این حدیث
ثقات اند وامام احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث که از علامات نبوت
نظم که دهر ز دامنش گرفته گریبان آفتاب * باز کشیدش از چه مغرب بر آسمان * که قرص بید ا بر کرد خوان چرخ
دستش درو نیم کرده بیک ضربت سنان * آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان را علیه السلام پسری ارزانی
فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه مبادا که او نیز چون پدر ایشان را بمحنت تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق
کردند سلیمان علیه السلام خبر یافت او را بسحاب سپرد تا بر رضاع او قیام نماید واز شر ایشان ایمن باشد قضا را
آن پسر بمرد واو را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند چنانچه حق سبحانه از آن خبر داد که ولقد فتنا سلیمان
وبدرستیکه ما آزمودیم وبفتنه افکندیم سلیمانرا والقینا وانداختیم علی کرسیه بر تخت او جسدا پسری او را
جسدی بی روح سلیمان از آنچه کرده بود نادم شد ثم اناب پس بازگشت بخدای وبر وی بیان ثابت شد که توکل بر
غیر خدای نباید کرد ودر لباب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف بدن بی روح مینمود
او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل نپذیرد پس بازگشت بصحت ومشهور آنست که بواسطه ترک ادب
انگشتری مملکت وی بدست صخر جنی افتاد وچهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست وباز آن خاتم بدست
سلیمان علیه السلام آمد بملکت بازگشت وانابت بنا نهاد استغفار نمود قال گفت رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز
مرا در آنچه از من صادر شد وهب لی وببخش مرا ملکا لا ینبغی پادشاهی که نسزد ونشاید لاحد من بعدی مر یکی را

بس از من تا چنین ملک معجز من بود و کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در بحر فرموده که مرا ملکی ده که دیگری
طلب آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتوان بود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
بدرستی که تو بخشنده هر چه خواهی بهر که خواهی و امام قشیری رحمه الله فرموده که سلیمان علیه السلام بالهام
الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بممالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن برین دعا جسارت نمود
و از شیخ کامل صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل
کسی را میسر نشود بالقوه حضرت رسالت پناه را علیه صلوات الله آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکور است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که عفریتی بمن در آمد که نماز برمن قطع کند خدای مرا قوة داد و ممکن کرد
تا او را بگرفتم و خواستم که بستونی از ستونهای مسجد بندم تا شما در آن نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان را علیه السلام
که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و نا امید بازگشت فَسَخَّرْنَا پس رام گردانیدیم لَهُ
الرِّيحَ مر سلیمان باد را تا فرمان وی برد تَجْرِي و برود بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ أَصَابَ هر جا قصد کرده
باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر و را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده در بنا برای وی عمارتها سازند وَغَوَّاصٍ و غوص نمایند
در بحر تا بجهت وی باستخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و دیگر رام ساختیم مر و را دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ باهم بسته فِي الْأَصْفَادِ
در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودند برای وی کاری کردندی و جمعی دیگر که مرده بودندی در بند کشیدی
تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم وی را که هَذَا این ملکی که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس
منت نه بهر که خواهی و عطا از آن محظوظ گردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ
بحساب با عطا سالک یعنی تصرف در آن بمشیت تست و بدان محاسبه نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که سلیمان راست
عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَى قربتی بقبول طاعت و یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود و با وجود
ملکی عظیم که در دنیا داشت وَحُسْنَ مَآبٍ و مرو راست نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات وَاذْكُرْ عَبْدَنَا
أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب را إِذْ نَادَى چون بخواند رَبَّهُ پروردگار خود را أَنِّي باینکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ
مس میکند شیطان برنجی یعنی میرساند برنج وَعَذَابٍ و الم امتحان بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را علی نبینا
و علیه السلام سرزنش مینمود که چه کردی که حق سبحانه فرا بخشم از تقاضا گرفت و شداید الم بر تو گماشت و گفته
اند وسوسه میکرد باتباع او تا احدی کاو را از دیار خود بیرون کردند بر سبیل شکایت ایوب علیه السلام
در سوره انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه دعای او را اجابت فرموده جبرئیل را علیه السلام بتندرستی فرستاد جبرئیل
بیامد و مژده گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه
آب از تحت قدم او بجوشید گفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل فرمود که هَذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه گرم جای غسل کردن
یا آبیست که بدان غسل کنند و این چشمه دیگر بَارِدٌ وَشَرَابٌ سرد است و آشامیدنی پس ایوب علیه السلام در
چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض از وی محو شد و از چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل گشت و گفته
اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود و هنگام غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مرو را یعنی باز عطا
کردیم أَهْلَهُ کسان مرو را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد وی بار ده
شدند که بودند رَحْمَةً مِنَّا از برای بخششی که فایض شد از ما وَذِكْرَى و برای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان
عقلها را تا در بلاها انتظار کشند فرج و بدانند که حق سبحانه بنده را که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است ع

اصبر فان الصبر مفتاح الفرج **نظم** کلید صبر کسی را که باشد اندر دست ¤ هر آینه در گنج مراد بگشاید
بنام تیره محنت بساز و صبر نمای ¤ که دم بدم سحر از پرده روی بنماید ¤ آورده اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا
و علیه السلام رنجه او رحمه بمهمی رفته بود و دیر باز آمد ایوب سوگند خورد که او را صد چوب زند چون تندرستی
صبح صحت از افق رحمة روی نمود و ایوب علیه السلام بحالت تندرستی و جوانی بازآمد خواست تا سوگند خود را
راست گرداند خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته چوب از خرما یا از حشایش خشک
شده که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن رنجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود
إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا در رنجی که بنفس و مال و ولد رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده است
ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ
ابراهیم خلیل الرحمن وَإِسْحَاقَ و پسر او اسحق را وَيَعْقُوبَ و نبیره او یعقوب را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها
وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد
و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت است در طاعت و از ابصار بصیرت در
دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوایب معایب یا نعمتی خالص
از لوث شوائب گمان ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرتست چه مطمح نظر انبیا جز بقای لقای حضرت کبریا
نیست و آن در آخرت میسر شود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که این پیغمبران عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از
جمله برگزیدگان و نیکان اند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که
خلیفه الیاس بود علیه السلام و بآخر خلعت پیغمبری یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند نصیب را که بشر نام بعضی
بود و مقصد بعضی بوده که از قبل پیغمبر انبیا متکفل شده و در تبیان فرموده که او پسر ایوبست علیه السلام
که از الیاس علیه السلام متکفل شد که با مردمی قیام نماید و بعضی تقدیم عطف دیر الیاس را تقبیل عطف صفت
باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه این نامبردگان بودند مِنَ الْأَخْيَارِ از برگزیدگان خلق هَذَا این خبر انبیا ذِكْرٌ سبب
یاد کردیست ترا که محمدی و قوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که مر پرهیزگاران را لَحُسْنَ مَآبٍ نیکو بازگشت
و بازگشتی که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده باشد لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان
درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ و ایشان تکیه زدگان باشند بر تختها فِيهَا در آن باغها چنانچه متنعمان
برای راحت يَدْعُونَ میطلبند و میخواستند فِيهَا در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوه بسیار از جهة تفکه برای
تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و انجا تحلیل نباشد پس طاعم بفواکه میل بیشتر کنند وَشَرَابٍ و دیگر
خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که
از غیر شوهر چشم باز گیرند أَتْرَابٌ همزادان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت
در سن متساوی ازواج باشند مجموع سی و سه ساله و بعضی بر آنند که مراد از اتراب آنست که همه زنان
مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله متنفر
گردد هَذَا گویند مؤمنان را که این بهشتیان را که این است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید بان لِيَوْمِ الْحِسَابِ در
روز شما پس اهل بهشت اندوه بهجت و فرح گویند إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه ما میبینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه
روزی ماست که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست مر او را مِنْ نَفَادٍ هیچ گونه انقطاعی هَذَا

اینست ابخه بهشتیانرا باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ وبدرستی که نافرمانانرا یعنی کافرانراست لَشَرَّ مَآبٍ بدترین بازگشت یعنی باز
کشت بدکه آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا درآیند بدان دوزخ فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بدآرامگاهیست دوزخ هَٰذَا عذابیست
فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند ازان حَمِيمٌ آن آب گرمیست در نهایت حرارت که چون پیش لب برندش لبها بسوزد وچون
بچشند رودها پاره شود وَغَسَّاقٌ وزردابی که دوزخیانرا بیرون آید بسوز جراحت آتش بجراحت بیسوزند
وگویند غساق چیزی گنده را گویند بلغة ترك ومراد اینجا ریمیست که از گوشت وپوست دوزخیان واز
فروج زانیان سیلان میکند ازانجمع کرده بدیشان میخورانند وَآخَرُ وایشانرا عذابی دیگرست مِنْ شَكْلِهِ مثل
این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب گوناگونست اما همه متشابه یکدیگرند در تعذیب والام
آورده اند که چون رؤسای کفار بدوزخ درآیند تبعه ایشان درآیند زبانیه ملائکه ایشانرا گویند هَٰذَا فَوْجٌ این گروه
مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ درآینده اند در دوزخ برنج ومحنت با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان صَالُو النَّارِ درآیندگانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما درآمدیم مرحبا کلمه ایست که
برای اکرام مهمان گویند یعنی ساحت مکان بر ایشان فراخ باد و چون تابعان خود را نفرین کنند بلا مرحبا بهم وچون تابعان از متبوعان این
سخن بشنوند قَالُوا گویند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ
لَنَا شما فراپیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم
فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بدقرارگاهیست دوزخ آنگاه تابعان دیگرباره قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که
فراپیش داشت برای ما هَٰذَا این کفر وضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا
عذابی دوباره فِي النَّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب که او را دادی دوچندان کن وگفته اند حیات وعقارب
دوزخ را بر ایشان گمارد وَقَالُوا وگویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَىٰ نمی بینیم
رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم که میشمردیم ایشانرا در دنیا مِنَ الْأَشْرَارِ از بدان و بدان را در موضع ... آورده
کفار قریش چون در دوزخ نگرند فقرای مسلمانان چون عمار وصهیب وخباب وبلال را نه بینند گویند
أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای تقریرست یعنی ما ایشانرا فرا گرفتیم بمسخره بهم ویا ایشان استهزا بیجا
کردیم ایشانرا بدوزخ درنیاورده اند أَمْ زَاغَتْ یا در آمده اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهای
ما یعنی ما نمی بینیم ایشانرا در نار آمده که حق سبحانه آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه تا کفار به بینند
وحسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راستست وا
تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ وجدال اهل دوزخ وماجرای ایشان قُلْ بگو مشرکان مکه را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من
مُنْذِرٌ بیم کننده ام وترساننده از عذاب خدای وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ ونیست هیچ خدای سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ
مگر خدای یگانه که ذات او شرکت قبول نکند وکثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهرکننده که بنای امال
را بقواصف اجال درهم شکند یا شوکت متوهم وکثرت اعتباری را بکشف نفی الا هو وجودی ندارد در نظر
عارف منحل ومتلاشی سازد **نظم** غیرتش غیر در جهان نگذاشت ❊ وحدتش هم این وآن برداشت
کو شود جمله ظلمت پندار ❊ نزد انوار واحد قهار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه
میان ایشانست الْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن
قُلْ هُوَ بگو ای محمد که آنچه گفتم بشما و بیم کردم از عقوبة روز قیامت نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگست أَنْتُمْ عَنْهُ شما از آن

مُعْرِضُونَ روی گرداننده اید از غایت غفلت یا نبوت من شافی پندیست دارد وشما ازان اعراض مینمایید اخرد
نکرید اگر من نبی نبودمی وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بگروهی برتر یعنی
ملائکه إِذْ يَخْتَصِمُونَ آنگاه که گفت وشنود میکردند در شان آدم که أتجعل فيها الآية پس بر نبوت من دلیلی ازین
روشنتر نیست که قصه آدم وملائکه بیان میکنم بروجهی که در کتب متقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی
وتلمذی از استادی إِنْ يُوحَىٰ وحی کرده نمیشود إِلَيَّ بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ
مُبِينٌ بیم کننده ام اشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب إِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ
مر فرشتگانرا إِنِّي خَالِقٌ که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ طِينٍ از گل مراد آدم است على نبينا وعليه السلام
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را بخوبتر شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ ودردمم در وی مِنْ رُوحِي از روح خود
حق سبحانه روح را تشریف وتکریم ساخت بتشریف اضافت جهت طهارت ونظافت او وتخصیص بخزانت
که جمله روح بقالب وی درآیم وزنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس در روی درافتید برای وی سَاجِدِينَ سجده کنندگان
از جهت تبجیل وتکریم او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام مر آدم
را بعد از نفخ روح درو إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد اسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را وفرمان نبرد وَكَانَ
وگشت بآن نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از کافران قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ گفت حق سبحانه که ای ابلیس چه چیز باز
داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیزی را که بیافریدم بِيَدَيَّ بدو دست خود ذکر دست برای
تحقیق اضافت خلق است بحق سبحانه وتعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط مادر وپدر ومانواد
آورده که ذکر بیدی تنبیه است بمزید قدرت در آفرینش آدم ودر بعضی تفاسیر آمده که مراد بید قدرت
ویدنعمت است ودر فتوحات فرموده که قدرت ونعمت شامل است همه موجودات را پس بدین تاویل
آدم را هیچ شرفی ثابت نشود پس لابدست از آنکه دو بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام
پس حمل بجمله بر نسبتین تنزیه وتشبیه که آدم جامع هر دو صفتست مناسب مینماید ودیگر محققان آورده
که مراد صفتین لطف وقهرست چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از
لطف یا قهر خالی باشد یعنی جلالیه اند یا جمالیه تبارك اسم ربك ذو الجلال والاكرام وهیچ مخلوقی نباشد
الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانکه ملائکه مظهر لطف است وشیطان قهر وآدمی مظهر تجلی صفتین است
وبدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشته اند ودرین معنی گفته اند **نظم** آمد آیینه جمله کون ولی ❊
همچو آیینه نکرده مجلی ❊ گشت آدم جلای این مرآت ❊ شد عیان ذات او بجمله صفات ❊ مظهری گشت کلی جامع
سر ذات وصفات ازو لامع ❊ القصه حق سبحانه گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی
بی استحقاق أَمْ كُنْتَ یا هستی مِنَ الْعَالِينَ از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار
کرده قَالَ گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از ان مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند که خَلَقْتَنِي بیافریدی مرا مِنْ
نَارٍ از آتش واو در لطافت ونورانیت وَخَلَقْتَهُ وبیافریدی او را مِنْ طِينٍ از گل که در وی کثافت وظلمانیت است
ودرین قیاس خطا کرده وسه از ان در سوره اعراف مذکورست در کشف الاسرار فرموده که آتش سبب فرقت
وخاك وسیله وصلت از آتش گسستن آید واز خاك پیوستن آدم از خاك بود به پیوست تا خلعت ثم اجتباه
یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بعنوده فاهبط منها در دکشت روزی شوریده یا سلطان العارفین

گفت چه بودی اگر این خاك پی پاك نبودی ابو یزید پاك بودی که اگر خاك نبود آتش عشق افروخته نشدی و سوز
سینه‌ها و آب دیده‌ها ظاهر نگشتی اگر خاك نبود بوی مهر ازل که شنودی و آشنائی قربت لم یزل که بودی

نظم

ای خاك چه خوش طینت قابل داری   گلهای لطیف که در گل داری
در مخزن کن و کنج هر نقد که بود   تسلیم تو کردند تو در دل داری

قال گفت حق تعالی ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فاخرج منها پس بیرون رو از جنت
یا از آسمان یا از صورت ملکیه فانك رجیم پس بدرستی که تو رانده از رحمت و دور شده از رتبه کرامت وان علیك
و بدرستی که بر تست لعنتی راندن و خشم من الی یوم الدین تا روز جزا قال رب گفت ای آفریدگار من فانظرنی پس
مهلت ده چون براندی الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد
قال فانك گفت خدای بدرستی که تو من المنظرین از مهلت داده شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روزی که وقت
معلوم است یعنی زمان نفخه اولی که هر کس که هست بمیرند قال فبعزتك گفت ابلیس که بغالبیت و قهریت تو سوگند
که بهمه وجه که توانم لاغوینهم هر آینه گمراه کردانم اولاد آدم را اجمعین همه ایشان را الا عبادك مگر بندگان تو منهم المخلصین
از ایشان پاك شدگان از آلوث شرك و عصیان قال گفت خدای فالحق پس راستی و درستی از ذات منست والحق
اقول و درست و راست میگویم لاملأن جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را منك از تو و ممن تبعك و از آنها که پی رو تو کنند
منهم از آدمیان و دیوان اجمعین همه ایشان قل بگوی ای محمد ما اسئلكم نمیخواهم شما را علیه بر تبلیغ وحی و ادای رسالت
من اجر هیچ مزدی و ما انا و نیستم من من المتكلفین از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود چیزی ظاهر کنند
که ندارند صاحب کشاف آورده که متکلف را سه علامتست یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از وست دوم خواهد که
فرا گیرد آنچه بان نرسد سیم گوید چیزی که نداند ان هو نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین مر اهل دو
عالم را از جن و انس ولتعلمن نبأه و هر آینه بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وست از وعد و وعید یا بدانید خبر
محمد را و صدق سخن او را قبول کنید بعد حین بعد از هنگامی که آن حین موتست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام

سورة الزمر خمس وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد من الله از
خدای العزیز خداوند غالب در تقدیر الحکیم دانا در تدبیر انا انزلنا بدرستی که فرو فرستادیم الیك الکتاب بسوی تو
کتاب را که قرآنست بالحق براستی یا برای بیان و اثبات حق فاعبد الله پس بپرست خدای را مخلصا در حالتی که پاك کننده
باشی له الدین برای وی پرستش خود را خطاب بحضرت رسالت است و مراد امت که مامورند با آنکه طاعت خود را از
ریا خالص دارند الا لله بدانید که مر خدای راست الدین الخالص پرستش پاك از شرك یعنی او سزاوارست که
طاعت او خالص باشد زیرا که متفردست بصفات الوهیت والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء
دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند ایشان را عام است از ملائکه و اصنام و غیر آن و میگویند ما نعبدهم
نمی‌پرستیم ایشان را الا لیقربونا مگر برای آنکه نزدیك گردانند الی الله بخدای زلفی نزدیك گردانیدنی یعنی درخواست کنند
ما را و بشفاعت ایشان منزلتی نزدیك یابیم ان الله یحکم بدرستی که خدای حکم کند بینهم میان این مشرکان فیما هم فیه
در آنچه ایشان اند درو یختلفون اختلاف می کنند از معبودان یعنی امروز یکی ملك را میپرستد چون بنی ملیح و یکی

بشر را چون یهود و نصاری و همچنین شمس و نجوم و عجل و حجر و شجر و جن را نیز می‌پرستند و هر یك را مدعا که
معبود بحق است و باقی باطل حق سبحانه روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یك را ظاهر گرداند ان الله
لا یهدی بحقیقی که خدای توفیق هدایت ندهد من هو کاذب آنکس را که او دروغ گوینده است و میگوید که ملائکه ما شفاعت
خواهند کرد کفار ناسپاس که نعم حقیقی را انکار مینماید لو اراد الله اگر خواستی خدای ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی
چنانچه ایشان گمان میبرند لاصطفی هر آینه اختیار کردی مما یخلق از آنچه می آفریند ما یشاء آنچه خواستی از عزیز اشیاء از آن
و از آن اکمل که بنوت نه از آن انقص که تا تواند مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس
او را فرزند نبود سبحانه پاکی مرو راست از اتخاذ ولد هو الله الواحد اوست خدای یگانه و وحدت ذاتی او منافی با
ثلثات است یا سوی القهار قهر کننده و در هم شکننده توهمات و تصورات اهل شرك خلق السموات والارض بیافرید
آسمانها و زمین را بالحق براستی نه بباطل و بیازی بلکه در آفرینش هر یك صد هزاران آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه
است تا دیده وران زیرکی اعتبار از قلم معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند

نظم

نوشته است بر اوراق آسمان و زمین   خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

یکور اللیل در می آرد شب را علی النهار
بر روز بپوشد و ظلمت آن نور این را می پوشد و یکور النهار و در می آرد روز را علی اللیل بر شب و بشعشعه روشنی آن تاریکی
این را مختفی می سازد یا در می افزاید از شب بر روز و از روز بر شب و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر
میکنند بفرمان او کل یجری هر یك از ایشان میرود لاجل مسمی تا زمان نام برده که منتهی دور و دورست در سیر هر
روزه و هر ماهه و هر ساله یا تا وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت الا هو العزیز بدانید که خدای غالب است بر
همه چیزها و مجموع مکونات مغلوب و مقهور اویند الغفار آمرزنده است که سلب این نعمتها نمی کند از آدمیان با
وجود وقوع شرکت و معصیت از ایشان خلقکم بیافرید شما را ای آدمیان من نفس واحدة از تنی تنها که آدمست
علیه السلام ثم پس خبر کرد شما را که جعل منها بیافرید از وی یعنی از جنس او یا از استخوان پهلوی چپ او زوجها زن او را یعنی حوا
و گفته اند اول اخراج ذریه کرد از ظهر او پس حوا را بیافرید وانزل لکم و ابداع و ایجاد کرد برای شما من الانعام از
چهارپایان ثمانیة ازواج هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز تا از ایشان تنعم میگیرید صاحب لباب آورده که
انعام را از بهشت بزمین فرستاد یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران شما خلقا من بعد خلق آفریدنی
پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و از مضغه استخوان عاری پس استخوان پوشیده بلحم جسد مستوی فی ظلمات
ثلث در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن ذلکم الله آنکه این فعلها میکند خداست ربکم
آفریدگار شما له الملك مر او راست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بجوار او نیاید لا اله الا هو نیست معبودی بسزا مگر او
فانی تصرفون پس کجا بر گردانیده میشوید از پرستش حق با وجود این دلیلهای روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای اهل مکه فان الله
غنی عنکم پس بدرستی که خدای بی نیازست از ایمان و پرستش شما ولا یرضی و نمی پسندد و نمی فرماید لعباده الکفر مر بندگان
خود را کفر نه برای ضرر که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد خلق ضرر را وان تشکروا و اگر سپاس داری کنید
بر نعمت توحید را شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد یرضه لکم بپسندد آن سپاس شما از آنکه سبب فلاح شماست ولا
تزر و برندارد وازرة نفسی بار داری وزر اخری بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یك بردارنده وزر خود باشند ثم
الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بانچه
بودید که عمل میکردید و اخبار آن بمحاسبه و مجازات باشد انه بدرستی که او علیم داناست بذات الصدور بانچه

در سبنهاست از نبات و غرايب وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ و چون برسد كافرانرا كه عتبة بن ربيعه است يا ابو حذيفة بن مغيرة
ضُرٌّ سختي چون مرض و فقر و بلا دَعَا رَبَّهُ بخواند كافر پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ بازگردنده بسوي او و فرياد خواهنده از وي و
ترك كننده پرستش صنم و خواهش از وي ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خداي او را نِعْمَةً مِّنْهُ نعمتي از نزديك
خود كه آن سختي از وي ببرد نَسِيَ فراموش كند مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ چيزي كه مي‌خواند خداي را بكشف وي و دفع آن مِن قَبْلُ
پيش از اين نعمت يعني آن سختي را فراموش كند و يا بعد از راحت دست برآرد بدعا و زاري خود را وَجَعَلَ لِلَّهِ و گرداند
براي خداي أَندَادًا همتايان يعني بتان را شريك وي سازد در عبادت لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ تا گمراه كرده نمايد مردمان را از راه
خداي كه دين اسلام است قُلْ بگو اي محمد مر كافر را كه تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ برخوردار باش بكفر خود قَلِيلًا اندك زماني در
دنيا امر تهديد است يعني از متمتعات بهر چه خواهي اشتغال كن إِنَّكَ بدرستي كه تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از اهل
دوزخي و لذتهاي دنيوي موجب شدت عذاب دوزخ بغايت محقر است پس ميفرمايد كه آيا اينچنين كافر
بهتر است أَمَّنْ هُوَ يا آنكس كه او قَانِتٌ فرمان بردار است چون صديق يا فاروق يا عمار ياسر يا عبد الله مسعود
رضي الله عنهم و اشهر آنست كه ذو النورين رضي الله عنه و بر هر تقدير قانت يعني ايستاده بر طاعت بندگي
و مواظب بر آن اسم سر افكنده آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهاء شب سَاجِدًا سجده كننده مر خداي را وَقَائِمًا و ايستاده در نماز
يَحْذَرُ الْآخِرَةَ مي‌ترسد از عذاب آن سراي وَيَرْجُو و اميد ميدارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفريدگار خود را يعني با وجود
بسياري طاعت و التزام طريق مجاهدت سر رشته ميان خوف و رجا يعني [؟] كه كعبه خوف طواف
ميكند و ساعتي بسوي ميدان رجا سير مينمايد و مرغ ايمان جز بدين دو بال اقبال در هواي كمال طيران نتواند
نمود كه لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا **نظم** گر چه داري طاعتي از هيبتش ايمن مباش
ور گنه كاري ز فيض رحمتش دل بر مدار ✱ نيك ترسان شو كه قهرايست بي‌حد [؟] ✱ باش پر خوش دل كه
لطف است افزون از شمار قُلْ بگو اي محمد هَلْ يَسْتَوِي آيا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنان كه دانند معالم توحيد را چون
ارباب فضايل وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و آنانكه ندانند يگانگي حق را چون اصحاب رذايل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز اين نيست
كه پند پذير مي‌شوند بدلايل قدرت ما أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان خردهاي خالص از آلودگي وهم قُلْ يَا عِبَادِ بگو
اي بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانكه گرويده‌اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسيد از پروردگار خود و بپرهيزيد و ملازمت نماييد
انكار بطاعت و اجتناب از معصيت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنان راست كه نيكوئي كردند بگفتار كلمه شهادت
فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درين دنيا حَسَنَةٌ مثوبة نيكو در آخرت كه بهشت است يا آنانراست كه احسان نمودند در التزام
طاعات درين دنيا پاداش نيكو كه آن صحت است و عافيت يا آنانكه متصف شدند باخلاق الهي روشني دل است
و تاريكي روي و ثناء جميل درين جهان يا آنان را كه عبادت بطريق مشاهده كردند حسنه ايست درين دنيا
كه شهود انوار تجليات جمالي است و بعد از نقل بعضي از علما اين آيت در شان مهاجران حبشه است چون
جعفر بن ابي طالب و اصحاب او رضي الله عنهم پس احسان ايشان بهجرت تفسير كرده اند يعني آنها كه هجرت كرده
راحت از اعادي نجات از بلاد ايشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمين خداي براي هجرت وَاسِعَةٌ گشاده است هر كسي كه از دار
هجرت كند إِنَّمَا يُوَفَّى جز اين نيست كه تمام داده ميشود الصَّابِرُونَ صبر كنندگان را بر مفارقت اوطان و بر كربت
غربت يا بر مشقت عبادات يا بر تحمل اذيات أَجْرَهُم مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ بيشمار يعني بمرتبه كه در شمار
نيايد و حساب حساب از احاطه بدان عاجز باشند و در معالم هست كه روز قيامت بلاكشان صابر را

بعرصات حاضر كنند نه براي ايشان ميزاني نصب كنند و نه ديواني وضع نمايند بلكه بر ايشان فرو ريزند عطاها
ايشان را بي‌حساب و كار ايشان بدرجه رسد كه اهل عافيت كه در دنيا بي‌بلا و محنتي بوده باشند تمنا برند
كه كاشكي اجساد ايشانرا بمقراض پاره پاره ساخته بودندي تا امروز با اهل بلا درين مثال مانندي
تو مبين رنجوري نيكان كاندر آن جهان [؟] هر كه اندرين جهان غم بيشتر لطف پاداش داده مرهم بيشتر
آورده اند كه كفار مكه حضرت پيغمبر را صلي الله عليه و سلم گفتند كه ترا چه بر آن ميدارد كه احداث كني ديني
و آئيني را كه مخالف روش ماست اخر نگر بملة جد و سادات قوم خود كه همه عبادت لات و عزي ميكردند
تو نيز بهمان كيش در آي و بپاس ايشان آيت آمد كه قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستي كه من مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بانكه بپرستم
خداي را مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ پاك كننده براي او دين را از شرك يعني موحد باشم و داعي بتوحيد وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام
لِأَنْ أَكُونَ بانكه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان ازين امت زيرا كه من پيشي
رهاننده ام در دنيا و آخرت قُلْ بگو ديگر باره إِنِّي أَخَافُ بدرستي كه من ميترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصي شوم
بپروردگار خود و شرك آرم و دين شما گيرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزي كه بزرگست احوال او و بسيار است
اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدا را ميپرستم و ميگويم مُخْلِصًا لَّهُ براي او پاك كننده دِينِي كيش خود را از شرك يا خالص
سازنده عمل خود را از ريا فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم پس بپرستيد شما آنچه خواهيد مِّن دُونِهِ بجز خداي امر تهديد است
و تنبيه بر خذلان و حرمان ايشان و آيه السيف منسوخ آورده اند كه مشركان بعد از سماع اين آيه
گفتند اي محمد زيان كردي در مخالفت دين پدران خود اين آيه نازل شد كه قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بگو بدرستي كه زيان
كاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند كه زيان كردند أَنفُسَهُمْ در نفسهاي خود كه گمراه شدند وَأَهْلِيهِمْ و در كسان خود
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قيامت كه از ايشان جدا مانند ابن عباس رضي الله عنهما فرموده كه حق سبحانه براي هر
انساني منزلي و اهلي در بهشت آفريده پس هر كه فرمان برد خداي و رسول را او در بهشت در آرند و منزل و اهل
بدو دهند و هر كه نافرماني كند او را بدوزخ برند و اهل و منزل او بديگري دهند كه مطيع باشند پس كافران روز
قيامت زيان دارند در منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانيد كه اينست هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زيان هويدا كه بر هيچكس از اهل
موقف پوشيده نماند لَهُم مر ايشان راست مِّن فَوْقِهِمْ از زبر ايشان ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ سايه بانها از آتش وَمِن
تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زير ايشان نيز سايه بانهاست جمعي ديگر را كه در درك زير ايشانند و مقرر است كه درك
زيرين منافقان راست و اينجا مراد آنكه فراشند و مراد از ظلل فراش و مهاد است و ذكر ظلل بطريق مزاوجه
باشد در كلام ذَٰلِكَ آن عذاب كه مذكور شد يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ ميترساند خداي عِبَادَهُ بندگان خود را تا بپرهيزند
از چيزي كه ايشانرا بدان مبتلا گرداند چون شرك يَا عِبَادِ اي بندگان من فَاتَّقُونِ پس بترسيد از من يعني
متعرض مشويد موجبات خشم مرا آورده اند كه در زمان جاهليت جمعي بوحدانيت آفريدگار اقرار
كردند چون سلمان فارسي و ابو ذر غفاري و زيد بن عمرو بن نفيل رضي الله عنهم و حق تعالي در شان ايشان
ميفرمايد كه وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا و آنانكه پرهيز كردند و يكسو رفتند الطَّاغُوتَ از شيطان يا بتان يا كهنه
يعني هر چه بدون خداي پرستند و ايشان بطرفي شدند أَن يَعْبُدُوهَا از آنكه پرستند آنرا وَأَنَابُوا و باز گشتند
إِلَى اللَّهِ بفرمان خداي بتمامي و روي دل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ايشانراست مژده در دنيا بزبان ملايكه
بوقت موت و در عقبي بمغفرت گناهان و بهشت جاودان در اسباب نزول آورده كه چون صديق رضي الله

عنه بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سرافراز شد شش از عشرهٔ مبشره چون عثمان
وطلحه وزبیر وسعد بن وقاص وعبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام
استخبار نمودند واز سخنانی که او فرمود رایحهٔ صدق استشمام نموده مسلمان شدند ودر بارهٔ ایشان نازل
شد که فبشر عباد پس مژده ده بندگان مرا الذین آنانکه یستمعون القول میشنوند گفتار ابی بکر را رضی الله عنه
فیتبعون احسنه پس پیروی مینمایند نیکوترین او را احسن نیکوست چه قول او همه حسن بود وگفته‌اند
استماع قول واتباع احسن آن عمومی دارد ومراد از قول قرآنست واحسن او محکم باشد دون منسوخ وعزیمت
بدون رخصت در اخبار آورده که در قرآن مقابح اعدا وممادح اولیا هست ایشان متابع احسن مینمایند
که مثلا طریقهٔ موسی است علی نبینا وعلیه السلام دون سیرت فرعون وعمل هنا ودر لباب گفته که مراد اقاویل
اهل ملل است واحسن همه اسلام باشد وشبهه آنست که مراد از قول سخنانی است که در مجالس ومحافل کنند
واهل عمل متابعت احسن آن اقوال میکنند ودر امثال آمده که خذ ما صفا ودع ما کدر نظم
قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام * صاف را بردار ودردی را رها کن والسلام ودر بحر الحقایق فرموده که
قول اعم است از سخن خدای وملک وانسان وشیطان ونفس اما انسان حق وباطل ونیک وبد گوید وشیطان
بمعاصی خواند ونفس بارزو وهوا رغبت کند وملک بطاعت دعوت نماید وحضرت عزت بخود خواند که وتبتل الیه
تبتیلا پس بندگان مخلص آنانند که احسن اقوال که خطاب رب الارباب است وآن ندای رسول صلی الله علیه
وسلم استماع نموده اند ودعوی کنند اولئک آن گروه که متابع سخنان نیکو اند الذین هدیهم الله آنانند که راه
نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود واولئک هم وآن گروه ایشانند اولوا الالباب خداوند عقول صافیه از شوایب
اوهام وخیالیه از عوادی عادات افمن حق علیه ایا آنکس که واجب شد بروی کلمة العذاب کلمهٔ وعید که ثبت است
بعذاب لاملأن جهنم یعنی لام فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بروی این کلمه افانت تنقذ
ایا تو ای محمد میرهانی من فی النار آنرا که در دوزخ باشد یعنی یا می توانی که او را مومن سازی واز عذاب باز رهانی
تاکید است در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیان را رهانی ابن عباس رضی الله عنهما فرموده
که مراد از دوزخیان ابو لهب است وپسر او عتبه لکن الذین اتقوا آنانکه بترسیدند ربهم از عقاب پروردگار
خویش وبا ایمان وطاعت متصف شدند لهم غرف مر ایشانراست غرفهای بلند در بهشت من فوقها از بر آن
غرفها غرف غرفهای دیگر بلندتر مبنیة بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند مبنیها که بر زمین بنا کنند تجری
من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویهای بهشت وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی لا یخلف
الله المیعاد خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را الم تر ایا نمی بینی ان الله آنکه خدای انزل من السماء فرو فرستاد از آسمان
ماء آبی یعنی باران فسلکه پس در آورد آن آب را ینابیع فی الارض در چشمه‌ها که در زمین است ودر کاریزها
ثم یخرج پس بیرون می آرد بدان آب زرعا کشت زار مختلفا الوانه مختلف رنگهای او چون اخضر واحمر وزرد
یا جدا جدا اجناس آن چون گندم وجو وکنجد وامثال آن ثم یهیج پس خشک میشود از منتهی نمو خود بعد از سبزی
فتریه پس می بینی او را مصفرا زرد شده بعد از تازگی وسبزی ثم یجعله پس میگرداند خدای آنرا حطاما ریزه
ریزه ودرهم شکسته ان فی ذلک بدرستیکه در انزال باران واخراج گیاه لذکری هر آینه یادکردنیست
لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را یا دلیلیست مر خردمندان را که تشبیه نمایند حال دنیی را بدان کشت

تروتازه وبجان استناد نمایند که اندک زمانی از آن طراوت روی بذبول نهد وبدست حوادث درو ده شده عرصهٔ تلف گردد
نظم بود مال دنیی چو آن سبزه زار * که بستانش یعنی بفصل بهار * چو برروی وز دست باد خزان * یکی برگ سبزی
نیابی از آن افمن شرح الله ایا کسی که گشاده کرده است خدای صدره للاسلام سینهٔ او برای قبول اسلام وانقیاد فرمان
ملک علام ومتابعت سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینهٔ او از قبول حق تنگست فهو پس او گشاده
سینه علی نور بر روشنی معرفت من ربه از پروردگار خود یا بر یقین وبصیرت در اسباب نزول آورده که این
آیه در شان مرتضی علی است رضی الله عنه که حق سبحانه دل ایشانرا بنور معرفت روشن گردانید وپس در
ابولهب وفرزندان او فرمود که فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض
کننده است من ذکر الله از یاد کردن خدای یا خالی از آن اولئک آن گروه غافلان وسنگ دلان فی ضلال مبین در
گمراهی آشکارا اند یعنی ضلالت ایشان بر همه کس که اندک فهمی دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
مرویست که علامت شرح صدر ونشانهٔ گشادگی دل باز گشتن بدار الخلود یعنی توجه باخرت وپهلو تهی
کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیی وساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن وعزیزی در این باب فرموده
نشان آن دلی کو فیض اسلام است نورانی * توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی * ز دنیی دور گردیدن ومرگ را تدارک کردن
که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن باسانی * آورده اند که صحابهٔ کرام از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام
استدعا نمودند که لو حدثتنا چه شود که برای ما سخنی گوئی تا کام طوطیان ارواح مستمعان از آن حدیث چون لب شکر
باشیرین گردانی نظم سر ما به حیات ابد اهل نطق را * ز لب حکایات لب شکر فشان تست ایشان آمد که الله
نزل خدای فرو فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخنی را که هست کتابا متشابها کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی
از آن مشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ وصحت معنی یا در اخبار از آن مصدق بعضی دیگر است ودران
تناقض واختلاف نیست مثانی دو باره ودو تو کرده شده یعنی مشتملست بر مزدوجات چون امر ونهی ووعد
ووعید وذکر رحمت وعذاب وبهشت ودوزخ ومومن وکافر تقشعر منه میلرزد از خوف وعیدی که
در وست جلود الذین پوستهای آنانکه یخشون ربهم میترسند از پروردگار خود ثم تلین پس نرم
میشود وآرام میگیرد جلودهم وقلوبهم پوستها ودلهای ایشان الی ذکر الله بسوی یاد کرد رحمت ومغفرت خدای
وامام قشیری قدس سره فرموده که میلرزد از هیبت الهی وساکن میشود از شراب شاهی وگفته اند لرزه وآرام یا از
قبض وبسط دست دهد یا بسبب استتار وتجلی ودر کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلود صفت مبتدیان
است وثم تلین جلودهم وقلوبهم صفت منتهیان الطف الله ذلک آن کتاب که قرآنست هدی الله راه نمودن خدای
است یعنی ارشاد دینست مر خلق را از خدای یهدی به راه می نماید بان من یشاء هر کرا خواهد ومن یضلل الله وهر کرا فرو گذارد
خدای همانه در وادی ضلالت فما له پس نیست مر او را من هاد راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد
افمن یتقی ایا کسی که بپرهیزد بوجهه بروی خود سوء العذاب از بدی وشدت عذاب یعنی زبانهٔ آتش یوم القیمة
روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب ودر راحت گذارند ودر تفسیر وسیط از کلبی نقل میکند که مراد
ابوجهل است که او را بدوزخ برند دستها بر گردن او بسته واو بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وقیل للظالمین
وگویند مر ستمکاران را ذوقوا بچشید ما کنتم تکسبون وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر کذب الذین
تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه پیغمبران خود فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب من حیث

لا یشعرون از انجا که نمی دانستند و توهم نداشتند فاذاقهم الله پس بچشانید ایشان را خدای الخزی خواری و رسوائی
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چون قتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف ولعذاب الآخرة و هر اینه عذاب سرای دیگر که بایشان خواهد
آمد اکبر بزرگترست از عذاب دنیا چه آن دایم و غیر منقطع خواهد بود لو کانوا یعلمون اگر هستند که دانستندی و از وی
عبرت گرفتندی و خود را از عذاب باز داشتندی ولقد ضربنا و بدرستی که بیان کردیم ما للناس برای آدمیان یا بجهت اهل
مکه فی هذا القرآن درین کتاب که قرآنست من کل مثل از هر مثلی که بکار آید در امر دین لعلهم یتذکرون شاید که ایشان
پند بگیرند از ان و این قرآن را فرستادیم قرآنا عربیا قرآن بلغت عرب غیر ذی عوج نه خداوند کجی یعنی بی عیب و بی خلل و بی
تناقض فقیه ابو اللیث رحمه الله باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که غیر مخلوق و بعضی تفسیر
کرده اند لعلهم یتقون شاید ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضرب الله بیان کرد خدای مثلا
مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است رجلا فیه شرکاء مردی که در وی انبازان باشند یعنی بنده باشد که در وی چندین
خواجه شریک باشند متشاکسون شریکان بدخوی ناسازگار که هر یک او را بکاری فرمایند و هیچ کدام او را تمام نتوانند
رسانید و هیچ یک از وی راضی نباشند و رجلا سلما و مردی باز بسته و مسلم شده لرجل برای یک مردی یعنی غلامی
که او را یک خواجه باشد و کسی در وی منازعت نکند هر اینه این بنده بیک خدمت متوجه شده او را خشنود
تواند ساخت هل یستویان مثلا آیا مساوی باشند این دو بنده مثلا از روی صفت و شک نباشد که یکی بتنازع خواجگان
در مانده باشد همه اوقات و دیگری سالم بوده خداوند از و خشنود اول مثل مشرکست که دل
خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته و ثانی مثل موحد
که نپرستد و دوست ندارد غیر خدا را و بجز او امید ندارد یک بار بستند کن که یک دل داری الحمد لله همه
ستایشها مر خدا راست که در خداوندی شریک ندارد بل اکثرهم بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند مالکیة او را
علی الاطلاق و آورده اند که کفار مکه میگفتند نتربص به ریب المنون چشم میداریم که محمد بمیرد و ما برهیم حق
سبحانه فرمود که انک بدرستی که تو ای محمد میت مرده خواهی شد وانهم میتون و بدرستی که مشرکان مردگانند یعنی زود
بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه از مرگ خود ایمن نیستند از غایت جهالت است ثم انکم بدرستی که شما ای
مومنان یا کافران یوم القیمة روز رستخیز عند ربکم نزدیک آفریدگار خود تختصمون خصومت کنید
باشد با ایشان و گفته اند مراد اختصام عامست که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی و هر کس
بحق خود برسد فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گوید علی الله بر خدای و او را فرزند
و شریک نسبت دهد وکذب بالصدق و دروغ شمرد سخن راست را که قرآنست اذ جاءه چون بیاید بوی و گفته اند مراد
الصدق است یعنی محمد صلی الله علیه و سلم چون بوی آید تکذیب کند الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در
دوزخ مثوی للکافرین منزل و مقام مر کافران را والذی جاء و آنکه آمد بالصدق بسخن راست وصدق به و آنکه
راست شمرد آنرا اولئک آن گروه هم المتقون ایشان پرهیزکارانند جبرئیل است که قرآن بیاورد و مصدق محمد
صلی الله علیه و سلم که تصدیق نمود بقبول تلقی فرمود و گفته اند جای پیغمبرست و مصدق ابو بکر رضی الله عنه
و در تبیان از مجاهد رضی الله عنه نقل میکند که مصدق علیست رضی الله عنه و گفته اند همه مومنان مصدق اند
لهم مر ایشانراست ما یشاؤن آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمتها عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ذلک
آن جزاء المحسنین پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد لیکفر الله تا محو

کند و بپوشد عنهم از ایشان اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوأ برای مبالغه است یعنی هر گناه
که آن را می پوشد غیر آن بپوشد اولی و یجزیهم و پاداش دهد ایشان را اجرهم مزد ایشان باحسن الذی بنیکوترین
آنچه کانوا یعملون بودند که عمل میکردند که آن ایمانست و گفته اند احسن اعمال ایشان را جزا دهند و در زلات
عملهای ایشان را بدان دستور عطا فرمایند الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده عبده بنده
خود یعنی محمد را صلی الله علیه و سلم یعنی آنست که کفایت خواهد کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد او را
بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
معایب الهه باطله کفار را بیان کرد ایشان گفتند چنین مکن مبادا که خدایان ما ترا بیخ رسانند و حال تو بتباهی انجامد
حق تعالی فرمود که ویخوفونک و میترسانند مشرکان ترا بالذین بآنکه میپرستند من دونه بجز خدای ومن یضلل الله و هر که
گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بآنکه جمادیست لا ینفع ولا یضر فما له پس نیست آن گمراه را من هاد هیچ راهنما
که باز آرد ومن یهد الله و هر کرا راه نماید خدای با جزا زوی نرسد فما له پس نیست او را من مضل هیچ
گمراه کننده که از راه بیفکند الیس الله بعزیز آیا نیست یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند
کینه ستاننده از کافران ولئن سألتهم اگر تو بپرسی از مشرکان مکه که من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها
و زمین را لیقولن الله هر اینه گویند خدای چه برهان واضح و دلیل لایح هست بر تفرد او بخالقیت قل بگو افرأیتم
آیا چون می بینید ما تدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدای یعنی بتان را که می پرستید ان ارادنی الله اگر خواهد خدای
بمن بضر سختی و محنتی هل هن آیا هستند این بتان کاشفات ضره دفع کننده مر آن سختی را که خدای بمن خواسته
او ارادنی برحمة یا اگر خدای اراده کند با حق من منفعتی هل هن آیا باشند این ممسکات رحمته باز دارندگان مر آن نعمت
را از من مقاتل رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان این سوال کرد همه ساکت شدند حق تعالی فرمود که قل
حسبی الله بسنده است مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر علیه یتوکل بروی نه غیر او یتوکل المتوکلون توکل
میکنند توکل کنندگان که کارهای خود با وی میگذارند تو با خدا کار رو قل یا قوم اعملوا بگوی ای قوم
من عمل کنید علی مکانتکم بر آن حالی که دارید انی عامل بدرستی که من هم عامل بر حالتی که دارم فسوف
تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس را از ما و شما که بیاید بوی عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند
ویحل علیه و فرود آید بوی عذاب مقیم عذابی همیشه و پیوسته و دلیل غلبه آن در بگری و حق سبحانه
کرد دشمنان آنحضرت را در روز بدر که جمعی از ایشان در روز بدر کشته شدند و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت
گرفتار شدند این رسوا داده و آن دستها به بند انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو کتاب
که قرآنست للناس برای همه مردمان بالحق بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فمن
اهتدی پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در وست فلنفسه پس منفعت آن باز گردد بوی ومن ضل و هر که گمراه گردد
یعنی از قرآن اعراض نماید فانما یضل پس جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود چه وبال آن بوی است وما انت
و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدی
بر ضلالت بلکه بر تو نیست جز ابلاغ و بس الله یتوفی الانفس خدای قبض میکند نفسها را حین موتها هنگام موت ایشان
والتی لم تمت و فرو میگیرد نفسهائی که نمرده است فی منامها در خواب امام محیی السنة رحمه الله در معالم فرموده که در
آدمی دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز پس نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز

تبدیل میکرده در نفس تمییز مفارقت مینماید بوقت خواب و بزوال و نفس حیات بزوال نمی‌آید و در احقاق ذات این
حبیب رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنائی داشتن میدهند
فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در عالم آن نفسی را که قبل از این قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضا کرده است بروی مرگ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ
و میفرستد بکرّ نفوس دیگر که ارواح زندگانست با بدنهای ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که اجل ایشان برسد و نزد
جمهور مفسّران امساک و ارسال هر نفوس راست که در خواب قبض کرده باشد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در توفی و
نگاه داشتن و با بدن فرستادن لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ مر آن گروهی که تفکر کنند در آنکه خواب مانند که مشابه موت است و احیا که مماثل یقظه است و در تجمید گفته است که
ای عزیز تا آدم جنابچه در خواب میروی میمیری و چنانچه بیدار میشوی با نگیخته شوی و مکافات در این تامل مینماید أَمِ
اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای شُفَعَاءَ شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا
بگو یا شفاعت کنند و اگر چه باشند که هیچ کون لَا يَمْلِكُونَ مالک نشوند شَيْئًا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند و لا
يَعْقِلُونَ و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم
بهره ای ندارند قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر خدایراست شفاعت جَمِيعًا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و هیچ کس بی دستوری او
کسی شفاعت نکند لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی او تُرْجَعُونَ باز گردید
خواهید شد در روز قیامت وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ و چون یاد کرده شود خدای وَحْدَهُ یگانه بی ذکر الهه ایشان چنانچه گویند
لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ برمد و نفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نگرویده اند بِالْآخِرَةِ به دیگر سرای
وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبود ایشانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه
روی و خوشحال شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار مؤمن بر عکس اینست از یاد خدا شاد
و بذکر ما سوی متنفر است نظم نام تست تو شوم دل از فرح زنده شود؛ حال من از اقبال تو فرخنده شود؛ و ز غیر تو
هر چه سخن آید بمیان؛ خاطر پر ملال غم پراکنده شود؛ قُلِ اللَّهُمَّ بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای آفریننده آسمانها
و زمینها عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ آفریننده پوشیده و آشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در
آخرت فِي مَا كَانُوا فِيهِ در آنچه هستند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر باشد
مر آنانرا که کافر شدند مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از اموال جَمِيعًا همه آن وَمِثْلَهُ و مانند آن همه مالها مَعَهُ با آن لَافْتَدَوْا
بِهِ هر آینه فدیه دهند آن بعوض گسترانند خود را بآن خرند مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا مِنَ اللَّهِ از خدای مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ آنچه نبوده اند که پنداشتندی یعنی پنداشت
ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبه قرب یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار شدند و رای
پنداشت ایشان چیزی بدیشان رسید یکی از مشایخ وقت بوقت حلول اجل جزع میکرد بر سیدند که
جزع چیست گفت میترسم که چیزی ظاهر گردد که من آن را در حساب نمیداشتم و از سفیان ثوری قدس سره
منقولست که چون این آیت خواندی گفتی که و یل لاهل الریا نظم پنداشت ریائی که عملهاش نکوست
مغزی که بود خلاصه کار در اوست؛ چون پرده ز روی کار برداشته گشت؛ بر خلق عیان شد که نبود الا پوست
وَبَدَا لَهُمْ و آشکارا شود مر ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و فرو گیرد و در آید بر
ایشان مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس چون برسد کافر را که عتبه یا ابو حذیفه است و جمعی عام داشته
اند مر همه کافران را یعنی چون کافر را برسد ضُرٌّ سختی و فقری دَعَانَا بخواند ما را و دفع آن از ما در میخواهد
ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون ما عطا دهیم او را نِعْمَةً بخششی یعنی مال و ثروتی مِنَّا از نزد خود نه بطریق تفضل به
استحقاق او قَالَ میگوید إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که بمن داده اند این مال را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی
وجوه کسب و تحصیل آن دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شد یا خدای داناست که من مستحق این نعمت
بودم نه چنین است که میگوید بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایشی است او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ ولیکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند قَدْ قَالَهَا بدرستی که گفتند آن کلمه را الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او بپسندیدند فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس باز
نداشت از ایشان عذاب را مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیوی فَأَصَابَهُمْ پس
رسید مر ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وبال بدیها که کرده بودند بر زمین فرو رفتند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و آنان که ستم
کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هَٰؤُلَاءِ از این گروه مشرکان که در عصر تواند سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد بدیشان
سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا پاداش بدیها که کرده اند وَمَا هُمْ و نیستند ایشان بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان ما را از تعذیب ایشان یعنی
گریزندگان از عذاب ما أَوَلَمْ يَعْلَمُوا یا ندانستند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ و تنگ میکند بهر که میخواهد نه
برای خواری و بی مقداری او بلکه از روی حکمت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در بسط و قبض روزی لَآيَاتٍ هر آینه نشانها
بر کمال قدرت و ارادت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند بخدای روزی ده و میدانند که هر چه دهد بهر که
دهد مصلحتی کلی در ضمن آنست نظم هر چه باید بهر که میشاید؛ تو دهی آنچنانکه می باید؛ تو شناسی صلاح
کار همه؛ که تویی فرید کار همه؛ در معالم مذکورست که گروهی از اهل شرک که از تکاب قتل و زنا بسیار نموده
بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که کناهان
ما آمرزیده میشود یا نه این آیة آمد که قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا بگو ای بندگان من آنانکه اسراف کرده اند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش
خدای این آیت امید وار ترین آیتی است از قرآن چه در خبر آمده که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها مرا باشد
بعوض این آیه چه این آیه از دنیا و هر چه در دنیا باشد بهترست در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند
که بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نومید میکردانی
مردم را مگر نخوانده قوله یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله در فصول آورده که تمام ترجیه در
جیبست اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت یا ایها العصاة دوم دفع عتاب که نگفتا اسرفوا فی
الخطاء سیم تنبیه بر اسبابیکه فرمود لا تقنطوا نهی است و هر چه خدای تعالی از آن نهی فرموده ملازم است باز آن
باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست ع نومید مشو که ناامیدی کفرست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بیامرزد گناهان را جَمِيعًا همه آنرا اگر چه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود بعضی علما
گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید از آن ظاهرست و در وسیط باسناد خود آورده از

اسماء بنت یزید رضی الله عنها که شنودم از رسول خدای صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناهان الرَّحِيمُ مهربان بر بندگان حقایق این آیت وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر ببسطی لایق سمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان جرم و عصیان را شربت راحت جز درین دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان نفس و هوا را از طریق نجات جز بدین آیت بیش نگردد

نظم
ندارم هیچ گونه توشهٔ راه * بجز لا تقنطوا من رحمة الله * تو فرمودی که نومیدی میارید * ز لطف من عنایت چشم دارید * بدین معنی لبی امیدواریم * ببخشا زانکه بس امیدواریم * امید دردمندان را روا کن *

وَأَنِيبُوا و باز گردید بطاعت یا بدعا و ضراعت إِلَىٰ رَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید مر او را یا اخلاص ورزید در توحید او مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی هیچ کس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پیروی نمائید أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ نیکوترین چیزی را که فرستاده شده است إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ بشما از پروردگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را اتباع نمائید نه منسوخ را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ پیش از آنکه بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذابی ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاءه وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید آمدن او را تا در مقام تدارک آیید أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ پیش از آنکه گوید نفسی يَا حَسْرَتَىٰ ای پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ بر آن چیزی که تقصیر کردم فِي جَنْبِ اللَّهِ در کار خدای یا در طلب جوار رحمت و قرب حضرت او وَإِنْ كُنْتُ و بتحقیق که بودم لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و مؤمنان در سلسلة الذهب در معنی این آیه فرموده

نظم
بعد از آن که کرد مردم خوار * کند از خواب غفلتش بیدار * یادش آید که در جوار خدای * سالها در بجرم و عصیان رای * هر چه در شصت سال یا هفتاد * کرده از خیر و شر پیش افتاد * یک یک پیش چشم او دارند * اشک از بر وی آرند * بگذرانندش کنید و آه * بانگ واحسرتا و ویلاه * حسرت از جان او بر آرد دود * آن زمان حسرتش ندارد سود *

أَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ أَنَّ اللَّهَ اگر آنکه خدای هَدَانِي راه نمودی مرا لَكُنْتُ هر آینه می بودم مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران و بشرک و معصیت آلوده نمی شدم أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه لَوْ أَنَّ لِي کاشکی بودی مرا كَرَّةً باز گشتنی بدنیا فَأَكُونَ تا بودم و باشم مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت مرا راه نمودند و اگر نه متقی بودمی گویند بَلَىٰ یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستی که آمد بتو آيَاتِي آیتهای کتاب من که قرآنست فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ شمردی وَاسْتَكْبَرْتَ تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بودی از کافران وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا یعنی آنان که دروغ گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای یعنی خدا را باتخاذ ولد و شریک نسبت کردند وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ روییهاء ایشان سیاه کرده شده بینی تا بدخول بدوزخ و آن علامت دوزخیان است کی یعرف المجرمون بسیماهم أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ مقام و آرام جای متکبران و گردن کشان از که فرمان خدای و رسول نبردند وَيُنَجِّي اللَّهُ و برهاند خدای از جهنم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنان را که پرهیز کرده اند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ رستگاریهای ایشان یعنی باسباب خلاص و فلاح که ایمانست و احسان لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد متقیان را هیچ بدی و مکروهی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیز است وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزی وَكِيلٌ خداوندست و متصرف در آن و قائم بحفظ آن لَهُ مر اوراست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی

اوست و غیب او را و تصرف در آن ممکن نی همچنانکه دخل در خزینها ممکن نیست مگر کسی را که کلید بدست اوست و در خبرست که ذی النورین رضی الله عنه پرسید از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که تفسیر مقالید السموات والارض کدام است آن حضرت فرمود که تفسیر آن اینست که لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله و بحمده و استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بنقود فیوض آن خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها بدست تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد و هر جا خواهد انبات نبات برویاند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدای یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیانکارانند زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بدین آبا و اجداد دعوت کردند حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو ایشان را أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدا را تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ میفرمائید که بپرستم بعد از دیدن دلایل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ و بدرستی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنان که پیش از تو بوده اند از پیغمبران یعنی با تو و با هر یک از ایشان گفته شده است لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال واضح است که بحسب ظاهر پیغمبرانند و در حقیقت افراد مسلمانان امت ایشان هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هر آینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَلَتَكُونَنَّ و هر آینه باشی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک گرفتار گردی بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدا را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از سپاسداران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و یا محمد دانسته که خدای تعالی در قیامت آسمانرا بر اصبعی نهد و زمین را باصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک این الملوک آن حضرت صلی الله علیه و سلم از قول او متعجب شد تبسم فرمود آیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ وصف نکردند ایشان خدا را و تعظیم ننمودند حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه حق قدر و تعظیم باشد وَالْأَرْضُ جَمِيعًا و زمین و همه آن قَبْضَتُهُ بدست گرفته وی باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ و آسمانها در پیچیده شود بِيَمِينِهِ بیمین او در معالم از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچد روز قیامت و فرا گیرد بیمین خود انا الملک این الجبارون این المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیات آنست که با آنکه دم از تاویل مراد قاطع زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت این سخن نباید گفت سُبْحَانَهُ پاکست از وصف جاهلان وَتَعَالَىٰ و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک او میسازند وَنُفِخَ و دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخه صعقه میگویند که چون در دمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد و صحیح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ پس در دمیده شود در صور أُخْرَىٰ نوبت دیگر و این را نفخه بعث خوانند و بدین نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ بپا ایستادگان باشند بکنار قبور خود يَنْظُرُونَ می نگرند از اطراف

جون بیهوشان با انتظار می برند کا با ایشان جکند وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ وروشن کردد عرصهٔ محشر بِنُورِ رَبِّهَا
بنور بروردکار ان یعنی نوری که خدای بیدا ان بیافریند وکفته اند مراد روشنی عدلست که حقوق خالق ومخلوق بدان
ظاهر کردد وظلمات ظلم مندفع شود وَوُضِعَ ٱلْكِتَـٰبُ ونهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در دست وجیء
ما لیٓ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ واورده شود بیغمبرانرا برای دعوی الزام بر امت وَٱلشُّهَدَآءِ وکواهان برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد
صلی الله علیه وسلم وکفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند وقیل بیغمبرانرا بجهت شرف ایشان وَقُضِيَ
بَيْنَهُم وحکم کرده شود میان بندکان بِٱلْحَقِّ براستی وعدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستدیده نشوند بنقصان ثواب
وافزونی عقاب وَوُفِّيَتْ وتمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا عَمِلَتْ جزاء انجه کسب کرده است وَهُوَ وخدای أَعْلَمُ
داناترست بِمَا يَفْعَلُونَ بانجه از نیکان می کنند جزا مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ ورانده شوند
انانکه کرویده اند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا کروه کروه بعضی در بی بعضی حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا جون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ
کشاده شود أَبْوَٰبُهَا درهای هفت کانهٔ آن برای در آمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ وکویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَآ خازنان دوزخ از روی
سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ ایا نیامدند بشما رُسُلٌ مِّنكُمْ رسولان از جنس شما که بحق سبحانه يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما
ءَايَـٰتِ رَبِّكُمْ ایتهاء بروردکار شما که فرو فرستاده بود بدیشان وَيُنذِرُونَكُمْ وبیم کنند شما را لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَـٰذَا از دیدن
روز شما را قَالُوا۟ کویند کافران بَلَىٰ اری بیامدند وما را بیم کردند وَلَـٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ سخن خدای
یعنی حکم وبعذاب عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ ناکرویدکان قِيلَ ٱدْخُلُوٓا۟ کفته شود مر ایشانرا که در آیید أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ
خَـٰلِدِينَ فِيهَا جاوید بوده کان در ان فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ بس بد جایکاهیست متکبرانرا دوزخ وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ وبرانده شوند
انانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب بروردکار خود راندنی بلطف وملایمت یعنی براه بکشتاب کنند ایشانرا در رفتن
إِلَى ٱلْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا کروه کروه بر تفاوت مراتب ایشان شوق اهل بهشت بطریق از دواجست ازمراکب
ایشانرا با نجه متقیانرا سواره ببهشت خواهند برد حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا تا جون بیایند ببهشت بسعادت تام
ودولت لا کلام فابنکر دند وَفُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وکشاده شود درهای آن بیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند
وَقَالَ لَهُمْ وکویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَـٰمٌ عَلَيْكُمْ بر شما باد ایمنی وسلامتی لا انهحال شما طِبْتُمْ
باک بودید در دنیا از معاصی یا باکیزه است شما را مقام وامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقولست که جون بحشریان
بدر بهشت رسند انجا درختی بینند که از زیر آن دو جشمه بیرون می اید بس در یک جشمه غسل کنند ظاهر ایشان
باکیزه شود ومانند یکدیکر بیاشامند باطن ایشان مطهر ومنور کردد دیس محل آن کنکه کویند باک شدید بظاهر و
باطن فَٱدْخُلُوهَا بس در آیید ببهشت خَـٰلِدِينَ جاوید مانده کان وَقَالُوا۟ وکویند مؤمنان جون ببهشت در آیند
ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش وستایشها مر خدایرا ٱلَّذِى صَدَقَنَا وَعْدَهُۥ انکه راست کرد با ما وعده خود را بثواب وَأَوْرَثَنَا ٱلْأَرْضَ
ومیراث داد ما را زمین بهشت تا از روی تمکن نَتَبَوَّأُ جای میکیریم مِنَ ٱلْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَآءُ هرکجا که خواهیم
فَنِعْمَ بس نیکوست أَجْرُ ٱلْعَـٰمِلِينَ مزد کار کنندکان یعنی ثواب فرمان برندکان وَتَرَى ٱلْمَلَـٰٓئِكَةَ وبینی ای محمد فرشتکان
وقتی که در مقعد صدق در بنه قرب باشی و هر طرفی می نکری یعنی بنکری حَآفِّينَ فرو کرفته مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ کرداکرد
عرش یعنی طواف کنندکان بجوانب او يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش بروردکار ایشان یعنی
میکویند سبحان الله وبحمده تسبیح نفی نا سزا میکنند از ذات کامل وبحمده اثبات صفات سزا میکنند دیرا وَقُضِىَ وحکم کرده شود
بَيْنَهُم میان خلق بِٱلْحَقِّ براستی یعنی هر کسی را بمقام او فرود آرند وَقِيلَ وکفته شود یعنی انکه یا مؤمنان کویند ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ سباس وستایش مر خدایرا که افریدکار عالمیانست همچنانچه در ابتداء خلق اسمان وزمین ستایش
خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت استقرار اهل اسمان وزمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا
که در فاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا اوست ۞ هر جا که ثنا نیست تراز سید لبی در خورد ستایش نبود غیر تو کس

سورة المؤمن مكية خمس وثمانون آية

سوره اولست از حوامیم ودر تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله باسناد او مذکورست که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم فرموده که هر که خواهد تا جرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند ودر حصن حصین از صحیح مستدرک
نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که بمن داده اند طواسین وحوامیم از الواح موسی علیه السلم
ودر معالم از ابن مسعود رضی الله عنه نقل میکند که جون در آل حم می افتم کویا که افتاده ام در بوستانهایی که بزنین
تر واقع شده ومتعجب در ان میکردم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم وبعضی
از صحابه رضی الله عنهم وتابعین قدس الله ارواحهم الکریم را عرایس القرآن ودیباج القرآن میکفته اند

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ حمٓ حروف مقطعه بقول بعضی از علما مقسم به اند
هر حرفی اشارت بکلمه ایست جنانچه در کلام عرب تعریف میکنند بعضی از تمام لیس بحما اشارت بحکم حق است
که خط رد دوزخ بران کشیده نشود وبیم ایمانیست بملک او که دعا او وفا کرد سادقات دراه نیابد جواب قسم آنکه تَنزِيلُ
ٱلْكِتَـٰبِ فرو فرستادن قرآن مِنَ ٱللَّهِ از خدایست ٱلْعَزِيزِ خدای غالب که قادرست بر تنزیل آن ٱلْعَلِيمِ دانا بانچه فرستد
بهر کسی ودر وقت غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ آمرزنده کناه هر کسی را که بصدق کوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ ٱلتَّوْبِ
وبذیرنده توبه از کوینده کلمه شَدِيدِ ٱلْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از کفتن کلمه ذِى ٱلطَّوْلِ خداوند
نیکوکاری وبخشش مر بندکواری لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مکر او إِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ بسوی
اوست بازکشت همه بندکان برای مجازات ایشان مَا يُجَـٰدِلُ جدال نکنند وطعنه نزنند فِىٓ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ در ایتهاء کتاب
خدای بعد از انکه تنزیل او محقق شد إِلَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مکر انانکه بوشیده اند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ بس باید که فریب ندهد
ترا تَقَلُّبُهُمْ کردیدن کافران فِى ٱلْبِلَـٰدِ در شهرهای شام ویمن برای تجارت یعنی بدل میانکه ایشان را مهلتی وفرصتی
هست که عاقبت کار و منا ثمره دو نکار ایشان بخسار وبوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند بیش از قوم
تو قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح مر نوح را وَٱلْأَحْزَابُ وتکذیب کردند کروهی جند که سپاه بر روی رسل میکشیدند مِنۢ بَعْدِهِمْ
از بس قوم نوح مر بیغمبرانرا جون قوم عاد وثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ وقصد کردند هر یک کروه از اینها بِرَسُولِهِمْ
به بیغمبران فرستاده بر ایشان لِيَأْخُذُوهُ تا بکیرند او را وهر ایذاء که خواهند بوی برسانند وَجَـٰدَلُوا۟ وخصومت کردند
با بیغمبران خود بِٱلْبَـٰطِلِ بسخنان بیهودهٔ خود لِيُدْحِضُوا۟ تا زایل کردانند وناجیز کنند بِهِ ٱلْحَقَّ بباطل خود سخن حق
را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ بس من کرفتم ایشانرا و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ بس جکونه
بود عِقَابِ عقوبت من ایشانرا وَكَذَٰلِكَ وجنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده
است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم بروردکار تو بعذاب وعقاب عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ بر انانکه کافر شدند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب
انکه ایشان أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند واکر قوم تو از عبادت

حق روی بکرداند دنیا فی بلاد وی نرسد زیرا که پرستنده و ثنا گوینده اولیاء اند از خواص مخلوقات و از جمله
ایشان الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را حاملون عرش اشراف ملائکه اند بکشاف آورده که حق سبحانه
جمیع فرشتگان را میفرماید تا از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند ومن حوله و آنانکه گرداگرد عرش اند از
کروبیان که طواف میکنند و ایشان هفتاد هزار صف اند گرد عرش بر ایستاده و میان گرفته یسبحون تسبیح میگویند تسبیحی
مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی خدا را یاد کنند بمجامع ثنا از صفات جلال و اکرام در معالم از شهر
بن حوشب نقل میکنند که حمله عرش هشت اند چهار میگویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک
و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم وبحمدک علی عفوک بعد قدرتک و گوییا که ایشان بنسبت کرم الهی از ذنوب
بنی آدم این کلمات میگویند ویؤمنون به و میگروند بپروردگار خود ویستغفرون و آمرزش میخواهند از خدای للذین
آمنوا برای آنان که گرویده اند و میگویند ربنا ای پروردگار ما وسعت فرا رسیدی کل شیء بهمه چیزها رحمة وعلما از روی
بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنان را که توبه
کرده اند و بتوبه باز گشته واتبعوا و پی روی نموده اند سبیلک راه ترا که دین اسلام است وقهم و نگاه دار ایشان را
عذاب الجحیم از عذاب آتش ربنا ای پروردگار ما لطف وادخلهم و در آر ایشان را و رهان دین با همه مؤمنان را
جنات عدن در بوستانهای اقامت التی وعدتهم آن بوستانها که بمحض فضل وعده داده ایشان را ومن
صلح و در آر با ایشان در بهشت هر که شایسته بود من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم
و فرزندان ایشان تا سرور ایشان بدیدار ایشان تمام گردد انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور
عاجز نشوی الحکیم دانائی هر چه کنی از حکمتی خالی نبود وقهم السیئات و باز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی
را در دنیا ومن تق السیئات و هر که باز داری از وی بدیها را یومئذ امروز در این جهان فقد رحمته پس بدرستی که بخشیدی
بعد از آخرت وذلک و آن نگاه داشت هو الفوز العظیم آن پیروزی بزرگست چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه
عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و در این باب گفته اند نظم امروز کسی را که داری به پناه
فردا بمقام قرب بخشی راه * وانرا که رهش نداده ای بر درگاه * فردا چه کند که نکند الله الله * ان الذین کفروا بدرستی
آنانکه کافر شدند ینادون ندا کرده شوند یعنی فرشتگان بوقتی که کفار در دوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی
آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشان را ندا کنند و گویند
لمقت الله هر آینه دشمنی خدای مر شما را بر کفر اکبر بزرگتر است من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر نفسهای
خود را دشمن داشت اذ تدعون چون خوانده شدید الی الایمان بسوی گرویدن بخدا و رسول فتکفرون پس شما
کافر شدید و نگرویدید قالوا ربنا گویند کافران ای پروردگار ما امتنا اثنتین میرانیدی ما را دوبار واحییتنا اثنتین
و زنده کردانیدی دوبار اماتت اول بوقت انقضاء اجلست در دنیا و احیاء اول در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر
و احیاء ثانی در بعث و در تبیان آورده که ذریه آدم را که از ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا گرفته
بمیرانید اماتت نخستین آنست و در رحم که نطفه بودند زنده کردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده کرد
و بر هر تقدیر کافران با اماتت و احیا اقرار کنند و گویند فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان ما که انکار
و تکذیب بعث بود فهل الی خروج پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ من سبیل هیچ راهی یعنی طریقه که
بدان سلوک کنیم از دوزخ بجهیم و بهشت برسیم مراد ایشان قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشان را

نا امید ساخته گویند ذلکم این عذاب شما را از آن جهت است بانه بسبب آنست که در دنیا اذا دعی الله چون می خواندند
خدای را وحده یکتا و یگانه کفرتم کافر میشدید بیکتایی او و میگفتید اجعل الالهة الها واحدا وان یشرک به و چون
شرک می آوردند بدو یعنی شریکی بوی اضافه میکردند تؤمنوا میگرویدید بدان فالحکم لله پس کار بکلی مر خدای
العلی خدای برتر از آنکه بدو شریک آرند الکبیر بزرگتر از آنکه نظیری او و مساوی سازند هو الذی وست آن
خداوندی که بکمال قدرت یریکم مینماید شما را آیاته نشانها و دلالت بر وحدت خود وینزل و فرو میفرستد لکم
من السماء رزقا از آسمان اسباب روزی را چون باران با ملائکه راند پس آنچه سبب روزیست وما یتذکر و پند
گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها الا من ینیب مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی
بطاعت آرد فادعوا الله پس بپرستید خدای را مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدین برای او طاعت
خود را از شرک و ریا ولو کره الکافرون و اگر چه کاره باشند کافران اخلاص شما را در توحید زیرا که ایشان بنعمت
ایمان که فرقه و شما را از نعمت شاکر پس میان شما منافرتست و اقوال و افعال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست
جانب حق کرد و گفتار ایشان نزد شما مکروه و مبغوض است رفیع الدرجات اوست بردارنده درجهای بندگان
هم در دنیا و هم در عقبی در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتباین مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست
درجه آدم را بصفوت برداشت و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بزهادت و محمد
را صلی الله علیه و سلم و علی جمیع انبیائه بشفاعت سلمی رحمه الله فرموده که بردارنده درجات محبانست بفنا
از محبت و ببقا بمحبوب بیت عزیزی فرموده که بوجد البقاء الا الفناء تا شربت فنا نتوشی خلعت بقا نپوشی نظم
بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی * که زادراه بقا درد بی خمارات است * ز حال خویش فنا شو در این ره ای عطار *
که باقی ره عشاق فانی اللذاتست ذو العرش خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطنت
یلقی الروح می افکند وحی را من امره بفرمان خود را بپیغمبرشند جبرئیل را علیه السلام علی من یشاء بر هر که میخواهد
من عباده از بندگان خود یعنی رتبه نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لینذر تا بیم کند آنکه وحی آمده بدو مر مردمانرا
یوم التلاق از روزی که بهم رسیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل آسمان و زمین یا
اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا ظالمان و مظلومان یا هر عاملی ملاقی شود در عمل خود را یوم هم روزی که
ایشان یعنی عباد بارزون آشکارا باشند از قبرها بر آمده لا یخفی پوشیده نشود علی الله منهم بر خدای
از اعیاد و احوال و افعال بندگان با وجود کثرت ایشان شیء چیزی بلکه همه را داند بعد تحقق عمل خود هر
و منادی ندا کند که لمن الملک الیوم مر کراست پادشاهی و کار یکتایی امروز پس همه بندگان باتفاق یکدیگر
جواب دهند که لله الواحد مر خدایراکه یگانه است در حکم القهار شکننده منازعان و مدعیان ملک چون
کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی دیدن جواب با مؤمنان موافق باشند الیوم تجزی
امروز پاداش داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت جزای آنچه کرده است لا ظلم الیوم ستم نیست امروز
نه از ثواب کسی کم کند و نه بر عقاب کسی افزاید و نه کسی را بگناه کسی بگیرد و نه نیکی را پاداش بدی دهد
ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب زود شمارست بوقت حساب او را شاغلی از شاغلی باز ندارد در وسیط
آورده که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فرموده که خدای تعالی گوید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید
هیچ بهشتی را که ببهشت در آید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزد یک ایشان مظلمه باشد تا آنرا

قصاص کنم پس این آیه خواند که الیوم تجزی کل نفس الآیة **نظم** در روز جزا اهل ظالم حالی عجبست
ورزیدن ظلم را وبال عجبست ۞ از ظلم بپرهیز که در روز جزا ۞ لا ظلم الیوم کو شمال عجبست **وانذرهم** و بیم کن کافران را
و بترسان **یوم الآزفة** از عذاب روزی که نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید و هر چه آینده باشد نزدیک
است برسیدن **اذ القلوب** بترسان ایشان را از آن چون دلها ایشان **لدی الحناجر** نزدیک حلقها ایشان بود یعنی
از فزع از روند دلها از اماکن خود بسبیل خروج تا نزدیک حلقها آیند و همانجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب
ایشان بیاساید و نه برآید تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند **کاظمین** مملو از غم پر کرده
ما للظالمین نیست مر ستمکاران یعنی کافران را در آن روز **من حمیم** هیچ خویش مهربان و یاری مشفق که عذاب ایشان را
دفع کند **ولا شفیع یطاع** و نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او محل قبول رسد
یعلم میداند **خائنة الاعین** خیانت چشمها یعنی نظر با چیزی که حرام است یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در دیدن
و غیر آن در رؤیت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت محبان آنست که در اوقات مناجات خواب را بر چشم
آن گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند و چون شب در آید چشم او بخواب
رود و من نام عنه و صاحبه و نعم ما قال **نظم** خواب را دیدهٔ عاشق چه کار ۞ چشم آن چون شمع باشد
اشکبار ۞ چشمهای عاشقان از خواب نیست ۞ کنفس آن چشمها را آب نیست **وما تخفی الصدور** و میداند خدای
آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را می شناسد **والله یقضی** و خدای حکم میکند
بالحق براستی در جزای محسن و مسی **والذین یدعون** و آنان که می پرستند مشرکان **من دونه** بدون خدای **لا**
یقضون حکم نمیکنند ایشان **بشیء** بچیزی زیرا که اگر جماداند ایشان را قدرت بر آن نیست و اگر حیوانند مخلوق
و مملوک‌اند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست **ان الله** بدرستی که خدای **هو السمیع** اوست شنوای گفتار بندگان
البصیر بینا بکردار ایشان **اولم یسیروا** آیا سفر نمیکنند و سیر نمی نمایند مشرکان مکه **فی الارض** در زمین یمن و شام
برای تجارت **فینظروا کیف کان** پس تا بنگرند که چگونه بود **عاقبة الذین کانوا** سرانجام کار آنها که بودند **من**
قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود تا بسبب آنکه دیار ایشان ممر تجار قریش است
کانوا بودند پیشینیان **هم اشد منهم** سخت‌تر از ایشان **قوة** از جهت نیرو و توانائی یا قدرت و تمکن **وآثارا**
و بیشتر از جهت نشانها ایشان **فی الارض** در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرها و بزرگ
فاخذهم الله پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد **بذنوبهم** بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب **وما کان**
لهم و نبود مر ایشان را **من الله** از عذاب خدای **من واق** هیچ نگاهدارنده که دفع کند از ایشان **ذلک** این
گرفتن **بانهم کانت تأتیهم** بسبب آن بود که آمدند بدیشان **رسلهم** پیغمبران ایشان **بالبینات** بحجتهای روشن
و معجزهای هویدا **فکفروا** پس کافر شدند بدان و انکار کردند مر آن را **فاخذهم الله** پس بگرفت خدای ایشان را و معاقب
کردانید **انه قوی** بدرستی که خدای تواناست و متمکن در هر چه خواهد **شدید العقاب** سخت عقوبت است
بر اهل شرک **ولقد ارسلنا** و بدرستی که ما فرستادیم **موسی** موسی علیه السلام **بآیاتنا** بمعجزات ما که تسع آیات بود **و**
سلطان مبین و حجتی هویدا و گفته اند مراد عصاست و افراد او بذکر جهت تعظیم و تفخیم است یا آیات توریت
بحق و سلطان مبین معجزات او یعنی بنبوت و حجت فرستادیم او را **الی فرعون** بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود
و دعوی ربوبیة میکرد **وهامان** و هامان که وزیر او بود **وقارون** و قارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت

نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند **فقالوا** پس گفتند **ساحر** او جادویست که خارق عادت بما مینماید از
روی سحر **کذاب** دروغ گوینده است که میگوید که خدای هست و من رسول اویم **فلما جاءهم بالحق** پس چون آمد بدیشان
پیغام و دعوت **من عندنا** از نزدیک ما **قالوا اقتلوا** گفتند بکشید **ابناء الذین آمنوا** پسران آنان که گرویده اند **معه**
با موسی علیه السلام فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادت او دست باز
داشته بودند چون موسی علیه السلام بیامد و دعوی نبوت کرد باز امراء فرعون گفتند که پسران بنی اسرائیل را بقتل
آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند **واستحیوا نساءهم** و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت
زنان قبطی کنند و ایشان این کید کردند **وما کید الکافرین** و نیست مکر ناگرویدگان بنسبت انبیاء و مؤمنان
الا فی ضلال مگر در تباهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود و وبال آن هم بدیشان بازگردد پس فرعون درباره موسی
با خواص خود مشورت کرد گفتند او را میباید کشت باز گفتند مبادا که او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از آن
خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید صلاح در آن است که
ساحران اقلیم او را با او معارضه کنند فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که پیغمبریست از قتل او
میترسید اما نزد قوم اظهار تجلد کرد **وقال فرعون ذرونی** و گفت فرعون بگذارید مرا تا بکشم **اقتل موسی** بکشم موسی را
ولیدع ربه و گو او بخواند خدای خود را تا از قتل مرا نگاه دارد **انی اخاف** بدرستی که من میترسم **ان یبدل دینکم**
از آنکه او متغیر سازد کیش شما را یعنی از عبادت من باز دارد **او ان یظهر** یا آنکه ظاهر کند بسبب دعوت او **فی**
الارض الفساد در زمین مصر تباهی و در قراءت حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر گرداند
در بلاد شما فساد را یعنی چون تابعان وی بسیار شوند با شما حرب کنند **وقال موسی** و گفت موسی مر قوم خود را
چون این خبر بوی رسید **انی عذت** بدرستی که من پناه گرفتم **بربی وربکم** بپروردگار من و پروردگار شما **من کل**
متکبر از شر هر گردن کشی که بسبب تعظم **لا یؤمن** نگرود **بیوم الحساب** بروز شمار و فرعون را نام نبرد و بلفظ عام
ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان
شادمان گشتند **وقال رجل مؤمن** و گفت مردی گرویده **من آل فرعون** از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا شمعان
که مدتی بود که بطریق **یکتم** می پوشید از فرعون و اتباع او **ایمانه** گرویدن خود را گفته اند صد سال
بود که ایمان داشت و می پوشید چون خبر قصد فرعون بموسی شنید گفت **اتقتلون رجلا** آیا میکشید مردی را
ان یقول برای آنکه میگوید **ربی الله** آفریدگار من خداست **وقد جاءکم بالبینات** و حال آنکه آورده است شما را معجزات
روشن و استدلال هویدا **من ربکم** از پروردگار شما **وان یک** و اگر او باشد **کاذبا** دروغ گوی **فعلیه کذبه**
پس بر او باشد وبال آن و او را هلاک سازد **وان یک صادقا** و اگر باشد راست گوی **یصبکم** برسد شما را **بعض الذی**
یعدکم بعضی از آنچه شما را وعید میدهد یعنی میگوید عذاب دنیی و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است
بعضی از آن موعود که عذاب دنیی باشد عاجل بشما رسد **ان الله لا یهدی** بدرستی که خدای راه ننماید یعنی توفیق
راه یافتن نمی دهد **من هو مسرف** کسی را که او از حد در گذرنده است در ریختن خون کودکان بیگناه **کذاب** دروغ
گوینده است در دعوی خدائی **یا قوم** ای گروه من **لکم الملک الیوم** مر شما راست پادشاهی امروز **ظاهرین** در حالتی
که غالب‌اید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان **فی الارض** در زمین مصر **فمن ینصرنا** پس کیست که یاری دهد و حمایت
کند ما را **من بأس الله** از عذاب خدای **ان جاءنا** اگر بیاید بما پس قصد مکنید و دست از و باز دارید **قال فرعون** گفت فرعون

مران مؤمن را که از قتل موسی نهی میکرد وجمعی دیگر را که نزد وی بودند ما اریکم ننمودم شما را الا ما اری مگر آنچه می
بینم یعنی آنچه ننمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاح در آن وما اهدیکم و رهنمایی نمیکنم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه
راستی خربیل که این سخن استماع نمود دیگر باره عرق حمیتش در حرکت آمده و بجان جوشیدن آغاز کرده بنصیحت قوم
اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه خبر میدهد بدین وقال الذی آمن وگفت آنکسی که ایمان آورده بود یا قوم انی اخاف ای گروه من بدرستی
که میترسم علیکم بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مثل یوم الاحزاب مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند
مراد روز هلاک ایشانست آنگه تفصیل میکند مثل دأب قوم نوح مانند حال گروه نوح علیه السلم که بطوفان هلاک شدند
وعاد و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وثمود و قوم ثمود که بیک صیحه مردند والذین من بعدهم و مانند حال آنکه
از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار
شدند وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما للعباد ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکند پس شما
هم ظلم مکنید تا معذب نگردید ویا قوم انی و ای گروه بدرستی که من اخاف علیکم میترسم بر شما یوم التناد عذاب روزی که
را خوانند یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه و هیچکس بفریاد کسی نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ
یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود ولا موت ویا اهل
النار خلود ولا موت یا در آن روز منادی ندا کند که فلان بن فلان نیکبخت شد که هرگز بدبخت نگردد و فلان بن فلان بدبخت که
نیابد یوم تولون روزی که بگردید و پشت بدهید از موقف حساب و بروید مدبرین بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ
ما لکم نباشد شما را من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده که توانند در پناه گرفتن ومن یضلل الله و هرکه خدا
فرو گذارد در ضلالت فما له پس نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند ولقد جاءکم یوسف
و بدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیهما السلم من قبل پیش از موسی بالبینات بحجتهای هویدا گفته اند فرعون
موسی همان فرعون زمان یوسف بود علیهما السلم و یوسف اسب قیمتی از کم بود بدعا زنده کرد تا بیند و فرعون ایمان آورد
و چون یوسف علیه السلم درگذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی علیه السلم عمر یافت پس مؤمن گفت یوسف
علیه السلم پیش از این آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء اسب بود و شهادت طفل ببراءت او و بعضی گفته اند فرعون
موسی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب بن ابرهیم برسالت بوی فرستاد و بیست سال در
میان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود بدو نگرویدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد
فما زلتم پس همواره بودید فی شک در گمان مما جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از امر دین حتی اذا هلک تا آنگاه
که او درگذشت قلتم گفتید لن یبعث الله برنینگیزد هرگز خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون سخن
این رسول نشنودیم دیگری نیز نخواهد آمد تا بترسیم از آنکه قول او را نیز رد نکنیم كذلك همچنین یضل الله خدای گمراه
سازد در بیابان طغیان من هو مسرف هرکرا او از حد تجاوز کننده است در انکار مرتاب شک دارنده در آنچه بمعجزه
ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب میگوید الذین یجادلون آنان که جدال میکنند با انبیا فی آیات الله
در ابطال آیتهای خدای و دفع آن بغیر سلطان اتاهم بی حجت و برهانی که بدیشان آمده باشد کبر بزرگ گشت جدال
ایشان مقتا از جهت دشمنی عند الله نزدیک خدای وعند الذین آمنوا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن
میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن اند كذلك همچنین یطبع الله مهر مینهد خدای علی کل قلب متکبر
بر هر دلی شخصی متکبر که سر کشد از رهبری جبار خودنما که خود را از دیگران برتر دارد و در اندیشه

موعظه خربیل فرعون باندیشه گرد که تا آنکه سخن او در مستمعان اثر نکند وزیر خود را طلبید و خود را و مردمان بچیزی
دیگر مشغول گردانید وقال فرعون و گفت فرعون یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن برای من صرحا بنائی افراشته لعلی
شاید من ابلغ الاسباب برسم بدرها و راهها اسباب السموات در های آسمانها یا راهها از آسمانی بآسمانی فاطلع پس دیده
ور شوم یعنی بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی و اشراف کنم بر احوال او وانی لاظنه و بدرستی که من گمان میبرم موسی را
کاذبا دروغگوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدائی هست که او بدیگر آسمانهاست پس هامان ساختن بنا کردند و موسی علیه
السلم بنالید وحی آمد که بگذار تا هرچه میکنند بکنند که من او را بکنم پس حق سبحانه بعد از بنا او را خراب کرد اینجا نیز
در سوره قصص گذشت وکذلک و همچنین زین لفرعون آرایش داده شد برای فرعون سوء عمله بدی کردار او
وصد و باز داشته شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب وما کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و
تلبیس بر قوم او الا فی تباب مگر در تباهی و نیستی وقال الذی آمن و گفت آنکه گرویده بود یعنی خربیل یا قوم اتبعون ای
قوم من پیروی کنید مرا اهدکم راه نمایم شما را سبیل الرشاد راه راستی و هدایت یا قوم ای گروه من انما هذه الحیوة الدنیا
جز این نیست که این زندگانی متاع بهره و برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او را با تلک رونقی در نوردد و
نامه معاشرت او را رقم ابطال در کشند نظم بباغ دهر که بس تازه رنگ و خوشبویست مباش غره که زاغ خزان درو وارد
زمان زمان بجهد باد نکبت و ادبار چه رنگ و بوکه نشان نه زباغ بگذارد وان الآخرة و بدرستی که سرای دیگر هی دار القرار
اوست سرای آرام که او را زوال و انتقال متصور نیست من عمل سیئة هرکه بکند کرداری بد فلا یجزی پس پاداش
داده نشود الا مثلها مگر مانند آن روا بحکم عدل الهی ومن عمل صالحا و هرکه بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی
از مرد و زن وهو مؤمن وحال آنکه او مؤمن باشد چه اصل در قبول عمل ایمانست فاولئک پس آن گروه شایسته کار
یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت و حفص یدخلون خوانده بصیغه معلوم یعنی به بهشت در آیند یرزقون فیها
روزی داده شوند در آن از فواکه و مطاعم لذیذ و مشارب خوشگوار بغیر حساب بی شمار یعنی نه باندازه بلکه بسیار
از آن زیاده و این از آن روی که فضل او متناهی است آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که ایمان آورده زبان ملامت
بگشادند که شرم نداری که از عبادت فرعون روی بعبادت غیری آری خربیل تکرار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از
خواب غفلت بیدار و از مستی کفرت هشیار شوند پس گفت ویا قوم و ای گروه من ما لی این چیست که مرا چه رسید
و چونست که من ادعوکم میخوانم شما را الی النجوة بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای با ایمان بدو و متابعت پیغمبر او
وتدعونني و شما میخوانید مرا الی النار بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم یعنی عبادت فرعون تدعونني میخوانید مرا
بدین لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای واشرک به و انباز آنکه شریک گردانم بوی ما لیس لی به آنچه نیست مرا
بربوبیت او علم دانش یعنی علم نفی معلوم است یعنی من غیر او را خدائی نمیدانم پس دیگری را چگونه با وی شریک
سازم وانا ادعوکم و حال آنکه من میخوانم شما را الی العزیز بخدائی که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الغفار آمرزنده
است مر کسی را که مؤمنان لا جرم هر آینه انما تدعونني الیه آنچه میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لیس له دعوة نیست
مر او را دعوتی با جابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فی الدنیا در این سرای ولا فی الآخرة و نه در آن
سرای دیگر وان مردنا و بدرستی که بازگشت ما همه الی الله بسوی خداست و پاداش خواهد داد وان المسرفین و بدرستی
که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هم اصحاب النار ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان
وی را تهدید کردند بقصد قتل او نمودند او گفت فستذکرون پس زود یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه

عذاب بار آید شمارا ما اقول لکم راستی آنچه میگفتم شما را وافوض امری و باز میگذارم کار خود را الی الله بخدای زیرا که
توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد ان الله بتحقیق خدای بصیر بینا است بالعباد بامور بندگان خود آورده‌اند که
فرعون بفرمود تا او را بکشند دیگر بجهت دریی بکوه نهاد بعد از مشغول شدن حق سبحانه لشکر سباع را بنگاهبانی او گماشت تا
بگرد وی در آمده اعدا را از او باز داشتند و بجهت تفویض بتعدی ایشان نرسید و در کشف الاسرار آورده که فرعون از
خواص خود جمعی را گفت تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند و نماز میگزارد و سپاه سباع را دیدند گرداگرد
کوه بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نشود و حق سبحانه
از حال خربیل خبر میدهد که فوقیه الله پس نگاه داشت او را خدای سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه اندیشیدند در
باره وی وحاق بآل فرعون و فرو گرفت بکسان فرعون که بقتل او رفته بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل است
و گفته‌اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست و بعضی بر آنند که سوء العذاب
آتش است چه بدل از آن آورده که النار فرو گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش یعرضون عرض کرده میشوند
علیها بر آتش دوزخ غدوا وعشیا بامداد و شبانگاه در عین المعانی آورده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان
مینمایند ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است و صبح و شام
آتش بر ایشان عرض میکنند تا قیامت ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت ارواح ایشان را باید
بایشان فرشتگان ایشان را گویند ادخلوا آل فرعون در آرید یکسان فرعون را اشد العذاب در سختترین عذابی
که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملایکه را که در آرید فرعونیان
را بعذابی سختتر از آنچه در آن بودند واذ یتحاجون و یاد کن چون بیکدیگر مخاصمه کنند دوزخیان فی النار در آتش
فیقول الضعفاء پس گویند بیچارگان و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنان را که سرکشی و معظم بودند یعنی تابعان
مر متبوعان را گویند انا کنا بدرستی که ما بودیم لکم مر شما را تبعا پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را
دعوت کردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فهل انتم پس آیا هستید شما
مغنون عنا دفع کنندگان از ما نصیبا من النار بهره از آتش قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند
چه جای این سخن است انا کل فیها بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم که ما را قدرت
دفع بودی از نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد
میان بندگان و هر یک را بجائی که در خور او است فرستاده وقال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش باشند بعد
از آنکه نومید شوند از یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را
یخفف عنا تا تخفیف کند بر ما یوما مقدار روزی یا روزهای دنیا من العذاب از عذاب چنین را تا
استراحت کنیم قالوا گویند خزنه جهنم ایشان را که در جهنم اولم تک تاتیکم آیا نبود که آمدند شما را رسلکم پیغمبران
فرستاده بشما بالبینات بحجتهای هویدا و شما را بخدا دعوت کردند قالوا بلی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان
کردیم قالوا گویند خازنان که چون حال بر این منوال است فادعوا پس شما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری
نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و اجابت نرسد وما دعاء الکافرین و نیست دعای کافران
الا فی ضلال مگر در بطلان و ضایع شدن و اجابت نارسیده انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا
پیغمبران خود را والذین آمنوا و آنان را که گرویدند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای نصرت میکنیم

باهلاک دشمنان و نجات ایشان و چنانچه با نتقام قتل یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد هزار کشته شدند
ویوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم کرد روزی که بایستند ایشان را گواهان یعنی جمعی که اثبات شهادت کنند بر وی
و آنها انبیا باشند و ملائکه و امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود نکند
ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت باطل است و محل قبول ندارند ولهم اللعنة و مر ایشانراست
دوری از رحمت خدای ولهم سوء الدار و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم ولقد آتینا و بدرستی که دادیم
موسی الهدی موسی بن عمران را آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف و شرایع واورثنا و میراث
دادیم بنی اسرائیل الکتاب بنی اسرائیل را توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریة را هدی راه نماینده
وذکری و پند دهنده لاولی الالباب مر خداوندان عقول سلیمه را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار
ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدای بنصرت انبیا و هلاک اعدا راستست و درست و خلاف
بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی و فرعون واستغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای تدارک
آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم تعبد نماید خدای را باستغفار بجهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از وی مر امت را و حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله روزی هفتاد بار بیشتر استغفار میفرموده اند و در تبیان فرموده که یعنی
آنست که آمرزش طلب کن گناهان امت را که بحضرت تو امیدوارند نظم گر لب بگشائی از نکو نجی
حرف ز برای ما بگو نخی یعنی که بعذر خواهی ما از حالت بر گناهی ما نزدیک خدا کنی شفاعت
ما را برهان از شناعت وسبح و تسبیح کن بحمد ربک پیوسته بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار
بشبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب بعث و قرآن مجادله میکردند
که قرآن سخن خدا نیست و بعث محال است حق سبحانه این آیت فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی که آنانکه جدال
کنند فی آیات الله در ابطال آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بغیر سلطان اتیهم بی حجتی که آمده باشد ایشان را از
آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقل ان فی صدورهم نیست در سینه‌های ایشان الا کبر مگر سرکشی از سخن
حق یا ارادت سروری و حکومت یا عظمتی موهوم که هرگز ما هم ببالغیه نیستند ایشان رسنده بدان
فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستی که او شنونده است مر اقوال ایشان را البصیر
بیناست بافعال ایشان لخلق السموات والارض هر آینه آفریدن آسمان و زمین اکبر بزرگتر است نزد شما من خلق
الناس از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق زمین و آسمان با وجود عظمت و بسطت و اولی اصل و ماده
هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون
نمیدانند که آفریدن آسمانست قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند
تو صاحب نیستی بلکه او بود یوسف بن مسیح داود است یعنی دجال که سلطنت او بر و بحر فرا رسد و جویهای
آب با او روان باشند و بلاد شام باز گیرد و ما بقوات از ایشان حق سبحانه حق تعالی این آیت نازل کرد اینکه
آنانکه منازعت میکنند در باب دجال از او و آیات الله میدانند در دلهای ایشان کبر نیست یعنی هوای حکومت
و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند که جثه او اعظمست از جثه
آدمیان حق تعالی و بود که آفریدن زمین و آسمان آفریدن او بزرگترست و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است از

مخلوقات من و باید دانست که از آدم تا ساعت از آدمیان دیگر بعقد و جثه بزرگتر و بیک چشمست و ظهور او یکی از
علامات قیامت خواهد بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم امارت ظهور وی بیان کرده است که مردم سه سال
پیش از ظهور وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه رویدی
ثلثی نگاه دارد و در سال دوم دو ثلث باز گیرند و در سال سیم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس
دجال بیرون آید و با وی سحری بود بسیار با شعبده بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله و با وی
بهشت بود و دوزخی باشد و دیوان دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید که اگر مادر و پدرت را زنده
کردانم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان متشکل شوند بصورت ابوین او وی را گویند که ای
فرزند متابعت وی کن که او پروردگار تست القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه را که ملائکه از آنها پاسبانی
و چون کار بر مؤمنان تنگ آید حق سبحانه و تعالی عیسی را علی نبینا و علیه السلام از آسمان فرو فرستد تا دجال
را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند بتمامی مستأصل کردند و شمه از نزول عیسی علیه السلام در سوره زخرف
مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز وما یستوی الاعمی والبصیر و برابر نیست نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل و جاهل و عالم والذین
آمنوا وعملوا الصالحات و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده ولا المسیء و نه بدکار یعنی کافر
مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند مؤمن و کافر نیز مساوی نباشند در دنیا و قیامت یکی را
درجات بود و یکی را درکات قلیلا ما تتذکرون اندکی پند می پذیرید چون ثابت شد که محسن و مسی برابر
نیستند در ثواب و عقاب و در دنیا تمکین نیست نه در جزا پس لابد است دار دیگر که در آن پاداش یابند
و آن در قیامت خواهد بود ان الساعة بدرستی که ساعت قیامة لآتیة هرآینه آینده است لا ریب فیها نیست شک
در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا یؤمنون نمی گروند
بقیامت و تصدیق آن نمی کنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وقال ربکم و گفت پروردگار شما ادعونی
بخوانید مرا استجب لکم اجابت کنم شما را یعنی مرا بپرستید تا ثواب دهم اغلب علما دعا درین آیه بعبادت
فرو آورده اند و مؤید اینست که خدای میگوید ان الذین یستکبرون بدرستی آنانکه سرکشی مینمایند عن عبادتی
از پرستش من سیدخلون جهنم زود باشد که در آیند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی بدوزخ در
آیند داخرین خوارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن در وقت در
ماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقولی جمعی مراد از دعا سؤالست یعنی بخواهید تا بدهم که خزاین رحمت من مالا
مالست و کرم من بخشاینده امال کدام گدا دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کفش ننهادم و کدام
محتاج زبان سؤال گشاده که رقعه حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم نظم
بر آستان ارادت که سر نهاد شبی * که لطف دوست برویش هزار در نگشاد * و گفته اند دعا یعنی ثنا است و
استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفیض کامل ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است
چه تایب خدای را میخواند بوقت رجوع با او و اجابت بدین تقدیر توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم
گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم * و اکنون ز سر جرمت [illegible] کنم * الله الذی جعل خدای بحق آنست که بیافرید لکم
اللیل برای شما شب تیره را و بمزاج بارد لتسکنوا فیه تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات و سکون
حواس والنهار و بیافرید روز را مبصرا روشن کننده و بمزاج حار تا به بینید چیزها را و حرکت نمائید در اکتساب

معاش قوی شوید ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند بخشش بزرگ و لطیف است علی الناس برای آدمیان
آفرینش لیل و نهار را بر ایشان و نسق و ترتیب امور که قوام مصالح ایشان در تقدیر و البدان است ولکن اکثر
الناس و لیکن بیشتر لا یشکرون سپاس داری نمی کنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خداست ربکم پروردگار
شما خالق کل شیء آفریننده همه چیزها لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی تؤفکون پس
چگونه بچه وجه گردانیده میشوید از عبادت او بعبادت غیر او کذلک همچنان که گردانیده شدند این
قوم یؤفک الذین بگردانیده میشوند آنانکه کانوا هستند که از روی عناد بآیات الله یجحدون بآیتهای خدا
انکار میکنند و از بدیدن آن باز نمی ایستند الله الذی جعل آن خالق که ساخت لکم الارض برای شما زمین را قرارا
موضع آرام تا بدو بیاسایید و می نشینید والسماء بناء و گردانید آسمان را بنائی بر افراشته وصورکم و بنگاشت شما را ای
آدمیان فاحسن صورکم پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما را راست کرد و رویهای شما را پاکیزه
و اعضای شما را متناسب آفرید ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذه و مفید
که داید روزی شما از روی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسان در آنست که او مرآت
جهان نماست همه حقایق علوی و سفلی مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است و او را معرفت ذات آلهی
شناخت صفات از آیینه حقیقه جامعه او لایح نظم ای صورت تو آینه سر وجود * روشن ز رخت پرتو انوار شهود
مجموعه هر دو کونی و کس جز تو نیست * در مملکت صورت و معنی موجود ذلکم الله آنکه چنین تصویر کرد خدایست
ربکم آفریدگار شما فتبارک الله پس برتر است خدای بلند که او رب العالمین پروردگار عالمیان از جن و انس و جز آن
هو الحی اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لا اله الا هو نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فادعوه
پس بپرستید او را مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدین برای او دین خود را از شرک یا طاعت
خود را از ریا و بگوئید الحمد لله رب العالمین همه سپاسها و ستایشها مر خدایرا که پروردگار عالمیانست قل
بگو ای محمد مر مشرکان را که بدین آبا و اجداد خود متدین میشوید انی نهیت بدرستی که نهی کرده شده ام ان
اعبد الذین از آنکه پرستم آنانرا که تدعون می پرستید شما من دون الله بجز خدای لما جاءنی البینات آنهنگام که بمن آمده
حجج و آیات من ربی از نزد پروردگار من وامرت و مامور شده ام ان اسلم باآنکه گردن نهم و انقیاد کنم لرب العالمین
مر پروردگار جهانیان را هو الذی اوست آنکسی که خلقکم بیافرید پدر شما آدم را من تراب از خاک ثم پس شما را ای
فرزندان وی من نطفة از آب منی ثم من علقة پس از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل بر می آید ثم یخرجکم
پس بیرون می آرد هر یک شما را از رحم مادر طفلا کودک ثم پس باقی میگذارد شما را لتبلغوا تا برسید اشدکم
بغایت قوت خود که منتهای شباب است ثم پس از آن درجه بالا میبرد لتکونوا شیوخا تا گردید پیران ومنکم من یتوفی
و از شما کسی باشد که میرانیده شود من قبل پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخیت ولتبلغوا و بقا میدهد شما را تا برسید
اجلا مسمی بمدتی نام برده شده که وقت موتست ولعلکم تعقلون و شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از درجه
بدرجه هو الذی یحیی ویمیت اوست آنکه زنده کرداند و میراند فاذا قضی امرا پس چون خواهد حکم کند کاری را فانما یقول
پس جز این نیست که گوید له کن مر آنرا که باش فیکون پس باشد مطلق یعنی بکون او را احتیاج بآلتی
و عملی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل ویرا که عیب و علت نیست * [illegible] آلت نیست * ز [illegible]
هر زمان شکلی آورد بیرون الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنان که یجادلون جدال و نزاع میکنند فی آیات الله در

ردا اینها خدای یعنی حجج قرآن را منکر شوند أنّی یصرفون چگونه بجون بگردانیده میشوند از تصدیق بدان الذین کذّبوا
مجادله کنان آنانند که تکذیب کردند وکرویدند بالکتاب بقرآن یا بجنس کتاب آسمانی وبما ارسلنا به رسلنا وبانچه فرستادیم
بانبیا پیغمبران خود از احکام وشرایع فسوف یعلمون پس زود بدانند وخامت عاقبت تکذیب وانکار را اذ الاغلال
آنگاه که غلها آتشین باشد فی اعناقهم در گردنهای ایشان والسلاسل وزنجیرها نیز در آن بود یسحبون کشیده
میشوند در روی بدان زنجیرها ارا فکنند ایشان را فی الحمیم در آب جوشان که نهایت حرارت بود ثم فی النار
یسجرون پس از آن در آتش وآب معذب کردند ثم قیل لهم پس گویند ایشان را اینما کنتم تشرکون کجااند آنانکه
بودید شما که انباز گرفتید ایشان را من دون الله از فرود خدای قالوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضلّوا عنّا گم شدند
از ما وغایب ایم ایشان را وما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا دریافتند بل لم نکن ندعوا بلکه
نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش از این در دنیا شیئا چیزی را یعنی با روشن شد که چیزی را نپرستیده ایم
بلکه ایشان که عبادت میکردیم هیچ نبوده اند وما ایشان را چیزی می پنداشته ایم کذلک همچنان که مجادله
فرو گذاشت یضلّ الله الکافرین فرو میگذارد خدای کافران را تا راه نیابند بچیزی که از آن منتفع شوند در آخرت پس
ایشان را گویند ذلکم این خذلان شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید
وفرحان می بودید فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود یعنی شرک وطغیان وبما کنتم تمرحون
وبجهت آنکه بودید شما که می نازیدند بدان خود وتکبّر میخرامیدید ادخلوا درآیید ابواب جهنم بدرهای که از دوزخ
که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدرکه درآیید خالدین فیها جاوید ماندگان در آن فبئس مثوی المتکبرین
پس بد آرامگاهی است گردنکشان را دوزخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد بر ایذاء قوم ان وعد الله بدرستی که وعده
خدای بنصرت اولیا وهلاک اعدا حقّ درست وراست است وبشک واقع خواهد شد فامّا نرینّک پس اگر بنمایم
بتو بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل واسر خود آنست او نتوفّینّک یا اگر بمیرانیم ترا پیش از
ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد روز قیامت وجزای خود خواهند یافت
یعنی بهیچ وجه از ما فرو نخواهند گذاشت وحق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب بحضرت سید ابرار صلی
الله علیه وسلم نمود از قتل وقحط واسر وجز آن وباقی عقوبات ایشان در عقبی خواهد بود **نظم**
دوستانت دیده وعالم شاد وخرّم می‌بینند ٭ دشمنان در محنت وغم بی سر وسامان سر آورده اند که کفار مکه از روی
جدال اقتراح آیات متکثره میکردند چنانچه تفجیر عیون واظهار بساتین وتصاعد بر آسمان بحضور ایشان
ومعجزی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه این آیه فرستاد که ولقد ارسلنا وبتحقیق ما فرستادیم رسلا
من قبلک پیغمبران پیش از تو منهم بعضی از ایشان من قصصنا علیک آنهااند که قصه‌های ایشان خوانده ایم بر تو که
آن بیست وپنج پیغمبرند ومنهم من لم نقصص وبعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم علیک بر تو امّا نام ایشان
دانسته چون الیسع وغیر آن وبعضی آنست که نه نام ایشان دانسته ونه قصه ایشان شنیده چنین باید
که مجموع هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل وچهار هزار از سایر خلق ومشهور آنست که صد و
بیست وچهار هزار پیغمبر بوده اند ودر ایمان بدیشان تعیین عدد ومعرفت بدیشان وانساب واسامی شرط نیست وما کان
لرسول ونبود هیچ پیغمبر را ونتوانست أن یأتی بآیة که بیارد معجزه که نشان نبوت او باشد الا باذن الله مگر بدستوری
خدای بحکم وفرمان او یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید واو مستقل نیست در نمودن آن اما

ومن حکم بدعلم ووقوع آن می بینم فاذا جاء امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان بعد از وضوح
آن قضی حکم کرده شود بالحق براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد ومؤمن محق نجات یابد وخسر وزیان کنند
هنالک المبطلون آنجا ناراستان ومعاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند الله خدای
بحق الذی جعل لکم الانعام آنست که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر وگاو وگوسفند لترکبوا منها تا سوار
میشوید بعضی از آن چون ابل ومنها تأکلون وبعضی از آن میخورید وبعضی آنند که قابلیت رکوب واکل دارند چون
بقر ولکم وشما راست فیها در انعام منافع منفعت بسیار چون شیر وپشم وجز آن ولتبلغوا وتا ایشان را
تا برسید علیها بسواری بر آن یعنی بر برخی از آن حاجة فی صدورکم بحاجتی که در دلهای شماست از سود وعلیها
وبر پشتان در خشکی وعلی الفلک وبر کشتیها در دریا تحملون بر داشته میشوید ویریکم ومینماید خدای
شما را آیاته نشانهای قدرت خود فایّ آیات الله پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق
قمر واخبار بغیب تنکرون انکار میکنید افلم یسیروا آیا سیر نکردند فی الارض در زمین عاد وثمود فینظروا کیف
کان تا بنگرند که چون بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند کانوا بودند آنانکه پیش
اکثر منهم بیشتر از ایشان در عدد واشد قوة وسخت‌تر در قوی توانائی وآثارا فی الارض وافزونتر از جهت نشان
ماندهای ایشان در زمین از کوشکها وقلعهای فما اغنی پس دفع نکرد عذاب را عنهم از ایشان ما کانوا یکسبون
آنچه بودند که میکردند از جمع مال وترتیب سپاه فلمّا جاءتهم پس آن هنگام که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران
ایشان بالبیّنات بمعجزات ودلایل فرحوا شاد نشستند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش بزعم ایشان
یعنی جهلی که آن را علم نام نهاده اند مراد عقاید باطله وشبهها ایشانست وگفته اند مراد از علم تجارت
ومکاسبات آنست یا علم طبایع وتنجیم که بدان مباهی ومستظهر شده با انبیا وآیات ایشان استهزا میکردند لاجرم
حق سبحانه ایشان را هلاک ساخت وحاق بهم واحاطه کرد با ایشان ما کانوا به یستهزؤن جزای آنچه بودند که بآن
استهزا میکردند فلمّا رأوا پس آن هنگام که بدیدند بأسنا سختی عذاب ما را در دنیا قالوا آمنّا گفتند ایمان آوردیم بالله
وحده بخدای بیگانی ویکی وکفرنا وکافر شدیم بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم بآن شریک میکردیم یعنی شدیم به
بتان فلم یک ینفعهم پس سود نبود که سود کند ایشان را ایمانهم گرویدن ایشان لمّا رأوا بأسنا آن هنگام که دیدند
عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع میشود وایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت
بأس سنّت الله سنت نهاد خدای سنت نهادنی التی قد خلت آن سنتی که گذشته است فی عباده در بندگان
وی از امم ماضیه که ایمان بأس بهیچ وجه مقبول نیست وخسر وزیان کار شدند هنالک الکافرون در آن
زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد اگرچه همه عمر در خسران بودند

سورة السجدة مکیة اربع وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم حم اعظم اسماء الهی در حروف مقطعه مخفی است وهر کس
با استخراج آن قادر نیست وگفته اند اینجا اشارت بمحکمات است ومیم بمتشابهات یعنی حق سبحانه در منّت بر مؤمنان به
تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق آورده که حم اشارتست به سری که میان حق سبحانه وحبیب است وهیچ ملک

مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و میم و حا دو حرفست در وسط اسم محمد
پس بسر حروف در این قسم یاد میکند که این قران تنزیل فرو فرستاده شده است من الرحمن از خدای بخشنده
بهدایة نفوس عوام الرحیم مهربان برعایت قلوب خواص و اضافة تنزیل بدین دو اسم اسناد کمال میتوان کرد که بر آنکه
مصالح دینی و دنیوی وابسته بقران است و این فرو فرستاده کتاب فصلت کتابیست بیان کرده شده آیاته آیتهاء
وی و مبین گشته باوامر و نواهی و وعد و وعید قرانا عربیا در حالتی که قرانیست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت
بخوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول
او من عند الله است بشیرا مژده دهنده مر آنرا که بوی عمل کنند و نذیرا و بیم کننده آنهارا که بوی کار نکنند فاعرض پس روی
بر تافتند از قبول آن اکثرهم بیشتر مشرکان فهم لا یسمعون پس ایشان نمی‌شنوند بسمع قبول یعنی نمی‌پذیرند وقالوا
گفتند اهل شرک که همواره قلوبنا دلهای ما فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا الیه از فهم آن چیزی که میخوانی
ما را الیه بآن یعنی قران در نمی‌یابیم و فی آذاننا و در گوشهای ما وقر گرانی است ازینجهة سخنان ترا نمی‌شنویم و من بیننا
وبینک و میان ما و تو حجاب پرده ایست که بجمال نبوت ترا نمی‌بینیم یا حاجزیست که ما را از پیوستگی که ما را
ازین پیوستگی بتو منع میکند و در بسیط آورده که ابوجهل جامه را میان خود و میان حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم پرده ساخت و گفت ترا از آنجانب و ما را ازین طرف فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون که ما نیز عمل کنندگانیم
بر کیش خود یا آنچه می‌توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه می‌توانیم تقصیر نخواهیم کرد و در وسیط آورده که تو کار
کن برای دین خود عمل میکنیم قل بگو انما انا جز این نیست که من بشر آدمیم مثلکم مانند شما یعنی از جنس شما
نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت میکنم که سمع را از کراهة
وطبع را از نفرت باشد بلکه یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما
اله واحد خدا یست یگانه فاستقیموا الیه پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بدان مستقیم باشید واستغفروه
و از وی آمرزش خواهید گناهان را که بعد از اسلام کنید در موضح آورده که استقامت مساوات اقوال و افعال
و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از
دوستان که رؤیت عمل گناهی بزرگ و خطای عظیم است وویل و سختی عذاب للمشرکین مر مشرکان را آنکه
ات الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة نمیدهند زکوة را یعنی کلمه لا اله الا الله که زکوة نفس است منکم
نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص
منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشانست و بذل آن مرغی را نعت باشد از اعمال
دیگر بیرون با یاران صفت اشارتیست ببخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است
و گفته اند که هر که انکار کاهلی نکند بخیل نبود یا جوهر در حق کجا برفند دهد
منسوم و ملک شیخ نبی بربسته سر و مدخل ... بخل که سرمایه ناکامی است در دو جهان مرد جدا نامی
وهم و ایشان بالآخرة بسرای دیگر هم کافرون ایشان ناگروندگان‌اند و بدان جهت نفقه نمیکنند که
مکافات آن سرا را باور نداند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند کردارهای ستوده
لهم اجر مرایشانراست مزدی غیر ممنون ناکاسته یا غیر محسوب و در معالم فرموده که این آیه در شان
عاجزان و بیماران و ناتوانانست که در حال عجز و ضعف از ادای عبادت از مانده حق تعالی همان مزد طاعت

که در زمان صحت داشته باشند بدیشان بخشد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که بنده چون بطریقه نیکو باشد پس بیمار شود
حق سبحانه ملکی را که بروی موکلست گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقتی که رعایتی داشت از بند مرض تا
وقتی که او را باید یا او را بحضرت خود برم قل ائنکم بگو یا محمد آیا شما لتکفرون کافر میشوید بالذی خلق الارض
بآنکسی که بیافرید زمین را فی یومین در دو روز و در تفسیر امام ابو اللیث آورده که در دو روز یکشنبه بیافرید و در دوشنبه
بگسترانید وتجعلون له و میسازید برای وی بتان اندادا همتایان ذلک آن خدا و ندیست که زمین را بیافرید رب
العالمین پروردگار عالمیانست وجعل و بیافرید فیها در زمین رواسی کوههای بلند پایدار من فوقها از زبر
زمین تا اطراف روان نگردیده بهرهٔ اعتبار بیننده وبارک فیها و برکت کرد در کوهها بانکه معادن و منافع
افرید تا برکت داد زمین را بایجاد درخت و زرع و انهار وقدر فیها و تقدیر کرد در زمین اقواتها روزیهای اهل
زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرة و گوشت هر یک
از آنها غالب اقوات هر بلدة ایست و تقدیر این روزیها کرد فی اربعة ایام در تتمه چهار روز یعنی در دو روز
دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سواء یکسان شد جواب یکسان شد للسائلین مر پرسندگان
را از آفرینش زمین و هرچه در ویست یعنی جواب سایلان بی زیاده گفته شد ثم استوی پس قصد کرد الی
السماء بآفریدن آسمانها وهی دخان و حال آنکه او دخان بود یعنی بخار آب بهیات دخان در زاد المسیر گفته
که چون حق سبحانه اراده آفرینش آب را بر هوا گماشت تا او را در شورش آورد و از وی بخاری مرتفع شد حق سبحانه
آسمان را از آن بیافرید و در عین المعانی آورده که حق سبحانه جوهر سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست
بگداخت و دریان شد آتش را بروی مسلط کرد تا بجوش آمد و کفی و بخاری از آن پیدا گشت از آن کف زمین
و از آن بخار آسمان آفرید نظم کفی را منبسط ساخت که این فرشیست مرکبی بخاری را بر افرازید که این سقفیست مرتفع
از آن سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر و زین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا فقال لها پس گفت خدای عز و جل
آن آفرید آسمان لها مر آسمانرا وللارض ائتیا و بزمین که هر دو بیائید بانچه شما را فرمایم طوعا از روی فرمان
برداری او کرها یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار
کمال قدرتست نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت که آفتاب و ماه و ستارگان
خود ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و ثمار خود را بیرون آر قالتا گفتند آسمان و زمین
اتینا طائعین آمدیم با بهجة فرمود فرمان برداران آورده اند که اول موضع از کعبه معظمه زادها الله شرفا
از اجزاء زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزاء آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام
گشت و چون آسمان آفریده شد از بشکافت فقضاهن پس بپرداخت از سبع سموات آسمان و تمام ساخت
آن را فی یومین در دو روز پنجشنبه و جمعه واوحی و وحی کرد فی کل سماء بهر آسمانی امرها فرمان آن را
یعنی با اهل آن الهام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کردشان هر کدام از فلکی و آنچه از آن باید وزینا
السماء الدنیا و بیار استیم آسمان نزدیکتر را بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که چون چراغ درخشان و درد
فشان باشند وحفظا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذلک
آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تقدیر العزیز آفریدن و اندازه کردن خدای غالبست العلیم دانا که هرچه

سازد از روی حکمت باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این
بیان فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ پس بگو بترسانیدم شما را و بیم کردم صَاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ
عَادٍ وَثَمُودَ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود و عذاب قوم ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلم و تخصیص
این دو قوم بجهت آنست که قریش در رحلة الشتاء والصیف بر مواضع این دو گروه گذشته آثار عذاب
شاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتی که آمدند بدیشان پیغمبران
یعنی هود و صالح علی نبینا و علیهم السلم مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی
از همه جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ یا بکه
مپرستید مگر خدا را قَالُوا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خواستی خدای که رسولی بما
لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان بجای شما فَإِنَّا پس بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بانچیکه فرستاده
شده اید بان بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست
شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا ماندند از مشاهده معنی ایشان غافل بودند نظم
چند صورت بینی ای صورت پرست ❊ هر که معنی دید از صورت برست ❊ دیدهٔ صورت پرستی را بهم بند ❊
تا شوی از نور معنی بهره مند ❊ انگه تفصیل قصهٔ ایشان برکند و میگوید فَأَمَّا عَادٌ اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا
پس گردن کشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق بکبر نداشتند بر هود
علی نبینا و علیه السلم ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وَقَالُوا و گفتند
مَنْ أَشَدُّ مِنَّا کیست سخت تر از ما قُوَّةً از جهت توانائی عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم
جسیم و طویل بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نه دانستند ان مغرور شدگان
بقوة خود أَنَّ اللَّهَ انرا که بحق أَنَّ اللَّهَ انرا که خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافریده است ایشانرا هُوَ
أَشَدُّ مِنْهُمْ او سخت تر و بسیار تر است از ایشان قُوَّةً از روی قوة یعنی توانائی دارد بر همه چیزی که غیر او
آن توانائی نیست وَكَانُوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بایتهای ما منکر شدند با انکه
میدانستند که حق است فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آواز مهیب فِي أَيَّامٍ
نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر
که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِّنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ الْخِزْيِ
عذاب رسوائی و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی همه را استیصال سازیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه
عذاب آن سرای أَخْزَىٰ سخت تر است از روی رسوائی وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند تا از دوزخ
عذاب ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ و اما گروه ثمود فَهَدَيْنَاهُمْ پس ایشانرا دلالت کردیم براه راست یا راه خیر و شر روشن
نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی یعنی جهل و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَىٰ بر
علم و هدایت و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس گرفت ایشانرا صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقه عذاب خوار کننده یعنی
صیحه جبرئیل علیه السلم ایشانرا هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب کردند از تکذیب
صالح علی نبینا و علیه السلم و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنانرا که گرویده بودند
بصالح علیه السلم وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن روزیرا که حشر

حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس
رانده میشوند بدوزخ یا پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ برانند حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتی
که بیایند باتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بدانچه شنیده باشند وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهٔ
ایشان بانچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران
چپ و کف دست راست بود و گفته اند فرج ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که عمل میکردند
وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدتُّمْ چرا گواهی دید عَلَيْنَا
بر ما که بلای شما دور میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما باسخن در نمیکند
که باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن آورد ما را آن خدائی که بقدرت کامله أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ
بسخن آورده است هر چیزیرا که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار از
عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید
شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید أَن يَشْهَدَ از انکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما سَمْعُكُمْ گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ
و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان کنید نتوانستید که آن بینید که
اعضای شما بر شما گواهی دهند وَلَٰكِن ظَنَنتُمْ و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ ازانکه خدای نداند كَثِيرًا
مِّمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از انچه می کنید در التیسیر گفته که کفار میگفتند هرچه آشکارا میکنیم خدای
میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود وَذَٰلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ
الَّذِي آن ظنی که در دنیا ظَنَنتُم گمان می بردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که احوال نهان ما را نمیداند أَرْدَاكُمْ هلاک کرد
شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیان زدگان فَإِن يَصْبِرُوا پس اگر کفار شکیبائی کنند و اگر جزع
نمایند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى لَّهُمْ قرارگاه هست مر ایشانرا وَإِن يَسْتَعْتِبُوا و اگر خشنودی حق سبحانه جویند
فَمَا هُم پس نیستند ایشان مِّنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و برانگیختیم برای کافران
قُرَنَاءَ دوستان و هم نشینانرا از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا لَهُم پس بیاراستند جهان برای ایشان
مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا و متابعت هوای نفس تا در طلب آن ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از
پس ایشانست از امور اخروی و وعد و وعید تا ازان منکر شدند وَحَقَّ و واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن
یعنی کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از دیوان و آدمیان
که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را استحقاق عذاب بود گروه نیز اهل عذاب اند و در کشف الاسرار
آورده که چون خدای به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی
باشد و چون به بنده بدی خواهد او را رفیق بد و مصاحب فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حرص و تحریص نماید
چنانچه شیاطین را همنشین کافران ساخت و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوا هستند
خَاسِرِينَ زیان زدگان در هر دو جهان ❊ نقد عمر صرف امروز مفلس ❊ ز سود آخرت فردا تهی دست ❊
آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد قرآن میخواند او را بشنوید و تشویش دهید که غلط کند
پس چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله قرآن خواندی جمعی در مقام تعریض آمده و آوازها بر داشته
سخن بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست بهم کوفتند و شعرها را خوش خواندندی آیه نازل شد که وَقَالَ

الذین کفروا وگفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند لا تسمعوا مشنوید وگوش منهید لهذا القرآن مر شنیدن این قرآن را که محمد می خواند والغوا فیه وسخنان لغو وحشو درافکنید در آن یا فریاد کنید در پیش روی او لعلکم تغلبون شاید شما غلبه کنید بر تلاوة او وما آنچه می خواند باز ایستد فلنذیقن الذین کفروا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد این گروه تابلو تند یا عامه کافران عذابا شدیدا یعنی سختی بسیار و دایم ق ولنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا بدتر پاداشی اسوأ الذی کانوا بدترین که بودند که از روی جهل و عصبیة یعملون عمل میکردند ذلک آن عقوبت بدتر جزاء اعداء الله پاداش دشمنان خدایست النار یعنی آتش عطف بیانست از جزا لهم مر کافرانرا است فیها در آتش دار الخلد سرای جاوید یعنی مقیم مقام ایشان باشد جزاء پاداش داده شوند پاداش دادنی بما کانوا بسبب آنچه بودند که همواره بایاتنا بآیات کلام ما یجحدون انکار میکردند وقال الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شدند در قعر دوزخ که در آتش باشند ربنا ای پروردگار ما ارنا اللذین بنمای ما آن هر دو که در دین اضلانا گمراه کردند ما را من الجن والانس یعنی ابلیس که نافرمانی او پیدا کرده وقابیل که خون ناحق او بخشاین دو کار را بما نمای نجعلهما تا در آریم ایشانرا تحت اقدامنا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لیکونا من الاسفلین تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند از ما همه فرودان فروتر باشند ان الذین قالوا بدرستی آنانکه گفتند ربنا الله پروردگار ما الله است ثم استقاموا پس بر آن بایستادند صدیق اکبر رضی الله عنه گفت شرک نیاوردند فاروق رضی الله عنه گفت بامر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذو النورین رضی الله عنه تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند مرتضی علی رضی الله عنه توجیه فرموده که فرایض را ادا نمودند و قول حسن بصری رحمه الله آنست که در تنکیب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند یعنی فانی از اغراض گردند و برب باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید ما قولست و ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت توحید قول آنست که الله را یکی گویی و توحید معرفت آنکه او را یکی شناسی یعنی از همه جهات بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست **نظم** در جهت می نجهد یکتایی صفت * فی تفکر فی بیان نبه معرفت * آنکه از سر وحدت برفروخت * غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت تتنزل علیهم الملائکة فرود آیند بر ایشان فرشتگان یعنی بر مؤمنان مستقیم نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد گویند الا تخافوا مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت ولا تحزنوا و اندوه مبرید بر آنچه گذاشته اید از اهل و ولد که کار ایشانرا حق سبحانه بخود خواهد ساخت وابشروا و شاد شوید بالجنة التی بآن بهشتی که در دنیا کنتم توعدون بودید که بآن وعده داده میشدید بزبان پیغمبر نحن اولیاؤکم ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیی شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم وفی الاخرة و دوستان شمائیم در آن سرای بتعظیم و تکریم و در خواست ولکم و مر شماراست فیها در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذاید و از کرامات ولکم فیها و مر شماراست در عقبی ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی مهیا شده من غفور از خدای آمرزنده رحیم مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاریست بآنکه آنچه متمنای اهل استقامتست نسبت بآنچه ایشانرا عطا خواهد کرد چون ماحضریست مائده کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کراماتست جمهور مشایخ طریقت درجه آن از حالیست بیت شیخ ابو علی دقاق فرموده که استقامت نگاه داشتن

سیر است از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد و عیار را در حریم منزل بار نگذارد **نظم** امروز ترا دل جز یار نمی گنجد * کاندر حرم سلطان اغیار نمی گنجد ومن احسن و کیست نیکوتر قولا از جهت سخن ممن دعا از آنکه بخواند خلق را الی الله بپرستش خدای وعمل صالحا و بکند کار شایسته وقال وگوید انّنی من المسلمین بدرستی که من از گردن نهادگانم حکم خدایرا این آیت در شان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم اعلام و عمل صالح ایشان آنست که هرچه دانند بدان کار کنند یا محتسبان که قواعد امر معروف ونهی منکر تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بدانچه بدیشان رسانند از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشایخ دین داخلند و عایشه رضی الله عنها فرموده که من چنان میدانم این آیه را الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال رضی الله عنه بانگ نماز اغاز کردی یهود گفتندی کلاغ بانگ میکند وچون نماز میخواندند سخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی این آیه نازل شد و بر تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان واقامت دو رکعت نماز بگذارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات لیکن توحید و شرک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست و دیگری سبب هبوط درکات و گفته اند حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور شده که حسنه دوستی آل رسول است صلی الله علیه و سلم و سیئه دشمنی ایشان ادفع دفع کن سیئه را بالتی باخصلتی که هی احسن آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و مکاره را بعفو محو کن و از نفر بتغافل در گذر فاذا الذی پس ناگهان آن کسی که باشد بینک و بینه میان تو و او عداوة دشمنی هر آینه دوست گردد کانه گویا او ولی حمیم دوستی کارساز بود و خویش مهربان در احقاف از امام اعظم رحمه الله نقل میکند که چون از کسی بمن رسید که مرا بد میگوید من در شان او سخن نیکو میگویم تا وقتی که خبر بدو رسد او هم نیکی من بگوید وما یلقیها و نیابند این خصلت که مقابله بدی به نیکی است الا الذین صبروا مگر آنانکه صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وما یلقیها و عطا نکنند این صفت و عادت الا ذو حظ عظیم مگر خداوند بهره بزرگ یعنی از ثواب بهره مندی تمام یا از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشتست واما ینزغنک و اگر برسد بتو من الشیطان از دیو نزغ وسوسه شیطان بتمامی یعنی اگر وسوسه شیطان خواهد که بنای این صفت که مذکور شد در هم شکند فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدای از شر او انه بدرستی که خدا هو السمیع اوست شنوا استعاذه تو العلیم دانا به نیت تو ومن آیاته و از نشانهای قدرت او اللیل والنهار شب و روز که متعاقب یکدیگر اند روز بجهت آرایش و شب از برای آسایش والشمس والقمر و دیگر آفتاب و ماه که بتسییر مقدر و اندازه مقرر میروند و میآیند لا تسجدوا سجده مکنید للشمس مر آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را که ایشان مخلوق اند مانند شما واسجدوا لله و سجده آرید مر خدایرا الذی خلقهن آن خدای که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را ان کنتم اگر هستید شما که از روی یکتایی ایاه تعبدون مر ورا می پرستید چه سجود خاص عبادت است و آن خالق را باید نه مخلوق را امام شافعی رحمه الله درین محل سجده میکند تا سجده مقترن بامر باشد و این روایة مسروق است از عبد الله مسعود رضی الله عنه فان استکبروا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای را آنان بچه زیان فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردگار تو اند از فرشتگان یسبحون له نماز میگذارند برای او یا تسبیح میگویند

اورا میستایند باللیل والنهار بشب وروز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند وهم لا یسأمون وایشان
ملول نمیشوند از کثرت عبادت وبسیاری ستایش وپرستش امام اعظم رحمه الله اینجا سجده میکند چه سخن
اینجا تمام میشود واین روایت ابن عباس وابن عمر است رضی الله عنهم واین سجده یازدهم است باتفاق
از سجدات قرآنی وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده اجتهاد گفته وفرموده که اگر در اخر آیت
اول سجده کند سجده شرط باشد چه مقارن است بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون واگر بعد از آیه دوم بسجده
رود سجده نشاط ومحبت باشد چه مقرونست باین کلمات وهم لا یسأمون ومن آیاته واز نشانهای قدرت او
انک ترى الارض آنست که تو می‌بینی زمین را خاشعة فرسوده وخشک شده فاذا انزلنا پس چون فرستیم علیها
الماء بران زمین آب باران را اهتزت بجنبش درآید بجهت رستن نبات از وی وربت وبردمد وافزون گردد بگیاه
ان الذی احیاها بدرستی آنکه زمین مرده را زنده کرد لمحی الموتى هر آینه زنده کننده مردگانست انه على کل شیء بدرستی که او
بر احیا واماته قدیر تواناست وقدرت او نسبت بهمه مقدورات یکسانست ان الذین بدرستی آنانکه یلحدون
میل میکنند از نهج استقامت ومنحرف میشوند فی آیاتنا در آیتهاء کتاب ما یعنی در وی طعن مینمایند یا تاویل باطل میکنند
واز طریق صواب باز میگردانند لا یخفون علینا پوشیده نمیشوند بر ما یعنی همه را میدانیم وجزای طعن والحاد
بدیشان میرسانیم افمن یلقى فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران ابو جهلست یعنی آنکه
قابل سوختن باشد خیر بهتر است ام من یاتی یا کسی که بیاید آمنا بی‌غم از دوزخ یوم القیمة روز رستخیز که آن حضرت
رسالت است صلی الله علیه وسلم وگفته حمزه رضی الله عنه یا عمر یا عثمان یا عمار اعملوا ما شئتم تهدید است
کفار را میگوید بکنید ما شئتم هر چه میخواهید انه بدرستی که خدای بما تعملون بدانچه شما میکنید بصیر بیناست
وبران جزا خواهد داد **نظم** حیله ومکر رها کن که خدا میداند · نقد مغشوش میاور که معامل نقاد است
ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بالذکر بقرآن که بهترین یادکردنیست لما جاءهم آنهنگام که
آمد بدیشان ایشان معاندند وستیزه‌کار خواهند گشت وانه وبدرستی که قرآن لکتاب عزیز هر آینه کتابیست ارجمند
وگرامی نزد خدای یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که کلام
رب عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امة عزیز یا آنکه نامه دوست است بنزدیک دوست ونامه
دوست نزد دوستان عزیز باشد **نظم** ز نام نامهٔ تو یافتیم عز وکرامت · هزار جان گرامی فدای نامهٔ نامت
لا یاتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی من بین یدیه از پیش وی ولا من خلفه ونه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطل
بوی متطرق نشود یا از زیاده ونقصان بعد ازو نیاید بدان اخبار وانبیاء آینده وگذشته دروغی یا آفت نشود تنزیل
او فرستاده شده من حکیم از خداوندی دانا حمید ستوده ما یقال لک نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم تو الا ما قد قیل
مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران گفته اند للرسل مر فرستادگان را من قبلک پیش از تو حضرت عزت
حبیب خود را تسلی میدهد که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش از تو هر پیغمبری که بوده منکران قوم
با او همین گفته‌اند که با تو میگویند ان ربک بدرستی که آفریدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش است مر
انبیا ومتابعان ایشان را وذو عقاب الیم وخداوند عقوبت دردناک مر مشرکان ومکذبان را آورده اند که
کفار قریش گفتند که چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد تا ما بعضی از وی نخوانیم وبعضی عجمی آمد وقوم از آن
بر ندانست آمد که ولو جعلناه واگر ما میفرستادیم این کتاب قرآنا اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب لقالوا هر آینه بگفتند

کافران عرب لولا فصلت چرا بیان وهویدا نکرده‌اند آیاته آیتهاء کتاب بزبانی که ما فهم کنیم ءاعجمی آیا کلام
عجمی وعربی ومخاطب عرب قل هو بگو این کتاب للذین آمنوا مر آنانکه گرویده‌اند هدى راه نماینده است بحق
وشفاء وشفا بخشنده از امراض شک وشبهه والذین لا یؤمنون وآنان که نمیگروند بدان فی آذانهم وقر در
گوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم میکنند بگوش هوش نمیشنوند وهو علیهم عمى وآن کتاب بریشان
پوشیدگی است تا جلوه جمال کمال او را نمی‌بینند اولئک آن گروه که از شنیدن قرآن ودیدن آن کور وکر اند
ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید از جائی دور یعنی مثل ایشان چون کسیست که او را از مسافت دور
ندا کنند نه شنود ونه بفهمد تا بپندد او را وراست شود پس او را از آنچه نفع رسد **نظم**
نادی قبال میگوید که ای نا قابل رو · ما بسی نزدیک نزدیک وشما بسی دور دور ولقد آتینا وبتحقیق دادیم
موسى الکتاب موسی را توریه فاختلف فیه پس اختلاف کردند در آن همچنانچه در قرآن یعنی بعضی باور
داشتند وجمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربک از پروردگار
تو یعنی وعده قیامت وفصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لقضی هر آینه حکم کرده شدی
بینهم میان اهل تکذیب ومستاصل شدندی وانهم وبدرستی که یهود یا مشرکان عرب لفی شک در گمانند منه
از توریه یا قرآن مریب گمان با اضطراب آورنده من عمل هر که بکند صالحا کار ستوده فلنفسه پس از برای
نفس اوست یعنی نفع آن بوی رسد ومن اساء وهر که بکند بدی فعلیها پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بوی عاید

گردد وما ربک بظلام ونیست آفریدگار تو ستمکننده للعبید مر بندگان را که فرا خور عمل مکافات نفرماید الیه بسوی
خدای یرد بازگردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون سوال کنند علم آن حواله بحضرت وی باید
کرد که کسی بجز وی نداند وما تخرج وبیرون نیاید من ثمرات هیچ میوه من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل وبار
نگیرد من انثى هیچ ماده از انسان وسایر حیوانات ولا تضع ونتهد بار خود را الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی
چنانچه قیامت را او داند علم تمامه نتاج نیز خاصه اوست ویوم ینادیهم وروزی که بخواند خدای مشرکان را
واز روی توبیخ گوید این شرکائی کجااند آنانکه از من بزعم شما قالوا آذناک گویند خداوندا شنودیم ترا گفتیم
ما منا نیست از ما من شهید هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان چه ما از ایشان بیزار گشته‌ایم وضل وگم شود
عنهم از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه بودند که می‌پرستیدند من قبل پیش از قیامت یعنی بتان که در دنیا می‌پرستیدند
در آن روز نه بینند ایشان را در پیش بینند وظنوا ویقین دانند که از عذاب وعقوبت ما لهم نیست ایشان را
من محیص هیچ گریزگاهی لا یسأم الانسان ملول نمیشوند کافران من دعاء الخیر از خواهش نیکویی درین جهان چون
نعمت وصحت وامثال آن وان مسه الشر واگر برسد ویرا بدی چون تنگدستی وبیماری فیؤس پس نومیدست از
راحت قنوط امید برنده از رحمت یاس وقنوط صفت کافران مکرراست ولئن اذقناه واگر بچشانیم
آن کافر را رحمة منا بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی وتوانگری من بعد ضراء مسته از پس سختی که بدو رسیده
باشد لیقولن هر آینه گوید هذا لی این خیر وعافیت برای منست ومن مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود وزوال
نخواهد یافت وما اظن الساعة وگمان نمیبرم قیامت را قائمة برخاسته یعنی حاضر شده مرا دانکار حشر ونشر
است ولئن رجعت واگر بازگردانیده شوم الى ربی بسوی پروردگار من یعنی اگر بروجهی که مسلمانان توهم کرده‌اند
قیامت قایم شود ومرا برانگیزانند ان لی بدرستی که مراست عنده نزدیک خدای للحسنى آنچه نکوتر است

یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیی و خواه در عقبی ع نهی تصور باطل نهی خیال محال
امام ثعلبی از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نقل میکند که کافر از دو تمناء عجیبست یکی در دنیی
که میگوید در قیامت نعیم جنت مرا خواهد بود دیگری در عقبی که گوید یا لیتنی کنت ترابا و هیچکدام ازین دو تمنی
وجود نخواهد گرفت فلننبئن الذین کفروا پس خبر کنیم ایشانرا که نگرویدند بما عملوا بانچه کرده اند از کفر و تکذیب
و اخبار بتعذیب خواهد بود ولنذیقنهم و هر اینه بچشانیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذابی درشت و غلیظ که
بدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت واذا انعمنا و چون انعام کنیم و در عافیت بگشائیم
علی الانسان بر کافران اعرض روی بگرداند از شکر ونای بجانبه و دور شود از راه حق یا خود را بیک طرف
کشد از سپاس داری واذا مسه الشر و چون برسد او را بلا و محنت فذو دعاء عریض پس خداوندی دعای
بزرگ و بسیارست تشبیه کرده دعا بزرگ را بچیزی که پهنا دارد جهت سعت و کثرت آن قل بگوی ای محمد
ارایتم خبر دهید مرا که فی نفس الامر ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای ثم کفرتم به پس
کافر شده اید بی تامل در آن من اضل کیست گمراه تر ممن هو از آنکس که او فی شقاق بعید در خلافی باشد دور
از خدای یعنی که باشد از شما که راه ترک پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و فساد بود وضع موصول
بجای صله شرح حال و تعلیل بر بعد ضلال ایشانست و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکورست که
ابو جهل مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم گفت آیتی بما نمای و آنحضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل
گفت ای قریش محمد سحر کرد شما را تا ماه چنان نمود شما باطراف و جوانب مکه فرستید تا از مردم سوال کنند که این
صورت را دیده اند یا نه اگر اهل آفاق مشاهده کرده اند این را حدیث و اگر نه سحر محالیست پس رسولان
طرف فرستادند و همه کس از رویت آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا سحر مستمر این جادوئیست بهمه آفاق
رسیده حضرت عزت آیت فرستاد که سنریهم زود باشد که بنمائیم ایشانرا یعنی کفار قریش را آیاتنا
نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمرست فی الآفاق در کارهای جهان وفی انفسهم و در نفسهای
ایشان یعنی مکه حتی یتبین لهم تا روشن شود مر ایشانرا انه الحق آنکه رسول ما حق است اولم یکف
بربک آیا بسنده نیست پروردگار تو انه آنکه او علی کل شیء بر همه چیزی شهید گواه است یعنی اگر کفار
انکار معجزات تو کنند حضرت او بیکار گواه تو کفایت است بعضی برآنند که دلایل آفاقی اخبار آنحضرت
بود از حوادث آتیه و وقایع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس و آیات انفسی که میان اهل مکه واقع شد
از قتل و قحط و خوف و مقهوریت در معالم آورده که آفاق وقایع امم ماضیه است که ایشانرا خبر دادند
و انفسی ما تجدد روز بعد روز و در فصول محمد بن کعب نقل کرده که آفاق غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی
و انفسی آنچه بوقت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم از فتح مکه و ورود و وفود اعراب جمیع ضمیر را باید
میان دارند یعنی بنمائیم مر ایشانرا دلایل آفاقی که هدم بنیانست و انفسی که هلاک ابدانست یا در آفاق اختلاف
ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت تشکل و احوال امزجه یا آفاق عجایب مصنوعاتست از آسمان و زمین و ستارگان
و اشجار و انهار و اثمار و بحار و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در انفس انسان موجودست و در حقایق
آورده که آفاق عالم کبیرست و انفس عالم صغیر و هرچه از دلایل قدرت در عالم کبیر هست نمودار آن در عالم صغیر
هست نظم وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالم است مفصلا در انسان

انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم صغیر مجملست از روی صورت و عالم انسان مفصل ما از روی مرتبه
انسان عالم کبیرست و عالم انسان صغیر نظم ای آنکه ترا ست ملک سکندر بعجز را حرم مباش و زنجیر دم
عالم همه در تست ولیکن از جهل بنداشته تو خویش را در عالم ه و تطبیق آیات آفاق و انفسی مناسب این مختصر نیست
شمه از حقایق این آیات بعون ملک قادر در تفسیر جواهر سمه کلام شرح خواهد یافت الا انهم بدانید که کافران فی مریة
در شکند من لقاء ربهم از لقای پروردگار خود بعث و جزا الا انه بدانید که او بکل شیء بهمه چیزها محیط فرا
رسنده بعلم و قدرة جمل و تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند نظم علم بی جهل
قدرتش بی عجز خاص مر حضرت آلهی است ه آنچه باید در انفس و آفاق ه کند از حکم او شاهی باست ه

سورة حم عسق مكية ثلث وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم حمعسق حروف مقطعه اشارت بگواهی حوادث
و فتن و وقایع است امام ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها می شناخت
از حمعسق حا حرفت و میم مهلکه و عین عذاب مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این حروف
اثر اندوه و تجیین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین ظاهر بود چون سبب پرسیدند
فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر خسف و قذف و امثال آن کرد و نزول خروج دجال
و نزول عیسی علی نبینا و علیه السلام و قول آنست که این حروف بادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیرست
یا اشارت بصفت حلم و مجد و سنا و علم و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف اشارتیست از عطایا که
حضرت حق سبحانه بحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله ارزانی داشته حا حوض مورود را و سین یعنی
کوثر که تشنه لبان امت را از آن سیراب کرداند و میم ملک ممدود که از مشرق تا مغرب بتصرف امت وی درآید
عین عز وجود او که اعز همه اشیا اند حق سبحانه و تعالی او بدوده و سین سنای شهود او که مرتبه هیچکس برفعت رتبه
او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی و در روز قیامت که شفاعت کبریست نظم
مقام تو محمود و نامت محمد بدینسان مقامی و نامی که دارد کذلک مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحی الیک
وحی میکند بتو پیوسته والی الذین من قبلک و وحی کرده است بانانکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای
غالب که هیچکس از تنال وحی او باز نتواند داشت الحکیم دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است له ما فی السموات
مر ورا ست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است از کنوز سفلیات وهو العلی
و اوست برتر در رفعت شان و رابت العظیم بزرگ در عظمت و سلطان و روایت تکاد السموات نزدیک
شده آسمانها که از عظمت او یتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی تخت آسمان بلند تر بشکافد لیکن آن
یک یک شق کردند و در کشاف آورده که این حالت در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم است بالا آسمان اعلی عرش
و کرسی و صفوف ملائکه اندکی ابتداء انفطار از جانب بالا با عظمت بعد که والملائکة یسبحون و فرشتگان
یعنی حاملان عرش و اهم ایشان تنزیه میکنند ذات حق را از ما لا یلیق بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان یعنی تسبیح
و تحمید هم میکنند که یکی نفی نا سزاست و یکی اثبات سزا ویستغفرون و آمرزش می طلبند از خدای لمن فی

الارض برای کسانی که در زمین اند از مومنان الا ان الله بدانید بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده
گناه بندگان الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه و از بیم عذاب و رحمت اوست که ملائکه را باستغفار کنندگان امر
فرموده والذین اتخذوا و آنان که فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی شرکا و انداد که بدوستی ایشان
پرستش میکنند الله حفیظ خدای نگهبانست علیهم بر اقوال و اعمال و احوال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد
داد وما انت علیهم ونیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت
و تبلیغ احکام شریعت وکذلک و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او اوحینا الیک وحی کردیم بتو
قرآنا عربیا قرآنی بلغت قوم تو که عربند لتنذر تا بیم کنی ام القری اهل مادر شهرها را که مکه است ومن حولها و آنکه
گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین را از زیر مکه بسط کرده اند پس اصل همه
بلاد اوست و همه بحوالی وی اند وتنذر و بیم کنی مردمان را یوم الجمع بروز جمع یعنی قیامت لا ریب فیه هیچ شک
نیست در وقوع آن روز را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح
یا عمال را با اعمال یا هر کسی را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره ایشان را متفرق سازند فریق فی الجنة گروهی را در بهشت
برند که مومنان و موحدانند وفریق فی السعیر و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکانند ولو شاء الله و اگر
خواستی خدای لجعلهم هر آینه گردانیدی همه خلایق را امة واحدة گروه یکتا بر راه هدایت یا طریق ضلالت و
لکن یدخل ولیکن در می آرد من یشاء هر کرا میخواهد براه توفیق و توفیق عبادت فی رحمته در بهشت خود والظالمون
و ستمکاران یعنی سر گردانان بیابان غوایت و خذلان را از اهل کفر و نفاق ما لهم نیست مر ایشان را من ولی هیچ دوستی
که متولی کار ایشان گردد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا بلکه فرا گرفته اند کافران من دونه
بجز خدای اولیاء دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فالله پس خدای بحق هو الولی اوست
دوستی را دستگیری میکند وهو یحیی الموتی و او زنده گردانید مردگان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وهو و خدای
علی کل شیء قدیر تواناست و اصنام ایشان را توانائی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون غیر او عاجزند و هر زبون
عجز را سوی قدرتش ره نیست عقل ازین کارخانه آگاه نیست وما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مومنان فیه
در آن من شیء از هر چیزی از امور دین و دنیا فحکمه پس حکم آن مفوض است الی الله بخدای و او حکم
خواهد کرد روز قیامت ذلکم الله آنکس که حکم بحق صفت اوست خداوند بحق است ربی پروردگار من علیه
بر وی توکلت توکل کرده ام در همه کارها و مهمات خود بکرم او تفویض نموده والیه انیب
و بسوی او باز میگردم در همه احوال که فی الحقیقة بنده را جز او مرجع و مآل نیست فاطر السموات والارض
آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جعل لکم بیافرید برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان ومن
الانعام و خلق کرد از چهارپایان ازواجا صنفها که نر و ماده یذرؤکم بسیار میگرداند شما را فیه در تناکح
و تناسل یا در این وجه از خلقت لیس نیست کمثله مانند او شیء چیزی لفظ مثل در کلام عرب بسیار آید
یا شاید مثل قوله تعالی فان امنوا بمثل ما امنتم به یا مثل بمعنی ذاتست چنانکه گویند مثلک لا یفعل کذا
و درین آیت نشاید مثل را بحقیقت گذاشتن چه موجب باشد بتناقض که اثبات مثل و نفی است نظم
ذات تو از صورت و پیوند نیست تو یکی و کسی بتو مانند نیست جل المهیمن ان تدری حقیقته
من لا له المثل لا تضرب له المثل وهو السمیع و او شنواست مجموع مسموعات را البصیر بیناست بهمه

مبصرات له مر اوراست مقالید السموات والارض کلیدهاء خزاین آسمان و زمین چه خزینه آسمان مطر است
و گنجینه زمین نبات یبسط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت نظم
و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت انه بدرستی که او بکل شیء بهمه چیز از دقایق استحقاق
قبض و بسط علیم داناست شرع بیان کرد و هویدا ساخت و بر گزید لکم برای شما من الدین از ملت حق که عبادت
واصل توحید است ما وصی آنچه فرموده بود به نوحا نوح بن لمک را والذی اوحینا و آنچیزی که وحی کردیم
الیک بتو یعنی اصل مشترکی از دین که میان تو و نوح بوده وما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم بدان ابراهیم و موسی
و عیسی را که پیغمبران نامدارند اصول دین ان اقیموا الدین آنست که اقامت کنید یعنی بپای دارید دین را که ایمانست
بانچه تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام ولا تتفرقوا فیه و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف
مکنید در آن اصل که توحید و طاعتست چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات
و مصالح عباد کبر بزرگ است و گران و دشوار علی المشرکین بر مشرکان ما تدعوهم آنچه تو میخوانی ایشان را
الیه بسوی آن از توحید و نفی شرک الله یجتبی خدای میکشد و جمع میکند الیه بسوی آنچه تو میخوانی از دین
درست و راست من یشاء هر کرا میخواهد یا میگزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنکه را مرد کند
ویهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین من ینیب هر که بازگردد یعنی روی آورد بسوی وی یعنی هر که
از همه اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید نظم تخت طالبی از جمله بگیر رو آورد
کز آن حضرت نماید که ای سر گشته راه اینک وما تفرقوا و پراکنده نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب
ایکه یا بگشتند از دین الا من بعد ما جاءهم العلم مگر از پس آنکه آمد دانش بدیشان از اخبار پیغمبران
یا از دین بر گشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند آیات توریه و انجیل یا بعد از علم با آنکه تفرق ضلال
محض است بغیا و این بر گشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقع است بینهم میان ایشان یا برای طلب
جاه و ریاست یا بسبب حسدی که به پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشتند ولولا کلمة سبقت و اگر نه کلمه
بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده من ربک از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان الی اجل مسمی تا زمانی نام
برده که آخر عمر است یا روز قیامت لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل و نجات
محق وان الذین و بدرستی آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند کتاب یعنی قرآن را من بعدهم از پس ایشان که مشرکند
مراد کافران زمان آنحضرت اند صلی الله علیه و سلم که قرآن بدیشان دادند و ایشان لفی شک هر آینه در شک اند
از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مریب شکی در تهمت افکنده فلذلک پس برای این تفرق که
از ایشان واقع شده فادع بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام واستقم و مستقیم باش بر دعوة کما امرت
همچنانکه فرموده شده این در تبیان آورده که ولید مغیره با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت که از دین
و دعوی که داری رجوع کن تا من نصفی از مال خود بتو دهم این آیه نازل شد که بر دعوة مقیم و در دین مستقیم
باش ولا تتبع و پیروی مکن اهواءهم آرزوهای باطله ایشان را وقل آمنت و بگو که گرویده ام بما انزل الله بآنچه فرو
فرستاده است خدای من کتاب از کتاب یعنی هر چه بانبیاء پیشین نازل شده یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه
در همه کتابها بتوحید امر کرده وامرت و فرموده شده ام لاعدل بآنکه عدل کنم و تسویت نگاه دارم بینکم
میان شما یعنی اشراف و اراذل را بحق خوانم و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم الله ربنا وربکم خدای آفریدگار

ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا مارات جزاي كردارهاي ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست پاداش اعمال شما لَا حُجَّةَ هيچ
خصومتي نيست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ميان ما و شما يعني حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر كسي خلاف كند از
روي عناد و ستمكاري خواهي بود اللَّهُ يَجْمَعُ خداي جمع كند بَيْنَنَا ميان ما بقيامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوي اوست
بازگشت همه نزد بعضي عدم محاجه منسوخ است وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنانكه از كفار خصومت و جدال ورزند
فِي اللَّهِ در دين خداي عز وجل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ از پس آنكه اجابت كرده اند كه مر قول خداي يعني در روز ميثاق
اقرار آورده اند بربوبيت يا مراد يهود اند كه سخن خدايرا اجابت نموده اند در توريه به مصطفي صلي الله عليه وسلم
ايمان آورده اند يا آنكه مجادله مي كنند پس از آنكه خداي تعالي اجابت كرد دعاي رسول خود را باظهار معجزات
دلالت كند بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجة ايشان باطل است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزديك پروردگار ايشان چه بعد از
ظهور آيات ايراد حجج خصمان عناد محض است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ بر ايشانست خشم خداي بسبب مجادله در ابطال
دين حق وَلَهُمْ و مر ايشانراست بر كفر ايشان عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابي سخت كه آن آتش دوزخ باشد اللَّهُ خداي بحق الَّذِي
أَنْزَلَ الْكِتَابَ آنكسي است كه او فرو فرستاده است كتاب از آسمان بِالْحَقِّ براستي و درستي وَالْمِيزَانَ و فرو
فرستاده ترازو را كه موزونات بآن بسنجند تا در پاي نه خرند و فروشنده ستم نبود محققان برآنند كه مراد از
ميزان عدل است در معاملات و از عدل و راستي بميزان كنايه كرد كه آلت عدالتست و انزال عدل عبارت
باشد از فرمودن بدان و در عين المعاني آورده كه مراد از ميزان محمدست صلي الله عليه وسلم كه قانون عدل
بدو متمهد مي يابد و انزال او ارسال اوست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چيز دانا كرد ترا و چه داني لَعَلَّ السَّاعَةَ شايد
وقت قيام قيامت قَرِيبٌ نزديك بود امام زاهد رحمه الله فرموده كه لعل براي تحقيق است يعني البته ساعتي
كه روز قيامت قايم شود نزديك است يَسْتَعْجِلُ شتاب مي كنند بِهَا بساعت يعني بآمدن آن الَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِهَا آنانكه نمي گروند بدان يعني استعجال از روي استهزا و تكذيب است مي خواهند كه پيغمبر صلي الله عليه
وسلم وقتي معين كند تا آن وقت بايد يا قيامت نيايد و ايشانرا بر وي حجت باشد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان كه
گرويده اند بخدا و رسول او مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسانند از قيامت چه مي دانند كه خداي با ايشان چه كند و مجا
مجازات بر چه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و ميدانند أَنَّهَا الْحَقُّ آنكه آمدن ساعت راستست أَلَا إِنَّ الَّذِينَ
بدانيد بتحقيق آنانكه يُمَارُونَ خصومت و جدال ميكنند فِي السَّاعَةِ در آمدن قيامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آينه
در گمراهي دورند از صلاح اللَّهُ لَطِيفٌ خداي داناست بانيكو كاري بِعِبَادِهِ به بندگان خود در فصول آورده كه
لطيف چهار معني دارد اول مهربان امام قشيري قدس سره فرموده كه از لطف اوست كه بيش از كفاف
دهد و تكليف از قوت كار نفرمايد دوم تواننده و كدام توانندگي برابر آنكه بندگان را بخود اضافت فرموده سيم
باريك دان و در بين خفيات امور داند اسرار صدور بر وي پوشيده نماند چهارم پوشيده كار كه كس
قضا و قدر او را نبرد و كسي را وجه چون دخل ندارد نظم كسي نچون و چرا دم نمي تواند زد *
كه نقش بند حوادث وراي چون و چراست * چرا كه هرچه هست بسته قدرش * نچون ملاف كه چون نيز
پايمال قضاست * در بعضي آورده كه لطيف آنست كه غوامض امور را بعلم دانند و جرايم جمهور را بحكم
در گذراند در ترجمه رشف فرموده كه لطيف آنست كه علم شامله اش محيط غوامض مصالح بود و حكمت او
مشتمل بر عوايد منافع باشد در كشف الاسرار معني برين وجه آورده كه نعمت بقدر خود داد و شكر بقدر

بنده خواست در اين آيت نكات بسيار و فوايد بيشمار است و حواله اطلاع بر بعضي از آن بمطالعه جواهر التفسير
مي رود يَرْزُقُ روزي ميدهد بلطف خود مَنْ يَشَاءُ هر كرا خواهد كه روزي دهد وَهُوَ الْقَوِيُّ و اوست توانا در
لطف و رحمت الْعَزِيزُ غالب در حكم و ارادت مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر كه باشد كه خواهد بعمل خود حَرْثَ
الْآخِرَةِ كشت آن سراي يا پاداش آن نَزِدْ لَهُ بيفزاييم مر او را فِي حَرْثِهِ در ذرع خير يا در ثواب آخرة از
ثواب آن جهاني بذكر حرث خير را در جهت تمثيل يعني چنانچه كشت دانه را مي افزايد تا يكي از آن بسيار ميشود
همچنين عمل بزير روز بروز نزد خداي تعالي افزون ميگردد تا حدي كه يك ذره برابر كوه احد ميشود وَمَنْ
كَانَ يُرِيدُ و هر كه باشد كه خواهد بكردار خود حَرْثَ الدُّنْيَا يكي در بند سعي كند در حصول آن تا عوان نُؤْتِهِ مِنْهَا
بدهيم او را از دنيا آنچه بقسمت ازلي نصيب او شده باشد وَمَا لَهُ و نيست مر او را فِي الْآخِرَةِ در آن سراي مِنْ نَصِيبٍ هيچ بهره
مراد كافرانند كه همين دنيا خواهند و نيز منافقان كه در غزوها با مومنان اتفاق مي نمودند و غرض ايشان غنيمت
بودي و بس در اين آيت فرموده كه هر كه دنيا خواهد آنچه تقدير كرده باشيم بوي دهيم و از نعمت آخرت بي بهره ماند
و هر كه آخرت طلبد نصيب خود از دنيا ببرد و در عقبي زياده از زياده تبقي يابد نظم دنيا طلبي بهره ز دنيات دهند
عقبي طلبي هر دو بيكجات دهند أَمْ نه چنانست كه كافران تصور كرده اند لَهُمْ شُرَكَاءُ آيا مر ايشانرا انبازانند
يعني مر ايشانرا ديوانند هستند كه در معصيت شريك ايشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند براي ايشان يعني پيدا ساخته اند
در دل ايشان مِنَ الدِّينِ از كيش جاهليت مَا لَمْ يَأْذَنْ آنچه دستوري نداده است و نفرموده بِهِ اللَّهُ بآن خداي
هيچكس را مانند شرك و انكار بعث و عمل براي دنيا و تحريم بحيره و سايبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ
و اگر نبودي كلمه راست بودي يعني سابق بتاخير مكافات ايشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آينه حكم كرده شدي ميان مومنان
و كافران يا ميان مشركان و شركا و هر يك جزاء بسزا يافته بودندي اما وعده فصل ميان ايشان روز قيامت
وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستي كه ستمكاران يعني كافران لَهُمْ مر ايشانراست در آن روز عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابي دردناك كه
دايم بود انقطاع بود تَرَى الظَّالِمِينَ به بيني مشركانرا در قيامت مُشْفِقِينَ ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزاي
انچه ايشان كرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال ايشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بديشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانكه گرويدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهاي ستوده كردند فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهاي بهشت اند يعني خوشترين بقعها
و نزه ترين آن لَهُمْ مر ايشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزديك پروردگار ايشان ذَلِكَ آنچه مذكور شد از كرامت بهشتيان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست
فضل بزرگ كه حق سبحانه بدان بر بندگان تفضيل فرموده و در جنب آن نعيم فاني دنيوي بغايت حقير و ناچيز
است ذَلِكَ اين ثواب كه خبر داد الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست كه مژده ميدهد خداي بدان عِبَادَهُ بندگان
خود را الَّذِينَ آمَنُوا آنانكه ايمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كارهاي شايسته كرده و تقديم خيرات كرامتها جهت
ان داد سرور مومنان است و آنكه دانند كه عمل ايشان ضايع نيست پس در مراسم عبوديت اجتهاد نمايند و بر
وظايف عبادت بيفزايند نظم كار نكو كن اگر مزد نكو ميطلبي * كه جزا هر چه نكوتر بنكوكار دهند *
كار اگر نيست ترا در طلب اجر مباش * مزد مزدور باندازه كردار دهند * امام ثعلبي از قتاده رحمه الله نقل مي كند
كه گروه مشركان اجتماع نموده با يكديگر گفتند كه هيچ دريافته كه محمد بر عملي كه مباشر آنست از دعوت و
ابلاغ مزد ميخواهد يا نه آيه آمد كه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ بگو نميخواهم از شما عَلَيْهِ برسانيدن پيغام أَجْرًا مزدي و هيچ

وهیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته ودر تبیان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد انصار بخدمت سید ابرار آمدند وگفتند تو پیغمبر خواهر زاده مائی ودر راه
دین رهبر مائی ومی بینیم که اخراجات تو بسیار است ومدخل کم اگر فرمائی قدری از اموال خود بطیب نفس از برای
صد جمع کرده بیاریم وبخدام عتبه علیه سپاریم تا در حوایج صرف کنند وخاطر عاطر را از آن ممر فراغتی دست دهد
این آیه نازل شد که بگو من نمی طلبم بر تبلیغ احکام از کسی مزدی طمع ندارم الا المودة لیکن دوستی میطلبم فی القربی در خویشی
یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم ووجوه بصلهٔ رحم اقتضا میکند چه مرا با هیچ بطنی
از قریش نیست الا که مرا رشته قرابتی هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان ومرا دشمنی نکنند این معنی نسبت
قول قتاده بسیار واضحست وگفته اند مراد مودت ثابتست در ذوی القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان
مرا دوست دارید واز ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان
شما که مودت ایشان باید کدامند فرمود که علی وفاطمه ودو پسر ایشان یعنی حسن وحسین اند رضوان الله علیهم
اجمعین ودر تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بنو هاشم اند وبنو المطلب که خمس
بر ایشان قسمت باید کرد ونزد بعضی مراد از قربی تقربست بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید بخدای باعمال
صالحه ومن یقترف وهر که کسب کند حسنة نیکی را یعنی طاعتی ودر عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که هر که آن باشد نزد له زیاده کنیم ما مر ورا فیها در آن حسنه حسنا نیکوئی یعنی مضاعف
سازیم ثواب آن حسنه ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر کسی که دارا شکور پذیرنده طاعت فرمان
برداران را ام یقولون افتری بلکه می گویند کافران که بربست محمد علی الله کذبا بر خدای دروغی بر دعوی نبوت
یا بتنزیل قران فان یشأ الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک مهر می نهد بر دل تو تا کافر انکار قران بر تو فراموش کرد
یا مهر نهد بر دل تو بصبر وشکیبائی تا در ایذا وجفای ایشان متضرر نگردی ودر حقایق سلمی از سهل بن عبد الله
تستری قدس سره نقل میکند که مهر شوق ازلی ومحبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی واز اجابت
وابای خلق فارغ گردی ویمح الله الباطل ومحو کند خدای باطل و ناراستی را ویحق الحق واشکار میگرداند حق را بکلماته
بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد انه بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست
بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو ومظنه افترا ایشان بتو برو مخفی نیست ودر عین المعانی از ابن عباس رضی الله
عنهما روایت فرموده که بعد از نزول آیه قل لا اسألکم علیه اجرا در خاطر بعضی خطور کرده بود که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ما را بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم وبر ما حکم کنند جبرئیل
علیه السلم حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیه وحضرت رسول با ایشان
گفت گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گوئی وما ازین اندیشه توبه کردیم آیت نازل شد که وهو الذی واو
آنکسی که بمحض کرم یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی چون بدو بازگردند واز گناهی
نادم وزندگان بازگشت را در پذیرد ویعفوا وفرو گذارد عن السیئات از بدیها جا ایشان یعنی بعد از توبه جرم جهالت
از ایشان در گذراند ویعلم ما تفعلون ومیداند آنچه شما می کنید از گناه وتوبه ویستجیب الذین آمنوا واجابت
کند خدای درخواست آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای پسندیده ویزیدهم وزیاده گرداند
مسئول ایشان را من فضله از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا آنچه حاجت خواستن آن نداشته باشند تا

از توبه وسلام والکافرون وناگرویدگان لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذابی سخت که دل بحجاب
ودوام عقابست وهیچ عقاب بدتر از مذلت حجاب نیست نظم زهیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی
بجز از آنکه بمانم در حجاب حرمانی • اصحاب صفه رضی الله عنهم بفقر وفاقه میگذرانیدند روزی در خاطر
ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم ومال خود بفلان وفلان خیر صرف کنیم آیه آمد که ولو بسط
الله الرزق واگر بگشادی خدای روزی را لعباده برای بندگان خود وبر ایشان فراخ گردانیدی لبغوا هر اینه
ستم کردندی فی الارض در زمین وباستیلاء واستعلاء بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی وفساد کردندی واین
غالبست چه ذو النورین وعبد الرحمن بن عوف مال دار ترین مردم بودند وهیچ از ایشان اثر بغی وطغیان
ظاهر نشد وگفته اند مال دنیا بر مثال بارانست که بر تمام زمین بارد واز هر قطعه از آن گیاهی بروید نظم
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست • در باغ لاله روید ودر شوره خار وخس • وچون اغلب طباع خلق بجانب
هوا وهوس مایل است وبعد از صفات سبعی وبهیمی بر ایشان غالب ومال دنیا درین ابواب قوی ترین اسبابست
پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر طاغی وباغی می شدند تا از بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود ولکن
ینزل ولیکن فرو فرستد روزی را بقدر باندازه ما یشاء آنچه میخواهد برای آنکه میخواهد انه بعباده بدرستی
که او به بندگان خود خبیر داناست باحوال ایشان بصیر بیناست ومیداند که هر کس را چند باید وچه باید
وکی باید وهو الذی ینزل الغیث واوست آنکه فرو فرستد باران را من بعد ما قنطوا پس از آنکه نومید شدند از
آمدن آن وینشر رحمته ومیپراکند رحمت خود یعنی باران را تا سبز گرداند کوه وبیابان وهو الولی واوست
دوست مومنان وسازنده کار ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت واحسان الحمید ستوده بهمه زبان
یا ستاینده سپاس داران ومن آیاته واز دلایل قدرت ونشانهای فطرت او خلق السموات والارض آفریدن
آسمانها وزمینها وما بث فیهما وآفریدن آنچه پراکنده کرده در آسمان وزمین من دابة از جنبندگان یعنی زندگان
چون ملایکه وجن وانس وسایر حیوانات وهو واو یعنی خدای علی جمعهم بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر
اذا یشاء قدیر هر گاه خواهد تواناست وممکن وغیر عاجز از آن وما اصابکم وهر چه برسد شما را ای مومنان
من مصیبة از مصیبت وآفت بمال یا تن یا باهل وعیال فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آنست که کسب کرده دستها
شما یعنی بشآمت معاصی است هرچند بقضای ماست اما عقوبت گناهان شماست ویعفوا وعفو میکند ودر
میگذراند عن کثیر از بسیاری گناهان واگر بگناهی را از یابی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو
اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که امیدوارترین آیتی که از خدای
بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرستاده اینست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم واز بسیاری
عفو میکنم ووی از آن کریمتر است که گناهی که یکبار عفو کرده در نشئه دیگر باره عقوبت کند بدان در عقبی وما
انتم ونیستید شما ای کافران بمعجزین عاجز کنندگان خدا را از انفاذ امر یا از عذاب کردن شما فی
الارض در زمین وما لکم ونیست شما را من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی که کار شما سازد در دنیا ولا
نصیر ونه یاری که عذاب بردارد در عقبی ومن آیاته الجوار واز نشانهای توانائی او کشتیهای روانست فی البحر
در دریا کالاعلام مانند کوهها در عظمت ان یشأ اگر خواهد خدای یسکن الریح ساکن گرداند بادی
را که سبب رفتن کشتیهاست وچون آن باد ساکن شود فیظللن پس گردند کشتیها رواکد ایستادگان

ظهره بر پشت آب واهل کشتی در اضطراب افتند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که تسخیر باد واجراء سفاین لَآيَاتٍ
هرآینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ
يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کردند از معاصی وَيَعْفُ ودر میگذرد
عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان اهل کشتی وگفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص
دهد مؤمنان را وهلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ وتا بدانند آنها که خصومت
میکنند فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی فَمَا أُوتِيتُمْ
پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن
برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ وآنچه نزدیک خداست از ثواب
آخرت ونعیم بهشت خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ بهترست وپاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکسان که گرویده اند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
وبر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِينَ وبرای آنانکه يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند وبا یکسو میروند كَبَائِرَ الْإِثْمِ
از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ واز کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا وچون خشم گیرند بر مردمان بسبب کجخویی وبدزبانی
ومکروهی که بدیشان رسانند ایشان هُمْ يَغْفِرُونَ در میگذرانند از او وعفو میکنند ودر لباب آورده که آیه در شان
فاروق اعظم است رضی الله عنه که او را بمکه دشنام میدادند وچون در خشم میشد فرو میخورد وتعرض شاتم
نمیکرد ودر تبیان فرموده که در باره ابو بکر صدیق است رضی الله عنه که او را بانفاق تمام مال ملامت کردند
وبشتم رسانیدند او حلم میورزید ومتعرض ایشان نمیگشت نظم مستغرقی کار خود چنانم که کسی
بدعای ملامت کر بکارم نیست وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا وبرای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را مراد انصارند
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند وفی الحال بطوع ورغبت قبول نمودند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط وارکان در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ وکار ایشان شُورَىٰ بَيْنَهُمْ مشورتست
میان ایشان یعنی هر کار که کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال
يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِينَ وبرای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ
يَنْتَصِرُونَ ایشان از دشمن خود انصاف میستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصار از کفار قربتست وبیان
کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ وپاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداری بدست مانند آن ولفظ سیئه در ثانی با آنکه نه
سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه وان عاقبتم فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار خود
که مسلمان باشد وترک انتقام نماید از وی وَأَصْلَحَ وبصلاح آرد میان خود وظالم خود فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خداست
ومزد مبهم دلالت بر شرف وعظمت موعود دارد ودر تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکند که روز قیامت
ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز وبستان برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از ظالم نظم
عفو از گناه سیرت اهل فتوتست ۞ بی حلم وعفو کار فتوت تمام نیست ۞ بگذر ز جرم خصم وکرم کن که کس نیافت
در عفو لذتی که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی
را که ابتدا کنند بستم ویا در انتقام از حد در گذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ وهر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه بر وستم
کرده باشد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راه بعتاب وملامت یا
ایشانرا گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه ومعاقبه عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که ابتدا يَظْلِمُونَ النَّاسَ

ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ وافزونی جویند واز حد در گذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی حقی وجهتی أُولَٰئِكَ
آن گروه موصوف بظلم وبغی لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ وهر که
شکیبائی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ ودر گذرد از مظالم ایشان وانتقام نکشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر وغفران
لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین کارهاست امام زاهد رحمه الله گوید از کارهای مردان مردست وهر کس را قوت آن باشد
که جفا کشد ووفا کند نظم جفا خوریم وملامت کشیم وخوش باشیم ۞ که در طریقت ما کافریست رنجیدن وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ وهر کرا فرو گذارد خدای فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کار سازی کند مِنْ بَعْدِهِ پس
از فرو گذاشتن خدای مرورا وَتَرَى الظَّالِمِينَ وبینی تو مر کافرانرا لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را
یعنی روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست باز گشتن بدنیا مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی با جانب آن تا برویم
تدارک مافات کنیم وَتَرَاهُمْ وبینی کافرانرا که در آن روز يُعْرَضُونَ عرض کرده وپیش برند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایت غیر
مذکورست جهة وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان باشند
وحقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری ورسوائی يَنْظُرُونَ می نگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی
بکرانه چشم بدوزخ مینگرند واز هول وهیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که معنی که ایشانرا
بدوزخ رانند ودیده بر وی کنند گاهی بالا نگرند وگاهی بپوشند وگاهی بدوزخ ووجهی دیگر آنستکه مراد از طرف خفی چشم
دلست چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان دیدنی حالات
مختلفه فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا وچون ایشانرا بدین حالت ببینند گویند آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی
چون زیان کاری ایشان ببینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کرده اند
أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش وَأَهْلِيهِمْ ودر کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز زیان در نفسها آنست که از
بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند وزیان در اهالی آنکه در دوزخ اند با آنکه ایشانرا از ایمان باز داشتند
واگر بهشتی اند با آنکه اندرینجا با ایشان محروم مانند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی مشرکان
فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذابی پیوسته اند یعنی باقی دائم بی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُمْ ونباشد مر کافرانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ
هیچ دوستان ومددکاران که بوقت عذاب يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند
که عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای وخدای عذاب از ایشان باز ندارد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهر که را گمراه سازد
خدای فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست او را راهی بنجات وبصلاح اسْتَجِيبُوا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ مر پروردگار خود را یعنی در
بپذیرید آنکه امر کرده ما بایمان وتوحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردیدن نیست
مرانرا مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده وآن حکم باطل نمیشود مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ مَلْجَإٍ
هیچ پناهی وگریزگاهی يَوْمَئِذٍ آن روز وَمَا لَكُمْ ونیست شما را مِنْ نَكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای
خود را انکار نتوانید کرد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند واعضا وجوارح نیز بدان گواهی دهند
فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت یا نبی فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ
بر ایشان حَفِيظًا نگاهبانی که از عمل بد ایشانرا نگاه داری إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام
وتو رسانیده وَإِنَّا وبدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ چون بچشانیم کافرانرا یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود
رَحْمَةً صحت وتوانگری فَرِحَ بِهَا خوش شوند بدان وشادی کنند وَإِنْ تُصِبْهُمْ واگر برسد سَيِّئَةٌ بدی چون مرض وفقر

عشق

بعث بما قدمت ايديهم بانچه پیش فرستاده است دستها ایشان از اعمال ناشایست فان الانسان پس بدرستی
که انسان یعنی کافر كفور سخت ناسپاس است وناگرونده ومیشاید که مراد انسان جنس مردمان باشد وغلب
ایشان انانند که نعمت را فراموش کنند ومحنت را بند کشند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که کفران
مؤمن آنست که ترک شکر کند لله مر خدا راست ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها يخلق ما يشاء می‌آفریند
آنچه میخواهد يهب میبخشد لمن يشاء هرکرا خواهد اناثا دختران بی پسران یعنی لوط علیه السلم ويهب لمن
يشاء الذكور میبخشد هرکرا اراده کند پسران بی دختران چون ابرهیم علیه السلم او يزوجهم یا جفت گرداند
ایشانرا ذكرانا واناثا پسران ودختران هم پس بخشد هم دختر چون حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
اینجا بمشیت بانبشت چنانکه دو دادن دختر تنها وپسر تنها نیز کانجا که دختر دهد تا بدعا الدین داد
پسر باشد یا پسر دهد یا ایشانرا ان روی دختر بود پس بمشیت خود باز بست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که
انرهدو نوع داد بدر ومادر را مشیتی نماند که نفی آن یاد کرد ويجعل ومیگرداند من يشاء هرکرا خواهد عقيما
بی فرزند چون یحیی علیه السلم انه عليم بدرستی که خدای داناست بانچه میدهد قدير تواناست بانچه
بیاید داناتی وانجهل مقدس ومبرا وتوانائی او انعجز منزه ومعزا **نظم** علم او بی عرفان شایبه جهل
قدرتش پاک زآلایش نقصان ونقص آورده اند که یهود حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم گفتند
چرا خدای توبی واسطه با تو سخن نمیگوید چنانچه با موسی علیه السلم سخن گفت وموسی را میدید حضرت
فرمود که موسی سخن حق میشنید لیکن او را نمیدید آیه آمد که وما كان ونیست ونشاید لبشر مرآدمی
را ان يكلمه الله آنکه سخن گوید خدای با او مواجهه در دنیا وآنکس را چند پس سخن گفتن خدای با بشر
نبود الا وحيا مگر بوحی وان کلامیست خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام یا بالقا در منام او من وراء حجاب
یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علی نبینا وعلیه السلم سخن گفت وا
در پس حجاب نور بود ودر صحیح آورده که خدای تعالی با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سخن گفت از ورای
حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علی نبینا وعلیه السلم سخن گفت واو در پس حجاب نور بود ودر صحیح آورده
که خدای تعالی با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سخن گفت از ورای حجابی یعنی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
میان دو حجاب بود که سخن خدا شنید حجابی از در سرخ وحجابی از مروارید سفید وسیر میان هر دو حجاب هفتاد
ساله راه او يرسل رسولا یا خدای فرستد بآنکس رسولی از ملایکه فيوحي باذنه پس وحی کند ملك مرسل بمرسل اليه
بدستوری خدای ما يشاء آنچه خواهد خدای انه علي بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق وغالب است در ایصال
وحی حكيم داناست بتکلیم با بشر از روی حکمت بر وحی که باید وكذلك وهمچنانکه وحی کرد بهر یک پیغمبران پیش از تو
اوحينا اليك وحی کردیم بسوی تو روحا قرآنرا من امرنا بفرمان ما قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه
تنها بروح حیات می یابد ما كنت تدري نبودی تو که بدانی قبل الوحی ما الكتاب که چه چیزست قرآن یعنی چون
قرآن منزل نبود نمیدانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت وشقاوت معلوم تو نبود ولا الايمان ونه دانستی
باشرایع ایمان ویعالمرآن عالم نبودی یا نمیشناختی اهل ایمان را یعنی نمیدانستی که کدام کس بتو ایمان آرد ولكن
جعلناه ولیکن ما گردانیدیم کتاب یا ایمانرا نورا نهدي به روشنائی که راه نماییم بدان من نشاء هرکرا خواهیم من عبادنا
از بندگان ما لیکن چون آنرا قبول کند بطریق دین راه یابد وانك لتهدي وبدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمان

الى صراط مستقيم براهی راست دعوت از تو عام است مر خلق را وهدایت از من خاص است هرکرا خواهم وصراط
مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صراط الله براه خدایست الذي له آن
خدائی که مر وراست ما في السموات وما في الارض آنچه در آسمانها وآنچه در زمینهاست الا الى الله بدانید که بسوی خدا
تصير الامور باز گردد کارهای خلایق در آخرت ونزد محققان باز گشت همه امور در همه احوال واوقات حضرت
اوست باد تفاع حجب وسایط مشاهده این معنی دست دهد **نظم** صورت کثرت حجب وحدتست
غیبت ما مانع نور حضور دیده دل باز کشا وبه بین الی الله تصير الامور

سورة الزخرف مكية

بسم الله الرحمن الرحيم حم حروف مقطعه برای تنبیه واعلام ستامع
را از خواب غفلت برانگیزاند وقول ثعالبی که در لغت قدوه است آنست که این سخن میکند انجاکه فرموده حروف تهجی برای تنبیه
اید در معرض اعتبار اینجا بحا ومیم تنبیه نمود باستماع کلام عظیم در کشف الاسرار فرموده که حا اشارت بحیات حماست
ومیم بملك او قسم یاد میکند بحیات بی زوال وملك بی انتقال خود والكتاب المبين وبقرآن روشن وهویدا بدلایل اعجاز
یا روشن کننده احکام شرع واشکارا کننده طرق هدایت جواب قسم جیست انا جعلناه بدرستی که ما فرستادیم این کتاب
را قرآنا عربيا قرآنی بلغت عرب لعلكم تعقلون شاید که شما که از وی ذریة تید در یابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت
محمد را صلی الله علیه وسلم بانچه مشاهده کنید در معانی آن از فصاحت وسلاست واطول بلاغت وجزالت وانه وبتحقیق
که قرآن في ام الكتاب در اصل همه کتب ما وی یعنی در لوح محفوظ که ام آیات ازکنیم لدينا نزدیک ما لعلي هرآینه
بلند قدرست حكيم محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا ناسخیت که دیگر نسخ برو کشیده نشود افنضرب ایا باز دیم
یعنی باز داریم عنكم الذكر از شما قرآن را صفحا باز داشتنی ان كنتم بانکه هستید شما قوما مسرفين گروهی شرك
رندگان یعنی بانکه شما اعراض کنید از آن وتکذیب او نمائید ما وحی خود را نخواهیم داشت بلکه بیایی خواهیم فرستاد الزام
حجت را ونیز بیان کنند کسبب شرك شما قرآن را باز نخواهیم برد چه دانسته ایم که بود بیاید قومی که بدان بگروند
واحکام آن عمل کنند وكم ارسلنا وچه بسیار فرستاده ایم من نبي في الاولين پیغمبر در میان پیشینیان که مسرف
ومشرك بودند وکفر ایشان مارا از ارسال رسل منع نکرد وما يأتيهم ونیامد بکفار گذشته من نبي هیچ فرستاده از
نزد ما الا كانوا مگر آنکه بودند معاندان قوم که او را به يستهزءون استهزا می نمودند چنانچه جاهلان قریش نسبت
بتو میکنند فاهلكنا پس هلاك کردیم بسبب استهزا اشد منهم سخت تر از ایشان بطشا از جهت قوة یعنی
اقوی از ایشان هلاك کردیم وشدت وشوکت ایشان مارا عاجز نساخت ومضى وگذشته است در قرآن بچندین
موضع مثل الاولين وصف وخبر قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند وما با ایشان چه کردیم در انجام
پیغمبرست صلی الله علیه وسلم در وعید عادی او بعقوبت ولئن سألتهم واگر بپرسی تو قوم خود را که من خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها وزمین را ليقولن هر آینه گویند خلقهن العزيز بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم
العليم دانا باحوال بندگان جه از پیش کار عاجز وجاهل نتواند بود در زبان اخبار میکنند از غایت جهل ایشان
که منکرند باز زنده گردانیدن توی دانا وعبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در وصف خود میفرماید که الذي جعل خدای

انست که ساخت لکم الارض برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وجعل لکم وپدید آورد ظاهر
کرانید برای شما فیها سبلا درزمین راهها لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید بسلوک بران بطرق سوی مقاصد
ودیاری که خواهید والذی نزل ومی آنکه خدایست که فرو فرستاد من السماء ماء از آسمان آبی بقدر باندازه حاجت
ومصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شدن باشد چون طوفان نوح علیه السلم ونه اندک که مهمات زراعت را کفایت
نکند فانشرنا به پس زنده کردانیدیم بان آب بلدة میتا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را بازراع کیاه
التفات بتکلم جهت اختصاص وبیست وبدین فعل کذلک مانند این زنده کردن تخرجون بیرون آورده خواهید
شد از قبرها بس از زنده شدن والذی خلق الازواج آن خدای که بیافرید اجناس واصناف وانواع مخلوقات را کلها
همه آن بی یاری ومددکاری وجعل لکم وساخت برای شما من الفلک از کشتیها والانعام واز چهارپایان ما ترکبون
آنچه سوار شوید بدان در دریا وخشکی لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن درسواری ثم
تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شوید بروی وتقولوا
وبگویید سبحان الذی سخر لنا پاکست آن خدایی که رام کردانید وزیردست ساخت برای ما هذا این کشتی واین
چارپا را تا بدان رکوب بریشان قطع بحر وبر میکنیم وما کنا له وما نبودیم مرین مرکوب را بقوت خود مقرنین
ضبط کنندگان وفرمان برداران ساختگان وانا الی ربنا وبدرستی که ما بسوی پروردگار خود لمنقلبون بازگردند
کانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند وآخر مرکبی از مرکب دنیی آنست هشدار وعنان کشیده رو کامزن کار
بر مرکب چوبین زجهان خواهی رفت در خبر آمده است که چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله پای مبارک
در رکاب کردی گفتی که بسم الله وچون برپشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر
لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب باید که کلمه الحمد لله گوید صاحب کشاف
گوید که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشست وآیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند ایشان
فرمودند که ایا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را بچه فرموده اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم آنکه یاد
کنید نعمت پروردگار خود را در سواری اشارت بالست که در وقت سواری آنچه عاقل را باشد وجعلوا وحکم
میکنند کافران ومقر میسازند که له مر خدای را من عباده از بندگان او یعنی ملائکه جزءا نصیبی یعنی میگویند که
دختران اویند واین تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت وعزت وعلم وی رای را اثبات ولد میکنند
ونمیدانند که ولادت از صفات اجسام است واو خالق همه جسمهاست ان الانسان بدرستی که آدمی لکفور
ناسپاس است اشکارا کفران که نسبت ولد میکنند بحق سبحانه ویکی دیگر از تعجبها آنست که ایشان نسبت بنات
را اضافه بحق میکنند وبرای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید ام اتخذ ایا فرا گرفته است خدای برای
خود مما یخلق از آنچه می آفریند بنات دختران که اخس وانقص اند واصفکم وشما را برگزید وخاص کرد بالبنین
بپسران که اشرف واکمل اند وچگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده واذا بشر وچون خبر
داده احدهم یکی از مشرکان را که اسناد بنات بخدا میکنند واز بهر ملیح بما ضرب بانچیزی که بیان زده للرحمن
مثلا برای خدای بخشاینده شبیه وما تند یعنی دختر را که اسناد بحق مینماید در حقیقت آن وصف است
خدا یا بمثل وما تند چه ولد لابد است که مماثل والد باشد یعنی ایشان دختر را برای خدای ضرب المثل میسازند
وچون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظل وجهه کردد روی او مسودا سیاه شده از غایت غم واندوه

وهو کظیم واو پرست از کرب ورنج یعنی غم بدل فرو میخورد پس چون دختر برای خود نمی پسندید بخدا چون روا
میدارید او من ینشؤ ایا آنکه بالله وبزرگ شود وحمزه وحفص ینشؤا بصیغه مجهول میخوانند از تنشئه یعنی ایا کسی که
پرورده کرده فی الحلیة در پیرایه یعنی بنات که بعد از بلوغ واو در قوت حرب ومیدان داری نباشد وهو فی الخصام
واو در وقت مجادله وسخن کذاری غیر مبین نه اشکار کننده حجت باشد عرب را شجاعت وفصاحت فخر بودی ودر
اغلب زنان این دو حلیه عاطل میباشند حق سبحانه فرمود که ایا کسی ایشان باشد خدای او را بفرزندی میکرد
ودیگر نهایت جهل ایشان را میفرماید وجعلوا الملئکة ونام نهاده اند فرشتگان را الذین هم آنانکه ایشانند عباد
الرحمن بندگان خدای اناثا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت وملازمان مجامع عبودیتند دختران
نام می نهند اشهدوا ایا حاضر بوده اند ودیده خلقهم آفریدن خدای ملائکه را که مشاهده کرده باشند صفت
انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه
اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم وگواهی میدهیم که ایشان دروغ کوی نبوده اند حق تعالی فرمود ستکتب
زود باشد که نوشته شود شهادتهم گواهی ایشان ویسئلون وپرسیده شوند روز قیامت از آن وقالوا وگفتند
قوم بنی ملیح از خزاعه لو شاء الرحمن اگر خواستی خدای ما عبدناهم نپرستیدیمی ملائکه را واین بر سبیل مجادله
گفتند نه از روی اعتقاد چه بغلبه مشیت حق بر مشیت عباد دانا یافت لاجرم حق سبحانه فرمود که ما لهم
نیست ایشان را بذلک بانچه میگویند من علم هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند مشیت
را حجت میسازند در تضییع فرمان الهی ان هم نیستند ایشان الا یخرصون مگر آنکه دروغ میگویند ودر وسیط
آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان وبدان راضی شده پس
بدان عقوبت نخواهد کرد وایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست ام آتیناهم نه
چنین است که ایشان میگویند یا دادیم ایشان را کتابا من قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول
ایشان فهم به پس ایشان بدان کتاب مستمسکون چنگ در زدگانند وبدان احتجاج نمایندگان ومقررست
که ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی نقلی بیارند وبطریق عقل نیز حجتی ندارند بل قالوا بلکه میگویند
انا وجدنا آباءنا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را علی امة بطریقه وسیرتی وانا علی آثارهم وما بر پیهای
ایشان مهتدون راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران را دانست وکذلک وهمچنین ما ارسلنا
من قبلک نفرستادیم پیش از تو فی قریة در دیهی ومجتمعی من نذیر هیچ بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف
نمودی واز شرک بتوحید دعوت فرمودی الا قال مگر گفتند مترفوها متنعمان وتوانگران وسربازان آن دیه
که انا وجدنا بدرستی که ما یافتیم آباءنا پدران خود را علی امة بر کیش وآیینی وانا علی آثارهم وما بر عقب ایشان
مقتدون اقتدا کنندگانیم بدیشان قل بگو ای محمد وحفص قال میخواند یعنی گفت آن پیغمبر که اولو جئتکم
ایا شما بعث بدان جاهل خود می کنید واگر چه آورده ام برای شما باهدی دینی راست تر مما وجدتم از انچه
یافته اید علیه بران دین آباءکم پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قالوا
گفتند انا بما ارسلتم به بانچه که شما فرستاده شده اید بدان کافرون ناکرویدگانیم پس از شامت تقلید
کار ایشان بعناد ومکابره کشید نظم حلق را تقلید شان بر باد داد که دو صد لعنت بران تقلید باد
گرچه عقلش سوی بالا میپرد مرغ تقلیدش بپستی می چرد فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم منهم از ان عقلا

معاند باستیصال ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب
کنندگان دین حق تسلیه آنحضرتست صلی الله علیه وسلم پس پیغمبر باید که گفت کافران را اگر تقلید پدران می کنید از ابرهیم تقلید
ابرهیم علیه السلم کنید که اشرف آبا شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابرهیم بعد از بیرون آمدن از
غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و قوم او را چون دید که بت می پرستید إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ که من بیزارم از آنچه شما می پرستید
إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنکسی که بیافرید مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت
وَجَعَلَهَا و ساخت ابرهیم علیه السلم کلمه توحید را كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریه خود تا دائم
که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه السلم همیشه موحدی بود و کسی که مردم را
بتوحید خواند گفته اند مراد از عقب ابرهیم آل محمدست صلی الله علیه وسلم یا امة مرحومه وی و بعضی برآنند
که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابرهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین
وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هَؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبرند صلی الله علیه
وسلم وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بی اندازه حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتی که آمد بدیشان سخن
حق یعنی قرآن یا دین اسلام وَرَسُولٌ مُبِينٌ و پیغمبری آشکارا بدلایل معجزات یا بیان کننده توحید بحجج و آیات
وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که شکر گذاری این نعمت شکر گذاری
کردندی ایشان در انکار افزوده قَالُوا هَذَا گفتند این که آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادویست وَإِنَّا بِهِ و بدرستی
که ما بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله است وَقَالُوا و دیگر گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده
نشد هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن که از پیش خدایست عَلَى رَجُلٍ بر مردی مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی از دو دیه که مکه و طایفست
عَظِيمٍ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف
عروة ثقفی یا حبیب بن عمیر و یا کنانه عبد یا لیل مدعا کفار آنست که رسالت امر بزرگست بایستی که بمردی بزرگ
دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیویه و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند
که رسالت رتبه عالیه است و استحقاق آن کسی را باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه و با این همه
اختصاص خاص از حضرت واهب العطایا **نظم** یا دوست از آن میان کرا میخواهد لاجرم حق سبحانه
در جواب ایشان میفرماید که أَهُمْ يَقْسِمُونَ آیا ایشان بخش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمة پروردگار ترا که نبوتست
یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست تا بر هر که خواهند در نبوت بگشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخش کردیم
بَيْنَهُمْ میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حیات دنیا و ایشان
از تدبیر آن و تغییر آن عاجزند پس از انکار در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیت دخل بیابند وَرَفَعْنَا و برداشتیم
بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی در میان را فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجَاتٍ در جاه و روزی تا یکی توانگر است و یکی درویش
یا در حریت که یکی آزادست و یکی بنده یا در فضائل که یکی فاضلست و یکی مفضول در حقائق سلمی آورده که تفاوت
درجات اخلاق حسنه است هر که نیکوتر درجه او بلندتر با این تفاوت برای آن پیدا کردیم لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ
تا فرا گیرند بعضی آدمیان بَعْضًا بعضی دیگر را سُخْرِيًّا کار کننده یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا مهمات
ساخته و معاش ایشان بر ساخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و یکی باعمال مساعدت دیگری نماید تا
این صورت موجب انتظام امور دنیوی شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَيْرٌ بهترست

مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه کافران جمع می کنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ
و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص و اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آینه
میگردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ مر آنکسی که کافر گردد بخدا لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشانرا سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها
از نقره وَمَعَارِجَ و نردبانها که بر آن عَلَيْهَا بر بام آن خانها يَظْهَرُونَ بر آیند و خود را نمایند وَلِبُيُوتِهِمْ و ساختیم
مر خانهای ایشان را أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا و تختها که بر آن يَتَّكِئُونَ تکیه کنند همه از نقره و درین آیت اشارت
بحقارت دنیاست یعنی دنیا در پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول
شدندی چه اکثر طباع مجبولست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل
بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه سقف خانها و نردبانها و درها و تختهای کافران همه از نقره
کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود این همه ایشانرا طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها را از طلا ساختندی وَإِنْ
كُلُّ ذَلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرا یعنی در صدد
زوال و انتقالاست و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو یعنی در صدد زوال
و انتقالاست وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو یعنی در حکم لِلْمُتَّقِينَ
مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز نموده اند یا از مستلذات فانی و متمتعات
این جهانی امتناع نموده **نظم** هر کس که رخ از متاع فانی بر تافت • و اندر طلب دولت باقی بشتافت •
آنجا که کمال همتش بود رسید • و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت وَمَنْ يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض
کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر حلال و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار
نباشد نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا برگماریم مر او را دیوی فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ پس آن دیو مر او را همنشین و همراز و مصاحب
و دمساز بود در دنیا و پیوسته باغوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو العباس
قصری قدس سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد نشسته بودند جنی گفت ای شیخ
مردم را چگونه می بینی گفتم بعضی را در خواب و بعضی را بیخواب گفتا بنگر بر سرهای ایشان مر بینی
گفتم نی چشم مرا بمالید دیدم که بر سر هر یک غرابی نشسته و بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی
را گاهی بوی فرو میگذارد و گاهی بالا میبرد گفتم این چیست گفت نخوانده و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له
شیطانا اینها شیاطین اند بر سرها ایشان نشسته و بر هر یک بقدر غفلت او استیلا یافته **نظم**
دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم • و زین معامله با دیو همنشین شده ایم • بپایگاه فلک بوده ایم و رشک ملک
ز جهد نفس جفا پیشه اینچنین شده ایم وَإِنَّهُمْ و بدرستی که دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند قرینان خود را
عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند کافران بنی آدم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ که ایشان بسبب متابعت شیاطین
راه یافتگانند یا پندار ایشان آنست که دیوان از اهل هدایتند و دیوان اندیشه می باشند حَتَّى إِذَا جَاءَنَا تا وقتی
که بیایند بما آن معرض و قرین او در حفص بصیغه واحد میخوانند یعنی بیاید بما معرض و قراءة بکر اظهرست
چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم آورده از ابو سعید
خدری رضی الله عنه که چون کافر را برانگیزند بمحشر گاه آورند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا زنجیر
با وی باشد و مفارقت نکند از وی تا وقتی که بدوزخ روند القصه در زنجیر بر صحه محشر آیند قَالَ گوید

ماشی به شیطان را یا لیت بینی و بینک ای کاشکی میان من و تو بودی بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب
تغلیب کرده مشرق را در موضع آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیار است
غرض آنکه کافر بدو گوید که کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی فبئس القرین پس بد همنشینی تو ای لعین گویند
با ایشان که ولن ینفعکم الیوم و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا اذ ظلمتم چون ظلم کرده اید بر نفسهای
خود در دنیا انکم برای آنکه شما همه هستید فی العذاب مشترکون در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب
شریک باشید همچنانکه در سبب شریک بودید و بعضی گفته اند سود نمیدارد شما را آنکه شریک باشید یعنی
اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
با ایمان قوم دلبستگی تمام داشت و چندانکه بشرایط دعوت بشتافت میخود عناد و انکار ایشان افزونتر
بود حق سبحانه فرمود که افانت آیا تو ای محمد تسمع الصم توانی که بشنوانی کران را یعنی آنانکه گوش دل کرانست سخن
حق توانی شنوانید او تهدی العمی یا توانی که راه نمائی کوران را یعنی کور دلان را طریق حق توانی نمود و من کان
و آنرا که هست فی ضلال مبین در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بهدایت کمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود
فاما نذهبن بک پس اگر ما ببریم ترا یعنی برحمت خود بمیرانیم پیش از آنکه عذاب ایشان را بتو نمائیم دل خوش دار فانا منهم پس
بدرستی که ما از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم بعذاب او نرینک یا بنمائیم ترا الذی وعدناهم آنچه وعده داده ایم
ایشان را از عذاب فانا علیهم پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مقتدرون پس بتحقیق که بر عذاب ایشان مقتدر
توانائیم یعنی بهمه حال ایشان معذب خواهند شد در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فاستمسک پس تو چنگ
در زن بالذی اوحی الیک بآنچه که وحی کرده شده است بتو از آیات احکام انک بدرستی که تو علی صراط مستقیم
بر راه راستی که در دین تو بمنزل توانی رسید وانه و بتحقیق که قرآن لذکر لک شرف بزرگ است مر ترا ولقومک و مر
گروه ترا از قریش مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشانست و خصوصیتی
هست مر قریش را که تو از ایشانی و بخاصه بنی هاشم را که از ایشان و گفته اند مراد از قوم امت است وسوف
تسئلون و زود باشد که پرسیده شوید از این نعمت و قیام بسپاس داری آن واسئل و بپرس ای محمد من ارسلنا
من قبلک کسانی را که پیش از تو فرستاده ایم یعنی احوال ایشان را استفسار کن من رسلنا از فرستادگان ما که
ملاقات کرده ای یا از رسل گذشته سوال کن که اجعلنا آیا فرموده ایم که من دون الرحمن بجز خدای آلهة یعبدون خدایان
پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملت از ملل ایشان بت پرستی کسی چون
خدای مقرر بوده و بوده مراد بازین کلام استشهاد است باجماع انبیا بر توحید در معالم فرموده که در شب اسری
رسل را برای حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن
شک نیاورد و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در تارامی است که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بسید که
سید عالم صلی الله علیه و سلم این سوال کرد از انبیا میکائیل فرمود که یقینا و آنانکه ملت و ایمان او ما محکم ترست
که این سوال کنند ثم آنگاه در کشف دارد استفلوا که توجه کند استدلال ولقد ارسلنا موسی و هر آینه ما فرستادیم موسی را
علیه السلام بآیاتنا بحجتهای که علامات روشن بود بر نبوت او الی فرعون وملائه بسوی فرعون و گروه او فقال پس گفت
موسی علی نبینا و علیه السلام مر ایشان را انی رسول رب العالمین بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما جاءهم پس
آن هنگام که آورد موسی علیه السلام بدیشان بآیاتنا نشانهاء ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن

اذا هم ناگهان ایشان منها یضحکون از آن میخندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا مینمودند در اول شاهد
بی تامل و مان وما نریهم من آیة و ما نمی نمودیم ایشان را هیچ معجزه الا هی اکبر مگر آنکه او بزرگتر بود من اختها از اخت خود
که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بود بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بود بر آن دیگری و مراد وصف
همه است بزرگی واخذناهم بالعذاب و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لعلهم یرجعون شاید که بر
گردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه
آمدند وقالوا و گفتند با موسی علیه السلام یا ایها الساحر ای مرد جادو یعنی کامل این ندا ازروی تعظیم بود چه سحر
نزدیک ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم و معلم سحره غالب بر تمام سحره همواره
موسی را علیه السلام بدین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما ربک
بما عهد عندک بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او را هست نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی
چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میگرداند دعا کن تا عذاب از ما ببرد اننا لمهتدون بدرستی که ما
راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما دفع شود بتو ایمان آوریم و راه یابیم فلما کشفنا پس آن هنگام که ببردیم
عنهم العذاب از ایشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام اذا هم ینکثون همان زمان ایشان بشکستند عهد او را و
فرعون از اجابت دعای موسی علیه السلام متردد شد که مبادا مردم بدو بگروند بر همه قوم خود را جمع کرده
بلندی بر آمد ونادی فرعون و ندا کرد فرعون بنفس خود فی قومه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان از
روی عظمت قال گفت یا قوم ای گروه من یعنی قبطیان الیس لی آیا نیست مرا ملک مصر مملکت مصر از
اسکندریه تا سرحد شام وهذه الانهار و این جویهای آب نیل تجری من تحتی میروند از زیر قصر من آب نیل
بسیصد و شصت جوی منقسم بوده و جویهای مهتر بزرگ آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر
تنیس در باغ او میرفته و از زیر قصرهای او میگذشت پس او بدین جویها فخر میکرد و میگفت در بوستانهای
من میرود افلا تبصرون آیا شما نمی بینید عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد ام انا خیر بلکه من بهترم
من هذا الذی ازین کسی که در ملک من هو مهین او خوار و بیمقدار است ولا یکاد یبین و نمی تواند که روشن
کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه
بدعای واحلل عقدة من لسانی آن گره از زبان او برداشته بود اما بپوشید چه مردم پیش از رسالت او را
بآن صفت دیده بودند و دانسته فلولا القی علیه پس چرا نیفکنده اند برو اسورة من ذهب دستوانها از
زر رسم آن زمان چنان بود که هر که را مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن
وی میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای او طوق
زرین نداده او جاء یا چرا نیامده اند معه الملائکة با او فرشتگان مقترنین پیوستگان بهمدیگر یاری دهنده
داری او و بجهت هر یکی کار ایلچی بجانبی میفرستد جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکنند تا خیل و بسیار گردد
و در همه حال مدد و معین وی باشند پس این چگونه باشد که خدای مردی را بی کسی را از پیش خود برسالت
فرستد فاستخف پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قومه گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر
کرد فاطاعوه پس فرمان وی بردند و بگفتار او از متابعت موسی علیه السلام برداشتند انهم کانوا بدرستی که
ایشان یعنی فرعونیان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری

وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال وجاه فانی نظر کرده موسی را بچشم حقارت دید و ندانست که **نظم**
فرعون و عذاب بدرویش مرسم * موسی کلیم الله جوئی و شبانی فلما آسفونا پس چون در غضب کردند ما را بافراط
در مکابره و اسراف در کار باب بخشم آوردند رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان فاغرقناهم اجمعین
پس همه ایشان را غرقه ساختیم در دریا فجعلناهم سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیش رو کافران که بعد از ایشان
آیند یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند ومثلا للآخرین
وگردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قصه عجیبه ایشان
معتبر را در تغلیب احوال الکفایت است از جمله آنکه چون فرعون باب نازش کرد او را هم باب غرقه ساختند
و بدانچه نازید بفریاد او نرسید **نظم** دو سرداری که باشدت سرداری * سر و سرمان کنی که در سرداری
در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست
آنکه او را بدون خدا می پرستید جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایانست من دون الله و تو گمان می بری که او بنده
صالحاست پس در وی هیچ خیر باشد قریش از این سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله ملزم شد و ایشان اصلا که ولما ضرب ابن مریم مثلا وچون زده شد به پسر مریم مثلی اذا قومک
آنگاه قوم تو منه یصدون از آن فزع کنند و آواز برآرند و قولی در سبب نزول آیت آنست که عیسی مخلوق است
و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشد یا شبهه میکردند که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید
که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن
زبعری گفت که عیسی را اتباع خدای می پرستیدند هر گاه که عیسی در آتش باشد ما و خدایان ما نیز آتیم
و مؤید این قول است آنچه میفرماید وقالوا و گفتند مشرکان ءالهتنا آیا خدایان ما بهترند ام هو یا عیسی هرگاه
که او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند ما ضربوه لک نزدند آن مثل را برای تو الا جدلا مگر برای جدال
و خصومت نه برای تمییز حق از باطل بل هم قوم بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خصمون خصومت کننده
بلجاج کنندگان ان هو نیست عیسی الا عبد انعمنا مگر بنده که منت نهاده ایم علیه برو به نبوت و رسالت
وجعلناه مثلا وگردانیدیم او را آیتی و امری عجیب لبنی اسرائیل برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه
ایست در غایت غرابت نه چون مثل سایر قصها ولو نشاء واگر خواهیم ما لجعلنا منکم هر آینه بیافرینیم بدل
شما ملائکة فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان را فی الارض یخلفون در زمین
از پی در آیند شما را وانه و بدرستی که عیسی لعلم للساعة علامتست مر ساعت را یعنی بدو دانسته شود نزدیک آمدن
قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی علیه السلام که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک
مناره بیضا در طرف شرقی دمشق در جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو
فرشته نهاده و بر رخساره مبارکش عرق کرده و چون سر در پیش افکند قطرات از رویش روان گردد و چون سر
بالا کند آن قطرها بر رویش چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا چشم وی بیفتد
نظر وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی است در ولایت شام بدو رسد و او را
بکشد و بعد از آنکه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علی نبینا و علیه السلام با مؤمنان بکوه طور متحصن گردد القصه
چون معلوم شد که عیسی علی نبینا و علیه السلام نشانه قرب قیامتست فلا تمترن بها پس شک مکنید و جدال

مینمایید بها در آمدن قیامت واتبعون و پیروی کنید شرع یا رسول هذا اینست صراط مستقیم راه راست که را
کسی بدو گمراه نشود ولا یصدنکم الشیطان و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود
پس متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین
دشمنیست آشکارا ولما جاء عیسی و آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بالبینات بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا
معجزات واضحه قال گفت مر بنی اسرائیل را قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما بالحکمة بشریعتی مشتمل بر
حکمت قولی و فعلی ولابین لکم و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بعض الذی تختلفون همه آنچه اختلاف
میکنید فیه در آن از امور دین یا احکام توریه فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای واطیعون و فرمان برید
مرا در هرچه فرمایم ان الله بدرستی که خدای که بحکم پیغمبر مایم هو ربی او آفریدگار منست وربکم و آفریدگار
شما فاعبدوه پس او را پرستید بیگانگی هذا صراط مستقیم اینست راه راست نه کجی و انحراف فاختلف
الاحزاب پس مختلف شدند فرقها من بینهم از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و مرقوسیه و
شمعونیه و ملکانیه فویل للذین ظلموا پس وای بر آنانکه ستم کردند از این احزاب من عذاب یوم الیم از عذاب
روزی که درد ناکست عذاب او هل ینظرون با چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند الا الساعة مگر
قیامت را ان تأتیهم بغتة آنکه بیاید بدیشان ناگهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آن را بسبب غفلت
و اشتغال با امور دنیا الاخلاء دوستان یومئذ در آن روز بعضهم لبعض عدو بعضی از ایشان مر بعضی را
دشمن باشند الا المتقین مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بود بر کفر
و معصیت با هم دشمن شوند که ولیکن بعضهم بعضا مؤمنان که محبت ایشان برای خدا بود دوستی
ایشان بجا بود تا یکدیگر را شفاعت کنند در دنیا و دولت کاشی مذکور است که خلت بر چهار نوع می باشد خلت
تامه حقیقی که محبت روحانیه است و آن مستند بود بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا
و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و استناد این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضلات و این
دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و ثمره فواید و نتایج صوری و معنویست سیم محبت
عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و ترتیب مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با
مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسیه است این
در قیامت با سباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد این محبت زود زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود نگیرد و
غایت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود **نظم** دوستی کان زغرض خیزد * دوستی دشمنی انگیز شد
مهرکان از هوسی گشته پاک * دان چو خورشید بود تابناک یا عباد منادی در آن روز ندا کند مر متقیان
را که خدای میفرماید که ای بندگان من لا خوف ترس کاری نیست علیکم الیوم بر شما امروز از لقای مکاره
ولا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الذین آمنوا بآیاتنا
بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وکانوا مسلمین و بودند گردن نهادگان فرمان خدا را
آنگه منادی گوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت انتم وازواجکم شما و زنان مؤمنه شما تحبرون شاد کرده
شده یا گرامی داشته یا بشارت یافته یطاف علیهم بگردانند به بندگان بهشت در آمده بصحاف کاسهها
من ذهب از زر در آن انواع طعام واکواب و کوزههای بی دسته و بی گوشه بیان اضافت شرابها فیها

ودر بهشت بود ایشان را ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو برد نفسها را و بدان خوش بر آیند وتلذ الاعین وآنچه بنظر
خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرده از جمله نعیم اهل بهشت چه
نعیم یا ازین جهان را نصیب نفس است یا بهره عین و در وسیطی فرموده که اهل نظر میدانند که بهره عین در چه
چیز می تواند بود جمعی را که غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعات جمال انکم سترون
ربکم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که والله الا مین عبارت از تحیت بهر صاحب بصیرتی روشنست
که اهل شوق را لذتی جز تماشای جمال محبوب متصور نیست **نظم** بهده از پیش باغ انکه تماشا تماشا
لذت دیده جز از دیدن دیدار تو نیست * امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخور اشتیاق است
عاشق را هر چند شوق بیشتر لذت دیدار فزونتر باشد و از ذوالنون مصری قدس سره نقل کرده اند که شوق
ثمره محبت است هر که دوستی بیشتر شوق بدیدار دوست زیاده تر و چنین آمده که ای داود بهشت من از
برای مطیعانست و کفایت من نصیب متوکلان و زیادت من جهت شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت
من از آن محسنان و مغفرت من برای طالبان و من خاصه مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم
اشد شوقا * دلم از شوق تو خواست که نامم جو گفت * دیده درون شوق جمالت زبان بر وگفت * دردلم شوق تو هر
روز فزون میگردد * دل شوریده من بین که چه دون افزونست * آنکه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید که
وانتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشند تا کمال نعمت در آنست که او را بیم زوال نباشد
وتلک الجنة و آن بهشتی که ارونا التی اورثتموها میراث داده شدید از آن بهشت موعود است که نورث
من عبادنا من کان تقیا و شما را میراث دادیم بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع
طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید لکم فیها مر شما راست
در جنت فاکهة کثیرة میوه بسیار منها تاکلون از آنها میخورید پیوسته در معالم فرموده در حدیث واقع
است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر آنکه فی الحال مثل آن از همان درخت بروید ان المجرمین
بدرستی که کافران فی عذاب جهنم خالدون در عذاب دوزخ جاویدانند لا یفتر عنهم سست نکند
و سبک نکردانند عذاب از ایشان وهم فیه و ایشان در عذاب مبلسون نا امیدانند از رحمت نجات و از
خفت عقوبات وما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن ولکن کانوا و لیکن بودند هم الظالمین
ایشان ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع آن ونادوا یا مالک و چون امید ببرند از خلاصی
بلکنت آغازند در دوزخ یا کای مالک در خواه از خدای لیقض علینا تا حکم کند بر ای ما یعنی بمیراند ما را
ربک پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قال گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در
تبیان آورده که بعد از چهل روز ان سرای که انکم ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید
در دوزخ که نخواهید مرد و عذاب بر شما سبک نخواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک
بر ایشان را گوید لقد جئناکم بالحق بدرستی که ما آوردیم شما را یعنی فرستادیم سخن راست در دنیا بر زبان
پیغمبران ولکن اکثرکم و لیکن بیشتر شما للحق کارهون مر سخنان حق را ناخواهان بودید و پسند
نکردید ام ابرموا بلکه محکم کردند کافران و ساختند امرا کاری در رد حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبر
فانا مبرمون پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا

ام یحسبون ایا می پندارند ما کافران انا لا نسمع آنکه نمی شنویم سرهم سخن نهانی که در دل خود میگویند ونجویهم و آنچه با
یکدیگر مشاورت میکنند بلی آری می شنویم آنرا ورسلنا و فرستادگان که حفظه اند لدیهم نزدیک ایشانند و کل ایشان
یکتبون می نویسند از بغیر از آنکه ما نهانیهای ایشان و فرشتگان را اشکال باشد بر ماکه خدا و ندیم
چگونه پوشیده ماند قل بگوی ان کان للرحمن اگر باشد مر خدای را ولد فرزندی چنانچه کافران میپندارند فانا
اول العابدین پس من اول پرستندگانم مر خدای را بیگانگی یا بستی که من دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست
تا اثبات ولد انکار میکنید صاحب کشاف در معنی این آیه گفته که اگر خدای را فرزند بودی و برهان صحیح و حجتی
روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کننده کان بودمی او را یعنی که من پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی
بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث
لعنه الله در کعبه مکه خود نشسته بود و اغلب صنادید قریش در دمی بودند در ایتا ز قرآن خیمی خودها غاز استهزا
کرد ولید مغیره را دران وقت میلی باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر قرآن استهزا می کنی
بخدا که می گوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید که لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله
اما اضافه میکنم الملائکه بنات الله این سخن به پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید و آنحضرت اندوهناک شده
جبرئیل علیه السلام این آیت فرود آورده و نضر پیش ولید آمد این آیه برخواند و گفت خدای محمد را تصدیق کرد دیدی
ایه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای حق خدای محمد ترا تکذیب کرده زیرا که آن بمعنی نفی است
میگوید که نیست و نبوده مر خدا را فرزندی آنکه فرمود که بگو من اول موحدانم سبحان پاکست و بی عیب رب السموات
والارض آفریدگار آسمانها و زمینها رب العرش خداوند عرش عما یصفون از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی فرز
ولد میگویند فذرهم پس بگذار ایشان را یخوضوا تا سعی میکنند در باطل ویلعبوا و بازی میکنند در دنیا حتی یلاقوا
تا وقتی که ببینند یومهم الذی یوعدون روز خود که وعده داده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وهو الذی
و اوست خدا وندی که باستحقاق فی السماء اله در آسمان معبود ملایکه است وفی الارض اله و در زمین معبود
پرستندگان از جن و انس وهو الحکیم و اوست دانا که در تدبیر خلق العلیم دانا بمصالح ایشان وتبارک الذی له
و بزرگوار است آنکه مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین است
یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روانست وعنده و نزدیک اوست علم الساعة دانستن ساعتی که در آن قیامت قایم
شود والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده شوند خلایق در آن روز ولا یملک الذین و در آن روز مالک نباشند
آنانکه یدعون می پرستند کافران ایشان را من دونه بجز خدای الشفاعة در خواست کردن را یعنی معبودان کفار
از ملایکه و جن و انس و اصنام که مشرکان از شفاعت ایشان امید دارند نمیتوانند شفاعت کردن الا من شهد مگر
کسی که گواهی داده باشد بالحق براستی چون ملایکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشانرا رتبه شفاعت هست چه
ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وهم یعلمون و ایشان میدانند بدل آنچه بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت
نخواهند کرد الا مومنان را کند که را ولئن سالتهم و اگر بپرسی تو عابدان را معبود ایشان که من خلقهم که بیافرید ایشانرا
لیقولن الله هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نمی توانند کرد فانی یؤفکون پس چگونه گردانیده
میشوند مشرکان از عبادت او به پرستش غیر او وقیله و نزدیک خداست قول رسول صلی الله علیه و سلم آنجا که گفت
یا رب ای پروردگار من ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی معاندان قریش قوم گروهی اند که [illegible]

لا یؤمنون نیکروند فاصفح پس اعراض کن عنهم از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وقل سلام و بگو
تسلیم و متارکه از شما مطلوب منست این حکم بآیة قتال منسوخ شده فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت
کفر خود وقتی که عقاب بدیشان فرود آید در دنیا روز بدر و در عقبی بدخول نار

سورة الدخان مکیة تسع وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم حم امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود از امام محمد حکیم
ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در سوره مصدره بحروف مقطعه مجتمعست
مفصل در ان حروف جمع مجمل وجهی از ان نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم عوام در جمیع سوره
تفصیل داده و گفته اند ان حروف اشارتست بکلمات جلیله در حم گفته اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خود
را از توجه بما سوی و گویند معنی انست که حم ای قضی کاری ساخته شده و مهمی پرداخته گشت والکتاب المبین سوگند
بکتاب هویدا که قرانست که بحق کرم انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم اورا فی لیلة مبارکة در شب بزرگ و با
برکت که شب قدرست و کلام برآنکه در ان شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه میامن صوری و
معنویست از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت انا کنا بدرستی که هستیم ما منذرین بیم کننده
بانزال قران در ان شب جمعی برانند که لیلة مبارکه شب براتست و ان نیمه شعبان باشد و برکت او در نزول ملائکه
و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعمت فیها درین شب یفرق جدا کرده و فیصل داده شود کل امر حکیم
هر امری که حکم کرده شده است در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات تا لیلة القدر فاصله است که بدین ایات داده اند
در حدیث آمده که درین شب بیامرزد گناهکاران بعدد هر موی که بر گوسفندان بنی کلب است و درین شب آیه تمام
زیاده شود و صاحب کشاف آورده که در خبرست که هر که درین شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته
فرستد تا باوی باشند سی ملک اورا بشارت می دهند ببهشت و سی فرشته دیگر اورا ایمن می سازند از عذاب دوزخ
و سی دیگر آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیگر مکاید شیطان از وی دفع میکنند و درین شب
وظایف نعمت بر بندگان قسمت نمایند امرا فرمودیم فرمودنی تفصیل قضایا درین شب من عندنا از نزدیک ما انا کنا
بدرستی که هستیم ما مرسلین فرستنده ترا که محمدی رحمة من ربک بخششی از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای
دیگر فرموده ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش و بخشایش است * خلق را از بخشش ایزد
حواله چون در مدیح خویش گفت * انما انا رحمة مهداة گفت * باز ستائیم جبرئیل ابعقران بحبیب خود یا
بالمومنکه درین شب برمومنان انه هو السمیع بدرستی که خدای شنواست جمیع سخنان بندگان را العلیم داناست
بهمه بانتهاء ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه میان آنهاست پس بدانید
ای کافران ان کنتم موقنین اگر هستید شما بیگمانان یعنی طلب کنید کان یقین لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق
عبادت مگر او یحیی زنده میکند و یمیت و می میراند یعنی اوست موجد موت و حیات ربکم اوست پروردگار
شما ورب آبائکم الاولین و پروردگار پدران نخستین شما بل هم کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان فی شک
در شک اند از قران یلعبون بازی و استهزا میکنند با ان فارتقب پس تو منتظر باش برای ایشان یوم تأتی السماء

روزی که بیاید آسمان بدخان مبین بدودی آشکارا و مهیب و غالب آن دخان گوید پس مراد غباریست که تا افلاک را
جسته باشد و در عین المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح مکه مرتفع شده روی هوا را بپوشید و گویند
ان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجاعت و شدت بریشان مستولی شد تا سگان مرده
را با استخوان میخوردند و دخان عبارتست از تیرگی چشم از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان
بهیات دخان چیزی می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین
برانگیخته میشود بشکل دود و ازین جهت سال قحط را سنة الغبرا میگویند و وجه تسمیه عام الرماده همین است
و قول بعضی آنست که این دخان از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر
الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب یغشی الناس فرو گیرد مردمان را و چهل روز بر دارد
مومنان را مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را میگویند هذا
عذاب الیم اینست عذابی دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان را پس کافران گویند ربنا اکشف عنا
العذاب ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را انا مومنون بدرستی که ما گروندگانیم بعد از دفع عذاب یعنی
چون این بلا منکشف گردد ایمان می آریم حق سبحانه فرماید که انی چگونه بود لهم الذکری مر ایشان را
پند گرفتن بدین مقدار عذاب وقد جاءهم و حال آنکه آمد بدیشان رسول مبین فرستاده آشکارا کننده
معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثم تولوا پس پشت بروی کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان بدان
وقالوا معلم و گفتند اموخته شده است یعنی جبر و یسار قران بوی می آموزند مجنون دیوانه است یعنی
او مختلط شده با وجود این همه جنون وعده ایمان میدهد انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما بر دارنده عذابیم
از ایشان قلیلا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر تا آخر عمر ایشان اما هیچ فایده ندهد انکم
عائدون بدرستی که شما بازگردید بکفر چنانچه گفته آورده اند که ابو سفیان با جمعی از قریش بمدینه آمدند و بجناب
و رحم سوگند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم دادند و آنحضرت دعا فرموده بوقت قحط بلای قحط مندفع شد
و ایشان همچنان بکفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری
کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حالها که داشته باشند از شرک و فسق
یوم نبطش البطشة الکبری یاد کن روزی که بگیریم کافران را گرفتنی بزرگ یعنی روز بدر و در نقیات و در تفسیر
دمیاطی آورده که مراد روز قیامتست که سبحانه وعده کرده که یاد کن روزی که بگیریم شما را بعقوبت عظیم
انتقال و سر انا منتقمون بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در آن روز ولقد فتنا و بدرستی که ما امتحان کردیم
قبلهم پیش از ایشان قوم فرعون گروه قبطیان را با فرعون وجاءهم و آمد بدیشان رسول کریم پیغمبری
بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام ان ادوا الی بانکه ادا کنید یعنی دست باز
دارید و بمن رسانید ای عباد الله بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین
فرستاده امینم بر وحی و متهم نیستم در تبلیغ احکام الهی خلق وان لا تعلوا و آنکه برتری مکنید و کبر میارید علی الله بر
خدای و اطاعت وحی او نمایید انی آتیکم بسلطان بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی مبین روشن بر صدق خود
بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند فرمود که وانی عذت و بدرستی که من پناه بردم بربی
وربکم بآفریدگار خود و آفریدگار شما ان ترجمون از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام

د هید و وی نکهدار منست وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي واگر باور ندارید مرا و نگروید بمن فَاعْتَزِلُونِ پس کرانه گیرید از من
و نیازارید مرا ح مرا بهیچ تو امید نیست بدهی سان ایشان سخن آن حضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست
و زبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ هَٰؤُلَاءِ باینکه این گروه قبط قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ گروهی اند مصر بکفر
کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مستحق اند حق تعالی دعای وی را اجابت کرد و گفت فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر
بشب بندگان مرا از مصر إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم
او خبر شوند و از پی شما در آیند و شما بلب دریا رسیده باشید عصا را بدریا زن بشکافد و در وی راهها پدید
آید و بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرامیده برهمان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی
دیگر باره عصا بر وی مزن تا با حال خود رود و بگذارش تا قبطیان بروی در آیند و مترس إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
جُندٌ مُّغْرَقُونَ گروهی غرقه شدگانند یعنی همه در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند كَمْ
تَرَكُوا چه بسیار بگذاشتند مِن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ بوستانها برو درخت و چشمهای آب روان وَزُرُوعٍ و کشتهها دیده
وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و منزلهای نیکوی آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيهَا در آن نعمت
فَاكِهِينَ متنعمان و شادی کنان كَذَٰلِكَ کار ما با مکذبان همچنین است وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مواضع
ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بگروهی دیگران مردمان یعنی بنی اسرائیل فَمَا بَكَتْ پس نگریست عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ بر ایشان آسمان
وَالْأَرْضُ و نه زمین یعنی از هلاک ایشان کس را حساب نبود در معالم آورده که چون مومنی بمیرد چهل صباح آسمان
و زمین بروی بگریند و از انس رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچ بنده
نباشد الا که مر او را در آسمان دو در باشد دری که روزی از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود و چون بنده
وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل وی محروم مانند بر وی بگریند عطار رحمه الله میگوید که گریه آسمان سرخی
اطراف اوست در معالم آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنهما شهید شد آسمان بر وی بگریست و گریه او آن
بود که اطراف آفاق سرخ شد و درین باب گفته اند نظم این سرخی شفق که برین چرخ بی وفاست
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خورست ور خاک خون بگرید ازین
ماجرا رواست و گفته اند که گریه آسمان و زمین همچون گریه آدمیان نیست و بعضی برآنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود
که دلیل بود بر حزن و اسف همچون گریه که در اغلب بر غم و اندوه و به تقدیر چون فرعونیان از عملی که بر آسمان رود
نبود و بر روی زمین هم کاری شایسته نکرده بود نه آسمان و زمین بر ایشان نگریست وَمَا كَانُوا و نبودند مُنظَرِينَ
مهلت دادگان از دفعی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از
عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل مِن فِرْعَوْنَ از فرعون إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستی که
بود فرعون سرکشنده خود را و بلند ساخته مِّنَ الْمُسْرِفِينَ از کافران که تجاوز ورزند از حدود ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ
و بدرستی که برگزیدیم موسی و مومنان بنی اسرائیل را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانش یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند برگزیدن
برگزینیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُم و دادیم مر ایشان را مِّنَ الْآيَاتِ از نشانهای قدرت
مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ آنچه در وی نعمتی آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه
یعنی کافران قریش لَيَقُولُونَ میگویند إِنْ هِيَ نیست عاقبت کار و خاتمه حال إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ مگر مرگ نخستین
در دنیا و بعد از آن حیاتی نیست وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ و نیستیم ما زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ فَأْتُوا بِآبَائِنَا

پس بیارید پدران ما را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ که هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل
بود زیرا که نه هر چه بجای بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود بوجود ظهور آن بهر وقت که دیگری خواهد
پس چون وعده بعث در آخرت واگر در دنیا واقع نشود کسی را بر و تحکم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند
قوت و شدت و مال و شوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدت و آلت و در غایت کثرت
وَالَّذِينَ و آنان نیز که بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک
کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ گروهی کافران و منکران بعث و حشر از تفاسیر و اخبار
و آثار چنان مفهوم میشود که تبع ملکی بود از حمیر کنیت او ابو کرب و نام او اسعد بن ملکی کرب با حشم و تبع
بسیار از مشرق تا مغرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند تیر بقول اشهر او ساخته و روایتی از ابن عباس رضی
الله عنهما هست که او پیغمبر بوده و در حدیث آمده که نمیدانم تبع پیغمبر بوده یا غیر پیغمبر و از عایشه رضی الله
عنها منقولست که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و مطعنا قوم او را مذمت فرموده نه او را و در معالم
التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند او بقصد اهالی آنجا لشکری کرد و دو حبر از بنی قریظه
که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیدند و نزدیک وی رفته گفتند که این جرأت مکن که مدینه هجرتگاه پیغمبر
آخر الزمانست و تعریف آن حضرت کردند و او از سر قتل و غارت اهل مدینه در گذشت و آتشی پرست بود بر دست آن
دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد نفری چند از هذیل بسر راه وی آمده گفتند که دلالت کنیم ترا
بخانه که در وی گنجهاست از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد
خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زنهار که آن شهر بغیر ازین
بقعه ایست بر روی زمین و هیچکس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم بجای آورد و لا
فرمود تبع برفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود قوم او از حمیر آغاز
مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمیباشیم تبع دلایل خدا پرستی با ایشان خواند و ایشان در عناد افزودند
گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را با هم دعوی بودی بدان
آتش در آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفت نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با آتش در آمدند و بسلامت
بیرون رفتند و کیشیان ایشان در آمده تمامی بسوختند و ترا از این سبب شکر الله مساعیهم بثبوت پیوست
که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بپیشوای یهودی سپرد که آن حضرت را دریابد بدو رساند
و الا با اولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رساند فرزند بپشت و بکم از نسل آن پیشوا ابو ایوب انصاری بود
القصه و آن نامه را بر تقریب عرض رسانید و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله سه نوبت فرمود که مرحبا
بالاخ الصالح و از رقاشی رحمه الله نقلست که ابو کرب اسعد حمیری از تبابعه ایمان آورده به پیغمبر صلی الله
علیه و سلم قبل از مبعث آن حضرت بهفتصد سال و در روضة الاحباب آورده که مدت هزار و پنجاه و سه سال
پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از مبعث بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و
زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنست لَاعِبِينَ بازیکنان یعنی بحکمت آفریدیم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت
کامله بظهور آورده ایم و از حکمت نسبتها در میان را سعل و محل کذا مجزی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم
اهل ارض و سما را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حقی که آن مثوبتست بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن

پیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا یعلمون نمیدانند که فکر حکیم بحق بود ان یوم الفصل بدرستی که روز
جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه ایشانست
یوم لا یغنی روزی که دفع نکند مولی دوستی و خویشاوندی عن مولی از دوست خویش خود شیئا چیزی را از عذاب
یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز ولا هم ینصرون و نه یاری داده شوند دوستان که یاری داده شوند از دوستان دیگر
الا من رحم الله ولیکن کسی که خدای بر وی بخشوده باشد یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند یکدیگر را بشفاعت انه
هو العزیز بدرستی که خدای غالبست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرحیم مهربانست
بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد ان شجرت الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طعام
الاثیم خوردنی گناهکارست یعنی ابوجهل و چون بخورد کالمهل مانند مس روی گداخته یغلی فی البطون
بجوشد در شکمها چو جوشیدن کغلی الحمیم مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را یکجا
زاید معا و احشا را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این گناهکار را فاعتلوه پس بکشید بعنف
وقهر الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ ثم صبوا آنگاه بریزید فوق راسه بر زبر سر او من عذاب الحمیم از عذاب آب
گرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذبست و بگویند مر او را که
ذق بچش و بکش این عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمندی نزدیک قوم خود الکریم بزرگوار
نزد قوم خود ابوجهل میگفت من اعز و اکرم اهل وادیم و در بطحا از من بزرگتر و عزیزتر نیست در آن دوزخ حق
سبحانه فرماید که او را بگویند عذاب بکش که تو دعوی میکردی که عزیز و کریمی ان هذا این عذاب ما کنتم به
آنست که بودید که شما که بان تمترون شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید ان المتقین بدرستی که
پرهیزکاران فی مقام امین در جایگاه ایمن باشند یعنی مقامی که در وی آفات و مخافات نبود فی جنات در بوستانها
و عیون و سر چشمها یلبسون می پوشند من سندس و استبرق از حریرهای نازک و ستبر متقابلین در حالتی که
متقابل باشند مجالس یکدیگر را بهم مستأنس باشند و در تفسیر سورآبادی آورده که این مقابله روز
مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مؤمنان را بر سر یک خوان بنشاند همه روی بهای یکدیگر
بینند کذلک همچنین برین حال باشند بی تغییر و تبدیل و زوجناهم و قرین میسازیم ایشانرا بحور عین
بزنان سفید روی گشاده چشم و اختلاف در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حورا و عینای بهشت
یدعون فیها میخواهند در بهشت بکل فاکهة هر میوه که آرزو میکنند آمنین در حالتی که ایمن اند از ضرر
و انقطاع آن لا یذوقون نچشند فیها الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولی بعد از مرگ پیشین که در دنیا
بچشیدند و چون معهود نزدیک مردمان آنست که همه زندگی را مرگ در پی میباشد حق سبحانه خبر داد
که حیات بهشت را مرگ نیست و وقیهم و نگاه میدارد حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع میکند
عذاب الجحیم عذاب دوزخ فضلا من ربک از روی کرم و فضلی که واقع است از پروردگار تو ذلک آن صرف
عذاب و حیات ابدی بهشت هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ فانما یسرناه پس جز این نیست
که ما آسان کردانیدیم قرآن که فرو فرستادیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون شاید که قوم تو فهم کنند و بدان
پند گیرند و ایشان خود متذکر نشدند فارتقب پس چشم دار چیزی که بر ایشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که
ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود ما آن تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی

هر زمان فتحی تازه و دشمنان را هدم و تخریب اذانه تا بعار و عده حسن المآب منکران را ... ذوقوا العذاب

سورة الجاثیة مکیة سبع و ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند چنانچه حا
اشارت است بحی و حفیظ و میم کاتب از ملک و مجید و در لطایف آورده که حا حکمت الهیاتست و میم ملکت ابدی
بدین هر دو قسم یاد میکند تنزیل الکتاب فرو آمدن قرآن من الله العزیز از نزدیک خدایست بر همه غالب الحکیم دانا
در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت والارض و در زمین از
جبال و اشجار و حیوانات لآیات للمؤمنین نشانهاست مر گرویدگان را بر حدوث و قدرت صانع و فی خلقکم و در
آفریدن شما از نطفه تغیر آن از حالی بحالی و ما یبث و بر آنچه پراکنده میسازد و در زمین من دابة از جنبندگان
با اختلاف صور و اشکال ایشان آیات علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لقوم
یوقنون مر گروهی را که یقین شده یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن گردند و
اختلاف اللیل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر و ما انزل الله و در آنچه فرستاد خدای من السماء
از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی باران که سبب روزیست فاحیا به الارض پس زنده کرد بدان سطح زمین را
بعد موتها پس از خشکی و پژمردگی آن و تصریف الریاح و در گردانیدن بادها باختلاف جهات و تفاوت احوال
آیات هر آینه دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند تلک این
دلیلها آیات الله دلائل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نتلوها علیک میخوانیم از ابر تو بالحق براستی
و درستی فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله بعد از حدیث خدای که قرآنست و آیاته و دلائل قدرت او یؤمنون
ایمان می آرند و حفص بیا میخوانند یعنی بکدام سخن می گروند اگر بدین سخن نگروند ویل سختی عذاب لکل افاک
مر هر دروغ گوئی را اثیم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که یسمع میشنود آیات الله آیتهای خدای را که تتلی
علیه خوانده میشود بر وی ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مستکبرا در حالتی که گردن کشد
از ایمان بدان کان لم یسمعها گوییا نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده گوییا استماع
ننموده فبشره پس خبر ده او را بعذاب الیم بعذاب دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است و اذا علم و چون
بشنود من آیاتنا از آیتهای کلام ما شیئا چیزی یعنی چون بعد بشنید سخنی و داند که قرآنست اتخذها هزوا فرا گیرد
آنرا مهروبه یعنی بدان افسوس کند و تصور نماید که از حق و صلاح دور باشد اولئک آن گروه مستهزیان لهم
مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده من ورائهم از پیش روی ایشان جهنم دوزخ است چه بدان صرب
متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود ولا یغنی عنهم و دفع نکند از ایشان ما کسبوا
آنچه کسب کرده اند از اموال و اولاد شیئا چیزی را از عذاب خدای ولا ما اتخذوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه
فرا گرفتند من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان و معبودان و لهم عذاب عظیم و مر ایشانراست عذابی بزرگ که شدت
آن از حد متجاوز باشد هذا این قرآن هدی راه نماینده است والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای
پروردگار ایشان که قرآنست یا دلائل قدرت و حکمت او لهم عذاب مر ایشانراست عذابی من رجز الیم از سخت‌ترین

عذاب الیم رسانند اللّه خدای یعنی الذی سخّر آنست که رام کرد لکم البحر مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار کرد تا
چیزهای متخلخل مانند چوبها بر بالای او بایستند و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند از غوص در وی و سیر برو
لتجری الفلک تا میرود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان خدای ولتبتغوا و تا طلب میکنید من فضله از فضل خدای چیز از تجارت
و غواصی و صید ماهی ولعلکم تشکرون و تا شاید شکر گویید خدا را بدین نعمتها وسخّر لکم و بفرمان کرد برای شما
یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وما فی الارض و آنچه در زمینست
از کوه و دریا و شجر و نهر جمیعاً منه همه اینها از دوست نه از غیر او ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر این اشیا لآیات
هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب
حق او که بر صحایف مبدعات ظاهرست و از صفایح مکونات باهر **نظم** در چه جهان نعوزنا بوست
هر ذره کواه قدرت اوست آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد و او بیخاست که سطوت
عمری بدو رساند و او را بگیرد و انتقام کشد آیه آمد که قل بگو ای محمد للذین آمنوا مر آنکسان را که گرویده اند که در
گذرانند و عفو کنند یغفروا تا عفو نمایند للذین لا یرجون مر آنان را که نمی‌ترسند ایام الله از روزهای هلاک و عذاب
عرب از وقایع با ایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم احماس پس معنی آیت آنست که در گذرانند از قومی که تامل
نکنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن لیجزی تا پاداش دهد خدای قوماً گروهی را بما کانوا یکسبون
بانچه هستند که کسب میکنند از ساعات و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل میکند که ما در پیش
فاروق رضی الله عنه نشسته بودیم قاری این آیت برخواند عمر زود که لیجزی عمر با صنع و گویند سبب نزول آیه
قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی است و شمه از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز
و بران تقدیر مدنی باید گفت چه باتفاق سوره مکیست و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکور است که نزول آیه
من ذا الذی یقرض الله فنحاص یهودی بر سبیل طعن میگفت که خدای محمد محتاج شد که قرض میطلبد این
خبر بفاروق رضی الله عنه رسید برجست و شمشیر کشید روی بجست و جوی وی نهاد تا هر جا بیند
بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام این آیت آورد رسول خدای صلی الله علیه و سلم بطلب عمر فرستاد و چون حاضر
شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرمود و آیت را بر وی خواند امیر المؤمنین عمر گفت یا رسول الله بدان
خدائی که ترا بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب در روی من نه بینند در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنند
نظم چه بدبینی ز خلق و در گذار ای ترا زیبد طریق بردباری اگر چه دانت دا بید دجا ده [illegible] تو کل باش و دهان بر
خنده میدار و گفته اند این حکم بآیه قتال منسوخ است من عمل هر که بکند صالحاً کاری شایسته فلنفسه پس
بر نفس و ذات او ثواب آن عمل ومن اساء فعلیها و هر که کاری کند بدی بوبت و بال آن ثم الی ربکم پس
بسوی آفریدگار ترجعون باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار ولقد آتینا و بتحقیق ما دادیم
بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب را توریة والحکم و حکم کردن در دین والنبوة و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر
ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده که در بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی علیهما
السلام ورزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از چیزهای پاک و گفته اند مراد من و سلوی است وفضّلناهم
و تفضیل دادیم ایشان را علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وآتیناهم و عطا کردیم ایشان را بینات دلیلهای روشن
من الامر از کار دین و ملت یا معجزها و پیدا یا اینها هویدا در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا بحق و در ایشان شد

و امر دین بدیشان محقق شد فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در کار او الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه آمد
بدیشان دانش بحقیقت حال یعنی تحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن پیغمبر است که در
توریة مذکور شد و امر او را بپوشیدند بغیاً بینهم از روی عداوت و حسدی که میان ایشان هست ان ربک
بدرستی که آفریدگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا فیه در آنچه بودند که
در آن یختلفون اختلاف میکردند یعنی در کلمات مبینه از توریة که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل
الصلوات والتسلیمات ثم جعلناک پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعة بر راه هویدا
من الامر از کار دین فاتبعها پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای ولا تتبع اهواء الذین
و متابعت مکن آرزوهای آنان که لا یعلمون نمیدانند حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا می گویند بدین پدران
خود باز گرد انهم لن یغنوا عنک بدرستی که ایشان دفع نکنند از تو من الله شیئاً از عذاب خدای چیزی اگر خواهد وان
الظالمین و بتحقیق ستمکاران بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان مر یکدیگر
را بسبب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای ایشان مرو و صاحب از جنس خود
طلب کن والله و خدای ولی المتقین دوست پرهیزگارانست تو هم ایشان را دوست دار هذا این متابعت شریعت
بصائر للناس بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان ببینند راه حق را وهدی و راهنمای است از
ضلالت ورحمة و بخشش است از خدای لقوم یوقنون مر قومی را که بیگمان شوند یعنی از وادیه گمان گذشته طالب
سر منزل یقین باشند در عالم آمده که بعضی از مشرکان مکه مؤمنان را گفتند که آنچه شما را در باب حشر و بعث
میگویند اگر راست باشد و ما بعالم دیگر برویم آنجا نیز از شما بمال و جاه افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم
آیه آمد که ام حسب نه چنین است اما پنداشته اند الذین اجترحوا السیئات آنانکه کسب کردند بدیها یعنی کفر
و معصیت ان نجعلهم آنکه گردانیم ایشان را در آخرت کالذین آمنوا مانند آنها که گرویدند وعملوا الصالحات و کردند
کارهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سواء یکسانست محیاهم زندگانی آدمیان
ومماتهم و مرگ ایشان در دنیی و آخرت یعنی هر که با ایمان میرد با ایمان زنده خواهد شد و هر که بکفر میرد بر کفر
مبعوث خواهد گشت ساء ما یحکمون بد حکمیست که ایشان می کنند در نتیجه شرک و توحید را برابر میدانند
نیست یکسان لا جرم تمیز باید بحیات وخلق الله السموات والارض و بیافرید خدای آسمان و زمین را بالحق براستی
بعدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزی و دیگر آنکه پاداش
داده شود کل نفس هر کسی بما کسبت بآنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وهم و ایشان یعنی هر کسی را لا یظلمون
ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ایشان نخواهد بود و عقاب اشد از وقوع نیابد بلکه هر کسی را فراخور عمل جزا
دهند افرأیت آیا دیدی یعنی من اتخذ آنکه فرا گرفت الهه هواه خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را
انبی رود و فرمان برد چنانچه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود را بآرزوی خود گیرد یعنی بتی به
پرستد چون بتی از او نیکوتر بیند آن را بگذارد و این را بخدائی بردارد واضله الله و گمراه کرد او را
و فرو گذاشت خدای او را علی علم بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آنکس وختم علی سمعه و مهر نهاد بر گوش
او تا سخن حق نشنود وقلبه و بر دل او تا تعقل حق نکند وجعل علی بصره و نهاد بر چشم او غشاوة پوششی
تا بنظر اعتبار نکرد چه این نتیجه است که چنین کسی را چگونه هدایت باشد فمن یهدیه پس کیست که راه نماید این

کسی را مِن بَعْدِ اللَّهِ از پس فروگذاشتن خدای مر ورا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وَقَالُوا
و گفتند منکران بعث مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیی که ما در وییم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده
میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی میمانند و احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند
و نزد ایشان آنست که هرکه میمیرد روح او بجسد دیگری تعلق میگیرد و هم در دنیی ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد
و دیگر بار باز آید و از شامکونی که بزعم ایشان پیغمبرست نقل کرده اند که گفته من خود بار ها در هزار و هفتصد
قالب دیده ام و همه مشرکان گفتند وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان و فلک و پیری
وَمَا لَهُمْ و نیست کافران را بِذَلِكَ باین که نسبت مرگ بدهر میکنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که مقلب دهور و مصرف آن
حضرت عزت است تعالی شأنه و دهور را در هیچ کار اختیاری نیست نظم دهر تا دهر نیا ... حکم تو نیاید ...
دور و زمان کار دنیا نه بخود جرخ فلک سیر نکرد بخود این همه فرمان تو رانند اند دور دوام تو شتابنده اند
إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان میبرند بمجرد تقلید و تمسک بسخن میگویند وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ و چون خوانده
شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن و واضح الدلاله باشد در باب بعث و حشر مثل یحییها
الذی انشاها اول مرة و مانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد برهان ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا
بِآبَائِنَا مگر آنکه گویند بیارید پدران ما را إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ پیغ
در سخن و این سخن از جهل و عناد میگفتند چه احیاء موتی موقتست بوقتی خاص بر وجهی که مقتضی حکمت
بس اگر بوقت اقتراح وجود نگیرد حمل معجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگو که خدا زنده میکند شما را در رحم ما
دران ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بس میمیراند در دنیی ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند در بقعه إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ
هیچ شکی نیست در آمدن آن وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند از قلت افکار و قصور
انظار وَلِلَّهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم
شود قیامت يَوْمَئِذٍ دران روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ ... کردند
وَتَرَى و بینی دران روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده گفته اند جثو خاصه کفارست و جمع آنکه
عام دارند چه همه کس از هیبت آن روز بزانو در افتند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَى خوانده شوند إِلَى كِتَابِهَا
بنشتهای ایشان یعنی بصحایف اعمال ایشان و گویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
بانچه بودید که عمل میکردید هَذَا كِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کلام الکاتبین را نوشته اند امر کرده بودیم
يَنطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَيْكُم بر شما عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیاده و نقصان إِنَّا كُنَّا
نَسْتَنسِخُ بدرستی که ما نسخه کرفتیم مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که کردید در عالم آورده که چون ملکین دفتر عمل
انسان بآسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هر چه ثواب یا عقابی بران مترتب باشد و لغو و بیهوده را
محو کنند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه میسپارند فَأَمَّا
الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند بخدا و آنچه از نزدیک اوست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ
بس در آرد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود که از جملهٔ آن بهشت ذَلِكَ این ادخال
رحمت هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ اوست رستگاری آشکارا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه نگرویده اند ایشان را گویند أَفَلَمْ تَكُنْ
آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتاب من بر شما میخواندند

فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان آیا نمودید وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ و بودید گروهی شرک آرندگان
وَإِذَا قِيلَ و چون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدای ببعث و حساب و ثواب
و عقاب راستست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شک نیست دران قُلْتُم مَّا نَدْرِي میگفتید ما نمیدانیم که
مَا السَّاعَةُ چه چیزست قیامت إِن نَّظُنُّ گمان نمیبریم بقیام ساعت إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان آن
که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقینی نیست شما را دران وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ و ما نیستیم بی گمانان دران یعنی
ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را در آخرت سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیها
که کرده اند در دنیی وَحَاقَ بِهِم و فرود آید بدیشان مَّا كَانُوا بِهِ عذاب آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ
افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وَقِيلَ الْيَوْمَ و گویند مر ایشان را که امروز نَنسَاكُمْ فرو میگذاریم
شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده كَمَا نَسِيتُمْ همچنانچه
شما نیز دست بازداشتید و بغفلت فرو گذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا دیدن این روز شما را و ساختگی کردید
برای حلول آن وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتشست وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ و نیستند شما را از یاران و مدد
کاران که خلاص دهند شما را از آتش ذَلِكُم فرود آمدن عذاب بشما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما
فرا گرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتها و کتاب خدای را با دلایل قدرت او را هُزُوًا مهزو به یعنی افسوس میکردید بدان
و تفکر نمی نمودید دران وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته بود شما را زندگانی دنیی و بحیات فانی مغرور شده از
حیوة جاودانی غافل مانده بودید فَالْيَوْمَ بس امروز لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا بیرون آورده نخواهید شد از آتش دوزخ
وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه از ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذرخواهی کنید
تا از شما خشنود شویم چه خشنودی حق از ایشان بغایت دورست فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدا راست همه
ثناها و ستایش رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْأَرْضِ و آفریدگار زمین رَبِّ الْعَالَمِينَ پرورنده
و تربیت کنندهٔ عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ و مر وراست بزرگی و عظمت و فرمان گذاری یا آثار آن ظاهرست
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه خلق الْحَكِيمُ دانا در همه کارها

سورة الأحقاف مكية

بسم الله الرحمن الرحيم حم امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارتست
بحکم الهی و میم کنایه از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا بمن ایمانی
و در لطایف هیچ مذکورست که حا حمایت اهل توحید باشد و میم رضاء حق از ایشان مع المزید کما بیجاد
ان تطرأ لی بجه الحمید تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن کتاب یعنی قرآن مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از خداوند قوی
غالب است الْحَكِيمِ حکم کننده بصواب کار در کرد و گفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نیافریدیم
آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر براستی بر وجهی که مقتضی حکمت و معدلت است وَأَجَلٍ مُّسَمًّى و بیافریدیم اینها را مگر با اندازه زمانی نام برده
که هر یک را از خدمت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه

نکرویدند احقرت هر آینه عما انذروا از آنچه بیم داده شوند از احوال نعمت و اهوال حشر معرضون گروی
گردانندگانند نه در آن فکر کنند و نه فرح از آن سلم دارند قل بگوای محمد کافران کا شما ارایتم خبر دهید مرا
ما تدعون از آنچه می پرستید من دون الله بجز خدای چون ملایکه و اصنام و جز آن ارونی ماذا خلقوا بنمایید بمن که چه
خبر آفریده اند من الارض از زمین و اجزای آن ام لهم شرك یا مر ایشان راست شرکتی فی السموات در آفریدن آسمانها
و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزند ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس بچه دلیل ستایش با من
شریك میسازند ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که دران تجویز
باشند شما را بشرك او اثارة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء گذشته که دلالت کند
با ستحقاق عبادت از ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود و چون شرك را
دین حجت روا ندید حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که و من اضل و کیست گمراه تر ممن یدعوا از کسی که
بخواند و بپرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آن را که اجابت نکند دعاء او را الی یوم القیمه تا
روز رستخیز یعنی اگر مشرك معبود باطل خود را در مدت عمر دعوی بخواند او را اجابت ازو ظاهر نخواهد شد
وهم و ایشان عن دعائهم از خواندن بت پرستان مر ایشان را غافلون بیخبرانند و چون نمیشنوند دعاء
ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز دارد
و روی توجه بجمادی نابینا و ناشنوا آورد **نظم** ای بی‌بهره کسی که چشمه آب حیات بگذارد و روی نهد
بسوی ظلمات و اذا حشر الناس و چون حشر کرده شوند مردمان کانوا باشند معبودان باطل لهم مر
عابدان خود را اعداء دشمنان برخلاف آنچه گمان می بردند بدیشان از شفاعت و مددکاری و کانوا
و باشند معبودان بعبادتهم بپرستش عابدان مر ایشان را کافرین منکر و بیگانه از عابدان باشند پرستش
معبودان را منکر یعنی بتان گویند با بتان ایشان ما را نپرستیدند کما قال و یوم القیمه یکفرون بشرککم
یا بت پرستان گویند ما بتان را پرستش نکرده ایم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین و اذا تتلی علیهم و چون خوانده
شود بر کافران آیاتنا اینهای کتاب ما بینات در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قال الذین کفروا
گویند آنانکه نگرویده اند للحق مر آن سخن حق را لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان هذا سحر مبین این
جادوی آشکارا ام یقولون بلکه بهمین بسنده نمیکنند که آن را سحر خوانند میگویند افتریه بر بسته
است محمد قرآن را بر خدای و از خود گفته قل ان افتریته بگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت عظیم
بود و هر آینه بران عقوبتی متفرع شود فلا تملکون لی پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود برای من من الله شیئا
از خدای چیزی یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس من چگونه جرأت
کنم و باستظهار کدام مددکار این کار سازم هو اعلم خدای داناتر است بما تفیضون فیه بآنچه شما خوض میکنید
در آن یعنی طعن میزنید بر قرآن و سحر و مفتری میگویید کفی به شهیدا بسنده است خدای گواه بینی و
بینکم میان من و شما برای من گواهی دهد بصدق و براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد
و انکار و فساد و هو الغفور و او آمرزنده است کسی را که از شرك توبه کند الرحیم مهربانست بر کسی که دین (?)
راسخ باشد قل بگوای محمد که ما کنت من نیستم بدعا من الرسل نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری
نیستم بشما مبعوث شده پیش از من پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرید و ما ادری ما یفعل بی و نمیدانم

که چه خواهند کرد بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا امتحان و یا اقوام ولا بکم و نمیدانم که بشما چه کنند
از خسف و قذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت کافران شادمان
گفتند کار ما و محمد نزدیک خدا یکیست او عاقبة خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله
بودی بایستی که خدای او را خبر کردی که چه خواهد کرد با وی تا آمد که لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما
تاخر و در اسباب نزول مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در خواب دید که هجرت فرموده تا
بزمینی که در آن آب و درخت و نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشتند و چون تعبیر
دیر واقع شد و آزار مشرکان مر ایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب به هجرت استعجال مینمودند این آیت
نازل شد که بگو نمیدانم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی مگر آنچه را
که وحی کرده میشود الی بسوی من و از آن در نمیگذرم و ما انا و نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده از
عذاب خدای مبین آشکارا بیم کردن من و من از عواقب احوال خود خبر ندارم جز آنکه وحی الهی خبر تواند داد
و نعم من قال **نظم** ای دل باکی نصیحت بو العجبی (?) از من جو نشان عاقبت مطلبی سرگشته شده خواه و یا
در وادی ما ادری ما یفعل بی قل بگوای محمد ارایتم خبر دهید مرا که ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک
خدای و کفرتم به و شما کافر شده اید بدان و شهد شاهد من بنی اسرائیل و گواهی داده است گواهی از بنی اسرائیل
یعنی از احبار ایشان چون عبدالله سلام و گفته اند یامین بن یامین رضی الله عنهما علی مثله بر قرآن
کتابی نزدیك خدا است از مسروق رحمه الله منقولست که این شاهد نه ابن سلام است و نه غیر او از انبیاء
بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بوده و آل حم بمکه فرود آمده بلکه آیه در محاجه ایست که
میان رسول صلی الله علیه و سلم و قریش واقع بوده و شاهد موسی کلیم است علی نبینا و علیه السلم و معنی
آیه این که قرآن از نزد خدای بود و شما بدان نگرویدید و موسی علیه السلم گواهی داده در توریة که او از نزد خدا
فامن و بقرآن ایمان آورده و استکبرتم و شما سرکشی کرده اید و بدان نگرویده اند که شما ستمکارانید باشید بخود
دین کار ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ستمکاران را بعد دریاده خذلان توفیق (?)
کنار آورده اند که چون قبایل مزینه و جهینه و اسلم و غفار ایمان آوردند بنوعامر و غطفان و اشجع (?)
اغاز طعن کردند بر ایشان و آیه آمد که و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنوعامر و امثال ایشان
للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند از جهینه و احزاب ایشان لو کان خیرا اگر ایمان خیر بودی و راستی
و درستی داشتی ما سبقونا پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی الیه بسوی او اراذل قبایل بلکه ما در آن
سابق بودیمی چه رتبه ما از ایشان برتر و بزرگی و شهرت ما بیشتر یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب
او رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران بر ما نتوانستندی پیشی گرفتن چه دانش
ما بیش از ایشانست و اذ لم یهتدوا به و چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
آورده فسیقولون پس میگویند هذا افك قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این میگفته اند
و من قبله و حال آنکه پیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی توریة بود که دانیدیم ما انزال آن اماما پیشوای اهل
دین و رحمة و سبب رحمت بود در آن زمان و هذا کتاب و این قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده مر توریة یا کتب
منزله را لسانا عربیا بزبان تازی لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنانکه ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت و بشری

وقرآن مژده دهنده است للمحسنین مر نیکوکاران را برضوان الهی انّ الذین قالوا بدرستی آنانکه گفتند ربّنا الله
آفریدگار ما خداست ثمّ استقاموا پس ایستادند بدان و عدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه
علمست و استقامت که منتهی عملست در بحر الحقایق فرموده که استقامت ورزیدند بجوارح بر تعهد ارکان
شریعت و بنفوس بر تادیت آداب طریقت و بقلوب بر تصفیه از تعلقات و بارواح بر تحلیه از انوار
صفات و بسرّ بر محض توحید بفنا از غیر حق و کمال استقامت اینست و باید دانست که فی همه احوال استقامت
رسیدن بمنزل کمال ممکن نیست بی باطل خیالیست بغایت محال — کرامت نیابی مگر راستقامت
فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن مکروهی بر ایشان در ان جهان ولا هم یحزنون
و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت محبوبی در این جهان اولئک آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت
اصحاب الجنّة ملازمان بهشتند خالدین فیها جاوید بودگان دران و پاداش داده شدند جزاءً پاداش دادن
بما کانوا یعملون بانچه بودند که عمل میکردند ووصّینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا بپدر و مادر
نیکویی کردن حملته امّه برداشته است آدمی را در او کرها برنج و سختی ووضعته کرها و بنهاده
یعنی بزاده است او را بمحنت و مشقت وحمله و مدت حمل او وفصاله و زمان از شیر باز کردن او ثلاثون شهرا
سی ماهست اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و از اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود
چه زمان رضاع حولین کاملین است حتّی اذا بلغ تا وقتی که برسد آدمی اشدّه بکمال قوت خود که سی و سه سالگی
است و گفته اند از هژده تا چهل وبلغ اربعین سنة و برسد بچهل سالگی اکثر مفسران برانند که این آیت خاص
است با میر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه که شش ماه در شکم مادر بود و دو سال تمام شیر خورد و هژده
ساله بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید و آنحضرت بیست ساله بود و در سفر و حضر رفیق
و قرین وی بودی و چون سال مبارک حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق
رضی الله عنه سی و هشت ساله بود بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قال ربّ گفت ای پروردگار
من اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتک التی آن نعمتی را که بکرم عمیم انعمت
علیّ انعام کردۀ بر من که نعمت اسلام است وعلی والدیّ و نعمتی که بپدر و مادر من دادۀ که حیاتست
و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر و انصار کسی که مادر و پدرش هر دو بشرف اسلام رسیده
باشند غیر از صدیق رضی الله عنه نیست وان اعمل صالحا ترضاه و دیگر الهام ده که عمل کنم عمل ستوده که تو بپسندی
آنرا و از ان خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب کرد تا نه بنده را که برای دین عذاب
میکردند بخرید و آزاد کرد از انجمله بلال حبشی است رضی الله واصلح لی و دیگر دعا کرد برای اولاد خود پس
بصلاح و بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذرّیتی در فرزندان من این دعا نیز بشرف
اجابت رسید دخترش عایشه رضی الله عنها بشرف فراش اشرف رسول صلی الله علیه وسلم مشرف شد
و پسرش عبد الرحمن مسلمان شد و پسر او ابو عتیق نیز بدولت خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سرافرازی
یافت در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که جد و پدر و پسر و پسر پسر باشند پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رضی الله عنهم و نیز قبایل بزرگ
از اولاد صدیق رضی الله عنه در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته انّی تبت الیک بدرستیکه

که من باز گشتم بحضرت تو هر چه رضای تو در ان نیست وانّی من المسلمین و بدرستیکه من از گردن نهادگانم فرمان
ترا اولئک آن گروه که با مادر و پدر نیکویی کرده اند و شکر نعمت بجای آورده الذین نتقبّل آنانند که قبول کرده شود عنهم
احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان در محل
قبول یابد ونتجاوز و در گذرانیده شود عن سیّئاتهم از گناهان ایشان حفص و حمزه و کسائی بنون مفتوحه نتقبّل
و نصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیّئات ایشان و معدود باشند فی اصحاب الجنّة در میان
اهل بهشت وعد الصدق وعده داد خدای وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الذی کانوا آن وعده که بودند
در دنیا یوعدون وعده داده شده اند بان و آن وعده اینست که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنّات الآیه
والذی قال و آنکس که گفت لوالدیه مر مادر و پدر خود را وقتی که او را بایمان بآخرت میخواندند اُفّ لکما
کراهت و ننگ مر شما را اتعدانی آیا وعده میدهید مرا ان اُخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ
برانگیزند و زنده از قبر بر آیند وقد خلت القرون و بدرستیکه بگذشته اند قرنهای بسیار من قبلی پیش از من و کسی
باز نیامده اند وهما یستغیثان الله و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای و میگفتند ویلک آمن وای بر تو ایمان
آر بقیامت انّ وعد الله بدرستیکه وعده خدای بر بعث و حشر حقّ راستست فیقول پس آنکس میگفت ما
هذا نیست اینکه شما مرا بدان میخوانید الّا اساطیر الاوّلین مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب که نوشته اند
جمعی گویند این آیت در شان عبد الرحمن بن ابی بکر فرود آمده رضی الله عنه و عایشه رضی الله عنها این قول
را منکرست و صحیح آنست که در باب کافری که بر والدین عاق بوده نازل گشته اولئک آن گروه عاق و منکر
الذین حقّ آنانند که واجب شد علیهم القول بر ایشان کلمه عقاب و باشند فی امم قد خلت بگروه چند از کفار
که گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجنّ والانس از دیو و آدمی انّهم بدرستیکه ایشان و ایشان کانوا
هستند خاسرین زیان زدگان ولکلّ و هر یکی از این دو فریق را درجات پایها و منزلهاست ممّا عملوا
از جزا آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو پایها ارباب شر بطرف سفل ولیوفّیهم و چنین مقرر کرد
خدای تا تمام گرداند بر ایشان اعمالهم جزاء عملهای ایشان وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب
بنقصان و در عقاب بزیادت ویوم یعرض الذین کفروا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار بر آتش
دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا حسرت ایشان
بیفزاید و ایشان را گویند اذهبتم طیّباتکم ببردید و بخوردید چیزهای لذیذ خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی
که داشتید واستمتعتم بها و برخوردار شدید از ان لذات یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید
فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری و رسوایی بما کنتم تستکبرون
بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحقّ نه باستحقاق یعنی تکبر میورزیدید بباطل و ناحق وبما
کنتم تفسقون و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید و پای از دایره امر بیرون می نهادید و سر بر خط فرمان
نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از دایره شرع بیرون ننهند نظم پای از حد شرع بیرون منه
خود را اسیر نفس و هوا میکن مکن — در حبل شرع نیست خلاصی نجات طبع این رشته را ز دست رها میکن مکن
واذکر اخا عاد و یاد کن برادر عاد یعنی پیغمبری که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود است علی نبینا و علیه السلام
میفرماید که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید

بِالْأَحْقَافِ بموضع حقاف وان ریکستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن وکویند عمان ومهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ
وحال آنکه کذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهِ واز پس وی نیز آمدند یعنی نه
نخست پیغمبری بود بخلق پیش از وی بسی از انبیا بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشانرا
أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مکر خدایرا که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من
میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روزی بزرک وبرهول قَالُوا کفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمدهٔ
لِتَأْفِكَنَا تا بکردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما بتهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده
میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ اکر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ از راست کویان در وعدهٔ خود قَالَ کفت هود علی نبینا
وعلیه السلام که شتاب مکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جزین نیست که علم بوقت نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خداست ومرا در آن مدخلی نیست وَأُبَلِّغُكُمْ وبشما میرسانم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من
غیر رسانیدن نیست وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ ولیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ کروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب
وحلول عقاب تعجیل مینمایند در سورهٔ اعراف کذشت که قبل از آمدن عذاب عادیان بجرم نفته باران طلبیده و سه
ابر بیامد ومنادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید عادیان ابر سیاه اختیار کردند وبایشان می آمد تا دیدند آنرا
فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنکام که دیدند آنچه ذکر موجود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده در آسمان مُسْتَقْبِلَ
أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوا کفتند هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا این ابریست باران دهنده هود علیه
السلام فرمود که بَلْ هُوَ این ابر باران دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید
بآن رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ این باد بود سخت درو عذابی دردناک و آن بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ
هلاک میکند و نابود میسازد كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را از اموال وانفس وانعام شما بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردکار
خود پس آن باد بیامد و بغایت تندی وسرکشی ریکهای حقاف بر ایشان میریخت هفت شب و هشت
روز و دیر آن ماندند پس باد ایشان را میکشید و تنهای ایشان بدریا افکند فَأَصْبَحُوا پس کشتند بحالی که اکر
کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَى دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مکر جایکاهها ایشان یعنی هلاک شدند ومساکن
ایشان خالی ماند كَذَلِكَ همچنانکه ایشانرا جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ کروهی کافران وَلَقَدْ
مَكَّنَّاهُمْ وبدرستی که ما ممکن کردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که شما را ممکن نساختیم ای کفار
قریش فِيهِ در آنچیز از قوت وشوکت وبسیاری مال ونفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ وداده بودیم مر ایشانرا سَمْعًا کوشها
تا بشنوند وَأَبْصَارًا وچشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً ودلها تا دریابند ایشان بکوش هوش سخن حق نشنیدند وبدیده
کمال قدرت ندیدند وبدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع
نکرد از ایشان سَمْعُهُمْ کوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ ونه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ ونه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ
چیزی را از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند
بآیتهای خدای و معجزات پیغمبر وَحَاقَ بِهِمْ وفرو کرفت ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بدان
استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا وبدرستی که هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه کرداکرد شما بود مِنَ
الْقُرَى چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ وبیان کرده بودیم آیتها وحجتها با اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید
که بازکردند از کفر ایشان باز نکشتند وهلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الَّذِينَ اتَّخَذُوا

بآنکه فرا کرفته بودند هلاک شدکان ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای قُرْبَانًا از تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی
بتان که ایشانرا بخدائی کرفته بودند جهت تقرب جل یاری نکردند ایشانرا بوقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند
عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی ناامید کشتند بدیده شد بجای ایشان از نصرت بتان وَذَلِكَ وفرا کرفتن بتان
بخدائی برای قربت بخدای إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وآنچه هستند که برمی بافند الوهیت بخلق
عاجز وروی توجه از خالق قادر می تابند ع دوری از تو هر که تافت دکر بر و نتافت ارباب سیر رحمهم الله آورده اند
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد و در شب برخاسته تهجد میکذارد و قرآن
میخواند جمعی جنیان از نصیبین یمن میرفتند بآنجا رسیده آواز قراءة شنودند و خود را بحضرت نزدیک کردند وحق
سبحانه از آن خبر میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ یاد کن از که بکردانیدیم ومیل دادیم بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ کروهی را
از جن ایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل و نامهای ایشان در رجعی که صاحب عین
المعانی تصحیح کرده اینست شاصر و ناصر و حس و مس ازد بیان احقم و کویند نه عدد بوده و بعضی ازیشان بوده
اولیس ابلیس است و ده دوازده نیز کفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند از جنا قلیش و بهر تقدیر
يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ میشنیدند قرآن وکوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آن هنکام که حاضر شدند نزدیک رسول
قَالُوا کفتند بعضی ببعضی که از روی ادب أَنْصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت
حرص استماع قرآن بر زبر یکدیکر می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون کذارده شد نماز و قراءة باتمام رسید بحضرت ایمان
آوردند وچون برسیدند و رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا برسالت قوم ایشان امر کرده ایشان وَلَّوْا باز
کشتند إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُنْذِرِينَ بیم کنندکان ورغبت دهندکان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا کفتند ای کروه ما إِنَّا سَمِعْنَا
كِتَابًا بدرستی که ما شنودیم کتابی که از نزدیک خدای أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى فرو فرستاده شده از پس کتاب موسی
مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیزی را که پیش از و بوده از کتب یا موافق یا انها کویند جنیان یهود
بوده اند واز نزول انجیل خبر نداشته اند یا اعتبار نکرده اند از آنجا که معتقد یهود نیست از آن جهت کفتند
که انزل من بعد موسی يَهْدِي راه مینماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست و راستست از عقاید وَ
إِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ وبراهی راست یعنی رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای کروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای
یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم وَآمِنُوا بِهِ وایمان آرید بوی و تصدیق کنید خبرها وی را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای
شما مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از کناهان شما را که مظالم نباشد وکفته اند همه کناهان را وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِنْ
عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک وَمَنْ لَا يُجِبْ وهر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده را بخدا که حضرت مصطفی
است صلی الله علیه وسلم فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت
نکند عذاب بدو نازل خواهد شد واو عاجز نمیتواند ساخت خدایرا از تعذیب خود وَلَيْسَ لَهُ ونیست مر او را
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز خدای دوستان و مددکاران أُولَئِكَ آن کروه اجابت ناکنندکان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی
هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مؤمنان جن اختلافست بعضی بر آنند که
ثواب ایشان همین نجاتست از آتش چنانچه فرموده ویجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری قدس سره منقولست
که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک سازند بر مثال بهایم و امام اعظم رحمه الله بدین رفته
و امام مالک رحمه الله با جمعی برآنند که ایشانرا با احسان ثواب هست چنانچه بر اسائت عقاب خواهد بود

و از ضحاک رحمه الله منقولست که ایشان ببهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابو بکر نقاش رحمه
الله حدیثی می آورد که ایشان در بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب
فرموده اند که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر طعام دهد که چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در
معالم التنزیل آورده که از ضمرة بن حبیب رحمه الله پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب هست فرمود که آری و آیه لم
یطمثهن انس قبلهم ولا جان خواند و گفت الانسیات للانس والجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز
رحمه الله نقل میکند که مؤمنان جن گرداگرد بهشت در رحبها و ربضها باشند نه در بهشت و قاضی [illegible]
فرموده که اظهر آنست که چون توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا ندیدند و ندانستند منکران
بعث ان الله الذی آن را که آن خدای که بقدرت بی عجز خلق السموات والارض بیافرید آسمان و زمین ولم یعی و مانده
نشد و رنج نرسید او را بخلقهن بآفریدن آنها بقادر تواناست علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را چه
قدرت ثابت و نقص و انقطاع بدو راه نیابد و محصل مضمون آیت آنست که ای اعدای قدرت چنین کامل ازلی
ابدی بر احیاء موتی قادر نیست بلی آری هست انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه چیزها قدیر تواناست و یاد
کن ویوم یعرض و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه کافر بوده اند علی النار بر آتش یعنی آتش
بدیشان عرض کنند و این قلبست که بمقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد میکنند پس ایشان را گویند
الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق براستی و شما آنرا دروغ میگفتید قالوا گویند بلی آری حقست پس سوگند خورند که
وربنا و بپروردگار ما که این راستست قال گوید خدای یا خازنان دوزخ ایشان را که فذوقوا العذاب پس بچشید
عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فاصبر
پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم کما صبر همچنانچه صبر کرده اند اولوا العزم خداوندان ثبات و جد من
الرسل از پیغمبران و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام ملاسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند
و بر معادات و مجادلات طاعنان و آزار و ایذاء منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح اند و ابرهیم و موسی
و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلم و امام محیی السنة رحمه الله گفته که اولوا العزم آنها اند که بتخصیص
نام ذکر یافته در دو موضع یکی در احزاب که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیة دوم
در موضع شوری که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الآیة و همان اصحاب شرایع اند با پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم قول آنست که ایشان بجز از سلف هجده تن که در سوره انعام نام ایشان هست و پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم امر شد که فبهدیهم اقتده و در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوا العزم اند الا آدم و یونس و سلیمان علیهم
السلم و گفته اند غیر یونس و بس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغمبر خود را صلی الله
علیه وسلم فرمود که ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر بدو مانند مشو و فرمود که شکیبائی ورز ولا تستعجل
لهم و شتاب مکن برای کفار قریش بتعجیل عذاب که بیشک واقع خواهد شد در وقت نزول خود کانهم یوم
یرون گوییا که ایشان روزی که به بینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول وقع
قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی
از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بلاغ اینچه گفته شد درین سوره
از مواعظ کفایتست فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب

وقتی که نازل سود یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان

سورة محمد علیه السلم مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا و باز داشتند
مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل و عتبه
و عقبه یا مطعمان بدر و ایشان دوازده تن بوده اند نضاد یعرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان را
که از مکارم بیشمرند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته چون اطعام طعام و صلهٔ ارحام وآمنوا و گرویدند بما نزل بانچه فرو
فرستاده شده است علی محمد بر پیغمبر ما یعنی قران وهو الحق و قرآن راست و درست است از محمد
صاحب حق و حقیقت آمده من ربهم از پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن و بمحمد صلی الله
علیه وسلم کفر عنهم در گذرانید خدای و بپوشانید از ایشان سیئاتهم گناهان ایشان واصلح و بصلاح آورد
بالهم حال ایشان را در دین و دنیا باصلاح کند طاعات ایشان را تا عاصی نشوند ذلک آن اضلال و اصلاح
بان الذین کفروا بآنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل در پی رفتند باطل یعنی شیطان را وان الذین آمنوا
و آنانکه گرویدند اتبعوا الحق پی روی کردند حق را که قرآنست آمده بدیشان من ربهم از پروردگار ایشان
کذلک همچنین یضرب الله بیان میکند خدای للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین
را ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگه که به بینید در جنگ مؤمنان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بوقت محاربه
فضرب الرقاب پس بزنید گردنهای ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشتید ایشان را فشدوا الوثاق
پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری و ببندید اگر زنند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت
نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض واما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهد اهل
حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتل نماند و آن نزدیک نزول عیسی علیه
السلم خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با دجال است امام شافعی و امام احمد رحمهما الله برآنند
که امام مخیرست میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا با اسیران مسلمانان و امام اعظم رحمه الله میفرماید
که این حکم منسوخست یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق ذلک اینست کار شما
در باب کافران و لو یشاء الله و اگر خواهد خدای لانتصر منهم هر اینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار
کنید ولکن ولیکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض از شما بعضی را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان
کند مؤمن را بکافر مبتلا کرد تا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر بمؤمن آزمایش دهد تا گوشمال یابد
و آنکه از ایستند والذین قاتلوا و آنانکه کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدای و بعضی قتلوا میخوانند یعنی کشته
شوند فلن یضل پس خدای باطل و ضایع نگرداند اعمالهم کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد که حق تعالی
راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات و ثواب ویصلح بالهم و بصلاح آرد کارهای
ایشان را ویدخلهم الجنة و در آرد ایشان را به بهشت عرفها لهم و بدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان

بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان را قبل از دخول بدیشان نموده باشند یا خوشبوی ساخته
باشد جهت تروح ایشان بهشت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ اگر یاری کنید دین خدای
و پیغمبر او را يَنْصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر گردید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ و استوار سازد قدمهای
شما در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنان که بگرویدند فَتَعْسًا لَهُمْ خواری و نگونساری و هلاکت
و اندوه و زشتی و ناامیدی مر ایشان راست وَأَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را ذَلِكَ این
خواری و بطلان عمل مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه را که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر صلى الله عليه از امر بتوحید و قیام احکام شرع
فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را که از ان محابی داشتند چون عمارت
مسجد الحرام و طواف خانه و مهمان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند کفار
عرب استفهام بمعنی امرست یعنی باید که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین مراد بلاد عاد و ثمودست فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت کار و سرانجام حال آنکه پیش از ایشان
بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللَّهُ هلاک کرد خدای بعذاب استیصال فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ
و کافران و کروندگان أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است ذَلِكَ آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان
و نصرت دوستان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوست ایشانست که ایمان آوردند پس
ایشان را یاری می کند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب آنکه ناگرویدگان لَا مَوْلَى لَهُمْ هیچ دوستی نیست ایشان را که عذاب
از ایشان دفع کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای پسندیده جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر
درختان آن جویها وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنان که کافر شدند يَتَمَتَّعُونَ برخورداری می یابند بمتاع دنیا وَيَأْكُلُونَ
و میخورند كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ همچنانکه می خورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بر خوردن
و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوی نفسانی طعام خورد و نظر
او بر آنکه بدن تحمل طاعت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بوده
آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسند در مذمت ذرهم یاکلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان خیره خود و خواب
مطمح نظرش نباشد و هم ما قیل نظم خوردن برای زیستن و ذکر کردنست * تو معتقد که زیستن از بهر خوردنست
وَالنَّارُ و آتش دوزخ مَثْوًى لَهُمْ مقام و آرامگاه است مر کافران را وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چندی از اهل دیهها که بود حال
هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بود در نیرو و قوت مِنْ قَرْيَتِكَ از اهل دیه تو الَّتِي أَخْرَجَتْكَ آن دیه که بیرون کردند اهل
آن ترا یعنی مکه أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آن دیهها فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان
را که در وقت هلاک بفریاد رسد أَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ از آفریدگار
او چون پیغمبر صلى الله عليه وسلم و مؤمنان كَمَنْ زُيِّنَ باشد مانند کسی که آراسته یعنی شیطان یا نفس
و آرایش داده است لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او مکه در دیدار او [illegible] از شرک و معصیت وَاتَّبَعُوا و پی روی
کرده اند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابو جهل و مشرکان مَثَلُ الْجَنَّةِ از جمله آنچه بر تو میخوانیم صفت
بهشت است الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ آن بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران فِيهَا در آن بهشت

أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ جویهاست از آبی غَيْرِ آسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او بند گردیده از حال خود مانند آبهای
دنیا که تغییر پذیر باشند وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویهاست از شیر که هرگز لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگشته است طعم او از صفت
عذوبت یعنی تیز و ترش نشده است بطول زمان وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ و جویهاست از خمر خوشگوار لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ
مر آشامندگان را که طرب دارد و خمار نه وَأَنْهَارٌ و جویهاست مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد مصفی نه صاف
کرده باتش بلکه مصفا آفریده شده از موم و فضلات وَلَهُمْ و مر متقیان راست فِيهَا در بهشت با وجود
این اشربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و عفو و
پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی پوشیده شود ذنوب ایشان نه بران معاقبه کنند و نه بدان
معاتبه نمایند ارباب اشارات گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر شجره طوبی روانست
چهار جوی بر زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع قلب
آب انابت و از ینبوع صدق لبن صفوت و از خمخانه سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی
نظم بی صبرت جوی آب خلد شد * جوی شیر خلد مهر تست و ود * ذوق طاعت گشت جوی انگبین * مستی
و شوق تو جوی خمر بین * در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیات دلست و لبن بفطرت اصلیه که بخوضت
هوا و تفاوت بدعت متغیر نگشت و خمر بجوشش محبت الهی و عسل بصفای حلاوت قرب و ثمرات عبادت مکاشفات
و مغفرت غفران ذنب وجود * وجودک ذنب لا یقاس به ذنب نظم پندار وجود ما کماهیست عظیم *
لطفی کن و این گنه ز ما در گذران * بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محترقان زندان دوزخ خبر میدهد
و میفرماید که آیا هر که در جنات نعیم باشد كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که جاوید است فِي النَّارِ در آتش دوزخ
وَسُقُوا و چشانیده شوند بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره کند آن
آب أَمْعَاءَهُمْ رودهای ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلى الله عليه وسلم خطبه خواندی منافقان [illegible]
جمعی از اهل نفاق از مسجد بیرون آمده بطریق استهزا از علمای صحابه می پرسیدند که این مرد حالی چه میگفت حق
سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند
إِلَيْكَ بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا
لِلَّذِينَ گویند مر آنان را که أُوتُوا الْعِلْمَ دانش داده شده اند از صحابه چون عبد الله مسعود و ابو الدردا و امثال ایشان
رضی الله عنهم و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که گفت من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند
که مَاذَا قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بروجه سخریه میکنند أُولَئِكَ الَّذِينَ
آن گروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق و شک
وَاتَّبَعُوا و در پی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون می کنند بکلام سید انام علیه الصلوة
والسلام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنان که راه یافته اند یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده میکرد از استماع سخن پیغمبر ایشان را هُدًى
بصیرت و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشان را انچه مدد کند در ازدیاد تقوی و دوام بران فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس انتظار
می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان
فَقَدْ جَاءَ پس بدرستی که آمد و ظاهر شد أَشْرَاطُهَا علامتهای آن چون مبعث پیغمبر صلى الله عليه وسلم و انشقاق
قمر فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان

و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت
موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته که
معبودی بجز نیست الا خدای [illegible] ابن سلمی آورده که چون عالمی را گویند مراد بان ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته
و در موضح آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ
برای ذنب خود در معالم [illegible] که آنحضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امة در این سنت بوی اقتدا
کنند و در تبیان آورده که مراد انست که طلب عصمت کن از خدای تا ترا از گناهان نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و آمرزش طلب مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و این اکرامیست از خدای در باره امت که پیغمبر ایشانرا باستغفار
وگناهان ایشان امر کرده و از امام علامه نور الله روحه منقولست که حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را امر کرده
باستغفارات و خلاف امر [illegible] از آن حضرت صلی الله علیه وسلم متصور نیست پس استغفار فرموده یا امت خود طلب
آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریمتر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبید وی عطا نکند
پس معلوم میشود که امت را بدولت آمرزش خواهد بود نظم هر که را چون تو پیشوا باشد • نا امید از خدا چرا باشد
چون نشان شفاعت کبرا • یافت بر نام نامیت طغرا • امتان را گناه کاریها • بتو دارند امیدواریها وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای
میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای رفتن و گردیدن شما در روز وَمَثْوَاكُمْ و قرارگاه و موضع قرار شما در عقبی یا میداند هر جا
میروید در روز و هر جا می باشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند انان که ایمان آورده اند و مبالغه میکنند
از جهت حرص که بر جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال با کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ پس
چون فرو فرستاده شود سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ سورة از قرآن روشن که در ان متشابه نبود وَذُكِرَ و یاد کرده شود
فِيهَا الْقِتَالُ در ان سوره امر بقتال و جهاد رَأَيْتَ الَّذِينَ بینی آنانرا که هست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ
بیماری شک و نفاق یا سستی در دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مینگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسی که فرود آمده باشد
بدوی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم [illegible] مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند فَأَوْلَىٰ لَهُمْ پس وای بر ایشان
یا در دوزخ مر ایشانرا طَاعَةٌ کار ما ایشان فرمان برداریست وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخنی نیکو مثل سمعنا و اطعنا فَإِذَا عَزَمَ
الْأَمْرُ پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند اصحاب جهاد ایشان خلاف ورزند یا از زبان دروغها انشا کنند
فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر آینه آن راستی بودی خَيْرًا
لَهُمْ بهتر مر ایشانرا فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس ایا شاید و متوقع هست از شما ای منافقان إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بحکم گیرید امور
مردمان را یعنی حاکم خلق شوید أَنْ تُفْسِدُوا آنکه فساد کنید فِي الْأَرْضِ در زمین بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما
واقع گردد وَتُقَطِّعُوا و ببرید أَرْحَامَكُمْ رحمهای خود را از دوری تکبر و تعظم یا از شما می آید که اعراض کنید از قرآن
و روی بگردانید از فرمان که باسلام و جاهلیت رویدان از فساد و قطع رحم و سفک دما و امثال آن أُولَٰئِكَ آن
گروه که مفسد و معرض اند الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ آنانند که لعنت کرده ایشانرا خدای و دور کرده از رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس ایشانرا
کر گردانید تا سخن حق نشنوند وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ و کور ساخته دیدهای ایشانرا تا دلایل قدرت و عبرت نه بینند
أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از فرمان بگذرند أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ بلکه بر دلها
ایشانست أَقْفَالُهَا قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد مر دلها را و آن ختم و طبع الهی است
بان نظم دل که خانه بت بروی مباد • هیچ کلیدش نتواند گشاد • قفل که او بر در دلها زند • کیست

که بدان دور دورا کنند • در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در توریه خوانده بودند
و صحت نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند و از
ظهور او خبر میدادند چون سید عالم صلی الله علیه وسلم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان از وی برگشتند
و خدای تعالی آیة فرستاد إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی که آنانکه برگشتند عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی [illegible] شدند
کافر گشتند بمحمد صلی الله علیه وسلم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى مر ایشانرا بیانی از
نبوت آنحضرت و دلایل واضحه دانسته بودند الشَّيْطَانُ دیو لعین سَوَّلَ آسان کرد و بیاراست لَهُمْ برای ایشان
انکار و عناد را وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذَٰلِكَ
این امهال بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب انست که گفتند جهودان لِلَّذِينَ كَرِهُوا مر انانرا که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللَّهُ از
انچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقانرا که یهود با اهل نفاق گفتند به پنهان
سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها یعنی مدد کاری کنیم کار پیغمبر جنگ
کنید وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِسْرَارَهُمْ پنهانیهای ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ
الْمَلَائِكَةُ چون قبض کنند جانهای ایشانرا فرشتگان يَضْرِبُونَ میزنند وُجُوهَهُمْ رویهای ایشان که از حق بگردانیده
اند وَأَدْبَارَهُمْ و پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذَٰلِكَ قبض ارواح ایشان برین صفت بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا
بسبب انست که ایشان متابعت کردند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ چیزیرا که بخشم آورد خدایرا یعنی موجب غضب وی گردد
چون کتمان امر محمد صلی الله علیه وسلم و معاونت منافقان و مشرکان وَكَرِهُوا و بسبب آنکه نخواستند و کاره
بودند رِضْوَانَهُ خشنودی خدای یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر و اقرار به
و فرمان برداری او فَأَحْبَطَ پس باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه پنداشتند انانکه فِي
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان نفاقست یعنی تصور کردند أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آنکه ظاهر نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ
کینهای ایشانرا که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر و مومنان وَلَوْ نَشَاءُ و اگر ما خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ بنمائیم
بتو ایشانرا یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس تو بشناسی ایشانرا بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که
دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و هر آینه بشناسی ایشانرا فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صواب بجانب
بجهت تعریض و توریه وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن
مالك رضی الله عنه فرموده که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که نه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را
بشناختی بسیما و بعضی در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس رضی الله نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس
از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
و هر آینه خدای می آزماید شما را بجهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معامله ازمایندگان میکند حَتَّىٰ نَعْلَمَ
الْمُجَاهِدِينَ تا بداند مجاهدان را یعنی ظاهر کرده بر خلق که جهاد کنندگان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر
کنندگان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ و تا بیازماید أَخْبَارَكُمْ خبرهای شما را که میگوئید در ایمان یعنی صدق و کذب
ان همه آشکارا شود و حفص در افعال ثلثه بنون میخواند یعنی ما بیازمائیم تا بدانیم و بیان نمائیم چیزهای
شما إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر وَصَدُّوا و باز داشتند قوم خود عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَاقُّوا الرَّسُولَ و مخالفت کردند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن

شده بود وظاهر گشته لهم الهدى مر ایشانرا راه حق وبرقیه بخوانده بود ودانسته بود لن یضروا الله زیان نتوانند
رسانید خدایرا شیئا چیزی یعنی از کفر وصد ایشان اثر ضرری بدین خدای وپیغمبر او نرسد بلکه شر آن بر
ایشان عاید گردد وسیحبط اعمالهم وزود باشد که حبطه سازد خدای ثواب اعمال ایشانرا یعنی جهاد تنها که برکند
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند واطیعوا الرسول وفرمان
بردار باشید رسول را در آنچه فرماید ولا تبطلوا اعمالکم وباطل وبیهوده مسازید عملهای خود را بریا وسمعه یا عجب
که کردار کرد معجب مذموم ومردود بود نظم در هر عملی که عجب راه یافت رونق از ره قبول برتافت ای گشته
بکار خویش مغرور وز حد که قرب مانده مهجور تا چند ز عجب بیخود ماندی وز دید بهی ومانی عجب مشو انظر تخلیص
کز عجب بجهه فتاد ابلیس ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند یعنی قوم قریش وصدوا ومنع کردند مردم را عن
سبیل الله از راه خدای ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر وهم کفار وحال آنکه ناگرویدگان بودند
فلن یغفر الله پس هرگز نیامرزد خدای لهم مر ایشانرا اگرچه نزول آیه در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و
شامل است هر کافر را که میرد فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مومنان وتدعوا الی السلم وبخوانید کافرانرا بصلح
طلب صلح مکنید تا ایشان گمان نبرند که از ضعف وتذلل شما بود وانتم الاعلون وحال آنکه شما برترانید یعنی غالبان والله معکم
وخدای با شماست بنصرت ومعونت ولن یترکم وضایع نکند خدای وکم نگرداند اعمالکم از ثواب کردارهای شما
انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازی است بی فایده ولهو ومشغولی بی اعتبار وان تؤمنوا
واگر بگروید بخدای ورسول وتتقوا وبپرهیزید از معصیت وفضول یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای شما در آخرت
ولا یسئلکم ونمی خواهد خدای بر مزد دادن شما اموالکم مالهای شما را یا حق سبحانه نمی خواهد همه مال شما بلکه
باتفاق اندکی از آن حکم کرده که عشرست ونصف عشر وربع عشر ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما مالهای
شما فیحفکم پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید تبخلوا شما بخیلی میکنید بدان رو
نمیدهید بخوشدلی وطیب نفس ویخرج وظاهر میگرداند خدای بدان خواستن از شما یا بآن بخل شما اضغانکم
کینهای کهنه تنها شما ها انتم شما هؤلاء ای گروه مخاطبان تدعون خوانده شده اید وفرموده شده لتنفقوا برای
آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه اسباب جهاد مصروف سازید فمنکم پس از
شما هست من یبخل کسی که بخیلی میکند بزکوة یا بنفقه غزو ومن یبخل وهر که بخل ورزد در آنچه بروی واجبست از
انفاق فانما یبخل پس جز این نیست که بخل میورزد عن نفسه بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد والله الغنی وخدای
بی نیازست از صدقات وانفاق شما وانتم الفقراء وشما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از موائد نعمت وفواید کرامت
پس امر او نیکی بالجهد وفرو داده بستانید در عوض آن بجهان خزانه کرم او هیچ کم نشود وشما بمرادات ومقاصد
خود فایز گردید وان تتولوا واگر برو بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق واگر اعراض کنید از اسلام و
قبول احکام یستبدل بدل کند قوما غیرکم گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند وقومی دیگر بیارد ثم لا یکونوا
پس نباشند آن قوم امثالکم مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند ودر هر کار تمام رغبت کنند وبی بخل اندازند
و مشهور است که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوال کردند که اینها کدام گروه اند وسلمان رضی الله عنه در
پهلوی آنحضرت نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد وگفت هذا وقومه ودر خبر آمده که اگر دین بر ثریا شود آنرا بگیرند
مردانی از پارسیان ودر لباب آمده که ابو الدردا بعد از قرائت این آیه میگفت ابشروا یا بنی فروخ مراد پارسیانند

سورة الفتح مدنية تسع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

بعثت رسیده که در سال ششم از هجرت حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت وعمره گذارد
بعد از استماع آن رویا پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور خواهد آمد وسید عالم صلی الله علیه وسلم
بکارسازی مشغول شد ودر روز دوشنبه غره ذو القعده این سال از مدینه بعمره آمد احرام بعمره گرفت وهفتاد شتر
بجهت هدی با خود ببرد واغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت بمشرکان مکه رسیده بر منع او از سر دار
زیارت خانه اتفاق نمودند واز مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه زدند وپیغمبر صلوات الله وسلامه علیه خبر
دار شده بحدیبیه فرود آمد واز جانب کفار عروة بن مسعود الثقفی بنزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب
آمدن آنحضرت معلوم کند وبعد از آن حلیس کنانی که مهتر احابیش بود او هم بیامد ومعلوم کرد که آنحضرت داعیه
حرب ندارد وبزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت
رسول با اصحاب بمکه درآیند وپیغمبر عثمان را رضی الله عنه نزد ایشان فرستاد وایشان او را باز گرفتند خبر
قتل او رسید وبهمان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد القصه کفار از استماع خبر بیعت
متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند ومیان آنحضرت واهل مکه صلح واقع شد بر آن جمله که ده سال میان
اسلام وکفار قریش حرب نباشد ونهان وآشکارا با یکدیگر بحیله وبکیدی تعرض نرسانند ومسلمانان سال دیگر
بیایند وعمره قضا بگذارند ودیگر شرطها نیز واقع شد واکثر صحابه از آن صلح ملول شدند وآنحضرت هم انجا در
حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان بتراشیدند وبعضی شتران قربان فرمود وبرخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه
فرستاد تا در مروه بکشند وبر فقرا ومساکین آنجا بخش کردند واز صحابه بعضی حلق وبعضی تقصیر واقع شد وهدی
خود قربان کردند وپیغمبر صلی الله علیه وسلم بیست روز در حدیبیه توقف فرموده در حین مراجعت شبی از
شبها این سوره فرود آمد وآنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که امشب سوره بر من نازل شده که دوستر میدارم
از آنچه آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند وایشانرا تهنیت گفت واصحاب نیز تهنیه مبارک
باد گفتند انا فتحنا بدرستیکه ما حکم کردیم لک از برای تو فتحا مبینا حکمی پیدا وهویدا که آن صلح است با قریش واز
حضرت پرسیده اند که افتح هو در جواب فرمود که نعم والذی نفسی بیده آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود وجه
مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سرگردان شده با کفار مجادله کردند وقرآن بر ایشان خواندند
وبسیار کس مسلمان شدند وسبب فتح مکه نیز همان بود واز نیست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند
که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را وتعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است وگفته اند مراد فتح خیبر است وگفته اند
خدای امروزت طلب لیغفر تا بیامرزد لک الله مر ترا خدای ما تقدم آنچه گذشته پیش از وحی من ذنبک از انچه
موجب عتابست تو را تا بعد وما تأخر وآنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح وپس از آن یا قبل از نزول آیه
وبعد از آن امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم وحواست وآینده جرایم امت یعنی بیامرزید
گناه آدم وحوا را ببرکت تو وبیامرزد گناه امت را بشفاعت تو وسلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم را بتو اضافه

صح

که دیده در وقت فتح در صلب وی بوده و کفارات امت را بوی اسناد فرموده چه او بشیر و کفارات ایشانست
وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرداند نِعْمَتَهُ نعمت خود عَلَيْكَ بر تو بفتح بلاد و با علاء دین یا با انضمام نبوت
یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بران وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ و یاری کند
ترا خدای نَصْرًا عَزِيزًا یاری کردنی که در و نصرت غلبه باشد یعنی توانا بنصرت غالب و قاهر شوی و چون در صلح
حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که هُوَ الَّذِي اوست آنکه أَنْزَلَ السَّكِينَةَ
فرو فرستاد آرامش و سکون فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوا تا زیادت کنند إِيمَانًا گرویدنی مَعَ
إِيمَانِهِمْ بگرویدن ایشان یعنی یقینی بیفزایند بیقین خود یا بیقین دیگر یا ایمان که با اصول دین داشتند افزون سازند آنرا
با ایمان بفروع شرع وَلِلَّهِ و مر خدای راست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشکرهای آسمانها از ملایکه و جنود زمین از مؤمنان
مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی واثق باشید که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود
بلکه ذرات کون سپاه وی باشند اولیاء خود را در وقت غزا با اعدا خود فرو نگذارد نظم
نصرت از و طلب که بمیدان قدرتش * هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا
دانا بمصالح خلق حَكِيمًا صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد
لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیدت جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل یا در تحت اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید آنجا در وی
وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و بپوشاند و محو کند از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهاء ایشان یعنی محو کند پیش از دخول بهشت تا
پاک و پاکیزه بروضه رضوان در آیند وَكَانَ ذَلِكَ و هست این وعده مر ایشانرا عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در حکم
او فَوْزًا عَظِيمًا رستگاری بزرگ و چه فوزی عظیمتر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند
وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و دیگر برای آنست تا عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد یعنی اسد و غطفان
از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد
یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد گشت پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سالم
غانم و غالب بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ برین گمان برندگانست دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی ایشان
مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللَّهُ و خشم گرفت خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و براند ایشانرا از رحمت
خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتیست دوزخ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ و مر خدایراست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینهاست همه مملوک و مسخر ویند چنانچه
لشکریان مر سردار خود را بکرار این سخن جهت وعده مومنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند و برای
وعید مشرکان و منافقانست تا از تکذیب رسالت اجتناب کنند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب در فرمان
خود حَكِيمًا دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت تو
وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده وَنَذِيرًا و بیم کننده مر آنانرا که کافر شده
اند پس امت را بگو که فرستادن بیم و بشارت مر لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدایرا
وَرَسُولِهِ و مر فرستاده او را وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت دهید دین او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را وَتُسَبِّحُوهُ

تا الارض

و یاد کنید او را بنماز گذاردن برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه
و توقروه عاید بحضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که
تعظیم او تخفیف تعظیم حق بجهة ابراز وقوع می باید و در تعظیم حضرت رسالت بنای تعظیم امر الهی
نیز هست و خود که یارا دارد که شرایط تعظیم او کما ینبغی بجای آرد نظم در حریم حرمتش تعظیم تو کس ادا نیست
و نه کمال احتشامش هیچ عقل آگاه نیست إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه
إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود به بیعت اوست و بطلب رضای اوست
مراد بیعت رضوانست و ذکر آن بباید سلمی رحمه الله فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه
مرتبه جمع را برای هیچ کس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجوداتست و آنجه همین مقام است که
مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ قوت خدای در وفا کردن بوعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر
خود فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر قوتهای ایشانست در وفا بعهد یا دست یاری دادن پیغمبر در معالم آورده که صحابه
رضی الله عنهم بوقت بیعت دست حضرت رسالت میگرفتند و ید الله زبر دستهاء ایشان بود در بیعت
فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ جز این نیست که می شکند عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود چه
ضرر آن بوی باز میگردد و در موضح آورده که سه چیز راجع باهل آن میشود یکی مکر و لا یحیق المکر السیئ
الا باهله دوم ستم انما بغیکم علی انفسکم سیم نقض عهد و من نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد بیت
نظم پیمان شکن که هر پیمان بشکست * از پای در افتاد و پر بند رفت از دست * از آنکه درست بود پیمان است
نشکست بهیچ حال هر عهد که بست وَمَنْ أَوْفَى و هر که وفا کند بِمَا عَاهَدَ بآنچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللَّهَ برای
خدای فَسَيُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهد خدای مر او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشتست
آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون متوجه مکه شد بنیت عمره قبایل اعراب چون اسلم
و جهینه و مزینه و غفار را بتجمع فرستاد که در این سفر موافقت و موافقت کنید تا ایشان از محاربه قریش
ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه رسی سَيَقُولُ لَكَ
الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند ترا باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر
آرند که شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را أَمْوَالُنَا مالهای ما که محافظی نداشت و ضایع میشد وَأَهْلُونَا و زنان و فرزندان
ما که از بیکسی نوای نیک میماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس طلب آمرزش کن برای ما برین که تخلف کردیم و در مرافقت
موافقت ننمودیم يَقُولُونَ میگویند بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهاء خود مَا لَيْسَ آنچه نیست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان
یعنی اعتذار و استغفار بزبان میکنند و دل ایشان از آن خبر نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ يَمْلِكُ
لَكُمْ پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما مِنَ اللَّهِ از حکم خدای شَيْئًا چیزی را إِنْ أَرَادَ اگر خواهد
خدای بِكُمْ ضَرًّا بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف أَوْ أَرَادَ بِكُمْ یا اگر خواهد
بشما نَفْعًا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بَلْ كَانَ اللَّهُ بلکه هست خدای بِمَا
تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا دانا میداند که قصد شما از تخلف چه بود شما مشغولی مال و فرزندان نداشتید
بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه گمان بردید أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ آنکه باز نگردد پیغمبر وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان و رجعت نکنند إِلَى أَهْلِيهِمْ
بسوی اهالی خود بمدینه أَبَدًا هرگز بلکه مشرکان ایشانرا بکشند و مستاصل کردانند وَزُيِّنَ ذَلِكَ و آراسته

شدای کان یعنی شیطان بیارات استیصال پیغمبر و اصحاب او را متمکن شده قُلُوبِکُمْ در دلها شما وَظَنَنْتُمْ
وگمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام بر افتد وَکُنْتُمْ و گشتید شما بدین گمان قَوْمًا بُورًا
گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت وَمَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللهِ و هرکه نگرود بخدا وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او
و بدل تصدیق حکم خدا و رسول نکند فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْکَافِرِینَ آن گرویدگان را سَعِیرًا
آتشی افروخته وَلِلهِ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تمام امور ممالک علوی و سفلی
در قبضهٔ قدرت اوست یَغْفِرُ می آمرزد گناه لِمَنْ یَشَاءُ هرکرا بخواهد وَیُعَذِّبُ و عذاب میکند بگناه خود
مَنْ یَشَاءُ هرکرا اراده میکند وَکَانَ اللهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده توبه کنندگان رَحِیمًا مهربان بر ایشان
سَیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند بازپس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی اعراب خواهند گفت
إِذَا انْطَلَقْتُمْ آنگاه که بروید إِلَی مَغَانِمَ بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است لِتَأْخُذُوهَا تا فرا گیرید آنرا که ذَرُونَا بگذارید
ما را نَتَّبِعْکُمْ تا پی روی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ذی الحجه سنه ست
از حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزو خیبر توجه نمود و حکم شد که هرکه در حدیبیه حاضر بوده بدین
غزا رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد جماعت متخلفان گفتند بگذارید تا ما موافقت
و مرافقت کنیم و با شما به خیبر آییم یُرِیدُونَ می خواهند مخلفان أَنْ یُبَدِّلُوا آنکه تغییر دهند کَلَامَ اللهِ سخن خدای
یعنی حکم او را که وعده فرموده که غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا بگو ای محمد که هرگز پیروی نخواهید کرد ما را نفی است قل لن تتبعونا
بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میایید کَذَلِکُمْ قَالَ اللهُ همچنین گفته است خدای مِنْ قَبْلُ پیش از تهیهٔ شما را پیش
از آمدن ما بمدینه فَسَیَقُولُونَ پس زود باشد که ایشان گویند خدای بدین حکم نکرده بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه شما حسد می
برید بر ما در غنیمت شرکت شما نشویم و نه چنین است که مخلفان میگویند بَلْ کَانُوا لَا یَفْقَهُونَ بلکه هستند که درنمی
یابند إِلَّا قَلِیلًا مگر اندکی چیزی را قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ بگو مر این بازپس ماندگان را مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که
خوانده شوید إِلَی قَوْمٍ بحرب گروهی أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه
کذاب با قبیله حرب که مرتد شدند بعد از وفات سید عالم صلی الله علیه وسلم یا هوازن و غطفان در حیات آنحضرت
که بوادی حنین حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند مخیر شما را بجنگ مردی محاربه مبارزت
خواهند خواند که تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را أَوْ یُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند که این قوم مشرک
یا مرتد اند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان اند قتال است یا جزیه و برای تقدیر اسلام بمعنی انقیاد
باشد فَإِنْ تُطِیعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که خوانندهٔ شماست بقتال آن گروه یُؤْتِکُمُ اللهُ بدهد شما را خدای أَجْرًا
حَسَنًا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید
کَمَا تَوَلَّیْتُمْ همچنانچه اعراض کردید مِنْ قَبْلُ پیش ازین از سفر حدیبیه یُعَذِّبْکُمْ عذاب کند خدای شما را
عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک و چون متخلفان را این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند
که ما بواسطهٔ ضعف و عجز از جهاد تخلف میکنیم احوال حال ما چه باشد این آیت آمد که لَیْسَ عَلَی الْأَعْمَی بر نابینا حَرَجٌ
گناهی اگر بجهاد نرود وَلَا عَلَی الْأَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ بزه اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ و نه بر بیمار حَرَجٌ تنگی
و اثمی اگر با مجاهدان موافقت نکنند چه اینها معذورند وَمَنْ یُطِعِ اللهَ و هرکه فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ
او را در جهاد و غیر آن یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آرد خدای او را به بهشتها یعنی بوستانها که بوسته تَجْرِی میرود مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن بهشتها جویها وَمَنْ یَتَوَلَّ و هرکه اعراض کند از فرمان خدا و رسول یُعَذِّبْهُ عذاب کند
او را خدای عَذَابًا أَلِیمًا عذابی که درد آن منقطع نشود و الم آن منقضی نگردد و آن عذاب حرمانست چه مخالفت امر خدا
از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد بود نعوذ بالله من الحرمان **نظم**
سوزنا آتش محرومیم که هیچ عذاب * زدرد سوز و الم چون عذاب حرمان نیست * آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعیهٔ
حرب ندارد و اهل مکه خراش را آزار رسانیدند و سخن گفتن منع کردند آنحضرت امیر المؤمنین عثمان را رضی الله عنه
فرستاد و او را در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاران را طلبید و ایشان قریب
به هزار و پانصد و بیست تن بودند و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در
زیر درخت سمره نشسته بود در کشاف آورده که حضرت در زیر شجرهٔ سمره قرار گرفت و شاخی از آن بر پشت
مبارکش فرود آمد عبدالله بن مغفل گوید من قایم بودم بر سر آنحضرت آن شاخ را بدست گرفته از پشت او
دور داشتم و صحابه بیعت کردند که بر مرگ و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلوات الله وسلامه علیه
فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که بدوزخ نرود یکی از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه
از آن قوم خشنود شد چنانچه میفرماید لَقَدْ رَضِیَ اللهُ که خدای خشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان صحابه إِذْ
یُبَایِعُونَکَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس بدانست خدای مَا فِی قُلُوبِهِمْ آنچه در
دلهای ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفا فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَیْهِمْ بر ایشان وَأَثَابَهُمْ
و پاداش داد ایشان را فَتْحًا قَرِیبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است بانکه با هجرت وَمَغَانِمَ کَثِیرَةً و دیگر جزا داد مر ایشانرا از
فضل خود غنیمتهای بسیار یعنی از خیبر یَأْخُذُونَهَا که بگیرند آنرا از زر و نقود و ضیاع و عقار وَکَانَ اللهُ و هست
خدای عَزِیزًا غالب و غلبه دهنده دوستان حَکِیمًا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَکُمُ اللهُ وعده کرده است
خدای شما را ای امت مَغَانِمَ کَثِیرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تَأْخُذُونَهَا
فرا میگیرید آنرا تا قیامت فَعَجَّلَ پس تعجیل نقد داد لَکُمْ مر شما را هَذِهِ این غنیمت خیبر وَکَفَّ و باز داشت و کوتاه
کرد أَیْدِیَ النَّاسِ دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و حلفاء ایشان که بنی اسد و غطفان بودند عَنْکُمْ از شما تا
حلفاء یهود ترسیده بجنگ نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید وَلِتَکُونَ
و تا باشد آن غنیمة آیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ نشانه مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم در فتح خیبر
با صدق قول الحق در وعده غنایم وَیَهْدِیَکُمْ و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا راه راست که منهج
توکل است و وثوق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار با لطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله برانند که چون
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کار ساز
حرب خیبریان فرمود و با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل
صهبا براه مرحب روان شده سحرگاه بود که از طریق وادی حرضه بمیان قلعهای خیبریان در آمد و ایشان
بی خبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع روی بحدایق و مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر
اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله محمد و الخمیس و روی بحصارها نهادند و آنحضرت فرمود که الله اکبر

خربت خيبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين القصه يهود حصاري شده دل برقتال نهادند و
مسلمانان اول با اهل نطاة حرب كردند وان قلعه كرفته شد و بعد از ان حصار شق مفتوح كشت و در مغازي
محمد اسحق مذكورست رحمة الله كه اول حصون خيبر حصن ناعم را فتح كردند پس نطاة و شق را و بعد از ان يهود
بحصن صعب بن معاذ متحصن كشتند و بجنك بسيار كرفته شد و اقمشه و امتعه و اطعمه بسيار بدست
مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم صداعي طاري شد
و بخود سواري نمي توانست فرمود و قلعه بغايت محكم بود و انجا حرب فراوان وقوع يافت و بالاخره بدست مرتضى
علي كرم الله وجهه مفتوح كشت و دران قلعه مرحب خيبري كشته شد و در باب آن حصار بركنده سپري خود
ساخت و يهود زينها نخواستند و غنايم بسيار بدست صحابه افتاد و كنج ابي الحقيق باز يافتند و انجا حضرت
را زهر دادند و بره زهر آلود با وي بسخن آمد كه يا رسول الله از من مخور كه مرا بزهر آلوده اند **نظم**
زخوان معجز او كرنه الطاف حق * حديث بره بريان شنو كه ما حضرت **وأخرى** و وعده كرد خداي شما را غنيمتهاي
ديكر يا فتح شهرهاي ديكر كه هنوز **لم تقدروا عليها** قادر نشده ايد بران و بعد از ان **قد أحاط الله** بدستي كه احاطه
كرده است علم خداي **بها** بان يعني آن غنايم و مداين فارس و روم و شام و مجاهد ميكويد كه هر
فتحي كه تا قيامت بر امت باز دست دهد درين داخل است **وكان الله** و هست خداي **على كل شيء** بر همه
چيزها از فتح مداين و اعطاء غنايم **قديرا** توانا **ولو قاتلكم** و اكر قتال كردندي با شما در حديبيه **الذين كفروا**
انانكه كافر بودند از اهل مكه و صلح نكردندي **لولوا الأدبار** هرآينه كردانيدندي پشتها را يعني هزيمت كردندي
ثم لا يجدون پس نيافتندي **وليا** كارسازي كه ايشانرا نكاه دارد **ولا نصيرا** و نه ياري كه ايشانرا مددكاري نمايد
سنة الله سنت نهاده است خداي سنت نهادني **التي قد خلت** آن سنتي كه كذشته است **من قبل** پيش ازين
در امتان ديكر كه هميشه انبيا بر ايشان غالب بوده اند **ولن تجد** و نيابي تو **لسنة الله** مر سنة خداي را **تبديلا**
تغييري هرچه در ازل مقرر و معقود شده لا محاله كاين خواهد شد و دست تصرف هيچكس رقم تغيير
و تبديل بر صفحات آن نخواهد كشيد **نظم** تغيير بحكم ازل راه نيابد * تبديل بفرمان قضا كار نداده
در دائره امر كم و بيش نكنجد * اسباب قلعه چون محولنا بداده آورده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در حديبيه
بود هشتاد تن از اهل مكه هنكام نماز صبح از جبل تنعيم فرود آمده و شبيخون آورده بودند تا صحابه را بقتل
رسانند ياران رسول صلى الله عليه وسلم غلبه كرده ايشانرا بكرفتند و آنحضرت ازاد كرد ايشانرا و آيت نازل
شد كه **وهو الذي** و اوست خداوندي كه از محض كرم **كف أيديهم** باز داشت دستهاي كفار مكه را **عنكم** از شما
تا صلح كردند **وأيديكم عنهم** و كوتاه كرد دستهاي شما را از ايشان **ببطن مكة** در ميان مكه يعني حديبيه **من بعد أن**
أظفركم پس از انكه ظفر داد شما را و غالب ساخته **عليهم** بر ايشان و اسير شده بودند **وكان الله** و هست خداي **بما تعملون**
بانچه ميكنيد از مقاتله با كفار براي فرمان رسول خداي و انكه دست باز ميداريد و ميكذاريد بجهت تعظيم
خانه خداي **بصيرا** بينا و شما را بران جزا خواهد داد **هم الذين كفروا** ايشان اند انانكه كافر شدند **وصدوكم** و باز
داشتند شما را **عن المسجد الحرام والهدي** و منع كردند شما را از انكه براي قرباني آورده بودند **معكوفا** در حالتي كه باز
داشته شده بود **أن يبلغ** از انكه برسد **محله** بجاي او كه مكان نحرست يعني منا خلاصه سخن آنست كه كفار
مكه بسبب انكه شما را از عمره منع كردند و قرباني از محل او نكذاشتند مستحق قتال و استيصال هستند ليكن

ما شاء الله درين سال از قتال ايشان باز بداريم جهت كروهي كه در مكه هستند **ولولا رجال مؤمنون** و اكر نبودندي
مردان كرويده **ونساء مؤمنات** و زنان ايمان آورده در مكه كه شما **لم تعلموهم** ايشانرا ندانسته ايد ان هفتاد و دو تن
و نه بودند كه كمان ايمان مي كردند حق سبحانه فرمود كه اكر نبودندي ايشان در مكه و شما ايشانرا نميدانيد با ميان ايشان
در مكه با كفار مختلط اند **أن تطئوهم** بدلست از رجال يعني اكر نه آن بودي كه ايشان مؤمنان هستند و نه آن بودي كه شما
ايشانرا در اثناء قتال زير سم ميكرديد يعني هلاك ميساختيد **فتصيبكم** پس ميرسيد شما را از جهت هلاك
ايشان **معرة** مكروهي يعني عيبي و تعبي بقتل مؤمنان يا ما و ان چون كفارت و ديت **بغير علم** متعلق باوه
تطئوهم است يعني ميكشتيد ايشانرا بي آنكه دانيد هرآينه دست شما از ايشان كوتاه نميكرديم پس منع كرديم شما را
از قتل اهل مكه جهت نكاه داشتن ايشان و اين باعث است **ليدخل الله** تا داخل كرداند خداي **في رحمته** در بخشش
خود **من يشاء** هر كرا خواهد مراد از رحمت تفاوت نياد و فتحيات و كفته اند در اسلام **لو تزيلوا** اكر جدا شدندي
آن مؤمنان از كافران و در مكه نبودندي **لعذبنا الذين كفروا** هرآينه عذاب ميكرديم انانرا كه كافر بودند **منهم**
از اهل مكه **عذابا أليما** عذابي دردناك موجع در دنيا بقتل و سبي **إذ جعل الذين كفروا** ياد كن اي محمد چون كردند و آورده
انانكه نكرويدند **في قلوبهم** در دلهاي خود **الحمية** تعصب و كبر و غيرت **حمية الجاهلية** حميت جاهليت كه بنده
ذان قرآن بر مادري با زنداد يعني با يكديكر كفتند كه محمد بدر مكه مي كذاريم با آنانكه وجه ايشان بدر ما حد
بدان و مادران ما كشته اند بلات و عزي كه در منازل ما در نيايد چون ايشان عصبيت پيش آوردند
فأنزل الله پس فرو فرستاد خداي **سكينته** آرام و وقار خود را **على رسوله** بر فرستاده خود **وعلى المؤمنين**
و بر مؤمنان تا مقاتله نكردند و بصلح راضي شدند معاودت نمودند و سهيل بن عمرو كه باعث صلح نامه بود
نكذاشت كه بسم الله الرحمن الرحيم بنويسند و راضي نشد كه محمد رسول الله كتابت كنند حق تعالى ميفرمايد
وألزمهم و ثابت داشت خداي مؤمنانرا **كلمة التقوى** بر كلمه تقوى كه كلمه شهادتست يا بسم الله الرحمن
الرحيم كه اهل مكه نپسنديدند يا محمد رسول الله كه بكتابت آن راضي نشدند **وكانوا** و هستند مؤمنان
أحق بها سزاوارتر بان كلمه از غير ايشان **وأهلها** و هستند اهل آن و اولي بدان **وكان الله** و هست خداي
بكل شيء عليما بعد از رجوع از حديبيه بعضي از صحابه كفتند تعبير خواب پيغمبر صلى الله عليه وسلم
راست نشد و طواف خانه نكرديم و حلق و تقصير بجاي نياورديم آيه آمد كه **لقد صدق الله** هرآينه كه راست
كرد خداي و محقق ساخت **رسوله** براي فرستاده خود **الرؤيا** آن خوابي كه ديده بود **بالحق** براستي و درستي
بحكمتي درين سال تاخير كرد و در سال آينده **لتدخلن المسجد الحرام** هرآينه درآييد شما بمسجد الحرام **إن شاء الله**
چون خواسته است خداي و كفته اند استثنا حكايت قول پيغمبرست صلى الله عليه وسلم كه در وقت
تعبير خواب فرمود كه بمسجد الحرام درآييد انشاء الله **آمنين** در محلي كه ايمن باشيد از اعادي **محلقين** تراشندكان
رؤوسكم سرهاي خود را **ومقصرين** و چيننده كان موي از سرها يعني بعضي تراشند و بعضي بچينند **لا تخافون**
نترسيد از هيچكس **فعلم** پس دانست خداي **ما لم تعلموا** آنچه شما ندانيد از حكمت در تاخير عمره **فجعل** پس ساخت
براي شما يعني مقرر كردانيد **من دون ذلك** پيش از دخول يعني قبل از دخول در مسجد الحرام بجهت عمره قضا **فتحا قريبا**
نزديك كه فتح خيبرست تا دل مؤمنان از اندوه تاخير عمره خالي شده بان فتح شادمان كردد **هو الذي أرسل**
اوست آن خداوندي كه فرستاد **رسوله** رسول خود را كه محمدست صلى الله عليه وسلم **بالهدى** براه نمودن

خلق با پایان کردن احکام وَدِینِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند آنرا عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
بر همه دینها یعنی اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل باشد براندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد
الا که مقهور و مغلوب مسلمانان و این بوقت نزول عیسی علی نبینا و علیه السلام باشد وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای
شَهِيدًا گواه بر نبوت تو اگر سهیل کوید محمد بن عبد الله فلیسید غم مخوری که ما می کوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد صلی الله
علیه و سلم فرستاده خدایست بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان که با اویند از مؤمنان أَشِدَّاءُ سخت دل غلیظ اند عَلَى
الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَاءُ مهربان و مشفقان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر تَرَاهُمْ می بینی ایشانرا رُكَّعًا رکوع آورندگان
سُجَّدًا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز و در موضح فرموده، که این مناقب راجع است بهمه
صحابه رضی الله عنهم اما در این الفاظ یا ثبت باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص و الذین معه
مدح صدیق است رضی الله عنه که بقرب و صحبت و رفاقت در دار و غار مخصوص بود و اشداء علی الکفار صفت
فاروق است رضی الله عنه که در نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است رحماء
بینهم نعت ذو النورین است رضی الله عنه که به رأفت و حیا و دلنوازی و مهربانی مشهور و معروف و در نزد
خلائق و خلاد بدین صفات و سمات موسوم و موصوف رکعا سجدا شرح حال مرتضی است رضی الله عنه که
اکثر اوقات و اغلب ساعات او بوظایف طاعات و عبادات می گذشت تا غایتی که هر شب هزار تکبیر احرام
خلوت وی باسماع خادمان صفه علیه اش می رسید يَبْتَغُونَ می طلبند این بزرگان فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ فضلی از خدای
یعنی زیادتی ثوابی را می جویند وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او طلب می کنند سِيمَاهُمْ علامت ایشان فِي
وُجُوهِهِم در رویهای ایشان ظاهر بود مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سجده کردن در لباب میگوید که اثر نور در جبین
ایشان لایح بود چه روی ایشان که آینه در نظر اهل دل خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه
بالنهار در نفحات مذکورست که چون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شد انوار موافقت بر اشباح ظاهر کردد
درویش را کواه چه حاجت که عاشق است ٭ رنگ رخش زدرد به بین و بدانکه هست ذَٰلِكَ این وصف که مذکور
شد مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکورند
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ و صفت ایشان در انجیل یعنی بدین صفت در کتاب عیسی علیه السلام مسطورند یا صفت ایشان در
انجیل كَزَرْعٍ مانند کشتی است که در اول حال أَخْرَجَ شَطْأَهُ بیرون آرد شاخ خود را یعنی تیغ زند و یک
شاخ بیرون آید فَآزَرَهُ پس قوی کرداند آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ پس
بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و کیاه ضعیف با خرده رخ کرده يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشکفت آرد برزیگرانرا از قوت
و سطبری و راستی و خوبی او این مثلیست و مثل حضرت پیغمبر علیه السلام و یاران وی که با اول دعوت تنها و ضعیف بود
و هر چند بر آمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا خشم گیرند بیاران
پیغمبر کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که آیت در نشان صحابت بس هر که با ایشان خشم گیرد و ایشانرا دشمن
دارد داخل کفار خواهد بود وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای
ستوده مِنْهُم از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده مَّغْفِرَةً آمرزش گناه وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ

سورة الحجرات مدنية ثمان عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید لَا تُقَدِّمُوا
پیشی مگیرید اقوال خود را بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ پیش از قول خدای و رسول او یعنی سخن مگویید پیش از آنکه پیغمبر
صلی الله علیه و سلم سخن کوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی ای روی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید
بر پیغمبر که او بدان داناترست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تقدیم بر وی قولا و فعلا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی
که خدای شنواست مر اقوال شما را عَلِيمٌ داناست با فعال شما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کرویدگان لَا تَرْفَعُوا بلند
مکنید أَصْوَاتَكُمْ آوازهای خود را فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر ایشانرا تعلیم مراسم ادب میدهد
یعنی چون سخن کوید آواز خود را بلند تر از آواز وی بر مدارید وَلَا تَجْهَرُوا و آشکارا مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای او
سخن را یعنی او را بلند ندا مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچون آشکارا خواندن بعضی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه
آواز خود را نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت مخوانید چنانچه یکدیگر
را می خوانید بلکه بیا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود عملهای شما بسبب این
جرأت وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب رد
عن الباب نصد ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد نظم نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز
که گفته اند طریقت تمام آداب است ٭ آورده اند که ثابت بن قیس مردی بلند آواز بود و پیوسته با حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم باواز بلند سخن گفتی چون این آیت نازل شد در خانه بنشست و بکریه و زاری مشغول
شد خبر بآنحضرت رسید او را طلبیده گفت چیست حال تو ای ثابت گفت یا رسول الله در گوش من گرانی هست
و در مجلس شما آواز بلند سخن می کویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت صلوات الله و سلامه علیه
فرمود که ترا هیچ نیستی باکت زندگانی کنی با خیر و میری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت
خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر ندارم به آمد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه
فرو میدارند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِندَ رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای و با ادب و آرام سخن می کویند أُولَٰئِكَ
آن گروه الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را لِلتَّقْوَىٰ برای قبول تقوی
در کشف الاسرار فرموده است که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشانرا و آزمودن بمعنی پاک کردن است
همچنانچه زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند که بوته در آزموده است نظم
در بوته امتحان کنم یکدانی ٭ مست دارم کو بغشم حیا سازی لَهُم مر ایشان راست پاکیزه دلان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزش
گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ و مزدی بزرگ نیکان آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سریه فرستاد بحیی از
احیاء بنی العنبر آن سریه اسیری چند از آنجا بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد
بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهره میرفتند
و نعره میزدند که ای محمد بیرون آی تا اسیران ما را بما سپاری آخر حضرت بیدار شد و بیرون آمد و یکی از ایشان
حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیرانرا فدا فراگیرد نصفی را آزاد کنی حضرت همچنان کرد و آیت آمد که إِنَّ
الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی آنان که می خوانند ترا مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یعنی از پیش آنها أَكْثَرُهُمْ بیشتر
ایشان لَا يَعْقِلُونَ ذهن انسانیه ندارند و مراعات ادب نمیدانند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان صَبَرُوا صبر کردند

حتی تخرج تا بیرون آئی تو الیهم بسوی ایشان لکان هر آینه بودی خیرا لهم بهتر مر ایشان را چه تمام
اسیران آزاد میکردی والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رحیم مهربانست با اهل
ادب که تعظیم سید اولوا الالباب می کنند چه ادب جاذب رحمتست و حرمت جالب نعمت **نظم**
سرمایه ادب بکف آور که این متاع * از آنکه هست سود ابدش بدست * آورده اند که حضرت رسول صلی
الله علیه وسلم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان فرا گیرد و میان
ولید و ایشان در جاهلیت خونی واقع بوده چون خبر ولید شنیدند از سر عداوة دیرینه گذشته طریق
محبت مجدد ساختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند و پنداشت که
بقتال وی می آیند فرار نموده بنزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و عرض رسانید که بنی المصطلق
مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد که در کار
ایشان احتیاط تمام بجای آرد و تعجیل ننماید خالد برفت و کس میان ایشان فرستاد تا تجسس احوال کنند آن کس دید
که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند و شعار اسلام از ایشان ظاهرست این آنرا با خالد گفت و خالد عرض
حضرت رسانید و این آیت آمد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان ان جاءکم اگر آید بشما فاسق دروغ گوی بیرون رفته
از فرمان خدای بنبأ بخبری یعنی خبری بیارد موحش که سبب تألم خاطر باشد فتبینوا پس تفحص کنید و بکو
دنبال روید ان تصیبوا تا نرسانید مکروهی قوما بگروهی بجهالة بنادانی یعنی کار بر یکدیگر کار فرمودن با ایشان حرب
کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فتصبحوا پس گردید علی ما فعلتم بر آنچه کرده باشید نادمین پشیمانان یعنی
بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد واعلموا ان فیکم
و بدانید آنکه در میان شماست رسول الله فرستاده خدای و تعظیم او اقتضای آن می کند که سخن دروغ بهوی
بحضرت او عرض نکنید لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی قول شما را بشنود بیغمبر و برای شما کار کند فی
کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هر آینه برنج افتید و هلاک شوید ولکن الله و لیکن خدای حبب
دوست کردانید الیکم الایمان بشما ایمان و توحید را وزینه و بیاراسته است آنرا فی قلوبکم در
دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وکره و دشمن ساخته است و مکروه کردانید الیکم الکفر
بسوی شما پوشیدن حق را والفسوق و بیرون رفتن از راه راست والعصیان و نافرمانی کردن اولئک آن گروه
که تحقیق اخبار کنند هم الراشدون ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر فضلا
برای فضلیست من الله از خدای یعنی فضلی که خدای بشما خواسته ونعمة و نعمتی از حضرت او والله علیم
و خدای داناست بصدق و کذب مخبران حکیم محکم کارست در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق
اخبار میفرماید که از جمیعهای نادانستها انواع فتنهها می زاید **نظم** هرگز سخنان شبه آمیز مگوی
و آن راست که هست فتنه انگیز مگوی * خاموش کن دگر چاره نداری ز سخن * شو هیچ مکن و تند و تیز مگوی *
آورده اند که میان عبدالله رواحه و ابن سلول بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مجادله رفت و بدان
انجامید که از قوم هر یک جماعتی مدد آمدند و میهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه
آیت فرستاد که وان طائفتان و اگر دو گروه من المؤمنین از گرویدگان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیگر فاصلحوا پس
اصلاح کنید بینهما میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدای فان بغت پس اگر ستم کند

واحدیهما یکی از آن دو طایفه علی الاخری بر آن دیگری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای نیز
راضی نبود فقاتلوا التی تبغی پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکند حتی تفیء تا باز گردد الی امر الله بحکم خدای یعنی
گردن نهند فان فاءت پس اگر باز گردند آن طایفه باغی براه حق و ترک ستم نموده احکام را منقاد شوند
فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز
منمائید واقسطوا و داد کنید در همه کارها ان الله بدرستیکه خدای یحب المقسطین دوست میدارد داد
کنندگان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدالت **نظم**
عدل را شکر بیست جان را قرابیه * عدل مشاطه ایست ملک آرای * عدل کن زانکه در ولایت دل * در پیغمبری زند عادل
انما المؤمنون اخوة جز این نیست که مؤمنان برادرند یکدیگر را در دین چه همه منتسبند باصلی واحد که آن
ایمانست فاصلحوا پس صلح دهید بین اخویکم میان برادران شما هر گاه که خلاف و شقاق واقع شود
تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد اینکه اوس
و خزرج باشند که ایشان دو برادر بودند واتقوا الله و بترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان لعلکم ترحمون
شاید که شما کرده شوید نقلست که جمعی از بنی تمیم استهزا می کردند بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال
و صهیب و سلمان رضی الله عنهم حق سبحانه این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لا یسخر باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند قوم گروهی از شما من قوم از گروهی دیگر عسی ان یکونوا
شاید که آنکه باشند آنکه افسوس کرده شده خیرا منهم بهتر از افسوس کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات
رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت و صفیه را رضی الله عنها بیهودیه عیب کردند حق سبحانه
فرمود که ولا نساء و نشاید که زنان استهزا کنند من نساء از زنان عسی ان یکن شاید که باشند زنانی که استهزا
کرده شده باشند خیرا منهن بهتر از استهزا کنندگان و ثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی از صحابه گفته آن
نهی آمد که ولا تلمزوا و عیب مکنید انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان بمثابه نفس واحده
پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد **نظم** عیب هر کس که کنی هم بتو می گردد باز * و ابن مالک
انصاری عبدالله ابی حدرد را رضی الله عنهما گفت یا اعرابی و در جواب او گفت یا یهودی پس خدای تعالی حکم
کرد که ولا تنابزوا و مخوانید یکدیگر را بالالقاب بلقبها ناخوش چنانچه یهودی ترسا که مسلمان شده باشد
ایشانرا بیهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مؤمنی را فاسق و منافق خوانند بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را
یاد کردن بفسق یعنی یهودی و ترسا گفتن بعد الایمان بعد از دخول او در ایمان ومن لم یتب و هر که توبه نکند از این
منهیات فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود که آنرا در معرض سخط الهی و عقاب
پادشاهی می آرند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اجتنبوا پرهیز کنید کثیرا من الظن بسیاری از
گمانها ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان اثم بزه است و گناه بران مترتب میشود و باید دانست که گمان
چهار قسمست اول مامور به و آن حسن ظن است بخدای و بمؤمنان در خبر آمده که احسن الظن من الایمان
دوم حرام و آن گمان بدست بخدای و بمؤمنان و آنست موجب اثم سیم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر
قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در اموری که اجتهاد به جهارم مباح و آن ظن است در امور دینیه و مهمات معیشت و
در این صورت بد گمان موجب سلامت و انتظام مهماتست و از قبل حزم شمرده اند که قبل **نظم**

بنفس میباش و بدگمان باش و نفسه و مکر را امان باش آورده اند که دو تن از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی
اسفار سلمان رضی الله عنه نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستادند تا ایشانرا طعامی طلبید و حضرت با سامه رضی
الله عنه حواله کرد و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت
وی گفتند که سلمان قدحی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آب خشک شود بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه
راست گفت که طعامی نداشته یا از بخل و دریغ کرد و دیگر روز نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمدند فرمود که چیست
این سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت فرمود که گوشت
خوردنی گوشت آدمی میخورید و این آیه نازل شد که **ولا تجسسوا** و تجسس مکنید چنانچه در کار
اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید **ولا یغتب بعضکم** و باید که غیبت نکند بعضی از شما **بعضا** بعضی دیگر را
چنانچه درباره سلمان کردید و غیبت آنست که در غیبت کسی سخنی گویند که اگر مواجهه او بگویند کاره بود
از او پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که **ایحب** آیا دوست میدارد **احدکم** یکی از شما **ان یأکل**
آنکه بخورد **لحم اخیه** گوشت برادر خود را **میتا** در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر
نماید **فکرهتموه** پس مکروه داشتید آنرا نخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را کاره
باشید **نظم** آنکس که لوای غیبت افراخته است ، از گوشت مردگان غذا ساخته است ، و آنکس که بعیب خلق
پرداخته است ، زانست که عیب خویش نشناخته است **واتقوا الله** و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن
ان الله تواب بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن **رحیم** مهربانست
بر آنانکه باز ایستند از غیبت کردن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتی که بلال رضی الله عنه
بام بیت الحرام را [illegible] مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد
صلی الله علیه وسلم هیچ کس دیگر نیافته که این کبوتر [illegible] کلاغ سیاه [illegible] آیه آمد که
یا ایها الناس ای مردمان **انا خلقناکم** بدرستی که ما آفریدیم شما را **من ذکر و انثی** از مردی و زنی که آدم و حوا
و چون همه را زیک مادر و پدر پس [illegible] تفاخر کردن و در نسب طعنه زدن هیچ وجهی ندارد **شعر**
الناس من جهة التمثال اکفاء ، ابوهم آدم والام حواء **نظم** بنی آدمیان که تفاخر کنند ،
اندره دانش و انصاف چه دور افتاده اند ، [illegible] چونکه در اصل ذریت آدم و حوا اند
و آنکه کسی بقبایل و عشایر [illegible] باید که داند که تشعب شعوب و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه
میفرماید **وجعلناکم شعوبا** و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصلی واحد **وقبائل** و قبیلهها
منشعب از شعوب **لتعارفوا** تا بشناسید یکدیگر را و [illegible] نگردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز
شوند چنانچه زید قریشی از زید تمیمی و باید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه
شعبیست مشتمل بر چند قبیله یکی از آن کنانه است و قبیله بر عماره اشتمال دارد چنانچه قریش عماره ایست
از کنانه و بعد از عماره بطون است چنانچه [illegible] از قریش و بعد از آن فخذ است چون هاشم که فخذ است
از لوی بن غالب [illegible] عباس از هاشم بعد از آن فصیله باشد [illegible] چون بنی العباس و گفته اند
شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قیل آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب [illegible] **ان**
اکرمکم بدرستی که بزرگوارترین شما **عند الله** نزدیک خدای **اتقیکم** پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس

را رتبه کمال حاصل گردد و هر که با تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب
با ادب باش تا بزرگ شوی ، که بزرگی نتیجه ادبست **ان الله علیم** بدرستی که خدای داناست باصل و نسب
شما **خبیر** آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمدند و اظهار کلمه شهادت میکردند و می گفتند
یا رسول الله تمام عرب تنها بجنگ تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عناد
نکشیده ایم [illegible] القصه منت عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بایمان خود حق سبحانه فرمود   امتنان
قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از بنی اسد و غطفان که ما ایمان آورده ایم **قل لم تؤمنوا** بگو که ایمان نیاورده اید
چه ایمان اقرار بزبانست با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگویید که ایمان آورده ایم **ولکن قولوا**
اسلمنا ولیکن بگویید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول
در سلم و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی **ولما یدخل الایمان** و در نیامده است ایمان **فی قلوبکم** در دلهای شما لاجرم
دل شما با زبان موافقت ندارد **وان تطیعوا الله** و اگر فرمان برید خدای را **ورسوله** و فرستاده او را باخلاص و از سر
نفاق بگذرید **لا یلتکم** کم نکرده اند خدای **من اعمالکم** از مزد کارهای شما **شیئا** چیزی را بلکه بتمام و کمال بشما
رساند **ان الله غفور** بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که از ایشان صادر شده باشد **رحیم** مهربانست
بتوفیق جهاد ایشان **انما المؤمنون** جز این نیست که گروندگان حقیقی **الذین امنوا** آنانند که ایمان آوردند **بالله**
ورسوله بخدای و رسول او بخلوص دل و صفای **ثم لم یرتابوا** پس شک نکردند بعد از قرار ایمان **وجاهدوا** و برای
تحقیق ایمان خود جهاد کردند **باموالهم** بمالهای خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند
وانفسهم و بنفسهای خود که مباشر حرب کفار شدند **فی سبیل الله** در راه رضای خدای **اولئک** آن گروه
مجاهدان **هم الصادقون** ایشانند راستان در دعوی ایمان بعد از نقل این آیه همان گروه آمده سوگند
خوردند که ما مؤمن صادقیم آیت آمد که **قل** بگو ایشان را **اتعلمون الله** آیا خبر میکنید خدای را **بدینکم** بکیش خود
و بدروغ سوگند میخورید بایمان **والله یعلم** وحال آنست که خدای میداند **ما فی السموات** آنچه در آسمانهاست
از کواکب علوی **وما فی الارض** و آنچه در زمین است از حوادث سفلی **والله بکل شیء** و خدای بهمه چیزها **علیم**
داناست و هیچ چیز برو پوشیده نشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست **یمنون علیک** منت می نهند بر تو
ان اسلموا با آنکه اسلام آورده اند **قل لا تمنوا** بگو منت منهید **علی** بر من **اسلامکم** اسلام خود **بل الله** بلکه خدای
یمن منت مینهد **علیکم** بر شما **ان هداکم** با آنکه راه نموده است شما را **للایمان** بایمان **ان کنتم** اگر هستید شما **صادقین**
راست گویان در دعوی ایمان **ان الله یعلم** بدرستی که خدای میداند **غیب السموات والارض** آنچه پوشیده
است در آسمانها و زمینها **والله بصیر** و خدای بیناست **بما تعملون** بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق

سوره ق مکیة خمس و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم **ق** حروف مقطعه جهت فرقست میان کلام منظوم
و منثور امام علم الهدی رحمه الله فرموده که این حروف نه بجای تشبیبست مر نظم را چه سامع بمجرد
استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منثورست نه منظوم لیکن در آن حروف

رد جامی است که قرآن را شعر می‌گفتند و درین حروف بعینه گفته اند که نامی است از نامهای خدای یا نام قرآنست یا
مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارتیست بجلالت یعنی بایست ای محمد
بر عمل آنچه مامور شده و امام ابو اللیث فرموده که معنی قاف آنست که الله قائم بالقسط و گفته اند قاف نام کوهیست
محیط بکره زمین که حق تعالی آنرا از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب
الهی که سر نحن اقرب درین سوره ازان خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود والقرآن المجید و سوگند
بقرآن بزرگوار که همه دیان مبعوث خواهند شد و کافران بیعث نگرویدند بل عجبوا بلکه عجب داشتند ان جاءهم
از آنکه آمد بایشان منذر بیم کننده منهم از جنس ایشان فقال الکافرون پس گفتند کافران و نهادن
وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تسجیل حال ایشانست بکفر هذا این برگزیدن محمد برای رسالت شیء عجیب چیزی
شگفتست و کاری عجب و دیگر گفتند ءاذا متنا ایا چون ما بمیریم و کنا ترابا و گردیم خاک ما را بعالم حیات باز
خواهند گردانید و روح ما با جسد رجعت خواهد کرد ذلک این رد ما بحیات رجع بعید بازگشتنی دور است
از عادت و امکان پس حق سبحانه رد ایشان کرد و گفت قد علمنا بدرستی که ما میدانیم ما تنقص الارض منهم آنچه کم کرداند
زمین از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وعندنا و نزدیک ما کتاب حفیظ کتابیست
نگاه دارنده مر تفاصیل اشیا را پس آنچه از ایشان خاک شده از اجزا میدانیم یا نوشته محفوظ است از اندراس و تغییر
مشتمل بجمله و سایر ایشان آن نیز فراموش نمیکنیم پس اعاده ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و
چنان نیست که ایشان میگویند بل کذبوا بلکه تکذیب کرده اند و منکر بوده بالحق بقرآن راست یا بدرست
یا بمحمد صلی الله علیه و سلم لما جاءهم آن هنگام که آمد بدیشان و مجموع نبود رجعت لازم کرد فهم فی امر مریج
پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم بر آمده و در اضطراب مانده در شان قرآن که گاهی آنرا سحر میگویند و گاهی شعر
و گاهی افسانه و در باره پیغمبر و گاهی او را مجنون میخوانند و گاهی کاهن و گاهی مفتری افلم ینظروا آیا نمی نگرند منکران
بعث و حشر الی السماء بسوی آسمان که واقعست فوقهم زبر سر ایشان که بمحض قدرت کیف بنیناها چگونه
بنا کرده ایم آنرا طبقه بر زبر طبقه و زیناها و بیاراسته ایم آنرا بستارگان و ما لها و نیست آنرا من فروج هیچ
از شکافها و فرجها پس آفریدن چیزی چنین همه بزرگی بی فرجه و علق و شکاف و عیبی دلیل است بر کمال
علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت والارض مددناها و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب والقینا فیها
و افکنده ایم در وی رواسی کوههای بلند استوار پای بر جا و انبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل زوج از هر
گونه نبات بهیج نیکو و آراسته و بهجت فزاینده و این همه کرده ایم تبصرة از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال
نگریستن و ذکری و از برای یاد کردن و پند گرفتن لکل عبد منیب هر بنده بازگردنده بخدای و نزلنا و فرو فرستادیم
من السماء از ابر یا از جانب آسمان ماء مبارکا آبی بسیار منفعت فانبتنا پس برویانیدیم به بدان آب جنات
بوستانها مشتمل بر اشجار و ثمار و حب الحصید و دیگر رسته که درو کرده باز داده شد یا از زمان او آنست که بدروند
چون گندم و جو و جوارزن و امثال آن والنخل باسقات و برویانیدیم درختهای خرما بلند بر آمده لها مر آنرا خوشهها
بنا از طلع نضید غلاف خرما در هم بسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه در وی همه برویانیدیم
رزقا للعباد برای روزی مر بندگان را واحیینا به و زنده گردانیدیم بدان آب بلدة میتا زمینی مرده افسرده را
همچنانکه نمی بینی ثمره را حیات بخشیدیم کذلک الخروج همچنانست بیرون آمدن شما از قبرها یعنی زنده

و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفونست و ظهور او بعد
از خفی و دوریست که بشمه از حیات اموات نیتواند بود **نظم** کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز چرا بدانه انسانت
این گمان باشد فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلی دل مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که از تکذیب قوم ملول بود و از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید
که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح قوم نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام
و اصحاب الرس و اهل چاه یمامه یا پیروان حنظله یا جیل فلج مر نبی خود حنظلة بن ابی صفوان را علیه السلام و ثمود
و فرعون مر موسی و هارون را علیهما السلام و اخوان لوط و برادران لوط یعنی اصهار او مر وی را علیه السلام و اصحاب
الایکة و اصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام و قوم تبع مر تبع را و در سورة دخان شمه از حکایت وی گذشت و
اخبار بواقی انبیاء مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده کل همه ایشان کذب الرسل تکذیب کردند
همه پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگر بودند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد بیقین تکذیب
کردند فحق وعید پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودیم از عذاب افعیینا
آیا عاجز شده ایم و درمانده بالخلق الاول بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف
بودند بآنکه حق تعالی بدیع خلق است در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش چیزی بی ماده و مدد
جز آنرا نابود بعد از اعاده ایشان بجمیع مواد و مدد حیات این و بی شبهه ما بر آن قوت داریم بل هم بلکه کافران فی
لبس در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطانی من خلق جدید از آفرینش نو یعنی بعث و حشر چه از اتحاد
عادت می پندارند خلق جدید محقق از آنکه نهاد آنک و سخنان دقیق لطیف هست و بر بعضی از آن در تفسیر
همین آیت انجا هم التفسیر اطلاع توان یافت و لقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم انسانرا و نعلم و میدانیم
ما توسوس به آنچه وسوسه میکند بعد بدان نفسه نفس او از اندیشها بد و نحن اقرب و ما نزدیکتریم
الیه بانسان من حبل الورید از رگ جان وی یعنی دانا تر بجمیع بوقت دانستن نه بمکان و مسافت ما و وی زوج
که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکتر است از علم وی و گفته اند ما دانا تریم بحال او
از کسی که دانا تر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقائق فرموده که حبل الورید اقرب اجزاء نفس انسانست
بوی پس درین سخن ایمائیست بآنکه حق سبحانه از ما اقرب به بنده از قربیت پس جان بخدا انسان هر گاه خود را
طلبد یا بحق را نیز هر گاه موجود بیاید و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب و در نبود آمده است که الا من
طلبنی وجدنی **نظم** نحن اقرب گفت من حبل الورید تو فکندی تیر فکرت را بعید ای کمان و تیرها بر ساخته
صید نزدیک و تو دور انداخته و بباید دانست که قرب حق بی چون و بی چگونه باشد یعنی کیفیت قرب
جان را که پیوسته است بتن در نمی توان یافت قرب حق را که از کیفیت منزه و مقدس است چگونه ادراک
توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور است قرب بیچونست جانت را بود قرب حق را چون بدانی ای عمو
قرب نی بالا نه پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است و در کشف الاسرار آورده که قرب بنده
بحق آنست که زهد و تقرب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب
اول ایمانست و تصدیق و آخر احسانست و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق
مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصایص بر

بروشواهد لطف که ونحن اقرب الیه اولیا را قرب رحمد غیبی تا از جهانش برهاند بس قرب بخشد حقیقی
ولنا بروکلش باز برداز هستی موهوم بنده بیکاهد و هستی اصلی زیاده ظهور میکند تا جائیکه در اول خود
بوده در آخر هم خود باشد تعلق بی منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارت متناهی
وعبارت منتفی وحق بحق باقی و بخود باقی **نظم** موج بحر لم اللّٰه برآید ناگاه * غرقه گرداند درا بحر چه درویش
وچه شاه * خرمن هستی موهوم جانان سوز اند * آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه * **إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ** یاد کن چون
فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلفان را و ثبت کنند **عَنِ الْيَمِينِ** از طرف راست همنشینی **وَعَنِ
الشِّمَالِ قَعِيدٌ** و از جانب چپ همنشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند
مَا يَلْفِظُ بیرون نه افکند از دهن خود **مِنْ قَوْلٍ** هیچ سخنی یعنی تکلم نشود بچیزی **إِلَّا لَدَيْهِ** مگر نزدیک
او **رَقِيبٌ** نگهبانی بود **عَتِيدٌ** آماده که فی الحال بنویسند دلیل باب آورده که در حکمتا ولی مذکورست که عجب
میدارم از بنی آدم که دو ملک موکل بر دندانهای او و بر پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشانست و آب دهن
او مداد ایشان چگونه در ما لا یعنی سخن گوید و حال آنکه گوید و بسیار میگوید و در حدیث آمده که
من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه **نظم** الجهل ار صرفه در سیکنی * صرفه گفتار کن ار میکنی
مصلحت تست زبان زیر کام * تیغ بسندیده بود در نیام * ملکین بدین نوع باینده اند نیک و بد او را بقید
کتابت در می آرند که ناگاه اجل برسد **وَجَاءَتْ** و بیاید **سَكْرَةُ الْمَوْتِ** بیهوشی مرگ **بِالْحَقِّ** با مر خدا که در دست
باسعت و گویند مرده را **ذَٰلِكَ** این مرگ است **مَا كُنْتَ** آنچه بودی که از وی **مِنْهُ تَحِيدُ** میگریختی و میترسیدی
و آن را انکار میداشتی **وَنُفِخَ فِي الصُّورِ** و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردمان زنده شده از قبرها
برآیند ملائکه میگویند **ذَٰلِكَ** این روزست **يَوْمُ الْوَعِيدِ** روزی که همه خلقان را بدان وعید میکردید یعنی
میترسانیدند **وَجَاءَتْ** و می آید در آن روز بعرصه محشر **كُلُّ نَفْسٍ** هر کسی **مَعَهَا سَائِقٌ** با او رانندهٔ یعنی فرشته
که او را بموقف حساب میراند **وَشَهِيدٌ** و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشته باشد
یا جوارح او و نداء سائق فرامیرسد و بدین شاهد انکار متصور نه بهر کس از حق خطاب میرسد که **لَقَدْ
كُنْتَ** بدرستی که بودی تو که بدنیا **فِي غَفْلَةٍ** در نا خبری **مِنْ هَٰذَا** ازین روز **فَكَشَفْنَا** بس برداشتیم **عَنْكَ**
از دیدهٔ تو **غِطَاءَكَ** پوشش جهل و غفلت ترا تا هر چه شنیده بودی معاینه ببینی **فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ** بس دیدهٔ
تو امروز بسبب کشف حجاب از تو **حَدِيدٌ** تیزست و گفته اند بینا تر است یعنی دانا تر است یعنی آنچه برتو
پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز تو میدانی و دانا شدی **وَقَالَ** و گوید **قَرِينُهُ** همنشین او یعنی
ملکی که بروی موکل بوده **هَٰذَا** اینست **مَا لَدَيَّ** آنچه نزدیک منست **عَتِيدٌ** حاضرست یعنی دفتر اعمال او برحال
رسد بیاری شهید که **أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ** بیفکنید در دوزخ **كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ** هر کافر ستیزه کوی کردن کش را
مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیه در شان ولید مغیره
مراد از خیر دین اسلام و او منع میکرد اولاد را و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد نیز موصوف
بوده و صفت دیگرش **مُعْتَدٍ** ستم کننده از حدود الهی **مُرِيبٍ** شک آرنده در وحدانیت **الَّذِي جَعَلَ** آنکه
گردانید یعنی شریک ساخت **مَعَ اللَّهِ** با خدای بحق **إِلَٰهًا آخَرَ** خدای دیگر را **فَأَلْقِيَاهُ** بس در افکنید او را **فِي الْعَذَابِ
الشَّدِيدِ** در عذاب سخت جاویدانی چون خواهند که ان کافر را در دوزخ افکنند گوید ای خدا کاتبات دری

بر من سلط بود و من اکراه کرد آن دیو بر حاضر سازند تا انکار کند **قَالَ قَرِينُهُ** گوید همنشین او یعنی دیو که در دنیا
با وی بوده **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **مَا أَطْغَيْتُهُ** من بی راه نکردم او را و بر طاغیان نداشتم **وَلَٰكِنْ كَانَ** ولیکن بود
او **فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ** در گمراهی دور و دراز و او از آن باز نگشت **قَالَ** گوید حق سبحانه **لَا تَخْتَصِمُوا** مخاصمه مکنید **لَدَيَّ**
نزدیک من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست **وَقَدْ قَدَّمْتُ** و بدرستی که پیش فرستادم **إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ**
بشما وعید خود را در کتب خود و بالسنهٔ رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذری از شما مسموع نیست
مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن **لَدَيَّ** نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل پذیر نیست **وَمَا
أَنَا بِظَلَّامٍ** و من نیستم ستم کننده **لِلْعَبِيدِ** بر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم **يَوْمَ نَقُولُ** یاد کن روزی که
گوییم و خطاب کنیم میخواند یعنی گوییم ما **لِجَهَنَّمَ** مر دوزخ را **هَلِ امْتَلَأْتِ** آیا پر شدی یعنی من وعده کرده ام
ترا پر سازم از کفار و جن و انس پر شدی یا نی خدای این گوید **وَتَقُولُ** و گوید دوزخ **هَلْ مِنْ مَزِيدٍ** هیچ زیاده هست
این استفهام است بمعنی سوال یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر بوی میفرستد تا پر شود قول انست که
يضع الجبار قدمه فيقول قط قط **نظم** این قدم حق را بود کو را کشد * غیر حق خود کی کمان او کشد *
و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیاده
گنجایش نیست **وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ** و نزدیک گردانیده شود بهشت **لِلْمُتَّقِينَ** برای پرهیزکاران **غَيْرَ بَعِيدٍ** تاکید
یعنی بهشت بدیشان نزدیک بوده و روایت پیش از آن باشد که ایشان را بهشت برند اول بهشت را
بدیشان نمایند و منازل و نعیم هریک بنظر ایشان در آرند تا الذتی بیفزاید پس گویند **هَٰذَا** اینست **مَا تُوعَدُونَ**
آنچه وعده داده شده بودید بدنیا و این را آماده کرده ایم **لِكُلِّ أَوَّابٍ** برای هر بازگردنده از شرک
بتوحید یا از معصیت بطاعت یا باز کشته از خلق بحق **حَفِيظٍ** نگاه دارنده حدود شرع یا رعایت کننده
امر و نهی و گفته اند که باز دارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده عهد ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات
خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد **نظم** اگر تو پاس داری پاس انفاس * بسلطانی رسانندت
ازین پاس * ترا یک بند بس از هر دو عالم * که بر ناید بنجاست از خدا دم **مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ** هر که بترسد از خدای
بِالْغَيْبِ به نهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق نهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا و یکی باشد **وَجَاءَ بِقَلْبٍ
مُنِيبٍ** و بیاید دلی باز گشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سرباز زننده از متابعت نفس پس این کس و امثال
او را گویند **ادْخُلُوهَا** در آیید به بهشت **بِسَلَامٍ** با یمنی و سلامت یا تشریف با سلام خدای و فرشتگان **ذَٰلِكَ** این
روز **يَوْمُ الْخُلُودِ** روز بقا و جاوید است یعنی درین روز مرگ نباشد **لَهُمْ** مر اهل بهشت راست **مَا يَشَاءُونَ**
آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها **فِيهَا** در بهشت **وَلَدَيْنَا** نزدیک ما **مَزِيدٌ** زیاده هست از آنچه
خواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید رؤیت است **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** و بسیار از کسان که هلاک کردیم **قَبْلَهُمْ** پیش از ایشان
یعنی از قوم نوح **مِنْ قَرْنٍ** از اهل هر قرنی که بحسب واقع **هُمْ أَشَدُّ** ایشان سخت تر بودند **مِنْهُمْ** از کفار مکه
بَطْشًا از روی قوت چون عاد و ثمود **فَنَقَّبُوا** پس راه بریدند **فِي الْبِلَادِ** در شهرها یعنی بجهت تجارت سیرها
کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند **هَلْ مِنْ مَحِيصٍ** هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی
از قضاء خدای همین که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در آنچه
مذکور شد درین سوره **لَذِكْرَىٰ** هر آینه پند و یاد کرد است **لِمَنْ كَانَ لَهُ** مر کسی را که باشد مر او را **قَلْبٌ** دل متفکر

در حقایق علمی اخبار اعقلی بیدار کرده از خواب غفلت سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره نقل میفرماید که موعظه
قرآن را دلی می باید حاضر با خدای که طرفة العین غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ و کسی که القاء سمع کند یعنی گوش فرا
دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و حاضر باشد وقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده
که صاحب قلب مؤمن مریدست و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی دارد بر نعت محمد صلی الله علیه وسلم شیخ
ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گوییا از پیغمبر میشنود پس
در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند پس فهم را بالاتر برد و چنان داند که از خدای
بشنود شیخ الاسلام قدس الله روحه فرموده که این سخن تمامست و بر بعد قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید
و شهید آن گویند که از گوینده شنود نه از خبر دهنده و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که تکرار
میکردم قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را
در آفرینش آنها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحه کرد و آمده
که روی مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد از استماع فاستراح یوم السبت سرخ شد و این آیه
آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا بر رنج
دوباده تو از ایشان صادر میگردد چون نسبت بسحر و شعر و جنون یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ شریک
و ولد وَسَبِّحْ و نماز کن بِحَمْدِ رَبِّكَ بسپاس پروردگار خود قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب که نماز
بامدادست وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین و دیگرست وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی
از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و نماز کن از پس سجدها امام تا هدای مرتضی
علی کرم الله وجهه نقل میکنند که ادبار السجود دو رکعتست بعد از نماز شام و گفته اند وترست بعد از
عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار و بشنو ندا را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده
یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جایی نزدیک بآسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین
بهیجده میل نزدیک ترست بآسمان و گفته اند مکان قریب بدان معنی است که ندا او بهمه جا برسد و از هیچ
موضعی دور نبود در خبرست که اسرافیل بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ایا استخوانهاء ریزه
و ای گوشتهاء از هم رفته و ای مویهاء پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید برای قضا و جزا يَوْمَ
يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ بحیرتی که حق است یعنی بعث و گویند
شنوندگان را که ذَٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدنست از قبور إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم
مردمانرا یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم وَنُمِيتُ و میمیرانیم ایشانرا در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست باز
گشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ یاد ده روزی را که بشکافد زمین
و دور شود عَنْهُمْ از مردمان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی ندا کننده ذَٰلِكَ
این احیاء ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنیست عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم
بِمَا يَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان مکروه در باره تو وَمَا أَنْتَ و نیستی
تو عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ بر ایشان مسلط که بقهر و جبر ایشانرا بر ایمان داری فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ

قرآن مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ کسی را که بترسد از وعید من چه پند نگیرند بدان جز رستگاران

سورة والذاريات مكية

بسم الله الرحمن الرحيم وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم میفرماید به
پراکندگان یعنی بادها که پراکنده کنند خاک و غیر آنرا پراکنده کردنی و دانه را از کاه جدا کنند یا عبارت آنکه پراکندگان
بادها اند فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بر دارندگان بار گران یعنی ابرها که باران گران را بر دارندگان فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا پس روندگان بآسانی یعنی
کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم
امور ارزاق و امطار و غیر آن که متعلق بدیشانست مراد جماعه فرشته مقربند که هر یک ببعضی مأمور شده اند
جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه و اشخاص پسندیده قسم
یاد میکند جواب این که إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب
و عقاب لَصَادِقٌ هر آینه راست و درست است و در آن هیچ خلاف نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که جزا و حساب
لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست بی شک و شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوگند باسمانی که خداوند شدت و استحکام است
یا زینت تمام یا صورت نیکو خور آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که سیر ایشانست در تبیان از
ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که مراد آسمان هفتمست و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند إِنَّكُمْ بدرستی که
شما یا اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار مختلفید نسبت با پیغمبر من یعنی گاهی شاعرش میگویند و وقتی ساحر
و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلف است بعضی سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین
يُؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ از ایمان بمحمد یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که گردیده شده است در علم خداوندی و بحکم قدر
و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است
و ظاهر همه محرومند و حکم را خواهند تا حکم از ایشان در حق هر کس چونست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنکرده شده اند دروغ گویان
از اصحاب قول مختلف مانند زمره مقتسمان که بوقت موسم قوافل بر عقبات که نشستندی و هر یک مردم حضرت
مصطفی را صلی الله علیه وسلم بنوعی دیگر با آینده و رونده باز گفتندی تا مردم را از صحبت وی باز داشتندی
حق تعالی ایشان را لعن کرده و فرمود الَّذِينَ هُمْ دروغ گویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت
سَاهُونَ غافلند از دانا امر آخرت يَسْأَلُونَ أَيَّانَ می پرسند از پیغمبر و مؤمنان که کی خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ روز جزا
که خدای شما سوگند یاد کرد و ان الدین لواقع و این سخن از روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه فرمود
که جزا و قیامت يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند و بدان معذب گردند
و خزنه دوزخ ایشان را گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آنچه بودید شما در
دنیا که بآن تعجیل میکردید تَسْتَعْجِلُونَ شتاب مینمودید و میگفتید متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی
که پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند وَعُيُونٍ و چشمهاء روان یعنی
بوستانها که مشتمل باشد بر چشمهاء جاری آخِذِينَ بنیکان و فرا گیرندگان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچیزی که بفضل خود
عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ

ذلک بیشتر از دخول بهشت محسنین نیکوکاران وفرمان برداران کانوا قلیلا من اللیل بودند که اندکی از شب
ما یهجعون خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت شدندی انس رضی الله عنه فرموده که میان مغرب وعشا بتطوع
نماز گذاردندی واز ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که کم شبی برایشان گذشتی تا نماز نگذاردندی در اول یا در
اوسط یا در آخر آن واشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی ووقت از ادا نکشیدندی وبالاسحار
وبوقت سحرها هم یستغفرون ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک وطاعت بسیار چون طلیعهٔ
سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که گویا همه شب ارتکاب جرایم اشتغال نموده اند واین دلیل
آنست که بعمل خود معجب نبوده اند واز آن حسابی نداشته **نظم** طاعت با نقص من موجب غفران اشود
واضیم کرمت علت عصیان نشود وفی اموالهم ودر مالهای ایشان حق نصیبی وبهرهٔ بود للسائل مر خواهنده را
والمحروم ونیز بهره را محروم مستحقی را اندکه از شرم چیزی نخواهد ومردمان گمان برند که او توانگرست
وصدقه بوی ندهند یا کسی که کشت وزرع او را نقصان رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که
خداوند او را نفقه ندهد وبعضی تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده وناخواهنده را
وفی الارض ودر زمین آیات نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی للموقنین مر یقین داران را ومعنی آیات
آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر از آن استخراج میکنند ونباتات از بقول وحبوب واشجار واثمار
وحیوانات از بهایم وسباع وحشرات وانواع آن ودر نفس زمین باختلاف اجزاء او در کیفیات و
خواص ومنافع وفی انفسکم ونشانهاست در نفسهای شما افلا تبصرون آیا استفهام بمعنی امرست یعنی بنظر
عبرت در نگرید وعلامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه
از آن در نهاد شما بود یا با وجود آن متفرد بهیئات حسنه وترکیبات خوش ومنظرها دلکش از افعال غریبه
واستنباط صنایع مختلفه واستجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکورست که هر که این استشهاد نفس
خود نه بیند ودر صحیفهٔ وجود خویش آثار قدرت مشاهده ننماید خط خود را ضایع کرده باشد واز زندگانی
هیچ بهره نیابد **نظم** نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی سفرکن بخاک خود را که تو از بلند جائی
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی چو در از صدف برون آ که تو بس گران بهائی وفی السماء ودر آسمانست
رزقکم روزی شما یعنی اسباب رزق که بارانست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوبست بر لوح ودر تبیان
گفته که لوح در آسمان چهارمست وما توعدون ودیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت
ونعیم آن در آسمان هفتمست یا نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض پس بپروردگار آسمان وزمین سوگند که
انه لحق بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی وثواب هر آینه راستست مثل ما انکم تنطقون مانند آنکه
شما سخن گوئید یعنی همچنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست در روزی دادن من هل
اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث ضیف ابرهیم سخن مهمانان ابرهیم علیه السلام وآن یازده فرشته بودند که بهلاک
قوم لوط علی نبینا وعلیه السلام فرود آمده در تبیان آورده که چهار ملک بودند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل
وعزرائیل علیهم السلام المکرمین مهمان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابرهیم علی نبینا وعلیه السلام
که بنفس خود قیام نمود بخدمت ایشان اذ دخلوا چون درآمدند مهمانان علیه برابرهیم علیه السلام فقالوا پس
گفتند سلاما سلام کردنی قال گفت ابرهیم سلام سلام بر شما وشما قوم منکرون گروهید ناشناخته یعنی هرگز

چون شما قومی ندیده ام در صورت وقامت ما بگوئید که چه کسانید ایشان گفتند مهمانانیم فراغ پس بازگشت
ابرهیم الی اهله بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء بعجل سمین پس بیاورد گوساله فربه بریان
کرده فقربه الیهم پس نزدیک گردانید آنرا بدیشان یعنی در پیش ایشان بداشت میل نکردند قال الا تاکلون گفت آیا نمی
خورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمی خوریم فاوجس پس در خاطر گرفت منهم از ایشان خیفة ترسی یعنی دل
با دکش بیم کرد از آن که مبادا دزدان باشند قصد دیگر کنند چه در آن روزگار رسم که با کسی دشمنی داشتی طعام وی
نخوردی چون اثر نگرانی ابرهیم علی نبینا وعلیه السلام از خوف مشاهده کردند قالوا لا تخف گفتند مترس که
ما فرستادگان خدائیم ابرهیم علیه السلام فرمود که چرا بیشتر خبر نکردید تا من این گوساله را نمی کشتم واز
مادر جدا نمی کردم جبرئیل علیه السلام پر مبارک بران گوساله بریان مالید زنده شد برجست وفریاد کنان
روی بمادر نهاد ساره رضی الله عنها در پس در ایستاده این حال مشاهده نمود وابرهیم علیه السلام از آن سور
متعجب بود فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند وبشروه وبشارت دادند ویرا بغلام علیم بپسری دانا یعنی
بتولد پسری که اسحق نام دارد که چون ببلوغ رسد عالم بود فاقبلت امرأته پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره
وجای ایستاده فی صرة در فریاد میگفت الیا الیا وآن کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعجب میگفتند
فصکت پس طپانچه زد وجهها روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وقالت وگفت آیا زاید عجوز
عقیم پیرزن نازاینده قالوا کذلک گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم ترا قال ربک گفت خدای
تو یعنی از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم بدرستی که او محکم کننده است بولادت ترا العلیم داناست بعیبی
تو در هر که محکم کار بود واو دانا بود هر آینه قادر باشد با صلاح تو کسی کو بکار تو دانا بود بر اتمام آن هم توانا بود
از آن دو محکم که در مکین سوی کسی مراد دل خویش انداخت وپس چون ابرهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه السلام
دانست که ایشان فرشتگانند ونزول ایشان بی جهتی جز بکاری عظیم نخواهد بود قال گفت فما
خطبکم پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما
فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بهلاک کردن گروهی گنه کاران یعنی کافران چه سرهمه گناهان کفرست
وما آمده ایم لنرسل تا فرستیم علیهم بر ایشان بعد از هلاک ایشان وزیر وزبر کردن شهر ایشان حجارة
من طین سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده بختن یا تداخل مسومة سنگی نشان کرده شده عند ربک نزدیک
پروردگار تو للمسرفین برای از حد بیرون رفتگان در کفر وفجور آمده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه
وسفید یا نام هر کس بر سنگی نوشته که بدان هلاک شود واین سنگها بر ایشان باریده شد از هلاک ایشان
واضح آنست که بر جمعی که از ایشان که در آن شهر نبودند همه بدان سنگ باران هلاک شدند وچون ابرهیم
علیه السلام معلوم فرمود که بوقت که میروند بهلاک کردن قوم لوط علیه السلام وله با کثرت بجهت باد رسید که
شکایا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط ودختران او بنجات خواهند یافت فاخرجنا
پس بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد در دیهها من المؤمنین از گروندگان فما وجدنا
پس نیافتیم فیها در آن قری غیر بیت من المسلمین غیر یک خانه از مسلمانان که لوطست علیه السلام ودختران
او گفته اند که گرانان قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بودند سیزده کس وترکنا وبگذاشتیم فیها
در آن دیهها آیة علامتی از عذاب للذین برای عبرت آنان که یخافون العذاب الالیم میترسند از عذاب دردناک

ابتدا الجزء السابع والعشرین قال فما خطبکم

قوم لوطاست وَفِي مُوسَى ودر قصهٔ موسی نیز آیتیست مر ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن چون عصا و ید بیضا فَتَوَلَّىٰ پس برگشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوت خود
یعنی بسبب آنچه بقوی بود بآن از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ وگفت موسی جادوست بچشم
بندی خوارق عادات مینماید أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند
طعن وی بر موسی علیه السلم دلیل کال جهل وست چه او را بدو چیز متضاد طعن زده و معروفست که سحر
عقل تام و ذهنی دراک و حذاقتی درفن باید و دیوانگی دلیل زوال عقلست و منوالی آن صد ان تدبیر چون
برگشت از موسی و بر وطعن زد و قوم وی بآنچه دیدند تا استحقاق بودند فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را بغضب خود
وَجُنُودَهُ و لشکر او فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم ایشانرا فِي الْيَمِّ در دریا یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ و فرعون مُلِيمٌ
مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و بر وطعن زدم و بدین سبب گفت آمنت
بما اسرائیل وَفِي عَادٍ و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم
عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ بر ایشان بادی بی نفع و نی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و ابر نبارد ما تَذَرُ
نگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ هیچ چیز را که بگذشت عَلَيْهِ بر آن إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه گردانید آن چیز را
كَالرَّمِيمِ مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وَفِي ثَمُودَ و در قصه ثمود نیز آیتیست مر خایفانرا إِذْ قِيلَ لَهُمْ
چون گفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح علیه السلم و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخوردار
گردید از زندگانی خود و نفع گیرید از نعمت حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوْا
پس سرکشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس
بگرفت ایشانرا عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ و ایشان انتظار می بردند و آن عذاب صیحه
جبرئیل است علیه السلم چنانچه صیحهٔ گذشت فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ برخاستن کنایتست
از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که بر جهند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند
باصلاح مهمات خود و در دفع عذاب بکوشند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان
مر یکدیگر را در دفع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی
که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ استقامت بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمانرا
بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الوهیت و گفته اند بتدقیق که با فرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائیم بر بنا آن یا
گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ایم آسمانرا وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و بگسترده ایم زمین را فَنِعْمَ
الْمَاهِدُونَ پس نیک گسترانندهایم ما وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ و از هر چیزی از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم
دو نوع که یکی مر دیگری را بجنس شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تقابل
چون لیل و نهار یا بطریق مخالفة چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سهل و جبل و بر و بحر و شتا
و صیف و جن و انس و از صفات حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و ما تند اینست حق و باطل و کفر
و ایمان و سعادت و شقاوت و حلاوه و مرارت و سقم و صحت و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و
حیات و هم جز لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند بگیرید و بدانید که وحدانیت مر واحد است صفت خاص
زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات وواجب قابل تعدد و انقسام نیست

ذات او از قسمت و تعدد پاک و صفات او مقدس از اشتراک ازعدم و دم فرزن که او فرد است که معده بهر فرد
خود است و احدیت و ثنا از و معزول صمدیت و ثنا از و محزول فَفِرُّوا پس بگریزید و رجوع کنید
از کفر بجود إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل تستری
قدس سره منقولست که بگریزید از ماسوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریختهاید از حق
بسبب تعلق در حق گریزید بقطع و شیخ امام قشیری رحمه الله فرموده است که از صفت خود بصفت حق
بگریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید نظم هیچکس در تو نیاویخت که از خود بگریخت هیچکس
با تو نه پیوست که از خود نبرید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ بیم
کننده ام اشکارا یا بیان کننده ام انچه از آن حذر باید کرد وَلَا تَجْعَلُوا و مگیرید و مپرستید مَعَ اللَّهِ با خدای
یعنی إِلَٰهًا آخَرَ معبود دیگر إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از خدای در عبادت غیر او نَذِيرٌ ترساننده ام
مُبِينٌ هویدا و پیدا كَذَٰلِكَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت می کنند مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا قَالُوا مگر گفتند که او سَاحِرٌ جادوست أَوْ مَجْنُونٌ یا دیو
اگر معجزه بدیشان نمود عمل او را بسحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را بجنون نسبت کردند
أَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کردند پیشینیان مر پسینیان را بدین سخن تا همه همین گفتند استفهام بمعنی نفی
است یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ بلکه ایشان گروهی اند نافرمان و از حد برگذرندگان و طغیان ایشان
بدین قول میدارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات ایشان تا وقتی که مأمور شوی بقتال فَمَا أَنْتَ
پس نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون این ایت نازل
شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و اولاد صحابه غمناک شدند که گمان کردند وحی منقطع شد و نزول عذاب
رسید تا این آیة آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ
الْمُؤْمِنِينَ سود میرساند مومنان را یعنی پند دادن کافران هیچ ایشانرا دست از تربیت مومنان باز مدار
همچنان پند گو خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار است و منافع بیشمار است در فصول آورده که کلام مذکر
باید که بهفت چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدای یاد مردم دهد تا شکر گذاری
نمایند دوم بمحنتها ذکر کند تا دوام شکیبائی ورزند سیم عقوبت گناهان بشمرد تا از آن باز ایستند
و توبه کنند چهارم مکاید وسوسه شیطان بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال دنیا اعتباری
دنیا بر ایشان روشن گرداند تا دل درو نه بندند ششم مرگ را پیوسته یاد کنند تا رفتن را آماده شوند
هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا از آن روز بترسانند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبتها را بیان کند تا
از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتها را بشمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف
و رجا نهد یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی که از رحمت و مغفرت و
مهربانی وی تقریر کند تا بوی امیدوار شوند و بهر موعظه که مشتمل برین سخنانست سبب مغفرت و منفعت
مومنانست وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان إِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا
بپرستند یا نیافریدیم مجموع ایشانرا مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم و ما امروا الا لیعبدوا الله
و مجاهد گفته نیافریدیم ایشانرا مگر تا مرا بشناسند غایتش این که بعضی فرمان نمی برند و بعضی عبادت

شریک بکیرند و تمامی این آیه و حقایق اشارات آن حواله بجواهر التفسیر است ما ارید نمی خواهم منهم از
ایشان من رزق هیچ روزی و ما ارید ان یطعمون و نمی خواهم که مرا طعام دهند بلکه رزق و اطعام صفت منست
و بس ان الله بدرستی خدای هو الرزاق اوست روزی دهنده نه غیر او ذو القوة خداوند توانائی المتین استوار
در قدرت خود در ترجمه رشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه کشته و
شدت قوتش حجت متانت قدرت شده نه در کار سازی متانتش را فتوری و نه در روزی و بنده نوازی
تقدیرش را قصوری **نظم** رساند رزق بر وجهی که شاید • بسازد کارها نوعی که باید • بروزی نوازد
را نواله • بسختی کسان را کار سازد فان للذین ظلموا پس بدرستی که مر آنانراست که ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل
مکه ذنوبا بهره از عذاب مثل ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان از آنکه گذشته اند یعنی بدیشان خواهد
رسید آنچه بدانها رسیده فلا یستعجلون پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فویل پس وای للذین کفروا
مر آنانرا که کافر شدند من یومهم از عذاب روز ایشان الذی یوعدون آن روزی که بوده اند که وعده داده شده اند

سورة الطور مکیة تسع و اربعون آیة

والطور سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی علیه
السلام بر آن کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض اند و منابع منافع و کتاب مسطور
و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه گشاده که در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآنست
یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و بر این تقدیر رق منشور مجاز بود وجه لوح اند و نه دست آمرا الواح موسی
علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بر آن صریر قلم میشنید یا کتاب توریه که در آن نعت سید عالم صلی
الله علیه و سلم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در
می خوانند والبیت المعمور و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاورانست
یا صراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه است مر انرا والسقف
المرفوع و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است یا عرش عظیم
والبحر المسجور و سوگند بدریای پر بر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و آن دریا جمله صیاح
بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اولی تا مردمان بنفخه ثانیه از آن بر آیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد
ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بر آن با حق تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمانست که در رق
منشور قلب بقلم رحمانی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر عارفانست که بنظرات تجلیات
سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدرست که سقف خانه دلست و بحر مسجور لجه ایست که بآتش
محبت تافته جواب قسم چیست ان عذاب ربک بدرستی که عذاب پروردگار تو لواقع هر آینه بودنیست و فرود
آمدنی ما له نیست مر آنرا من دافع هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد یوم تمور السماء در روزی
که بجنبد آسمان مورا جنبیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد و تسیر الجبال و روان شوند کوهها یعنی بروند
در هوا چون هبا سیرا رفتنی فویل پس سختی عذاب یومئذ در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را بود که سخن

خدا و رسول را بدروغ بر داشتند الذین هم آنانکه ایشان فی خوض در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآنست
و تکذیب نبی و انکار بعث یلعبون بازی میکنند یعنی از کتاب آسمانی بسبب غفلت و عناد بیهوده میگویند
یوم یدعون روزی که رانده شوند الی نار جهنم بسوی آتش دوزخ دعا
کشیدنی آورده اند که دستهای کفار را بگردنها ایشان ببندند و پیشانیهای ایشانرا به پشتهای پای بازبسته اند
و در دوزخ افکنند و گویند هذه النار التی این آن آتش است که در دنیا کنتم بها بودید که آنرا تکذبون
تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر می پنداشتید افسحر هذا آیا سحر است این که می بینید ام
انتم یا شما لا تبصرون نمی بینید این را چنانچه در دنیا میگفتید ما را چشم بندی کرده اند اصلوها در آئید بدوزخ
فاصبروا پس صبر کنید بر عذاب آن او لا تصبروا یا صبر مکنید و جزع نمائید سواء یکسانست علیکم بر شما صبر
و عدم صبر یعنی فوت بهشت و مجال گریز ندارید و با معذب خواهید بود انما تجزون جز این نیست که پاداش
داده میشوید ما کنتم تعملون آنچیزی که بودید که عمل میکردید در دنیا ان المتقین بدرستی که پرهیز
کاران از کفر و شرک فی جنات در بوستانها اند وجه بوستانها و نعیم و در نعمتها چه نعمتها
فاکهین شادمانان و لذت یابندگان بما آتاهم بآنچه عطا کرده است ایشان را ربهم آفریدگار ایشان از کرامتها
جاودانی و وقاهم و را نگاه داشته است ایشانرا ربهم آفریدگار ایشان عذاب الجحیم از عذاب دوزخ
و خزنه بهشت بدوستان ایشان گویند کلوا بخورید از طعامهای بهشت و اشربوا و بیاشامید از شربتها
و بی خوردنی و آشامیدنی هنیئا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این یا داشتی است مر شما را بما کنتم بسبب آنچه
بودید که در دنیا **نظم** عمل میکردید امام زاهد رحمه الله آورده که هر چند وعده بکردار بنده است اما اصل
فضل الهیست و اگر نه پیداست که مزد کردار با چه خواهد بود **نظم** ندارد فضل بر آن دیو باری که
ای علم تو کم هم ترازو • بفضل خویش فضلی کن مرا یار • بعدل خود مکن با فضل بر کار متکئین در بهشت تکیه
زده باشند علی سرر مصفوفة بر تختها بافته بر پای بعضی بعضی پیوسته و زوجناهم و جفت گردانیدیم ایشانرا
بحور بزنان سفید روی عین گشاده چشم والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و اتبعتهم و از پی در
آمده اند ایشانرا ذریتهم فرزندان خرد ایشان بایمان در ایمان یعنی ایمان آبا با ایمان ذریت در بعضی نی و
الحقنا در رسانیم بهم بدیشان ذریتهم فرزندان ایشانرا در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی
اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریه را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدیشان روشن گردد
و ما التناهم و کم نکنیم پدرانرا بسبب این الحاق من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیز فرزندانرا
بدرجه آبا رسانیم نه آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی دارد
شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود احمد بن علی سرخسی رحمه الله نقل میکند که ایمان و عمل در بهشت
و درجات بهشت را علت نیست و رمز بهشت و درجات یعنی جزا بر ایمان و عمل نیست و وعده بر ایمان
و عمل جز بفضل لم یزل نیست **نظم** در فضل خدا بند دل خویش مدام • تا فضل نباشد نشود کار تمام
کل امرئ هر مردی عاقل بالغ مکلف بما کسب با آنچه کرده باشد رهین در گروست و در قیامت یعنی وابسته است
بآنکه کرده از خود او ان رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و مانند مکلفه نیز همین حکم دارد و امددناهم
بفاکهة و پیوسته مدد کنیم ایشانرا یعنی زیاده بر آنچه داده ایم ایشانرا میدهیم میوه هر نوع خواهند و لحم مما یشتهون و گوشت

تعملون

از انجا در ربایند یتنازعون فیها یکدیگر را و ستد کنند در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند کأسا
کاسه مملو از خمر بهشت واضح آنست که اینجا کاس خمرست تسمیه شی باسم محل یعنی هم با بنوشانند خمری که
لا لغو فیها هیچ سخنی بیهوده نباشد در ان یعنی در اثناء شرب ان لغو نگویند و مخاصمه نکنند ولا تأثیم و نه
بزه منسوب کردن یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد ویطوف و طواف کنند علیهم برگرد ایشان برای
خدمت غلمان لهم خادمان که ایشان هستند بر شکل پسران آفریده شده کأنهم گوییا ایشان در صفا و لطافت
لؤلؤ مکنون مرواریدی پوشیده اند در صدف که دست کس بدیشان نرسیده و باد تصرف هوا کسی برایشان
نوزیده و در معالم از قتاده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود حضرت
فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان
غلمان جنت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان با ایشان خود بهمان هیات باشند که در دنیا بوده اند
و این نقل غریبست وأقبل و روی آرند بعضهم بعضی از بهشتیان و اقبال میکنند علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون
می پرسند از احوال و اعمال ایشان قالوا انا کنا میگویند ایشان که بدرستی که ما بودیم قبل پیش ازین فی اهلنا
در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مشفقین ترسندگان از عذاب خدا یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا
یا از عاقبت کار و خاتمت حال فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت ووقانا و نگاه
داشت ما را عذاب السموم از عذاب آتشی که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است انا
بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدا را و میخواندیم او را و وقایه
از عذاب دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را انه بدرستی که او هو البر اوست نیکوکار به بندگان الرحیم مهربان
با ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم نزد قوافل عرب
بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب میساختند تا حضرت اندوهناک میشد آیت آمد که فذکر پس پند ده
ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بر آن و بسخن مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمت ربک بانعام پروردگار
خود یعنی بحمد الله و نعمته بکاهن کاهنی که خبر دهد از غیب بی نزول وحی ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او
پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته ام یقولون بلکه میگویند شاعر او شاعرست نتربص به انتظار می
بریم بوی ریب المنون حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانچه شعراء دیگر بمردند یا امید داریم که
مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی نقد میرد و به پیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم
بدرستی که من با شما من المتربصین از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما میبرم چنانکه شما منتظر هلاک منید ام
تأمرهم یا میفرماید ایشان را احلامهم عقلهای ایشان بهذا باین تناقض که ترا کاهن میگویند و کهانت فطانت لازم
است و مجنون میخوانند و جنون با آن جمع نشود و بشعر نسبت میدهند و شاعر کلامی مقفی متخیل آید و آن
با جنون میسر نگردد پس این سخنان نه بر مقتضای عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون از حد
در گذشتگان در عناد و مکابره ام یقولون بلکه میگویند تقوله بربافته است قرآن را از نزد خود و چنان میگویند
بل لا یؤمنون بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیگروند فلیأتوا پس بگو بیارید بحدیث سخنی مثله مانند قرآن ان کانوا
اگر هستید صادقین راست گویان در آنکه قرآن را از نزد خود می توان ساخت یعنی اگر قرآن بافته و مختلق است
پس ایشان که فصحا و بلغاء عرب اند گو مانند آن حدیثی انشا کنید ام خلقوا یا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی

یعنی بی پدری و مادری مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند
و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق شدند بی خالقی و محالست که محدث بی محدث باشد ام هم
الخالقون یا که ایشان آفریدگان اند خود را و این بغایت ظاهر البطلان است که معدوم وجود تواند داد چیزی را
ام خلقوا السموات یا ایشان آفریده اند آسمانها والارض و زمین را و نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان یقین
در نمی آیند و بکردگار نمی گروند ام عندهم یا نزد ایشانست خزائن ربک خزینهای آفریدگار تو یعنی خزائن فضل
تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست ام هم المصیطرون آیا ایشان
گردنکشان و غالب آیند و مسلط شدگان که هر چه خواهند بکنند ام لهم آیا مر ایشان راست سلم نردبانی که
بدان بر آسمان روند یستمعون فیه میشنوند در وی کلام ملائکه و آنچه از غیب بر آنها وحی کرده میشود و اگر چنین است
فلیأت پس بیارید مستمعهم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام شنیده بسلطان مبین بحجتی روشن
که گواه باشد بر صدق مدعای وی ام له البنات آیا مر خدا راست دختران ولکم البنون و مر شما را پسران
درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکانست و غیر وی گذشته ام تسألهم آیا میخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت
اجرا مزدی تا تاوان دهند نشوند فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون گران بار شوند و روی از تو
بتابند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشانست آنچه غیب دان مذکور شده یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون
پس ایشان می نویسند از که خبر بغیبه ام قیامت و بعث باطل است و کاتب گفته که موت تو کی خواهد بود
و این خبر چنین نیست ام یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری و قصدی درباره تو مراد مکریست که در دار الندوه
میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه کافر شده اند
هم المکیدون ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن مکر و وبال کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر
ام لهم آیا ایشان راهست اله غیر الله معبودی بجز خدای یعنی که عذاب که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز دارد
سبحان الله پاکی مر خدا راست عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بوی یا شریک میکنند برای وی نظم
منزه بود ذاتش از غبار شرک * با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند * هر طرح کافکند بوصفش خیال تو
دست کمال از تنزیه بر دامان زند * ساکنان قریش میگفتند مر حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم که فاسقط
علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بسر ما فرود آر اگر دعوی عذاب راست گویی حق سبحانه فرمود که وان یروا
و اگر ببینند کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود آینده بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط عناد محض و
استکبار که نه قطعه آسمانست بلکه این سحاب مرکوم ابریست در هم بسته و بر هم خفته یعنی با آنکه آثار
عذاب به بینند هم خفته یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند هم از کفر باز نایستند فذرهم پس دست بدار
از ایشان یعنی جواب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان بگذار حتی یلاقوا تا وقتی که به
بینند معاینه یومهم الذی فیه از روز خود که در آن یصعقون هلاک کرده شوند یا بیهوش کرده از نفخه اولی
یوم لا یغنی روزی که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب
ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان عذاب را و مراد از چنین
روزی روز قیامت است و بعضی گویند روز بدر وان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنان راست که کافر شدند عذابا دون
ذلک عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبرست یا مؤاخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت سال ولکن

أَكْثَرَهُمْ وليكن بيشترينها لَا يَعْلَمُونَ نميدانند اين را فَاصْبِرْ پس شكيبائى كن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حكم پروردگار
خود را درباره ايشان بمهلت دادن ايشان و مشقت كشيدن تو از ايشان فَإِنَّكَ پس بدرستى كه تو بِأَعْيُنِنَا
در نگاه داشت مائى و ما مى‌بينيم ترا و محافظت تو مى‌نمائيم وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ بفرمان آفريدگار خود
حِينَ تَقُومُ يعنى كه برخيزى از خواب يا بگوى سبحانك اللهم و بحمدك نماز كه قيام كنى براى نماز يا چون از
مجلس برخيزى بگوى سبحانك اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك و اتوب اليك در خبر
آمده كه چون بوقت قيام از مجلس اين كلمات بگويند كفارت باشد هر لغوى و لهوى را كه در آن مجلس واقع شده باشد
وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضى از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار براى او كه عبادت در شب از ريا دورتر است و بر
نفس سخت‌تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب گشتن نجوم يعنى بعد از غيبوبت و خفاء ايشان بضوء صبح
مراد دو ركعت سنت است قبل از صلوة فجر بر صباحت موضع و جمعى ديگر برآنند كه نماز صبح است

سورة والنجم مكية اثنى و ستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
چون حضرت رسول صلى الله عليه و سلم دعوت
آشكار كرد اهل شرك آغاز طعن كرده گفتند محمد گمراه شد از دين پدران و خطا كرد حق سبحانه فرمود كه وَالنَّجْمِ بحق
ستاره إِذَا هَوَى چون طلوع كند يا غروب نمايد مراد همه ستارگانند كه راه نماى مسافرانند در بر و بحر يا كوكبى كه
در وقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه عليه بزمين نزديك آمدند يا آنها كه رجم مى‌كنند شياطين
را در زمان استراق سمع و نزد بعضى نجم ثريا است يا زهره يا زحل و گفته‌اند مراد بنجوم قرآنند و هوى بمعنى نزول
يعنى سوگند بسورها و آيات قرآن چون فرود آيد و بقول جمعى نجم گياهى است كه او را ساق نباشد و هوى بمعنى
سقوط از امام جعفر صادق رضى الله عنه مرويست كه مراد ستاره وجود محمديست صلى الله عليه و سلم كه
فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لطايف گويد كه مراد همان حضرت است چون بالا رفت بمعراج چه از هوى هوى
معنى خدمى توان كرد و نزد محققان سوگند ياد كرده بستاره دل محمد صلى الله عليه و سلم كه بر فلك توحيد منقطع
شدن از ماسوى و جواب قسم اين كه مَا ضَلَّ گمراه نشد صَاحِبُكُمْ صاحب شما يعنى محمد صلى الله عليه و سلم و تسميه
صاحب بجهت آنست كه پيغمبر صلى الله عليه و سلم مامور بود بصحبت كافران جهت دعوت ايشان وَمَا غَوَى
و خطا نكرد و معتقد هيچ باطلى نشد وَمَا يَنْطِقُ و سخن نميگويد عَنِ الْهَوَى از هوى نفس خود يا از روى طبع خود
يعنى بباطل تكلم نمى‌كند يا اصل معنى آنست كه نطق او بقرآن از هواى او نيست إِنْ هُوَ نيست آنچه بدان نطق
ميشود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى مگر وحيى كه فرود آمده ميشود بوى عَلَّمَهُ بياموزانيد وى را اين وحى را و رد بدو شَدِيدُ
الْقُوَى فرشته سخت با قوت يعنى جبرئيل عليه السلام و از قوت او آن بود كه شهرستان لوط را عليه السلام
قطع كرده ببال خود گرفت و باسمان نزديك رسانيد و بيفكند لخت و بيك صيحه قوم ثمود تمامى مردند ذُو مِرَّةٍ
خداوند صورت نيكو فَاسْتَوَى پس راست ايستاد جبرئيل بر آنچه مامور بود يعنى مستقيم شد در كار خود
يا بايستاد بصورت اصلى خود وَهُوَ و او بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى بكناره بلندتر بود از آسمان يعنى نزديك مطلع آفتاب
تا پيغمبر او را ديد و هيچكس جبرئيل را در صورت ملكى او نديده غير حضرت مصطفى صلى الله عليه و سلم او را

دو نوبت ديد در كرت اول كه او را بصورت اصلى او ديد بيهوش شد و چون با خود آمد جبرئيل را ديد نزديك
خود نشسته دستى بر سينه مبارك او و دستى بر كتفش نهاده و حق سبحانه از اين خبر ميدهد كه ثُمَّ دَنَا پس نزديك
آمد جبرئيل به پيغمبر صلى الله عليه و سلم بعد از آنكه او را ديده و بيهوش شده بود فَتَدَلَّى پس فرود آورد
جهت سخن گفتن با وى فَكَانَ پس بود مسافت ميان جبرئيل و محمد صلى الله عليه و سلم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار
دو كمان أَوْ أَدْنَى بلكه نزديكتر از آن فَأَوْحَى پس وحى كرد جبرئيل بظاهر ساخت إِلَى عَبْدِهِ بسوى بنده خدا كه
محمد است صلى الله عليه و سلم مَا أَوْحَى آنچه وحى كرد خداى بوى گفت يا جبرئيل عليه السلام و بقول جمعى بعضى از
ضميرها بحق است و بعضى به پيغمبر برين نوع كه ثم دنى پس نزديك شد محمد صلى الله عليه و سلم بحضرت
احديت يعنى مقرب درگاه الوهيت گشت بمكانت و منزلت نه بمنزل و مكان فتدلى پس فروتنى كرد يعنى بسجده
خدمت كرد خداى را و چون اين مرتبه بواسطه خدمت يافته بود ديگر باره در وظيفه خدمت افزود و در سجده
و بعد قرب نيز هست كما قرب ما يكون العبد من ربه ان يكون ساجدا فكان قاب قوسين او ادنى كنايتست
از تاكيد قربت و تقرير محبت و بواسطه تقريب بافهام در صورت تمثيل مؤدى شده چه عادت عظماء عرب آن
بوده كه چون تاكيد عهدى و تشييد عقدى خواستندى كه نقض بدان راه نيابد هر يك از متعاقدان كمان خود
حاضر ساخته با يكديگر انضمام دادندى و هر دو بيكبار قبضتين را گرفته و بيكبار كشيده باتفاق يك تير را
بينداختندى و اين صورت از ايشان اشارت بآن معنى بودى كه موافقت كلى با تحقق پذيرفت و مصادقت
اصلى بوجهى تمهيد يافت كه بعد از آن رضا و سخط يكى عين رضا و سخط آن ديگرى باشد پس گوييا در اين
آيت باعتبار آن معنى مؤدى شده كه محبت و قربت پيغمبر صلى الله عليه و سلم با حق سبحانه بمثابه تاكيد يافته
كه مقبول رسول مقبول خداوندست و مردود مصطفى مردود درگاه خدا و على هذا القياس و نزد محققان
دنى اشارت بمكان نفس مقدس اوست و تدلى بمنزله دل مطهر او فكان قاب قوسين بمقام روح مطيب او
او ادنى بمرتبه سر منور او نفس او در مكان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قرب و سر او
در مرتبه شهادت شيخ ابو الحسين نورى را قدس سره از معنى اين آيت پرسيدند جواب داد كه جائى كه جبرئيل
در نگنجد نورى كيست كه از آن خبر تواند داد نظم خيمه برون زد ز حدود جهات * پرده او شد تتق نور ذات
تيرگى هستى ازو دور گشت * پرده‌گى پرده آن نور گشت * [illegible]
فاوحى پس وحى كرد خداى الى عبده به بنده خود ما اوحى آنچه وحى كرد و بعضى علما گويند اولى آنست كه تعرض آن
وحى نكنيم و در پرده بگذاريم و جمعى گويند آنچه از آن در خبرى يا اثرى بما رسيده باشد گفتن آن هيچ نقصان
ندارد و در اين باب روايات بسيار وارد شده و در تفسير جواهر التفسير تمام يافته اينجا بسه وجه اختصار
ميرود اول آنكه مضمون وحى اين بود كه كريم آنست كه دوست ميدارم معاتبه با امت تو و لا بساط محاسبه
ايشان طى ميكنم دوم آنكه حق سبحانه فرمود كه اى حبيب انا و انت و ما سوى ذلك خلقته لاجلك ايشان در
جواب فرمودند كه يا رب انت و انا و ما سوى ذلك تركته لاجلك سيم آنكه امت تو طاعات بجاى مى‌آرند
و عصيان نيز ميورزند طاعت ايشان برضاى من است و معصيت ايشان بمقتضاى من آنچه برضاى من
از ايشان صادر شود اگرچه آنجا قصورى بود قبول كنم زيرا كه كريمم و آنچه بمقتضاى من از ايشان در وجود
آيد در گذرانم زيرا كه رحيمم مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دروغ نگفت دل محمد را محمد صلى الله عليه و سلم مَا رَأَى در آنچه

دیدن به رؤیت بقول جبرئیل است علیه السلم وبقول ثانی حق سبحانه واکثر صحابه برینند که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم خدا را در شب معراج دید ودر عالم اوده که حق سبحانه بصر بصیرت را صلی الله علیه وسلم در
دل وی نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود **نظم** کلیم سر بدید فی نقل بشنید ٭ خدا ند جها از پی جهت دید
دلش دید که حیرت حاصلش بود ٭ دلش در چشم وچشمش در دلش بود **أَفَتُمَارُونَهُ** آیا مجادله میکنید با محمد **عَلَىٰ مَا يَرَىٰ**
بر آنچه دیده در شب معراج ومجادله آن بود که کفار قریش صفت بیت المقدس ونجوم کاروان خود میپرسیدند **وَلَقَدْ**
رَآهُ وبدرستی که دید جبرئیل را بصورت اصلی او **نَزْلَةً أُخْرَىٰ** یکبار دیگر **عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ** نزدیک درخت سدرة
المنتهی وآن درختیست که علم خلایق بدان منتهی شود وعمال ایشان بنزد آنجا رسد ورنمیگذرد ودر تفسیر
مشهور بعنی انست که خدا را دید بار دیگر وقتی که خود نزدیک سدره بود وقول ابن عباس رضی الله عنهما موید
اینست که فرمود پیغمبر خدا را در شب معراج بدیده دل دو نوبت دید ودر معالم آورده که آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم در آن شب پنجاه بود برای تخفیف نماز در خواست نمود وشاید که این رؤیت ثانیه در بعضی عرجات
بوده باشد **عِندَهَا** نزدیک سدره است **جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ** بهشتی که آرامگاه متقیان است یا ماوای ارواح شهدا است
وبعضی دید جبرئیل یا خدا را **إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ** آن هنگام که پوشیده بود سدره را **مَا يَغْشَىٰ** آنچه پوشیده بود یعنی
ملایکه بسیار جمع بودند بر آن درخت وبر هر برگی ملکی بود وگویند فرشتگان بمثال آن درخت طیران مینمودند
چون پروانها ندیر یا پوشیده آن کبریا بوده **مَا زَاغَ الْبَصَرُ** میل نکرد چشم محمد یعنی بجب ودست نگریست **وَمَا طَغَىٰ**
ودر نگذشت از حدی که مقرر بود بنگریستن وبرادرین آیت ستایش آنحضرت است بحسن ادب وعلو همت که
در آن شب بتوالتفات بهیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند ودیده دل جز بمشاهده جمال بی زوال الهی
نکشود **نظم** دو دیده کشید کحل مازاغ ٭ ز باغ نگاه کرد ونی زاغ ٭ بیراندر باقی عرش معلی ٭ تا جهاد تاب
ویرده راه بس برده زیش دیده برخواست ٭ بی برده بدید آنچه دل خواست **لَقَدْ رَأَىٰ** وبخدای که دید محمد
صلی الله علیه وسلم شب معراج **مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ** از آیات قدرت او بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر
را دید چون جبرئیل را با ششصد هزار پر هر یکی از مشرق تا مغرب ورفرف اخضر وسدرة المنتهی وعرش
عظیم وکرسی وسایر عجایب ملکیه وملکوتیه **أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ** خبر دهید مرا که لات وعزی **وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ**
ومنات سیم دیگر میتوانند کرد اینها که خدای کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش را
بنخله وعزی درختی که عطفان آنرا می پرستیدند ومنات صخره که هذیل وخزاعه گرد آن طواف میکرده اند
یا بتی بمشلل که بنو کعب عبادت می نمودند ومعتقد کفار آن بود که درون هر بتی جنی است واین جنیان با ملایکه
بنات الله اند حق سبحانه فرمود **أَلَكُمُ الذَّكَرُ** آیا شما را فرزندان نر باشد **وَلَهُ الْأُنثَىٰ** وخدا را ماده **تِلْكَ** این قسمت **إِذًا**
آن هنگام که چنین باشد **قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ** قسمتی بود نا راست وفا عتبار که چیزی را که از آن ننگ دارید بخالق خود نسبت
دهید **إِنْ هِيَ** نیستند این بتان که اعتبار الوهیت **إِلَّا أَسْمَاءٌ** مگر نامی چند که بدان **سَمَّيْتُمُوهَا** نام نهاده اید ایشانرا
أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم شما وپدران شما بارزوی خود یعنی نام الهه برایشان اطلاق کرده اید وانمعنی الوهیت مر ایشانرا هیچ نیست
مَّا أَنزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای **بِهَا** بعبادت ایشان **مِن سُلْطَانٍ** هیچ حجتی که چنگ در آن زده بر خصم مسلط
شوند **إِن يَتَّبِعُونَ** پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان **إِلَّا الظَّنَّ** مگر گمانی را که اعتماد ... وهم آن کرده اند که عمل
ایشان حق است **وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ** ومتابعت می نمایند مگر آنچه می خواهد نفسها ایشان یعنی از روی طبع را تا بالم

وآنچه شیطان می آراید در نظر نفس ایشان **وَلَقَدْ جَاءَهُم** وهر آینه آمد **مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ** از پروردگار ایشان کتاب
ورسولی که سبب هدایتند **أَمْ لِلْإِنسَانِ** آیا هست مر انسان یعنی کافر را **مَا تَمَنَّىٰ** آنچه آرزو میبرد از شفاعت بتان یا آنکه گوید
جز انبوت بفلان وفلان ندادند **فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ** پس مر خدا راست ملک آخرت **وَالْأُولَىٰ** وملکت دنیا هرچه خواهد
بهر که خواهد دهد وکسی را بروتحکم نرسد **وَكَم مِّن مَّلَكٍ** وبسیاری از فرشتگان **فِي السَّمَاوَاتِ** در آسمانها که کافران
امید دارند بشفاعت ایشان **لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ** سود نکند شفاعت ایشان **شَيْئًا** چیزی را **إِلَّا** مگر **مِن بَعْدِ**
أَن يَأْذَنَ اللَّهُ پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت **لِمَن يَشَاءُ** برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان
شفاعت نمایند یا برای هرکه اراده کند از مردمان که کسی را شفاعت کنند **وَيَرْضَىٰ** وپسندد خدای آنکس
را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی آنانکه **لَا يُؤْمِنُونَ** نمی گروند **بِالْآخِرَةِ** بسرای آخرت
لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ هر آینه نام نهند فرشتگان را **تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ** نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات الله **وَمَا لَهُم**
ونیست ایشانرا **بِهِ** بآنچه ایشانرا اناث میگویند **مِنْ عِلْمٍ** هیچ دانشی **إِن يَتَّبِعُونَ** در پی نمی روند بدین گفتار **إِلَّا**
الظَّنَّ مگر گمان را **وَإِنَّ الظَّنَّ** وبدرستی که گمان **لَا يُغْنِي** سود نمی دارد **مِنَ الْحَقِّ** از حق **شَيْئًا** چیزی را یعنی حق را
جز بعلم ادراک نتوان کرد وظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد **فَأَعْرِضْ** پس روی بگردان **عَن مَّن تَوَلَّىٰ**
از آنکس که روی میگرداند **عَن ذِكْرِنَا** از ذکر ما که قرآنست **وَلَمْ يُرِدْ** ونمی خواهد بعمل خود **إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** مگر زندگانی
دنیا **ذَٰلِكَ** این دوستی دنیا واختیار کردن آن **مَبْلَغُهُم** غایت رسیدگی ایشانست **مِّنَ الْعِلْمِ** از دانش وازین
تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع وادخار آن موقوفست وبعضی علما حکم اعراض را باية قتال
منسوخ داشته اند **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستی که آفریدگار تو **هُوَ أَعْلَمُ** او داناتر است **بِمَن ضَلَّ** بکسی که گمراه شود **عَن سَبِيلِهِ** از
راه او که دین اسلام است **وَهُوَ أَعْلَمُ** واو دانا تر است **بِمَنِ اهْتَدَىٰ** بکسی که راه یافته است یعنی هر یک را جزا خواهد
داد **وَلِلَّهِ** ومر خدا راست **مَا فِي السَّمَاوَاتِ** آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه **وَمَا فِي الْأَرْضِ** وآنچه
در زمینهاست از مخلوقات سفلیه واو مالک همه است وقادر بر جزاء ایشان پس قیامت خواهد آورد **لِيَجْزِيَ**
تا جزا دهد **الَّذِينَ أَسَاءُوا** آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند **بِمَا عَمِلُوا** بعقوبت آنچه کردند یعنی باتش دوزخ **وَيَجْزِيَ**
الَّذِينَ أَحْسَنُوا وپاداش دهد آنانرا که نیکویی کردند بتوحید وقابل شدند **بِالْحُسْنَى** پاداش نیکو که بهشتست
الَّذِينَ محسنان آنانند که ایشان **يَجْتَنِبُونَ** پرهیز کنند وباز میشوند **كَبَائِرَ الْإِثْمِ** از کبیرهای گناه یعنی
گناهان کبیره که در آن باب وعیدی وارد شده یا برآن حدی مقرر گشته **وَالْفَوَاحِشَ** وناخوشیها یعنی بزرک
را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبایر واکبر فواحش است **إِلَّا اللَّمَمَ** لیکن آنکه کسی بکند آنچه اندک وخرد باشد
انگاه یا بخاطر او گذرد وازقوت بفعل نیاید ومغفرت **إِنَّ رَبَّكَ** بتحقیق آفریدگار تو **وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ** فراخ آمرزش
است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه گناهان را **نظم** گر بار گناه ما گرانست ٭ بحر کرم تو بیکرانست
ما را که گناه ز حد برونست ٭ عفو تو ز جرم ما فزونست **هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ** خدای دانا تر است باحوال شما **إِذْ أَنشَأَكُم** چون
پیدا کرد شما را یعنی ابتداء آفرینش شما کرد **مِّنَ الْأَرْضِ** از زمین یعنی از خاک وبدید شما را آفرید دانست احوال واعمال
واقوال شما را **وَإِذْ أَنتُمْ** وآن وقت بودید شما **أَجِنَّةٌ** خرد ناپدید **فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ** در شکمهای مادران خود علم
بود بکیفیت امور شما **فَلَا تُزَكُّوا** پس ستایش مکنید **أَنفُسَكُمْ** نفسهای خود را بنیکوکاری وبسیاری خیر وتقوی
واوصاف ... آورده که هر گاه کودکی ... مرده بمردی گفتندی او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه

وسلم شنیده فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این آیت
نازل شد که او داناترست باحوال شما در ابتداء خلقت وقتی که کودک خرد بودید در شکم مادرهای خود و استانید و قول انست
که بعضی مردم میگفتند که نماز ما و روزه ما و حج ما آیت آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقَى بهر کسی
که تقوی ورزد و در عمل مخلص بود آورده اند که ولید مغیره در پی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میرفت و استماع
کلام وی میفرمود مشرکان او را سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشان را بضلالت نسبت میدهی جواب
داد که من از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن ده تا گر عذابی متوجه تو گردد بدارم ولید شرط کرد
بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد این آیه آمد أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکس را که از پی سعی حق تَوَلَّى روی بگردانید وَأَعْطَى
قَلِيلًا عطا داد اندکی از آن مال خود برای دشمن بجهت عذاب وَأَكْدَى و باز داشت باقی را پس بجهت بخل که یکبار بکرد
أَعِنْدَهُ آیا نزد ویست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَى پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب
خواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ آیا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریه وَإِبْرَاهِيمَ
الَّذِي وَفَّى و در صحف ابرهیم آنکسی که وفا کرد در تسلیم نفس بذبح و مال و ولد بخدای ایفا کرد بقطیفت اسلام
که ده جزست معنی اینست که آیا ولید خبر ندارد بآنچه در صحف ابرهیم و موسی است و آن کدام است
أَلَّا تَزِرُ آنکه بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود بدیگری حواله کند
وَأَنْ لَيْسَ و دیگر آنکه نیست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را إِلَّا مَا سَعَى مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری
نمی گیرند بثواب دیگری نیز مثاب نمی گردانند و در تبیان گفته که این آیة منسوخ است چه در سوره طور ذکر کرده
شد که ابنا را بصلاح آبا در جنت درجه کرامت کنند وَأَنَّ سَعْيَهُ و آنکه سعی خود را یعنی عملی که در آن نموده باشد سَوْفَ
يُرَى زود باشد که بدو بنمایند بمنزله عمل در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس او را جزا دهد و برو الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداش تمام
آن خیر الخیرها شرا فشرا وَأَنَّ و آنکه إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان
وَأَنَّهُ و آنکه خدا اینجا هو خندانید هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى و او گریانید یعنی شاد و غمگین میکرد یا میخندانید اهل بهشت را در بهشت
و میگریاند دوزخیان را در دوزخ یا زمین را بنبات خندان و ابر را بباران گریان میسازد و نزد بعضی خنده
و گریه بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بحق و اعراض از و وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ أَمَاتَ او میرانید
وَأَحْيَا و زنده میسازد یعنی قادرست باحیا و اماته اوست میمیراند بوقت اجل و زنده میسازد در قبر
یا دست سازنده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده میسازد کافر را بنکرت و زنده میکند مؤمن را بمعرفت
و بقول بعضی اماته و احیا بجهل و علم است یا ببخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا
باستتار و تجلی امام قشیری قدس سره فرموده که میراند نفوس زاهدان را بانوار مجاهدت و زنده گرداند قلوب
عارفان را بانوار مشاهدت یا هر کرا بمرتبه فنا فی الله رساند جرعه از ساغر بقا باحیا شاند **نظم**
هر کرا از بعد ... بر کوهرهای روحانی کنی • کشتگان از شربت حیوان دهی • بعد کشتن جان جاودان دهی
وَأَنَّهُ و آنکه در صحف ابرهیم و موسی است علیهما السلام آنکه خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان دو صنف
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَى وقتی که ریخته شود در رحم و آدم و حوا و عیسی علیهم السلام
بیرون مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ و آنکه بر خدا است النَّشْأَةَ الْأُخْرَى آفریدن دیگر که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى
و اوست آنکه توانگر کند بنقد وَأَقْنَى و سرمایه دهد باقتنا یا غنی سازد بقناعت و راضی کرداند بدان

هو اضحکه

وَأَنَّهُ و آنکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى دست آفریدگار شعری شعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و شعری
شامیه است و دیگری عبور و او یمانیه است و مراد ازین شعری اوست و ابوکبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر
ما صلی الله علیه وسلم بوده او را می پرستیده و با قریش در عبادت اوثان مخالفت کرده و قریش آنحضرت را بدین
جهت ابن ابی کبشه میگفته اند بجهت خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَى قوم
عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بمقیم میگفتند در وقت هلاک
عادیان در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قوم ثمود را
فَمَا أَبْقَى پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که بودند هُمْ ایشان أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَى و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح را علی نبینا و علیه السلام
بسیار میرنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را أَهْوَى
بیفکند بعد از آن که جبرئیل برداشته بود یعنی زیر و زبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهرها را مَا غَشَّى آنچه بپوشانید
یعنی سنگهای نشان دار بر ایشان بارید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود تَتَمَارَى شک می آری و جدال
میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی و نقمی که در معدودات هست نعم گفت بجهت آنکه در وی پندست مر اهل
اعتبار را و انتقام انبیا از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هَذَا نَذِيرٌ
این پیغمبر بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى از جنس پیغمبران نخستین یعنی همان میفرماید که ایشان میفرموده اند
أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف است بقرب و دنو لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی
وقت رسیدن او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ پیدا ظاهر کننده أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآنست
تَعْجَبُونَ شگفت می دارید وَتَضْحَكُونَ و میخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمی گریید از خوف و وعیدی که در وی است
وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یا تغنی میکنند کافران کفار در وقت قرائت قرآن سرود میگفتند
تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا و او را پرستید نه الهه باطله را
در عالم آمده که اول سوره که فرود آمده در وی سجده بود این سوره است و حضرت رسول صلعم بعد از خواندن این آیت
سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند و این سجده نزد اهل علم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این سجده
عبادة گفته اند که امر الهی بذلت و مسکنت مقترن است و جز سالکان عبادت و عبودیت بر منزل سر این سجده نرسند

سورة القمر مكية خمس وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

کفار قریش از سید عالم صلی الله علیه وسلم معجزه طلبیدند
آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا در میان هر دو فلقه قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکورست
که شق قمر پیدا و واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد
ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمرست و بدین وجه در کتب سابقه مذکور بود و امام زاهد رضی الله عنه آورده
که شبی ابوجهل با جهودی بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم رسیدند ابوجهل گفت ای محمد اگر بنمایی مرا آیتی و الا سر
بشمشیر ببرم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بجهود نگریست تا چه خواهد که وقوع آن متعذر بود

یهودی گفت او ساحرست او را بگوی ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق میشود و ساحر را در آسمان تصرف
نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف انحضرت انگشت سبابه برآورد و اشارت فرمود ماه را که بشکاف
فی الحال بدو نیم یک نیمه برجای خود قرار گرفت و یکی دیگر بجانب دیگر رفت باز گفت بگوی تا ملتیم شود اشارت
اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند **نظم** شق گشت ماه جاده به لوح سبز چرخ چون خانه دو پنج تیغ بنان او
یهودی ایمان آورد و ابوجهل گفت چشم ما را بسحر بسته است و قمر را منشق بما نموده از مسافران که از اطراف آفاق
برسند سوال کنیم تا ایشان دیده اند یا نه چون از ایشان در رفتند برسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه
دیدیم با وجود این تکذیب کردند و گفتند جادو نیست او بغایت قوی است جنانچه حق سبحانه فرمود **وَإِنْ يَرَوْا** و اگر ببینند کافران
آيَةً نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل مدعای ایشان باشد **يُعْرِضُوا** اعراض کنند از ایمان بدان یا دیدی
بکه دانند تا ملی بدان **وَيَقُولُوا** و گویند **سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ** این جادو نیست دایم رونده از زمین تا آسمان **وَكَذَّبُوا** و تکذیب
کنند پیغمبر را **وَاتَّبَعُوا** و پیروی نمایند **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از
لجاج و عناد **وَكُلُّ أَمْرٍ** و هر کاری که مقدر شده **مُسْتَقِرٌّ** قرار گیرنده است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت
مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ** و بدرستی که آمد اهل مکه در قرآن **مِنَ الْأَنْبَاءِ** از خبرهای
پیشینیان از ادیان امم ماضیه **مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ** آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی **حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ**
و آن حکمت تمام است رسیده بسر حد کمال **فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ** پس نفع نرسانند ایشان را و سود نکنند بیم کنندگان یعنی
پیغمبر یعنی مواعظ قرآن که آید بدیشان پس دیگر **فَتَوَلَّ عَنْهُمْ** پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر قتال
و منتظر باش جزای ایشان را **يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ** در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل علیه السلام ایشان را **إِلَىٰ شَيْءٍ**
نُكُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت **خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ** فرو افتاده چشمهای ایشان از هول
يَخْرُجُونَ بیرون آیند **مِنَ الْأَجْدَاثِ** از قبرها **كَأَنَّهُمْ** گویا ایشان **جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ** ملخ پراکنده یعنی در بسیاری در
پراکندگی بهم برمی آیند مانند ملخ در طرف حیران و سرگردان میروند **مُهْطِعِينَ** شتاب کنندگان **إِلَى الدَّاعِ** بسوی خواننده
یعنی بدان طرف که آواز منادی آید می شتابند **يَقُولُ الْكَافِرُونَ** میگویند ناگرویدگان **هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ** این روز دشوار است
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو **قَوْمُ نُوحٍ** گروه نوح بعث و قیامت را **فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا** پس
بدروغ داشتند بنده ما نوح را **وَقَالُوا مَجْنُونٌ** و گفتند دیوانه است **وَازْدُجِرَ** و باز داشته شد از دعوت خلق
یعنی هر گاه که ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بروی زدندی تا بیهوش
شدی و از دعوت باز ماندی **فَدَعَا** پس بخواند نوح **رَبَّهُ** آفریدگار خود را **أَنِّي مَغْلُوبٌ** که من مغلوب قوم خودم
و مقاومت نتوانم کرد با ایشان **فَانْتَصِرْ** پس تو انتقام کش از ایشان برای من **فَفَتَحْنَا** پس بگشادیم برای عذاب
ایشان **أَبْوَابَ السَّمَاءِ** درهای آسمان را **بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ** بآبی ریزان که چهل شبانروز از آسمان میریخت بی دوام
و در بین مدت منقطع نگشت **وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ** و بگشادیم در زمین **عُيُونًا** چشمها تا آنکه زمین بتمامه آب آمد **فَالْتَقَى الْمَاءُ**
پس ملاقی شدند آب آسمان با آب زمین **عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ** بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاک کردن طوفان
وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را علیه السلام با هرکه با وی ایمان داشت یعنی سوار کردانیدیم ایشان را **عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ** بر کشتی
که خداوند لوحها بود یعنی تختها **وَدُسُرٍ** و خداوند میخها و مسمارها که کشتی را بدان بند کنند **تَجْرِي** میرفت
آن کشتی **بِأَعْيُنِنَا** بنگاه داشت ما در این طوفان واقع شد **جَزَاءً** برای پاداش **لِمَنْ كَانَ كُفِرَ** برای کسانی که کرویده

بودند بعضا تا سپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح علیه السلام **وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا** و بدرستی که ما بگذاشتیم
این قصه را **آيَةً** نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح را دیدند بعضی از ندکان تا جزیره علامتی عبرتی و در قصص هست
که اوایل این امت آن کشتی را دیدند **فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ** پس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت گیرد **فَكَيْفَ كَانَ**
پس چگونه بود **عَذَابِي** عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم **وَنُذُرِ** و بیم کردن من قوم را بتبلیغ
نوح علیه السلام **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ** و هر آینه که ما آسان کردیم قرآن را **لِلذِّكْرِ** برای یاد کردن احوال امم گذشته
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ موعظه شنونده هست که بدان پند گیرد **كَذَّبَتْ عَادٌ** تکذیب کردند گروه عاد مر هود
را علیه السلام **فَكَيْفَ كَانَ** پس چگونه بود **عَذَابِي** عذاب کردن من ایشان را باد صرصر **وَنُذُرِ** و ترسانیدن من
ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان **إِنَّا أَرْسَلْنَا** بدرستی که ما فرستادیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **رِيحًا صَرْصَرًا**
بادی سرد سخت آواز هولناک **فِي يَوْمِ نَحْسٍ** در روز شوم **مُسْتَمِرٍّ** استحکام یافته شامت او و آن روز چهار
شنبه آخرین بود از ماه **تَنْزِعُ النَّاسَ** بیفکند آن باد مردمان را **كَأَنَّهُمْ** گویا ایشان **أَعْجَازُ نَخْلٍ** تنهای
درخت خرما اند **مُنْقَعِرٍ** برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده این خود عذاب دنیا بود **فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي**
پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را در آخرت **وَنُذُرِ** و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا**
الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم **لِلذِّكْرِ** برای پند گرفتن **فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ**
پس آیا هیچ پند گیرنده هست **كَذَّبَتْ ثَمُودُ** تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام **بِالنُّذُرِ** به بیم کردن و پند
دادن پیغمبر ایشان ایشان را **فَقَالُوا** پس گفتند **أَبَشَرًا مِنَّا** آیا آدمی از جنس ما **وَاحِدًا** یگانه که هیچ تبع ندارد
نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم ما او را و هیچ فضل نیست بر ما **إِنَّا إِذًا** بدرستی ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم **لَفِي ضَلَالٍ**
در گمراهی **وَسُعُرٍ** و در جنون **أَأُلْقِيَ** آیا القا کرده اند **عَلَيْهِ الذِّكْرُ** بر وی وحی را **مِنْ بَيْنِنَا** از میان ما یعنی از قوم
ما او را بنزول وحی اختصاص داده اند **بَلْ هُوَ** نه چنین است بلکه او **كَذَّابٌ** دروغ گوییست **أَشِرٌ** خود
پسند و متکبر میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که **سَيَعْلَمُونَ غَدًا** زود باشد که بدانند فردا که
عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که **مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ** کیست دروغگوی خود پسند ثمود تکذیب
کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد **إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ** بدرستی که ما بیرون آرنده
ناقه بودیم **فِتْنَةً لَهُمْ** برای امتحان مر ایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم
فَارْتَقِبْهُمْ نگاه دار ایشان را و بنگر که با ناقه چه میکنند **وَاصْطَبِرْ** و شکیبائی ورز بر آزار قوم **وَنَبِّئْهُمْ**
و آگاه کردان ایشان را **أَنَّ الْمَاءَ** بآنکه آب چاه **قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ** بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی
از ایشان و روزی خاص از آن ناقه **كُلُّ شِرْبٍ** هر نصیبی از آن **مُحْتَضَرٌ** حاضر کرده شده است مر صاحبان
یعنی حاضر شود صاحب او در نوبه خود و بهره بردارد **فَنَادَوْا** پس بخواندند قوم ثمود **صَاحِبَهُمْ** یار خود را
که قدار بن سالف بود برای کشتن ناقه **فَتَعَاطَىٰ** پس برگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه کمین نشست **فَعَقَرَ** پس
کرد ناقه را محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شده صدوق ابن عم خود مصدع
مصدع را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو براه گذر ناقه کمین
و چون ناقه از آب باز گشت اول مصدع رسید و تیری بیفکند که بر پایها ناقه آمد بر هم درخت قدار تیغ زد
کینگاه بیرون آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم

ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمده سه بانگ زد و از آنجا با آسمان رفت و کوه بند او بنز کشته شد و بعد از سه روز
عذاب بثمود نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را و نذر و بیم کردن من
برسالت صالح علیه السلام انا ارسلنا بدرستی ما فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی صیحه
جبرئیل علیه السلام فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر همانند گیاه درهم شکسته که
سازنده حظیره جای گوسفندان از برهم نهاده باشد و در زیر ریزه شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآن را للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست مر آن را
کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر او را بالنذر به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را
انا ارسلنا علیهم بدرستی که فرستادیم بر ایشان حاصبا بادی با ریگ سنگ بار پس همه را هلاک کردیم الا
آل لوط مگر لوط و دختران او را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر بسحری که عذاب واقع میشد
نعمة من عندنا بانعامی از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط و بنات او نجزی پاداش میدهیم بنعمت
ونجات من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که رسالت رسل ما تزال کنیست و بدان ایمان آورد ولقد انذرهم
و بدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را بطشتنا از گرفتن ما بعذاب و هلاک فتماروا پس شک آوردند
بالنذر بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستی که طلبیدند لوط را عن ضیفه از مهمانان وی
که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را با تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از آن ابا کرد و ایشان را پند میداد
ایشان در خانه شکسته در آمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشان را بدعای ایشان هموار
کرد بیم دو سخت است که جبرئیل علیه السلام پر خود بر دیدها ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را
بزبان ملائکه فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا و نذر و نتیجه بیم کرد لوط مر ایشان را ولقد صبحهم و بدرستی
که بامداد کرد بقوم لوط بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عذاب مستقر عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم
بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک نکرد و گفتیم بدیشان فذوقوا عذابی پس بچشید عذاب مرا و نذر
و بیم کردن من یعنی عذابی که بدان بیم میکردند شما را از آن ولقد یسرنا القرآن و هر آینه بسهل و آسان کردانیدیم
قرآن را مرجیج عربی زبان للذکر برای فهم کردن معانی آن تا خط نستن آن اخبار که گذشتگان فهل من مدکر
پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که آمدند آل فرعون النذر بفرعون و قوم او
بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علیهما السلام قبطیان بدان بیم کرد و ندایه بود کذبوا تکذیب کردند
بآیاتنا کلها به همه آیات ما و بدان نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب بغرق اخذ عزیز گرفتن
غالب که مغلوب نگردد مقتدر و گرفتن توانا بر هلاک دشمنان اکفارکم آیا کافران شما ای گروه عرب خیر
قوی تر و سخت تر من اولئکم ازین گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت و مکنت و حشمت
و سطوت بهتر و بیشتر نیستند تا ما از عذاب فرو گذاریم و ایشان را اجر از سیدآید ام لکم یا شما راست ای مشرکان
براءة فی الزبر برائتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود ام یقولون
نحن یا میگویند کفار عرب که ما جمیع منتصر گروهی جمع شده ایم یاری دهنده مر یکدیگر را و منع کننده بلا از
یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان و یولون الدبر و برگردانیده شود پشتها ما ایشان
از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این یکی

از دلایل نبوت و اعجاز قرآنست فاروق اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون این آیت فرود آمد بحضرت رسول
صلی الله علیه و سلم معنی آن را ندانستم که چیست تا که در روز بدر دیدم که آنحضرت زره می پوشید و میگوید سیهزم
الجمع دانستم معنی آن چه بوده و بهمین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت
موعدهم وعده گاه عذاب کلی ایشانست والساعة و عذاب قیامت ادهی سخت تر و با هول تر وامر و تلخ تر و ناخوش تر است
از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستی که مشرکان فی ضلال در گمراهی اند از راه حق در دنیا وسعر و در عقبی در شعله
با آتش سوزان در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده میشوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویهای
خویش یعنی ایشان را بر رویهای ایشان میکشند و بدوزخ می افکنند و میگویند ذوقوا بچشید مس سقر سودن
دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را انا کل شیء خلقناه بدرستی که ما همه چیز را آفریده ایم بقدر باندازه
مرتب بمقتضای حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ بحکم ازلی قبل از وقوع بدان
پیوسته لاجرم از صفت تغییر و سمت تبدل دور است قضی الله امرا و جف القلم نظم
سر بخط لوح ازلی دار و خوش * کز هر چه قلم رفت قلم در نکشند وما امرنا و نیست فرمودن ما مر چیزی را که
تکوین آن خواهیم الا واحدة مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر یک فعله کلمح بالبصر چون
نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی که خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم ولقد اهلکنا و بدرستی که
هلاک کردیم اشیاعکم اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدند فهل من
مدکر پس هست هیچ پندگیرنده از حال ایشان عبرت دارد وکل شیء فعلوه و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته
فی الزبر مکتوبست در لوح محفوظ در کتابها که نویسند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها انست یا
خود در افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وکل صغیر وکبیر و هر خردی
و بزرگی از اقوال و افعال که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستطر نوشته شده است و بر آن جزا
خواهد یافت ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران فی جنات در بوستانها اند در روز قیامت ونهر و در جویها
و چشمها یعنی بوستانها و مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر یعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در
در بهشتها باشند در غایت سعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فی
مقعد صدق در مکانی پسندیده که در آن لغو نباشد و ز اثر امام صادق رضی الله عنه منقولست که خود سبحانه
این مکان را بصدق وصفت کرد پس نشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که آن مکانیست که حق
تعالی راست کردانده و دان وعده کرده با اولیا و دوستان در آن مقام باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی
مقتدر توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه
عندیه تحقق شود و در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل
قرب فردا در سرا اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم امروز در آن
سرا مخصوص بیان بوده که ابیت عند ربی و چون رتبه که فردا خواص بدان تا رند امروز بایه
او دنی وی بوده پس اندیشه اعلای فردا او که نشان تواند داد نظم ای محرم سر لا نزال
سرات جال ذوالجلالی * مهمان ابیت عند ربی * صاحب دل لا ینام قلبی * از قربت حضرتت کجا هست نشانه که خواهی
قربی که عبارتش نسنجد * در حوصله خرد نگنجد * کو کشته بود عبارت انجا * بلکه نرسد اشارت انجا

سورة الرحمن مكية ثمان وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کافران را
از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی‌شناسیم این سوره نازل شد و گفته‌اند اهل مکه طعن میزدند که فلان
و فلان قران بمحمد می‌آموزانند این سوره آمد که الرَّحْمٰنُ خداوند بسیار بخشایش که رحمة او همه چیز را فرا رسیده
عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخته است قران را حبیب خود را نه خبر دیگری یعنی آسان کرد آن را مر او را آموختن و دیگران
را آموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید خدای جنس آدمیان را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت انسان را روشن کردن ما فی
الضمیر بنطق و کتابت یا خلق آدم را و علم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه وسلم یا موزانید
وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون نعت علم الاولین والاخرین از آن خبر میدهد الشَّمْسُ
آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقرر نموده سیر ایشان را در
بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَالنَّجْمُ و گیاهی که برعید و او را ساق نباشد یعنی بر
روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ و گیاهی که او را ساق باشد و بران قایم بود چون درخت
يَسْجُدَانِ فرمان می‌برند خدا را بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایهٔ
ایشانست و گفته‌اند ما را بر سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال تعالی لا یفقهون
تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا برداشت رحمان آسمان را بعلای زمین پانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیافرید
یا منزل کرد ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِي الْمِيزَانِ
در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و برپای دارید
سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ و کم مکنید میزان را یعنی کم
مسنجید این همه تاکید از اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند

هر جو و هر حبه که بازوی تو ۞ کم کند از کیل و ترازوی تو ۞ هست یکایک همه بر جای خویش ۞
روز جزا جمله بیارند پیش ۞ با تو نمایند نهایت را کرده‌ای و حق ستانند

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بگسترد
یا بنهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ برای آدمیان تا بران قرار گیرند فِيهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه است وَالنَّخْلُ و خرما
بنان ذَاتُ الْأَكْمَامِ خداوندان غلاف یعنی وعیهٔ شکوفهٔ خرما مادام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص
خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین
شده وَالْحَبُّ و در زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک مراد از دانه چیزیست که از آن قوت
میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف کاهی است که از آن جدا میشود وَالرَّيْحَانُ و در زمین ریحانست یعنی
سپرغم که بوی می‌کنند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده‌ام یعنی خوردنی و بعضی بوی کردنی فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای پریان و آدمیان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب می
کنید و انکار می‌نمایید که از وی نیست سی و یک جا در این سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره
مشتمل است بذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ یاد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند

بر کثرت نعم و گفته‌اند تکرار برای دفع غفلت و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رحمه الله از
جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که
مرا چیست که شما را خاموش می‌بینم هر آینه جن نیکوتر بودند از شما در جواب هر گاه بر ایشان خواندم فبای آلاء ربکما
تکذبان الا که ایشان گفتند ولا بشیء من نعمك ربنا نكذب فلك الحمد یعنی ما بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار
ما تکذیب نمی‌کنیم پس ترا است ثنا و ستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم را که پدر انسانست مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک
كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که دست برو زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جان را که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ
از زبانهٔ صاف بی‌دود مِنْ نَارٍ از آتش و گویند مارج آن آتش است که زبانهٔ سرخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد
بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشیست ممتزج بهوا که آن را
هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون
خاک و آب بهم ممتزج شدند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آن را مارج خوانند و چنانچه تناسل بشر
بالقای آبست در رحم تناسل جن بالقای باد است در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شش هزار ساله
بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود
تُكَذِّبَانِ انکار می‌کنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق
زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع
فوایدست از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب هر جا طالع معین است
و غروبش هم چنین ساعات و بساعت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از این نعمتها پروردگار شما تُكَذِّبَانِ تکذیب می‌ورزید
و منکر آن می‌شوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا بهم او يَلْتَقِيَانِ بیکدیگر
رسند و آن بحر فارس و روم است که در بحر محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی
و حاجزی و پرده‌ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ تعرف نمی‌جویند بیکدیگر
یعنی بهم نمی‌آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمی‌نمایند تا آنچه میان ایشانست
غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بطراوت زود و منافع بسیار دریای دو بحر متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ انکار می‌کنید يَخْرُجُ بیرون می‌آید مِنْهُمَا
اللُّؤْلُؤُ از این دو دریا از بحر الملح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ و مروارید خرد و این جوهرهاست که بجلا آرایش گیرند
و آن خرید و فروخت آن فواید بسیار و این نعم ظاهر است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از این نعمتها پروردگار
خود تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید و گفته‌اند در بحرین دو بحر سماست که هر سال الملاقی میشوند و این بحرست
که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بدریای زمین میچکد و
صدف در می‌آید و از آن لالی منعقد میگردد و امام قشیری رحمه الله فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط
یا انس و هیبت و برزخ قدرت حق جل و علا الحول الصافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح
میکند که بحر خوف و رجا عامهٔ مسلمانانست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنانست
را از آن جواهر فقر و وجد ناید و بحر انس و هیبت انبیا صدیقان را و از آن گوهر فنا روی نماید صاحبش در منزل
بقا بیاساید نظم نه بحر عرفانا گوهر بقا یابی ۞ و گر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی ۞ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و می

خدا برات را کشتیهای نو وندو وحفص بفتح شین خواند یعنی نو برنو آینده فی البحر در دریا کالأعلام
مانند کوهها در بلندی و بزرگی را فرید کشتی و رواکردن آن در دریا جهت انتفاع بندکان از قطع مسافت بسیار
در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات واین نعمتهاء عظیم فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار
خویش تکذبان منکر میشوید کل من علیها هرکس که بروی زمین است از ذوی روح فان هالک اند یعنی سرانجام فانی
شوند ویبقی وباقی ماند وجه ربک ذات پروردکار تو ذو الجلال خداوند بزرکی و عظمت والإکرام وخداوند کرامی
ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار شما که شما را
خبر داد از فنای شما تا آماده شوید وکار سازید مر از جهت الکام کردار بقاء خود تا رجوع بحضرت او کنید بر غیر
او اعتماد ننمایید تکذبان تکذیب می کنید یسأله میخواهند از وی یعنی میطلبند از وی من فی السموات والأرض هر که
اسمانها و زمینهاست حاجتهاء خود را چه همه بوی محتاج اند در ذات و صفات خود کل یوم هر وقت هو فی
شأن او در ساختن و پرداختن کاری است و امیرا دعا را اجابت کند سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد
و غمکین را شادمان کرداند و بیمار را صحیح سازد و عاصی را بر توبه دارد و کروهی را بیامرزد فبأی آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهاء پروردکار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش کناه تکذبان انکار می کنید ابن عیینه رحمه الله
فرموده که سراسر روزکار نزدیک خدای دو روز است یک روز مدت دنیی و شأن او در این روز امر است و نهی
و اعطا و منع و خلق و رزق و اماته و احیا و اعزاز و اذلال و دوم روز مدت آخرت و شأن او در روز حساب و عقوبت
و جزا و سؤال و معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آنست در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حق است
هر آنی بحسب تجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست شعر کل یوم هو فی شأن جه شأنست وچه شأن
یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان * جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست * هر زمان جلوه دیکر شود از پرده عیان
سنفرغ لکم زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات است نه فراغ که بعد از شغل
باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه مثلا کسی بکوید کسی را که باش تا با تو بپردازم و حال آنکه
کوینده هیچ کاری نمی کند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میکوید بحساب شما خواهیم کرد أیها الثقلان
ای دو کروه بزرک یعنی جن و انس عرب با هر چه بزرک قدر و قیمت بود ثقل کویند اینجا ثابت فیکم الثقلین وکفته اند
ثقلکان از آنست و جن و انس بتکلیف کران باشند یا آنکه کاران در مانده فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء
آفریدکار شما که تهدیدست بحساب تا از اعمال بد محترز شوید و تعریف بخطاب تا بکرم وی حد امید وار باشید
تکذبان تکذیب میکنید یا معشر الجن والإنس ای کروه پریان و آدمیان إن استطعتم اکر توانید أن تنفذوا که بیرون
روید من أقطار السموات والأرض از کناره های آسمان و زمین و بکریزید از قضای من یا از تحول مرک فانفذوا پس بیرون
روید و فرار نمایید لا تنفذون بیرون نمی توانید شد إلا بسلطان مکر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر
رو بجم مرک ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و کفته اند روز قیامت ملائکه کرداکرد اهل محشر صف کشند
و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اکر توانید که بیرون روید بروید اما نمی توانید رفت مکر
بحجت و برهان و شما را آن حجت نیست و نه آن فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدکار شما که اخبار کرد که شما
عاجز پدید دنیی و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا حرا او بود و مدد کار نیست و روی توجه بدرکاه او
آرید تکذبان تکذیب میکنید یرسل فرستاده شود علیکما بر هر که عاصی و مشرک است از شما شواظ زبانه خالص

من نار از آتش ونحاس و دود سیاه یعنی یک نوبت زبانه آتش فرستد و یک کرت دود و کوید نحاس روی کداخته
است که بر سرها ایشان فرو ریزند فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد یکدیکر را و منع نتوانید کرد عذاب را از خویشتن
فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردکار خود که بیم کرد شما را بنحاس و شواظ تا از آن پرهیز کنید از نافرمانی و بپرهیزید
وی اشتغال نمایند تکذبان تکذیب مینمایند فإذا انشقت السماء پس چون بشکافد آسمان برای نزول ملائکه
فکانت پس کردد وردة سرخ برنک کل کالدهان مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیکر
نماید فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعم آفریدکار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت
آن احوال بوی پناه جویند تکذبان تکذیب می کنید فیومئذ پس آن روز لا یسأل پرسیده نشود عن ذنبه
از کناه او إنس ولا جان آدمی و پری یعنی از ایشان سؤال استعلام که چه کرده اید بلکه سؤال توبیخ باشد که چرا کردید
یا آنکه کافران را بعلامت بشناسند حاجت سؤال نباشد یا وقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و اینجا حق سبحانه
فرموده که لنسألنهم اجمعین در وقت حساب خواهد بود که همه را سؤال کنند فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردکار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات همانست تکذبان
تکذیب می ورزید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران بسیماهم بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی
چشم است یا از زخم و اندوه درونی ایشان فیؤخذ پس کرفته شوند بالنواصی بمویهای پیشانی یکجا و الأقدام
و بقدمها یکجا یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان کیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان کیرند و سر نکون
بدوزخ افکنند فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار خویش که خبر داد شما را از کرفتن و در دوزخ افکندن
و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید تکذبان انکار میکنید بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه
ایشان را کویند هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی عناد یکذب تکذیب میکردند بها المجرمون یعنی
مشرکان و باور نمیداشتند یطوفون طواف می کنند دوزخیان بینها میان دوزخ وبین حمیم و میان آب کرم آن
بغایت رسیده یعنی هر کاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریاد رسی کنند و در میان حمیم آن آب اندازند که بسوزاند
ایشان را یکجا دیکر کسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار
خود که آکاه کرد شما را از عذاب دوزخیان خبر داد تا از کفر بپرهیزید و بایمان متصف شده از آن نجات یابید
تکذبان تکذیب مینمایید ولمن خاف و برای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن پیش خدای جنتان دو بهشت
یعنی کسی که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و کفته اند
یکی بهشت انسی را بود و یکی بهشت جنی را و بعضی آورده که دو باغ دهند ایشان را در میانه بهشت که هر یکی از آن صد ساله
راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و حوران دلکش بود و محمد حکیم قدس سره فرموده
که بهشتی برای خوف الهیبت و دیکری برای ترک شهوات یکی برای خاصه خایفان است و دیکری برای خدم
و متعلقان او فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترک
معصیت تکذبان تکذیب میکنید ذواتا أفنان دو بوستان خداوندان شاخها یعنی در آن درختان
بسیار باشد هر یک مشتمل بر اثمار فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردکار خود که بهشتها مشتمل
بر اشجار و اثمار وعده بندکان مطیع فرمایید تکذبان انکار میکنید فیهما در این دو باغ عینان دو چشمه تجریان
میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعلی منازل یا اسافل از یکی تسنیم و یکی سلسبیل و بعضی آورده که یکی آن

ابصاف وريكي از شراب لذيذ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار خويش كه چنين چشمها براي راحت و لذت شما روان مي‌كند تُكَذِّبَانِ چه جحود ميورزيد فِيهِمَا درين دو جنة مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ از هر ميوه زَوْجَانِ دو صنف يكي معروف كه ديده باشند در دنيا و ديگري غريب كه كسي نديده باشد و نشنيده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پرورندهٔ شما كه اصناف ثمرات و فواكه به بنده عطا ميفرمايد تُكَذِّبَانِ منكر ميشويد مُتَّكِئِينَ تكيه‌زنندگان درين بهشتها تكيه كنندگان باشند عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا بر فرشها كه آستر آن مِنْ إِسْتَبْرَقٍ از ديباء محكم باشد از مهتري پرسيدند كه بطاين آن از ديباست پس ظهاير آن از چه باشد جواب داد كه از نور بعد بيكري گفته است كه ظهاير آن داخل است درين آيه كه فلا تعلم نفس ما اخفي لهم وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و ميوه درختان اين دو بهشت دَانٍ نزديكست كه دست قايم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته‌اند كسي كه تكيه دارد و ميوه آرزو كند شاخ درخت سر فرود آرد و آن ميوه كه خواهد بدهن وي در آيد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار شما كه شما را بر تختها و فرشهاء پادشاهانه نشاند و ميوهاي لذيذ و لطيف دهد تُكَذِّبَانِ انكار ميكنيد فِيهِنَّ در قصور و منازل اين دو بهشت قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ كوتاه چشمانند يعني حوران كه چشم فرو خوابانيده باشند از نگريستن بغير شوهران لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند ايشان را إِنْسٌ آدميان قَبْلَهُمْ پيش از ازواج ايشان در بهشت وَلَا جَانٌّ و نه جنيان يعني حوران كه براي انس مقرر شده‌اند دست بدامن ايشان نرسيده باشد و آنكه براي جن مقرر شده اند جني بديشان تصرف نكرده بود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار شما كه حوران بدين لطافت به بندگان ارزاني داشته تُكَذِّبَانِ تكذيب ميكنيد و باور نمي‌داريد كَأَنَّهُنَّ گوييا كه ايشان در لطافت و پاكيزگي الْيَاقُوتُ مانند ياقوتند وَالْمَرْجَانُ و مرواريد خوب فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار شما كه چنين حوران پاكيزه بشما ارزاني داشته تُكَذِّبَانِ تكذيب مينماييد و انكار ميكنيد هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ يا جزاء نيكويي كردن در عمل إِلَّا الْإِحْسَانُ مگر نيكويي كردن در ثواب يا جزاء هر كه گويد لا اله الا الله و عمل كند باوامر محمد رسول الله نيست مگر بهشت و حاصل بيان آنكه جزاء نيكي نيكي است پس جزاء عمل طاعات رفع درجات و مكافات كسند شكر بر زياده و تقوي را بفرج و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف ديني را بامن آخرت و خدمت را بجنت و در بحر الحقايق فرموده كه نيست جزاء فنا في الله الا بقا بالله **نظم** هر كه در بحر محبت شد فنا • يافت از بحر لقا در بقا • هر كه انشيد شوقش سر بريد • ميوهٔ ذوق از درخت وصل فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار شما كه توفيق احسان داد و جزاء آن مقرر فرمود تُكَذِّبَانِ تكذيب مينماييد و انكار ميكنيد وَمِنْ دُونِهِمَا و بجز اين دو بوستان كه مذكور شد يا فرود تر از ايشان جَنَّتَانِ دو بوستان ديگرست گفته اند بوستان اول از زر است براي سابقان و اين دو بوستان از نقره براي اصحاب اليمين فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار خويش كه اين بهشتها نامزد بندگان ميكند تُكَذِّبَانِ منكر ميشويد مُدْهَامَّتَانِ دو بهشت سبز از بسياري سبزي سياه مي‌نمايند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاي پرورندگار شما كه چنين بوستانهاي سبز عطا مي‌كند و سبزي موجب روشني چشم است تُكَذِّبَانِ انكار مي‌كنيد فِيهِمَا درين دو بهشت عَيْنَانِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتَانِ جوشنده باب يعني هرچند از وي بدارند ديگر بجوشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريننده شما كه چنين دو چشمه بسيار آب بشما مي‌دهد تُكَذِّبَانِ تكذيب مي‌كنيد فِيهِمَا فَاكِهَةٌ درين دو بهشت ميوه بسيار بود وَنَخْلٌ و خرما بنان وَرُمَّانٌ و انارها و تخصيص خرما و انار از ميوها بجهت تفضيل است زيرا كه خرما فاكهت و غذا و انار ميوه است و دوا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پرورندگار شما كه چنين ميوها به بندگان ارزاني ميدارد تُكَذِّبَانِ انكار ميكنيد فِيهِنَّ درين چهار جنت خَيْرَاتٌ حِسَانٌ زنان نيكو باشند نيكو رويان يعني حسن خلق ايشان بحسن خلق آراسته باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء آفريدگار خويش كه شما را دهد هريك از ديگري نيكوتر تُكَذِّبَانِ تكذيب مينماييد حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران پنهان شده فِي الْخِيَامِ در خيمها كه از در مجوف و گفته‌اند مراد خانهاست و بعضي تخصيص كرده‌اند بحجلات و حجله خانه باشد آراسته براي داماد و عروس فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پرورندگار خود كه چنين ازواج خاص به بهشتيان مي‌دهد تُكَذِّبَانِ منكر ميگرديد لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده است ايشان را إِنْسٌ هيچ آدمي قَبْلَهُمْ پيش از شوهراني كه بديشان نامزد شده‌اند وَلَا جَانٌّ و نه جنيان يعني دست بديشان نرسانيده اند بلكه همه بكرند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء خداوند خويش كه ازواج ابكار نامزد اهل ايمان كند تُكَذِّبَانِ انكار ميكنيد مُتَّكِئِينَ اصحاب يمين تكيه‌زنندگان باشند عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها يا بالشهاء سبز وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ و بساطهاي قيمتي در غايت نيكويي فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بكدام از نعمتهاء پرورندگار شما كه اين كرامتها كه مذكور شد تُكَذِّبَانِ تكذيب مي‌كنيد تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ بزرگست نام پرورندگار تو كه از حيثيت اطلاق آن اسم بروي پس توان دانست كه بزرگي ذات در چه مرتبه خواهد بود و از نيست كه هيچكس از عظمت ذات نشان داده نمي تواند داد **نظم** صاحبحر چنين را مانده ايم • خشك لب هم مبتدي هم منتهي • ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ خداوند ترجمه بنعت معظم اين اسم بدين وجه اداكرده كه خداوندي كه از صفات ايجابي اثبات آن مستلزم كمالات ذات بي مثالش را اثبات است و اينچه سلب آن مستلزم عزت و كبريا است جناب مقدسش از آن منزه و معراست اكثر محققان برآنند كه جلال اشارت بصفات قهريه است و اكرام عبارت از صفات لطيفه پس نام ذو الجلال والاكرام جامع باشد جميع صفات الهي را و از نيست كه او را اسم اعظم گفته‌اند و در خبر الظوا بيا ذا الجلال والاكرام مزيد ازقولت

سورة الواقعة مكية ست و تسعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ياد كن چون واقع شود يعني حادث كه در قيامت لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا نيست در وقع شدن و آمدن او كَاذِبَةٌ يا براي وقوع او هيچ دروغي موجود نيست بلكه هرچه از وي خبر ميدهد صادق است و آن روز خَافِضَةٌ فرو برنده است قومي را باسفل السافلين از دوزخ رَافِعَةٌ بر دارنده گروهي را باعلي عليين از دنيا • فصل اين انحطاط اهل شقاق و نفاق است و رافع اوليا از آنكه اخلاص و وفاق يا فرو مي برد آنان را كه خود را در دنيا مرتفع ميداشتند و بر ميدارد جمعي را كه در اين عالم فرو مي كردند إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ ياد كن چون جنبانيده شود زمين رَجًّا جنبانيدني بر آن وجه كه هر بنا كه بر وست منهدم گردد وَبُسَّتِ الْجِبَالُ و ريزه شود كوهها بَسًّا ريزه شدني يا شكسته و پاره پاره گردد فَكَانَتْ پس باشد هَبَاءً غباري كه ديده ميشود با شعاع آفتاب وقتي كه از روزنه در افتد مُنْبَثًّا پراكنده و منتشر گشته وَكُنْتُمْ و باشيد شما اي مكلفان در آن وقت أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه گانه يعني سه گروه باشند

مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس اصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکنند
ایشانرا چنانچه کوئی فلان قوم چه قوم اند وچه بزرگان اند وگفته اند درین استفهام معنی تعجب نیز هست واصحاب
یمین انها اند که در وقت استخراج ذریه از صلب آدم ایشان بر دست راست وی بوده اند یا نامه اعمال در دست
بدست راست ایشان دهند یا بهشت روند وآن بر یمین عرش است وگفته اند از میمنت بمعنی یمن وبرکت
یعنی ایشان میمون ومبارك قدم اند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ واصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ چه اند ایشان دست چپ
وایشان در وقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامها عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ میبرند
ودوزخ بر جهت چپ عرش است وگفته اند مشامه یا از شأم گرفته اند وایشان شوم ونامبارك اند وَالسَّابِقُونَ وپیش
گرفتگان بر همه اقوام یا پیش روان بهشت السَّابِقُونَ پیشی گرفتگان اند با ایمان چون مؤمن آل فرعون وحبیب نجار
وصدیق ومرتضی رضی الله عنهم یا آنانکه بدو قبله نماز گذارده اند با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل قرآن
یا پیش روان بصفت جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اولی أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان
برحمت وکرامت فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ گروهی بسیار از پیشینیان
یعنی امم انبیاء گذشته وَقَلِيلٌ واندکی مِّنَ الْآخِرِينَ از پسینیان یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم مضمون سخن
اینست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند ودر تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را
معاینه دیدند وبخدمت ایشان رسیده وحدیث ایشان کو بودند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فرموده انا اکثر الناس تبعا یوم القیامة انا خیر عبید
درحدیث بریده رضی الله عنه مذکورست که اهل بهشت صد وبیست صف باشند هشتاد ازین امت وچهل
از سایر امم واین سابقان از اولین وآخرین در بهشت باشند عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها مَّوْضُونَةٍ بافته بزر ومشك
جواهر یاقوت وزبرجد مُّتَّكِئِينَ تکیه زنندگان عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیگر یعنی روی بروی تا بدیدار هم
شتافته باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ میکردند بر ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُّخَلَّدُونَ جاوید آمدگان
برهیات کودکی چه خدمت خوبان زیباترست از خدمت کبار یعنی کوبند راستکان بکوشوارهای زرین
واین کودکان را خدای از نو باشد برای خدمت بهشتیان واز سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان
اطفال مشرکانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند وبر ایشان طواف میکنند بِأَكْوَابٍ بکوزهای وَأَبَارِيقَ وابریقها
وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ وجامها از شرابی که روانست در بهشت یا خمر پاك صافی چون آب زلال لَّا يُصَدَّعُونَ درد
سر نکشند عَنْهَا از آن شراب یعنی آن خمر با خمار نباشد وَلَا يُنزِفُونَ ونه بی عقل وبیهوش شوند از آن وَفَاكِهَةٍ
ودیگر بر ایشان میگردند میوها مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند وَلَحْمِ طَيْرٍ وبگوشت مرغان که الطف لحوم است
مِّمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی بر هر وجهی که خواهند جوشیده وبریان کرده وَحُورٌ وبر سابقان در جنت
طوف میایند زنان برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ گشاده چشمان در صفا ولطافت كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند
مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف که غبار بر وی نه نشسته باشد ودست اغیار بدو نرسیده جَزَاءً پاداش
میدهیم ایشانرا پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند
فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا باطل وفرا یا سوکند بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا ونه سخنی که گفتن آن موجب
گناه باشد چون فحش ودشنام إِلَّا قِيلًا لیکن میشنوند سخنی که آن کلام است سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیل

است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام کویند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ واصحاب دست راست مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ
چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ ومکرم اند ایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَّخْضُودٍ بی
خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بوج افکندند وآن وادیست از طایف مشتمل بر درختهای
سدر گفتند چه بودی اگر ما مثل این بودی آیه آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ و
درخت موز بود میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ وسایه
کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود ومراد از ظل راحتست وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ وآب ریزان از جنت یعنی
علی الدوام ریزند بی سقفهای دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ومیوه بسیار لَّا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ
زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد ودر فصلی نه وَلَا مَمْنُوعَةٍ ونه منع کرده شده یعنی از
خورنده بهیچ نوع باز ندارند چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ وگسترانیدنیها مَّرْفُوعَةٍ
برداشته شده بعضی بر بالای بعضی یا رفیع القدر وبقول بعضی فرش کنایتست از زنان ومرفوعه یعنی بر تخت بلند
نشانده إِنَّا بدرستی که ما أَنشَأْنَاهُنَّ بیافریدیم ابتدائی بی سبب ولادت زنان دنیا را إِنشَاءً آفریدنی یعنی
بعد از پیری خلق کنیم ایشانرا خلق دیگر ومراد آنست که پیرزنانرا جوان سازیم بیك سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس کردانیم
ایشان را أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هر گاه که ازواج بنزد ایشان ایند ایشانرا بکر یابند عُرُبًا دوست
داران وعاشقان شوهران خود باشند یا بغنج وناز وشیرین سخن أَتْرَابًا همزادان همه سی وسه ساله
شوهران نیز بهمین سن ودر تبیان آورده صبیه که بهشت اند بدین سن رسانند وشوهر دهند وعجوزه
را نیز همکنند بدین سن که شوهر داشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند واگر شوهر داشته باشند
اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراة فرعون او را یکی از بهشتیان دهند واگر زوج او بهشتی بود
بعد از آن فرا دهند واگر زنی است از یك شوهر داشته باشد وهمه بهشتی باشند بزوج آخرین اش دهند کنیم
واین زنانرا انشا کنیم لِّأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست وگویا سائلی پرسد که کیانند اصحاب
الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه وقلیل
من الآخرین فرود آمد فاروق رضی الله عنه گریان شد وگفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم واز ما نجات یابند مگر
اندکی آیه آمد که وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این آیه بروی خواند وعمر رضی الله
عنه گفت رضینا عن ربنا بخبر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه گفت که از من تا آدم یك ثلث است واز من تا
قیامت یك ثلث ودر حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة ومن قریب گذشت که فردا اهل بهشت
صد وبیست صف باشند هشتاد از این امت من خواهد بود وازینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت آنحضرت
در دوزخ جاوید نخواهد ماند **نظم** تا دبیندان دوزخ اسیر کسی که باشد چنین دستگیر وَأَصْحَابُ
الشِّمَالِ واصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه خوار وبیمقدار اند مردمان دوزخ باشند فِي سَمُومٍ در آتش بی دود
یا در باد گرمی که حرارت آن در مسامات ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ ودر آبی گرم متناهی در حرارت
تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد ایشان اثر کند با جهنم پناه برند بجحیم چنانچه کرمانده کان
در دنیا آب میطلبند چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متأذی گردند پس پناه برند بسایه واز آن
سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ وسایه از دود سیاه گرم که گویند یحموم که طلبیت دود آتش که دوزخیان

بسایه آن پناه می‌برند لا بارد خنک نیست مانند سایهای دیگر ولا کریم و نه سود رساننده و راحت بخشنده
و این عذابها ایشان را بجهت آنست انهم کانوا بدرستی که ایشان بوده اند قبل ذلک پیش ازین در دنیا
مترفین متنعمان و بنعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وکانوا یصرون و بودند
که اصرار مینمودند علی الحنث العظیم بر گناه بزرگ که شرکست یعنی بر آن اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند
بر آنکه حشر نخواهد بود وکانوا یقولون و بودند که میگفتند ائذا متنا آیا وقتی که بمیریم وکنا ترابا و گردیم خاک
وعظاما و استخوانها یعنی گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام
برای مبالغه است در انکار اوآباؤنا الاولون یا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قل بگوی ای محمد در جواب
ایشان که ان الاولین بدرستی که اوائل شما از پیشینیان و ضبطان والاخرین و پسینان از شما لمجموعون
هر اینه جمع شدگان اند الی میقات یوم معلوم برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامتست همه مجموع اند
برای میقات حشر که روز معلومست یا همه محشور شوند بکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلومست
نزد خدا ثم انکم پس بدرستی که شما ایها الضالون ای گمراهان از راه حق المکذبون تکذیب کنندگان مر بعث
و نشر را خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست میگوید که فردا لآکلون هر اینه خورندگانید من شجر
از درختی من زقوم که آن زقومست یعنی … از آن درخت بخورید فمالئون پس پر کنندگان باشید
منها البطون از میوه آن درخت شکمها فشاربون پس آشامندگان علیه بر آن … من الحمیم از آب گرم
آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان چنان غالب شود که … پس تشنگی بر ایشان غلبه کند
حمیم بایشان غلبه کند که حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فشاربون پس آشامندگان باشند
حمیم شرب الهیم مانند آشامیدن شتران تشنگی زده … یا مثل زمین ریگستان که هرچند
آب خورد از آن آب سیر نگردد یعنی دوزخیان هرچند حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هذا این
ماکول و مشروب نزلهم پیشکش ایشانست یوم الدین در روز جزا همچون ماحضری که برای مهمان آرند
و بعد ازین در دوزخ انواع ماکل و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت عقوبت آن در نیاید نحن
خلقناکم ما آفریدیم شما را و شما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون پس چرا باور نمی‌کنید آفرینش خود را در انتها
چه بر همه اهل خرد ظاهرست که هر که بر ابدا توانا است بر اعاده نیز قادر خواهد بود افرایتم خبر دهید ماتمنون
از آبی که میریزید در رحم زنان ءانتم تخلقونه آیا شما می‌آفرینید کودکان را از آن ام نحن الخالقون یا ما آفرینندگانیم
و شما مقرید با آنکه خالق منیم چه شما … فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت ما
… نحن قدرنا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بینکم الموت میان شما مرگ را و مقدر ساختیم زمان
موت هر کس وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت و از مرگی که مقدر
شده نتواند گریخت و ما این مرگ تقدیر کردیم علی ان نبدل برای آنکه تبدیل کنیم از شما امثالکم کسانی که مانند شما
اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وننشئکم و بیافرینیم دیگر باره شما را فی ما لا تعلمون در صورتی که هیات آن را
نمی‌دانید … ولقد علمتم و بدرستی که دانسته اید شما
النشأة الاولی آفرینش نخستین نطفه بوده علقه شده … و بآن هم اقرار دارید فلولا تذکرون پس چرا پند
نمی‌گیرید تا دانید حق را بر نشاء اخری چه هر که بر آن قادرست از این عاجز نتواند بود نظم آنکه ما را ز خلوت نابود

می‌کند تا بجلوه گاه وجود باز دیگر کاز سوم هلاک روی بپوشیم زیر پرده خاک هم تواند بامر کن فیکون
کار دانرا گوش … بعث افرایتم اخبار نمائید ما تحرثون از آنچه کشت میکنید و تخمی که در زمین می‌افکنید ءانتم تزرعونه
آیا شما میرویانید آن تخم را ام نحن الزارعون یا ما رویاننده ایم حرث فعل عبدست و زرع فعل خدای و در خبر آمده
که نگوید یکی از شما که زرعت ولیکن گوید که حرثت چه شق زمین و القاء بذر فعل بنده است و رویانیدن از حق سبحانه
لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هر آینه گردانیم آن کشته را حطاما گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بی دانه
فظلتم تفکهون پس همه روز باشید از آن تعجب و شگفت مانید یا بر آفت آن اندوهناک شوید یا از جهد
و سعی خود پشیمان گردید و میگوئید انا لمغرمون یا ما تاوان زدگانیم … بطریق خبر یعنی بدرستی که
ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون بلکه ما بی‌بهرگانیم از روزی افرایتم خبر دهید الماء الذی تشربون از آبی که می
آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی باز بسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آن را من المزن
از ابر ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستنده ایم آب شیرین لطیف لو نشاء جعلناه اگر خواهیم کردانیم آن آب را اجاجا
تلخ و شور و طعم آن … منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمی‌گوئید خدا را بدین نعمت افرایتم اخبار کنید
النار التی تورون از آتشی که بیرون می‌آرید ءانتم انشأتم آیا شما آفریده اید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ و عفار
ام نحن المنشئون یا ما آفرینندگانیم … اهل بادیه شاخی از شجره مرخ که مذکر … بر شاخی از درخت عفار که انثی
… نحن جعلناها ما گردانیدیم
آتش را تذکرة یادکردنی که چون از آن بنگرند آتش دوزخ را یاد کنند یا از آن تبصره ساختیم مر اهل بصیرت را تا
هر که قادرست بر احداث آتش … و جود … کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود
… ومتاعا و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی
… للمقوین مر مسافران و مقیمان را … اکتفا کرد بذکر احد الضدین … فسبح
پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار … فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع
النجوم بمواضع نجوم … صاحب کشاف … که تخصیص
مغارب … دلیل …
نیست یا بمطالعه کواکب …
قال صلی الله علیه و سلم اصحابی کالنجوم …
که نجوم … شد … حضرت بوده صلی الله علیه و سلم …
رحمهما الله … مراد نجوم قرآنست و مواقع آن دل مقدس پیغمبر صلی الله علیه و سلم …
نجوم قرآن … امام … رحمهما الله که مواقع …
و نزول قرآن بر قلب مبارک وی … نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وانه و بدرستی که …
لقسم سوگند … لو تعلمون اگر دانید عظیم … انه بدرستی که … حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بر شما خواند لقرآن کریم هر آینه قرآنیست …
علی که در باب مصالح معاش و معاد بکار …
مکرم است و این قرآن نوشته است فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی

در لوح محفوظ لا یمسه نباید لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وی است الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی
ملایکه که مطهرند از کدورات بشریه و ساف در تیسیر گفته رحمه الله گوید مراد سفره اند که کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن کرده اند
و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث طاهرات نفی است و معنی آن نهی یعنی
نباید که مس مصحف کنند فقهای مالکی و شافعی رحمهم الله جنب و حایض و محدث را نمی گذارند که حمل
مصحف و مس آن کنند و حنابله رحمهم الله گویند محدث و جنب را رواست حمل مصحف و مس آن و حایض را نه و نزد امام اعظم
رحمه الله نشاید محدث و جنب و نفسا را مس مصحف مگر بغلاف منفصل از وی و در نوادر مذکور است که جنب و حایض
را بقول ابو یوسف رحمه الله جایز نیست کتابت قرآن و وقتی که لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد امام محمد رحمه الله
بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراءت کرده اند و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که دوست
نزد من آنست که قرآن نخوانند مگر کسی که طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله فرموده که مراد از این طهارت توحید
یعنی باید که هیچ کس قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله عنهما نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند
از قراءت قرآن و محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد درست یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که
مومنان اند یا عمل بقرآن یعنی نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بعد توفیق از لوث
خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را ندانند الا آنها که ایشان پاک شده اند جنید قدس سره فرموده که یعنی
سر بنفی ما سوی الله است حکیم سنائی روح الله روحه فرموده نظم جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا* در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود اسرار قرآن مگر کسی که پاکیزه
است از لوث توهم غیر و غیریت و برسد در مقام شهود حق در مرآئی خلق و شهود خلق در مرآئی حق و این معنی میسر
نشود جز بفنای شاهد در شهود نظم چون تجلی کرد اوصاف قدیم* پس بسوزد وصف حادث را کلیم
تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که
قرآنست انتم مدهنون شما اید اهل سستی که تکذیب کنید یا مداهنه یا منکران وتجعلون و میسازید رزقکم روزی
یعنی بهره خود را از قرآن انکم تکذبون آنکه تکذیب کنید و روا میکنید شکر روزی خود را آنکه
نسبت باران با انوا کنید و این تکذیب سخن خداست فلولا پس چرا اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح بحلقوم
کلو در وقت مرگ وانتم حینئذ و شما آن هنگام تنظرون می نگرید بدان مست ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه
بدان محتضر منکم از شما ولکن لا تبصرون ولیکن شما نمی بینید و نمی دانید در آن قرب بعلم و قدرت و درویشت
فلولا ان کنتم پس چرا اگر هستید شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت ترجعونها باز گردانید روح را
بجسد ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان مختصر آنست که اگر شما را انکار حشر و جزا راست میگوئید پس
جزا یابان نمیگردانید روح را بتن و چون که بحلق رسید فاما ان کان پس اگر باشد متوفی من المقربین از نزدیکان کرده
شدگان بدرگاه که از پیشوا سابقان بوده فروح پس وی را راست راحت یا رحمت یا آسایش یا خلو از غم یا مغفرت
یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وریحان و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان شمیم
و اینها در بهشت باشد وجنة نعیم و دیگر او راست بوستان پر نعمت واما ان کان و اگر باشد آن وفات کرده
من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست فسلام لک پس سلامت است ترا ای کسی که هستی من اصحاب الیمین از اصحاب
یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی

شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات واما ان کان من المکذبین و اگر باشد از تکذیب کنندگان خدای و رسول
الضالین گمراهان از طریق حق فنزل پس بهره داشت پیش کش در قبر من حمیم از آب گرم کرده در دوزخ یا در
آتش دوزخ وتصلیة جحیم و درآوردن در وقت قیامت در آتش سوزان ان هذا بدرستی آنچه گفته شد در شان
این سه گروه لهو حق الیقین هر آینه آن حق و یقین است یعنی راست و درست و بیگمان فسبح پس تسبیح گوی
باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بنام خجسته فرجام وی از آنچه
لایق عظمت و کبریاء او نباشد یا نماز کن بذکر پروردگار خود و قول آنست که بگو سبحان ربی
العظیم و در خبر آمده که چون این آیت نازل شد آن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید مکیة تسع و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله تسبیح گفت و منزه دانست و پاکی یاد کرد مر خدا را ما فی السموات
والارض هر که در آسمانهاست از ملایکه و هر که در زمین است از مومنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مر خدا را
بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات
و غیر آن پس تسبیح عام باشد و کل خلق الله اما بزبان یعنی تسبیح گوید و ظلال یعنی مسبح باشد کما قال الله تعالی وظلالهم
بالغدو والآصال وهو العزیز و خدای غالبست بر همه خواهد الحکیم دانا بهمه چه فرماید له ملک السموات والارض مر او راست
پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن یحیی زنده میکند اندر آخرت ویمیت و میمیراند در دنیا وهو
علی کل شیء و او بر همه چیزها از میرانیدن و احیا قدیر تواناست هو الاول اوست پیش از همه اشیا و پدید آرنده
آنها یعنی قدیم ازلیا است که اولیت او را بدایت نیست والآخر و باقی از فنا همه موجودات یعنی باقی ابدیست که آخر
او را نهایت نیست نظم ای ذات او اولیت ابتدا و آخر تو انتها* بعد بنود از چه بلند است و پست* باشد و این
بیت باشد که هست والظاهر و آشکار بوجود بکثرت دلایل والباطن و نهان بحقیقت ذات او تعقل همه عاقلان
مفسران و مذکران و محققان در این آیت از حد و عد افزون گفته و شرح تام و بسط کلام در جواهر التفسیر
سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت اندروی اشارت
میکند یا آدمی مخلوق عالم مر حق توجه بطایفه اند اول کریم که در اول حال ترا بکار باید چون پدر و مادر دوم عیب
که در آخر تنگ کار دست گیرد چون اولاد و احفاد سیم زمره که از اشکال ما تو باشد چون صعوبستان و پایان بچها
فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزکان رب العالمین میگوید که اعتماد بر اینها مکن و کار ساز خود ایشان را
مپندار که اول منم ترا از عدم بوجود آورده ام آخر منم باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو بخوبی آن
بیاراستم باطن منم سرای حقایق در دل تو ودیعت نهادم نظم اول و آخر تو نمی گفت حدوث و قدم*
ظاهر و باطن تو نمی جست وجود و عدم* اول نه انتقال آخر نه انتحال* ظاهر نه چند و چون باطن نه کیف و کم
در بحر الحقایق آورده که اولست در عین آخریت و آخرست در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر است در عین
باطنیت و باطن است در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز را قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی
گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرموده که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیة واحده

وا عباده بذات واحد **نظم** اوّلی بهم درا قبل آخری بالمعنی همه دوان دم ظاهری تو محیطی بهمه اندر صفات
ونهد باکی و مستغنی بذات وهو بکل شیء و او بهمه چیزها علیم داناست اول وآخر نزد علم او مساویست
وظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسانست هو الذی خلق السموات والارض اوست آنکه بیافرید آسمان وزمین را
بقدرت کامله فی ستة ایام تا مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثم
استوی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش واجزاء امور متعلقه بدو و بود فی لا ادت یعلم میداند ما یلج آنچه در آید
فی الارض در زمین چون تخم که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وما یخرج منها و میداند آنچه بیرون آید از زمین
چون نبات و معدنیات و برخی اند قایق در زمین و بعضی کنوز و تمام مرتجه اخرت وما ینزل و میداند آنچه فرود آید
من السماء از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه واحکام وما یعرج و آنچه بالا رود و در آید فیها در آسمان چون
اعمال و دعوات و ملائکه که عملها بندگان می نویسند وهو معکم و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل
ورحمت خصوصا این ما کنتم هر جا باشید یعنی بحیثیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت بعقل
مفهوم نگردد بلکه ذوق آن بکشف دریابند **نظم** این معیت می نگنجد در بیان، نی زمان دارد خبر زان نی مکان
والله بما تعملون بصیر و خدای بانچه شما میکنید بصیر بیناست و بدان جزا خواهد داد له ملک السموات والارض مر او راست
حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق با بدا دارد و ثانی باعاده
چنانچه میفرماید والی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردیده شود عواقب کارها یولج اللیل در آرد شب را فی
النهار در روز یعنی از زمان شب کم کرده بر روز افزاید ویولج النهار و در آرد روز را فی اللیل در شب یعنی از زمان روز بر شب
زیاده کند باختلاف فصول وهو علیم و او داناست بذات الصدور بانچه در دلها پوشیده است آمنوا بگروید
ای کافران بالله بخدای واو را یگانه دانید ورسوله و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه وسلم و تصدیق او
نمایید وانفقوا و بدهید مما جعلکم از مالهائی که گردانیده است خدای شما را مستخلفین خلفاء گذشتگان تصرف
فیه در آن یعنی آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا انفاق کنید
فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول منکم از شما وانفقوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر
خیرات لهم مر ایشانراست اجر کبیر مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت و نعیم است وما لکم لا تؤمنون
و چیست شما را که نمی گروید بالله بخدای و بوحدانیت او و معترف نمی شوید والرسول و حال آنکه پیغمبر که فرستادهٔ
اوست یدعوکم میخواند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم بآفریدگار خویش وقد اخذ و بدرستی
که فرا گرفت خدای میثاقکم پیمان شما را در روز الست بما اقرار بربوبیت و نفی شرک ان کنتم اگر هستید شما مؤمنین
باعتماد نکنان مر آن میثاق را هو الذی ینزل اوست آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است
صلی الله علیه وسلم آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را خدای
بقرآن یا پیغمبر بدعوت من الظلمات از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی ایمان یا از جهل بعلم یا از ضلال بهدایت
و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وان الله و بدرستی که خدای بکم بشما
لرؤف مهربانست که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرستد وما لکم و چیست
شما را چه فایده می بینید و چه عذر دارید الا تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای
وله و حال آنکه مر خدای راست میراث السموات والارض میراث آسمانها و زمین یعنی هرچه در آسمان و زمین است بعد از

فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست ولیکن خلق را در آن تصرفی میکنند و باز دست تصرف
دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد درین کلام ترغیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در
دست شما باقی نخواهد ماند پس فرمان خدای را در آن نگاه دارید و برای خود آنرا ذخیرهٔ آخرت بدارید لا یستوی
برابر نیست منکم از شما ای مؤمنان من انفق هر که نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که مسلمانان بی
برگ و نوا اند وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدای و رسول و با کسی که اتفاق نماید و داعیهٔ قتال دارد و بعد از
فتح چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و مجدان بانفاق و مقاتله احتیاج افتاد اولئک آن گروه منفقان
و مقاتلون قبل الفتح اعظم بزرگترند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه کنند من
بعد پس از فتح وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از آن وعد
الله الحسنی وعده کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله و خدای بما تعملون
بانچه میکنید از نفقه و قتال با خلاص یا ریا خبیر داناست اکثر مفسران برآنند که این آیت در شان ابی بکر
صدیق است رضی الله عنه اول کسی که ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و اهل اشارت چنین معنی
در صفت وی گفته اند **نظم** صاحب قدم مقام تجرید، سر دفتر جمله اهل توحید، در جمع سفر یار غار
حقا که جز او نبود صادق من ذا الذی کیست آنکسی که او یقرض الله وام دهد خدا را یعنی نفقه کند مال خود را
بامید عوض چه طالب عوض را مانند قرض دهنده قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی بطیب نفس و اخلاص فیضاعفه
تا بادت کند خدای آن قرض او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله و مر او راست اجر کریم
مزدی گرامی که بهشت است یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که ببینی مردان گرویده والمؤمنات و زنان گرونده را بر صراط
و در آن دم یسعی میرود شتابان نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا با سانی بگذرند
وبایمانهم و از جانب راست ایشان تا ایشان را ببهشت رهنمونی میکند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه منقول
که نور هر کس بقدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد یا عدن و از آن دیگری برابر کوهی و یکی را بمقدار نخلی و ادنی
نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را ببیند بادیهٔ هیچ مؤمن بی نور نباشد گویند فرشتگان مر ایشانرا
که بشریکم الیوم مژده مر شما را امروز جنات دخول است در بوستانها که بوسته تجری میرود من تحتها الانهار
از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما خالدین فیها جاویدان در آن ذلک و این بشری بجنت جاودانی
هو الفوز العظیم رستگاری بزرگست چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید و دیدار ملک
متعال می بینید ع هزار جان مقدس فدای دیدارش ابو امامه رضی الله عنه فرموده که مؤمنان را بر صراط نور
دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذارند و مؤمنان هر گاه که روی باز پس میکنند همه صراط روشن می شود پس
منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان برسند کما قال الله تعالی یوم یقول المنافقون یاد کن روزی که
گویند مردان منافق والمنافقات و زنان منافقه للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما
انظرونا نظر کنید بما اندکی قیل ارجعوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه مر منافقانرا که باز گردید وراءکم باز
پس خویش یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد از دنیا باخود
باید آورد **نظم** کار اینجا کن که تشویشات در محشر بسی، آب از اینجا برکه در دریا بسی تشنه و شربت
منافقان فهم آن معنی نکرده بتصور آنکه نور از عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب پس زده شود یعنی بگیر

بحکم الهی بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان و مؤمنان بِسُورٍ دیواری بزرگ مانند بارهٔ شهری لَهُ بَابٌ مر آنرا دری باشد
که مؤمنان بدان در آیند بَاطِنُهُ باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی میروید فِيهِ الرَّحْمَةُ در وی رحمت باشد
زیرا که بکلی بهشتست وَظَاهِرُهُ و ظاهر سور یعنی خارج مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش آنکه طرف منافقانست عذاب
باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند
دیواری ببینند میان خود و ایشان حاجز شده از آن در بنگرند مؤمنانرا مشاهده نمایند که خرامان متوجه بهشت
چنانکه یُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشانرا بزاری و گویند أَلَمْ نَكُنْ آیا نبودیم ما مَعَكُمْ با شما در دنیا با جماعت شما
میگذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا بَلَى گویند مؤمنان بلی بظاهر با ما بودید وَلَكِنَّكُمْ ولیکن شما
فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ در فتنه افکندید نفسهای خود را بسبب نفاق و لذت معاصی چشیدید باستزا و بعقوبت
کشیدید وَتَرَبَّصْتُمْ و انتظار کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی املهاء دور و دراز در پیش گرفتید حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی
که بیامد فرمان خدا بقبض روح شما وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را بخدای الْغَرُورُ شیطان فریبنده یا دنیای فریبنده
فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب
برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نگیرند فدا نیز از آنانکه بگرویدند مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِيَ
آتش مَوْلَاكُمْ سزاوارتر است بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتیست آتش آورده اند که مؤمنان در مکه با فقر
و فاقه تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بدست آمد و نعمت بریشان فراخ شد آن
فتور و قصوری در وظایف عبادات ظاهر گشت آیه آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده
اند أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدای وَمَا نَزَلَ و برای آنچه
فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود قرآن است که علاج و مزاحکه در میان اصحاب بسیار شد این آیت نازل گشت
یا صحابه الناس متعظ کردند این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول این آیت در شأن منافقانست میفرماید که وقت
نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان که دلهای ایشان نرم شود و اخلاص را شعار و دثار خود سازند وَلَا
يَكُونُوا و مباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنها که ایشانرا کتاب داده اند مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی
چون یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریة و انجیل دادند فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بریشان زمان
یعنی میعاد انبیا و امل دور و دراز در پیش گرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان و در آن
خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارجند از دین خود و ترک کنند احکام کتاب خود را از
فرط قسوت و گفته اند نتیجهٔ سختی دل غفلتست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت ط دلی کز نور معرفت دور
نخراش دل که آن سنگست و آهن * دلی کم کرده غفلت زنگ دارد * از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد اِعْلَمُوا بدانید
ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مردگی او همچنان و
بهمان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستی که روشن کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهاء
قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار دارید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که مردان
باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانسته اند و حصص بخشید
بعضی اند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و حال آنکه وام داده اند خدای را قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو

یعنی از طیب اموال يُضَاعَفُ زیاده کرده شود لَهُمْ برای ایشان مزد ایشانرا از ده تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ
و مر ایشانراست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی گرامی و پاداشی پسندیده یعنی بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که گرویدند بِاللَّهِ
وَرُسُلِهِ بخدای و پیغمبران او و شک نیاوردند در اخبار و احکام ایشان أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشان
صدیقانند یعنی بسیار راست گویان وَالشُّهَدَاءُ و گواهانند روز قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بر
انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که والشهداء را مبتدا دانند معنی آیت آنست که آنها که شهید شده اند در راه حق
نزدیک ویند در درجات قرب لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم وَنُورُهُمْ و روشنی
که روز حشر با ایشان بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران کردند وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد صلی الله علیه و سلم فرو فرستاده ایم أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ
الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند اِعْلَمُوا بدانید طالبان دنیا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنکه زندگانی آن سرا لَعِبٌ بازیچه است
وَلَهْوٌ و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون تعب کودکانست در بازیهاء بیحاصل نظم
بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر * بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند وَزِينَةٌ و دیگر آرایش است در طعام
خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر
بنسبت حال و جاه و علم وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ و مباهات به بسیاری مالها وَالْأَوْلَادِ و کثرت فرزندان و بدانید
که اندک زمانی را آن بازیچه بسر آمد شود و طرب و فرح بغم و ترح بدل گردد و از ایشها انرم فرو ریزد و تفاخر
و تکاثر چون شعلهٔ آتش نابود شود بر مثل برقها در سرعت زوال و زودی انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ همچون
بارانست که در زمین تشنه بارد و تخمها که در وی است زود بر آید و قایم گردد پس اندوهی خوش أَعْجَبَ الْكُفَّارَ
بشگفت آرد مزارعانرا نَبَاتُهُ آنچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ آنگه خشک گردد بیکی از آفات سماوی
فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد ناچیز حطاما در هم شکست
و ریزه ریزه گشته شده وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت است مر دشمنان خدای را که همه در طلب دنیا
گذرانیده اند و حق فراموش کرده اند وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش است مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٌ و خشنودی مر دوستان حق
را که در جستجوی مولی ترک هر دو سرا کرده اند نظم ای طالب دینی تو بیبی نعمت عیشی * و طالب عقبی
ز کی رندی * وی آنکه نبیل هر دو عالم دوری * تو طالب نور بلکه عین النوری وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی
دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور بنسبت کسیست که دنیا را دست افزار حصول
نعیم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا انگارد آنرا سیر بنماید و اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق
روزگار شده با سباب دنیوی تحصیل مقاصد عقبی میتواند نماید و از مراضی ربانی بهره بردارد بنسبت او متاع
سعادت نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجال الصالح نظم مال را کز بهر حق باشی حمول * نعم مال صالح گفتش رسول
سَابِقُوا پیشی گیرید و بشتابید إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوی آمرزش موجبات واقع مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و موجب مغفرت
توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت و سلمی رحمه الله
گفته که وسیلهٔ مغفرت حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و سلم است پس بجهد پیشی باید که شما
نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پیشی گیرید در رفتن ببهشتی که پهنای او كَعَرْضِ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ مانند پهنای آسمان و زمین است بشرطی که هر دو را پهلوی یکدیگر وصل کنند أُعِدَّتْ

اماده شده است این جنین بهشتی لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ برای کسانی که گرویده اند بخدای وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او ذَٰلِكَ آن گروه کرویدکان یعنی توفیق یافتکان برایمان فَضْلُ اللَّهِ فضل خدایست و کرم او يُؤْتِيهِ میدهد بعنایت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا بخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرکست بمومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان وهم در آخرت بمغفرت و رضوان مَا أَصَابَ نرسید و نخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ رسیده انفس و انواع مصایب فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط و کرانی و نقصان مال و عجزان وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهاء شما چون بیماری و ضعف و نقص و موت اولاد و غیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مکر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از انکه بیافرینیم آن مصیبه را یا تا مین را یا انفسها را إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که ثبت مقدورات بر لوح او وجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست و در انداین حکم زهود اندوی را فت جهة انکه در نفوس قرار کیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمیکردد و میکوییند که اینها بر شما نوشته ام لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهکین نشوید و غم نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده از شما از مال و خصب و عافیت و صحت وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نکردید بِمَا آتَاكُمْ بآنچه داده شما را از مال و متاع دنیاء اخبار است بمعنی نهی یعنی اندوه دنیا محول مدانا اقبال مسرور مشوید که نه از ان قراری است و نه ازان اعتباری

کر دست دهد کا ی شادی نکند * ور فوت شود بزین نیرزد بغمی *

و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که هرکه بدین ایت کار کند هر اینه فرا کیرد زهد را بهر دو دست خود یعنی زاهد تمام باشد و چه زیبا کفته اند

نظم

مال ار بتی بنهد مشو شاد ازان * ور فوت شود مشو فریاد ازان * بندیست بسند برده بکن یاد ازان * تا دین و دنیت شود آباد ازان *

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بنعمت دنیوی بر دیکران تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیی و فخر کننده بدان بر اکفا و اقران بس صفت ایشان میکند و میفرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال و فخور آنانند که با وجود دنیی داری وجمع اسباب آن بخل کنند در مال خود را در راه خدای صرف ننمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخیلی و تبیان آورده که بقول جمعی مراد این ایت یهودند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آنرا بپوشیدند و دیکرانرا نیز بکتمان آن فرمودند وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بکرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلوات الله وسلامه علیه فَإِنَّ اللَّهَ بس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست توانکر از وی و از انفاق او الْحَمِيدُ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدا درین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم رُسُلَنَا فرستادکان خود یعنی ملایکه را به پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن که معجزات باشد یعنی با وحیها وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که متضمن صلاح دینی و دنیوی وَالْمِيزَانَ و ترازو با ایشان ترازو لِيَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیکر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و کفته مراد از انزال اسباب انست و امر با ساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرو فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام ما و ردی کویند که آدم علی نبینا و علیه السلام چون از بهشت بزمین آمد سه وصله از آهن با او همراه بود انبر و پتک و سندان و صاحب عالم زهوده که خدای جهاد چهار برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کار زاری سخت است یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از وی سازند چنانچه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و پیکان و شمشیر و خنجر و امثال آن و نیز برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن

سودهاست مر مردم را که احتیاج قوام صناعات و حرف با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در وی دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از بیم شمشیر مسلمانان مهار اسلام اند و اهل اسلام در اکثر امور از ایشان ایمن بس حق تعالی آهن فرستاد تا اعدا دین منزجر کردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل کردانید تا حق از باطل متمیز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا به بیند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس که را که یاری دین او میکند وَرُسُلَهُ و نصرت میدهد فرستادکان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار مراد مومنانست که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ بپوشیده یعنی نه چنانکه پیغمبر حاضر باشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم مددکاری مینمودند و در غیبت با وی همراه نبودند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است بر اهلاک دشمنان عَزِيزٌ غالبست بحجه و فرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح نبی را یعنی تا بسل وَإِبْرَاهِيمَ و ابرهیم خلیل را بنبوت وَجَعَلْنَا و ودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتَابَ و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ بس بعضی از آنها که انبیا بدیشان آمدند مُهْتَدٍ راه یافتکانند یعنی ایمان آورده بکتاب دینی وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتکانند از دایره فرمان و طریق حق یعنی نکرویده بکتاب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا بس از پی در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر عقب نوح و ابرهیم و امم ایشان بِرُسُلِنَا فرستادکان خود را چنانچه بعد از نوح هود و صالح را علیهم السلام و پس از ابرهیم اسمعیل و اسحق و یوسف را علیهم السلام وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیاء بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی پسر مریم علیه السلام وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم مرو را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و افکندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهاء آنانکه پیروی کردند مر عیسی را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایش بر یکدیکر یعنی متابعان عیسی بخواص او را بر یکدیکر مشفق و مهربان کردانیدیم وَرَهْبَانِيَّةً و ایشان بیدا کردند طریق رهبانیه را از پیش خود ابْتَدَعُوهَا نو بدید آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَيْهِمْ و آنچنان بود که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی دست از احکام انجیل انداشته کافر شدند جمعی برهان دین ماندند از میان ایشان بکوهها پناه بردند رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیه پیش کرفتند فَمَا رَعَوْهَا بس نکاه داشت نکردند نکاه داشتن سزاوار حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه سزاوار نکاه داشت آن بود بلکه بتثلیث قایل شدند و بمحمد صلی الله علیه وسلم منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف نانموده حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم دریافتند و بشرف اسلام و دولت متابعت سید انام سرافراز شدند و حق سبحانه در باره ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا بس دادیم آنانرا که کرویده اند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان بحضرت صلی الله علیه وسلم کرویدند أَجْرَهُمْ مزد ایشان ثواب بسیار و کثرت بشماست وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ بیرون از ملکت اند از ایمان و بس اهل کتاب را میکویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بپیغمبران کذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا و بکروید بِرَسُولِهِ بفرستاده او یعنی محمد صلی الله علیه وسلم يُؤْتِكُمْ تا بدهد شما را كِفْلَيْنِ دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی با یمان محمد صلی الله علیه وسلم و یکی برای ایمان بسایر انبیا وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید و بکذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد مر شما را کناهان شما وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مومنان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان آورده اند که

که امید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند فما کرده یکان ایشان را گوید که از حسد بردند آیت
نازل شد که خدا ایشان را دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می‌بخشد لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل
کتاب که بحبیب من نکرویده‌اند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نشوند و توانائی نیابند عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل
خدای یعنی از آن کرامتها که برای مؤمنان است ایشان را نصیب نشود و هیچ چیز نباشد و بدیشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستی
که فضل خدای یعنی افزونی ثواب و جزا بِيَدِ اللَّهِ بدست و قدرت خداست يُؤْتِيهِ عطا کند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست یعنی نعمت تمام که خاص حضرت علم را فرا رسد نظم
فیض کرم رساند از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف هست بر هر که نوال تو بهره‌مند شد آن ذیل ریزه بعطای تو اعتراف

سورة المجادلة مدنية اثنتا وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحیم آورده‌اند که زوجه اوس بن صامت رضی الله عنه

میل بود بر خوله بنت ثعلبه که زوجه او بود خوله از آن امتناع کرد و اوس در آن گفت انت علی کظهر امی و این ظهار
میگویند و در جاهلیت طلاق بوده خوله بجناب نبوت آمد درین باب استفتا نمود و حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله ما طلاق نکرد حضرت فرمود که کان نمی‌بینم مگر آنکه تو بر وی
حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده و دیگر باره
سخن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باز کرد باز همان جواب شنید یعنی بیانی نامان کرده گفت اللهم
انا اشکو الیک فی الحال این آیه آمد قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق شنید خدای قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ سخن آن زن که جدال میکرد با تو
فِي زَوْجِهَا در کار شوهر خود وَتَشْتَكِي ناله کرد و شکایت خود برداشت إِلَى اللَّهِ بخدای وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا
و خدای میشنود باز خورد سخن یعنی باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی بر وی حرام شدی و او میگفت طلاق نداده
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست اقوال بندگان را بَصِيرٌ بیناست باحوال ایشان الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار
کنند مِنْكُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود و گویند تو بر من چون پشت مادر منی مَا هُنَّ نیستند آن زنان
ایشان أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان فی الحقیقه
إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که بزاده‌اند ایشان را و ازواج النبی صلی الله علیه وسلم و مرضعات حکم امهات دارند
وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان لَيَقُولُونَ میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته سخنی و نادانسته وَزُورًا و دروغی چه هرگز زن
مادر نباشد وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را از این قول غَفُورٌ آمرزنده
مر ایشان را بایجاب کفارت و ظهار تشبیه زوجه است بانچه نظر کردن بدان از وجه تشبیه جزئی شایع از وی
بعضوی که حرام باشد نظر بدان از اعضاء محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید تو بر من چون ظهر
مادر منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله منی و علی هذا و شوهر بدین کلمات
مظاهر میشود وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا پس باز کردند بنقض آنچه
گفته‌اند چون عزم کنند بوطی او بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امساک کنند مر وی را بعد از ظهار بقدر ساعتی در عقیب ظهار
و آن جمله لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله

و نزدیک وی عود بوطی باشد و بس و بر هر تقدیر کفارت باید داد و بیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند
و عزم نماید بوطی او یا نگاه داردش بر زوجیت یا وطی کند فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروست آزاد کردن بنده خواه مؤمنه و خواه
ذمیه و خواه خرد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رحمه الله و امام شافعی رحمه الله گوید رقبه مؤمنه آزاد باید کرد
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی برآنند که مس
کنایت از جماعست و جمیع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید
بدان تُوعَظُونَ بِهِ پند داده میشوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما می
کنید خَبِيرٌ داناست و بهیچ پوشیده نمی‌ماند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاجست
یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کنند بروزه و این قول امام شافعیست و امام مالک رحمهما الله
الزام اعتاق بنده میکنند و نزد امام اعظم رحمه الله اگر بنده دارد روزه درست نیاید و هر چند بخدمت او احتیاج دارد
فاما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاجست فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بروست روزه دو ماه پی در پی که در میان
آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باسر باید گرفت و اگر عذری دارد در آن خلافست و این روزه
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه یکدیگر مس کنند بمباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ
مِسْكِينًا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر یک را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوبات غذائیه
و بمذهب امام شافعی رحمه الله مدی از طعام باید داد ذَٰلِكَ این بیان تمام ظاهر شده یا احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوا
بِاللَّهِ تا تصدیق کنید مر خدا را وَرَسُولِهِ و پیغمبر وی را بقبول اوامر و نواهی وَتِلْكَ و این حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای
خداست که از آن در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران را که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناکست
در آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مخالفت و دشمنی میکنند با خدای و رسول او یعنی از حدود
اوامر و نواهی تجاوز مینمایند كُبِتُوا خوار و سرنگون ساخته شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتها روشن یعنی قرآن
با معجزها و دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافرانرا بجهت تمرد از آن
عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و گفته‌اند مر ایشانراست خزی و عذابی در آخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ یاد کن
روزی که برانگیزد حق سبحانه ایشانرا از قبور جَمِيعًا همه ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد
ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده باشند أَحْصَاهُ اللَّهُ نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را وَنَسُوهُ و ایشان فراموش
کرده باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از احوال و اعمال و اقوال بندگان شَهِيدٌ گواهست و مناسب
آن مکافات خواهد فرمود و کسی که گواهی او دارد نتواند نظم حاکم و حکم و تزکیه گواه نیست حاکم که خود گواه بود
قصه مشکلست و در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او و صفوان بن امیه حدیث
میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت
اگر بعضی را داند همه را بیند زیرا که ما نمی نداریم در آن ساعت این آیه آمد که أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمیدانی از آنکه
خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از معادن و نباتات و حیوانات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ نباشد از سه تن راز گوینده با هم إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که
خدای چهارم ایشانست بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشانرا از حیثیه آنکه رفیق ایشانست و اطلاع دارد بر سخن

ایشان ولا خمسة ونه بیرون از کو باشند الا هو سادسهم مکر او ششم ایشانست بدانش و بینش یعنی ایشانرا
شش ساخته ولا ادنی و نه کمتر باشند من ذلک از سه عدد ولا اکثر و نه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مکر
او با ایشانست بعلم اینما کانوا هرجا باشند در اقطار سموات یا در تنهای زمین چه علم او باشیا بقرب یکان
نیست یا اختلاف اکنه تفاوت کند **نظم** این معیت در نیاید بعقل معرفش نی معیت دم مزن بشنو بین
زبعق یا بنه درست ازقیاس بر قیاس خود منه از اساس ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بانچه کرده
در دنیا نه برای تفضیح و تشهیر ایشان یوم القیمة روز رستخیز ان الله بکل شیء بدرستی که خدای بر همه
چیزها از کفتارها و کردارها علیم داناست و نسبت علم او با همه معلومات یکسانست حالات اهل آسمانها
چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او در مخفیات و در چنانها احاطه کند که بجلیات آن **نظم**
نهان و اشکار هر دو یکسانست بر علمش نهان پیدا روند بی بیش نما نما در بینش دانی در تفسیر امام ناصر آورده
که جهودان و منافقان را عادت آن بود که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم سریه فرستادی و خبر ایشان
دیر تر آمدی بر سر راه مؤمنان با یکدیگر ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بجانب
ایشان که ورا سوید کسی داشتندی نگاه کرده رمزی بغمزی در میان آوردندی مؤمنان را گمان افتادی که
مگر لشکر را کاری افتاده بغایت اندوهناک شدندی و این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
رسید ایشانرا از ان منع کرد و سه روزی اجابت کردند و دیگر بار بر همان سوال تناجی نمودن اغاز کردند
ایت امد که الم تر ایا نمی بینی و نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه نهوا باز داشته شدند عن النجوی از راز گفتن
با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثم یعودون پس باز میکردید لما نهوا عنه بدان چیزی که نهی کرده شده بودند
از ان و یتناجون و راز میکویند از روی سینه بالاثم با جدا ایشانرا از بسیار دار غیبت مؤمنان و العدوان و به
بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان و معصیت الرسول و بنافرمانی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پاس
نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم امدی کفتندی السام علیک حضرت
فرمود که و علیکم عایشه رضی الله عنها بشنید السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم انحضرت فرمود که
استعمال ای عایشه ... عایشه رضی الله عنها فرمود که یا رسول الله مکر نشنیدی که چه کفتند حضرت
صلی الله علیه و سلم کفت مکر تو نشنیدی که چه کفتم رد کردم سخن ایشانرا بر ایشان و کلام من در باره ایشان مستجابست
نه از ان ایشان در باره من پس حق سبحانه ایه فرستاد که و اذا جاؤک و چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت کویند
ترا بما لم یحیک به بچیزی که تحیت نکفت ترا بدان الله آن خدای ترا کفت و سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان
میکویند السام علیک و سام بلغت یهود مرکست یا قتل بالشمشیر و یقولون و میکویند یهود فی انفسهم از میان یکدیگر
لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدای ما را بما نقول بانچه میکوییم نسبت به پیغمبر یعنی اکر وی پیغمبر بودی بایستی
که بدین اهانت که بوی میرسانیم خدای ما را هلاک کردی حسبهم جهنم بس است ایشانرا دوزخ از برای عذاب
یصلونها در ایند بدان فبئس المصیر و بد جایگاهیست دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای کرویدکان اذا تناجیتم چون
راز کوئید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مکوئید بالاثم بگناه و العدوان و بیداد و معصیت الرسول و بنافرمانی
رسول چنانچه جهودان و منافقان میکنند و تناجوا و راز کوئید بالبر بنیکوکاری و التقوی و پرهیزکاری و ترسکاری
واتقوا الله و بترسید از خدای در گناهکاری که کنید الذی آن خدای که شما الیه تحشرون بسوی او جمع کرده خواهید شد

و نماز بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که راز کفتن باثم و عدوان من الشیطان از وسوسه
شیطانست که در چشم شما می آراید و شما را بران میدارد لیحزن الذین آمنوا تا اندوهکین کرداند مؤمنانرا و لیس
و نیست شیطان یا تناجی او بضارهم شیئا ضرر رساننده مؤمنان بچیزی الا باذن الله مکر بدستوری خدای
یعنی بمشیت و قضای وی و علی الله و بر خدای نه بغیر او فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند
مؤمنان در مهم خود را حق کذارند و از راز کفتن جهودان و ترسایان حسابی بر نکیرند که کردار ایشان
را مقداری و اخبار ایشانرا اعتباری نیست **نظم** دکر با سخن خصم تند کوی مکوی
که اهل مجلس ما را از ان حسابی نیست جمعی از اهل بدر بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آمدند
جمعی از صحابه کرد اکرد انحضرت فرو کرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مجلس پای ایستادند
و کس ایشانرا جای نمی داد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که قم یا فلان و یا فلان ایشان
برخاستند و جای با اهل بدر کذاشتند منافقان مجال یافته درین باب اغاز حکایت و شکایت کردند ایت
آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید اذا قیل لکم تفسحوا چون کفته شود شما را که جای فراخ
کنید فی المجالس در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز فافسحوا پس جای کشاده کنید بر مردم یفسح
الله تا کشاده کند خدای لکم مر شما را در قبر یا در بهشت منزلها را سعت بدهد یا دلها شما را
منشرح کرداند بازالة التضایق و تزاحم و اذا قیل و چون کفته شود انشزوا مر شما را که برخیزید فانشزوا
پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می نشستند و چون
یکی را از ایشان بمهمی بیرون طلبیدندی نمیخواستی که برخیزد این ایت نازل شد و در تفسیر ماوردی
مذکورست که چون کویند برخیزید بنماز جمعه یعنی ندا در دهند برخاستید یرفع الله تا بردارد خدای تعالی
درجها در بهشت الذین آمنوا منکم آنانرا که کرویده اند از شما و الذین اوتوا العلم و بر میدارد آنانرا که داده
شده اند علم با ایمان درجات درجها بالای درجات مؤمنان که ذی علم باشند زیرا که عالم مؤمن افضل است
از مؤمن بی علم در کشف الاسرار از ابن منصور رضی الله عنه روایت میکند که اوزاعی را رحمه الله در
خواب دیدم کفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمالست که بدان تقرب کنم کفت هیچ درجه بلندتر از درجه
علما ندیدم و از کذشت آن درجه اندوهناکان این خواب موافق ایست چه علما دین را درجات بلندست
هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیا علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و قدر و مرافقت با اصفیا
از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که مؤمن عالم را بر دارند درجها بالای غیر عالم که میان هر دو درجه
مقدار دویدن اسب تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود رحمه الله مذکورست که فضل عالم بر عابد
چون فضل قمرست در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب **شعر** مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء ابناء الکرام
و نعم ما قال **نظم** رفعت ادمی بعلم بود هرکرا علم بیش رفعت بیش قیمت هرکسی بدانش اوست
سان افزون بعلم قیمت خویش والله بما تعملون و خدای بانچه شما میکنید خبیر داناست درین سخن بمعجم
رسید و معتمد و عیدهست آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
و راز بسیار میکفتند و چیزها از هر نوع میپرسیدند تا بهم بدان مرتبه رسید که انحضرت بتنک آمد
ایت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان اذا ناجیتم الرسول چون خواهید که راز کوئید با رسول

فَقَدِّمُوا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه بمستحقان ذَٰلِكَ
این صدقه دادن قبل از نجوی خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه
گناها محو کرده فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است مر
کسی را که این گناه کند یعنی ترک صدقه را نگوید رَحِيمٌ مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق نماید در
خبرست که این حکم ده شبانروز بر داشت و مرتضی علی رضی الله عنه دیناری زر بود از آن به ده درم کرد
و هر روز یکی را صدقه دادی و با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم راز گفتی و چیزی پرسیدی بعد
از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمه الله فرموده که حکمی که نازل شد بجز علی رضی الله عنه کسی
بدان کار نکرد این بود از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یک ساعت از روز بیش نبود و علی کرم الله وجهه
در آن ساعت این کار کرد پس آیت آمد که أَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را أَنْ تُقَدِّمُوا آنکه به پیشی
بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ پیش پیش از راز گفتن خود صدقها فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار
وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی در گذرانید از شما فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز
مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای را در همه حال که
اینها تدارک و تلافی آن کند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما می کنید در خبرست که
ابن نبتل منافق بود با رسول الله نشست و سخنان آنحضرت با یهود گفتی روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند حضرت فرمود که حالی
در آید بر شما مردی که دل او دل سرکش متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت فرمود
که چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند
خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیت نازل شد أَلَمْ تَرَ الا تنگری إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا بسوی آنان که
منافقان که دوست گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی یهود
مَا هُمْ نیستند منافقان مِنْكُمْ از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند وَيَحْلِفُونَ و سوگند
میخورند عَلَى الْكَذِبِ بدروغ بدعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت
بآتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ بدست مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند یعنی بدی و بد
اصرار می نمایند اتَّخَذُوا فرا گرفتند أَيْمَانَهُمْ سوگندانی را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی پناهی که خون و مال
ایشان در امان ماند فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را بو قتال یعنی خود عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای بفتنه انگیزی
و سخن چینی با ایشان بدل میسازند تا از جهاد متقاعد کردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی
خوارکننده لَنْ تُغْنِيَ دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان در و نقیاست أَمْوَالُهُمْ خواستهای ایشان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان
ایشان مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را أُولَٰئِكَ و گروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان
در آن خَالِدُونَ جاویدان مانند که تا تند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه در درکه ایشان از مشرکان
زیرتر خواهد بود همه نیاب ایشان يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یاد کن آن روز را که خدای برانگیزد همه منافقان را
فَيَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدای را باسلام و اخلاص خود كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانکه سوگند

میخورند برای شما وَيَحْسَبُونَ و می پندارند أَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی اند از کار و خدای
میفزاید أَلَا إِنَّهُمْ بدانید بدرستی که ایشان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان را غایتی نیست
که با دانای نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند اسْتَحْوَذَ مستولی شد و غلبه کرد عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ بر ایشان دیو
بوسوسه میل دادن ایشان را بمعاصی فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش کردانید بر ایشان ذِكْرَ اللَّهِ یاد کردن خدای تا نه بدل یاد
کنند و نه بزبان أُولَٰئِكَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّيْطَانِ لشکر دیوند و متابع او أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ بدانید بدرستی
که سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد را از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند إِنَّ
الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ خلاف کنند خدای و رسول او را أُولَٰئِكَ آن گروه مخالفان فِي الْأَذَلِّينَ در جمله
خوارترانند یعنی در دنیا بخواری و قتل و سبی گرفتار شدند و بعضی رسوا و سیاه روی و بی اعتبار كَتَبَ اللَّهُ
نوشت خدای در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه حال لَأَغْلِبَنَّ أَنَا هر آینه غالب شوم من وَرُسُلِي و فرستادگان
من غلبه رسل اگر بامور بحرب اند بقهر و نجراعادیت و اگر بامور بحرب نیستند بدلیل و حجت إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ
بدرستی که خدای تعالی توانست بر نصرت انبیا عَزِيزٌ غالبست در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد
حکمی که آن نه از کبریا بود که زاید در مجال تصرف کجا بود حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان
خدای ذکر صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه
فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین که ایشان
يُوَادُّونَ مودت ورزند و دوست دارند مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ هر کرا خلاف کند خدای و رسول او یعنی مؤمنان
کافران و منافقان را دوست ندارند وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند دوستان مخالفان با خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان
چون ابوعبیده جراح رضی الله عنه که خود عبدالله جراح را روز احد بکشت أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان
چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه که روز بدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت طلبید و حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که
برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در روز بدر
خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و ابوعبیده رضی الله عنهم که اقربای خود را چون عتبه
و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند أُولَٰئِكَ آن گروه که دشمنان خدای را دوستی نکنند كَتَبَ نوشته است
خدای یعنی ثابت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است ایمان را با لوازم آن از اخلاص و اشفاق
وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشان را بِرُوحٍ بحجتی یا نصرتی یا نور هدایتی مِنْهُ از نزدیک خود و گویند مدد
داده است ایشان را بجبرئیل یا بقرآن وَيُدْخِلُهُمْ و در آرد ایشان را بعد حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتی که میرود
مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان آن الْأَنْهَارُ جویها از آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بوده کا تند در آن
رَضِيَ اللَّهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیی کردند وَرَضُوا و خشنود شدند ایشان عَنْهُ
از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آن گروه لشکر خدا و ناصران دین ویند
أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران امام ثعلبی از جرجانی رحمهما الله نقل
میکند که جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست
خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم او از

محارم فرو بسته بود و دست او تا از خلق و اخذ حرام کوتاه بود و دل خود را از ما سوی الله پاک کرده اند از
جمله حزب الله است و درین باب گفته اند **شعر** از هرچه نارواست بپوشید ها به پند
و از هرچه ناپسند بود دست باز دار ❀ لوح دل از نقوش تعلق بشوی پاک ❀ تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار

سورة الحشر مدنية اربع وعشرون اية

بسم الله الرحمن الرحيم سبح تسبیح گفت و پاکی و ستایش کرد لله مر خدا را که
مستحق ثنا است ما فی السموات وما فی الارض آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینهاست وهو العزيز و او غالب
کننده است بر همه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و درست کردار آورده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب بجهت دیهٔ دو عامری که در عهد پیغمبر بودند عمرو
بن امیهٔ ضمیری رضی الله عنه ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت و در وقتی که پشت بدیوار
خانهٔ ایشان باز نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن حضرت افکنند فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر
عالم را صلی الله علیه وسلم خبر داد که را یند آنحضرت بمدینه آمده کسی بدیشان فرستاد که چون غدر شما
ظاهر شد از دیار من بیرون روید و ده روز فرصت شما را ایشان بتهیهٔ اسباب سفر اشتغال
نمودند و ابن ابی پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من
با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ام یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت رسید
با جمعی بسرای ایشان رفت و بیست روز ایشان را محاصره کرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطهٔ ترس و بیمی
که خدای در دل ایشان افکند و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که شرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید و از
منقولات اموال که در دواب شما بر توانند گرفت با خود ببرید بدین وجه قرار یافت وحق سبحانه آیه فرستاد که
هو الذی اوست آن خدای که از دیار ذلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد آنان را که بگرویدند من اهل
الکتاب از اهل توریة یعنی بنی النضیر را من دیارهم از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لاول الحشر
در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود و اول حشری که مر ایشان را بشام
هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد و آن
دوم است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان بشام محشور شدند بس خروج ایشان در اول حشر باشد
ما ظننتم شما گمان نداشتید ای مومنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه بجهت بسیاری
مدد و عدد و شجاعت و شوکت وظنوا انهم و گمان بردند آنکه ایشان را مانعتهم حصونهم منع کنندهٔ ایشان است
حصارهای استوار ایشان من الله از فرود آمدن قضای خدای بدیشان فاتیهم الله پس بیامد عذاب
خدای بدیشان من حیث لم یحتسبوا از آنجا که گمان نبردند وقذف و بیفکند خدای فی قلوبهم الرعب در دلهای ایشان
ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد یخربون خراب میکنند بیوتهم خانهای خود را بایدیهم
بدستهای خود وایدی المومنین و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان
خراب شد پس گوئیا که خود بدست خود خراب کردند در خبر است که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که

منازل ایشان بدست مومنان می افتد خانها را ویران میکنند و هرچه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها
و سنگها تراشیده از محال آن بر کنده میخواستند که با خود ببرند بر ششصد شتر بار کرده خود را بر داشتند
و اظهار جلادت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند یعنی بولایت شام رفتند و بعضی
بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید یا اولی الابصار ای خداوندان دیدها یعنی به بینید احوال ایشان را و از آن عبرت
بردارید ولولا ان کتب الله و اگر نه آنستی که خدای نوشته در لوح و حکم کرده علیهم الجلاء بر ایشان بیرون
شدن از خان و مان لعذبهم هر آینه عذاب میکرد ایشان را فی الدنیا درین سرای بکشتن و بنده گرفتن ولهم فی
الاخرة و مر ایشان راست با وجود جلا درآن سرای عذاب النار عذاب آتش دوزخ ذلک این عذابها مر ایشان را بانهم
بسبب آنست که ایشان شاقوا الله ورسوله دشمنی کردند با خدای و با رسول و مخالفت فرمان نمودند ومن
یشاق الله و هرکه دشمنی دارد با خدای فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست مر او را و امثال
او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع کنند غیر از نخیل و عبدالله سلام و ابولیلی را
رضی الله عنهما بدان مامور گشتند ابولیلی بهتر انواع تمر را می برید و میگفت که بریدن آن مر یهود را غیظ
میرساند و عبدالله سلام بدترین انواع آن را میبرید و میگفت میدانم که خدای تعالی این نخیل را بدست ما
باز دهد پس لجه بهتر است برای ایشان بگذارم حق سبحانه آیه فرستاد که ما قطعتم آنچه بریدید من لینة
از خرمابنان او ترکتموها یا بگذاشتید آن را قائمة علی اصولها ایستاده بر اصلهای خود فباذن الله پس امر خدای
بوده بستد و برای آنکه تا شما را فرمان دهد ولیخزی الفاسقین و برای آنکه خوار کند جهودان را که بیرون
نشکافتند از رایهٔ فرمان آورده اند که چون بنی النضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر
ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان تمام فی شد یعنی تمام خاصهٔ پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم آن حضرت
از اسلحه هرچه بهر کس خواست بداد و عقارات را بعضی بر مهاجر بخشید و اکثر روایات آن است که آن را
مخصوص ساخت و امام اعظم رحمه الله بر این رفته وحق سبحانه درین باب میفرماید که وما افاء الله و آنچه باز گردانید
خدای علی رسوله بر فرستادهٔ خود منهم از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فما اوجفتم پس
نتاختید علیه بر تحصیل آن من خیل هیچ اسبی ولا رکاب و نه اشتری یعنی پیاده بدین حصار آمد بی مبارزه
جنگی واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما تجربه و کارزار این حصار را فتح نکردید ولکن الله و لیکن
خدای بقدرت خود یسلط رسله مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود علی من یشاء بر هرکه بخواهد والله علی
کل شیء و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قدیر تواناست گاهی بسبب ظاهر
چون قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد و گاهی بسبب پنهان چون القاء ترس و بیم در دل ایشان ما
افاء الله آنچه باز گردانید خدای علی رسوله بر پیغمبر خود من اهل القری از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها
که بی حرب گرفته شود فلله پس مر خدای راست وللرسول و مر پیغمبر را ولذی القربی و مر خداوندان قرابت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم والیتامی و مر بی پدران والمساکین و درویشان را وابن السبیل و راه گذریان را که بی
مال باشند علما بر آنند که فی خاصهٔ پیغمبر بوده صلی الله علیه وسلم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان
حیوة خود نفقهٔ سنهٔ اهل و عیال از آن بیرون میبرده اند و باقی را بر وجهی که حق بوده قسمت مینموده و بعد از
وفات ایشان بعضی علما حمل بر ظاهر آیه کرده گفتند بشش بخش منقسم سازند و بعضی گفتند مر حق سبحانه است بجهت

کعبه و سایر مساجد صرف کنند و بعضی گویند نام خدای جلّ ذکره برای تعظیم است و از این پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول صلی الله علیه و سلم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در معالم آورده که اهل جاهلیة چون غنیمتی گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی و آنرا صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران در قسمت بر درویشان حیف کردندی چون رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی غنیمت بردارید و بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه بپیغمبر گردانید و قسمت آنرا بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی بدان کردیم کَیْ لَا یَکُونَ دُولَةً تا نباشد آن فی گردان دست بدست بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ میان توانگران مِنْکُمْ از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیة بوده وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کرد شما را از آن مثل غلول فَانْتَهُوا پس باز ایستید از آن و محققان برآنند که حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هرچه امر فرماید پیغمبر بجای آن را فرا گیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او بحق است هرکه مرتکب امر او گردد نجات یابد و هرکه از نهی او اجتناب نماید در ورطهٔ هلاکت افتد

نظم: انکس که شد متابع رای تو قد نجا * وانکو خلاف فرمان تو ورزید قد هلک

وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِینَ و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و ابنا سبیل است و درویشان مهاجرت کنند الَّذِینَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِیَارِهِمْ از منزلهای ایشان که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتاده اند از مالهای خود یَبْتَغُونَ می طلبند فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ بخشش و بخشایش از خدا و پسندیده خود وَرِضْوَانًا و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای حق بوده اند و بدوستی خدای و رسول ترک دیار و اموال نموده اند وَیَنْصُرُونَ اللّٰهَ و یاری می کنند دین خدا را بنفس و بمال و مال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری أُولَٰئِکَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِینَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جای گرفتند در سرای هجرت وَالْإِیمَانَ و در دار ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است حضرت رسول صلی الله علیه و سلم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصار اند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مساجد ساختند یُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هرکرا هجرت کند إِلَیْهِمْ بسوی دیار ایشان تا او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا یَجِدُونَ و نمی یابند فِی صُدُورِهِمْ در دلهای خود حَاجَةً حسدی و حقدی و غش و غلی مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت اگر خواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنیم و طایفهٔ مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از مساکن شما

بیرون آمده بکفایات امور معیشت خود مشغول شوند سعدین رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که دوستی میکنند بر منازل ما از ایشانست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان بنی بلکه وَیُؤْثِرُونَ و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند مهاجران را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ کَانَ بِهِمْ و اگرچه هست ایشان را خَصَاصَةٌ حاجت بانچه ایثار مینمایند در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکنند که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند از بهر درویشی دیگر که از و محتاج تر بود فرستاد و او بدیگری و آن بدیگری تا آنکه همچنین نه تن از فقرا بیکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما برانند که از شش خصلت که جود مشتمل است بر آن صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد

نظم: کو بجز کامل ز امی شناسم اندرین دوران * که کند فی دهان نان سیای چرخ گردانش * ز استغنا هست با وجود فقر عذر بکی * د خود و آکه وساند شانی توی انش

وَمَنْ یُوقَ و هرکه نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بغض انفاق فَأُولَٰئِکَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یا پیروزی یافتگان بهشت ای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِینَ جَاءُوا و آنانکه آمدند و می آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یَقُولُونَ می گویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا و برادران ما را در دین الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْإِیمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و منه فِی قُلُوبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسد و خیانتی لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّکَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَحِیمٌ بخشنده ما را برحمت خود در زمرهٔ سابقان داخل گردان گفته اند هر کرا کینه یکی از اصحاب در دل باشد رضی الله عنهم از اهل این آیت محجوب است اوان آورده که حق سبحانه مؤمنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسلامت دل و پاکی طینت پس هرکه بر این صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج است أَلَمْ تَرَ ای ننگاه نکرده إِلَى الَّذِینَ نَافَقُوا بسوی آنان که نفاق میورزند و خلاف آنکه در دل دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اصحاب ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب که با محمد میکنید معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر او بر شما غالب شود و شما را از دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت و موافقت می کنیم این آمد که ایشان یَقُولُونَ میگویند لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را که اخوة الکفر اند الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شده اند مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ از اهل توریة که شما یهود اید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر اینه بیرون آییم مَعَکُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِیعُ و فرمان نبریم فِیکُمْ در باب شما أَحَدًا یکی را که مخالفت با هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما طاعت نکنیم أَبَدًا همیشه وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّکُمْ هر اینه ما یاری کنیم شما را وَاللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لَکَاذِبُونَ دروغ گویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا یَخْرُجُونَ بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نمیکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا یَنْصُرُونَهُمْ

منافقان یاری نمیدهند ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ واگر بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه
به پس باز گردند یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون
ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت
ترید از جهت ترس فِي صُدُورِهِمْ در دلهاء ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند که از
خدای ذَٰلِكَ این خوف وخشیت از شما ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند
عظمت خدا را جل سلطانه واگر نه بایستی که از وی ترسند لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِيعًا همه ایشان
یعنی جهودان ومنافقان إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیههاء استوار کرده بخندق وبروج وباره أَوْ مِنْ وَرَاءِ
جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ وتیر یعنی ایشان را قوة آنکه روی بروی با شما محاربه کنند نیست واین نه از
ضعف وبددلی ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب میکنند شَدِيدٌ سخت است
اما هر شجاع که با خدا ورسول حرب کند بددل وترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهاء ایشان
افکند طاقت مقاتله در مواجهه ومقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری یهود ومنافقان را مجتمع
ومتفق در رای وتدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ وحال آنکه دلهاء ایشان پراکنده وپریشانست زیرا که عقاید ومقاصد
ایشان مختلف افتاده ذَٰلِكَ این وصف پراکندگی که ایشان راهست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ
گروهی اند که تعقل نمیکنند ونمی یابند تمیز با آنکه صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود كَمَثَلِ الَّذِينَ همچون
مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوا بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت
کار خود یعنی ضرر معصیت ومراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که در همه هلاک
گشتند وَلَهُمْ ومر ایشان راست با وجود خواری دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت ومثل منافقان در
فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچون مثل شیطانست إِذْ قَالَ چون گفت مر آدمی را چون
گفت لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ که کافر شو اگر بر کفر خود ثابت باشی که من یار وهمراه توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون بران ثبات
ورزید ونهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ من بیزارم از تو إِنِّي بدرستی
که من أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است واز انسان ابو
جهل وآنکه ابو جهل بلشکر توجه داشت واز قبیله کنانه متوهم بود ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود
بر آمد گفت ای ابو الحکم مترس که من با اقوام خود پیش تو بیایم چون بسپید شد ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند
پس بگریخت وگفت من از شما بیزارم ودر سورة انفال این قصه مذکور شد وبعضی بر آنند که شیطان ابیض است
یعنی ابلیس ومراد از انسان برصیصاء راهب که ابیض او را بکفر داشت ودر آخر بیزاری کرد واین حکایت بر
سبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدا را عبادت کرد ودیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا
او بر ذمه خود گرفته بیامد بصورت آدمی بدر صومعه او بریاضت مشغول شد وزاهد از شدت عبادت
او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت تعلیم کرد وکلمه چند جهت شفاء مریض ومعافیت اهل بلا پس بمردی
آمد وشخصی را تخنیق کرد وبار دیگر بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت که علاج او جز بدعاء برصیصا میسر نیست
آنکس را بصومعه برصیصا آوردند زاهد دعا بر وی دمید شیطان دست از وی باز گرفته شفا یافت القصه
ابیض بسیار را مبتلا ومختل میساخت وبه برصیصا ارشاد مینمود وبکلمات او میگذاشت تا دختر ملک را صرع

شد واو را بصومعه زاهد آوردند وبه دعا کرد وابیض او را بگذاشت وزاهد را وسوسه کرد تا با او مباشرت
اقدام نمود واز خوف فضیحت او را بکشت وابیض برادران او را بران مطلع ساخت وزاهد را گرفته بردار کردند
وابیض بهمان صورت اول خود را بر زاهد ظاهر کرد وگفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد او را سجده
کرد وابیض از وی بیزار شد وآن بی سعادت بعد از آن همه عبادت برابطه شقاوت ابدی گرفتار گشت

نظم غافل مشو که مرکب مردان مرد را — در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند

فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا
پس هست عاقبت کار آن شیطان وانسان أَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو فِي النَّارِ باتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید
مانندگان در آن وَذَٰلِكَ وخلود در آتش جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید اتَّقُوا
اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وبدو باز گردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ وباید که بنگرد هر نفسی وبه بیند مَا قَدَّمَتْ آن چیز را
که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم طاعات وخیرات کرده شکر گذاری نماید
ودر زیادتی آن کوشد واگر معاصی وسیئات فرستاده پشیمان شود وتوبه کند وَاتَّقُوا اللَّهَ وبپرهیزید از
سطوت الهی تکریر امر بتقوی برای تأکیدست یا اول در ادای واجباتست بقرینه اقتران بعمل وثانی
در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید ودر
کشف الاسرار فرموده که اولی اشارتست باصل تقوی ودوم بکمال آن یا اول تقوی عام است وآن پرهیز
کردن باشد از محرمات ودوم تقوی خواص وآن اجتناب بود از هر چه ماسوی حق است

نظم
اصل تقوی که نادرین راه است — ترک مجموع ما سوی الله است

وَلَا تَكُونُوا ومباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ مانند
آنانکه نَسُوا اللَّهَ بگذاشتند امر خدا را یعنی یهود ومنافقان واهل شرک فَأَنْسَاهُمْ پس خدای فراموش گردانید
بر ایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم چیزی نکردند گفته اند در توفیق بر ایشان در
بست وسهیل بن عبد الله قدس سره فرموده که بوقت گناه از خدای فراموش کردند خدای نیز توبه بر ایشان
فراموش ساخت أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون رفتگان از راه فرمان برداری لَا يَسْتَوِي
برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند وَأَصْحَابُ
الْجَنَّةِ واهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیة جنت حاصل کردند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت
یعنی ساکنان او هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم رسته اند ودر نعیم مقیم پیوسته
لَوْ أَنْزَلْنَا اگر میفرستادیم هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَىٰ جَبَلٍ بر کوهی وآن کوه را فهم وادراک پیدا دیدی
لَرَأَيْتَهُ هر آینه میدیدی او را خَاشِعًا ترسنده وفرمان برنده مُتَصَدِّعًا شکافته از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
از ترس خدای واز هیبت وعیدی که در وی هست یعنی کوه با آن سنگی وسختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی
وگردن نهادی امر خدا را ودلهاء سنگین کافران از آن متأثر نمیشود ع این دل سنگین نمیدانم که هان کیست
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ واین مثلها نَضْرِبُهَا بیان میکنیم لِلنَّاسِ برای تنبیه مؤمنان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که اندیشه
کنند در آن وبهره بردارند از آن هُوَ اللَّهُ آنکه قرآن فرو فرستاده خداییست الَّذِي آن خدایی که لَا إِلَٰهَ نیست معبودی
مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مگر او عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داناء پوشیده وآشکارا وگفته اند عالم بمعدوم وموجود یا به
حیوة وموت یا برزق واجل یا بدنیی وآخرت یا بانچه هست وانچه خواهد بود هُوَ الرَّحْمَٰنُ اوست بزرگ بخشش
که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمؤمنان

رسد در آخرت بعفو و مغفرت و روية و رضوان هُوَ اللّٰهُ اوست خدای الَّذِي آن خدا آنکه بهیچ وجه لَا إِلٰهَ
نیست خدای سزای پرستش إِلَّا هُوَ مگر وی الْمَلِكُ پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصون است
و کمال صفاتش باستغناء مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاك از شوایب نقص و معایب و منزه از تطرق آفات و لواحق
السَّلَامُ سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل الْمُؤْمِنُ ایمن کننده مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی
خلق با ایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان الْمُهَيْمِنُ گواه راست بر همه یا خلق کننده یا نگهبان
اشیا یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حکم کننده بحق و گفته اند این از اسمای الهی که تاویل آن مخفیست
خدای داند الْعَزِيزُ غالب در حکم یا بخشنده عزت الْجَبَّارُ بند کننده شکستها یا اصلاح سازنده کارها و دلهای
شکسته الْمُتَكَبِّرُ مستحق کبریا و عظمت سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکست خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میسازند با وی
چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت
و مقتضای حکمت الْبَارِئُ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت
مر مخلوقات را لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامها نیکو که شرع و عقل پسندد و مستحق باشد يُسَبِّحُ لَهُ پاکی یاد میکند
مر او را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه هست در آسمانها و زمین و از همه نقایص منزه میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست
عزیز در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در کردار و گفتار خود که هر چه کند و گوید بر
حکمت بود در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جبرئیل را علیه السلام از اسم اعظم پرسید
جواب داد که علیك باخر سورة الحشر یکبار دیگر پرسید همین جواب شنید و دقایق حقایق این
اسما و حظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید و من الله الاعانة و التایید

سورة الممتحنة مدنية ثلث عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سال ششم از هجرت
که بطرف مکه اختیار عزیمت داشت حاطب بن ابی بلتعه رضی الله عنه مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود
و جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر نمود علی و زبیر و مقداد را رضی الله عنهم فرستاد تا بروضهٔ خاخ
رفتند و مکتوب را از ساره که مولاة ابی عمرو بن الصیفی بود بستده بخدمت آوردند حضرت حاطب را طلبید
فرمود که این چه بود که داشتی گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام بر نگشته ام
اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سایر مهاجر
که ایشانرا اقربا دارند خواستم که مرا بر ایشان حقی ثابت کردن تا بآن حظ محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که
وی با شما راست گفت و عمر رضی الله عنه در غضب شد گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق
بزنم و حضرت صلی الله علیه و سلم گفت ای عمر او از مردان کهنه اهل بدرست و حق سبحانه بدیشان مژده داده که
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم اکنون این آیات نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید
عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ دشمنان مرا و دشمنان خود را أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ میفرستید و القا میکنید إِلَيْهِمْ بسوی ایشان
من عنده اخبار حبیب مرا بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که با ایشان طرح آشنایی میافکنید وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنکه

دشمنان کافر شده اند بِمَا جَاءَكُمْ بآنچیزی که آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از معجزات که قرآنست یا جادهٔ راستی
دین اسلام است یا سر او را متابعت که پیغمبر است يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز
اخراج مینمایند أَنْ تُؤْمِنُوا برای آنکه شما میگروید بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ بخدای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان
شما را آزار داده بیرون میکنند پس ایشانرا بدوستی نگیرید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید شما که بیرون آمده اید
از وطنها خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي از بهر جهاد در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و برای طلب خشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ راز
میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بِالْمَوَدَّةِ بدوستی در لباس نصیحت وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما
بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ و بآنچه ظاهر میسازید از اعتذار وَمَنْ يَفْعَلْهُ و هر که
بکند این کار مِنْكُمْ از شما یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القا خبر کند بدیشان فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی
که گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر
یابند بر شما اسیر سازند يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً باشند مر شما را دشمنان یعنی القا مودة فایده ندهد و ایشان دشمنی
آشکارا کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ و بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را بزدن و کشتن وَأَلْسِنَتَهُمْ و گشایند
زبانها ایشان را بِالسُّوءِ ببدی یعنی دشنام و فحش وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان
هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهد داشت شما را أَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما یعنی
امروز موالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند میکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در آن روز بَيْنَكُمْ میان شما و اقربا یعنی کافرانرا
بدوزخ فرستد و مومنانرا ببهشت برد وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بَصِيرٌ
بیناست و بر آن جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای مومنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی
نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ در سخنان ابرهیم علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با وی بودند از اهل ایمان
إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابرهیم و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی
مجوئید إِنَّا بُرَآءُ بدرستی که ما بیزاریم مِنْكُمْ از شما که بت میپرستید وَمِمَّا تَعْبُدُونَ و دیگر بیزاری میکنیم از آنچه
میپرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما یا بمعبود شما وَبَدَا و آشکارا شد بَيْنَنَا
وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ و دشمنی بدست یعنی محاربه أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته
دشمنی قایم خواهد بود میان ما بدست و دل حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا تا آن وقتی که ایمان آرید بِاللّٰهِ وَحْدَهُ بخدای یکتا و یگانه
یعنی به یگانگی او بگروید حق سبحانه پند میدهد مومنانرا که در تبرا از اهل شرک اقتدا بابرهیم کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ
مگر در سخن ابرهیم که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را که بوعده استغفار که با وی کرده بود در وقتی که وعده ایمان کرده
کرده لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَمَا أَمْلِكُ و مالك نیستم لَكَ برای تو یعنی
نمی توانم که دفع کنم از تو مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز اگر بخدای نگروی خلاصه سخن آنست که
اقتدا باید کرد بحضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان که آن
صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل جلیل با اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَبَّنَا ای
پروردگار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا و بسوی
تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بتست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که این دعا تتمه قول ابرهیم علیه السلام نیست

بلکه حق سبحانه مؤمنان را بعد از نهی موالاة کفار امر میفرماید که چون قطع علاقهٔ مودت با دشمنان
کردید بگویید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم **نظم** سوی تو کردیم روی و دل بتو بربستیم
از همه باز آمدیم و با تو نشستیم ٭ هرچه نه پیوند یار بود بریدیم ٭ هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم ٭ ربنا
ای پروردگار ما لا تجعلنا مگردان ما را فتنة محل برگماشتن للذین کفروا برای آنانکه کافر شدند یعنی ایشان را بر ما
مسلط مکن و مسلط کردن و بدست ایشان ما را عذاب مکن واغفر لنا و بیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز
بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الحکیم دانایی [illegible] لقد کان بدرستی
که هست لکم مر شما را فیهم در ابراهیم علیه السلام و قوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که پیروی کنید از آن
تکرار برای تأکید است در اقتدا با ابراهیم علی نبینا و علیه السلام تا در اول اقتدا است با قوال او و در ثانی با افعال
او و این اقتدا هست لمن کان یرجوا الله مر کسی را که باشد که امید دارد رضای خدای والیوم الآخر و پاداش روز
قیامت را یا بترسد از خدای و بروز بازپسین ومن یتول و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فان
الله هو الغنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی دین او را بخود تا مر دین خود
الحمید ستوده است در ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود
که مشرک بودند در که حق سبحانه وعده فرمود که عسی الله ان یجعل شاید که خدای پیدا کند بینکم میان شما
وبین الذین و میان آنانکه عادیتم دشمن داشتید منهم از کفار مکه مودة دوستی و یاری و الحاق بود که ابوسفیان
و سهیل بن عمرو حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کینهٔ
ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد والله قدیر و خدای تواناست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای
آمرزنده است کسی را که موالاة کرده با ایشان قبل از نهی رحیم مهربان بر آنها که بعد قبل از نهی قطع مودت
کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان
نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه درباره ایشان فرمود که لا ینهیکم الله نهی نمیکند خدای شما را
ای مؤمنان عن الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما فی الدین در کار دین و ملت
ولم یخرجوکم و بیرون نکرده اند شما را من دیارکم از سراها و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما
دخل نموده اند یا مراد زنان و کودکانند که ایشان را در قتل یا اخراج حرمان مدخلی نیست میفرماید که خدای
باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکویی کنید با ایشان وتقسطوا الیهم و از آنکه عدل کنید یا بهره سپرید قسطی
و بهرهٔ برای ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست دارد عدل کنندگان را انما ینهیکم الله جز این
نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین خدای و
اخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما وظاهروا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی
علی اخراجکم بر بیرون کردن شما از خان و مان شما یعنی مشرکان مکه که در صدد حرب در آمدند و برخی که سعی اخراج
کردند و جمعی که با ایشان یار بودند باز میدارد خدای شما ان تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن یتولهم
و هر که دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند که
وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای میباید و با دوستان خدای می شاید که از دوستی دیگری
هیچ نگشاید **نظم** بگسل ز دوستان دغا از جهله سان ٭ یاری طلب که طالب نقش وفا بود آورده اند

که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار
باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مکه رود قریش او را باز نگردانند چون آنحضرت
در حدیبیه بود که جماعت مؤمنات از مکه گریخته بلاد (؟) آمدند از جمله سبیعه اسلمیه بود و در عقب او
شوهرش مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما بیاید باز دهی جبرئیل علیه
السلام آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مؤمنات را بمشرکان باز
دهید و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده
مهاجرات هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فامتحنوهن پس بیازمایید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون
آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و در دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ سبب از اغراض دنیوی پای
بسته نیستند بلکه خاص برای دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند الله اعلم خدای داناتر است
بایمانهن بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرایر و ضمایر اما چون حکم شرع بظاهر است ایشان را سوگند
دهید فان علمتموهن مؤمنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن که مؤمنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید
ایشان را الی الکفار بسوی شوهران ناگرویده ایشان لا هن نه ایشان یعنی این زنان حل لهم حلال اند مر آن
کافران را ولا هم و نه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مر این زنان را چه تباین دارین جدائی افکنده
میان ایشان واتوهم و بدهید شوهران ایشان را ما انفقوا آنچه خرج آن زنان کرده باشند از کاوین پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر مهر بوده داده بود گرفته باز گشت و آیه آمد
ولا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما ان تنکحوهن که بخواهید این زنان مهاجره را اذا آتیتموهن چون بدهید
ایشان را اجورهن مهرهای ایشان پس فاروق رضی الله عنه او را بخواست و دیگر آیه آمد که ولا تمسکوا و چنگ در مزنید
بعصم الکوافر یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید یعنی طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس
هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند حکم شد که واسئلوا و بخواهید از آنکس که آن زن بنزد او است از کافران
ما انفقتم آنچه خرج کرده اید از مهر ایشان ولیسئلوا و باید که بخواهند کافران از شما ما انفقوا آنچه خرج کرده اند از
مهر زنان مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافره و کافر و مؤمنه پس هر یک
باید که رد کنند مهر بآنکه بصاحبهٔ خود داده اند ذلکم آنچه ذکر کرده شد حکم الله فرمان خدایست یحکم
حکم میکند خدای بینکم میان شما والله علیم و خدای داناست بمصالح شما حکیم حکم کننده بآنچه محض حکمت
است بعد از نزول این آیه مؤمنان اداء مهور مهاجرات کردند باز واج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا کردند
آیه آمد که وان فاتکم و اگر فوت شود ای مؤمنان از شما شیء من ازواجکم یکی از زنان شما الی الکفار بسوی
کفار یعنی بدار الحرب برود و مهر بدست شما نیاید فعاقبتم پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و نوبت شما را
ظفر بود و مال بدست آید فآتوا الذین ذهبت پس بدهید آنان را که رفته اند ازواجهم زنان ایشان بدار الکفر و
مهر نیافته اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل
میکند که شش زن از زنان مؤمنان مهاجرین مرتد شده نزد کفار رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم مهور ایشان را از غنیمه بشوهران ایشان داد واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای الذی انتم
آن خدایی که شما به مؤمنون بدو گرویده اید تا حکم این آیات تا بقای عهد باقی بود چون عهد مرتفع گشت

این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه وسلم از بیعت رجال فارغ گشت
زنان نیز بیعت میل کردند آیة آمد یا ایها النبی ای خبر کننده یا ای بلند قدر اذا جاءک المؤمنات چون
بیایند بتو زنان گرویده یعنی نیت گرویدن یبایعنک بیعت کنند با تو علی ان لا یشرکن بانکه شریک نیارند
بالله شیئا با خدای چیزی را ولا یسرقن و دزدی نکنند ولا یزنین و زنا نکنند ولا یقتلن و نکشند اولادهن فرزندان خود
را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه کردن شکم را زند نکنند و او را نیفکنند ولا یأتین و نیایند ببهتان
بدروغی از روی جهل یفترینه بر بافته اند از بین ایدیهن وارجلهن میان دستها و پایهای خود یعنی فرزندان
حرام زاده را نیارند و بدروغ بر شوهران بندند و در دست و پای خود آورده می برند ولا یعصینک و عاصی
نشوند در تو فی معروف در انچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی
بریدن و جامه دریدن بدین شروط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله عنها فرموده
که بیعت انحضرت با زنان بسخن بود و دست انحضرت دست هیچ زن را نسود قولها نست که زنان دست در
قدحی آب فرو بردند بعد از ان حضرت دست مبارک خود در ان آب برد و گفته اند امیمه خواهر خدیجه
رضی الله عنها فرمود تا بیعت زنان را فرا گرفت واستغفر لهن الله و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای
ان الله غفور بدرستی خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر وجه بیعت کنند رحیم مهربان بر ایشان که توفیق
توبه و ایمان داد بر تنگی زهود که مردم می گویند که رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق
رحمت نشود و من میگویم که ایمان موقوفست بر رحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان
نرسد ع توفیق عزیزست بهر کس ندهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعتی با جهودان
دوستی میکردند و خبر اهل اسلام با ایشان میگفتند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتولوا
دوست مگیرید قوما غضب الله علیهم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قد یئسوا هر اینه که نومید
شده اند یعنی یهود من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول صلی الله علیه
وسلم ایشان را هیچ نوع حظی از امور اخروی نخواهد بود لاجرم نا امید شده اند کما یئس الکفار همچنانکه
نا امید شده اند کافران من اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدین دنیی یا یهود نا امید اند
از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند از نعیم آن جهان بکلی قطع امید کرده

سورة الصف مدنية اربع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله پاک و بی عیب گفت مر خدای را ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض وانچه در زمین است از سفلیات وهو العزیز و اوست غالب است که حکم او بهیچ
وجه رد نگردد الحکیم درست کار که خلل با فعال او راه نیابد در سیاق آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم
گفتند کاشکی ما کدام عمل بجای آریم که ما را از حضیض زمان رهانیده بروضه جنان و تحفه روح و ریحان رساند حق
سبحانه آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الآیة حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و با علی علیین فرود آرد

ایمان و جهادست بعضی از جهاد کراهت داشتند آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اند
لم تقولون چرا میگوئید ما لا تفعلون آنچیزی را که نمیکنید کبر بزرگست مقتا از روی خشم عند الله
نزدیک خدای ان تقولوا آنکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیة عام است و شامل حال
هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخلست و بدان علمائی که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند
این سیاست خواهد بود اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شب
معراج دیده که لبهای چنین کسان بمقراض آتشین میبریده اند نظم ازین بگوی عالم تفسیر گوی با
گر در عمل بکوشی نادان مفسری • بار درخت علم ندانم بجز عمل • با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ان الله بدرستی
که خدای یحب الذین یقاتلون دوست دارد آنان که کارزار کنند فی سبیله در راه وی صفا صف زده
در برابر خصم کانهم گوئیا ایشان در استحکام بنیان مرصوص بناها اند بهم باز رسیده بر یکدیگر ثبات
قدم ایشان در معرکه حرب و بیکدیگر باز چسبیده واذ قال و یاد کن آنرا که گفت موسی لقومه مر گروه خود
یعنی بنی اسرائیل گفت یا قوم ای قوم من لم تؤذونني چرا می رنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وقد
تعلمون و براستی میدانید انی رسول الله انکه من فرستاده خدایم الیکم بسوی شما و بدلالت خود معجزات
ظاهره را ثابت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد یعنی
شما فرمان من می برید بر هان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
نشنیدند فلما زاغوا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از فرمان موسی علیه السلام ازاغ الله بگردانید خدای
قلوبهم دلهای ایشان را از صفت یقین بموقع شک ساخت والله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید
بشناخت خود بیرون روندگان را از دائره فرمان واذ قال و یاد کن آنرا نیز که گفت عیسی ابن مریم عیسی پسر
مریم مر قوم خود را که یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب انی رسول الله بدرستی که فرستاده خدایم الیکم
بسوی شما بحجت و برهان مصدقا باور دارنده لما بین یدی مر آن چیزی را که پیش منست من التوریة
از کتاب توریة یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست ومبشرا و مژده دهنده ام
برسول یأتی بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل من بعدی از پس زمان من اسمه احمد نام او احمد است
ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم وانا
فارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است و در تبیان آورده که اسم انحضرت بسریانی محیات و معنی او
انکه بر ستند خدای او را و ابشار بعد از مسیح فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بالبینات
بمعجزات روشن چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص قالوا گفتند بیشتر بنی اسرائیل هذا این که او بما می نماید
سحر مبین جادوئیست آشکارا یعنی هیچکس پوشیده نیست که او سحر میکند ومن اظلم و کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که بربندد علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتها را سحر داند
بعضی علما بر آنند که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت
ایشان قبول خواهد فرمود این آیت آمد که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت لات
و هو یدعی و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را میخواند
الی الاسلام بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دو دنیی و عقبی والله لا یهدی

وخدای راه ننماید بر ستمکاران القوم الظالمین گروه ستمکاران را در آیا آمده که چند روزی وحی بر حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرو نیامد کعب ابن اشرف گفت مژده بر شما ای گروه یهود که خدای محمد نور او را
فرو نشاند وکار او را تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت پناه گران آمد وغبار ملال بر آینه دل مبارک
آنحضرت نشسته جبرئیل علیه السلام جهت دفع آن این آیت آورد یریدون میخواهند یهود لیطفئوا تا فرو نشانند
نور الله نور خدای را بافواههم بدهنهای خود یعنی بگفتار نا پسندیده وسخنان بیهوده ونبی او را والله متم
وخدای تمام کننده است نوره نور دین وروشنی شرع سید المرسلین را تا قیام قیامت ولو کره
الکافرون واگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن وکراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء چراغ صدق وصواب
همچون ارادت خفاش که غیر میسر نشود بودن آفتاب ط شبرک خواهد که نبود آفتاب تا به بینند جلوه مرغ
دست قدرت هر صباحی شمع مهر * بفروزد کوری خفاش شوم هو الذی ارسل اوست آن خدای که فرستاد
رسوله پیغمبر خود را بالهدی بمعجزی که سبب هدایت است یعنی قرآن ودین الحق وبکیشی راست که ملت حنیفه است
لیظهره تا غالب گرداند این دین را علی الدین کله بر همه کیشی وملتی بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه
اهل مذهب دین اسلام قبول کنند ولو کره المشرکون وهر چند کاره باشند مشرکان اظهار دین محمد را صلی الله
علیه وسلم که مشتمل است بر اثبات توحید وابطال شرک یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان هل
ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی تجارة تنجیکم بر بازرگانی که باز رهاند شما را من عذاب الیم از عذابی دردناک
پس بیان تجارت میکند تؤمنون خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مرا دانست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید
بالله بخدای ورسوله وبفرستاده او وتجاهدون وجهاد نمائید با کافران فی سبیل الله در راه خدای باموالکم
بمالهای خود که نان دهید واسلحه وسلاح مجاهدان خرید وانفسکم وبنفسهای خود که متعرض قتل در حرب شوید
ذلکم اینچه مذکور شد از ایمان وجهاد خیر لکم بهتر است شما را از معاملات دیگر ان کنتم تعلمون اگر
هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را بندگی فرمود که اصل معامله درین تجارت که غیر حق را بدهی وحق
را بستانی در نفحات از سهل بن عبدالله تستری قدس سره نقل میکند که بسری بمعاد آمد گفت سری رو عزا تم
که سرمایه من بود از خانه بیرون می آوردم بیفتاد وبشکست وسرمایه من ضایع شد گفت ای پسر سرمایه
خود آن ساز که سرمایه پدرانت است والله که بعد تراهیچ نیست در دنیا وآخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس
سره فرمود که سود تمام آن بعدی که بعدش هیچ نبود این اشاره بر بیند فنا است ودر باختن سود وسرمایه
در بازار شوق لقا نظم تا چند بازار خودی مست شوی * بشتاب که از جام فنا مست شوی * از مایه
وسود جهان دست بشوی * سود تو همان بس که تهی دست شوی * پس اگر ایمان آرید وجهاد کنید یغفر
لکم بیامرزد خدای مر شما را ذنوبکم گناهان گذشته شما در دنیا ویدخلکم ودر آرد شما را در عقبی جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر آنها جویها ومساکن طیبة ومسکنهای پاکیزه که واقع
باشد فی جنات عدن در بوستانها جاوید که دار اقامت است ذلک آن مغفرت وادخال بهشت الفوز العظیم
رستگاری است بزرگ واخری تحبونها ومر شما راست نعمتی دیگر که دوست میدارید نصر من الله نصرتی
از خدای بر دشمن وفتح قریب وفتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس وروم ابن عطا قدس سره فرموده
که نصرت توحید است وفتح نظر بجمال ملک مجید ونزد محققان فتح باب دل است بترقی از مقامات نفس

بر مقام معارف بقلبیه باشد وهمه مؤمنان را درین مرتبه بشارت گفت کما قال تعالی وبشر المؤمنین وبشارت ده ای
محمد مؤمنان را بنصرت در دنیا وجنت در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلة
عقبه ثانیه بیعت کردند وایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام است جمیع مؤمنان را میفرماید که کونوا باشید
انصار الله نصرت کنندگان دین خدای ورسول او وتقدیر کلام چنین است که ای محمد صلی الله علیه وسلم طلب
نصرت کن از قوم خود کما قال همچنانکه طلب نصرت نمود وگفت عیسی ابن مریم للحواریین عیسی پسر مریم حواریان
را که خواص وبودند معتقدین او وبرهمه کس سبقت داشتند که من انصاری کیستند یاران من ونصرت کنندگان من
متوجه شده با من الی الله بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق قال الحواریون گفتند حواریان
که دین را نحن انصار الله مائیم انصار دین خدای وفی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا وعلیه السلام
وبعد از وی دعوت خلق بخدا دعوت نمودند فآمنت پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طائفة من بنی اسرائیل
گروهی از بنی اسرائیل بعیسی واو را بنده ورسول خدای دانستند وکفرت طائفة وکافر شدند گروهی دیگر واو را
خدای دانستند وچون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم موافق همان مؤمنان گفت عیسی عبد الله و
رسوله آن گروه نعوت بنیا فتند وحق سبحانه فرمود فایدنا الذین آمنوا پس قوت دادیم وغالب گردانیدیم آنانرا
که گرویدند بعیسی ورسالت وعبودیت او علی عدوهم بر دشمنان ایشان که قایل بودند بالوهیت او فاصبحوا
پس گشتند مؤمنان ظاهرین غالبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة احدی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم یسبح پاکی یاد میکند وتنزیه مینماید لله مر خدای را
ما فی السماوات آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وما فی الارض وآنچه در زمین هاست از کاین سفلی الملک
پادشاهی که ملک اوست دایم وبی زوال القدوس پاک از دست عیب وصفت اختلال العزیز ارجمندی که مثل
ندارد الحکیم حکم کننده که راستی بجای آرد هو الذی بعث اوست آنکسی که برانگیخت فی الامیین در میان ایشان
مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده ونویسنده نبودند رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی امی
تا از رسالت تهمت او دور باشد وگفته اند امیت آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه برین
وجه مذکور بوده که خاتم انبیا امی باشد از جمله در کتاب شعیا علیه السلام مذکور است که انی باعث نبیا
فی الامیین واختم به النبیین ودر امیت آنحضرت نکتهاست اینجا بسبب اختصار میرود نظم
فیض ام الکتاب پروردش * لقب امی خدای از آن کردش * لوح تعلیم ناگرفته ببر * همه اسرار لوح داده خبر *
بر خط اوست انس وجان را سر * که نخوانده خطی از نسخه خطر * پس صفت نبی امی میکند که یتلوا علیهم میخواند
بر ایشان آیاته آیتهای کلام خدای را با آنکه امی است مثل ایشان ویزکیهم وپاک میسازد ایشان را از دنس
کفر وخبث عقاید ورداءت اخلاق ویعلمهم الکتاب ومی آموزد ایشان را قرآن والحکمة واحکام شریعت وان
کانوا وبدرستیکه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان وپاکان ودانا موختگان اند من قبل پیش از بعثت محمد
صلی الله علیه وسلم لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا که آن شرک بود ومتبع دین جاهلیت وآخرین ودیگر مبعوث
ساخته در میان دیگران منهم از مؤمنان که ایشان لما یلحقوا بهم نرسیده اند بایشان که سابقانند ما لاحق

خواهند شد مراد تابعین اند و این معنی بایراد حدیث صحیح متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند و
اقوال انست که هر که باسلام در آمده و درمی آید بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم همه درین آخرین داخلند
وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالبست در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمت در
اختیار هر پیغمبری برای هر امتی ذَلِكَ این نبوت یا بعث فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم خدایست يُؤْتِيهِ میدهد انرا
مَنْ يَشَاءُ هر کرا می خواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگست که نعمت دینی و اخروی در جنب
این محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل انانکه تحمیل کرده شده اند توریة را یعنی حکم شد
که بار تکلیف احکام توریة بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریة قناعت
نموده بدانچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا همچون مثل درازگوشست که هرچند کتاب بر دارد
بدان منتفع نمیشود نظم گفت ایزد یحمل اسفاره ۞ بار باشد علم کان نبود زهو ۞ علمهاء اهل دل حمالشان ۞
علمهاء اهل تن احمالشان ۞ علم چون بر دل زند یاری بود ۞ علم چون بر گل زند باری بود ۞ چون بدل خوانی ز حق گیری سبق ۞
چون بگل خوانی سیه سازی ورق ۞ بِئْسَ بد مثلیست که زده شد مَثَلُ الْقَوْمِ مثل کرده یهود الَّذِينَ كَذَّبُوا انانکه
تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتهای خدایرا که دلیل بود بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای
راه ننماید و نیز الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکارانرا که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند
نحن ابناء الله واحباؤه و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا قُلْ بگو ای محمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ای
گروهی که دین یهودیت دارید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر گمان میبرید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ انکه شما دوستانید مر خدایرا مِنْ دُونِ
النَّاسِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس ارزو برید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان در انکه شمائید دوستان خدای تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان
مقرر نموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و حال انست که یهودیان تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب انچه از پیش فرستاده
دستهاء ایشان یعنی بواسطهء عملها که کرده اند چون تحریف احکام توریة و تغییر نعت و صفت مصطفی
صلی الله علیه وسلم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِالظَّالِمِينَ بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگو ای محمد یهودانرا إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستی که آن مرگی که شما تَفِرُّونَ
مِنْهُ میگریزید از وی و تمنا نمی برید و از وقوع آن کراهت میدارید فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق او رسنده است
بشما یعنی بگیرد شمارا و شربت آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده شوید إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی
دانای اشکارا و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شمارا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه هستید که عمل میکنید و متناسب
کردها جزا بدهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید باحکام شرع إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا در داده شود
برای نماز مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کرد خدای که نمازست و خطبه
یعنی ضبط کنید بدان و سعی نمائید در ان وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم
رحمه الله انست که موجب سعی و ترک تجارات و معاملات اذان اولست اگر موذن متعدد باشد ذَلِكُمْ این سعی
و ترک بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شمارا از معامله زیرا که در ان نفع باقی اخروی باشد و آن بهترست از سود فانی
دنیوی إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید نفع و ضرر و تمییز میکنید خیر و شر را فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس
چون گذارده شود نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج

خود را یا حاجت یعنی که خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا و بجوئید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل
خدای یعنی روزی مراد تهیه اسباب معیشت است و گفته اند مراد هم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس
علما و مذکران و بقولی مراد عیادت بیمارانست و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و انچه بدین ماند
چه جستن بیامن فضل الهی بدینها تواند بود وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدایرا كَثِيرًا بسیاری یعنی در مجامع احوال
بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرای برسید که ذکر او
موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و اخرت است نظم از ذکر خدا مباش یکدم غافل ۞
کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ۞ ذکرست که اهل شوق را در همه حال ۞ اسایش جان باشد و ارامش دل ۞
آورده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطبه میخواندند ناگاه کاروان دحیة الکلبی از جانب
شام رسید با طعام بسیار و در ان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بساحت رسید طبل شادی زدند
آواز طبل بسمع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان شدند و غیر از دوازده
کس جمعی از ایشان خلفاء راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کسی نماند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمودند که اگر همه بیرون میرفتند و یکی بیکی نماندی مطلق در مسجد من بودی این وادی آتش بسوی شما روان میگشت و بعد از
همین حال این آیه نزول اجلال یافت که وَإِذَا رَأَوْا و چون به بینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگان أَوْ لَهْوًا
و بشنوید آواز طبلی که جهت آمدن کاروان میزنند انْفَضُّوا متفرق گردند از مجلس و برمند إِلَيْهَا بسوی آن
تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ قَائِمًا بگذارند ترا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ
بگو انچه نزدیک خدایست از ثواب نماز و استماع خطبه و ملازمت مجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم خَيْرٌ بهترست
و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع طبل وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محققست و منافع معاملات موهوم
وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست یعنی انانکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد
که بخیلی کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفا بهلول بغداد را گفت بیا تا روزی هر روزه
تو مقرر کنم تا دلت بدان متعلق نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر چند عیب نبودی اول انکه تو
ندانی که مرا چه می باید دوم انکه نشناسی که مرا کی باید سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق سبحانه و تعالی
کافل رزق منست این همه میداند و از روی حکمت که مرا میرسد و دیگر شاید که بر من غضب کنی و از وظیفه
از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمیدارد نظم خدائی که او ساخت از نیست هست ۞
بعصیان در رزق بر کس نبست ۞ ازو خواه روزی که بخشنده اوست ۞ بر آرنده کار هر بنده اوست ۞

سورة المنافقون احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحیم در سال ششم از هجرت که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف
بود از خزرج و میان جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شده مهم بدانجا رسید که میان
مهاجر و انصار فتنه قایم گردد ابن ابی منافق در ان محل سخنان ناشایست گفت از جمله مهاجران را هیچ مدهید

تا از مدینه بیرون روند دیگر آنکه چون با مدینه باز گردیم آنکه عزیزترست بیرون خواهد کرد آنرا که خوارترست
و زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده ازین صورت اخبار نمود و آنحضرت اغماض فرموده جهت
تسکین فتنه در دیگر نگاه روز کوچ کرد و سه روز میرفتند اسید بن حضیر رضی الله عنه سبب پرسیده
و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه و سلم ساعی جمیله بتقدیم رسانید
و خبر با بن ابی رسیده بخدمت آنحضرت آمده در نفی آن سوگندان خورد و مردم زبان ملامت کشاده زید
ابن ارقم را رضی الله عنه بدروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید
اذا جاءك المنافقون چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم
که انك لرسول الله بدرستی که تو فرستاده خدائی یعنی منافق نیستیم و بلکه برسالت تو معتقدیم والله یعلم
انك و خدای میداند که تو لرسوله هر آینه فرستاده اوئی جدا و ترا او فرستاده والله یشهد ان المنافقین
خدای گواهی میدهد که منافقان لکاذبون دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق
گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تست دروغ باشد و گفته اند مراد
از شهادت قسمهاست یعنی سوگند یاد کردن بر اعتقاد برسالت تو و خدای میداند که سوگند بدروغ خورده اند
اتخذوا ایمانهم فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جنة سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی احتراز باشند
فصدوا پس باز میداشتند مردم را بالقاء شبهات عن سبیل الله از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای
انهم بدرستی که ایشان ساء بد عملیست ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از سوگند بدروغ و اعراض
از حق ذلك این حکم حق بدیشان حال ایشان بانهم آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثم کفروا پس
کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مؤمنان که ما از شمائیم و در خلوت با رفقای خود بکلمات کفر ناطق گشتند
فطبع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم پس مهر نهاده شد فهم بر دلهای ایشان لا یفقهون پس ایشان نمیدانند
که حقیقت ایمان اقرارست بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیأت و شیرین
سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلی الله
علیه و سلم آمدی آنحضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیه فرستاد که واذا
رایتهم و چون ببینی منافقان را تعجبك بشگفت آرد ترا اجسامهم جسمهای ایشان از تری و تازگی وان یقولوا
و چون سخن گویند تسمع لقولهم گوش کنی تو سخن ایشان را و باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر اند
کانهم گوییا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند مسندة بدیوارها باز نهاده یعنی اشباح‌اند خالی
از علم و نظر یحسبون می پندارند و گمان می برند کل صیحة هر فریادی که برآید و هر آوازی که در مدینه بر
کشند که آن صیحه و صدا واقع است علیهم بر ایشان یعنی بد دلی و بد گمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست که
هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر و مؤمنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هم
العدو ایشانند دشمنان تو و همه مؤمنان را فاحذرهم پس حذر کن از مکر و غائله ایشان و با ایشان ایمن
مباش قاتلهم الله هلاک کرداند خدای ایشان را یا لعنت کند بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند
از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این تهدیدها در باره تو نازل شده
بیا نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم تا آنحضرت از برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن خود تاب داد و گفت

مرا گفتید که ایمان آر آوردم گفتید زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد را سجده میباید کرد آیة آمد که واذا
قیل لهم تعالوا و چون گویند منافقان را که بیایید باعتذار یستغفر لکم تا آمرزش طلبد برای شما رسول الله
فرستاده خدا لووا بپیچند رؤسهم سرهای خود را یعنی رو بگردانند و گردن به پیچند چنانچه کسی از مکروهی
روی بتابد ورأیتهم یصدون و تو می بینی ایشان را که اعراض میکنند از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وهم
مستکبرون و ایشان گردن کشانند سواء علیهم یکسانست بر ایشان استغفرت لهم آمرزش خواهی برای ایشان
ام لم تستغفر لهم یا آمرزش نخواهی برای ایشان لن یغفر الله لهم خدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان
در نفاق ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه فلاح ننماید گروه بیرون رفتگان را از دایره
صلاح هم الذین یقولون ایشانند آنان که میگویند مر انصار را که شما لا تنفقوا نفقه مکنید علی من عند رسول الله
بر کسانی که نزدیک رسول خدااند از فقرا و مهاجرین حتی ینفضوا تا متفرق گردند و از پیرامن وی بدر روند بجهات
رفته و بیرون به پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند ولله و حال آنکه مر خدای راست
خزائن السموات والارض خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد
ولکن المنافقین و لیکن منافقان لا یفقهون نمیدانند که رازق علی الاطلاق حق است سبحانه از دیان نظم
خواجه پندارد که روزی او دهد لاجرم بر این و آن منت نهد نان سببها او یکی شد پس از آن کم شود هستند
اسباب دگر حکم روزی بر سببها می نهد نه سببها بتن روزی میدهد یقولون میگویند اهل نفاق مراد ابن
ابی است لئن رجعنا اگر بازگردیم ما ازین سفر الی المدینة بسوی مدینه لیخرجن الاعز هر آینه بیرون کند عزیزتر
منها الاذل از مدینه خوارتر را مرادش از اعز نفس خبیث خود بود و مرادش از لفظ ذلیل اشرف و اکمل
همه مخلوقات علیه افضل الصلوات والتسلیمات ولله العزة و مر خدایراست عزت در ربوبیت ولرسوله
و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وللمؤمنین و مر گروندگان را عزت ایمان و طاعت ولکن المنافقین و لیکن منافقان
حقیقت عزت را لا یعلمون نمیدانند نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر
ابن ابی که هم عبدالله نام داشت و مؤمن مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای
بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ترا
اذن فرماید و بدانی که اذل توئی و اعز اوست چون موکب حضرت رسالت منقبت برسید و برین حال اطلاع
یافت ابن ابی را اجازت در آمدن بمدینه داد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تلهکم مشغول نگرداند
شما را اموالکم خواستهای شما ولا اولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان
آنست که دوستی خدای غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیوی و مجموع نعم اخروی بروی
عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد نظم چشم دل از نعیم دو عالم ببسته‌ایم مقصود ما ز دنیی و عقبی توئی
ومن یفعل ذلک و هر که بکند این کار را یعنی بمال و فرزند از حق تعالی باز ماند فاولئک پس آن گروه هم الخاسرون
ایشان زیانکارانند که بحقیر فانی باز ماندند از عظیم باقی وانفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمائید
مما رزقناکم از آنچه روزی داده ایم شما را و ذخیره آخرت سازید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید احدکم
الموت یکی از شما اسباب مرگ فیقول رب پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لولا اخرتنی چرا باز پس نیفکندی
یعنی چه شود اگر تأخیر کنی مرگ مرا الی اجل قریب تا زمانی نزدیک فاصدق پس تصدیق کنم و زکوة ادا نمایم

وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از نیك مردان و شایستگان وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ کس را
از مهلت إِذَا جَاءَ چون باید و برسد أَجَلُهَا وقت در گذشتن وی یعنی چون عمر با آخر رسید چیزی بران نیفزاید و از ان کم
نکند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید در میان و حضرت مخاطب بخیر اند یعنی پاداش هرچه میکنید از خیر و شر

سورة التغابن مكية ثمان عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم يُسَبِّحُ پاکی و پاکیزگی و ستایش مینمایند لِلَّهِ مر
خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از جسمانیات لَهُ
الْمُلْكُ مر وراست پادشاهی که ارض و سما و ما بینهما را آفرید وَلَهُ الْحَمْدُ و مر وراست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنکسی است که بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنْكُمْ
پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرونده است بخالقیت وی چون دهریان و طبیعیان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و بعضی از شما
باور دارنده است آفریدگار را چون اهل اسلام و ایمان وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بآنچه می کنید بیناست
و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی
یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدانها ظاهر میگردد وَصَوَّرَكُمْ
و بنگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را باستداد قامت و اعتدال خلقت امام قشیری
رحمه الله فرموده که ظاهر شما بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی کردانید بجمال قربت و نزد محققان
حقیقت حسن انسانست که او را بصفوة اوصاف کاینات آراسته کردانید و بخلاصه خصایص سیدنا آدم
اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد
نه حسن صوری نظم بدین لست مصری که تو نی شکرستان شد غمت اکنون بعین مدد شکر ندارید
شد غلام صورت بمثال بت پرستان تو چو یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری بخدا جمال خود را چو در آینه بینی
بت خویش هم تو باشی بکسی نظر نداری وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ میداند بعلم کامل
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ
مَا تُسِرُّونَ و میداند آنچه می پوشید از وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ
الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از خاطرها و افکار أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را ای اهل نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا خبر آنانکه کافر
شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فَذَاقُوا پس بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ
عقوبت کار خود را یعنی ضرر کفر را در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله وَلَهُمْ و مر ایشانراست
در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک بی انقطاع ذَٰلِكَ این عقاب و عذاب مر ایشان را بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب
آنست که بودند که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستادهٔ ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای
هویدا فَقَالُوا پس ایشان گفتند أَبَشَرٌ آیا آدمیان مثل ما يَهْدُونَنَا راه مینمایند ما را تعجب کردند از انکه حق
سبحانه وحی با آدمی فرستد فَكَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی گردانیدند از تدبر در بینات که با
ایشان را هلاك کرد وَاسْتَغْنَى اللَّهُ و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از عبادت

از بد کار حَمِيدٌ ستوده و بی ستایش حامدان زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان بردند آنانکه کافر شدند أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا آنکه
بر انگیخته نخواهند شد قُلْ بگوی آری بر انگیخته خواهند شد وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ سوگند به پروردگار من که هر آینه شما
مبعوث کرده شوید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بجا سبب
مجازات باشد وَذَٰلِكَ و بر انگیختن و خبر دادن عَلَى اللَّهِ بر خدای يَسِيرٌ سهل و آسانست فَآمِنُوا بِاللَّهِ ایمان آرید
بگروید بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او محمد صلی الله علیه و سلم وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا و بآن روشنی که فرستادیم
بمحمد مراد قرآنست و آن را نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما می کنید از اقرار و انکار خَبِيرٌ داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کن روزی که جمع کند خدای
شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا قیامت را روز جمع گفت که در ان روز اولین و
آخرین از در میان مجتمع باشند یا انبیا و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و انچه
است که ملایکه و جن و انس ذَٰلِكَ و آن روز يَوْمُ التَّغَابُنِ روز زیان شدنست یعنی چون مومن مقام کافر در بهشت
میراث گیرد و کافر مقام مومن در دوزخ بمقام کافر در آید غبن ظاهر شود و کفار را ندامت که زیان کارند و گفته اند که
غبن خود را بیند بترك ایمان و مومن زیان خود را در یابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن هر کسی
سود خود طلبد و زیان دیگری وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که بگرود بخدای وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته يُكَفِّرْ
بپوشد خدای عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ از وی بدیهاء وی را یعنی عفو نماید وَيُدْخِلْهُ و در آرد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر قصور یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در ان
أَبَدًا تاکید است در خلود ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن عفو گناه و در آوردن به بهشت رستگاری بزرگست
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا معجزاتی که
بر دست پیغمبر ظاهر کردیم أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه ملازمان دوزخ اند خَالِدِينَ فِيهَا باقی ماندگان
در ان یعنی نمیرند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جائی باز گشتست دوزخ مَا أَصَابَ نرسد بهیچ کس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی
از شدت مرض و مرگ اهل و ولد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بقضای خدای یعنی علم وی بهمه مصایب محیطاست و اگر
خواهد آفرینکان را از ان سالم دارد اما برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر
از گناه مصیبت بدیشان میرساند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ و هر که تصدیق میکند خدا را و میداند که مصیبت
بارادت و مشیت اوست يَهْدِ قَلْبَهُ راه مینماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد
الله بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمینماید بزرگان گفته اند که بلا آیینه جمال مبلی است پس آینه
را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظم هرچه از دوست نماید خوش بود
گر همه دریای پر آتش بود زخم کز دست تو می آید برون گو برون از سینه من جوی خون وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست صابر و شاکر را میداند وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در فرایض
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در سنن فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغمبر و رواجت رسالت
فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس چیزی نیست که بر فرستادهٔ ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنیست پیدا و هویدا و بتبلیغ رسالت
کرد و آشکارا وظیفه ابلاغ بجای آورد اللَّهُ خدای اوست مستحق عبادت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست
إِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان جدا ایمان

اقتضای آن میکنند که کار خود را بحق باز گذارید و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رضی الله
عنهما منقولست که بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی از مسلمانان در مکه داعیه مهاجرت بمدینه
داشتند مادران و فرزندان بتضرع و زاری و گریه و ناله و بیقراری ایشان را نمی گذاشتند و ایشان نیز از
غایت مهربانی و شفقت بدیشان وا مانده بودند حق تعالی در باره ایشان فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان ان من ازواجکم بدرستی که بعضی از زنان شما و اولادکم و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عدوا
لکم دشمنانند مر شما را فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و ناله ایشان فریفته شده ترک هجرت مکنید
چون این آیت بدیشان رسید هجرت کردند چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و
دانائی فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما بجهت ایشان از علم و فضل بی بهره مانده ایم و درین
سلب نفقه از ایشان باز گرفتند و بر ایشان مرحمت نمی گماشتند(?) حق سبحانه فرمود که وان تعفوا و اگر عفو کنید
آن جرائمها که کرده اند وتصفحوا و درگذرانید وتغفروا و بپوشید آنرا و عقاب ایشان بیامرزید فان الله بدرستی
که خدای غفور رحیم آمرزنده و مهربانست با شما همان معامله کنید انما اموالکم جز این نیست که مالهای شما
واولادکم و فرزندان شما فتنة آزمایشیند تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکنید و کدام دل
در مال و ولد بسته از محبت الهی کرانه میگیرید والله و خدای عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ مر
کسی را که محبت او مر خدا و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای
و بپرهیزید از موجبات آن ما استطعتم آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته در کشف
الاسرار آورده که درین آیت اشارت میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق واجب امر بیامد و واجب حق
را رقم نسخ در کشید زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبت کند بواجب امر کند تا فعل وی در دائره عفو داخل
تواند شد و اگر او را بواجب حق بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله بهای یک رنگ دارد **نظم**
بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش خواهی نوحه گر واسمعوا و بشنوید سخن خدا را واطیعوا و فرمان برید او را
وانفقوا و نفقه کنید خیرا بهتر لمعنی هرچه بهتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسها خود چه فواید
آن بشما میرسد ومن یوق و هر که نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی حق خدا را امساک نکند
و در راه او بذل نماید فاولئک پس آن گروه منفقان هم المفلحون ایشانند رستگاران ... از مخوفات ...
مقتضی از معقوبات ان تقرضوا الله اگر قرض دهید خدا را یعنی صرف کنید مال در آنچه فرماید قرضا حسنا
قرضی مقرون باخلاص و هید از طیب نفس یضاعفه زیاده کند آنرا خدای از آنکه داده اید لکم برای شما یکی
را ده تا هفتصد تا هزار و چهار صد یا بغیر حساب ویغفر لکم و بیامرزد گناهان شما را که بوده باشد از امساک
و ترک انفاق والله شکور و خدای جزا دهنده سپاس دارانست عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد حلیم
بردبارست بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمی کند عالم الغیب والشهادة داناست نهان و آشکارا است میداند آنچه
ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان دارند در دلها از ریا و اخلاص العزیز غالبست انتقام تواند کشید
از کسی که صدقه او خالص نبود الحکیم حکم کننده بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق وهی مدنیة اثنا عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا رجوع کند و نگاه دارد تا از حیض پاک
شود اگر خواهد طلاق دهد و درین باب آیة آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر بگوی امت خود را اذا طلقتم النساء چون
خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید
لعدتهن در عدة ایشان یعنی در طهری بی جماع که شمار توان کرد از عدت ایشان اما در طلاق سنی استیج(?)
آن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در ان مجامعت واقع شده
باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد چه زن در ان محل نه معتده باشد و نه ذات بعل
و عدد طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رحمهما الله معتبرست پس
اگر در طهری مباشرت سه طلاق بمذهب امام شافعی رحمه الله سنتست و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر
یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنتست واحصوا العدة و شمار کنید ای مردان عدت زنان را که ایشان از ضبط
عاجزند یا از احصای آن غافل واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای که پروردگار شماست و طلاق نسبت(?) ندهید(?)
و بعد از طلاق لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که بوقت زنا شوهری
بوده باید تا بوقتی که عدت منقضی گردد ولا یخرجن و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید الا
ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت هویدا کرده شده و بعضی بکسر یا خوانده اند یعنی کرداری
زشتی که روشن کننده حال ایشان بود ... معصیتی است که در و حدی باشد چون زنا و سرقه
که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل خانه ایذا کنند و درین حال
اخراج ایشان حلالست چه آن حکم نشوز دارد و اسقاط حق ایشان وتلک و این حکمها که مذکور شد
حدود الله حدها، خداست ومن یتعد حدود الله و هر که درگذرد از حدهای خدای فقد ظلم نفسه پس بدرستی
که ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا مرد واقد(?)
هیچ نفسی لعل الله یحدث شاید خدای نو گرداند بعد ذلک پس از این طلاق امرا کاری یعنی شاید مرد را پشیمان
کند و دوستی زن در دل وی پدید آرد تا رجوع نماید فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدت خود یعنی
بزمان آخر عدت فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت نماید با ایشان و امساک کنید بمعروف
بنیکوئی که حسن معاشرت و لطف و انفاقست و دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان او
فارقوهن یا جدا شوید ازیشان بمعروف بنیکی یعنی بحق الحق طلاقست از متعه و صداق ادا کنید واشهدوا
و گواه گیرید ذوی عدل دو خداوند عدل را منکم از شما که فاسق نباشند بر رجعت و این امر ندبست
و امام شافعی رحمه الله گوید واجبست واقیموا الشهادة و اقامت شهادت کنید گواهان بوقت حاجت لله برای
طلب رضا و ثواب خدای ذلکم این اشهاد و اقامت شهادت یوعظ به پند داده میشود بدو من کان
یؤمن هر که هست که میگرود بالله بخدای و بانچه وی فرموده والیوم الآخر و بروز رستخیز هر چه بدو متعلق
است ومن یتق الله و هر که بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود یجعل گرداند و پدید آرد خدای له برای
مخرجا بیرون شدنی یعنی پیدا نماید از همه دنیا و آخرت یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی بسازد از وجه
حلال ویرزقه و روزی دهد وی را من حیث لا یحتسب از آنجا که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش

کنند **نظم** از سببها بگذر و تقوی طلب ۞ تا خدا روزی رساند بی سبب ۞ حق زجائی بخشدت رزق حلال
که نباشد در گمان و در خیال ۞ سبب نزول این آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر کردند و وی
نزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله پسرم باسیری کفار گرفتار شده و مادرش جزع بسیار
میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده و بمایحتاج سد رمق نتوان بود قدرت نیست حضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو و مادرش بسیار بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم عوف بالله خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمودند اندک زمانی را پسر عوف از قید اهل شرک
خلاص یافته و چهار هزار گوسفند ایشان را رانده پیش پدر آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی
ورزد روزی حلال یابد **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ** و هر که توکل کند **عَلَى اللَّهِ** بر خدای و کار خود باو گذارد **فَهُوَ حَسْبُهُ** پس
خدای بسنده است او را در کفایت مهم **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای **بَالِغُ أَمْرِهِ** رساننده است کار خود را بهر چه
خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از وی فوت نشود **قَدْ جَعَلَ اللَّهُ** بدرستیکه کرد اینجا است خدای و پدید کرده
لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی از فقر و غنا **قَدْرًا** اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد
ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که من آیتی میدانم که اگر
مردمان آنرا فرا گیرند و بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس این آیت بر خواند که و من یتق الله یجعل له
و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی نخله بوستان قربت و از مرتبه معیت
خبر میدهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل کلید در کفایتست و از بوی ریحان محبت دم میزند که ان الله
یحب المتوکلین و تا این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد **نظم** سلوک راه معنی با توکل باید و تقوی
توکل مرکب راه است و تقوی توشه رهرو ۞ در وقتی که حکم عده مطلقات نزول آمد که یتربصن بانفسهن
ثلاثة قروء صحابه پرسیدند که عده زنانی که حایض نشوند چیست آیه آمد **وَاللَّائِي يَئِسْنَ** و آن زنان که نومید گشته
باشند **مِنَ الْمَحِيضِ** از حیض بسبب پیری **مِنْ نِسَائِكُمْ** از جمله زنان شما **إِنِ ارْتَبْتُمْ** اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان
یعنی نمیدانید **فَعِدَّتُهُنَّ** پس زمان عده ایشان **ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ** سه ماهست **وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ** و عده آنانکه حایض نشده اند
از صغر سن همچنین سه ماهست **وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ** و خداوندان بارها یعنی زنان حامله **أَجَلُهُنَّ** منتهای
زمان عدت ایشان **أَنْ يَضَعْنَ** آنست که بنهند **حَمْلَهُنَّ** بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها **وَمَنْ يَتَّقِ**
اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و رعایت حقوق احکام وی کند **يَجْعَلْ** پدید کند خدای **لَهُ** مر آن متقی را
مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را بر وی سهل سازد **ذَلِكَ** این چه گفته شد **أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ** حکم
خدا است که فرستاده از لوح محفوظ **إِلَيْكُمْ** بسوی شما **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ** و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و از
او بترسد **يُكَفِّرْ** بپوشد خدای **عَنْهُ** از وی **سَيِّئَاتِهِ** بدیهای ویرا یعنی عفو کند **وَيُعْظِمْ** و بزرگ سازد **لَهُ** برای
او **أَجْرًا** مزد را یعنی مزد او را زیاده دهد **أَسْكِنُوهُنَّ** ساکن گردانید زنان طلاق داده را **مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ**
آنجا که شما ساکن شده اید **مِنْ وُجْدِكُمْ** از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خود
سازید **وَلَا تُضَارُّوهُنَّ** و زیان مرسانید مطلقات را در مسکن و نفقه **لِتُضَيِّقُوا** برای آنکه تنگ گردانید **عَلَيْهِنَّ**
بر ایشان مسکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را **وَإِنْ كُنَّ** و اگر باشند طلاق داده گان **أُولَاتِ حَمْلٍ**
خداوندان بار یعنی حامله باشند **فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ** پس نفقه کنید بر ایشان **حَتَّى يَضَعْنَ** تا وقتی که بنهند

حَمْلَهُنَّ بار خود را و از عدت بیرون آیند **فَإِنْ أَرْضَعْنَ** پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح
لَكُمْ مر فرزندان شما را **فَآتُوهُنَّ** پس بدهید ایشان را **أُجُورَهُنَّ** مزدهاء ایشان بشیر دادن **وَأْتَمِرُوا** و مشورت
کنید **بَيْنَكُمْ** میان یکدیگر در کار فرزند **بِمَعْرُوفٍ** بنیکوئی در باب ارضاع و اجرة آن **وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ** و اگر دشواری
کنید و مضایقه نمائید یعنی پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجره ابا کند یا زن شیر ندهد **فَسَتُرْضِعُ** پس
شیر دادن خواهد **لَهُ** برای فرزند **أُخْرَى** زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد و برای رضیع خود و مادر را باکراه و اجبار
نفرماید **لِيُنْفِقْ** باید که نفقه دهد **ذُو سَعَةٍ** خداوند فراخی و توانگری **مِنْ سَعَتِهِ** از غنای خود یعنی بقدر توانائی
خود بر مطلقه نفقه کند **وَمَنْ قُدِرَ** و هر که تنگ کرده شده است **عَلَيْهِ رِزْقُهُ** بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگ
دست است **فَلْيُنْفِقْ** پس باید که نفقه کند **مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ** از آنچه خدای داده است او را **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ** تکلیف نکند
خدای **نَفْسًا** هیچ تنی را **إِلَّا مَا آتَاهَا** مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید **سَيَجْعَلُ**
اللَّهُ زود باشد که پدید آرد خدای **بَعْدَ عُسْرٍ** پس از دشواری و تنگدستی **يُسْرًا** آسانی و توانگری **وَكَأَيِّنْ**
مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد **عَتَتْ** سر بر تافتند و اعراض کردند **عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا** از فرمان
پروردگار خویش **وَرُسُلِهِ** و از سخن پیغمبران او **فَحَاسَبْنَاهَا** پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت **حِسَابًا**
شَدِيدًا حسابی سخت که در وی استقصا و مناقشه باشد **وَعَذَّبْنَاهَا** و عذاب کردیم ایشان را در دنیا **عَذَابًا نُكْرًا**
عذابی زشت و با هول یا عذاب کنیم ایشان را در دوزخ بعد از حساب **فَذَاقَتْ** پس بچشیدند اهل آن دیه
وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود **وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا** و بود عاقبت کار ایشان **خُسْرًا** زیان کاری و کدام زیان از آن
بدتر که از جنت جاوید و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند **أَعَدَّ اللَّهُ** آماده کرده است
خدای **لَهُمْ** برای مشرکان **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت در هر دو سرا **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بترسید از عذاب خدای **يَا أُولِي الْأَلْبَابِ**
الَّذِينَ آمَنُوا ای خداوندان عقل **قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ** آنانکه گرویده اید **إِلَيْكُمْ ذِكْرًا** بتحقیق فرستاده است خدای **رَسُولًا**
بشما پندی یا شرفی که قرآنست و فرستاده بشما فرستاده که محمد است صلی الله علیه وسلم و قرآنرا
شرف گفت زیرا که شرف دنیوی و برکات آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر
قرآنست و فرستاده جبرئیل علیه السلام و بقول رسول بدلست از ذکر و ذکر همان رسولست یعنی ذاکر و ناشر
آنست که سخن بوی کامل تمام شده و رسولا منصوب است بمحذوف تقدیرش این که متابعت کنید رسول را
که پیوسته **يَتْلُو** میخواند **عَلَيْكُمْ** بر شما **آيَاتِ اللَّهِ** نشانهای قرآن را **مُبَيِّنَاتٍ** روشن کرده شده و بعضی بکسر یا
خوانند یعنی روشن کننده و حق سبحانه ذکر و رسول فرستاد **لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا** تا بیرون آرد خود یا قرآن یا رسول
آنان که گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده اند کارهای شایسته **مِنَ الظُّلُمَاتِ** از تاریکیهای ضلالت **إِلَى النُّورِ** بروشنی
هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ** و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند وی را **وَيَعْمَلْ صَالِحًا**
و بکند کار پسندیده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تضییع غرض **يُدْخِلْهُ** در آرد او را خدای **جَنَّاتٍ تَجْرِي**
بوستانها که جریان دارد **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر مساکن آن جویها **خَالِدِينَ** جاوید باشندگان **فِيهَا** در
بهشت **أَبَدًا** همیشه بی زوال و انقطاع **قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ** بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت **لَهُ** برای
مؤمنان عامل **رِزْقًا** روزی و چه روزی **اللَّهُ** خدای بحق **الَّذِي خَلَقَ** آنست که بیافرید **سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** هفت آسمان
بعضی بر بالای بعضی **وَمِنَ الْأَرْضِ** و از زمین **مِثْلَهُنَّ** مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی ملحق

را حمل بر جور کرده اند یعنی زمین هفت آفرید يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرو می آید فرمان بَيْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی
نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ تا بدانید که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر از همه چیزها قَدِيرٌ توانا است وَأَنَّ اللَّهَ و فرمان خود را بر همه جاری ساخت
تا معلوم کنید آنکه خدای قَدْ أَحَاطَ بدرستی که فرا رسیده است بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیز از روی علم یعنی قدرتش
و علم او محیط است بهمه اشیا از موجودات علوی و سفلی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج نیست
ز وی نیست نیز قدرتش کن فیکون * با دانش و حکمت بیرون و درون * در عیب نهاده ذره تواند

سورة التحريم مدنية اثنی عشر آية

بسم الله الرحمن الرحیم نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
شربت عسل دوست داشتی و وقتی زینب رضی الله عنها مقداری عسل داشت هرگاه آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه بخانه وی آمدی زینب ترتیب عسل فرمودی و آنحضرت را در خانه او مکث بیشتر واقع شدی
آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رضی الله عنهما اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت
بعد از آشامیدن شربت عسل بخانه وی در آید هر کدام از ما در آید گوییم از تو بوی مغافیر می شنوم مغفور صمغ
درختیست که عرفط خوانند و رایحه کریهه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش
محترز میبود پس آنحضرت روزی شربت آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از تو بوی مغفور میشنویم
آنحضرت در جواب فرمود که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند جرست نحله
العرفط یعنی آن عسل از شکوفه عرفط چریده بوده امام زاهد آورده که چون این صورت مکرر واقع گردید حضرت
فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی وی را از عسل یاد
نکند آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام کنی مَا أَحَلَّ اللَّهُ آنچه حلال کرده است خدای لَكَ مر ترا یعنی عسل
و اشهر آنست که در روز نوبت حفصه رضی الله عنها در خانه وی وقتی که وی باجازت آنحضرت بدیدن پدر
رفته بود ماریه قبطیه را طلبید بخدمت خود سرافراز کرد و چون حفصه بدان مطلع شد اظهار ملال کرد حضرت
فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
این سخن نزد تو امانتست باید که با کسی نگویی او قبول کرد و چون آنحضرت از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه دیوار
میان خود با عایشه در میان نهاد و گفت مژده مر ترا که بازی از قبطیه خلاص یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه
آمد از این حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو
حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تَبْتَغِي مطلبی بدین تحریم مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ خشنودی زنان خود
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رَحِيمٌ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قَدْ فَرَضَ اللَّهُ
بدرستی که مقدر کرد و اینه خدای و بیان کرده لَكُمْ برای شما تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ فرو گشادن سوگندهای شما را
بکفارت یعنی آنچه بسوگند بر بندند بکفارت توان گشاد و بیان آن در سوره مائده است وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ و خدا
دوست شماست و متولی کار شما نگاهبانند برای شما هر چه صلاح شما در آنست وَهُوَ الْعَلِيمُ و او داناست بمصالح

بندگان الْحَكِيمُ محکم کار در هر چه کند و گوید بنسبت ایشان وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ و یاد کنید ای مؤمنان چون
راز گفت پیغمبر پنهان ساخت إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه حَدِيثًا سخنی را که تحریم ماریه است
یا عسل یا ذکر خلافت شیخین رضی الله عنهما که با حفصه بسر گفته بود با عایشه آشکارا کرد فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ پس آن
هنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را بِهِ بآن حدیث وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ و آشکارا کرد آنرا خدای بر پیغمبر خود را و مطلع
ساخت عَلَيْهِ بر اظهار آن سخن از حفصه را و خبر داد عَرَّفَ بَعْضَهُ بعضی از آن یعنی فلان سخن با تو گفتم و قوارت
قصه آنرا ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماریه بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ و اعراض کرد رسول صلی الله علیه وسلم عَنْ بَعْضٍ از بعضی
دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم استقصا نفرمود اندوه که هم
با آنکه حفصه همه سخنان سری آنحضرت اظهار کرده بود تمام روی وی ننهاد فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ پس آن هنگام
که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حفصه را بِهِ بآنچه خدای او را بران اطلاع داده بود قَالَتْ گفت
حفصه مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا که خبر داد ترا بدین که من راز ترا آشکارا کردم قَالَ گفت رسول صلی الله علیه وسلم
نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات ضمایر الْخَبِيرُ خبردار از مکنونات سرایر إِنْ تَتُوبَا اگر توبه
کنید ای حفصه و عایشه و بازگردید إِلَى اللَّهِ بخدای رد دار بدل آنحضرت هم نشنوید تا با شما بهتر باشد
فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از صواب که محافظت پیغمبر میکنید وَإِنْ تَظَاهَرَا
و اگر هم پشت شوید عَلَيْهِ بر آزردن دل مقدس وی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ مَوْلَاهُ اوست یار
و مددکار پیغمبر است ابدا نصرت کند وَجِبْرِيلُ و جبرئیل پیغام رسانست مددکاری بجای آرد وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ
و شایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان و بنده مراد همه اصحاب اند و بقولی صدیق و فاروق رضی الله
عنهما که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضای او برضای فرزندان خود ایثار کنند
و مجاهد گفته که صالح المؤمنین مرتضی علی است رضی الله عنه وَالْمَلَائِكَةُ و تمام فرشتگان آسمان و زمین
بَعْدَ ذَٰلِكَ با وجود این که خدای و جبرئیل و صحابه یار او یند ظَهِيرٌ مددکار و معاون و هم پشتند یار وی
عَسَىٰ رَبُّهُ شاید پروردگار او إِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر طلاق دهد شما را تخویف ازواج است یعنی اگر بغرض
طلاق دهد شما را بدل آن يُبْدِلَهُ که بدل دهد او را خدای أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت
لکن چه خدای میدانست که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان می کند که مُسْلِمَاتٍ اقرار کنندگان بوحدانیت
خدای کردن نهندگان یا بندگان با اخلاص مؤمنات مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ نماز گزاران یا فرمان برداران
تَائِبَاتٍ بازگشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه الهی عَابِدَاتٍ پرستندگان با خضوع و خشوع سَائِحَاتٍ هجرت
کنندگان یا روزه داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا و دختران بکر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که ثیب
آسیه زن فرعونست و بکر مریم مادر عیسی علیه السلام که حق سبحانه و تعالی فرموده که هر دو را در بهشت
بحباله نکاح حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در آرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان قُوا أَنْفُسَكُمْ
نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی وَأَهْلِيكُمْ و اهلها و فرزندان خود را بموعظه و نصایح نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ
از آتشی که آتش انگیزان مردمان باشند از کفار وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا آن
سنگ که کفار می پرستند یا بتهای زر و سیم و جواهر که اصل آن سنگ است نظم
زر و سیمند سنگ و زرد و سفید * اندرین سنگها مبند امید * دل که با سنگ سخت باید * که ز سنگش جدا نماید

ملا این سنگ اگر تو بر نکنی سر حسرت بسی بسنگ عَلَيْهَا بر آن آتش مَلَائِكَةٌ فرشتگانند یعنی موکلند بوی
و زبانیه غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوت ستیزه و جنگ نباشد ایشان
مجال گریز نباشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ نافرمانی نکنند خدای را مَا أَمَرَهُمْ در آنچه فرموده ایشان را بر سبیل تشدید از مخالفت
امری که کرده وَيَفْعَلُونَ و بکنند مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب
کافران برابر التذاذ اهل بهشتست بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکنار دوزخ آرند ایشان اغاثة
اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید با ملائکه گویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا ای کسانی که کافر شده اید
لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش
داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که در دنیا بدان عمل میکردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنها که گرویده اید
تُوبُوا إِلَى اللَّهِ باز گردید بخدای تَوْبَةً نَصُوحًا بازگشتن خالص یعنی توبه کنید و باز گردید از گناه سرویه معاذ بن جبل رضی
الله عنه فرموده که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمی کند به پستان
حسن بصری رحمه الله فرموده که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترک
گناه در آینده **نظم** توبه چون باشد پشیمان آمدن * بر در حق نو مسلمان آمدن * خدمتگار سر کردن با یاد
حقیقت روی کردن آنجا عَسَى رَبُّكُمْ بود که پروردگار شما چون توبه کنید شاید که أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ آنکه در
گذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ و در آرد شما را ببوستانها که پیوسته تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان و قصور آن جویها و در آمدن در آن باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که
خجل نکند خدای پیغمبر خود را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و مسلمانان را از آنان که ایمان آورده اند بوی یعنی درخواست ایشان نیز در باره یاران
ایشان قبول کند نُورُهُمْ نور ایشان یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده يَسْعَى می شتابد و میرود
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند در آن محل که نور منافقان
فرو میرد يَقُولُونَ گویند مؤمنان کای پروردگار ما أَتْمِمْ لَنَا تمام گردان بر ما نُورَنَا روشنی ما را یعنی باقی
دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی
که تو بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت ما و غیر آن قَدِيرٌ توانائی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا المتقدم جَاهِدِ
الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ و درشتی بکار بر عَلَيْهِمْ بر ایشان
یعنی بر هر دو گروه وَمَأْوَاهُمْ و مقام و بازگشت کافر و منافق که ایمان نیارند و مخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخ است
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتیست دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنکه کفر ورزیده اند
امْرَأَتَ نُوحٍ مثل زن نوح است که واعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و زن لوط علیه السلم که واهله گفتندی كَانَتَا
بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس
خیانت کردند آن دو بنده بنفاق زن نوح علی نبینا و علیه السلم قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط
علی نبینا و علیه السلم قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عَنْهُمَا
از این دو زن مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را زن نوح علیه السلم غرق شد بطوفان و بر سر زن لوط
علیه السلم سنگ بارید وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ و گفته خواهد شد روز قیامت واعله و واهله را که در آیید

بدوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ با در آیندگان دیگر که کافرانند حاصل این مثل آنست که کفار معاقب بشوند و نسبتی که
میان ایشان و پیغمبرست با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کند خدای مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنکه
گرویده اند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعونست یعنی آسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِي ای پروردگار
من بناکن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند
که چون آسیه ایمان آورد او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکندند حق سبحانه ملائکه را فرموده تا بگرد وی در آمده
او را ببالهای خود سایه کردند و حکم کرد فرعون تا سنگی بزرگ آوردند و بر وی نهند آسیه دعا
کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهِ و از کردار و هیچ
از عذابی که مرا می کند وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیان و تابعان فرعون اند حق سبحانه
دعای وی مستجاب کرده از حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر
جسدی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه او را باسمان برد با جسد وی و حالا
در بهشت است و حاصل این مثل آنست که او بجهت ایمان اتصال با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد و مثل زده خدای
برای ازواج طاهرات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سایر مؤمنان وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر عمران الَّتِي
أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا آن زنی که نگاهداشت دامن خود را از حلال و حرام و فاحشه فَنَفَخْنَا پس بدمیدیم فِيهِ در گریبان جامه
او مِنْ رُوحِنَا از روحی که آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود
یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا وعدهائی که جبرئیل علیه السلم از خدای می آورد که لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا
وَكُتُبِهِ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و بعضی
بجمع میخوانند و مراد تمام کتب الهی است وَكَانَتْ و بود مریم مِنَ الْقَانِتِينَ از فرمانبرداران یا مداومت کنندگان بر
وظایف عبادات تذکیر برای تغلیب است و اشعار بآنکه طاعت مریم از طاعت مردان کامل کم
نبود و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

سورة الملك مكية ثلثون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ بزرگ و برترست و ثابت و بدوام الَّذِي بِيَدِهِ
الْمُلْكُ آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی و نصرت در امور ملک یعنی هرچه خواهد کند وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
و او بر همه چیزها که خواهد قَدِيرٌ تواناست الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ آن خداوندی که بیافرید مرگ را وَالْحَيَاةَ و زندگانی را
مراد موت ایشانست در دنیا و حیات ایشان در آخرت بکوارش ... و زندگانی را مراد موت را در دنیا است
در دنیا و حیات ایشان و گفته اند مرگ را آفرید بصورت کبشی املح و او بهیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز
نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بصورت مادیانی ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و بوی او بهیچ چیز
نرسد الا که زنده گردد و بقولی مراد از موت و حیاتست یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ نیکوترید عَمَلًا
از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشترست و در خبر آمده که کدام تمیز دارید در عقل و بهترین کار تا بمحارم

الجزء التاسع و العشرون

وشتابنده تر در زمان بیداری و گفته اند کدام از شما کشنده تر است مر نفس اماره را و بیشتر سازنده تر مر خدای را وهو
العزيز وخدای غالبست در ملک خود ترسندگان را ایمن سازد الغفور آمرزنده است خطیات ایشانرا بپوشد
الذي خلق آن خدایی که بیافرید سبع سموات هفت آسمانرا طباقا طبقه طبقه یکی بالای دیگری در معالم
آورده که آسمان دنیا موجیست محکم شده دوم مرمریست سفید سیم آهنی است چهارم رویست و گفته
اند پنجم نقره است ششم زرست و هفتم یاقوت سرخ است ما ترى نبینی تو ای بیننده في خلق الرحمن در
آفرینش خدای بر آسمانها من تفاوت هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فارجع البصر پس باز
گردان چشم را بسوی آن تا در آن هل ترى هیچ می بینی من فطور شکافی و نقصانی ثم ارجع البصر پس دیگر
بگردان دیده را كرتين کرتی بعد کرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی که بیک نگریستن معلوم نکردی نگاه
کن نگریستن ينقلب باز گردد اليك البصر چشم بسوی تو خاسئا دور مانده از یافتن عیب وهو حسير کل و مانده
بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچند می نگرد عیب نیابد ولقد زينا و بدرستی که
بیاراستیم السماء الدنيا آسمان نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیک تر است بشما را بشد داریم بمصابيح بچراغها
یعنی بستارگان که شبها چون چراغ درخشانند وجعلناها و گردانیدیم ستارگان را رجوما للشياطين سنگ انداختن
مر دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند واعتدنا و آماده ساخته ایم لهم برای دیوان بعد
از سوختن ایشان بشهب در دنیا عذاب السعير عذاب آتش افروخته در عقبی وللذين كفروا و مر آنانرا
که کافر شدند از دیوان وغیر ایشان بربهم بپروردگار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصير و بد جای
بازگشتنیست دوزخ اذا القوا چون در افکنده شوند کافران فيها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ
شهيقا آوازی مانند آواز خران که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را بدوزخ در آورند دوزخ بر آواز
آید وهي تفور و آن می جوشد ایشانرا برمی آرد و فرو می برد چنانچه گوشت در دیگ جوشان تكاد تميز
نزدیکست که پاره پاره شود دوزخ من الغيظ از خشم کافران كلما القي هرگاه که در افکنده شود فيها در
دوزخ فوج گروهی از اهل شرک سألهم سوال کنند ایشانرا خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای
مشرکان الم يأتكم آیا نیامد بشما نذير بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از عذاب
بترساند قالوا گویند آری قد جاءنا بدرستی که آمد بما نذير پیغمبری بیم کننده فكذبنا پس ما
تکذیب کردیم قول وی را وقلنا و گفتیم مر فرستادگان را که بهیچ وجه ما نزل الله فرو نفرستاده است خدای
من شيء هیچ چیز از آنچه شما می گوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم نیستید شما ای رسولان
الا في ضلال كبير مگر در خطائی بزرگ که با وجود بشریت دعوت نبوت می کنید وقالوا و گویند کافران که
در دنیا لو كنا نسمع اگر ما بودیم که بشنویم سخنان پیغمبران را بی بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان
علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود او نعقل یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم
در انواع حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه میشود ما كنا نمی بودیم امروز في اصحاب السعير در عداد اهل
دوزخ فاعترفوا پس اقرار کنند و معترف شوند بذنبهم بگناه خویش و در آن وقت اعتراف سود ندارد فسحقا
پس دوری باد از رحمت لاصحاب السعير مر ملازمان دوزخ را ان الذين يخشون بدرستی که آنانکه می ترسند
ربهم از عذاب پروردگار خود بالغيب پوشیده یعنی آنکه ترس را از پوشند و بخلوتها گریه و ناله

کنند و در معین المعانی گوید مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پیدا بخدای یعنی بدل ترسکار
باشند لهم مغفرة مر ایشانرا آمرزش گناهان واجر كبير و مزدی بزرگ که بهشتست و گفته اند یعنی از
شداید و مکاره یعنی خدای ترسندگان ایمن باشند از هرچه می ترسند نظم لا تخافوا مژده ترسنده است
هرکه میترسد مبارک بنده است خوف و خشیه خاص دانایان بود هرکه را نیست کی ترسان بجود ترسکاری
رستگاری آورد هرکه در بازار عرض در آن برد آورده اند که کفار عرب بسهولت عیش مغرور و مسرور گشته
در باب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سخنان گفتندی و چون چند نوبت بتنزیل قرآن پرده از روی گفتار
ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند که برای ایشان بر آن قرار گرفت که دیگر سخن عمدا آهسته گویند
تا خدای او نشنود و او را از آن آگاه نکند تا ندا آمد که واسروا و پنهان سازید قولكم سخن گفتن خود را
درباره پیغمبر او اجهروا به یا آشکارا کنید آنرا یعنی هر دو نزد ما یکسانست انه عليم بدرستی که او دانا است
بذات الصدور بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان گذرند پس کسی که بر ضمایر واقفست اگر تعبیر از آن
بهر سر کنند با آنچه بر و پوشیده نخواهد بود الا يعلم آیا نداند ضمایر و خطرات من خلق آنکسی که بیافرید
دلها را وهو اللطيف و او داناست ببواطن اشیا و حقایق الخبير آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن
هو الذي جعل اوست خداوندی که گردانید لكم الارض برای شما زمین را ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر
شما بر آن فامشوا پس بروید في مناكبها در اطراف و جوانب زمین وكلوا و بخورید من رزقه از روزی خدای که
برای شما مقرر و مقدر کرد واليه النشور و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگذاری و سپاسداری وی بجای
آرید ءامنتم آیا ایمن شدید من في السماء و از آنکس که در آسمانست بر غم شما یعنی از حق سبحانه یا از ملک
موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام و تخصیص سخن آنکه معز شده اند ان يخسف بكم الارض از آنکه خدای یا جبرئیل
علیه السلام بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین فاذا هي پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما بر یکدیگر تمور
می گردد و اضطراب کنان شما را زیر و زبر می افکند ام امنتم یا ایمن شدید من في السماء از آنکه در آسمانست یعنی
یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل ان يرسل از آنکه فرو فرستد عليكم بر شما حاصبا سنگ ریزه چنانچه بر
قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید مقدار مشاهده عذاب که كيف نذير چگونه بود بیم کردن من
و آن دانستن شما را سود نکند ولقد كذب الذين و بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند من قبلهم
پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فكيف كان پس چگونه بود
بر ایشان نكير عقوبت من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب اولم يروا آیا نمی دانند و نمی نگرند الى الطير بسوی
مرغان فوقهم زبر سر ایشان در هوا صافات صفها کشیده میگشایند بالهای خود را ويقبضن و فراهم
میکنند بعد از بسط ما يمسكهن نگاه نمی دارد ایشانرا در هوا بجاذبه طبع او در حال قبض و بسط بجهة الا
الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و
اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بكل شيء بدرستی که او همه چیزها بصير بینا است امن
آیا کیست که توانند گفت که هذا الذي این آنکس است که از روی حمایت هو جند او مدد کار شماست و قاید لشکر لكم
مر شما را ينصركم یاری میدهد من دون الرحمن غیر خدای از عذاب و خشم وی ان الكافرون نیستند کافران الا في
غرور مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرو نخواهد آمد امن هذا الذي آیا کیست که اشاره توان کرد که

ارزانی کرامت که بمحض عنایت **یَرْزُقُکُمْ** روزی میدهد شما را **اِنْ اَمْسَکَ** اگر باز گیرد خدای **رِزْقَهُ** روزی خود را از
شما بامساک مطر یا ابطال اسبابی که حصول و وصول رزق را وسایط و وسایل اند یعنی اگر خدای وظیفه
از شما باز دارد کیست که شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست و کفر ایشان نه از جهل
است **بَلْ لَجُّوا** بلکه ستیزه کردند و در افتادند **فِی عُتُوٍّ** در عناد و سرکشی **وَنُفُورٍ** و رمیدن یعنی از حق و نفرت
از داعی **اَفَمَنْ یَمْشِی** آیا کسی که میرود **مُکِبًّا عَلٰی وَجْهِهِ** سر نگون افکنده میرود یعنی نگونسار میرود و پس
و پیش و راست و چپ نمی بیند **اَهْدٰی** راه یافته تر **اَمَّنْ یَمْشِی** یا آنکه میرود **سَوِیًّا** راست ایستاده
و همه اطراف خود را مشاهده میکند و در رفتن او واقع است **عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ** بر راهی راست رساننده
بمقصد و مقصود این تمثیلیست برای کافر که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مومن را
که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند **نظم** فرقست میان آنکه از روی یقین • با دیده بینا رود اندر طریق
یا آنکه در چشم بسته بی دست کش • هر کو شد همی رود بظن و تخمین **قُلْ** بگو مر مشرکان را که خدایی که شما را بدو
دعوت میکنم **هُوَ الَّذِی** او آنکسیست که بقدرت **اَنْشَاَکُمْ** بیافرید شما را **وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ** و بداد شما را شنوایی
تا سخن حق شنوید **وَالْاَبْصَارَ** و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید **وَالْاَفْئِدَةَ** و دلها تا در معانی
کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمایید شما بسیار میشنوید و میبینید و لیکن **قَلِیلًا مَا**
تَشْکُرُونَ اندکی شکر گوئید مرین نعمتها را **قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَاَکُمْ** بگو خدا همان خدایست که بعد از آفرینش شما را
پراکنده ساخت **فِی الْاَرْضِ** در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمان برداری
نمایید **وَاِلَیْهِ تُحْشَرُونَ** و بسوی او از گور برانگیخته خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود بیابید **وَیَقُولُونَ** و میگویند
مشرکان مر پیغمبر را و یاران وی را **مَتٰی** کی باشد **هٰذَا الْوَعْدُ** این وعده حشر و یافتن جزا **اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ** اگر
هستید شما راست گویان **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان که **اِنَّمَا الْعِلْمُ** جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم
بوقت آمدن آن **عِنْدَ اللّٰهِ** نزدیک خداست و غیر او بر آن اطلاع ندارد **وَاِنَّمَا اَنَا** و جز این نیست که من **نَذِیْرٌ** بیم کننده ام
مُبِیْنٌ آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما زمان آمدن او را نمیدانم **فَلَمَّا رَاَوْهُ** پس آن هنگام که به
بینند موعود را که قیامتست **زُلْفَةً** نزدیک بخود **سِیْئَتْ** بد کرده و زشت شود **وُجُوْهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا** رویهای
ایشان که کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد **وَقِیْلَ** و گفته شود یعنی خزنه دوزخ
ایشان را گویند **هٰذَا الَّذِیْ کُنْتُمْ** این آنست که بودید شما که پیوسته **بِهٖ تَدَّعُوْنَ** بدو تمنا میکردید و در طلب او
استعجال مینمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلی الله علیه و سلم می
کردند و آرزوی هلاک وی میداشتند حق سبحانه حبیب خود را صلوات الله و سلامه علیه فرمود که **قُلْ**
اَرَاَیْتُمْ بگو خبر کنید مرا **اِنْ اَهْلَکَنِیَ اللّٰهُ** اگر هلاک گرداند خدای مرا **وَمَنْ مَّعِیَ** و آنانکه با من اند از مومنان
اَوْ رَحِمَنَا یا ببخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افکند **فَمَنْ** پس کیست آنکه **یُجِیْرُ الْکٰفِرِیْنَ** زینهار دهد کافران را
مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست
که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد
قُلْ بگو آنکه ایمان بدو سبب نجاتست **هُوَ الرَّحْمٰنُ** اوست خدای بزرگ بخشایش **اٰمَنَّا بِهٖ** گرویده ایم بوی **وَعَلَیْهِ**
و بوی نه بر غیر او **تَوَکَّلْنَا** توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته **فَسَتَعْلَمُوْنَ** پس زود باشد که بدانید

از شما هنگام عذاب معلوم کنید که در نفس الامر **مَنْ هُوَ** کیست از ما و شما آنکه او **فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ** در گمراهی هویداست
قُلْ اَرَاَیْتُمْ بگو خبر دهید مرا **اِنْ اَصْبَحَ** اگر گردد **مَاۤؤُکُمْ** آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بیر میمون حضرمی **غَوْرًا** فرو
رفته بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد **فَمَنْ** پس کیست آنکه **یَاْتِیْکُمْ بِمَآءٍ** بیارد برای شما **مَّعِیْنٍ** جاری
یا ظاهر چنانچه همه کس ببیند در اثر آمده که بعد از تلاوت این آیه باید گفت که الله رب العالمین در تفسیر
زاهدی مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین او در جواب گفت
که بالمعول والمعین یعنی بیتین و مددکاران متین آب باز آرند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک
آب چشمه چشم تو غایب شد بگو بمعول و معین باز آرند فی المثنوی المعنوی **نظم** فلسفی منطقی مستهان
میگذشت از سوی مکتب آن زمان • چونکه بشنید آیه را او ناپسند • گفت آریم آب را ما با کلند • ما بزخم بیل و تیز تبر
آب را آریم بستی زیر • شب بخفت و دید او یک شیر مرد • زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد • گفت زین دو چشمه چشم ای شقی
با تبر نوری بر آر ار صادقی • روز بر جست و دو چشمش کور دید • نور فایض از دو چشمش ناپدید

سورة القلم مکیة اثنی و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم **ن** حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقا نون حساب
بقولی بعضی غایة ملک این امت از شمار آن معلوم دانسته اما هر کسی بدان نرسید یهود بعضی از آن گرفتند دیگر
فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما از مفاتیح اسماء الهی دانسته اند
چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصرست و در معالم گوید حروفنا خبرست از حروف الرحمن
و گویند اسم سوره است یا الوحی است از نور یا نام نهریست در بهشت یا قسمت بحضرت حق سبحانه مومنانرا
و اشهر آنست که نون اسم ماهیست و مراد از جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را لیوثا گویند یا بهموت
و در وسیط باسناد خود از ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده که وی گفت که شنودم از رسول خدای صلی الله علیه
که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دواتست و قلم از آن دوات نوشته آنچه بود و هست و
در بین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرد بدوات **وَالْقَلَمِ** و بقلم اعلی از نور است و طول او ما بین السماء والارض و گویند
مراد قلمیست که بدان کتابت کنند و فواید آن در دین و دنیا بسیارست **وَمَا یَسْطُرُوْنَ** و دیگر سوگند خورد بآنچه
نویسند حفظه از احکام وحی یا آنچه ایشان از فواید در تبیان آورده و کذا ابن هیثم نقل فرموده که نون دهنست و قلم
زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورده و جواب قسم اینست که **مَاۤ اَنْتَ**
نیستی تو ای محمد **بِنِعْمَةِ رَبِّکَ** بنگاه داشت پروردگار خود **بِمَجْنُوْنٍ** دیوانه جواب ولید مغیرست که آنحضرت را
می گفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیه ذاتیه جمعیت و قلم
اشارتست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرد بعلم اجمالی که این در احدیت و بعلم
تفصیلی ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کرد از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات
ربانیه مرکبه سفلیه جواب اینست که تو بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی پرتوند پوشیده اند [illegible]
وَاِنَّ لَکَ و بدرستی که مر ترا **لَاَجْرًا** مزدی و ثوابیست برکشیدن بار نبوت **غَیْرَ مَمْنُوْنٍ** منت نهاده یعنی حق تعالی بی واسطه

کسی کار زشت باید داشت بتو عطا کرده باغیر مقطوع یعنی مزدی بدوام که هرگز انقطاع بدان راه نیابد وَإِنَّكَ
و بدرستی که تو لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ هرآینه بر خوی بزرگی که اسلام است یا بر خوی بزرگ که بخوی تو آن کس را نبوده و جفای قوم
خود تحمل بکنی انچه کس را قوت تحمل آن نبوده و گفته اند مراد ادب قرانست که حق سبحانه بوی الفاق داشته
از عایشه رضی الله عنها سوال کردند از خلق رسول صلی الله علیه وسلم و چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت قران
بود و در سلسلة الذهب نظم بود هم بحر مکرمت هم کان * کو همش بود خلقه القرآن * وصف خلقی که قرآنست
خلق را نعت وجه امکانست * محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد نبوده چه او مشیت
خود را دست باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رحمه الله گفته که تو از بلا منحرف نشده و نه از عطا
منصرف گشته و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و تتمه از حکایت اخلاق آنحضرت در
رساله مرات الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است فَسَتُبْصِرُ پس زود
باشد که ببینی ای محمد وَيُبْصِرُونَ و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل کرده بر ایشان
معلوم شود که بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ بکدام از شما فتنه و بلا یا بکدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه
تونی یا ایشان إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ
از راه او که راستست و چنان کس فی الحقیقة دیوانه بوده وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان
بالعقل که مومنانند فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه که ترا بدین آبا دعوت
مینمایند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و مسامحه کنی بر شرک فَيُدْهِنُونَ تا ایشان نیز
حرب نمی کنند و بدین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری منمای كُلَّ حَلَّافٍ هر بسیار سوگند خورنده را بدروغ که ابو
جهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که بدروغ سوگند بسیار
خوردی مَهِينٍ سست رای یا خوار و حقیر هَمَّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان
مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ رونده بسخن چینی میان مردمان یا غمز کننده مَنَّاعٍ باز دارنده لِلْخَيْرِ مر خیر را یا منع کننده از ایمان
و احسان مُعْتَدٍ ستم کننده یا تعدی کننده أَثِيمٍ بسیار گناه یا بزه کار عُتُلٍّ سخت روی درشت خوی بَعْدَ
ذَٰلِكَ پس از این همه عیبها زَنِيمٍ حرام زاده که پدرش معلوم نباشد آورده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره
دعوی کرد که من پدر اویم بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد مذکورست که چون رسول صلی الله علیه وسلم این آیه
را در انجمن قریش بر ولید خواند بهر عیبی که رسید بخود باز یافت مگر حرامزادگی با خود گفت مرد سید قریشم
و پدر من مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ نگوید چگونه این مبهم را تحقیق کنم شمشیر کشید بر
سر مادر آمد و به تهدید بسیار از وی اقرار کشید که پدرت در قصه زنان جراتی نداشت و او را مال در نظر بود دیدند
چشم بمیراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اوی و دلیل روشن بر صدق قول
آن زن شدت خصومت ولید است و سینه او با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و چنین یا گفته اند نظم
جرم و گناه مدعی از فعل مادرست * کو را خطای مادر یا حکای کرد أَنْ كَانَ ابوبکر و حمزه اکم هست و حفص بیاء
خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست ذَا مَالٍ خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران چنین کسی فرمان مبری إِذَا تُتْلَىٰ
چون خوانده شود عَلَيْهِ بروی آيَاتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گوید اینها افسانهای پیشینانست سَنَسِمُهُ
زود باشد که علامت کنیم بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی او را سیاه روی کنیم او را یا عیب او را اشکارا کنیم که تو ... شد

را نو انا ورده که روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه
را بقحط و غلا و زوال نعمت كَمَا بَلَوْنَا همچنانچه آزموده بودیم أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل باغ ضروان را بنقل آورده اند
که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود و در وقت میوه چیدن درویشان را بخواند و بساطی در
زیر درختان بگستردی و هر میوه که داس بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بطرف
بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدیشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران
او گفتند مال اندکست و عیال بسیار ما که ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد صباحی که
درویشان را خبر نباشد بدیدم میوه چیدن و بدین سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید إِذْ أَقْسَمُوا
یاد کن چون سوگند خوردند مالکان باغ که پنهان از فقرا لَيَصْرِمُنَّهَا ببرند میوه های آن مُصْبِحِينَ در حالتی که
داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد بگاه پس چنین سوگند خوردند وَلَا يَسْتَثْنُونَ و استثنا نکردند
یعنی نگفتند ان شاء الله در شبی که این نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد فَطَافَ بیامد عَلَيْهَا بران
باغ طَائِفٌ بلایی طواف کننده مِنْ رَبِّكَ از امر پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ و ایشان یعنی پسران خفتگان بودند
فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيمِ مانند باغی که میوه آن چیده و بریده باشند بعد چنانکه
هیچ باقی نماند ایشان از این حال غافل تا بخواب در آمدند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیگر را مُصْبِحِينَ در آمدنگاه
در صباح یعنی بوقت صبح بخواندند همدیگر را و گفتند أَنِ اغْدُوا آنکه بامداد در بروند آیند عَلَىٰ حَرْثِكُمْ بسوی
در و کشت خود یعنی نماز انچه کشته اید إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل
بوده بر خرما بنان پس رسنها برداشته روی بباغ نهادند فَانطَلَقُوا پس برفتند بجانب باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ
و ایشان سخن آهسته میگفتند تا کسی نشنود مضمون سخن أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ بلکه باید که در نیاید آن روز
عَلَيْكُم بر شما یعنی در باغ شما مِسْكِينٌ درویشی تا بهره نگیرد ما نحصه ما که زکوة کرده وَغَدَوْا و بامداد برفتند
عَلَىٰ حَرْدٍ بر قصد و منع مساکین قَادِرِينَ توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آن هنگام
که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قَالُوا گفتند با یکدیگر إِنَّا لَضَالُّونَ بدرستی که ما گم کردگانیم
راه باغ خود را چه باغ ما در این روز پر میوه بود و این باغ از میوه تهیست بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند
بنشانها در مود بود که آن باغ ایشانست بَلْ نَحْنُ ما راه گم نکرده ایم بلکه ما مَحْرُومُونَ بی بهرگانیم از
میوه و محصول این باغ بجهت منع فقرا و ترک استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت فاضلتر ایشان از روی عقل یا از روی ...
پس با اصحاب تر برای که أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ آیا نگفتم مر شما را در روز لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمی کنید خدا را بنیکی
و نمی گوئید که ان شاء الله قَالُوا گفتند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده
باشد إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود بمنع درویشان فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آوردند
بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ ملامت میکردند اینرا و میگفت که تو چنین اندیشه
را در عرض آورده که تو هم بیان داشتی بهدی القصه بکار خود اعتراف نمودند از روی نیاز قَالُوا گفتند
يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما طَاغِينَ تجاوز کنندگان از حد که اری کما استثنا
نکردیم و درویشان را محروم ساختیم عَسَىٰ رَبُّنَا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم أَن يُبْدِلَنَا آنکه بدل
دهد ما را خَيْرًا بهتری مِّنْهَا از آن باغ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت

کفتند کاش ما بعد توبه و طلب عفو حق سبحانه بر ایشان ببخشید و باغی به از آن کرد حیوان نام بدیشان ارزانی فرمود و در تاریخ
آورده که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور دیدیم برابر مردی سیاه بر پای ایستاده محققان
کفته اند که هر که بلائی کرفتار کردد در مال و منال او هر چند تلف شود و تامل نماید در آنکه باستحقاق او بوی
نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت حق باز کشت کند بهتر و خوشتر از آنچه از وی زایل شده باشد بوی
دهند چنانچه بستان حیوان عوض باغ ضروان و بی پیوسته قدس سره درین معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید
نظم او لعل خم شکست و سبکه ریخت * من نگفتم که این زیان کرد * صد خم شهد صاف از پی آن * عوضم داد و شاد کرد
کذلک همچنین است العذاب عذاب کردن خدای در دنیا ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اکبر
بزرکترست ازین جهت این عذاب زوال یابد و آن ابدالآبدین باقی ماند لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان که
بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکاران راست عند ربهم نزدیک
آفریدکار ایشان در آخرت از جواد قدس جنات النعیم بوستانها با نعمت کافران کفتند که این جنت و
نعمت که مسلمانان میکویند موجود نیست و اگر فرضا باشد ما را بهتر خواهد بود چنانچه در دنیا از مسلمانان
خوش حال تریم در عقبی نیز بهمان منوال خواهد بود حق سبحانه در رد سخن ایشان را میفرماید که افنجعل
المسلمین آیا خواهیم کردانید مسلمانان را کالمجرمین مانند مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات
ما لکم چیست شما را ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم میکنید به سویت یا تفضیل اهل شرک بر اهل
توحید این التفات از دوری تعجب و استبعادست ام لکم آیا مر شما راست کتاب نوشته نازل شده از آسمان
که شما فیه در آن کتاب تدرسون میخوانید این را که کفار در جزا و منزل مثل مسلمانان باشند ان لکم فیه بدرستیکه
که شما راست در آن کتاب لما تخیرون آنچه خواهید و برکزینید ام لکم ایمان آیا مر شما راست عهدها
و پیمانها موکد بسوکند علینا بر ما که خداوندیم بالغة رسیده بنهایة تاکید و ثابت شده الی یوم القیمة
تا روز رستخیز ان لکم آنکه مر شما راست در آن عهد لما تحکمون آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت
آن سرای سلهم بپرس ای محمد مشرکان را ایهم کدام ایشان بذلک باین حکم زعیم پایندانست که در آخرت از
عهده بیرون آید ام لهم آیا ایشان راست شرکاء انبازانند درین قول اهستند مر ایشان را بتان که شریک
من می سازند فلیاتوا پس کو بیارند بشرکائهم بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید بمدد خود ان کانوا صادقین
اگر هستند راست کویان در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید یوم یکشف یاد کن روزی که
برداشته شود پرده عن ساق از کاری بهول و امری صعب و همی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق
عرش یا تجلی کند حق سبحانه ویدعون و خوانده شوند مردمان الی السجود بسجده کردن مر خدا را در لباب
آورده از ابو موسی اشعری رضی الله عنه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه
در آن روز نوری عظیم بنماید و خلق بسجده در افتاده و در معالم از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایة
کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که کشف کند پروردکار ما از ساق خود و سجده کنند
مر او را هر مومن و مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد
که سجده کند پشت او یکپاره کردد و نتواند خم شدن و پشت کافر و منافق سروی کاو یک مهره شود
فلا یستطیعون پس نتوانند سجده کردن خاشعة ابصارهم فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار

پیش افکنده و شرمنده باشند ترهقهم فروکیرد ایشان را ذلة خواری و نکونساری وقد کانوا و بدرستیکه بودند
در دنیا که یدعون خوانده میشدند الی السجود بسجده کردن مر خدا را وهم سالمون و ایشان تندرست بودند و قادر
بر آن چون فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت فایده ندارد نظم بده فرصت از دست کر بایدت
که کوی سعادت ز میدان بری * که فرصت عزیزست و چون فوت شد * بسی دست حسرت بدندان بری
فذرنی پس بگذار مرا و من یکذب و آنرا که تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآنست یا بحدیث بعث و حشر
در نهایت تسلیه حضرت رسولست صلی الله علیه و سلم و تهدید مکذبان سنستدرجهم زود زود باشد که
بکیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک کردانیم پایه پایه من حیث لا یعلمون از آنجا که ایشان
ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان را از تنصل بند واملی لهم و مهلت دهیم ایشان را
در دنیا تا غره شوند آنگاه بکیریم ان کیدی متین بدرستیکه عقوبت من محکمست بهیچ چیزی دفع نشود
و کرفتن من سخت است کسی را طاقت آن نباشد ام تسئلهم آیا می طلبی ایشان را اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد
فهم پس ایشان من مغرم از تاوان زدکی یعنی از غرامت آن اجر مثقلون کران بار باشند و بدان سبب روی
از تو میکر دانند ام عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که غیبات در آنست فهم یکتبون پس ایشان
می نویسند از آنجا آنچه حکم میکنند در سویة مومن و کافر فاصبر پس شکیبائی کن لحکم ربک مر حکم آفریدکار خود
را بر تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار ولا تکن و مباش در دلتنکی و شتاب زدکی کصاحب الحوت مانند صاحب
ماهی یعنی یونس علیه السلم که صبر نکرد بر ایذاء قوم و دعا کرد بر ایشان و از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی کرفتار
شد اذ نادی یاد کن وقتی را که بخواند پروردکار خود را در شکم حوت و کفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین و او پر کرده بود از خشم و اندوه وهو مکظوم اکر نه آنست که دریافت او را لولا ان تدارکه رحمتی از
نزد پروردکار او بقبول توبه لنبذ هر آینه افکنده شدی بالعراء بصحرائی خالی از کیاه وهو مذموم و از ملامت
کرده شده بودی فاجتبیه پس بر کزید او را ربه آفریدکار او بنبوت و رسالت و القای وحی بوی فجعله
پس کردانید او را من الصالحین از ستودکان یعنی پیغمبران کفته اند که این آیت وقتی فرود آمد که آنحضرت صلی
الله علیه و سلم میخواست که بر ابوسفین دعای بد کند حق سبحانه فرمود که صبر کن و از دعا در توقف دار که
کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر کردد دلپسند * خرم آنکو صبر باشد بهره مند * چون در افتادی
بکرداب حرج * صبر کن والصبر مفتاح الفرج آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی که بچشم
بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر جمال سید عالم آسیب
عین الکمال رسانند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد که وان یکاد
الذین کفروا بدرستیکه نزدیک بود که آنانکه کافر شدند لیزلقونک هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا
بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آن هنکام که شنیدند قرآن را که میخوانی ویقولون و میکفتند
انه لمجنون بدرستیکه این مرد دیوانه است یعنی از رحمان است که او را تعلیم میدهد وما هو و حال آنکه نیست
قرآن الا ذکر مکر پندی للعالمین مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه و سلم مکر شرف عالمیان

ای شرف جمله عالم بسبق ** روشنی دیده آدم بخلق

امام حسن بصری رحمه الله فرموده که دوای چشم زخم نیست مکر این آیت

نعمةٌ من ربّه

سورة الحاقة مكية خمسون و اثنتان آية

بسم الله الرحمن الرحيم الحاقة حالتی که حقّست وقوع آن یا سزاوارست
ترسیدن از آن ما الحاقة چه حالتست وچه ساعتی وما ادراك وچه چیز دانا کرد ترا که ما الحاقة چه
چیزست ساعتی که در وی واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامتست وحاقه یکی از اسماء اوست كذبت
تکذیب کردند ثمود وعاد وقبیله ثمود وعاد بالقارعة بروز قیامت که کوبنده دلها وشکننده مردمانست
فاما ثمود اما قبیله ثمود فاهلكوا پس هلاك شدند بالطاغية بسبب طغیان خود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان
چون قدار بن سالف واصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد در گذشته که کس مثل آن نشنیده بود یعنی
صیحه جبرئیل علیه السلم واما عاد واما قبیله عاد فاهلكوا پس هلاك کشتند بريح صرصر ببادی سخت
سرد عاتية از حد در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان در خبرست که ذره ای از باد وقطره ای از آب
فرستاده نشود بدنیا الا بقدر ووزن معلوم مگر بر قوم نوح وهود علیهما السلم که آب وباد طغیان کردند و
خزنه را تمکین ننمودند در تفاسیر هست که ملائکه باد در بودند ضبط نتوانستند کرد وخدای سخرها مسخر
کردانید باد را عليهم بر قوم عاد سبع ليال هفت شب وثمانية ايام وهشت روز از وقت صبح چهارشنبه
تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حسوما روزها وشبها متتالی یا شوم بر عادیان فترى القوم پس تو بینی ای
قوم عاد را اگر حاضر می بودی فيها در آن اوقات صرعى مرده وافتاده كانهم گوییا ایشان از عظم اجسام
اعجاز نخل بیخهای درختان خرما اند خاوية بزمین افتاده ویا خالی شده وهلاك گشته فهل ترى لهم پس هیچ
می بینی مر ایشان را من باقية کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند ویکی از ایشان نماند

نظم

مقررست که بودند در زمانه بسی * شهان تخت نشین خسروان شاه نشان * چو عاصفات قضا از مهب قهر وزید
شدند ناله و از آن خاك نیست نشان وجاء فرعون وآمد فرعون ومن قبله وآمدند آنها که پیش از وی بودند والمؤتفكات
واهل دیه ها منقلبه بالخاطئة بخطا یعنی شرك فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم فرستاده پروردگار
خود را فاخذهم پس بگرفت خدا ایشان را اخذة رابية گرفتنی سخت وزیاده بر عقاب دیگر امم انا بدرستی که
ما لما طغى الماء آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان حملناكم برداشتیم پدران
شما را في الجارية در کشتی رونده در آب یعنی سفینه نوح علیه السلم لنجعلها تا گردانیم آن کشتی را لكم برای
تذكرة پندی وعبرتی در نجات مؤمنان وهلاك کافران وتعيها ونگاه دارد این پند را اذن واعية گوشی
نگاه دارنده که نفع گیرد بانچه شنود ودر حدیث آمده که حضرت پیغمبر به علی رضی الله عنه گفت من از خدا
درخواستم که گرداند ترا اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی رضی الله عنه گفت که بعد از آن هیچ چیز را فراموش
نکردم
گرچه ناصح را بود صد داعیه * پند را اذن باید واعیه * گر نبودی گوشهاء غیب گیر
وحی ناوردی نکردون یك بشیر فاذا نفخ پس چون دمیده شود في الصور در صور نفخة واحدة یك دمیدن
که نفخهٔ صعقه است وحملت الارض وبرداشته شود زمین والجبال وکوهها از اماکن خود بمجرد قدرت
کامله یا بتوسط زلزله وبادهای سخت فدكتا پس در هم شکسته شوند زمین وکوه دكة واحدة

یك شکستنی وپاره پاره کردند فيومئذ پس آن هنگام وقعت الواقعة واقع شود واقع شونده یعنی قیامت
قایم گردد وانشقت السماء وبشکافد آسمان از ترس حق فهي پس آسمان يومئذ در آن روز واهية سست
وضعیف بود پس از قوت واستواری والملك وفرشتگان على ارجائها بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای
در رسد وفرود آیند ويحمل وبر دارند عرش ربك عرش پروردگار ترا فوقهم بر زبر ملائکه که بر ارجای
آسمانند يومئذ در آن روز ثمانية هشت ملك وامروز حاملان عرش چهارند در معالم آورده که آن روز حمله
عرش هشت باشند بصورت بزکوهی ازدحها ایشان تا زانوهای ایشان مقدار بود که از آسمانی تا
آسمانی دیگر وگفته اند هشت صنف از ملائکه که ایشان را نداند الا خدای يومئذ تعرضون در آن روز عرض
کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لا تخفى پنهان نماند بر خدای منكم از کردار وگفتار شما خافية پوشیده
که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است پس عرض وحساب نه برای اطلاع است بلکه برای
علانیت وافشاء احوال بر خلایق فاما من اوتي پس اما آنکه داده شود كتابه نوشته اعمال او بيمينه
بدست راست او فيقول پس گوید از روی سرور هاؤم اقرؤا بیایید بخوانید كتابيه کتاب مرا که در آنجا
عملی نیست من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتاب دیگرست غیر از کتاب الاعمال
که نوشته در وی بشارت خداست وپس چه کتاب حفظه میان بنده وخدا ونخست وکسی از آن چند
بخوانند پس صاحب کتاب میگوید اني ظننت بدرستی که من بیقین دانستم اني ملاق آنکه من بیننده ام
حسابيه حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد از آماده شدم فهو پس آنکس في عيشة
راضية در زندگانی باشد صافی از کدورت ومقرون بحرمت وحشمت في جنة عالية در بهشتی بلند قطوفها
میوه های آن دانية نزدیك که دست فا میوه رسد عدد مصطفیه بوی رسد وبعضوان ایشان را گویند كلوا بخورید
از میوه ها واشربوا وبیاشامید از شربتها هنيئا خوردنی واشامیدنی گوارنده بما اسلفتم بسبب آنچه که
عمل کرده اید في الايام الخالية در وقتهای گذشته در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم واما
من اوتي كتابه اما آنکس که دهند کتابه بشماله اورا بدست چپ او ودید بهاء خویش چند فيقول پس
گوید از روی ندامت يا ليتني لم اوت ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن نداد ندی كتابيه کتاب مرا ومن ندیدی
تا بر ملا فضیحت نشدمی ولم ادر وکاشکی ندانستمی روز ما حسابيه چیست حساب من چه حاصلی نیست
مرا از جز عذاب وشدت يا ليتها کاشکی که بدان مردن در دنیا كانت القاضية بودی که حکم کند
بفنای ابد تا بعد از آن زنده نشدمی ما اغنى دفع نکند عني از عذاب مالية چیزهای من یا جاه ومال وتبع
هلك عني گم گشت از من سلطانية تسلط من در دنیا بر مردم وفرمان گذاری یا حجتی که چنگ در آن زده
بودم پس خطاب در رسد بزبانیه را که خذوه بگیرید این کس را فغلوه پس در غل کشید دستها یعنی دو دست
او بر گردن او بندید ثم الجحيم پس در آتش بزرگ صلوه در افکنید ثم في سلسلة پس آنگاه در
زنجیری از آتش ذرعها گز آن سبعون ذراعا هفتاد گز بذراع ملك که هر ذراعی هفتاد باع است هر
باعی از کوفه تا مکه فاسلكوه پس در آرید او را یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد واز
کعب الاحبار رحمه الله گفته اند که اگر همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یك حلقه از آن زنجیر نیست
واگر حلقه از آن بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد انه بدرستی که این کس كان لا يؤمن بود که ایمان نمی

آورد بالله العظیم خدای بزرگوار ولا یحض و برنمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت علی طعام
المسکین بر طعام دادن درویش فلیس پس نیست له الیوم مر او را امروز ههنا حمیم اینجا خویشی که حاجت
کند ولا طعام و نیست او را خوردنی الا من غسلین مگر از غساله دوزخیان یعنی زردابه و ریمی که از تنهای
ایشان بیرون آید لا یأکله نمیخورند غسلین را الا الخاطئون مگر گناهکاران و سر همه خطاها شرکست فلا بیخ
چنانست که کافران میگویند که قرآن بافته و ساخته محمدست اقسم سوگند میخورم بما تبصرون بآنچه می بینید
از مشهودات وما لا تبصرون و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام
و ارواح یا بجن و انس یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا بتبلیغ محمد صلی الله علیه وسلم و نزول جبرئیل
یا با آثار رسالت حبیب من و انوار ولایت او جواب قسم این که انه بدرستی که قرآن لقول رسول هر آینه
خواندن رسولیست کریم بزرگوار نزد خدای که محمدست صلی الله علیه وسلم و گفته اند جبرئیل علیه
السلام وما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق
میکنید مراد عدم تصدیق است ولا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبة ابن ابی معیط
گمان می برد قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید یعنی پند پذیر نمیشوید تنزیل قرآن فرو فرستاده است
من رب العالمین از پروردگار عالمیان ولو تقول و اگر افترا کند محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه زعم شماست
و بدروغ بندد علینا بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را لاخذنا هر آینه بگیریم ما منه بالیمین از وی بقوت و توانائی
ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فما منکم پس نیست از شما من احد
هیچکس یعنی نیستید شما عنه حاجزین از وی دفع کنندگان هلاک را وانه و بدرستی که قرآن لتذکرة هر آینه
پندیست للمتقین پرهیزکاران را چه ایشان ازو منتفع اند وانا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم ان منکم که
بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانند قرآن را وانه و بدرستی که قرآن لحسرة هر آینه سبب حسرتست علی الکافرین
بر کافران روز قیامت که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند وانه و بتحقیق که قرآن لحق الیقین درستیست
بیگمان یعنی یقینست که از نزد حق سبحانه منزل شده فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک
العظیم بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و به ثناهای بزرگ یاد کن

سورة المعارج مكية اربع واربعون

بسم الله الرحمن الرحيم . آورده اند که نضر بن الحارث بود در مسجد الحرام
ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه میگوید از نزدیک تست پس تو سنگی بباران بر سر ما یا بعذاب
الیم مبتلا کن آیه آمد که سأل سائل درخواست خواهنده بعذاب واقع عذابی را که بودنیست للکافرین برای
کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند که سایل ابوجهل بود که گفت فاسقط
علینا کسفا و قولی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان
و بهر تقدیر لیس له نیست مر آن عذاب را دافع دفع کننده که باز دارد از ان من الله از جهت خدای چه
اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس در صفت الله میگوید که ذی المعارج خداوند

درجهای بلندست یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلم
طیبات مقرر فرموده تعرج الملائکة بالا میروند فرشتگان والروح و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه
الیه بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید فی یوم کان در روزی که هست مقداره اندازه او خمسین
الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیا تا انجا که محل
سیر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله عنهما آورده
که روز قیامتست که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف
خواهد بود و خلایق در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان آن مواقف را در جواهر التفسیر ایراد
و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسماء الهی یومیست خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از ان
روزها مذکورست یکی یوم الرب که هزار سالست و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سالست و بیان ایام
و سنین بدیع و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
فاصبر پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبائی کردن نیکو یعنی بی خلق و جزع و شکایت
انهم بدرستی که کافران یرونه می بینند روز قیامت را بعیدا دور از امکان یعنی گویند نیست و نخواهد بود
چنانچه دهریه میگویند وقوع قیامت را دور از عقل است یعنی محال مینماید ونراه و ما میدانیم قیامت را قریبا نزدیک
بوقوع یوم تکون السماء روزی که گردد آسمان کالمهل مانند فلز گداخته یا مثل دردی زیت یعنی فلک بگدازد
وتکون الجبال و گردد کوهها کالعهن مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه گردد
ولا یسأل حمیم و نپرسد هیچ خویشی حمیما از کار خویش خود یعنی هر کسی بکار خود درماند و سوال نکند
یبصرونهم بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کسی از خویشان خویش خود را بشناسد و احوال
او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مشغول اند یود المجرم دوست دارد و آرزو برد کافر لو یفتدی اینکه
فدا دهد من عذاب یومئذ از عذاب آن روز ببنیه به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین
خلقان بودند بر وی تا ایشان عذاب کشند و وی خلاص یابد وصاحبته و فدا دهد زن خود را که یار
و همدم او بوده واخیه و برادر خود را که هم پشت و مددکار او است وفصیلته التی تؤویه و خویشان خود
که جای داده اند و را در پناه خود یعنی پناه گاه وی بوده اند ومن فی الارض و دوست دارد که فدا دهد
هر که در زمین است جمیعا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فدا بدهد ثم ینجیه پس برهاند او را
آن فدا دادن کلا نمیرهد از عذاب انها بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از و فدا دهد لظی بر افروخته ایست
خالص نزاعة کننده است للشوی مر دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست
ساله راه یعنی زبانه میزند و کافران را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تدعو میخواند
آتش یعنی میکشد بزبانه او و میخواند و در بعض معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند من ادبر
کسی را که پشت بر حق کرده است وتولی و روی بگردانید از فرمان الهی وجمع و گرد کرده است مال دنیا
را فاوعی پس در ابدان نگاه داشته و حق خدا را ادا نکرده ان الانسان بدرستی که آدمی خلق
آفریده شده است هلوعا حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در این باب از مقاتل نقل میکند
که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش از ما می

خورد و آب هفت دریا را می‌آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد
خورد پس حق سبحانه آدمی را در بی‌صبری با اندیشهٔ روزی بدین دابه تشبیه می‌کند **نظم**
جانوری که بجز آدمیست ٭ معلوم چه بر شد سبب بی‌غمیست ٭ آدمیست آنکه نه سیری بود ٭ بی‌سر سیری هم روزی
هر چه پیش وجه کرم ٭ روزی هر روزه نخوان کرم ٭ ورنه حرص و المش هیچ‌خان ٭ هیچ غمی نیست بجز فکر نان
إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزع کننده و فریاد زننده وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ
و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعًا منع کننده نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه در راه
حق و همه آدمیان بدین سه صفت مخلوق شده‌اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر نمازگزارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
بر نماز خود دَائِمُونَ پیوسته‌اند یعنی بهیچ شغل از آن باز نمانند و گفته‌اند در وقت ادای صلوة ساکن اند
و چپ و راست التفات نمی‌نمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته شده
مثل زکوة مفروضه و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای محتاجی که نخواهد
وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کرده‌اند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزاء و نشانهٔ تصدیق قیامت اشتغال است
بطاعت و عبادت وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ و آنانکه ایشان از عذاب پروردگار خویش مُشْفِقُونَ ترسانند
و علامت ترس الهی اجتناب است از ملاهی و مناهی إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ
مَأْمُونٍ ایمن نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و آنان که
ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ
یا بر آنان که ملک شده است أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که بملک یمین در ایشان تصرف
توان کرد فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان
و کنیزکان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که طلب کند منکحی وَرَاءَ ذَٰلِكَ جز این گفته شد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ
ایشان از حد در گذرندگانند نه بمعطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل اعتداست وَالَّذِينَ
هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتها خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش رَاعُونَ رعایت کنندگانند خواه
امانت حق بخلق و خواه پیمان آفریدگار با آفریدگان همه نگاه داشتنی است و ملاحظه امانت گذاری
و وفاداری دران فرو نگذاشتنی **نظم** اگر می‌بایدت ارتسام امانت ٭ فرو مگذار قانون امانت ٭
بهر عهدی که می‌بندی وفا کن ٭ رسوم حق گذاری را ادا کن ٭ وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهیهای خود
قَائِمُونَ ایستادگانند یا اقامت شهادت می‌کنند بجهت آنکه می‌دانند تحقیق عباد الله و بعضی شهادت
را بجمع می‌خوانند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت
کنند یعنی با داب و شرایط آن قیام می‌نمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف
این عبادتست بر سایر عبادات و گفته‌اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین
صفتها موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند در روز قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای
سرمدی بعد از نقل این آیه مشرکان گرد آمدند گرد رسول صلی الله علیه وسلم حلقه زدند و استهزا کنان گفتند
اگر اصحاب محمد طمع میدارند به بوستانهای بهشتی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان و بیش از ایشان بایم آیه آمد
که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست وجه بوده است مر آنانرا که کافر شدند با این صفتها که مذکور شد نیز هم مانند

قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگانند عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِينَ گروه گروه
حلقه زندگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود او را در
جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستانهای با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بی تقدیم ایمان ایشان را در جهان باز آن
در نعمت جنان داخل دهند كَلَّا نه این چنین است که کفار در بهشت راه نیست إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما
آفریدیم ایشان را مِمَّا يَعْلَمُونَ از چیزی که میدانند یعنی نطفه آلوده که هیچ نوع او را عالم قدس مناسبتی نیست
پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نکرد و با خلاق ملکی متخلق نشد استعداد دخول جنة نخواهد داشت
فَلَا پس نه چنانست که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد
در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب راست و هر روز بنقطه
دیگر غروب میکند و گفته‌اند مراد از مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شروق و غروب
اند از افق نقطه دیگر است و بعد از تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم
عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل از ایشان بیاریم خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر
از ایشان و فرمان بردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر
اراده امری کنیم و مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را يَخُوضُوا شروع کنند
در باطلها وَيَلْعَبُوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را
الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده‌اند بدان که بدرستی یا قیامت حکم این آیت بآیت قتال در حکم
نسخ باقیست يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان با جابت
دعوت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی بر پای کرده يُوفِضُونَ می‌شتابند چنانچه
پراکنده که علم خود قایم بینند و بجانب وی شتابکان روند خَاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبْصَارُهُمْ دیدهای
ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در پیش افکنند تَرْهَقُهُمْ بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد ذِلَّةٌ خواری و نگو
نساری ذَٰلِكَ آنست الْيَوْمُ الَّذِي آن روزی که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که ایشان بدان وعده کرده میشدند

سورة نوح مكية ثمان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحیم إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را
علیه السلام إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او أَنْ أَنْذِرْ با آنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را و بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قَالَ گفت نوح
علیه السلام يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ بدرستی که من شما را بیم کننده‌ام مُبِينٌ آشکارا بیم کردن من
بیم نمودن شما را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او و با بیم جدا نا فرمان
او وَأَطِيعُونِ و فرمان بریدمرا در هر چه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از
گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبات و مهلکات یعنی
زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نامبرده که مدت اجل منقضی شود بدرستی که مدتی که خدای تقدیر

کرده‌ام اذا جاء بیاید وجهی که مقرر و مقدر فرموده لا یؤخر باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت
نبود نظم بعد ازی که اجل در آید از پیش و پست * شک نیست که مهلت ندهد یک نفست * یاری نرسد دادرسم
از هیچکس * فریاد رسد جمله هوا و هوست لو کنتم اگر هستید شما که بتفکر و نظر تعلمون بدانید چیزی
یعنی اگر بدانید که در اجل تاخیر و اهمال نیست القصه نوح علی نبینا و علیه السلام بزمانی کمی از نهصد و پنجاه سال
قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در ایذا و آزار او بتقصیر از خلایق راضی نبودند
تا وقتی که نوح علیه السلام بتنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خواندم
قوم خود را بطاعت و عبادت تو لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود
ایشان را دعائی خواندن و دعا کردن من الا فرارا مگر گریختن و دور شدن از ایمان و طاعت و انی و بدرستی
که من کلما دعوتهم هر گاه بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب
قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و راه سامعه را از
استماع دعوت بر بستند و استغشوا ثیابهم و بسر در کشیدند جامهای خود تا مرا نه بینند و اصروا و اصرار نمودند
بر کفر و معصیت و استکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردنی بزرگ ثم انی پس بدرستی
که من با وجود اصرار و استکبار دعوتهم دعوت کردم ایشان را جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم
انی پس بتحقیق که من اعلنت لهم آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی باشکارا و آنچه داشتم و
تکرار کردم دعوت را و اسررت لهم و پنهان نیز گفتم مر بعضی دیگر از ایشان را اسرارا با نگفتنی یعنی بهر وجهی
که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون
قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع نمیکردند فقلت استغفروا
پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستی که خدای هست غفارا
آمرزنده گناه توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما مدرارا بارنده
پی در پی و یمددکم و مدد کند شما را باموال بمالها و بنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد
شما را و یجعل لکم و بدهد شما را جنات بوستانها مشتمل بر میوه و یجعل لکم و بدهد و جاری گرداند
برای شما انهارا جویهای آب ما لکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی‌شناسید لله مرخدای را
وقارا عظمتی و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید و قد خلقکم و حال آنکه بیافریده
است شما را اطوارا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا اول نطفه بعد علقه بعد و بعد از آن مضغه تا آخر
و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل الم تروا کیف آیا نمی‌بینید که چگونه خلق الله بیافرید سبع
سموات هفت آسمان را طباقا طبقه بالای طبقه و جعل القمر و گردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا
روشنی و در بعضی از تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی می‌تابد بر آسمانها از جانب بیرون
می‌تابد و آنها را روشن میسازد و جعل الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب
تیرگی را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم بجهت آن چراغ گفت که نور وی
تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل کرده اند نظم چراغ چشم و دل چشم و چراغ جان رسول الله
که شمع طلعت او تیغ احکام و بخشان * درین ظلمت سرای کفر چراغ افروخت تا بیش نکنی با خلاص بوی از تاریکی ظلمانی

والله انبتکم و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود شما آدم را من الارض از زمین پس برویت آدم از خاک
نباتا رستنی چون بلدها را از خاک و زید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را
فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبرها در آرد و یخرجکم و بیرون آرد شما را از قبر اخراجا بیرون آوردنی از
برای حساب و جزا والله و خدای جعل لکم الارض ساخت برای شما زمین را بساطا مانند فرشی گسترده
که بر آن می‌روید و رفتن بر وی شاید لتسلکوا تا سیر برید منها از زمین سبلا فجاجا راههای گشاده بعد از
مواعظ و نصایح عوام قوم نوح علیه السلام متامل شدند و خواص و مهتران ایشان را اضلال و اغوا نمودند
تا آن جمله بودند بر سر جفاکار تر گشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح گفت نوح علیه السلام بعد
مشاهده آن حال که رب انهم ای پروردگار بدرستی که ایشان یعنی جماعت امت من عصونی عاصی شدند در من
و اتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آن را که زیاده نکرد بر وی ماله و ولده مال و فرزندان او الا خسارا مگر زیان
کاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند
و مکروا و مکر کردند بندگان قوم مکرا کبارا مکری بزرگ که سفله را دانی را بحیله جانب خود کشید
و بر ایذای من تحریض کردند و قالوا لا تذرن و گفتند دست باز مدارید آلهتکم از عبادت خدایان خود
و لا تذرن و مگذارید ودا بت ود را و آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته و لا سواعا و نه سواع را و آن
بصورت زنی بوده و لا یغوث و نه یغوث را و آن بصورت شیری بوده و یعوق و نه یعوق را و آن بصورت
اسبی بوده و نسرا و نه نسر را و آن بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که
میان آدم و نوح علیهما السلام بوده‌اند مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بصورت
ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن مینمودند و بروزگاری بپرستش آن مشغول گشتند
و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان فرمود ود قبیله بنی کلب بود
داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث مذحج و بنی غطیف و بنی مراد
اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و الذی الکلاع القصه نوح علی نبینا
و علیه السلام با حق مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست از این بتان باز مدارید و قد
اضلوا و حال آنکه گمراه کردند مهتران قوم یا این بتان کثیرا بسیاری از ضعفه را و لا تزد الظالمین و میفزای
ستمکاران را الا ضلالا مگر هلاکت و عذاب مما خطیئاتهم از برای گناهان قوم نوح اغرقوا غرقه شدند بطوفان
فادخلوا نارا پس در آورده شدند با آتش یعنی در قبر و گفته اند در آخرت فلم یجدوا لهم پس نیافتند برای
خود را بجا که بجهت آتش گرفته من دون الله بجز خدای انصارا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد آورده اند
که حق سبحانه حضرت نوح را علی نبینا و علیه السلام خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و
از ایشان فرزندی که ایمان آورد هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات کرد و قال نوح رب و گفت
نوح ای پروردگار من لا تذر علی الارض مگذار بر روی زمین من الکافرین از کافران دیارا دور کننده
یعنی کسی که آید و رود و مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافر زنده مگذار انک ان تذرهم بدرستی که اگر تو
بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را ضلال نمایند و لا یلدوا و نزایند
الا فاجرا مگر فجور کننده کفارا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر باشند رب اغفر لی ای

پروردگار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر پدر و مادر مرا والد نوح علیه السلم لمك بن متوشلخ بود و مادر ش
باشهر قابل شمخا بنت انوش و هر دو مومن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشانرا بیامرزد وَلِمَن دَخَلَ و مر
کسی را که درآید بَيْتِيَ بخانه و منزل یا بکشتی یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالتی که مومن بود وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این است مروی است از ابن عباس
رضی الله عنهما منقولست که هیچ انجه دعاء نوح علیه السلم مستجاب شد و بیاری کفار دستانرا اهل ایمان نیز بعز
رسید دیگر دعا بود که وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای ستمکارانرا یعنی کافرانرا إِلَّا تَبَارًا مگر هلاک بسحق

سورة الجن مكية ثمان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم قبل ازین مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله
بنماز شب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسیده باستماع قرآن متوجه آورده بودند ماوردی گوید آنحضرت
سوره اقرا میخواند ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف
آورده که ایشان از نصیبیان بودند و ایشان اعظم و اکثر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشان است
آن گروه که ایمان آورده بودند بمیان قوم خود رفتند انواع سخنان گفتند حق سبحانه درین سوره ازان
خبر داد که قُلْ بگوی ای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآنرا در بطن نخله نَفَرٌ گروهی
کاز ده کس یا نه یا هشت بودند مِنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم
إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که ما شنودیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآن شگفت یعنی چیزی عجیب که بکلام بشر نماند و کسی برا انشاء مثل او
قدرت نباشد يَهْدِي راه می نماید إِلَى الرُّشْدِ براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فَآمَنَّا بِهِ پس گرویدیم بآن وَلَن نُّشْرِكَ
و هرگز شریک نیاریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَا بپروردگار ما أَحَدًا یکی را از اصنام یا بالسه و غیر آن چنانچه پیشتر
شرک می آوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ و بدرستی که برترست جَدُّ رَبِّنَا ملك و فر و کار پروردگار ما یا بزرگیست عظمت و جلال او از آن
مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صَاحِبَةً زنی چنانچه بعضی از جن ملیح گویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی چنانچه
یهود و نصاری اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستی که هست که میگوید سَفِيهُنَا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس
عَلَى اللَّهِ بر خدای شَطَطًا سخنی دور که نسبت صاحبه و ولدست بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا و ما پنداشتیم أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ
آنکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم
چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ بر خدای بسته است وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستی که بودند رِجَالٌ مِّنَ
الْإِنسِ مردان از آدمیان که در بعضی اماکنه يَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و آنچنان
چنان بوده که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میبرم بسید این وادی از شر سفهاء قوم او
و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شب سالم و مامون بماند و اهل مکه در مواطن هایله گفتندی
اعوذ بعزیز هذا الوادی من جن هذا الوادی فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان همه جنیانرا بسبب این استعاذه
رَهَقًا کبر و سرکشی و جهل تا گفتند بزرگی ما مرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان
یعنی کفار ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنتُمْ همچنانچه شما گمان برده ای گروه جن أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه برنه انگیزد

خدای أَحَدًا یکی را از مردگان برای حساب و جزا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستی که مس کردیم آسمان را بجهت
استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی دررانیم فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا
از پاسبانان توانای محکم یعنی ملایکه که بمنع جن نامزد شده اند وَشُهُبًا و از ستارگان درخشنده آتش فشان
که جهت رجم دیوان متعین گشته وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ
در نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از مبعث پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر آسمان
میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند
اکنون يَجِدْ می یابد لَهُ برای خود شِهَابًا ستاره روشن آتش بار رَّصَدًا نگاه دارنده و مترصد ایستاده
یعنی برای سوختن وی وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستی که ما نمیدانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ آیا بدی خواسته شده است از حراست
آسمان و باز داشتن ما از آن بِمَن فِي الْأَرْضِ بکسانی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ یا خواسته است
بدیشان آفریدگار ایشان رَشَدًا خیری و صلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که از جنس ما شایستگان
هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما فروتر نیز هستند یعنی میانه روان
كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبها متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری
رحمه الله نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رافضه
و غیر ایشان در میان جن نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که دانستیم ما أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ آنکه عاجز نمی توانیم ساخت
خدایرا هرجا باشیم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر با کاری خواهد ما او را در آن عاجز نمی توانیم کرد بواسطه سکون
و ثبات در مقام خود برای مقاومت وَلَن نُّعْجِزَهُ و عاجز نمیسازیم ویرا هَرَبًا از روی گریختن باطراف آفاق یا
حوالی کوه قاف وَأَنَّا و بدرستی که ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آن هنگام که شنیدیم قرآنرا که سبب هدایت عالمیان
است آمَنَّا بِهِ گرویدیم بوی یا بآنکس که ازوی شنیدیم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و معروفست
که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه که انس و جن را دعوت او فرا
رسیده است و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده **نظم** داخل اند در دعوتش جن و انس
تا قیامت مثل هر نوح و جلیس او ست سلطان و طفیل و همه او ست شاهنشاه و خیل و همه فَمَن
يُؤْمِن پس هر که بگرود بِرَبِّهِ بآفریدگار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان در جزای او وَلَا رَهَقًا
و نه از ستم بدو و نه از رسیدن عیب بدو وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از بنی نوع ما مسلمانان گرویدگان بپیغمبر
صلی الله علیه و سلم و متدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ و از ما بیدادکنانند بر خود که شرك آرند و میل
حق ننمایند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که گردن نهد امر خدایرا چنانچه کرده ایم فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گردن نهادگان تَحَرَّوْا
قصد کرده اند رَشَدًا راه راست را و از آن راه بمقصد خواهند رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما ستمکاران
فَكَانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را حَطَبًا هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار
آتش افروخته میشود وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه
راست یعنی ایمان آرند لَأَسْقَيْنَاهُم هر آینه بدهیم ایشانرا مَّاءً غَدَقًا آب بسیار بعد از قحط و تنگ سالی
یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن با سلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار در دنیا دادیم
یعنی از وعید قیامت امان دهیم و این بزرگتر و بسیار تر نعمتی است و جمعی گفته اند یعنی اگر جن

والسن مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سرافراز کردانیم لنفتنهم تا بیازمائیم ایشانرا فیه دران
زندکانی تا کیست که بر لطایف شکر چکونه قیام مینماید ومن یعرض وهر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن پروردکار
خود و سپاس داری نکند یسلکه در آرد او را خدای عذابا صعدا در عذابی سخت که فرح و راحت در وی نبود
وان المساجد و دیکر وحی بمن آمده که مسجدها لله مر خدایراست و خاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید دران
مع الله احدا یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام الوهیت
یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میکویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک کفته اند مراد
ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله صلی الله علیه وسلم جعلت لی
الارض مسجدا پس در همه بقعه با یاد خدای یاد دیکری نکو نباشد **نظم** دل بجز از یاد خدا شاد مکن
بیاد دیگری ذکر کرا یاد مکن وانه لما قام و بدرستی که آن هنکام که برخاست عبد الله بنده خدای یعنی محمد صلی الله
علیه وسلم در بطن نخله یدعوه میخواند خدایرا و نماز را میکذارد و سخن قراءت او میشنودند کادوا یکونون
نزدیک بودکه باشند علیه لبدا بروی جمع شدکان از غایت ازدحام و در آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را
عبد الله کفت نکته ایست بسیار است و معنا تاد آمده که آنحضرت را هیچ نام ازین خوشتر نیامد چه بشرط عبادت
و عبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت آن نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت
بر منازل ملکی این اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده و بهنکام نزول قرآن از مدایح او را بهمین
نام میکنند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده **نظم** ای بنده شعار بندکی دوست
کز جمله بندکان کزیده اوست داند ز بندکیش راهی کاه ره نه دید هیچ شاهی کفار مکه مر آنحضرت را صلی
الله علیه وسلم کفتند عجب کاری پیش کرفته و در بنیک مهلکه شروع نموده از این مهم بر کرد و از این امر
رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیه آمد که قل بکو ای مشرکان که بیهوده انما ادعوا جز این نیست که میخوانم
یعنی می پرستم ربی پروردکار خود را ولا اشرک به و انباز نمیکیرم بدو احدا یکی را قل انی لا املک بکو بدرستی که من مالک
نیستم لکم برای شما ضرا دفع ضرر را ولا رشدا و نه رسانیدن خیر و صلاح را یعنی من بنده ام و کارها بدست
بیسکلی پروردکار است قل انی بکو بدرستی که من لن یجیرنی زنهار ندهد مرا و در پناه نکیرد من الله از عذاب
خدای بجز خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایت نتواند کرد ولن اجد و نیابم هرکز من دونه بجز وی ملتحدا پناهی
که دروی بدان آرم الا بلاغا لیکن میرسانم تبلیغ رسانیدنی که کفایتست شما را من الله از نزد خدای ورسالاته
و میرسانم پیغامهای فرستاده وی ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدایرا در سخنش ورسوله و فرستاده
او را در امر و نهی فان له پس بدرستی که مر او راست نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند در آن
ابدا همیشه بی خلاصی آنان و امر و نهی قرآن تا ضعیف و بی یار میدانستند و در تو عاصی میشوند حتی اذا راوا
تا وقتی که به بینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت فسیعلمون پس زود
بدانند چون عذاب معهود بدبینند که از کروه مومنان و کافران من اضعف کیست ضعیف تر ناصرا از
جهت یار واقل عددا و کیست کمتر از روی عدد معلوم شود که ناصر که قوی تر است و چشم و یار که ضعیف تر است
و کفار بعد از استماع این آیه کفتند یا ابن مسعود که خواهد بود آیه آمد قل بکو آنچه وعید کرده اند با ستد
در ستت لیکن وقت آن بر من مخفی است ان ادری نمیدانم اقریب ما توعدون آنچه وعده داده شده اید از عذاب

ام یجعل له ربی امدا یا مقرر کرده است خدای من مر او را امدا زمانی دور عالم الغیب او دانای پوشیدها فلا یظهر
پس اشکار نمی سازد و مطلع نمی کرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص بعلم او است احدا یکی را الا من ارتضی مکر آنکه پسندد
من رسول از فرستادهٔ خود که او را بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود و مراد ازین رسول محمد است صلی الله علیه
وسلم فانه یسلک پس بدرستی که در می آرد خدای یعنی میرساند من بین یدیه از پیش روی آن رسول
ومن خلفه و از عقب وی رصدا نکهبانان از ملایک که وی را پاس میدارند لیعلم تا بداند ان قد ابلغوا که رسانیده اند
جبرئیل و ملایکه که بوقت نزول با وی می باشند رسالات ربهم فرستاده پروردکار خود را بی تغییر و تبدیل
واحاط و فرا کرفته است علم خدای و شامل شده بما لدیهم بانچه نزدیک رسل و ملایکه است واحصی و شمرده است
کل شیء همه چیز را عددا عدد آنکه قطرهای باران و ریکهای بیابان و امثال آن مراد کمال عظمت و احاطه آن بجمیع معلومات
یعنی هیچ معلومی مطلقا از دانش علم او خارج نیست **نظم** هر چه در ستیت در دو جهان نیست از علم شامل تو نهان

سورة المزمل مكية عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحیم آمده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در
مبدا بعثت نماز کذاردی و بکلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه رضی الله عنها منقولست که آن شب چادری
بود چهارده ذراع نصفی بر بالای ما بود و نیمی رسول صلی الله علیه وسلم پوشیدی و بوی نماز کذاردی حق
سبحانه با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل ای کلیم در خود پیچیده و کفته اند مزمل بمعنی حامل است یعنی ای بردارنده
بار نبوت قم اللیل برخیز شب یعنی بنماز الا قلیلا مکر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده
و میان مقادیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه فرمود که شب بنماز بر خیز مکر اندکی که نصفه نیمه
شبست او انقص یا کم کن منه از نیمه شب قلیلا اندکی تا ثلث باز آید و ازین کمتر نشاید او زد یا زیاده
کن علیه بر نیمه شب تا بثلثان رسد و مقابت این باشد ورتل القرآن و بتانی و شمرده بخوان قرآن را روشن کن
حروف آنرا بوقت تلاوت ترتیلا روشن کردنی چنانچه سامع شمارهٔ آنرا ادا کرد و امیر المومنین علی رضی
الله عنه نقل کرده اند که ترتیل حفظ وقوفات و ادای حروف است انا سنلقی بدرستی که ما زود باشد که در
کنیم و منزل کردانیم علیک بر تو قولا ثقیلا سخنی کران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که کران باشد حمل
آن بر مکلفان یا کران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود
سماع آن بر کافران و تعقل آن بر منافقان یا کران باشد ثواب آن در میزان و کفته اند ثقیل باشد بر تو
تلقی آن و آن دو اشد صور وحی بود که آن سرور مثل مانند دای صلصلی شنیدی و از مجرد صوتی بر اعتقاد
مخارج و ذکر فتن حروف و کلمات بطریق معتاد خارج میبود و ازین جهت در آن حال ثقل تمام بسید انام
علیه الصلوة والسلام میرسید چنانچه از عایشه رضی الله عنها منقولست که در روزی که سرما بغایت سرد
بودی میدیدم که وحی بوی فرود می آید و از جبین مبینش قطرات عرق می چکید و در حین نزول وحی بار نحت
بدین نوع که مذکور شد اگر بر پشت شتر سوار بودی دست و پای شتر خم کشتی و اکر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی
خوف شکستن آن بودی و درین محل کلمه رکش را فرو رخیخی بسان کلی که بعضی جی را فرو زد در بحر الحقایق

آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه
صورت اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه است که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن نسبت بجمعیت
وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده
چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید **نظم** حمل چنین بار بمقدار تست ❀ کار کسی نیست که این کار تست
کس نتواند که دن ایچ انفس قوت این کار تو داری و بس إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که عبادت شب یا عبادتی که
ناشی شود بشب یا قیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سختتر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس
بغایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشد
و در شبها از خواطر کونی فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد **نظم** خاموش شد عالم بشب اجسام خفته یکسره
تیر که بانگ مغرب تشویش خلق تجلی شد وَأَقْوَمُ و راست تست قِيلًا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در و صوابتر
ترست که دل فارغ باشد زبان با دل موافقت نماید بیحزانه در دل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان نماز
و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رضی الله عنها ناشئه آن بود که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ
بدرستی که مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت
ایشان پس در شبها توجه بامای تهجد اولی باشد وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را باسماء حسنی
و را بخوان وَتَبَتَّلْ و بریده شو از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی خود را
از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و بیکبارگی روی بدو آر **نظم** دل در و بند و از غیر بگسل
هر چه جز او ست برون کن از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند
مشرق و مغربست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس فرا گیر او را
وَكِيلًا کارساز خود در مهمات با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از ترهات
و هذیانات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت ایشان
باز مگیر این حکم با آیت قتال منسوخ است وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذار مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی
کاردستان دید قریش بامر که تا وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشانرا قَلِيلًا مهلتی اندک زمانی تا مکافات دهیم ایشانرا بر
تکذیب امام زاهد رحمه الله آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر مهلت سر مدان عرب نبود مگر اندک وقتی
إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهای گران مقید شوند وَجَحِيمًا و
آتشی بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با صفت صعب در گلو ماند یعنی در حلق گیرد
چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک غیر از اینها که کنه آن را نشناسد مگر خدای در لباب آورده
که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بیهوش بیفتاد [illegible] شود يَوْمَ
تَرْجُفُ الْأَرْضُ روزی که بجنبد و بلرزد زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوهها با عظمت
كَثِيبًا تلهای ریگ مَهِيلًا پراکنده یعنی کوهها سخت چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا
بدرستی که ما فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد صلی الله علیه و سلم شَاهِدًا
عَلَيْكُمْ گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا
همچنانچه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام فَعَصَىٰ پس عاصی شد فِرْعَوْنُ

الرَّسُولَ فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی با آتش
غرق کردیم و از زبانه آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مندرج است فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه
دارید ای مشرکان نفسهای خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید بر کفر خود يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ
الْوِلْدَانَ گرداند کودکانرا شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان سفید سازد بسیار کثرت هموم و غموم است چه بسیار
اندوه آدمی را زود پیر گرداند و بشاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ آسمان شکافته
شده باشد بِهِ بسختی و هیبت آن روز كَانَ وَعْدُهُ هست وعده خدای بحدوث این وقایع و وقوع این
حوادث مَفْعُولًا بوده شدنی إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این آیتها تَذْكِرَةٌ پندی و عبرتی است فَمَنْ شَاءَ پس هر که
خواهد اتَّخَذَ فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب و پیشگاه خود سَبِيلًا راهی بدین موعظه آورده که بعد از نزول قُمِ اللَّيْلَ
إِلَّا قَلِيلًا حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم شبها برخاستندی و چون مقادیر
بنصف و کمتر و بیشتر ایشان مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب میسر نباشد تا روز نماز گذاردندی
تا حدی که قدم مبارک آنحضرت ورم کرد و نحافت بر جسد همایونش غالب شد و منکران خدای ما هذا فقد
شقی فی دینه میکنند حق سبحانه بعد از یکسال آن بار گران از مومنان برداشته آیت فرستاد که إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ آنکه تو بر میخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ کمتر مِنْ
ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از دو بهره از شب وَنِصْفَهُ و گاهی نیمه شب وَثُلُثَهُ و سیکی از شب وَطَائِفَةٌ و بر میخیزند
بهمین منوال گروهی مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ از آنانکه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ و خدای يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند
شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند
خدای أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را نگاهداشتن تواند داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز
گشت بشما بعفو و تخفیف فرمود در ترک مقدار قیام فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ
الْقُرْآنِ از قرآن مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ داند خدای آنکه باشند
مِنْكُمْ از شما مَرْضَىٰ بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیگران آنکه سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ میطلبند مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
از فضل و کرم خدای یعنی تجارت می نمایند بوجه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و دیگران که کارزار
میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفرها از تجار و مجاهدان رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر
آن لاجرم از شما تخفیف فرموده فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بر سبیل
فرضیت است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق ندب و استحباب است و در مقداری که خواندن
آن مندوب باشد اختلاف کرده اند از ان سه آیت تا صد یا دویست یا ختمه در ماهی و در حدیث عبد الله
بن عمر رضی الله عنه هست که حضرت صلی الله علیه و سلم او را فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول
الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتر می توانم که بخوانم فرمود که در بیست شب باز گفت مرا قوت زیادت هست
فرمود که بخوان در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رحمه الله باسناد خود از انس رضی الله عنه
نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیه بخواند او را از
غافلان ننویسند و اگر صد آیه خواند قرآن خصمی نکند با وی و اگر دویست آیه تلاوت کند از زمره [illegible]
نویسند و اگر بقراءت پانصد آیه اشتغال کند بنویسند با عابد قنطاری از اجر وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید

ثمان را عوض دهد وآتوا الزكوة و بدهيد زكوة واجب را وأقرضوا الله و قرض دهيد خداي را قرضا حسنا قرضی
نيكو اشارت است بانفاقات مستحبه بر طريق خير يا قرض خداي بسيار بايي آن وما تقدموا و آنچه پيش فرستيد
لانفسكم براي نفسهاء خود من خير از نيكي تجدوه بيابيد آنرا عند الله نزديك خداي هو خيرا و بهتر واعظم و بزرگ
اجرا از روي مزد يعني ثواب آن زياده يابند كه بماده و مقصد و آن از بهشت واستغفروا الله و طلب آمرزش
كنيد از خداي در همه احوال ان الله غفور بدرستي كه خداي آمرزگار است بندگان را رحيم مهربان بر ايشان

سورة المدثر مكية ست وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم جابر بن عبد الله رضي الله عنه نقل ميكند از
حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم كه در زمان فترت وحي براهي ميرفتم ناگاه از آسمان آوازي شنيدم چشم
بالا كردم ديدم كه همان ملك كه در غار حرا بمن آمده بود بر كرسي نشسته است ميان زمين و آسمان از سطوت هيأت
و عظمت هيكل او خوفي بر من طاري شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانيد جامها بر من پوشيدند و من در
انديشه آن حال مي بودم كه حضرت ذو الجلال عم نواله وحي فرستاد يا ايها المدثر اي جامه در پوشيده مراد
دثار نبوت يعني اي لباس رسالت در بر افگنده قم برخيز از خوابگاه خويش يا قيام نماي باداي مراسم
نبوت فانذر پس بيم كن خلق را از عذاب خداي اگر غير او پرستند وربك فكبر و پروردگار خود را تعظيم
كن وثيابك فطهر و جامهاي خود را پاك ساز از الواث يا كوتاه كن بخلاف صناديد عرب تا از ملاقات بد
بر ترك عادت ايشان و مرتضى علي رضي الله عنه فرموده كه كوتاه كن جامه را فانه ابقى وانقى واتقى و گفته
اند پاك كن نفس خود را از آنچه نبايد و نشايد در نفحات از شيخ ابو الحسن الشاذلي المغربي نقل ميكند
كه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم در خواب ديدم و مرا گفت اي ابو الحسن طهر ثيابك من الدنس يمدد
الله في كل نفس يعني پاكيزه گردان جامهاي خود را از چرك تا بهره مند گردي بمدد و تاييد خداي در هر نفسي
گفتم يا رسول الله ثياب من كدام است فرمود كه حق سبحانه بتو پنج خلعت پوشانيده است خلعت محبت و خلعت
معرفت و خلعت توحيد و خلعت ايمان و خلعت اسلام هر كه خداي را دوست دارد بروي آسان شود هر چيزي
و هر كه خداي را بشناسد در نظر وي خرد نمايد هر چيزي و هر كه خداي را بيگانگي بداند بوي شريك نيارد هيچ
چيز را و هر كه بخداي ايمان آرد ايمن گردد از هر چيزي و هر كه باسلام متصف بود در خداي عاصي نشود و اگر
عاصي شود اعتذار كند و چون اعتذار كند قبول افتد پس شيخ رحمه الله گويد از اينجا دانستم معنى قول خداي را
كه ثيابك فطهر **نظم** در تو پوشيده لطف يزدان خلعتي از صفات روحاني دارش از لوث خشم و شهوت
تا بپاكيزگي شوي مشهور والرجز فاهجر و از همه گناهان كناره كن يعني پرهيز تقوى كه هستي باش ولا تمنن
و عطا مده تستكثر تا بيشتر ستاني يا منت منه بر خداي بعمل خود تا از بسيار شماري يا مردم را منت
منه باداي رسالت تا طلب بسيار مزد كني از ايشان ولربك فاصبر و از براي رضاي پروردگار خود صبر كن
در تحمل موارد قضا يا براي خدا صابر باش فاذا نقر پس چون دميده شود في الناقور در صور يعني نفخه ثانيه
فذلك پس آن دميدن يومئذ در آن روز يوم عسير روز دشوار است على الكافرين بر كافران

غير يسير نه آسان بر ايشان اگرچه هول و هيبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه بكرم دشواري
آنرا از مؤمنان بر دارد و بر كافران بماند و در حساب با ايشان مناقشه كنند و روي ايشان سياه گردد و نامه
اعمال بدست چپ ايشان دهند آورده اند كه مغيره لعنه الله از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم فواتح سوره حم تنزيل
شنيد و بميان قوم باز آمد و گفت بخداي كه حالا از محمد كلامي شنودم كه سخن انس و جن نيست مرورا حلاوتي
و طلاوتي هست كه هيچ سخن را نباشد و بعضي طراوت تازه ايست كه هيچ حديث را نبود اعلاي اين نهال
اقبال مثمر ثمرات سعادات كلي و اسفل اين شجره طيبه بعروق فضايل محكم عليه سمت تمام پذيرفته و اين
كلام غالب آيد و مغلوب نگردد و از بلندي بپستي نگرايد قريش بعد از استماع اين سخن گمان بردند كه وليد ايمان آورد
پس ابو جهل او را بانواع سخنان حميت جاهليت آورد تا قرآن را سحر گفت و اين سخن بحضرت پيغمبر صلى الله
عليه وسلم رسيد بغايت ملول گشت وحق سبحانه آيت فرستاد كه ذرني بگذار مرا ومن خلقت و آنكه آفريدم
او را وحيدا تنها بي مال و ولد و انصار و اعوان قولي انست كه او را وحيد القوم گفتندي يعني يگانه ايشان
وجعلت له و دادم مر او را مالا ممدودا مالي كشيده يعني بسيار آورده اند كه در نعمت او هر آنچه دنيا بود و
ميان مكه و طايف شتر و اسب و گوسفند بسيار داشت و بساتين و امتعه و عبيد و اماء او در شمار نمي آمد
وبنين شهودا و دادم او را پسران حاضر در مكه يعني براي اكتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندي و پيوسته
با پدر در محافل حاضر شدندي آورده اند كه او را ده پسر بود و از جمله خالد و عمارة و هشام رضي الله عنهم
ايمان آوردند ومهدت له و گسترده ام مر او را بساط جاه و رياست گستردني تا بحدي كه قريش لقب يافته باسم
كارهاي او را تمهيدا ساختني تمام ثم يطمع پس طمع ميدارد ان ازيد آنكه زياده كنم عطيات خود را در
باره وي كلا نكنم چنين بلكه نعم خود را بيگانه افزون نسازم انه كان بدرستي كه او هست لآياتنا مر آيتها
كلام ما را عنيدا منكر و در آن ستيزه كننده بسحر نسبت دهنده و در اغلب تفاسير هست كه بعد از نزول
اين آيت مال و جاهش روي بنقصان نهاد و فرزندانش از وي بگشتند و او محتاج و رسوا و هلاك شد
سارهقه زود باشد كه در رسانم او را صعودا بصعود و آن كوهي است از آتش كه بهفتاد سال بر بالاي آن
روند الحال كه بقله آن رسند باز بزير افتند و در تبيان آورده كه تكليف كنند او را بصعود و آن
صخره ايست ملساء در دوزخ كه بر بالاي آن نتوان رفت پس او را در زنجيرهاي آتشين كشيده از پيش
ميكشند و از عقب بگرزهاء آتشين ميرانند تا بر آنجا برود و اين وعيد عظيم براي وليد حاست انه فكر
بدرستي كه او فكر كرد كه چه طعنه زند بر قرآن وقدر و اندازه با خود راست كرد كه چه گويد قبل از بن صفت
آنكه او تعريف قرآن كرده بود قريش او را ملامت كردند گفت شما محمد را مجنون ميگوييد و پيغمبر
ميدانيد كه عقل او كامل است و در وي اثر جنون نيست و خيالي ميبنديد كه كاهن است و امارت كهانت
از وظاهر نميشود و گمان ميبريد كه كذابست و هرگز بكذب متهم نبوده و ميپنداريد كه شاعرست و سخن او بشعر
نمي ماند گفتند تو فكري كن كه او را چه توان گفت و سخن او را بچه چيز نسبت توان داد و وليد تفكر كرد و با خود خيالي بست
فقتل پس لعنت كرده باد كيف قدر چگونه تقدير كرد ثم قتل پس لعنت باد كيف قدر چگونه اندازه
گرفت ثم نظر پس نظر كرد در امر قرآن كرت ديگر ثم عبس پس روي ترش كرد كه موجب طعني نيافت در آن و در
حضرت پيغمبر حكايت روي ترش كرد وبسر و پيشاني در هم كشيد بطريق كراهت ثم ادبر پس روي

بگردانید از حق از سر تکبر فَقَالَ پس گفت إِنْ هَٰذَا نیست این که محمد میگوید إِلَّا
سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادوئی که تعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه
و جبر و یسار سَأُصْلِيهِ زود باشد که در آرم ولید را سَقَرَ در درکه ششم از دوزخ که نام وی سقر است وَمَا أَدْرَاكَ
مَا سَقَرُ چه چیز دانا کرد ترا که چه چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی افروخته که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق
و اعظام و اعصاب بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد اجزای او را وَلَا تَذَرُ و
باز نگذارد دیگر باره تا بسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافران را عَلَيْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ
نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکلند در تبیان از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی
یهود سوال کردند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از خزنه دوزخ آنحضرت دو نوبت با صابع بدین اشارت
فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد و این آیت تصدیق قول آنحضرت را نازل شد و یهود مسلم
داشتند که سخن مطابق سوال تورات است و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله
آنکه تسعه اکثر آحاد است و عشرا اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و بواقی وجوه
در جواهر التفسیر مذکور است و در اخبار آمده که بعد از نزول این آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش نوزده
نوزده بیش نیستند آیا ده کس از شما یکی از ایشان را دفع نتوانند کرد ابو الاشدین کلده الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم
ده را به پشت و هفت را به شکم شما دو تن باقی را کفایت کنید و روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم
و ده را بدست راست و نه را بدست چپ دفع کنم و بسلامت بصراط بگذریم و به بهشت در آییم و آیت آمد وَمَا
جَعَلْنَا و نگردانیده ایم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلقند و در معالم
آورده که رئیس خزنه دوزخ مالک است و از مجاهد منقولست که چشمهای ایشان چون برق درخشنده و دندانهای
ایشان چون بروق درخشنده و ابروهای ایشان چون حصارهای بلند مستحکم و زبانه آتش از دهان ایشان
بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله راه باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر
را در … دوزخ که خواهد میفکند و ذکر … سخن کلده است یعنی آدمی گوید که من همه
کفایت میکنم و نمیداند که ایشان آدمی نیند بلکه فرشتگانند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند
تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا و نساخته ایم عِدَّتَهُمْ شمارۀ ایشان را که نوزده است إِلَّا فِتْنَةً مگر …
که سبب فتنه باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه
بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ و تا یقین کنند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند
کتاب یعنی جهودان یابند که عدد موافق تورات است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و تا بیفزایند آنانکه گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی
بدین سخن بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند تورات
وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام در این عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری
شک و نفاق است وَالْكَافِرُونَ و بگویند کافران که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَٰذَا مَثَلًا بدین
عدد که غریب است مثل كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد وَيَهْدِي
و راه مینماید مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد آورده اند که ابوجهل گفت ای معشر قریش حالا محمد را نوزده یار بود
ندارد حق سبحانه فرمود که وَمَا يَعْلَمُ و نمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار ترا تا بلکه محمد را معاون بیشمار

و نداند إِلَّا هُوَ مگر هو که عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست سقر یعنی خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر
پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی نگاه سقر تواند کرد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که معرفت
اوقات و آجال بوی بازبسته است وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز و حفص اذ
خوانده و در بر و بصیغه ماضی دادبر یعنی چون برود از پی روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند بصبح چون روشن
کند عالم را إِنَّهَا بدرستی که درکه سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ است نَذِيرًا بیم کننده
که بدان بیم کننده لِلْبَشَرِ مر آدمیان را … گرفته اند که و بر همین لِمَنْ شَاءَ بدل است از بشر یعنی
بقول … دوزخ … مر آنکس را که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَتَقَدَّمَ آنکه پیش رود در خیر و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ
یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی همه طوایف را بند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بدانچه
کرده است از کار خود رَهِينَةٌ در گروست یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بدان إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ مگر
اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بکار خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است
و گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی در بهشت بغرفها باشند
ناظر در دوزخ يَتَسَاءَلُونَ می پرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میگویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز آورد شما را فِي سَقَرَ
در دوزخ قَالُوا ایشان گویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم
وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بمال زکوة نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشان را وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم
در شان محمد و غیبت وی مشغول میشدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان در باطل وَكُنَّا نُكَذِّبُ و بودیم که
تکذیب میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و باور نمیداشتیم حَتَّىٰ تا وقتی که أَتَانَا الْيَقِينُ آمد بما مرگ و در معاینه حال
دیدیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نکند ایشان را شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت همه شافعان بتقدیری که ایشان را شفاعت
کنند و آن خود محالست فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشان را که پیوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن یا مواعظ مُعْرِضِينَ
در حالتی که اعراض کنندگانند كَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان حُمُرٌ خرانند وحشی اند مُسْتَنْفِرَةٌ رمیدگان که
گریخته باشند مِنْ قَسْوَرَةٍ از شیر یا صیاد یا ریسمان دام یا آوازها مختلف یعنی چنانچه گوره خران … میگریزند
ایشان از استماع قرآن میگریزند زیرا که گوش سخن شنو و دل پند پذیر ندارند که اشار الیه فی المثنوی
انکجا این قوم و پیغام از کجا ۰ از جمادی جان کجا باشد رجا ۰ فهمهای کهنه کوته نظر ۰ صد خیال بد در آرد در فکر
را نجا با زبان ایشان نیست راه ۰ اندکوش منکر را نیست ۰ از کلبی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد
بما رسیده است که هر که از بنی اسرائیل گناهی کردی بامداد در صحیفه بر آن گناه او کفارت آن نوشته
برای ما مثل آن چیزی بیار گفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان که در وی مکتوب
باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس باید که متابعت کند محمد را آیه آمد که ایشان گریزانند از استماع
کلام و منکر … بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ بلکه میخواهد هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُؤْتَىٰ آنکه داده شود صُحُفًا
نامها مُنَشَّرَةً سر گشاده یعنی مهر ناکرده نوشته که ای فلان بگرو بمحمد كَلَّا نه چنین است …
صحیفهها که بدهند ایشان نگروند پس غرض نه برای امتناع ایشان صحیفه است بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلکه
ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنچه ایشان در باب قرآن میگویند که سحرست یا قول
بشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن تَذْكِرَةٌ پندیست و یاد کرد فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد که پند گیرد ذَكَرَهُ پند

بعد وما یذکرون و یاد نکنند او را الا ان یشاء الله مگر آنکه خدا خواهد که یاد کنند هو اهل التقوی اوست سزا
وار آنکه ازو بترسند واهل المغفرة و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

سورة القیمة مکیة اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم لا زائده در فعل قسم برای تاکید بود یعنی
معنی اینست که هر آینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز ولا اقسم و البته سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة
بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که پیوسته
خود را ملامت کند بر تقصیرات و اگرچه جهدها و بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لا بد است
مر نفس اماره را جواب قسم آنکه شما برانگیخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیعه از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از احوال قیامت بپرسید و بعد از اخبار آنحضرت گفت که اگر آن روز را معاینه ببینم باور نکنم این
استخوانها متفرقه باهم جمع شود آیت آمد که ایحسب الانسان ایا می پندارد آدمی یعنی عدی ان لن نجمع
آنکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده او را مراد نفس اوست که عظام قالب است بلی آری جمع کنیم
پس باید که دانی ما را قادرین توانا علی ان نسوی برآنکه راست کنیم بنانه سرهای انگشتان او را یعنی
سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد
عدی یا جنس آدمی لیفجر آنکه دروغ گوید امامه یا آنچه در پیش است از بعث و حساب یسئل می پرسد
کی آن کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم وخسف القمر و تیره گردد
ماه وجمع الشمس والقمر و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند
یقول الانسان میگوید آدمی یعنی کافر مکذب یومئذ در آن روز این المفر کجاست جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر
پناه گاهی نباشد کافر را الی ربک بسوی پروردگار تو یعنی بحکم او یومئذ المستقر در آن روز قرارگاه خلق یعنی
بحیثیت خود مقر هر کس از بهشت و دوزخ مقرر کنند ینبؤا الانسان خبر کرده شود آدمی یومئذ در آن روز بما قدم
بآنچه پیش فرستاده است از اعمال واخر و بآنچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که گناه از پیش فرستی بجرات و مال از پس گذاری بحسرت گناه را بتوبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه پیش
فرست تا بماند نظم که فرستی نه بپیش باشد که نه حسرت از پس نگاه کنی بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه
بر نفس خود بصیرة خداوند بصیرتست یعنی بیناست بحال خود و گواه است بر افعال خود ولو القی و اگرچه
القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی هرچند بهانه عذرها انگیزد و بدانچه مقدورست در دفع جادها کند
آن همه گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغین و حیلهای باطل خود را خواهد دانست
چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی * چو میدانم که میدانی و میدانی که میدانم * ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که چون جبرئیل علیه السلام وحی بر سید انام علیه الصلوة والسلام خواندی
آنحضرت بزبان با وی میخواندی تا فراموش نکند آیت آمد که لا تحرک به لسانک زبان را خود را قبل از اتمام
وحی لتعجل به تا تعجیل کنی بحفظ او اخذ وی ان علینا بدرستی که بر ماست جمعه گرد آوردن آن در دل تو تا یاد

گیری وقرآنه و بر ماست قراءت آن بر زبان تو فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آن را بزبان جبرئیل علیه السلام بر تو
فاتبع پس پیروی کن قرآنه خواندن او را و تامل کن در آن ثم ان علینا پس بدرستی که بر ماست بیانه روشن
کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید در امر بعث بل تحبون العاجلة
بلکه دوست میدارید دنیا را شتاب کننده را وتذرون الاخرة و دست باز میدارید آخرت پاینده را و کار بر
عکس می باید وجوه یومئذ رویها در آن روز که قیامت است ناضرة تازه و تابان باشد یعنی وجوه انبیا و اولیا و
مؤمنان الی ربها بخداوند خود ناظرة نگرنده از روی عیان نه حجاب ابن عمر رضی الله عنهما گفت که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که فروتر اهل بهشت آنکس است که نظر کند باغها و نعمتها از ان …
خود را هزار ساله راه … و گرامی ترین نزد خدای کسیست که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی
بعد از آن این آیت برخواند که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة آورده اند که اویس … در هر … این کلمات
اللهم انی اسألک النظر الی وجهک الکریم نظم هر کس به بهشت آرزوی دارد و عاشق جز آرزوی دیدار
ووجوه یومئذ و رویها آن روز باسرة ترش و تاریک باشند یعنی رویهای منافقان و مشرکان تظن گمان برد
قوای مخاطب یعنی بداند … آن نفس یعنی شناسد ان یفعل آنکه رسیده خواهد بها بدو فاقرة بلاء
و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایت است از نزول عذاب عظیم بر وی … از …
و … کلا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل
توان شد اذا بلغت چون برسد روح التراقی باستخوانهای سینه و گردن وقیل و گفته شود یعنی کسان محتضر
یا ملائکه گویند من راق کیست افسون کننده و شفا دهنده وظن و یقین کند محتضر انه الفراق که آنچه بدو نازل
شده جدائیست از دنیا و ملاقات آن والتفت الساق و به پیچد ساق محتضر بالساق بساق دیگر یعنی پایهای او از هول
مرگ درهم پیچد و حرکت در آن نماند یا جمع ساق بلغت کنایت … باشد یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت
الی ربک بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق آن روز باز گشت باشد هر کس را اغلب مفسران برآنند که ابوجهل
لعین را شدت معادات با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم واقع بود در شان او نازل شده که فلا
صدق پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد آنچه واجب مال وی بود ولا صلی و نگزارد نماز پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم یا نماز نگزارد برای خدای ولکن کذب و تکذیب کرد پیغمبر را وتولی و برگشت از راه حق ثم ذهب پس
بازگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی میخرامید از روی افتخار که من چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب
و تولی اولی لک سزاوار است ترا ای ابوجهل مرگ سخت فاولی پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر و هول قیامت ثم اولی
لک فاولی پس بغایت سزاوار است ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل گفت ای محمد مرا بچه
ترسانی … بعضی علما … استحق سبحانه … برای تاکید ابوجهل را گفت وای بر تو ایحسب
الانسان ایا می پندارد انسان ان یترک آنکه فرو گذاشته شود سدی مهمل و معطل و ضایع که بدنیا مکلف و به
عقبی مبعوث نگردد الم یک نطفة ایا نبوده است آدمی قطره ای من منی یمنی از منی که ریخته شده در رحم ثم کان علقة
پس بوده است خون بسته فخلق پس خدای بیافرید بدن او اعضای او را فسوی پس راست کرد صورت او را
و روح در وی دمید فجعل منه پس گردانید از منی الزوجین دو صنف الذکر والانثی نر و ماده الیس ذلک آیا نیست

آیا چنین او بقادر توانا علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کرداند مردکانرا و در خبر آمده که در آخر این سوره
بایکفت بلی و بر روایتی دیکر سبحانک اللهم بلی و در شیخ ما قدس سره می‌کفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الانسان مكية ثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحیم هل اتی آیا آمد استفهام تقریرست یعنی بدرستی که
آمد علی الانسان بر آدم علیه السلام حین هنگامی من الدهر از زمان که دران لم یکن نبود شیئا مذکورا چیزی یادکرده
شده یعنی چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح درو وکس بانسانیه او را یاد نمی‌کرد و جمعی
نطفه و عناصر فهمیدا استند که تمام او حیثیت و غایت خلقت او چه خواهد بود و این معنی نمیدانستند
استاد قدس سره بیان فرموده که نظمها شعله مفاتیح الغیب باشد در اقتضای مراتب ظهور و مرتبه خلافت
کبری را شاید و عین مقصودات را انتهاء غایات او تواند بود و همه نهایتها بوجود او جود و آشکارا شود

نظم شد ظهورها و تجلی نور نوبه * کنج مخفی از وی آمد در ظهور * کنج مخفی بدر بری چاک کرد * خاک را
تا از افلاک کرد * کنج مخفی بدر بر یکجوش کرد * خاک را سلطان اطلس پوش کرد * انا خلقنا الانسان بدرستی که
ما آفریدیم آدمی را که اولاد وی اند من نطفة از آبی اندک که منی است و چون منی هریک از مرد و زن مختلف
الاجزاست در رقه و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرداست بجمع صفت کرد و فرمود که امشاج
آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید است و آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز شود و الوان
یعنی اطوارست یعنی نطفه علقه شود پس مضغه کردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم با مرحم
نبتلیه می آزمائیم او را فجعلناه پس کردانیدیم او را سمیعا شنوا بصیرا بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلایل
و استماع آیات انا بدرستی که ما هدیناه السبیل نمودیم او را راه راست بنصب دلایل قدرت و انزال آیات تا باشد
اما شاکرا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید و اما کفورا یا ناسپاسی یعنی کافر شقی انا اعتدنا بدرستی که ما
آماده کرده ایم للکافرین برای ناکرویدکان سلاسلا زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند و اغلالا و غلها
که بر کردن ایشان نهند و سعیرا و آتشی افروخته که در آن پیوسته بسوزند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران
یعنی مؤمنان صادق فرمان بر یشربون بیاشامند در آخرت من کاس کان از جام خمر که باشد مزاجها
کافورا آمیختگی آن کافور یعنی آن بکافور بهشت پا بیختند تا خنک و شیرین و خوش بوی کردد و کفته
اند آبیست در بهشت خوش بوی و سفید بجهت مشابهت او بکافور او را بدین نام خوانند و موید
این قولست آنکه بدل از کافور آورده که عینا کافور چشمه ایست یشرب بها میآشامند ازان عباد الله بندکان
خدای یفجرونها میرانند آن چشمه را هرجا میخواهند تفجیرا راندنی آسان جمهور مفسران برانند که روزی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بخانه علی رضی الله عنه درآمد حسن و حسین را رضی الله عنهما بیمار دید و علی و فاطمه
را رضی الله عنهما کفت که نذری کنید تا فرزندان صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه دارند حق سبحانه
سبطین را رضی الله عنهما شفا بخشید و ایشان روزه کرفتند و مقدار جو قرض کرده یا بمزد کار ستده و آرد
کرده نان پختند و نان شام که خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد و آواز داد که اهل بیت نبوت مسکینی

ام از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه و تعالی شما را از طعامهای بهشت بدهد علی رضی الله عنه نصیب
خود بآن مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و بآب خالص روزه کشاده شب کذرانیدند و دیکر روز
روزه کرفتند بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعامی که بود ایثار کردند و شب سیم اسیری بر در
ایشان رسید و همه نصیب خود بدو دادند حق سبحانه این آیت فرستاد که یوفون وفا نمایند بالنذر بنذری که در
طاعت کنند و یخافون و می‌ترسند یوما کان از روزی که هست شره بدی او یعنی محنت و شدت مستطیرا
فاش و آشکارا رسیده بهمه و یطعمون الطعام و میدهند خوردنی را علی حبه بر دوستی خدا یا بر حب طعام
یعنی با وجود آنکه محتاجند بدان طعام و آنرا دوست میدارند ایثار می‌نمایند محتاجانرا مسکینا درویش بیچاره
و یتیما و خرد سالی بی پدر را و اسیرا و اسیری را که از کفار کرفته اند و در خبرست که چون اسیری بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آوردندی او را به بعضی از مسلمانان سپردی تا وی مبارک باسیری در شان او
قرار یابد و کفتی احسن الیه و بعضی از علما برانند که مسجون از اهل قبله که در حقی او را حبس کرده باشند
مملوک از عبید و اما هم بیرون حکم اسیر دارند یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان مقال یا
بزبان حال میکویند انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها لوجه الله برای طلب رضای خدا
لا نرید نمیخواهیم منکم جزاء از شما پاداش و مکافات و لا شکورا و نه سپاسی داری چه در احسان منت
نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد نظم هر چه دهی بیمنت منه * وانچه بمنت دهی از خود منه
منت منه که ما احسان بوده وقت جزا موجب نقصان بود انا نخاف بدرستی که ما میترسیم من ربنا از
آفریدکار ما یوما عبوسا از عذاب روزی ترش یعنی روزی که روبها در آن ترش کردد از شدت اهوال
قمطریرا از امام حسن بصری رضی الله عنه پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که الله چه سخت است اسم
روز قیامت و از وی سخت ترست انا اسم خود فوقیهم الله پس نکاه دارد خدای ایشانرا شر ذلک الیوم از بدی
و هول و رنج آن روز و لقیهم و بخشیا رساند ایشانرا نضرة تازکی و خوب رویی و سرورا و شادی و فرح در دل و جزیهم
و پاداش دهد ایشانرا بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت و اجتناب نمودند از معصیت یا بر ایثار
طعام جنة بوستانی که از میوه آن خورند و حریرا و جامه ابریشم بهشت که بپوشند متکئین در حالتی که تکیه
زده باشند فیها در بهشت علی الارائک بر تختهای آراسته لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتاب
را یعنی حرارت نباشد و لا زمهریرا و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در وی زمستان
و تابستان نباشد تا از شدت حر و برد متاذی نشوند و دانیة و پاداش دهد ایشانرا بهشتی دیکر که
نزدیک بود علیهم بر ایشان ظلالها سایه‌های درختان آن و ذللت و رام کرده شده باشد قطوفها میوه‌های
آن تذلیلا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوه‌ها و کسی منع نکند و یطاف علیهم و کردانیده شود بر ایشان
بآنیة من فضة جامها خورد از سیم و اکواب کانت و جامهای بزرک که باشد قواریرا مانند آبکینها قواریرا من فضة
آبکینها از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفا آبکینه که از خارج داخل را توان دید قدروها
اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تقدیرا اندازه کردنی یعنی هر کس
را فراخور حوصله او جامی دهند که بدان سیراب شود و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود و یسقون و آشامانیده
شوند فیها در بهشت کاسا کان خمری که باشد مزاجها زنجبیلا آمیزش آن زنجبیل یعنی با سرد آن

شراب با زنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرند و لذت بخشنده است عَيْنًا فِيهَا مانی زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا نام نهاده شده سلسبیل یعنی منقاد باشد بعبیدان هرجا بهشتی خواهد توانند برد وگویند سلسبیل سهل در حلق رود و زود بگوارد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وطواف کنند برایشان وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران که همیشه بر آن حال باشند برحال طفولیت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون به بینی ایشان را ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری ایشان را از صفا رنگ و درخشیدن چهرهٔ ایشان لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کس بدان نرسیده و در دمعان و آب داری او قصور پیدا نشد وَإِذَا رَأَيْتَ و چون بنگری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَيْتَ نَعِيمًا به بینی نعمتها که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه چنانکه منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدا را ملاحظه مینماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت است که هرچه خواهد میسر گردد یا ستیذان ملائکه بوقت در آمدن بدیشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح یا نعیم ملاحظهٔ ذات است و ملک کبیر مشاهدهٔ دیدار و وادی دیدار هیچ کار نباید الجار ثم الدار ع ناهدان فردوس پیچو بند و ما دیدار دوست عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامهای دیبای نازک خُضْرٌ سبز است وَإِسْتَبْرَقٌ و دیباهای وَحُلُّوا و پیرایه بسته شوند أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ بدستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ چه جمع و معاقبه ممکن است وَسَقَاهُمْ و بیاشامانند ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شراب پاک از دنس و انجاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل گوید طهور چشمه ایست بر در بهشت که هرکه از آن بیاشامد در دلها حقد و حسد و حکم هیچ صفت بد نماند و گفته اند پاک کند دلها از میل بما سوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او و باقی بماند ببقاء او و ما البقاء فی اللقاء تمام العطاء و باید دانست که چهار که نهر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و ذکر آن در سورهٔ کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر از آن متقیانست آب و شیر و خمر و عسل و شمهٔ از صفات اینها در سورهٔ محمد صلی الله علیه و سلم مرقوم رقم بیان شده و دو چشمه از آن اهل خشیت است فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن ذکر آمده دیگر شراب رحیق از آن ابرار است و چشمهٔ تسنیم از آن مقربان است و این هر دو در سورهٔ مطففین مذکور شده و دو چشمه از آن اهل محبت اند کافور و زنجبیل که آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور نصیب از آن ایشانست و محققان آن را شراب شهود گویند که مرات دل نوشنده را بلوامع انوار قدم روشن ساخته بدنیای نقوش عکوس تایل نابد گرداند و وقت حال او را جان صافی سازد که مطلقا اغتبار ثانیه شراب غیرت در مشارع وحدت نماند و رنگی دو کانگی مبدل گرداند جام و مدام را یک رنگ سازد نظم

همه جامست و نیست گوئی می * یا مدامست و نیست گوئی جام * عارفی گفته است که اگر فردا بنم نشینان دار القرار بدایما دایک حبود و سرود شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانهٔ افضال را نیم جرعه از آن نصیب داده اند نظم از سقام ربهم بین جمله ابرار مست * و زشراب لایزالی هفت و پنج و چار مست * تو چو پایه بر زمین و جان پاک عاشقان * در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست * پس ایشان را گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کرامتها كَانَ هست لَكُمْ جَزَاءً مر شما را پاداش کردار شما وَكَانَ سَعْيُكُمْ و هست شتافتن

شما در خیر مَشْكُورًا پسندیده و لایق مکافات إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را تَنْزِيلًا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از آیتی بر مقتضی حکمت فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس صبر کن بر حکم پروردگار خود در تاخیر فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان آثِمًا گناه کاری که ترا با تو خوانند چون عتبه که گفت از دعوت باز ایست تا دختر خود را بتو دهم أَوْ كَفُورًا و یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آباء رجوع کن تا ترا توانگر سازم وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً بامداد وَأَصِيلًا و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ سجود کن مرورا یعنی نماز کن و بعضی گفته اند ذکر وقت نماز بامداد است و اصیل شبانگاه یعنی وقت ظهر و عصر و بعضی از شب مراد مغرب و عشا است پس معنی چنین بود که پنج نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ و نماز کن برای خدای لَيْلًا طَوِيلًا شب دراز یعنی تهجد اشتغال نمای إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی کفار مکه يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ و گذاشته اند یعنی انداخته اند پس پشت يَوْمًا ثَقِيلًا روزی گران که قیامت است بدو نمیگروند و برای او عمل نمیکنند نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما بیافریدیم ایشان را از آب پست وَشَدَدْنَا و محکم کردیم أَسْرَهُمْ آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را باعصاب بر هم بستیم وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم بَدَّلْنَا بدل کنیم ایشان را أَمْثَالَهُمْ بامثال ایشان در خلقت تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشان را بمیرانیم و در نشاء ثانیه بهمان صورت و هیات باز آریم یا ایشان را بمیرانیم بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندی و موعظه ایست یا معامله اهل بیت رضی الله عنهم در بذل و ایثار عبرتیست مؤمنان را تا بمثل آن عمل کنند و از مثل این جزاها بهره یابند فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هرکه خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما هیچ راهی إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما را إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا باستعداد و استحقاق هرکس حَكِيمًا صواب کار که نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت يُدْخِلُ در آرد مَنْ يَشَاءُ هرکرا خواهد فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود بهدایت و توفیق او به بهشت بفضل و کرم خود وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران یعنی مشرکان را أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک در آخر

سورة المرسلات خمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا بنیکوئی یعنی با مر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده بمحمد صلی الله علیه و سلم هر یکی بی یا بادهای وزنده شده بی در پی فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملائکه که سخت روند عَصْفًا سخت رفتنی در امتثال امر و نهی حق یا آیات کلام که برندگان و محو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قومی وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که نشر کنند کتب شرایع و کتبها یعنی ظاهر کنند نَشْرًا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای خاص و عام یا بادهای جهنده جهت راحت جمعی فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملائکه که جدا کنندگانند حق و باطل را از یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا

کنند خبرها از شرایع یا حجه که یاد کنند ساز دها بر حالها فالملقیات پس بفرشتگانی که افکنندگانند به پیغمبر ذکرا وحی
یا آیات کلام که القاء ذکر حق کنند میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر میشوند چه مشاهده هبوب موجب ذکر
حق است و استدلال بر آن بر قدرت وی والقاء ذکر عذرا برای عذر محققانست او نذرا و یا جهت بیم کردن
مبطلان و جواب قسم این باشد که انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت
و ما یتعلق بها لواقع هر آینه بودنیست فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند و نورها ناپدید شوند
و اذا السماء و آنگاه که آسمان فرجت شکافته گردد و اذا الجبال و آنگاه که کوهها نسفت پراکنده شوند از
اماکن خود و اذا الرسل و آنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر شده باشد در آن برای گواهی
دادن بر امتان پس گویند لای یوم برای کدام روز اجلت واپس داشته شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم
و شق آسمان و قلع جبال پس جواب آید که لیوم الفصل برای روز جدا کردن که امروز است و جدا کردن میان
کافر و مؤمن و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا
یعنی تو چه دانی ما یوم الفصل چیست روز فصل چه کنه او را نتوان دانست ویل وای یومئذ آن روز للمکذبین
مر آنان را که تکذیب آن روز کنند الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود
ثم نتبعهم پس از پی در آریم بهلاکت الآخرین پسینیان را که مانند ایشان بودند چون کفار مکه کذلک مثل این
کار نفعل میکنیم بالمجرمین بهمه گناهکاران ویل یومئذ عقوبتی بزرگ در آن روز للمکذبین مر تکذیب
کنندگان این وعید راست الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را من ماء مهین از آبی خوار مقدار فجعلناه پس
نگاه داشتیم آن آب را فی قرار مکین در قرارگاهی استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم دانسته شده که
زمان ولادت است فقدرنا پس توانا بودیم بآفرینش شما فنعم القادرون پس نیک توانائیم ما ویل یومئذ بزرگ
بلائی در آن روز للمکذبین مر باور ناداران که این قدرت راست الم نجعل الارض آیا نگردانیدیم ما زمین را کفاتا
پوشنده و جمع کننده احیاء و امواتا مر زندگان و مردگان را یعنی احیا بر روی خود دارد و اموات را در درون
خود در آرد و جعلنا و بیافریدیم فیها در زمین رواسی کوههای استوار با جای شامخات بلند و
بر افراشته و اسقیناکم و بنوشانیدیم شما را ماء فراتا آبی شیرین بسبب آفریدن منابع و عیون در زمین ویل
یومئذ وادی جهنم در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگان راست که امثال این نعمتها اعتراف
نکنند و کفار را در آن روز گویند انطلقوا بروید الی ما بسوی آنچه کنتم به بودید تکذبون تکذیب
میکردید یعنی آتش دوزخ و عذاب در آن انطلقوا الی ظل بروید بسوی سایه ذی ثلث شعب خداوند سه
شاخ لا ظلیل نه سایه خنک و دایم و در راحت باشد و لا یغنی و دفع نکند از دوزخی من اللهب از
حرارت زبانه آتش چیزی مراد سایه دود دوزخ که از بزرگی بسیار متفرق میشود بشعبها و سه شعب
[illegible] میرود و در معالم آورده که چون از دوزخ بیرون آید و از وی سه شعب منشعب گردد یکی … پس مومنان
افکند و یکی دخان … منافقان … کرد و یکی … خالص و آن بالای کافران باشد …
آورده که هر سه شعب دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافران قرار گیرد و دیگری بر یمین و دیگری بر شمال …
… است در دماغ و غضبیه … قلب و شهویه … [illegible]
… اشارت بآنست … عقل … [illegible]

نظم زتاریکی خشم و سهوت حذر کن که از دود آن چشم دل تیره کردد غضب چون در آید رود عقل بیرون
هوا چون شود چیره جان خیره گردد انها ترمی بشرر می افکند آن دوزخ شررها هر شراره کالقصر مانند کوشکی
عظیم کانه گوییا که آن شرر جمالات صفر شتران زرد اند برنگ آتش و بعضی گویند صفر یعنی سود ست
چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت است و بشتران
زرد یا سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت ویل مشقت بسیار یومئذ امروز للمکذبین
مر دروغ زنان را که صفت دوزخ و شراره او را باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون روزیست که کافران سخن
نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بخدای و لا یؤذن لهم و دستوری ندهند مر ایشان را
فیعتذرون تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد ویل کرب و اندوه یومئذ للمکذبین امروز آنان راست
که تکذیب کنند این خبرها را هذا یوم الفصل این روز جدا کردنست میان محق و مبطل جمعناکم جمع کردیم
شما را ای مکذبان این امت و الاولین و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند فان کان پس اگر هست
لکم کید شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت مؤمنان بکار میبردند فکیدون پس بیش
بیدا … توبیخ است مر ایشان را و اظهار ناعجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود و مکر و دستان عذاب
از خود دفع نتوان کرد نظم بمکر و حیله عذاب خدای دفع نشود نیاز باید و اخلاص و ناله سحری
توان خرید بنان ملک هر دو جهان از این معامله غافل مشو که حیف خوری ویل یومئذ غم و غصه امروز
للمکذبین مر مکذبان راست که بهیچ از عذاب نرهند ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان
فی ظلال در سایهای درختان بهشت باشند و عیون و بر کنار چشمهای آب و فواکه و در میان میوها
مما یشتهون از آنچه آرزو کنند و میل کنند ایشان را میگویند کلوا بخورید ازین ثمرات و اشربوا و بیاشامید
ازین آبها هنیئا خوردن و آشامیدن گوارنده بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا
انا کذلک بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ویل یومئذ جیل قبیح در دم آن روز
للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشت نمیگروند کلوا بخورید ای مکذبان بنعیم فانی دنیا و تمتعوا
و بر خوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون بدرستی که شما مشرکانید و مستحق عذاب الیم اند ویل
یومئذ وادی آتش در روز للمکذبین مر مکذبان را از عذاب الیم و اذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز
کنارید لا یرکعون نماز نگزارند و لا نماز ادا نکنند که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است ویل
تقریبین یومئذ روز للمکذبین مر دروغ دارندگان راست که نیز با سلام در آمدند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده بعد از قرآن
یؤمنون میگروند اگر بقرآن نگروند که معجز است مشتمل بر حجج واضحه و معانی لائحه … که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله

سورة النبا مکیة اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم دعوت
آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بود قیامت بیم نمود کفار در نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نزول قرآن
و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر یا پیغمبر و مؤمنان پرسش مینمودند جناب حق سبحانه

فرمود عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ از چه چيز مى پرسند كافران عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از چيزى بزرگ يعنى قرآن الَّذِي هُمْ آن خبرى كه ايشان
فِيهِ در ان خبر مُخْتَلِفُونَ اختلاف كنندگانند بعضى او را بسحر و بشعر و كهانت نسبت ميدهند و مختلق و مفترى را سالهم
ميگويند و بقولى نبإ عظيم نبوت انحضرت است كه ميگويند يا او پيغمبر هست يا نى ساحر است يا شاعر يا مجنون
و بعضى برانند كه آن خبر بعثت و در ان مختلف بودند جمعى ميگفتند قيامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند
كرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و برخى مطلقا آن منكر بودند ان هى الا حياتنا الدنيا و گروهى شك داشتند در وقوع
و لا وقوع آن بل هم فى شك منها كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا كه بدانند نزديك نزع كه آنرا اختلاف ميكردند راست است
ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس زود بود كه بدانند در عقبات بطلان قول و حجت عقيده خود أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آيا ما
نساخته ايم زمين را مِهَادًا فرشى گسترده تا قرارگاه شما بود وَالْجِبَالَ و نگردانيده ايم كوهها را أَوْتَادًا ميخها تا
بدانها استوار باشد وَخَلَقْنَاكُمْ و بيافريديم شما را أَزْوَاجًا از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقى ماند يا خلق كرديم
گونه گونه از سياه و سفيد و دراز و كوتاه و خوب و زشت وَجَعَلْنَا و گردانيده ايم نَوْمَكُمْ خواب شما را سُبَاتًا
راحت بدنهاء شما يعنى قطع حس و حركت كنند تا قواى حيوانيه براسايند و ماندگى ايشان زايل شود وَجَعَلْنَا
اللَّيْلَ و ساخته ايم شب را لِبَاسًا پوششى كه ظلمت همه چيزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره
آورده كه شب لباس اصحاب الليل است كه ايشان را از كل نظر اغيار بپوشاند تا در خلوات خود از لذت مكالمه يا محاضره
يا مشاهده هر يك فراخور استعداد خود برخوردارى يابند حضرت شيخ الاسلام قدس سره فرموده كه شب پرده
نيكان راه است و روز پديدار ان بحكم شعر الليل للعاشقين ستر يا ليت اوقاته تدوم نظم
چون در دل شب خيال او را بخت من بنده شب كه روز باد دفت وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و گردانيده ايم روز را مَعَاشًا
وقت طلب معيشت تا بتحصيل آن حركت و سعى كنند وَبَنَيْنَا و بنا كرده ايم فَوْقَكُمْ زبر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت
آسمان سخت يعنى محكم و استوار كه در وى فرجه و شكافى كه نشانه خلل و زوال باشد نيست وَجَعَلْنَا و بيافريديم
در آسمان سِرَاجًا چراغى وَهَّاجًا افروخته و تابان يعنى آفتاب وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستاده ايم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهاء
فشارنده باران مَاءً ثَجَّاجًا آبى ريزان لِنُخْرِجَ تا بيرون آريم بِهِ بدان آب حَبًّا دانه كه قوت را شايد وَنَبَاتًا چون
كاه و گياه و گفته اند بيرون آريم از دريا دانه كه در وى در بينى(?) بگياه وَجَنَّاتٍ و درختان بوستانها أَلْفَافًا در هم
پيچيده يعنى بسيار و بهم نزديك إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستى كه روز حكم كذائى يعنى روز سخن(?) كَانَ هست در
حكم خداى مِيقَاتًا وقتى مقدر براى محاسبه خلايق و مجازات ايشان يَوْمَ يُنْفَخُ روزى كه دميده شود فِي الصُّورِ
در صور بنفخه ثانيه فَتَأْتُونَ پس بيائيد شما أَفْوَاجًا گروه گروه از قبرهاى خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبى
رحمه الله عليه آورده كه حضرت رسول صلى الله عليه و سلم را از افواج پرسيدند فرمود كه حشر كرده شوند
ده صنف از امت من بعضى بر صورت بوزنگان و بعضى بر هيات خوك و برخى نگونساران كه ايشان را بروى
بدوزخ ميكشند و بعضى نابينايان و بعضى كران و گنگان و بعضى ميخايند زبانهاء خود را و ان بر سينهاء
ايشان افتاده باشد و ريم از دهنهاء ايشان سيلان ميكند و اهل محشر را از ان كراهت باشد و بعضى دست
و پاى بريده باشند و برخى بر تنهاء آتشين آويخته و بعضى را نتن باشد بدتر از مردار و بعضى را جبهاء پوشانيده
باشند از قطران چسبيده بپوستهاء ايشان اما بوزنگان سخن چينان باشند و خوكان حرام خواران باشند
و نگونساران خورندگان ربا بودند و كوران جور كنندگان در حكم و گنگان و كران آنها كه باعمال خود معجب بوده اند

و زبان خايندگان علما كه گفتار ايشان مخالف كردار ايشان بوده و دست و پاى بريدگان رنجانندگان همسايگان
و آويختگان بدار نمامان و سعايت كنندگان بسلاطين و آنها كه نتن عظيم دارند متابعان شهوات و بان
دارندگان حق خداى و پوشيدگان بلباس قطران اهل كبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شكافته شود آسمان در ان
روز فَكَانَتْ پس باشد از بسيارى شكاف أَبْوَابًا درها يعنى خداوند درها يا از كثرت فرجها گوئى كه تمام او در است
وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و روان شوند كوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشند مثل سراب يعنى نمايشى كه داشته باشند تا
سبب تفتت اجزاء بحقيقه چيزى باقى نماند إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستى كه دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا كمينگاه خلق
همه را بر وى گذر بايد كرد يا كمينگاهى كه زبانيه در وى منتظر و مترصد ايستاده باشند براى تعذيب كافران و از ثعلبى نقل
كه بحث يا موضعى رصدى كه خزنه دوزخ انتظار كفار مى برند و خزنه بهشت نگاهبانى مومنان ميكنند تا
در وقت مرور بر صراط از نعرات آتش محروس باشند و اين جهنم باشد لِلطَّاغِينَ مر كافران كه از حد در گذشته اند مَآبًا
بازگشت يعنى آرام جاى و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا درنگ كنندگان در دوزخ أَحْقَابًا روزگارها يعنى دهرها در معالم
از مجاهد نقل ميكند كه اين احقاب كه حق سبحانه ذكر كرده چهل و سه حقبه است و هر حقبى هفتاد خريف
و هر خريفى هفتصد سال و هر سالى سيصد و شصت روز و هر روزى هزار سال در موضح آمده كه مراد
نيست كه براى عذاب كافران تعيين مدت كرده باشد بلكه معنى انست كه هر حقبى كه گذرد حقبى ديگر از پى در
آيد تا ابد لا يبقى لَا يَذُوقُونَ نمى چشند فِيهَا در دوزخ يعنى نمى يابند بَرْدًا خنكى هوا يعنى چيزى كه بدان راحت
يابند و حرارت دوزخ از ايشان باز دارد و گفته اند برد در جهنم خواب است يعنى ايشان را در جهنم خواب نيست
تا آسايش يابند وَلَا شَرَابًا و نمى آشامند شرابى إِلَّا حَمِيمًا مگر حميم و ان آبيست گرم چون نزديك روى ايشان كنند گوشت
رويها بگوشت روى در ريزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا و مگر چركى كه از تن
ايشان سيلان كند يا اشكها كه از حسرت مى بارند يا زمهريرى كه بدان تعذيب كرده شوند جَزَاءً پاداشى
داده ميشوند پاداشى وِفَاقًا موافق كردار خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستى كه ايشان بودند لَا يَرْجُونَ نمى ترسيدند
حِسَابًا از حساب آخرت اميدوار نبودند بثواب آن سراى وَكَذَّبُوا و تكذيب ميكردند بِآيَاتِنَا بآيتهاء
ما كه انبيا بديشان مى نمودند كِذَّابًا تكذيب كردنى وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چيزى از اعمال بندگان از طاعت و معصيت
جزا أَحْصَيْنَاهُ شمرده ايم آنرا يعنى نگاه داشته ايم و نوشته كِتَابًا نوشتنى و خواهيم گفت مشركان را كه
فَذُوقُوا پس بچشيد عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمى افزائيم شما را هيچ إِلَّا عَذَابًا مگر عذابى را بالاى آن
در خبر آمده كه اين آيت سخت ترين آيات قرآنست بر دوزخيان إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستى كه مر پرهيزگاران راست
مَفَازًا رستگارى از عذاب يا جاى فوز و فلاح كه آن حَدَائِقَ باغهاست يعنى درختان ميوه دار
وَأَعْنَابًا و درختان انگور تخصيص تفصيل است وَكَوَاعِبَ و ايشان راست دختران نار پستان أَتْرَابًا
همزادان در تفسير زاهدى آمده كه شانزده ساله باشند و مردان سى و سه ساله باشند و در اغلب
تفاسير هست كه همه اهل بهشت از مردان و زنان سى و سه ساله خواهند بود وَكَأْسًا و مر ايشان راست جامها
دِهَاقًا پر از شراب يا كاسهاى پى در پى لَا يَسْمَعُونَ نمى شنوند متقيان فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بيهوده
و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغى و گفته اند نشنوند در شراب خمر بهشت سخن عبث و دروغ چنانچه شاربان
خمر دنيا كه در مجالس ايشان هذيان و عربده و خلاف و جدل بسيار جَزَاءً جزا داد ايشان را جزا دادنى

مِن رَبِّكَ از پروردگار تو بمقتضی وعده خود عَطَاءً و عطا کرد ایشان را از فضل خویش حِسَابًا وافی و کافی یعنی
بسنده یا بحساب اعمال ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پروردگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الرَّحْمَٰنِ
بخشاینده بر خلق لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از خدای خِطَابًا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه
سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اویند و
مالک نتوانند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان صف زده کار روح
ملکیست موکل بر ارواح در عالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست در روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمامی
ملئکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله
عنه روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او
ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فرشتگان صفی ایستند و
ملئکه صفی و گویند روح جبرئیل است علیه السلام که با فرشتگان صف برکشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب
شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر کسی که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای که شفاعت کند یا شفاعت نکند مگر
کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او وَقَالَ و گفته باشد او در دنیا صَوَابًا کلمه توحید یعنی بجز مؤمن
شفاعت نکند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز درست و ثابت بود نی البته خواهد بود فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ
رَبِّهِ بسوی ثواب پروردگار خود مَآبًا بازگشتی بایمان و طاعت إِنَّا أَنذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما بیم کردیم شما را و بترسا
نیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذاب نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقق اوست يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ روزی
که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی با یاد کرد هاء خود را از خیر و شر
وَيَقُولُ الْكَافِرُ و گوید ناگرویده در آن روز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنتُ تُرَابًا بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی
یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافر آرزو
کند و گفته اند مراد از این کافر ابلیس است و آدم را علیه السلام عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود
بیستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان او از مؤمنان مشاهده کند و عذاب و شدت
خود را ببیند گوید که کاش من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی این همه دبدبه و طنطنه که
حکایتست هیچ طبقه از طبقه مخلوقات را نیست **نظم** خاک را خوار و تیره دید ابلیس * عار
کرد انکار شان آن حسود خسیس * ما ندانا قل زنقود باطن او * نشد آگه زسر کامن او * بهر گنجی که هست در دل
این صد آباد ده از نقد او قلوب * که بجز خاک نیست مظهر کل * خاک شو خاک تا بروید گل *

سورة النازعات مکیة ست و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم وَالنَّازِعَاتِ سوگند بکشندگان غَرْقًا بشدت و قوت
یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ و بفرستادگان بجهت بند از ارواح مؤمنان از
نَشْطًا بیرون بردن بنرمی وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا و بملئکه شناکنندگان شنا کردنی یعنی آمد و شد نمایند در رفتن و شتافتن
در راه خدا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس بفرشتگان پیشی گیرنده پیشی گرفتنی در فرمان برداری فَالْمُدَبِّرَاتِ پس

سوگند بملئکه که تدبیر کنندگان اند أَمْرًا کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکلست بر ریاح و جنود و اسرافیل
که نازلست با سماء قضیه ها و قدر و میکائیل که بباران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قابض ارواح است و
و گفته اند که مقسم به نجوم اند که شتابان میروند از مشرق تا بمغرب دونده اند از برجی به برجی و ساحت
میکنند فلک و بعضی پیشی میگیرند و بر وجه تدبیر امری که بدیشان باز بسته است باذن الله چون اختلاف
فصول یا اسپان غازیان که عنان کشیده روند در دار الاسلام یا هیچ نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف
جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم
قدس رفته در مراتب ارتقا سباحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند از کمل شهود تکمیل اسرار رشاد کرده
و بر همه تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یاد کن از روز
که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن کما قال یوم ترجف الارض والجبال و آن بوقت نفخه
اولی بود که همه بلرزند و زندگان بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پی درآید آنرا از پی درآینده یعنی نفخه ثانیه
که خلق زنده شوند قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ دلها آن روز وَاجِفَةٌ ترسان و لرزان بود أَبْصَارُهَا دیدهای خداوندان دلها
خَاشِعَةٌ فرو خوابیده بود يَقُولُونَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا که أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ آیا ما باز گردیده
شدگانیم فِي الْحَافِرَةِ بحالت اول یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیاتی که داشتیم رد خواهند أَإِذَا كُنَّا
آیا چون گردیم عِظَامًا نَّخِرَةً استخوانهای کهنه نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث گردانند قَالُوا بر گفتند
از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلْكَ آن بازگشتن آنگاه كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بازگشتنی باشد با زیان یعنی
ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید
که دشوار مگیرید امر قیامت را فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک فریادست یعنی یکدمیدن
اسرافیل که بدان زنده شوند همه خلایق فَإِذَا هُم پس آنگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ بروی زمین همه باشند
یعنی بزمین محشر آیند بعد از آنکه در زمین بوده باشند و گفته اند ساهره نام زمینیست نزدیک بیت
المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای عزوجل آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند
زمین ساهره را خدای بیافریند از نقره خام و طول و عرض آن بچهل پا بدینار باشد هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو یعنی
آمد حَدِيثُ مُوسَىٰ سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و تنجیر فرعون از ایمان مؤمنان و وعید
کافران إِذْ نَادَاهُ یاد کن چون بخواند موسی را رَبُّهُ پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه طُوًى و آن نام وادی
یا یعنی مزینانست یعنی گزیده شده یا دو بار یاد کرده شد اذْهَبْ برو برسالت إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ
بدرستی که او از حد گذشته است در تکبر فَقُلْ پس بگوی مر او را که ای طاغی هَل لَّكَ هیچ هست ترا میلی
و رغبتی إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان وَأَهْدِيَكَ و همی نمایم که تا راه نمایم ترا إِلَىٰ رَبِّكَ بشناخت
پروردگار تو فَتَخْشَىٰ پس بترسی از عذاب پروردگار تو و حذر نمایی از سرکشی و نافرمانی موسی علیه السلام
بنزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس بنمود او را موسی علیه السلام الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ
معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد موسی را فرعون وَعَصَىٰ و عاصی شد در خدای
یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از خدای نیست بلکه سحریست ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت بر موسی کرد
یعنی روی از وی بگردانید يَسْعَىٰ میشتافت بابطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و روی بگریزانید

و می‌شناخت دیگر یعنی فحشر پس جمع کرد قوم خود را فنادی پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فقال انا
ربکم الاعلی پس گفت منم پروردگار برتر شما یعنی اصنام که بصورت شده همه خدایانند و من از همه
برترم امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس چون این سخن بشنید گفت مرا طاقت این کلام
نیست من دعوی خیریّه کردم بر آدم این همه بلا دیدم فرعون که چنین لاف می‌زند تا کار او بکجا خواهد رسید
فاخذه الله پس گرفت او را خدای نکال الآخرة بعقوبت آخرة که سوختن آتش است والاولی و بعذاب دنیی که
غرقه شد یا نکال دو کلمه او اما اخذه ساخت کلمه اول این سخن و کلمه آخر آنکه گفت ما علمت لکم من اله
غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتی که مرا حال
گرم بود بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین
مناجات کردم که خدایا این چه حالتست که فرعون انا ربکم گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند
و روح منصور در علیین است و آن فرعون در سجین ندا شنیدم که فرعون بخود بینی درافتاد همه
خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد پس درمیان فرق بسیارست **نظم**
گفت فرعون انا الحق گشت پست * گفت منصوری انا الحق و برست * این انا را رحمة الله ای محب * وان انا را لعنة الله در عقب
زانکه او سنگ سیه بد این عقیق * آن عدوی نور بود این عشیق * این انا هو بود در سر ای فضول
ز اتحاد نور نه از حلول ان فی ذلک بدرستی که در گرفتن فرعون لعبرة هر آینه پندیست و اعتباری لمن
یخشی مر کسی را که از نشان او آن باشد که بترسد از فرمانی که مجتنب شده سر بخط بنهد ءانتم آیا شما
ای منکران بعث اشد خلقا سخت‌ترید در آفرینش ام السماء یا آسمان با آن عظمت بناها بنا کرده او را بر زبر شما
رفع برداشت سمکها سقف او را یعنی مقدار ارتفاع او را از زمین بلند ساخت فسویها پس او را راست کرد
بی فتور و فطوری واغطش و تاریک گردانید لیلها شب او را واخرج و بیرون آورد ضحیها روز او را اضافه
شب و روز باسمان جهت آنست که حدوث آنها بسبب اوست امام زاهد رحمه الله فرموده که روز و شب
دیگر باسمان پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و ماه بود والارض و زمین را بعد ذلک بعد از آفرینش آسمان
دحیها بگسترد و بسیط گردانید و جمهور علما برآنند که آفرینش زمین پیش از خلق سماست و گستردن
او بعد از آن اخرج منها بیرون آورد از زمین که گسترد ماءها آب او را بتفجیر منابع و عیون ومرعیها و بیرون
آورد گیاه زارها و چراگاههای او والجبال ارسیها و کوهها را محکم و پایدار ساخت در زمین و اثبات کوهها
و انهار را بها نطعید جراگاهها متاعا لکم از برای برخورداری شما ولانعامکم و مر چهارپایان شما
فاذا جاءت الطامة الکبری پس چون بیاید بلیه بلند که سرو اهول ترکه از همه بلاها در گذرد سخت‌تر باشد آن
ساعتیست که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش
آنکه واقع شود آنچه واقع شود یوم یتذکر الانسان روزی که یاد آرد انسان ما سعی آنچه کرده باشد در عمل
آن یعنی همه را تو شده بیند ست اند ضدنا بنجا تند وبرزت الجحیم و ظاهر کرده شود دوزخ لمن یری
مر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بوجهی که هر که اهل دید باشد ببیند فاما من طغی پس اما هر که از حد
بیرون شد و نکر ویده و آثر الحیوة الدنیا و برگزید زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده
مکافات او را ساخته فان الجحیم پس بدرستی که دوزخ هی المأوی آن جای اوست واما من خاف و اما هر کس که ترسید

باشد مقام ربه از ایستادن خود نزدیک پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض ونهی النفس و نهی
کرده باشد و باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از تمنای حرام فان الجنة پس
بدرستی که بهشت هی المأوی آن او را جای اوست در فصول آورده که آیت در شان کسیست که قصد
معصیتی کند در خلوت و بر آن قادر بوده و بخلاف نفس نموده از خدای بترسد و آن عمل دست باز دارد
نظم گر نفس نفس بفرمان تست * کفش بیاور که بهشت آن تست * نفس کشد هر نفسی سوی تست
هر که خلاف نفس نفسی زد برست * یسئلونک می‌پرسند ترا ای محمد عن الساعة از روز رستخیز می‌گویند ایان
مرسیها کی باشد اقامت آن و در چه زمان بپاید فیم انت در چه چیزی تو من ذکریها از یاد کردن آن
عائشه رضی الله عنها فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم می‌خواست که وقت آن از خدای بپرسد
حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست ونتهان تا پرسی الی ربک به
پروردگار تست منتهیها منتهای علم قیامت یعنی کسی را خبر ندهد و بوجه اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست
انما انت جز این نیست که تو منذر بیم کننده من یخشیها هر کرا بترسد از قیامت کأنهم گوئیا کفار مکه یوم
یرونها روزی که ببینند قیامت را که آن مده آن می‌پرسند لم یلبثوا درنگ نکرده‌اند در دنیا یا در قبر الا عشیة
مگر شبانروزی او ضحیها یا چاشت آن روز که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندگانی
خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده‌اند در دنیا مگر چاشتگاهی و شبانگاهی

سورة عبس مکیة اثنی و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم آورده‌اند که عبدالله بن ام مکتوم بمجلس حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در آمد و آن حضرت بدعوت صنادید قریش مشغول بود ابن ام مکتوم بجهت بینا نبودن
آن حال را ندانست و سخن بحضرت رسول قطع کرد و آنحضرت از قطع کلام ملول شد بروی مبارک ترش کرد
و از او اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیت آورد که عبس ترش کرد روی خود را وتولی و روی بگردانید ان
جاءه الاعمی بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبدالله ذکر اعمی اشعاریست بعذر او در قطع کلام بر سید
انام علیه الصلوة والسلام وما یدریک و چه چیز ترا دانا کرد اند لعله شاید ابن ام مکتوم یزکی پاک شود از
آثام او یذکر و پند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دارد او را پند دادن اما من استغنی اما آنکس که توانگری
دارد و بی‌نیازی میکند از ایمان فانت پس تو له برای او تصدی تعرض می‌آری یعنی بدو اقبال می‌کنی در
حرص بر ایمان او وما علیک و نیست بر تو وزری و وبالی الا یزکی در آنکه آن مستغنی پاک نشود باسلام
بر تو بلاغ است و بس واما من جاءک و اما آنکه می‌آید بسوی تو یسعی می‌شتابد در طلب یعنی ابن ام مکتوم
وهو یخشی و او می‌ترسد از خدای یا از کفار بسبب آمدن نزد تو فانت عنه پس تو از وی تلهی مشغول
میشوی منقولست که جبرئیل علیه السلام این آیت میخواند و بشرهء مبارک آنحضرت متغیر میشد در لباب
آورده که یکساعت زرکر رخساره جبرئیل آن بر میشد بشاید که سیرت و داه راتی
دیده تر دیک بود که روی مبارکش دیوارها ملت داشت ساند امام زاهد رحمه الله فرموده که سید عالم

ز عقب عبدالله رفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردای خود باز گسترانید و بر آن بنشاند و بعد
از آن هرگاه که او را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد
وقتی که بغزو رفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطا نبود چه وی
بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کراهت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن وی قطع کرد كَلَّا إِنَّهَا
حقا که این آیت قرآنی تَذْكِرَةٌ پندیست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ یاد کند او را و بدان متعظ
گردد و آن آیتها ثبت کرده شده است فِي صُحُفٍ در صحیفها مُكَرَّمَةٍ گرامی کرده شده نزد پروردگار مَرْفُوعَةٍ بر
داشته و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِأَيْدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از
لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بزرگان نزدیک خدای تعالی مکرمان و مهربانان بر مؤمنان که استغفار
می کنند ایشان را بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبه
ابن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود با دختر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
طلاق داد و گفت کفرت برب والنجم اذا هوی و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم او را نفرین کرده که
اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی بگذشت که شیری او را برکند و در این باب حسان بن ثابت
رضی الله عنه قصیده دارد القصه چون سجاد او را لعنة کرده میگوید مَا أَكْفَرَهُ چه کافر است این خلق که هیچ
نمی اندیشد که خدای تعالی مِنْ أَيِّ شَيْءٍ از چه چیز خَلَقَهُ بیافریده او را مِنْ نُطْفَةٍ از منی او را پس خَلَقَهُ
بیافریده او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او بدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس
راه بیرون آمدن او آسان کرد اینجا او را سلوک شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را
با خر انتهاء عمر او فَأَقْبَرَهُ پس خاک دهد آورد او را تا همچون مردار پیش راه ها نیفکنند ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس چون
خواهد خدای أَنْشَرَهُ زنده گرداند او را وقت نشور باز بسته بمشیت اوست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ حقا که نکرد انسان
و ادا نکرد مَا أَمَرَهُ آنچه خدای فرموده او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر طاعت و ایمان ذکر کردن بنهاد
و گفته اند مراد همه آدمیانند و هرگز هیچ آدمی از عهده حقوق او امر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند آمد
نظم بنده همان به که ز تقصیر خویش • عذر بدرگاه خدا آورد • ورنه سزاوار خداوندیش • کس نتواند
که بجای آورد فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید نظر کند انسان إِلَى طَعَامِهِ بخوردنی خود که چگونه صنعت و چه پند که چه
و چه احداث کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ با آنکه ما بریختیم آب باران را صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس
بشکافتیم زمین را شَقًّا شکافتنی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا در زمین حَبًّا دانه که قوت توان کرد
چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا و انگور وَقَضْبًا و تره وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و خرمابنان
وَحَدَائِقَ غُلْبًا و بوستانها و دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار وَفَاكِهَةً و میوها
وَأَبًّا و میوهاء خشک یا چراگاه این همه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و برای تمتع
چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد
نفخه ثانیه است جواب آنکه بد چند اهوال و شداید بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ
از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که او راست وَأَبِيهِ و از
پدر خود با وجود شفقت و عاطفه که از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده

وَبَنِيهِ و از فرزندان با خیال یا شطها ربدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ مر هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ
يُغْنِيهِ کاریست که مشغول میدارد او را از مهم دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار را
قدس سره حکایتی منظوم است نظم کشتیی آورد در دریا شکست • تخته ای زان جمله بر بالا نشست
گربه و موشی بر آن تخته بماند • کار شان با یکدگر بخته بماند • نه ز گربه موش را روی گریز • نی ز موش آن گربه را جنگ و ستیز
هر دوشان از حال دریا بی خبر • در تحیر مانده خشک لب • در قیامت نیز این غوغا بود • یعنی آنجا هیچ کس پروا بود
وُجُوهٌ رویها باشد يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ تابان و درخشان ضَاحِكَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ فرحناک و شادمان بسبب
نجات از نیران و وصول بروضه جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها باشد آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بر آن غبار
و تیرگی تَرْهَقُهَا فرو گیرد آنرا قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی أُولَئِكَ آن گروه که رویها سیاه گرفته و گرد آلوده اند
هُمُ الْكَفَرَةُ ایشان ناگروندگان الْفَجَرَةُ دروغ گویان و نابکاران

سورة کورت مکیه تسع و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ابن عمر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل
کرده که هر که دوست دارد که بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند
إِذَا الشَّمْسُ چون آفتاب كُوِّرَتْ در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل شود مراد آنست
که بی نور گردد وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارها تیره شود وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها از اماکن خود
منقلع شده روان شود در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ و چون ناقهاء ده ماهه از حمل ایشان گذشته و زاد
آن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است عُطِّلَتْ فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای راعی و مراعات
او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ و آنگاه که جانوران وحشی حُشِرَتْ جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده متعادیان را
مجال احتراز یکدیگر نباشد وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها را سُجِّرَتْ برافروخته کرده آید تلخ با شیرین تا
همه یک دریا شوند یا خشک سازند یا گرم کنند و بعضی اندرین توجیهات مذکوره است که عبدالله رضی الله
عنه هرگاه که دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ و آنگاه که نفسها را زُوِّجَتْ جفت کرده اند
یعنی هر کسی را با مثل وی جفت گرداند صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مؤمنان را با حور عین جفت کنند و کافران
با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و آنگاه که دختر زنده در خاک کرده سُئِلَتْ پرسیده شود یعنی
از کار وی قتله را سوال کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ بکدام گناه قُتِلَتْ کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختران
را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند
و قول آنکه از وی پرسند که چرا کشته شدی و غرض از این سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرم کشتند تا
قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان پیچ کرده باشند نُشِرَتْ از
گشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان كُشِطَتْ برکنده شود در هم پیچند وَإِذَا الْجَحِيمُ و آنگاه که دوزخ سُعِّرَتْ
افروخته گردد یعنی بغضب خدای تافته گردد بشتاب بهشتیان وَإِذَا الْجَنَّةُ و آنگاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک
کرده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر

وشرح آن ادعای این دعا آنده حال که مذکور شد نشستن زمین دنیوی و نشستن زمین آخرت مشاهد نکند تا داند
که چه کرده است که بداند پند که با هر چیزی که آنچه عطائی است و با هر شی ملاقی و عایقی برپکی حسرت
خورد که چرا زیاده نکردیم و بدی آنده خورد که چرا باشیم شدیم و آن حسرت وا دوری هیچ نایل نوعد

نظم
توای مرد نوبت غنیمت شمار • که فردا اندات نیاید بکار • بگوش ای تو اکنون که فرمان بریست • که در نار آتش

عمر هوی فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان که پنهان شوند در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان که روند
غایب خویش و گشته الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد
و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت که تند اندر جنس کاد کوهی است و کنس اهمی وَاللَّيْلِ
و سوگند بشب إِذَا عَسْعَسَ انگاه که پیش آید و هوا را تاریک کرد اند یا از پس رود و ظلمت زایل کرده شود
این کلمه اضداد است وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ انگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس و مبدا طلوع آن
جواب قسم چیست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن فرستاده ایست كَرِيمٍ بزرگ نزد
خدای یعنی جبرئیل علیه السلام و در تبیان آمده که مراد محمد است صلی الله علیه وسلم و بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت
جبرئیل باشد یعنی خداوند قوة بود در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزدیک خداوند عرش
مَكِينٍ با جاه و منزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده در میان ملایکه یعنی همه گوید فرمان برند ثَمَّ در آسمان أَمِينٍ
یا امانت در وحی کذا دی و اگر گوئیم محمد باشد صلی الله علیه وسلم پس او صاحب قوت است در طاعت و نزدیک
خدای خداوند قدرت و مکانت است و مطاع یعنی مستجاب الدعوة و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست
صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم بِمَجْنُونٍ یعنی دیوانه چنانچه کافران میپندارند وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید
پیغمبر جبرئیل را بصورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیز
پوشیده و آنچه بوحی بدو رسید بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ
شَيْطَانٍ سخن دیو رَجِيمٍ رانده از بهشت فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید سخنی بدین راستی و درستی چرا اعراض
میکنید إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را نیست محمد صلی الله علیه وسلم مگر تربیت
اهل عالم لِمَنْ شَاءَ بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه ایست مر کسی را که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ که
مستقیم شود در راه خدای و رعایت حق کند در اسباب نزول آورده که ابوجهل این آیت شنید گفت
چنین کار بما است و وابسته بخواهش ما است و اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر خواهیم نشویم این آیت آمد که
وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت هدایت را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان
شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی ترا در همه وصفها عاجز ساخته است
و نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقدرت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس توجه داری
و بکدام فضل از پی رحال انکه ترا هیچ نیست ط ز ستا پا همه هیچیم در هیچ • چه باشد سر همه هیچیم در هیچ

سورة انفطرت مكية

بسم الله الرحمن الرحيم إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ انگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا

الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و انگاه که کواکب فرو ریزند در تبیان آورده که کواکب مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک
بسلاسل نور در آویخته اند و آن سلاسل بدست ملایکه است چون اهل آسمان بمیرند آن سلاسل از دست ایشان
بیفتد و کواکب بر زمین ریزد وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و انگاه که دریاها روان کرده شود یعنی از بعضی راه در بعضی بگشایند
و همه یک دریا گردد وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ و انگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا از گورها
و یا از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده
از عمل خیر یا از معاصی وَأَخَّرَتْ و آنچه از پس گذاشته از سنتی عمل یا توبه و گفته اند هر سنتی که بجد کرده است
باول عمر و اخر عمر حکم خطاب رسد بکافر که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی
بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمن مسلط بوده یعنی شیطان یا جهل و یا
متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول این آیت در شان ابو الاشدین است که حضرت رسول را صلی الله
علیه وسلم بیازرد و عقوبتی بوی نرسید اینجا میگوید که چه ترا مغرور کرد تا بندیدی از عناء خدای این شدی
و امهال لطفی مغرور شده بود جمعی آنجا با نند که خطاب عام است هذا در سوال معنی آنکه ای آدمی چه
چیز ترا مغرور ساخته تا عاصی شدی در راه خدای و در آن کشتی دراز فرمانی شیخ منصور عمار رحمه الله فرموده که
اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند یاد از اسم کریم
درین محل آن معنی است تا گویا بجهت تلقین است بنده را تا گوید فریفته شدم بکریمی تو

نظم
چون تو دادی مژده لا تقنطوا • می چرا ترسم ز عصیان و عتوا • چون توهم اشکسته با ساقی درست

پس خطاها را امید عفو توست الَّذِي خَلَقَكَ آن خدائی که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کرد
اعضا و اجزاء ترا فَعَدَلَكَ پس بکر بایند ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و نیکو ساخت بخلقتی که مفارق
خلقت ایشانست فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ در هر صورتی که خواست رَكَّبَكَ ترکیب کرد ترا و در هم بست كَلَّا
بست چنانچه کافران میپندارند که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه تکذیب میکنید بِالدِّينِ روز جزا را از روی
عناد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستی که بر شما یعنی بکردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ نگاهبانانند ملایکه كِرَامًا بزرگان نزدیک
خدای كَاتِبِينَ نویسندگان در دیوان نامه افعال و اقوال شما را يَعْلَمُونَ میدانند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نیک و بد
یا نیت و دانش می نویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران و فرمانبرداران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت اند وَإِنَّ الْفُجَّارَ
و بدرستی که دروغ گویان و منکران حشر لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ يَصْلَوْنَهَا در آیند بدوزخ يَوْمَ الدِّينِ روز حساب
یعنی قیامت وَمَا هُمْ و نیستند فجار عَنْهَا از دوزخ بِغَائِبِينَ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند
وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا گردانید ترا یعنی چه دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز حساب و جزا ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ پس تو چه دانی مَا
يَوْمُ الدِّينِ که چیست روز شما و مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی کنه آن هر کس در دنیا بدید يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی
که مالک نشود نَفْسٌ هیچ نفسی لِنَفْسٍ برای هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از منفعت یعنی هیچکس نتواند که بقوت و قدرت
خود نفعی بکسی رساند وَالْأَمْرُ و حکم در آن روز يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ مر خدایراست شفاعت دهد آنکه خواهد در حق آنکه خواهد

سورة المطففين مكية

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند
چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل شد
ویل للمطففین وای مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند که در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع
داشت یکی که بزرگتر بود بخریدی و یکی که خردتر بود بفروختی حق سبحانه و تعالی ایشان را وصف فرمود که الذین اذا
اکتالوا چون می ستانند به پیمانه علی الناس از مردمان برای خود یستوفون تمام می ستانند و اذا کالوهم
یعنی پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا بسنجند حق ایشان را یخسرون کم کنند و زیان رسانند بدیشان
می رسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو
کوه از آتش بنشانند و گویند کیلهما و زنهما و از آتش میسوزند **نظم** تو که مردمی و بیش ستانی بکار
روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند الا یظن آیا گمان نمی برند و یقین نمی دانند اولئک آن گروه بیش ستانان کم فروش
انکه ایشان انهم مبعوثون برانگیختگانند لیوم عظیم مر روز بزرگ را یوم یقوم الناس روزی که بپای ایستند
مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار عالمیان را یعنی از با تنشینند تا فرمان رسد در مقام هیبت باشد که اهل
عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب
الفجار حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین در سجین بود و آن مصحفی است مجموعت بزیر دوزخ بوشیده جان
کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود و از کعب الاحبار رحمه الله مرویست که کتاب فاجران باسمان برند در مواضع
که ابلیس و لشکر اوست بنهند و ما ادریک ما سجین و چه دانی تو که چیست سجین یعنی با هول و هیبت و کتاب
فجار کتاب مرقوم کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که در آن خیر نیست ویل
کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت یومئذ للمکذبین آن روز مر مکذبان را
الذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین مر روز جزا را باور نداشته اند و ما یکذب به و تکذیب
نکند آنروز را الا کل معتد مگر هر ستمکاری از حد در گذشته اثیم بزه کاری اذا تتلی چون خوانده
شود علیه آیاتنا بروی آیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این اساطیر الاولین افسانهای
پیشینیانست کلا نه چنانست که می گویند بل ران بلکه غشاوه فرو پوشانیده است علی قلوبهم بر
دلهای ایشان زنگار بران نهاده ما کانوا یکسبون آنچه بوده که میکردند از آثام و معاصی یعنی شامت سیآت
دلهای ایشان زنگ خورده و زنی حاصل شده در خبر آمده که هرگاه بنده گناهی کند نقطه سیاهی در دل وی
بدید آید تا بجائی رسد که همه دل او سیاه گردد کلا انهم حقا که ایشان عن ربهم از کرامت و مشاهده رحمت
واضح آنست که از دیدار آفریدگار خود یومئذ آنروز لمحجوبون پرده بسته شدگانند یعنی از آن ممنوع و محجوب
محروم و مهجور شوند امام مالک رحمه الله علیه معنی این آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود
را از دیدار نه بیند و تجلی کند با اولیای خود تا بلقای او برسند امام شافعی رحمه الله علیه فرموده که محجوب بودن
که دشمنان را واقع شد دلالت می کند بر آنکه مومنان را دولت دیدار نصیب خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند
شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماید **نظم** گوئی بهشت میهمانیست بی دیدن میزبان چه باشد
چون دشمن و دوست را حجابست پس فرق درین میان چه باشد ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا

الجحیم در آیندگانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند هذا این عذاب الذی کنتم
به آن عذابیست که بودید شما که بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا ان کتاب الابرار حقا بدرستی که کتاب اعمال
نیکوکاران لفی علیین در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمه ایست از عرش و گفته اند سدرة المنتهی
است و ما ادریک و چه دانا ساخت ترا تا بدانی ما علیون چه چیز است علیون یعنی محلیست بلند و مکانت و کتاب
ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و مرسوم بعلامتی که هر که شاهد کند داند که در وی همه خیر است یشهده
المقربون حاضر میشوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال وی بیرون و نگاه میدارند
و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که نیکان و پاکان لفی نعیم در بهشت علی الارائک بر
تختها آراسته ینظرون می نگرند بچیزها که از آن شادمان و فرحناک میگردند یا کفار را نظر میکنند در دوزخ
و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تعرف بشناسی تو ای بیننده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم
تازگی نعمتهای بهشت و طراوت لذتهای آن یسقون آشامیده شوند یعنی بدیشان می آشامانند من رحیق از شراب
خالص سفید خوشبوی مختوم مهر کرده ختامه مهر او بجای موم مسک مشک است و گفته اند ختم
آشامیدن او بلیجه مشک و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد برای مهلت حد برادرانند و فی
ذلک و درین شراب فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عمل بجای آرند که سبب
استحقاق شرب آن گردد و مزاجه و آمیختگی وی من تسنیم از آب چشمه تسنیم است در تبیان از ابن عباس
رضی الله عنهما نقل کرده که تسنیم شرابیست که از زیر عرش ببهشت میریزد و آن اشرف شرابهای بهشت
عینا یشرب یعنی چشمه که می آشامند بها المقربون از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان
صرف آن می نوشند و ممزوج بابرار می دهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بما سوی الله نشده اند
یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته بود شراب ممزوج
باید **نظم** ما شراب عیش بیغم می نخواهیم ای ندیم صاف نوشان دیگر و دردی فروشان دیگرند در بحر
الحقایق آورده که رحیق اشارت بشرابیست خالص از کدورات خاکونین و ما فی مختوم وی قلوب اولیاست
که ختام او مسک محبت و تسنیم و عمل و مزاج آن محبت یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا
بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و بارگاه قدس از دست ساقی رضا جرعه از آن شراب ناب نخورد
بوئی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد **نظم** سرمایه ذوق دو جهان مایه عشق است آنها که
از این می نچشیده اند چه دانند آورده اند که صنادید قریش هر گاه فقرای صحابه را چون عمار و خباب و بلال
و صهیب و امثال ایشان بدیدندی با ایشان سخریت و استهزاء کردندی آیه آمد ان الذین اجرموا بدرستی آنان
که شرک آورده کانوا من الذین آمنوا هستند از آنکه گرویده اند یضحکون میخندند و اذا مروا و چون بگذرند بهم
بمومنان یتغامزون غمز میکنند بچشمها یعنی اشارتها می نمایند بجهت استهزاء در کشاف آورده که روزی مرتضی
علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان می گذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند و طریق
استهزاء پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند که امروز اصلع را دیدیم یعنی علی علیه السلام و بروی
سخن بسیار بخندیدند و هنوز علی بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان
و منافقان بر مومنان میخندند و بچشم و ابرو غمز میکنند و اذا انقلبوا و چون باز میگردند الی اهلهم بسوی

کسان خود انقلبوا فکهین بازمیگردند شادمان و خرم بآنچه کرده اند و اذا راوهم و چون می بینند کافران
ومنافقان مؤمنانرا قالوا میگویند با یکدیگر ان هؤلاء بدرستی که این جماعت لضالون گمراهانند و ما ارسلوا
وحال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق علیهم بر مؤمنان حافظین نگهبانان تا گواهی دهند بهدایت
وضلالت ایشان فالیوم پس روز قیامت الذین آمنوا آنانکه گرویده اند من الکفار از حال کافران یضحکون
می خندند علی الارائک بر تختهای آراسته بجواهر ینظرون می نگرند بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در
سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند به بهشت
روان شوید چون بدان در رسند فی الحال بربندند و بر ایشان در بندند و ایشان مغموم و مهموم
بدوزخ بازگردند و مؤمنان ازین حال خندان شوند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شدند کافران ما
کانوا یفعلون از عملها که بودند در دنیا که میکردند از سخریت و استهزا یعنی برای دل مؤمنان دشمنان
ایشانرا پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران امروز بر ایشان می خندند و بر حال پریشان ایشان

سورة انشقت مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود
جهت نزول ملائکه واذنت و بشنود و فرمان برد لربها مر پروردگار خود را وحقت و سزاوار شده است مر
بانقیاد مر خدای را واذا الارض مدت و آنگاه زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان برداشته
و او را بهموار کشند والقت و بیرون افکند ما فیها آنچه در درون ویست از گنجها و اموات وتخلت و خالی
شود از همه واذنت و فرمان برد لربها بحکم آفریدگار خود وحقت و او سزاوار باشد استماع حکم را و
جواب اذا آنست که به بیند انسان ثواب و عقاب یا ایها الانسان ای آدمی انک کادح بدرستی که تو کارکننده
[illegible] و سعی نماینده الی ربک برای جزای پروردگار خود کدحا کار کردنی بجد و جهد فملاقیه پس رسیده
کننده عمل خود باشی فاما من اوتی پس اما آنکه داده شود کتابه نوشته اعمال او بیمینه بدست
راست او فسوف یحاسب پس زود بود که حساب کرده شود حسابا یسیرا حسابی آسان بی مناقشه و ینقلب
و بازگردد الی اهله بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان خود
از حور العین مسرورا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از نعیم و کرامت واما من اوتی و اما آنکه داده شود
نامه کردار او وراء ظهره از پس پشت او بدست چپ او چنان بود که دست راست او را بگردن او ببندند
و دست چپ او را بر پس پشت او و همانان طرف نامه در دست او نهند و چنین کس فسوف یدعوا پس زود باشد
که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا هلاکت را گوید و اثبوراه و این کلمه هم طلب هلاکت است ویصلی و در آید
سعیرا با آتش افروخته انه کان بدرستی که وی بوده است فی اهله در میان کسان خود در دنیا مسرورا
شادمان بمال فانی و جاه ناپایدار انه ظن بدرستی که او گمان برده است ان لن یحور که باز نگردد
بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بلی آری او را بازگشت خواهد بود ان ربه کان بدرستی که خدای
او هست به باعمال او بصیرا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بحشر خواهد آورد و بجزای اعمال ای او

بعد خواهد رسانید فلا اقسم پس سوگند میخورم بالشفق بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در
افق مغرب دیده شود و غیبوبت علامت وقت عشاست بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین
رحمهم الله اما امام اعظم رحمه الله و جمعی گمان برده اند بیاضیست که بر عقب آن حمرة بنماید و جمعی را سند کرد آن
بیاض اضوء غایب نمیشود لیکن ستر در ستر از افق بافق واللیل و سوگند بشب وما وسق و آنچه جمع کند
و بپوشد از اعیان [illegible] تاریکی شب از فرو پوشید والقمر و سوگند بماه اذا اتسق آنگاه که کامل
گردد و مرتبه بدریه لترکبن که هر آینه شما برسید و ملحق شوید طبقا حالی را عن طبق بعد از حالی که مطابق
وی باشد در شدت مراد [illegible] و شداید قیامت و مواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و در
تفسیر [illegible] آورده که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه و عظم
و خلق آخر و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فما لهم پس چیست مر ایشانرا
وجود این حالها لا یؤمنون که نمی گروند بخدای و ببعث و نشر واذا قرئ و چون خوانده میشود علیهم القرآن بر ایشان
قرآن لا یسجدون سجده نمی کنند جمعی در آخر سوره سجده کنند و ابو هریره رضی الله عنه هم اینجا سجده کردی
و گفتی دیدم ابو القاسم صلی الله علیه وسلم سجده کرده و این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و [illegible]
فتوحات این را سجده [illegible] گفته که بعد از استماع قرآنست و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس
را و سجده نا کردن کفار از جهت تصویه دلیل و انقطاع حجت است بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویده
اند یکذبون تکذیب میکنند مر قرآن را [illegible] والله اعلم و خدای داناتر است بما یوعون
بانچه نگاه میدارند در دل خود از کفر [illegible] فبشرهم پس خبر کن ایشانرا بعذاب
الیم بعذاب دردناک [illegible] الا الذین آمنوا لیکن آنانکه گرویده اند و عملوا
الصالحات و کرده اند عملهای ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر ممنون که ناشد [illegible]

سورة البروج اثنی و… آیة

بسم الله الرحمن الرحیم والسماء ذات البروج سوگند باسمان خداوند برجها
مراد بروج اثنی عشر است یا منازل قمر یا درهای سماوات والیوم الموعود و سوگند بروز وعده داده شده یعنی
قیامت وشاهد و سوگند بگواه که الله است [illegible] ومشهود و سوگند بگواهی داده شده
که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و مشهود امت او یا شاهد امت و بند
و مشهود امم دیگر یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد
مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا جمعه و
نمازگزارندگان در وی یا آدم علیه السلام و ذریه او یا عیسی علیه السلام و امت یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در
ایشان و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که قتل بدرستی که هلاک شدند و ملعون گشتند اصحاب الاخدود
خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو نواس [illegible] و در زمانی ساحری بود
کاهن و مشعبد که مددگار ملک بود [illegible] پس شیخوخیت رسید بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام

وضعفت کلی بقوای من راه یافته **نظم** دیده از هر شعله تیره شود گوش وقت سماع خیره شود
نه زبانم مجال گویائی نه تن خسته را توانائی صلاح در آن است که جوانی عاقل اصیل تیز فهم بمن سپاری تا این فن
دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلل باشد که امور ملک بوی منتظم گرداند بود ملک را پسندیده افتاد و جوان
نوع که مدعا داشت بجری بوی سپرد و ساحر روی اهتمام تمام بتعلیم وی برداخت و میان بس بدیر
راهبی رسید و با حوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیه را بستدید و بدین راهب متدین شده خدای
پرست گشت روزها ببهانه آنکه از ساحر تعلیم میگیرم پیاده میرفتی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل
مستجاب الدعوة گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهائی بر سر راه آمده
بود و مردم بر عدم فرو بسته آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خواند دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه
برگرد و بمنزل خود رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد روزی دیگر شیری بسر راه آمد و جوان
سخنی در گوش شیر گفته او نیز از راه دور شد ارباب حاجات یعنی بیماران بجوان آمدند و بدعای وی از آن
محصل میشدند حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد و استدعا کرد جوان گفت که مرا بعث من کنی و
مرا پوشیده داری چشم ترا روشن کنم حاجب عهد کرد و جوان اورا کلمه شهادة تلقین فرمود و دعا
کرد با چشم وی روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد و نوازشها از وی بتعجب گفت چشم تو چگونه
روشن شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب جواب داد الذی لا اله الا هو ملک
بطریق حیله گفت این تلقین از که داری تا من هم بوی بگروم حاجب از سعی که با سلام ملک داشت
قصه جوان در میان آورد و ملک اورا طلبیده بعقیده او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد نمود جوان
برنگشت و حکم شد که اورا بدریا غرق سازند جمعی اورا بکشتی بردند و او دعا کرد تا همه غرق شدند و او سلامت
باز گشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا اورا بکوهی برند و از بالای آن اندازند چون بسر کوه رسیدند
دعا فرمود بادی برآمد و همه را از آن کوه در افکند و وی سالم بماند ملک بفرمود تا اورا در آتش افکنند القصه
دیگران بسوختند و اورا ضرری نرسید اینها دیدند و بخشیدند بار ۵ کوشیدند هیچ تیری بوی کار نکرد جوان
گفت ای ملک بگو بنام خدای که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی **نظم**
بدیع هر چیز که بودیش هست مخترع هر چه در وجود هست ملک عناد ورزید و گفت نمی خواهم الا قتل تو
جوان گفت که مدعای تو اینست تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک همچنان
کرد و تیر بر مقتل جوان آمده شربت شهادت چشید و حاضران مجلس همه بیکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام
ملک در غضب شد بفرمود تا چند جا زمین را کندند و در هر گوی آتشی برافروختند و بر کناره گوها نشست
همگنان آوردند و می پرسید اگر بخدای گرویده بود و می سوختند حق سبحانه ایشان را میگوید اصحاب الاخدود
یعنی اصحاب حفرها در زمین النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ خداوندان آتش با هیمه یعنی آتش افروخته بهیمه إِذْ هُمْ
چون ایشان بودند عَلَيْهَا بر کنار آتش قُعُودٌ نشستگان وَهُمْ و ملک و اصحاب او عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بر اینچه
میکنند بگرویدگان شُهُودٌ حاضران و مشاهده کنندگان وَمَا نَقَمُوا و انکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ از الى يومهم
مؤمنان چیزی را إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا مگر آنکه ایمان می آوردند بِاللَّهِ الْعَزِيزِ بخدای غالب کننده که از عقاب او
باید ترسید الْحَمِيدِ ستوده که بر نعمتها او را سپاس باید بود الَّذِي لَهُ آن خداوندی که مر او راست مُلْكُ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از اقوال و افعال
مؤمنان و کافران شَهِيدٌ گواه راست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ در فتنه افکندند
و زنان گرویده را یعنی در آتش عذاب کردند ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند فَلَهُمْ پس
مر ایشان راست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان آورده اند که
همان آتش از اخدود از شعله گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته لَهُمْ مر ایشان راست جَنَّاتٌ تَجْرِي بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آنست رستگاری بزرگ
که دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و مختصرست إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن آفریدگار تو لَشَدِيدٌ سخت
از آنکه بعذاب کفر گرفت هر کس وی را نجات نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ يُبْدِئُ و آشکار کند بطش خود
را بکافران در دنیا وَيُعِيدُ و باز گرداند همان را با ایشان در آخرت و این نشانه عدلست وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست
آمرزنده آنکه توبه کند الْوَدُودُ دوست مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضلست بعدل بگدازد … و
سازد و بفضل بنوازد و برافرازد **نظم** فضل و دولت تو تجلیات … عدل او سینه سوز جباران ذُو الْعَرْشِ
خداوند عرش یا مالک ملک الْمَجِيدُ بزرگوار در ذات و صفات فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده آنچه خواهد هَلْ أَتَاكَ
آیا آمد بتو حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفره که بر انبیا
بیرون آمدند فِرْعَوْنَ فرعون و قوم او وَثَمُودَ و قبیله ثمود این سخنان مقرر شد و منکران قبول نکردند
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویده اند فِي تَكْذِيبٍ در باور نداشتند وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ خدای از وراء
ایشان مُحِيطٌ علم است بدیشان یعنی قدرت او با ایشان مشتملست و از فوت نتوانند شد و جای
نیست که گمان برند در حق قرآن که سحر و شعر یا کهانت بَلْ هُوَ بلکه او قُرْآنٌ مَجِيدٌ قرآن شریف و بزرگست
نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ که لوحی که محفوظ است از تغییر و تحریف در معالم آورده که لوح …
طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کناره او … نوشته ایست …

سورة الطارق مكية

بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که نبی رسول صلی الله علیه وسلم بنشسته
بود با عم خود ابو طالب ناگاه ستاره درخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت
این چه چیزست حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان
میراند و نشانه ایست از قدرتها الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره وَالسَّمَاءِ سوگند بآسمان وَالطَّارِقِ
و کواکب پیدا شونده بشب وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا کرد تا دانی که مَا الطَّارِقُ چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ
ستاره درخشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ
الا که بر وی رقیبی هست نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارند و احصا مینمایند فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که
نظر کند آدمی یعنی کسی که منکر بعث و حشر هست باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده

شد خُلِقَ مِن مَّاءٍ مخلوق شده از آبی دَافِقٍ ریخته شده در رحم يَخْرُجُ آبی که بیرون می آید مِن بَيْنِ الصُّلْبِ
از میان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ واستخوانهای سینهٔ زنان إِنَّهُ بدرستی که خدای عَلَىٰ رَجْعِهِ بباز گردانیدن آن
آب بجای که از ان بیرون آمده لَقَادِرٌ توانا است یا بر بعث و اعادهٔ انسان بعد از موت قادر است يَوْمَ تُبْلَى
السَّرَائِرُ روزی که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را تا طیب آن از خبیث متمیز
گردد یا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بران اطلاع نداده و آدمی بعمل آن
قایل بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردارهای پنهان و بسی رسوائی بران مترتب گردد مصرع
کربیده روزی که ما بردارند ای کیست که رسوای دو عالم نشود وه آن وقت که پوشیدها پیدا شود
فَمَا لَهُ پس نیست انسان را مِن قُوَّةٍ هیچ توانائی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که
بمدد کاری او بلا دفع کرد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ سوگند باسمان با باران وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ بزمین با شکافت
که از ان نبات و آب بیرون آید إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر اینه سخنیست درست و راست
جدا کننده میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس و مسخره إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان
قریش يَكِيدُونَ مکر میکنند كَيْدًا مکر کردنی در دار الندوه جهت [illegible] تدو است بر
نعل یعنی حق سبحانه خبر داده که کفار این مکر خواهند کرد وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا میدهم کار ایشان استدراج جزای
مناسب آن فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ فرو گذار ایشانرا
رُوَيْدًا اندک زمان یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد بحکم اهمال منسوخ است بایهٔ قتال

سورة الأعلى مكية تسع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را
که برتر است از الحاد ملحدان و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و تکوینا اسم صله است و معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار
خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون این آیت نازل
شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها فی سجودکم الَّذِي خَلَقَ آن خدائی که بیافرید همه
چیزها را فَسَوَّىٰ و راست کرد خلق را هر یک را با آنکه عطا فرمود آنچه در کار [illegible] بیافرید آدمی را
و راست کرد اجزا و اعضاء او بر قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ و آن خدائی که تقدیر کرد روزیها فَهَدَىٰ پس راه نمود
بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود
در رحم و راه نمود ویرا به بیرون آمدن وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را
یعنی برویانید چیزی که چهارپایان بچرند فَجَعَلَهُ پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی آن غُثَاءً
خشک و پژمرده أَحْوَىٰ سیاه و تیره محققان از مضمون این آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعات دنیا اگرچه
اول تازه و سیراب و سبز و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و طراوت خواهد
بود نظم اگرچه خرم و تازه است گلشن دنیا ولیک بنگر باد خزان همی آرد بگرده خیره [illegible]
که خواه [illegible] آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام بسورتی یا آیتی از قرآن نازل شدی

میخواندی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همان را میخواند آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل آخر نرسیده
آنحضرت اول آن تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیه فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر
تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنسَىٰ پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بتو ارزانی داشته‌ایم
یا آنکه توانائی تا خط بر همه سورها و آیات [illegible] بعد رسالت تو در [illegible] بشارتست مر حضرت را که
هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدای خواهد که فراموش کنی بآن وجه که تلاوت
آن منسوخ گردد و حق سبحانه آنرا از مصحف و صدور محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که خدای میداند آشکارا از
احوال خلق وَمَا يَخْفَىٰ و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ و آسان گردانیم و توفیق دهیم لِلْيُسْرَىٰ برای
سلوک طریقهٔ آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ پس پند ده بقرآن إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ
بدرستی که سود کند پند دادن مؤمنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند تو پند دادن فرو مگذار تا اگر کسی
بدان منتفع شود و اگر نشود [illegible] شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملول سَيَذَّكَّرُ
زود باشد که پند پذیرد مَن يَخْشَىٰ کسی که بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى
و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت‌تر یعنی کافر و فاسق شقی است الَّذِي آنکه يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ در آید باتش
بزرگتر یعنی آتش دوزخ که جهنم که از آتش درکات دیگر تیزتر سوزنده‌تر است در حدیث آمده که این آتش ما
یعنی آتش دنیا جز نیست از هفتاد جزو از آتش جهنم و گفته اند که کبری در طبقهٔ سفلی است که جای آل
فرعون و منافقان و منکران مایدهٔ عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقهٔ علیا که جای گنه کاران امت
مصطفی است صلی الله علیه وسلم ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس آن بدبخت‌ترین نمیرد فِيهَا در آن نار کبری تا بیاساید وَلَا يَحْيَىٰ
و نه زنده باشد زندگی که از ان راحت افزاید قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستگاری یافت مَن تَزَكَّىٰ آنکه پاک شد از
کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّىٰ پس نماز گذارد که نشانهٔ اسلام
است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر
عید گفت و نماز عید گذارد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلکه شما بر میگزینید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را خطاب با اهل
شقاوتست که بدنیا مشغول شده‌اند و آخرت نمی‌سازند وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و آخرت بهتر است وَأَبْقَىٰ و پاینده
تر إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این سخن لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ در صحیفه‌های پیشین است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن
نازل شد صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ در صحیفه‌های ابراهیم که بیست عدد بود وَمُوسَىٰ و در صحف موسی یعنی الواح

سورة الغاشية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم هَلْ أَتَاكَ بدرستی آمد بتو حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر
پوشنده که قیامت است و در پوشد حال ترا با هوال یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویها در
آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند عَامِلَةٌ عمل کننده نَّاصِبَةٌ رنج
کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از ان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسله‌ها و اغلال در آتش
و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَىٰ در آورده شوند نَارًا حَامِيَةً در آتشی گرم

کرمی رسیده و حفص بفتح تا خوانده یعنی در آیند بدان آتش تُسْقَىٰ آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش
بیاشامند ایشان را مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از چشمه بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شده است آب
او می جوشانند لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر از ضریع و آن گیاهیست
خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه
گرد آن نگردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند که چون ابوجهل این آیت شنید گفت چه
شد ضریع ما را فربه خواهد کرد خدا بخشد شتران ما را آیه آمد که لَا يُسْمِنُ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را وَلَا
يُغْنِي و دفع نمیکند مِنْ جُوعٍ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچ کدام دست نمیدهد وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ روی ها در آن روز نَاعِمَةٌ باشد از نعمت بهره ور یعنی ارباب وجوه متنعم و مرفه باشند لِسَعْيِهَا
رَاضِيَةٌ و راضی شوند از عمل خود چون ثواب او ببینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر لَا تَسْمَعُ بشنوند خداوندان
وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِيهَا در آن بهشت لَاغِيَةً بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت
باشد فِيهَا در آن جنت عَيْنٌ جَارِيَةٌ چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ در آنجا تختها مَرْفُوعَةٌ
بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا چون صاحبش
خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون بر وی قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود باز رود وَأَكْوَابٌ و
در آن جنت کوزه ها بود بی دسته و نوله مَوْضُوعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ و بالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده
بعضی بکنار وَزَرَابِيُّ و فرشها مَبْثُوثَةٌ گسترده امام زاهد آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند
بایکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است پس بلال و خباب و امثال ایشان را کار افتاد پس
وقت باید تا بالا بیایند تخت بلند و ندبی فرصت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیه آمد که أَفَلَا
يَنْظُرُونَ آیا نمی نگرند ایشان إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت ما كَيْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی
با آن همه بلندی و بزرگی بر شتر مسخر کودکی میشود تا بر وی برآید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند
که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند خلق شتر دالست بر کمال قدرت و حسن تدبیر چه بزرگست با آنکه
بر تابد و منقادست همه کس را و فرمان برد و قانع است از همه گیاهها بخورد و محتملست در تشنگی شکیبائی
ورزد و بدین جهت است که بیابان را بی آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل و شیر
و لحم و رکوب همه از وی حاصل است پیر رومی قدس سره فرموده **نظم** در خوان افلاک بنظر تا قدرت ما بینی
یک ره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی * در خار بخوردن قانع در بار بکشیدن * این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی
و در تبیان آورده که مخاطب عرب بودند و اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند
جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید که وَإِلَى السَّمَاءِ آیا نمی نگرند باسمان که بحکمت
ما كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستون وَإِلَى الْجِبَالِ و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما
كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم گشته وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و نمی نگرند بزمین که
چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ پس پند گوی ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت إِنَّمَا
أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی تو بر ایشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی برایمان
و آیه قتال این را نسخ کرده إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکیر وَكَفَرَ و کافر شود و حق را بپوشند

فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدای او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و قتل
و اسیری معذب بوده اند إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ما إِيَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا
پس بتحقیق بر ماست حِسَابَهُمْ شمار ایشان در محشر

سورة الفجر

مكية عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم وَالْفَجْرِ بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح
که ارکان جانی در آنست و بقولی اول روز ماه محرم است که سال از و منفجر شود یا روز ذی الحجه که لیالی عشر متصلست
بدوست یا بامداد روز نحر که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که نیاز و دعا حاجیان در آنست یا سپیده دم روز
عید یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارت است بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علی نبینا و علیه السلام یا انفجار آب از حجر
موسی علیه السلام یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند
به ده شب عشر ذی الحجه که عرفه در آنست یا ده اول محرم که عاشورا در آنست یا ده آخر رمضان که شب قدر
تعبیه در وست یا ده میانه شعبان که شب برات در وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع
تضاد اوصاف مخلوقاتست چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از
وتر انفراد صفات الهی چون عزتی بی ذل و قدرتی بی عجز و علمی بی جهل و قوتی بی ضعف و حیوة بی موت یا شفع خلق
اند که وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ و وتر خالق که قل هو الله احد و بقول جمعی و طاق عناصر اند و افلاک بروج و
سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد
اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین
المعانی فرموده که شب مزدلفه واضح است که حاجی میگذرند هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست در این سوگند که یاد کردیم قَسَمٌ
سوگندی بسنده لِذِي حِجْرٍ خداوند عقل را تا اعتبار کنند و دانند که سوگند لیست محقق و مؤکد جواب این که
عذاب خواهم کرد مکذبان را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد رَبُّكَ پروردگار تو بِعَادٍ إِرَمَ بقوم
عاد یعنی ارم این عاد اولی را عاد ارم می گفته اند و ارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوض بوده و او پسر
ارم و ارم پسر سام بن نوح علیه السلام و گفته اند ارم نام بلاد ایشانست و بدین تقدیر مراد اهل ارم باشد
پس عادیان را صفت میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ خداوندان ستونهای بزرگ یا اهل خیمه ها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ
آن قبیله که آفریده نشد مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد فِي الْبِلَادِ در شهرها آنست که ارم نام
بلده عادیانست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه
آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری
رسید که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار عبدالله با امید آنکه کسی را ببیند از حال شتر خود بپرسد
بدر حصار آمد دری دید همه مرصع بجواهر مکلل بجواهر و یواقیت و چون کسی را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر در
آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده و خشتها از نقره و زر و فرشها
بهمه و تیره و بجای سنگ ریزه میان جویهای آب در بخشه و در حوالی هر قصری ابنهاکه روان بر روی لؤلؤ

و مرجان و درختان بستان نهاده ان از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه الجنة التی وعد بها المتقون
این چه منزل چه بهشت این چه مقام است ایجاز بس قدری ازان جواهر برداشت و در پشت بست برمی
آمد و در میان آن کوهها را در دست او بدیدند و حال را باز پرسیدند کیفیت کرده قصه بد ذانها افتاد تا حدی که حال
او به معاویه که دران وقت حاکم شام بود انها کردند معاویه اورا طلبید و تمام حکایت وی را از اول تا آخر
استماع فرمود پس اورا در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبید و از وی پرسید که در دنیا شهری هست که بناء
او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه در قرآن یاد کرده لم یخلق مثلها
فی البلاد **نظم** شهری چو بهشت از نکوئی چون قصر فلک بنا نهاده وی را شداد عاد ساخته و ارم نام
بود عظیم القدر بوده است و هفتصد سال عمر داشته و هرچه در عالم زری و جوهری بوده همه را جمع کرده و صد
قهرمان با هر یک هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم بساختند به سیصد سال باتمام رسید ده سال دیگر تهیه راه
اشتغال نمودند امرا و ملوک عالم را جمع کرده و از دار السلطنة خود بتماشاء آن شهر متوجه شد یک شبه راه مانده
بود و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده
شد و خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سبز چشم که بر ابروی او خالی بود بیرون آید
علامتی باشد بدان شهر رسد و از آنجا چیزی بیرون آرد پس باز نگریست و ابن قلابه را دید گفت هو والله ذلك الرجل وثمود
و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود الذین جابوا الصخر آنانکه می بریدند کوهها را برای ماوای خود بالواد بوادی القری
وفرعون و چه کرد بفرعون ذی الاوتاد خداوند ملك قوی و لشکر بسیار یا صاحب اوتاد که نزد او بدان باز بستی کسی را
یا بطریق جا میخ تعذیب نمودند الذین آنان آن سه گروه که بجهل و ضلالت طغوا از حد بندگی در گذشتند
فی البلاد در شهرها که حاکم بودند فاکثروا پس بسیار کردند فیها الفساد در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با
و ستمکاری بر خلق فصب پس بریخت علیهم بر ایشان ربك آفریدگار تو سوط عذاب نوعی از عذاب چون ضرب
تازیانه را سخت تر عذابها دانستند هر گونه از عذاب را تازیانه سوط می گفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهاء
خود را سوط گفت و گفته اند در این کلمه اشعارست بآنکه عذاب دنیا ایشان بالنسبت عذاب آخرت چون ضرب تازیانه
است بضرب شمشیر ان ربك بدرستی که پروردگار تو لبالمرصاد هر آینه در گذرگاه است یعنی جائیکه فوت نشود چیزی
از آنکسی که در مرصاد نشسته و مترصد کند گذرگاه است هیچ چیز فوت نمیشود از حق سبحانه نیز هیچ چیز فوت
نمیشود چه همه را می بیند و میشنود و بر وی چیزی پوشیده نیست **نظم** هم نهان داند هم آنچه نهان تر باشد
بعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست فاما الانسان اما آدمی یعنی ابی بن خلف اذا ما ابتلیه چون مبتلا
کند وی را ربه پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو حالی فاکرمه پس گرامی کند وی را بجاه و اقتدار
ونعمه و نعمت دهدش و معیشت بر او فراخ گرداند و اسباب کار وی بسازد فیقول پس گوید ربی اکرمن پروردگار
من مرا بزرگ داشت و این از آن گرامیها نموده و اما اذا ما ابتلیه و اما او را چون بیازماید بدرویشی و محنتی فقدر
بس تنگ سازد علیه رزقه بر وی روزی او را فیقول ربی پس گوید پروردگار من اهانن خوار کرد مرا کافر کرامت خود را
بتوانگری میداند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش در درویشی بیشتر است و اکثر
در دنیا فزون از عذاب **نظم** ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری * درویشی اختیار کنی بر توانگری کلا نه
چنانست که کافران برده اند که کافران بلکه کرامت بطاعتست و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم

و بدانید که نه من شما را بفقر و تنگدستی اهانت میکنم بل لا تکرمون الیتیم بلکه اهانت شما بدانست که
گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید ولا تحاضون و تحریص میکنید یکدیگر را علی طعام المسکین بر دادن طعام
بدرویش وتاکلون التراث و میخورید مال میراث را اکلا لما خوردنی سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان
حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهره ایشان را میخورید وتحبون المال و دوست میدارید
مال را حبا جما دوستی فراوان با حرص و شره کلا اذا دکت الارض حقا که چون شکسته شود زمین دکا
دکا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کرده شود وجاء ربك و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار
تو ظاهر شود والملك و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا صف از پس صف بحسب منازل و مراتب خود
تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکورست که اهل هر آسمانی صفی علیحده باشد وجیء یومئذ بجهنم و آورده
شود آن روز جهنم در خبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع
شده می کشند و دوزخ از خشم کافران می جوشد تا بعرصات آید و بسبب غرش بدانند و در آن محل هیچ ملك
مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید یارب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فرماید یارب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالك یا محمد ترا با من و مرا با تو چکار حق سبحانه
ترا بر من حرام کرده است یومئذ یتذکر الانسان آن روز یاد کند انسان گناهان خود را و پند گیرد و آگاه شود
از قباحت اعمال خویش وانی له و کجا باشد مر او را الذکری منفعت یاد کردن و پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد
نه عقبی و چون بنده بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت یقول گوید یا لیتنی کاشکی من قدمت
پیش میفرستادم عمل خیری لحیاتی برای زندگانی من در این عالم فیومئذ پس آن روز لا یعذب عذابه نکند کسی
عذاب مثل عذاب خدای احد هیچ یك از مردمان ولا یوثق و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس وثاقه مانند
بند کردن خدای احد هیچکس یعنی کس قادر نبود بر عذاب کردن و بقید ساختن کسی دران روز زیرا که فرمان
خدای را باشد و بس گوید خدای در دنیا نزدیك مرگ مؤمن که یا ایتها النفس المطمئنة ای نفس آرام گرفته بذکر حق
که شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارجعی باز گرد اندر دنیا الی ربك بسوی مرجع پروردگار خود
راضیة در حالتی که پسندیده آنچه بتو داده اند مرضیة پسندیده نزدیك خدای و چون روز قیامت شود
گوید فادخلی پس در آی فی عبادی در زمره بندگان شایسته من وادخلی جنتی و در آی در بهشت من با زمره مقربان

سورة البلد مكية

بسم الله الرحمن الرحيم لا اقسم سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر وانت حل
و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر یعنی مکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام
است قسم را بوی مقید ساخت بحلول حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در وی تا معلوم شود که شرف
مکان بمکین است **نظم** ای کعبه که از تو قدم تو صد شرف * وی مروه را ز مقدم پاك تو صد صفا
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ * یثرب ز خاك پای تو بارونق و بها * و گفته اند تو حلالی بدین شهر یکجا
هرچه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یکساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده ایست بفتح

که وقتل بعضی در وی از ان قبیل سبق نزول حکم است بر فصل ووالد وسوکند به پدر یعنی آدم یا ابرهیم علیهما
السلم وما ولد وبانچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلی الله علیه وسلم وگفته اند والد محمد است صلوات الله
سلامه علیه وما ولد امت او وحق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود وبامت او وجواب قسم این که لقد
خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی کبد در سختی ورنج یعنی بچه بوقت ولادت ورضاع
وفطام ومعاش وجوة موت بدو میرسد یا خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوت واو چنان بقوت بود که
ادیمی در زیر پای نهادی وده تن تا او را بکشیدندی از زیر پای او بیرون نیامدی واو دعوی کردی که کس را
بمن دست نیست وپیوسته پیغمبر را صلی الله علیه وسلم جفا کردی حق سبحانه فرمود که ایحسب آیا می
پندارد ابو الاشدین ان لن یقدر انکه قادر نشود علیه احد بر وی کسی که از وانتقام پیغمبر بکشد یقول
اهلکت میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر مالا لبدا مالی بسیار جمع رشوت میدادم تا پیغمبر را ایذا
ایحسب آیا می پندارد ان لم یره احد انکه ندیده است او را هیچ کس در وقت نفقه کردن او تا از وی سوال کند که
چرا چنین میکنی یعنی خدا بینا و با دید وبران نفقه مجازات خواهد فرمود الم نجعل له آیا ندادیم او را عینین
دو چشم که بدان می بیند ولسانا و زبانی که بدان سخن میگوید وشفتین ودو لب که دهن ورا می پوشد وبر نطق
واکل وشرب معاونت وی مینماید وهدیناه النجدین ونمودیم ویرا دو پستان تا بعد از ولادت در آن
چسبیده بدان شیر خوردن اشتغال نمود یا نمودیم او را دو راه حق وباطل با نزال کتاب وارسال رسول فلا
اقتحم العقبة پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس وهوا عقبه مثل است تشبیه
کرده مجاهده را با نفس وشیطان برفتن کسی که بتعب وتکلف بر عقبه بالا رود وملخص سخن آنست که با
مالی که در عداوت رسول صلی الله علیه وسلم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد وما ادریک وچه دانی تو که
ما العقبة چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران فک رقبة رها نیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد کاری کرده
در حق مکاتبت او اطعام یا خورانیدن طعام فی یوم ذی مسغبة در روزی با گرسنگی یعنی در وقتی که طعام بدشوار
یابند ومحتاج باشد یتیما ذا مقربة یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد او مسکینا یا مسکینی
را که ذا متربة خداوند خاک بود یعنی با مطعم خویشی دارد او مسکینا یا مسکینی را که ذا متربة خداوند خاک بود
یعنی بپهلو بر خاک نهاده باشد واین کنایتست از احتیاج ودست تنگی ودرماندگی واین چنین کس عیال مند
یا وام دار یا بیماری یتیم یا غریبی دور از دیار ثم کان پس باشد این آزاد کننده وطعام دهنده من الذین آمنوا
از انانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمانست وتواصوا ووصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر به
شکیبایی بر طاعت وباز از معصیت وبر نصرت دین الهی بر انواع مشقت وتواصوا ووصیت نموده اند بالمرحمة
بخشایش ومهربانی بر بندگان خدای اولئک آن گروه مؤمنان صابر مهربان اصحاب المیمنة اصحاب دست راستند
که از جانب یمین عرش به بهشت روند یا خداوند یمن وبرکت اند والذین کفروا وآنانکه کافر شدند بآیاتنا بنشانهای
ما یعنی بدلایل منصوبه یا بحق از کتاب وحجت هم اصحاب المشئمة ایشان اصحاب دست چپ اند که از
انجانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت ونکبت اند علیهم بر ایشان است در دوزخ نار مؤصدة
یعنی سر آن درکه که در آنجا معذب باشند بطبقی پوشیده مضبوط سازند
که نه روحی بدان در آید ونه دودی بیرون رود

سورة الشمس خمس عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحیم والشمس سوگند بآفتاب وضحیها وبآنکه وی چون بلند
گردد وبموضع چاشت رسد والقمر وبماه اذا تلیها چون از پی درود آفتاب را یعنی پس از آنکه غروب کند در لیلة
الهلال یا طلوع از ان که غروب شمس باشد لیلة البدر والنهار وسوگند بروز اذا جلیها چون روشن کند زمین را یا
بزداید زنگ تاریکی را واللیل وبشب اذا یغشیها چون بپوشد آفاق را یا بپوشد یعنی ضوء او را والسماء
وسوگند باسمان وما بنیها وکسی که او را بنا کرده است والارض وبزمین وما طحیها وکسی که او را گسترده است
ونفس وسوگند بنفس آدم علیه السلام وما سویها وکسی که تسویه اعضاء او فرموده است فالهمها پس الهام
داده واعلام نموده مران نفس را فجورها دروغ مناباکی وبد باکی او وتقویها وپرهیزکاری ونیکوکاری
وفرمان برداری او یعنی بیان کرده وتعلیم داده وروشن ساخته جواب سوگند چیست قد افلح
بدرستی که رستگار شده من زکیها هر که پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل یا نشو ونما داد او را
بانواع واجناس فضایل وقد خاب وبدرستی بی بهره ماند من دسیها هر که کم کرد نفس خود را بفسوق وفجور
یا کم ساخت قدر وی بتوبه وبرا معصیت وضلالت وابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها وزکها انت خیر
من زکیها انت ولیها ومولیها محققان برانند که تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هرگاه که نفس از تشویش هوا
تنگی شود فی الحال دل از تلوث تعلق بما سوا مصفا گردد نظم تا نفس مبدل نشود دل آینه نور الهی نشود
کذبت تکذیب کردند ثمود قبیله ثمود بطغویها بسبب طغیان خود صالح را علیه السلام اذ انبعث بوقتی که
برخاست اشقیها بد بخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه وقصد آن فقال لهم پس گفت
مر ایشان را رسول الله فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا وعلیه السلام ناقة الله دست بدارید ناقه خدای را وسقیها
وترک کنید شرب او را یعنی آب که روز نوبت او باشد در نوبت خود را عذاب بشما فرو نیاید فکذبوه پس
تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فعقروها پس پی کردند ناقه را فدمدم پس هلاک کرد
بیکبارگی وفرستاد علیهم بر ایشان ربهم پروردگار ایشان بذنبهم بسبب گناه ایشان فسویها پس یکسان
کردان دمدمه را بر همه از صغار وکبار ایشان یا برزمین فرو برد ولا یخاف ونمی ترسد خدای عقبیها عاقبت هلاک کردن
همه را هلاک کرد ونمی ترسید از تبعه آن چه کس را بروی دست نیست وتبعه او را بر او راه نی

سورة اللیل احدی وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحیم واللیل اذا یغشی سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت
خویش والنهار وسوگند بروز اذا تجلی چون آشکار شود وظلمت را زایل کرداند وما خلق وسوگند بکسی که
بیافرید الذکر والانثی نر وماده یعنی آدم وحوا علیهما السلام را یا مذکر ومؤنث را از جمیع حیوانات جواب قسم

اینست که إِنَّ سَعْيَكُمْ بدرستی که جزای سعی شما ندکردارها لَشَتَّىٰ هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افاده
مناسبت علی بعضی را ثواب بر کرامت وجمعی را عقاب وملامت پس بیان اعمال مختلفه وپاداش آن میکند میفرماید
فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقَىٰ وپرهیز کرد از شرک وکبایر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ
وتصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعدهٔ عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه
اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعضی در شان ابوبکر رضی الله عنه وبرخی در صفت امیه بن خلف
یا ابوجهل فرود آمده ودر کشف الاسرار آورده که در بارهٔ دو کس است یکی اتقی که پیشرو صدیقانست از این
امة یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه ویکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابوجهل ودر آغاز
سوره که بشب وروز قسم یاد میکند اشارتیست بظلمت یکی ونورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن
گمراهی نبود که ابوجهل شقی را ودر روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر تقی را نظم
شمع عیش دلان صدیق اعظم که شد اقلیم تصدیقش مسلم ز مهرش روز دین با روشنائی بود اهل
یقین را آشنائی آورده اند که امیه بن خلف بلال را رضی الله عنه که بنده او بود بانواع آزارها عذاب میکرد
تا از دین برگردد وهر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود نظم اینجا که منتهی کمال ارادتست
هر چند جور بیش محبت زیادتست روزی صدیق دید که امیه ویرا بر خاک گرم افکنده بود وسنگهای ثقیل
بر سینه او نهاده واو در آن حال احد احد میگفت ابوبکر رضی الله عنه دل بروی بسوخت وگفت ای امیه
وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب کنی امیه گفت ای ابابکر اگر دلت بروی میسوزد او را بخر گفت
بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی وآن غلامی بود از آن صدیق وده هزار دینار استعداد
داشت وصدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری مالی که داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد ودل صدیق
از و ملول بود چون این کلمه از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او بداد وبلال را بستد
با امید ثواب اخروی آزاد کرد حق سبحانه این سوره فرستاد واز منقبت صدیق خبر داد وفرمود که هر که
مال نفقه کرد وپاداش آن را تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد که آسان دهیم ویرا لِلْيُسْرَىٰ برای طریقه
نیکو که سبب آسانی وراحت باشد یعنی عملی که او را ببهشت رساند که آسایش روح درست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ
واما کسی که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمهٔ توحید وَاسْتَغْنَىٰ وبی نیاز دید خود را از ثواب خدای وبدین
سبب بموجبات آن رغبت نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ وتکذیب کرد خصلت نیکوتر را که توحیدست بدین اسلام
یا وعدهٔ حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا گردانیم او را لِلْعُسْرَىٰ برای صفتی که مودی بدشواری
ومحنت بود یعنی کردار بد که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي ودفع نکند عَنْهُ از و عذاب مَالُهُ مال او که بدان
بخل کرد إِذَا تَرَدَّىٰ چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی که برماست
لَلْهُدَىٰ بیان کردن حق وباطل بوعد ووعید وَإِنَّ لَنَا وبدرستی که ماراست لَلْآخِرَةَ آن سرای عقبی وَالْأُولَىٰ
واین سرای پیشین که دنیا است وحق تعالی مالک هر دو ملک مائیم هر چه خواهیم بهر که خواهیم عطا فرمائیم پس بیم کنیم فَأَنذَرْتُكُمْ
شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّىٰ با آتشی که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا در نیاید درو بطریق لزوم ودوام إِلَّا الْأَشْقَى مگر
بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل الَّذِي كَذَّبَ آنکس که تکذیب کرد پیغمبر را وَتَوَلَّىٰ وروی بگردانید
از ایمان وطاعت وَسَيُجَنَّبُهَا وزود باشد که دور کرده شود از آن آتش الْأَتْقَى مگر پرهیزکارتر یعنی ابوبکر

الَّذِي يُؤْتِي آنکه میدهد مَالَهُ مال خود را يَتَزَكَّىٰ میجوید بدان پاکی ونیکنامی که قریش گفتند که بلال را حقی
داشت در گردن وذمهٔ ابوبکر که او را بخرید وآزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان را فرموده که وَمَا لِأَحَدٍ ونبود هیچکس
را عِنْدَهُ نزدیک ابوبکر مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ منتی که مکافات کرده شود إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ لیکن این
کار کرد برای رضای پروردگار او که برتر ازین دیگر است وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ وزود باشد که خشنود گردد وبرسد بثوابی

سورة الضحى مكية ثمان آيات

بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که چند روز جبرئیل علیه السلام بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیامد ونزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد را فرو
گذاشت ودشمن گرفت حق سبحانه سخن ایشان را فرمود که وَالضُّحَىٰ سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن
وقت ارتفاع یافته ونور نهار منتشر گشته وگفته اند ضحی وقتی بود که خدای بدان وقت با موسی علی
نبینا وعلیه السلام سخن گفت وسحرهٔ فرعون در آن وقت خدای را سجده کردند وبقولی مراد رب الضحی است
یا صلوة ضحی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ وسوگند بشب آنگاه که تاریک شود واشیا را بظلمت بپوشد امام قشیری
رحمه الله علیه فرموده که قسم بشب معراج صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد از روز وشب
کشف حجابست که نشان نسیم لطف وسموم قهر بود بعلامت انوار جمال وآثار جلال یا اشارتست بروشنی
روی مصطفی وکنایتست از سیاهی موی نظم والضحی رمزی ز نور صبح ماه مصطفی است
معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند مَا وَدَّعَكَ
فرو نگذاشته است ترا رَبُّكَ پروردگار تو وَمَا قَلَىٰ ودشمن نگرفته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که حضرت
رسول را صلی الله علیه وسلم بشارت دادند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود واکثر بلاد بحوزهٔ تسخیر
ایشان در خواهد آمد آن حضرت بدان مژده مسرور گشت آیه آمد وَلَلْآخِرَةُ وسرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه
در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت وآن هزار قصرست در بهشت از مروارید تر وخاک آن مشک اذفر
ودر هر کوشکی از خدم وحور ونعم وامتعه وانچه لایق آن بود خَيْرٌ بهترست لَكَ مر ترا مِنَ الْأُولَىٰ از کرامت
نخستین که فتح بلاد دنیاست یا نهایت امر تو بهترست از بدایت چه ساعت بساعت بدرجهٔ رفعت وروز
بعد روز بذروهٔ کمال مترقیست وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ وزود باشد که عطا دهد ترا رَبُّكَ از پیکار تو مرتبهٔ
شفاعت در بارهٔ گناهکاران امت فَتَرْضَىٰ پس خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو گوئی بس است
امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه میفرموده که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست
که لا تقنطوا من رحمة الله وما اهل البیت بر آنیم که امیدوارترین آیه ولسوف یعطیک ربک فترضی است چه
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم
نماند بدوزخ کسی جز گروه که دارد جبین سیدی پیش تو عطائی شفاعت چنانش دهند که کاشانه ها زو در دوزخ رهند
در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که پرسیدم
پروردگار خود را پرسیدنی ودوست میداشتم اگر که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را علیه السلام ملک عظیم دادی

صح

وفلان وفلان نزول این وآن معطل نبودی حق سبحانه فرمود که ای محمد **الم یجدک** ایا نیافت پروردگار تو ترا **یتیما** کودکی بی پدر **فآوی** پس جای داد ترا در کنف کفالت جد وعم تو ودر بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت ودر صدف نبوت جای داد

بس که غواص کرم در تک دریای قدم ❁ غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم

یا دید ترا گوهری یگانه که بکمال قابلیت از همه کاینات متفرد بودی وبقطع علاقه نسبت از ماسوی متوجه ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست **ووجدک** ویافت ترا خدای تو **ضالا** راه گم کرده بودی در دروازه مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود که بجد ومادر تو سپارد **فهدی** پس راه نمود ترا یا آنکه حق تعالی ترا بسوی تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی وشتر تو از راه منحرف شد جبرئیل فرستاد تا زمام شتر گرفته ترا با راه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام ترا با آن راه نمود ودر حقایق سلمی رحمه الله مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر مودت ومحبت بر تو منت نهاد وبمقام قرب رسانید **ووجدک** ویافت ترا **عائلا** درویش وعیال دار **فاغنی** پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه یا بانکه تجارت کردی یا بغنائم که از کفار گرفتی در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی کرد با نکه بکاشفه انوار جمال خود **فاما الیتیم** پس اما یتیم را **فلا تقهر** قهر مکن وقدر ایشان بشناس که شربت یتیمی چشیده **واما السائل** واما سایل را **فلا تنهر** بانگ بر مزن ومحروم مساز که در ذل نامرادی کشیده وتنگدستی دیده **واما بنعمة ربک** واما بنعمت پروردگار خود که نبوتست **فحدث** حدیث کن یعنی احکام او را بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره آورده که نعمت محبوبست بالذات ومنعم در اغلب مشکور میباشد پس حق سبحانه حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فرمود که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند ومحتاج چون ذکر منعم شنود که کند ما را دوست دارد بدین جهت تحدث بنعمت من بخلق باز دست میکرد ای فرمن ایشانرا دوست میدارم

سورة الشرح مکیة ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم **الم نشرح لک** ایا نکشاده نکردیم برای تو **صدرک** سینه ترا تا مناجات حق ودعوت خلق وغمات در رو گنجد یا ایا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه از آثار وحی بر وارد شود بقبول تواند کرد وگفته اند شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وچنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اول که حلیمه مرضعه آنحضرت بود ودر برابره یاد نوبت ثانیه وقولی هست که در سال ششم یا از دهم نوبت دیگر این صورت بوقوع پیوسته ودر حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد وبالاسینه تا ناف من بشکافت ومیکائیل طشتی از آب زمزم آورده ودرون سینه مرا وقت حق مرا بدان آب بشستند جبرئیل دل مرا بیرون آورده بشکافت وبشست وبعد از آن طشتی مملو از حکمت وایمان کاورده بودند دل مرا از آن پر ساخته بجای خود نهادند ودر نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر ساحت ولذت از آن هنوز در عروق ومفاصل خود می یابم

دلم خزینه اسرار بود دست قضا ❁ درش ببست وکلیدش بدلستانی داد

ووضعنا وبرگرفتیم **عنک** از تو **وزرک** بار گران ترا **الذی انقض** آن بار که گران ساخت **ظهرک** پشت ترا که اندوه گناه بود وما صیانت ایشان بکرد

مخصوص کردانیدیم انسان را از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص کاینات
یا مخلوق ساختیم ویرا مظهر انوار کمال و محلی اعم شمول احاطه مالات الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ
پس باز کردانیدیم او را أَسْفَلَ سَافِلِينَ بفروترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا بنده کردانیم بوی آثار ظهور
الهام و اطوار شعور و اشعار را چون دقایق حقایق این آیت در جواهر التفسیر بسیطی داده پس سمت تحریر
یافته اطلاع بران حواله بمطالعه انست و گفته اند معنی آیت آنست که ما آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و باز
بردیم او را بپس خلقت که ارذل عمر است و در آن هیچ کاری نتواند کرد و کسی را در آن سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا
الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای ستوده بایسته فَلَهُمْ پس مر ایشانراست أَجْرٌ
مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ نابریده و کم ناشدنی یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد طاعت ایشان می نوشتند در پیری
و ضعف با آنکه عمل نمی کنند بهمان دستور مزد ایشان ثابتست فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد
ای منکر بعث بَعْدُ پس از ظهور دلایل تا معترف نشوی بِالدِّينِ بجزا و حساب أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای
بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية

بسم الله الرحمن الرحيم جمهور علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج
آیت از اوایل این سوره و بیان حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غار حرا که بر داشت
یا بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو
رسول خدایی بدین رسالت آنگه گفت بخوان آنحضرت فرمود که ما انا بقاری جبرئیل ویرا بگرفت و بیفشرد چنانکه
بی طاقت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بیفشرد پس بگذاشت
پس گفت بخوان اقرأ باسم ربك الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل علیه السلام از دیبا بر حریر نامه از حریر بهشت
که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و در این
نامه نیز چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل ویرا بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت
این صورت واقع شد آنگه ویرا بگذاشت و این آیت بخواند که اقْرَأْ بخوان قرآن را و بوقتی که افتتاح کننده باشی
بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود الَّذِي خَلَقَ آن خدایی که بیافرید همه چیزها را خلق کرد آدم را از خاک خَلَقَ الْإِنْسَانَ
بیافرید آدمیان را مِنْ عَلَقٍ از خون بسته اقْرَأْ بخوان تکرار او برای مبالغه است وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ و پروردگار تو
کریمتر است از همه بزرگان و کرم او زیاده از همه کریمان الَّذِي عَلَّمَ آن خدایی که بیاموزانید نوشتن بِالْقَلَمِ بقلم
تا علم را بخط قید کنند و دور را نزدیک سازند و آگاهی دهند و تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام
تعلیم کتابت داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود علیه السلام عَلَّمَ الْإِنْسَانَ بیاموخت خدای آدمی را
مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمی دانست یا محمد را صلی الله علیه و سلم تعلیم داد احکام شریعت آنچه پیدا نداشت نبود كَلَّا إِنَّ
الْإِنْسَانَ حقا و بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل لَيَطْغَى هر آینه از حد میبرد و گردن کشی میکند أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى بانکه می
بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگری و حال کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد إِنَّ إِلَى رَبِّكَ

بدرستی که بسوی پروردگار تست الرُّجْعَى بازگشت همه در آخرت و ابنای اعمال بجا آید از اموال نظم
توانگری نه بمالست نزد اهل کمال * که مال تا لب گورست و بعد از آن اعمال * آورده اند که ابوجهل میگفت که اگر ببینم
محمد را در مسجد الحرام بسجده هر آینه بسپرم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگذارد او را خبر کردند
بشتاب بجانب آنحضرت روان شد و چون نزدیک رسید بازگشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند
ترا چه افتاد گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اندر هوا بالها کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بآنحضرت
رسید فرمود که اگر نزد من آمدی ملایکه برو بودند عضو عضو او را و این آیت آمد که أَرَأَيْتَ آیا میبینی تو الَّذِي
يَنْهَى آنرا که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را که محمد است صلی الله علیه و سلم إِذَا صَلَّى چون که نماز میگذارد أَرَأَيْتَ آیا می
بینی تو إِنْ كَانَ اگر باشد منهی از نماز عَلَى الْهُدَى بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا فرماید خلق را بِالتَّقْوَى به پرهیزکاری او را باز توان
داشت از آن أَرَأَيْتَ تکرار بجهت تاکید است آیا می بینی إِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا
وَتَوَلَّى و روی بگرداند از ایمان و بگرداند از طریق فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانا
ست ابوجهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى بآنکه از روی تحقیق خدای میبیند قصد او را و بعضی گفته اند که در کلمه
ان الله یری هم وعده مندرج است و هم وعید ای زاهد بر سترش نمای که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می
بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند و ای در خلوت قصد گناه کرده هشدار که ترا می بیند و در واشی از گناه
توبه کرده بود و لیس نسته چه میکوئی خدای بعفو تست گفت ای هر چند عفو کند خجالت از کار و بیدید چه
آن خوردن غم کنم نظم گیرم که تو از سر گنه درگذری * زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم * آورده اند که
نوبت دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد ابوجهل برسید و گفت ای محمد نه ترا نهی کرده ام از
نماز آنحضرت ویرا تهدید بسیار داد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من از همه
اهل وادی بزرگتر و اهل مجلس من بیشتر این آیت نازل شد که كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حقا که اگر ابوجهل باز نه ایستد
از ایذای محمد لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ پیشانی دروغ گوی
خَاطِئَةٍ خطا کار و وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است فَلْيَدْعُ
گو بخواند ابوجهل نَادِيَهُ اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم
كَلَّا نه چنانست سخن که او گوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بمخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ و سجده
کن بر دوام خدای را وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو بحضرت او که در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردگار خود
اقرب باشد که در سجده بود و این سجده چهاردهم است در فتوحات آن را سجده طلب قربت گفته

سورة القدر مكية خمس آية

بسم الله الرحمن الرحيم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مر صحابه را خبر
داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این
عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره را فرستاد و گفت إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی
که ما فرستادیم قرآن را کنایت ضمیر ذکر ناکرده دلالت بر عظمت و شهرت او میکند یعنی از نزد نیک و شرف مستغنی است از

بآن دیگر ان تا انزال نزا بجوی داساد فرمود در وقتی متبرك جا بجه بر بود فی لیلة القدر که در شب قدر یعنی ابتداء نزول
او دران شب بوده از لوح محفوظ با سمان دنیا آمد و در بیت العزة بسفرة سپرده اند و روح الامین در مدت
بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیی آورده وما ادریك وچه چیز ترا دانا کرد تا
تا بدانی که ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که درو طاعت کند عزیز و مشرف
کردد یا عملی که درو واقع شود نزدیك خدای با قدر بود و گفته اند قدر یعنی حکم یعنی درو تفصیل کنند
هر کاری شیئی بحکمت که نقص را دروراه نبود یا بمعنی تنگی است که زمین دران شب بر ملائکه تنگ شود
انبسیاری ایشان که بزمین آیند لیلة القدر خیر شب قدر بهترست من الف شهر از هزار ماه که غازی اسرائیلی
دران جهاد کرده مر کسی را که دریابد بطاعت برخنابد شب قدر بقول امام اعظم رحمه ست دایرست در
سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و ربیع الاول دیدم
و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما برآنند که در ماه رمضانست در دهه اخیر در شبها و تر
اصحاب امام شافعی رحمه الله شب بیست و یکم و بیست و سیم را احیا کنند و حنفیه رحمهم الله شب بیست
و هفتم را و عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی از کلمات این سوره است بیست و هفتم
فی الجمله قول اخیر آنست یکی که حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیاء آن بعبادت
نظم ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی ° هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی تنزل الملائکة فرود آیند
فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا والروح و جبرئیل با ایشان فیها درین شب و قول آنست که یا ملکی بزرگ فرود آید ملکی
عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم
بموافقت ملائکه و در تفسیر حضرت خواجه پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبر ماست صلی الله علیه
وسلم فرود آید و در مصابیح آورده که جبرئیل علیه السلم با فرشتگان که او را از میکائیل علامه اشنائی هست
فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل مؤمنان را مصافحه کنند و علامت مصافحه جبرئیل علیه
السلم اقشعرار جلد و رقت قلب و اشك چشم بود برای تشرف این شب که ملائکه و روح بزمین آیند
باذن ربهم بفرمان آفریدکار ایشان من کل امر از بهر کار بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کار نیکی
خیر و برکت سلام سلامتست از همه آفات هی شب قدر حتی مطلع الفجر تا دمیدن سپیده صبح اسرار علما
و عرفا درین سوره بسیارست و در جواهر التفسیر شمهٔ از آن مذکورست والی الله ترجع الامور

سورة لم یکن مدنیة ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل
الکتاب از اهل توریة یعنی یهود و نصاری والمشرکین و از مشرکان عرب منفکین باز ایستادگان از کفر حتی
تأتیهم البینة تا آنگاه که آمد بدیشان حجتی روشن رسول من الله فرستاده از خدای که محمدست صلی الله علیه
وسلم یتلوا میخواند بجماعت خود صحفا مطهرة پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن را از صحف گفت برای تعظیم
یا آنکه جامع اسرار جمیع صحفهاست فیها دران صحیفها کتب قیمة نوشتهاء راست و درست یعنی احکام

و مواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بدین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بیامد و ایشان را بایمان خواند و بعضی بهدایت توفیق بدولت ایمان رسیدند وما تفرق و متفرق نشدند یعنی اختلاف
نکردند در شان محمد صلی الله علیه وسلم الذین اوتوا الکتاب آنانکه داده شده اند کتاب را الا مگر من بعد
ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینة پیغمبر یعنی پیش از بعث آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی
و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند وما امروا و امر کرده نشدند
اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر آنکه پرستش کنند خدای را مخلصین پاك کنندگان له الدین برای خدای کیش
خود را یعنی از شك و الحاد پاکیزه باشند حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام ویقیموا
الصلوة و بگزارند و مامورند بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن ویؤتوا الزکوة و بدهند زکوة و آن
را بمحل وی وذلك و آنچه مامور شده اند بدان دین القیمة دین و ملت درستست ان الذین کفروا در ستی
آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری والمشرکین و از مشرکان بت پرستان فی
نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدین فیها جاوید دران اولئك آن کروه هم شر البریة ایشان بد
ترین همه آفریدگانند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای پاك و ستوده
اولئك هم آن کروه ایشانند خیر البریة بهترین آفریدگانند جزاؤهم پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند
عند ربهم نزدیك پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای اقامت تجری میرود من تحتها الانهار
از زیر اشجار آن جویها بوستان ز آب روان نشاید خالدین پایندگان باشند ایشان فیها دران بهشتها
ابدا همیشه تاکید خلودست رضی الله خشنود باشد خدای عنهم از ایشان و طاعتهای ایشان در دنیا
ورضوا و خشنود باشند ایشان عنه از خدای بدادن ثواب بی حساب بدیشان و ایشان را منتهای
مرادات و غایت الغایات یعنی دولت لقا که مطلبا علی و مقصدا قصی است باشد رسانیده نظم
داند هر کس از تو مرادی و مطلبی ° مقصود ما ز دنیی و عقبی لقاء تست ذلك آنچه مذکور شد از جنة و رضوان
لمن خشی برای آنکس است که بترسد ربه از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید

سورة اذا زلزلت مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زلزالها جنبانیدنی
که مقدرست نزدیك نفخهٔ اولی یا آنچه در دیدار نعیم شکسته شود واخرجت الارض و بیرون آرد زمین
اثقالها بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوزست یعنی بار اندازد درون خود و بیرون
افکند وقال الانسان و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند که عامست یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال
ما لها چیست زمین را که پوشیدها خود را آشکار میکند یومئذ آن روز تحدث سخن گوید بزبان
حال و اعلام آنست که خدای وی را بسخن آرد یا بگوید اخبارها خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن
مدفونات یا از عملها که بروی صادر شده است از اعمال بان ربك بسبب آنکه پروردگار تو اوحی لها
امر کند مر او را در ستودی و صدکه خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده یومئذ آن روز یصدر

الناس بازگردند مردمان از موقف حساب اشتاتا پراکندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و جمعی بدست
چپ لیروا تا نموده شوند اعمالهم جزای کردهای خود را و سیاق نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را
بلقمه و کسره نمی نواخت و میگفت این اندکست چیزی بسیار نخیری باید کرد تا بران مزد دهند و دیگری گناه
خورد را خوار میداشت و میگفت ما را بنظر و خطرات مواخذه نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق تعالی در
شان این دو کس فرستاد که فمن یعمل هر که عمل کند مثقال ذرة هسنگ مورچه خورد خیرا نیکی یره ببیند
پاداش آنرا ومن یعمل و هر که بکند مثقال ذرة بوزن نمله صغیر شرا بدی یره ببیند مکافات آنرا
ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای تعالی
عمل ویرا بوی بنماید در قیامت اما سیئات مؤمنان را بیامرزد و حسنات ایشانرا مزد دهد و حسنات کافر را رد کند
و بسیئات معذب سازد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که محکم ترین ایتی در قرآن اینست و پیغمبر صلی الله
علیه وسلم جامعه فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه ابن ناجیه رضی الله عنه که جد فرزدق
بود نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد گفت از آنچه بتو فرو آید بر من بخوان آنحضرت این ایه بروی خواند
گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در آن عرصه کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر بخواهد
پرسید و هیچ کونه از کار نکاشته نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خویش خواهد پرداخت و نکته حاسبوا
قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خواهد ساخت **نظم** حساب کار خود امروز کن که فرصت هست
ذخیره بکن تا جهات حاصل تو * اگر بنقد بکوشی ترا نکو بخوشی باش * و دست بغیر بدی نیست جای بردگی

سورة والعادیات مکیة احدی عشر آیة

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منذر بن عمرو
انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح بایشان
برسید و غارت کنید و قلاوزان ایشان چنین کردن و در باز آمدن بسبب عبور برای
بزرگ توقفی افتاد منافقان زبان دراز کرده بایکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در باد به بلیه هلاک
شده اند کسی که خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسید اندوهناک شدند حق سبحانه برای
خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن خبر داد که والعادیات سوگند باسبان دونده که بوقت
دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی باواز که آنرا ضبح گویند فالموریات پس به بیرون آرندگان آتش
از سنگ بسمها خویش یعنی بسم و سنگ زیر سم آتش زنند قدحا آتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت
کنندگان صبحا در وقت صبح مراد ایشانند فاثرن پس برانگیختند آن اسبان به بوقت بعد
دم نقعا غباری در کارزار قبیله فوسطن پس بمیان در آمدند به بدان وقت جمعا گروهی را از دشمنان
دین ان الانسان بدرستی که انسان مراد ابن ابی منافق است یا جمع خود کرار رجو فیها در میان مردم می
افکند یا مطلق انسان لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاس است و گویند ایت در شان ابو
حاجب است امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سه تن از عرب در یک عصر بودند هر یک در صفتی اشهر بود

طمع را بو حاجب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حاجب بخیل است و اندک خیر
و گفته اند کنود آن باشد که محنت بشمارد و یاد ناورد و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه هست که کنود آنست
که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند وانه و بدرستی که خدای علی ذلک بر بخل و کفران لشهید هر آینه گواه
است یا انسان بر کنودی خود گواه است بجهت ظهور آثار آن انه وانه و بدرستی که انسان لحب الخیر
برای دوستی مال لشدید سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر
مال را دوست میداری بده تا بماند و بتو باز دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند
نظم مال همان به که بیاران دهی * که بدهی به که بخاکش نهی * نیز دنی منفعتست ای حکیم * بهر نهادن چه
سفال و چه سیم افلا یعلم آیا نمیداند انسان که اذا بعثر چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود ما فی القبور
آنچه در گورهاست یعنی اموات وحصل و حاضر کرده شود ما فی الصدور آنچه در سینهاست یعنی نیات
از خیر و شر و تمیز ساز و جواب از اینست که خدا پاداش خواهد داد ان ربهم بدرستی که
آفریدگار ایشان بهم با قوال و افعال ایشان یومئذ آن روز در سختی لخبیر داناست و بجزا دادن تواناست

سورة القارعة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده وما
ادریک و چه چیز ترا دانا گردانید تا بدانی که ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبد دلها را
بهول و هیبت یوم یکون الناس روزی که باشند مردمان از شدت دهشت کالفراش المبثوث مانند پروانه
پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پامال و پریشان حال میشود وتکون الجبال و گردد کوهها
از هول این روز کالعهن مانند پشم رنگین المنفوش زده شده بکمان ندافی یعنی کوهها از تفرق اجزا
نظایر آن در هوا مشابه بشم رنگین زده باشد چه زنند پشم را سست کند و در زدن نوع تفرق و
منتشر گردد فاما من ثقلت پس اما آن کس که گران باشد موازینه ترازوهای عملهای او یعنی مقادیر
انواع حسنات او راجح بود فهو پس او فی عیشة در زندگانی باشد راضیة پسندیده واما من خفت واما
آنکه سبک بود موازینه ترازوهای کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح است سیئات او فامه پس جای او
هاویة هاویه است و آن درکه باشد در دوزخ وما ادریک وچه دانا کرد ترا که ماهیه چیست هاویه

سورة التکاثر مکیة ثمان آیات

نار حامیة آتشی بغایت
رسیده در سوزش

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر
کردند بکثرت قبیله و مردم عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیت کشته
شده اند مرده و زنده شما را بشمریم چون برین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بر خواندواده و حق [illegible]
این سوره فرستاد الهکم التکاثر مشغول کرد شما را تفاخر کردن به بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا وقتی که

آمدید بگورستانها و مردگان را شماره کردید و گفته اند که معنی آیت اینست که مشغول شدید کثرت اموال و اولاد و مستغرق امور معیشتی گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر **کَلَّا** نه چنین باید که همت عاقل مصروف بنی
شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد **نظم** روزی که اجل کند شبیخون
البته بباید از جهان رفت گر دل بنهد اسیر دنیی ایمان به آن جهان توان برد **سَوْفَ تَعْلَمُونَ** حقا که زود بدانید
خطای رای خود را بوقت نشور **ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ** پس حقا که زود باشد که بدانید تکرار برای تاکیدست **كَلَّا**
نه چنان باید که بزندگانی مردم مباهات کنید **لَوْ تَعْلَمُونَ** اگر بدانید که چه در پیش دارید **عِلْمَ الْيَقِينِ** دانستنی دانستنی
تحقیق که هر آینه شما را از داد و مفاخرت و تکاثر **لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ** بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول از دور
وقتی که بعرصات عرا رسید **ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا** پس هر آینه بخواهید دید او را **عَيْنَ الْيَقِينِ** دیدنی بچشم بی شک وقتی که بعی
در آئید **ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ** پس هر آینه پرسیده شوید **يَوْمَئِذٍ** آن روز بوقت محاسبه **عَنِ النَّعِيمِ** از نعمتها که بدان مشغول
شدید از عبادت تنها خطاب مخصوص بست بهر که دنیا را از دین باز داشته و گفته که مخاطب کفار اند
واصح آنست که عمر دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص
کرده اند با آب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال الخلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن یا شهوات
که صحت و فراغ چه در حدیث آمده که دو نعمتست که اغلب مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمی شناسند صحت
و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محمدست صلی الله علیه و سلم بهمه را از دعوت وی و اتباع سنت او خواهند
پرسید **نظم** چه نعمتیست بزرگ از خدای بر ثقلین ۞ سپاس داری این نعمتست فرض عین ۞

سورة العصر مكية ثلث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق را رضی الله عنه گفت
زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران بگذاشتی و عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان کار نباشد آنکه
سخن رسول را شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه
موافقت صدیق را این سوره فرستاد که **وَالْعَصْرِ** سوگند بخدای روزگار یا بعشا که مشتملست بر اعاجیب
بسیار یا بهنگام عصر یا بعصر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم **إِنَّ
الْإِنْسَانَ** بدرستی که ابو الاشدین یا ابو جهل یا همه آدمیان **لَفِي خُسْرٍ** هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمال
در مطالب ناپایدار
ده بهیهده نقد عزیز عمر تو دست ۞ که بی زیان کنی و سود ندارد سود ۞
بس همه شرکا را ضایع کنند که آن عمر در زیان کاری اند **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا** مگر آنکه گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردار نیکو
پسندیده کرده **وَتَوَاصَوْا** و وصیت کرده اند یکدیگر را **بِالْحَقِّ** بعمل راست و درست که ثابتست بر طریق حق یا بقول
صحیح که قرآنست **وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** و وصیت کردند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند
لفی خسر کنایتست از حال ابو جهل و آمنوا ایمانی میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات اشارتست
بکرهاد فاروق و تواصوا بالحق بحضرت انگشت ذی النورین و تواصوا بالصبر حکایتست از سیرت
مرتضی رضوان الله علیهم اجمعین ۞

سورة الهمزة مكية تسع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلی الله علیه و سلم
میگفت در حضور ولید و ولید مغیره غیبت آنحضرت میکرد وحق سبحانه درباره ایشان فرستاد که **وَيْلٌ** وای
لِكُلِّ هُمَزَةٍ بر هر عیب کننده **لُمَزَةٍ** عیب گوینده را که کسی را که طعنه زنند بود و بدست و چشم اشارت کننده **الَّذِي
جَمَعَ** آنکسی که گرد کرد **مَالًا** مالی را **وَعَدَّدَهُ** و شمرد او را یا شماره آن را نگاه داشت **يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ** می پندارد
آنکه ما جمع کرده ام **أَخْلَدَهُ** او را جاوید خواهد ساخت در دنیی **كَلَّا** نه چنانست که او می پندارد **لَيُنْبَذَنَّ**
هر آینه انداخته شود **فِي الْحُطَمَةِ** در حطمه و آن نام دوزخیست که هرچه در وی افتد في الحال شکسته و سوخته
گردد **وَمَا أَدْرَاكَ** و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که **مَا الْحُطَمَةُ** چیست حطمه **نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ** آتش خدای برافروخته
و هرچه حق برافروزد دیگری نتواند که آنرا فرو نشاند **الَّتِي تَطَّلِعُ** آن آتشی که برآید و غالب شود **عَلَى الْأَفْئِدَةِ** بر دلها
و بیان آن در باید تخصیص این آتش بدل که دلها جهت آنست که دل ایشان محل عقاید فاسده و نیات ناشایسته
إِنَّهَا بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن **عَلَيْهِمْ** بر کافران **مُؤْصَدَةٌ** فرو بسته شده است **فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ** بستونها
دراز یعنی در آن در که دربسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته هرکس نتواند گشاده و این اشارت بیقا
و خلود ایشانست در دوزخ صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتش محبت حسین منصور
فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدحه
انا الحق بیرون جست و در آن سوخته افتاد اکنون سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما
خبر دهد **نظم** ای شمع بیا تا من و تو زار بگرییم ۞ کاحوال دل سوخته هم سوخته داند ۞

سورة الفيل خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم در کتب سیر و تفاسیر معتبر مذکورست که ابرهة صباح
آن قبل نجاشی حمیر الله و الی یمن بود در موسم حج دید که مردم از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند و معلوم کرد
که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد
و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعاء از رخام ملون کلیسیائی ساخت قلیس نام و در و دیوار آن
را بزر و جواهر مرصع و مزین کردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر
قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخلوت آن خانه مشغول شده دیته مجاورت
یافت و شبی آن بیت محدث را حدث آلوده ساخت و فرار نمود ابرهه خبردار شد و اقطار منقشرگشت و طبایع مردم
آن نواحی از آن متنفر شد ابرهه از این حال متاثر شده لشکری جمع کرد و با پیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب
حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمود را که بعظمة جثه مشابه کوه پاره بود **شتر** بهیکل قوی داشت چون کوه قاف
جوشن بجوشن جا با ابرهه اندر مصاف اخود برد و بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد و از آن جمله بکوههای

متحصن شدند وابرهه از اول روز لشکر برنشانده وپیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار
شهر مکه بگردانید متوجه لشکرگاه شد هرچند پیلبانان کوشیدند که او روی بجانب شهر کند میسر نشد وپیلان
دیگر بجهت اعراض وی از خانه پیش نمیرفتند ابرهه درین حال فرومانده وجماعت قریش از بالای جبال نظر بر
گماشته که تا احوال بچه منوال گردد که ناگاه از کناره دریا جوق جوق مرغان سیاه پاک نهاده سبز پیش آمدند
وحمله آورده بران لشکر سنگ باران کردند وبیک نفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال تعالی اَلَمْ تَرَ كَيْفَ
آیا ندانستی که چگونه فَعَلَ رَبُّكَ کرد پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان پیل یعنی ابرهه ولشکریان او اَلَمْ يَجْعَلْ
آیا نساخت ونیفکند كَيْدَهُمْ مکر ایشان را که تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ در تباهی وبطلان وَأَرْسَلَ
وفرستاد عَلَيْهِمْ بریشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا مرغان أَبَابِيلَ گروه گروه منقارهای ایشان چون
منقارهای مرغ وپنجهای ایشان چون پنجهای سگ وسرهای ایشان چون سر سبع وگویند مرغان سبز بودند
با منقارهای زرد تَرْمِيهِمْ می افکندند آن لشکر را بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از سنگ گل یعنی گل سنگ شده
فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگ كَعَصْفٍ چون برگ کاه مَأْكُولٍ خورده شده یعنی خورده دوان
افتاده وتباه کرده کار بهیئت استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار ودو
در پنجها وبهر عضوی از بدن کافری که زدندی از دیگر جانب بیرون رفتی وبر هر سنگ نام یکی از آن سنگ دلان
که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود وابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت واز مکه تا
حبشه مرغی که آن سنگ که بنام ابرهه موسوم بود وبرای هلاک وی مقرر در منقار داشت ملازم وی بود
ودر بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب
پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه بادمان حال نظر بدان مرغ افتاد گفت
ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سر وی فکند وهم در نظر نجاشی هلاک شد
والحق سورت آیت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی نقش گشت نوشته شد نامه تقدیر بر جریده دهر مخطی که فاعتبروا یا اولی الابصار

سورة قريش مكية اربع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم امام ثعلبی آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بودی زمستان
بیمن رفتندی وتابستان بشام ومردم ایشان را اهل حرم گفتندی وحرمت داشتندی وقریش باصح روایات لقب نضر بن
کنانه است وهرکس از عرب که نسب او بنضر منتهی میشود قرشی است وبعضی علماء انساب برآنند که قریش لقب فهر بن
مالک است که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت برایشان این سوره فرستاد وگفت شگفت
بمانید وتعجب شوید لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ برای پیوستن قریش بیکدیگر إِيلَافِهِمْ پیوستن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ در سفر زمستان
وَالصَّيْفِ وتابستان وبرای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که مر ایشان را این نعمت وحرمت
داده ام وایشان از پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا پس باید که بپرستند رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ خداوند این خانه
معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت وسیر کرد
مِنْ جُوعٍ از گرسنگی وَآمَنَهُمْ وایمن کرد ایشان را بجهت آن حرم محترم مِنْ خَوْفٍ از ترس آنها که در حوالی آن اند یکدیگر را میکشند

سورة الماعون مكية سبع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم مفسران برآنند که نیمه اول این سوره در شان کفار
ونصف آخر درباره منافقان آمده وآورده اند که ابوجهل تکفل یتیمی کردی ودر مکانی یتیمی بودی از او بوقت طلب
طعمه وکسوه از مال خود براندی وبرنجانیدی ومر بوسته بدرمان را از انفاق بازداشتی حق سبحانه فرمود که أَرَأَيْتَ
آیا دیدی تو ودانستی الَّذِي يُكَذِّبُ آنکس را که تکذیب میکند بِالدِّينِ بروز جزا ویا بدین واد یعنی ابوجهل فَذَٰلِكَ
الَّذِي پس او آنکسست که بعنف وستم يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع میکند یتیم را ومیراند وگفته اند ابوسفیان را ولید
شتری کشته بود وبخش میکرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را بعصا براند حق سبحانه مذمت او میکند که براند یتیم
وَلَا يَحُضُّ وتحریص نمیکند وترغیب نمینماید اهل خود را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش ومحتاج یعنی خود
میدهد ونه کسی را میفرماید بلکه از احسان منع میکند نظم چون ز کرم سفله بود بی کران
منع کند از کرم دیگران سفله نخواهد دگری را بکام خس نگذارد که کسی را بکام پس درشان منافقان میگوید فَوَيْلٌ
پس سختی عذاب لِلْمُصَلِّينَ برای نمازگذارندگان زبانی یعنی ابن ابی واصحاب او الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز
خود سَاهُونَ بیخبرانند وغفلت ورزندگان یعنی از ان حسابی نگیرند وجز بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل
نفاق در خلوت بروی نماز نیارند وچون بصحبت رسند بشرایط وآداب بی گذارند نظم
کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانکه ایشان ریا میکنند در کردار
خود با مردمان تا مردم مدح کنند وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ وباز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند وگفته اند ماعون متاع خانه است
مردمان بدان یکدیگر را معاونت کنند چون دیگ وکاسه وتیشه ودلو وقیل است که ما را از ماعون سه چیز نشاید منع آن

سورة الكوثر مكية ثلث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند وزمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیرون رفت وعاص
بمجلسی آمد جمعی از صنادید قریش در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر
وعادت عرب آن بود که هرکه او را پسر نبودی ابتر گفتندی یعنی از عقب نخواهد ماند ودران زمان پسر آنحضرت قاسم
نام که از خدیجه داشت در گذشته بود چون این خبر بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید دل مبارک
اندوهناک شد حق سبحانه برای ترویح دل آنحضرت وتسلیه خاطر مبارکش فرستاد که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ
بدرستی که ما دادیم ترا بسیاری که این فوعل است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار وفرزند بسیار وعلم وعمل بسیار
در معالم آورده که بسیاری حکمت وگفته اند کثرت ذکر تو در زمین وآسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان ومعاودت
واشهر آنست که کوثر جوییست در بهشت ودر احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم از جبرئیل
علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوثرست که حق سبحانه بتو عطا کرده ودر معالم التنزیل آورده

که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که کوثر جویست در بهشت کنارهای آن از زر است و مجرای او بر در
و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفیدتر از شیر و بویها و خوشتر از مشک و کوزهای او بعدد ستارگان
آسمان که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت
شهود و وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابد از تشنگی جهل
ایمن است و این معنی خاصهٔ حضرت رسالت و اولیای امت اوست فَصَلِّ پس نماز گذار لِرَبِّكَ برای پروردگار خود
خالص از برای رضای او وَانْحَرْ و شتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند و بدست
راست بچپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع نحر بود از سینه و گفته اند نماز عیدست و قربان کردن
إِنَّ شَانِئَكَ بدرستی که دشمن تو یعنی عاص بن وایل هُوَ الْأَبْتَرُ اوست دم بریده و منقطع از خیر و نسل و ذکر
اما ترا ذریت بسیار و صیت اشتهار و آثار فضل بشمار تا قیامت باقی خواهد بود نظم آثار اقتدای تو تا حشر متصل
خصم سیاه روی تو بی حاصل و مخجل

سورة الكافرون مكية ست آيات

بسم الله الرحمن الرحیم کروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و امیه
و اسود بن زبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند که محمد را بگو که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز
یکسال عبادت خدای تو بجای آوریم چون پیغام بآنحضرت رسید مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شده این
سوره فرود آورد که قُلْ بگو يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ای کافران مراد همان جماعت که مذکور شد و در علم خدای تعالی پیدا است
که ایشان ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگوی لَا أَعْبُدُ نخواهم پرستید مَا تَعْبُدُونَ آنچه شما پرستید وَلَا أَنْتُمْ
و نیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در حال مَا أَعْبُدُ آنرا که من پرستم وَلَا أَنَا عَابِدٌ و نیستم من پرستنده در حال
مَا عَبَدْتُمْ آنچه شما پرستش میکنید وَلَا أَنْتُمْ و نباشید شما عَابِدُونَ پرستندگان در استقبال مَا أَعْبُدُ آنرا که من
پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ مر شما راست دین شما این شرک که برانید و نخواهید گذاشت یا شما راست جزای کردار شما
وَلِيَ دِينِ و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز هست و این آیه بآیه سیف منسوخ شده ابن
عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان صعب‌تر و سخت‌تر ازین
سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواننده او برابر ثواب قراءت ربعی از قرآن باشد

سورة النصر مكية ثلث آيات

بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا جَاءَ چون بیاید نَصْرُ اللَّهِ یاری کردن خدای یعنی
ظفر دادن ترا وَالْفَتْحُ و فتح مکه و فتح سایر بلدان است وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ و ببینی مردمان را که در می آیند
فِي دِينِ اللَّهِ در دین خدای که اسلام است أَفْوَاجًا گروه گروه در سال نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد
و فزاره و بنی البکا و بنی الهلال و بلی و تجیب و خادم و غیر ایشان از انجا و اطراف بخدمت آنحضرت آمدند و بشرف
اسلام مشرف شدند فَسَبِّحْ پس تنزیه کن خدا را تسبیحی مقرون بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش پروردگار تو یا بگوی

سبحان الله و بحمده از عایشه رضی الله عنها منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدیم پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم که نماز گذاردی الا که گفتی سبحانک اللهم و بحمدک اغفر لی و گفته اند نماز کن برای خدای وَ
اسْتَغْفِرْهُ و آمرزش طلب از وی یعنی برای هضم نفس یا استقصار عمل و گفته اند استغفار برای گناهان
امت خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست تَوَّابًا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول
این سوره بعد از فتح مکه بود و درین سوره خبر وفات رسولست صلی الله علیه و سلم در وقتی که نازل شد
پیغمبر صلی الله علیه و سلم برخواند عباس رضی الله عنه بگریست چون آنحضرت پرسید که چرا میگریی
گفت خبر دادند ترا از وفات تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت رسالت پناه علیه صلوات
الله بعد از نزول این سوره دو سال دیگر بزیست و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول خدای
صلی الله علیه و سلم فاطمه را رضی الله عنها طلبید و گفت ای فاطمه خبر وفات من دارند نظم
ز سفلیان جهان بهمه راجعت برم عزم بجمع میکنم رخت بچرخ میبرم فاطمه بگریست آنحضرت فرمود که
اول کسی باشی از اهل من که بمن رسی

سورة تبت مكية خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحیم چون آیت وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا برآمده ندا کرد که یا صباحاه روسا قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر
من شما را خبر کنم که در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیهٔ آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت برگشایند
مرا تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا نکنیم و تو پیش ما متهم نشدهٔ بدروغ حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی
عذاب شدید ابولهب برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی
برداشت که بران حضرت افکند همان حال حق سبحانه آیت فرستاد که تَبَّتْ هلاک و نابود باد يَدَا أَبِي لَهَبٍ
هر دو دست ابولهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند ابولهب عم رسول بود و عبدالعزی
نام داشت و بواسطهٔ معادات او با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بدین نفرین واقع شد و بعضی معنی بریدن
گفته اند که هلاک باد دنیا و آخرت او وَتَبَّ و هلاک شد او چنانکه گفت خبرست بعد از دعا و آورده اند که
ابولهب این سخن شنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید راستست بمال و فرزند فدا کنم و خلاص را ببرد
قول او را این آیت آمد که مَا أَغْنَى عَنْهُ دفع نکند از وی خاصیت این نفرین را مَالُهُ خواسته او وَمَا كَسَبَ
و آنچه کسب کرد یعنی فرزند او عتبه یا مال مکسوب او است از ارباح تجارات و منافع معاملات سَيَصْلَى
زود باشد که در آید نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ با آتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ و زن او که
جمیله بنت حرب خواهر ابوسفیان زن او نیز در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارندهٔ هیمه و کشندهٔ هیزم و آن چنان بود
که ام جمیله در همسایگی حضرت رسالت پناه خانه داشت و زنها بشبها خار و درستها و خس و خاشاک جمع
کردی و شب آوردی و بر راه رسول صلی الله علیه و سلم بریختی تا خارهای درشت و تیز پایهای مبارک
آنحضرت که بنماز بیرون آمدی انجا را برگرفتی و گفتی این چه همسایگی است که با من میکنید
میریختند در ره تو خار و باهمه چون گل شکفته بود رخ گلستان تو و گفته اند هیزم کش عبارت

از سخن چینی است که آتش خصومت میان دو کس بدین افروزد **نظم** میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است کنند این و آن خوش دگرباره دل وی اندر میان خوار و نادر خجل میان دو کس
آتش افروختن نه عقل است و خود در میان سوختن و ام جمیل از ضعف داشتن حمال حطب جهنم بود که
بجهت معادات حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آنکاه مردم برداشتی و کویند بنفس خود هیزم میکشید
برای خود چنانچه دیگر زنان عرب روزی بشته هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در کردن او از بر سر
سنگی نهاد آنجا ساید ملکی بیامد و آن بسته هیزم را از سنگ در کشید بدین رسن در کردنش مانده خفه شد و بجهنم
رفت و حق سبحانه خبر داد که **فی جیدها** در کردن او **حبل من مسد** رسنی از لیف خرما که هیزم بدان بر بسته بود
و کویند مراد سلسله حدید دوزخ است که روز قیامت در کردنش بسته بدوزخ کشند

سورة الاخلاص مكية اربع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم قریش کفتند ای محمد وصف کن آن خدای را که ما را
بپرستش او دعوت میکنی در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم چه
در توریة وصف او دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث کرفته و میراث
از که خواهد کرفت این سوره نازل شد که **قل** بگو ای محمد آنکسی که از من می پرسید **هو الله** اوست خدای **احد** یگانه
متوحد بذات و متفرد بصفات **الله الصمد** آن خدایی که بی نیاز است از همه و دست نیاز همه نیازمندان بحضرت او
دراز است و پاینده ایست که فانی نشود ماوردی آورده که صمد خواهد کنند در عیون المعانی از امام علی بن موسی
الرضا رضوان الله علیه نقل کرده که صمد آنست که عقلها با طلاع از کیفیت او نا امید باشند **نظم**
کمالش روی هر اندیشه برتر خرد با انش ادب اندیشه بشکست **لم یلد** نزاد کسی را چه یهود میگفتند
عزیر پسر اوست **ولم یولد** و زاده نشد از کسی رد نصاری است که کویند عیسی خداست **ولم یکن له کفوا احد** و نیست
و نبوده مرورا هیچ همتایی رد مجوس و مشرکان عرب است که گفتند او را همتا هست شیخ ابو علی دقاق قدس سره
فرموده که شرکت را بشر عدد و تقلب و علت و معلول و شکل و ضد و حق سبحانه نفی عدد و شرکت کرد از
ذات خود که هو الله احد و نفی تقلب و تنقص فرمود به الله الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد
ولم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع کردانید به لم یلد ولم یولد اشکال و اضداد را مرتفع کردانید به ولم یکن له
کفوا احد و از اینجهت است که او را سوره اخلاص میکویند محققان کفته اند توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت
و متکافی در قوت متصور تواند بود و مماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد در رتبه بمثابه معلول
مثل ولد یا متقدم بود بمنزله علت مثل والد یا مصاحب و در مثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید
کند بقول هو الله احد الله الصمد تقدیم یافت بر لم یلد که مقتضی نفی صنف اول است و لم یولد که اقتضای نفی صنف
دوم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی سیم است تمام شد و امام جمال الدین ساجی رحمه الله فرموده که
معطله کویند که عالم را صانع نیست و فلاسفه میدانند که هست اما او را نام و صفت نیست رد ایشان هو است که
شرا و ثنویه مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند یهود و ترسا کویند که او را زن و فرزند هست معتقد ایشانست

وارد چون بنده مؤمن کفت هو از تعطیل بیزار شد چون کفت الله از کفتار فلاسفه بیزار کشت چون کفت احد
از مذهب ثنویه براءت نمود چون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه جدا شد چون لم یلد ولم یولد بر خواند از
یهود و ترسا بیزاری کرد چون ولم یکن له کفوا احد کفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی کفته اند که اسرار
این کلمه هو بهره کبریا و ارواح از ذکر الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد
نصیب یابد و نفوس از تعقل لم یلد ولم یولد منقطع کردد و شخص از معنی ولم یکن له کفوا احد بر احد برسد کفته
اند کلمه هو قسم والهانست لفظ الله بهره دانش ورانست نام احد حظ محبانست کفتار الله الصمد نصیب عارفانست
الفاظ لم یلد ولم یولد قسط عاقلانست و کلمات ولم یکن له کفوا احد از آن عامه مؤمنانست هر که بسر هو رسد واله
است هر که الله را داند عالم است هر که احد را یابد محب است هر که صمدیت بشناسد عارف است هر که لم یلد
ولم یولد اعتقاد کند عاقل است هر که ولم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مؤمن است هر که این معانی را جمع
نماید موحد خالص است و شمه از خواص این سوره در جواهر التفسیر باز توان یافت

سورة الفلق مكية خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که کودکی از یهود بخدمت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم مشغول بود دختران لبید بن اعصم آن یهودی بمبالغه بسیار مقداری از مشاطه موی آنحضرت
و دندانه چند از شانه وی بستدند و بنام آنحضرت بر رسنی سحر کرده در چاه ذروان بزیر سنگی نهادند جبرئیل
علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی را کرم الله وجهه فرستاد تا آن رسن را بیاورد
و یازده کره بر آن زده بود حق سبحانه سورتین را که یازده آیه فرستاد و جبرئیل علیه السلام که قرات میفرمود
بهر آیتی عقده از آن رسن بکشود و عقبة بن عامر رضی الله عنه از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین **قل اعوذ** بکو پناه میکیرم **برب
الفلق** بآفریدکار صبح و کفته اند که فلق چیزیست که شکافته کردد چون حبه تا جهت رستن نبات
و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب یا زندانیست در دوزخ و بهر تقدیر بخداوندان پناه باید کرفت
من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده است از موجودات از جن و سباع و بهایم و هوام **و من شر غاسق** و از شر
تاریک چون شب بظلمت او بهمه چیزها یا آفتاب **اذا وقب** چون غروب کند یا ماه چون بیاید یا ثریا
چون ساقط کردد که آن محل کثرت اسقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام **و من شر النفاثات** و از شر
دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحر میکویند و میدمند **فی العقد** در کرهها مراد دختران لبید **و من شر حاسد**
و از بدی حاسد **اذا حسد** چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضی آن عمل نماید چه اکر پوشیده شود ضرر آن جز بوی
عاید نیست مراد یهود اند که بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم حسد داشتند و ختم کرد شرور این
سوره را بحسد که بدترین صفات است ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اکر از شر حاسد بدتر صفتی
بودی ختم این سوره بر آن کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام
و نخست گناهی که بر زمین صادر کشت حسد قابیل بود بر هابیل حسد آتش دان که چون بر فروخت

حسود لعین را همان لحظه سوخت کرفتم بصورة همه دین شوی حسد کند کذارد که حق بین شوی

سورة الناس مکیة ست ایات

بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بکو پناه میکیرم برب الناس به پروردکار
ادمیان ملک الناس پادشاه مردمان اله الناس معبود ایشان من شر الوسواس از شر وسوسه کننده الخناس
نهان شونده وقتی که یاد خدا کنند عادت شیطان انست که چون بنده خدا را یاد کند بکریزد وچون از ذکر حق
غافل شود بوسوسه در اید الذی یوسوس انکسی که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهاء مردمان
من الجنة والناس از جنیان وادمیان یعنی شیاطین الجن والانس در لباب اورده که درین سوره پنج جا لفظ
ناس واقع شده ومعنی او مکرر نیست مراد باول اطفال اند ومعنی ربوبیت دالست بران وثانی جوانان ولفظ
ملک که بقهر وسیاست دلیل باشد مشیر است بان وثالث پیران واسم الله که مبنی است بر طاعت وعبادت
مناسبت ان دارد وچهارم صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان وپنجم مفسدان وعطف او بر معوذ
منه دلالت میکند بران محققان برانند که عدد پنج که مرتبه کلیه است که از حضرات خواسته مخصوص
دلالت بر نهایت وتمامی دارد وبدین جهت او را دایره کویند ودر وی اشارت بدانکه هرچند او را در نفس
ضرب کنند حاصل او باز در وی ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز اید ودر نهایت
ان عدد خود را بنماید چون بیست وپنج وصد وبیست وپنج وعلی هذا القیاس خلاصه مکونات که انسانست
جلد بیکر وی منقسم بپنج عضو منتهی میشود راس ویدین ورجلین واطراف هریک از انها بپنج انتها
یافته ودر یدین ورجلین باعداد اصابع ظاهرست ودر راس که بطرف علاقه بیشتر دارد ظاهر شد بحواس
خمسه ظاهری وباطنش به پنج حس دیکر اراسته شده است ومن جمله این قولست که در معوذه ثانیه که سوره
قرانی بدو منتهی میشود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته ودرین علما اسرار نهایت مندرجست وبیان شطری
از ان در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته والله علیم قدیر ودر افتتاح کلام الهی بحرف با واختتام بحرف سین
سری عزیز است جه این هر دو حرف بس باشد وحرفی کوید لبیک ای حسبک بس معنی چنین باشد که حسبک
من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین ودر تواردها تفاوتات انست که این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی
حسب اید بمعنی بسندیدن وحکیم سنائی قدس سره اشارت بدین معنی نموده که فرموده نظم
اول واخر قران زجه با امد وسین یعنی اندر ره دین رهبر تو قران بس حسبنا الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس
وراء الله منتهی فلله الحمد فی الاخرة والاولی والصلوة والسلم علی حبیبه محمد المصطفی وعلی اله مفاتیح اسرار العطا
واصحابه مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی جل وعلا وروحانیت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم تفسیر مواهب علیه بنام نجسته فرجام امیر کبیر عالم کبیر مظهر انار خیر واحسان مطلع
انظار علم وعرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب بقرب الحضرة نظام ملت ودولت علیشیر اکه یکسو لعم
بود خورشید درخشان از صمیم مهر انیرش وجودش انکه بسر حمة الله ایتی امد که علم وفضل وجود ولطف واحسان
تفسیر تی جعل الله رایات دولته علی ذوی الدوام منصوبه ورایات حشمته علی صحایف الایام مکتوبه با تمام رسید

قد فاد جند لا زال قدرا علیا وقلبه صفیا در تاریخ
واتمام این رباعی انشاد فرموده واین را که اندر
اخبار اوراق مناسب نمود وهو هذا
با خامه که این نامه اقبال نوشت
با نجام سخن این الفال نوشت
کفتم سه ورق وسال تاریخ نویس
فی الحال دوم زشهر شوال نوشت
تمت الکتابة تفسیر الکلام
المجید الحمید بعون الله
الملک العزیز الکریم
فی مکة المکرمة
شهر صفر المظفر
سنة ٩٥٩
الهجریة